

اندیشه‌ها برای افغانستان



«صد ایده‌ی نجات‌دهنده برای افغانستان صلح‌آمیز و مرفه»



۱۰۰ مقاله برتر نویسندگان افغانستان

اندیشه‌ها برای افغانستان



«صد ایده‌ی نجات‌دهنده برای افغانستان صلح‌آمیز و مرفه»



۱۰۰ مقاله برتر نویسندگان افغانستان

شناسنامه کتاب

سرشناسه: موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO)/۲۰۲۲
عنوان و نام پدیدآور: اندیشه‌ها برای افغانستان «صد ایده‌ی نجات‌دهنده برای افغانستان
صلح‌آمیز و مرفه» (برآیند برنامه‌های کلب آزادی-۲۰۲۱)/ موسسه مطالعات اقتصادی و
حقوقی افغانستان (AELSO)

ناشر: موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO)

مکان نشر: کابل

چاپ: نشر واژه

اهتمام: محمد خالد رامزی؛ رئیس اجراییه موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی
افغانستان (AELSO)

هیئت علمی ارزیابی: سید مصطفی سعیدی، منیژه رامزی و عبدالقاهر بهشتی.

نویسندگان مقالات: جمعی از نویسندگان برتر مقالات رقابت مقاله نویسی
موسسه (AELSO)

نمونه خوانی: محمد حنیف فرزانه، نجیب‌الله مهري، احمد مجتبی نبی‌زاده، سارا
فرجام، خواجه الهام رستمی، عبدالحسیب بارکزی، محمد منصور قیومی، وحیدالله
راشد و عبدالعزیز حکیمی.

رفع مسئولیت: تحلیل‌های ارائه‌شده در این کتاب، نظر شخصی نویسندگان مقاله‌ها
است و دیدگاه موسسه را بازتاب نمی‌دهد.

طرح جلد و صفحه‌آرا: خواجه الهام رستمی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۰۰ افغانی

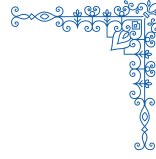
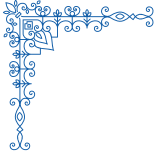
ایمیل: publications@aelso.org

صفحه انترنتی: www.AELSO.org

تماس: +۹۳۲۰۲۵۰۱۴۲۰

هرگونه تکثیر و یا تولید مجدد این کتاب، به صورت کامل و یا بخشی از آن، شامل
چاپ، کاپی، فایل صوتی یا الکترونیکی بدون اجازه کتبی ناشر، ممنوع بوده و پیگرد
قانونی را در پی دارد.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تقدیم

تقدیم به دانشجویان، پژوهشگران، جوانان، مبارزان و اندیشمندان که دانش را ارزش می‌دانند و در مسیر روشننگری و ترویج اندیشه‌های همدیگرپذیری، کثرت‌گرایی، آزادی و رفاه برای رسیدن به افغانستان مرفه و صلح‌آمیز در هرگونه شرایط دست از تلاش برنمی‌دارند.

فهرست عناوین

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۳	بخش اول: دموکراسی و جامعه‌باز
۵	افغانستان و دموکراسی انجمنی / ظاهر بهزاد
۱۰	دموکراسی در افغانستان؛ چالش‌ها و راهبردها / محمدولی ظریفی
۱۷	دموکراسی در افغانستان؛ چالش‌ها و راهبردها / میثم کریمی
۲۳	اهمیت و مفهوم جامعه مدنی / محمد عمر بایانی
۲۸	جایگاه حقوق بشر در قوانین ملی افغانستان / محمد نعیم حیدری
۳۷	چگونگی اجرای حقوق بین‌الملل بشردوستانه / مرسل رحیمی
۴۳	نقش جامعه مدنی در تحولات سیاسی افغانستان (با تأکید بر دو دهه اخیر) / عبدالعالم مرادی
۴۸	حاکمیت قانون و عدالت / طارق بهلولزی
۵۵	شاخصه‌های جامعه باز و جامعه بسته / خیبرخان فدایی
۶۱	دپرانشی (خلاصی) تولی ارزستونه / دوکتور عبدالعظیم مومند
۶۵	بخش دوم: همدیگرپذیری و کثرت‌گرایی
۶۷	کارایی کثرت‌گرایی برای گذار از منازعات در افغانستان / عبدالقاهر بهشتی
۷۲	نیاز جدی به تولید ادبیات همدیگرپذیری در شرایط کنونی افغانستان / سید مصطفی سعیدی
۷۷	راهکارهای ترویج همدیگرپذیری در افغانستان / شریف منصور
۸۱	پلورالیسم رفتاری در اسلام و ضرورت طرح بحث آن در افغانستان / نوروز علی روحانی نژاد
۸۶	ضرورت به ترویج ارزش‌های همدیگرپذیری در جامعه امروزی / سارا فرجام
۹۲	ظرفیت‌های تصوف اسلامی، برای همدیگرپذیری مردم افغانستان / سید ظاهر عادل
۱۰۰	نقش علما و نهادهای دینی در ترویج اندیشه‌های همدیگرپذیری / بهشته ثمر
۱۰۴	نقش کثرت‌گرایی در گذار از منازعات در افغانستان / ثویبه عابدی
۱۰۹	همدیگرپذیری و راهکارهای تامین آن در افغانستان / سوسن بلخی

فهرست عناوین

صفحه

عنوان

۱۱۳	بخش سوم؛ مبارزه با افراط‌گرایی
۱۱۵	افراط‌گرایی؛ عوامل و پیامدهای آن در افغانستان/ آهورا نرگس مرادیان
۱۲۲	په افغانستان کې د افراط‌گرایی (سخت‌دیځي) لاملونه/ کامران مجددی
۱۲۶	راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی / ضیال‌الدین جهش
۱۳۲	سازگاری اسلام با حاکمیت ملی؛ عامل کاهش بنیادگرایی / محمد صابری
۱۳۸	راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی / نوراحمد افضلی
۱۴۴	عوامل افزایش خشونت‌ها در برابر زنان افغانستان و راه‌های حل / شیما صدیقی
۱۵۰	حقوق زنان از دیدگاه اسلام/ زحل بهشتی
۱۵۴	عوامل خشونتِ مبتنی بر جنسیت در افغانستان/ نازدانه عباد
۱۶۴	عوامل رشد افراط‌گرایی در افغانستان / حفیظ تورکان
۱۷۰	راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی در افغانستان/ سید محمد هاشمی
۱۸۹	بخش چهارم؛ آزادی و رفاه
۱۹۱	نقش آب در توسعه اقتصادی افغانستان (با تأکید بر لزوم حکمرانی آب) / سید محمد فیروزی
۲۰۰	افغانستان؛ اقتصادی آزادی یعنی د هوسایي بنسټ/ همایون همتا
۲۰۸	اقتصاد بازار و نقش آن در توسعه سرمایه‌گذاری / محمد امین مدبر
۲۱۴	جایگاه آزادی در اسلام/ کبیتا استانی
۲۲۰	جایگاه اقتصادی بند کمال‌خان / غلام‌حضرت نیکپا
۲۳۲	جایگاه آزادی در اسلام/ دوست محمد فیاض
۲۳۶	آزادی او سوکالی/ عمران اختر
۲۴۰	نقش تغییر اقلیم در کاهش منابع آبی حوزه شبرغان/ پوهنیار سیدعلی آقا‌هاشمی
۲۵۹	راهکارهای تأمین رفاه اجتماعی در افغانستان / محمدجواد رسا
۲۶۲	آزادی و رفاه اجتماعی/ بسم‌الله مرادی
۲۶۶	نقش حمایت از مستهلک در معیاری‌سازی بازار/ سید حسن دوران

فهرست عناوین

صفحه	عنوان
۲۷۹	نقش آزادی در تامین رفاه اجتماعی / کبیر سلطانی
۲۸۵	موانع فراروی آزادی و رفاه در جامعه افغانستان / علاءالدین کوهستانی
۲۸۹	دافغانانور اتلوونکی څرنگوالی / آغاملوک سهار
۲۹۳	بخش پنجم؛ صلح و آزادی بیان
۲۹۵	آزادی بیان؛ چالش ها و راهکارها / نجلا رفیع
۳۰۱	بررسی وضعیت آزادی بیان در تلویزیون ها در دوره حاکمیت جدید طالبان در افغانستان / داوود ناظری
۳۰۷	عوامل عدم استقرار صلح (صلح مثبت) در افغانستان / مصطفی حسنی
۳۱۵	د تلپاټې سوېلې درامنځته کولو په برخه کې د اعتدالپالې بنسټیز ارزښت / هیله هدایي
۳۱۹	سوءاستفاده از آزادی بیان و ایجاد مسوولیت جزایی / حسن یار قاضی زاده
۳۲۷	نقش علمای دین در صلح پروری / مدینه عمری
۳۳۱	نقش دانشجویان در روند صلح پایدار در افغانستان / محمد عوض دانیال
۳۳۶	نگاه طالبان به حقوق و جایگاه زنان در پروسه صلح / زهرا عارفی
۳۴۷	صلح اجتماعی و ثبات اقتصادی / فوزیه احمدی
۳۵۳	بخش ششم؛ زنان و توسعه
۳۵۵	نقش زنان در اجتماع و سیاست افغانستان / منیژه رامزی
۳۶۷	دو دهه پویایی زنان در عرصه‌ی تحصیلی در افغانستان / محمد حنیف فرزبان
۳۷۳	راهکارهای برای مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در توسعه و ترقی افغانستان / مقدر عرش
۳۷۹	رخ دیگری از توسعه اقتصادی در جوامع / حمیرا نیلاب
۳۸۵	زنان و نقش آن در توسعه سیاسی افغانستان پس از جمهوریت / علی سینا ساحل
۳۹۰	نقش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در افغانستان / فهیمه فیضی
۳۹۸	نقش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در توسعه افغانستان / رامین رأفت
۴۰۶	نقش مشارکت سیاسی و اقتصادی زنان در توسعه افغانستان / سیما حیدری

فهرست عناوین

صفحه

عنوان

- ۴۱۳ بخش هفتم؛ راهکارهای تامین عدالت اجتماعی
- ۴۱۵ چيستی عدالت و راهکار تحقق آن/ بهیجه امان
- ۴۱۸ جستاری بر تامین عدالت اجتماعی در افغانستان/ اظهارالحق شمسی
- ۴۲۱ راهکارهای تامین عدالت اجتماعی در افغانستان/ محمد فهیم مایار
- ۴۲۵ راهکارهای اسلامی تامین عدالت اجتماعی در افغانستان/ عبدالناصر نوری
- ۴۲۸ راهکارهای برای تامین عدالت اجتماعی در افغانستان/ یاسمین دستگیر
- ۴۳۳ راهکارهای تامین عدالت اجتماعی در افغانستان/ شکرالله هویدا
- ۴۳۶ راهکارهای تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان/ تاج‌الدین حسنی
- ۴۳۹ راهکارهای تامین عدالت اجتماعی در افغانستان/ علینا لطیفی
- ۴۴۲ نقش حاکمیت قانون در تامین عدالت اجتماعی/ فرشته فضل
- ۴۴۷ نقش عدالت اجتماعی برای عبور از چالش‌های اجتماعی در افغانستان/ سیراحمد کوهکن
- ۴۵۰ نقش عدالت اجتماعی برای گذار از چالش‌های اجتماعی در افغانستان/ علی‌رضا کارگر
- ۴۵۵ راهکارهای تامین عدالت اجتماعی در افغانستان/ نیلوفر سکندری
- ۴۶۱ بخش هشتم؛ ایده‌های ملت‌سازی
- ۴۶۳ افغانستان؛ جغرافیای واحد، ملت متفرق/ عبدالجلیل موحد افغان
- ۴۶۶ جستاری در مورد ملت‌سازی/ نصیبه رحیمی
- ۴۶۹ چالش‌ها و راهکارهای ملت‌سازی در افغانستان/ زرخشه اکسیر
- ۴۷۳ چالش‌های فراراه ملت‌سازی در افغانستان/ احمد فرید حمیدی
- ۴۷۷ چگونگی رسیدن به ملت واحد در افغانستان/ محمد صبور فایز
- ۴۷۹ مسیر رسیدن به ملت واحد در افغانستان/ شرف‌الدین شرف
- ۴۸۲ دولت - ملت‌سازی در افغانستان/ محمد ظاهر رحیمی
- ۴۸۷ راهکارهای ایجاد ملت واحد در افغانستان/ محمد بشیر شایان
- ۴۹۱ راه‌های ملت‌سازی در افغانستان/ هوشا مبارز یعقوبی

فهرست عناوین

صفحه	عنوان
۴۹۶	عناصری ملت‌سازی در افغانستان / مرجیله امیری
۴۹۹	عوامل تاثیرگذار در روند ملت‌سازی در افغانستان / الیاس صافی
۵۰۲	عوامل ناکامی ملت‌سازی در افغانستان و راه‌های بیرون‌رفت / فاطمه محمدی
۵۰۶	فرایند ملت‌سازی در افغانستان / سمیع الله موحد
۵۲۱	کارایی همگرایی برای ملت‌سازی در افغانستان / مصطفی بارک
۵۲۴	خنک‌گه کوئی شوو چی یو واحد ملت شو؟ / محمد مصور حسنی
۵۲۸	چگونگی دست‌یافتن به ملت واحد در افغانستان / شبنم سلحشور
۵۳۱	مولفه‌های تاثیرگذار بر ملت‌سازی در افغانستان / احمدنوید نواندیش
۵۳۵	بخش نهم؛ حکومت‌داری خوب
۵۳۷	تاثیر فساد اداری بر حکمرانی خوب در افغانستان (۱۴۰۰-۱۳۹۳) / سید محمد احسانی
۵۵۶	حکومت‌داری محدود و تاثیر آن در رشد و پیشرفت جوامع بشری / خلیل الله بکتاش
۵۶۱	حکومت‌داری خوب؛ پلی برای توسعه در افغانستان / فریبا اکبری
۵۶۸	راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب / مصطفی سعادت
۵۷۳	راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب / عاطفه بهشتی
۵۸۰	راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب / فرهاد حمیدی
۵۸۵	راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب / شهنشاہ خوشحال
۵۹۰	راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب / شکبیا صدیقی
۵۹۸	راه رسیدن به حکومت‌داری خوب / سمیع‌الله قاضی‌زاده
۶۰۳	راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان / محمد حسین سیرت
۶۱۰	راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب / عبدالمومن ولی‌زاده
۶۱۵	منابع

دیدگاه ناشر

موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO) یک موسسه غیر دولتی، غیر انتفاعی، غیر سیاسی و غیر وابسته است که توسط جمعی از متخصصین و دانشمندان شناخته شده‌ای ملی و بین‌المللی علوم حقوقی و اقتصادی در دیسامبر سال ۲۰۰۹ میلادی رسماً در افغانستان ایجاد گردیده است.

موسسه (AELSO) از بدو ایجاد خود الی اکنون منعیث یکی از اتاق‌های فکری پیشتاز در کشور توانسته است با راه‌اندازی برنامه‌های مختلف علمی، چاپ و نشر کتب، تولید برنامه‌های علمی رادیویی و تحقیقات پیرامون معرفی علمی ارزش‌های جامعه باز، رشد و توسعه اقتصادی، ترویج فرهنگ صلح و همدیگرپذیری، مبارزه با افراطیت و سایر مباحث علمی که می‌تواند اندیشه‌های شهروندان افغانستان را به طرف جهانی شدن و هم‌چنان درک خوبتر از ارزش‌های جامعه باز در چوکات دین مقدس اسلام جهت دهد، فعالیت‌های قابل ملاحظه‌ای را انجام داده است.

به سلسله‌ی تألیف، ترجمه و نشر کتب و مقالات علمی پیرامون معرفی علمی ارزش‌های جامعه باز و زیر ساختارهای حقوقی و اسلامی آن در افغانستان؛ اینک کتاب حاضر را که تحت عنوان «اندیشه‌ها برای افغانستان؛ صد ایده‌ی نجات‌دهنده برای افغانستان صلح‌آمیز و مرفه» می‌باشد و توسط بخش تحقیق موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان در برآیند رقابت مقاله نویسی علمی بین جوانان افغانستان، پس از ارزیابی هیئت علمی موسسه، تدوین و تحریر شده است؛ برای ارتقای سطح علمی شهروندان افغانستان و بارتاب اندیشه‌های نویسندگان جوان کشور، چاپ و نشر می‌نماییم.

این کتاب به زبان دری و پشتو توسط موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان با سهم‌گیری صد نویسنده‌ی برتر در رقابت بزرگ مقاله نویسی این اتاق فکری پیرامون مولفه‌های؛ دموکراسی و جامعه باز، کثرت‌گرایی و همدیگرپذیری، آزادی و رفاه، زنان و توسعه، صلح و آزادی بیان، راهکارهای تأمین عدالت اجتماعی، ایده‌های ملت‌سازی و حکومت‌داری خوب، تدوین شده است.

بدون شک که این کتاب می‌تواند در افغانستان، نقش ارزنده و موثری را در آموزش و درک درست از مولفه‌های یادشده در چوکات دین مقدس اسلام داشته باشد و من مطمئن هستم که برای هر مستفیدشونده و مطالعه‌کننده، این کتاب یک منبع دقیق پیرامون درک موضوعات فوق‌الذکر و شاخص‌های اساسی ارزش‌های انسانی در سازگاری با آموزه‌های دین مقدس اسلام خواهد بود.

ما به این باور هستیم که تدوین و نشر چنین کتب علمی و سایر ارزش‌های مدرن جوامع بشری و جامعه باز در ارتقای دانش اختصاصی و عمومی علاقه‌مندان مطالعه، نقش مهمی را برای گذار به سوی یک جامعه مرفه، صلح‌آمیز و عدالت‌محور، ایفا می‌نماید.

در ارزیابی محتوای مقالات و ویراستاری این کتاب سعی شده است تا از واژه‌های ساده و سلیس استفاده شود و امیدواریم به همکاری خوانندگان گرامی در چاپ‌های بعدی آن، نقیصه‌های احتمالی را رفع نماییم.

جا دارد از تمامی همکارانم در موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان، نویسندگان گرامی ۱۰۰ مقاله برتر و همچنان از همکاری تمامی همکاران گرامی ما که در تدوین و چاپ این کتاب ما را یاری نمودند، اظهار سپاس و قدردانی نماییم.

با استعانت از ذات حق؛ موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO) مصمم است تا سلسله تألیف، ترجمه، چاپ و نشر کتب و نشرات علمی خود را به زبان‌های ملی افغانستان ادامه دهد و نقش خود را در ارتقای دانش علمی هموطنان و فارسی‌زبانان در سطح جهان ایفا نماید.

به امید یک افغانستان آباد، آزاد، مترقی و عاری از هر نوع تعصب و خشونت.

با حرمت

محمد خالد رامزی

رئیس اجراییه موسسه (AELSO) و پژوهشگر در پوهنتون پیتسبرگ

۲۱ سپتامبر ۲۰۲۲ - مانیلا - فیلیپین

مقدمه

افغانستان کشور محصور به خشکه و یکی از جغرافیای استراتژیک جهان است که در دوران جنگ سرد به دلایل ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک مورد توجهی قدرت‌های بزرگ جهانی قرار گرفته است. در پی توجهی قدرت‌های بزرگ جهانی، افغانستان نسبتاً باثبات؛ سرزمین تحولات سیاسی و محل منازعات بین‌المللی و رقابت منافع بین کشورهای همسایه و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی قرار گرفتند. در نتیجه‌ی نظریه‌ای هارت‌لند، افغانستان در محراق توجهی قدرت‌های بزرگ قرار گرفته و هرکدام از این قدرت‌ها تلاش نمودند تا الگوی ایدئولوژیک و شیوه‌ای حکومت‌داری خویش را در افغانستان ترویج و نهادینه نمایند. بنابراین افغانستان جغرافیای مانور و تجربه‌ی ایدئولوژی‌های متفاوت از کمونیزم تا لیبرالیزم و اسلام سیاسی قرار گرفت.

همواره نظام‌ها و الگوهای سیاسی و حکومت‌داری در خارج از افغانستان، بدون در نظر داشت دیدگاه و نظریات مردم این سرزمین با حضورداشت چند فرد محدود و در محور منافع شخصی، تعیین و برای تطبیق به افغانستان آورده شدند و سرانجام همه‌ای این نسخه‌های بیرونی و الگوهای فردمحور که حاکمیت را بر مبنای قومیت و ایدئولوژی‌های خاص بنیان نهادند و دیگران را نادیده گرفتند؛ فروپاشی و سقوط بوده است. هیچ‌کدام از الگوها و نظام‌های تشکیل شده در بیرون از کشور، کارایی لازم برای افغانستان و مردم افغانستان را نداشتند. و هرکدام از این الگوها و نظام‌ها بعد از مدتی فروپاشیدند و برای مردم افغانستان هربار آوارگی و مهاجرت بین‌المللی را بار آوردند. اما آنچه در این میان از نظر دور نگهداشته شده؛ طرح‌ها و برنامه‌های بومی برای افغانستان بوده است. بنابراین موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان با در نظر داشت این چالش تاریخی که به درازنای نیم قرن تضاد منافع، جنگ و ویرانی را برای افغانستان در پی داشت، راه‌حل وضعیت را در اندیشه‌های شهروندان افغانستان به‌خصوص طیف نخبه، نویسنده و آگاه این سرزمین که در جریان نزدیک به ۵۰ سال اخیر، در جنگ زاده شدند، با جنگ زندگی کردند و زوایای پنهان ناکامی سیاسی و اجتماعی در افغانستان را عملاً شاهد بودند؛ جستجو نموده است.

موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان و سازمان‌های همکار از میان بیش از ۳۵۰ راه‌حل و راهکار که در قالب مقالات علمی و کاربردی در فرایند کنفرانس ملی جوانان-۲۰۲۱ (آخرین برنامه در دوران جمهوریت)، سمینارهای جوانان برای روشنگری در سراسر کشور و کنفرانس ملی همدیگرپذیری (اولین برنامه ملی بعد از تسلط طالبان) و فراخوان مقالات-۲۰۲۲؛ به این افاق فکری از سوی نویسندگان افغانستان ارایه گردیدند، مجموعه‌ای ۱۰۰ برترین راه‌حل‌ها و راهکارها را از ۱۰۰ نویسنده برتر و جوان افغانستان در نه محور اساسی تحت عنوان اندیشه‌ها برای افغانستان؛ صد ایده‌ی نجات‌دهنده برای افغانستان صلح‌آمیز و مرفه، تدوین نموده است.

بدون شک عملی‌سازی این طرح‌ها که افغانستان محور نگاشته شده و مبتنی بر واقعیت‌های امروزی تبیین و تحلیل گردیده است؛ برای رسیدن به افغانستان صلح‌آمیز و مرفه اثربخش و بسیار ارزشمند خواهد بود.

در بخش اول این کتاب به دموکراسی و جامعه باز؛ چالش‌ها و فرصت‌های فراروی این ارزش‌ها و راهکارهای کاربردی تأمین این ارزش‌ها در سازگاری با آموزه‌های اسلامی مورد توجه نویسندگان این بخش قرار گرفته است.

بخش دوم کتاب اندیشه‌ها برای افغانستان، همدیگرپذیری و کثرت‌گرایی را به‌عنوان الگویی رسیدن به افغانستان صلح‌آمیز و مرفه در بخش سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی مورد بحث و بررسی قرار داده است.

بخش سوم این کتاب، عوامل افراط‌گرایی و راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی را مورد واکاوی قرار داده است. در بخش چهارم کتاب اندیشه‌ها برای افغانستان، مولفه‌های آزادی و رفاه و چگونگی دست یافتن به این ارزش‌ها در افغانستان با توجه به منابع سرزمینی، سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی از دید جامعه‌شناختی و اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته است.

بخش پنجم کتاب به صلح و آزادی بیان اختصاص یافته است. در این بخش نویسندگان راهکارهای رسیدن به صلح، چگونگی تأمین و تحکیم بنیان‌های آزادی بیان در افغانستان و وضعیت آزادی بیان در تحت حاکمیت طالبان را مورد بررسی قرار داده است.

در بخش ششم کتاب، مشارکت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زنان در عرصه‌های مختلف جامعه‌ای افغانستان، تحت عنوان زنان و توسعه مورد بررسی قرار گرفته است.

بخش هفتم کتاب اندیشه‌ها برای افغانستان، راهکارهای تأمین عدالت اجتماعی را برای رسیدن به این مولفه مورد تبیین و تحلیل قرار داده است. در بخش هشتم کتاب اندیشه‌ها برای افغانستان، الگوهای ملت‌سازی و راهکارهای رسیدن به یک ملت واحد در جهت دولت‌سازی پایدار مورد توجه و تحلیل نویسندگان قرار گرفته است.

بخش نهم کتاب اندیشه‌ها برای افغانستان، به راهکارهای حکومت‌داری خوب و سازوکارهای ایجاد حکومت‌داری خوب در افغانستان اختصاص یافته است. بدیهی است که موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان با باور کثرت‌گرایانه و احترام به کثرت اندیشه‌ها، مقالات برتر نویسندگان افغانستان را ویراست نموده و در این کتاب بازتاب داده است. اما تحلیل‌های آرایه شده در این کتاب، نظر شخصی نویسندگان مقاله‌ها است و الزاماً چشم‌انداز و دیدگاه موسسه را بازتاب نمی‌دهد. و موسسه در قبال تمامی محتویات مقالات، مسئولیت ندارد.

به امید شکوفایی اندیشه‌ها برای افغانستان مرفه و صلح‌آمیز

هیئت علمی بررسی مقالات موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO)

بخش اول؛ دموکراسی و جامعه باز

افغانستان و دموکراسی انجمنی

ظاهر بهزاد^۱

مقدمه

اگرچه اصلاحات در ساختار نظام و اعطای آزادی‌های اساسی برای مردم در دولت امانی برای پذیرش ضوابط یک جامعه باز در دستور کار بود اما قیام مردمی با تبلیغات دینی علیه دولت آن وقت فرصتی پیش آمده را از مردم سلب و نخستین خشت تهداب برای رشد ایده‌ای بنیادگرایی را در افغانستان گذاشت. درست نیم قرن بعد ابتداء جمهوریت محمد داوود براساس لویه جرگه، شانس داشتن دولت مبتنی بر کثرت‌گرایی را از مردم گرفته و سپس بسیج مردم با استفاده از عقاید دینی توسط رقبای غربی مسکو علیه دولت دموکراتیک افغانستان که تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی بود، زمینه را برای پرورش تفکر افراط‌گرایی مهیا ساخت.

اما زمانی رنجیره‌های روحیه همدیگرپذیری بین مردم افغانستان گسیخت که مجاهدین موفق به تشکیل یک دولت مورد پذیرش همه جوانب بعد از سقوط دولت نجیب الله نشد و جنگ داخلی با انگیزه‌ی قومی بر سر قدرت بین آنها در گرفت که منتهی به ظهور طالبان، رویکار آمدن طالبان و به حاشیه راندن مجاهدین گردید. در سال ۲۰۰۱ با تهاجم ایالات متحده آمریکا و ناتو به افغانستان برای دستگیری یا ازبین بردن اسامه بن لادن؛ طراح حملات یازدهم سپتامبر در آمریکا، زمینه برای سرنگونی گروه طالبان فراهم شد اما تحمیل سیستم حکومت‌داری و نپرداختن به ملت‌سازی در افغانستان باعث گردید تا از یک طرف بسیاری از فرصت‌ها برای افغان‌ها از دست برود و از طرف دیگر ماموریت بیست‌ساله‌ی آمریکا در افغانستان به ناکامی بی‌انجامد و در نهایت با ورود طالبان به کابل، نقطه پایان به دموکراسی تمثیلی در افغانستان گذاشته شد و «امارت اسلامی» دوباره روی کار بیاید.

نظام‌های سیاسی گذشته

فلسفه تشکیل دولت همیشه آوردن نظم در جامعه، تضمین آزادی‌ها برای شهروندان و حرکت به مسیر رفاه بوده اما آنچه که مهم است، تعریف ساختار سیاسی دولت می‌باشد یعنی این ساختار است که میزان کیفیت سه شاخص فوق را تعیین می‌کند.

۱. ولایت بامیان، تماس: ۰۶۷-۰۶۷-۷۹۹-۰۰۹۳ ایمیل آدرس: zaherbehzad.2018@gmail.com

دولت‌های دارای ساختار سیاسی مبتنی بر دموکراسی همواره متضمن آزادی‌ها برای شهروندان بوده که با توزیع عادلانه ثروت بین مردم و ارائه خدمات به همگان زمینه برای کسب رضایت مردم را فراهم نموده و برای مشروعیت بخشیدن به موجودیت خویش متوسل به انتخابات با مشارکت مردمی می‌گردد که در نهایت حفظ ثبات سیاسی و حکومت تکنوکرات را به همراه دارد (اصغرپور و همکاران، ۱۳۹۳). دولت‌های با ساختار غیردموکراتیک جهت پوشانیدن تزلزل خویش همیشه متوسل به سرکوب مردم به‌ویژه مخالفان‌اش گردیده که برای بقا ثروت را در انحصار عده‌ی محدود قرار می‌دهند و در پهلوی سلب آزادی‌های مدنی، با ممانعت حق دسترسی یکسان به خدمات، مانع رفاه در اجتماع می‌گردد (منصوری و افقه، ۱۳۹۶).

مطالعه تاریخ سیاسی معاصر افغانستان نیز نشان می‌دهد که نظام‌های سیاسی در افغانستان با هر عنوان، دارای ساختار غیردموکراتیک و متمرکز بوده که زمامداران برای تداوم قدرت سیاسی شان با اتکاء بر دین، سران قومی و ارتش قبیله‌ای مبادرت می‌ورزیدند. برای مثال، با اعلان نظام جمهوریت توسط سردار محمد داوود خان، او بدون در نظر داشت کثرت‌گرایی (Pluralism) و حق انتخاب زعیم به‌واسطه مردم به‌عنوان اصول پذیرفته‌شده در قاموس نظام جمهوری، برای مشروعیت بخشیدن به جمهوریت خویش به لویه جرگه متشکل از سران قومی متوسل گردید که با مخالفت عده‌ی از مردم در نهایت توسط کودتای کمونستی، نظام جمهوریت به سقوط مواجه شد. با رویکار آمدن نظام دموکراتیک در افغانستان با حمایت مسکو، رهبران احزاب خلق و پرچم جهت جنبه‌ی قانونی دادن به نظام نه تنها به آرای مردم مراجعه نکرد بلکه با توسل به زور در پی سلب و محدود ساختن بسیاری آزادی‌های مدنی مردم شد و سرانجام با قیام مردمی آکنده از احساسات خدشه‌دار شده‌ی آن‌ها، سرنگون گشت.

آنچه که افغانستان از تاریخ به آینده ارث می‌برد این است که حاکمیت حق مسلم مردم بوده و منشای مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی آرای مردم است. با درک ساختار قومی در افغانستان می‌توان گفت که تنها دولت در افغانستان می‌تواند بساط خویش را پهن کند که نسخه‌ی ساختاری تحمیلی نه بلکه آن برخواسته از توافق مردم باشد تا آن را متضمن آزادی‌های خویش بداند.

ساختار قومی در افغانستان

هر نسخه‌ی ساختار سیاسی برای دولت‌ها باید متناسب به اعتقادات دینی، ارزش‌های ملی، جغرافیای سیاسی، هویت تاریخی به‌ویژه ساختار قومی آن باشد (مالمیر، ۱۳۹۸). یعنی نسخه ساختار سیاسی یک دولت سیکولار با رعایت کامل اصول جامعه باز به سبک غربی برای جامعه سنتی مثل افغانستان یا مورتیانیا غیرقابل پذیرش و مردود است. به عبارت دیگر اعتقادات دینی و ارزش‌های ملی مردم در افغانستان حاضر به قبول چنین نسخه نیست. پس اینجا است که می‌توان پاسخ به سوال‌های نظیر این که چگونه نظام‌های سیاسی گذشته در افغانستان سقوط کرد؟ چرا دولت امانی دوام نیاورد؟ چرا جمهوریت سردار محمد داوود خان با کودتا مواجه شد؟ چرا دولت دموکراتیک افغانستان به قیام مردمی روپرو گردید؟ چرا رهبران دولت اسلامی به طرف یک جنگ داخلی رفت؟ چی وقت زمینه سقوط جمهوری اسلامی فراهم شد؟ جواب ده‌ها این چنین سوال‌ها آن است که هر نسخه‌ی ساختار سیاسی در نظام‌های گذشته نسخه تحمیلی یا طراحی شده بود که در آن ساختار قومی کشوری که متشکل از اقوام همه در اقلیت نادیده گرفته شده بود.

از آنجا که نابسامانی‌های چندین دهه اخیر در افغانستان از یک طرف و از طرف دیگر انفصال جغرافیای بین مناطق قومی باعث گردیده تا روحیه هم‌پذیری بین اقوام را خدشه‌دار کند. پس برای ترمیم این روحیه، تضمین وحدت جغرافیایی و ایجاد ثبات سیاسی لازم در افغانستان نیاز است که نسخه‌ی ساختار سیاسی نظام از طریق گفت‌وگو و جرگه آزاد بر مبنای مدل توافق قومی بین اقوام به میان بیاید تا همه جوانب در آن نظام خود را ببینند.

ایده‌ای ملت‌سازی

از گذشته‌ی دور بدینسو یکی از بحث‌های مشترک بین جامعه‌شناسی و علم سیاست، مطالعه رابطه بین ثبات دولت‌ها و فرایند ملت‌سازی بوده است زیرا دست‌اندرکاران این دو علم معتقدند که جامعه با هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و ثبات سیاسی دولت بدون پرداختن به فرایند ملت‌سازی هرگز ممکن نبوده است. آنچه که برای تحقق ملت‌سازی نیاز مبرم پنداشته می‌شود ایجاد روحیه هم‌پذیری بین اقوام، ممانعت از عرض اندام احزاب قومی و شوراهای سمتی و مبارزه جدی با پدیده افراطیت و بنیادگرایی است که خیلی دولت‌های سرنگون‌شده متوجه سه مولفه فوق در راستای ملت‌سازی نشده بودند.

هنگامی فرصتِ ملت‌سازی از افغانستان سلب گردید که دولت امانی در پهلوی اصلاحات بزرگ داخلی دست به برقراری روابط خارجی وسیع با دنیا زد که این امر در تضاد با منافع و سیاست استعماری دولت بریتانیا واقع شد. بنابراین بریتانیا که بعد از فروپاشی سلطنت عثمانی‌ها با استفاده از سیاست ترویج افراطیت دینی و بنیادگرایی قومی امتیاز ملموس را در خاورمیانه و جنوب آسیا به دست آورده بود، کاپی آن را به افغانستان آورد تا مانع از پذیرفتن ضوابط جامعه باز، بستر ملت‌سازی و ثبات سیاسی در دولت امانی گردد (ساداتی‌نژاد و محمدی، ۱۳۹۶). از آنجا که افراطیت دینی و احزاب بنیادگرا در تضاد با اصول ملت‌سازی در فرهنگ نظام بین‌المللی دانسته می‌شود، بنابراین نیاز مبرم است که سیاست مشابه به تانزانیا جهت محدود ساختن احزاب و مدارس دینی فراراه ملت‌سازی در افغانستان تطبیق گردد (رضایی، ۱۳۹۷). مدل کشورهای اروپایی اسکاندونیا برای ملت‌سازی همیشه مدل معقول برای سایر دولت‌ها پنداشته می‌شود که آموزش در آن به خدمت ملت‌سازی گرفته شده و فرایند متذکره را تسهیل می‌بخشید. مدل آموزشی کشور فنلاند که آموزش علاوه بر پرورش نیروی مسلکی مطابق بازار کار به هنجارهای اجتماعی از جمله ملت‌سازی می‌پردازد (رزگر، ۱۳۹۸).

بحث ملت‌سازی مبحث پیچیده در افغانستان است. نظام‌های سیاسی گذشته به آن نپرداخته اند از جمله ارزیابی‌های درباره ناکامی ماموریت بیست ساله آمریکا در افغانستان نشان می‌دهد که یکی از عوامل این ناکامی؛ نادیده گرفتن ملت‌سازی بوده است. ملت‌سازی در افغانستان پیش شرطی برای ثبات سیاسی در نظام است که از ایجاد روحیه هم‌پذیری بواسطه معارف بین اقوام گرفته تا بحث مبارزه با بنیادگرایی قومی و افراط‌گرایی مذهبی را شامل می‌گردد.

دموکراسی انجمنی

از دیرباز بدینسو ملت‌ها برای نهادینه‌سازی دموکراسی و داشتن جامعه باز تلاش نموده و مبارزات را انجام داده است که این کوشش‌ها از راهپیمایی‌ها برای اعاده حقوق و خواسته‌های شان شروع الی قیام‌های آمیخته با احساسات علیه نظام‌ها را شامل می‌گردد. آنچه برای داشتن یک جامعه باز و ایده‌آل مهم است مدل دولت‌ها می‌باشد زیرا در تعریف جامعه باز داریم که اینگونه جامعه دارای دولت پاسخ‌گو و دارای مکانیزم‌های شفاف و قابل انعطاف در مقابل خواسته‌های مردم است (هندیانی و قاسم‌لو، ۱۳۹۶).

اما در بُعدی جوامع رو به توسعه، سنتی و چندقومی نظیر افغانستان برای توسعه دموکراسی و ایجاد جامعه باز مدل دموکراسی انجمنی پیشنهاد می‌گردد که همین اکنون نتایج ملموس و مثبت را در پی داشته است. لبنان همواره یکی از نمونه‌های بارز دموکراسی در خاورمیانه بوده که بعد از توافق طائف در سال ۱۹۹۱ به اختلاف درونی و جنگ‌های داخلی پنجاه ساله نقطه پایان گذاشت و ساختار سیاسی نظام را براساس الگوی دموکراسی انجمنی که طبق آن رئیس‌جمهوری از مسیحیان مارونی، نخست‌وزیر از بین مسلمانان سنی و رئیس مجلس نمایندگان از بین مسلمانان شیعه انتخاب می‌گردد، تعریف نموده است (رزمجو و فرهی، ۱۳۹۸). عراق کشوری دیگری خاورمیانه که با اکثریت مسلمانان شیعه، سالیان متمادی نسخه تحمیلی جمهوری تک حزبی را متحمل شده بود و در سال ۲۰۰۳ فرصت یافت برای ایجاد دموکراسی و تعریف جامعه باز برای این کشور مدل دموکراسی انجمنی یا دولت دارای ساختار سیاسی توافق بین قومی را تاسیس کند که مطابق آن رئیس‌جمهوری از کردها، نخست‌وزیر از اهل تشیع و رئیس مجلس نمایندگان از اهل تسنن انتخاب می‌گردد (ازغندی و کرمی، ۱۳۹۷).

افغانستان کشوری است که چندین دهه جنگ و اختلافات قومی را تجربه نموده است، می‌تواند برای اتمام این نابسامانی‌ها از مدل دموکراسی انجمنی بر مبنای توافق برای تقسیم قدرت بین اقوام کار بگیرد و دولت دارای نهادهای دموکراتیک و مکانیزم‌های شفاف برای برآوردن خواسته‌های ملت ایجاد نماید.

نتیجه‌گیری

افغانستان مسیر پر از فرازونشیب را در قرن گذشته هجری پیموده است که تنها یازده ساختار سیاسی برای نظام و چندین جنگ، سرنگونی نظام و کودتاها را تجربه کرده است. نابسامانی‌های متذکره قربانی‌های فراوان را از مردم گرفت که زیربنای اقتصادی و اجتماعی جامعه بگونه‌ی کامل تخریب گردید، حقوق ملت پایمال و آزادی‌های مدنی از آن‌ها سلب شد، وجهه سیاسی مردم در جهان متضرر و روحیه هم‌پذیری خدشه‌دار گردید، وحدت جغرافیایی افغانستان همزمان با ترویج ایده‌ی بنیادگرایی و افراطیت در معرض تجزیه قرار گرفت و از همه مهم‌تر میلیون‌ها افغان کشته، معلول یا مهاجر گشت. برای یک افغانستان مسالمت‌آمیز و مرفه که دارای دولت باثبات و متضمن خواسته‌های ملت باشد؛ به باور نویسنده، پیروی از الگوی دموکراسی انجمنی بهترین گزینه است زیرا خوشبینی‌هایی وجود دارد که این الگو نخستین سنگ برای روند دولت-ملت‌سازی در افغانستان باشد.

دموکراسی در افغانستان؛ چالش‌ها و راهبردها

محمدولی ظریفی^۱

چکیده

از دموکراسی تعاریف گوناگونی آمده است؛ مانند گروهی آن را در دوری از سنت و عرف و عادات می‌دانند، که در این تعبیر خلاف عرف مسلم جامعه می‌باشد. و یاهم گروهی (مذهبیون) آن را فقط تفکر و گفتار پیامبران می‌دانند. در اصل این یک واژه یونانی بوده که به معنای «مردم سالاری» است و یا همان «حکومت مردم بر مردم» است.

در این بحث از دموکراسی و پندارهای آن در افغانستان (حکومت قبلی نه فعلی) سخن به عمل آمده که از زمان‌های قبل تا به امروز به میراث مانده است. این کردار دارای تحولات و نابسامانی‌های زیادی بوده که عوامل مختلف سنتی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی در آن دخیل می‌باشند. به‌طور نمونه چالش‌های آن عبارت‌اند از: ناآشنا بودن مردم به آن (دموکراسی)، عدم برآورده شدن توقعات مردم از آن، کم‌کاری‌ها در تطبیق آن، سیستم‌های اداری ضعیف و بالاخره چندپارچگی ملت از راه‌های مختلف.

ازسوی هم بررسی موارد فوق از اهداف این تحقیق است. هم‌چنان هدف دیگری تحقیق به‌صورت کلی یافتن و ازایه راه‌حل‌های برای بیرون رفت از وضعیت مشابه می‌باشد. که این امر مهم با بررسی منابع و آثار موجود قابل تفکیک است.

کلید واژه‌ها: دموکراسی، دموکراسی در افغانستان، انتخابات، آزادی بیان، چالش‌ها، فرصت‌ها، احزاب

مقدمه

موضوع دموکراسی مفهوم جدید نیست، اما میزان به‌کارگیری از آن سبب شده که در بین کشورها زیاد رایج نباشد. از آن‌جمله در کشورهای عقب‌مانده و درحال توسعه نیز این محدودیت‌ها بوده (فرهنگ دموکراسی‌سازی) زیاد مروج نیست، که افغانستان نیز با آن پدیده کم و بیش سروکار داشته است، و منظور از حکومت افغانستان همان حکومت قبلی است. حکومت فعلی با تفاوت‌های زیادی به این پدیده نگاه دارد که هیچ، بلکه اصلاً باور به آن ندارد.

۱. تهران، دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی؛ mohammadwalizarifi@gmail.com

با توجه به پدیده دموکراسی و میزان به کارگیری آن در افغانستان سوالات متعددی هنوز بی‌پاسخ مانده است. از یک طرف دموکراسی با شیوه‌ها و ارزش‌های دینی-مذهبی مواجه است و از سوی دیگر منابع لازم برای تطبیق کامل آن نیز به‌عنوان سد راه مطرح است. به‌طور مثال: مهم‌ترین چالش‌ها در استفاده و تطبیق این پدیده در افغانستان نسبت به سایر جوامع چه بوده می‌تواند؟ و یاهم ممکن است، از این پدیده با توجه به ارزش‌های موجود کار گرفت؟ آیا با راهبردهایی جهت تطبیق دموکراسی، فرصت‌ها برای ملت افغانستان به میراث خواهد ماند؟

در پاسخ به سوالات مطرح‌شده در این حد اکتفا می‌گردد تا بررسی دقیق آن به پاسخ نهایی خواهیم رسید. از یک جهت اکثریت ملت افغانستان مذهبی و دینی می‌باشد و از طرف دیگر به معنای اصلی دموکراسی پی نبرده. همین‌طور از خود تعبیرهای متفاوت به این واژه دارد. گویا که دموکراسی فقط برای مردم غرب، بی‌دین و خارج از اسلام است. درحالی‌که به کارگیری درست از آن، حد و مرز چندان ندارد و می‌تواند سبب رشد و شکوفایی بیشتر جامعه گردد. یعنی نمی‌توان این پدیده را مطلق دوری از ارزش‌ها دانست و نه هم محدود به سنت‌ها قرار داد.

برای تکمیل این تحقیق منابع و آثار پیشین و مرتبط نیز کار گرفته شده است. امیدوارم که با حداقل کار در این تحقیق توانسته باشم به مفهوم دموکراسی تحت عنوان (دموکراسی در افغانستان؛ چالش‌ها و راهبردها) روشنایی انداخته باشم.

مفهوم دموکراسی

برخی دموکراسی را در ورق پاره‌های کتاب مقدس، برخی هم در تفکرات و گفتار پیامبران و یاهم برعکس گروهی آن را دوری از سنت و عرف و طرز لباس پوشیدن جستجو می‌کنند، حتی گروهی آن را اعجاز بشر می‌دانند کسی را که در اثر نافرمانی از روضه رضوان رانده شد، شایسته دموکراسی نمی‌شمارند، فقط برگزیدگان خدا شایستگی دموکراسی را دارند (حسینی، ۲۰۱۴). به تناسب حضور دموکراسی در یک جامعه، از تعداد صاحبان این نوع تفکر دموکراسی (بی‌بندوباری) کاسته می‌شود این گروه دو دسته اند: نخست به علت برداشت غلط، قصد تحقیر و تخریب آن را دارند، شامل سنت‌گرایان و مذهبیون دگم‌اندیش و سطحی‌نگر هستند و گروه دوم افراد منفعل جامعه، که دموکراسی را روشی برای لذت‌جویی هرچه بیشتر می‌پندارند.

برعلاوه این افراد، دیکتاتورها و نوکران هم دموکراسی را روشی بدی برای جامعه می‌خوانند. اما قشر عوام نیز براساس دیگر دموکراسی را روشی خلاف می‌خوانند (قیصر، ۱۳۹۲).

واژه دموکراسی از لفظ یونانی دموکراتیا^۱ گرفته شده که به مفهوم «حکومت مردم» است. بدین ترتیب دموکراسی از نظر لغت به معنای حکومت به وسیله مردم (حکومت مردم بر مردم) است. با وجود تعاریف زیادی از دموکراسی، تعریف جامع آن عبارت از: دموکراسی حکومتی است که به نوع تصمیم‌گیری جمعی تعلق دارد. در این حکومت نمایندگان از سوی مردم انتخاب می‌شوند تا بر آنان حکومت کنند. نمایندگان برگزیده‌ی مردم قوانین را تصویب کرده و به آگاهی مردم می‌رسانند؛ طوری که بر هیچ‌کس پوشیده نباشد تا بر مبنای آن آزادی و برابری را در جامعه نهادینه کنند. در واقع وجود دموکراسی، بر دو اصل کلی استوار است (سایت خبری)^۲.

- نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری جمعی؛
- داشتن حق برابر در اعمال این نظارت؛

تاریخچه دموکراسی در افغانستان

به رسمیت شناختن منزلت ذاتی و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر همه اعضای خانواده بشری بر اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است؛ بنابراین بی‌توجهی و نادیده‌انگاشتن حقوق بشر منجر به اعمال وحشیانه‌ای شده است که وجدان نوع بشر را به عصیان واداشته است؛ و ظهور دنیایی که در آن بشر بتواند از آزادی بیان و اندیشه بهره‌مند گردد و فارغ از هراس زندگی کند به بالاترین آمال بشر تبدیل شده است. بدین وسیله مجمع عمومی سازمان ملل متحد؛ اعلامیه جهانی حقوق بشر را که به مثابه معیاری مشترک برای دستیابی تمامی مردم و ملل دنیا به اهداف یادشده می‌داند اعلام می‌کند که با توسل بدان همه اشخاص و همه نهادهای اجتماعی مفاد این اعلامیه را پیوسته در نظر داشته باشند و تلاش کنند، تا با تدریس و آموزش آن احترام به این حقوق و آزادی‌ها را تشویق کرده و با اتخاذ تدابیر گام به گام در سطح ملی و بین‌المللی، شناسایی و اجرای کارآمد و رعایت این حقوق را هم در میان مردم کشورهای عضو و نیز مردم سرزمین‌هایی که تابع این کشورها هستند، تضمین کنند.^۳

تحقق دموکراسی در پرتو اصالت فرهنگی یک جامعه، خالی از دشواری‌ها نیست. در یک جامعه تحول فرهنگی محسوب می‌شود. تجربه دموکراسی در قرن ۱۹ در افغانستان مواجه با فرهنگ‌ستیزان گردید که گره هیچ کاری را ننگشود. در تاریخ تحولات سیاسی افغانستان قرن ۱۹ نخستین جنبش مشروطیت را که الگوی در جهت استقلال، آزادی و دموکراسی در کشور بوده در اوضاع نامعین و نامشخص به تجربه گرفته شد. یعنی ساختار تمدنی و فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به ورته شکست مواجه گردید.

1 . Demokratia

2 . https://www.bbc.com/persian/afghanistan/2015/01/150119_09

3 . <https://cgcblogsky.com>

در آن وقت جامعه افغانستان در مراحل نظام قبیله‌ای بود، که در آن ارزش‌های سنتی، باورها و ناهنجاری‌ها که ناشی از آن نظام بود، قرار داشت. در جامعه‌ای که رسوم کهن و رسوم قبیله‌ای مطرح باشد از آن چگونه دموکراسی برخاسته می‌تواند و برای تحقق دموکراسی لازم است که روند دموکراسی قابل قبول را که خصلت ویژه هر جامعه است در نظر گرفته و آن را سرعت ببخشیم بر علاوه هر شهروند نیز باید بکوشد تا از تنوع فرهنگی و چگونگی شرایط مقتضیات اجتماعی که دموکراسی در آن رشد نماید، بپذیرد.^۱

پس از طالبان در (سال ۲۰۰۱)، زمینه‌های گسترده برای دگرگونی‌های سیاسی در افغانستان مساعد شد. جامعه جهانی در پی آن شد تا با استفاده از میکانیسم‌ها و ساختارهای پذیرفته شده سازمان ملل متحد، رژیم سیاسی - مذهبی را با رژیم دموکراتیک یا مردم‌سالار عوض کند. گروه‌های سیاسی افغانستان، که بیشتر نمایندگان گروه‌های جهادی و تکنوکرات‌های طرفدار «ظاهرشاه» را تشکیل می‌دادند، از این روند استقبال گرم کردند. امریکایی‌ها و اروپایی‌ها، در چارچوب برنامه‌های سازمان ملل متحد، کنفرانس «بُن» را دایر کردند و برای دولت موقت تحت رهبری «حامد کرزی»، شخصیت نه چندان شناخته شده، زمینه‌های حقوقی فراهم کردند، این دولت به زودی توسط جامعه جهانی به رسمیت شناخته شد و مشروعیت بین‌المللی کسب کرد. ایجاد چارچوب‌های حقوقی برای تعمیم رژیم دموکراتیک، اصلاحات حقوقی، اصل اساسی برای دگرگونی رژیم سیاسی به حساب می‌آمد. از همان روی، یکی از مهم‌ترین وظایف دولت موقت طرح قانون اساسی بود، که در (سال ۲۰۰۴) انفاذ شد.

بنابراین اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر در چارچوب حقوق بین‌الملل، به مثابه منابع حقوقی توسط قانون اساسی افغانستان به رسمیت شناخته شدند. زنان که آسیب‌پذیرترین نیروی بشری بودند، فرصت یافتند تا در حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی افغانستان، مشارکت کنند.

از سوی دیگر، ساختارهای برگزارکننده و نظارتی انتخابات نیز راه‌اندازی گردیدند و راه برای ترویج دموکراسی در افغانستان فراهم شد با گذشت نزدیک به دو دهه از عمر دموکراسی در افغانستان و با در نظر داشت سرمایه‌گذاری‌های هنگفت جامعه جهانی برای نهادینه کردن آن، نتیجه قابل قبولی که بتواند قناعت کلی اساسات یک نظام دموکراتیک را فراهم بسازد، به دست نیامده است (ستیز، ۱۳۹۳).

1. <http://mashal.org.blog>

الف. چالش‌ها

در افغانستان (دوران جمهوریت) دموکراسی صرف در شعارها و گفتارها بود، نه در عمل. در این کشور از نام دموکراسی استفاده سوء می‌گردیده و در بسا موارد هیچ توجه به دموکراسی نمی‌شد. در آن دولت باوجودی که آزادی بیان بود اما از دموکراسی خبری نبود اگر بود آن هم به شیوه‌ی نادرست. یکی از راه‌های رسیدن به همچو اهداف، اشتراک وسیع مردم به‌خاطر انتخاب افراد شایسته، صادق، آگاه و مجرب که نسبت به سایر کاندیدان از اعتبار ملی و بین‌المللی برخوردار باشند. در این راه نه حکومت، نه جامعه مدنی و نه رسانه‌ها نقشی را که لازم بود، ایفا نکرده‌اند. به همین علت شناخت دموکراسی نه تنها از محدوده‌ی شهرها بیرون نرفته بلکه در داخل شهرها نیز در این امر روشن‌فکری کافی وجود ندارد.¹

در حکومت فعلی یا امارت هم‌چنان در رابطه به دموکراسی اصلاً توجه و بحث نشده است و یاهم دیدگاهی اسلامی به آن پدیده دارد، یعنی همان نگاه مذهبی. در قسمت دموکراسی سازی افغانستان (حکومت قبلی)، تاهنوز پنج مشکل وجود داشت:

• این‌که اصطلاح «دموکراسی» برای مردم افغانستان بحث برانگیز است، چون ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با ارزش‌های لیبرال غربی و سکولاریسم رژیم شوروی تحت حزب دموکراتیک خلق افغانستان در دهه ۱۹۸۰ دارد.

• بسیاری از مردم افغانستان از این‌که دموکراسی تغییر قابل وصفی در توسعه اقتصادی و اجتماعی همراه با امنیت به این سرزمین نیاورده بود، ناامید شده‌اند.

• کم‌کاری نمایندگان مردم که از طریق رای به قدرت رسیدند و به‌جای کم کردن فاصله میان دولت و ملت، این فاصله را زیادتر کردند.

• تقلب و مداخله فاحش داخلی و خارجی در دوران همه انواع انتخابات که خود سبب پایین آمدن گراف تمایل و اعتماد شهروندان افغانستان به معنای واقعی دموکراسی شدند.

• چندپارچگی و ضعیف بودن احزاب سیاسی.

باوجود این برداشت‌های منفی، تحقیقات «واحد پژوهشی و ارزیابی افغانستان» نشان می‌دهد که هنوز هم پشتیبانی گسترده‌ای از روند انتخاب دولت از طریق روند دموکراتیک (مردم‌سالار) وجود دارد و آن هم مشروط براین‌که در یک محیط امن اتفاق بیفتد و در یک «چارچوب اسلامی» شکل بگیرد. هرچند روند دموکراسی سازی افغانستان در ۱۹ سال گذشته فراز و فرودهای زیادی داشته است. هم‌چنان نهادهای مدنی و احزاب سیاسی نتوانسته‌اند در روستاها راه باز کنند.

1. <http://mashal.org.blog>

ازسوی دیگر، نبود امکانات به‌ویژه برق، فقر، ناامنی و گرایش بنیادگرایانه، سبب شده است که مشارکت سیاسی شهروندان در روستاها محدود باقی بمانند. محدودیت‌ها و چالش‌های دموکراسی‌سازی در افغانستان از این قراراند:

- دموکراسی تنها انتخابات نیست؛
- تشبیه دموکراسی به کفر؛
- نبود جنبش‌ها و شخصیت‌های دموکراتیک؛
- ضعف ساختاری بر نظارت از ارزش‌های دموکراتیک؛
- ماهیت انتخابات و تحزب در افغانستان؛
- رقابت‌های انتخاباتی؛
- تسلیم شدن غرب در برابر عقلانیت قومی در افغانستان.

ب. راهبردها

امروز دموکراسی به‌عنوان والاترین دست‌آورد انسان مورد توجه تمام جوامع انسانی قرار گرفته است. نیاز انسان با گذشت هر روز به دموکراسی بیشتر می‌گردد. مثلاً در منطقه جنوب آسیا در طول چند سال اخیر تحولات بزرگی جهت رشد دموکراسی به‌وجود آمده است. مردم افغانستان یا هیچ انسان دیگر در مقابل پدیده دموکراسی قرار نگرفتند، چون عدالت خواهی، عقیده را مشهود و اصل بیعت به آزادی بیان مورد تأیید و تعالیم اسلامی قرار داده‌اند. مردم هیچ‌گاه با مولفه‌های دموکراسی سر مخالفت نداشته‌اند البته توده‌های مردم نیاز به آگاهی و شناخت بهتر از دموکراسی دارند.

دموکراسی چه در جوامع عقب‌مانده مانند افغانستان و چه در جوامع رو به انکشاف، زمانی حقوق معیاری مردم را تأمین کرده می‌تواند که قدرت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم با معیارهای واقعی جامعه تأمین شده باشد و دولت معتقد به چنین مفکوره باشد و گروه‌های سیاسی توانمندی تصمیم‌گیری مستقل را در جامعه داشته باشد و چنین حرکت از حکومتی توقع می‌رود که به اراده و خواست مردم به‌میان آمده باشد. دموکراسی فقط در جاهایی می‌تواند وجود داشته باشد که مردم بتوانند فرمان‌روایان و رهبران خود را انتخاب نمایند.

همگرایی احزاب سیاسی، جامعه مدنی و نهادهای رسانه‌ای سبب شده است تا شهروندان در شهرهای بزرگ، بیشتر از هر زمان دیگر، از حقوق و آزادی‌هایی خود آگاهی یابند و با مشارکت خویش، بر مشروعیت نظام سیاسی بیافزایند. در این جا به چند نمونه از راه‌های که تحقق دموکراسی را تضمین کنند اشاره می‌شود. (احمدی و اسماعیل زاده، ۱۳۹۳)

- ✓ تشکیل احزاب فراقومی؛
- ✓ انکشاف متوازن؛
- ✓ آموزش سیاسی به منظور اصلاح فرهنگ سیاسی؛
- ✓ تدوین سیاست کلان برای حل بحران قومی.

نتیجه‌گیری

با توجه به تعاریف گوناگون از دموکراسی، هنوز این پدیده، در بین جوامع مختلف ارزش و جایگاه اصلی خود را نیافته است. چون برای تطبیق آن به طور مثال در افغانستان دارای تحولات، چالش‌ها، محدودیت‌ها، فرصت‌ها و راهبردهای حداقل وجود داشته‌اند. از آن جمله چالش‌های دموکراسی در افغانستان عبارت‌اند از: دموکراسی تنها انتخابات نیست، دموکراسی تشبیه به کفر، نبود جنبش‌ها و فعالان این عرصه، محدودیت‌های ساختاری و ارزشی جامعه، و موارد مشابه آن بوده که طرف مقابل آن راهبردهای از قبیل تشکیل گروه‌ها و احزاب فراقومی، انکشاف متوازن، آموزش فرهنگ سیاست‌گذاری و ... برای تطبیق این پدیده در افغانستان وجود دارد.

دموکراسی در افغانستان؛ چالش‌ها و راهبردها

میثم کریمی^۱

چکیده

دموکراسی از ترکیب دو واژه «Demos» به معنای ملت و «Kratos» به معنای قدرت تشکیل شده است، به حکومتی دلالت می‌کند که در آن قدرت تصمیم‌گیری و نظارت در دست مردم است. و یا به اصطلاح ساده‌تر بگوییم که دموکراسی سیستم حکومتی هستند که در آن حاکمان دولت از نحوه عمل کرد خود در برابر شهروندان پاسخ‌گو می‌باشند.

به هر اندازه که اعضای جامعه آگاه‌تر و مترقی باشند به همان اندازه دموکراسی موجود در جامعه استوارتر عمل می‌کنند؛ آگاهی و مسوولیت‌پذیری مردم در قبال سرنوشت شان سبب می‌گردد که مردم درباره سرنوشت خود تصمیم بگیرند و حاکمان دولت نیز در برابر مردم پاسخ‌گو می‌باشند. اما دموکراسی در افغانستان نتوانست نتیجه مثبت در پی داشته باشد، بلکه بی‌اعتمادی مردم نسبت به دولت و نظام حکومتی بیشتر گردید، از آن جمله می‌توان از چندین دوره انتخابات پارلمانی و ریاست‌جمهوری نام برد که ناشی از عدم آگاهی شهروندان از حقوق شان، هم‌چنان نبود مسوولیت‌پذیری شهروندان نسبت به کشور باعث شد که انتخابات در افغانستان تشریفاتی باشند و تعدادی از افراد با نقاب دموکراسی برای رسیدن به قدرت از این روش برای فریب مردم استفاده کرد.

کلید واژه‌ها: چالش‌های دموکراسی، فساد اداری، جامعه سنت‌گرا

مقدمه

دموکراسی به معنای ساده، حکومت مردم توسط مردم و برای مردم است. شیوه حکومت‌داری که در آن شهروندان به صورت مستقیم نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند؛ این نمایندگان است که از حقوق مردم دفاع می‌کنند. با توجه به ماهیت دموکراسی، همان جمهوری که نظارت قوا بر همدیگر را شامل می‌گردد و بنابراین می‌توان گفت که هر شهروند آگاه در جهان، خواهان این نوع نظام می‌باشند، در حالی که بعضی از کشورها بعد از سپری نمودن سختی و مشقت‌های زیاد توانستند به دموکراسی دست یابند اما تعداد از کشورها هنوز نتوانستند به آزادی و رفاه ناشی از دموکراسی دست یابند.

۱. عضو سازمان اجتماعی سفید

دموکراسی در افغانستان بعد از سال ۲۰۰۱ میلادی قدم گذاشت، اما نتوانست جایگاه خود را پیدا کند، خواسته و یا ناخواسته با فراز و نشیب‌های همراه شد. طیفی از منتقدان دینی البته با گرایش سنتی، دموکراسی را یک پدیده غربی قلمداد نمودند که فساد اخلاقی، اجتماعی، ... را در درون جوامع انسان وارد نموده است. بنابراین گفته می‌توانیم که بحران‌های داخلی کشور و هم‌چنین جامعه سنت‌گرا با گرایش مذهبی در افغانستان سبب گردید که دموکراسی نتواند توسعه پیدا کند.

با آنکه ماهیت اجتماعی افغانستان به گونه‌ی است که دموکراسی بهترین الگوی حکومتی برای آن قلمداد می‌گردد، زیرا افغانستان جامعه‌ی چندقومی است که فقط در یک محیط دموکراتیک سهم و نقش اقوام در قدرت مشخص می‌گردد، اما متأسفانه خورشید دموکراسی در افغانستان درخشش چندانی پیدا نکرد.

چالش‌های دموکراسی در افغانستان

۱- عدم آگاهی مردم

ظهور دموکراسی در افغانستان که نیاز به یک تهداب‌گذاری جدید داشت در سال ۲۰۰۱ میلادی یک اقدام به‌جا بود؛ طرح که ایالات متحده آمریکا بعد از حملات یازده سپتامبر به منظور جلوگیری از تروریسم و افراط‌گرایی در خاور میانه روی دست گرفته بود، حمایت‌های جهانی را در قبال داشت. اما پیاده کردن این نظام که نیاز به زمینه‌سازی داشت، متأسفانه انجام نشد (فلاح نژاد، ۱۳۹۷).

سه دهه جنگ و ویرانی باعث گردیده بود که اکثریت شهروندان از سواد کافی محروم بمانند. و مردم از آگاهی سیاسی اندک برخوردار بودند، بنابراین تحت تاثیر تبلیغات منفی، که در برابر دموکراسی وجود داشت، آن را پدیده‌ی جدید غربی می‌دانستند؛ قرار گرفتند و نسبت به آن بی‌اعتماد شدند.

ناآگاهی مردم نسبت به سرنوشت‌شان و نبود سواد کافی سبب گردید که گزینه‌ها در افغانستان بر مبنای دموکراسی نه، بلکه بر محوریت قوم، زبان و مذهب باشند. همین مشکلات ناشی از چندگانه‌گی قومی، مذهبی در افغانستان، همه مسایل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این کشور را تحت تاثیر قرار دادند (اقبال، ۱۳۸۹).

حتی نمایندگان پارلمان و شوراهای ولایتی کشور با همین معیار اشتباه انتخاب شدند. در حالی که اگر دموکراسی در کشور تحقق می‌یافت و افراد شایسته بدون در نظر گرفتن قومیت، نژاد و مذهب در پُست‌های حکومتی قرار می‌گرفت، ما امروز یک تصویر متفاوت‌تر و زیباتر از افغانستان می‌داشتیم.

۲- سنتی بودن جامعه افغانستان

گرایش سنتی و مذهبی مردم افغانستان یکی از موانع فراراه تحقق دموکراسی در کشور پنداشته می‌شود (علی پور، ۱۳۹۳).

دولت‌های گذشته نیز به خوبی آن را درک کرده بود، به همین دلیل در دوره‌های مختلف برای دور زدن آن تلاش‌های صورت گرفت. در قدم نخست شاه امان الله خان تلاش نمود که جامعه سنتی افغانستان را به یک جامعه مدرن و فرهنگی تبدیل کند؛ این عمل کرد وی با مخالفت روحانیون و قشر سنتی جامعه مواجه شد. بعد از آن محمد ظاهر شاه توانست تا حدودی فضای مذهبی کشور را کم‌رنگ‌تر سازد و زندگی مرفه به سبک غربی را در شهرهای بزرگ کشور به نمایش بگذارد، اما در روستاهای افغانستان نسبت به دموکراسی، بدبینی وجود داشت حتی در بعضی روستاها خانواده‌ها مانع ورود فرزندان شان به مکاتب می‌شدند.

با به قدرت رسیدن سردار محمد داوودخان، که حمایت اتحاد جماهیر شوروی سابق را پشت سر داشت، می‌خواست با اجرای اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، افغانستان سنتی و کهن را نابود و این کشور را با آهنگ پیشرفت‌ها و تحولات معاصر و مدرنیزاسیون هم‌نوا سازد؛ از سوی دیگر رویه خشن را در برابر عالمان دینی و مخالفان سیاسی روی دست گرفت، این سیاست خشن سبب گردید که اقشار مختلف جامعه با عالمان دینی و مخالفان سیاسی سردار محمد داوود خان که در پاکستان متمرکز شده بودند، هم‌صدا شده و در مقابل دولت دست به شورش بزنند.

اولین شورش در ولایت نورستان رخ داد. در اوایل مارچ ۱۹۷۹ میلادی شورشیان نورستان کنترل منطقه کادامیش را به دست گرفته و نورستان را آزاد اعلام نمودند. این شورش‌ها ادامه پیدا کرد. با آغاز مقاومت در داخل کشور، علمای دینی و جوانان وابسته به جنبش اسلامی که در پاکستان بسر می‌بردند، به مبارزه مسلحانه علیه حکومت محمد داوود خان برخاستند (دولتی، ۱۳۹۳).

بعد از آنهم، نسل که در دوران مقاومت علیه اتحاد جماهیر شوروی سابق به همراهی جنگ‌های داخلی روی کار آمده بود، با نسل‌های گذشته که آزادی و رفاه را تجربه کرده بودند، فرق داشت؛ آن‌ها به دنبال رفاه و پیشرفت نبودند، تنها سنت‌های جامعه و باورهای دینی و مذهبی شان را رهنمای زندگی می‌دانست. برای چنین جامعه، تغییر ناگهانی رژیم و روی کار آمدن دموکراسی، بیگانه و جدید به نظر می‌رسید، که از سوی غرب آمده بود، تعداد اندکی که با این روند آشنا بودند موافقت کردند، افراد سنتی جامعه، آوردن دموکراسی در کشور را حيله غرب، و آن را غیرقابل پذیرش می‌پنداشتند. در این صورت لازم است که چهره حقیقی دموکراسی را برای آن‌ها نشان داد؛ تا مردم بتوانند ماهیت حقیقی دموکراسی را درک کنند (مرادی، ۱۳۹۷).

۳- عدم رعایت قوانین در کشور

قوانین در یک جامعه درحقیقت ستون نظم و انضباط جامعه است. اولین قانون موجود در جامعه، قانون اساسی آن است که قوانین دیگر از آن نشأت می‌گیرد؛ از نظر بسیاری از حقوق‌دانان، قانون اساسی افغانستان یک قانون جامع و کامل است اما نتوانست نظم و انضباط را در جامعه افغانستان ایجاد کند، درحقیقت قوه قضایی و اجرایی کشور در تطبیق آن ناتوان بودند (سپینتا، ۱۳۹۶).

هنگام که قوانین به‌طور یکسان بالای مردم و سران حکومتی تطبیق نگردد، یقیناً هرج و مرج در جامعه گسترش می‌یابد، تعداد از افراد خود شان را مافوق قانون می‌دانند، موجودیت بی‌نظمی و زورگویی در جامعه سبب بدبینی مردم نسبت به دولت و ادارات حکومتی می‌گردد.

۴- فساد اداری در دستگاه دولتی

اروپا بعد از ختم جنگ جهانی دوم توانست، با پیوستن به طرح مارشال که از سوی ایالات متحده آمریکا مطرح گردیده بود، چرخه اقتصاد خود را به گردش درآورد. این روند مدت پنج سال را در بر گرفت و هزینه آن از ۱۲ میلیارد دالر تجاوز نکرد.

اما افغانستان در مدت ۲۰ سال با هزینه کردن ۷۵۰ میلیارد دالر نتوانست به خودکفایی برسد، زیرا افغانستان در فساد اداری غرق بود. فساد اداری در کشور به اوج خود قرار داشت حتی سازمان شفافیت بین‌الملل، افغانستان را در جمله‌ی فاسدترین کشورهای جهان قرار داد.

پرداخت رشوه در کشور به یک عرف تبدیل شده بود، هم‌چنان فساد اداری باعث گردیده بود تا استخدام کارمندان دولتی از پایین‌رتبه گرفته تا بالاترین ارگان‌های دولتی براساس روابط خانوادگی و یا رشوه صورت گیرد (شیرزاد، ۱۳۹۷).

۵- ناامنی و منازعه

منازعه در افغانستان هم عوامل، محرک‌ها و علت‌های گوناگون دارد. این منازعه چندبُعدی است، نظریات و دیدگاه‌های متفاوت درمورد منازعه پس از سال ۲۰۰۱ میلادی در کشور وجود دارد. گروه طالبان عامل منازعه در افغانستان را اشغال آمریکا می‌دانست، از دید طالبان عامل اصلی دوام منازعه در کشور حضور نظامیان ناتو و آمریکایی است. حامد کرزی باور داشت که منازعه در کشور معلول نارضایتی بخش از شهروندان این کشور است، و آن‌ها را برادران نارضی خطاب می‌کرد. محمد اشرف غنی رییس جمهور پیشین کشور بر این باور بود که منازعه معلول مداخله پاکستان در امور افغانستان است (صدر، ۱۳۹۷).

درواقع منازعه و ناامنی در کشور باعث شگاف‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در بین اقشار مختلف جامعه گردیده، تعامل و مراوده‌ی عادی گروه‌های اجتماعی را صدمه زد. از سوی دیگر نبود حکومت‌داری خوب، فساد مالی در نهادهای دولتی و ضعف دستگاه قضایی در اجرای عدالت عواملی بود که سبب تشدید منازعه گردید.

نتیجه‌گیری

دموکراسی شاید روند موفق در افغانستان نباشد، اما حداقل در مناطق شهری و مرکزی، مردم از فرصت‌های که دموکراسی به همراه داشت، راضی هستند. یکی از اساسات دموکراسی نظارت و کنترل است، متأسفانه همین رکن در افغانستان نادیده گرفته شد، به همین دلیل بود که افغانستان در فساد اداری و دیگر مشکلات غرق گردید و تا به حال نتوانسته این معضل را حل کند.

اگر برنامه‌های که بعد از سقوط حکومت طالبان در سال ۲۰۰۱ میلادی روی دست گرفته شده بود، مرحله به مرحله اجرا می‌شد افغانستان به شکوفایی می‌رسید. اما بازگشایی مکاتب دخترانه و پسرانه، هم‌چنان پوهنتون‌های دولتی و خصوصی؛ روزنه‌ی امید برای مردم افغانستان بود که محقق شد، اکثریت مردم توانست از این فرصت طلایی استفاده کنند، با آن‌که مشکلات را در پی داشت.

قبلاً بیان کردیم که واژه‌ی دموکراسی برای بسیاری از افراد با گرایش سنتی غیرقابل قبول است، اما می‌توان بدون نام بردن این واژه، فرصت‌ها و رفاه را برای مردم نشان داد؛ با این شیوه می‌توان ضدیت و مخالفت در برابر دموکراسی را کاهش داد. از آن جمله می‌توان از انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و شورای ولایتی در کشور نام برد، از جمله اصول دموکراسی می‌باشند. چون تبلیغات زیاد بالای آن صورت گرفت، مورد قبول عام قرار گرفت. اما به همان اندازه که روند انتخابات تبلیغ شد، اهمیت آن تبلیغ می‌شد، می‌توانست نمایندگان واقعی توسط شهروندان انتخاب گردد، هربار شهروندان فریب دروغین افراد استفاده‌جو را نمی‌خورد.

در عرصه آموزش و فرهنگ دموکراسی، رسانه‌های تصویری، صوتی، مطبوعات و شبکه‌های اجتماعی بهترین وسیله است، زیرا این شبکه‌های ارتباطی در اکثریت نقاط کشور در دسترس مردم قرار دارند. برنامه‌های مناسب رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بالای افکار شهروندان تأثیرگذار است.

با آنکه می‌دانیم جامعه افغانستان سنتی و دارای گرایش‌های مذهبی است، می‌توان امکانات رفاهی مانند تأسیس مکاتب، شفاخانه‌ها، فابریکه‌های صنعتی و غیره را در دسترس شان قرار داد، با این روش می‌توان زندگی سنتی را به یک زندگی مدرن برای مردم تبدیل کرد.

یکی از موانع بر سر راه دموکراسی اختلافات قومی، مذهبی، و زبانی در کشور است، بناءً با در نظر گرفتن منافع مشترک بین اقوام و اقلیت‌های مختلف و مشارکت فراگیر شهروندان در امور دولتی، می‌توان ملت را متحد ساخته و این معضل اجتماعی در جامعه را حل کرد.

نظارت دقیق و رسیدگی به تخلفات و شکایات شهروندان باعث جلب اعتماد مردم خواهد شد، بهترین گزینه برای حل این مسئله، دستگاه‌های عالی دولتی است، می‌تواند بر این معضل فایق آید.

اهمیت و مفهوم جامعه مدنی

محمد عمر بایانی^۱

چکیده

جامعه مدنی از جمله موضوعات مهم است که در سال‌های اخیر در جامعه مطرح شده و مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقاله پس از ارائه تعاریفی جامعه مدنی روی مفهوم و اهمیت آن پرداخته شده است. می‌توان گفت تلاش برای رسیدن به جامعه مدنی می‌تواند ما را در رسیدن به یک جامعه توسعه یافته سیاسی کمک کند و باعث شکل‌گیری یک دولت توسعه‌گرا و هم‌جامعه توسعه‌گرا شود. در نهایت باید گفت که پس از بررسی‌ها مشخص شده که جامعه مدنی یکی از عوامل اصلی جامعه‌ی پیشرفته و توسعه‌ی سیاسی است.

کلید واژه‌ها: جامعه، جامعه مدنی، اهمیت و مفهوم جامعه مدنی

مقدمه

نهادهای مدنی یکی از ارکان اساسی نظام‌های مردم‌سالار به حساب می‌آید. نهادهای مردمی که امروز تحت نام جامعه مدنی شهرت یافته‌اند. تاریخ طولانی اجتماعی در جوامع بشری دارند که زمینه فعالیت‌های گروهی و دسته‌جمعی مردم را فراهم می‌سازند؛ جامعه مدنی تعبیر جدیدش، چندان تاریخ طولانی ندارد. جامعه مدنی در واقع با مفاهیم و ارزش‌های انسانی دیگر، مانند شهروندی، عقلانیت، آزادی، برابری، کرامت، و منافع عمومی گره خورده و یکی از عوامل اصلی در ترویج ارزش‌های فوق‌الذکر به حساب می‌آید. که محور بحث اصلی این مقاله اهمیت، مفهوم و پیامدهای جامعه مدنی در جامعه است.

چیستی جامعه مدنی

جامعه مدنی در برابر واژه انگلیسی Civil Society و فرانسوی به کار می‌رود کلمه Civil از واژه لاتین Civis مشتق شده است که در دوران قدیم در جوامع شهروندان به کار می‌رفت و این کلمه اولین بار توسط جان لاک فیلسوف سیاسی انگلیسی به کار رفته است. جامعه مدنی در واقع با دو فاکتور اصلی (جامعه) و مدنیت تعیین و تعریف می‌شود.

۱. ولایت پروان، شماره تماس: 0782695727 | ایمیل: omeromid73@gmail.com

(جامعه) عبارت از چهار چوپ مفهوم زندگی جمعی بشر است که به‌جای خود یک مفهوم دوجبه‌ی بوده که مهم‌ترین مرتبه‌ی آن را مفاهیم (کشور) در بعد جغرافیای و (ملت) در بعد محتوای بشری آن تشکیل می‌دهد. فاکتور (مدنیت) در ساده‌ترین مفهوم آن به معنای زندگی شهری و یا زندگی استوار بر ارزش شهروندی است که در امتداد مفاهیم اصطلاحی خود با مفهوم (تمدن) ارتباط یافته است. پس واژه مرکب از این دو فاکتور همان مقوله (جامعه مدنی) است. که ما در صدد بیان آن هستیم از این رو (جامعه مدنی) یعنی جامعه‌ای استوار بر مدنیت و ارزش‌های مدنی که مهم‌ترین آن اصل (شهروندی) می‌باشد. این اصل در ذات خود به (فرد) که واحد عینی انسان بوده و با مقیاس (شهروند) در نوع زندگی اجتماعی مطرح است؛ اصالت می‌دهد و در نتیجه ثابت می‌سازد که انسان و یا شهروند در جامعه مدنی حیثیت محوری دارد. پس جامعه مدنی یعنی آن نوع زندگی اجتماعی که به انسان فقط به‌خاطر انسان بودن، اصالت می‌دهد. و منظومه آن بر محوریت فرد و یا شهروند شکل گرفته و لاجرم در خدمت او قرار دارد. از همین جاست که جامعه مدنی در کل یک جامعه عمدتاً حقوقی و یا حق‌محور است (هادف، ۱۳۹۲).

در این اواخر نهادهای متعدد اجتماعی ایجاد شده‌اند که بیرون از حیطه دولت فعالیت دارند که به‌صورت عمومی به آن‌ها نهادهای غیردولتی، رضاکار، جامعه مدنی و یا سکتورهای مستقل می‌گویند. مؤسسات، سازمان‌ها، گروه‌ها و نهادهای مختلف شامل این دسته‌بندی می‌شوند که از جمله می‌توان سازمان‌های مسلکی، مؤسسات اجتماعی، سازمان‌های مدد‌رسانی، نهادهای حقوق بشری و غیره... نام برد. این سازمان‌ها با وجود تفاوت‌های کاری و ساختاری، دارای چند وجه مشترک اند که آن‌ها را زیر یک چتر کلی به نام نهادهای مدنی گرد می‌آورند. این مشخصات عبارت اند از:

- ساختار سازمانی؛
- استقلال؛
- غیر انتفاعی؛
- خودمحور؛
- رضاکارانه و داوطلبانه؛
- مدافعان حقوق بشر، به شمول اعضای آنلاین؛
- سازمان‌های حقوق بشر (سازمان‌های غیردولتی، انجمن‌ها و گروه‌های حامی قربانیان؛
- ائتلاف‌ها و شبکه‌ها (مثلاً در ارتباط به حقوق زنان، حقوق کودکان یا مسایل محیط زیستی و غیره)؛

- افراد دارای معلولیت و سازمان‌ها نماینده آن‌ها؛
- گروه برخاسته از اجتماعات مردمی (مردم بومی، اقلیت‌ها و اجتماعات روستایی)؛
- گروه‌های عقیدتی؛
- اتحادیه‌ها (اتحادیه‌های صنفی و همچنین انجمن‌های حرفه‌ای مانند انجمن خبرنگاران، قضات، حقوق‌دانان و انجمن وکلای مدافع، انجمن‌های مهاجران و اتحادیه‌های دانشجویی)؛
- جنبش‌های اجتماعی؛
- افراد مسلکی که مستقیماً در تأمین بهره‌مندی افراد از حقوق بشری‌شان سهم دارند (مانند، کارکنان بشر دوستانه، حقوق‌دانان، داکتران و کارکنان صحت)؛
- اقارب و انجمن‌های قربانیان نقض حقوق بشر؛
- نهادهای عامه که فعالیت‌های را با هدف ترویج حقوق بشر انجام می‌دهند (مکاتب، دانشگاه‌ها و نهادهای تحقیقی (حسرت، محمدی، ۲۰۱۸).

پیش شرط‌های جامعه مدنی

الف: کرامت انسان

ب: کثرت‌گرایی (پلورالیسم)

ج: اعتقاد مشترک به ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی کلی

د: تحمل کرامت‌مندان‌هی عقاید دیگران.

موارد یادشده برخی از پیش شرط‌های جامعه مدنی است که هر یک توضیح و بحث بیشتری رami طلبد.

عناصر جامعه مدنی

هر نوع جامعه‌ای منطبق یا پیش شرط‌ها و اصول موضوعه خود را دارد و جامعه مدنی نیز از این امر مستثنا نیست و عناصری دارد که بدون آن‌ها جامعه مدنی تحقق نخواهد یافت.

۱- اقتصاد آزاد

۲- رسانه‌های مستقل

۳- وجود متخصصان و متفکران آزاداندیش

۴- جوامع مستقل

۵- انتخابات

۵- پارلمان

۷- قانون

۸- تفکیک قوا

۹- دولت شفاف (ایازی، ۱۳۸۷)

تاریخچه مفهوم جامعه مدنی

مفهوم جامعه مدنی در حال حاضر ریشه در تاریخ معاصر جهان دارد. این مفهوم در قرون هفدهم و هجدهم میلادی ترویج شد. نخستین بار مفهوم «جامعه مدنی» در ادبیات سیاسی روم باستان به چشم می‌خورد. دانشمندان زیادی همچو سیسرون، ارسطو، توماس هابز، ژان ژاک روسو، آدام اسمیت، هیگل و... در اندیشه‌ها، کتاب‌ها و نوشته‌های خود در مورد جامعه مدنی زیادی پرداخته‌اند که به‌طور مثال چند تن از آنان قابل ذکر است.

سیسرون در کتاب جمهوری می‌نویسد «قانون، پیوند جامعه مدنی است». منظور او از جامعه مدنی «جمعیتی است که شکل سیاسی و حقوقی نظام یافته است». در قرن شانزدهم نیز بوسوئه در ترجمه فرانسوی کتاب سیاست ارسطو می‌نویسد که جامعه مدنی، «جامعه مرکب از انسان‌هاست که تحت لوای یک قانون و حکومت زندگی می‌کنند».

پیامدهای مثبت جامعه مدنی

یکی از عوامل بقا و تداوم نظام‌ها، شکل‌گیری و استمرار نهادها در جامعه است. زیرا در تئوری نظام‌ها که به‌صورت سیستمی عمل می‌شود، مجموعه نهادها در برآورده کردن و اشباع نیازهای بشری نقش دارند و هر یک از آن‌ها در تأمین یک یا چند نیاز دخیل است و مجموع آن‌ها موجبات بقای نظام را فراهم می‌آورند.

جنبه اثباتی جامعه مدنی، شکل‌گیری نهادهاست که در نهایت به تشکیل احزاب می‌انجامد که به‌صورت پل ارتباط دولت و مردم درمی‌آیند و ثبات سیاسی و بقای حکومت را تضمین می‌کنند و ازسویی مردم را به مشارکت سیاسی فرا می‌خوانند و روح مشارکت در امور جامعه و فعالیت جدی برای سازندگی و سازماندهی جامعه را در مردم زنده نگه می‌دارد (ایازی، ۱۳۸۷).

جنبه سلبی جامعه مدنی

جنبه سلبی جامعه مدنی این است که قدرت دولت و حکومت را محدود می‌کند و دولت نمی‌تواند هر تصمیمی را به دلخواه به اجرا بگذارد. زیرا سیاستی که منافع کل جامعه را در درازمدت در خطر اندازد و هر عمل کردی که به منافع شخصی و گروهی نهادها آسیب زند، با مخالفت جدی آنان روبه‌رو می‌شود و گاه بحران‌های را پدید می‌آورد(همان).

نتیجه‌گیری

ظهور نهادهای جامعه مدنی مدرن با مشکلات دولت-ملت‌ها اتفاق افتاد. ظهور نهادهای جامعه مدنی در واقع تلاشی بود برای پرکردن خلاءهای که توسط سرمایه‌داری و دولت‌ها در جوامع ایجاد گردیده بود. رشد کارکردها و هویت‌های جامعه مدنی با پیشرفت تکنالوژی‌های ارتباطی به‌خصوص اینترنت سریع‌تر شد. امروزه نهادهای جامعه مدنی اکثراً به‌عنوان یکی از قوه‌های مؤثر در امر حکومت‌داری و سیاست‌گذاری‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و هم‌چنان زمینه‌سازی امور اقتصادی کشورها به‌حساب می‌آیند. اگر اهمیت کارآفرینی نهادهای جامعه مدنی را در نظر بگیریم، سکتور جامعه مدنی طی دو دهه اخیر نقش مهمی در این قسمت ایفا کرده است.

جایگاه حقوق بشر در قوانین ملی افغانستان

محمد نعیم حیدری

چکیده

انسان به جهت انسان بودن آن داری حقهایی است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به بخشی از آن‌ها تأکید شده است. تلاش برای جهان که حقوق بشر در آن به طور کامل رعایت می‌گردد هرگز به پایان نخواهد رسید. بلکه حقوق بشر و ایده‌هایی که ارائه می‌دهد یا راهی برای گفت‌وگو مهیا می‌کند که مردم بتوانند براساس آن دربارهٔ علائق خود گفت‌وگو کرده و این که چطور می‌توان به بهترین نتایج رسید را مورد بحث قرار دهند. مقاله حاضر نیز در تلاش است که آیا حق‌های بشری در قوانین موضوعه افغانستان رعایت شده است یا خیر؟ از نتیجه حاصله این کنکاش به دست می‌آید که حق‌های بشری در نظام حقوقی افغانستان از جمله در قانون اساسی و سایر قوانین رعایت گردیده است که به آن اشاره می‌شود.

قانون اساسی افغانستان در فصل دوم (حقوق اساسی و وجایب شهروندان) حدوداً ۳۸ ماده در مورد حقوق بشری، همان حقوق تأکید شده در اعلامیه جهانی را بیان نموده است که مهم‌ترین‌های آن عبارت‌اند از: حق آزادی، حق زندگی، احترام به کرامت انسانی، منع تبعیض، منع تعذیب، حق برخورداری از وکیل مدافع، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، آزادی بیان، آزادی تشکیل جمعیت‌ها و احزاب سیاسی، حق آموزش و پرورش، حق کارکردن، انتخاب شغل و منع تحمیل کار اجباری و حمایت از خانواده و... را مقرر نموده است که هر یک از آن در مقاله حاضر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. تحقیق حاضر از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی بهره گرفته است؛ هدف از نوشتن این مقاله مرور اجمالی به جایگاه حقوق بشر در نظام حقوقی افغانستان می‌باشد.

کلید واژه‌گان: حقوق بشر، حیات، نظام حقوقی، افغانستان، قانون اساسی، قانون

مقدمه

انسان منحنیث یک موجودی که آزاد آفریده شده است و هدف از آزادی این نیست که هر آنچه بخواهد انجام دهد یا به عبارت دیگر آزادی تا حدودی مجاز است که حق‌های دیگران تضییع نگردد، چون در طول تاریخ همواره دارندگان قدرت از زمان پیدایش تا امروز تلاش ورزیده‌اند که بالای افرادی تحت سلطه خود ظلم نمایند، که در جوامع مختلف یک سلسله طبقه‌بندی وجود داشته‌اند که معروف بوده به طبقه حاکم و محکوم که همواره طبقه محکوم به دنبال مجادله برای احقاق حق خود برخواسته است که این حق طلبی طبقه حاکم و یا دولت‌ها را مجبور گردانیده‌اند که دست به تدوین اعلامیه‌ها بزنند از جمله به پیشینه مدون اعلامیه؛ اعلامیه حقوق بشر شهروند ۱۷۸۹ فرانسه، منشور حقوق بشر، اعلامیه حقوق بشر کشورهای اسلامی اشاره کرد. اهمیت این موضوع و جایگاه حقوق بشر در قوانین ملی تا بدانجاست که اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت حقوق بشری به عرف بین‌الملل مبدل شده است و اکثریت کشورهای جهان آن را در قوانین اساسی شان تصویب کرده‌اند. سوال که مطرح می‌گردد این است که آیا قانون‌گذار افغانستان این حقوق را در قوانین ملی آن رعایت کرده است یا خیر؟ در این مقاله مورد بحث و مذاقه قرار خواهد گرفت.

بیان مسأله

پژوهش و کنجکاوی از تمایلات طبیعی بشر است و میل به شناخت و ارضای آن حس، موجب دست‌یافتن به مجهولات زیادی شده است. لذا پیشرفت‌های چشم‌گیری در کلیه زمینه‌های علمی فعلی حاصل این حس سیری‌ناپذیر کسانی است که زندگی خود را وقف جامعه بشری کرده و می‌کند. توسعه و پیشرفت کشورهای غربی حاصل میزان اهمیتی است که این کشورها به تحقیق و پژوهش قائل هستند. لذا در طول تاریخ آرزوی بشر همیشه دست‌یابی به حقوق بشری بوده است که ملل‌ها و کشورهای مختلف جهان عقیده و باور واحدی به حقوق بشری دارند که نمونه‌ی عینی آن را می‌توان، اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ ذکر کرد، که یکی از دست‌آوردهای بزرگ جامعه بشری می‌باشد. تجلی یافتن این اعلامیه و ماهیت آن را در اکثری قوانین کشورهای جهان می‌توان مشاهده کرد. سوال که مطرح می‌گردد این است حقوق بشر یا همان حق‌های بنیادین شامل کدام حقوق می‌شوند؟ آیا قانون‌گذار افغانستان در قوانین ملی آن را رعایت کرده است؟ در این مقاله مورد بحث و مذاقه قرار خواهد گرفت. تحقیق حاضر جایگاه حقوق بشر در قوانین ملی افغانستان را مورد بحث و مذاقه قرار می‌دهد که در صدد تحقق اهداف ذیل است:

تبیین تعریف حقوق بشر؛

زمینه‌سازی برای تحقیقات بیشتر در زمینه حقوق بشری؛
تبیین مهم‌ترین مولفه‌های حقوق بشری در قوانین ملی افغانستان؛

سوال‌های تحقیق

جایگاه حقوق بشر در قوانین ملی افغانستان چیست؟
تجلی حقوق بشر در قانون اساسی چیست؟
آیا در سایر قوانین ملی افغانستان حقوق بشری رعایت شده است؟

فرضیه‌های تحقیق

حقوق بشر در قوانین ملی افغانستان قابل ملاحظه است و قانون‌گذار افغانستان حق‌های بشری مقرر شده در اعلامیه را در مواد متعدد مقرر نموده است، که دستگاه قضایی و نهادهای اجرایی ملزم به رعایت آن می‌باشند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان حقوق بشری رعایت و مقرر گردیده است. حقوق بشری در سایر قوانین افغانستان نیز تجلی یافته است و قابل تأمل است.

جنبه نوآوری

از جمله جنبه نوآوری تحقیق حاضر این است که به مهم‌ترین حقوق بشری مقرر شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و سایر قوانین می‌پردازد حقوقی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر ذکر گردیده است مورد توجه نویسنده بوده است.

روش تحقیق

تحقیق حاضر از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی بهره گرفته است؛ با این توضیح که برای جمع‌آوری معلومات، به مطالعه منابع مکتوب پرداخته و با درک مفهوم آن در جایی که لازم بوده است به تحلیل و توصیف آن پرداخته است.

تاریخچه حقوق بشر

این‌که نقض حقوق بشر کم و بیش در اکثر کشورهای جهان مشاهده شده است سخن گراف نخواهد بود (فاگان، ۱۳۹۳: ۶)، قابل ذکر است که اندیشه‌ی حمایت از حقوق بشر از دیرباز برای مبارزه در مقابل ظلم و بی‌عدالتی مورد توجه بوده و بنابراین، قدمت حمایت از حقوق بشر به پهنه‌ی تاریخ می‌رسد (وکیل و کدخدایی، ۱۳۸۳: ۱۸)، بشر صرف نظر از مذاهب، نژاد، تابعیت، جایگاه اجتماعی، ثروت و سایر امتیازات از حقوقی برخوردار است که این حقوق غیر قابل واگذاری است و رعایت آن بر همگان اعم از دولت و آحاد مردم ضرور است.

حقوق دانان و فلاسفه بر این امر نیز معتقداند. و در منشأ این حقوق اختلاف است، برخی آن را ناشی از اراده دولت، عده‌ای ناشی از مذهب، پاره‌ای هم اصالت فرد را سرچشمه این حقوق می‌دانند (عبادی، ۱۳۸۶: ۱۷)، و هم‌چنین مشاهده وحشی‌گری‌ها و شقاوت‌های نازیسم و فاشیسم در جنگ جهانی دوم، تفکرات حقوقی، سیاسی و فلسفی راجع به حقوق بشر که طی قرون متمادی در فکر و روح حقوق دانان و فلاسفه و متفکران نفوذ کرده بود. انگیزه توجه به شخصیت و حیثیت انسانی و توسعه حمایت بین‌المللی از حقوق بشر گردید و در پی این انگیزه این اعلامیه توسط کمیسیون حقوق بشر وابسته به شورای اقتصادی - اجتماعی سازمان ملل تهیه و تسلیم مجمع عمومی شد و در اجلاس مورخ ۱۹۴۸ به تصویب رسید (همان، ۱۳۸۶).

مفهوم و ماهیت حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر از متن‌های راهنما و روشن‌گر در تاریخ بشر است (جانسون، ۱۳۷۷)، در تعریف حقوق بشر هم اختلاف نظر شدیدی وجود دارد و تا اکنون تعریف واحدی از حقوق بشر به عمل نیامده است. حقوق بشر عبارت است از آزادی، عدالت و مساوات، یا به عبارت دیگر این حقوق در اکثریت جوامع به‌حیث حق شناخته شده است و به‌صورت اتوماتیک به هرکس تعلق می‌گیرد مانند: حق آزادی، عدالت و مساوات (بشر، ۱۳۹۵)، یا به عبارت دیگر حقوق بشر نظام ارزشمند و برتر که برای استحکام آن، نه تنها در مقابل اشخاص خصوصی، بلکه در مقابل قدرت عمومی نیز باید تدابیر حمایتی لازم و شایسته را اتخاذ نمود (هاشمی، ۱۳۸۴)، «حقوق بشر عبارت از مجموعه امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قواعد موضوعه است که افراد، به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با دیگر افراد جامعه و با قدرت حاکم، با تضمینات و حمایت‌های لازم، از آن برخوردار می‌باشند (همان، ۱۳۸۴).

اساساً قابل ذکر است که بزرگان و پیامبران الهی دینی نیز در ادوار مختلف تاریخ در جهت از بین بردن امتیازهای طبقاتی، برتری جویی و تفاخرات ناشی از قومیت، نژاد و ثروت و غیره و ارزش و ارج نهادن به شخصیت ذاتی انسان و آزادی او بوده است (مهرپور، ۱۳۷۴). به نظر می‌رسد حقوق بشر را می‌توان شامل مجموعه‌ای از حق‌های انسانی برای هر انسان به لحاظ انسان بودن آن در نظر گرفت و آن حقوق باید از طرف اشخاص و دولت‌ها مورد احترام و شناسایی قرار گرفته و در قوانین موضوعه شان مقرر گردد که طبعاً دارای ضمانت اجرایی خواهد بود.

بخش دوم: مهم‌ترین حق‌های بشری (آزادی، زندگی، کرامت انسانی، منع تبعیض و منع تعذیب) در این بخش نگاهی گذرا به مهم‌ترین حق‌های بشری می‌نماییم که قانون‌گذار افغانستان تا چه حدی این حقوق را رعایت نموده است:

۱- آزادی و حق زندگی

همه افراد بشر حق حیات و زندگی دارد و هیچ کس حق ندارد این حق را سلب کند. مگر به موجب قانون که آن‌هم در مواردی استثنایی اعمال می‌گردد. بنابراین سلب حق حیات افراد در جبهه جنگ یا اعدام جنایتکاران در ممالکی که مجازات مرگ را در قوانین خود دارند از زمره موارد معدودی است که اصل فوق را محدود می‌کند. (شریعت پناهی، ۱۳۸۱)، آزادی را به اشکال مختلف آن، آزاد به دنیا آمدن، برده نبودن، آزادی عقیده و بیان، آزادی انتخاب شغل، آزادی محل اقامت، آزادی تشکیل مجامع و انجمن‌ها و... در مواد ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۳، ۱۸، ۱۶، ۲۰، ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است (مهرپور، ۱۳۷۴).

قانون‌گذار افغانستان در قانون اساسی در ماده هفتم آن، رعایت حقوق بشر و هم‌چنان هر کدام از حقوق بشری ذکر شده در اعلامیه جهانی را در قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه افغانستان مقرر و رعایت کرده که قرار زیر اند: ماده ۲۳ قانون اساسی «زندگی موهبت الهی و حق طبیعی انسان است»، ماده ۲۴ قانون اساسی «آزادی حق طبیعی انسان است، این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد حدودی ندارد».

حراست از حقوق و آزادی‌های فردی و عامه به‌منظور تحکیم حاکمیت قانون و تأمین عدالت (فقره ۳ ماده ۲ قانون تشکیل و صلاحیت سارنوالی)، قوه قضائیه حل و فصل قضایا و منازعات بین اشخاص حقیقی یا حکمی به شمول دولت تأمین عدالت، حمایت از حقوق فرد و جامعه مطابق احکام قانون به مقصد توحید مرافق قضایی را در کشور تأمین می‌کند (ماده سوم قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان).

۲- کرامت انسانی

شرط اولیه و اساسی برای شناسایی حقوق و آزادی‌های اساسی برای انسان قطع نظر از تعلقات و هرگونه جنبه‌های عارضی باورداشتن و ارزش و اعتبار قایل شدن به حیثیت انسانی است. (مهرپور، ۱۳۸۳)، کرامت انسانی، با تمام شکوه خود، از ازل تا ابد مورد توجه خداوند است. (هاشمی، ۱۳۸۴)، قانون‌گذار افغانستان در ماده ششم قانون اساسی «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی براساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر... مکلف می‌باشد». و هم‌چنان در ماده ۲۴ آن «آزادی و کرامت انسانی از تعرض مصئون است»، فقره (۱) ماده دوم قانون منع خشونت علیه زن «تأمین حقوق شرعی و قانونی و حفظ کرامت انسانی»، فقره ۳ ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر «هرکسی که کار می‌کند حق دارد مزد منصفانه و رضایت‌بخش دریافت دارد که زندگی او و خانواده‌اش را موافق حیثیت و کرامت انسانی تأمین کند و در صورت لزوم با دیگر وسایل حمایت اجتماعی کامل شود.» نیز بیان نموده که باتوجه به آنچه گفته شد، قانون‌گذار افغانستان این حقوق را مورد توجه قرار داده است.

۳- منع تبعیض و منع تعذیب

اگرچه برده‌داری در اواخر قرن نوزدهم در آمریکا ملغی شد، ولی نژادپرستی نهادینه شده تا ده‌ها سال بعد ادامه داشت و سیاهان مورد ستم بودند. تا نیمه قرن بیستم سیاهان مجبور بودند از مکان‌های عمومی و مدارس جداگانه استفاده کنند و البته بهترین‌ها در انحصار سفیدپوستان بود. آن‌ها به‌طور معمول از تبعیض در استخدام و مسکن رنج می‌بردند و حتی توسط بعضی سفیدپوستان مورد آزار قرار گرفته و نمی‌توانستند از حق رای خود به‌طور کامل استفاده کنند (آموزشکده توانا، ۲۰۱۴).

این عوامل پیش‌زمینه مبارزه برای مارتین لوتر کینگ شد که برای رفع تبعیض و داشتن حقوق برابر وارد عمل شود به طبع آن در سایر نقاط جهان شاهد چنین مسئله هستیم. نظر به این‌که کلیه افراد بشر در پیشگاه قانون برابر بوده و حق دارند علیه هر نوع تبعیض و هر نوع تحریک به تبعیض از حمایت یکسان قانونی برخوردار شوند (مهرپور، ۱۳۷۸). قانون‌گذار افغانستان در ماده ۲۲ قانون اساسی نیز در مقام رفع تبعیض و تساوی انسان‌ها می‌گوید «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است» و هم‌چنان تعذیب انسان ممنوع است.

«هیچ شخص نمی‌تواند حتی به مقصد کشف حقایق از شخص دیگری، اگر چه تحت تعقیب، گرفتاری یا توقیف و یا محکوم به جزا باشد، به تعذیب او اقدام کند یا امر بدهد؛ ماده ۲۹ قانون اساسی»، که این حق بشری قابل توجه بوده، لذا قانون‌گذار با نص صریح، تعذیب انسان را منع نموده و قوه مجریه و اشخاص را به رعایت آن ملزم نموده است.

سایر حق‌های بشری

این بخش نگاهی داریم به سایر حقوق بشر که در قوانین ملی افغانستان به‌طور قابل ملاحظه ای رعایت شده است.

۱- حق برخورداری از وکیل مدافع: (شخص متهم)

هر شخص که مورد اتهام قرار می‌گیرد اصالت بر بی‌گناهی وی است تا زمانی که از طرف محکمه ذیصلاح اتهام وی ثابت و محکوم نگردد. لذا داشتن وکیل مدافع یکی از جمله حقوق بشری شخص مورد اتهام است. قانون‌گذار افغانستان در مورد رعایت آن حق در ماده ۳۱ قانون اساسی چنین مقرر نموده است «هر شخص می‌تواند برای دفع اتهام به مجرد گرفتاری و یا برای اثبات حق خود وکیل مدافع تعیین کند» و هم‌چنان داشتن وکیل مدافع برای شخص متهم در ماده ۲ قانون وکلای مدافع و در فقره ۸ ماده هفتم قانون اجراءات جزایی افغانستان نیز بیان شده است.

۲- حق انتخاب کردن و انتخاب شدن

«هرکس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید؛ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر و قانون‌گذار افغانستان در ماده ۳۳ قانون اساسی در مورد حق انتخاب کردن و انتخاب شدن چنین مقرر نموده است» اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می‌باشد. اصل تساوی در انتخابات، طرز انتخابات و رعایت اصل آزادی اراده و این که اختصاص کرسی‌ها به کاندیدان زن در مواد ۲، ۳، ۵، و ۲۲ قانون انتخابات افغانستان نیز بیان شده است.

۳- آزادی بیان و آزادی تشکیل جمعیت‌ها و احزاب سیاسی

قانون‌گذار افغانستان جمعیت را در فقره (۱) ماده دوم قانون جمعیت‌ها چنین تعریف نموده است. «جمعیت؛ جمعیت‌ها به انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، شوراها، مجمع‌ها و تشکیلات اطلاق می‌گردد که توسط گروهی از اشخاص حقیقی و حکمی به صورت داوطلبانه و غیر انتفاعی، غیرسیاسی و مطابق احکام این قانون تشکیل می‌گردد.» قانون‌گذار افغانستان در مواد ۳۴ و ۳۵ چنین مقرر نموده است «آزادی بیان از تعرض مصئون است؛ ماده ۳۴ قانون اساسی» و اتباع افغانستان حق دارد به منظور تأمین مقاصد مادی و یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها تأسیس نمایند؛ ماده ۳۵ قانون اساسی».

۴- حق آموزش و پرورش

با همه آزادی که اعلامیه حقوق بشر برای انسان قایل است ماده ۴۳ قانون اساسی تعلیمات متوسطه را اجبار می‌داند. یعنی با وجود خواست و اراده شخصی، چون آموزش، حداقل در سطح متوسط برای انسان لازم تشخیص داده شده الزاماً باید به آن تن دهد، بی‌سوادی را از خود دور کند وقتی این امر به لحاظ اهمیتی که در رشد و کمال انسان دارد می‌تواند اجباری باشد (مهرپور، ۱۳۷۴). «دولت مکلف است به منظور تعمیم متوازن معارف در تمام افغانستان، تأمین تعلیمات متوسطه اجباری، پروگرام‌های مؤثر را طرح و تطبیق نماید (ماده ۴۳ قانون اساسی)».

۵- حق کارکردن و انتخاب شغل و منع تحمیل کار اجباری

قانون‌گذار در ماده ۴۸ قانون اساسی چنین مقرر نموده است «کار حق هر افغان است، انتخاب شغل و حرفه، در حدود احکام قانون، آزاد می‌باشد» و هم‌چنان «تحمیل کار اجباری ممنوع است» نیز در ماده ۴۹ آن مقرر نموده است. و هم‌چنان عدم تبعیض در استخدام در ماده ۹ قانون کار بیان شده است. و ممنوعیت از کار اجباری در فقره (۱) ماده ۴ قانون کار افغانستان چنین بیان نموده است «کار اجباری ممنوع است. کار وقتی اجباری پنداشته می‌شود، که کارکن به وسیله تهدید یا به نحو دیگر خلاف اراده وی، به اجرای آن مکلف گردد».

۶- حمایت از خانواده

درخصوص اهمیت خانواده باتوجه به بنیادی بودن آن در جامعه و مهم بودن به موقعیت و شخصیت زن چنان که در ماده ۱۶ اعلامیه حقوق بشر ذکر شده (مهرپور، ۱۳۷۴)، قانون گذار افغانستان در ماده ۵۴ قانون اساسی درمورد خانواده چنین مقرر نموده است «خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می دهد و مورد حمایت دولت قرار می گیرد»، همان طوری که اعلامیه حقوق بشر نیز بیان نموده است «خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود».

۷- انعکاس دادرسی منصفانه

یکی از اصول پذیرفته شده در سطح بین المللی رسیدگی منصفانه است. از جمله استماع منصفانه دعوا، مهم ترین بخش یک جریان دادرسی منصفانه را تشکیل می دهد و شامل تمام تضمین های شکلی و غیرشکلی دادرسی منصفانه موضوع اسناد بین المللی حقوق بشر می شود، ولی مفهوم آن وسیع تر از آن است. و اصول دادرسی ملی نیز مشروط به این که مخالف معیارهای بین المللی نباشد شامل می گردد (احمدی، ۱۳۹۶). « رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر و این که اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و جایب مساوی می باشد، آزادی و کرامت انسان از تعرض مصئون است، برائت ذمه حالت اصلی است، جرم یک عمل شخصی است، هیچ شخص را نمی توان مجازات نمود مگر به حکم محکمه باصلاحیت و مطابق احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورداتهام نافذ گردیده باشد، تعیین جزایی که مخالف کرامت انسانی باشد ممنوع است، اقرار به جرم عبارت است از اعتراف متهم با رضایت کامل و در حالت صحت عقل، در حضور محکمه باصلاحیت، هر شخص می تواند برای دفع اتهام به مجرد گرفتاری و یا برای اثبات حق خود، وکیل مدافع تعیین کند» که در مواد ۷، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱ قانون اساسی و هم چنان در مواد ۱۱-۷ قانون اجراءات جزائی دادرسی منصفانه مقرر شده است. و رعایت اصل حاکمیت قانون و تأمین محاکمه عادلانه در فقره (۳) ماده ۲ قانون تشکیل و صلاحیت محاکم خاص نیز بیان شده است.

نتیجه گیری

قانون گذار افغانستان در نظام حقوقی آن حقوق بشر را در قوانین ملی مقرر و رعایت کرده است. با توجه به ماده ۷ قانون اساسی افغانستان که دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق های بین المللی که افغانستان به آن محلق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت کند. لذا مهم ترین حقوق بشری از جمله حق حیات، که هرکس حق زندگی کردن را دارد در ماده ۲۳ قانون اساسی افغانستان و داشتن حق آزادی در ماده ۲۴ آن بیان شده است.

انسان چون اشرف مخلوقات می‌باشد دارای کرامت است، و در ماده ۶ قانون اساسی افغانستان این حق مقرر شده است. قطع نظر از رنگ، ملیت و نژاد و... نباید بین انسان‌ها تبعیض قایل شد که قانون‌گذار افغانستان به صورت صریح در ماده ۲۲ قانون اساسی منع نموده و تمام افراد و اشخاص اعم از زن و مرد در مقابل قانون دارای حقوق و جایب مساوی می‌باشند.

و قابل ذکر است این که نباید انسان معذب شود به بیان دیگر تعذیب انسان را حتی به منظور کشف حقایق منع نموده است ماده ۲۹ قانون اساسی. قانون‌گذار افغانستان سایر حقوق بشری مقرر شده در اعلامیه را رعایت و در قوانین ملی آن مصوب نموده از جمله این حقوق این که هرگاه شخص مورد اتهام قرار می‌گیرد حق دارد که وکیل مدافع داشته باشد. وزارت عدلیه مکلف است برای اشخاص بی بضاعت مساعدت حقوقی فراهم نماید. (ماده ۳۱ قانون اساسی، فقره ۸ ماده ۷ قانون اجراءات جزایی و ماده ۲ و ۳ قانون و کلاهی مدافع افغانستان). دادرسی منصفانه در مواد متعدد قانون اساسی و قانون اجراءات افغانستان بیان شده است. مطابق ماده ۳۳ قانون اساسی و مواد ۲، ۳، ۵ و ۲۲ قانون انتخابات افغانستان هرکس در امور عمومی کشور خود حق دارد.

بدین مفهوم که حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارد و مطابق ماده ۱ قانون جمعیت‌ها، و مواد ۳۴ و ۳۵ قانون اساسی آزادی بیان و آزادی تشکیل جمعیت‌ها و احزاب سیاسی به رسمیت شناخته شده است. علاوه بر آن سایر حق‌های بشری از جمله حق آموزش و پرورش، حق انتخاب شغل و حرفه، منع تحمیل کار اجباری در مواد ۴۳، ۴۸ و ۴۹ قانون اساسی و فقره ۱ ماده ۴ قانون کار افغانستان بیان شده است. خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد و دولت برای حمایت از آن مکلف می‌باشد (ماده ۵۴ قانون اساسی). در نتیجه قابل ذکر است که قانون‌گذار افغانستان حقوق بشری مقرر شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر را به صورت قابل ملاحظه‌ای در قوانین ملی افغانستان، رعایت کرده است.

چگونگی اجرای حقوق بین الملل بشردوستانه

مرسل رحیمی^۱

چکیده

در نتیجه دو جنگ بزرگ در سده اخیر بود که جامعه بین المللی دریافت «در جنگ حقوق ساکت است» و بر آن شد در جهت اجرای و تطبیق حقوق بشردوستانه بی اندیشند که می توان به ماده ۱ مشترک کنوانسیون های ژنو ۱۹۴۹ و به همه راهکارها و ضمانت اجرای حقوق بین الملل بشردوستانه بعد از آن اشاره کرد؛ طبق ماده یک مشترک کنوانسیون های چهارگانه ژنو و پروتکل های اول و سوم الحاقی به آن ها، دولت های متعاقد ملزم به رعایت و تضمین رعایت مقررات مندرج در آن ها هستند که البته حقوق بین الملل معاصر آن را قاعده ای عرفی به شمار می آورد و نقش این مقررده بیشتر بالای اعمال دولت ها و راهکارهای اجرای این حقوق است. محور اصلی این تحقیق را چگونگی اجرای حقوق بین الملل بشردوستانه، راهکارهای موجود در زمینه ای اجرای این حق و بررسی این حق در اسناد بین المللی تشکیل می دهد.

واژه گان کلیدی: حقوق بین الملل بشردوستانه، اجرای قواعد، تضمین اجرای قواعد، راهکارهای تضمین، ضمانت اجراها

مقدمه

حقوق بین المللی بشردوستانه با هدف کم نمودن مشکلات رنج دیدگان از جنگ و حمایت از قربانیان مخاصمات مسلحانه و حفظ کرامت و شأن انسانی در زمان وقوع مخاصمات مسلحانه، عمده تمرکز خود را معطوف تعهدات حقوقی دولت ها، بازیگران غیردولتی می سازد. کنوانسیون های چهارگانه ژنو و پروتکل های الحاقی ۱۹۷۷، حمایت حقوقی برای افرادی که در درگیری های مسلحانه شرکت مستقیم نداشته یا به شرکت خود پایان داده اند (مجروحان، بیماران و کشتی شکسته گان، افرادی که به دلایل مرتبط با درگیری از آزادی خود محروم شده اند و غیرنظامیان) فراهم نموده اند. با این وجود نقض های متعدد این معاهدات منجر به درد، رنج و مرگ بسیاری از افراد شده که در صورت رعایت بهتر حقوق بین الملل بشردوستانه، به وجود نمی آیند.

سوال اصلی تحقیق این است که بنیان اجرای حقوق بشردوستانه در چیست و فرض بر این است؛ علت این که حقوق بین الملل بشردوستانه بخشی از حقوق بین الملل است و طرف های این حقوق نیز دولت هاست پس تطبیق و اجراکننده آن نیز تنها دولت ها می توانند باشند.

۱. ولایت بلخ.

از همین رو نویسنده بیشتر روی نقش دولت‌ها در اجرایی این حقوق و راهکارهای چگونگی تطبیق این حقوق توجه کرده است. در این راستا باید راهکارهای توأم با اکراه که به‌منظور اجرای این حقوق در نظر است را مورد توجه قرار دهیم.

تعاریف و مفاهیم

حقوق بین‌المللی بشردوستانه: روابط میان دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و سایر نهادهای مشمول حقوق بین‌الملل را تنظیم می‌کند. این حقوق، شاخه‌ای از حقوق بین‌الملل عمومی بوده و مشتمل بر مجموعه قواعدی است که طی درگیری‌های مسلحانه به دلایل بشردوستانه درصدد است تا از اشخاصی که مستقیماً در مخاصمه شرکت ندارند یا دیگر در آن شرکت نمی‌کنند حمایت کرده و هم‌چنین ابزار و روش‌های جنگ را محدود کند. به عبارت دیگر، حقوق بین‌المللی بشردوستانه مشتمل بر قواعد معاهداتی یا عرفی بین‌المللی (قواعد حاصل شیوه‌های عملی کشور و مورد رعایت براساس حس تعهد) می‌باشد (کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، ۱۳۹۶).

تعهد به رعایت و تضمین رعایت حقوق بشردوستانه، در ماده^۲ مشترک کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ درج شده است که: «طرفین معظم متعهد، متعهد می‌شوند که کنوانسیون حاضر را در هر شرایطی اجرا نموده و اجرای آن را تضمین نمایند.»

مفاد این ماده امروزه به منزله‌ی یک قاعده شبه حقوق اساسی بین‌الملل است همه دول عضو را به اتخاذ تدابیری در جهت وادار کردن ارگان‌های دولت و اشخاص حقیقی تحت صلاحیت خود و نیز دیگر دول عضو، به رعایت کنوانسیون‌های ژنو متعهد می‌کند (زمانی، ۱۳۷۷).

بنیان اجرای حقوق بشردوستانه

به زعم کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC) قاعده عرفی از رویه دولت‌ها قابل استنباط است که هم در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و هم در مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی قابل اجرا بوده و به موجب آن «هرطرف مخاصمه باید حقوق بین‌الملل بشردوستانه را توسط نیروهای نظامی و سایر اشخاص و گروه‌هایی که تحت امر یا فرماندهی یا نظارت آن هستند اجرا نموده و اجرای آن را تضمین نماید (هنکرتز، ۱۳۸۷).

1. International Humanitarian Law.

۲. ماده ۱ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۲ اوت ۱۹۴۹ مقرر می‌دارد:

“The High Contracting Parties undertake to respect and to ensure respect for the present Convention in all circumstances”

می‌توان تعهد دولت‌ها را به اجرای حقوق بین‌الملل بشردوستانه، بخشی از تعهد کلی آن‌ها به اجرای حقوق بین‌الملل قلمداد نمود. این تعهد عرفی به موجب ماده ۲۵ کنوانسیون ژنو ۱۹۲۹ در مورد حمایت از مجروحان و بیماران، ماده ۸۲ کنوانسیون ژنو ۱۹۲۹ پیرامون رفتار با زندانیان جنگی و ماده ۱ مشترک کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ تدوین شده است، هدف از تضمین حقوق بین‌الملل بشردوستانه قابلیت اعمال آن است (Sepulveda, Cesar, 1983, p118).

مبحث دوم: راهکارهای اجرای حقوق بین‌الملل بشردوستانه

همانگونه که در مقدمه اشاره شد راهکارهای به‌منظور اجرای حقوق بین‌الملل بشردوستانه، ناظر به ابزارها و روش‌هایی است که با هدف پیشگیری از نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه طراحی شده‌اند. این راهکارها تعهد دول مبنی بر تضمین را تاجایی که در قلمرو حاکمیت و صلاحیت هریک از دول قرار می‌گیرد را جامه عمل می‌پوشانند که شامل موارد ذیل است.

قانون‌گذاری داخلی

براساس دکتترین، حقوق بشردوستانه حاوی قواعدی نیست که به خود به خود در مناسبات بین‌المللی قابل اجرا باشند؛ در نتیجه یکی از تضمینات مؤثر در اجرای اینگونه قواعد، احاله آن‌ها از سوی حقوق بین‌الملل به حقوق داخلی دول و پذیرش آن از جانب حقوق‌های ملی است (بیگدلی، ۱۳۸۰).

همانگونه که در قانون اساسی کشور نیز چنین ماده‌ی داریم «دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند» (قانون اساسی، ۱۳۸۲).

این مورد خود نشان‌دهنده‌ی تاثیر حقوق بین‌الملل بشردوستانه در قانون‌گذاری داخلی است. به‌طور کلی قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه از نظرگاه تأثیرگذاری بر دول بر سه قسم است: نخستین قسم، قواعد آمره بین‌المللی است که بدون هیچ‌گونه پیش‌شرطی برای تمامی دولت‌ها الزام‌آور است. قانون‌گذاری داخلی در این گروه از قواعد برای دولت‌ها به منزله مقدمه الزامی، اجتناب‌ناپذیر بوده و در صورتی که عدم وضع قانون، موجبات نقض این دسته از تعهدات را فراهم آورد مسوولیت بین‌المللی دولت مزبور را در پی خواهد داشت. دومین، قواعد عرفی بین‌المللی است که اجرای آن نیز در قلمرو دولت‌ها نیازمند وضع قانون است و حتی مخالفت مستمر یک دولت را با شکل‌گیری قاعده عرفی در حین ایجاد عنصر مادی عرف را نمی‌توان به مثابه عامل رافع مسوولیت در قبال قاعده عرفی در نظر گرفت. در دسته سوم، قواعد معاهداتی بین‌المللی قرار دارد که نیازمند تصویب دولت‌ها بوده و پس از تصویب یا به منزله قانون داخلی تلقی می‌شود یا حداقل به مثابه بخشی از نظام حقوقی داخلی به رسمیت شناخته می‌شود.

نقش قانون‌گذاری داخلی در این قسم قواعد، بیشتر معطوف به فراهم نمودن مقدمات و لوازم اجرایی بوده و منصرف از پذیرش این قواعد در نظام حقوقی ملی است. در نتیجه اگرچه بسیاری از قواعد حقوق بشر دوستانه بین‌المللی به‌خودی‌خود در قلمرو دولت‌ها قابلیت اجرایی دارد، جهت حصول اطمینان از الزام‌آور بودن این قواعد برای دولت‌ها، معاهدات حقوق بشر دوستانه، حاوی تعهداتی در مورد وضع قوانین لازم برای دولت‌هاست، به‌عنوان نمونه مواد ۴۹ و ۵۰ معاهدات اول و دوم ژنو ۱۹۴۹ مقرر می‌دارند:

«دول عضو متعهد می‌شوند هرگونه اقدام تضمینی لازم را جهت اعمال مجازات‌های مؤثر در مورد عاملین یا آمرین نقض فاحش این معاهدات به‌عمل آورند.» بدون تردید تعیین مجازات برای مرتکبین نقض این قواعد، مستلزم قانون‌گذاری داخلی است. به‌همین شکل قانون‌گذاری داخلی در اجرای حقوق بشر دوستانه در سطح ملی در رویه دولت‌ها نیز قابل مشاهده است: استرالیا، کانادا، موریتانی، نیکاراگوئه، پرو، اسلواکی و سریلانکا در زمره‌ی دولت‌هایی هستند که قوانین داخلی خاصی در حمایت از حقوق بشر دوستانه تصویب کرده‌اند (میرکلانی، ۱۳۹۲).

صدور دستورالعمل‌های نظامی آموزشی

قانون‌گذاری داخلی دربرگیرنده کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی اعم از نظامیان و غیرنظامیان و دستگاه‌های دولتی و نهادهای عمومی شده، درحالی‌که دستورالعمل‌های نظامی فقط متوجه طیفی خاص یعنی نظامیان است و ثانیاً اجرا و پیشبرد عملیات جنگی به‌طور خاص از طریق نیروهای نظامی صورت می‌گیرد و این وظیفه خطیر، دستورهایی ویژه برای آنان را ایجاد می‌کند. برای آنکه مبارزین به قواعد بشر دوستانه عمل کنند باید آن را بشناسند. بنابراین نخست باید حقوق بشر دوستانه به نظامیان آموزش داده شود (بیگدلی، همان: ۲۵۵).

تشویق آموزش غیرنظامیان

بند ۱ ماده ۸۳ پروتکل الحاقی اول: «طرفین معظم متعهد می‌شوند که در زمان صلح نیز همچون زمان جنگ، کنوانسیون‌های ژنو و پروتکل حاضر را تا حد امکان در کشورهای خود اشاعه داده و به‌ویژه... جمعیت غیرنظامی را به مطالعه آن تشویق نمایند.»

استخدام مشاورین حقوقی در نیروهای نظامی

آن‌گونه که از رویه دول قابل استنباط است هر دولتی باید در صورت نیاز، مشاورینی حقوقی جهت ارائه مشورت به فرماندهان نظامی در اجرای حقوق بشر دوستانه استخدام نماید. این قاعده برای نخستین بار به موجب ماده ۸۲ پروتکل الحاقی اول تدوین شد تا تضمین نماید که تصمیمات فرماندهان با حقوق بین‌الملل بشر دوستانه مطابقت داشته و دستورهای مناسبی به نیروهای نظامی داده شده است.

در میان دول موافق پروتکل، هیچ حق شرط یا اعلامیه تفسیری نسبت به این ماده مطرح نشد و ماده مزبور بدون رأی‌گیری و با اجماع پذیرفته شد. حتی بسیاری از دولی که عضو پروتکل نیستند برای نیروهای مسلح خود، مشاورین حقوقی دارند که در این خصوص ایالات متحده شایان ذکر است (هنکرتز، ۱۳۸۷).

استفاده از دولت حامی جهت نظارت

توسل به دولت حامی توسط هریک از دول متخاصم به منظور نظارت بر اجرای حقوق بشردوستانه از جانب طرف مقابل از جمله راهکارهای اجرایی مؤثر در تضمین اجرای حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. در این خصوص مواد ۸ و ۹ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه اشعار می‌دارد: «کنوانسیون حاضر با همکاری و تحت نظارت دول حامی اعمال می‌شود که وظیفه آن‌ها تضمین منافع طرفین متخاصمه است.

بدین منظور دول حامی می‌توانند جدای از پرسونل دیپلماتیک و کنسولی خود، نمایندگانی از اتباع خود یا از اتباع سایر دول بی‌طرف تعیین نمایند. نمایندگان مزبور باید مورد تأیید دولتی که وظایف‌شان را در رابطه با آن انجام می‌دهند، باشند. طرفین اختلاف باید تا حد امکان، فعالیت نمایندگان یا هیئت نمایندگی دول حامی را تسهیل نمایند. نمایندگان یا هیئت‌های نمایندگی دول حامی در هیچ موردی از مأموریت خود به‌موجب کنوانسیون حاضر، تجاوز نخواهند کرد. آن‌ها به‌ویژه ضرورت‌های الزام‌آور امنیت دولتی را که در قلمرو آن به انجام وظیفه می‌پردازند مدنظر قرار خواهند داد. فعالیت‌های آنان فقط در شرایط استثنایی و موقتی محدود خواهد شد و آن زمانی است که ضرورت‌های الزام‌آور نظامی این امر را ضروری تشخیص دهد (میرکلای، ۱۳۹۲).

نتیجه‌گیری

بررسی مبانی چگونگی تطبیق حقوق بین‌الملل بشردوستانه نشان می‌دهد که نحوه اجرای در حقوق بین‌الملل بشردوستانه نیز جدای از همان ترتیبات و روش‌های مرسوم حقوق بین‌الملل نیست: اجرای آن در وهله نخست با دولت‌هاست، آن‌ها هستند که باید تعهدات بین‌المللی خویش را ایفا نمایند. مسوولیت عدم ایفای تعهدات مزبور نیز با آن‌هاست. درعین حال اجرای قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه به‌گونه‌ای دیگر نیز تضمین شده است که تا اندازه‌ای متمایز است و آن مسوولیت افراد در قبال عدم رعایت این قواعد است.

اگر بخواهیم به بنیان و اساس تطبیق و اجرای حقوق بشردوستانه پی ببریم ناگزیر بایستی به ریشه‌ی این مقررات یعنی ماده یک مشترک کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های اول و سوم الحاقی نگاهی دقیق داشته باشیم.

ماده مورد بحث در پی اجرا و تضمین اجرای حقوق بشردوستانه در وضعیت‌های مختلف مخاصمات اعم از بین‌المللی و غیر بین‌الملل است و امروزه به‌عنوان تعهدی بنیادین با منبعی معاهداتی و عرفی بر تارک موازین حقوق بشردوستانه می‌درخشد و به دولت‌های غیر درگیر در یک مخاصمه اجازه می‌دهد از اطراف درگیر در منازعه مسلحانه بخواهند تا به تعهدات خود درخصوص اجرا و تضمین اجرای مقررات حقوق بشردوستانه، پایبند باشند.

اعمال دیگری که می‌توان در این زمینه یادآور شد عبارتند از:

قانون‌گذاری داخلی؛

صدور دستورالعمل‌های نظامی آموزشی؛

تشویق آموزش غیر نظامیان؛

استخدام مشاورین حقوقی در نیروهای نظامی؛

استفاده از دولت حامی جهت نظارت؛

این موارد نیز به‌عنوان راهکارهای جهت اجرای حقوق بین‌الملل بشردوستانه در نظر گرفته شده است.

در همین راستا، باتوجه به اهمیت بنیادین این ماده از یکسو و ناپایداری نسبی حقوق بشردوستانه بین‌المللی، بایستی از هر آنچه از محیط بیرونی این ماده، اعم از رویه دولت‌ها و مقررات عام حقوق بین‌الملل و غیره که می‌تواند تبیین و توسعه دامنه حمایت‌گرانه‌ی این ماده را به همراه داشته باشد، حُسن استفادهٔ حداکثری را به‌عمل آورد.

نقش جامعه مدنی در تحولات سیاسی افغانستان (با تاکید بر دو دهه اخیر)

عبدالعالم مرادی^۱

چکیده

جامعه مدنی در مسیر تاریخ از نگاهی مفهومی و عملی فراز و نشیب‌های را پشت سر گذاشته است. پیشینه مفهوم جامعه مدنی در افغانستان بر می‌گردد به اولین قانون اساسی ۱۳۰۱ که عرصه برای فعالیت جامعه مدنی باز کرد. بعد از سال ۲۰۰۱ تحولات عطف در شرایط کشور برای جامعه مدنی عرصه جدید و مناسب برای مفهوم و عمل پیدا نمود. این مقاله در پی دریافت نقش جامعه مدنی در تحولات سیاسی کشور است. هدف کلی در این مقاله فهمیدن چگونگی نقش جامعه مدنی در تحولات سیاسی کشور می‌باشد، این مقاله به روش کیفی، تحلیلی-توصیفی تحقیق شده، روش جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای می‌باشد. از مقالات، کتب و اسناد کار گرفته است. نهایتاً دریافتیم که جامعه مدنی نقشی بر روند تسوید، تدقیق و تصویب قانون اساسی و تحولات چون انتخابات و پروسه صلح در کشور، نقش نظارتی، حمایتی و آگاهی‌دهی، پل ارتباط بین مردم و حکومت در حصه ظرفیت‌سازی و دموکراتیک کردن مردم تاثیر بهتری داشته، در ترویج فرهنگ صلح خواهی، پالیسی، نقشه راه صلح و همدیگرپذیری نیز نقش بارز را بازی نموده است.

واژه‌گان کلیدی: جامعه مدنی، افغانستان، انتخابات، صلح و قانون اساسی

مقدمه

مفهوم اولیه از جامعه مدنی در یونان باستان به‌عنوان جامعه‌ای در مدینه فاضله به‌وجود آمد. در جمهوری روم باستان، در قرون وسطی و هم‌چنان در عصر رنسانس، سوسیالیست و سرمایه داری مفهوم جامعه مدنی همواره با تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در تغییر بوده و بر یکدیگر تاثیر گذاری داشته اند. مفهوم که در نخست شکل گرفت با پدید آمدن تیوری‌ها در حوزه علوم اجتماعی و هم‌چنان در ساحه عمل دچار تحول مفهومی و عملی شد و بر نقش این گروه در تحولات موثر بود. جامعه مدنی در یک مفهوم، کل جامعه را در بر می‌گیرد. مفهوم دیگر از جامعه مدنی قشر بین جامعه و دولت را تشکیل می‌دهد که رسالت آن واسطه بودن بین دو طبقه دیگر است.

بنابر این جامعه مدنی به مفهوم مدرن، اولین بار با تصویب قانون اساسی ۱۳۰۱ در افغانستان عرض وجود کرد و در طول چند دهه اخیر همواره با تحولات که در کشور رخ داد، مسیرهای فراز و نشیب طی نموده و در هر دوره از زمان نقش در تحولات داشت.

۱. ولایت بغلان.

بدین ترتیب جامعه مدنی در کشور بعد از تشکیل حکومت انتقالی در سال ۲۰۰۱ و تصویب قانون اساسی ۲۰۰۴ عرصه تازه و باز پیدا نمود که بیشتر بر تحولات تاثیرگذار می‌باشد. بنابراین در این مقاله به این سوال: نقش جامعه مدنی در تحولات سیاسی افغانستان چگونه است؟ پاسخ ارایه می‌گردد.

اهمیت و ضرورت موضوع

موضوع این پژوهش براین دلیل استوار است که جامعه مدنی یک واقعیت تاثیرگذار بر تحولات سیاسی اخیر در کشور می‌باشد و باید چگونگی نقش این گروه بر تحولات مشخص شود. هدف کلی در این مقاله درک نقش جامعه مدنی بر تحولات سیاسی در کشور می‌باشد.

تحقیقات و نوشته‌های نزدیک به موضوع تحقیق، صورت گرفته است: مقاله تحت عنوان نقش جامعه مدنی در ترویج حکومت‌داری خوب در افغانستان از اورزلا اشرف نعمت و کتاب جامعه مدنی و دموکراسی در افغانستان از اسدالله ولوالجی و برخی دیگر نوشته اند. مقاله اول مخصوصاً به نقش جامعه مدنی در حکومت‌داری خوب پرداخته است، ولوالجی در کتاب خود نگاهی تاریخی و توصیفی نسبت به جامعه مدنی دارد. ولی من در این مقاله سعی می‌کنم که نقش جامعه مدنی را در تحولات سیاسی دو دهه اخیر را بررسی نمایم. از اینرو تحقیق هذا نسبت به پژوهش‌های قبلی متفاوت است.

گمان می‌رود که جامعه مدنی نقش موثر نظارتی و حمایتی بر تحولات اجتماعی و سیاسی در کشور ایفاء نموده است. در این مقاله با استفاده روش کتابخانه‌ای اطلاعات جمع‌آوری شده است. در تحلیل موضوع از روش تحلیلی - توصیفی استفاده شده و در جریان تحقیق به مشکلات همچون کمبود منابع روبرو شده‌ام.

چهار چوب نظری

این مقاله نقش جامعه مدنی بر متغیرهای ذکر شده را از منظر این‌که، جامعه مدنی واسطه بین دولت و خانواده را بررسی می‌کنم. هیگل شاید اولین دانشمندی باشد که در باره وصف و کارکرد جامعه مدنی ابراز نظر نموده است و هم‌چنان دانشمند امریکای الکسی دوتوکویل، جامعه مدنی را مجموعه‌ای از نهادهای مستقل، انجمن‌های داوطلبانه می‌داند که دولت در ایجاد آن نقشی ندارد. جامعه مدنی را در کتاب «جامعه مدنی بزبان ساده» از رضا علی جانی به دو مفهوم به کار گرفته است، در مفهوم اول جامعه مدنی یعنی کل جامعه را در بر می‌گیرد که شاخص «قانون‌مداری، مبتنی بر قرارداد اجتماعی، شفافیت، حافظ حقوق افراد، مبتنی بر حاکمیت ملی، توزیع‌کننده قدرت در چارچوب احزاب و شوراها.....» را دارا می‌باشد. تلقی دوم فضا بین دولت و جامعه را جامعه مدنی گویند. در این مقاله منظور تلقی دوم است (علی جانی، ۱۳۸۸).

تعریف دکتر محمد حسین پناهی از جامعه مدنی در حوزه تئوری، جامعه مدنی لایه بین دولت و خانواده: «جامعه مدنی مجموعه تشکیلات صنفی، اجتماعی و سیاسی، گروه‌های مستقل، اقشار و طبقات اجتماعی است که از یک طرف تنظیم‌کننده خواست‌ها و دیدگاه‌های اعضای خود بوده و از طرف دیگر منعکس‌کننده‌ای این خواست‌ها به نظام سیاسی حاکمه جهت مشارکت موثر در تصمیم‌گیری اجتماعی و سیاسی می‌باشد» (ولوالجی، ۱۳۸۵).

روش تحقیق

مقاله هذا از روش کیفی تحقیق شده، در تحلیل اطلاعات از روش تحلیلی-توصیفی کار گرفته شده و روش جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای می‌باشد. از مقالات، کتب و اسناد استفاده نموده‌ام.

نقش جامعه مدنی در تحولات سیاسی کشور

نقش جامعه مدنی را در تحولات سیاسی کشور بحث می‌نماییم. جامعه مدنی در گذار به دموکراسی، روند دموکراسی و راهکارهای صلح‌تأثیر گذار بوده که هر کدام را در ذیل تبیین می‌نماییم.

جامعه مدنی و تسوید، تدقیق و تصویب قانون اساسی ۲۰۰۴

جامعه مدنی به‌عنوان یک گروه تأثیرگذار بر تحولات کشور بعد از سال ۲۰۰۱ نقش پل ارتباطی بین دو لایه (جامعه و دولت)، نقش نظارتی و حمایتی را ایفا نموده است. تسوید قانون اساسی که اولین قدم برای گذار به دموکراسی بود، در دیسامبر ۲۰۰۳ اولین نشست بین اعضای کمیسیون تسوید قانون اساسی برگزار شد، در این نشست بر نقش جامعه مدنی در تسوید قانون اساسی تأکید گردید.

جامعه مدنی بابرگذاری سمینارها و نشست‌ها برای آگاهی شهروندان و نظارت بر روند تسوید و تدقیق دست به کار شدن. نمایندگان جامعه مدنی به نام «گروه کاری جنسیت» سفارش‌های را به کمیسیون تدقیق ارایه نمود و از مجموع سفارش‌ها یکی هم این بود که ماده خاصی در قانون اساسی حقوق زنان را تعریف کند. نارسایی چون عدم فراهم‌سازی زمینه دیالوگ بین جامعه مدنی و کسانی که در طرح قانون اساسی نقش داشتند، نقش جامعه مدنی در تسوید قانون اساسی را کمرنگ‌تر نمود، همواره نگرانی خود را از دخیل نبودن خواست اصلی مردم در قانون اساسی ابراز می‌کردند، که سبب تأخیر تصویب قانون اساسی شد و فرصت بیشتری برای آگاهی‌دهی و درخواست نظریات مردم داده شد (رنا، ۲۰۰۴: ۱۱، ۲۲ و ۳۱).

لویه جرگه قانون اساسی بیشتر تحت سیاست‌های حزبی قرار گرفته بود جنگ‌سالاران بیشترین نفوس و نفوذ را بر اعضای جرگه داشت، نمایندگان که خواست‌های قانونی خویش را مطرح می‌کردند مورد تهدید قرار می‌گرفت، حاکم بودن فضای نامطلوب در لویه جرگه قانون اساسی، نقش گروه‌های جامعه مدنی به خصوص زنان را محدود ساخت و برای دفاع از حقوق شان محروم شدند. به هر حال نهضت تازه و جوان جامعه مدنی نشان داد که به زودی می‌تواند بسیج شوند و بر تحولات سیاسی اثر بگذارد (رنا، ۲۰۰۴: ۲۰).

جامعه مدنی و انتخابات

انتخابات یکی از مولفه‌های اساسی دموکراسی است و یکی از تحولات سیاسی در کشور محسوب می‌شود. جامعه مدنی توانسته نقش بارزی در این روند داشته باشد مانند: مدنی ساختن طرف‌ها در انتخابات (رای‌گیرنده، رای‌دهنده) این که، انتخابات یک حق شهروندی است و تمام مردم حق دارند که زعیم آینده خود را انتخاب کنند. در تصمیم‌گیری‌ها تاثیرگذار بر تحولات سیاسی کشور نقش داشته باشند (.....، ۱۳۸۸: ۶۴) در این زمینه جامعه مدنی برنامه‌های آگاهی‌دهی را به راه انداختن که در زیر چتر آن به آگاهی‌دهی مردم برای اشتراک و ثبت‌نام به انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی پرداختن و موثر تمام شد، در سال ۱۳۸۸ مهم‌ترین انگیزه برای اشتراک مردم در رای‌دهی خصوصاً بین جوانان انگیزه مدنی و ملی بود در این راستا نهادهای جامعه مدنی نقشی بر آگاهی مردم و شهروندان داشت (نوح، ۱۳۸۸). بازیگران عرصه حکومت این نهادها را چهار چوب دموکراتیک و فعال خارج از ساختارهای حکومتی می‌پندارد (نعمت، ۱۳۹۵).

جامعه مدنی نقش حمایتی، نظارتی و ظرفیت‌سازی در انتخابات داشت. نهادهای مدنی در همه حال حامی و پشتیبان پروسه انتخابات بوده، از همین رو بر شفافیت و نظارت جدی در انتخابات تاکید می‌نماید تا اعتماد شهروندان به پروسه انتخابات بیشتر شود. در ضمن ظرفیتی ساخته شود که کاندیداها انتخابات را به‌عنوان یک رقابت ندانند بلکه به‌عنوان پروسه ملی و سرنوشت‌ساز نظر کنند. جامعه مدنی، دموکراسی نمایندگی را در افغانستان ترویج می‌دهد و موقع بحث و تبادل نظر را ممکن می‌سازد که در حمایت عامه از پروسه انتخابات نقش به‌سزای دارد (کوبرن، ۱۳۹۸).

جامعه مدنی و صلح

جامعه مدنی می‌تواند از حکومت، آشکارا نظارت کند و فرهنگ حمایت و نظارت از کارکرد و پالیسی‌های حکومتی را ترویج و نهادینه سازند (هاشمی، ۱۳۹۵). جامعه مدنی به‌عنوان بخش پر جنب‌وجوش جامعه افغانستان، روند صلح را دنبال و ارزیابی می‌کند (فرامرزی، ۱۳۹۹).

از اینرو جامعه مدنی نقشی موثر در روند صلح ایفا می‌نماید و شایسته‌ی به رسمیت شناختن از سوی طرف‌ها و جامعه بین‌المللی می‌باشد، حضور پر رنگ نهادهای جامعه مدنی به‌عنوان ناظر بر گفت‌وگوهای صلح می‌تواند ابزار شکننده بین طرفین را تاحدی زایل کند (فرامرز، ۱۳۹۹). سازمان‌های جامعه مدنی مدل موفق برای شبکه‌سازی و دادخواهی اند که این رسالت نهادهای مدنی در صلح خواهی موثر دانسته می‌شود (نعمت، ۱۳۹۵). جامعه مدنی از هرنشست و فرصتی حمایت می‌کند که موجب تحقق صلح عادلانه در کشور شود (حیدری، ۱۳۹۸). بدون در نظر داشت خواست‌های جامعه مدنی صلح عادلانه تحقق نخواهد یافت (اسیر، ۱۳۹۸).

جامعه مدنی از طریق تظاهرات، اعتصابات، راه‌پیمایی‌ها و دادخواهی‌ها و به راه‌انداختن دعاوی حقوقی جهت رسیدن به اهداف و خواست‌های خود، بر حکومت فشار می‌آورد؛ و سیله برای نیل به اهداف که جامعه مدنی آن را در چوکات قانون اعمال می‌نماید، است (ولوالجی، ۱۳۸۵: ۱۲۸).

نتیجه‌گیری

جامعه مدنی نقش نظارتی، حمایتی و ظرفیت‌سازی را در تحولات سیاسی کشور داشته است. تسوید، تدقیق و تصویب قانون اساسی ۲۰۰۴ با آن که جامعه مدنی نوپا بود نقش آگاهی‌دهی و نظارتی موثری را بازی کرد. خصوصاً برای پررنگ شدن نقش و حقوق زنان در قانون اساسی تاثیرگذار بوده است.

انتخابات یکی از مولفه‌های اساسی دموکراسی می‌باشد نقش جامعه در ترویج آن در افغانستان براننده است. جامعه مدنی نقش موثری در ایجاد صلح خواهی و همدیگرپذیری داشته است.

جامعه مدنی در افغانستان یکی از نهادهای نوپاست، باید برای ظرفیت‌سازی و مهارت آن‌ها کار بیشتری صورت گیرد. در نصاب‌های تعلیمی و تحصیلی زمینه برای رشد نهادهای مدنی ایجاد شود. در نظام‌های غیر دموکراتیک هم جامعه مدنی می‌تواند بعضی نقش‌ها ایفا نماید، باید در نظر گرفته شود.

حاکمیت قانون و عدالت

طارق بهلولزی^۱

چکیده

حاکمیت قانون یکی از اهداف مهم و اصول هر دولت حاکم بر اجتماع است و هم‌چنان خواست مردم است. حاکمیت قانون پیامدهای زیادی در عرصه تحقق عدالت و انواع آن دارد که بعضی‌ها برای متمدن شدن و یا دموکرات شدن، تحقق حاکمیت قانون را یگانه راه‌حل می‌داند. عدم حاکمیت قانون امروز در جامعه مان پیامدهای منفی آن به خوبی قابل دید است. ولی امروز در جامعه مان همیشه در اذهان سوالات است مانند، معنی حاکمیت قانون چیست؟ حاکمیت قانون در روند تاریخی چگونه بود؟ پیامدهای مثبت از حاکمیت قانون چیست؟ و هم‌چنان سوالات عدالت چیست؟ چگونه به عدالت رسید؟ رابطه میان عدالت و حاکمیت قانون چیست؟ در این راستا نیاز جدی وجود دارد که از حاکمیت قانون و ابعاد آن یا هم چگونگی حاکمیت قانون و هم‌چنان مزایای حاکمیت قانون در یک اجتماع که برای متمدن شدن نیاز به حاکمیت قانون است؟ این از جمله مواردی است که نیاز به شرح و راه‌حل مشخصی در اجتماع مان است که رویکرد با روش تحقیق مورد تحلیل قرار گرفته تا بتوانیم از حاکمیت قانون یک بحث کامل بی‌طرف علمی و تحلیلی داشته باشیم.

واژه‌گان کلیدی: حاکمیت قانون، عدالت، ارتباط عدالت و حاکمیت قانون.

مقدمه

حاکمیت قانون در اجتماع یا هم یک کشور یکی از نیازهای جدی و اساسی برای پیشرفت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، علمی و تکنالوژی است. از این‌که حاکمیت قانون روند تمام اعمال انسانی را قانونی ساخته و همه را پابند به یک قانون می‌کند بدون نظر داشت تبعیض با رعایت اصل تساوی در برابر قانون. حاکمیت قانون پیامدهای بسیاری مثبت در اجتماع داشته است که حتا جامعه را به طرف انسانی بودن، دموکرات بودن، مرفه و جامعه باز می‌برد. حاکمیت قانون و عدم حاکمیت قانون به خود اصول دارد که عدم حاکمیت قانون می‌توان جامعه را به طرف حیوانیت برد.

از این که انسان موجود اجتماعی است و برای تنظیم روابط بین اجتماع و حتا انسان در برابر انسان و دولت یا هم گروهی که قدرت سیاسی را در دست داشته است نیاز به اجماع دارد. از سوی دیگری عدالت هم نیاز جدی جامعه انسانی است که از عدالت هم مفاهیم و روش تحقیق زیادی صورت گرفته است اگر عدالت تطبیق گردد پیامدهای مثبت آن بسیار زیاد است و می توان جامعه را از هلاکت و بدبختی نجات دهد. عدالت و حاکمیت قانون با هم ارتباط تنگاتنگ دارد برای تطبیق عدالت نیاز به حاکمیت قانون است و برای تطبیق حاکمیت قانون هم نیاز به عدالت است. عدالت و حاکمیت قانون هر دو نیاز جدی هر اجتماع است و هر دو باهم لازم و ملزوم است. در جای که عدالت بود حاکمیت قانون است و در جای که حاکمیت قانون بود عدالت است. برای واضح نمودن حاکمیت قانون و چگونگی شکل گیری آن وهم چنان عدالت و درک درست از عدالت در متن همین مقاله به آن پرداخته شده است.

حاکمیت قانون

از آغاز بشریت و قدم گذاشتن انسان روی زمین الی زمانی که اجتماع تشکیل گردید و دولت ها شکل گرفت که انواع زیادی و نظریات زیادی در مورد حکومت و دولت ها جامعه عمل پوشید، که استبدادی، انارشیمیستی، سوسیالیستی، امپراتوری، اسلامی، دموکراسی، فاشیستی و غیره به میان آمد ولی بعد از این همه جنگ های داخلی کشورها و جنگ های جهانی الی قرن ۱۹ و اواخر آن دوام کرد. ولی تمام جوامع انسانی باهم درک کردند که نیاز است به شکل یک دولت قانونی و قانون مدار که جامعه برای رسیدن به آن تلاش ورزید. تا جاییکه تمامیت نظام قانونی احتمالاً مهم ترین و یگانه تعیین کننده صلح، پیروزی و توسعه است. محبوبیت تازه حاکمیت قانون در همین حد نطق و خطابه، شاید مثبت ترین توسعه لیبرال کلاسیک در هزاره جدید باشد. تمایل مثبت در سراسر جهان در جهت مصالحه بر سر حاکمیت قانون وجود دارد که نه فقط در بین طرفین درگیر در مبارزه با تروریسم بلکه در بین کشورهای بی طرف در این نبرد، جریان دارد. عوارض تدابیر ضد تروریستی، در دو وجه ساختگی و مشروع آن، خود را در زمینه های پرشماری بروز می دهند، که به عنوان نمونه می توان به ویژه به تعرض به حریم شخصی، تعرض به آزادی و تعرض به حق مالکیت اشاره کرد. در واقع با این ادعا که شرایط فوق العاده تدابیر فوق العاده می طلبد به فرسایش حاکمیت قانون مشروعیت بخشیده می شود (لو، ۲۰۰۷).

حاکمیت قانون در جریان قرن ۲۰ تدریجاً از یک مفهوم انگلیسی و احتمالاً فرانسوی یا هالندی به مفهوم دیگری تغییر یافت. حاکمیت قانون اساساً تعریف دقیق ندارد ولی در این مورد نظریات دانشمندانی است (لو، ۲۰۰۷). بعضی ها حاکمیت قانون را یک پدیده غیر قابل تعریف دانسته است و بعضی ها در این مورد نظریات مختلفی ارائه کرده است که آن را مورد بحث قرار خواهیم داد.

از حاکمیت قانون در بعضی حالت نسبت به قوه قضاییه یک دولت افهام می‌گردد ولی در بعضی حالات این را به قدرت سیاسی یا هم روند قدرت سیاسی می‌دانند که در اصل هر دو و همه اعمال که انسان در اجتماع می‌کند در برگیرنده و برای تنظیم روابط آن است. قانونی بودن یا هم پابندی قانون هم در قوه قضاییه و هم در قدرت سیاسی یا هم شکل‌گیری قدرت سیاسی نقش دارد و باید رعایت گردد.

حاکمیت قانون توسط یکی از دانشمندان به‌عنوان مفهوم فوق‌العاده مهم که نه تعریف شده و نه به اسانی قابل تعریف است، توصیف شده است. ولی بین اندیشه‌های حقوقی و سیاسی دو دیدگاه است که شامل مفهوم شکلی و ماهوی می‌شود. مفهوم شکلی صرف به این باورند که صرف قانونیت برای تامین حاکمیت قانون کفایت می‌کند. یعنی معنی حاکمیت قانون به معنی حکومت به‌وسیله و مطابق قوانین با ویژه‌گی‌های تصمیم‌پذیری، پیش‌بینی‌پذیری، واضح بودن و معطوف به آینده بودن است. در این نظر حکومت از طریق قوانین عام و از پیش وضع شده حاکمیت قانون است (راسخ، ۱۳۸۷) از نظر شکلی حاکمیت قانون با دموکراسی، عدالت و انصاف هیچ‌گونه ربط ندارد ولی این حقیقت نیست و همواره مورد تعارض قرار گرفته است.

مفهوم ماهوی حاکمیت قانون این است که صرف قانونیت برای تامین حاکمیت قانون کفایت نمی‌کند. اینها بر این نظر اند که حاکمیت قانون چیزی پیش از قانونیت است. (راسخ، ۱۳۸۷) نسبت به دیدگاه‌ها و طرفداران این دو دیدگاه مفهوم اصلی و واحد از حاکمیت قانون از بین رفته و گاهی آن را غیر از دموکراسی دانسته، گاهی آن را وابسته به یک قانون دانسته، گاهی فقط حاکمیت قانون را برای دولت دانسته و گاهی هم آن را برای همه افراد و اجتماع دانسته است. تا سال ۲۰۰۴ از حاکمیت قانون تعریف ارایه نشده بود ولی در همین سال سازمان ملل متحد تعریف ارایه کرد که «حاکمیت قانون به معنی حکمرانی‌ای است که در آن همه افراد، نهادها و موسسات اعم از عمومی و خصوصی، از جمله خود دولت در برابر قوانین پاسخگو هستند، قوانین که منتشر شده اند و در اجرای آنها، میان شهروندان تبعیض اعمال نمی‌شود.

دستگاه قضایی مستقل براساس قانون قضاوت می‌کند و باهنجارها و معیارهای حقوق بشر بین‌المللی سازگار هستند. پاسخ‌گویی در برابر قانون، انصاف در اعمال قانون، تفکیک قوا، مشارکت در تصمیم‌گیری، قطعیت قانونی، جلوگیری از خودسرانگی و تصمیمات سلیقه‌ای و شفافیت قانون و رویه است.» (بهینا فر، ۱۳۹۹). ایده اصلی حاکمیت قانون، پاسخ‌گویی و برتری قانون است. که پاسخ‌گویی و برتری قانون اغلب میان حاکمیت قانون و حکمرانی از طریق قانون تمایز برقرار می‌شود.

قانون ابزار دولت برای تحقق اهدافش می‌باشد. (شجاعیان، ۱۳۹۵) در مورد ضرورت به حاکمیت قانون یا هم به میان آمدن قانون دو استدلال وجود دارد. ۱- تمرکز بیش از حد قدرت. ۲- روش صحیح قضاوت است. (لو، ۲۰۰۷) اصل حاکمیت قانون ایجاد سایر شرایط می‌کند و نسبت به تعریف که سازمان ملل متحد ارائه کرد در برگیرنده‌ی بسیاری از ابعاد است.

ولی از حاکمیت قانون در اجتماع برای کنترل فساد اداری و انواع آن استفاده می‌گردد، حاکمیت قانون موجب کاهش فساد و عدم حاکمیت قانون باعث فساد بیشتر می‌شد. ولی این یک بحث بسیار وسیع و پیچیده فلسفی است که نمی‌توان تمام ابعاد و نظریات در مورد حاکمیت قانون خلاصه ساخت. نظر به تعریف سازمان ملل متحد؛ قانون به خود شرایط دارد که چندین شرط بیان شده است یعنی سابقه بودن و مورد تایید همه قرار داشته است. در این تعریف و مشابه کردن نظام افغانستان یا هم گروه‌های حاکم در افغانستان بعد از سال ۱۳۷۰ الی اکنون که سال ۱۴۰۰ است قدرت سیاسی یا هم دولت قانونی نیست و نه هم به شکل ایجاد شده که اصل حاکمیت قانون را رعایت کرده باشد. بعضی موارد قوانین به عنوان ابزار یا هم منبع مشروعیت اعمال دولت است که در کشور ما هم همین‌گونه جریان دارد.

عدالت

از عدالت هم مفاهیم گوناگون و تعاریفات زیاد و متفاوت شده است که در اینجا چند آن را بیان می‌کنیم. عدل در لغت به معنای متعددی مانند مساوات و برابری، ایستادن، نظیر، همتاو معادل، پیمانان و میانه‌روی و رعایت حد وسط، دادگری و حکم به حق و انصاف... استفاده گردیده است (حسینی، ۱۳۹۰). عدالت از نگاه علوم دیگری هم در اصطلاح تعریف گردیده است که آن را بیان می‌کنم.

عدالت در علم اخلاق: عدالت از نگاه اخلاق متفاوت از نگاه اجتماعی است. عدالت در علم اخلاق از حالات نفس آمده است (مانند جود، سخا، قناعت، صبر، شهامت، جرئت، حیا، غیرت و خیرخواهی) و قوای مختلفی آن بحث می‌شود (توسلی، ۱۳۷۵، ص ۷). عدالت در علم اخلاق به نگاه درونی فرد تمرکز کرده است که بیشتر عدالت فردی را افاده می‌کند یعنی در عدالت علم اخلاق نقش عمده را دارد. از این که یکی از اساسی‌ترین چیز در تمام علوم اخلاق است و عدالت از نگاه اخلاق همان عدل در ارتباط با خداوند متعال بیشتر معنی را افاده می‌کند.

عدالت در علم فقه: علم فقه از احکام شرعی اعمال و رفتار انسان‌ها در همه زمینه‌ها اعم از رابطه او با خدا، اموال، طبیعت، خودش، دیگران و دولت بحث نماید. در فقه موارد مختلفی از عدالت سخن گفته شده به عنوان مثال؛ شرایط قاضی، شرایط شهود، شرایط امام جماعت.... و غیره.

به بیان دیگر عدالت عبارت از حالات نفسانی است که باعث می‌شود انسان همیشه تقوا داشته باشد که مانع از ترک واجبات یا انجام محرمات شرعی است و برای احراز آن حسن نظر کافی است. (توسلی، ۱۳۷۵) نسبت به دو تعریف فوق که موارد مختلفی در مورد عدالت اگرچی از نگاه اخلاق و فقه باهم مشابهت داشت و هر دو در مورد رابطه انسان با خدا است ولی فقه ارتباط عدالت را با اموال، طبیعت و دیگران می‌داند. عبارت از گذشتن هرچیز در مکانش عبارت از عدالت است. یعنی این که هرچیزی که شایسته کدام مکان باشد باید در همان جا گذشته شود به گونه مثال احمد لیاقت در بست دوم داشت در بست دوم وظیفه گرفت که این شد عدالت چون که شایسته همان مکان بود. مفهوم عدالت در قرآن کریم هم بیان شده است که آن را مورد بحث قرار می‌دهم.

مفهوم عدالت در قرآن کریم: در قرآن کریم واژه‌های اصلی و مشتقات عدل ۲۸ بار، قسط ۲۵ بار و ظلم ۳۱۶ بار تکرار شده است که این واژه‌ها در موارد مختلفی مانند عدل الهی، عادل بودن افراد، عدالت در حکم و عادلانه بودن افراد و اجتماع است. (حسینی، ۱۳۹۰) ولی معنی همان گذشتن هر چیز در مکانش می‌دهد. در معنی عدل با حق یا حق با عدالت عبارت از دادن حق به صاحب‌اش را معنی می‌دهد. از این که عدالت معنی بیشتری را افاده می‌کند ولی نظر به آیات قرآن کریم عدالت را به سه دسته کلی تقسیم کرده است. ۱- عدالت الهی. ۲- عدالت فردی. ۳- عدالت اجتماعی.

عدالت معانی مختلفی را در بردارد که می‌توان مفاهیم مختلفی را گرفت ولی عدالت برای رعایت حقوق انسانی، طبیعی، بشری، ذاتی، جایگاه انسان، تقسیم وظایف و سایر موارد را در بردارد که در مورد رویه‌های یا هم نظریه‌ها در مورد تطبیق و چگونگی تحقق عدالت هم زیاد است. برای تحقق عدالت نیاز است که نظام سیاسی یا هم گروه که قدرت سیاسی را در دست دارد هم در تعیین آن توجه و عدالت صورت گیرد. عدالت چی در اعمال فردی باشد یا هم اجتماعی صراحت‌های دارد که می‌توان عدالت را به عنوان یک اصل شناخت که در تمام ارتباطات و اعمال انسان و هم شکل و ساختار سیاسی که به دست انسان است رعایت کرد. تحقق عدالت نیاز به شرایط دارد که حتا تطبیق درست یا هم حاکمیت قانون می‌تواند در تحقق عدالت نقش ایفا نماید به گونه‌ی که اگر قانون حاکم در یک اجتماع باشد، از ساختار سیاسی گرفته، روند سیاسی، قدرت سیاسی، تشکیلات سیاسی، ارتباط با افراد و اعمال قدرت سیاسی را در بر می‌گیرد.

نه تنها باعث ایجاد و تحقق عدالت می‌گردد بلکه در تنظیم روابط بین انسان و اجتماع یا هم تنظیم روابط انسان با انسان و انسان با قدرت سیاسی حاکم یا هم که به مفهوم دولت یا حکومت حاکم، عدالت تحقق پیدا خواهد نمود.

ارتباط عدالت با حاکمیت قانون

با توجه به مفهوم شکلی و طرفداران آن حاکمیت قانون بدون اختلاط با مفاهیم و مقولات دیگری است که مفاهیم از قبیل عدالت و آزادی است (راسخ، ۱۳۸۷). ولی از تعریف که سازمان ملل ارائه کرد و هم‌چنان مخالفین نظریه و مفهوم شکلی حاکمیت قانون را در مفاهیم مانند عدالت مختلط می‌دانند و حتا بیانگر ارتباط تنگاتنگ است. از تعریف سازمان ملل نکات ذیل در مورد عدایت استنباط می‌گردد.

- ۱: حکمرانی است.
- ۲: پاسخ‌گویی تمام افراد.
- ۳: قوانین منتشر شده قابل قبول همه.
- ۴: عدم موجودیت تبعیض.
- ۵: دستگاه قضایی مستقل.
- ۶: حقوق بشر و رعایت آن.
- ۷: اصول برتری قانون، برابری در مقابل قانون، پاسخ‌گویی در مقابل قانون، انصاف در اعمال قانون است.
- ۸: تفکیک قوا.
- ۹: مشارکت در تصمیم‌گیری.

نسبت به تعاریف گذشته «این تعریف از عدالت هم بسیاری موارد مثبت مانند حکمرانی عادل، پاسخ‌گویی بودن، اصول قوانین، دستگاه مستقل قضایی، حقوق بشر و غیره بیان حکمرانی خوب در گرفت، پاسخ‌گویی تمام افراد و قدرت سیاسی یا کسانی که قدرت سیاسی را در دست دارد مربوط به بحث عدالت اجتماعی و یا هم رویکردهای آن می‌شود. حاکمیت قانون در اجتماع نیاز به عدالت و هم‌چنان تحقق عدالت در یک کشور نیاز به حاکمیت قانون دارد. در بحث تطبیق عدالت نظریات مختلف است، اگر از جهت رویکردی این‌که قانون و قانون‌مدار بودن باشد رکن قوه قضایه برای چیست؟

در پاسخ این سوال حتمی جواب خواهم داد که برای تطبیق قانون یا هم عدالت. اصلاً در بعضی حالات میان حاکمیت قانون و حاکمیت عدالت نمی‌توان تفکیک کرد که در نکات می‌خواهم رابطه میان حاکمیت قانون و عدالت را بیان کنم.

- ۱: در مورد صلح و جامعه مرفه هم نظریه عدالت است و هم حاکمیت قانون.
- ۲: قدرت سیاسی مشروع هم خواست عدالت است و هم حاکمیت قانون.
- ۳: عدالت بدون حاکمیت قانون و حاکمیت قانون بدون عدالت معنی نخواهد داشت.
- ۴: قانون‌مدار بودن در اجتماع باعث ایجاد عدالت و عدالت باعث ایجاد حاکمیت قانون می‌گردد.

- ۵: اهداف عدالت در تحقق حاکمیت قانون و از حاکمیت قانون زیر چتر عدالت تطبیق خواهد گردید.
- ۶: تمام اعمال قدرت سیاسی مشروع یا هم گروه حاکم نسبت به قانون و عدالت خواهد بود.
- ۷: قوه قضاییه به‌عنوان رکن مستقل هم برای حاکمیت قانون و هم برای تحقق عدالت کار می‌کند.
- ۸: حاکمیت قانون باعث رعایت حقوق اساسی و بشری می‌گردد و عدالت هم این را می‌خواهد.
- ۹: عدالت تبعیض را کنار گذاشته بین افراد و حاکمیت قانون عدم موجودیت تبعیض را می‌خواهد.
- ۱۰: عدالت تکمیل‌کننده حاکمیت قانون یا هم حاکمیت قانون باعث تحقق عدالت می‌شود.

نتیجه‌گیری

بعد از مباحثات و تحلیل‌های گوناگون از منابع معتبری دریافتم که حاکمیت قانون یک کلمه است که خلاف ساختار شکلی و مفهوم لغوی خود هم استفاده می‌گردد. این کلمه را بعضی دانشمندان بدون تعریف دانسته و بعضی‌ها قابل تعریف دانسته است. از این که حاکمیت قانون در دو مفهوم بیشتر استفاده می‌گردد که قدرت سیاسی یا هم نوع نظام قانونی و قانون‌مدار و دوم این که حاکمیت قانون برای قانونی بودن روابط یا هم روند ارتباط افراد در اجتماع است. ولی تعریف که سازمان ملل متحد از آن ارایه کرده در برگیرنده هر دو مفهوم است. حاکمیت قانونی معنی این را می‌دهد که موجودیت یک قانون دایمی و همه‌قبول در یک اجتماع و ساختارهای همگانی یعنی قدرت سیاسی، اعمال و کارکردهای قدرت سیاسی، اجتماع، ساختار داخلی و بیرونی قدرت سیاسی، روند دموکراسی، صلح، همدیگرپذیری، رفاه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، عقاید سیاسی و مذهبی را تنظیم کند. از سوی دیگر عدالت را هم مورد بحث قرار دادم که تعاریفات زیادی از عدالت هم ارایه گردیده است. ولی عدالت بیشتر موضوعات، حقوق اساسی، بشری، طبیعی، برابری افراد، تقسیم وظایف، منابع، سهم در اجتماع، اقتصاد را در بر می‌گیرد. ارتباط حاکمیت قانون و عدالت تا اکنون هم به شکل واضح بیان نگردیده است ولی نسبت به تحلیل‌های از تعریف حاکمیت قانون و عدالت که صورت گرفت به این نتیجه رسیدم که عدالت بدون حاکمیت قانون و حاکمیت قانون بدون عدالت معنی نخواهد داشت. از مباحث عدالت و حاکمیت قانون این گونه استنباط گردید که لازم و ملزوم یکدیگر اند. هر دو برای رفاه جامعه و انسان است. و برای تنظیم روابط بین اجتماع داخلی با سایر اجتماعات کاربرد دارد.

شاخص‌های جامعه باز و جامعه بسته

خیبر خان فدایی^۱

چکیده

وجود جوامع باز و بسته در تاریخ بشریت به کثرت دیده شده است. اگرچه در اشکال به عناوین مختلفی بوده‌اند اما با فهم دقیق و مطالعه روشمند بر روی آن‌ها می‌توان آن‌ها را به یکی از دسته‌بندی‌های مهم جامعه‌شناسی از جامعه؛ به جامعه باز و یا جامعه بسته تقسیم نمود. و مورد بررسی قرار داد که آیا سرنوشت همه‌ی آن‌ها نظر به نوعیت بسته‌بودن و یا بازبودن آن‌ها تعیین شده است و یا باز بودن و بسته بودن این جوامع بر روی زندگی مردمان آن تأثیر داشته است، پس در این مقاله کوشش نموده‌ام تا با حفظ بی‌طرفی ارزشی تعریفی داشته باشم در مورد جامعه باز و یا بسته، هم‌چنان ارائه شاخصه‌های جامعه باز و جامعه بسته و مثال‌های که می‌تواند در فهم این مدل از تقسیم‌بندی جوامع ما را کمک نماید.

روش کار در این تحقیق بر مبنای روش کتابخانه‌ی و مطالعات منابع مدون بوده است که از لابلای کتاب‌ها، معلومات ارزشمندی را در قالب مقاله تنظیم نموده‌ایم.

کلید واژه‌ها: جامعه باز، جامعه بسته، تحرک اجتماعی، مرحله گذار، جامعه صنعتی، جامعه جنگ‌جو، انقلاب شکوهمند.

مقدمه

فکر می‌کنم اگر پدرم در کشوری همچون کره جنوبی یا ایالات متحده آمریکا بزرگ شده بود، مسلماً یک میلیونر می‌شد، اما در کره شمالی متولد شد، جایی که ارتباط‌های خانوادگی و وفاداری به حزب به یک اندازه اهمیت دارد، جایی که سخت کار کردن هیچ امکان و رفاهی را برای شما تضمین نمی‌کند، اما سخت کار کردن و جان‌کندن برای لقمه‌ای نان احتمالاً زندگی تان را نجات می‌دهد (پارک، ۱۳۹۹). متن فوق داستان واقعی زندگی دخترتست که در کره شمالی کشوری با نهایت جامعه بسته تولد می‌شود و با تحمل دشواری‌های فراوان به سوی آزادی فرار می‌کند او در کتاب خود از بدبختی‌های بی‌شماری در جامعه کره شمالی می‌گوید که تصور آن همه وحشت را برای آدمی دشوار می‌سازد. در حقیقت او بر تفاوت بزرگ میان کره جنوبی و امریکا با کره شمالی نیز اشاره می‌کند که عیناً شاهد آن بوده است. این خاطره و مثل این هزاران خاطره‌ها تعریفی اند از زجر و بدبختی‌های بی‌شماری در زادگاه‌های خود که به شدت بسته و غیرقابل تحمل بوده است او در جای دیگر اشاره می‌کند:

۱. ولایت کابل.

«سلسله پادشاهی زورگو و مستبدی (خانواده کیم‌ها؛ رهبران نظام کمونیستی کره شمالی) که به اندازه سه نسل بر مردم کره شمالی حکومت کرده؛ رژیم‌ی که راه ورود اطلاعات خارجی را مسدود کرده است، هم‌چنین راه ورود تمام فیلم‌ها؛ تصاویر و سیگنال‌های رادیویی را. هیچ شبکه انترنتی جهانی وجود ندارد. ویکی‌پدیای هم نیست. فقط کتاب‌های وجود دارد که پر از تبلیغات مثبتی است که به ما می‌گوید در بهترین کشور دنیا زندگی می‌کنیم» (پارک، ۱۳۹۹).

درواقع همچون خاطراتی چهره بسیار واضح از جوامع بسته و استبدادی را به رخ ما می‌کشد و نشان می‌دهد که یک جامعه چقدر می‌تواند بسته و استبدادی باشد. لذا هدف ما نیز در این مقاله شناخت این جوامع به‌طور دقیق و تحلیلی از بُعد بسته و یا باز بودن آن‌ها است تا بتوانیم دید روشنی بر آینده‌ی همچون جوامع برای شهروندان کشور خود به ارمغان بیاوریم.

در مقاله کنونی ما به دنبال پاسخ بر این سوالات خود هستیم.

۱. جامعه باز و جامعه بسته چیست؟
 ۲. شاخصه‌های مهم برای یک جامعه باز چه چیزهای اند؟
 ۳. جامعه بسته دارای چه نوع از شاخصه‌ها است؟
 ۴. کدام جوامع توانسته اند از جامعه بسته به جامعه باز گذار نمایند؟
- فرضیات ما در این تحقیق به این گونه است.
- احتمال می‌رود یک جامعه به وسیله شناخت نهادهای آن تفکیک گردد در نوعیت باز و یا بسته بودن آن.
 - باور به این است که جوامع در طول تاریخ خود به‌سوی یک جامعه باز حرکت بطی دارند، برعکس که نوعیت بسته بودن آن می‌تواند حرکت سریعی داشته باشد.
 - حدس می‌زنیم جوامع بسته پایدار نیستند و در بحران‌های متفاوت می‌توانند کمتر مقاومت کنند و یا حتا سرنگون شوند.
 - امکان دارد جوامع باز همیشه دچار تحول شوند و از تخریب خلاق نه هراسند.
 - امکان دارد مردمان جوامع باز سطح رفاه، حق سیاسی، فعالیت‌های اجتماعی بالای داشته باشند تا جوامع بسته.

جامعه باز و جامعه بسته

بحث جامعه باز و جامعه بسته بیشتر مورد توجه جامعه‌شناسان و رشته جامعه‌شناسی بوده است؛ در میان جامعه‌شناسان کارل پوپر بیشترین توجه را به این مبحث داشته است او در مورد تعریف این دو نوع از جامعه چنین نظری دارد: جامعه‌ای را که افراد در آن با تصمیم‌های شخصی روبرو باشند، جامعه باز (می‌گویند) در یک جامعه باز عده‌ی کثیری از اعضای جامعه تلاش می‌کنند تا از لحاظ اجتماعی بالا بروند و جای دیگر اعضا را بگیرند.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه‌باز رقابت اعضا برای کسب پایگاه است.....جامعه‌باز در نتیجه ازدست دادن خصلت اندام‌وار خود، به تدریج ممکن است به چیزی بدل شود که من آن را (جامعه انتزاعی) می‌پندارم (پوپر، ۸۰: ۳۷۹ - ۳۸۱).

پوپر در این قسمت از نوشته‌های خود در نخست تعریف از جامعه‌باز ارائه می‌دهد به تعقیب آن چندی از شاخصه‌های مهم آن را یادداشت می‌نماید و قسمت آخر نوشته‌های آن اشاره به بازبودن بی‌قیدوشرط جامعه دارد که به نظر او منجر به جامعه‌ای می‌شود که صفت گروهی خود را ازدست داده و افراد منزوی و بدون ارتباطات تنظیم شده، زیست خواهند کرد که این بدترین نوع از باز بودن جامعه است. اگرچه او بعداً این حالت را یک بدگمانی در حد آخر می‌داند اما هشدار واضح از دچار شدن یک جامعه به همچو حالت بدی را خاطر نشان می‌سازد.

دیدگاه او در مورد جامعه بسته؛

جامعه جادویی یا قبیله‌ای یا مبتنی بر اصالت جمع را جامعه بسته خواهیم نامید.....کامل‌ترین صورت جامعه بسته را بحق می‌توان با موجودی اندام‌وار مقایسه کرد.....جامعه بسته به یک رمه یا قبیله شباهت دارد از این لحاظ که واحد نیمه اندام‌واری است که اعضایش با پیوندهای نیمه زیستی با هم بستگی می‌یابند، یعنی با خویشاوندی، زندگی مشترک، تلاش‌های مشترک، خطرهای مشترک، شادی‌های مشترک و غصه‌های مشترک، البته حتی چنین جامعه‌ای هنوز گروهی مشخص است (پوپر، ۸۰).

پوپر جامعه بسته را شبیه جامعه جادویی و یا قبیله‌ای دانسته نوعیت‌های که اغلب مشترکات فراوانی دارند همه مثال خود را مانند یک بدن انسان می‌دانند که همه عناصر مجبور به فعالیت اجباری و هماهنگ اند، نوعی از جامعه که همه چیز تحمیلی است و از استقلال شخصی و یا انتخاب و اراده شخصی خبری نیست. همه چیز در جامعه بسته از نظر پوپر اشتراکی است حتا احساس و عواطف.

هربرت اسپنسر جامعه شناس انگلیسی قرن ۱۷م و آغاز قرن ۱۸م نیز در مورد جامعه بسته و جامعه باز البته تحت عنوان جامعه صنعتی و جامعه جنگ‌جو بحث‌های دارد که به صورت ذیل شاخصه‌های برای آنان تعریف می‌کند.

اندیشه‌ها برای افغانستان؛ صد ایده‌ی نجات‌دهنده برای افغانستان صلح‌آمیز و مرفه

جامعه صنعتی (جامعه باز)	جامعه جنگجو (جامعه بسته)
انجام خدمات فردی متقابل و صلح‌آمیز.	فعالیت دفاعی و تهاجمی مشترک برای قبا و شکوه جامعه.
همکاری داوطلبانه؛ تنظیم فعالیت‌ها از طریق قرارداد و اصل عدالت؛ تنها تنظیم فعالیت‌های منفی افراد جامعه.	همکاری اجباری؛ بسیج مردم از طریق اعمال فرامین؛ تنظیم فعالیت‌های مثبت و منفی افراد جامعه.
دولت برای منافع افراد وجود دارد؛ آزادی برقرار است و محدودیت‌های اندکی بر دارایی و تحرک اجتماعی افراد اعمال می‌گردد.	افراد برای منافع دولت وجود دارند؛ اعمال محدودیت بر آزادی، دارایی و تحرک افراد جامعه.
سازمان‌های خصوصی تشویق می‌شوند.	همه سازمان‌ها عمومی اند و سازمان‌های خصوصی وجود ندارد.
ساخت دولت نامتمرکز.	ساخت دولت متمرکز.
انعطاف‌پذیری و باز بودن مراتب اجتماعی، اشتغال و محل زندگی؛ جابه‌جایی سمت‌ها.	عدم تغییر رتبه، شغل و محل زندگی؛ موروثی بودن سمت‌ها.
فقدان اقتصاد قائم به ذات؛ وابستگی متقابل با اقتصاد خارجی از طریق بازرگانی آزادانه و مسالمت‌آمیز.	اقتصاد قائم به ذات و خودکفایی؛ بازرگانی خارجی اندک و حمایت از محصولات داخلی.
استقلال فردی، احترام به دیگران؛ ایستاده‌گی در برابر زور؛ ابتکار فردی، درستی و مهربانی.	میهن‌پرستی، دلیری، احترام به مافوق، وفاداری، فرمانبری، اعتقاد به اقتدار و انضباط.

جدول فوق از روی کتاب اصول جامعه شناسی اسپنسر و کتاب نیل اسپنسر، رسالاتی درباره تبیین جامعه شناختی، ساخته شده است (کوزر، ۸۳).

شاخصه یاد شده در مورد جامعه جنگ‌جو همه نشان دهنده بسته بودن آن است در جامعه‌ی که استقلال فردی موجود نیست، تحرک شغلی و اجتماعی قطع است و دولت دست‌درازی در هر امری را برای خود مجاز می‌داند همه‌ی اینها حکایت از جامعه بسته و فاقد آزادی و اراده انسانی است اما آن طرف دیگر جامعه‌ی با شاخصه‌های انعطاف‌پذیری، خصوصی پروری، دولت نامتمرکز تحت عنوان جامعه صنعتی حکایت از نوعیت جامعه باز دارد جای که انسان‌ها به آزادی‌هایی که شکوفایی به وجود می‌آورند، دست می‌یابند.

نمونه‌های از گذار جوامع از جامعه بسته به جامعه باز

به نظر پوپر گذار از جامعه بسته به یک جامعه باز یک انقلاب است آن هم یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌هایی که بشر تاکنون پشت سر گذاشته است.

روشن است که انتقال از جامعه بسته به جامعه باز را می‌توان یکی از عمیق‌ترین انقلاب‌های توصیف کرد که بشر تاکنون پشت سر گذاشته است. (پوپر، ۸۰)

اولاً به چند نمونه از جوامع می‌پردازیم که توانستند از نوع جامعه بسته به باز جهش نمایند یکی از نخستین این جوامع انگلستان بوده است کشوری که نخستین انقلاب سیاسی بدون خونریزی را تجربه نمود و به تعقیب آن ارباب دریاها شد و بعد از آن با روی دادن انقلاب صنعتی در آن کشور، سردمداری جهان را به مدت ۳۰۰ سال می‌شود که در دست دارد.

در سال ۱۳۴۶م از لحاظ نهادهای سیاسی و اقتصادی میان اروپای شرقی و غربی (مشمول انگلستان) تفاوت‌های اندک وجود داشت اما در ۱۶۰۰م این دو جهان از هم جدا شده بودند (عجم اوغلو و رابینسون، ۹۳).

قبل از انقلاب شکوهمند که خیلی پیشتر از انقلاب کبیر فرانسه در انگلستان رخ داد همه‌ی اروپا در تاریکی و استبداد و جامعه بسته زیست داشتند اما بعد از این انقلاب اروپای غربی و خاصاً انگلستان جهش بی‌سابقه را به سوی یک جامعه باز طی نمود که این جهش تا به امروز اثرات خود را در غرب باقی گذاشته است؛ این جهش به این صورت بوده است.

در سال ۱۶۸۸م انقلاب شکوهمند، قدرت شاه و کارگزاران اجرایی وی را محدود کرد و قدرت تعیین سرنوشت برای نهادهای اقتصادی را به پارلمان واگذاشت... انقلاب شکوهمند سنگ‌بنای برای یک جامعه تکثرگرا بود و فرآیندی گذار از تمرکز سیاسی را آغاز کرد و شتاب بخشید (عجم اوغلو و رابینسون، ۹۳).

روند گذار از جامعه بسته به جامعه باز با دیدن نمونه انگلستان را می‌توان با تکثرگرایی در نهادهای سیاسی آغاز کرد وقتی شاه در مقابل عوام در انگلستان شکست خورد، اجازه باز شدن درهای نهادهای سیاسی را برای عوام داد و این تکثرگرایی سیاسی زمینه‌ساز گذار انگلستان از جامعه بسته به جامعه باز بوده است.

به مثل انگلستان جوامع دیگری نیز همچو جاپان، کره جنوبی، بوتسوانا، آلمان دموکراتیک، افریقای جنوبی، ایالات جنوبی ایالات متحده امریکا و چندین کشور جهان که در حال طی نمودن گذار از جامعه بسته به جامعه باز اند، نمونه‌های موفق وجود داشته است.

نتیجه‌گیری

جوامع انسانی اقسام متفاوتی دارند که یکی از این گونه‌ها جامعه باز و جامعه بسته است. این تقسیم‌بندی بر مبنای شاخصه‌های کاملاً متفاوت و اغلب متناقض شکل گرفته است که نشان‌دهنده‌ی دو محیط زیست اجتماعی کاملاً متفاوتی اند، محیط‌های که حتا بر افکار، گرایش‌ها، علائق، اعمال و اهداف افراد خودش تأثیر داشته است و حتا اکثر این موارد را در افرادش شکل داده است.

اما نکته خوب این است که بسته بودن و یا بازبودن جامعه برای دایم نیست بلکه می‌شود از نوع به نوع دیگری گذار کند. پس اگر امروز جامعه ما از نوع بسته آن باشد باید بکوشیم تا مرحله گذار را زمینه‌سازی نماییم و یا آن را تشدید نماییم چون طی نمودن مرحله گذار برای یک ملت از جامعه بسته به جامعه باز یک انقلاب گران‌بهای است.

د پرانستي (خلاصې) ټولني ارزښتونه

دوکتور عبدالعظيم مومند^۱

لنډيز:

لکه څرنگه چې مور او تاسو ټولو ته ښکاره ده که چيرې په آنلاين چاپيريال کې شيان په چټکۍ سره بدلېږي، او عامه سکتور هم له فشارونو او فرصتونو سره مخ کېږي ترڅو د دې بدلونونو سره سمون او تطبيق وکړای شي. د نړۍ په گوټ گوټ کې حکومتونه هڅه کوي چې په وروستيو لسيزو کې د ځينې پرمختگونه وساتي. له همدې امله دوی دولتي ډيټابيسونه رامینځته کوي ترڅو دولتي معلومات په عامه توګه چمتو کړي. د دولت معلومات د اضافه ارزښت رامینځته کولو لپاره ارزښتناکه سرچينه ده؛ عامو خلکو ته د دوی د چمتو کولو هڅونه د حکومت دروټيا ښه کولو، همکارۍ او د خلکو ګډون، او د نوښت هڅولو پورې اړه لري. خلاصه ډيټا اوس د عامه سکتور دننه او بهر د ګډون او همکارۍ هڅولو لپاره پراخ نوښتونه رامینځته کړي. حکومت يو خلاص مفهوم دی چې وايي اتباع حق لري دولتي اسنادو او طرز العملونو ته لاسرسی ولري ترڅو دوی وکولی شي د عامه سکتور نظارت وکړي. په عموم کې دا مفهوم د حکومت د عمل د مخ په زياتيدونکي محرميت د مشروعيت لپاره د حکومت د نورو دليلونو سره د مبارزې پر بنسټ ولاړوی. د دې څېړنې موخه د خلاص حکومت مفهوم پورې اړوند اصول او مفکورې په ګوته کول دي. نو ځکه په يوه ازاده ټولنه کې دولت له خلکو هيڅ راز نه پټوي. حاکميت، شعور، سياسي آزادي او بشري حقونه د دې ټولني د ستونو په توګه ياد شوي دي.

کلیدي کلیمې: خلاصه ټولنه، خلاص حکومت او د خوځښتونو ډولونه.

خلاصه ټولنه څه ته وايي؟

د پرانستي او تړلو ټولنو بحث د يوې بلې اصطلاح او مفهوم سره تړاو لري چې د «ټولنيز خوځښت» په نوم يادېږي، نو اړينه ده چې لومړی دا اصطلاح په لنډه توګه تشریح کړو او بيا د خلاصې او تړلې ټولني توضيحاتو او بحثونو ته وګرځو: ټولنيز تحرک په ټوليزه توګه له يوې ډلې څخه بلې ته د افرادو لپرد او د يوې ډلې يا فرد په ټولنيز بنسټ کې د بدلون پدیده او نورو شرايطو او حالاتو او نقشو ته دهغوی لاسرسی دی. په مختلفو ټولنو کې ټولنيز تحرک د يو ټولنيز بنسټ څخه بل ته د لپرد د وضعیت له مخې توپير لري. نو ځکه ډيری ټولنپوهانو د ټولنيز خوځښت ارزونه او تګلاره د جوامعو يا ټولنو د اړتيا او مبنا پر اساس يو ښه فرصت ويښي. د دې ډول ازادې ټولني بحث د لمړي ځل لپاره په ۱۹۳۲ کال کې د فرانسوي فيلسوف هنري برگسون له خوا وروسته د دويمې نړيوالې جګړې په ترڅ کې د استراليا – بریتانوي فيلسوف کارل پوپر له خوا معرفي شو، په ازادو ټولنو کې حکومت د حساب ورکونې ادعا کوي او روښانه او انعطاف منونکي سياسي ميکانيزمونه لري. د دې نظريې پلويان ادعا کوي چې دا ټولنه د ټولني په مخالفت کې تړلې ده. ټولنپوهانو د خلاصې ټولني اهميت او رامینځ ته کيدل د خوځښت مينځ ته راتګ وجه ګڼي.

۱. د کابل پوهنتون استاد.

د خوځښتونو ډولونه: عمودي خوځښت؛ دا د يو ټولنيز بنسټ څخه بل ته د لېږد معنی لري چې متضاد او د پخواني ټولنيز بنسټ څخه توپير لري. په دې توگه عمودي ټولنيز خوځښت په دوه ډوله دی: يا دا يو لوړیدونکې بڼه لري چې يو شخص د ټولنيز بنسټ څخه لوړ ټولنيز بنسټ ته پورته کېږي، يا دا د بنسټه کېدو بڼه لري چې ټيټ ټولنيز بنسټ ته راښکته کېږي (بوزيقي او جيانکارلو، ۱۹۹۹).

هغه خلک چې شتمنی، عايد يا ټولنيز حيثيت ترلاسه کوي د پورته کېدو حرکت لري، پداسې حال کې چې هغه څوک چې مخالف لوري ته حرکت کوي د بنسټه حرکت لري (بشريح، ۲۰۰۲). افقي حرکت؛ دا په ورته کچه د يو ټولنيز بنسټ څخه بل ټولنيز بنسټ ته د يو شخص لېږد دی. منځگړی خوځښت؛ دا يو ډول ټولنيز خوځښت دی چې له يو نسل څخه بل نسل ته پېښېږي. همدارنگه بين المللي خوځښت؛ دا هغه بدلون دی چې د يو فرد يا ډلې په ټولنيز حالت کې په ورته نسل کې واقع کېږي په نننۍ افغانی ټولنه کې د «پرانستي ټولنې» او «مدني ټولنې» په څير کلمې ډيرې اوريدل کېږي. نو دا بده نه ده چې پوه شئ چې دا ټکي څه معنی لري او څنگه رامینځته شوي. د خلاصې ټولنې مفکوره په اصل کې د لوی فرانسوي فيلسوف هنري برگسن (۱۸۵۹-۱۹۴۱) پورې اړه لري.

برگسن د استبدادي نظام سخت مخالف ؤ او له همدې امله يې د خلکو او ملتونو د ازادۍ پلوي کوله. خو هغه څوک چې د آزادې ټولنې د مفکورې د تشریح او پراختيا لپاره يې ډيره هڅه وکړه د اتريش فيلسوف کارل ريمونډ پوپر ؤ. دا د پوپر له ليکنو څخه دي چې د خلاصې ټولنې مفکوره د بل هر ځای په پرتله خورا لوړه شوې او تشریح شوې. ازاده ټولنه په ساده ژبه هغه ټولنه ده چې په هغه کې دولت د خپلو کړنو او تگلارو په وړاندې خلکو ته مسؤل او ځواب ورکوونکی وي او د ټولنې د حاکميت بهیرونه شفاف او انعطاف منونکي وي. په داسې يوه ټولنه کې حکومت د دې پر ځای چې مخالفان يې ودروي زغمي يې او هغوی ته دا حق ورکوي چې په ازاده توگه خپل نظر څرگند کړي. په دې توگه، په داسې ټولنه کې، اختلاف نه يوازې دا چې غندل او بد نه دي، بلکې د هرکلي وړ دی.

په ازاده ټولنه او د هغه د رقيبانو له ډلې څخه پوپر ازاده ټولنه داسې تعريفوي چې په هغه کې حکومت له تاوتريخوالي خونړيو انقلابونو يا کودتاه پرته ښکې شي او که خلک ترې ناراضه وي. پوپر بيا استدلال کوي چې په خلاصه ټولنه کې د انسان انفراديت خورا مهم او پېژندل شوی. دا د يوې «تړلې ټولنې» برعکس دی چې په هغه کې د انسانانو انفراديت د «ملي يووالي»، «متحده ملت» يا «توکم او قبيلې يووالي» او د يووالي د کېدو ډولو په پلمه هر ډول اختلافي مفاهيمو لخوا فشارول، مجازات يا حتی وژل کېږي. له همدې امله ازاده ټولنه د «ټولنيزم» او «قبایلي ژوند» د پالیسيو سره په کلکه مخالفه ده. قبيله پالنه په يوه ټولنه کې په قبيلوي ډول ژوند کول دي چې ټوله ټولنه هڅه کوي چې يو بدن شي، کوم چې پرته له شکه زموږ د قبيلوي يا فوق العاده ځواک قوانين تعقيبوي او په دې توگه د يوې فردي ټولنه د خلکو لپاره ژوندۍ پاتې نشي او د دوی انفراديت د متحد قوم د قوانينو قرباني کېږي.

په ازاده ټولنه کې انسانان که څه هم يوځای ژوند کوي، هر يو کولای شي خپل نظريات ولري او په ازاده توگه يې څرگند کړي او په دې توگه هر انسان خپل هويت او شخصيت ساتلی شي.

تړلې ټولنه هغه مفهوم دی چې د آزادې ټولنې په وړاندې کارول کېږي. خلاصه ټولنه په ځانگړي توگه د کارل پوپر لخوا راپورته شوې. تړلې ټولنې د يوې رسمي ايډيالوژۍ په شاوخوا کې رامېنځته کېږي چې يو واحد، حتمي او بې له شکه حقيقت گڼل کېږي. برعکس په ازادو ټولنو کې حکومت حساب ورکوونکی دی او شفاف او انعطاف منونکی سياسي ميکانيزمونه لري. د يوې تړلې ټولنې په څېر، په ازاده ټولنه کې حکومت د خلکو څخه هيڅ راز نه پټوي. حاکميت، شعور، سياسي ازادې او بشري حقونه د ټولني پراښتې سټې دي.

د خلاصې او ټولنوژيکي (فلسفي) ټولني

کله چې کارل پوپر پراښتې ټولنه وپېژندله، هغه په دې باور ؤ چې ډيری فيلسوفان او مفکران د ټولني او ديکتاتورې نظرياتو او فلسفي بنسټونو څخه غافل وو. پوپر پخپله د آزادې ټولنې نظريه د سياسي فلسفې پر ځای د آنتولوژي د اصولو پر بنسټ معرفي کړه. د پوپر په وينا تړلې ټولنې د نيمگړتيا پر بنسټ ولاړ دي. په خپله ساينسي فلسفه کې پوپر وايي چې يوه تيوري بايد د ساينسي کيدو لپاره «در وړ» وي. داسې لارې شتون لري چې په هغه کې د دې تيوري ازموينه کيدی شي او د هغې اعتبار اندازه شي.

دا ښکاره خبره ده چې موافق او مختلف نظرونه په ټولنه کې شتون لري، او دا چې هيڅوک د هغه د فکر کولو له امله بې برخې نشي. په دې نظر سره، مور د خلاصې ټولنې او تړلې ټولنې او مطلقيت ترمنځ د يو بل توپير ته راځو په تړلې ټولنه کې تل دا ادعا کېږي چې يو ډول الهي پوهه او د وجود په چارو کې حتمي شتون لري، چې د نورو نظرياتو څخه غوره دی چې بايد پر هغوی واکمن شي. په داسې يوه ټولنه کې نو د فکر د ازادې لاره تړلې ده او په رښتيا هم داسې ښکاري چې حکومت ادعا کوي چې د خلکو پر ځای يې داسې لور حقيقت ترلاسه کړی چې د ټولو ستونزو حل دی او خلک نور ورته اړتيا نه لري.

د پوپر له نظره د رد وړ انديزونو معنا څه ده؟

«د پوپر له نظره د رد وړ انديزونو معنی دا ده چې دوی بايد په با وقار او منطقي شکل کې څرگند او وړاندې شي، او دا بايد په عمل کې رد نه شي، که په نظري او رسمي توگه رد شي، او په عمل کې هم رد شي (دا بايد په منطقي - تجربوي توگه رد شي) همدارنگه هغه ډله چې د تاريخ د اصل او د انسانانو لپاره د يوې آزادې ټولنې د رامنځته کولو په لټه کې وي، پخپله يوه تړلې ټولنه جوړوي چې په هغې کې نه د ازادۍ خبر وي، نه د ډيموکراسۍ او نه هم د برابرۍ، بلکې ټول انساني امتيازات له منځه ئي. پوپر د ساينټيفيک ډيټرمينيزم تر ټولو قوي اړخ چې د لاپلاس په تيوري کې پرې بحث شوی د خلاقيت د ازادۍ او د انسان د مسووليت په تشریح کولو او له هغو څخه د دفاع په برخه کې تر ټولو سخته او جدي ستونزه گڼي، هغه ساينسي تعينيزم د يوې تيورۍ په توگه تعريفوي.

ددې پیژندل چې انسان ضعیف دی د دې ډول زغم نظري اساس دی. «حقیقت یو نه ترلاسه کیدونکی دی، مگر داسې انگیرل کېږي چې یو څوک باید تل د حقایقو د مطلق پیژندنې په اړه شک ولري، او په حقیقت کې د زغم له لارې باید د امکان تر حده ډیر ځواک ترلاسه کړي» (لاک، ۱۹۹۹). پوپر د تړلې ټولني د مفکرینو له عمومي انتقاد وروسته د خپلې خلاصې ټولني په اړه خبرې کوي، په ځانګړې توګه هغه حکومت چې د انسانانو لپاره تر ټولو لویه ممکنه ازادې د قوانینو په جوړولو سره برابرې چې د هرچا ازادې د هغه له ازادۍ سره همغږي شي.

د خلاصې ټولني په څلور ویشتم څپرکي کې، د پوپر د هغه څه په اړه بحث چې کیدای شي د اخلاقي لور تیا بنسټ وبلل شي د ازادۍ او نورو ترمنځ د اړیکو په اړه د خبرو اترو پر بنسټ د استدلال سره د کانت د ازاد اړیکو بیا بیان دی. خود غرضي د ټولنیز شخص له سیاسي ارادې سره نژدې تړاو لري، چې په حقیقت کې تدریجي یا جزوي شخص دی - په بشردوستانه لحاظ او د ټولني د منطقي کولو او د استدلال له مخې د ازادۍ او کنترول لپاره د پلان جوړونې غوښتنه کوي. «(جیریمي، ۲۰۰۷).

که چېرې مور د دې پرځای چې پر یو چا حکومت وکړو؛ یوه داسې پوښتنه راپورته کړو، چې مور څنګه کولی شو داسې وضعیت رامینځته کیدو مخه ونیسو کوم چې د یو حاکم نظام خرابیدو او کرکچن کیدو لامل کېږي؟ کله چې مور وایو چې زموږ په اختیار کې تر ټولو ښه حل لاره دا ده چې یو اساسي قانون جوړ کړو چې د اکثریت رایو په واسطه حکومت ږنګ شي، مور دا نه وایو چې اکثریت تل حق دی، مور دا هم نه وایو چې اکثریت معمولاً حق لري بلکې داسې ووايو چې دا نیمګړی میتود تر ټولو غوره دی چې تر اوسه وړاندې شوی دی.

هغه څوک چې کله هم د بل د حکومت لاندې بې ژوند کړی وي، هغه د یو دیکتاتور حکومت لاندې چې د وینې تویولو پرته نشي بدلیدلی - هغه پوهیږي چې یو ډیموکراتیک نظام که څه هم دا د مطلوب نظام له کمال څخه لرې خبره ده، خو د یو چا لپاره دا ګرانه ده چې د هغه د تاسیس لپاره مبارزه وکړي او حتی خپل ژوند په دې لاره کې قربان کړي، البته دا زما شخصي نظر دی. «(Giancarlo Bozetti, ۱۹۹۹). د اقتصادي ازادۍ په برخه کې پوپر په دې باور دی چې دولت باید په اقتصاد کې په داسې ډول مداخله وکړي چې د اقتصادي ازادۍ لامل شي خو دا مداخلې باید زیاتې او زیانمنې نشي.

بخش دوم؛ همديگر پذيری و کثرت گرايي

کارایی کثرت‌گرایی برای گذار از منازعات در افغانستان

عبدالقاهر بهشتی^۱

مقدمه

افغانستان سرزمین فرهنگ‌ها، مذاهب، گرایش‌های دینی و اقوام مختلف است که به لحاظ ساختاری و اجتماعی؛ ماهیت یک جامعه پلورال و متکثر را داراست. اما در میدان عمل؛ کثرت‌گرایی در عرصه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی افغانستان فرصت ظهور نیافته و تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان، همواره شاهد مطلق‌انگاری و تلاش برای همسان‌سازی بوده است. در حالی که ماهیت و ساختار جامعه افغانستان این حرکت‌ها و تلاش‌ها را برنمی‌تابد و با رویکرد مطلق‌انگاری و انحصارطلبی همواره ناسازگاری داشته است.

بنابراین با سیری در تاریخ افغانستان درمی‌یابیم که تاریخ سیاسی افغانستان گواه اساسی این مطلب است که رنجش بزرگ این سرزمین از نداشتن نظام‌های سیاسی ملی‌گرا، کثرت‌گرا و همه‌شمول بوده است. در افغانستان اکثراً حکومت‌های مطلقه و استبدادی با تفکر و پیش‌فرض برتریت قبیله، حاکمیت داشته‌اند. این تردیدی نیست که عقده‌های تاریخی ناشی از بی‌عدالتی‌ها و درحاشیه راندن‌های سایر اقوام از جانب قبیله‌ای بر سر قدرت یک امر واقعی است. این رسوبات حقارت‌آمیز تاریخی در طول تاریخ، بدبختانه در میان مردم افغانستان به اندازه‌ی ضخامت زمانی آن موجود بوده است.

سلطنت‌های مطلقه و وابسته به قدرت‌های استعماری جهانی و منطقه‌ی در افغانستان؛ شکاف‌های عمیق و چالش‌زا را در بستر اجتماعی کشور شکل داده‌اند. روحیه برتری‌خواهی و انحصارگرایی با پوشش‌های متفاوت امیری، شاهی و سایه‌ی خدا دانستن خود و توجیه جنایت‌های وارده را از آدرس تقدیر الهی بر مردم، همه‌به‌صورت آشکارا در تاریخ سیاسی این میهن وجود داشته است. آن‌گاهی که بنیاد نظام شاهی مطلقه اندک اندک سُست گردید و این جریان به شاهی مشروطه گرایش پیدا کرد، باز هم تفکر برتریت قومی و قبیله‌ای و توتالیتریسم رایج، آرواره‌هایش از روی کالبد استخوانی سیاسی و اجتماعی افغانستان برچیده نشد، بلکه به شکل جدیدی تداوم پیدا کرد.

۱. رئیس عمومی برنامه‌های موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO).
تماس: ۰۰۹۳ ۷۴۴ ۰۲۰ ۵۰۲

اگرچه فضای سیاسی خلق‌شده ناشی از نظام شاه‌ی مشروطه در اوایل قرن بیستم، اندک دگرگونی را برای جامعه به ارمغان آورد، اما آنچه که سزاوار عامه‌ی مردم افغانستان بود، شکل نگرفت. تیغ استبداد که قبلاً با حمایت قدرت‌های استعماری بر گردن مردم افغانستان بود، در زمان سلطنت مشروطه کندتر شد؛ اما هرگز برداشته نشد. این روال، تداوم بی‌شرمانه‌ی خود را با قوت حفظ کرد.

اما دگرگونی‌های جهانی، منطقه‌ای و در سطح کشور، در جریان نیمه دوم قرن بیستم شرایط را طوری فراهم ساخت که آن بنیادهای به ابتدال کشیده‌شده‌ای تاریخ دوباره احیا نشود. این فرایند وقتی به قرن بیست و یک رسیده، کاملاً رنگ بدل کرده است. آگاهی و شعور در بستر اجتماعی و در میان تمام توده‌های مردم در سطح کشور امر اجتناب‌ناپذیر است. این فریادها و دغدغه‌ها بیان‌گری یک مسأله‌ی کاملاً روشن است، آن این‌که نجات افغانستان از منجلاب کنونی باور، قبول و عملی‌ساختن کثرت‌گرایی فرهنگی و کثرت‌گرایی سیاسی است. این موضوع، به قدرت و پتانسیلی تبدیل شده است که به انحصارگرایی‌های سیاسی استخوان‌شکن و تحقیرآمیز، دیگر هرگز اجازه نخواهد داد تا مانور تاریخی‌اش را تکرار کند.

گفتمان کثرت‌گرایی سیاسی در عصر کنونی

کثرت‌گرایی که به‌عنوان یکی از رایج‌ترین مفاهیم دهه‌های اخیر گفتمان سیاسی است، در کلی‌ترین معنا (برتری نظری چندگانه‌گی بر هم‌سانی) شامل تمامی تلاش‌های فکری‌ای می‌شود که از تنوع در برابر انحصار دفاع می‌کنند. براساس همین منطق، اصطلاحی چندلحنی و ذاتاً مجادله‌آمیز و به‌عنوان نوعی معما است که به رغم سابقه طولانی در رشته علوم سیاسی، کماکان در حال شکل‌یابی است. باین حال دلالت‌های نظری مشخصی دارد. به‌لحاظ معرفتی از واقعیت و مشروعیت چندگانه‌گی در شناخت و به‌لحاظ روش‌شناختی از چندگانه‌گی روش‌های پژوهش و الگوهای نمونه ذاتاً تفسیربردار سخن می‌گوید.

از نظر فرهنگی و اجتماعی با اذعان به تکثر اجتماعی، از انواع روابط اجتماعی بااهمیت، تعدد خرده‌فرهنگ‌ها و هویت‌های چندگانه دفاع می‌کند. حقیقت مسأله این است که جهان و هستی پر از گوناگونی و تفاوت است. امروزه جهان به خوب و بد، سیاه و سفید تقسیم نمی‌شود و تقسیم‌شدنی نیست، بلکه جهان خاکستری و رنگارنگ وجود دارد که همه‌ی گروه‌ها و طایفه‌ها حق دارند در قدرت باشند، تصمیم بگیرند و دارای هویت سیاسی و اجتماعی فعال باشند. هیچ رهبر و گروهی مطهر و پاکیزه نیست.

اختلاف دیدگاه و نظر به‌عنوان اصل واقعی در زندگی انسان‌ها قابل تبیین و پذیرش است. طرح حقانیت مطلق و زشتی مطلق، خود آغاز جنگ و منازعه است. نظر به این رهیافت، توسعه سیاسی بستگی به توسعه فرهنگی و فکری دارد که برتابنده‌ی کثرت‌گرایی در مقیاس گسترده آن باشد. به این ترتیب جوامع توسعه‌یافته و مرفه در واقع جوامع کثرت‌گرا هستند که سنت و سیاست حذف از آن‌ها، برچیده شده است.

جست‌وجوی تبار فکری کثرت‌گرایی از یک مسیر نه ممکن است و نه مطلوب، بلکه بهتر است آن را تلاقی‌گاه چندنوع نگرش بدانیم. اگر منظور چندگانه‌انگاری در برابر یگانه‌انگاری است، سابقه آن به گفت‌مان فلسفی یونان باستان از جمله نظریه ذره‌انگاری امپدوکلس و دموکریتوس در برابر وحدت‌انگاری پارمیندس بازمی‌گردد. در عصر مدرن نیز کثرت‌گرایی متافزیک موندولوژیک لایبنتیس در برابر وحدت‌انگاری همه‌وجودبینی اسپینوزا قرار می‌گیرد و بعدتر به شیوه‌ای تازه با ذره‌باوری منطقی برتراند راسل و پراگماتیسم ویلیام جمیز مطرح می‌شود.

تکثر قومی افغانستان؛ بستر اجتماعی کثرت‌گرایی

شکی نیست در این که افغانستان خانه مشترک تمام شهروندان این کشور است. انسان‌هایی که در این خاک زیست دارند، در گروه‌های قومی و اتنیکی مختلف قابل دسته‌بندی‌اند. این یک واقعیت است که بایست همه آدم‌های این سرزمین به آن باور داشته باشند. افغانستان کشوری است با تکثر قومی و زبانی که همه دارای خرده‌فرهنگ‌های خود هستند و سنت‌های اجتماعی منحصر به خویش را دارند. دموگرافی افغانستان این مسأله را به اثبات رسانیده است که در این جغرافیا بیش از بیست و چند قوم با شاخصه‌های قومی و مردم‌شناسانه زیست می‌کنند. این واقعیت مانند روشنی آفتاب، روشن است. درک، باور و پذیرش این اصل واقعی و مردم‌شناسانه، نخستین گام مستحکمی است در راه نجات افغانستان از بحران‌های دو قرن یا حتی بیش‌تر از آن. این را در عموم باید قبول کنیم که این خاک همه و این ملک همه است و همه‌گان به همان تناسب حق دارند که ما خود را مستحق آن می‌دانیم.

کثرت‌گرایی سیاسی و باور به الگوی نجات‌بخش افغانستان از منجلا ب سیاسی، پلورالیسم سیاسی است که از تفکر و باور سیاسی که مبنایش اعتقاد به حق و حقوق انسان‌ها با هویت نژادی و قومی و ماهیت انسانی باشد، ناشی می‌شود.

تجربه جریان‌های سیاسی و درس‌های تاریخی این کشور، چشم‌وگوش انسان‌های امروزی افغانستان را باز کرده‌است و شاید عده‌ای هم اگر به این بصیرت نرسیده باشند، مشکل خودشان است. لذا کثرت‌گرایی سیاسی و احترام به تمامی حقوق و امتیازات برابر و عادلانه برای انسان‌های این کشور، مثال تشنه‌ای است که شدیداً به آب نیاز دارد. کثرت‌گرایی سیاسی با تعریفی که در کتاب نظریه‌های دولت از «اندرو وینسنت» شده است، کارکرد توصیفی و تجویزی قابل قبول برای همه ساکنان این کشور دارد. «کثرت‌گرایی سیاسی نظریه‌ای است که زندگی اجتماعی را برحسب گروه‌ها مطالعه می‌کند.

از این دیدگاه، گروه‌های اجتماعی مقوله اولیه‌اند و بنابراین مخلوق اقتدار مرکزی و یا حتا وابسته به آن نیز تلقی نمی‌شوند. به گفته یکی از مفسران، کثرت‌گرایان مدعی بررسی رشته‌های طبیعی قدرت و اقتدار در درون نظام جامعه‌اند.»

باین‌وصف، جامعه افغانستان تک‌قومی و تک‌زبانی نیست، اقوام مختلف با زبان‌های مختلف و نگرش‌های گوناگون زندگی می‌کنند. جنگ و منازعه در افغانستان در کنار ریشه‌های بیرونی و بین‌المللی، ریشه‌ی قبیله‌گرایی و مطلق‌انگاری داخلی دارد.

بنابراین برای پایان‌بخشیدن به جنگ نظامی و سیاسی، ضرورت به اندیشه است؛ چون سال‌ها است که این درگیری‌ها برنده نداشته است. طولانی شدن جنگ، موجب فقیر شدن و آواره شدن همه‌ی اقوام در افغانستان شده است. وقتی گلوله‌ها به آسمان شلیک می‌شوند، قبیله و تبار نمی‌شناسند و هر سینه‌ی سبتر و ناستبری را می‌شکافند. اما دور از انتظار نیست که جنگ توقف می‌کند، صلح می‌آید، توسعه در همه‌ی سطوح کلید می‌خورد؛ اگر باورها، رویکردها و نگرش‌ها بازاندیشی و بازخوانی شوند. جنگ و صلح از ذهن آدمی شروع می‌شود و در ذهن تعدیل و اصلاح شدنی است. اگر نگاه و کردار جامعه تغییر کند، ساختار قدرت و دولت نیز تغییر می‌کند. این امر مهم زمانی تحقق‌پذیر می‌شود که جهان را، جهان تفاوت‌ها تصور کنیم، نه جهان حق و باطل مطلق. نظریه پلورال در واقع رهایی‌بخش‌ترین و غالب‌ترین پارادایم موجود است که اگر جوامع و گروه‌ها به آن مراجعه کند؛ به توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دست می‌یابند و جنگ و تاریکی را شکست خواهند داد.

نتیجه‌گیری

باتوجه به ساختار و ماهیت متکثر جامعه افغانستان و اثربخشی کثرت‌گرایی در چنین جوامع؛ در برآیند بحث به این نتیجه می‌توان دست یافت که باور، پذیرش و احترام به تعدد و کثرت گروه‌های قومی و اجتماعی در افغانستان یک واقعیت طبیعی و ضرورت حیاتی است. این موضوع گم شده‌ای بوده که در تاریخ افغانستان همواره بحران آفریده است. شرایط افغانستان کنونی ایجاب می‌کند که کثرت‌گرایی سیاسی را به‌عنوان الگوی نجات‌بخش، برای تمامی افراد و شهروندان این کشور ترویج و نهادینه سازیم.

بنابراین یگانه راه حل و راه بیرون‌رفت از معضلات افغانستان، پذیرش روحیه پلورالیسم سیاسی با رویکرد توصیفی و تجویزی در جامعه است. زمان انحصار قدرت و توتالیتریسم با هر عنوانی که باشد، گذشته است. افغانستان نیازمند آن است تا با قبول حقوق همه شهروندان در تمامی عرصه‌های سیاسی و تصمیم‌گیری‌های ملی، قدم استوار به پیش بردارد. این کار صلح عزتمند و ثبات سیاسی مردم‌محور و افغانستان‌شمول را در پی خواهد داشت.

لذا سزوار است که در افغانستان متکثر و پلورال؛ نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کثرت‌گرا پیکربندی و نهادینه شود تا به منازعات سیاسی و اجتماعی در گستره‌ی تاریخ افغانستان، نقطه پایان بگذارد و افغانستان مرفه و همگام با نظام جهانی را شاهد باشیم.

نیاز جدی به تولید ادبیات همدیگرپذیری در شرایط کنونی افغانستان

سید مصطفی سعیدی^۱

مقدمه

در شرایط کنونی که افغانستان را مصایب جدی و بحران‌های خطرناک تهدید می‌کند، فقر اقتصادی، مشکلات سیاسی، ناهنجاری‌های اجتماعی و درکنار آن همه، روحیه‌ی گسست اجتماعی و عدم همدیگرپذیری مردم این سرزمین که خود باعث تقویت بحران‌ها و مصایب بیشتر گردیده و می‌گردد.

تجربه ثابت کرده است هر زمانی که شهروندان این مرزوبوم بدون تعلق زبان و قوم و رنگ و مذهب در کنار هم قرار گرفته اند، بر بزرگترین مشکلات و چالش‌ها فایق آمده‌اند و بدترین بحران‌ها را مهار و به فرصت تبدیل کرده‌اند؛ و برعکس هر زمانی که آتش نفاق، کینه‌توزی، همدیگرناپذیری، تحمل‌ناپذیری و خود بزرگ‌بینی قومی بر قوم دیگر یا گروهی بر گروه دیگر شعله‌ورتر گردیده، کشور به سوی بدبختی، ناهنجاری، عقب‌ماندگی و بحران‌های خطرناک‌تر دیگر سوق داده شده و حتی دست‌آوردها و امکانات موجود همه از بین رفته و سیر فقهقراپی را پیموده است.

تولید ادبیات همدیگرپذیری و تبلیغ، ترویج و نهادینه‌سازی تساهل مدارا که ریشه در آموزه‌های انسان‌ساز اسلام و ادبیات و عرفان اسلامی آریانای بزرگ، خراسان تاریخی-تمدنی و افغانستان امروز دارد، می‌تواند خیلی موثر و کارساز تمام گردد.

در این مقاله روی چستی تولید ادبیات همدیگرپذیری، موثریت و راهکارهای نهادینه سازی و تبلیغ آن به بحث و بررسی می‌پردازیم.

ادبیات همدیگرپذیری

در قدم نخست باید با در نظر داشت وضعیت کنونی کشور و ناهنجاری‌های که از اثر چندین دهه خشونت، جنگ، ناامنی و گسترش آن در سطح کشور رخ داده است؛ صبر، برده‌باری، عدم تحمل یکدیگر و گذشت را از بین برده و در هر زمینه مسله‌ی قوم، زبان، نژاد و گرایش سیاسی ملاک عمل گردیده و با کم‌ترین بحث و گفت‌وگو، به جدال و جنگ متوسل می‌شویم، نیاز است که یکبار در مورد چستی همدیگرپذیری دقت داشته باشیم.

۱. رئیس پیشین هیئت مدیره‌ی موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO).

در آموزه‌های انسان ساز اسلام و نیز در ادبیات پربار تعلیمی - عرفانی ما، همدیگرپذیری، صبر، توکل، نیکی با هم‌نوعان، گذشت، رعایت حقوق دیگران و احترام به ارزش‌های انسانی جایگاه بلند و رفیع داشته و در آیات قرآن کریم و نیز احادیث گهربار پیامبر بزرگ اسلام و نیز در سیره‌ی آن حضرت (ص) و همین گونه در آثار عارفان و صوفیان و دانشمندان بزرگ این حوزه هر گاه با دید ژرف نظر انداخته شود، به وضاحت دیده می‌شود، که یک مورد در راستای نقض موارد یادشده و نیز جنگ و جدال و شکستاندن عهد و پیمان و تعذیب انسان‌ها، ظلم و تعدی و تجاوز بر جان، مال و حیثیت انسان، شاهد نیستیم، بلکه همواره تاکید بر رعایت حقوق یکدیگر و احترام به هم‌نوعان و تاکید بر زیست مسالمت‌آمیز و دوری از افراط‌گرایی و دگم‌اندیشی بوده است.

پس زمانی که به وضعیت کنونی کشور که یکی از دلایل ادامه‌ی جنگ و بحران چه به سطح کوچک و چه به سطح بزرگ آن را دوری از همدیگرپذیری محاسبه می‌کنیم، به وضوح دیده می‌شود که هم از آموزه‌های انسان‌ساز اسلام دور شده‌ایم و هم به اندیشه‌های بزرگان عرفان و ادبیات و تصوف این مرزوبوم توجهی نکرده‌ایم.

در کشورهای چندقومی و دارای تعدد مذهبی، اندیشه‌ها و برداشت‌های متفاوت و بعضاً متضاد و متناقض از تمام مفاهیم به کاررفته در زندگی سیاسی و اجتماعی، هم می‌تواند فرصت‌های زندگی مسالمت‌آمیز را در کنار همدیگر فراهم کنند و هم می‌تواند تهدید باشد و زندگی جامعه بشری را تبدیل به ویرانه و قربانگاه انسانی کنند. به عبارت دیگر؛ در کشورهای دارای کثرت قومی و مذهبی، پذیرش مفاهیم حقوق بشر، دموکراسی، کثرت‌گرایی و همدیگرپذیری؛ گذار به حاکمیت مردم و زندگی انسانی می‌باشد.

در طول تاریخ تفکر و اندیشه بشری، زمانی که حوادث و رویدادهای گذشته ملت‌ها و حکومت‌ها را به صورت جدی تحلیل، تفسیر و ارزیابی می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم، که قتل‌عام‌ها، کشتارها، کله‌منارها، ویرانی‌ها، تباہی‌ها و مهاجرت‌های که بر سرجامعه بشری آمده و تحمیل شده است، معلول عواملی بوده‌اند که ریشه‌های آن‌ها را می‌توان در قرائت‌های رادیکالی مذهبی و دینی پیدا کرد و در همان بستر زمانی و مکانی می‌توان تحلیل و علت‌یابی کرد. جوامع امروزی با همه پیشرفت‌های که در تمام عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، اقتصادی، نظامی، تعلیم و تربیه، مسائل دینی و مذهبی، علم و فرهنگ، هنر و سینما و ورزش به کمک به روزترین امکانات و تجهیزات ارتباطی، شبکه‌ها و فضا‌های مجازی به وجود آمده‌اند، هنوز هم اخلاق و اصول نیک اجتماعی و انسانی زیستن به مفهوم واقعی کلمه؛ فرهنگ سازی و نهادینه نشده است.

پس برای این‌که جامعه‌ی قانون‌گرا و فضیلت‌محور و ارزش‌گرا داشته باشیم، نهادینه‌سازی فرهنگ تساهل و همدیگرپذیری از ضروریات بنیادین جامعه پنداشته می‌شود. بدون درک یک‌دیگر، بدون احترام به دیدگاه و اندیشه‌ها و باورهای همدیگر، بدون قایل شدن ارزش به موجودی به نام انسان جدایی از زبان، قوم و فکر سیاسی آن، راه به جایی نمی‌توان برد.

راهکارهای ترویج و نهادینه‌سازی تحمل و همدیگرپذیری

در بخش پیشین به چیستی و نیاز اساسی به تحمل و همدیگرپذیری اشاره نمودیم، حالا با درک این امر مهم و مبرمیت موضوع به راهکارهای نهادینه‌سازی فرهنگ تحمل و همدیگرپذیری می‌پردازیم.

در این شکی نیست که ما در جامعه‌ی زندگی می‌کنیم که در چند دهه‌ی پسین بدترین نوع خشونت‌ها، جنگ و ناامنی و حق‌تلفی‌ها را شاهد بوده است، کشتارهای دسته جمعی، تاراج اموال و خانه‌ها، مهاجرت و آواره‌گی‌ها، حق‌تلفی‌های سیاسی-اجتماعی، تمرکز قدرت در دست یک یا چند قوم و حزب، توزیع ناعادلانه‌ی منابع و فساد اداری و قانون شکنی و... همه و همه باعث آن گردیده تا ذهنیت‌ها و افکار خورد و بزرگ ما مخشوش، تند و واکنشی گردد، با کمترین تحمل در برابر عادی‌ترین مسئله با انبوهی از انتقاد، تندروی، بدرفتاری و زشت گفتن متوصل می‌گردیم، اینها همه نشانگر این است که چهل سال پسین ضربه‌های محکم و کاری در روح و روان همه‌ی ما کوبیده است و قدرت تحمل، گذشت، صبر و ارایه‌ی پاسخ منطقی به جایی واکنش تهاجمی را از ما گرفته است.

مهم‌ترین راهکارهای ترویج و نهادینه‌سازی تحمل‌پذیری و فرهنگ همدیگرپذیری به باور نویسنده سه راهکار زیر دست‌کم می‌تواند به مثابه‌ی آغاز خوب برای تولید و عملی شدن ادبیات همدیگرپذیری باشد:

(۱) به باور ما آموزش آموزه‌های انسان‌ساز اسلام و تلقین اندیشه‌های معتدل عارفان و صوفیان گرامی که فرهنگ و ادبیات کشور ما از آریانای بزرگ تا خراسان اسلامی و تا افغانستان امروز مالا مال و سرشار است از دوران کودکی و پیش از دوره‌ی مکتب و مدرسه و جلوگیری از آموزش هر نوع اندیشه‌ی افراطی و تفریطی و استفاده از زبان و اصطلاحات نرم، مثبت و با بار معنایی خوب و آموزش تحمل و همدیگرپذیری از دوران کودکی، تقویت فرهنگ تحمل در محیط درسی و اکادمیک.

بارور ساختن تحمل با تربیت والدین در وجود فرزندان، تمرکز روی نکات مثبت خود و دیگران، سرمایه‌گذاری تبلیغی روی مشترکات دینی، فرهنگی و کشوری میان اقوام، آماده ساختن ذهن برای پذیرش انواع توهین و تحقیرها، آماده کردن پاسخ مثبت در مقابل برخورد نادرست دیگران، کاهش توقع گسترده از دیگران، مشوره با دانشمندان و بزرگان، ترک محل نزاع و عصبانیت، از مهم‌ترین راهکارها برای تقویت مدارا و تحمل در وجود افراد به‌شمار می‌رود.

۲) نویسندگان، روشن‌فکران، استادان، خبره‌گان، پژوهشگران، رسانه‌ها، کارگزاران نهادهای فکری، دانشگاهیان و اهل تفکر، امامان مساجد و خطیبان تکیه‌خانه‌ها، عارفان و اهل خانقاه، علمای دین و دانش‌جویان و دانش‌پژوهان همه و همه مسوولیت دارند تا درحدهای تولید ادبیات صلح، تحمل، برده‌باری، همدیگرپذیری، صبر و شکیبایی و نهادینه‌سازی فرهنگ مدارا و تساهل و جلوگیری از اندیشه‌های افراطی و تفریطی و دگم‌اندیشی‌ها و ممانعت از ترویج عصبیت‌های مذهبی، فکری و زبانی، با تولید ادبیات و کارهای تحلیلی-پژوهشی دست‌یازیده و مسوولیت‌های انسانی-دینی خود را ادا نمایند.

۳) پس از خانواده، از مدرسه و مکتب، از کوچه و بازار، از دانشگاه و پژوهشگاه و از دفتر و سازمان شروع کنیم و در پی تولید ادبیات مدارا و نهادینه‌سازی فرهنگ همدیگرپذیری باشیم.

در غیر آن بیم آن می‌رود که اگر همه خاموشی اختیار کنیم و روزبه‌روز روحیه‌ی تحمل و همدیگرپذیری در جامعه به صفر تقرب کند و بحث و منطق و تفکر جای خود را به مناقشه‌های بی‌مورد و جدال و جنگ بدهد و در عادی‌ترین موضوع به جای استدلال و بحث، درگیری و واکنش‌های زبانی- فزیکی صورت گیرد، آن زمان نهادینه‌سازی فرهنگ مدارا و تحمل و همدیگرپذیری دشوار و محال خواهد بود.

پس تا دیر نشده از خانواده، از مدرسه و مکتب، از محل زندگی و بازار، از دانشگاه و پژوهشگاه و از دفتر و سازمان شروع کنیم و در پی تولید ادبیات مدارا و نهادینه‌سازی فرهنگ همدیگرپذیری باشیم.

نتیجه‌گیری

با این تحلیل کوتاه به این نتیجه می‌رسیم که جامعه‌ی امروزی ما نیاز جدی به مدارا و همدیگرپذیری دارد، جامعه‌ی که از اثر خشونت، جنگ و ناامنی و تهاجم فرهنگ بیگانه و نیز از اثر فراموشی و پشت‌پازدن به آموزه‌های اعتدالی اسلام و دوری از آرا و اندیشه‌های بزرگان عرفان و تصوف و مفکوره‌های آن‌ها که توسط آثار گرانسنگ شان به ما رسیده است، آسیب‌های کلانی را متحمل شده است، بایستی این امر مهم، جدی پنداشته شود و همه با هم برای تولید ادبیات مدارا و تحمل و همدیگرپذیری، مجدانه، مسوولانه و متعهدانه تلاش کنیم، در غیر آن پیامدهای این وضعیت به بحران‌های خطرناک و فاجعه‌بار منتج خواهد شد.

امروزه افغانستان به همان اندازه که از ناامنی، فساد و افراط‌گرایی متضرر شده و درد دیده است، از عدم تحمل‌پذیری و نبود مدارا و گذشت نیز رنج می‌برد، اگر برای رفع این معضل بزرگ اجتماعی که در این تحلیل یاد کردیم برنامه‌ی و راهکاری سنجیده نشود و به آن پرداخته نشود، خود باعث فاجعه‌ی دیگر خواهد شد، زیرا آثار آن را در زندگی روزمره و در جریان تعاملات روزانه‌ی خود شاهد هستیم. به امید روزی که شاهد جامعه‌ی استوار بر فرهنگ زیست مسالمت‌آمیز و مدارا محور و به دور از خشونت و افراط و تفریط باشیم.

راهکارهای ترویج همدیگرپذیری در افغانستان

شریف منصور^۱

چکیده

همدیگرپذیری فرآیندی اجتماعی، مهم و تاثیرگذار است یافته‌های مقاله، نمایانگر آن است که همدیگرپذیری نقش مهم و قاطعی در تامین صلح و تداوم آن دارد. هدف از نگارش این مقاله ارائه راهکارهایی برای ترویج همدیگرپذیری است و این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای نگاشته شده است و نویسنده حداکثر تلاش خود را انجام داده است که از منابع معتبر استفاده کند.

کلید واژه‌ها: همدیگرپذیری، تسامح مذهبی، افغانستان، صلح.

مقدمه

انسان‌ها از دیرباز به اهمیت همدیگرپذیری در راستای جلوگیری از جنگ و تداوم صلح پی برده‌اند. صلح واژه‌ی عربی و به معنای آشتی سازش و پس از جنگ است و از نظر شریعت اسلام توافقی است که ستیز را از بین می‌برد. (جرجانی، ۲۰۰۴) با توجه به پیامدهای ناگوار جنگ افغانستان، ترویج همدیگرپذیری برای خاتمه جنگ و وظیفه انسانی و اسلامی همه ماست، به همین خاطر این مقاله (با استفاده از قرآن مجید، کتاب‌های تاریخی و واژه نامه‌ها) به نگارش درآمده است. بررسی پیشینه تحقیق نمایانگر آن بود که در افغانستان در دو دهه‌ی گذشته تحقیقاتی در مورد راهکارهای ترویج همدیگرپذیری از سوی سازمان‌های مختلف و اهل قلم انجام شده و نشست‌ها و کنفرانس‌های هم برگزار شده است. موسسه مطالعات حقوقی و اقتصادی افغانستان (AELSO) یکی از این سازمان‌هاست که در راستای ترویج همدیگرپذیری تلاش‌های زیادی کرده است.

پرسش‌ها:

- ۱_ چگونه می‌توان همدیگرپذیری را در افغانستان ترویج کرد؟
- ۲_ همدیگرپذیری چه تاثیری بر روی استقرار و تداوم صلح دارد؟

پیشینه و پیامدهای عدم همدیگرپذیری

افغانستان کشوری است با تنوع قومی، دینی/مذهبی و زبانی و اقوام زیادی از جمله تاجیک، ترک، هزاره و پشتون در این سرزمین کنار هم زندگی می‌کنند. اکثر مردم افغانستان مسلمان و پیرو مذاهب مختلف اسلامی (مانند حنفی، شافعی، جعفری و اسماعیلی) هستند. اسلام دین همدیگرپذیری است و پیروانش را به وحدت و همدیگرپذیری دعوت می‌کند: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: ۱۰۳)

و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت] چنگ زنید، و پراکنده نشوید.»

در عین حال اسلام مسلمانان را از رفتار نیک با غیرمسلمانان هم باز نمی‌دارد و این کار را مصداق عدالت می‌شمارد: لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (الممتحنه: ۸)

«خداوند شما را از نیکی و عدل نسبت به کسانی که با شما به خاطر دین جنگ نکرده و شما را از خانه‌های تان بیرون ننموده اند، منع نمی‌کند. همانا خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»

اما با وجود تاکید اسلام بر همدیگرپذیری، مسلمانان افغانستان همیشه اختلافات داخلی زیادی داشتند و دارند، در دوران درانی‌ها، اهل سنت و اهل تشیع مخصوصاً بی‌سوادهای شان به خاطر اختلافات مذهبی با هم خصومت داشتند. (الفنستون، ۱۳۷۶: ۲۰۰) در دوره نخست سلطنت محمود درانی جنگ‌های میان اهل سنت و قزلباشان اهل تشیع باعث کشته شدن صدها نفر شد و به سقوط سلطنت شاه محمود درانی انجامید (فیریر، ۲۰۰۹: ۱۳۰) و گزارشی هم از خصومت‌های جدی میان شیعیان جعفری با فرقه علی‌اللهی در دست داریم (برنس، ۲۰۱۸: ۸۵). این اختلافات تاکنون کم و بیش ادامه دارند به همین خاطر طی دو دهه گذشته مساجد اهل تشیع مورد حمله قرار گرفته اند. همه‌ی این اختلاف‌ها ریشه در تعصب دارند. تعصب از لفظ عصب گرفته شده و به معنای آن است که شخص نسبت به چیزی واکنش‌های احساسی و به دور از هرگونه معیارهای عقلانی داشته باشد.

(دارابی، ۹۳) به استثنای مسلمانان، افغانستان از دیرباز میهن اقلیت‌های هندوئیسم، سیک، بهائیت و باقی ادیان ابراهیمی هم بوده است اما تساهل و تسامح هم هیچ‌گاه در افغانستان فراگیر نبوده و نیست. تساهل از واژه سهل به معنای آسان‌گیری گرفته شده و به معنی احترام به هویت و عقاید و رفتار دیگران و شناسایی رسمی افراد و گروه‌های دیگر با عقاید مخالف آن‌هاست.

(شهریاری و همکاران، ۱۳۹۴) تسامح هم که همراه با تساهل به کار می‌رود از واژه سمح گرفته شده که به معنای آسان‌گیری، سخاوت و بخشش است. (فیروزآبادی، ۲۰۰۵)

برای قرن‌های متوالی شهروندان مسلمان (اعم از شیعه و سنی) با شهروندان غیرمسلمان ساکن نورستان و کوهپایه‌های پیشاور، کابل و... می‌جنگیدند، مسلمانان زنان کافران را اسیر می‌کردند و می‌فروختند (حسینی، ۲۰۱۸) و کودکان آن‌ها را به بردگی می‌گرفتند (برنس، ۲۰۱۸) نورستانی‌ها هم مسلمانان را می‌کشتند و به این کار افتخار می‌کردند (حسینی، ۲۰۱۸: ۱۴۸) در زمان دوست محمد خان اکثر ارمنی‌ها و یهودی‌هایی که در افغانستان زندگی می‌کردند، به خاطر نبود تسامح مذهبی مجبور شدند که افغانستان را ترک کنند (برنس، ۲۰۱۸) در سال‌های گذشته هم ما شاهد اخلاص در انجام مراسم مذهبی هموطنان هندو و سیک و حملات دنباله‌دار به معابد آن‌ها بوده‌ایم که به کشته و زخمی شدن ده‌ها نفر از آن‌ها و مهاجرت صدها تن دیگر از آنان منجر شده است.

همدیگرپذیری، راه نجات از جنگ

از زمان‌های دور انسان‌ها به همدیگرپذیری به‌عنوان راه حل قاطع جلوگیری از جنگ نگاه می‌کردند. مثلاً هندی‌ها از دیرباز طرفدار تساهل و تسامح مذهبی بوده و پس از استقرار دین اسلام در شبه قاره هند، اصلاح‌طلبانی از هندوان و مسلمانان تصمیم گرفتند که با تکیه بر مشترکات اسلام و هندوئیسم زمینه همدیگرپذیری پیروان این دو دین را به وجود آورند (نهر، ۱۳۸۶).

جنگ جهانی اول جرقه‌ای بود که به وسیله آن انسان‌ها بیش از پیش به اهمیت همدیگرپذیری پی‌بردند و تلاش‌ها و تحقیقات در مورد راه‌کارهای ترویج همدیگرپذیری از همان زمان شدت گرفت (رستم نژاد، ۱۳۸۹) و تاکنون گام‌های مهمی در این راه برداشته شده است که از میان آن‌ها می‌توان به تدوین «قوانین بشر دوستانه بین‌المللی»، «اصول پنج‌گانه هم‌زیستی» به ابتکار هند (حکمت، ۱۳۳۷)، سفر «پاپ فرانسیس» به عراق و دیدار او با «آیت الله سیستانی» (یکی از مراجع تقلید بزرگ شیعیان) و سفر آقای «سونگولاشویلی» اسقف اعظم گرجستان به ایران و دیدار او با آیت الله تبریزی اشاره کرد.

شکی نیست که گذار از مرحله جنگ و عقب‌ماندگی و رسیدن به صلح پایدار، مستلزم همدیگرپذیری و پذیرش زندگی مسالمت‌آمیز است. آلمان در جنگ جهانی دوم به سختی شکست خورد اما آلمانی‌ها توانستند با کنار گذاشتن ایده‌ی برتری نژادی کشورشان را از نو بسازند.

نتیجه‌گیری

یکی از دلایل اصلی اکثر جنگ‌های افغانستان و تداوم آن عدم همدیگرپذیری، فقدان تساهل و کمبود تسامح مذهبی است.

راهکارها: ترویج همدیگرپذیری نیاز به تلاش‌های گسترده، هماهنگ و مستمر دارد و نیازمند همکاری چهار نهاد مهم رسانه، خانواده، مکتب و مسجد است:

۱_ رسانه‌ها مسوولیت و نقش مهمی در تنویر افکار عامه دارند، آن‌ها از طریق آگاهی‌دهی و تهیه برنامه‌های مفید در بخش ترویج همدیگرپذیری گام‌های مفیدی بردارند.

۲_ خانواده، جامعه و نهاد کوچکی است که کودک آموزش‌های نخستین را در آن فرا می‌گیرد و این آموزش‌ها در شکل‌گیری شخصیت کودک خیلی موثر است. والدین باید بکوشند که مدارا، خویشتن‌داری و احترام به دیگران را به کودکان‌شان بیاموزند و همدیگرپذیری را در کودکان نهادینه کنند.

۳_ نهادهای آکادمیک مخصوصاً مکاتب نقش اساسی در تربیت نسل آینده دارند. معلمان گرامی (که در واقع پدر و مادر معنوی کودکان هستند) به وسیله آگاهی‌دهی در مورد پیامدهای ناگوار تعصب و برتری‌جویی و تشویق شاگردان به مدارا و همدیگرپذیری نسل آینده را نسلی عاری از کینه و خودخواهی به بار بیاورند.

۴_ مسجد همواره یکی از تاثیرگذارترین مراکز افغانستان بوده است و همان‌طور که دیدیم دین مبین اسلام، نگاه مثبت و ارزنده‌ی به همدیگرپذیری دارد. علمای کرام در این رابطه مسوولیت بزرگی دارند و می‌توانند نقش مهمی هم داشته باشند.

۵_ گذشته از موارد بالا، باید از تجربیات تاریخی کشورهای دیگر مخصوصاً هند استفاده کرد.

پلورالیسم رفتاری در اسلام و ضرورت طرح بحث آن در افغانستان نوروز علی روحانی نژاد^۱

چکیده

پلورالیسم رفتاری مورد تایید رهنمودهای دین اسلام بوده و تمام جوامع بشری را به زندگی مسالمت آمیز و به دور از خشونت دعوت می نماید، براساس آموزه های این دین، جوامع و افرادی که از ملت های گوناگون، اقوام مختلف و دارای اعتقادات دینی و مذهبی متفاوت هستند، می توانند در کنارهم و در فضایی دور از جدال و جنگ به حیات شان ادامه دهند. از آن جا که افغانستان یک کشور چندقومی است و اقوام مختلفی دارای باورهای دینی متفاوتی را به خود جای داده است، ضرورت طرح بحث پلورالیسم رفتاری برای خروج از وضعیت اسفبار آن، بیش از پیش لازم می نماید.

در این تحقیق که در جمع آوری اطلاعات آن از روش کتابخانه ای با استناد به مدارک معتبر به صورت توصیفی - تحلیلی استفاده گردیده، به این مهم پرداخته شده است.

واژه گان کلیدی: اسلام، پلورالیسم، پلورالیسم رفتاری، افغانستان.

مقدمه

از دیر باز شاهد بروز نزاع ها و جنگ های طولانی بین ادیان، مذاهب، اقوام و دیگر گرایش ها در جهان بوده ایم، افغانستان نیز به عنوان سرزمینی که ادیان، مذاهب و اقوام متعدد و مختلفی را در خود جای داده است از این امر مستثنی نمی باشد، افغانستان در طی چندین دهه میدان تاخت و تاز گرایش های مذهبی و قومی قرار گرفته است که تاریخ به خوبی از آن گواهی می دهد، متأسفانه اکنون که اکنون است و در عصر روشن گری زندگی می کنیم، بساط این نزاع ها از سرزمین ما برچیده نشده است، هر روز به خصوص با سقوط دولت جمهوریت شاهد ناملایمات قومی، نژادی و مذهبی و نظاره گر تکرورهای افراطی در میهن مان هستیم.

از این جهت لازم می نمود تا دیدگاه اسلام در مورد پلورالیسم رفتاری در خصوص افغانستان کشوری که ۹۹ درصد نفوس آن را مسلمانان تشکیل می دهند را مورد کاوش قرار داده تا باشد جامعه از خفقان تکرورهای قومی و نژادی رهایی یابد، و چنین اختلافاتی را بهانه ای برای نزاع ها و درگیری ها قرار ندهند.

۱. تهران، دانشجوی مقطع ماستری، رشته فلسفه و کلام اسلامی.

عنوان فوق «پلورالیسم رفتاری از نگاه اسلام و ضرورت طرح بحث آن در افغانستان» از پیشینه تحقیق منظم که در نتیجه راهکار مناسب برای ایجاد وحدت رفتاری بین گرایش‌های موجود در افغانستان گردد بی‌نصیب بوده است.

اگرچند تحقیقاتی در این زمینه تحت عناوین «بررسی پلورالیسم رفتاری از نگاه اسلام» از نویسنده گرامی «محبوبه ستاری» در قالب مونوگراف در سال ۱۳۹۴ خورشیدی به ثبت رسیده است، که نویسنده در کنار طرح بحث پلورالیسم رفتاری در اسلام، به بررسی پلورالیسم دینی، پلورالیسم نجات و رستگاری و اثبات حقانیت و بطلان ادیان پرداخته است.

تحقیق دیگر تحت عنوان «پلورالیسم رفتاری در نگرش شیعی» از پژوهشگران ارجمند خانم «حوریه خدایی» و «اقدس براتی» در قالب مقاله در سال ۱۳۹۹ به نشر رسیده است، که نویسندگان به بررسی پلورالیسم و قسمت‌بندی آن به سه بخش (دینی، رستگاری و رفتاری) از نگاه اسلام و بزرگان مذهبی شیعی پرداخته‌اند. تحقیقاتی دیگر نیز در این زمینه از پژوهشگران به ثبت رسیده است که نویسندگان روی مسائل کلی پلورالیسم رفتاری از نگاه اسلام پرداخته‌اند و ما از بیان آن‌ها در این مقاله که بنا بر اختصار است صرف نظر کردیم، اما تحقیقی که لزومیت طرح این بحث در جغرافیای افغانستان را به بحث نشسته باشد، صورت نگرفته است.

ماهیت پلورالیسم رفتاری

پلورالیسم (Pluralism) به معنی پذیرفتن کثرت یا گرایش به تعدد و کثرت می‌باشد (هیگ، ۱۳۸۶). «پلورالیسم رفتاری» (Behavioral Pluralism) یک نوع از پلورالیسم است در کنار پلورالیسم دینی و پلورالیسم نجات - براساس تقسیمات کلی بعضاً انواع دیگر پلورالیسم مانند؛ پلورالیسم سیاسی، اقتصادی و... را نیز نام می‌برند که بازگشت به این انواع دارند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲).

پلورالیسم رفتاری به این معناست که پیروان همه ادیان می‌توانند در کنارهم و به‌صورت مسالمت‌آمیز حیات‌شانرا به پیش ببرند (محمدی، ۱۳۹۳). پلورالیسم رفتاری در مقابل گرایش‌هایی استفاده می‌شود که می‌گویند: تنها روش و گرایش ما درست بوده و سایر گرایش‌ها نادرست‌اند، از این جهت ضرورت طرح چنین مباحث در کشوری که چنین گرایش‌ها در آن وجود دارند، بی‌ثمر نخواهد بود. خصوصاً طرح این مباحث در جهان امروزی که تعاملات بین‌شان بیش از هر زمانی دیگر رو به افزایش است، جای‌گاه ویژه آنرا در بین مباحث دیگر روشن‌تر می‌سازد.

افغانستان کشور چندقومی

به جهت فقدان سابقه مطالعات قوم‌شناسی و مردم‌شناسی در این سرزمین که تا هنوز نیز برخی از اقوام آن ناشناخته مانده‌اند. افغانستان از نظر تکثر و تنوع قومی و فرهنگی، چهارمین کشور در قاره آسیا (پس از هند، چین و مالزی) حدود پنجاه گروه قومی در آن زندگی می‌کنند (ارزگانی، ۱۳۸۷). و در جهان مقام سی و هفتم را داراست (یزدانی، ۱۳۷۲). تا جایی که این سرزمین به نام‌های «موزه اقوام»، «گنجینه اقوام»، «موزاییک قومیت‌ها» نیز یاد شده است (ارزگانی، ۱۳۸۷). در نگاه دیگر، این سرزمین بیش از پنجاه قومیت را به خود جا داده است (همان: ۳۰؛ خسروشاهی، ۱۳۸۳).

براساس تحقیقی که در دسترس «اطلس خاور نزدیک» (TAVO) متعلق به انستیتوت جغرافیای دانشگاه توینگر آلمان قرار دارد، افغانستان متشکل از ۵۷ گروه قومی می‌باشد (ارزگانی، ۱۳۸۷). پرشمارترین فهرست قومی مربوط به اقوام افغانستان در «هیستوریا افغانیستانا» اثر مانسون و روماندون (۱۹۶۴-۱۹۶۵) است که در آن حدود اسم ۲۰۰ گروه‌های قومی یاد شده است (همان).

عده‌ای از پژوهشگران، آمار ساکنین در افغانستان را پنجاه‌وپنج گروه قومی دانسته‌اند (ارزگانی، ۱۳۸۷). «اروین اویرال» و همکارانش نیز افغانستان را متشکل از ۵۵ دسته قومی دانسته و ۴۵ دسته از آنرا نام می‌برد، که شاید بتوان این بررسی را بنیادی‌تر از آمار و تحقیقات دیگر دانست (همان). از لحاظ زبانی نیز ساکنین افغانستان تقریباً به ۳۰ زبان تکلم می‌کنند (پاپلی یزدی، ۱۳۷۲؛ آرنی، ۱۳۷۶).

به جهت عدم پیشینه تحقیق دقیق در مورد اقوام افغانستان، هنوزم در یک سردرگمی آماری قرار داریم، اما آنچه مسلم بوده این است که افغانستان سال‌های مدیدی شاهد ساختار اجتماعی ناهمگون و ناموزون و جنجال‌های قومی، نژادی و ... بوده است. برای این که بتوانیم این شکاف‌های اجتماعی و منازعات قومی را کاهش دهیم، یکی از راه‌حل‌ها طرح بحث پلورالیسم در افغانستان است.

نسبت بین پلورالیسم دینی و پلورالیسم رفتاری

بین این دو نوع پلورالیسم نسبت تساوی وجود ندارد زیرا؛ اصلاً طرح و خاست‌گاه بحث پلورالیسم رفتاری مربوط به مللی می‌باشد که در بین‌شان تضادهای اعتقادی وجود دارد. از این جهت پلورالیسم سیاسی را نیز می‌توان زیرمجموعه پلورالیسم رفتاری قرار داد، به این نحو که در جامعه واحد یا اصلاً تمام جهان ممکن است احزاب مختلفی در عرصه سیاست، با اصول و اندیشه‌های خاص خود، تنها تفکر خودشان را صحیح دانسته و احزاب و تفکرات دیگر را باطل پندارد.

ولی با طرح بحث پلورالیسم رفتاری همگی در کنار هم با وجود ادیان، مذاهب و گرایش‌های اعتقادی متفاوت، به گونه‌ای مسالمت‌آمیز زندگی نمایند. با این بیان، نقش اصلی طرح بحث پلورالیسم رفتاری مشخص می‌شود، و آن اجتناب از هر نوع تنش و درگیری برای کسانی می‌باشد که هرچند از لحاظ دینی، مذهبی و سیاسی باهم اختلاف نظر دارند. به تعبیر دیگر نفس حقانیت ادیان بیانگر این نیست که تمامی پیروان ادیان دیگر از زندگی کردن در فضای مسالمت‌آمیز محروم باشند (مجتبی مصباح و عبدالله محمدی، ۱۳۷۸).

قرآن و پلورالیسم رفتاری

برخی از آیات قرآنی مؤید بحث پلورالیسم رفتاری در بین جوامع بشری است، از جمله آیات زیر: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَحَقُّوا أَسْهُدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران - ۶۴). بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را غیر از خدای یگانه به خدایی نپذیرد.» هرگاه (از این دعوت)، سرباز زنند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم! «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه - ۸). خدا شما را از آنان که با شما در دین قتال و دشمنی نکرده و شما را از دیارتان بیرون ننمودند نهی نمی‌کند که با آنان نیکی کنید و به عدالت و انصاف رفتار نمایید، که خدا مردم با عدل و داد را بسیار دوست می‌دارد.

آیه فوق بیان‌گر این مطلب است که از نگاه دین اسلام، زندگی مسالمت‌آمیز اختصاص به اهل کتاب ندارد، بلکه این حکم را در مورد مشرکان نیز تجویز می‌کند، مشروط به این‌که به جنگ و قتال رو نیاورند.

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (أنفال - ۶۱). و اگر دشمنان به صلح و مسالمت تمایل داشتند تو نیز مایل به صلح باش و کار خود به خدا واگذار که خدا شنوا و داناست.

«فَإِنْ اعْتَرَفُوا بِكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء - ۹۰). پس هر گاه از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و تسلیم شما شدند خدا برای شما راهی بر علیه آن‌ها نگشوده است.

از این جهت کثرت‌گرایی رفتاری افزون‌بر این‌که موردتایید عقل و خرد است، متون دینی نیز بر آن مهر صحت می‌گذارند.

پلورالیسم رفتاری در سیره پیامبر و صحابه

زمانی که پیامبر با مهاجرین وارد یثرب شدند، به ابتکار رسول الله پیمان‌نامه‌ای نوشته شد که براساس مفاد آن، یهودیان و مسلمانان تحت عنوان امت واحده به زندگی‌شان ادامه دهند، هیچ یکی بالای دیگری تعرض نکنند، هر دو طرف می‌توانند بدون هیچ نوع مانعی مراسم مذهبی‌شان را برگزار نمایند، همه به یگدیگر احترام گذاشته و از همه مهم‌تر این که حقوق اقلیت‌ها را به رسمیت بشناسند (آیتی، ۱۳۷۸).

حضرت علی کرم الله وجهه نیز در نامه‌ای خطاب به مالک اشتر والی خود در مصر، می‌نویسد: با همه مردم (مسلمان و غیرمسلمان) با محبت و لطف و رحمت رفتار کن زیرا؛ آنان یا برادر دینی تو هستند و یا در آفرینش، انسانی است مانند تو (رضی، ۱۳۷۹). اگر توجه شود، این فراز از سخنان حضرت علی کرم الله وجهه مهر تایید بر انترناسیونالیسم Internationalism (فراملیتی) و کاسموپولیتیسم Cosmopolitanism (جهان‌وطنی) بوده و به دوری از راسیسم Racism (نژادپرستی) و آپارتاید Apartheid (جدانژادی) تاکید دارد. و نیز در پیمان با مسیحیان نجران نوشت: «نباید ستم ببینند و نه حقی از آنان پایمال گردد» (جرداق، ۱۳۷۹).

نتیجه‌گیری

براساس رهنمودهای دین اسلام، پلورالیسم رفتاری در بین جوامع بشری جوامعی که گرایش‌های متعدد و متفاوتی در آن‌ها وجود دارند، یکی از زیباترین راه‌های برون‌رفت از منجلاب جنگ و جدال برای آن‌ها می‌باشد، که آیات قرآنی و نیز عمل‌کرد رهبران دینی بر این مهم گواهی می‌دهد.

ضرورت به ترویج ارزش‌های همدیگرپذیری در جامعه امروزی

سارا فرجام^۱

مقدمه

همدیگرپذیری، مدارا و سازش از سرمایه‌های معنوی یک جامعه بوده و سبب ترقی و شکوفایی هرچه بیشتر آن جامعه و اعضای آن می‌گردد. در جامعه‌ی مثل افغانستان که متشکل از اقوام مختلف با تفاوت‌های بارز فرهنگی، زبانی، قومی و مذهبی است؛ ترویج فرهنگ همدیگرپذیری و تحمل، یکی از نیازهای مبرم جامعه به شمار می‌رود.

امروزه پیشرفت تکنولوژی، وسیع و سهل شدن ارتباطات میان افراد در سراسر دنیا باعث گردیده تا انسان‌های امروزی در جهانی به مثابه «دهکده کوچک» زیست نموده و وابستگی هرچه بیشتری را در تمام سطوح زندگی خویش احساس نمایند. این امر سبب آن می‌گردد که انسان امروزی بیشتر از هر زمان دیگر برای آرامش خویش و جامعه به پذیرفتن افراد جامعه با تمام تفاوت‌ها، اختلاف نظریات و دیدگاه‌ها نیازمند می‌باشد.

طوری که تجربه ثابت کرده است بیشتر خشونت‌های خانواده‌گی، افزایش جرم و جرایم، ناامنی، افزایش مهاجرت‌ها و اختلافات قومی و مذهبی از عدم صبر و بردباری و نبود همدیگرپذیری به وجود آمده است. برای داشتن یک جامعه‌ی عاری از انواع مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اختلافات میان جامعه‌ی؛ لازم است تا فرهنگ همدیگرپذیری را بیشتر میان افراد جامعه تقویت ببخشیم، زیرا افرادی که اهل تساهل و مداراست با سایر افراد جامعه روابط حسنه و نیک برقرار نموده و سبب پیشرفت و ترقی جامعه مورد نظر می‌گردد.

در این نوشته راجع به اهمیت ترویج فرهنگ همدیگرپذیری، عوامل افراط‌گرایی در جامعه و راهکارهای عملی برای ترویج فرهنگ مدارا و سازش، پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: همدیگرپذیری، فرهنگ همدیگرپذیری، مدارا، تعامل، راهکارهای عملی، عوامل افراط‌گرایی.

۱. مسئول آکادمی رهبری زنانِ موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO).

مفهوم همدیگرپذیری چیست؟

همدیگرپذیری یعنی احترام گذاشتن به اختلاف دیدگاه‌ها و نظریات دیگران، ارج نهادن به توانایی و استعداد دیگران، پذیرش تنوع فرهنگی در جامعه، پرهیز از تبعیض و تعصب، احترام گذاشتن به تفاوت‌های فردی و جنسیتی دیگران می‌باشد که در مقابل افراط‌گرایی که به صورت اجمالی عبارت است از رفتار خشونت‌آمیز که زمینه‌ساز گسترش تروریسم، فساد، جرم و جنایت در جامعه می‌باشد، قرار دارد.

همدیگرپذیری عبارت است از «حس انسانی» فردی که در جامعه زندگی می‌نماید و در پی شکوفا ساختن استعدادهای خویش و دیگران برای کمک بیشتر به بشر و پیرامون خود می‌باشد. در کشورهای چندقومی و مذهبی، تفاوت دیدگاه‌ها، اختلاف نظریات و برداشت‌های متفاوت و بعضاً متضاد و متناقض از مفاهیم مورد استفاده اجتماع، غالباً فرصت زندگی مسالمت‌آمیز و همدیگرپذیر را از افراد جامعه گرفته و جامعه بشری را به طرف ازهم‌پاشیدن و وحدت نداشتن سوق می‌دهد. آنچه در جامعه‌ی ما سبب دامن زدن به اختلافات بیشتر قومی و مذهبی به صورت افراطی و ترویج افراط‌گرایی گردیده است؛ عدم آگاهی، پایین بودن سطح مطالعه و پافشاری بر اطلاعات اندک و بعضاً عقده‌مندانه‌ای است که از بدو کودکی الی بزرگسالی بر اذهان عموم مردم حک گردیده است.

در حالی که به عنوان یک جامعه‌ی مسلمان، مطالعه عمیق مشاهیر دین مقدس اسلام ما را به نکات مشترکی می‌رساند که الله متعال تاکید فراوان و صریح بر آن دارد: مسلمانان با همدیگر برادرند و هیچ مسلمانی بر مسلمان دیگر برتری ندارد مگر در تقوا. این کلام خداوند متعال خود دال بر اهمیت و ارزش تساهل و مدارا بوده که مسلمانان را بر پذیرفتن همدیگر بدون هیچ برتری مگر در تقوا و دینداری، دعوت می‌نماید.

پیامبر اکرم^(ص) در زمان نبوت شان برای ریشه‌کن‌سازی دشمنی‌ها و اختلافات میان اقوام عرب که سال‌های سال با هم در نزاع و اختلاف بودند تلاش‌های زیادی نمود و با سلوک نیک توانست قبایل در حال نزاع و دشمن را به دوستان نیک مبدل سازد و بانی وحدت میان شان گردد، به همین دلیل پیامبر گرامی اسلام^(ص) در جوامع بشری به عنوان الگوی وحدت شهره می‌باشد.

همدیگرپذیری و تحمل زمینه ساز اصلی وحدت ملی در یک کشور بوده، چنانچه با پذیرفتن اختلاف دیدگاه‌های افراد اجتماع به مشکلات و معضلات جامعه از دید منطقی می‌نگریم و با درک حقایق و در نظر داشت منافع تمام جناح‌ها جهت عبور از موانع و اختلافاتی که ایجاد شده و تقویت یافته در روشنی عدالت و حقیقت‌های تاریخی و اجتماعی با استفاده از فرهنگ همدیگرپذیری و تحمل سبب می‌گردد تا مسائل را به شکل اساسی و ریشه‌ای حل نمایم تا زمینه ساز وحدت ملی واقعی و ملت شدن مردم در اجتماع شویم.

پس برای تحقق آرمان ملت شدن، وحدت ملی، پیشرفت و ترقی جامعه نیاز مبرم به پیاده نمودن اصل همدیگرپذیری و تساهل و مدارا میان افراد اجتماع داریم تا باشد به‌عنوان جامعه‌ی اسلامی، اصول و احکام که دین مقدس اسلام بر آن تاکید داشته و دنیای مدرن امروزی نیز از ما می‌طلبد که همانا پذیرفتن و احترام گذاشتن به عموم مردم فارغ از هر نوع تبعیض و تعصب است؛ عملی نموده تا جامعه‌ی عاری از تعصب و نابرابری داشته باشیم.

عوامل افراط‌گرایی

به باور نگارنده، عوامل عمده که برای بیشتر شدن اختلافات و فاصله‌ها در جامعه‌ی ما تاثیرگذار بوده در موجودیت این عوامل، همدیگرپذیری به‌عنوان یک فرهنگ در آن نهادینه نگردیده است قرار ذیل می‌باشد:

۱) محرومیت‌های ساختاری اقلیت‌های قومی و مذهبی: محرومیت‌های تاریخی، سیاسی اقلیت‌های قومی و مذهبی در ساختار دولتی طی سال‌های متمادی به‌صورت آگاهانه و غیر آگاهانه سبب دامن زدن به اختلافات میان جامعه‌ی شده است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد جوامع دارای محرومیت از انواع مختلف قومی، مذهبی، نژادی و سمتی تغییرات و تحولات ساختاری، اجتماعی و سیاسی زیادی را متحمل شده است تا به ترقی و پیشرفت نائل گردیده است. در کشور ما وجود تبعیض و تعصب در ادارات دولتی، عدم رعایت اصل شایسته‌سالاری در گزینش افراد به مناصب مهم و حیاتی، قدرت‌طلبی‌های قومی و جهت‌گیری‌های رهبران یک جامعه برای کسب اقتدار بیشتر تا در نظر گرفتن برابری همه افراد جامعه، همه در شکل‌گیری این شکاف و محرومیت در جامعه نقش اساسی داشته است.

۲) تهاجم فرهنگی: تهاجم فرهنگی یکی دیگر از عوامل افراط‌گرایی و بیشتر شدن فاصله میان افراد اجتماع در کشور ما بوده است. تهاجم فرهنگی یعنی این که ملتی، بخواهد فرهنگ رایج و غالب یک ملتی را از دستش گرفته و فرهنگ خود را بر آن‌ها تحمیل کند. هدف بارز از تهاجم فرهنگی گرفتن باور ها، ارزش‌ها، سنت‌ها و اعتقادات رایج جامعه است که مردمان آن جامعه در مطابقت با اصول دین و فرهنگ دیرینه‌شان از ابتدای پیدایش جامعه تا حال دارا می‌باشد. زمانی تهاجم فرهنگی باعث افراط‌گرایی در جامعه می‌گردد که مردمان کشور با تقلید از فرهنگ بیگانه به‌صورت ناآگاهانه از عواقب آن‌بزاری برای اعمال سیاست‌های تفرقه‌افگنی و نفاق میان اقوام مختلف، مذاهب متفاوت و رسوم و آداب مختلف قبایل کشور قرار گیرند. تقلید بعضی از کتله‌های جوانان جامعه از فرهنگ بیگانه روزبه‌روز سبب دور شدن جامعه از فرهنگ اصیل آن نیز می‌گردد و هم‌چنان فضا را مساعد می‌سازد تا گروه‌های تروریستی و نفاق افکن با استفاده از این فرصت جامعه را به‌سوی بی‌ثباتی سمت و سو دهد.

۳) پایین بودن سطح دانش: پایین بودن سطح دانش عموم مردم جامعه نیز یکی از معضلات فراراه عدم ترویج ارزش‌های همدیگرپذیری، تحمل و مدارا می‌باشد. طوری که چهار دهه جنگ، فقر و ناامنی در کشور سبب گردیده تا سیستم آموزش و پرورش به شکل جدی آن آسیب ببیند. جنگ یکی از عوامل اصلی بازماندن افراد جامعه از درس و تعلیم از چهار دهه‌ی گذشته بدین سو بوده است. پایین بودن سطح دانش مردم در اثر بازماندن از آموزش و پرورش، عدم آگاهی مردم از حق انسانی و حقوقی شهروندی سبب کشیده شدن جامعه و افراد جامعه به سمت افراط‌گرایی گردیده است.

راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی: از نظر نگارنده چند راه حل ذیل هم‌چنان می‌تواند شروع خوبی برای برداشتن گام‌های عملی در جهت مبارزه با پدیده‌ی شوم افراط‌گرایی و نهادینه ساختن فرهنگ تساهل و مدارا محسوب گردد:

۱) بلند بردن سطح آموزش و پرورش: طوری که در بخش عوامل افراط‌گرایی به پایین بودن سطح دانش عموم افراد جامعه پرداخته شد، بلند بردن سطح آموزش و پرورش، معیاری ساختن هرچه بیشتر سیستم آموزش و پرورش در جامعه یکی از راهکارهای عملی برای مبارزه با افراط‌گرایی و نهادینه ساختن ارزش‌های مدارا و سازش شمرده می‌شود.

نهادینه ساختن فرهنگ مطالعه میان جوانان جامعه، بلند بردن آگاهی عموم مردم توسط تبلیغ آموزه‌ها و مشاهیر دینی در مساجد و مکان‌های عمومی که محل تجمع افراد می‌باشد، غنی ساختن سیستم درسی از صنوف ابتدایی الی سطوح تحصیلات عالی از مضامین که حاوی ارزش‌های مدارا، گفت‌وگو، صلح و احترام گذاشتن به تفاوت‌های فردی میان افراد جامعه، فراهم آوردن زمینه‌ی گفت‌وگو و گفت‌وگو میان اقشار مختلف جامعه برای درک بیشتر تفاوت‌ها و اختلاف دیدگاه‌ها و سهم دادن برابر برای تمامی اقوام جامعه برای شکوفایی رسم و رواج و ارزش‌های فرهنگی آن‌ها از طریق سیستم آموزش عمومی می‌تواند برای گسترش و ارتقای ارزش‌های تساهل، مدارا و سازش در اجتماع کمک نماید.

۲) ذهنیت‌سازی سیاسی-اجتماعی: یکی دیگر از راهکارهای موثر جهت ترویج فرهنگ همدیگرپذیری در جامعه، ذهنیت‌سازی سیاسی-اجتماعی میان افراد جامعه می‌باشد. ذهنیت‌سازی سیاسی-اجتماعی از طریق رسانه‌ها، مجله‌ها، کتاب‌ها، برنامه‌های فرهنگی تلویزیونی و رادیویی، تدویر کنفرانس‌ها و سیمینارهای آموزشی نیز می‌تواند در تقویت ارزش‌های مدارا و سازش در اجتماع کمک‌کننده باشد.

یکی دیگر از راهکارهای که زیرمجموعه‌ی ذهنیت‌سازی میان افراد اجتماع قرار می‌گیرد، گسترش تفکر انتقادی در نهادهای علمی و آکادمیک کشور می‌باشد چون فردی که با تفکر انتقادی آشنا می‌شود برای حل و پی‌بردن به مسائل مهم به مطالعه و خودآگاهی پرداخته و در پی شناخت خود و پیرامون خویش به تفاوت‌های ناشی از شرایط اجتماعی، ساختاری و طبیعی انسان‌ها آگاه شده، کمتر این تفاوت‌ها را قضاوت نموده و بیشتر به آن احترام می‌گذارد و می‌پذیرد.

۳) سرمایه‌گذاری روی تبلیغ مشترکات دینی و فرهنگی میان اقوام کشور: کشور ما افغانستان متشکل از اقوام با رسم و رواج، سنن و آداب مختلف می‌باشد. در قبایل متفاوت مردمان کشور با لهجه‌های عامیانه و زبان‌های غیر رسمی نیز صحبت می‌کنند. آنچه تمام این اختلافات میان اقوام و مردمان کشور را کمرنگ نموده و خود به‌عنوان نقطه پرقوت سبب جمع شدن و اشتراک مردمان کشور به دور همدیگر گردیده، مشترکات دینی و فرهنگی می‌باشد. مشترکاتی که ریشه از ابتدای به‌جود آمدن مملکت و نهادینه شدن دین مقدس اسلام به‌عنوان دین واحد، در کشور جا افتاده و تا حال نیز پایدار است. از انجام مراسم و مشترکات دینی مانند: روزه ماه مبارک رمضان، عید رمضان و قربان، ماه محرم الحرام، روز عاشورا، مولود پیامبر گرامی (ص)... تا برپا نمودن جشن باستانی نوروز، روز دهقان، شب چله و سایر رسوم که جز مشترکات فرهنگی ماست،

مردمان کشور ما فارغ از هر تعلق قومی، قبیله‌ی به‌صورت خودجوش و با شوق فراوان کنار یکدیگر در فضای صفا و صمیمیت به سرانجام می‌رسانند که نمونه‌ی از پررنگ بودن نقش دین و فرهنگ در امر وحدت ملی میان مردم جامعه‌ی ما محسوب می‌شود. سرمایه‌گذاری روی تبلیغ بیشتر این مشترکات از تربیون‌های مختلف مسجد، مدرسه، رسانه‌های دیداری، شنیداری و چاپی گام مثبت و پلان بلندمدت در راستای تربیت نسل همدیگرپذیر بوده می‌تواند چون تقویت هر چه بیشتر نقاط مشترک میان مردم روز به روز سبب کاهش اختلافات و پذیرفتن تفاوت‌های ساختاری به لحاظ قومیت و مذهب میان مردم گردیده و سبب تعمق بیشتر به این اصل دین می‌شود که اسلام، مسلمان را به مذهب، قوم یا قبیله خاص محدود و محصور ننموده بلکه به‌عنوان مسلمان و اشرف مخلوقات، ارج نهاده و گرامی می‌دارد.

نتیجه‌گیری

در شرایط کنونی که کشور از هر لحاظ در حالت نابسامانی قرار دارد؛ نیاز به همدلی و همدیگرپذیری در همه سطوح اجتماع میان افراد جامعه بیشتر از قبل محسوس است. وجود اقوام مختلف با باورها، افکار و اندیشه‌های متفاوت زمینه‌ساز ایجاد بحران و منازعات گوناگون شده می‌تواند بنابراین برای ایجاد ثبات، تامین صلح، رشد اقتصادی، توسعه فرهنگی، دسترسی به عدالت اجتماعی، مشارکت سیاسی همه اقشار جامعه، حفظ ارزش‌های حقوق بشری و تامین حقوق و آزادی‌های عمومی افراد در جامعه مستلزم همدلی و همدیگرپذیری می‌باشد. وجود احترام متقابل افراد و اقوام نسبت به همدیگر، احترام به اعتقادات و باورهای همدیگر، اجتناب از حرمت شکنی‌ها، گفتارهای حساسیت برانگیز سبب جمع شدن افراد جامعه بر محور مشترک که احساس و درد مشترک را در قلب تک تک فرد جامعه به‌عنوان هموطن ایجاد نموده و زمینه‌ساز رهایی از هر نوع تبعیض و تعصب، کینه و کدورت گردیده و عدالت اجتماعی را به‌صورت برابر بر همه به‌صورت یکسان تحقق می‌بخشد.

به‌صورت کلی جامعه‌ی مترقی، جامعه‌ی انکشاف یافته، جامعه‌ی همدیگرپذیر و اهل تساهل و مداراست. جامعه‌ی که در آن تمام افراد فارغ از هر نوع تبعیض و تعصب فردی و جنسیتی از حقوق مساوی و برابر برخوردار بوده، اصل شایسته سالاری در هر عرصه آن جایگاهی ثابتی داشته، آموزه‌های دین مقدس اسلام نه تنها تبلیغ بلکه سرمشق زندگی هر فرد مسلمان بوده و همه افراد آن جامعه بشری در پی تحقق هدف واحد که وحدت ملی، ترقی و پیشرفت جامعه بشری می‌باشد دایماً می‌کوشند تا مصدر خدمت برای مردم و مملکت خویش باشند. چنین جامعه، جامعه‌ی متمدن، مترقی، پیشرفته و امروزی گفته می‌شود که افراد آن باوجود اختلاف‌های بنیادین در فضای صلح و صمیمیت در کنار یکدیگر زندگی می‌نمایند.

ظرفیت‌های تصوف اسلامی برای همدیگرپذیری مردم افغانستان

سید ظاهر عادل^۱

چکیده

تصوف افغانستان جریانی محبوب، پویا و اثرگذار است که در بافت‌های قومی زبانی رسوخ کرده و در بخش‌های مختلفی مانند ادبیات، فرهنگ و رسوم، سیاست و ... نفوذ دارد. روحیه تسامح و اعتدال صوفیان و مشابهت‌های کرداری صوفیان با شیعیان امامیه و اسماعیلیه اشتراکات بین اقوام و مذاهب افغانستان را بیشتر ساخته است.

این تحقیق به هدف یافتن آن وجوه اشتراکی میان اقوام و مذاهب افغانستان که ریشه در عرفان و تصوف داشته و می‌تواند مردم را زیر یک چتر گردآورده و به همدیگرپذیری نزدیک سازد.

تحقیق حاضر با استفاده از روش‌های کتابخانه‌ای- تحلیلی و میدانی (مصاحبه صوتی) گردآوری شده و یافته‌های آن مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. برخی از اشتراکات در جامعه افغانستان که دارای تنوع قومی و مذهبی است عبارت اند از توحید، دینداری، روحیه مدارا، میانه‌روی و اعتدال مذهبی، تقدیس مزارها و سادات، بزرگداشت روز عاشورا و ...

آموزه‌های عرفانی در کردار، رواج‌ها و بخش‌های مختلف زندگی افغان‌ها دیده می‌شود. از آموزش و مهمان‌نوازی، تا عزاداری، عروسی، دودکردن سپند، طرز پوشش، باور به شگون‌ها، و ... مراجعه و تقویت آموزه‌های عرفانی در شرایط کنونی افغانستان می‌تواند سبب ترویج هم‌پذیری و هم‌دلی و ایجاد پیوند در جامعه شده؛ راهی برای رسیدن به وحدت ملی به شمار رود. این قلم به آسیب‌پذیری‌های عرفان و تصوف نیز پرداخته، و راه‌کارهای ترویج و گسترش افکار عرفانی در جامعه افغانستان را پیشنهاد کرده است.

واژه‌گان کلیدی: عرفان اسلامی، تصوف، اقوام، افغانستان، هم‌دلی، اتحاد.

۱. ولایت بلخ، ماستر ادبیات عرفانی، پژوهشگر و خبرنگار. ایمیل آدرس: adily.786@gmail.com واتساپ: ۰۷۰۰۴۰۴۴۲۹

مقدمه

عرفان اسلامی ریشه در صدر اسلام دارد، شعار و هدف آن رسیدن به جوهر انسانیت است. این مکتب با تکیه بر توحید، به انسان‌گرایی، همدیگرپذیری و مبارزه با تبعیض تاکید می‌کند. افغانستان کشوری با بیشتر از ۳۲ میلیون جمعیت، بیش از ۴۶ قومیت مختلف و ۳۰ زبان، دارای تنوع و پراکندگی زبانی و فرهنگی (چهارمین کشور آسیایی و سی و هفتمین کشور در جهان) است.

جنگ و مشکلات ۴۰ ساله تمام مردم را خسته ساخته و طنین صدای صلح، همدیگرپذیری و همدلی از آدرس مقدسی همچون عرفان و تصوف اسلامی با استقبال زیادی روبرو خواهد شد.

پیشینه و نوآوری

تاکنون اثری که به صورت مشخص به نقش عرفان و تصوف برای وحدت ملی افغانستان پرداخته باشد، تالیف نشده، تنها در برخی مقالات و گزارش‌های رسانه‌ای اشارات کوتاهی به موضوع شده است.

سوالات

- ۱- کدام فرقه‌های تصوفی و باورهای عرفانی در افغانستان وجود دارند؟
- ۲- آیا ترویج افکار عرفان- تصوف سبب کاهش خشونت و اختلافات قومی و مذهبی موجود در افغانستان شده می‌تواند؟.

فرضیه: اشتراکات زیادی میان اقوام افغانستان وجود دارد که ریشه آن‌ها به عرفان و تصوف برمی‌گردد. تقویت و ترویج این اشتراکات می‌تواند از پراکندگی بیشتر میان اقوام و مذاهب جلوگیری نموده آنان را متحد سازد.

تصوف در افغانستان

۱. فرقه‌های صوفیه در افغانستان

خراسان قدیم مهد تصوف اسلامی به شمار می‌رود. اکثر صوفیان مسلمان خراسانی بودند (محمدی، ۱۳۹۴). در قرون اول معروف‌ترین کانون‌های عرفان و تصوف در بلخ بود، سپس مرو (توسلی افشار، ۱۳۸۸). در قرن‌های بعد نیشاپور، غزنی، بخارا و هرات نیز به این حوزه‌ها افزوده شدند (حبیبی، ۱۳۸۱). تصوف افغانستان در قالب چهار فرقه نقشبندی، قادریه، چشتیه و سهروردیه مطالعه می‌شود.

نقشبندیه: موسس آن خواجه بهاء‌الدین نقشبند است. بزرگ‌ترین فرقه تصوف در افغانستان و در تمام کشور پراکنده، و در ۱۵ ولایت حضور فعال دارد. نقشبندیه دو شاخه مجددیه و احراریه دارد. ولی به دلیل شهرت مجددی‌ها، تمام نقشبندیان افغانستان از آدرس مجددی‌ها شناخته می‌شوند.

نقشبندیان طرفدار تسامح و تساهل اند (محمدی، ۱۳۹۴؛ بوأتاس ۱۳۹۸).

قادریه: موسس آن عبدالقادر گیلانی است. قادریان پیرو فقه حنبلی و طرفدار تسامح و تساهل بوده و به حفظ سنت و شعایر دین تاکید می‌کنند (زرین‌کوب، ۱۳۸۵؛ داراشکوه، ۱۳۵۲). خانقاه‌های قادریه در مناطق مختلف، از هرات تا پکتیا، الی شمال پراکنده است (راهین، ۱۳۹۸).

چشتیه: در ولسوالی چشت شریف در شرق هرات ظهور نمود و بسیاری از مشایخ طریقه چشتیه از این منطقه بودند. بنیان‌گذار آن خواجه ابوحامد آبدال است. چشتیه نزدیکی بیشتری به تشیع داشته و ارادت فراوانی به اهل بیت^(ع) دارند. از نظر چشتیه کسی که به شریعت پابند نیست ملحد می‌باشد (محمدی، ۱۳۹۴).

سهروردیه: در بغداد ظهور نمود و موسس آن ابو حفص سهروردی است. در خراسان نیز پیروانی داشت، ولی بعدها در میان دیگر طریقه‌ها منحل شد (راهین، ۱۳۹۸). سهروردیان نیز صوفیان معتدل و میانه‌رو اند (زرین‌کوب، ۱۳۸۵). طریقه سهروردیه ملتانیه و روشنیه (پیر روشن، بایزیدروشان) از انشعابات این طریقه اند.

علاوه بر چهار طریقه، سلسله‌های دیگری در خراسان بوده‌اند ولی امروز اثری از آنان نیست. این فرقه‌ها عبارت اند از: خادمان، انصاریه، ناجیه، رفاعیه، فرقه ملاذکی، ادهمیه، اویسیه، کبرویه، جنون شاهی، حکیمیه، مداریان و خاکساریه. و نیز فرقه‌های: اهل حق (اهل غلو)، مولویه: طریقه منسوب به مولانای بلخی، بابا یادگاری: قبر بابایادگار در مزار شریف است. پیر حاجاتیه: منسوب به خواجه عبدالله انصاری، جلالیه (قلندران دوره گرد)، قلندریه یا درویشان خانه به دوش (سیدین ۱۳۸۷، زرین‌کوب، ۱۳۸۵؛ لعلی، ۱۳۷۲؛ الفنستون، ۱۳۷۶).

۲. جایگاه تصوف در جامعه افغانستان

تصوف در افغانستان سابقه نیک دارد. صوفیان در نظر مردم خراسان، حامی بی‌نویان و اقشار محروم بوده و بر ضد تعصب، تقدس خشک، استبداد و استعمار طبقه پایین مبارزه می‌کردند. تصوف خواستار پیاده کردن برادری و صلح بین مردم بوده و با تعصب و تنگ نظری میانه خوبی نداشت (غبار، ۱۳۶۸).

زمام‌داران افغانستان به اهل طریقت احترام داشته، و برخی از این حاکمان اهل طریقت، و یا مرید مشایخ بودند. حاکمان ظالم بارها اشخاص را به‌خاطر تعلق به تصوف مورد عفو و بخشش قرار داده‌اند (طیبی، ۱۳۶۹؛ غبار، ۱۳۴۶). صوفیان از زمان حکومت احمد شاه بابا الی امروز رابطه تنگاتنگ و پررنگی با سیاست دارند (ماگنوس‌رالف، ۱۳۸۰). احزاب جبهه نجات ملی مجددی‌ها، و محاذ ملی و نهضت همبستگی ملی گیلانی‌ها، تشکیلات سیاسی صوفیان افغانستان است.

جایگاه کنونی تصوف: مردم عوام افغانستان دل‌داده طریقت هستند. برخی مسوولین دولتی که از غرب آمده (بودند) به‌خاطر ناآشنایی با فرهنگ مردم، به عرفان اسلامی بی‌اعتنا بودند (راهین، ۱۳۹۸). گرایش به تصوف بین جوانان تحصیل‌کرده کم‌رنگ شده، ولی در میان برخی روشن‌فکران متجدد، به خصوص بومیان شهرهایی مثل غزنی، هرات و بلخ پیروان جدی تصوف وجود دارد (روا، ۱۳۶۹). اکثر مساجد در کنار خود خانقاهی هم داشتند، که اماکنی برای خدا پرستی و عشق لدنی به شمار می‌روند (طیبی، ۱۳۶۹).

در فرهنگ و ادبیات: افغان‌ها شخص زاهد و پارسا را صوفی گویند. اسامی مقدس دیگری مانند پیر و پیرزاده (مخصوص سادات و مشایخ) و القاب ایشان و خواجه در افغانستان محترم است (عابدوف، ۱۳۹۵). بسیاری اماکن نیز نام‌هایی با ریشه عرفانی دارند. پیوند میان ادبیات فارسی و تصوف بسیار قوی و دارای پیشینه و ارتباطات چندسویه است (روا، ۱۳۶۹). در میان ضرب‌المثل‌های عامیانه عبارات، اشارات و کلمات زیادی است که به تصوف و عرفان ارتباط و وابستگی دارد (خاوری، ۱۳۹۴؛ میرپور، ۱۳۷۴).

روابط تصوف و تشیع: طریقه مشخص صوفیه شیعی در افغانستان وجود ندارد، ولی برخی عالمان شیعی در جامعه گرایش عرفانی دارند. شیعیان با اهل سنت روشی معتدل و زندگی برداروار داشته و دارند (ناصری داوودی، ۱۳۹۴؛ لعلی، ۱۳۷۴). به دلیل رواج مذهب تساهل‌گرای حنفی و جریان معتدل شیعه، بیش از هر جای دیگری برادری به تمام معنا بین مذاهب در افغانستان وجود دارد (رضایی، ۱۳۹۶).

اسماعیلیان پیرو شاخه نزاریه آقاخانیه هستند. آنان مذهب خود را طریقه اسماعیلی می‌خوانند. برخی از افکار و کردار اسماعیلیان آنان را به اعمال و رفتار صوفیان نزدیک می‌سازد. آنان همیشه طرفدار برادری و صلح بوده‌اند (الشیبی، ۱۳۵۴؛ دفتری، ۱۳۹۳).

اشتراکات عرفانی در فرهنگ مردم افغانستان

۱. اشتراکات عام

مهم‌ترین اشتراکات میان افغان‌ها؛ توحید و یکتا پرستی، پابندی به اعتقادات اسلامی و دینداری است (طیبی، ۱۳۶۹؛ الفنستون ۱۳۷۶). هم‌چنان اخلاص به ائمه (ع)، تقدیس زیارت‌گاه عارفان و بزرگان دین و احترام به سادات عوامل اشتراکی دیگر است (میرحسینی، ۱۳۹۵؛ عادل‌حسینی ۱۳۸۹، بغبار، ۱۳۷۹).

عزاداری شیعه و سنی در روز عاشورا با حضور شاهان و مسوولین عالی رتبه دولتی، به‌خصوص برنامه ویژه از سوی صوفیان وجه اشتراکی دیگر می‌باشد (رضایی، ۱۳۹۶؛ راهین، ۱۳۹۸).

۲. رواج‌های عرفانی - تصوفی در افغانستان

درگذشته باورهای عرفانی تمامی بخش‌های جامعه را پوشش می‌داد ولی زندگی معاصر، نیازها و سرگرمی‌های جدیدی که برای مردم به خصوص جوانان ایجاد کرده، تا حدودی گرایش‌های عرفانی را به حاشیه رانده است؛ ولی بازهم درگفتار و کردار مردم تأثیرات آن را مشاهده می‌کنیم، یعنی این گرایش‌ها جزئی از فرهنگ ما شده است (خلیق، ۱۳۹۸).

ارتباط رواج‌ها و باورها با عرفان و تصوف

الف. رواج‌های اعتقادی: برخی رواج‌ها وجود دارد که یا ریشه عرفان و تصوف دارند و یا شباهت زیادی به کردار صوفیان دارد. مانند: تقدس‌گرایی و احترام به افراد، احترام به زیارت‌گاه‌ها، چراغ‌افروزی بر مزار، رواج پیر و مریدی، ندور بانوان به نیت شادی روح بزرگان صوفیه (عابدوف، ۱۳۹۵؛ روا، ۱۳۹۶).

ب. رواج‌های معمولی: آموزه‌ها و رواج‌های عرفانی بخش‌های زیادی از زندگی افغان‌ها را پوشش می‌دهد. مثلاً آموزش اشعار عارفان در مکاتب خانگی، مهمان‌نوازی و محافظت از کسی که پناه آورده باشد (دولت آبادی، ۱۳۷۱). سپند دود کردن به ویژه ورد مخصوصی که به نام شاه نقشبند مزین و زبازرد خاص و عام است (راهین، ۱۳۹۸؛ عابدوف، ۱۳۹۵).

جشن چهارشنبه اول سال در هرات، پوشانیدن لباس سبز به عروس، باور به شگون‌ها، مراسم ویژه گریه برای متوفی به سبک حلقه ذکر صوفیان، رایج بودن برخی کلمات و عبارات مانند «بهاء‌الدین بلاگردان» و «سایر موارد» در میان عامه مردم از دیگر رواج‌ها است (قریشی، ۱۳۷۸؛ زرین کوب، ۱۳۸۵؛ امبری ۱۳۷۰).

ج. پوشش: دستار یا عمامه، انواع کلاه سنتی، و چین از لباس‌های سنتی مروج در افغانستان است که ریشه در فرهنگ تصوف دارد (سیدین، ۱۳۸۷).

سوم: عرفان و تصوف عامل اتحاد و هم‌دلی در افغانستان

وحدت‌ملی و تقریر فرهنگ واحد ملی در افغانستان از نیازهای گذشته و حال مردم بوده، که تا هنوز برآورده نشده است. هویت‌های پراکنده و فرهنگ‌های متفاوت قومی جای هویت ملی را پر کرده و مشکلات دولت‌ها را بیشتر می‌سازد (عابدوف، ۱۳۹۵). در صورت تامین امنیت و قدرت‌مند شدن دولت، وحدت ملی از نیازهای اساسی کشور خواهد بود. لذا بهره‌گیری از آموزه‌های عرفان و تصوف اسلامی، از مهم‌ترین عواملی است که در این راستا موثر بوده می‌تواند.

تصوف در برابر افراط‌گرایی: پژوهشگران غربی و عرب می‌گویند؛ بی‌توجهی و به حاشیه‌راندن باورهای تصوفی در جهان اسلام، افکار تکفیری را گسترش داده است. برای کاستن این فعالیت‌ها نیاز است تا به جریان‌های تصوفی فرصت داده شود و در بارورساختن اندیشه‌های عرفانی در جهان اسلام برنامه‌ریزی و اقدام صورت گیرد. در شرایط فعلی جهان اسلام، به‌خصوص وضعیت کنونی افغانستان تصوف به مراتب بهتر از افراط‌گرایی است. گسترش تعالیم عرفانی مهم و موثر، و هم مطابق با نیازمندی عصر ماست (راهین، ۱۳۹۸).

نقش تصوف اسلامی به شکل تعامل فرهنگی بوده و خشونت و افراط‌گرایی را باطل می‌داند. این امر نقاط مشترک بین افغان‌ها را تبارز داده و با موثریتی که دارد، مردم را به سمت هم‌دیگرپذیری، و اتحاد سوق می‌دهد. چون در روح تصوف، مدارا، گذشت و نوع‌دوستی وجود دارد. علاوه بر آن هر چهار فرقه صوفیه افغانستان نگاه مسالمت‌آمیز به شیعیان دارند. در شرایط کنونی تصوف افغانستان می‌تواند زمینه‌ی خوبی برای مبارزه با افراط‌گرایی، و تندرستی دینی باشد (راهین، ۱۳۹۸).

نتیجه‌گیری

نقاط ضعف و مشکلات تصوف

- ۱- خرافات: رواج‌های خرافاتی مانند دوره‌گردی، گدایی با لباس تقدس سبب سوء استفاده و بدنامی تصوف می‌شود (رضایی، ۱۳۹۶؛ امین‌زاده، ۱۳۸۹).
- ۲- دانش اندک: پایین بودن دانش جامعه، به خصوص علما و مشایخ صوفی، در کنار داشتن اعتقادات مستحکم (روا، ۱۳۶۹).
- ۳- ارتباطات ضعیف میان گروهی: ناآگاهی اقوام و مذاهب از اعمال و کردار یکدیگر، سبب از هم‌گریزی و بروز مشکلات می‌گردد (محسنی، ۱۳۸۶).
- ۴- اختلاف افکنی: بیگانگان اختلافاتی را مغرضانه دامن می‌زنند و جهالت مردم این مشکلات را اوج می‌دهد.
- ۵- ضعف ادبیات عرفانی: کم‌توجهی به ادبیات، به خصوص ادبیات غنی عرفانی مردم را از آموزه‌های مفید محروم ساخته است.
- ۶- افتادن در دام افراط‌گرایی: با افزایش فعالیت گروه‌های افراطی مانند داعش در منطقه، یکی از هشدارها نفوذ این گروه‌ها در میان حلقه‌های صوفیان است که باید جدی گرفته شود.

راه کارهای همگانی سازی عرفان و تصوف افغانستان

- ۱- تشکیل شورای انسجام تصوف: ایجاد شورای هماهنگی (شبیه شورای اخوت اسلامی) می‌تواند اقدامات و افکار صوفیان را بازخوانی و اصلاح نموده، براساس نیازهای امروزی جامعه تنظیم کند (رضایی، ۱۳۹۶). هم‌چنان سبب هماهنگی میان صوفیان و دیگر اقشار جامعه می‌گردد.
- ۲- تقویت ادبیات عرفانی: الف. بازخوانی ادبیات کهن و تفسیر آن به زبان امروزی جامعه ب. راه‌اندازی جریان خلق آثار جدید. ج. تالیف و ترجمه آثار عرفانی به زبان‌های محلی کشور.
- ۳- استفاده از ابزار جدید هنری و آموزشی: بهره‌گیری از عناصر جدید مانند، سینما، داستان‌نویسی، تئاتر، نمایش‌نامه، نقاشی، بازی‌های کامپیوتری و... برای بارورسازی افکار و اندیشه‌های عرفانی و تبلیغ و ترویج عرفان و تصوف (راهین، ۱۳۹۸؛ خلیق، ۱۳۹۸).

۴- **جلسات مشترک صوفیان و مردم:** برگزاری نشست‌های مشترک بین پیروان طریقه‌های تصوف و نیز جلسات میان صوفیان و سایر گروه‌های فرهنگی جامعه.

۵- **ایجاد مراکز آموزشی عرفان:** تاسیس مکتب و دانشگاه عرفان اسلامی با دانشکده‌های مختلف در رشته عرفان اسلامی، تصوف اسلامی، ادبیات عرفانی و ...

۶- **تاسیس رسانه‌های عرفانی:** ایجاد رسانه قوی ملی با گسترده‌ای کاری صوتی، تصویری، چاپی و الکترونیکی با تکیه برآموزه‌های عرفانی، به‌منظور ترویج برنامه‌های آگاهی‌دهی از اخلاق، تسامح، توازن و برادری در جامعه.

۷- **برگزاری برنامه‌های عرفانی:** راه‌اندازی نشست‌های علمی و فرهنگی، سیمینار و گفت‌وگو به ارتباط عرفان و تصوف، در سطح کشور و منطقه، گسترش افکار اعتدال‌گرایانه تصوف به هدف نزدیک‌ساختن اقوام و مذاهب.

۸- **نام‌گذاری اماکن:** جاده، محله، اماکن فرهنگی، مکاتب، دانشگاه‌ها و ... به نام بزرگان تصوف نام‌گذاری شود.

۹- **حمایت دولت و مردم از عرفان:** عرفان اسلامی خط حائل و نقطه اعتدالی بین افراط و تفریط دانسته می‌شود. افراط در دینداری و تقدس، جامعه را به‌سوی افراط‌گرایی می‌برد و افراط در مادی‌گرایی در قالب سکولاریزم و دین‌ستیزی پدیدار شده است. دست یازیدن جامعه و مردم به عرفان اسلامی خط اعتدالی بین هردو و پاسخی به نیاز امروز جامعه است (امین‌زاده، ۱۳۸۹؛ گیلانی، ۱۴۰۰).

نقش علما و نهادهای دینی در ترویج اندیشه‌های همدیگرپذیری

بهشته ثمر^۱

چکیده

این یک حقیقت انکار ناپذیر است که علما و مشایخ و تمامی روشن‌فکران مومن به نوبت خویش جانشین مقام نبوت بوده و می‌باشند؛ بنابر بزرگی این مقام و وظیفه‌ی سنگین خود مأمور به اعلا‌ی کلمه الله و یکپارچه‌سازی جهان اسلام با رفع انواع تعصبات و بدعت‌ها می‌بایست کوشیده و همچون صحابه کبار دقیقه‌ی را فرو گذاشت نکنند؛ اما اکنون جامعه اسلامی با اندیشه غیرتوحیدی «خودپرستی، ملت‌گرایی، دنیاپرستی، ناسیونالیسم، نبود پابندی به ارزش‌های بشری و کرامت انسانی، عدم احترام و عفو متقابل با انواع تعصبات و بت‌های تراشیده دیگر»، دست و پنجه نرم می‌کند و در این میان همانا افکار متحجرانه و فساد بعضی از علمای دین بزرگ‌ترین عامل عقب‌مانی مسلمین را تشکیل می‌دهد، درحالی‌که علما در این برهه‌ی زمانی می‌بایست با سلاح فکر و دلیل همواره در مقابل اینگونه تعصبات و جهالت‌ها مبارزه کنند؛ اما دریغاً که اکثر به کارهای کم‌زحمت خود را مصروف ساخته و در ترویج همدیگرپذیری مساعی خسته‌گی ناپذیر را به خود راه نمی‌دهند. این مقاله مختصر را برای برادران و خواهران دینی و ایمانی خویش ترتیب داده و سطور مجانی به غرض هرچه بیشتر متوجه‌شدن علما، مشایخ، رهبران و روشنفکران یادآوری نمودیم. خدا کند که از این نقل و قول‌های راست ما بد نبرده و به تأسی از آن‌ها هر یک اولاً تحول مثبت باطنی و بعد ظاهری را در خود ایجاد نماییم تا باعث اتحاد و اتفاق نه تنها ملت مسلمان بلکه جهان بشریت گردیده باشیم.

مقدمه

در اولین زمینی که بدنم با خاک آن تماس نموده (افغانستان) است به یاد دارم که جامعه و محیط پیرامونم همواره انواع اختلافات را در ذهنم وضع می‌نمودند که برجسته‌ترین آن‌ها نزاع‌های قومی، زبانی، حزبی، نژادی و جنسیتی بود. گاه پسر را بر دختر، گاه سفید را بر سیاه، گاه ثروتمند را بر فقیر و غالباً هر قشری که اکثریت بود نسبت به اقلیت به‌گونه‌ای بر خود ارجحیت قائل می‌شد با آنکه این تفاوت‌ها بر ذهنم اثرات خیلی منفی جا گذاشته بودند و اما نمی‌گذاشتم قلبم را آکنده از بوی تعفن تبعیض و خود برتر جویی گرداند و در میان همه‌ی این اختلافات که اصل همدیگرپذیری را از جامعه ریشه کن می‌ساخت، من نقش علما و نهادهای دینی را خیلی اثرگذار یافتم؛ اینجا بود که با خود عهد کردم در آینده به این قالب تأثیرگذار باید خود عامل تغییر باشم.

با مطالعه این مقاله به مطالب و سوالات ذیل پاسخ خواهیم یافت؛ چرا مؤلفه همدیگرپذیری در جوامع عقب‌مانده و پیشرفته با چالش‌های فراوان روبه‌رو است؟ تبعیض در سطوح مختلف و عامل اصلی این همه‌گیر و دارها که حس همدیگرپذیری را از جامعه ریشه کن ساخته و منتج بر ایجاد عسرت و دشواری‌های گوناگون شده ریشه در کجا دارد؟ و علما و نهادهای دینی در محوسازی این معضله چه نقشی دارند؟

مسئولیت علما و نهادهای دینی در ترویج همدیگرپذیری

بدون شک علما وارثان پیامبران‌اند؛ بنابراین شایسته است که در میراث پیامبر اسلام این موقف را اختیار نمایند؛ زیرا بالای آنان امر به معروف و نهی از منکر را واجب قرار داده است و اگر حضرات علمای اسلام در این مورد سستی و سهل‌انگاری نشان دهند، پس کی عهده‌دار این وظیفه مهم می‌گردد. (عوده، ۱۳۶۴).

الله متعال می‌فرماید: {وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ} ترجمه: سنت پروردگارت چنین نبوده است که شهرها و آبادی‌ها را ستم‌گرانه ویران کند در حالی که ساکنان آن‌ها در صدد اصلاح (حال خود و دیگران) باشند (هود: ۱۱۷).

دقت کنید که نفرموده است: «صالحون» یعنی به اصلاح خودشان می‌پردازند و حال و وضع مردم برایشان اهمیتی ندارد، بلکه «مصلحون» را آورده است یعنی دیگران را نیز امر به اصلاح می‌کنند. این آیه مبارکه به وضوح نشان می‌دهد که هیچ‌کسی به اندازه دعوت‌گران مصلح، پاسبانی ملت را به عهده نداشته و در ایجاد همدیگرپذیری و دفع انواع اختلافات و نزاع‌ها نقش اساسی ندارند، از اینجا بر همه مسلمانان خصوصاً علما و مشایخ و غیره رهبران دین و روشن‌فکران واجب است که به‌طور لازمی و متعدی و به‌قسم انفرادی و اجتماعی دست‌اندرکار و به تدریس کتب دینی و ترجمه آن به زبان مادری مردم کوشا بوده و دقیقه‌ی را در زمینه ضایع نگذارند و رنه در نزد خداوند متعال و پیامبر اکرام و به نزد همه جامعه اسلامی و انسانی شدیداً مسوول هستند، باید هر چه جدی‌تر به درک این عقب‌مانی‌ها و حتی تقویه‌ی سرسام آور نیروی دشمن پی ببرند و به جیبیره و چاره‌ی آن، همت عالی و صرف مساعی دامنه‌دار را در پیش گیرند. (فیضانی، ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰).

علت عقب‌مانی جامعه اسلامی و رهبران دینی

چهره‌ء مشهور جهان اسلام سید جمال الدین «رح» علت پیشرفت مسلمانان را در طول تاریخ، علاوه به تمسک بر تعالیم عالیه اسلام، در سایه برخورداری از اتحاد و همبستگی می‌دانست. در مقابل، عقب‌افتادگی آنان را نتیجه طبیعی گرفتار شدن به تفرقه معرفی می‌کرد.

وی می‌نویسد: «اتحاد و همبستگی برای تقویت ولایت اسلامی از قوی‌ترین ارکان دیانت محمدی و عقیده به آن، از ابتدایی‌ترین عقاید در نزد مسلمانان است. اگر وجود امرای گمراه، که اهل طمع در سلطه اند در میان نبود، شرقی آن با غربی و شمالی آن با جنوبی جمع می‌شد و همه یکسر ندای واحدی را لبیک می‌گفتند» (طباطبایی یزدی، ۱۳۹۲).

هم‌چنین عوامل این مطلب از دیده‌ای حقانیت در داخل دایره‌ای پرناتره‌ای دین و خارج از آن بسیار است. اول در جامعه مسلمان‌ها، سپردن هر مقام و جاه را به ارث با داشتن لیاقت و عدم آن با غیره مصائب ارزنده مانند این که از سیاست، علمای دین را برکنار کردن و به گوشه‌ی مدرسه و مسجد قرار دادن و نیز مقتدران از تحصیل آن عار نمود بوده و بس. این عمل به ذات خود بانی تحریک و باعث ایجاد تعصبات و کینه توزی بر پیروان قرآن گردیده و آتش‌های گرم مقابله و مقاتله را به هرجا شعله ور نموده و در نتیجه دشمن خنثای محض گردیدند، لاجرم دست به فتنه‌انگیزی و انشعاب‌گیری به‌طور مرئی و نامرئی زدند که اگر صفحات تاریخ را به دقت ملاحظه فرمایید همه و همه ناشی از چنین هرج و مرج‌هاست که در سرانجام؛ امپراطوری بزرگ و اسلامی را که به اساس اخوت و برادری بنیانگذاری شده بود؛ برسی و چهار مملکت خورد و بزرگ منقسم کردند و هكذا ایجاد مذاهب گوناگون و حتی صدها تفاوت در تبعیض و خودپسندی‌های ناچیز به میان آوردند و در میانه اگر یک حرکت به حق یا جماعت به صلاح می‌برآمدند، قبل از شکوفایی آن را به انواع حیل‌ها از بین می‌بردند و یا دست‌کم مثل آن را از چندین نگاه به‌میان می‌آوردند؛ تا این که تاثیر مثبت آن را توسط عناصر فاسد و خرابکار خود دستگاه انشعاب‌گر از بین ببرند و استفاده‌های سوء از (اختلاف امت موجب رحمت است) می‌کردند، درحالی که جواز اختلاف یعنی عدم تقیید دایره شرع انور، در واقع پیدا کردن راه به اتفاق آرا و نفع ایشان بوده، نه این که از آن دایره، نفاق و شقاق و پارچه‌کردن کانون بی محاق اسلام بروید (فیضانی، ص ۹۲-۹۳). پس چه باید کرد؟ باید دانست که پذیرفتن صلح با جاهلیت کار درست نیست، برای ایجاد صلح واقعی و اصل همدیگرپذیری به‌راه حل‌های نیمه و ایستادن در نیمه‌راه نباید تن داد؛ بلکه اندیشه تغییر اساسی و کلی را باید (از خود فرد) نشانه گرفت و خواستار تغییر همه جانبه بود (قرضاوی، ۱۳۹۸).

اصل مهم، اتفاق و اتحاد همه جانبه مسلمانان و علمای کرام و مشایخ عظام حقیقی و مجازی عالم اسلام است، که در پیشرفت دین و ترویج شرایع نقش به‌سزایی دارد؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/۱۰۳).

ترجمه: (چنگ زنید به ریسمان هدایت یعنی قرآن و اساسات اسلامی همه‌ی شما ای گروه مومنین، توضیح داشته که نفاق و اختلاف را در زمینه راه ندهید) و آن حضرت (ص) فرمودند: (الجماعه رحمه و الفرقة عذاب).

ترجمه: جماعت باعث نزول رحمت خداوند و اختلاف و شقاق سبب قهر خداوند و تباهی آن‌ها می‌گردد، که از این اصل دانسته و نادانسته پیروی می‌کند و از دید معقول و تجربه هم ثابت است که در اتفاق و همدیگرپذیری چه پیشرفت و ترقی کامیابی، مضمحل است (فیضانی، ۱۳۴۹-۱۳۵۰).

نتیجه‌گیری

براساس این مبانی حال دقت نمایید که چقدر مسوولیت بزرگی به دوش علمای دین گذاشته شده که اگر ملتفت نگردند و دست کم گیرند نه تنها نظر به نص قرآنی و نبوی مورد خشم باری تعالی واقع می‌شوند؛ بلکه جامعه را نیز به گودال‌های بدبختی سوق خواهند داد، هرچند این مسوولیت بزرگ بیشتر متوجه علما و نهادهای دینی می‌شود اما برماست که با استفاده از فرصت مسئولانه حرکت نمایم، در هر موقعیتی که هستیم برای زدودن شرّ و فساد در اداره‌ی کشور و جای‌گزین کردن خیر و صلاح به جای آن، همان‌گونه که خواسته‌ی خداست، تلاش نماییم چون مسلمان بودن ما به خودی خود خواستار آن است که برای پایان دادن پیشوایی پیشوایان گمراه و حاکم نمودن وحدت و یکپارچه‌گی دین حق از هیچ کوششی دریغ نماییم و برای این کار در نخست هرگونه تضاد و چندرنگی را از زندگی خود دور نموده، مسلمان و مومن با تقوا و حنیف باشیم.

نقش کثرت‌گرایی در گذار از منازعات در افغانستان

ثویبه عابدی^۱

چکیده

افغانستان یک جامعه چندقومی، دارای زبان‌های متعدد، کثرت فرهنگی و چندمذهبی؛ با تاریخ طولانی از شکاف‌های اجتماعی و اختلافات ژرف سیاسی است. به وضوح این شکاف‌ها را در بی‌ثباتی نظام‌های سیاسی چهار دهه گذشته که مهم‌ترین مشخصه از منازعات دوامدار در این خطه تاریخی است، می‌توان یافت. جدا از عوامل موثر خارجی در منازعات افغانستان، عمده‌ترین دلیل گسترده شدن این منازعات به رسمیت نشناختن تنوع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به‌طور اخص در رژیم‌ها چهار دهه گذشته است. این مقاله براساس روش توصیفی-تحلیلی به دنبال ارائه یکی از راه‌حل‌های اساسی برای گذار از منازعه در افغانستان است که تنوع‌پذیری و ایجاد یک رژیم پلورال می‌باشد. مهم‌ترین یافته‌ها این پژوهش هم؛ انحصارگرایی قدرت سیاسی و عدم پذیرش کثرت‌گرایی اجتماعی و فرهنگی در رژیم‌های چهار دهه گذشته، معضل بوده که باعث شعله‌ور شدن منازعات در افغانستان شده است.

کلید واژه‌ها: پلورالیسم، منازعه، افغانستان، انحصارگرایی

مقدمه

افغانستان در چهار دهه گذشته شاهد بحران‌های سیاسی و نظامی بوده است. رژیم‌ها با ایدئولوژی‌های متفاوت: تک حزبی، چپ رادیکال، راست رادیکال و نظامی متزلزل و لیبرال دموکراسی مجال حضور در صحنه قدرت یافتند. ظهور هر یکی از این رژیم‌ها و نظام‌ها در قدرت مترادف با از صحنه راندن بقیه طیف‌های سیاسی و اجتماعی بوده است. رژیم‌های حاکم نقش پلورالیسم سیاسی و اجتماعی برای گذار از منازعه که ناظر به حل بنیادین منازعه است؛ و ضروری است با شرایط اتنیکی و بستر مساعد اجتماعی افغانستان، در نظر نگرفتند. جامعه افغانستان نیاز مبرم برای تغییر عوامل اساسی منازعه و صلح‌پروری ساختاری و فرهنگی از طریق ایجاد یک نظام متکثر با تنوع‌پذیری و عدالت اجتماعی دارد. پلورالیسم یک گفتمان جدید سیاسی در افغانستان است که هم‌تراز دیگر بحث‌ها به نقش مهم آن در حل منازعه کشور توجه نشده است. بنابراین پیشینه تحقیق در این مورد کم‌تر بوده و یا بیشتر از یک دید سهم خواهی قومی مطرح بوده تا نیاز اساسی برای گذار از منازعه افغانستان.

۱. ولایت کابل، دانشجوی روابط بین‌الملل، دانشگاه کابل، ایمیل نویسنده: sowieba.abadi@gmail.com

داکتر یعقوب ابراهیمی در اثر خود الگوها حل منازعه در افغانستان؛ تأکید بر مذاکره و روند صلح با طالبان داشته بدون پراختن به ریشه این منازعه و گذار از آن. هم‌چنان در فرهنگ جزیره‌ای اثر داوود عرفان که یک تحقیق مکمل از جامعه افغانستان است، بر حاکم بودن فرهنگ منازعه و شکاف‌های اجتماعی پرداخته، اما به ضرورت حکومت متکثر برای کنترل فرهنگ منازعه حاکم در افغانستان توجه نکرده است. از سوی هم مجیب‌الرحمن رحیمی در کتاب نقد بر ساختار نظام در افغانستان به موضوعات فراروی ایجاد یک حکومت پلورال که انحصارگرایی، قومیت، و... است، بحث‌های مفصل داشته، اما هم‌چنان بر نقش کثرت‌گرایی به‌عنوان راه‌حل این مشکلات توجه مفصل نکرد است. مقالات نیز در مورد این موضوع نوشته شده از جمله: سعادت موسوی در مقاله «گذار از منازعه با کثرت‌گرایی سیاسی» به‌صورت اجمال بر این موضوع پرداخته است (موسوی، ۱۳۹۹).

از سوی هم با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی که داده‌های آن براساس روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است. می‌توان تأکید بر ضرورت ایجاد نظام پلورال برای گذار از منازعه در افغانستان داشت؛ که یکی از اساسی‌ترین راه‌حل‌های علمی است. و می‌توان در این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها بود: نقش کثرت‌گرایی در گذار از منازعات در افغانستان چیست؟ عمده‌ترین دلیل این منازعات چیست؟ به‌نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین دلایل منازعه افغانستان عدم کثرت‌گرایی سیاسی و اجتماعی بوده است.

۱- مفاهیم

۱-۱ پلورالیسم

واژه پلورال به معنای متکثر و چندگانه و ایسم به معنا گرایش است که؛ پلورالیسم مفهوم کثرت‌گرایی، کثرت‌مداری و چندگانگی را ارائه می‌کند. پلورالیسم آیین کثرت است که در حوزه‌های مختلف فلسفی، دینی، اخلاقی، حقوقی و سیاسی کاربردهای متفاوت دارد. حد مشترک همه آن‌ها به رسمیت شناختن کثرت در برابر وحدت است.

در بخش سیاسی باور به کثرت و استقلال گروه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در هر سیستم و هواداری از ارزش‌های اخلاقی و لزوم وجود گروه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در نظام است (علی بابایی، ۱۳۸۳). در یک جامعه پلورال هیچ گروهی انحصار قدرت را در دست نداشته و حل و رفع تضادها از راه‌ها بدون توسل به خشونت مانند انتخابات ملی عملی می‌شود. کثرت‌گرایی در اساسی‌ترین معنا؛ بر برتری نظریه چندگانگی بر تک بودن و اولویت تنوع بر همسانی اشاره دارد.

۲-۱ گذار از منازعه

منازعه رابطه مخالفت‌آمیز میان بازیگرانی است که در صدد کنترل چیز مشابه هستند. در مفهوم جامعه‌شناسی، منازعه مبارزه‌ای بر سر ارزش‌ها، منزلت، قدرت و منابع نادر که هدف طرفین صدمه زدن یا نابود کردن رقبای خویش است (ارجمند، ۱۳۸۷). گذار از منازعه یکی از مفاهیم کلیدی در مطالعات صلح و منازعه است که بینش واضح را برای ایجاد روابط سالم در اجتماع فراهم می‌سازد. هدف اساسی آن تغییر دوامدار نهادها تولیدکننده منازعه و خشونت، بحث‌ها توجیه‌گر خشونت و کنش‌ها طرف منازعه است. در واقع یک نگرش جدید در صلح‌پروری ساختاری و فرهنگی است.

۲-۲ انحصارگرایی چالش اساسی منازعه در افغانستان

منازعه یک فرایند اجتماعی و پدیده‌ای جهانشمول است، که همواره توأم با خشونت ظاهر نمی‌شود. با درک سطح شعور جوامع با استفاده از ابزارهای ظریف سیاسی، اقتصادی، روانی و اجتماعی صورت می‌گیرد. در اکثر جوامع منازعه پایه رشد و تحول دانسته می‌شود (ارجمند، ۱۳۸۷). برعکس آن منازعه در افغانستان طبق نظر مکتب پارسونز؛ نوع بیمارگونه با عواقب گسیختگی، توأم با خشونت و رویکرد عقب‌گرایانه ظاهر شده است.

اگر با رویکرد روانشناسی که افراد را مبنأ تحلیل منازعه قرار می‌دهد، به منازعات چهار دهه گذشته نگرسته شود؛ با اذعان بر نقش افراد خاص در شعله‌ور شدن این منازعات با تحلیل ناقص مواجه خواهیم شد. بنابراین با رویکرد کلان جامعه‌شناسی که ساختارها، نهادهای اجتماعی و محیط فرهنگی را مبنأ تحلیل قرار می‌دهد به ریشه‌های جدال و منازعه در بعد داخلی دست خواهیم یافت. انحصار قدرت یکی از کلیدی‌ترین ریشه این منازعات در رژیم‌های چهار دهه گذشته بوده است.

عدم پایداری سیاسی به دلیل نبود ساختار وصل‌کننده‌ی گروه‌های اجتماعی متنوع به قدرت را می‌توان در نظام‌های چهار دهه گذشته به وضوح یافت. زیرا توجه اندکی به جوهر ساختار قدرت سیاسی و چگونگی اتصال گروه‌های اجتماعی به آن که بنیادی‌ترین شاخص برای پایداری نظام‌های سیاسی دانسته می‌شود، صورت نگرفته است (ولمر، ۲۰۱۸). با بررسی مختصر در نظام‌های بی‌ثبات گذشته می‌توان نقش انحصار قدرت را در فروپاشی آن نظام‌ها مهم و اساسی شمرد.

نخستین شالوده حکومت‌داری در افغانستان با روند قبیله‌ای که تحمیل حاکمیت در مقابل با واقعیت‌های اتنیکی و جغرافیای افغانستان اساس گذاشته شد. در واقع روند دولت-ملت همواره با جرگه‌های قبایل رابطه دوامدار داشته که دولت ادامه جرگه‌ها به‌شمار رفته است (بشریه، ۱۳۹۲).

رژیم‌های چهار دهه گذشته از راست تا چپ مسیری را طی کردند که یک سده گذشته افغانستان پیموده بود. ادامه این مسیر با انحصار قدرت، یک عقب‌گرد خون‌باری در جامعه محلول شده توأم با ایدئولوژی‌ها متفاوت دهه‌های اخیر داشت. در واقع هریک از رژیم تأکید به انحصار قدرت برخلاف واقعیت‌های جامعه داشتند. با استحکام قدرت امیر عبدالرحمن، قومیت جای‌گزين قبیله‌محوری گردید تا پیروزی حزب دموکراتیک خلق گفتمان حاکم از قوم و قبیله به تک ایدئولوژی تغییر یافت. ایدئولوژیک ساختن نظام، تمامیت‌خواهی و سرکوب شدید مخالفین پیامد خطرناک رشد افراط‌گرایی برای افغانستان را در پی داشت. از سوی هم ساختار قومی قدرت در درون این حزب شکل گرفت؛ تاجیک‌ها و ازبیک‌ها در جناح پرچم و پشتون‌ها در جناح خلق در مقابل با ایدئولوژی اسلامی مجاهدین کنار زده شد از صحنه سیاسی (فروزش، ۱۳۹۹).

در حکومت مجاهدین هم گفتمان حاکم اسلام، جهاد و مبارزه بود. که نقش گروه‌های اجتماعی، زنان، نهادهای مدنی و احزاب سیاسی با مرام‌های ملی در مشارکت سیاسی کم‌رنگ بوده و جدال قدرت در میان شان زمینه جنگ داخلی و نیابتی فراهم ساخت. با قدرت رسیدن طالبان منحصرتین حاکمیت در تاریخ محاصر افغانستان تبارز پیدا کرد. و توافق‌نامه بن که یک آتش‌بس میان گروهی مجاهدین بود که اشتباه گذشته تکرار شده؛ در آن طالبان و یکی از گروه‌های جهادی که سهم اساسی در منازعه داشته اند مشمول این توافق نشد. که بعداً زمینه تداوم منارعه در سال‌های اخیر شده اند. از سوی هم بنای این نظام نوپا با قومیت و سهم‌خواهی قومی گذاشته شد تا عدالت اجتماعی و کثرت‌گرایی واقعی. این تبار‌گرایی را نزاع عمیق در انتخابات‌های دهه اخیر آشکار ساخت.

بنأ با توجه به رژیم چهار دهه گذشته می‌توان دریافت که رویکرد انحصارگرایانه، تک‌حزبی، شدیداً متمرکز، عدم توزیع عادلانه قدرت میان گروه‌ها و عدم عدالت اجتماعی دلیل اساسی منازعات اخیر در افغانستان بوده است. با سقوط نظام قبلی و حاکم شدن دوباره طالبان انحصار شدیدتر شده است. بنابراین است عدم یک نظام متکثر، شرایط منازعه با خشونت جدید و بیشتر را فراهم خواهد کرد.

۳- گذار از منارعه با حکومت متکثر

جهان جدید پر از تفاوت‌ها است. دیدگاه سنتی سیاه و سفید جز در جوامع استبدادی و انحصاری وجود ندارد. همه گروه‌ها و عناصر جامعه به‌نحوی در قدرت سهیم اند و دارای هویت اجتماعی و سیاسی خود می‌باشند. اما در افغانستان با وجود لزوم ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی پلورال؛ با ده‌ها قوم، تبار و ایدئولوژی هیچ‌گاه مردم این کشور تجربه یک حکومت متکثر را نداشته است.

افغانستان کشوری با حاکم بودن فرهنگ منازعه و تکرر قومی، زبانی و مذهبی که دارای خورده‌فرهنگ‌ها و سنت اجتماعی منحصر به خود را داراست. لذا با توجه به تکرر اتنیکی جامعه افغانستان و شکاف‌های قومی، مذهبی، زبانی، جنسیتی، طبقاتی، سنتی و مدرنیته، نمی‌توان با انحصارگرایی این شکاف‌های ژرف را همسان سازی کرد (عرفان، ۱۳۹۹).

در چهار دهه گذشته هر یک از رژیم در پی همسان سازی و انحصار بیشتر بودند که جز منازعه و تنش پیامدی نداشت. برای گذار از منازعه نامتقارن و با خشونت افغانستان طبق نظر پل لدراخ که یکی از پژوهشگران منازعه است باید عمل شود. که همانا تغییر در ساختارهای اجتماعی، جهت‌گیری به سوی یک فضای باز اجتماعی، همکاری و ارتباطات بیشتر و ابزارهای غیرخشونت‌آمیز حل منازعه برای گذار از منازعات در کوتاه‌مدت و بلندمدت می باشد که افغانستان نیاز اساسی بر این پروسه دارد، نه توافق موقتی میان طرف‌های منازعه مانند بن و شروع منازعه با شدت بیشتر. زیرا در مقاطع متفاوت شاهد ختم منازعه بوده، اما نه حل ریشه‌ای آن از طریق فرایندهای گذار از منازعه.

درواقع این صلح‌پرووری ساختاری و اجتماعی نیاز به تنوع‌پذیری، بسط آزادی، تساهل و گسترش احزاب سیاسی با مرام ملی در قالب یک نظام پلورال غیرمتمرکز دارد. تا از این فروپاشی‌ها و منازعه دوامدار به یک نظام باثبات که قابلیت پذیرش همه دیدگاه و احترام به گروه‌های قومی و اجتماعی را که یک واقعیت ضروری و طبیعی افغانستان است، داشته باشد. در شرایط حساس کنونی ضرورت کثرت‌گرایی و پذیرش اصول آن حیاتی پنداشته می شود. در صورتی که طالبان مسیر نظام‌های گذشته را طی نمایند این منازعات دوام و شدت بیشتر خواهد داشت.

۴- نتیجه‌گیری

انحصار قدرت سیاسی و اجتماعی در جامعه اتنیکی افغانستان همچون باروت در شعله‌ور شدن منازعه‌های چهار دهه گذشته عمل کرده است. در واقع با به قدرت رسیدن کمونیست‌ها بقیه گروه‌های سیاسی مطرود شدند، به قدرت رسیدن مجاهدین با از صحنه راندن روشنفکران خلقی همرا بود، هم‌چنان با تک‌تازی طالبان بقیه گروه‌ها سیاسی و اجتماعی محو شدند. حتی در نظام دموکراسی دو دهه اخیر هم مخالفین ساختار نظام، اندیشمندان مخالف و طالبان پذیرفته نشدند که باعث تشدید منازعات شد. اکنون در این شرایط حساس، طالبان نباید عین این نظام‌ها عمل کنند. زیرا در صورت سهیم نشدن همه گروه‌های اجتماعی و قومی در قدرت، مانند گذشته واگرایی و تنش اوج خواهد گرفت. برای گذار از این منازعات ایجاد یک حکومت متکثر، پذیرش عدالت اجتماعی میان اقوام و پذیرش تنوع دیدگاه‌ها اصل مهم است که در یک نظام غیرمتمرکز و پلورال عملی خواهد شد.

همدیگرپذیری و راهکارهای تامین آن در افغانستان

سوسن بلخی^۱

چکیده

یکی از مشکلات عمده و بزرگی که دامنگیر اکثر جوانان افغانستان گردیده است، همانا خودخواهی و خودنمایی و یا به عبارت دیگر عدم فرهنگ همدیگرپذیری می‌باشد. اکثر ما جوانان به این باور هستیم که یگانه سخن درست و معقول سخن ما بوده، یگانه راه مستقیم راه ما است.

دو عامل مهم عدم همدیگرپذیری عبارت اند از نادانی و قبول نکردن حس مغلوبیت، یعنی کسانی دست به همچو یک کار دست می‌زنند که یا دانش شان کم است و یا هم اشتباه بودن سخن خود را یک نوع گناه و شرم بزرگ به خود شمرده و با خود میگویند که «این سخن و نظریه‌ای من چطور اشتباه می‌باشد؟» و یا می‌گویند که «مردم خواهد گفت که سخن و دیدگاه فلان شخص غلط بوده است (هاشمی، ۱۳۹۱).

واژه گان کلیدی: همدیگرپذیری، خشونت‌های قومی و مذهبی، چالش‌ها، راهکارها

مقدمه

همدیگرپذیری یعنی بریدن فاصله‌ها، ریشه‌کن کردن بسترهای قومی، زبانی نژادی و پیدا کردن حس انسانی محض اجتماعی به شمار می‌رود. همدیگرپذیری یک کیفیتی است که در درون مناسبات عینی جامعه شکل می‌گیرد. تا زمانی که اکثریت جامعه نسبت به دیگران رفتار کردار و حس انسانی پیدا نکنند، همدیگرپذیری در آن جامعه دچار مشکل خواهد شد. بدین ملحوظ بحث همدیگرپذیری عینی بحث ساده نیست که تنها با شعار خلاصه شود درحقیقت امر باید در عمل پیاده شده و دراعماق پذیرفتنی‌های ذهنی حک گردد. این امر می‌تواند جناح‌های مختلف اجتماعی اقتصادی، فرهنگی و... را دربر گیرد.

در افغانستان مولفه همدیگرپذیری با چالش‌های فراوان روبه‌رو است که این خود مانع پیشرفت‌های عینی جامعه گردیده است. از آن جمله می‌توان به تبعیض‌های قومی، زبانی، نژادی اشاره کرد.

۱. ولایت بلخ.

ارج‌گذاری به مولفه همدیگر‌پذیری

ملت‌ها به این امر پی برده‌اند که یگانه عامل تباهی و رکود جامعه بشری عدم پذیرفتن بسترعینی جامعه (همدیگر‌پذیری) بوده که مانع رشد و تعالی بشریت شده و آینده‌ی تمام افراد جامعه را به مخاطره می‌اندازد. پس برای حل این معضل باید از عناد و رد افکار و اندیشه‌های متمر و موثر دیگران دست بردار شویم، توانایی پذیرفتن ذهنیت‌های متمر دیگران را داشته باشیم. تا کشور خود را از رفتن به بحران‌های خورد و بزرگ نجات داده، توسعه و تحول عظیم را سبب شویم. چندین دهه جنگ، ناامنی، خشونت رویارویی اقوام با هم‌دیگر منجر به تحمل ناپذیری و طرد همدیگر در افغانستان شده است. یگانه راه‌حل این معضل کنونی کشور، پذیرفتن مولفه‌ی همدیگر‌پذیری و ارج‌گذاری به ارزش‌های والای انسانی و تأیید این امر که هیچ انسان بر دیگری برتری ندارد.

چنان‌که یکی از اصول اساسی اسلام اصل تساوی انسان‌ها است به موجب این اصل که از کرامت ذاتی هر انسانی نشأت می‌گیرد. هیچ انسانی فراتر و یا فروتر از دیگران آفریده نشده و نمی‌شود. ما افغان‌ها برای رسیدن به صلح نیاز به شعار نه؛ بلکه نیاز به اراده مخلصانه و حقیقی داریم تا به فرداهای آزادی، همدلی و هم‌پذیری برسیم. ما می‌توانیم با پذیرفتن و ارج‌گذاری به مقام انسان و انسانیت تحول و تغییر بزرگی در زیست باهمی ایجاد کرده پذیرای جمعیت همدیگر‌پرور باشیم (احمدیار، ۱۳۹۸).

کافی است اگر کاربران رسانه‌های اجتماعی هم‌چون فیس‌بوک و اینستاگرام در جامعه افغانستان باشید تا با پدیده‌ی نه چندان جدید، اما بسیار پررنگ این روزهای فضای مجازی افغانستان آشنا شده باشید. پدیده‌ی دعوا، جدال و توهین‌های مجازی بین شهروندان، جاری است؛ به شکلی که تقریباً هیچ پستی در فضای مجازی نشر نمی‌شود مگر این‌که در کامنت‌هایش چند نفر از افغان‌های داخل و خارج، حین دعوا نباشند و سخن‌شان به دشنام کشیده نشود.

دعواها دسته‌بندی‌های مختلف دارد و چنین به نظر می‌رسد که هر روز به طبقه‌بندی‌های این کتگوری اضافه می‌شود اما برجسته‌ترین دسته‌بندی‌ها نزاع‌های قومی، زبانی، حزبی و جنسیتی است. گمان می‌شود ما مردمی هستیم که تقریباً در هر زمینه با هم نزاع داریم و راه رسیدن به همدیگر‌پذیری را سال‌ها است گم کرده‌ایم.

بر هر عضو جامعه افزودن بر تحمل اجتماعی و رسیدن به یک بخشش عمومی ضروری و لازم است. هم‌چنان که مولانای بلخی شاعر پرآوازه‌ی کشورمان می‌فرماید: تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید تو یکی نه‌ای هزاری تو چراغ خود برافروز (زمانی، ۱۳۹۹).

همدیگری‌پذیری راه بیرون رفت از خشونت‌های قومی و مذهبی

در کشورهای چند قومی و مذهبی، اندیشه‌ها و برداشت‌های متفاوت و بعضاً متضاد و متناقض از تمام مفاهیم به کار رفته در زندگی سیاسی و اجتماعی، هم می‌تواند فرصت‌های زندگی مسالمت‌آمیز را در کنار همدیگر فراهم کنند و هم می‌تواند تهدید باشد و زندگی جامعه بشری را تبدیل به ویرانه و قربانگاه انسانی کنند. به عبارت دیگر؛ در کشورهای متکثر قومی و مذهبی، پذیرش مفاهیم حقوق بشر، دموکراسی و اخلاق، گذار به مردم سالاری و زندگی انسانی می‌باشد. متأسفانه جوامع امروزی با همه پیشرفت‌های که در تمام عرصه‌های مختلف: سیاسی و اجتماعی، اقتصادی، نظامی، آموزش و پرورش، مسائل دینی و مذهبی، علم و فرهنگ، هنر و سینما و به‌روز ترین امکانات و تجهیزات ارتباطی، شبکه‌ها و فضاها، مجازی به‌وجود آمده‌اند، هنوز هم انسانی و اخلاقی زیستن به مفهوم واقعی کلمه فرهنگ‌سازی و نهادینه نشده است. این مفاهیم ارزشمند و اخلاقی و والای انسانی را در اندیشه متفکران برای زیست بهتر جامعه انسانی می‌توان پیدا کرد.

از سوی هم طبق تعریف یونسکو: احترام، پذیرش تنوع فرهنگی و ارج نهادن به دیگران به معنای تحمل و مدارا می‌باشد. توجه به دیگران، ارزش قایل شدن به تفاوت‌ها، بی‌اعتنایی در برابر فاصله‌ها و تفاوت‌ها، ارج نهادن به توانایی‌های دیگران و فرصت دادن برای آنان، تحمل موفقیت و بخل نورزیدن نسبت به مقام دیگران، پرهیز از تعصب، احترام به تفاوت‌های فردی و جنسیتی، عدم تلاش برای بدنام کردن دیگران، پرهیز از توهین به دیگران، از مهم‌ترین علایم و نشانه‌های افراد با صبر و حوصله می‌باشد. سازمان‌های بین‌المللی و حقوقی به شدت روی صبر و مدارا توجه کرده و یک روز را به نام روز جهانی صبر و تحمل اعلام کرده است. زیرا وابستگی‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگ و آموزشی هر روز در جامعه بیشتر از گذشته می‌شود. همه افراد به نحوی با یکدیگر در شهر، بازارها، دفاتر، محیط کار، محیط درسی و جامعه در ارتباط هستند.

اگر هم‌پذیری، تحمل و مدارا در بین نباشد، هر روز دامنه‌ی اختلافات و ناامنی در جامعه گسترش می‌یابد و فاصله‌های طبقاتی عمیق‌تر می‌گردد. نرم‌خویی، هم‌پذیری و تحمل سختی‌ها و مشکلات، یکی از مهم‌ترین ابزار برای نفوذ در دل‌های دیگران است. در مجموع دست‌یابی به خواسته‌های فردی و گروهی، فایده‌آمیز بر مشکلات زندگی، تقویت پیوندهای اجتماعی، رفع کدورت و اختلافات، وحدت و صمیمیت، جلوگیری از حساسیت‌ها، تقویت روحیه‌ی بخشش و همکاری، امین دین و دنیای انسان، افزایش خیر و برکت در خانواده و جامعه، کاهش آسیب‌های اجتماعی، بهره‌یابی از نیروی دیگران، پنهان ماندن عیب‌ها و حفظ ایمان، نجات از مشکلات گوناگون به‌خصوص خودکشی، نرم شدن دل دیگران نسبت به انسان مهربان و با صبر، از دست ندادن کار و وظیفه، دوری از خشونت و حق‌تلفی، از مهم‌ترین آثار و برکات نرم‌خویی و مهربانی با دیگران می‌باشد.

راهکارها برای تقویت مدارا

آموزش داده شدن تحمل و همدیگرپذیری از دوران کودکی، تقویت فرهنگ تحمل در محیط درسی و اکادمیک، بارور ساختن تحمل با تربیت والدین در وجود فرزندان، تمرکز روی نکات مثبت خود و دیگران، سرمایه‌گذاری تبلیغی روی مشترکات دینی، فرهنگی و کشوری میان اقوام، آماده ساختن ذهن برای پذیرش انواع توهین و تحقیرها، آماده کردن پاسخ مثبت در مقابل برخورد نادرست دیگران، کاهش توقع گسترده از دیگران، مشوره با دانشمندان و بزرگان، ترک محل نزاع و عصبانیت، از مهم‌ترین راهکارها برای تقویت مدارا و تحمل در وجود افراد به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

بردباری و هم‌پذیری یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌های اجتماعی در وجود افراد یک خانواده و جامعه به شمار می‌رود. در افغانستان تقویت این فرهنگ اجتماعی در وجود تک‌تک افراد این جامعه، یک ضرورت جدی به شمار می‌رود. به خاطر این‌که تجربه نشان داده بیشتر خودکشی‌ها، فرار از مشکلات، افزایش مهاجرت‌ها، خشونت‌های خانوادگی، ناامنی و افزایش اختلافات، از عدم صبر و برده‌باری و فقدان همدیگرپذیری به وجود آمده است. اکنون با درک حساسیت‌ها و با هجوم تبلیغات دشمن در بین مردم، نخستین کاری که در افغانستان به آن ضرورت است، تقویت فرهنگ هم‌پذیری و تحمل می‌باشد. چرا که افراد با صبر و حوصله همیشه با دیگران روابط نیک و مثبت برقرار می‌کنند و در تلاش ایجاد محیط‌های بهتری در زندگی خود و دیگران هستند. باید تمامی اقوام و افراد جامعه تحمل و همدیگرپذیری را در وجود خویش تقویت کنند. اگر بخواهیم کشوری عاری از مشکلات امنیتی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اختلافات داخلی داشته باشیم، باید تمامی قدرت و توان خود را برای تقویت مدارا و همدیگرپذیری استفاده نماییم. درغیرآن، هیچ راهی برای حل اختلافات و مشکلات گسترده‌ی کنونی در جامعه و خانواده وجود ندارد.

بخش سوم؛ مبارزه با افراط‌گرایی

افراط‌گرایی؛ عوامل و پیامدهای آن در افغانستان آهورا نرگس مرادیان^۱

چکیده

جغرافیای افغانستان دارای تاریخ کهن در حوزه تمدن آریانای قدیم است که همواره به سبب موقعیت استثنایی‌اش مورد توجه جهانیان و جهان‌گشایان قرار گرفته و در نتیجه‌ی همین تاخت و تازها صدمات جبران‌ناپذیری را نیز متحمل شده است که متأسفانه اثرات خشونت‌بار جنگ و ویرانی تا مدت‌های زیادی ذهن شهروندان این مرز و بوم را به خود مصروف داشته است. هم‌چنان افغانستان از چندین دهه بدینسو از اثر خشونت و افراط‌گرایی رنج می‌برد. در یک‌ونیم تا دو دهه‌ی گذشته نیز تلاش‌ها برای از میان برداشتن و یا حداقل کاهش این پدیده انجام شده اما نه تنها که این تلاش‌ها نتیجه‌ای در پی نداشت، بلکه با گذشت هر روز در حال افزایش است و ما شاهد هستیم که حتی در شرایط فعلی تمام شهروندان افغانستان اعم از زن و مرد از حق کار، تحصیل، امنیت و آزادی برخوردار نیستند که این خود نشاندهنده‌ی گسترش افراطیت است، در حالی که مردم افغانستان خواهان تطبیق و اصول و موازین دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های اجتماعی، نظام قانونمند و پاسخ‌گو در برابر خویش هستند و مخالف افراطیت و اجحاف و برتری‌طلبی نیز می‌باشند، ولی متأسفانه این آرزومندی علاوه بر این که تحقق نیافته و جامعه‌ی عمل‌نپوشیده بادریغ و درد که رو به گسترش نهاده و قسماً فراگیر شده است.

کلید واژه‌گان: افراط‌گرایی، افغانستان، پیامدها

مقدمه

تاریخ خلقت انسان و زیست و زندگی این موجود از آغازین مراحل زیست بشر با فراز و فرودهای توأم بوده است. طوری که می‌دانیم انسان یکی از موجودات استثنایی در گستره‌ی زمان است که از بدو هستی و آفرینش با مصایب و ناملایمات و ناگواری‌های روبه‌رو بوده است. یکی از خصایص ویژگی و ممیزاتی که انسان را از سایر موجودات روی زمین متمایز می‌کند همانا قدرت تعقل و تفکر اوست. انسان با استفاده از این خصیصه‌ی استثنایی و خارق‌العاده می‌تواند پیرامون خوبی‌ها و بدی‌ها به کمک نیروی تعقل، تعمق کند و خوب و بد را از همدیگر تفکیک و نتیجه را به آینده و نسل‌های آینده منتقل نماید که تا از این طریق در بایگانی تاریخ مردمان سرزمین موردنظر، محفوظ و مصئون باقی بماند.

۱. ولایت کابل

به این ترتیب بشریت هرگاهی که خواسته باشد یا بخواهد با مرور و ورق‌گردانی صفحات تاریخ از آن رخدادها و تجارب با ایجاد پیش‌فرض‌ها و اهداف رهنمودی استفاده نماید تا باشد که مسیری روشنی را به آینده‌ی هم‌نوعان خویش بگشاید و آنان در پرتو آن اهداف و آرزومندی‌های والای انسانی و انسانیت واقعی را محقق گردانند و احیانا چالش‌هایی اگر فراراه او و امیال و آرزومندی‌های او عرض وجود می‌کند، بتواند در فرصت‌های لازم به دفع و نابودی آن مبادرت و خویشترن را به خواست‌های واقعی نزدیک‌تر گرداند.

افغانستان در حوزه‌ی آسیا از کشورهای عقب‌مانده است که طی ادوار ارتقایی زیست‌جوامع بازهم از کاروان‌های ترقی و پیشرفت بشری به‌گونه‌ای عقب افتاده است. که این عقب‌ماندگی در مجموع موارد مادی و معنوی را شامل می‌گردد. یکی از پدیده‌های بسیار مشکل‌ساز، چالش برانگیز و خطرناک و فاجعه‌بار که در جامعه افغانستان وجود داشته و دارد؛ پدیده ناگوار (افراط‌گرایی) می‌باشد که طی قرون متمادی برای باشندگان آن مشکل‌آفرین بوده و در نهایت مردمان این خطه را در یک بن‌بست و بلا تکلیفی و سنگواره‌اندیشی قرار داده است. افراط‌گرایی در حال حاضر به‌گونه‌ای یک بیماری (حاد و مزمن) اجتماعی و تاریخی فرهنگی درآمده که بدون تردید از عمده‌ترین موانع و مشکلات و چالش‌ها فراروی تعالی، ارتقا و تحرک و پویایی در عرصه‌های (علمی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی) کشور شده است. تبانی و قرینه‌سازی این ممیزات و فکتورهای عقب‌ماندگی در جامعه‌ی افغانستان واقعا در دسرساز است که در حال حاضر راه‌حل‌های همه‌جانبه‌ای را به این زودی‌ها نمی‌توان دریافت نمود.

فرهنگ افراط‌گرایی در تمام عرصه‌ها و زمینه‌ها دیده می‌شود گویا بعضی‌ها فراموش کرده‌اند که در جامعه‌ای مانند افغانستان کار می‌کنند و این از یکسو باعث آن می‌شود که کارگزاران نتوانند چارچوب متناسب و درخور وضعیت موجود اجتماعی را جستجو نموده و دریابند که ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها چگونه از هم تمایز و تفکیک می‌پذیرد. و ازسوی دیگر ایستادگی در برابر ضد ارزش‌ها بهانه‌ی بی‌دست بهانه‌طلبان داده و موج‌هایی از تبلیغات زهرآگین را در جهت مخدوش نمودن افکار عمومی و برانگیختن احساسات سبب گردیده و حساسیت‌هایی را در میان عوام ترویج نموده که این خود موجب رکود و حتی توقف در روند گسترده‌گی ارزش‌ها به حساب می‌آید. ازسوی دیگر با تاسف به این نکته باید اذعان نمود که تخریب ساختارهای فرهنگی و عنعنوی اجتماع بدون آرایه و جای‌گزینی الگوهای متناسب و قابل تطبیق و تطابق نیز می‌تواند خلاها و گسست‌هایی را ایجاد نماید که بدترین نوع گسست‌ها، گسست فرهنگی در جامعه بوده که منجر به انحرافات و ناهمگونی‌های گوناگون در درون و متن اجتماع و کتله‌های انسانی خواهد شد، حتی خلاف معمول گسست و فروپاشی نسل‌ها را می‌تواند به همراه داشته باشد.

البته درباره‌ی هر یک از مشکلات یادشده، مباحث علمی و اجتماعی زیادی وجود دارد که عطف توجه به آن‌ها در هر حالت و شرایط و عصر و زمان می‌تواند راه‌گشا باشد، که برداشتن هر یک از این موانع ما را در دست‌یابی به اهداف والای انسانی و حقوق بشری نزدیک‌تر می‌نماید. یکی از پژوهشگران اجتماعی معتقد است که در صورت فراهم‌بودن بسترهای محیطی تربیتی و فرهنگی امکان شکوفایی بسیار گسترده‌ی قاطبه‌ی بشری در عالم خلقت وجود دارد که افراد در صورت داشتن شرایط دسترسی به منابع پرورش دهنده‌ی استعدادها و رشد و توانایی و شکوفایی‌شان آن شانس را دارند که در جهت سازگاری با محیط، تغییر و یا ایجاد شرایط جدید، راه‌ها، روش‌ها و ابزار مفید و جدیدی را ابداع و اختراع کنند. متأسفانه فرهنگ سنتی جامعه‌ی ما مانع رشد علمی و عملی افراد جامعه در عرصه‌های گوناگون اجتماعی شده‌است که در این مرحله و حالت، مجال رشد فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کم‌تر متصور است.

بیان مساله

این مقاله به منظور پاسخ‌دهی به این سوالات؛ افراط‌گرایی چیست؟ عوامل و پیامدهای افراط‌گرایی کدام‌ها اند؟ به رشته تحریر درآمده و با توجه به روش تحقیق و بر مبنای کتاب‌ها و مقالاتی نویسنده‌ان انجام و تدوین یافته است تا منحصراً یک مقاله‌ی کاربردی برای شهروندان کشور مفید واقع گردد و نهادهای مربوط بتوانند در پرتو آن راهکارهای تازه‌ای را برای مبارزه با افراط‌گرایی یا کاهش آن روی دست گیرند.

اهمیت و ضرورت تحقیق

با توجه به نیازهای امروزی جامعه و جهت شناسایی این پدیده مذموم عوامل و پیامدهای افراط‌گرایی به دلیل این‌که همین اکنون افغانستان بستر مناسبی برای پرورش تفکر افراط‌گرایی می‌باشد، حایز اهمیت است و تا باشد که این پدیده حاد افراطیت و افکار افراط‌گرایی از جامعه‌ای ما زدوده شده و نابود گردد تا ما بتوانیم افغانستان عاری از افراطیت و خشونت داشته باشیم و در فضای صلح و صمیمیت و همدیگرپذیری زیست نماییم.

اهداف تحقیق

هدف از نگارش این اثر تحقیقی این خواهد بود که تا عوامل افراط‌گرایی و پیامدهای ناشی از این پدیده شوم در افغانستان شناسایی گردد و راهکاری باشد برای مبارزه با افراط‌گرایی و ریشه‌کن ساختن افراطیت از افغانستان. هم‌چنان این تحقیق می‌تواند به‌عنوان یک منبع کوچک برای دانشجویان و محققان که می‌خواهند موضوع را بیشتر ریشه‌یابی کنند مورد استفاده قرار گیرد.

پرسش اصلی

عوامل و پیامدهای افراط‌گرایی کدام‌ها اند؟

فرضیه تحقیق: طوریکه دیده می‌شود باورهای مذهبی، سطح پایین سواد، استفاده از احساسات جوانان، فقر و بیکاری از عوامل عمده افراط‌گرایی می‌باشد.

شیوه‌های گردآوری اطلاعات: گردآوری اطلاعات در این مقاله بر مبنای معیارهای اکادمیک و علمی انجام شده است.

افراط‌گرایی چیست؟

افراطیت یعنی زیاده‌روی و عبور از حد اعتدال را معنی می‌دهد و از واژه یونانی Radix گرفته شده که مفهوم افراط‌گرایی یا رادیکالیزم را می‌رساند. و صفتی است برای همه نگرش‌ها و روش‌های که خواهان تعبیر و تغییر تندروانه و تنگ‌نظرانه و دگم‌اندیشانه و غیرواقع‌بینانه و بنیادگرایانه در همه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌باشد. افراط‌گرایی بنا به تعبیری جستجوی موضع و سرپناهی است که دنیای هویت و اقتدار افراطیون را تهدید می‌کند البته این بدان معنی نیست که افراط‌گرایی محصول دین است! این پدیده پاسخ بومی به بحران‌های عمیق در جوامع اسلامی است.

یکی دیگر از زمینه‌های مهم شکل‌گیری جنبش‌های خشن افراطی در جهان اسلام وجود حکومت‌های خودکامه و نبود نهادها و بنیادهای کارآمد مردم‌سالارانه‌ی مدرن بوده می‌تواند. افراط‌گراها در همه کشورها به‌ویژه کشورهای (آسیایی) با استفاده از آموزه‌های سخت‌گیرانه همواره خواسته‌اند و می‌خواهند تا شرایط و اوضاع سیاسی، اجتماعی به نفع آنان و اندیشه افراطیت آنان تغییر جهت یابد. آنان همه‌چیز و همه‌کس را به مانند خود می‌خواهند و حتی افکار و عملکردهای افراد را در همسویی با خود به ارزیابی می‌گیرند. این گروهی تندرو و بنیادگرا که مجهز به ایدئولوژی افراطیت اند دیگران را به زعم خودشان متهم به الحاد و بی‌باوری و مبلغان اندیشه‌های گمراه‌کننده و یا کفری و مجوسیت می‌دانند و به غیر از خود و اندیشه‌های مسلط بر خود هیچ تفکری را قابل پذیرش نمی‌دانند. افراط‌گرایی و اثرات ناشی از آن در هر شرایط و زمان، پدیده‌ایست که نهایتاً ماحصل آن همین رفتارهای خشونت‌آمیز و ویرانگر و اعمال اختناق‌آور و در نتیجه گسترش تروریسم می‌باشد طوری که تاریخ گواه است و تجارب بشری به اثبات رسانیده آن‌ها معمولاً ساختارها و ارزش‌های پیش‌رونده‌ای یک جامعه را مورد هدف قرار می‌دهند تا زمینه را برای عقب‌ماندگی که زیربنای افراطیت را می‌سازد آماده کرده باشند که خوشبختانه امروز به‌عنوان یک تفکر چالش‌برانگیز و اساس‌گذار عقب‌گرایی توجه همه جهان‌یان را به گونه فراگیر و گسترده به خود معطوف داشته است.

عوامل افراط‌گرایی در افغانستان

افغانستان با وجود گذشته‌ای شکوهمند تاریخی، امروزه عمدتاً در فقر و نابسامانی‌هایی گوناگون و بحران تشنج و محرومیت مداوم دست‌وپا می‌زند که عامل این عقب‌گرد جنون‌آمیز همین تسلط ایدئولوژی جنگ‌طلبانه و ویرانگر قرون‌وسطایی است که ملت‌ها و مردم این محدوده جغرافیایی، قربانیان جنگ و خونریزی‌های بی‌شمار بوده که متأسفانه در هر عصر و برهه‌ای از تاریخ تاوان و غرامات سنگین را پرداخته و در نتیجه طوریکه به ملاحظه می‌رسد از کاروان ترقی و پیشرفت و توسعه عقب‌نگهداشته شده و هیچ‌گاه در طول این تداوم زمانی که از سرگذرانده است از احتیاج و نیازمندی و تگدی‌رهایی نیافته است. بایست در شرایط حاضر مبنای گسترش افکار تندروانه را در سطوح داخلی و خارجی مورد ارزیابی قرار داد و برنامه‌های موثر را در برابر افراط‌گرایی به منصفه اجرا گذاشت و آن عوامل داخلی و خارجی را که زمینه‌ساز رشد چنین اندیشه‌ها اند، می‌توان ذیلاً برشمرد:

۱. ناکارایی و فقدان ابتکار دولت‌ها در عرصه‌های مختلف اعم از عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فرهنگی؛
۲. نبود معیارهای قبول‌شده و قابل پذیرش در نصاب درسی مراکز تعلیمی و تحصیلی و سایر کانون‌های انکشافی؛
۳. فقر گسترده و فراگیر؛
۴. ترویج بی‌عدالتی‌ها؛
۵. بیکاری و عقب‌ماندگی روزافزون؛
۶. باورهای متحجرانه‌ی مذهبی؛
۷. سطح پایین سواد؛
۸. درک نادرست افراطیان و افراطیت از آموزه‌های دینی که از دین به‌عنوان یکی از ابزار گسترش افراطیت استفاده به عمل می‌آید که بستر مناسبی است برای ترویج افراط‌گرایی و بی‌ثباتی جامعه؛
۹. استفاده از احساسات جوانان: گروه‌های افراطی که عمدتاً با ایدئولوژی افراطیت مجهز اند هرگز دلایل موجه و منطقی استدلالی زمان را نمی‌پذیرند چونکه شرایط در برابر این گونه افکار به واکنش عکس‌عملی متصل شده خود را آماده پذیرش نمی‌بینند. به دلیل این که آن‌ها پی‌برده‌اند که گروه‌های افراطی عمدتاً به بیرونی‌ها متوسل بوده و از آب‌شخور آنان تغذیه کرده و می‌کنند و افکار و نظریات آنان با منافع عامه باشندگان کشور در تعارض می‌باشد؛ زیرا آنان با حمایت کشورهای منطقه به‌وجود آمده و در جهت حفظ، رشد و ارتقای منافع آن‌ها عمل می‌کنند و همواره کوشیده‌اند خصلت‌های دست‌نشانده‌گی را بر خود محفوظ دارند.

اگر احياناً در این مورد با آنان مشوره‌های سودمند صورت گیرد با سودجستن از افکار و نظرات افراط‌گرایانه در برابر هر نوع اعمال وطن پرستانه می‌ایستند و در مقابل به اعمال افراطی و تشدد، متوسل می‌شوند.

۱۰. رقابت میان قدرت‌های بزرگ در افغانستان موجب گسترش افراط‌گرایی شده است. این بدین معنی که حضور قدرت‌های بزرگ با اهداف راهبردی و متضاد میان قدرت‌های بزرگ سرانجام‌منجر به حمایت گروه‌های مختلف افراط‌گرایی در افغانستان شده است.

پیامدها و آسیب‌های ناشی از افراط‌گرایی در افغانستان

به باور من افراط‌گرایی پیامد و آسیب‌های بی‌شماری را در جامعه سنتی و قسماً عقب‌مانده افغانستان به همراه دارد که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. ایحاد منازعه و تضاد قومی که از آن به‌عنوان یکی از اهداف دورنمایی در اشاعه و ترویج و گسترش پیامدهای افراط‌گرایی در افغانستان می‌توان نام برد که با دولت‌ملت شدن و تامین راه‌کارهای عدالت‌پسند اجتماعی می‌توان رشد افراط‌گرایی را مانع شد و یا کاهش داد.

۲. پیامد سیاسی و امنیتی افراط‌گرایی که در کلیت موجب ضعف حاکمیت ملی، نبود حاکمیت قانون و گسترش نزاع و در نتیجه موجبات از هم‌پاشیدگی شیرازه وحدت ملی در کشور شده است.

۳. عوامل دینی و باورهای مذهبی در جامعه نسبتاً اعتقادی افغانستان سبب جنگ شدید ذات‌البینی و تلاقی اندیشه‌های مذهبی در کشور گردیده و عوامل تفرق و از هم‌پاشی را زمینه‌سازی کرده است.

راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی

همین اکنون جامعه افغانستان بستر مناسبی برای رشد و پرورش افراط‌گرایی می‌باشد چونکه فضای مناسب و مساعد برای رشد آن تفکر همواره وجود داشته است. با وجود تلاش‌های بی‌شمار که برای نابودی و یا کاهش آن انجام شده با آن هم با گذشت هر روز این پدیده در حال افزایش است. بنا برای بیان و تاکید این چند اصل مهم و اساسی را در جهت رفع پدیده افراط‌گرایی به خوانندگان پیشکش می‌دارم تا در این راستا بتواند بیشتر موثر و کارساز واقع شود.

۱. بلند بردن سطح آموزش جوانان و نهادینه ساختن فرهنگ مطالعه؛
۲. تبلیغ ارزش‌های انسانی، حقوق شهروندی فرهنگ هم‌دیگرپذیری و ایجادگفتمان‌ها از طریق رسانه‌ها و نهادهای که در این راستا کار می‌کنند.
۳. ایفای دانشمندان و شخصیت‌های اکادمیک در جهت کاهش و از بین بردن عوامل افراط‌گرایی.

نتیجه‌گیری

منازعه و درگیری و جزم‌اندیشی یکی از عوامل افراط‌گرایی است. این افراط‌گرایی نه تنها محصول تفکرات اسلام‌گرایان نیست بلکه در اندیشه چپ‌گرایان و راست‌گرایان که در مواردی از حد اعتدال عدول می‌کنند می‌توان به وضاحت مشاهده کرد و در شرایط کنونی هستند کسانی که بر اصل جنگ و خود برتری‌پا می‌فشارند.

باید جهانی عاری از عقب‌ماندگی، افراط‌گرایی و مخاصمات و جهانی صلح‌آمیز ایجاد کرد. در حال حاضر؛ جنگ ما را احاطه کرده و در عین حال خود را در خود را پنهان می‌کند در حالی که جنگ‌ها در یک زمانی آغاز و در زمان دیگر پایان و گسست دارد اما در شرایط کنونی که ما در چنین حالت رقت‌بار و منازعه‌ی دایمی زیست می‌نماییم؛ زیرا جنگ‌های که اکنون جریان دارند بدون پیگیری و فرورفتن در افراطیت و گسترش ایدئولوژی‌های افراطی و ویرانگر ناممکن خواهد بود.

جنگ‌ها و ترویج افراطیت زندگی‌ها را ویران می‌کند، حاکمیت قانون و آزادی‌های مدنی را تضعیف و تحت تاثیر قرار می‌دهد، برنامه‌های مخفی برای اهداف تعیین شده بدون هیچ‌گونه محاکمه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند و اغلب سبب بی‌ثباتی‌های بیشتر محل و منطقه می‌شوند. با گسترش جنگ و ترویج افراطیت با شهروندان محلی بیشتر شبیه دشمنان و اسیران جنگی برخورد صورت می‌گیرد. مثال‌های بحران‌زای افراط‌گرایی، افزون‌خواهی و خشونت‌های خانمان برانداز پیش آمده را درگیری‌های عراق، افغانستان، چیچن، گرجستان، کریمیه و منازعات مسلحانه در لیبیا، سوریه، سومالیا، یمن، دافور و سایر کشورهای دیگر که در حال منازعه با هم‌دیگر بسر می‌برد، اگر به دقت نگریسته شود در این کشورها در واقع نسل‌های بعد از قرن ۲۱ هرگز زمان صلح را تجربه نکرده‌اند! گویا ما در جهانی بزرگ شده‌ایم که در آن همواره جنگ‌های اعلام شده و اعلام نشده یک جانبه یا چندجانبه وجود داشته است. در چنین حالتی چگونه می‌توان علیه انواع افراطیت و افراط‌گرایی بایستیم و بدینوسیله اعلام موجودیت کنیم در حالی که برنامه‌های افراطیت و خشونت‌بار سازمان‌یافته در بسیاری از کشورها برای شهروندان آن شکل دایمی و بدون گسست و توقف را بخود گرفته است.

په افغانستان کې د افراط گرایی (سختدريځي) لاملونه

کامران مجددي^۱

سريزه

دا چې افراط گرایی یوه لویه ستونزه ده، او ډېرې بدې اغېزې لري خصوصاً بشري حقوق (تعلیم، آزادي، سوله...) ډېر زیانمنوي نو باید چې په سمه توګه یې لاملونه وپېژنو او لمنځه یې یوسو، پدې مقاله کې تر ډېره هڅه شوې ده چې د سختدريځي لاملونه په ډاګه کړو، زموږ د تحقیق عمده هدف هم دادی چې وپوهېږو چې ولې سختدريځي رامنځته کېږي؟ کله چې مونږ د یادې پدیدې لاملونه تشخیص کړو نو کولای شو، چې په سمه توګه یې لمنځه یوسو، په یاد تحقیق کې مونږ د تحلیلي میتود څخه استفاده کړې ده.

مقدمه

سختدريځي چې اکثریت په وروسته پاتې ټولنو کې یې رېښې غځولې وي یو ناوړه پدیده ده، چې انساني اړخونه سخت زیانمنوي دا بیلابل لاملونه لري لکه اقتصادي، سیاسي، فرهنګي، فقر او ډېر نور، ان شاءالله په لاملونو به یې تفصیلي وغږیږو.

د مسلي بیان

سختدريځي: د پخوانۍ زمانې په تصوراتو باندې په غیر د کوم بدلون، او په غیرد اوسنیو بدلونو د منلوڅخه عمل کولو ته (سختدريځي) ویل کېږي. یا د افعالو په ترسره کولو کې له حده تیری کولو او سختي راوستلو ته هم ویل کېږي. لاملونه یې سیاسي، اقتصادي او فرهنګي اړخونه لري.

د څېړنې ضرورت

ددې څېړنې عمده ضرورت دا دی چې د سختدريځي د کنترول او لمنځه وړلو لپاره لمری باید لاملونه مشخص کړل شي، کله چې لاملونه پیدا شول بیا یو یو لمنځه په اسانه سره وړلای شوو، او سختدريځي پای ته رسولی شو.

تاریخچه

د سختدريځي اصطلاح په تاریخي او فکري ډول په مسیحي ډلو کې د موندلو شوو عقیدو او رواجونو له امله منځ ته راغلی، لدی امله په برطانیه کې په ۱۸۲۸ م میلادی کال د زریز (Millenarism) خوځښت د انګلستان په کلیسا کې خپور شو او په ځینو مسیحي ډلو مثلاً: Evangelicals او Catholic Brethren کې ئې ځای وموند. د دوی یوه بنیادي عقیده چې دهغه له امله ورته بنسټ پالي ویل کېږي داهم وه چې: «حق په خپل ځای په الفاظو کې ساتلی شوی دی، لدی امله د الفاظو معنی هیڅ کله نشي بدلیدی او الفاظ په ژوند کې بدلون راوستی شي.»

۱. ولایت ننگرهار.

د دې عقیدې نتیجه داشوه چې دی خلکو د بائبل لفظ، لفظ د الله کلام وګاڼه او دانظر يې قائم کړو چې دبائبل د الفاظو کوم عقلي تعبير او تشریح نشي کیدی بلکه الفاظ چې څرنگه دي هغه شان ئې منل او لوستل ضروري دي.

د دې خوځښت دریمه عقیده داوه چې هر نوی شی د نه منلو وړ او د عیسی ع د لارښودنو مخالف دی ، لدی امله د هرې نوې سائنسي مفکورې په خاص ډول د ارتقاء د نظریې مخالفت د دوی پیژندګلو وګرځیده.

د مسلمانانو لپاره د دې نوم استعمالول

د اسلام لپاره دا اصطلاح په اول ځل په ۱۹۵۷ م کې د امریکې په یو مجله (مېدل ایسټ ژورنال) کې استعمال شوه او بیا په ورو ورو د هر هغه ډلې لپاره چې داوسني نظام پر ځای د قرآن په اساس ټولنیز او سیاسي بدلون غواړي استعمالیدل شروع شو ، لدی امله مشهور بریطانونی ختیځ پوه منتکمری وات د سخت‌دريغې تر عنوان لاندی په خپل یو کتاب کې داخبره کړیده چې:

د پخوانۍ زمانې په تصوراتو باندی په غیردکوم بدلون ، او په غیرد اوسنیو بدلونو د منلوڅخه عمل کولو ته اسلامي سخت‌دريغې ویل کېږي .» ځینی ساده مسلمان پوهان ددی اصطلاح په اصلی معنی باندی د فکرکولو پرته فقط لغوي معنی ته په کتلو سره په جوش او جذبې سره وائی چې په اسلام کې ځینی لارښودنی بنسټیز شکل لري چې هغی ته بنیادي عقیده ویل کېږي ، لدی امله چې څوک په دغو عقیدو ایمان ولري نو هغه دی ځان ته په ډاګه سخت‌دريغې وائی.

د څېړنې پوښتنه!

د سخت‌دريغې لاملونه کوم دي؟

د څېړنې روش

دا څېړنه یو تحلیلي او کتابي څېړنه ده چې پکې د ډېرو کتابونو څخه استفادې ترڅنګ ځای ځای ما خپل تحلیل هم غاړه کړی دی او د مسلې د بیان د اسانه کولو هڅه مو کړې ده.

په افغانستان کې د سخت‌دريغې لاملونه

یواځې په مسلمانان نړۍ کې نه بلکه هرځای کې چې د سختۍ خوښوونې خوځښتونه رامنځ ته شوي نو دهغی شاته لوی او ښکاره تاریخي سببونه شتون لري چې په هغې کې لاندی اوو سببونو ته ترتولو مهم ویلی شو.

۱- سیاسي استعمار، ظلم او د آزادی څخه محرومول

لویدیځ وال غیردیني وي او که مسلمان بادشاهت او آمریت ، کله چې هم د انسان اساسي حقونه لکه: نفس ، عقل ، دین ، عزت ، او مال په نښه کړی شي ، وګړي د هغوي له حق څخه محروم شي نو په طبیعي ډول سختي خوښوونه مینځ ته راځي .

هرکله او هرځای چې انسانان د هغوي د حقونو څخه محروم کړل شي د هغوی ځان ، کور ، کورنۍ ، خپل خپلوان ، مال ، ژوند او کلتور تباہ او برباد کړل شي نو په مقابل کې یې افراطیت او زورخوښونه رامینځ ته کيږي ، د ظلم په مقابل کې د پیداشوي زور او سختۍ مخه د انسان په تاریخ کې نه په طاقت او قوت سره نیول شوې او نه به ونیول شي ، دا کیدي شي چې د لږوخت لپاره په مظلومو انسانانو ظلم وشي او هغوی په ځمکه کې کمزوري وگرځول شي خو د تروریزم په نتیجه کې د هغو د منځه وړل ممکن نه دي ، تروریزم فقط د تروریزم د پیدا کولو او زیاتولو سبب دی ، امن او سلامتیا هیڅکله نشي راوستی .

۲- فقر ، لوږه او د انصاف څخه محرومول

په انساني تاریخ کې داسی ټولني مینځ ته راغلي چې هلته فقر وي ، لوږه وي بلکه عدل موجود وي ، خو داسی هیڅ کله ندي شوي چې انصاف دی نه وي او بیادۍ دغه ټولنو په امن ، سلامتیا او حفاظت ژوند کړی وي ، کله چې هم یو قوم د عدل او انصاف څخه محروم کړی شي ، په نتیجه کې په هغه ټولنو کې زور او سخت دريزي پیداکيږي .

۳- سیاسي غلامی

د سختی او زور خوښونی یو سبب د یو سیاسي چاپیریال نه موجودیت دی ، سیاسي آزادي د پښو لاندی کول ، د سیاسي آزادی څخه محرومي خلک په عسکري سختی خوښوني باندی مجبوروی ، او دغه محروم خلک د ظالمانه سیاسي غلبي دله مینځه وړلو لپاره هر قسم وسائل استعمالوي ، دپروخت عسکري بدلونو نه او ولسي انقلابونه د سیاسي زور او ظلم په مقابل کې مینځ ته راځي .

۴- ټولنیزه او اقتصادي غلامی

ټولنیزه او اقتصادي غلامی او بی انصافي محروم او بی چاره خلک د قوت په وسیله د خپلو حقونو لاسته راوړلو ته هڅوي ، او د ټولنی په بیلابیلو طبقو کې د سختی دوسائلو استعمالول رواج کيږي ، ددی خوځښتونو مخه نیول په قوت سره نه کيږي ، ترڅو چې د سختی اسباب له مینځه لاړ نه شي .

۵- ثقافتي حمله

د هر قوم جلا کلتور او تهذيب وي ، چې د دغه قوم د عزتمند ژوند تېرولو وسیله وي کله چې هم یو قوم د هغی د کلتور او اخلاقي قدرونو څخه محروم کړی شي په هغوي باندی خارجي کلتور مسلط کړی شي نو په مقابل کې ئې سختي او زور خوښونه مینځ ته راځي .

۶- آزادي خوښوونکي جهادي خوځښتونه

د انسان تاریخ پدی گواه دی چې کله هم د آزادی خوځښتونه د اوږدې مودې پورې ټکول شوي دي ، د دی سره زور خوښونه او سختي خوښونه ډیره شوې ده .

۷- له لاس څخه د نورڅه نه ورکولو احساس

کله چې د خارجي استعمار حمله او په داخل کې د چارواکو ظلم او زياتی د حد څخه اوږي ، او يو کس گوري چې د ده مخې ته دده مور ، پلار ، وروڼه ، خویندې ووژل شي ، دهغه کور وسوزل شي ، دهغه فصل او باغونه تباہ کړی شي ، تردی چې دهغه مالداري هم د مينځه لاړه شي ، نو دغه کس بيا فکر کوي چې دده سره نور څه پاتې دي چې د لاسه به يې ورکړي ؟ نو دغه احساس دی مجبور کړي ترڅو ظالم او وينه تويونکې ډله ، دهغه فوج او دهغه اداری تباہ کړي ترڅو خپله سينه پرې يخه کړي.

نتیجه ګيري

نتیجه دا شوه چې افراطګرايي يو ناوړه عمل دی نو ددې د مخنيوي لپاره بايد قوي مبارزه وشي چې هغه مبارزه د سختدريځی د لاملونو د لمنځه وړلو سره شونې ده ، سياسي کمزوري ، فقر ، بېوزلي ، اقتصادي مشکلات او ډېر نور لاملونه دي چې د سختدريځی لامل ګرځي.

راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی

ضیال‌الدین جهیش^۱

چکیده

آنچه در جهان کنونی بیشتر از هر چیز دیگر زندگی بشر را متاثر ساخته، افراط‌گرایی است که منجر به پدیده ترور می‌شود، افراط‌گرایی که دارای دو بعد دینی و غیردینی است در طول تاریخ بشریت خشونت و ترور را تولید کرده است این عامل آرامش روحی و روانی انسان‌ها را خدشه‌دار ساخته است، لذا برای مبارزه با آن و ادای مسوولیت دینی، علمی و بشری در این تحقیق راهکارهای موثر را برای مبارزه با آن طرح نموده‌ایم که تمرکز اصلی آن بر محور (جلو گیری از تبدیل شدن نسل جوان به نسل جدید گروه‌های افراط‌گرا و تروریست) می‌باشد، در این مقاله از ساختارهای نظری و روش تحقیق کتابخانه‌ای استفاده شده و با انجام این تحقیق به موضوع مهم که دست یافتیم این است، اگر بتوانیم منابع انسانی و عرصه‌های سربازگیری گروه‌های افراط‌گرا و تروریستی را کنترل کرده و از میان برداریم و نگذاریم دیگر نسل جوان کشورها به این گروه‌ها جذب شوند. با گذشت اندک زمانی این پدیده از جوامع مطرود شده و درواقعیت موثرترین کار را برای هموعان خود در جهت مبارزه با افراط‌گرایی انجام داده‌ایم، چون نبود منابع بشری کافی، تمامی فعالیت‌های گروه‌های افراط‌گرا را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

واژه‌گان کلیدی: افراط‌گرایی، جوانان، راهکار، گروه‌های تروریستی

مقدمه

در نتیجه‌ی پیشرفت سریع فناوری و راحتی که به همراه دارد، هرچیزی که برای مردم غیرممکن تلقی می‌شد ممکن شده و شریک‌ساختن مشکلات و رسیده‌گی به آن، هرعمل در هر مکان و در هر زمان قابل مشاهده و سنجش و پیمایش است، این تحول عظیم باوجود که همه جهان را به سرنوشت مشترک رسانیده یکی از پیامدهای آن علنی‌ساختن جنایات گروه‌های افراطی و تروریستی و کشورهای تروریست‌پرور است، طوری‌که واضح است در دهه‌های اخیر، جهان به‌خصوص کشورهای آسیب‌پذیر شاهد حملات بی‌رحمانه گروه‌های افراطی بوده و است.

۱. ولایت سمنگان، استاد دانشگاه، z.jahish287@gmail.com

با درک این واقعیت لازم پنداشته می‌شود که با افراط‌گرایی باید مبارزه شود و تنها محکوم کردن و زشت پنداشتن آن معقول و کارساز نیست، عده‌ای از محققان عوامل افراط‌گرایی را باورهای مذهبی، بی‌سواد، فقر فراگیر، حضور کشورهای ابر قدرت در کشورهای جهان سوم و عقب مانده، فساد درون‌حکومتی، توزیع ناعادلانه قدرت و فرصت‌های اقتصادی دانسته و طرح‌های برای مبارزه با آن را نیز ارائه داشته‌اند، با توجه به مطالعات آن‌ها باید گفت که آیا می‌توان باورهای مذهبی را اصلاح کرد؟ آیا می‌توان بی‌سوادی، فقر، عقب‌ماندگی و فساد را در یک کشور به شکل کامل از بین برد؟ اگر بلی به چه مدت؟ آیا در جوامع که همگی تلاش برای رسیدن به قدرت را دارد چگونه می‌توان قدرت را عادلانه توزیع نمود؟ اگر جواب، انتخابات باشد، شاهد بودیم این روند در افغانستان و حتی جهان چالش‌های را به همراه داشته و عاری از تقلب نبوده، چگونه می‌توان بر تسلط ابر قدرت‌ها نقطه پایان گذاشت؟ که پاسخ قناعت‌بخش و منصفانه به آن‌ها شاید بسیار ناممکن باشد چون همه دولت‌ها از روز تأسیس خود با ایجاد نظام‌های حقوقی مختلف منحصر به خود با قدرتی که از اختیارات حاکمیتی خود می‌گیرند به حیات خود ادامه داده و برای مبارزه با هر پدیده به خصوص افراط‌گرایی و کنترل نظم عمومی در مرزهای داخلی و خارجی خود قواعد مختلف دارد در حالی که مبارزه با افراط‌گرایی، مبارزه مشترک جهانی نیاز دارد.

حالا سوال اصلی این است که چگونه از تبدیل شدن نسل نو و جوان به نسل جدید گروه‌های افراطی و تروریستی جلوگیری کنیم؟ در این تحقیق به جواب این سوال خواهیم رسید که تازه‌گی کامل داشته و در زمینه‌ی عدم پیوستن نسل جوان به گروه‌های افراطی طرح‌ها و تحقیق‌های چندانی صورت نگرفته است.

از سوی دیگر افراط‌گرایی منجر به تروریسم از دهه ۱۹۹۰ میلادی بدینسو سبب شد که افغانستان بارها به سقوط مواجه شده و تمامی سیستم‌ها و دارایی مادی و معنوی کشور به یغما برود و این پدیده بعدها به عنوان تهدید علیه امنیت بین‌المللی ابراز وجود کرد، آنچه در این تحقیق بدان پرداخته‌ایم واقعی‌ترین راهکار برای مبارزه با افراط‌گرایی است زیرا نبود منابع بشری تمامی فعالیت‌های آن‌ها را متوقف می‌سازد.

راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی

در آغاز بحث ضرورت پنداشته می‌شود که اولاً واژه‌های افراط‌گرایی و ترور که رابطه ناگسستگی باهم دارد به شکل فشرده تعریف نموده و بر سایر جنبه‌های موضوع روشنی انداخته شود، سپس راهکارها جهت مبارزه با افراط‌گرایی ارائه گردد.

افراط‌گرایی: اعتقاد به افکار یا اتخاذ تصمیم‌های افراطی به کسی که در توسعه یک آیین به حد افراط و مبالغه می‌کند و نیز به فردی که با افکار افراطی موافق باشد افراطی یا تندرو اطلاق می‌شود (بارز، ۱۳۹۱).

ترور: در لغت به معنای وحشت و وحشت‌افکندن است در سیاست به عمل حکومت یا گروه‌های اطلاق می‌شود که برای حفظ قدرت یا مبارزه با دولت با اعمال خاص ایجاد وحشت می‌کشند (آشوری، ۱۳۹۳، ۱۲۱) ولی مفهوم ترور و خشونت بعد از انقلاب فرانسه پا به عرصه ظهور نهاد، این انقلاب اعمال خشونت‌آمیزی را برای پاکسازی دشمنان انقلاب و برای هراسانیدن و جلوگیری از مبارزات علیه نظام انجام داد و همین طور حکم ترور و خشونت‌گری در فرانسه بین سال‌های ۱۷۹۲ الی ۱۷۹۴ شناخته شد و اولین جنبش منظمی که در تاریخ تروریزم نام نهاده شد جنبش یعاقبه بود (قره داغی، ۱۳۸۶).

افراط‌گرایی دارای دو بعد افراطی و تفریطی در دو بینش دینی و غیردینی همواره مطرح بوده که هرکدام در رشد و سقوط یک‌دیگر نقش اصلی دارد، لذا در برابر چنین دیدگاه‌ها در هر دو ساحت باید به‌طور علمی، عملی و جدی ایستاد و تنها به محکوم شمردن آن بسنده نکرد زیرا این‌گونه مسایل در سطح ملی و بین‌المللی هزینه‌های زیادی را به بار می‌آورد، اگر یک تعامل عقلانی ایجاد نشود این معضله در سطح فکری، رسانه‌ای، علمی و روش‌شناسی شاهد رشد فزاینده و چالش‌زا خواهد بود، هم‌چنین نباید خیال برچیدن بساط افراط‌گرایان و تندروها و اندیشه‌های آن‌ها را در سر پروراند که چنین چیزی نه تنها طبیعی نیست بلکه حتی در درازنای تاریخ بی‌سابقه بوده است. اما آنچه که مناسب است، اینست که این پدیده باید به حاشیه رانده شده و در میان جوانان زمینه برای ایجاد نوزایی فراهم گردد (عماره، ۱۳۹۷) و در مباحث حاکمیت، جاهلیت، تکفیر، فرقه ناجیه و سکولاریزم باید میان اسلام و سایر جهان‌بینی‌ها گفتار و تفاهمات علمی ایجاد شود.

باتوجه به موارد فوق گفته می‌توانیم که اسلام دین آزادی و اعتدال‌گرایی بوده و افراط و تفریط که منجر به ترور و خشونت شود در آن جایگاهی نداشته و این پدیده تنها در اسلام نبوده و در سایر ادیان و مذاهب نیز به فراوانی دیده می‌شود، این آزادی آن است که معقول و درخور جامعه بشری باشد آزادی که از جانب پروردگار جهانیان برای انسان مقرر شده و حدود آن نیز معین است، آزادیی که در هر زمان و مکانی تحقق‌پذیر است و بشر با آن می‌تواند به پیشرفت و ترقی دنیوی و اخروی نایل آید این آزادی‌ها عبارت‌اند از آزادی دین و مذهب، آزادی فکر و اندیشه، آزادی سیاسی، آزادی عمل (بایپر، ۱۳۸۷).

باتوجه به آنچه بیان شد، راهکارهای خویش را جهت مبارزه با افراط‌گرایی در ۱۷ مورد خلاصه نموده و به شرح ذیل ارائه می‌داریم:

۱) مساعدت‌رسانی موفق به جمعیت‌های محلی و رسیدگی به مشکلات صحنی شهرها، روستاها و مناطق دورافتاده می‌تواند باعث تامین رابطه با مردم و جلوگیری از افراطی شدن و استفاده مرگبار گروه‌های تروریستی از جوانان و نوجوانان و بیوه‌ها و در مرحله بعدی علما شود.

۲) اقدامات پیش‌گیرانه مانند؛ شغل‌یابی، مبارزه با فقر و ترویج ورزش میان جوانان و نوجوانان می‌تواند که از نشر و پخش سریع و پذیرش بدون قید و شرط نظریه‌های افراطی جلوگیری کند.

۳) در سطح ملی هویت و وحدت ضروراً بر بنیاد ارزش‌های مشترک فرهنگی، قومی، زبانی و تنوع مذهبی (یک ملت و یک سرزمین مستقل و یک صدا) ایجاد شده و منافع مشترک و دشمن مشترک تعریف واضح شده و با ملت شریک ساخته شود، لازم است اقشار مختلف جامعه یک هدف واحد داشته باشیم (حفاظت از ملت).

۴) رعایت تمامی اصول حقوق بین‌الملل به‌خصوص اصل عدم مداخله: (در هر کشور یک دولت) به استقلال کشورهای دیگر باید احترام گذاشته شود، مطابق منشور سازمان ملل متحد دولت‌ها به این کار مکلف ساخته شده‌اند و هیچ دولت حق ندارد که به اساس فشار اقتصادی و سیاسی مردم کشور دیگر را از هویت ملی شان محروم ساخته و خواسته‌های خودش را بر آن‌ها بقبولاند و هر کشور حق دارد سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌اش را بدون مداخله دولت‌ها و کشورهای دیگر انتخاب نماید (صافی، ۱۳۸۹)

۵) تنویر اذهان عامه از طرف علمای دین: (دست‌رسی به کتاب‌ها، منابع انترنتی، وبلاگ‌ها و سایت‌ها باید از طرف علمای که اجازه فعالیت از طرف دولت را دارد کنترل شده و برخلاف معلومات افراط‌گرایانه، معلومات معتدل مطابق نیازمندی‌های عصر آماده شده و همگانی شود.

۶) انکشاف تعالیم شرعی: نصاب تصحیح‌شده و تأییدشده توسط وزارت ارشاد حج و اوقاف و سایر نهادهای ذیربط تهیه و در تمام نهادهای دینی مانند مساجد و مدارس تدریس گردد و جلو نصاب‌های شخصی و فردی گرفته شود، این نصاب‌ها بعد از تأیید توسط مجمع علما تکثیر شده و با متخلفان از طریق علما برخورد جدی شود.

۷) تصحیح ساختار نظام تعلیمی ملا امامان کشور و تدریس اسلام حقیقی برای آن‌ها طوری که در قرآن از پیروان این دین؛ امت وسط تعبیر شده است، وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا (سوره، البقره، آیه ۱۴۳) ترجمه؛ بی‌گمان شما را ملت میانه‌رو کرده‌ایم نه در دین افراط می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌کنید. بنابراین باید ملا امامان که در مساجد و منابر برای مردم صحبت دینی می‌کنند از یک مدرسه یا دانشگاه خاص امامتی فارغ شده باشند، اگر چنین نهاد وجود ندارد باید ایجاد شود.

۸) نشر فعالیت‌های علما و نهادهای ملی‌گرا در رسانه‌های جمعی: چون همه می‌دانیم از یک طرف عدم رسانیدن حقایق دین به مردم از طرف دیگر نشرات اغراض‌آمیز رسانه‌ها باعث شده که افراط‌گرایی ترویج پیدا کند، در حالی که این پدیده در اسلام جا ندارد، مساله خشونت و استفاده از آن به‌عنوان سلاحی در مقابل نظام‌های سیاسی در جوامع اسلامی آفت خانمان‌سوزی است که مجریان مغرض تحت عناوینی چون اصول‌گرایی، افراط‌گرایی، تروریسم، خشونت‌طلبی و دشمنی با دموکراسی وارد اسلام نموده‌اند (طحان، ۱۳۸۱). در تحت این عناوین گروه‌های خودساخته و اجیرشان را تاسیس و توسط، آن‌ها اهداف خود را پیاده می‌کند، لذا توجه به رسانه‌ها و فعالیت علما و انعکاس آن از اهمیت فوق‌العاده برخوردار می‌باشد.

۹) کار در جهت جلوگیری از سکولاریزم: با موسسات تعلیمی و دانشگاهی به شکل علمی و عملی کار مشترک شود چون این عامل خود بهانه برای ایجاد، تقویت و تداوم افراط‌گرایی است.

۱۰) رسانه‌ها بر بنیاد حمایت از قربانیان کار کنند و فعالیت‌های شان در قالب قانون رسانه‌های همگانی و قواعد شرعی تنظیم شوند، زیرا اکثریت نشرات رسانه‌ها خود ماشین فعالیت گروه‌های افراطی و جنگی را به تحرک آورده و بهانه‌ی تداوم جنگ را قویتر می‌سازد.

۱۱) تحلیل پیگیر از وضعیت جاری منطقه و جهان و مراقبت از کارهای سپرده شده به دیگران، ارزیابی پیشرفت و نکات ضعف و تفاهم با کشورهای همسایه، منطقه و جهان برای مبارزه مشترک و قانع ساختن آن‌ها مبنی بر این که افراط‌گرایی پدیده خطرناک همگانی است (طرح سیاست مدون ملی و بین‌المللی در قبال افراط‌گرایی).

۱۲) مشارکت فعال‌تر زنان در عرصه افراط‌زدایی و تقویت روشن‌فکری دینی در میان زنان که بر بنیاد اسلام معتدل و منافع ملی مبارزه می‌کنند، در ضمن نظارت بر فعالیت زنانی که با عمل کرد شان اعمال اهداف گروه‌های افراطی را بیشتر توجیه می‌کنند.

۱۳) ترویج گفت‌وگو و تساهل مذهبی (تدویر گفت‌وگوهای درون‌دینی در سطح ملی و بین‌المللی).

۱۴) تقویت تعلیم مذهبی به‌عنوان روش تقویت امنیتی انتخاب شود (این موضوع کلید مبارزه با افراط‌گرایی و تروریسم است) ملا امامان در برابر تعصب باید ایستادگی کنند.

۱۵) حفظ آبداه‌های تاریخی و ترمیم آن‌ها جهت یادآوری تاریخ مشترک گذشته‌ی ملت، پردازش دادن آن‌ها در اذهان عامه جهت تقویت وحدت و حس وطن‌دوستی.

۱۶) تشخیص و از میان برداشتن منابع تمویل گروه‌های افراطی و برخورد جدی قانونی با آن‌ها در سطح ملی.

۱۷) برخورد قانونی و شرعی با دزدان و آدم‌ربایان و هم‌چنان اشخاص ولگرد که در خیابان‌ها و شهرها و قرا و قصبات سبب آزار و اذیت مردم می‌شوند، چون عدم برخورد با آن‌ها نارضایتی مردم و زمینه‌ی سربازگیری گروه‌های افراطی را فراهم می‌کند.

نتیجه‌گیری

از آنچه فوقاً تحقیق و نگارش یافت به این نتیجه می‌رسیم که افراط‌گرایی به‌عنوان یک عامل خشونت‌زا و به بار آورنده ترور یک موضوع خطرناک برای جهان و جهانیان بوده و این یک پدیده دویبعدی می‌باشد که هم در ساحت دینی و در هم ساحت غیردینی. و افراط‌گرایی تنها در دین اسلام خلاصه نمی‌شود در بسیاری موارد افراط‌گرایی سایر جهان‌بینی‌ها باعث افراط‌گرایی در اسلام می‌شود، افراط به معنی زیاده‌روی و ترور به معنی وحشت بوده که مبارزه جدی با آن‌ها لازم است و تنها نکوهش آن کافی نیست، از جانب دیگر از بین بردن و محو افراط‌گرایی ناممکن بوده باید به مرور زمان به حاشیه کشانیده شود، ما می‌توانیم که از طریق کمک‌رسانی، توجه به جوانان، کاریابی، حمایت نهادهای دینی و علمی، مساعد ساختن فرصت‌های مشارکت به زنان، حاکمیت قانون، از بین بردن منابع تمویل گروه‌های افراطی و سایر موارد که در قید ۱۷ بند بیان گردید می‌تواند زمینه‌ی جذب جوانان کشور را به نسل جدید گروه‌های افراطی و تروریستی کاهش داده و در امر مبارزه با افراط‌گرایی موثر و مفید واقع شود.

سازگاری اسلام با حاکمیت ملی؛ عامل کاهش بنیادگرایی

محمد صابری^۱

چکیده

بنیادگرایی اسلامی در برخورد با ارزش‌های جامعه مدرن به وجود آمده است. بنیادگراها حاکمیت ملی را با هنجارهای اسلامی ناسازگار دانسته و ناقض حاکمیت الهی می‌دانند. این تحقیق می‌خواهد به این سوال که سازگاری اسلام با حاکمیت ملی چه نقش در کاهش بنیادگرایی دارد؟ پاسخ مستدل دهد. اطلاعات تحقیق به روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده و به روش توصیفی-تحلیلی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد اسلام با آرای مردمی و حاکمیت ملی سازگاری داشته و ارزش‌های جامعه مدرن را در متن خود حمل می‌نماید. این تحقیق پیشنهاد می‌کند، ارزش‌های جامعه مدرن را قبل از آنکه فرهنگ غربی دانسته و حکمی تضاد آن با اسلام داد، بایستی به صورت دقیق مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد؛ زیرا که اسلام با نوآوری علمی، ترقی و پیشرفت نیروی بشری ناسازگار نبوده و نوآوری‌های علمی را برمی‌تابد.

واژه‌گان کلیدی: حاکمیت ملی، بنیادگرایی، حاکمیت الهی، آرای مردمی

مقدمه

حاکمیت ملی به عنوان عامل مقبولیت نظام سیاسی، یکی از ارزش‌های برخاسته از صلح و ستفالی و از ارزش‌های مهم جامعه مدرن و نظام مردم‌سالار به حساب می‌رود. بنیادگرایان اسلامی واژه حاکمیت ملی را در تضاد با حاکمیت الهی تعریف کرده و آن را به چالش می‌کشاند. با این برداشتی برخاسته از نظر شخصی به افراطیت دامن‌زده و مشروعیت حکومت‌های مردم‌سالار را بی‌بنیاد و در مخالفت با احکام و دستورهای دین اسلام می‌دانند. این تحقیق می‌خواهد به این سوال که سازگاری حاکمیت ملی با اسلام تا چه میزان باعث کاهش بنیادگرایی اسلامی می‌شود؟ پاسخ مستدل ارائه کند. هدف اصلی این تحقیق روشن کردن سازگاری حاکمیت ملی با اسلام و تاثیر آن در کاهش بنیادگرایی اسلامی می‌باشد.

اهداف فرعی تحقیق آشنایی با حاکمیت ملی و بنیادگرایی اسلامی می‌باشد. تحقیق حاضر این فرضیه را دنبال می‌کند، که اسلام با نظام برخاسته از آرای مردمی مشکل نداشته بلکه به نقل از تعداد عالمان دین خود این مفهوم را به عنوان یک ارزش حمل می‌کند.

۱. ولایت بلخ، محمد صابری؛ لسانس حقوق و علوم سیاسی دانشگاه بلخ.

این تعریف اساس نظریه‌ای بنیادگرایی را در برخورد با ارزش‌های جامعه مدرن بی‌اساس دانسته و سازش اسلام با ارزش‌های جامعه مدرن را سازگار می‌داند.

روش تحقیق

این تحقیق بنیادی بوده و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی داده‌های جمع‌آوری شده به طریق کتابخانه‌ای را مورد تحلیل و بررسی قرار داده و سعی صورت گرفته تا به صورت مستدل به سوال فوق پاسخ ارائه کند.

۱. نگاهی به بنیادگرایی

بنیادگرایی یکی از عمده‌ترین مشکلات و بارزترین موضوعات چالش برانگیز در چند دهه‌ی اخیر در مناسبات ملی و بین‌المللی است. بنیادگرایی با فروپاشی شوروی، حمله آمریکا به عراق و حضور نظامی آن در دیگر کشورهای اسلامی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۱ رشد و گسترش پیدا کرد. حادثه‌های یازدهم سپتامبر نشان از گسترش قدرت عمل‌گرایی این گفتمان بود، به حقیقت در این زمان مساله افراط‌گرایی از عرصه فکری به عرصه فعل و عمل رسید. بنیادگرایان اسلامی برعکس دیگر گروه‌های اسلامی تلاش می‌نمایند تا با انتقاد از آموزه‌های جامعه مدرن چون: دموکراسی، حقوق بشر، جهانی شدن و حاکمیت ملی آن‌ها را مخالف با آموزه‌ها و ارزش‌های اسلامی دانسته، و به مبارزه علیه آن ارزش‌ها پرداخته و آن‌ها را به چالش بکشاند (مرادی، ۱۳۹۱).

بنیادگرایی عبارت از بازگشت به اعتقادات و اصول اولیه اسلامی (قرآن و سنت) است. که بایستی به تعالیم دینی بدون هیچ تحریف و توجیه التزام نمود. شاخص اصلی بنیادگرایی اسلامی و دیگر جریان‌های برخاسته از آن، این است که آن‌ها تجدد به سبک غرب را بر نمی‌تابند. بنیادگراها خواستار بازگشت به اسلاف صالح صدر اسلام است؛ زیرا که آن‌ها به عصر نبوت نزدیک‌تر بوده و از دین درک و فهم بهتری دارند. این بنیادگراها از دولت‌های شرعی حمایت و به دنبال برپایی خلافت اسلامی می‌باشند؛ چرا که این‌ها به دنبال اجرای کامل شریعت بدون هیچ چون و چرایی هستند.

به این دلیل اکثریت بنیادگراها در مبارزه با غرب و جهان مدرن و دولت‌های دیگری که با آن‌ها هم‌سو باشند، به سر می‌برند تا با برچیدن این نظام‌های غیردینی، جامعه دینی و حکومت دینی موردنظرشان را ایجاد کنند (یوسفی اشکوری، ۱۳۸۸). این بنیادگراها جهان را به دو بخش دارالسلام و دارالکفر تقسیم می‌کنند که بخش دارالکفر باید از راه جهاد تسخیر شود و کاربرد هرگونه ابزار را برای دست یافتن به این مقصد، مجاز می‌دانند.

بنیادگراها به نظریه توطئه تاریخ به خصوص در جهان امروز باور دارند و بیشتری از دگرگونی‌های تاریخی و اجتماعی امروز را برآمده از نقشه‌های حساب‌شده کفار به خصوص دشمنان اسلام و مسلمین می‌دانند، که امریکا و هم‌پیمانانش عامل این دشمنی و توطئه‌اند (اسدی و غلامی، ۱۳۹۰).

۲. حاکمیت الهی

حاکمیت الهی که در تاریخ یکی از بنیادهای مشروعیت‌ساز برای حکومت و دولت‌ها به حساب می‌رفت، حاکم را تمثیل‌گر اراده خداوند و اجراکننده اوامر او می‌دانست که هرگونه انتقاد به حاکم و حکومت از سوی مردم بی‌احترامی به اراده خدا و ستیز در مقابل قدرت او قلمداد می‌شد. حاکمان با این برداشت که تنها به خداوند پاسخ‌گو هستند با شدیدترین شکل ممکن جنبش‌های مردمی را سرکوب می‌نمودند. تا این‌که روشنگران و حق‌خواهان با تلاش‌های وسیع و گسترده وجه حاکمیت آسمانی را یک پدیده زمینی و برخاسته از اراده‌ای مردمی تعریف نمودند (ازنده‌ای و حسینی نصرآبادی، ۱۳۹۱). بنیادگراها هنوز هم طرفداران حاکمیت الهی هستن و می‌پندارند که نمی‌توان قوانین عرفی و بشری را در جامعه اسلامی پیاده نمود؛ زیرا که خلاف دستور خدا عمل شده و مشروعیتی برای حکومت و دولت باقی نمی‌ماند. از منظر این بنیادگراها، حاکم که از آن امیرالمومنین یاد می‌شود، امیر، پیشوا و صاحب اختیار مومنان است. امیرالمومنین کسی است که قدرت آسمانی خداوند را در زمین نماینده‌گی می‌کند و اراده او را مظهر اراده الهی در روی زمین می‌دانند. مطابق اندیشه این گروه خواست امیرالمومنین خواست خداوند بوده و اراده او مورد تأیید خداوند و در راستای اراده خداوند است (محقق‌نیا و دیگران، ۱۳۹۲).

۳. حاکمیت ملی

مفهوم حاکمیت ملی برای اولین بار در اواخر قرن شانزدهم با اشاره به پدیده دولت سرزمینی به کار رفت.

این مفهوم در قالب حقوق، به واقعیت سیاسی اصلی آن عصر یعنی ظهور قدرت مرکزی که اقتدار خود را در زمینه‌ی قانون‌گذاری و اجرای قانون در داخل سرزمین مشخص اعمال می‌کرد اشاره می‌نمود. در ابتدا منشأ حاکمیت قدرت و اقتداری بود که در دستان حاکمان قرار داشت، در جریان انقلاب کبیر فرانسه این مفهوم از شخص پادشاه به مردم منتقل شد. در حقیقت این مردم‌اند که اقتدار عالی را اعمال می‌کنند. از آنجای که منشای اقتدار مردم‌اند و آثار آن به مردم برمی‌گردد، هدایت و کنترل آن نیز در دست مردم قرار دارد، این شکل از حاکمیت را که در محدوده‌ای داخلی به صورت مطلق اعمال می‌گردد «حاکمیت ملی» می‌گویند (ازنده‌ای و حسینی نصرآبادی، ۱۳۹۱).

۳-۱. آرای مردمی

مشروعیت، کلمه‌ی است که به اعمال و تصامیم دولت‌ها بار قانونی داده و اطاعت از آن را برای مردم همچون تکلیف می‌سازد به طوری که همگان چنین می‌پندارند که از اوامر حاکم باید اطاعت نمود؛ زیرا که او حق فرمان دادن را دارد و حاکمان نیز امر نمودن را از صلاحیت خود می‌دانند. حال سوالی خلق می‌شود که چنین مشروعیتی از کجا می‌آید؟ برای پاسخ باید دانست، مشروعیت واژه‌ای است که استقرار و دوام نظام‌های سیاسی در جهان مدرن به آن متکی می‌باشد. حکومت‌های مردمی بر افکار و آرای مردمی تکیه می‌کنند؛ زیرا مشروعیت حاکمان و اعتبار نهادها، ناشی از نظام مستلزم رضایت و تأیید شهروندان و مشارکت افکار عمومی می‌باشد، به همین دلیل نوعی رابطه دوجانبه و متقابل را می‌توان میان افکار عمومی و نظام سیاسی مشاهده نمود. مقبولیت که ناشی از رضایت خاطر افکار عمومی به وجود می‌آید، موجب کارآمدی، استقرار و دوام نظام‌های سیاسی می‌گردد. از آنجای که اندیشه سیاسی یک مقوله‌ای زمینی حساب می‌شود و حکومت نیز ساخته شده تا به مشکلات زمینی پاسخ دهد، پس ملاک برتری، کارآمدی و ناکارآمدی نظام‌های سیاسی بستگی به میزان رضایت افکار عمومی دارند. مطابق به این نظریه منبع مشروعیت در جامعه، مردم است (الهی منش، ۱۳۹۵).

ولی بنیادگرایان و تعداد زیادی از مسلمین، مشروعیت را از مقبولیت تفکیک می‌کنند. به گمان این‌ها آنچه به اساس رضایت جمعی باشند مقبولیت نظام سیاسی است نه مشروعیت نظام اسلامی، نظام اسلامی مشروعیت را امر مستقل از خواست مردم می‌داند. مصباح یزدی در مورد مشروعیت و حکومت چنین بیان می‌دارد «مردم مشروعیت به حکومت فقیه نمی‌دهند، بلکه رای و رضایت آن‌ها باعث به وجود آمدن آن‌ها می‌شود» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷).

به نظر ایشان هیچ‌کسی حق اعمال حاکمیت ندارد مگر این‌که از سوی خداوند مأمور باشد، یعنی حکومت کسی مشروع است که از سوی خداوند انتصاب گردیده باشد. در اسلام خداوند به تمام هستی مالکیت و حاکمیت دارد. مالکیت و حاکمیت الهی این معنی را افاده می‌نماید که مشروعیت و بنای حکومت استوار به اراده مردم نمی‌باشند. این مورد در قرآن کریم در سوره بقره به این صورت آمده «... و حاکمیت مطلق از آن اوست، غیر از خدا هیچ کس چنین حق را ندارد تا بتواند آن را به کسی اعطا کنند و یا از آن بگیرند» (قرآن، بقره: آیت ۱۰۲) مطابق این آیت تنها حکومت مشروع است که سرچشمه از حاکمیت الهی گرفته باشد و آن تعداد حکومت‌های که بر خواسته از آرای مردمی باشند ممکن از مقبولیت برخوردار باشند ولی هرگز مشروعیت ندارند.

با این تعریف می‌توان به ناسازگاری اسلام با حاکمیت ملی و آرای مردمی پی برد. لیک این مورد یک تفسیر شخصی به‌نظر می‌رسد تا یک تفسیر جامع از قرآن؛ زیرا که حاکمیت ملی هرگز ناقض حاکمیت الهی نیست، این دو مفهوم دو موضوع کاملاً متفاوت از هم است که در قیاس هم دیگر نمی‌گنجد، چرا که حاکمیت الهی سلطه و قدرت خداوند بر کاینات را می‌گویند ولی حاکمیت ملی سازوکاری انتخاب حاکم یک حکومت را در یک محدوده‌ای ارضی مشخص می‌سازد.

اگر در تاریخ دین نگاهی انداخته شود به صراحت دیده می‌شود که هیچ پیامبری ادعای این را نکرده که باید حاکمیت و حکومت را به او دهد و یا او آمده که حکومت را به دست بگیرد، بلکه برعکس هر کدام به‌عنوان افراد فعال مدنی در مقابل حاکمان ظالم از حقوق مردم مظلوم دفاع نموده‌اند. نمونه آن حضرت موسی است که از فرعون حاکمیت و حکومت را نخواست بلکه او را دعوت به حقانیت خداوند و رعایت کرامت انسان‌ها نمود. یعنی ما هرگز با تفسیر شخصی از آیات و روایات اسلامی نمی‌توانیم ادعا به ناسازگاری اسلام با حاکمیت ملی نماییم، درحالی‌که بسیاری از ارزش‌های اسلام خود ثابت‌کننده‌ی حاکمیت ملی است، این مورد را می‌توان در آیات قرآن و نظریات عالمان دین یافت. خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران تقابل اسلام با ارزش‌های مردم سالاری را بی‌بنیاد دانسته و حتی طرح آن را اهانت به اسلام محسوب می‌کند. با این استدلال در ایران حکومت تشکیل می‌دهند که ۹۹ درصد از مردم به پای صندوق‌های رای رفته و به شخص مورد نظر خود در صندوق رای انداختند. به این صورت در مردم سالاری دینی با حاکمیت مردم، حاکمیت اسلام و اجرای شریعت مطرح می‌شود (حسینی، ۱۳۰).

۲-۳. مردم‌سالاری دینی

مردم‌سالاری دینی یا دموکراسی اسلامی یکی از مفاهیم بنیادی در اندیشه سیاسی معاصر به ویژه ایران معاصر است و با توجه به نوپایی آن نیازمند ایفای مفهومی می‌باشد. مردم‌سالاری دینی نیز هم‌چون لیبرال دموکراسی، سوسیال دموکراسی، دموکراسی مسیحی و دموکراسی مستقیم، یک نوع دیگری از مردم‌سالاری است که در آن خواست و اراده مردم در محدوده احکام و دستورهای الهی آزاد است. در مردم‌سالاری دینی، ملت‌ها حق دارند حاکمان مورد نظر خود را انتخاب نمایند و خود نامزد انتخابات شوند، از حقوق و آزادی‌های یک شهروند برخوردار باشند، از حاکمان پرسش و به اعمال آن‌ها انتقاد کنند، اسلام با آرای مردمی هیچ‌گونه مشکلی ندارد. البته باید گفت این تعریفی است که کمتر در عالم عینی دیده شده ولی جریانی است در حالت شکل‌گیری که امید می‌رود با وسعت یافتن، بتواند با ارزش‌های جهان مدرن سازگاری بیشتر حاصل نماید و جوامع اسلامی را از خطر بنیادگرایی نجات دهد (کدیور، ۱۳۷۷).

نتیجه‌گیری

بنیادگرایی اسلامی در مقابل غرب و ارزش‌های جامعه مدرن به وجود آمده است. بنیادگرایان با اعتقاد به نظریه توطئه تاریخ چنین می‌پندارند که بیشتر دگرگونی‌های تاریخی و اجتماعی برآمده از توطئه و نقشه‌های حساب شده کفار به‌ویژه دشمنان مسلمان است که امروز آمریکا و هم‌پیمانانش عامل این دشمنی و توطئه‌اند. بنیادگرایان اسلامی تمام ارزش‌های جامعه مدرن از قبیل دموکراسی، حاکمیت ملی، حقوق بشر، جهانی شدن و غیره را به چالش می‌کشاند و از عدم سازگاری آن با هنجارهای اسلامی سخن می‌گویند. انقلاب‌های اخیر دولت‌های اسلامی و نظر تعداد از عالمان دین نه این‌که سازش اسلام با حاکمیت ملی و آرای مردمی را قبول نموده، بلکه هر گونه طرح جدایی اسلام از این ارزش‌ها را اهانت به دین مقدس اسلام حساب می‌کنند. مردم سالاری دینی برعکس مردم‌سالاری غربی که با سکولاریسم همراه شد، توانست با حاکم شدن حاکمیت مردمی به حاکمیت اسلام و شریعت اسلامی برسد.

پذیرفتن حاکمیت ملی هیچ نقصی بر حاکمیت الهی وارد نمی‌کند؛ زیرا که حاکمیت ملی یک پدیده‌ای زمینی بوده و به سازوکاری حکومت‌داری سرزمینی می‌پردازند، درحالی که حاکمیت الهی نشان از قدرت و توانایی الهی در کائنات دارد.

از سوی دیگر مفهوم گزینش پیامبران از سوی خدا با انتخاب حاکمان از سوی مردم دو مفهوم متفاوت از هم است. خداوند خود پیامبر را انتخاب می‌کند تا پیام او را به مردم ابلاغ کند که در آن رای مردم تعیین‌کننده نیست درحالی که حکومت‌داری یک بحث سازماندهی و مدیریتی ارضی است. حکومت‌ها ساخته شده تا به مشکلات زمینی پاسخ دهند، پس هرگونه خلاقیت بشری را در امر مدیریت و ساخت مقبولیت نظام ارضی، اسلام مشروع دانسته و به تشویق آن می‌پردازد.

با پی بردن به این مساله که نه تنها اسلام با نظام‌های برخاسته از آرای مردمی و افکار عمومی مخالفت ندارد، بلکه حکومت‌های برخاسته از رضایت مردمی را مورد تایید و تمجید خود قرار می‌دهد. با این تعریف دیگر هیچ مبنای ایدئولوژیک برای تقویت فلسفه مبارزه بنیادگرایان اسلامی باقی نمی‌ماند؛ زیرا آشکار شدن سازگاری اسلام با حاکمیت ملی می‌تواند بنیاد خیزش بنیادگرایی اسلامی را کمرنگ نموده و باب همزیستی مسلمین با ارزش‌های جامعه مدرن را به روی دولت‌های اسلامی بگشاید.

راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی

نوراحمد افضلی^۱

چکیده

مقاله حاضر تحت عنوان (راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی) از نوع مقالات علمی- پژوهشی می‌باشد که تحقیق کنونی پس از بررسی عوامل و انواع افراط‌گرایی با تفسیر داده‌ها به راه‌حل‌های ممکن دست یافته است.

افراط‌گرایان مخالف و متضاد با میانه‌روان هستند بنابراین ناسازگاری عقیده‌ای آن‌ها موجب انجام اعمال افراطی شده و بدتر از آن این‌که آن‌ها خود را بر حق و دیگران را مردود می‌داند و همین مفکوره موجب روحیه دهی و ترغیب بیشترشان به انجام اعمال شان می‌شود. عقیده دیگر این‌که آن‌ها اجر خود را از نزد خالق خود می‌طلبند و در این راه هر شکستی را پیروزی دانسته و آنرا جهاد، شهادت، غازی و امثال آن می‌نامند به همین دلیل شکست‌ها موجب ناکامی شان نمی‌شود.

در این تحقیق به بررسی راه‌های حل پرداخته و به برخی دلایلی که موجب سوق‌دهی مردم به سمت این گروه‌ها شده به صورت مختصر اشاره می‌کند که قرار ذیل می‌باشد: باورهای مذهبی، فقر فراگیر، فساد در درون حکومت، توزیع ناعادلانه‌ای فرصت‌های اقتصادی، بی‌سوادی و عدم استقلالیت فکری، ترغیب مستقیم و غیرمستقیم مفتی‌ها از طریق جماعت‌ها و مدارس دینی، بنیان‌گذار افراط از طریق مکتب و مراکز تعلیمی، عدم توجه و نظارت خانواده‌ها به پیوستن فرزندان در گروه‌ها و بی‌خبری از دوستان و همراهان شان، مداخلات کشورهای ابرقدرت و تشویق و پناه دادن به گروه‌های تندرو، نبود یک پالیسی و استراتژی منظم در قوانین و ساختار حکومت جهت مقابله با این پدیده مخرب اجتماعی و... که باید این عوامل را از میان برداشته و راه شکل‌گیری گروه‌های تروریستی را محدود کرد. اهمیت تحقیق در اجرای پیشنهادها و راهکارها بوده و برای رسیدن به یک جامعه متعالی و عاری از گروه‌های تروریستی باید پیشنهادهای به منصفه اجرا گذاشته شود. هم‌چنان اکنون که کشور عزیز ما افغانستان در گودال بی‌ثباتی افتاده است، بیشترین نیاز به دریافت راه حل دارد. هدف تحقیق نجات افغانستان با ارایه ایده‌های برتر و اجرای آن‌ها می‌باشد.

کلید واژه‌گان: افراط‌گرایی، مبارزه، راهکارها، افغانستان، تروریسم

مفهوم افراط‌گرایی: افراط در لغت به معنی از حد گذشتن و یا زیاده‌روی کردن است (معین، ۱۳۷۱).

مفهوم افراطی یا رادیکال (تندرو) از واژه یونانی رادیکس به معنای ریشه گرفته شده است و صفتی است برای همه نگرش‌ها و روش‌هایی که خواهان تغییر بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی موجود هستند. این اصطلاح نخستین بار در انگلستان توسط (چارلز جفرافاکس) از رهبران حزب لیبرال (ویگ) در مورد مخالفان لایحه اصلاحات سال ۱۸۳۲ به کار برده شد.

افراط‌گرایی به‌عنوان پدیده جدیدی که رفتارهای خشونت‌آمیز و گسترش تروریسم محصول آن است ساختارها، هنجارها و ارزش‌های جامعه را هدف قرار می‌دهد. همواره افراط‌گرایی به‌عنوان یک نگرانی مورد توجه جهان قرار داشته است (سادات، ۱۳۹۷).

افراط‌گرایی یعنی خروج از جاده اعتدال و عقلانیت و تکیه بر تعصبات ناروا و جمود بر عقیده و راه و رسم خویشتن و باطل پنداشتن عقیده و راه و رسم دیگران. افراط‌گرایی گرایش‌های خود را ملاک حق و حقیقت می‌پندارد، تاجاییکه بر تمام ارزش‌هایی دیگران خط بطلان می‌کشد. به هیچ وجه حاضر نمی‌شود که کمی فکر کند. در افراط‌گرایی عقلانیت رنگ می‌بازد و خیالات باطل، بیهوده و هواهای نفسانی غالب می‌گردد. افراط‌گرایی به گونه‌هایی قومی، نژادی، حزبی، گروهی و یا مذهبی است. از آنجایی که افراط‌گرایی زائیده‌ی تعصب و خروج از جاده اعتدال و عقلانیت و گریز از شریعت است. برای مبارزه با همه اقسام آن بیان مضرات افراط‌گرایی و توضیح فواید اعتدال و میانه‌روی توصیه می‌شود (عسکری، ۱۳۹۸: ۴).

اگر به تاریخچه افراط‌گرایی توجه کنیم، می‌بینیم که رگه‌های تفکرات افراطی در همان دوران اولیه اسلام قابل مشاهده است. این تفکرات افراطی بعدها با ایجاد گروه خوارج شکل عینی‌تر به خود گرفت و خشونت‌های فکری کم کم به خشونت‌های فیزیکی منجر شد که نمونه بارز آنرا ما می‌توانیم در جنگ نهروان مشاهده کنیم. گروهی که سخت به ظاهر اسلام معتقد و پایبند بودند و بسیاری شان حافظ و قاری قرآن هم بودند ولی از حقیقت اسلام چیزی نمی‌دانستند (احسانی، ۱۳۹۵؛ روزنامه افغانستان ما).

پیشینه تحقیق

مقالات زیادی پیرامون افراط‌گرایی نگاشته شده است اما به‌صورت مشخص در مورد راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی در افغانستان جز چند مقاله محدود بیشتر موجود نیست. ضرورت مبارزه با افراط‌گرایی در افغانستان رضا احسانی: اندیشه افراط‌گرایی سال‌هاست که جامعه اسلامی را رنج می‌دهد. هر از گاهی گروه‌های در کشورهای اسلامی شکل می‌گیرند که هدف شان اعمال حد اعلای خشونت در جوامع انسانی و اسلامی می‌باشد. عامل افراط‌گرایی در کشورهای اسلامی به دو عامل عمده پیوند دارد.

۱- عامل درون دینی ۲- عامل برون دینی.

هدف و ضرورت تحقیق

هدف این تحقیق ارایه راهکارها برای مبارزه با افراط‌گرایی در منطقه و افغانستان بوده تا بتوانیم با بهره‌گیری از پیشنهادها به گونه عملی شاهد جوامع عاری از خشونت باشیم. ضرورت تحقیق در اینست که جوامع برای رفاه و رسیدن به اهداف مشترک، حقوق انسانی، رفاه و ترقی جامعه نیاز به یک سلسله طرح‌ها برای مبارزه با افراط‌گرایی دارند.

سوالات اصلی و فرعی و خلاقیت:

- راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی چیست؟
- آیا مبارزه با افراط‌گرایی می‌تواند موجب رسیدن به اهداف مشترک جوامع گردد؟
- مبارزه با افراط‌گرایی چه تغییری در جامعه به وجود آورده می‌تواند؟
- در این مقاله بیشترین تلاش صورت گرفته است تا نکته‌های مبارزه با این پدیده شوم که سبب عقب‌ماندگی جوامع می‌شود، بیان گردد.

فرضیه و روش کار تحقیق

به نظر می‌آید که مبارزه با افراط‌گرایی تنها راه بیرون رفت از انواع خشونت‌های دسته‌جمعی جوامع بوده و کشتار و وحشت را از جامعه محو می‌کند.

تحقیق کنونی از انواع تحقیقات تحلیلی-کاربردی می‌باشد که با استفاده از کتابخانه‌ها و سایت‌های اینترنتی معتبر و مطالعات فراوان گردآوری شده و به شکل تحلیلی - توصیفی صورت گرفته، روش کار آن تفسیر و تحلیل محتوا برای ابراز راه‌حل‌های مفید می‌باشد.

چارچوب نظری

افراط‌گرایی غالباً در معنای سیاست یا دین برای ایدیولوژی به کار می‌رود که از گرایش‌های جریان‌های اصلی (مورد قبول جامعه) بسیار خارج باشد.

در دنیای امروز و جهان اسلام، خاور میانه و به‌خصوص در افغانستان مردم با تجربه و مشاهدات حملات بی‌رحمانه‌ای گروه‌های افراطی و تروریستی در نقاط مختلف شهرها بر اماکن مذهبی و آموزشی، اجتماعات مردمی، کاروان‌های امنیتی در طول بیست سال گذشته، با پدیده‌های نامبرده آشنایی کامل پیدا نموده و باتمام وجود و جان خود بار منفی، طعم تلخ و زیانبار نتایج و فرایند عمل‌کرد آن‌ها را لمس کرده‌اند. با اینحال حکومت افغانستان علی‌رغم داشتن امکانات تبلیغاتی، پشتوانه و پتانسیل‌های مردمی، حمایت افکار عمومی در سطح ملی و بین‌المللی نتوانسته‌اند که طرف مقابل را تحت فشارهای سیاسی و تبلیغاتی جدی قرار دهند.

افراط‌گرایی با انواع و اشکال مختلف‌اش بر محققین، پژوهشگران، تحلیلگران و مردم افغانستان پوشیده نیست اما با توجه با اهمیت موضوع و پیامدهای افراط‌گرایی و ارتباط مستقیم آن با تروریسم، این پدیده باید بازخوانی، آسیب شناسی و به‌صورت مفصل تحلیل گردد و راهکارهای مبارزه با آن ارایه شود.

تبیین گروه‌های افراطی از اسلام، در دوران‌های مختلف بیشتر بر مخالفت با طیف‌های دیگر مذاهب اسلامی مبتنی بود تا درک حقیقت اسلام و معرفی اسلام واقعی برای مردم. از این رو آن‌ها همواره مسایل اسلامی را با نوعی پیش‌داوری مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهند. پایبندی به ظاهر اسلام و برجسته‌سازی مسایل عبادی، جهاد، مجازات‌های اسلامی، اجرای حدود و از جمله قصاص و نهی از منکر از موضوعات مورد علاقه رهبران این گروه‌ها به حساب می‌آیند. بنابراین اسلامی که این گروه‌ها برای مردم عرضه می‌دارند، اسلام واقعی نیست و رفتارهای غیرانسانی و غیراخلاقی این گروه‌ها کمترین ارتباطی هم با حقیقت اسلام ندارد. اینها کاریکاتوری از اسلام را برای مردم به نمایش می‌گذارند بدین معنا که تنها برخی از جنبه‌های دین اسلام را برجسته کرده و آن‌ها را به نام تمام دین به مردم معرفی می‌کنند.

نتیجه‌گیری

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که افراط‌گرایی منحنی یک معضل جهانی دامنگیر جوامع شده و آن‌ها را سرگرم نگه می‌دارد و به این شکل زمینه‌های رشد و ترقی و باروری را از جامعه سلب نموده و آن‌ها را محتاج کشورهای جهان اول قرار می‌دهند که البته جوامع ابرقدرت نیز در این جریان سیاسی نقش بسزایی را بازی می‌کنند. به همین دلیل بیشترین گروه‌های افراطی در کشورهای جهان سوم فعالیت‌های گسترده دارند زیرا کشورهای جهان سوم توجه بیشترشان را جهت مبارزه با این گروه‌ها معطوف می‌دارند از اینرو از جهات دیگر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، صنایع و تکنولوژی عقب مانده و منحنی کشورهای جهان سوم باقی می‌مانند مانند افغانستان، عراق، سوریه و...

از آنجاییکه هدف این تحقیق ارزیابی راهکارهای مفید جهت مقابله با پدیده افراط‌گرایی می‌باشد. لزوماً باید به‌صورت مختصر به برخی علل و عوامل شکل‌گیری گروه‌های افراطی اشاره شود تا در روشنایی آن راهکارهای مفید طرح و پیشنهاد گردد.

می‌توان گفت مجموعه‌ای عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و اقتصادی در یک جامعه به‌صورت شبکه‌ای دست به دست هم می‌دهند تا در تبانی و همکاری با یکدیگر زمینه‌های افراط‌گرایی را مساعد سازند. افراط‌گرایان از ایدئولوژی‌های دینی و برخی برداشت‌های اسلامی به‌عنوان بزرگ‌ترین ابزار جهت قناعت دادن به عمل‌کرد خود، استفاده می‌کنند و سعی دارند مفکوره افراطی خود را در جامعه ترویج داده و نهادینه سازند. این درحالی است که دین اسلام در آیات متعدد به میانه‌روی و اعتدال اشاره داشته است. به گونه مثال خداوند ج در آیتی می‌فرماید: (لا اکره فی الدین) که این آیه خود حجت قاطع به مردود بودن عمل‌کرد افراطیون است.

راهکارهای پیشنهادی برای پیشگیری و مبارزه با افراط‌گرایی

۱) سهم دادن یکسان همه اقوام و طبقات جامعه در فرصت‌های شغلی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی.

۲) ایجاد زمینه‌های شغلی و تحصیلی برای جوانان و نوجوانان. زیرا معمولاً افراد بیکار و فقیر به گروه‌های تروریستی می‌پیوندند و نیز افراد بی‌سواد که دارای استقلالیت فکری نبوده و زودتر تحت تاثیر افکار افراط‌گرایانه قرار می‌گیرند.

۳) ذهنیت‌سازی اجتماعی، فرهنگی، گفتمان‌سازی، فعالیت‌های مدنی و روشنگری و افزایش سطح آگاهی عامه.

۴) در نصاب درسی مکاتب و دانشگاه‌ها باید مفاهیم دینی با واقعیت‌ها و تسلسل منجسم باشد تا باعث تولید افکار افراطی نشده و از ابتدا بنای افراط در افکار کودکان و جوانان تشکیل نشود.

۵) همکاری مفتی‌ها، مولوی‌ها و مبلغان دین در تفسیر درست آیات و احادیث پیامبر بزرگ اسلام و رساندن آن به مردم. امروزه امامان مساجد و مفتی‌ها به شکل غیرمستقیم مردم را تحریک نموده و از پیوستن شان به گروه‌های افراطی استقبال می‌کند که این در شکل‌گیری و جلب و جذب گروه‌های افراطی بسیار موثر واقع می‌شود. مانند تشویق به سوی جهاد اسلامی که آنهم با تفسیر واقعی بیان نمی‌شود.

۶) بلندبردن سطح آگاهی مردم از درک درست آیات و احکام دین مبین اسلام.

۷) ریشه‌کن کردن هر نوع تبعیض و تعصبات قومی، نژادی، سمتی، مذهبی

۸) نظارت از کتب و نحوه تدریس مدارس دینی، دارالحفاظ‌ها و دیگر سکتورهای خصوصی دینی در پیشبرد دروس شان جهت جلوگیری از افراط‌گرایی.

۹) همکاری رسانه‌ها و مطبوعات در جهت اطلاع‌رسانی درست از دین و مقابله با افراط‌گرایی

۱۰) نظارت و کنترل خانواده‌ها از فرزندان نوجوان‌شان. خانواده‌ها در پیشگیری از تشکیل گروه‌های افراطی نقش بسیار عمده‌ای دارند زیرا خانواده‌ها می‌توانند مانع فرزندان جوان و نوجوان‌شان برای پیوستن به گروه‌های افراطی شوند.

۱۱) جلوگیری از مداخلات کشورهای منطقه و تشویق گروه‌های افراطی. اگر کشورهای همسایه به گروه‌های افراطی پناه ندهند و یا تجهیز نکنند آن‌ها قادر به انجام اعمال تروریستی نخواهند بود.

۱۲) همکاری جامعه جهانی، سازمان ملل، اتحادیه‌های بین‌المللی و... در راستای محو گروه‌های تروریستی و افراط‌گرا.

عوامل افزایش خشونت‌ها در برابر زنان افغانستان و راه‌های حل

شیما صدیقی^۱

چکیده

سپاس بیکران دارم خدای مهربان را که در شرایط بحرانی و نا بسامان کشور، در هیاهویی از مشکلات و بحران زندگی زنان افغانستان برایم توانایی بخشید تا بتوانم باز هم با نیروی قلم به مبارزات خود برای دفاع و اعاده حقوق زنان سرزمینم بپردازم.

این مقاله تحقیقی تحت عنوان «عوامل افزایش خشونت‌ها علیه زنان افغانستان و راه‌های حل آن» نوشته شده است. خشونت خانوادگی شایع‌ترین شکل خشونت علیه زنان با بیشترین عوارض اجتماعی، روانی و اقتصادی است؛ هدف این تحقیق شناخت عوامل و انواع خشونت‌های اعمال شده علیه زنان در افغانستان است. در این تحقیق با استفاده از ابزار پرسشنامه از زندگی ۱۰۰ زن، علاوه بر مطالعه کتب، کوشیده‌ام تا تجارب نظری و حقیقی ۱۰ ساله خود در راستای مبارزه با پدیده خشونت علیه زن را به رشته تحریر درآورم.

پدیده خشونت علیه زن در جامعه افغانستان به شکل خطرناک گسترش یافته و در ابعاد مختلف وجود دارد که در این تحقیق به نمونه‌های بارز آن اشاره می‌کنیم. بیشترین میزان خشونت‌های رایج، خشونت فیزیکی، روانی، جنسی و کمترین میزان خشونت، وابسته به خشونت اقتصادی است. برای همگان هویداست که با تسلط طالبان شرایط برای زنان در تمامی عرصه‌ها دشوار شده طوری که دروازه‌های نهادهای آکادمیک کشور به روی دختران بسته است. بنابراین دسترسی به منابع برای مان دشوارترین کار در این مقاله است اما به هر حال کوشیده‌ام تا به کتابخانه‌ها به صورت آنلاین وصل شوم و از فرصت‌های عاید شده استفاده اعظمی را نمایم بنابراین در طی مدت تحقیق خود به نکات مهم و مسایل ارزشمند پیرامون چگونگی و عوامل افزایش خشونت‌ها علیه زنان دست یافته‌ام که می‌خواهم با فرهیخته‌گان اهل قلم و بیان شریک نمایم.

کلید واژه‌ها: عوامل، افزایش، خشونت، زنان، افغانستان، راه‌های حل

مقدمه

خشونت و به‌خصوص خشونت علیه زنان نوعی بیماری وحشتناک جهانی است که روزبه‌روز به‌گونه سرسام‌آور افزایش یافته و در سکوت پیشروی می‌کند. در واقع پدیده‌ی منفور خشونت علیه زن یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های فراروی جوامع انسانی محسوب می‌شود.

۱. فعال حقوق زنان در ولایت نیمروز.

واژه خشونت از بدو پیدایش بشر با جنس زن درآمیخته بوده و با ظهور دین مقدس اسلام پیکار و مجادله با این معضله آغاز گردید، زمانی که اسلام زنده به گور کردن دختران را نهی کرد؛ این رویکرد مثبت یک تحول عظیم را پیرامون جایگاه زن در اذهان جامعه بشریت ایجاد کرد و از آن به بعد پیغمبر ما حضرت محمد(ص) با انتشار و گسترش ارشادات دین مبین اسلام در سراسر دنیا به حیث اولین الگوی احترام و بنیان‌گذار حقوق زن شناخته شد که آیات قرآن کریم، احادیث صحیح و نزول چند سوره برای آموزش حقوق و جایگاه زنان دال بر این مدعاست (سوره مبارکه علق (۹۶) آیات ۳-۵)، «سوره مبارکه زمر (۳۹) آیه ۹»، «سوره مبارکه فاطر (۳۵) آیه ۲۸». با تداعی دین مبین اسلام کشورها در صدد به رسمیت شناختن جایگاه واقعی زنان برآمدند و قوانین حمایتی درین خصوص تدوین گردید درحال حاضر در ۱۱۹ کشور جهان قانون ضد خشونت خانگی را تحت عناوین مختلف به تصویب رسانیده اند.

بیان مسأله

در کشور عزیزما افغانستان پس از سقوط رژیم سیاه طالبان(در سال ۲۰۰۱) که ظلم و بی عدالتی در برابر زنان اوج گرفته بود، با در نظر داشت وخامت اوضاع زنان افغانستان به همکاری کشورهای منطقه قوانینی برای حمایت از حقوق زنان و جلوگیری از خشونت‌ها علیه این قشر مظلوم طرح و تصویب کرد که می‌توان از قانون منع خشونت علیه زنان (مصوبه شماره ۱۶ مورخ ۱۳۸۷/۴/۱۵) و قانون منع آزار و اذیت زنان و اطفال نام برد، قانون منع خشونت دارای ۴ فصل و ۴۴ ماده بوده و در طی فرمان تقنینی شماره (۹۱ مورخ ۱۳۸۷/۴/۲۹) به توشیح در آمد و تا زمان سقوط حکومت جمهوری در ادارات عدلی و قضائی مرعی الاجرا بود. قانون محو خشونت علیه زنان یک منبع عدالت به زنان قربانی خشونت در افغانستان است. این قانون همه اعمال خشونت‌آمیز علیه زنان را جنایت می‌پندارد هر عملی که مسبب صدمه یا آسیب به بدن، ذهن، روح، شهرت و اموال آن‌ها گردد را شامل می‌شود.

هیچ‌کس حق ندارد خشونت علیه زنان را در هیچ جایی، نه در خانه، نه در نهادهای دولتی یا غیردولتی، سازمان‌ها، اماکن عمومی، موسسات آموزشی، محل حمل و نقل و مکان‌های دیگر، مرتکب شود. سازمان ملل متحد ۲۵ نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان را فرصتی برای دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی می‌داند تا از آن برای افزایش آگاهی عمومی استفاده کنند اما باوجود تصویب قانون منع خشونت و سایر قوانین حمایتی در اکثر کشورها، بازهم آمار نشان می‌دهد که ۳۵ فیصد زنان خشونت را تجربه کرده‌اند و در افغانستان این آمار قبل از سقوط نظام متاسفانه به ۶۵ فیصد رسیده بود اما با روی کار آمدن طالبان زنان افغانستان از تمام حقوق اساسی، انسانی و قانونی خویش محروم شده‌اند و این وضعیت واقعا نگران‌کننده است پس می‌توان گفت فجیع‌ترین انواع خشونت در حال حاضر بر زنان افغانستان اعمال می‌شود.

مطابق آمار سازمان ملل از هر ۳ زن ۱ زن خشونت جنسی و جسمی را تجربه کرده است (سایت وزارت امور زنان). رفتار خشن با زنان در تمام جوامع، کشورها و در همه سطوح اجتماعی و اقتصادی دیده می‌شود. تحقیقات نشان می‌دهد افراد و زنانی که از نظر اقتصادی و اجتماعی در سطوح پایین‌تری هستند در معرض احتمال بیشتر خشونت قرار دارند. مشکلات اقتصادی مهمترین عامل خشونت خانگی است. (ساروخانی، ۱۹۹۹)

تعریف مفاهیم

قبل از این‌که به بررسی عوامل افزایش خشونت علیه زنان بپردازیم اندکی در مورد ماهیت واژه خشونت شرح می‌دهم و نظریات دانشمندان را در این مورد بیان می‌کنم. خشونت در فرهنگ لغت معین به معنای درستی، ناهمواری، تندخویی و بی‌رحمی تعبیر شده اما در مفهوم اصطلاحی این واژه تعاریف متعددی ذکر شده است.

اولین تعریف مربوط به گلز و استراوس است از دید این دو محقق، خشونت رفتاری است با قصد و نیت آشکار (یا رفتاری با قصد و نیت پنهان اما قابل درک) برای وارد کردن آسیب فیزیکی به فرد دیگر. «خشونت رفتاری آگاهانه در نظر گرفته می‌شود که نتایج احتمالی آن ایجاد آسیب فیزیکی یا درد در فرد دیگر است» (اعزازی، ۱۳۸۰).

مگارژی (megargee): خشونت به معنای اشکال افراطی رفتار پرخاشگرانه است که احتمالاً باعث آسیب‌های مشخص به قربانی می‌گردد» کوک (Cook) خشونت را قصد استفاده از قدرت فیزیکی به منظور ایجاد آزار، تخریب و مرگ می‌داند (کلمن، ۱۳۷۷). تعریف دیگر خشونت چنین است: «خشونت را می‌توان عملی آسیب‌رسان دانست که فرد برای پیش‌برد مقاصد خویش انجام می‌دهد و صرفاً جنبه فیزیکی (بدنی) ندارد، بلکه ممکن است ابعاد روانی (فحاشی، تحقیر، مزوی کردن فرد، داد و فریاد)، جنسی (آزار و مزاحمت جنسی، تجاوز) و اقتصادی (شکستن وسایل خانه و...) هم به خود بگیرد» (درویش‌پور، ۱۳۷۸).

قانون منع خشونت علیه زنان، خشونت را چنین تعریف کرده است

«ارتکاب اعمال مندرج ماده پنجم این قانون است که موجب صدمه به شخصیت، جسم، مال یا روان زن می‌گردد. (فقره ۲ ماده ۳ قانون منع خشونت) ماده پنجم این قانون ۲۲ نوع عمل را خشونت تلقی کرده که شامل خشونت‌های جسمی، جنسی و روانی می‌گردد.

۱. خشونت جسمانی یا فیزیکی: هر گونه اقدام به مقصد رسانیدن آسیب یا تهدید نمودن قربانی که آسیب را ثابت می‌سازد (کار، ۱۳۸۰) موارد (آتش زدن یا استعمال مواد کیمیاوی، زهری، مجبور نمودن به خودکشی و یا خودسوزی، مجروح و یا معلول نمودن، لت و کوب، اجبار زن به اعتیاد مواد مخدر و کار اجباری) را از جمله خشونت‌های جسمی و فیزیکی اند (قانون منع خشونت - ماده پنجم).

۲. خشونت لفظی و روحی: عبارت است از مجازات، توهین، تحقیر، آزار و اذیت، بدنام کردن قربانی، لطمه زدن به اعتبار شخصیتی او (کار، ۱۳۸۰). مواردی مانند (دشنام، تحقیر و تخویف، آزار و اذیت، انزوای اجباری، منع تصرف در ارث، منع تصرف در اموال شخصی، ممانعت از حق تعلیم تحصیل، کار و دسترسی به خدمات صحی، ازدواج با بیش از یک زن بدون رعایت حکم مندرج ماده ۸۶ قانون مدنی، نفی قرابت) را در این کتگوری دسته‌بندی کرده اند. (ق-م - خ ماده پنجم).

۳. خشونت جنسی: هرگونه دخالت در فعالیت‌های جنسی خلاف رضایت زن و یا تهدیداتی را در برمی‌گیرد که به آبرو و حیثیت وی صدمه رساند (کار، ۱۳۸۰) که موارد تجاوز جنسی، مجبور نمودن به فحشا، خرید و فروش به منظور یا بهانه ازدواج، بد دادن، نکاح اجباری، ممانعت از حق ازدواج و یا حق انتخاب زوج، نکاح قبل از اكمال سن قانونی) از جمله خشونت‌های جنسی اند (ق-م-خ، ماده پنجم) معضله خشونت در برابر زنان و کودکان در افغانستان تقریباً به یک عرف عادی تبدیل شده زنان به انواع و شیوه‌های مختلف شاهد خشونت جسمی، جنسی و روانی بوده‌اند و فجع‌ترین نوع آن بریدن اعضای بدن نظیر دست، پا، گوش، بینی، آلت تناسلی، سوختاندن به وسیله مواد آتش‌زا، تیرباران کردن و حتی محکمه صحرائی و سنگسار کردن نیز بوده است. ازدواج زیر سن و ازدواج اجباری: دو نوع دیگری از خشونت گسترده در برابر زنان در افغانستان است. که در اکثر مناطق، رایج است با توجه به این، دولت در قانون منع خشونت علیه زنان و در قانون مدنی برای جلوگیری از ازدواج کودکان ماده‌ی را درج کرده ولی با آن هم این ازدواج‌ها صورت می‌گیرد و در کشور ما همواره عرف بر قانون مقدم بوده است. زنان افغانستان بیشترین قربانیان خشونت در جهان‌اند که آمار سالانه وزارت امور زنان و کمیسیون حقوق بشر این ادعا را اثبات می‌سازد.

علل و عوامل افزایش خشونت‌ها

۱. از آنجائی که خانواده نخستین پایه رشد طفل است می‌تواند زمینه ساز روشنی و یا تاریکی در آینده باشد، خانواده نخستین و پایدارترین نهاد اجتماعی است که هویت انسانی و جامعه‌پذیری فرد در آن شکل می‌گیرد و موجب پذیرش ارزش‌ها، هنجارهای اجتماعی و هم‌چنان انتقال الگوهای روابط و تعامل به سایر نهادهای اجتماعی می‌شود بدون شک هیچ یک از آسیب‌های اجتماعی نیست که فارغ از تاثیر خانواده باشد. (سارو خانی، ۱۳۷۹) افرادی که در معرض خشونت خانواده قرار می‌گیرند در معرض خطر بالاتری برای انتقال رفتارهای خشونت‌آمیز به نسل بعدی قرار دارند (کلامی، ۱۳۷۸) و یا شوهرانی که اقدام به لت و کوب زنان خود می‌کنند در خانواده پدری شاهد لت و کوب مادران‌شان توسط پدران‌شان بوده‌اند (روی، ۱۳۷۷).

پس محیط خانواده مهم‌ترین مکان برای رشد تربیتی اطفال هستند و والدین نقش اساسی را در ساختار شخصیت طفل دارند آنان می‌توانند با همزیستی مسالمت‌آمیز فرزندان خویش را با روحیه صلح و دوستی پرورش دهند تا در آینده انسان‌های سالم تحویل جامعه بدهند (سیف، ۱۳۶۸).

۲- پس از این‌که طفل از محیط خانه به محیط مکتب وارد می‌شود معلمین و مدرسین می‌توانند الگوهای رفتاری مثبت را به اطفال بیاموزند از بین بردن اپارتاید جنسیتی میان اطفال، توجه به خواسته‌های بیولوژیکی دختران، آموزش سهم‌گیری اطفال در کارهای خانه بدون در نظر داشت جنسیت و مسوولیت‌پذیری امور شخصی‌شان، می‌تواند روحیه هم‌دیگرپذیری را تقویت ببخشد (اعزازی، ۱۳۸۰).

۳- پس از ورود نوجوانان به اجتماع بزرگ انسانی این مسوولیت به دولت حاکم بر می‌گردد دولت می‌تواند با طرح برنامه‌ها، استراتژی‌ها و پالیسی‌های منطقی حضور زنان را در تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی گسترش دهد یعنی یکی از عوامل بی‌پروایی حکومت در بخش زنان است (گیدنز، ۱۳۷۶). پس خانواده، مکتب و اجتماع از مولفه‌های اصلی شکل‌گیری شخصیت انسان هاست و علل هر مشکلی را از اینجا باید ریشه‌یابی کرد (گرت، ۱۳۸۰) به‌صورت کوتاه به فکتورهای دیگر از عوامل افزایش خشونت علیه زنان در افغانستان از زمان حاکمیت جمهوریت الی اکنون اشاره می‌کنیم:

- ۱) تداوم جنگ ۴۰ ساله در کشور؛
- ۲) فقر اقتصادی حاکم در جامعه ما؛
- ۳) بیکاری؛
- ۴) اعتیاد زنان و مردان به مواد مخدر؛
- ۵) مهاجرت‌ها؛
- ۶) تهاجم فرهنگ بیگانه در کشور؛
- ۷) پخش و نشر موضوعات غیراسلامی و غیراخلاقی از طریق رسانه‌های جمعی و عدم نظارت تطابق آن‌ها با فرهنگ افغانستان توسط وزارت اطلاعات و فرهنگ؛
- ۸) پائین بودن سطح آگاهی مردم در مناطق دوردست و محروم از حقوق انسانی و تمدنی؛
- ۹) ضعف اوضاع اقتصادی زنان؛
- ۱۰) جامعه مردسالار؛
- ۱۱) عدم تطبیق برنامه‌ها و کارهای بنیادی برای زنان؛
- ۱۲) تعدد ازدواج مردان و نقض حقوق مشروع زنان؛
- ۱۳) ضعف تطبیق قانون منع خشونت و قوانین حمایتی برای زنان؛
- ۱۴) تطبیق محکمه‌های صحرائی زنان در مناطق تحت نفوذ طالبان در زمان جمهوریت؛

- ۱۵) نبود بخش‌های اختصاصی بررسی خشونت‌ها علیه زنان در برخی از ادارات عدلی و قضایی کشور مانند سارنوالی منع خشونت، محکمه فامیلی و مساعدت‌های حقوقی؛
- ۱۶) عرف و عنعنات ناپسند اجتماع که حاکم بر قانون و شریعت گردیده است؛
- ۱۷) عدم فرهنگ‌سازی ازدواج و مصارف گزاف برای تشکیل خانواده و به حاشیه کشاندن اصل مسأله ازدواج؛
- ۱۸) کثرت جمعیت در خانواده‌ها که زن نقش ندیمه و یا خدومه را ایفا می‌کند. و هزاران علت دیگر که باید عمیق و با تدبیر به حل هر معضل پردازیم؛
- در پایان چند نکته را به‌حیث راه حل کاهش خشونت‌ها علیه زنان پیشنهاد می‌کنم:
- ✓ ریشه کن کردن جنگ که تقریباً نیمه از سرمایه کشور را ویران کرد به‌شمول زنان منحیث قربانی اول جنگ؛
 - ✓ ایجاد زمینه مهر و عطوفت در فضای خانه جایگزین خشونت و از میان برداشتن تبعیض جنسیتی اطفال؛
 - ✓ ایجاد روحیه همدیگرپذیری و زدودن تبعیض میان کودکان؛
 - ✓ ایجاد فرصت‌های شغلی برای زنان؛
 - ✓ ارتقای ظرفیت دختران و فراهم نمودن زمینه تحصیلات عالی شان تا بتوانند هم‌تراز با مردان حرکت کنند و سد‌ها را بردارند؛
 - ✓ طرح‌ریزی برنامه‌های موثر و طولیل‌المدت از جانب حکومت برای افزایش حضور زنان در کرسی‌های بلند رتبه و بالا بردن حضور زنان در تمام عرصه‌ها؛
 - ✓ طرح برنامه‌ها جهت جلوگیری از مهاجرت جوانان و کاهش فشارهای روحی و مبتلا شدن شان به مواد مخدر که زمینه ساز وسیع‌ترین خشونت علیه زنان است؛
 - ✓ ایجاد یک سیستم حساب‌دهی و شفافیت در تطبیق قانون از جانب ادارات عدلی و قضایی کشور برای تطبیق قانون منع خشونت؛
 - ✓ کاهش فساد اداری به هر شکل ممکن؛
 - ✓ کنترل و نظارت بر فعالیت‌های رسانه‌ها در راستای فرهنگ‌سازی صحیح اطلاع‌رسانی به تمام اقشار جامعه از حقوق اساسی شان؛
- به یقین می‌گویم اگر با تدبیر حرکت نکنیم خشونت علیه زنان تمامی بافت‌های اجتماع را در هم کوبیده و آثار زیان‌بار آن در طولانی مدت جامعه را به‌سوی تنازل، عقب‌ماندگی و ویرانی‌های غیرقابل‌تعمیر سوق می‌دهد. باین حال امیدواریم با دشوارتر شدن اوضاع کشور تاریخ به عقب برنگردد و ما روزهای سیاه را تجربه نکنیم زیرا زنان همواره در تاریخ کشور ثابت کرده‌اند که نماد صلح و دوستی بوده‌اند. حذف زنان یعنی حرکت به سمت فلج شدن نیمی از پیکر جامعه، و خشونت علیه زن یعنی از بین بردن وحدت یک جامعه، پس کاهش آن نیازمند پیکار و مبارزه‌ی همگانی است.

حقوق زنان از دیدگاه اسلام

زحل بهشتی

مقدمه

در حقیقت زنان با آمدن اسلام به حقوق ازدست‌رفته و اصلی خویش دست یافت. از حقوق اساسی از جمله حقوق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره برخوردار شد. و حقوق گوناگون زن را که در طول تاریخ، سنت‌ها و آداب و رسوم مختص مرد می‌دانست به وی بازگردانید و مساوات و تعادل را برقرار کرد. باید قدر اسلام را بدانیم که فرمود: ای مردم، ما همه‌ی شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن‌گاه شعبه‌های بسیار و قبایل مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوار و با افتخارترین شما نزد خدا با تقواترین شمایند، همانا خدا کاملاً دانا و آگاه است.. در این آیه خداوند متعال از مرد و زن و یا هم چیزی خاص نام نبرده فقط اشاره به تقوای فرد دارد بنابراین درمی‌یابیم که حقوق زن و مرد نزد پروردگار یکسان است.

تساوی حقوق زن و مرد در قرآن کریم

خداوند متعال بعضی از حقوق زن و مرد را در قرآن تساوی قرار داده نه مساوی، تساوی با مساوی بودن فرق دارد چون وقتی حقوق مساوی باشد باید هر دو مساویانه زحمت را متقبل شود درحالی‌که زنان توانایی کارهای سنگین را ندارند. زنان و مردان در حقوقی مانند حق حیات، حق آزادی بیان و پرسش‌گری، و مانند آن برابر شمرده شده‌اند. در روایات و فقه اسلامی برخی از حقوق میان زن و مرد به طور مساوی در نظر گرفته شده است، مثل حق انتخاب همسر، حق برخی از فعالیت‌های تجاری و اقتصادی، همین امر نشان می‌دهد که اصل نخست در حقوق زن و مرد از دیدگاه قرآن تساوی آنهاست و به عبارتی زن و مرد در حقوقی که مربوط به انسانیت و جنبه‌های فطری اوست کاملاً مساوی هستند اما در حقوقی که به نقش اجتماعی آنها باز می‌گردد دارای حقوق متفاوت می‌باشند چرا که نقش زن در اسلام در درجه نخست نقش مادری است و نقش مرد، نقش پدری و مدیریت خانواده است.

حقوق اقتصادی زنان

حق مالکیت

زن در طول تاریخ اکثراً حق مالکیت را نداشت بلکه خود او نیز حیثیت اموال و املاک را داشت و به ارث گذاشته می‌شد. قرآن کریم در عصری که زن در برخی ملل از حق مالکیت بر اموال برخوردار نبود، و استقلال اقتصادی نداشت؛ با صراحت، حق مالکیت و استقلال اقتصادی آنان را اعلام کرد و فرمود: (وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ وَسَلُّوا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) سوره نساء آیه ۳۲. بدین معنا که هر چند تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد وجود دارد. ولی هرگز این تفاوت مانع تلاش هر یک از آنها نمی‌شود که مردان مالک تلاش‌های خود و زنان نیز مالک تلاش‌های خویش اند و هرچه را از اموال به دست آورند، متعلق به خودشان است. در پایان می‌فرماید:

به جای آرزو کردن برخی از امور بی فایده که از اختیار شما بیرون است، از فضل و کرم خداوند تمنا نکنید و بدانید که خداوند به همه امور داناست. خداوند مزیت‌های هر یک از مرد و زن را به دو گروه جداگانه خلق کرده که اسرار آن را فقط خودش می‌داند مثل این که مردان را بر زنان در تعدد زوجات، برتری بخشید و سهم میراث آنان را بیشتر قرار داد و از سوی دیگر، زنان را بر مردان به سبب دریافت مهر و نفقه، برتری داد، در نظام احسن آفرینش وجود تفاوت‌های جسمی، روحی و عاطفی میان زن و مرد لازم است لذا قوانین نیز متفاوت خواهد بود.

جمله (لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ) است، که بر حق مالکیت زنان بر اموال و دارایی‌ها و نتیجه تلاش‌های اقتصادی آنان - همانند مردان - تأکید دارد. به رسمیت شناختن حق مالکیت برای زنان جمله (وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ) به صراحت نشان می‌دهد که زنان مالک تلاش خویش اند و مالکیت آنان بر اموال، با آنکه می‌توانست بفرماید: هر کس مالک کسب خویش است. ولی با دو جمله جدا و مستقل، بر مالکیت زن نسبت به کسبش - همانند مرد - تأکید کرد. و هم در تلاش اقتصادی، مستقل است و کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند. واژه «اكتساب» که به معنای تحصیل کردن و به دست آوردن است، تلاش اختیاری و کوشش اقتصادی زن است، البته زن در برابر مرد، غیر از زن در برابر شوهر است، زن شوهردار، اگر تلاش اقتصادی وی منوط به خروج از منزل باشد و یا مانع استمتاع شوهر شود، نیاز به اذن وی دارد. پس در میابیم که وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ یعنی هر چیز را زنان کسب کند، یا نصیب شود برای خودشان است، کلمه اکتسبن برای مونث استفاده می‌شود، و خانم که شوهر دارد نمی‌تواند بدون اذن و اجازه همسرش؛ در صورتی که همسر راضی نباشد از منزل خارج شود که این هم شرایط دارد باید نفقه وی را بدهد و ظلم و ستم نکرده و با اخلاق نیکو رفتار کند.

حق ارث

هر چند میان مقدار ارث زن و مرد، تساوی وجود ندارد، ولی در اصل ارث بردن، زن و مرد یکسانند و زن نیز همچون مرد، از خویشاوندانش از جمله همسرش، ارث می‌برد. (لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا) سوره نساء آیه ۷. این آیه به حق ارث بری مردان و زنان پرداخته، هم مردان از خویشاوندان و پدر و مادر خویش ارث می‌برند و هم زنان با نزول این آیه که در عصر جاهلیت رسم چنین بود که تنها مردان را وارث می‌شناختند و معتقد بودند هر آن کس که قدرت حمل سلاح و جنگ و دفاع را ندارد، به او ارث نمی‌رسد. به همین دلیل، زنان و کودکان را از ارث محروم می‌ساختند. اسلام با نازل کردن این آیه قرآن کریم وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ را ذی‌حق معرفی کرد. ارث بردن زن نصف مرد هم فلسفه‌ای دارد: نیمی از سهم مرد طبعاً صرف نفقه و مخارج زن خواهد شد و به زن باز خواهد گشت. همچنین برای زن تکلیفی راجع به شرکت تأدیه و مخارج خانه وضع نشده و از همین جاست که سهم الارث دختر در اسلام نصف پسر است.

حق وصیت

اسلام با دادن استقلال اقتصادی به زنان و به رسمیت شناختن مالکیت آنان، اجازه وصیت کردن در اموال را به آنان بخشید؛ زن حق دارد همچون مرد، در اموال خویش به مقدار ثلث وصیت کند در آیه ۱۸۰ سوره بقره می‌فرماید: بر شما نوشته شده، هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی از خود به جای می‌گذارید، برای پدر و مادر و نزدیکان، به‌طور شایسته وصیت کند، که در آیه ۱۲ سوره نساء و آیه ۱۰۶ سوره مائده نیز در مورد حق وصیت بر زنان در اموال خویش اشاره شده، که در اصل نشان می‌دهد زن و مرد هر دو به‌طور یکسان از حق وصیت برخوردارند و هر دو صنف می‌توانند در اموال خویش وصیت کنند.

حق انفاق و صدقه

با توجه به مالکیت زنان، حق انفاق و صدقه دادن برای آنان از اموال خویش جایز است. زنان می‌توانند از اموال شخصی خویش که توسط کسب و کار و تلاش به دست آورده و یا هم به ارث برایش رسیده صدقه بدهند و یا هم هر طوری خواسته باشند وصیت و مصرف کنند یعنی کاملاً اختیار مال خویش را دارد و یا اگر خانم شوهردار است در صورت اجازه همسر می‌تواند از اموال وی نیز انفاق کند. در سوره حدید آیه ۱۸ آمده است: (إِنَّ الْمُؤَدِّقِينَ وَالْمُؤَدِّقَاتِ وَأَقْرَبُوا اللَّهُ قَرُصًا حَسَنًا)؛ «در حقیقت، مردان و زنان صدقه دهنده و کسانی که به خدا و امی نیکو داده اند برای ایشان پاداش دو چندان و اجری نیکوست».

اشتغال زنان

اسلام اصول مشخص را برای شخصیت زن ترسیم نموده است که بررسی حقوق زنان در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باید بر پایه این اصول باشد. در شماره پیشین، برخی از این اصول که عبارتند از: تساوی زن و مرد و استقلال مالی زن مورد بررسی قرار گرفت اشتغال زنان به خودی خود با رعایت اصول اسلام، هیچ ممنوعیتی ندارد که البته مراعات اصول اسلام تنها مختص زن نیست برای مردان نیز الزامی است، اما در اسلام حق اولویت نقش مادری و همسری برای زن است در صورت که با شغل زن حق همسر و مادری ضایع نشود؛ شغل داشتن زن مشکل ندارد اما اگر وقت کافی برای آنان نداشته باشد اولویت خانواده است نه اشتغال، مثلاً مادر که طفل شیرخوار دارد نباید وظیفه بیگیرد که از حق شیر طفل ضایع شود چون اطفال تا سن ۱۸ ماهگی اگر از آغوش مادر دور باشد دچار افسردگی شده و در دوران کلان‌سالی نیز دچار اختلال رفتاری بین اجتماع خواهد شد چنانچه بسا که تا شش ماه به‌جز شیر مادر به نوزاد چیزی دیگری داده نشود.

حقوق اجتماعی و مختص زن در اسلام

این حقوق که ویژه ای زنان است و امتیازی برای زن در مقابل مرد محسوب می‌شود، که به حقوق مالی و معنوی تقسیم می‌شود.

حقوق مالی زن

۱. مهریه: یکی از حقوق زن مهریه است، مهریه در اسلام حق مالی است که در قرآن کریم آمده است «وآتواالنساء صدقاتهن نحله» که از نظر اسلام نوعی پیشکش و هدیه است. نحله به معنی هدیه که مرد باید به عنوان هدیه محبت و وفاداری به زن تقدیم کند. در آداب و رسوم جاهلیت مبلغی را به عنوان شیربها (یا بهای خدمات پدر و مادر) به پدر دختر پرداخت می کرد و تصور این بود که شوهر آن دختر را در مقابل شیربها از پدر خریداری کند که موجب اسارت زن و بی حرمتی به او می گردید ولی در اسلام مهریه بر اساس چند چیز است:

۱. براساس شخصیت و استقلال زن نه بابت بهای او به بستگانش؛ ۲. براساس حرمت و عزت زن زیرا مهریه هدیه است و هدیه و پیشکش را یا نزد بزرگان می برند یا نزد کسی می برند که دل به او سپرده باشند. ۳. براساس استقلال اقتصادی زن که او را لایق تصرف اموال می داند.

۲. نفقه: نفقه نیز یکی دیگر از حقوق اختصاصی زنان است که در دین مقدس اسلام تامین نفقه زن به عهدهی مرد گذاشته شده است.

حقوق معنوی زن

خوش رفتاری: اگر چه داشتن اخلاق و رفتاری خوش وظیفه زن و مرد است. اما دین اسلام آنرا وظیفهی خاص مرد و حق خاص زن قرار داده است مشروط بر آن که خود زن هم بر آن علاقه مند باشد و اسباب ظاهری آنرا فراهم کند. خوش رفتاری مخصوص همسران نیست، نسبت به دختران نیز رعایت آن بر والدین شرط شده است. قرآن و حدیث هر گونه سوء رفتار و فشار را نسبت به زن شدیداً منع و نهی کرده است. پیامبر اکرم می فرماید: جبرئیل به اندازه نسبت به زن سفارش کرد که گمان کردم به او اف هم نمی توان گفت.

نتیجه گیری

اسلام زن را مانند مرد آزاد و مانند او انسان آفریده، نه برده، نه از طرف چپ مرد و نه هم شیطان که بعضی از جاهلان معتقد اند و از کلیه حقوق انسانی که مرد برخوردار است؛ زن نیز من حیث یک انسان از تمام آن حق و حقوق برخوردار است. اما اینکه حقوق زنان همیشه پایمال شده است؛ مشکل اسلام نیست که حقوق زنان رعایت نمی شود مشکل آنان است که حقوق زنان را مراعات نکرده و از دستورات الهی سرکشی می کنند و زن را فقط خدمت کار می داند. در قرآن کریم و در احادیث، زنان از حقوق گوناگون برخوردار است: مانند حقوق خانوادگی، حقوق زن بر عهدهی شوهر (حق رفتار شایسته، حق مسکن، حق نفقه، حق مهریه)، حقوق سیاسی، حق بیعت یا انتخابات، حق جنگ و دفاع، حقوق اجتماعی قضایی، حقوق اقتصادی، حق ارث، حق وصیت، حق انفاق و صدقه، حق اشتغال، حقوق اجتماعی، مالی و غیره حقوق که بحث آنها در یک مقاله نمی گنجد؛ اسلام برای زنان اختصاص داده است که با آمدن اسلام، زنان به آزادی واقعی رسید.

عوامل خشونتِ مبتنی بر جنسیت در افغانستان نازدانه عباد^۱

چکیده

هدف از این تحقیق موشگافی مشکلات جنسیت مخصوصاً زنان و عوامل آن در افغانستان است. در این تحقیق از روش کتابخانه‌یی استفاده شده و نویسنده اسناد حقوقی ملی و بین‌المللی و گزارش‌های متعددی مرتبط به خشونتِ مبتنی بر جنسیت را مورد بررسی قرار داد. مرور بر آثار نشان می‌دهد که خشونتِ مبتنی بر جنسیت دارای عوامل گوناگون است. عدم باورمندی مردم افغانستان نسبت به تساوی حقوق زن و مرد، انعکاس تعصب جنسیتی در کتاب‌های درسی و نهادهای آموزشی، برداشت سوء نسبت به توانایی‌های زنان، عدم پابندی مردم نسبت به ارشادات دین مبین اسلام برای محو خشونتِ مبتنی بر جنسیت باعث تشدید خشونتِ مبتنی بر جنسیت شده است. بر علاوه، فعالیت‌های نهادهای معتبر مثل سازمان ملل متحد در سطح جهان و کمیسیون حقوق بشر افغانستان و قوانین موضوعه داخلی افغانستان پیرامون آگاهی عامه نسبت به چالش‌های جدی خشونت علیه جنسیت زنان در افغانستان، تا حدی توانسته در آگاهی عامه نسبت به رفع چالش‌های خشونت علیه جنسیت مخصوصاً زنان مؤثر واقع گردد. بنابراین، نویسنده پیشنهاد می‌کند که حکومت افغانستان و نهادهای دخیل در افغانستان برنامه‌های آگاهی‌دهی را برای کاهش و محو خشونتِ مبتنی بر جنسیت در سراسر کشور راه‌اندازی کند.

کلید واژه‌ها: خشونت، جنسیت، افغانستان، زن، حقوق بشر، اسلام.

مقدمه

خشونت یک پدیده و رفتار ناهنجار و آسیب‌رسان اجتماعی است که بنابر وضعیت اجتماعی و فرهنگی هر جامعه، ملت و مملکت، به اشکال و انواع گوناگون بروز می‌کند. بنابراین اکثر کشورهای در حال توسعه درگیر با این موضوع بوده که متأسفانه قربانی زیادتر آن را زنان می‌پردازند، پیوندی با این معضله؛ سبب بربادی خانواده‌ها، ایجاد فضای مملو از وحشت، به هم خوردن توازن در اجتماع، ناکامی مردم و دولت در راستای ایجاد جامعه سالم و عقب‌گرایی داشته‌های علمی می‌شود که تمدن‌های جدید نیز در محو و ریشه‌کن کردن آن موفقیتِ چندان حاصل نکرده اند.

حتی هیچ جامعه بشری را سراغ نداریم که در آن یکی از اشکال خشونت وجود نداشته باشد، که متأسفانه جامعه ما بیشتر از این امر، مخصوصاً زنان جامعه ما متضرر است و نویسنده در این مقاله آن را با موارد تعریف خشونت، جنسیت، اعلامیه جهانی حقوق بشر، فعالیت رفع کلیه تبعیضات علیه جنسیت زن، اعلامیه سازمان ملل متحد پیرامون خشونت جنسیت زنان، مردود بودن خشونت علیه جنسیت زن از نظر اسلام، دیدگاه قوانین داخلی پیرامون رفع خشونت جنسیتی زن، انواع خشونت، عوامل خشونت علیه جنسیت زن، نقش جامعه در ابداع و حذف خشونت، جایگاه خشونت علیه جنسیت زن در جامعه ما، فعالیت‌های کمیسیون حقوق بشر در زمینه کاهش خشونت علیه زنان در افغانستان، موانع و مشکلاتی که حاوی خشونت علیه جنسیت زن می‌باشد، راه‌های حل، و در اخیر با نتیجه‌گیری تبیین نموده است.

۱. تعریف‌ها

۱-۱ تعریف خشونت: خشونت در لغت، به معنی درشتی، ناهمواری، تندخوی، بی‌رحمی بوده. در اصطلاح، یک سلسله رفتارهای نامناسب، ناهنجار و غیرمشروع اجتماعی است، که انسان‌های ناسالم بالای یکدیگر اجرا و در نتیجه منجر به ضررهای جسمی، روانی و مالی گردد، می‌باشد. و یا عبارت از ارتکاب اعمال که موجب صدمه به شخصیت، جسم، مال یا روان زن گردد (تجاوز جنسی، بد دادن، تحقیر، تخویف، آزار و اذیت، انزوای اجباری می‌باشد).^۱ یا در عموم به هر نوع عمل عمدی گفته می‌شود که بر زندگی و جسم اثر مخرب داشته باشد، و یا در عموم اعمال محدودیت بر انسان به گونه‌ای که مانع رشد استعدادها و یا حرفه و تخصص وی گردد و یا رفتار و برخورد با انسان به عنوان یک شی یا حیوان (تخطی از حرمت و کرامت انسان) را گویند. و یا دیدگاه عمومی هم مبتنی بر این است که هر نوع اعمال ضد انسانی که کرامت، شرافت، عزت، آزادی، اختیار، حیثیت و شخصیت انسانی را مورد مخاطره و آسیب قرار دهد، عبارت از خشونت می‌باشد.

۱،۲ تعریف جنسیت: مفهوم لغوی و اصطلاحی کلمه جنسیت: در لغت به معنی زن یا مرد بودن و یا چگونگی جنس را گویند، در اصطلاح عبارت از دسترسی به حقوق، مسولیت‌ها، مکلفیت‌ها، صلاحیت‌ها، امتیازات و سهم شدن در امور زندگی هر دو جنس (مرد و زن) به صورت یکسان گفته می‌شود.^۲

۱: ماده ۵ قانون منع خشونت علیه زن.

۲: طرز العمل آمریت جندر وزارت کار و امور اجتماعی.

۲. خشونت علیه زنان در قوانین بین‌المللی

۲.۱. اعلامیه جهانی حقوق بشر و فعالیت کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان
پیرامون خشونت علیه جنسیت زنان: اصطلاح خشونت علیه زنان، به معنی هر عمل خشونت آمیز است، که بر اختلاف جنسیت مبتنی باشد و به آسیب یا رنج بدنی، جنسی، یا روانی برای زنان بینجامد، یا احتمال منجر شدن آن به این نوع آسیب‌ها و رنج‌ها وجود داشته باشد، از جمله تهدید به این گونه اعمال، زورگویی، یا محروم‌سازی خود سرانه از آزادی، خواه در محضر عام روی دهد و خواه در زندگی خصوصی^۱. خشونت علیه زنان را باید طوری استنباط کرد که موارد زیر را در بر گیرد؛ اما محدود به این موارد هم نباشد.^۲

الف: خشونت‌های بدنی، جنسی و روانی‌ای که در خانواده روی می‌دهند، از جمله کتک زدن، سوء استفاده جنسی از فرزندان اناث خانواده، خشونت مرتبط با جهیزیه، تجاوز جنسی در چهارچوب زناشویی، ختنه زنان و سایر رسم‌های زبان آور برای زنان، خشونت‌های غیر همسرانه در ارتباط با سوء استفاده یا بهره‌کشی؛

ب: خشونت‌های بدنی، جنسی و روانی‌ای که در اجتماع عمومی روی می‌دهند، از جمله تجاوز به عنف، سوء استفاده جنسی، مزاحمت جنسی و ایجاد ارباب در محیط کار، در موسسه‌های آموزشی و در هر جای دیگر، خرید و فروش زنان به صورت قاچاق و روسپیگری اجباری؛

ج: خشونت‌های بدنی، جنسی و روانی‌یی که دولت مرتکب می‌شود، یا از آن‌ها اغماض می‌کند، هر جایی که روی دهند (به بیان دیگر، دولت باید مسوول خشونت‌های باشد که از اقداماتش و هم از خودداری اش در اقدام ناشی می‌شود).^۳ در همین مورد کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات سازمان ملل متحد بیان داشته است که دول عضو، در تمام زمینه‌ها، به خصوص در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، کلیه اقدامات لازم، از جمله وضع قوانین را به منظور رشد و پیشرفت کامل زنان به عمل آورند تا اجرای حقوق بشر و بهره‌مندی آن‌ها از آزادی‌های اساسی بر مبنای مساوات با مردان تضمین گردد.^۴

۱. ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

۲. ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

۳. قطعنامه (۱۰۴/۴۸) ۲۰ دسامبر سال ۱۹۹۳.

۴. ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

و یا دول عضو، کلیه اقدامات مقتضی را به عمل خواهند آورد، تا هرگونه تبعیض علیه زنان در زمینه‌های شغلی، ازبین برود و براساس اصل تساوی حقوق بین زنان و مردان، حقوق مشابه برای آن‌ها تضمین شود.^۱ و هم‌چنان درباره خشونت علیه جنسیت زن گفته است که: خشونت بر مبنای جنسیت از مظاهر تبعیض بوده و به شدت توانایی زنان در برخورداری از آزادی و حقوق شان را صدمه می‌زند و خشونت بر مبنای جنسیت از مظاهر تجاوز به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی است و باید حکومت‌های عضو پیمان تدابیر لازم را وضع نماید، یعنی اقدامات لازم را برای جلوگیری از هر نوع خشونت بر مبنای جنسیت در حریم خصوصی و عمومی اتخاذ نمایند. دولت‌ها باید تضمین کنند که قوانین پیشگیری از خشونت‌های خانگی، تجاوز جنسی و دیگر تخطی‌های بر مبنای جنسیت حمایت مناسب و لازمه را برای تمامی زنان فراهم می‌آورد و انضمام آن‌ها در اجتماع و نیز کرامت آنان را پاس می‌دارد. خدمات حمایتی مناسب باید برای زنان قربانی مهیا گردد. اقدامات لازم برای رفع نگرش‌های زن ستیزانه اتخاذ گردد.^۲

۲.۲. منشور سازمان ملل متحد پیرامون خشونت علیه جنسیت زنان

زنان به‌طور برابر حق برخورداری و حفظ همه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی، و همه عرصه‌های دیگر را دارند. این حقوق از جمله شامل موارد: حق زندگی، حق برابری، حق آزادی و امنیت شخصی، حق حمایت بالسویه قانون، حق آزادی از همه اشکال تبعیض، حق بهره‌وری از بالاترین میزان ممکن سلامت جسمی و روانی، حق شرایط عادلانه و رضایت‌بخش برای کار، حق این‌که فرد مورد شکنجه یا دیگر مجازات‌ها یا رفتار خشن، غیرانسانی و تحقیرآمیز واقع نشود، است.^۳ دولت‌ها باید خشونت علیه زنان را محکوم نموده و نباید هیچ رسم را برای وظیفه خود در رابطه با حذف آن بهانه کنند. دولت‌ها باید با استفاده از تمام شیوه‌های مناسب سیاست حذف خشونت علیه زنان را تا پایان آن دنبال کنند.

برای زنانی که تحت اعمال خشونت قرار می‌گیرند. باید دسترسی به راهکارهای قضائی و در تقاضای جبران خسارت و توان‌یابی از طریق چنین راهکارهایی آگاه سازد، راهکارهایی پیشگیری و همه دستورالعمل‌های جامع حقوقی، سیاسی، اداری را تدوین و تضمین کنند که قربانی شدن مجدد زنان به‌خاطر عدم حساسیت قانون به ملاحظات جنسی و شیوه‌های اعمال قانون و دیگر مداخلات دولتی اتفاق نخواهد افتاد.

۱. ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

۲. توصیه کلی شماره ۱۹ (جلسه ۱۱ سال ۱۹۹۲).

۳. ماده ۳ منشور سازمان ملل متحد.

مقادیر کافی پول را برای فعالیت‌های مربوط به حذف خشونت علیه زنان را در بودجه دولت قرار دهند. اقدامات لازم، به‌ویژه در زمینه آموزش، به عمل آورند که الگوهای اجتماعی و فرهنگی رفتار مرد و زن اصلاح شود و تبعیض‌ها، رفتارهای مرسوم و همه دیگر رفتارهایی که براساس ایده فرودستی یا فرادستی یک جنس و رفتار سنتی مرد و زن است، حذف شود. تحقیق، جمع‌آوری اطلاعات و آمار، به‌ویژه در باره خشونت خانگی و رواج اشکال گوناگون خشونت علیه زنان را ترویج کنند، در گزارش‌های مربوط به اسناد حقوق بشر که به سازمان ملل متحد ارائه می‌دهند، اطلاعات راجع به خشونت علیه زنان و اقدامات انجام شده برای عملی کردن اعلامیه حاضر را جای دهند، نقش مهم جنبش و سازمان‌های غیر دولتی زنان را در سطح جهانی در ارتقای سطح آگاهی و کاهش مسئله خشونت علیه زنان تصدیق کنند.^۱

۳. مردود بودن خشونت علیه جنسیت زن از نظر اسلام: با ظهور دین مبین اسلام مبارزه‌ی پیگیرانه قهرمانان اسلام بر علیه خشونت‌های دوران جاهلیت آغاز گردید و در اولین قدم زنده به گور کردن دختران معصوم، محروم ساختن زنان از میراث و تبعیض‌های نژادی و قبیله‌ی را منع و همه‌ای آن‌ها را حرام قرار داد. تمام انسان‌ها باهم برابر و هیچ کسی را فضیلتی بر دیگر در خصوص نژاد، زبان، قوم و قبیله قرار نداد و یگانه معیار برتری تقوی و پرهیزگاری شمرد. که در این زمینه خداوند(ج) می‌فرماید: ان اکرمکم عند الله اتقاکم ترجمه: (به تحقیق گرامی‌ترین شما نزد خدا(ج) متقی‌ترین شما است.) در جای دیگر می‌فرماید که با آنان «زنان‌تان» به شایستگی رفتار نمایند.^۲

هم‌چنان در همین جا در موضوع میراث می‌فرماید که «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه ارث ببرید، آن‌ها را تحت فشار قرار ندهید و قسمتی از آنچه را که به آن‌ها پرداخته‌اید تملیک کنید» خداوند(ج) در جای دیگری راجع به مساوی بودن خلقت زن و مرد و مکرریت انسان یا تقوی می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.^۳ ترجمه: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است.

۱. ماده ۴ اعلامیه سازمان ملل متحد.

۲. سوره نسا آیه ۱۹.

۳. سوره نحل آیه ۶۷.

زن و مرد از یک اصل واحد آفریده شده و نقش مهم انسانی زن را خداوند متعال (ج) چنین بیان فرموده است. «هو الذی خلقکم من نفس واحدۃ وجعل منها زوجها لیسکن الیها»^۱ ترجمه: (خداوند(ج) آن ذاتیست که شما را از یک نفس آفرید و گردانید از آن نفس «جنس» جفت آن را «همسر» تا آرام بگیرد در کنار آن. آرامش و اطمینان روحی مرد وزن به کمک و مشارکت همدیگر یکی از اهداف اصلی آفرینش بوده تا با فراغت خاطر و آرامش، این کره خاکی را آباد کنند.) در جای دیگری آمده است: هر که از مرد یا زن عمل شایسته انجام دهند و او که مؤمن باشد برای او زندگی شایسته می‌بخشیم.

پیامبر(ص) نیز دربارهٔ اخلاق مردان نسبت به زنان می‌فرماید: «بهترین شما، خوش اخلاق‌ترین شما نسبت به همسرانشان می‌باشد». و هم‌چنان می‌فرماید: انما النساء شقائق الرجال ترجمه: (جز این نیست که زنان همتای مردانند).

۴. دیدگاه قوانین داخلی پیرامون رفع خشونت جنسیتی زن

۴,۱- **قانون اساسی:** هر نوع تبعیض و امتیاز میان اتباع افغانستان ممنوع می‌باشد، اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند.^۲ دولت حقوق متقاعدین را تضمین نموده، برای کهنسالان، زنان بی‌سرپرست، معیوبین و معلولین و ایتم بی‌بضاعت مطابق به احکام قانون کمک لازم به عمل می‌آورد.^۳

دولت به منظور تامین سلامت جسمی و روحی خانواده، بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای ازبین بردن رسوم مغایر با دین مقدس اسلام تدابیر لازم اتخاذ می‌کند.^۴

۴,۲- **قانون مدنی:** نفقه زوجه مشتمل است بر نفقه، لباس، مسکن و تداوی متناسب به توان مالی زوج.^۵ مهر، ملکیت زوجه محسوب می‌شود. زوجه می‌تواند در مهر خود هر نوع تصرف مالکانه داشته باشد.^۶ طلاق، عبارت از انحلال رابطه زوجیت در حال یا آینده بین زوج و زوجه است به الفاظی که وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده شده بتواند.^۷ زوجه وقتی می‌تواند مطالبه تفریق کند که زوج مبتلا به مرض غیر قابل علاج باشد یا اعاده صحت وی مدت طولانی را در برگیرد.^۸ خلع، عبارت از انحلال عقد ازدواج در بدل مالی که زوجه آن را به زوج می‌پردازد.^۹ نکاح صغیر، کمتر از ۱۵ سال جواز ندارد.^{۱۰} برای صحت نکاح و نفاذ آن یعنی ایجاب و قبول توسط عاقدین، اولیا و یا وکلای شان با دو نفر شاهد با اهلیت حضور داشته باشد.^{۱۱}

۱. سنن ترمذی ج ۱۱۱۵.

۲. ماده ۲۲ قانون اساسی.

۳. فقرة ۳ ماده ۵۳.

۴. فقرة ۲ ماده ۵۴.

۵. ماده ۱۱۸ قانون مدنی.

۶. ماده ۱۱۰.

۷. ماده ۱۵۵.

۸. ماده ۱۷۶.

۹. ماده ۱۵۶.

۱۰. ماده ۶۴ بند ۲.

۱۱. ماده ۷۷.

۴،۳- کد جزا: طور مثال، اجراءات در موارد ذیل صورت می‌گیرد:

- ✓ مرتکب جرم تجاوز جنسی به حبس طویل، محکوم می‌گردد^۱
- ✓ مرتکب تجاوز جنسی به شکل گروهی با رعایت احکام مندرج اجزای ۵ و ۶ ماده ۱۷۰ این قانون به اعدام یا حبس دوام درجه یک محکوم می‌گردد.^۲
- ✓ شخصیکه مرتکب آزار و اذیت زن یا طفل در محلات عامه، وسایل نقلیه عمومی و یا هر محل دیگری گردد، به جزای نقدی از پنج‌هزار تا ده هزار و اگر این اذیت در محلات کار، مراکز تعلیمی و تحصیلی یا مراکز صحتی باشد به جزای نقدی از ده هزار تا بیست هزار افغانی محکوم می‌گردد. یا اگر این جرم توسط استاد، طیب یا آمر با استفاده از موقف و وظیفوی و نفوذ ارتکاب گردیده باشد و در مواردیکه ارتکاب این جرم سبب صدمه جسمی یا روانی مجنی علیه گردد و یا هم مکرراً این جرم انجام شود مرتکبان به حبس قصیر شش ماه محکوم می‌گردد.^۳
- ۵. انواع خشونت: خشونت را می‌توان نظر به اوضاع کنونی جامعه به انواع ذیل تقسیم بندی نمود:

۱-۵. خشونت جسمی: لت و کوب، شکنجه، تشنه و گرسنه نگهداشتن و تحمیل کارهای شاقه؛

۲-۵. خشونت روانی: فحش، داد و فریاد کشیدن، قطع رابطه کردن، در انزوا قرار دادن، تهدید به طلاق دادن، قیودات وضع کردن، جلوگیری از رفت و آمدها به خانه پدر و اقارب و توهین و تحقیر؛

۳-۵. خشونت اقتصادی: شکستن و از هم پاشاندن وسایل خانه، محروم ساختن از غذا، لباس، مسکن و...

۴-۵. خشونت جنسی: آزار و مزاحمت جنسی، تجاوز، خرید و فروش، وادار نمودن به اعمال خلاف عفت، مجبور ساختن به خود فروشی و ...؛

۵-۵. خشونت بهداشتی (صحی): زایمان غیرصحی، محروم ساختن از دسترسی به ادویه و دکتر، تنظیم تعدد اولاد به اراده مرد (که زنان جبرا باید فرزند زیاد به دنیا بیاورند و یا برای کنترل نسل، مورد عمل جراحی قرار گیرند و یا ادویه‌های ضد حاملگی استفاده کنند)؛^۴

۱. ماده ۶۳۷ کد جزا

۲. ماده ۶۴۱ کد جزا.

۳. مواد ۶۶۹، ۶۷۰ و ۶۷۱//.

۴. ملک ستیز، حقوق زن در افغانستان، ص ۲۳.

۶. **عوامل خشونت علیه جنسیت زن:** نواقص در فرهنگ و باورهای ناپسند، عدم رعایت قوانین اسلامی از طرف مردان و زنان، باورهای آشتی ناپذیر سنتی در دید جنسیتی، عدم آگاهی مردم از آیین زندگی خانوادگی، ضعف اقتصادی، قانون‌گریزی، عدم آگاهی زنان از مراجع دادرسی دولتی، مردسالاری که خشونت را حق خود دانسته و آن را یگانه راه‌حل در قضایای اجتماعی می‌داند، در بعضی اوقات تعدی زنان از نظام خانواده، بی‌اعتمادی میان زن و شوهر در میان اعضای خانواده، عدم مسئولیت اجتماعی مبنی بر محیط کاری زنان، ازدواج در سنین خورده، موجودیت رسانه‌های که زن را برای «تبلیغات بازرگانی، جاذبه‌های جنسی و اغواگری میان مرد و زن، شناسایی اشیا تولیدی».

و غیره در یک جامعه سنتی به معرفی می‌گیرند، نفوذ فرهنگ وارداتی خارجی، بی‌مسئولیتی دولت‌مردان نسبت به خشونت‌های صورت گرفته در جامعه، موجودیت زورمندان زن‌ستیز محلی، موجودیت اشخاص و لگردد، فرهنگ زن‌ستیزی در نهادهای دولتی، حاکم شدن اشخاص در نظام‌های دولتی و خانواده‌گی، که به زن حقوق قایل نیست و یا هم آگاهی ندارند، تبعیض جنسی، موجودیت سنت‌ها و عقاید قالبی و متعصبانه، بدحجابی و بی‌حجابی در جامعه سنتی، تأثیر سوابق نادرست کودکی، استعمال مواد مخدر و دواها و الکل‌ها.^۱

۷. **نقش جامعه در ابداع و حذف خشونت:** خانواده، رسم اجتماعی، مدارس، مکاتب، دانشگاه‌ها، نظام‌های حکومتی، رسانه‌های جمعی، هر کدام نقش به‌سزای در ایجاد و از بین بردن خشونت علیه زن داشته، فرضاً زمانیکه دختر و پسری می‌خواهند ازدواج نمایند، رسم جامعه طوری است که پسر در عروسی خود پول زیاد را مصرف نماید و در خانواده دختر هم به جای این که مهر به خود دختر داده شود، به پدر و خانواده وی داده شده، تا آن را به دلخواه خود مصرف نمایند، اینجاست که هم کیسه‌پسر از اثر عرف ناپسند خالی گردیده و هم زن به حق مهر خود نرسیده، و زمانی که دختر با دست خالی به خانه شوهر قدم می‌گذارد، زندگی زوجین با فقر مالی به رکود مواجه شده و در مصارف اقتصادی فامیل کم آمده که در نتیجه به اثر نامالایمات روزگار شکنجه را متحمل خواهند شد.

مدارس و مکاتب هم از این موضوع بدور نمانده، زمانی که دختر یا پسری به مدرسه و یا هم مکتب جهت فراگیری علم می‌روند، اگر علما و مربیون این کانون‌های آموزشی از علمیت خوبی برخوردار باشند، می‌توانند موضوعات چون: «نماز، روزه، رفتارهای سالم خانوادگی و اجتماعی، شفقت و همدیگرپذیری» را تدریس نموده تا این که بتواند جلو عادت و طبیعت خشونت‌آمیز علیه زنان را در جامعه بگیرد.

۸. **جایگاه خشونت علیه جنسیت زن در جامعه ما:** جامعه ما هم از سیطره خشونت و زن‌ستیزی به دور نمانده و توانسته حداقل به منبع خشونت در سطح جامعه جهانی علیه زن در صدر جدول قرار گیرد.

۱. ملک ستیز، حقوق زن در افغانستان. ص ۲۳.

که درین ناحیه می‌توان گفت انواع رفتارهای زشت را اکثر مردم این دیار بر زنان، خود و دیگران در محلات مختلف، روا داشته اند، که شامل: (خشونت خانوادگی با لت و کوب، تهدیدات روانی توأم با فحش و ناسزا گفتن، ممنوعیت در کار و فعالیت آنان در نظام اجتماعی، بد دادن در بدل اعمال زشت مردان برای دیگران، تحمیل نمودن ازدواج‌های اجباری، تجاوز جنسی، ممنوعیت رفتن به مکاتب، مدارس، تحصیلات عالی، فروختن زنان به دلیل گرفتن طویانه به خانواده مرد) و غیره مظلّم زن‌ستیزی می‌باشد.

۹. فعالیت‌های کمیسیون حقوق بشر در زمینه کاهش خشونت علیه زنان در افغانستان

نظر به فعالیت‌های که کمیسیون حقوق بشر افغانستان تا حال انجام داده، دیده می‌شود که دست‌آوردهای همچون: خشونت علیه زنان نظر به سال‌های قبل کاهش یافته است به‌ویژه ازدواج‌های اجباری، نامزدی اجباری و بد دادن دختران و زنان در مجموع کاهش یافته است، این که سطح آگاهی حقوقی زنان افزایش یافته است به‌گونه مثال هنگامی که یک زن مواجه به خشونت فیزیکی از جانب شوهرش می‌شود به کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان مراجعه نموده و خواهان دادخواهی از حقوق خویش می‌باشد. درحالی که قبلاً وقتی زنان به صورت درست از حقوق خویش آگاهی نداشتند لت و کوب، ممانعت از حق تعلیم و تحصیل، ممانعت از حق کار و ممانعت زن ازدید و بازدید اقارب یا انزوای اجباری را جزء حق مسلم شوهر تلقی می‌کردند و در این مورد هیچ‌گونه شکایت نمی‌کردند و حتی لت و کوب توسط شوهر را جزء از اطاعت از اوامر شوهر می‌دانستند، مگر امروزه به اثر بلند رفتن سطح آگاهی زنان لت و کوب، ممانعت از حق تعلیم و تحصیل، انزوای اجباری، ممانعت از حق کار را جرم دانسته و به‌خاطر دادخواهی از حقوق خویش به مراجع حقوقی ذیربط دولتی و به‌ویژه کمیسیون حقوق بشر مراجعه نموده و حداقل خواهان ثبت قضیه خویش می‌باشند و در صورت ادامه خشونت به خاطر پیگیری دوباره به کمیسیون مراجعه می‌کنند یا به خاطر حل مشکلات خانوادگی شان از کمیسیون حقوق بشر می‌خواهند تا قضایای شان در کمیسیون میانجی‌گری شده و بعد از اخذ تعهد خط مبنی بر عدم توسل به خشونت حل و فصل شود. از مثال‌های فوق می‌توان به این نتیجه رسید که خشونت علیه زنان کاهش یافته زیرا به محض روبرو شدن زن به خشونت فوراً به‌خاطر دفع آن به ادارات ذیربط دولتی شکایت می‌کند.^۱

۱۰. موانع و مشکلاتی که حاوی خشونت علیه جنسیت زن می‌باشد

۱۰-۱. عدم دسترسی به حق غذا: سلب مالکیت طبقات پایین و قشر زن از منابع تولیدی (زمین، باغ، آپارتمان، دوکان، فابریکه و ..)؛ عدم حضور مساوی زن با مرد در ساحات مختلف کار؛ نبود دولت‌های مبتنی بر رأی توده‌های فقیر مردم در افغانستان؛ کلاسیک بودن نظام تولید در افغانستان؛ عدم آگاهی قشر زن از حق غذایی خویش؛ توزیع غیر عادلانه مواد غذایی در سطح جهان و عدم مسوولیت جامعه جهانی در این زمینه.

۱. گزارش سالانه حقوق بشر افغانستان - میدیا.

۲-۱۰. مشکلات زنان در محاکم: وجود تبعیض در اذهان پولیس، ثارنوالی و قضات نسبت به زن؛ نبود فرهنگ اخذ و کیل مدافع و کم بودن وکلا در افغانستان؛ محکومیت زن در جامعه و خانواده‌ها؛ ننگ بودن به محاکم رفتن زن؛ فقر و ناتوانی اقتصادی زنان در اخذ وکیل؛ عدم آگاهی زن از حقوق خویش در محاکم؛ ضعف دولت در تطبیق احکام قانون؛ حاکمیت رسوم سنتی بر جامعه؛ حضور محدود زنان در ارگان‌های پولیس، ثارنوالی و قضا.^۱

۳-۱۰. موانع در ساحه سیاست: نازل بودن سطح تولید در کشور، فقر شعور سیاسی در مردم، به خصوص در قشر زن، فقر سواد و عدم آزادی زن در بیرون از خانه، مردانه بودن بیشتر برنامه‌ها و اساسنامه‌های احزاب موجود در افغانستان، وجود این ذهنیت منفی که سیاست کار مردان است نه از زنان، عدم موجودیت احزاب و اتحادیه‌های فعال و مفید به جامعه، تعصب مذهبی، از لحاظ جغرافیایی سیاسی، در انزوا قرار داشتن افغانستان.^۲

۱۱. راه‌های حل:

- ✓ استقلالیت زن از مرد در ساحه اقتصاد؛
- ✓ ارتقای آگاهی زنان و مردان از حقوق طبیعی و حقوق ملی و بین‌المللی؛
- ✓ ارتقای موقعیت سیاسی-اجتماعی زن در جامعه؛
- ✓ طرح قانون خاص برای مجازات مردان زن‌ستیز؛
- ✓ انعکاس نام زنان در کتب آموزشی نهادهای تحصیلات عالی کشور در مساوی با مردان؛
- ✓ مبارزه با خرافات و سنن منفور حاکم در جامعه؛
- ✓ اعتراضات پیهم کتله‌های زنان و مردان مدافع حقوق زن، علیه خشونت؛
- ✓ طرح قوانین از جانب دولت، در رابطه با قیود چندم‌سری، ازدواج‌های جبری، طلاق‌های خودسرانه حدود سن و سال ازدواج‌ها؛

نتیجه‌گیری

از مطالب فوق نتیجه‌گیری می‌شود، این که خشونت علیه زنان یک پدیده منفور و ناپذیرفتنی اجتماعی، خارج از قوانین الهی و بشری، که در ادوار تاریخ، زنان این سرزمین را از حق و حقوق شان محروم و ضربه سخت بر جسم و روان شان وارد نموده، و هم جامعه را در بحران و چالش‌های بزرگ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، قرار داده است. پس لازم است جهت التیام بخشیدن به این همه رنج‌ها، باورهای نادرست و فرهنگ خشونت‌آمیز را در جامعه تصفیه نماییم، رفتارهای خود را با اسلام حقیقی در جامعه پیوند داده و توطیه‌های خارجی که خشونت علیه زنان را دامن می‌زنند، دفع نماییم، و بر ما است تا بتوانیم جامعه عاری از خشونت همگانی خصوصاً علیه زنان را داشته باشیم، زن را به‌عنوان یک انسان بشناسیم، شخصیت برایشان قائل باشیم و حقوق سلب شده‌شان را دوباره اعاده نماییم، این است زندگی مملو از صلح، صفا، صمیمیت و همدیگرپذیری در اجتماع.

۱. ملک ستیز، حقوق زن در افغانستان. ص ۳۷.

۲. ملک ستیز، ص ۵۲.

عوامل رشد افراط‌گرایی در افغانستان

حفیظ تورکان^۱

چکیده

یکی از چالش‌های جهان امروزی به‌خصوص در افغانستان، مسأله‌ی گروه‌های افراطی و خشونت‌گرا است. مسأله‌ی افراطیت هم‌واره مورد توجه مراکز مطالعات استراتژیک و مراکز پژوهشی داخلی و خارجی بوده است. در این زمینه مطالعاتی نیز انجام شده است. مقاله‌ی حاضر با توجه به ضرورت و نیاز موضوع و جهت روشن‌تر شدن مسأله‌ی افراطیت و بررسی دقیق‌تر عوامل رشد افراط‌گرایی، کوشیده است راه‌های حل نیز برای کاهش فکر افراطیت و بنیادگرایی در افغانستان ارائه کند.

عوامل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی-اجتماعی و دینی از جمله عوامل اصلی افراط‌گرایی در افغانستان و موضوعات محوری این مقاله را تشکیل می‌دهند.

واژه‌گان کلیدی: افراط‌گرایی، دین، افغانستان، تروریسم، قدرت

مقدمه

افراطیت و بنیادگرایی از پدیده‌هایی است که در طول تاریخ بشری خصوصاً در سه دهه‌ی اخیر نظم جهانی را به چالش کشانیده است که با تاسف در این میان افراطیت دینی از آدرس مسلمانان در صدر مسئله و مباحث جهانی قرار دارد.

افراط‌گرایی به‌عنوان پدیده جدیدی که رفتارهای خشونت‌آمیز و گسترش تروریسم محصول آن است؛ ساختارها، هنجارها و ارزش‌های یک جامعه را هدف قرار می‌دهد. هم‌واره افراط‌گرایی به‌عنوان یک نگرانی مورد توجه جهان قرار داشته است. سوال جدی و اساسی این است که چه عوامل و انگیزه‌هایی باعث افراط‌گرایی و رشد تفکر افراط‌گرایانه در سطح جهان می‌شود و انگیزه‌های اصلی افراط‌گرایی در افغانستان چیست؟

مقاله‌ی حاضر برآن است تا به سوالات بنیادین فوق پاسخ ارائه کند. این مقاله با استفاده از روش تحقیق تحلیلی-کتابخانه‌یی، به دنبال جستجوی راه‌کارهای علمی و عملی به مسأله‌ی افراطیت و بنیادگرایی پرداخته است.

۱. ولایت بغلان، دانش‌آموخته‌ی جامعه‌شناسی

افراط‌گرایی چیست؟

افراط مصدر است که به معنی: اغراق، ضد تفریط، زیاده‌روی، گزافه و مبالغه می‌باشد. (ده‌خدا، ۱۳۷۷).

هم‌چنان صاحب فرهنگ عمید، افراط را به معنی از حد گذشتن، و از اندازه تجاوز کردن، زیاده‌روی کردن آورده است. (عمید، ۱۳۸۷)

افراط‌گرایی در لغت به معنی از حد درگذشتن و زیاده روی کردن آمده است (معین، ۱۳۷۱).

دانشمندان غربی واژه (Fundamentalism) یا بنیادگرایی را برای افراطیت به کار می‌برند که معنی دقیق آن، شالوده، اساس و پایه است که معادل؛ الاصولیه واژه عربی است که به معنای بازگشت به اصول و مبانی و یا بنیادگرایی است (بريجانيان، ۱۳۵۵: ۵۶).

از دید دانشمندان غربی افراطیت و افراط‌گرایی رادیکال (تندرو) از واژه یونانی رادیکس (Radix) به معنی ریشه، گرفته شده است و صفتی است برای همه نگرش‌ها و روش‌هایی که خواهان تغییر بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی موجود استند.

در میان تعریف‌های انجام‌یافته از دانشمندان در رابطه به بنیادگرایی، مؤلفه‌های دینی آن هم‌واره مورد توجه بوده است؛ زیرا از دید آن‌ها بنیادگرایان کاری را انجام می‌دهند که خواست خداوند باشد. به همین خاطر است که در تعریف بنیادگرایی معاصر، اکثریت بر مؤلفه‌های دینی آن تاکید کرده است.

افراط‌گرایی، نظر به شرایط و افکار افراط‌گرایان در جهان تعاریف گوناگونی شده است. برخی، مخالفان سیاسی و فکری خود را افراط‌گرا می‌نامند و برخی هم مخالفین راست‌گرا یعنی «چپ‌گراها» را افراط‌گرا می‌نامند. نظریه‌پردازان سیاسی اغلب می‌کوشند از افراط‌گرایی تعریف‌هایی به دست دهند که به‌طور مشخص دیدگاه‌های مخالفان آن‌ها را محکوم و نقد کند. در واقع در بسیاری از مواقع، اصطلاحات افراط‌گرا و افراط‌گرایی اغلب بدون فکر به مثابه‌ی صفات و حرف‌های منحرفانه برای به لجن کشیدن یا محکوم کردن مخالفان و منتقدان به کار می‌رود.

لیرد ویلکاکی در یک مقاله‌ای تحت عنوان «افراط‌گرایی سیاسی چیست؟» با استناد از تعریف راجر اسکروتین، افراط‌گرایی را چنین تعریف می‌کند: «اصطلاحی مبهم که می‌تواند حاوی این معانی باشد:

۱- اندیشه‌ای سیاسی را به حد افراط کشیدن، بدون توجه به عواقب ناگوار جنبه‌های عملی بحث‌ها و احساسات مخالف که هدف از آن نه تنها مقابل، بلکه در هم شکستن هر نوع مخالفت باشد.

- ۲- عدم رواداری نسبت به همه‌ی دیدگاه‌ها، غیر از دیدگاه خود.
- ۳- توسل به وسایلی برای کسب اهداف سیاسی که حاکی از بی‌حرمتی نسبت به زندگی، آزادی و حقوق انسانی دیگران است». (ویلکاکسی، ۱۳۸۲)

افراط‌گرایان عموماً سه ویژگی مشترک دارند:

- ۱- نشان‌گر تلاش برای تحریف واقعیت برای خود و دیگران‌اند.
- ۲- سعی می‌کنند به کمک منطقی کاذب، کلک‌های پر از لفاظی یا به وسیله‌ی نوعی مرعوب کردن، مانع از بررسی انتقادی شعارها و اعتقادات‌شان شوند.
- ۳- نشان‌گر تلاش برای اعمال کینه‌های شخصی و حقوقی یا توجیه برای دنبال کردن منافع خاص به نام رفاہ عمومی‌اند. (ویلکاکسی، ۱۳۸۲) افراط‌گرایی توصیفی برای تمایلات رفتاری و ایدئولوژی‌های متعدد در سراسر جهان است و از مشخصه‌ی آن تغییرات به سمت عدم رواداری و سطوح مختلفی از تمایل به خشونت. (نواندیش، ۱۳۹۵)

عوامل افراط‌گرایی در افغانستان

عوامل فرهنگی و اجتماعی افراط‌گرایی

بی‌عدالتی فزاینده و روبه‌افزایش اجتماعی در جامعه‌ی افغانستان بر سر مشارکت در اقتدار، اشتغال، تامین حقوق مدنی و اجتماعی که از تبعیض‌های مختلف ناشی می‌شود، یکی از عواملی است که افراط‌گرایی را در میان جوانان تقویت می‌کند. وقتی صدها هزار جوان دارای دانش و تحصیلات مشابه در جامعه، یک گروه کوچک هم‌قطاران خود را بنابر روابط خونی، قومی، قبیله‌یی و تعلقات دیگر برخوردار از امتیازات سیاسی و اجتماعی می‌بینند، از فرط عقده و سرخوردگی، این بی‌عدالتی به سوی افراطیت و ستیزه‌جویی کشانده می‌شوند. در کنار این که برخی از تحلیل‌گران مایل‌اند که ریشه‌های افراط‌گرایی مذهبی را صرف در آموزه‌های دینی و اعتقادی یک گروه جست‌وجو کنند، ولی عوامل اصلی گرایش جوانان به گروه‌های افراطی نه جذابیت اعتقادی افراطی بلکه خشم، ناامیدی و در یک کلام شکاف فکری و اجتماعی است که جوانان را به سوی گروه‌های افراطی می‌کشاند. (مصمم، ۱۳۹۶)

یکی دیگر از عوامل اجتماعی و فرهنگی افراط‌گرایی، فقدان ارزش‌های بین‌الاشخاصی گفته شده است. ارزش‌های بین‌الاشخاصی عبارت‌اند از: رضایت‌های روانی که ما در تعامل غیراقتدارآمیز با دیگر افراد و گروه‌ها در صدد کسب آن‌ها هستیم. این ارزش‌ها شامل موارد ذیل است: میل به منزلت یعنی کسب نقشی مورد قبول عموم، تا به مدد آن در تعامل با دیگران میزانی از پرستیژ کسب کنیم. نیاز به مشارکت در گروه‌های باثبات و حمایت‌گری چون خانواده، اجتماع، انجمن‌ها که هم‌دلی و عاطفه را به ما ارزانی می‌دارند. از این‌رو، اهمیت نهادهای خارج از قدرت یا همان جامعه‌ی مدنی در ارزش‌های بین‌الاشخاصی برجسته می‌شود.

عوامل سیاسی افراط‌گرایی

باتوجه به زمینه‌های افراط‌گرایی و مطالعه جامعه‌شناختی پدیده‌ی افراط‌گرایی می‌توان چنین نتیجه گرفت که رابطه معنی‌داری میان محرومیت و خشونت وجود دارد. از دید جامعه‌شناختی محرومیت‌های سیاسی، فقر و نادیده‌انگاری فرهنگی اجتماعی باعث بروز خشونت و افراط‌گرایی می‌شوند.

مختار شیخ حسنی در مقاله‌ای تحت عنوان «محرومیت‌های سیاسی-اجتماعی بستر جامعه‌شناختی افراط‌گرایی معاصر» چنین تحلیل می‌کند: نظریه‌هایی که کج‌روی‌های اجتماعی را بررسی می‌کنند، رابطه‌ی معنی‌دار میان «کج‌روی» و «محرومیت» قائل استند؛ هسته‌ی مرکزی نظریه‌هایی مانند نظریه محرومیت نسبی که در ادبیات سیاسی و جامعه‌شناختی نضج یافته‌اند، تحلیل تأثیر محرومیت بر خشونت‌گرایی است. این نظریه اساساً خشونت‌گرایی را نتیجه‌ی مجموعه‌ای از محرومیت‌های سیاسی در جوامعی می‌داند که زمینه‌ی طرد اجتماعی گروهی از شهروندان از فرایند جامعه‌پذیری را فراهم می‌آورند و بستر مناسبی را برای ترویج اندیشه ایجاد می‌کنند (شیخ حسنی، ۱۳۹۷).

یکی از عناصر مهم در بروز افراط‌گرایی، فقدان ارزش‌های معطوف به قدرت است. انحصار یا تکثر قدرت در یک نظام سیاسی، شاخصی برای سنجش مشارکت یا عدم مشارکت اندیشه‌های مختلف است؛ بنابراین، قدرت در جامعه‌ی شایسته‌سالار مانند پرنده‌ی آزادی است هرآنگاه‌ی برشانه‌ی شایسته‌ای می‌نشیند؛ درحالی‌که در جوامع عشیره‌ای و طبقاتی مانند پرنده‌ای در قفس و در محدوده‌ی خاندان صاحبان قدرت است. بنابراین، توزیع مناسب قدرت اجازه‌ی ارائه‌ی اندیشه را به همه‌ی جریان‌ها می‌دهد و دست شهروندان را در گزینش‌گری باز می‌گذارد. اما انحصار قدرت، مانع ظهور و فعالیت مداوم جریان‌های سیاسی و فکری می‌شود؛ در صورت تعارض اندیشه با منافع طبقه‌ی حاکم، «اعمال محدودیت» به‌عنوان اولین و در دسترس‌ترین سیاست از سوی حاکمان اتخاذ می‌شود و «گرایش به فعالیت‌های مخفیانه و احتمالاً خشونت‌گرا»، اولین گزینه‌ای است که معمولاً جریان‌های افراطی آن را انتخاب می‌کنند (شیخ حسنی، ۱۳۹۷).

عوامل اقتصادی افراط‌گرایی

ضعف ارزش‌های رفاهی، یکی از عوامل اقتصادی افراط‌گرایی شناخته می‌شود. ارزش‌های رفاهی، ارزش‌هایی هستند که مستقیماً با رفاه مادی و تحقق نفس در ارتباط‌اند. از جمله کالاهای مادی زندگی، غذا، مسکن، خدمات بهداشتی و آسایش مادی و گسترش توانایی‌های فیزیکی، روانی و استفاده از آن‌ها می‌باشند.

هرچند ممکن است مؤلفه‌ای مانند بیکاری مستقیماً بر خشونت‌گرایی تأثیر نداشته باشد، اما در صورت تداوم، منجر به شکل‌گیری طبقه‌ای خواهد شد که مهم‌ترین دغدغه‌شان معیشت است و در صورتی که از مسیرهای متعارف نتواند آن را تأمین نماید، امکان جذب او به گروه‌های افراطی جهت تأمین این نیاز افزایش خواهد یافت.

یکی از عوامل انگیزش‌گرایش به خشونت، فقر و بیکاری است. اگر فقری این احساس به او دست بدهد که فقر او نتیجه‌ی ظلم حکومت مستقر است، انگیزه‌ی خشونت علیه حکومت در او تشدید خواهد شد. (شیخ‌حسینی، ۱۳۹۷)

برخی از نظریه‌پردازان با توجه به این که در مناطق روستایی و بادیه‌نشینی ارزش‌های رفاهی کمتر است و مردم نسبت به آن دسترسی ندارند، این مناطق می‌تواند مکان مناسبی برای بروز افراط‌گرایی باشد. یعنی رابطه میان حاشیه‌نشینی، بادیه‌نشینی و افراط‌گرایی به گونه واضح و روشن وجود دارد.

عوامل دینی افراط‌گرایی

در کنار سایر علل و عوامل افراط‌گرایی، عوامل دینی افراط‌گرایی نیز بیش از همه مورد توجه بوده و این عامل را بسیاری نظریه‌پردازان نقش کلیدی داده‌اند.

از نظر جک اسنایدر دین نظام دولت‌ها را شکل داده، افراد را نسبت به خودانگاری فرهنگی که باعث تمایز ملت‌ها می‌شود، آگاه کرده، برآن‌چه دولت-ملت‌ها نبال می‌کنند، تأثیر گذاشته و بازی‌گران فراملی و فروملی که فعالیت‌های‌شان با بخشی از فعالیت‌های دولت‌ها هم‌پوشانی دارد را تاسیس کرده است. (بختیارزاده، ۱۳۹۹)

آن‌چه را که از نظر اعتقادات دینی و مذهبی گروه‌های تروریستی از جمله داعش و القاعده و غیره استنباط می‌شود و زمینه‌ی گسترش این گروه‌ها را فراهم ساخته، جذب افراد را تسهیل نموده است، اعتقادات دینی و اسلام‌گرایی آن‌ها است. بسیاری از گروه‌های دینی بنیادگرا مانند حزب التحریر، داعش و القاعده با تأکید بر جنبه‌ی دینی و داعیه‌ی برگشت به اسلام اصیل فعالیت‌های خود را آغاز نموده و گسترش یافته‌اند.

افراط‌گرایی مذهبی در افغانستان معجونی از خوانش سخت‌گیرانه از دین و گرایش‌های قومی است. چنین افراط‌گرایی، افراد بیرون از خوانش مذهبی خود را «تکفیر و تفسیق» می‌کند و افراد خارج از حوزه‌ی قومی خود را «درجه دوم و فاقد حق» می‌داند.

براساس تعریف موسسه‌ی مطالعات استراتژیک افغانستان، افراط‌گرایی مذهبی عبارت است از: انحراف از دیدگاه‌ها و شیوه‌های میانه‌روی مذهبی و چرخش به سوی تفسیر تندروانه‌تری، «افراط آموزه‌های دینی». (مصمم، ۱۳۹۶)

افراط‌گرایی ریشه در عوامل مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، دینی، فرهنگی، دخالت کشورهای خارجی و کارسازمان‌های جاسوسی منطقه با اهداف و منافع مختلف دارد (مصمم، ۱۳۹۶).

راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی در افغانستان

مبارزه با افراط‌گرایی در افغانستان مستلزم دریافت راهکارهای اساسی است. باید این پدیده در سطح داخلی و خارجی مورد تحلیل و ارزیابی دقیق و کارشناسانه قرار گیرد و برنامه‌های مؤثر و عملی برای مبارزه‌ی مستمر علیه افراط‌گرایی موردی و مبتنی به عوامل ویژه مورد توجه قرار گیرد. نخستین عنصر، راهکار و استراتژی مؤثر و جامعی برای مقابله‌ی هدف‌مند در برابر افراط‌گرایی، ذهنی‌سازی اجتماعی- فرهنگی، گفتمان‌سازی، فعالیت‌های مدنی و روشن‌گرایانه و افزایش سطح آگاهی است (سادات، ۱۳۹۷) فراتر از ظرفیت‌سازی و آگاهی‌دهی باید به نیازمندی‌ها و مطالبات شهروندان رسیده‌گی شود. اشتغال‌زایی و فراهم‌سازی فرصت‌های زندگی می‌تواند از پیوستن افراد به افراط‌گرایی جلوگیری کند. افراد بیکار، فقیر و محرومی که گرفتاری‌های زیادی در زندگی دارند. از ناگزیری به صفوف افراط‌گرایان می‌پیوندند. کاهش و رفع فاصله میان مدرسه و مکتب و دانشگاه و تلفیق در برنامه‌ها و نصاب درسی تحصیلی مدرسه و مکتب و دانشگاه، یکی از راه‌های کاهش این فاصله است (مصمم، ۱۳۹۶).

نتیجه‌گیری

افراط‌گرایی در لغت زیاده‌روی و گزافه، مبالغه، شالوده، اساس و بنیادگرایی را گویند، اما از لحاظ مفهومی، نگرش و روش‌های است، برای تغییر بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی موجود در جامعه. عوامل فرهنگی - اجتماعی افراط‌گرایی عبارت‌اند از: بی‌عدالتی، نفی حقوق مدنی و اجتماعی، تبعیض، عدم اشتغال و فقدان ارزش‌های بین‌الاشخاصی‌اند. این عوامل باعث شده از لحاظ فرهنگی- اجتماعی، افراط‌گرایی در افغانستان رشد کند. محرومیت‌های سیاسی، فقدان ارزش‌های معطوف به قدرت و انحصار قدرت در یک نظام، به‌خصوص در میان جوانان از جمله عوامل رشد افراط‌گرایی از لحاظ سیاسی دانسته می‌شود. بنابر مطالعات جامعه‌شناختی، ضعف ارزش‌های رفاهی و کالاهای مادی، فقر اقتصادی و بیکاری نیز در رشد افراط‌گرایی نقش به‌سزایی داشته است. یکی از عوامل انگیزش‌گرایش به خشونت، عوامل دینی آن است. بسیاری از نظریه‌پردازان بر آن نقش کلیدی داده‌اند. برای مبارزه با این پدیده نیاز است، تا فرصت‌ها را به‌طور مساوی تقسیم نمود و راه‌کارهای معقول و علمی برای کاهش فقر، خدمات رفاهی و اشتغال‌زایی سنجیده شود. کاهش و رفع فاصله میان مدرسه و دانشگاه و تلفیق نصاب درسی آن‌ها نیز در کاهش پدیده‌ی افراط‌گرایی از نظر صاحب‌نظران نقش کلیدی داشته است.

راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی در افغانستان

سید محمد هاشمی^۱

چکیده

افراط‌گرایی و رفتارهای خشونت‌آمیز ناشی از آن به‌عنوان یک پدیده تهدیدکننده در برابر صلح در افغانستان تبدیل شده است که گاهی حاصل علل ایدئولوژی در بستر دینی با برداشت متفاوت از دین و گاهی به علت حُب قومی در بستری سیاسی و گاهی به علت فقر در بستری اقتصادی رشد و تکامل داشته‌اند. این پدیده از زمان حضور شوروی در افغانستان رقم خورد و تا هنوز ادامه دارد. بنابر این هدف این پژوهش که با روش توصیفی و تحلیلی نگاشته شده، آن است که نشان دهد، راهکاری منطقی و عملی با افراط‌گرایی مبتنی بر خواستگاه آن است و بیرون از آن هر نوع راهکارهای موثر واقع شده نمی‌تواند، پس بستر که افراط‌گرایی در آن رشد و تکامل یافته از مهم‌ترین عواملی است که راهکاری مبارزه مبتنی بر آن در این تحقیق ارائه می‌گردد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که بسترهای رشد و تکامل افراط‌گرایی را با اصلاح محیط آموزش مراکز آموزشی مخصوصاً مراکز دینی و به تبع آن با ایجاد ساختاری مدرن و نظامند برای مراکز دینی که با هدف تولید علم هماهنگ بوده باشد می‌توان از بین برد. دانشگاه و دانشگاهیان نیز به‌عنوان قشر تاثیر گذار که می‌تواند زیر ساخت فرهنگی جامعه را مدیریت کنند، برای افکار عامه الگوی اصلی اصلاحات نمودار گردد. مشارکت عادلانه قدرت و ثروت نیز می‌تواند زمینه‌های افراط‌گرایی را که دارای بعدی سیاسی و اقتصادی بوده باشد کم‌رنگ کنند و حس تعلق شهروندان را نسبت به دولت و دستگاه حاکمه بیشتر سازد.

واژه‌گان کلیدی: راهکارها؛ مبارزه؛ افراط‌گرایی؛ تکفیر، خشونت؛ اسلام‌گرایی.

مقدمه

مبارزه با پدیده افراط‌گرایی اقدامات گسترده و پرهزینه‌ای را در قبال داشته و دارد. تا سال ۲۰۱۵ هزینه مبارزه با افراط‌گرایی تقریباً پنج تریلیون دالر امریکایی برآورد شد و از سال ۲۰۱۶ درگیری علیه داعش روزانه ۱۱ میلیون دالر امریکایی هزینه داشت.

چنانچه می‌دانید، این هزینه‌ها هنوز هم نتوانسته است افراط‌گرایی را مهار و محو کند، (دهداد، ارباب، ۱۳۹۹) و تا هنوز یکی از چالش‌های مهم جهان به شمار می‌آیند و کشورها در جستجوی مبارزه با آن است.

۱. کابل، پژوهشگر، ماستری حقوق جزا و جرم‌شناسی، کارشناس پالیسی حقوقی در مرکز احصائیه و معلومات. Hashimim45@gmail.com

در افغانستان نیز پدیده افراط‌گرایی از جمله چالش‌های فراروی افغانستان امروز است که اندیشه‌ی تحلیل‌گران و اندیشمندان این کشور را به خود مشغول ساخته‌اند. این چالش اگرچند در زمان‌های دوری تاریخی افغانستان ریشه دارد؛ اما امروزه به‌عنوان یک پدیده بسیار جدی و خطرآفرین تبدیل شده است که سمت‌وسوی فرهنگی شدن را به خود می‌گیرد. به گفته‌ای محمد یوسف «نویسنده تلک خرس» خشونت جزء فرهنگ و رسوم افغان‌ها بوده است و آن‌ها داشتن اسلحه را به‌عنوان نماد غرور و عزت شان می‌دانند. (بریگادیر، ادکین، ۲۰۱۵) اگرچند این پدیده هم‌زمان با شکل‌گیری جریان‌های دینی اسلام‌گرایی در کشورهای اسلامی شکل گرفته‌اند؛ اما افغانستان همیشه میدان بروز و تطبیق این تفکر بوده‌اند که از زمان جهاد و بعد از آن در زمان کشمکش‌های داخلی و حاکمیت جمهوری، حتی اسلامی‌گرایانی بیرونی به داخل این کشور وارد شده و برای تطبیق تفکر اسلام‌گرایی و خشونت اسلامی در این کشور کوشیده‌اند، جنگ جویان جهادی در زمان جهاد و بعد از آن یک تعدادی زیادی جنگجویان طالبان (دوره اول) خارجی‌های بودند که فکر اسلامی و جهادی در سر داشت و برای تطبیق قوانین و شریعت اسلامی در افغانستان می‌کوشید و برای تحقق آن دست به خشونت و جنگ می‌زدند. اما راهکارهای که در این کشور تطبیق شده‌اند یا هیچ اثری نداشته یا هم اثری آن بسیار کمتر بوده‌اند. بنابراین؛ محقق این تحقیق بر خلاف محققین دیگر که در واقع کوشیده‌اند تا راهکاری مبارزه با افراط‌گرایی را مبتنی بر اصلاح فکر و برداشت دینی افراط‌گرایان استوار کنند و کوشش کنند همواره نشان دهند که باوری افراط‌گرایان از دین باوری نادرست و خلاف آموزه‌های دینی است. اما محقق این اثر بر آن است تا راهکاری مبارزه با افراط‌گرایی را از جنس بستر و خواستگاه تفکر افراط‌گرایی ارائه کنند، زیرا به باور نویسنده راهکاری که برخواسته از بستر آن نباشد کارآیی چندانی ندارد، به همین دلیل تمرکز محقق بر خلاف محققین پیشین که به روی اصلاح باورهای ایدئولوژی افراط‌گرایان بوده است به اصلاح محیط و بستری افراط‌گرایی است.

بنابراین هدف ما در این مقاله بررسی راهکارهای مبارزه با افراط‌گرایی در بسترهای برخواستن از آن‌ها است، لذا به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود: بسترهای افراط‌گرایی در افغانستان کدام‌ها اند؟ روش مبارزه باید در کدام بسترها قالب گردد؟ و در نهایت راهکاری مبارزه با افراط‌گرایی چیست؟

مفهوم‌شناسی

افراط‌گرایی

افراط‌گرایی بستری خشونت است و خشونت، مفهومی چند وجهی و چند بعدی دارد که نمی‌توان از آن تعریف جامع و کامل ارائه نمود؛ اما معنای عام افراط، معادل خروج از امر مرسوم و نتیجه‌ی تعصب در رای است که در ساخت فکری مطرح می‌شود (حسینی، ۱۳۹۷).

بنابراین افراط‌گرایی، «نوعی رفتاری خشونت‌گرایی هدفمند است که پشتوانه بسیار قوی هویتی و ایدئولوژیک دارد و مهم‌ترین ویژگی آن «صدمه زدن» به دیگران است.» (جمالی، ۱۳۹۰). پس صرف افکار تندروانه‌ای که به اقدام منجر نشود و صرفاً در کنج اذهان پیروان وی مسکوت بماند، در قالب افراط‌گرایی موضوعیت نمی‌یابد. سازمان جهانی بهداشت نیز از افراط‌گرایی چنین تعریف نموده است: «به کارگیری نیروی مادی یا سلطه‌ی معنوی از جانب شخصی یا گروه علیه خو یا شخص، گروه یا اجتماعی خاص، همراه با تهدید یا اعمال آن؛ که نتیجه‌ی کارگیری این نیرو، اصابت ضرر مادی یا جانی یا تاثیر سلبی بر رشد و پیشرفت فرد بوده و با محروم کردن او از نیازهای زندگی طبیعی را در پی داشته باشد (حسینی، ۱۳۹۷).

در واقع می‌توان گفت که افراط‌گرایی اکثراً مبتنی بر مذهب است؛ اما مذهب افراط‌گرایی همانند مذهب عمومی مردم نیست. این مذهب بنا به مقاصد سیاسی دستکاری شده و خصلتی آرمانی پیدا کرده است و آنان ابعاد مذهب را به صورت سیستماتیک برجسته می‌سازد و ابعاد دیگری آن را نکوهش می‌کنند زیرا خصلت سیاست همین است. بنابراین مدرنیته را به‌عنوان یک هدف در نظر می‌گیرد و آن را خطری برای سنت و ارزش‌های تعریف‌شده مذهبی خویش می‌پندارند. هویت خویش را با ضدیت در مدرنیته باز تعریف می‌نماید و با آن در جنگ و ستیز قرار می‌گیرد. به وضعیت موجود به‌عنوان خطر می‌بیند و وعده جامعه کامل را می‌دهد. باید توجه داشت که هدف افراط‌گرایان برانگیختن گروه هدف به پاسخی نامتناسب، تندرو کردن میانه‌روها و در دراز مدت، جلب حمایت از اهداف جاه‌طلبانه‌شان است (Borum, ۲۰۱۱).

بنابراین افراط‌گرایی که فاقد قدرت و ابزار سیاسی یا قدرت و ابزار مدنی هستند برای اعمال خشونت از ترور به‌عنوان روش استفاده می‌کنند که بیان‌گر پیوند نزدیک و راهبردی بین این دو پدیده به حساب می‌آیند. آنان از راهبرد تروریستی که زمینه جلب توجه و از راهبرد انتحاری به‌عنوان ارباب استفاده می‌کنند. (شهنورد، ۱۳۹۰) بنابراین به‌صورت کل می‌توان افراط‌گرایی را دارای ویژه‌گی‌های ذیل دانست:

- ۱- داشتن ایده‌های سیاسی تا نهایت ممکن، بدون توجه به پیامدهای تأسّف بار، عملی نبودن استدلال‌ها و احساسات مخالف با هدف مقابله با مخالفان و حذف آن‌ها.
- ۲- عدم تحمل دیدگاه‌های دیگران نسبت به نظر خود.
- ۳- به کارگیری وسائلی برای تحقق اهداف سیاسی بدون توجه به استانداردهای رفتاری پذیرفته شده که نشانگر عدم توجه به زندگی، آزادی و حقوق بنیادی انسانی دیگران باشد (دهدار، ۱۳۹۹).

خشونت

«رساندن هر نوع ضرر به دیگران را خشونت گویند. بنابراین خشونت نه تنها ابزار خشم و غضب است، بلکه ساحه‌ای وسیعی را نیز در بر می‌گیرد. اساس خشونت را ضرر رساندن به دیگران تشکیل می‌دهد، خواه ضرر مادی باشد و یا معنوی، جسمی باشد یا روحی روانی یا به اشکال دیگری، خشونت است.» (لندی، ۱۳۹۵). پس خشونت جز اصلی افراط‌گرایی است، اگر چند در قالب‌های اصلاح و خیر بوده باشد.

بنیادگرایی

بنیادگرایی را می‌توانی نوع رفتاری دانست که براساس عقاید مذهبی استوار می‌باشند. آن‌ها محافظه‌کارترین و سرسخت‌ترین مسلمانان سیاسی هستند. مصداق معمول چنین افراد، سلفیون و مهم‌ترین گروه آنان، وهابیون می‌باشند. باین حال، زمانی که به درجه تصلب قرائت سلفیون از اسلام پی ببریم، آنگاه در خواهیم یافت که چنین قرائتی نمی‌تواند همزیستی با جهان مدرن داشته باشد. همزیستی در عصری که مرزهای هویت در آن به تزلزل افتاده اند، هنری است که تنها با انعطاف در عقاید، جمع‌پذیر است. در این میان، توجه به نکته دیگری نیز اهمیت دارد و آن خشونت ساختاری است که طی آن یک ساختار اجتماعی، محرومیت از ضروریات زندگی را، بر شهروندان خود تحمیل می‌کند.

چنین ساختاری از اساس، شهروندان را به خشونت و ستیزجویی جهت می‌دهند، (آریا، ۱۳۸۹). و بنیادگرایی را براساس توجیه مذهبی به جامعه در قالب تفکری ایدئولوژی پدید می‌آورند که اساس جامعه را هدف قرار می‌دهند.

سیر تاریخی افراط‌گرایی

در جوامع اسلامی نیز افراط‌گرایی از زمان صدر اسلام به جود آمده است که نمونه بارز آن را می‌توان در رخساری خوارج دید که مخالفان خود را تکفیر کرده و قتل‌ها را واجب می‌دانستند (حسینی، ۱۳۹۷). اما بدون شک مهم‌ترین زمان رشد این جریان به‌عنوان بنیادگرایی اسلامی در زمان ظهوری بن تیمیه است که در جهان اسلام به‌عنوان یک فکر و اندیشه عرضه شد و در قرن دوازدهم این اندیشه توسط محمد بن عبدالوهاب باز تولید گردید و پیوند سیاسی در آن بیشتر از قبل ایجاد گردید. افراط‌گرایان معاصر نیز در دهه‌های ۷۰ میلادی خود را به‌عنوان یک گروه اسلامی سیاسی به جهانیان عرضه کرد.

سازمان‌های تروریستی مانند القاعده و داعش که در دهه یاد شده شکل گرفت بیش‌ترین تاثیر خود را از همین جریان‌ها گرفته است (شیخ حسینی، ۱۳۹۶). با توجه به گستردگی مباحث جریان‌های افراط‌گرایی، افراط‌گرایی را در جوامع اسلامی می‌توان به چند نسل تقسیم بندی نمود.

نسل اول

افراط‌گرایان نسل اول جهان اسلام را می‌توان نسل اول اسلام نیز یاد کرد، این نسل خود را پیروان واقعی اسلام می‌دانست و دشمنان خویش را تکفیر می‌نمود. در این نسل؛ اسلام به‌عنوان خشک‌ترین دین و خشن‌ترین جریان فکری تبارز کرد که با خلافت حضرت علی به شدت در تعارض قرار گرفت. اما افراط این نسل در دل جامعه باقی نماند و به‌عنوان یک روش اخلاقی در جهان اسلام پذیرفته نشد؛ زیرا جریان خوارج براساس یک فکری استراتژی بنا نشده بود که بتواند این روایت را تا نسل‌های دیگر براساس یک پلان منظم منتقل کند (ساداتی نژاد، ۱۳۹۵).

اما بعد از خوارج که نتوانست این روایت را حفظ نمایند افراد مانند سید قطب و عبدالسلام فرج، عرض وجود کردن که برای تولید دوباره‌ی اندیشه سیاسی اسلامی در جهان اسلام کار می‌نمود.

نسل اول افراط‌گرایی را باید تولید اندیشه برای اسلام‌یست دانست؛ زیرا آنان در واقع توانست یک فکری عمق از اسلامی سیاسی در جهان عرض کنند که برای نسل‌ها بعد از آن بتواند قوام بیاورد. نسل که براساس یک روایت و استراتژی بنا نهاده شد و قرن‌ها آن روایت باقی ماند، نسل‌ها را در خود جذب کرد و ویرانی‌های بی‌شماری در دنیای معاصر به وجود آورد. این روایت در دوره معاصر توسط احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه حرانی معروف به ابن تیمیه بازتعریف شد؛ وی با فتاوی و نگارش کتاب‌ها علیه عقاید اشاعره، معتزله، شافعی‌ها، حنفی‌ها، مالکی‌ها، صوفیه و توهین به سران صوفیه مثل ابن عربی، غزالی، قشیری، ابن عریف و جامعه اهل سنت آن دوران را به فتنه و درگیری‌های شدید مذهبی مبتلا کرد. هم‌چنین با فتوا دادن به قتل شیعیان کسروان لبنان و شرکت در لشکرکشی علیه آنان و نوشتن کتاب منهای السنه النبویه فی نقض کام الشیعه القدریه و توهین و جسارت به عقاید شیعیان، عقده و کینه خود را نسبت به شیعیان ابراز کرد. درباره‌ی غیرمسلمانان و اهل ذمه نیز دیدگاهی کاملاً سخت‌گیرانه و غیرانسانی داشت و معتقد بود آنان باید در بدترین شرایط زندگی کنند، به همین دلیل، اولین مخالفت‌ها با ابن تیمیه در بین علمای اهل سنت ظاهر گردید.

علمای مذاهب مختلف اهل سنت با فتوا دادن، نوشتن کتاب و تبیین نظرات و فتاوی با ابن تیمیه به مقابله پرداخته و جامعه اسلامی را از تفکرات منحرف وی آگاه ساختند. (ساداتی نژاد، ۱۳۹۵) اما بعد از او محمد بن ابی بکر ایوب زرعی دمشقی حنبلی معروف به ابن قیم جوزیه پس از ابن تیمیه از شاخص‌ترین فردی است که جریان‌های فکری را ایده می‌دهد، وی شاگرد ابن تیمیه است که از افکاری استادش در زمان حیات و پس از مرگش به‌گونه‌ای از او تقلید می‌کند که از وی به‌عنوان یگانه بهترین شاگرد ابن تیمیه و میراث‌دار او یاد می‌گردد.

یکی از کسانی که این روایت را به صورت قوی ترویج نمودن و از آن به عنوان مهم‌ترین بنیان‌گذار فکری بنیادگرایی یاد می‌شود؛ محمد بن عبدالوهاب نجدی است، وی با طرح مجدد ادعای بازگشت به اسلام اصیل و اندیشه پیروی از سلف صالح را بار دیگر به عرصه مناظرات کلامی درآورد. به نظر می‌رسد ابن وهاب در اتحاد با خاندان آل سعود از آغاز شکل‌گیری تا هنوز عامل مصائب بزرگی برای دنیای اسلام به وجود آورده است. (میر احمدی، ولدیبگی، ۱۳۹۳) «از لحاظ اعتقادی سلفی‌ها معتقدند که عقاید اسلامی باید به همان نحو بیان شوند که در عصر صحابه و تابعین مطرح بوده است؛ یعنی عقاید اسلامی را باید از کتاب و سنت فراگرفت و علما نباید به طرح ادله‌ای غیر از آنچه قرآن در اختیار می‌گذارد، بپردازند.

در اندیشه سلفیون، اسلوب‌های عقلی و منطقی جایگاهی ندارد و تنها نصوص قرآن، احادیث و نیز ادله مفهوم از نص قرآن برای آنان حجت است.» (ساداتی نژاد، ۱۳۹۵).

آنچه در این دوره‌ای از افراط‌گرایی قابل ملاحظه است ویژه‌گی این گروه نسبت به افراطیون قبل از آن است. در واقع این نسل توانست یک جریان فکری سازمان‌یافته‌ای را به وجود بیاورد که شاخه‌های آن از مرزهای کشورهای عربی به بیرون روند. (دریفوس، مترجم، گیلانی، ۲۰۰۷) سازمان‌های زیادی را به وجود آورد که مبتنی بر اصول اسلامی بود و دامنه فعالیت آنان به کشورهای اسلامی بیرون از خواستگاه تفکر اسلام‌گرایی در کشورهای غیر عربی می‌رسید.

نسل دوم

تبار فکری و تاریخی افراط‌گرایی معاصر که در قالب سازمان‌های تروریستی مانند القاعده، داعش و سازمان‌های تروریستی دیگری که در دهه ۷۰ به وجود آمده است را می‌توان نسل دوم از افراط‌گرایان اسلامی نامید. به لحاظ فکری این جریان بیشترین تاثیر را از افراد مانند: سید قطب، عبدالسلام فرج و شکری مصطفی در مرحله‌ی تاسیس پذیرفته است. در اندیشه‌ی سید قطب دوره‌ی حاضر را باید دوره جاهلیت مدرن نامید؛ حکومت‌های مستقر در کشورهای اسلامی نیز به دلیل «حکم بغیر ما انزل الله» مشروعیت ندارد و برای رهایی از این انحطاط، باید مکانیسم جهاد برای احیای خلافت تلاش کند.

این اندیشه سید قطب، فرصتی در اختیار جریان‌های سلفی قرار داد که به سمت افراط‌گرایی و خشونت سوق یابند. اگر سید قطب و عبدالسلام فرج را نسل اول این جریان در نظر بگیریم که وظیفه تولید این اندیشه را عهده‌دار بودند، نسل دوم سلفی‌های جهادی، افرادی مانند: عبدالله عزام، بن لادن و ایمن الظواهری هستند که عهده‌دار توزیع و عملیاتی کردن آن شدند. (شیخ حسینی، ۱۳۹۶).

در یازدهم اوت ۱۹۸۸ سازمان القاعده به صورت رسمی از سوی بن لادن در شهر پیشاور پاکستان پایه گذاری شد. (میر احمدی، ولدبیگی، ۱۳۹۳). این سازمان مخوف یک تشکیلات بین‌المللی متشکل از شبکه‌های تروریستی مختلف است که همه این شبکه‌های تروریستی، در راستای کاهش دادن تاثیرات و دخالت‌های غیر مسلمانان بر دنیای اسلام و گسترش اسلام مورد نظر خود هستند و هدف از تشکیل این سازمان برقراری نظام اسلامی در همه جهان بوده است (مهدی زاده کابلی، ۱۳۸۸).

اگرچند اسامه بن لادن به صورت رسمی به عنوان بنیان‌گذار سازمان القاعده دانسته می‌شود اما برای اولین بار این مفهوم توسط عبدالله عزام در سال ۱۹۸۷ مطرح شده است (بیدالله خانی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۵). به هر حال سازمان القاعده با داشتن روابط وسیع جهانی توانست تشکیلاتی نظامی خود را به صورت گسترده در کشورهای اسلامی پی‌ریزی نماید و این تشکیلات اهداف زیادی برای خود در نظر گرفت و حملاتی تروریستی زیادی را انجام داد که جهان را در شوک بردند.

نسل سوم

در حال حاضر نیز افرادی مانند: ابو محمد مقدسی، ابوصیر طرطوسی و ابوقتاده فلسطینی مفسران این اندیشه محسوب می‌شوند که سازمان‌های مثل داعش را رهبری می‌نمایند (شیخ حسینی، ۱۳۹۷). بنابراین جریان داعش را نکته عطف سازمان‌های افراطی باید دانست، این سازمان دشمنان خویش را به دشمن دور و نزدیک تعریف می‌کنند، دشمنان دور آنان به زعم شان کافران است و دشمنان نزدیک شان شیعیان را تشکیل می‌دهند. اهداف تروریستی این سازمان نیز بر بنیاد باورهای ایدئولوژی آنان تعیین می‌گردد؛ یعنی شیعیان بزرگ‌ترین دشمن این سازمان پنداشته می‌شود.

در افغانستان نیز دامنه‌های افراط‌گرایی توسط سه نسل یادشده کشانده شده‌اند. افغانستان به عنوان یک کشور اسلامی از زمان شکل‌گیری اخوان المسلمین و قبل از آن توسط علمای اسلامی همیشه مورد توجه اسلام‌گرای افراطی بوده است که در واقع می‌توان گفت: افراط‌گرایی در افغانستان نیز دارای چند مرحله بوده است، در مرحله نخست؛ مجاهدین با ادعای برپای حکومت اسلامی و در قدم دوم طالبان و القاعده و در نهایت طالبان و داعش با شعارهای دینی دست به خشونت، ترور، انتحار و انفجار زدند که زمینه‌ی ویرانی زیادی را در این کشور مهیا نمودند. بنابراین «ریشه رشد افراط‌گرایی را می‌توان در چهار دهه جنگ و سیاست نظامی در کشور افغانستان سراغ گرفت؛ «جنگ مقدس» که بر علیه تجاوز شوروی سابق زیر نام «جهاد» آغاز یافت در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی گروه‌های مذهبی در مقابل ایدئولوژی‌های رقیب سوسیالیستی که با حمله‌ی شوروی به اوجش رسیده بود.

ایستادند و با اعلام جهاد، اکثر آنان با برداشت‌های بنیادگرایانه، اسلام را به‌حیث راهی مقاومت انتخاب نمودند و از آن به‌عنوان ابزار بسیج مردم در مقابل دشمنان استفاده کردند.

بعد از خروج شوروی آتش جنگ‌های داخلی در افغانستان شعله‌ور گردید و گروه‌های سیاسی-مذهبی که تا دیروز زیر نام «جهاد» در برابر شوروی جنگیده بودند، این‌بار در برابر هم صف کشیدند. بسیاری از این جنگ‌ها، قومی فرقه‌ی بودند؛ جنگ‌های که براساس تفاوت‌های قومی و مذهبی توجیه و ایجاد می‌شد. این جنگ به دنبال خود گروهی از بنیادگرایانی را آورد که زیر نام طالبان با برداشت‌های بنیادگرایانه به‌عنوان راهی برای به‌دست گرفتن کنترل و حکومت بر افغانستان در مقابل مجاهدین ایستادند. هرچند در طی این سال‌ها هم مجاهدین و هم طالبان اقدامات تندروانه‌ی زیادی را مرتکب شدند، طرح دیدگاه شکست دادن مهاجمان خدانا‌باور و خاموش کردن خشونت‌های جنگ‌های داخلی بعضی مردم را به‌سوی جهادگرایان و ایدئولوژی طالبان سوق داد» (نونادیش، ۱۳۹۵) که در نتیجه آن خشونت و افراط‌گرایی در جامعه افغانستان نهادینه شدند، جنگ و خشونت به‌عنوان فرهنگ کسب قدرت در افغانستان مبدل گردید و هر گروه برای به دست گرفتن قدرت متوسل به جنگ و خشونت می‌گردید.

بسترهای افراط‌گرایی در افغانستان

آنچه در رابطه با راهکارهای مبارزه با هر پدیده از اهمیت زیاد برخوردار است زمینه‌ها و بسترهای آن است که در آن بستر رشد و تکامل کرده اند. تا زمانکه زمینه‌های یک پدیده به‌صورت روشن و منطقی در جامعه تبیین نشود، نمی‌توان راهکاری برای جلوی گیری از رشد و تکامل آن را تبیین نمود. بنابراین بسترهای افراط‌گرایی در جامعه افغانستان چنین تبیین می‌گردد.

بستر دینی

واکاوی ادوار تاریخی این اندیشه نشان می‌دهند که اصلی‌ترین بستر افراط‌گرایی در جهان ایدئولوژی و دین بوده است. افراط‌گرایی دینی در دهه‌های نخست سده بیستم برای اولین بار تحت عنوان «بنیادگرایی» در جامعه آمریکا به‌وجود آمدند. پروتستان به‌عنوان ایدئولوژی دینی، بستری دینی بود که افراط‌گرایی را در آمریکا به‌عنوان بازگشت به کتاب مقدس برای جامعه آمریکای به‌ارمغان آوردند. اگرچند اسلام به‌عنوان یک دین الهی با درونمایه‌ی اخلاقی، مخالف هرگونه خشونت و خونریزی است، قرآن و سنت به هیچ دلیلی خشونت را تجویز نمی‌کند به جز در امر دفاع که امری عقلی و انسانی به شمار می‌رود اما تفسیرهای خشونت‌آمیز از قرآن و سنت نبوی که بیشتر با رویکرد تاریخی انجام شده است در جاهلیت پیش از اسلام ریشه دارد (علی‌خان، ۱۳۹۳).

اما جنبش‌های اسلامی با رویکرد دینی در جهان اسلام نیز وجود دارد که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی نمود. جنبش‌های اسلامی که در ادوار مختلف به وجود آمده است اغلب آن‌ها پیوند عمق با خشونت دارد و خشونت جزء جداناپذیر افراط است. جنبش‌های اسلامی با روحیه غیر منعطف و آشتی ناپذیر با قرائت‌های دیگر از دین، خود را به‌عنوان افراطی‌ترین انسان‌ها در دنیا به معرفی گرفته‌اند. (عمویی، خانی، ۱۳۹۵) در نتیجه می‌توان گفت که دین اسلام ذاتاً افراط‌گرا نیست اما قرائت‌جنبش‌های اسلامی از دین، قرائت افراطی و خشونت‌گرا است که نمی‌توان آن را در اصل دین توجیه کرد.

افغانستان جامعه‌ای سنتی و مذهبی دارد که دین و علمای دینی در تاریخ معاصر این کشور همواره نقش اساسی و موثری را بازی نموده‌اند. نقش دین در زمان تجاوز شوروی در افغانستان افزوده شود و متولیان دین به این فکر افتادند که حکومت افغانستان را بر مبنای اصول اسلامی باید استوار نماییم، پس از این رویداد در افغانستان خشونت و افراط‌گرایی همواره از آدرس دین صورت گرفته‌اند و جهاد به‌عنوان گفتمان اصلی در این کشور رقم خورده‌اند (سینائی، اکبری، ۱۳۹۳). پس از این بود که دین به‌عنوان ابزار، هم به دست مجاهدین در زمان جهاد، هم در دست طالبان و القاعده پس از آن به‌عنوان مشروعیت‌دهنده عملکردهای خشونت‌باری شان استفاده گردید. در واقع هدف کسب قدرت بود اما دین به‌عنوان مهم‌ترین ابزار توجیهی و تبلیغی در دست‌های دو طرف خشونت قرار داشت. بنابراین دین و مذهب به‌عنوان مهم‌ترین بستر افراط‌گرایی در افغانستان به حساب می‌آیند و هرآنچه خشونت و جنگ در این کشور اتفاق افتاد یک جنبه قوی دینی و مذهبی به خود داشته‌اند. تمام این رویکرد در واقع جنبه دینی دارد که از دامنه مدارس و مراکز آموزش دینی توسط علمای که خود را مجاهد می‌دانست بیرون شده‌اند. در واقع مراکز آموزش دینی نیز یکی از ابزارهای ایدئولوژی در دست بنیادگرایان جهادی افغانستان قرار گرفت که دنبال کسب قدرت و حکومت بوده‌اند. نکته دیگری که در اینجا قابل ذکر است این است، اگر چند افغانستان یک جامعه‌ای سنتی مذهبی دارد؛ اما در پیشینه سیاست آن جریان‌های قدرتمند بنیادگرا حضور نداشت که در معادله سیاست و قدرت تاثیر داشته باشد. (سینائی، اکبری، ۱۳۹۳) فلذا اصل ترویج افراط‌گرایی از دامنه مدارس دینی صورت گرفت که ریشه عمده آن به بیرون از افغانستان بر می‌گردد که در این میان نقش مدارس حقانیه و مدارس دیوبندی را که در ترویج فکر افراطی در افغانستان سهم اساسی داشته است نباید نادیده گرفت، زیرا که طلاب علوم دینی افغانستان، رابطه تاریخی دیرینه‌ای با مدارس دیوبندی در شبه‌قاره هند داشته‌اند، قبل از تجزیه هند و به‌وجود آمدن کشوری به نام پاکستان در سال ۱۹۴۷م، اکثر طلاب اهل سنت افغانستان برای ادامه تحصیل به مدارس دیوبندی در هند می‌رفتند اما پس از به‌وجود آمدن کشور پاکستان، بیشترین طلاب اهل سنت افغانستان، مسیر خود را از هند به ایالت‌های خیبر پاکستان تغییر دادند.

ایالت‌های جنوبی و شرقی افغانستان بیشتر با مدارس ایالت سرحد پاکستان در ارتباط بودند. از این زمان به بعد، نفوذ فرهنگی مدارس پاکستان در افغانستان، کاملاً محسوس است (ابوطالبی، شکوری، ۱۳۹۷).

بنابراین مدارس پاکستانی یکی از مهم‌ترین محلاتی است که افراط‌گرایی را در افغانستان به شدت تقویت می‌نماید. پاکستان اکنون به‌عنوان مهم‌ترین پایگاه‌های افراط‌گرایی در جهان اسلام تبدیل شده است، «در مدرسه‌های پاکستان، به جای آموزش مهارت‌های حرفه‌ای به دانش آموزان؛ جهاد و عملیات شهادت طلبانه در داخل و خارج (کشمیر، افغانستان، هند و حتی انگلیس) آموزش داده می‌شود.» (هاشمی، ۱۳۸۷). تعدادی از مدارس دینی در داخل افغانستان نیز به‌عنوان پایگاه افراط‌گرایی در این کشور عمل می‌نماید. دلیل این رویداد نیز متأثر از چگونگی انتقال فرهنگ مدارس در افغانستان است که عموماً از مدارس پاکستانی به‌صورت خاص مدارس دیوبندی که در داخل پاکستان ایجاد شده است. معمولاً استادان و شاگردان افغانی که از مدارس پاکستانی به داخل افغانستان بر می‌گردند این فرهنگ را به همراه می‌آورد. نوع نگرش این مدارس به دین و ایدئولوژی نوع نگرش است که وهابیت در عربستان سعودی از دین اسلام دارد (هاشمی، ۱۳۸۷).

بستر سیاسی

انحصار قدرت، مانع ظهور و فعالیت مداوم جریان‌های سیاسی و فکر می‌شود؛ در صورت عدم مشارکت جریان‌های سیاسی در قدرت، گرایش به فعالیت‌های مخفیانه و احتمالاً «خشونت» اولین گزینه‌ای است که معمولاً جریان‌های افراطی آن را انتخاب می‌کنند. (شیخ حسینی، ۱۳۹۷) بنابراین افراط‌گرایی در بستری به نام سیاست نیز می‌تواند رشد و تکامل نماید.

سیاست که جان‌مایه آن انحصار قدرت بوده باشد، عامل می‌گردد که گروه‌های افراطی از آن به‌عنوان ابزاری تبلیغاتی استفاده نموده، دست به خشونت و افراط بزنند. کسی که با نگاه کارشناسانه این پدیده را بررسی کند، پی می‌برد که زمینه‌های مختلف سیاسی فضا را برای خشونت در جهان فراهم می‌نمایند. یکی از این زمینه‌ها «دوگانه‌ی دین و دولت» است که مربوط به اختلاف دو رویکرد، نسبت به این مساله می‌باشد؛ یعنی یک رویکرد دین را فقط به‌عنوان رابطه فرد با خالق تصور می‌کند و رویکرد دیگر، دین را مبنای نظامی سیاسی قرار می‌دهند. (شیخ حسینی، ۱۳۹۷) این وضعیت در بسیاری از کشورهای جهان عرب رخ داده اند که می‌توان به‌عنوان مثال، اختلاف جمال عبدالناصر و اخوان را در مصر یاد کرد. دولتی که انحصار قدر را در اختیار دارد. فرصت برای جریان‌های دیگری را فراهم نمی‌کند و عکس‌العمل بسیاری از جریان‌ها به این محدودیت‌ها، روی آوردن به فعالیت‌های سری و خشونت‌گرایانه است.

افغانستان در زمان اشغال شوروی یکی از نمونه‌های دیگری این تضاد است. نظام حاکم بر اصول کمونیستی که متضاد با روح و روان شریعت اسلام قرار داشت به‌عنوان نظام سیاسی افغانستان پذیرفته شده و این رویداد باعث گردید که اسلام‌گرایان افغانستانی خود را در مقابل این نوع نظام ببینند. مجاهدین با ادعای برپایی نظامی اسلام به خشونت و جنگ روی آوردند که در نتیجه افراط‌گرایی زیادی از دل جهاد افغانستان بیرون شد.

پس از فروپاشی نظام کمونیستی شوروی و حکومت افغانستان، مجاهدین براساس تصاحب قدرت از طریق خشونت در مقابل هم قرار گرفتند و جنگ داخلی را رقم زدند. این جنگ به دنبال خود گروه طالبان را آوردند که با برداشته‌های سنتی و بنیادگرایانه به‌عنوان راهی برای به دست گرفتن قدرت و کنترل حکومت از طریق جنگ و خشونت در مقابل مجاهدین ایستادند. در طی این سال‌ها که طالبان حاکمیت افغانستان را به دست داشت، حکومتی بنیادگرای افراطی را ساخت که در مقابل هر حرکت با خشونت جواب می‌داد. حکومت تک‌قومی و تک‌زبانی که دیگران را جزء به‌عنوان رعیت و فرمان‌بردار هیچ سهمی از قدرت و سیاست نداده بود. در نهایت این رویکرد موجب جنگی‌های فروانی شد که در پایان طالبان «امارت اسلامی اول» به شکست مواجه گردید. پس از سقوط طالبان و پروسه‌ای به نام «بن» که اساس دولت جمهوری اسلامی افغانستان را بنیانگذاری نمود نیز نتوانست این بستر را از بین بی‌برد؛ (نواندیش، ۱۳۹۵)

چونکه اساساً پروسه بُن طالبان را به‌عنوان بخشی از مردم افغانستان در کناری بقیه اسلام‌گرایان جهادی قرار نداد و این باعث شد که بیست سال افراط‌گرایی به شکل دیگر ظهور کنند. طالبان با شعار اسلامی دو باره جان گرفت و مدارس و مراکز زیادی تاسیس کردند که خشونت و افراط را یگانه راه حل برای مبارزه در مقابل کشورهای اشغال‌گر می‌دانستند. گروه طالبان در بیست سال برای تصاحب قدرت از راه خشونت افراطیون زیادی را تربیه نمودند که توانست سرانجام قدرت را به دست گیرد.

درواقع همه این جدال در بستر سیاست و قدرت صورت گرفت و دلیل اصلی این نزاع، قدرت سیاسی بود اند، دین به‌عنوان تصویر پیشکش شده در افکار عامه ظاهر می‌گردد؛ اما قدرت و تصاحب آن از اهداف اساسی مجاهدین و طالبان در افغانستان به شمار می‌آیند. اگر دین به‌عنوان ابزار تبلیغاتی بیشتر می‌بود، جنگ میان‌گروهی در افغانستان به وقوع نمی‌پیوست.

در نتیجه؛ نزاع دوامدار افغانستان به این واقعیت اشاره می‌کنند که سیاست و قدرت یکی از بسترهای اصلی خشونت و افراط در این کشور بوده اند و کسب قدرت همواره از طریق نظامی در این کشور اتفاق افتاده است. در واقع تحولات سیاسی افغانستان همواره از طریق نظامی صورت گرفته اند، و جنگ یگانه راه رسیدن به قدرت و تغییر نظام به این کشور تبلور کرده اند. روش نظامی مبتنی بر خشونت است و خشونت جزء جدا ناپذیری افراط‌گرایی محسوب می‌شود.

بستر اقتصادی

با توجه به این‌که در اصل زمینه‌های افراط‌گرایی فراتر از اقتصاد دارد و ریشه آن به عوامل هویتی، دینی و فرهنگی باز می‌گردد اما بر اثر مسائل اقتصادی تشدید می‌شود. بنابراین در تحلیل جامع از خشونت‌گرایی باید زمینه‌ی فکری، سیاسی و حتی روان‌شناختی را نیز لحاظ کرد. بررسی زمینه‌های جامعه‌شناختی خشونت‌گرایی بر این مفروض استوار است که اساساً « رابطه‌ی وثیقی بین خشونت و ترور و وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی وجود دارد که زمینه‌ی به‌وجود آمدن خشونت هستند» (شیخ حسینی، ۱۳۹۷) موضوع اقتصاد و امنیت اقتصادی یکی از موضوعاتی است که روح و روان جامعه را متحول می‌سازند. عدم تقسیم ثروت یا نبود انکشاف متوازن در جامعه، تهدیدکننده رژیم‌های حاکم در جامعه است (نصیری حامد، جعفری فر، ۱۴۰۰).

اگر چند ممکن است مولفه‌ای مانند بیکاری مستقیماً بر خشونت‌گرایی تاثیر نداشته باشد، اما در صورت تدام و تحمیل این پدیده از دستگاه حاکمه منجر به شکل‌گیری طبقه‌ای خواهد شد که مهم‌ترین دغدغه‌شان معیشت و اقتصاد است. در صورتی‌که این مشکل از مسیرهای متعارف حل نگردد، امکان جذب او به گروه‌های افراطی جهت تامین این نیاز و تحقق عدالت اجتماعی در راستای انکشاف متوازن خواهد شد.

در افغانستان نیز فقر و انکشاف نامتوازن یکی از عوامل عمده نزاع و کشمکش‌های خونین در چند دهه قبل بوده است. انکشاف و توسعه‌ی مرکزی که بر مبنای توسعه شهری برنامه‌ریزی شده بود باعث گردید که محل‌های دوردست افغانستان از توسعه و انکشاف باز بماند و فقر اقتصادی را در این محلات به شدت گسترش دهد. نتیجه توسعه شهرمحور نارضائتی‌های ده‌نشینان را به دنبال داشت که نتوانستند از راه‌های متعارف نیازهای اقتصادی و معیشتی‌شان را برآورده کنند، در نهایت این رویکرد باعث گردید که گروه‌های مثل داعش، القاعده و طالبان از میان ساکنان فقیرنشین افغانستان سربازگیری نمایند. علاوه بر این بر بنیاد گزارش نشریه امریکایی وال استریت ژورنال؛ پس از سقوط دولت جمهوری اسلامی افغانستان در ۲۴ اسد سال ۱۴۰۰، چند صد نیروهای امنیتی حکومت پیشین به دلیل فقر و ناداری به گروه داعش پیوست‌اند (وال استریت، ۱۴۰۰).

پس بنابراین افراط‌گرایی در بستری اقتصادی زمان رشد می‌کند که جامعه به شوک اقتصادی رفته باشد و فقرا نتوانند از راه‌های متعارف این مشکل را حل سازد.

سه بستری که در فوق ذکر گردید از عوامل مهم شکل‌گیری افراط‌گرایی در جامعه محسوب می‌شود؛ اما ممکن است عوامل دیگری نیز بوده باشد که به رشد و توسعه افراط‌گرایی در افغانستان کمک کرده‌اند. عوامل چون تفاوت قومی که در افغانستان یکی از حادث‌ترین موضوع اجتماعی است نیز می‌تواند بستری برای نزاع و خشونت واقع گردد. قوام‌گرایی در افغانستان را می‌توان نوع قوم پرستی تلقی کرد که جریان‌های سیاسی از آن برای تعذیه خود استفاده می‌کنند. ممکن است این عمل در صورت خفیف آن به افراط‌گرایی نه انجامد اما در صورت قوم‌گرایی یگانه راه برای رسیدن به قدرت تعریف گردد، واضح است که به مسئله افراط‌گرایی می‌انجامد و زمانی که قومیت تنها مجرای قدرت بوده باشد و شعارها همه قومی تعیین گردد، نتیجه آن قوم‌گرایی می‌شود و قوم‌گرایی نوعی افراط‌گرایی است. فقری جنسی نیز می‌تواند به نوعی بستری افراط‌گرایی را در جامعه فراهم سازد.

زمانکه محدودیت جنسی به اندازه‌ای گردد که حتی جوانان نتواند با جنس مخالف خود تعامل از نوع اجتماعی آن داشته باشند و زمانی که محدودیت‌های اجازه ندهد دو جنس مخالف همدیگر را به صورت عادی ببینند، در آن صورت جوانان به تجرید رفته و به مرض افسردگی شدید گرفتار می‌شود. افسردگی دوامدار جوانان را به سوی افراط‌گرایی سوق می‌دهند. زمانی که محدودیت‌های این چنین در مسیر جوانان قرار گیرند جوانان حتی حاضر است به امید دیدن حوریان بهشتی زندگی خود را با انتحاری به پایان رسانند. چیزی که افراط‌گرایان اسلامی در افغانستان از آن به وفور علیه جوانان استفاده کرده‌اند. سازمان‌های افراطی داعش، القاعده و طالبان نیز با وعده‌ی این که حوریان بهشتی منتظر شما است جوانان را تشویق به انتحاری می‌نمایند و آنان به آرزوی رسیدن به جنس مخالف که غریزه‌ی طبیعی هر انسان است، خود را به کام مرگ می‌کشاند.

راهکارهای مبارزه علیه افراط‌گرایی

راهکاری مبارزه علیه پدیده‌ای به نام افراط‌گرایی باید برخواسته از بستر عوامل آن بوده باشد، در غیر آن صورت نمی‌توان راهکاری علمی و عملی را ارائه کرد که بتواند در قبال زدودن آن موثر واقع شود؛ یعنی با توجه به بسترهای افراط‌گرایی راهکارها مبارزه علیه آن ارائه گردد زیرا توجه به بسترهای افراط‌گرایی محقق را با به برخورد فکری به این پدیده نزدیک می‌سازد. لذا در قدم نخست راهکاری مبتنی بر دین و در قدم دوم راهکاری مبتنی بر سیاست و اقتصاد در این تحقق مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- راهکار مبتنی بر دین

اگرچند محققان زیادی در این رابطه تلاش کرده است تا بتواند از متون دینی به این نتیجه برسد که دین اساساً عقل محور است و در آن افراط‌گرایی جایی ندارد، اسلام به‌عنوان یک دین الهی با دور نمایی اخلاقی و اصلاحی، مخالف هر گونه خشونت و خون‌ریزی است و قرآن که یگانه منبع اسلامی به هیچ دلیل خشونت را تجویز نمی‌کنند (علیخانی، ۱۳۹۳). اما به‌نظر می‌رسد راهکاری که بتواند در عمل از آن استفاده شود و جلو افراط‌گرایی را بگیرد، ارائه نشده است، به دلیل این‌که بیشترین توجه به اصلاح باورهای افراطی شده تا به اصل نظام‌های آموزشی دینی که افراط‌گرایی ریشه در آن دارد.

درواقع باورهای افراطی در بستر نظام‌های آموزشی دینی به وجود می‌آیند، پس لازم است که این بستر اصلاح گردد. اگر برداشت نادرست از دین را در این عرصه مورد توجه قرار دهیم، از یک طرف حجم گسترده‌گی باورها غیر اعتدال دینی و از طرف دیگر نبود آدرس مشخص برای اصلاح، راهکار ارائه شده را عملی نمی‌سازد. شاید این ادعای گزاف بوده باشد، اما عین واقعیت است که حتی با داشتن محققان و پژوهش‌گران در این زمینه هنوز نتوانستیم جلو این پدیده را ببندیم، پس لازم است که راهکارهای مبارزه علیه افراط‌گرایی به‌صورت‌های دیگر جستجو گردد تا به روش‌های علمی و عملی زمینه مبارزه علیه آن فراهم گردد.

به‌نظر گوینده، اولین مبارزه باید از محیط مدارس دینی آغاز گردد، چونکه اساساً محیط بر شکل‌دهی شخصیت و طرز تفکر آن سهم مهمی را به خود اختصاص داده اند؛ به بیانی دیگر می‌توان گفت که عواطف، احساسات، سلیق و طرز نگرش انسان‌ها از محیط تاثیر می‌پذیرد و شخصیت انسان‌ها را متحول می‌سازد. بنابراین بین جو و فضای مدارس، مکاتب و دانشگاه‌ها با دانش‌آموزان «رابطه همبستگی معناداری مثبت و مستقیم وجود دارد» که شخصیت و طرز برخورد آنان را متاثر می‌سازد (نوروزی، و دیگران، ۱۳۹۴). اصلاح محیط مدارس و مراکز آموزشی می‌تواند یکی از راهبردهای اقدام عملی و علمی در برابر پدیده افراط‌گرایی باشد که در بستر دین شکل گرفته اند.

توجه به نوع مهندسی ساختمان مراکز آموزشی، مخصوصاً مدارس دینی و نوع امکانات و وسایل که ممکن است در آن به کار گرفته شود همه می‌توانند در تشکیل شخصیت دانش‌آموزان موثر واقع شود و باید تحت نظارت روان‌شناسان معاصر تنظیم گردد.

فضای باز فکری در محیط آموزشی و دریچه‌های متعدد به افکار و آرای مطرح در سطح دنیا می‌توانند نیز راهگشا واقع گردد. آموزگاران این محیط نباید از بین افراد کم‌اندیش و بدرفتار انتخاب گردد؛ چونکه آموزگاران، برای دانش‌آموزان الگو و سرمشق است. برنامه‌سازان و دستگاه حاکمه باید این موقعیت باز را در نظر گرفته، اهداف تربیتی خویش را با توجه به این

مسائل بررسی و تعیین نمایند. برنامه‌ریزی و برخوردهای غلط در محیط دانشگاه، و مدارس، آفات دراز مدت را در پی دارد که در مرور زمان، به زخم کهنه و بدخیم می‌ماند که ممکن است تمام پیکره‌ی جامعه و نظام اجتماعی را مختل و آسیب‌بزند (گنجینه معارف، ۱۳۸۵).

فضای خشن و خشک از دیگر ویژه‌گی‌های مدارس دینی در افغانستان است که عامل خشونت و افراط‌گرایی در این کشور شده است. بنابراین محیط مدارس دینی باید عقل‌محور بوده باشد تا سنت محور و باورهای که بتواند از دانش‌آموز شخصیت اجتماعی و فرهنگی بسازد. محیط مدارس دینی در افغانستان بیشتر به‌عنوان محیط مقدس دینی بنا نهاده شده که اساس آن را تعاملات اجتماعی و فرهنگی قرار نمی‌دهد، بلکه مبتنی بر باورهای دینی خشک و مقدس است که دانش‌آموزان را به تفکر و تعقل سوق نمی‌دهد، بلکه برای دانش‌آموزان می‌آموزند که چگونه باید از احکام الهی بدون چون و چرا پیروی کنند.

پس از اصلاح محیط آموزشی باید محتوای آن و آنچه از درون مدارس و مراکز آموزش بیرون می‌شود توجه گردد. روحیه نقادی و خرد تفکر انتقادی در مدارس افغانستان هیچ‌گونه جایگاهی ندارد. این امر سبب می‌گردد تا دانش‌آموزان نتواند به علم روز و آموزه‌های مدرن دنیا با روحیه نقادی آراسته شود، از تحولات پیرامون خود آگاهی یابد در موارد انتقاد کنند. چه بهتر این که مدارس افغانستان نیز همانند مدارس بزرگ جهان اسلام با سیستم دانشگاهی عیار گردد، تا هم در راستای تولید علم و هم آموزه‌های اسلامی که بتوانند افراط‌گرایی را از مدارس بزداید، کمک کنند.

اساساً در افغانستان ساختاری نظام تعلیمی دینی رسمی وجود ندارد و آموزش فقط بر بنیاد روش سنتی و کهنه است که هیچ‌گونه نوآوری در آن دیده نمی‌شود. پس لازم است در این زمینه از بنیاد کار صورت گیرد تا یک سیستم نظام‌مند آموزشی مدرن و ساختارمند به وجود بیاید تا از یک طرف نیازهای ایدئولوژی دینی جامعه سنتی افغانستان را برآورده کند و از طرف دیگر خود به‌عنوان شاخه‌ای از مبارزه در مقابل افراط‌گرایی قرار گیرد.

علاوه بر اصلاح محیط و ساختار نظام مدارس به مواد درسی آن نیز باید توجه صورت گیرد، مواد درسی که در مدارس دینی تدریس می‌گردد باید نیازهای اجتماعی و فرهنگی و نیازهای روز دانش‌آموزان را فراهم کنند و زمینه تعاملات اجتماعی را برای آن نیز مهیا کنند. مهم‌ترین عامل افراط‌گرایی در درون مدارس دینی افغانستان همین مسئله است که هیچ توجه به آن نشده‌اند. در مدارس افغانستان فقط و فقط مواد درسی با محتوای دینی است که در برگرفته‌ای احکام فقهی از قبیل جهاد، قصاص، شرب خمر و مسایل شرعی دیگر که اگر فقط به آن‌ها اتکا شود واضح است که از دانش‌آموزان شخصیت خشن و خشک می‌سازد و به محض که زمینه افراط‌گرایی فراهم شود، به آن می‌پیوندند.

البته این نوع راهکاری مبارزه در افغانستان فقط در رابطه با بعدی داخلی آن است. لذا تفکری افراط‌گرایی که از مدارس بیرونی عمدتاً پاکستان به داخل افغانستان می‌آید، نوع راهکاری دیگری می‌خواهد که باید به آن پرداخته شود. راهکاری مبارزه با نوع تفکر افراطی وارداتی را می‌توان از یک طرف با مراکز آموزش دینی که در فوق ذکر گردید و از طرف دیگر با حضور نخبگان دینی و دانشگاهی در مراکز آموزش و علمای دین مهار ساخت.

دانشگاه بر سه هدف استوار است، تولید علم و فن آوری، روش کنترل جامعه و مدیریت آن و تولید نظام دانایی و خرد نقادی. بنابراین دانشگاه و دانشگاهیان که با این سه هدف تربیت شده باشد در مقابله با افراط‌گرایی از اهمیت فراوانی برخوردار است و حضور نخبگان دانشگاهی در عرصه‌های مختلف قطعاً بسیار پیش برنده است؛ اما «مهم‌تر از حضور اجرایی نخبگان، تأثیرگذاری فکری و گفتمان‌سازی ایشان است. چرا که این کار، مسوولان و مدیران را هم در همان جهت مورد نظر نخبگان، سوق خواهد داد و پدیده‌ای به نام گردش نخبگان نیز به وقوع می‌پیوندد.» (دهدار، ارباب، ۱۳۹۹). در واقع سرنوشت کشور در دانشگاه تعیین می‌شود و سعادت و شقاوت جامعه را دانشگاه تعیین می‌کند. به این دلیل که دانشگاه متکفل قوه عاقله جامعه است و نبض آینده‌ی کشور را در دست دارد.

مدیران آینده‌ی کشور در دانشگاه‌ها تربیت می‌شوند، لذا هر چه از اهمیت دانشگاه گفته شود، کم است. تفاوت در این است که دانشگاه‌ها برای رسیدن به سه هدف در چه فضایی فعالیت می‌کنند آیا فضای ارزش‌های الهی و ایمان و باور است یا فضای ضد ارزش و اخلاق و بی‌اعتقادی است؟ این فضا هرگونه باشد بر سه هدف اصلی نیز تأثیر می‌گذارد. هزاران دانشگاه در دنیا فعالیت می‌کنند (دهدار، ارباب، ۱۳۹۹). و هم‌چنین در افغانستان دانشگاه‌های فعال خصوصی و دولتی زیادی وجود دارد که همه‌ی این‌ها باید با سه هدف اصلی تعریف شوند؛ اول تولید علم که هدف اصلی از تاسیس دانشگاه است. دوم آموزش و ترویج علم و سوم پرورش انسان‌های عالم و کاردان.

تقریباً همه کتاب‌هایی که در دنیا درباره دانشگاه نوشته شده به این سه هدف توجه دارند. البته مشکلات در دانشگاه‌های افغانستان نیز بی‌شمار است که حتی نصاب درسی مراکز تعلیمی و دانشگاهی در افغانستان عامل عمده‌ی افراط‌گرایی در این کشور محسوب می‌شود.

در نصاب درسی این دانشگاه‌ها، موضوعات به‌صورت علمی و منسجم ارایه نگردیده، عدم تسلسل و تطبیق‌دهی مفاهیم دینی با واقعیت‌ها و نیازمندی‌های دنیای جدید در نصاب درسی مراکز دینی به‌صورت واضح باعث تولید فکر افراطی گردیده و گسترش رادیکالیسم در نهادهای تحصیلی و دانشگاه‌ها می‌گردد. (اطلاعات روز، ۱۳۹۶) اما باید تمام دست‌اندرکاران دانشگاه و دانشگاهیان در افغانستان، سه هدف فوق را که فلسفه وجودی دانشگاه است به‌صورت جدی مورد توجه قرار دهند و نگذارد دانشگاه در دام بنیادگرایی بیفتد.

بنابراین دانشگاهیان نسل آگاهی است که می‌توانند در فرایند شکل‌گیری فرهنگ اجتماعی نقش اساسی اجرا کنند، پس دانشگاهیان می‌توانند به‌عنوان قشر تحصیل کرده فرآیند روشنگری اجتماعی را به دست گیرند و نگذارند پدیده افراط‌گرایی در جامعه رشد کند و نظام آموزشی و پژوهشی دانشگاهی باید معطوف به تقویت عقلانیت در مسیر کمال آن باشد. به‌نظر محقق آنچه که در دانشگاه‌های افغانستان به آن کمتر توجه شده است، تولید نظام دانایی و خرد نقادی و تفکر انتقادی عقل‌محور است. در واقع دانشگاه‌های افغانستان درکناری تولید فناوری و روش کنترل و مدیریت، تفکر انتقادی عقل‌محور را خلق ننموده و درکناری آن دانش‌آموزان و دانشجویان را متعهد به ارزش‌های فرهنگی و اسلامی حاکم در جامعه ساخته تا بتوانند، مستقل و بدون دغدغه‌های دیگر به تولید و نقد علم رو بیاورد، پس بنابراین تا زمانی که این نوع دانش را دانشگاهیان ما نیاموزند مقابله و مبارزه با افراط‌گرایی کاری دشواری است. در واقع «این گونه از معرفت است که می‌تواند توانایی نقد ایدئولوژی‌ها را برای شهروندان در حوزه‌ای عمومی فراهم کند.» (دهدار، ارباب، ۱۳۹۹).

راهکاری مبتنی بر سیاست

چنانکه که در بحث «بستری سیاسی افراط‌گرایی» ذکر شد؛ انحصار قدرت و عدم مشارکت گروه‌های سیاسی و اندیشه‌های مخالف، باعث می‌گردد تا افراط‌گرایی با زمینه‌های سیاسی در جامعه پدید آیند. بنابراین توزیع مناسبات قدرت ارائه‌ی اندیشه را به تمام جریان‌های فکر می‌دهند و دست شهروندان را برای گزینش افراد موردنظری شان باز می‌دارد (دانایی، ۱۳۷۸).

افغانستان از نگاه تنوع قومی، فرهنگی، مذهبی و زبانی یک کشوری دارای اقوام مختلف، فرهنگ و مذاهب مختلف می‌باشد که اگر قدرت در بین اقوام و مذاهب به‌صورت واقعی تقسیم نگردد، زمینه رشد خشونت‌گرایی را فراهم می‌سازد.

با توجه با تاریخ این کشور که شاهد چندین دهه جنگ مبتنی بر همین گزاره است می‌توان گفت که افغانستان نمی‌تواند بدون مشارکت قدرت در بین اقوام و مذاهب عاری از خشونت بوده باشد. سه عامل «استبداد، عدم مشارک قومی و رابطه‌ی حکومت‌ها با غرب و آمریکا» از زمان حضور و اشغال شوروی سابق تا حضور دو دهه آمریکا براساس انحصاری قدرت به‌صورت متمرکز و گاهی به دست یک گروه قومی و تباری زمینه رشد افکاری تندروانه و اسلام‌گرایی را در افغانستان فراهم ساخت. بنابراین مشارک قدرت به‌صورت واقعی مبتنی بر واقعیت‌های قومی، مذهبی و زبانی افغانستان می‌تواند از رشد افراط‌گرایی جلوگیری نماید.

از همه مهم‌تر در افغانستان روند دولت و ملت‌سازی، یک روند سیاسی مبتنی بر واقعیت‌های عینی جامعه افغانستان در هیچ مرحله‌ای نبوده است. در واقع دولت‌ملت‌سازی به‌طوری عمده در پاسخ به وجود دولت ورشکسته است؛ دولت‌های ورشکسته برآیند جنگ‌های داخلی یا جنگ بین دو کشور است. در کل دولت-ملت‌سازی بر چهار اصلی ایجاد صلح، اجرا و یا استفاده از شرایط مبتنی بر صلح، بازسازی و در نهایت جهت‌دهی بر تحولات صلح، استوار است (عمویی، حسین خانی، ۱۳۹۵). اما در افغانستان این چهار اصل مخصوصاً اصل بازسازی و جهت‌دهی سیاسی و اقتصادی هیچ‌گاهی عملی نشده‌اند. بنابراین روند دولت-ملت‌سازی ناقص در افغانستان، ساختاری متناقض با واقعیت‌های عینی جامعه را فراهم ساخت و این ساختار باعث گردید که ملت واحد با فکر ملی از آن بیرون نگردهد، چون اساساً ساختار ملت‌سازی در افغانستان معمولاً براساس واقعیت‌های قومی، زبانی و مذهبی نبود است بلکه براساس ارزش‌های دموکراسی یا کمونیستی غیربومی که با واقعیت‌های فرهنگی و دینی مردم استوار نبوده است، بنیان‌گذاری شده است. از این رو هیچ‌گاهی مردم افغانستان را به‌عنوان یک ملت واحد با محور منافع مشترک جمع‌آوری نتوانست. از طرف دیگری دولت‌سازی در افغانستان نیز مبتنی بر ظرفیت‌های برخواسته از جغرافیای این کشور نبوده و ساختاری و نوع نظام همواره مورد منازعه در افغانستان قرار گرفته‌اند، از این بابت است که افراطیون و اسلام‌گرایان در این کشور همیشه در قالب گروه‌های سیاسی به‌عنوان یک گروه ناراض از نوعیت و ساختار نظام سیاسی در ادوار مختلف خلق می‌شود و از مردم این کشور تغذیه می‌کنند.

راهکاری مبتنی بر اقتصاد

به باور بسیاری از کارشناسان این عرصه، فقر به‌عنوان یک پدیده اجتماعی رابطه مستقیم و معناداری با خشونت و افراط‌گرایی وجود دارد. یعنی به هر اندازه که فقر در یک جغرافیا شدت گیرد به همان پیمانانه پیوست به جریان افراط‌گرایی بیشتر می‌گردد. (بغیری، ۱۳۹۹) «رشد اقتصادی نامتوازن در جهان می‌تواند زمینه ساز آغاز و ادامه افراط‌گرایی و تروریسم گردد.» (پرچکانی، ۱۳۹۵).

بنابراین برای جلوگیری از رشد خشونت و افراط‌گرایی باید در دو مرحله اقدام گردد. نخست، توزیع منابع و ثروت باید به‌صورت عادلانه به‌وجود بیاید که زمینه رشد اقتصادی را به‌صورت مساوات در بین اقشار جامعه پدید آورد تا زمینه‌ی اشتغال‌زایی در آن فراهم گردد. دوم، توجه به ارزش‌های رفاهی جامعه باید معطوف به واقعیت‌های عینی و جغرافیای بوده باشد تا کار و اشتغال‌زایی و فراهم‌سازی سایر فرصت‌های زندگی بتواند از پیوستن افراد به جانب افراط‌گرایی جلوگیری نماید، افراد بیکار، فقیر و محروم که گرفتاری‌های زیادی در زندگی دارند، از ناگزیری‌ها و جبر روزگار به صفوف افراط‌گرایان می‌پیوندند.

بنابراین افغانستان می‌تواند چنین اقتصادی را پایه‌گذاری کند. از آنجای که انکشاف اقتصادی در افغانستان بر اساس مرکز محور و شهر محور صورت گرفته اند باید وارونه گردد، یعنی انکشاف متوازن از اطراف به سمت شهر صورت گیرد تا فقر در نقاط دوردست کشور کم رنگ‌تر شده و زمینه‌های افراط‌گرایی از بین برود.

نتیجه‌گیری

افراط‌گرایی در افغانستان دارای سه نسل است که در سه برهه‌ی تاریخ متفاوت به وجود آمده‌اند. نسل اول افراط‌گرایی را تعداد از گروهی‌های مجاهدین در زمان حضور و اشغال شوری تشکیل می‌دهند، نسل دوم افراط‌گرایی با حضور طالبان و شبکه القاعده در افغانستان رقم می‌خورد و نسل سوم افراط‌گرایی نیز با گسترش داعش و طالبان در زمان حضور امریکا در این کشور به وقوع می‌پیوندد. این سه نسل در سه بستر مهم دینی، سیاسی و اقتصادی رشد و تکامل نموده‌اند. براساس این نظم نظری، تحلیل دولت افغانستان در زمان‌های متفاوت، نشان می‌دهد که به دلیل تمرکز قدرت و در اختیار داشتن منابع انرژی، شکاف زیادی بین حاکمیت و جامعه به وجود آمده‌اند و بخش زیادی از جامعه از دست‌یابی به منافع قدرت و ثروت محروم بوده و امکان مشارکت سیاسی، ندارد.

لذا محرومیت نسبت به ارزش‌های سیاسی و معطوف به قدرت در این کشور نهادینه شده و این امر سطح بالایی از نارضایتی مردم نسبت به حاکمیت را شکل داده‌اند. مراکز دینی در افغانستان نیز با استفاده از این فرصت ابزار دینی این نارضایتی را با روش خشونت و افراط در اختیار مردم محروم شده قرار داده‌اند.

در نتیجه می‌توان گفت؛ افغانستان با دو نوع افراط‌گرایی و خشونت رو به‌رو است، خشونت و افراط‌گرایی که زایدی تفکر وارداتی است و ریشه‌های آن در تفکر نهادهای آموزشی بیرون از افغانستان برمی‌گردد و افراط‌گرایی که برخاسته از نهادهای آموزشی مخصوصاً مراکز دینی افغانستان است.

بنابراین راهکاری مبارزه با این دو نوع تفکر افراط‌گرایی نیز در دو راهکاری مختلف ارائه شده‌اند. در مقابله با افراط‌گرایی از نوع اول، نقش نهاد دانشگاهی و دانشگاهیان از همه برجسته‌تر است و تا زمان که دانشگاه‌های افغانستان بر مبنای تولید و ترویج علم و مدیریت افکاری عامه استوار نگردد، نمی‌توان با این پدیده مبارزه‌ی عقل محور را شکل داد. بنابراین نقش دانشگاه و دانشگاهیان در امر مبارزه با افراط‌گرایی از اهمیت بالای برخوردار است. اما در مقابل با نوع دوم افراط‌گرایی مهم‌ترین نقش را نهادسازی و ساختارمندسازی مراکز آموزش دینی تشکیل می‌دهند، که در واقع نوع نگاه به آموزش دینی در افغانستان را تغییر می‌دهد و فضای مدارس را برای پذیرش افکار مختلف و باورهای گوناگون مهیا می‌سازد.

بخش چهارم؛ آزادی و رفاه

نقش آب در توسعه اقتصادی افغانستان (با تأکید بر لزوم حکمرانی آب)

سید محمد فیروزی^۱

چکیده

در عصر حاضر، آب شیرین و قابل استفاده در زراعت، صنعت، استفاده خانگی و شهری یکی از مهم‌ترین و راهبردی‌ترین منابع و سرمایه‌های یک کشور و یک ملت شمرده می‌شود. افغانستان با وجودی داشتن منابع فراوان آبی؛ تاکنون به انرژی مورد نیاز، زراعت و مالداری مکانیزه، رشد صنعتی و به خودکفائی اقتصادی دست نیافته است. بخشی از این مشکلات وابسته به هدر رفتن منابع آبی و فقدان مدیریت منابع آب و نبود حکمرانی آب بوده است. هدف این مقاله، بررسی نقش منابع آبی و آب‌های افغانستان در توسعه اقتصادی افغانستان و بررسی اهمیت و ضرورت حکمرانی آب در این کشور است. این تحقیق به لحاظ هدف کاربردی، به لحاظ منابع اسنادی بوده و با شیوه توصیفی - تحلیلی به این موضوع پرداخته است. جامعه آماری شامل کلیه نظریه‌ها و پژوهش‌های مرتبط با راهبردها و حکمرانی آبی است که نمونه‌گیری با روش جست‌وجو در فهرست منابع و تعیین واژه‌گان کلیدی صورت گرفته است.

تحلیل داده‌ها با روش کدگذاری و تعیین مفاهیم و مقولات صورت گرفته است. یافته‌های توصیفی - تحلیلی این تحقیق نشان می‌دهد که: منابع آبی افغانستان و بندهای بزرگ آبی مثل بند کمال‌خان، نغلو، شاه و عروس، سروبی، کجکی، سلما و... و استفاده مؤثر از آن، در توسعه زراعت و مالداري، رشد اقتصاد ملی و رشد اقتصاد خانواده‌ها، توسعه و رشد صنایع، تعادل جمعیتی بین شهر و روستا، توسعه پایدار، کاهش فقر و بیکاری، کاهش آسیب‌ها و مسائل اجتماعی و سرانجام به توسعه اقتصادی کشور و از این طریق به توسعه کلی جامعه افغانستان کمک خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: منابع آبی، حکمرانی آب، توسعه اقتصادی، افغانستان.

۱. تهران، دانشجوی دکتری تخصصی جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، استاد دانشگاه بغلان | sayedmohammadfirozi@yahoo.com

مقدمه و طرح مسأله

تمدن بشری بر آب و منابع آن استوار شده است. بشر شکارچی و صحراگرد با ابزارهای کم نیازهای خود را برآورده می‌ساخت و تأثیرات ناچیزی بر محیط‌زیست و شکل‌دهی تمدن‌های بشری داشته است.

اما، پس از شروع کشاورزی و زراعت، یکجا نشینی و اقامت‌گزینی که در کنار رودخانه‌ها و دریاچه‌های از آب‌های قابل استفاده آغاز شد؛ زمینه شکل‌گیری و ایجاد شهرها و تمدن‌های کهن بشری فراهم آمد. با شهرنشینی و صنعتی شدن، نیازهای ما چندین برابر شده و با رشد صنعتی شدن و توسعه تکنولوژیک؛ نگرش انسان‌ها نسبت به طبیعت و چگونگی استفاده از منابع طبیعی از جمله آب تغییر کرده است و هم‌چنین کاهش منابع از جمله آب و تخریب محیط‌زیست ادامه حیات را برای انسان‌ها، گیاهان و حیوانات زنده دشوار کرده است

(Kumar Lohchab, ۲۰۱۸). بنابراین، آب به‌عنوان یک مسأله اساسی در حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جوامع تبدیل شده است.

منابع آب نقش بسیار مهمی تقریباً در همه جنبه‌های از زندگی انسان‌ها ایفا می‌کند و مسئولان دولتی تلاش می‌کنند که از طریق مدیریت آب، که ترکیبی از فرآیندهای مدیریت و توسعه برای امنیت منابع آبی است، جامعه خود را ارتقاء دهند (ذوالقدر اصل و همکاران، ۲۰۱۷). برخی از تحلیل‌گران و کارشناسان نیز معتقدند که کاهش شدید منابع آبی در پی افزایش شمار جمعیت‌ها، تغییرات اقلیمی، توسعه اقتصادی، تخریب محیط‌زیست و آلودگی هوا، آب و خاک و...، یکی از مهم‌ترین معضلات جامعه بشری در سده‌های پیش‌رو است و جنگ‌های آینده نیز بر سر آب و منابع آن خواهد بود (کوثری، ۱۳۹۵).

منابع آب را معمولاً به دو دسته آب‌های زیر زمینی و سطحی تقسیم بندی می‌کنند. که هرکدام از این دسته‌ها به دو دسته آب شور و آب شیرین تقسیم می‌شود (مهدوی، ۱۳۸۹) آب‌های زیرزمینی در مناطق خشک و نیمه خشک به دلیل بارش اندک و کمبود یا نبود منابع آب سطحی، منبع اصلی و قابل اعتمادی برای تامین آب را در مصارف مختلف فراهم کرده است اما در دهه‌های اخیر، بهره‌برداری و استفاده غیر اصولی و خشکسالی‌های پی‌درپی موجب شده است کیفیت و کمیت این آب‌ها به شدت کاهش یابد (امیری بورخانی و همکاران، ۱۳۹۵).

این درحالی است که، منابع آب شیرین تنها ۳٪ از کل منابع آب بر روی کره زمین را تشکیل می‌دهد. از آب شیرین به‌عنوان آب سبز یا آبی نیز یاد می‌شود. آب‌های سبز - باران‌هایی که در خاک ذخیره می‌شوند و سپس در گیاهان و موجودات تبخیر می‌شوند - منبع اصلی آب برای اکوسیستم‌های طبیعی و کشاورزی است که ۶۰٪ از غذاهای جهان را تولید می‌کند.

روان آب‌ها، آب سطحی، آب آبی و شستشویی؛ منبع اصلی مصرف انسانی و تمرکز سنتی مدیریت منابع آب است (شورای جهانی آب، ۲۰۱۶).

پایگاه اطلاعاتی سازمان خواروبار جهانی (FAO) آب شیرین جهان را در سال ۱۹۹۲ به میزان ۳۹۲۸ کیلومتر مکعب برآورد می‌کند (۴۴٪، ۱،۷۱۶ km³ در سال) از این آب، عمدتاً از طریق کشاورزی و از طریق تبخیر در آبیاری زراعی مصرف می‌شود و ۵۶٪ باقیمانده (۲۲۱۲ کیلومتر بر ساعت در سال) از طریق مصرف آب آشامیدنی به محیط زیست به‌عنوان فاضلاب به شکل فاضلاب‌های شهری و صنعتی هدر می‌رود (نشست سالانه مجمع جهانی اقتصاد، ۲۰۱۶).^۱

با توضیحاتی که از میزان آب شیرین و آب شور و کمبود آب شیرین در روی سطح کره زمین ارائه شد می‌توان گفت بسیاری از کشورها در سراسر جهان کمبود آب و استرس آب را تجربه می‌کنند (هات و همکاران، ۲۰۰۶).^۲ در خاورمیانه، جنوب غربی ایالات متحده، استرالیا و برخی مناطق آفریقا کمبود آب بیشتر از سایر مناطق است (وانگ، ۲۰۱۴).^۳ هم‌چنین برآورد شده است که تا سال ۲۰۵۰، بیش از ۵۰ درصد جمعیت جهان سطح استرس آب بالا و کمبود آب شدید را تجربه خواهند کرد. (شورای تحقیقات بهداشتی و پزشکی (۲۰۰۴)^۴ به منظور رسیدگی به کمبود آب و بهبود کیفیت زندگی، بسیاری از کشورهای جهان مانند ایالات متحده، کانادا و اروپا هم‌چنان در تأسیسات تصفیه آب با تکنالوژی پیشرفته برای تولید منابع جایگزین آب، سرمایه‌گذاری می‌کنند (آداپا، ۲۰۱۸).^۵ این در حالی است که در افغانستان از این منبع مهم حیاتی و منبع توسعه تاکنون استفاده مؤثر نشده است و بنابر گزارش‌ها حدود ۷۰ درصد آب‌های افغانستان هدر می‌رود (آژانس اطلاع رسانی باختر، منتشر شده در ۱۴-۴-۱۳۹۶). آب به‌عنوان یک منبع مهم توسعه (یوسفی و همکاران، ۱۳۹۰) نیاز به مدیریت و حاکمیت مطلوب و بهینه دارد. توسعه اقتصادی و رفاه همگانی بدون مدیریت و رهبری آب‌های افغانستان میسر نیست.

این منبع حیاتی؛ قابلیت تبدیل شدن به گلوگاه نظم و امنیت، رفاه و توسعه اقتصادی در افغانستان دارد به شرطی که حاکمان افغانستان، راهبردها و استراتژی‌های مؤثری برای استفاده و حکمرانی آن داشته باشند. سوال اصلی این تحقیق، بررسی نقش آب‌های افغانستان در توسعه اقتصادی این کشور است. به دلیل، محدود بودن حوصله این مقاله از بررسی پیشینه و نظریات مرتبط با موضوع خودداری می‌کنیم.

1. World Economic Forum Annual Meeting

2. Hatt & et all

3. Wang

4. NHMRC

5. Adapa

6. <https://bakhtarnews.af/dr>

توسعه اقتصادی و الگوهای توسعه

توسعه یکی از مفاهیم پرکاربرد، خواستنی و چند معنایی است. برخی‌ها توسعه را به معنی انکشاف و پیشرفت همه‌جانبه و متوازن یک جامعه در کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی تعریف کرده‌اند (ساعی، ۱۳۸۹). لغت‌نامه آکسفورد، توسعه را به معنای رشد تدریجی در جهت پیشرفته‌تر شدن، قدرتمندتر شدن و حتی بزرگتر شدن تعریف کرده‌است (لغات‌نامه آکسفورد ۲۰۰۱). نکته کلیدی در توسعه، رشد، انکشاف و پیشرفت همه‌جانبه، متوازن و کمی و کیفی یک جامعه است. توسعه ابعاد مختلف، درجات متفاوت و الگوهای مختلف دارد. ابعاد توسعه را به اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، انسانی و توسعه پایدار تقسیم کرده‌اند. از آن‌جائیکه در این پژوهش بحث ما روی نقش آب در توسعه اقتصادی افغانستان است؛ به‌صورت فشرده توسعه اقتصادی را معرفی می‌کنم و برخی الگوهای ارائه شده برای توسعه اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته را نیز به بحث می‌گذارم.

الف) توسعه اقتصادی: توسعه اقتصادی به تبع مفهوم کلی توسعه، دارای ماهیت کمی و کیفی، مادی و معنوی است. از جانب دیگر برخی نظریه‌پردازان توسعه معتقدند که توسعه اقتصادی، موتور یا کلید و یا ستون اصلی سایر ابعاد توسعه است. یعنی بدون توسعه اقتصادی به سایر ابعاد توسعه مانند: توسعه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... نمی‌رسیم هرچند برخی‌ها این موقف را به توسعه فرهنگی جوامع قائل‌اند. توسعه اقتصادی به معنی صنعتی شدن بیشتر، رشد کمی و کیفی ظرفیت‌های تولیدی، درآمد خالص و ناخالص ملی و داخلی، کاهش فقر و افزایش قدرت خرید و رفاه مردم است.

توسعه اقتصادی معمولاً با شاخص‌های چون: شاخص درآمد سرانه، شاخص برابری قدرت خرید، شاخص درآمد پایدار، شاخص‌های ترکیبی توسعه و شاخص توسعه انسانی سنجیده می‌شود (کمالی، ۱۳۸۷). دانشمندان توسعه برای توسعه اقتصادی، الگوهای مختلف را ارائه کرده‌اند. از این میان مکاتب نوسازی، وابستگی و نظام جهانی بسیار مشهور اند. الگوی نوسازی، توسعه کشورهای عقب‌مانده و پیرامونی را براساس راه و روش کشورهای توسعه‌یافته و جهان اولی در نظر گرفته و توصیه می‌کنند هرچند در نظریات جدیدشان تعدیلات به‌جود آمده است. الگوی وابستگی، به توسعه و خودکفایی داخلی و دور بودن از کشورهای توسعه‌یافته و سرمایه‌داری تأکید دارند و در نظام جهانی، الگوی جهانی و نسبتاً ترکیبی از دو دیدگاه پیشین ارائه می‌دهد (سو، ۱۳۹۷).

تجارب دو دهه اخیر در افغانستان نشان داد که الگوی نوسازی (اتکاء به کمک‌های مادی و معنوی خارجی و وابستگی به جهان سرمایه‌داری) و نیز مصرف شدن میلیاردها دالر آمریکایی در توسعه اقتصادی افغانستان نشان داد که این وابستگی و هزینه شدن مبالغ هنگفتی از این کمک‌ها، تأثیر چشم‌گیری را روی وضعیت اقتصادی مردم و بازسازی و نوسازی زیربناها و پروژه‌های کلان ملی نداشته است. بنابراین، به نظر می‌رسد الگوی مناسب توسعه اقتصادی برای افغانستان، الگوی وابستگی است. در این الگو، چهار رویکرد مطرح است.

الف- الگوی توسعه متوازن: در این الگو قطع ارتباط با جهان سرمایه‌داری و تغییرات در ساختارهای روبینائی؛

ب- الگوی توسعه بر مبنای خودتکایی: از طریق تقویت صنعت داخلی، استخراج منابع طبیعی و خود بسندگی؛

ج- الگوی توسعه وابسته: استفاده از فرصت‌ها، منابع، تخصص و سرمایه‌گذاری مشترک با خارجی‌ها با تأکید بر توسعه داخلی و

د- الگوی توسعه جدید: دعوت از شرکت‌های چندملیتی و تأکید بر تقسیم کار بین‌المللی در نظم جدید اقتصاد جهانی (لهسائی‌زاده، ۱۳۸۶).

باتوجه به اصل الگوی مکتب وابستگی، توسعه کشورها بر مبنای ظرفیت‌ها، منابع و فرصت‌های داخلی و محلی کردن سرمایه‌گذاری و دانش تکنولوژیکی توصیه و پیشنهاد می‌شود. بنابراین منابع طبیعی افغانستان از جمله منابع آبی و ظرفیت‌های قابل استفاده از این منبع مهم حیاتی می‌تواند در توسعه کشور نقش سازنده و مهمی را از جهات مختلف بازی کند.

نقش آب در توسعه زراعت و مالداری

آمارها نشان می‌دهد که حدود ۷۰ درصد مردم افغانستان از طریق زراعت و مالداری تأمین معیشت می‌کنند. یعنی درآمد و اقتصاد حدود ۲۴ میلیون مردم افغانستان وابسته به زراعت، فرآورده‌های زراعتی و مالداری استند. زراعت غیرمکانیزه، خشک‌سالی‌ها، عدم مدیریت منابع آبی و ... سبب پائین آمدن درآمد مردم و گسترش فقر گردیده و از این طریق بسیاری از ناهنجاری‌ها و آسیب‌های دیگر اجتماعی و امنیتی نیز به وجود می‌آید. مدیریت مطلوب و مناسب منابع آبی، ایجاد سدها و بندهای آب و جلوگیری از هدر رفتن این منبع حیاتی و استراتژیک؛ به خوبی می‌تواند در گسترش زمین‌های زراعتی، گسترش و افزایش پوشش نباتی (گیاهی)، عادی شدن حلقه اکوسیستم و تنوع حیات وحش و به صورت خاص افزایش و گسترش درآمد خانوارهای زراعت پیشه و مالدار کمک شایانی نماید.

با مدیریت منابع آبی و سدکردن دریاها و ایجاد کانال‌های آبیاری در دشت‌های بایر، به گسترش زمین‌های قابل کاشت و گسترش علفچرها و پوشش گیاهی دیگر نیز کمک می‌کند. از جانب دیگر با ایجاد زمین‌های جدید قابل کاشت و زمینه‌سازی برای ابقاء و گسترش علفچرها و پوشش گیاهی زمین‌های خشک و صحرایی، زمینه بهره‌گیری و بهره‌برداری از هزاران هکتار زمین‌های که تا حال بی‌استفاده بوده‌اند، فراهم خواهد آمد.

بنابراین با افزایش و گسترش زمین‌های قابل کاشت و نیز توسعه کمی و کیفی زمین‌ها و مزارع فعلی ده‌ها سال که از اثر نبود آب و تغییرات اقلیمی، آسیب‌پذیر هستند، به رشد و افزایش فرآورده‌های زراعتی و مالداری کمک خواهد شد و از این طریق اقتصاد خانوارها افزایش یافته و نیز خط فقر و گستره آن کاهش می‌یابد و در نتیجه بسیاری از مشکلات و آسیب‌های دیگر اجتماعی نظیر انحرافات و جرایم، مهاجرت‌ها، اعتیاد، خشونت و اقتصاد جرمی کاهش خواهد یافت.

نقش آب در خودکفایی انرژی برق

چنانچه قبلاً گفته شد توسعه اقتصادی یک کشور، محور و ستون اصلی توسعه در سایر ابعاد قلمداد می‌شود. در توسعه اقتصادی نیز رشد صنعت و تکنولوژی موتور و محرک توسعه اقتصادی است و در لایه‌های زیرین توسعه، موتور و محرک توسعه صنعتی، انرژی بوده‌است یعنی انرژی شاه‌کلید توسعه صنعتی؛ صنعت، موتور توسعه اقتصادی و توسعه اقتصادی شاهراه توسعه کلی یک جامعه است. به لحاظ زمانی و تاریخی نیز می‌بینیم که توسعه کشورها با توسعه اقتصادی و انقلاب صنعتی و با بکارگیری انرژی از منابع طبیعی چون: زغال سنگ، گاز، نفت، برق و... شکل گرفته‌است.

افغانستان نیز ضرورت اشد و حیاتی به انرژی دارد. ولی، امروزه با توجه به تخریب محیط‌زیست و خطرات ناشی از آن، انرژی پاک مثل انرژی برق به‌وسیله: آب، آفتاب، باد و یورانیوم را جاگزین انرژی‌های آلاینده مثل زغال و نفت کرده‌اند (فردوس، ۱۳۹۴). مدیریت درست منابع آبی و سدکردن آب‌های این کشور به خوبی امکان فراهم کردن انرژی پاک و غیرآلاینده را فراهم می‌کند.

صنعتی شدن کشور و مکانیزه شدن زراعت و مالداری، برای رهایی از کمک‌های خارجی، کاهش فقر، افزایش درآمدسرانه و تولیدخالص و ناخالص ملی و داخلی، یک نیاز مبرم و حیاتی است. فائق آمدن به این همه چالش‌ها و نیازمندی‌های کشور در عرصه‌های مختلف، چاره جز، خودکفایی اقتصادی و کاهش دامنه فقر وجود ندارد و این امر مهم بدون توسعه اقتصادی و توسعه اقتصادی بدون خودکفایی در انرژی ممکن نیست.

بنابراین سد کردن آب‌های افغانستان این امکان را فراهم می‌آورد که بخشی از نیازمندی‌های انرژی چه در استفاده خانگی و شهری و چه در بخش صنایع رفع گردد. گزارش‌های متعددی وجود دارد که صنعت کاران و کارخانه داران به دلیل نبود برق و یا قیمت گزاف آن، کارخانه‌ها و تولیدات‌شان را بسته‌اند. هم‌چنین گراف صادرات و واردات افغانستان نشان‌دهنده یک فاجعه بزرگی است زیرا، واردات و صادرات این کشور ۹۰ درصد در مقابل ۱۰ درصد است (روزنامه ۸ صبح).^۱ بخشی این مشکل بزرگ که وابستگی شدید افغانستان را در تهیه و عرضه کالاهای اساسی مورد نیاز جامعه نشان می‌دهد، وابسته به نبود برق و انرژی است. این درحالی است که سالانه سه صد میلیون دالر صرف خرید برق از کشورهای همسایه می‌گردد (خبرگزاری جمهور^۲) و با این وجود در حدود ۶۵ درصد مردم افغانستان به انرژی برق دسترسی ندارند (سایت دویچه وله دری^۳). بنابراین، حکمرانی آب و ساختن بندها می‌تواند به این مشکل بزرگ و اساسی نقطه پایان بگذارد. با بهره‌برداری برق از بندهای مثل بندکمال خان، علاوه بر صرفه‌جویی پول خرید برق از کشورهای خارجی، صنایع محلی و ملی نیز رونق خواهد گرفت، دسترسی مردم به برق که حق اساسی شان در این قرن شمرده می‌شود فراهم می‌آید و پایتخت نشینان دیگر در تاریکی فرو نمی‌روند. از جانب دیگر با رشد صنعت و مکانیزه شدن زراعت، اقتصاد خانوارها و رشد اقتصادی کشور نیز سیر صعودی خواهد گرفت و بسیاری از آسیب‌های که ناشی از فقر و بیکاری است نیز کاهش خواهد یافت.

نقش آب در تعادل جمعیت‌های روستایی و شهری

یکی از مشکلات جدی در توسعه کشورها، به‌هم‌خوردن تعادل جمعیتی است (حسینی، ۱۳۹۲). به‌هم ریختن تعادل جمعیتی معمولاً در پی مهاجرت‌های گروهی مردمان یک سرزمین رخ می‌دهد. براساس یافته‌های جامعه‌شناسان و جمعیت‌شناسان، بیشترین مهاجرت‌ها را، مهاجرت روستائیان به شهرها یا مهاجرت از روستاها (دهات) به شهرها تشکیل می‌دهد. مهاجرت روستائیان به شهرها، علاوه بر مشکلات جدی زیست‌محیطی در مبدأ و مقصد، چالش‌ها و آسیب‌های فراوانی را در شهرها نیز به وجود آورند. گسترش انحرافات و آسیب‌های اجتماعی، حاشیه‌نشینی، ناسازگاری‌های فرهنگی و اجتماعی، گسترش فقر و بیکاری، بی‌هویتی و ده‌ها معضل اجتماعی دیگر را در پی دارد. چنانچه دیده می‌شود شهر کابل و سایر شهرهای بزرگ افغانستان با پذیرش میلیون‌ها مهاجر روستایی با چالش‌های عدیده همچون: نبود مسکن، حاشیه‌نشینی و زاغه‌نشینی و با آلودگی‌های محیطی (آب، هوا، خاک و آلودگی صوتی) و ده‌ها معضل دیگر اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی روبه‌رو است.

1. <https://8am.af/afghanistan-has-90-of-imports-and-10-of-exports/>

2. <http://www.jomhornews.com/fa/news/112455/>

3. <https://www.dw.com/fa-af>

روستائیان معمولاً برای یافتن کار و درآمد بیشتر به شهرها مهاجرت می‌کنند. در سال‌های گذشته با توجه به تغییرات اقلیمی و خشکسالی‌ها و غیرمکانیزه بودن زراعت و مالداری، اقتصاد روستائی به شدت آسیب دیده و بخشی از روستاها حتی خالی از سکنه شده‌اند. بنابراین، با مدیریت مطلوب و بهینه‌آب‌های افغانستان و ایجاد بندها و سدهای ذخیره‌کننده آب می‌توان اقتصاد روستائی را احیاء و ابقاء کرد. اگر روستائینان بتوانند از طریق زراعت مکانیزه و فرآورده‌های زراعتی و مالداری زندگی معیشتی‌شان را به خوبی بگذرانند، کمتر تصمیم مهاجرتی خواهند گرفت. بناءً سدها و بندهای آب در قسمت تأمین آب برای زراعت و مالداری روستائینان کمک بزرگی کرده و نه تنها که مانع کوچ و مهاجرت روستائیان خواهد شد بلکه بخشی از مهاجران روستائی دوباره به مناطق و روستاهایشان بازگشت خواهند کرد. و از این طریق می‌توان به تعادل جمعیتی بین شهر و روستا، جلوگیری از خالی‌شدن روستاها و مشکلات شهری فائق آمد.

نقش آب در توسعه پایدار

توسعه پایدار یکی از اهداف و آرمان‌های کشورهای جهان اول و توسعه‌یافته است. در توسعه پایدار علاوه بر توسعه اجتماعی و اقتصادی، توسعه زیست‌محیطی و حفظ محیط‌زیست نیز مد نظر گرفته می‌شود. به‌طوریکه، توسعه اقتصادی و اجتماعی بر محیط‌زیست و حقوق نسل‌های آینده بر محیط تأثیر منفی نگذارد (حریری اکبری، ۱۳۹۰: ۶۸-۶۹). با توجه به این امر مهم که حفظ محیط‌زیست و واگذاری سالم محیط به نسل‌های آینده در اهداف توسعه پایدار مطرح می‌باشد، بنابراین، سدکردن آب‌ها و ذخایر منابع آبی می‌تواند در تولید انرژی پاک مثل انرژی آبی، حفظ اکوسیستم طبیعی، حفظ و گسترش پوشش گیاهی، تنوع حیات وحش، حفظ تعادل جمعیتی و گسترش علفچرها و فضاها، سبزی کمک و حمایت ارزنده داشته باشد.

نقش آب در کاهش بیکاری و فقر

هم‌چنین که قبلاً مطرح شد، کاهش فقر و بیکاری یکی از شاخص‌های اصلی توسعه اقتصادی است. الگوهای کاهش فقر و بیکاری در جوامع مختلف، صورت‌های متفاوت دارد و هر جامعه با توجه به شرایط و ساختارهای ایکولوژیکی، اقتصادی و اجتماعی خود، الگوها و راهبردهای را برای کاهش فقر و ایجاد اشتغال برنامه‌ریزی و عملی می‌کنند. مثلاً کشورهای از طریق صنعت فلم‌سازی، صنعت گردشگری، تولیدات صنعتی و... غالباً اشتغال و درآمدزایی شانرا تشکیل می‌دهند. اما در افغانستان، با توجه به الگوهای زندگی، روستائی بودن اکثر مردم افغانستان و غالباً معیشت زراعتی و مالداری در این کشور، بهترین الگو و راهبرد برای کاهش فقر و بیکاری، حمایت و پشتیبانی دولت از این اکثریت جامعه با فراهم آوری امکانات زراعت و مالداری میکانیزه و ماشینیزه، ایجاد کانال‌های آبیاری به مزارع و مناطق روستائی، تهیه برق و انرژی مورد ضرورت می‌باشد.

بدون شک با فراهم آوری این امکانات که با سدکردن آب‌ها و ایجاد بندهای می‌توان مانع گسترش دایره فقر و بیکاری در جامعه گردید و نیز از شدت و گستره این دو پدیده که آسیب‌های فراوان دیگر را به‌همراه دارد، کاست. شکی نیست که با فراهم شدن انرژی برق از بندهای آب افغانستان، صنایع و کارخانه‌های تولیدی نیز به راه خواهد افتاد و از این طریق نیز جلو وابستگی به کالاهای خارجی گرفته شده و صدها هزار شغل به‌صورت‌های مختلف ایجاد خواهد شد. از منظر علم جامعه‌شناسی، فقر و بیکاری با سایر آسیب‌های اجتماعی رابطه‌ای دوسویه و معنی‌داری دارد. بدین مفهوم که با گسترش و افزایش فقر و بیکاری، سایر آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی نیز افزایش خواهد یافت و با افزایش آسیب‌های اجتماعی سطح بیکاری و فقر دوباره افزایش می‌یابد و برعکس با کاهش فقر و بیکاری، آسیب‌های اجتماعی کاهش یافته و کاهش آسیب‌های اجتماعی خود بر افزایش سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و به‌تنگ شدن دایره فقر و بیکاری کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری

آب به‌عنوان یک منبع مهم حیاتی و به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع راهبردی و سرمایه ملی یک کشور و به‌حیث منبع تمدن‌ساز و عامل توسعه کشورها قلمداد می‌شود. افغانستان در سطح کشورهای منطقه، دارای غنی‌ترین منابع آبی قابل استفاده در صنعت، زراعت و استفاده شهری می‌باشد. اما، به دلایل عدیده تا حال از این منابع توسعه‌ی و راهبردی به شکل مطلوب برای توسعه کشور استفاده نشده است. آب نقش بسیار مهم و سازنده در توسعه اقتصادی کشور دارد. با ایجاد بندها و سدکردن آب‌های که رایگان در خدمت همسایگان قرار می‌گیرد، می‌توان هزاران هکتار زمین لم‌پزرع و بایر را قابل کاشت ساخت و پوشش گیاهی، علفچرها و فضا‌های سبز را گسترش داد. با بکارگیری آب‌های افغانستان در توسعه زراعت و مالداری، اقتصاد و درآمد حدود ۷۰ درصد مردم افغانستان تقویت و توسعه خواهد یافت. از جانب دیگر با بهره‌گیری از آب‌های افغانستان و اعمار بندهای مانند بندکمال‌خان، به تولید انرژی برق و خودکفائی انرژی دست خواهیم یافت.

با خودکفائی در انرژی علاوه بر صرفه‌جویی مبالغ هنگفتی که فعلاً مصرف خرید برق از کشورهای خارجی می‌گردد به ایجاد و تقویت صنایع و کارخانه‌های تولیدی نیز کمک خواهد شد و از این طریق وابستگی کشور به کالاهای خارجی کاهش یافته و صدها هزار شغل جدید ایجاد خواهد شد که با ایجاد اشتغال و فعال شدن سکتور خصوصی از دایره فقر بیکاری کاسته شده و آسیب‌های اجتماعی نیز کاهش خواهد یافت. با مدیریت مطلوب منابع آبی، تعادل جمعیتی بین روستاها و شهرها نیز حفظ خواهد شد و با حمایت از زراعت و مالداری در روستاها جلو مهاجرت‌های گروهی به شهرها و جلو مهاجرت‌های بین‌المللی گرفته می‌شود. هم‌چنین با ایجاد و اعمار بندها و حکمرانی مناسب آب، بر توسعه پایدار و حفظ محیط زیست نیز کمک شایانی خواهد شد.

افغانستان؛ اقتصادي آزادي يعنې د هوساينې بنسټ

همايون همتا^۱

لنډيز

د مقالې په محتوا کې د افغانستان اقتصادي آزادي انډیکس ته په کتو، په نړيوال ترلاسه شوي مقام او د نمره په درجه بندي خبری شوي او بيلا بيلې ستونزې په کې روښانه شوي دي، حتی تر دې پورې چې په افغانستان کې دومره اقتصادي آزادي محدودې دي چې د ځينو معتبرو اقتصادي ازاديو خپرونکو ادارو په کلني راپورونو کې د افغانستان په اړه هيڅ يادونه نه ده کړې. که چېرې اقتصادي آزادي د هر انسان بنسټيز حق وي چې خپل کار او مال کنټرول کړي، نو په اقتصادي توگه په آزاده ټولنه کې، افراد د کار کولو، توليد، مصرف کولو، او په هره طريقه چې دوي يې خوښوي پانگه اچونه کولی شي، حکومتونه کار، سرمايي او مال ته بايد اجازه ورکړي چې په آزاده توگه حرکت وکړي، او د آزادي د ساتنې او ساتلو لپاره له اړتيا پرته د جبر او محدوديت څخه ډډه وکړي ځکه چې اقتصادي آزادي سوکالي رامنځ ته کوي او د اقتصادي آزادي انډیکس د اقتصادي آزادي او د بيلا بيلو مثبتو ټولنيزو او اقتصادي اهدافو ترمنځ مثبتې اړيکې ساتي نو له همدې وجې د اقتصادي آزادي مفکورې د سالمو ټولنو، پاک چاپېريال، د سړي سر شتمني زياتوالي، بشري پرمختگ، د جامعي د پياوړتيا او د بې وزلي له منځه وړلو سره تړاو لري.

بنسټيزې کليسي: اقتصادي آزادي، اقتصادي آزادي انډیکس، مالي آزادي، افغانستان

مقدمه

د اقتصادي آزادي په پايله کې سياسي، ټولنيز او کلتوري آزادي رامنځ ته کېږي، چې دغه ټولی آزادي بيا د يو هيواد پرمختگ سبب کېږي، کوم هيوادونه چې تر نورو ډيره آزادي لري نو حتما په همغه هيوادونو کې هوساينه ډيره ده او تر بل هر ځای خلک په کې د ژوند نه ډير خوند اخلي اود خوشحالی احساس کوي. اقتصادي آزادي د پوره ويل کېږي چې افراد د اجناسو او خدماتو په توليد او مصرف کې خپلواک وي او په خپله خوښه چې هر ځای وغواړي پانگونه وکولای شي، يعنی دا چې حکومتونه د توليد د عواملو په داخلي او خارجي انتقال يا تحرک کې بې ځايه او يا اضافي بنديزونه ونه لگوي، څومره چې اقتصاد تړلی وي په همغه کچه اقتصاد ډير متضرر کېږي او د نړيوالتوب له گټو څخه محروم پاتې کېږي، چې له دې سره بيا د ژوند کچه هم ټيټېږي. يو شی چې د يادونې وړ بلل کېږي هغه دا چې په اسلامي ټولنو کې بايد سياست اقتصاد رهبري کړي تر څو په ټولنه کې عدالت حاکم شي، که چېرې اقتصاد سياست رهبري کړي نو بيا پيسې په ټولنه کې هر څه په توگه منل کېدای شي، چې تر ډيره بيا ټولنه د فساد لور ته درومي او اخلاقي معيارونه تر پښو لاندې کېږي. د اقتصادي آزادي انډیکس ته په کتو د افغانستان پر کټلي مقام او د دی انډیکس په نمره او د کميدلو په علت او يا هم په ستونزو يې خبرې شوي دي او په پای کې په لنډ ډول حل لارې او د څيړونکو د څيړنو لپاره هم بيلا بيلې سپارښتني وړاندې شوي دي.

۱. ترکیه، پوهنپار همايون همتا، اقتصاد پوهنځی، غزني پوهنتون، h.humta@gmail.com

افغانستان: اقتصادي آزادي يعنې د هوسايي بنسټ

د امنيت او آزادي په برخه کې د دولتونو رول هغه وخت د ژورو بحثونو موضوع شوه، چې له کوم وخت راهيسې توماس هوبس په ۱۶۵۱ کال کې خپل ليويټان (Leviathan) کتاب خپور کړ (۲۰۱۶، Hobbes & Missner). ليويټان يوه عبراني کليمه ده چې په تورات کې په مکرر ډول ذکر شوي ده چې دغه کليمه د قوي او وپرونکې حيوان معنی ورکوي او ليکوال ځکه پر خپل کتاب دا نوم ايښی وو، چې هغه حکومت فوق د جسم بللو يعنی دا چې حکومت قوي او واکمن دی او عام خلک مظلوم او محکوم دي. د کټورتوب په اخلاقي اصولو باور لرونکي هر يو جيريبي بينتم (Jeremy Bentham)، جيمز ميل (James Mill) او جان سټوارټ ميل (John Stuart Mill) خوښی هم د يو ارزښت په توګه امنيت او آزادي ته ور زياته کړه او خوښی يې د يو ارزښت په توګه ياد کړ. مونږ په هيڅ ډول د امنيت، آزادي او خوښی د ارزښتونو د لومړيتوب په هکله علمي پريکړې نشو کولای مګر مونږ کولی شو هڅه وکړو چې د اصلي موضوعاتو په توګه د دوي د متقابلو اړيکو ترمنځ ښه پوهه ترلاسه کړو. د خوښی مفهوم، هغه درجه ده چې يو څوک د خپل اوسني ژوند ټول کيفيت مثبت وارزوي يا په بل عبارت د پوښتني او ځوابونو په ترڅ کې د داسې پوهې ترلاسه کول چې د يو چا څه ډول ژوند ډير خوښيږي ځکه چې خوښي هغه څه ده چې يو فرد يې په ذهن کې لري.

وين هوين (Veenhoven) په ۲۰۰۸ م کال کې آزادي د (انتخاب حق) په توګه تعريفوي، چې بيا دا حق د انتخاب فرصت او وړتيا ته اړتيا لري، وړتيا يو انفرادي ځانګړتيا ده، مګر فرصت په چاپيريال پورې اړه لري (Veenhoven, ۲۰۰۸). وين هوين آزادي په دريو برخو ويشي، چې په دی طبقه بندي کې اقتصادي، نړيواله او انفرادي آزادي شتون لري، چې د اقتصادي آزادي په برخه کې د ميراث بنسټ (Heritage Foundation) او د نړيوالې او انفرادي آزادي په برخه کې د آزادي کور (Freedom House) په نوم نړيوالې ادارې کار کوي، چې د هيوادونو د کلني اقتصادي آزادي انديکس ته په کتو درجه بندي، مقالې، راپورونه، تحليلونه او اړوند مسایل خپروي. عملي تجربې دا روښانه کوي، چې د آزادي بيلا بيل ډولونه يوله بل سره ژورې اړيکې لري، چې يادې اړيکې د لا زياتو خوښيو سبب کېږي. په څرګند ډول بايد وليکل شي چې د آزادي ډولونه د ځانګړو ډلو لپاره ډير مهم وي د بيلګې په توګه، د شتمنو او ځواکمنو خلکو لپاره ترډيره بريده منفي آزادي مهمه وي (مهرباني وکړئ مداخله مه کوئ!) او د بې وزلو وګړو لپاره مثبت آزادي ډيره مهمه وي لکه وايي چې (مهرباني وکړئ ډير عامه توکي او خدمات عرضه کړئ!). زياته اقتصادي آزادي د کار ګمارونکو، خان ګمارونکو، کارګرانو او پانګه اچوونکو لپاره مهمه وي لکه وايي (يوازې د قانون حاکميت، په مهرباني سره نور هيڅ مقررات!) د کلتوري، مذهبي او جنسي لږکېو لپاره به ډيره شخصي آزادي او يا هم شخصي خودمختاري مهمه وي لکه وايي (مهرباني وکړئ ډير مساوات او زغم!).

اقتصادي آزادي پدې معنی ده چې افرادو ته اجازه ورکول کېږي چې د ځان لپاره انتخاب وکړي او په داوطلبانه ډول په معاملو کې ښکېل شي، تر هغه چې دوي د بل شخص يا ملکيت ته زيان ونه رسوي. د دولت اساسي دنده دا ده چې د افرادو او د هغوی د شتمنيو څخه ساتنه وکړي.

اقتصادي ازادي د هرانسان د بنسټيز حق په توگه تعريف شوې، چې خپل کار او ملکيت کنټرول کړي. افراد آزاد دي چې کار، توليد، توزیع او مصرف وکړي او په هر ډول چې دوي يې خوبسوي پانگونه وکړي، حکومتونه بايد اجازه ورکړي، چې کار، سرمايه، او توکي په آزاده توگه حرکت وکړي، او د آزادی له جبر څخه ډډه وکړي تر هغه حده چې د خپلواکۍ د ساتنې او ساتلو لپاره اړينه وي.

د ميراث فاونډيشن (Heritage Foundation) اقتصادي ازادي (د ملکيت حقونه، د فساد څخه خلاصون، مالي ازادي، د دولت لگښتونه، د سوداگرۍ ازادي، د کار ازادي، د پيسو ازادي او د پانگونې ازادي) شاخصونو او د فریزر انسټيټيوټ (Fraser Institute) اقتصادي ازادي (د حکومت اندازه، قانوني سيستم او د ملکيت ساتنه، سالمو پيسو ته لاسرسی، نړيوال تجارت او کريدیت، کار او د سوداگرۍ مقررات) شاخصونو په وسيله سنجش (محاسبه) کوي.

هر کال د فریزر انسټيټيوټ (Fraser Institute) په هيوادونو کې د اقتصادي ازادۍ په اړه يوراپور خپروي، چې د ۲۰۱۹ م کال راپور يې وروستی خپور شوي راپور دی، چې په یاد راپور کې بدبختانه د افغانستان په هکله هيڅ نه دي خپاره شوي خو (۱۰) نمره څخه په ترتيب (۸،۹۱)، (۸،۸۱) او (۸،۵۶) هانگ کانگ په لومړي، سينگا پور په دويم او نيوزيلنډ په دريم مقام گټونکي هيوادونه دي. د يادونې وړ ده، چې ترټولو ورسته پاتې هيواد په اقتصادي ازادۍ کې وينزويلا ده، چې د (۱۰) نمره څخه (۲،۸۳) نمره اخيستي او (۱۶۵) مقام يې خپل کړی دی. لاندې جدول د لاندې وضاحت لپاره کتلی شي.

د (Fraser Institute) له لوري د اقتصادي ازادۍ انډیکس کې درجه بندۍ شوي هيوادونه

مقام (درجه)	د هېواد نوم	کال	ټولټال نمرې	د حکومت اندازه	قانوني سيستمونه او د ملکيت حقونه	سالي يا قانوني پيسې	د نړيوالې سوداگرۍ ازادي	قانون او مقررات
۱	په چين کې د هانگ کانگ ځانگړې اداري سيمه	۲۰۱۹	(۸،۹۱)	(۸،۴۲)	(۷،۵۳)	(۹،۷۴)	(۹،۵۶)	(۹،۲۹)
۲	سينگا پور	۲۰۱۹	(۸،۸۱)	(۷،۵۶)	(۸،۲۸)	(۹،۷۶)	(۹،۴۴)	(۹،۰۱)
۳	نيوزيلنډ	۲۰۱۹	(۸،۵۶)	(۶،۶۰)	(۸،۶۸)	(۹،۷۸)	(۸،۷۶)	(۸،۹۸)
۱۶۵	وينزويلا	۲۰۱۹	(۲،۸۳)	(۴،۳۴)	(۲،۴۹)	(۰،۶۹)	(۴،۰۹)	(۲،۵۲)

جدول [۱] سرچينه: (Institute, ۲۰۱۹)

د ميراث فاونډيشن له لوري په (۲۰۲۱) کال کې د اقتصادي آزادي شاخص راپور ته په کتو سينگاپور ټولټال (۸۹,۷)، نيوزيلنډ ټولټال (۸۳,۹) او استراليا ټولټال د (۸۲,۴) نمره په اخیستلو سره په ترتيب سره لومړی، دويم او دريم مقامونه خپل کړي دي او تر ټولو ورسره پاتې هیواد شمالي کوريا ده، چې ټولټال (۵,۲) نمرې يې ترلاسه کړي دي.

هیره د نه وي چې عراق، لیبیا، سومالیا، سوریه او یمن هیوادونه تراوسه پورې په دې درجه بندۍ کې ځای نه دی موندلی.

د لا ښه وضاحت په موخه لاندې جدول کتلی شئ.

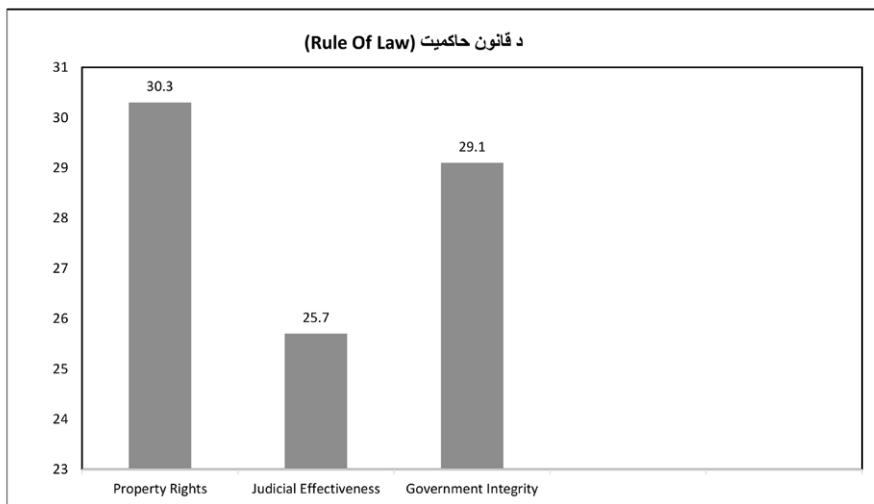
د (Heritage Foundation) له لوري د اقتصادي آزادي انډیکس کې درجه بندي شوي هیوادونه

مقام (درجه)	هيواد	کال	د قانون د حاکمیت انډیکسونه او نمرې	د حکومت د اندازې اړوند انډیکسونه او نمرې	د موثر نظارت يا تفتیش انډیکسونه او نمرې	د آزاد بازار انډیکسونه او نمرې
۱	سينگاپور	۲۰۲۱	د ملکیت حقونه: (۹۷,۵) قضايي اغېزمنتوب: (۹۰,۸) د دولت تعهد: (۹۳,۲)	مالياتي بار: (۹۰,۵) حکومتي مصارف: (۹۴,۱) مالي سلامتیا: (۸۰,۰)	د کاروبار آزادي: (۹۳,۸) د کارېکړانو آزادي: (۹۱,۵) پولي آزادي: (۸۵,۴)	د تجارت آزادي: (۹۵,۰) د پانگوني آزادي: (۸۵,۰) مالي آزادي: (۸۰,۰)
۲	نيوزيلنډ	۲۰۲۱	د ملکیت حقونه: (۹۱,۳) قضايي اغېزمنتوب: (۸۰,۵) د دولت تعهد: (۹۵,۳)	مالياتي بار: (۷۰,۶) حکومتي مصارف: (۵۸,۱) مالي سلامتیا: (۹۸,۲)	د کاروبار آزادي: (۸۹,۹) د کارېکړانو آزادي: (۸۶,۳) پولي آزادي: (۸۶,۹)	د تجارت آزادي: (۹۰,۲) د پانگوني آزادي: (۸۰,۰) مالي آزادي: (۸۰,۰)
۳	استراليا	۲۰۲۱	د ملکیت حقونه: (۸۱,۵) قضايي اغېزمنتوب: (۹۰,۰) د دولت تعهد: (۸۹,۸)	مالياتي بار: (۶۲,۶) حکومتي مصارف: (۵۸,۱) مالي سلامتیا: (۸۸,۷)	د کاروبار آزادي: (۸۷,۴) د کارېکړانو آزادي: (۸۴,۱) پولي آزادي: (۸۶,۷)	د تجارت آزادي: (۸۹,۸) د پانگوني آزادي: (۸۰,۰) مالي آزادي: (۹۰,۰)
۱۴۶	افغانستان	۲۰۲۱	د ملکیت حقونه: (۳۰,۳) قضايي اغېزمنتوب: (۲۵,۷) د دولت تعهد: (۲۹,۱)	مالياتي بار: (۹۱,۱) حکومتي مصارف: (۷۶,۱) مالي سلامتیا: (۹۹,۹)	د کاروبار آزادي: (۸۷,۴) د کارېکړانو آزادي: (۸۴,۱) پولي آزادي: (۸۶,۷)	د تجارت آزادي: (۶۸,۶) د پانگوني آزادي: (۱۰,۰) مالي آزادي: (۱۰,۰)
۱۷۸	شمالي کوريا	۲۰۲۱	د ملکیت حقونه: (۲۷,۷) قضايي اغېزمنتوب: (۵,۰) د دولت تعهد: (۲۰,۲)	مالياتي بار: (۰,۰) حکومتي مصارف: (۰,۰) مالي سلامتیا: (۰,۰)	د کاروبار آزادي: (۵,۰) د کارېکړانو آزادي: (۵,۰) پولي آزادي: (۰,۰)	د تجارت آزادي: (۰,۰) د پانگوني آزادي: (۰,۰) مالي آزادي: (۰,۰)

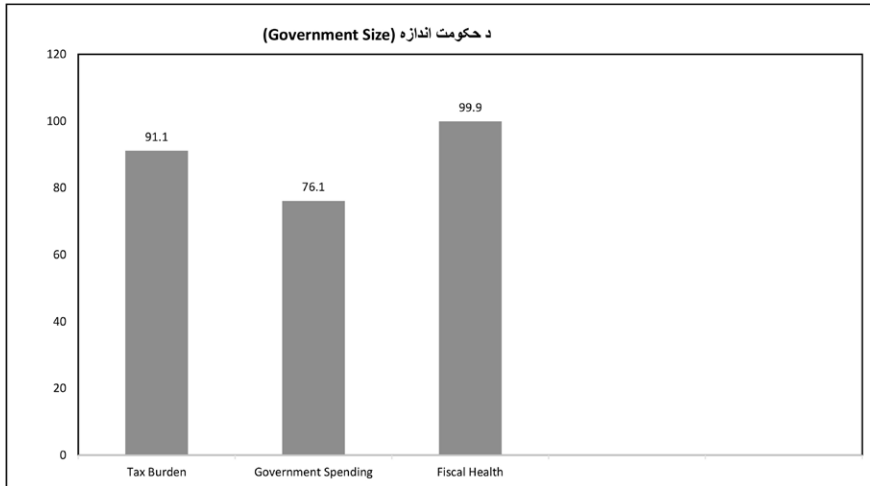
جدول [۲] سرچینه: (Foundation, ۲۰۲۱).

په (۲۰۲۱) لمريز کال کې د افغانستان د اقتصادي آزادۍ انډیکس نمري (۵۳) دي، چې په دې نمره سره يې د نړۍ (۱۴۶) مقام خپل کړی دی. په ټوليزه توگه د قانون د نه حاکمیت د ستونزو له امله (۱،۷) نمري کمې شوې دي. افغانستان د اسيا ارام سمندر سييې د (۴۰) هېوادونو په منځ کې (۳۳) ځای لري او په ټوله کې يې نمری د سييې او نړۍ د نمره له اوسط څخه هم ټيټي دي. په (۲۰۲۰) لمريز کال کې کمه ازادې زياته چې وروسته بيا کمه شوه نو له همدې وجې اقتصاد په محدودیتونو (غیر ازادې) کې را حصار شو. خطرناک امنيتي چاپېريال او بې ثباته سياسي وضعیت له امله اقتصادي وده له خنډونو سره مخ شوه. نا امنی نه يوازې د سوداگري آزادۍ کمزورې کړه بلکې د پانگونې ازادې هم کمزورې کړې وه، دا چې اقتصادي ازادې مولا ځواکمنه شي او نمري مو ډيرې شي نو افغانستان ثبات، امنيت او د قانون حاکمیت قوي بنسټونو ته اړتيا لري.

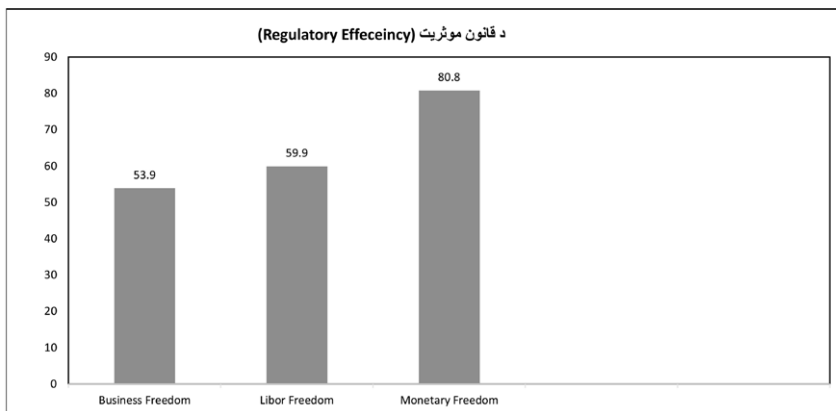
کراف: [۱]



د افغانستان د اصلي ملکیت اکثره خاوندان يوازې دوديز رول لري. په دغه هکله سروې نادره دي. په ټوليزيز ډول، د ملکیت د حقونو د خونديتوب ضعف د مالکیت د هر اړخيز حق د نشتوالی او د سوداگريزو محکمو پخ يا ورو کارونو تر سره کول دي. قضايي سيستم د قانوني کوډونو د ترکيب له لارې په خپل سرې ډول په غیر رسمي او غيرمنظم ډول کار کوي چې د ناکافي روزل شوي قاضيانو او محلي مشرانو لخوا څارل کيږي، نو د دی ستونزو په پایله کې فساد په ټولنه کې نفوذ کوي او د اقتصادي پرمختگ مخه ډپ کوي، چې له دی سره د فساد د کمولو لپاره اصلاحات هم په ټپه ډريري.

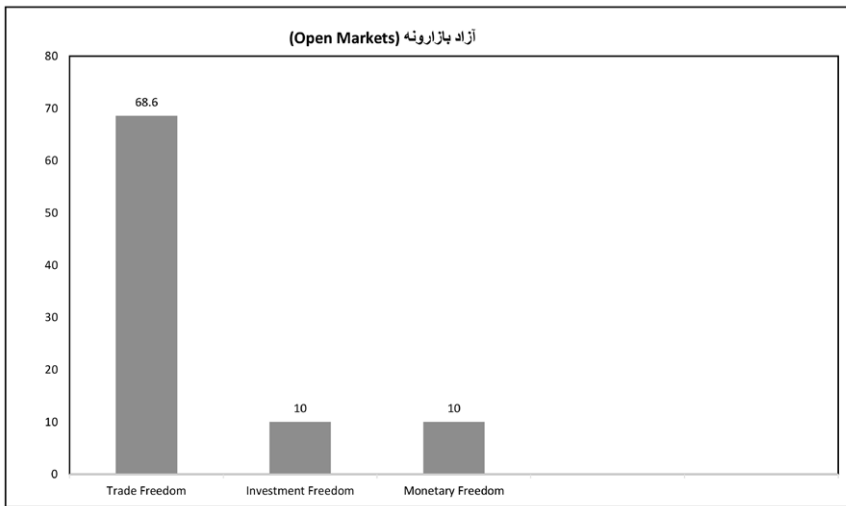


په هيواد کې د افرادو پر عوايدو او پر شرکتونو د مالي لوړ نرخ تر (۲۰٪) دی، ټولټال ماليات د داخلي عوايدو (۹,۳) سلنه تشکیلوي، په وروستيو دريو کلونو کې حکومتي مصارف د ناخالص ملي محصول (۲۸,۲) سلنه دي، او د بودجې کسر په اوسط ډول د ناخالص ملي محصول (۰,۰۴) سلنه دی، حکومتي قرضې د جی ډي پي (GDP)، (۷,۳) سلنه دي او دوامداره امنيتي ننګونې د مالي زيانمنتيا لپاره د يوې سرچينې په توګه شتون لري.



په افغانستان کې د سوداګرۍ د پیل لګښتونه، د ساختماني جوازونو او د برېښنا ترلاسه کول ګران شوي، دغه راز د سوداګرۍ په آزادي، د نورې دنيا په پرتله د کار په آزادي، د ماهرې کاري قوې کمبود او د دندو په رامنځ ته کولو کې کمښت تر سترګو کېږي او د مالي سیستم د لږ پرمختګ په اساس حکومت په پولي سياست باندې محدود نفوذ لري.

ګراف: [۴]



سرچینه: (Foundation, ۲۰۲۱).

افغانستان په عمل کې دوه غوره سوداګریز تړونونه لري، چې د سوداګرۍ وزن لرونکې تعرفې اوسط یې (۵،۷) سلنه دی او (۲۲) غیر تعرفوي اقدامات په عمل کې ترسره کېدونکي دي. په ځینې سکتورونو کې خارجي پانګونه محدوده ده او امنیتي ستونزې د پانګونې مخه ډپ کړې ده، د حاکمو قوانینو اجراءات پرمالي سیستم بې اغیزې دي، مرکزي بانک یوازې د قیمتونو پر ثبات تمرکز لري په داسې حال کې چې په بانکي سیستم کې پر نقدینکي هیڅ ټینګار نه کوي.

پایله او سپارښتې:

د میراث بنسټ یا (Heritage Foundation) اقتصادي آزادي په (۱۲) کې او کېفي فکتورونو اندازه کوي، چې دا اقتصادي آزادي په څلورو پراخو کټګوریو ویشل شوې دي: د قانون حاکمیت (د ملکیت حقونه، د حکومت بشپړتیا او قضايي اغیزمنتیا) د حکومت اندازه (حکومتي لګښتونه، د مالیاتو بار، مالي سالم والی)، موثر نظارت یا تفتیش (د سوداګرۍ آزادي، د کارګرانو آزادي او د پیسو آزادي) او آزاد بازارونه (د سوداګرۍ آزادي، د پانګونې آزادي او مالي آزادي)، چې په دې

کنټرول کولو کې د دولسو اقتصادي آزاديو څخه هر يو ته د (۰) څخه تر (۱۰۰) پورې نمرې وړ کول کېږي. د يو هيواد عمومي نمرې د دې دولسو اقتصادي آزاديو د نمرې مجموعه په اوسط ډول سنجول کېږي او هر يوه انډیکس ته مساوي وزن ورکول کېږي.

د يادې ادارې د (۲۰۲۱) کال د راپور په اساس د افغانستان اقتصادي آزادي انډیکس د نمرې اوسط يې (۵۳) اعلان کړی دی، چې د نړۍ د هيوادونو په (۱۴۶) مقام کې راځي دغه راز يوه بله اداره چې د د فریزر انستيتيوت (Fraser Institute) نومېږي د دې بنسټ له لوري اقتصادي آزادي (د حکومت اندازه، قانوني سيستم او د ملکيت ساتنه، سالمو پيسو ته لاسرسی، نړيوال تجارت او کريدیت، کار او سوداگريز مقررات) شاخصونو په بنسټ سنجول کېږي، چې بدختانه د (۲۰۱۹) م کال په وروستي راپور کې د افغانستان په اړوند هيڅ يادونه نه د کړې.

څومره چې اقتصادي آزادي زياته وي په همغه کچه بیکاري، انفلاسيون کم وي او بالمقابل اقتصادي رشد، نړيواله خارجي پانگونه، او سړی سر عايد زيات وي، دا چې په افغانستان کې د اقتصادي آزادي په برخه کې کار نه دی شوی نو څيرونکي ته سپارښتنې دادي چې د اقتصادي آزادي د سنجش لپاره شته دولس اينډیکسونه جلا جلا وڅيړي او موضوع لا ښه روښانه کړي، چې ورسته بيا د اقتصادي آزادي اړيکې او اغيز پر نورو متحولينو لکه اقتصادي رشد، ديموکراسي، د اقتصادي رشد چاپيريال، د شتمنيو غیر عادلانه ویش، فساد، د ژوند کيفيت، بهرنۍ نړيواله پانگه اچونه، نړيوال تجارت، تشبثاتي کړنې، مالي پالیسيو او سياسي ليدلوري وڅيړل شي، تر څو موضوعات ښه روښانه شي او د گران هيواد ستونزو ته په کې د حل لارې وموندل شي.

اقتصاد بازار و نقش آن در توسعه سرمایه‌گذاری

محمد امین مدبر^۱

چکیده

اقتصاد بازار و یا بازار آزاد، نوعی نظام اقتصادی است که کشورها با توجه به منابع و ارزش‌های حاکم شان انتخاب نموده، از سوی با انتخاب نظام اقتصادی کشورها، فعالیت‌های اقتصادی و تجاری شان را تنظیم و عوامل تولید را هماهنگ می‌کنند. بازار آزاد دارای سابقه گردشی طولانی در بین کشورها است. هدف مقاله بررسی توسعه سرمایه‌گذاری با توجه به اقتصاد بازار و نقش آن می‌باشد، که اقتصاد بازار با توجه به ماهیت خود دست عاملین تولید را باز گذاشته و هرکسی توانایی برخورد با بازار را داشته، می‌تواند، در بازار فعالیت نماید. هدف دیگر آن استفاده از مزایای مطرح شده برای کشور خودمان (افغانستان) که دارای نظام اقتصاد بازار می‌باشد، بتوان برای جایجایی منابع و عوامل تولید به کاربرد. روش جمع‌آوری معلومات در اینجا عبارت از بررسی کتب، آثار و مقالات مرتبط و سایر منابع میباشند. که به صورت اجمالی سعی به عمل آمده تا در حد فرصت، این منابع بررسی و در قالب یک منبع واحد تحت عنوان (اقتصاد بازار و نقش آن در توسعه سرمایه‌گذاری) گردآوری شود.

واژه‌گان کلیدی: بازار، اقتصاد بازار، سرمایه، سرمایه‌گذاری، بازار سرمایه، توسعه سرمایه‌گذاری

مقدمه

اقتصاد بازار از مفاهیم آشنا در مسایل اقتصادی می‌باشد که با شنیدن آن اذهان به سوی بسیاری از مفاهیم مشابه و گوناگون کشیده می‌شود. کشورهای زیادی از جمله افغانستان نیز از این قاعده پیروی می‌کردند، که دارای نتایج ملموس بودند. اما اقتصاد بازار دچار سکتگی‌هایی شد که عده‌به منابع زیادی دست یافته و عده‌دیگر شاهد وخیم‌تر شدن وضع اقتصادی شان بودند. می‌دانم که مجال جزئیات مفصل در این فرصت نیست ولی سعی خواهد شد، تا از این فرصت استفاده بهینه شود. این تحقیق برگرفته از تحقیقات، آثار و مقالات علمی و تخصصی سایر محققان، نویسنده‌گان عرصه این مباحث که دارای عناوین مرتبط بودند، می‌باشد.

هدف نخست بررسی اقتصاد بازار و مفاهیم آن؛ دوم این که سرمایه‌گذاری و مطالب مربوطه و نقش اقتصاد بازار در توسعه سرمایه‌گذاری می‌باشد. در طول تاریخ و در عین حال، پیروان آن نظرات متفاوتی در نقش دولت و عدم دخالت آن داشتند. عده طرفدار دخالت دولت نبودند، اما عده دیگر توجه دولت را حتی در سطوح پایینی می‌خواهند، (آدام اسمیت و میلتون فریدمن).

۱. تهران، دانشجوی ماستری مدیریت بازرگانی، aminullahmodaber@gmail.com

سوال اینجاست که اقتصاد بازار یا بازار آزاد نسبت به سایر نظام‌های اقتصادی برای سرمایه‌گذاری و توسعه آن تا چه حد دارای کارایی است؟ فرصت‌ها و مزیت‌های نظام سرمایه‌گذاری در اقتصاد چه بوده تا از آن برای بیرون رفت جامعه از شرایط نامناسب به کاربرد؟ با توجه به سوالات؛ اقتصاد بازار یگانه راه دست یافتن همه فعالین اقتصادی به عوامل تولید است تا به اندازه در بازسازی جامعه نقش داشته باشند. گاهی این فعالیت‌ها باید از سوی نهاد مرکزی (دولتی یا خصوصی) تنظیم شود، تا باعث ایجاد نظم فعالیت‌ها در بازار گردد. در افغانستان درست اقتصاد بازار تقریباً در ۲۰ سال پیش از امروز انتخاب گردید و با روی کار آمدن و ایجاد سیستم‌های اداری، جایگاه اصلی آن حفظ نشد و دچار مشکلات گردید که شاید عدم مناسبت دقیق تمام عاملین اقتصادی و یا تفکیک نادرست از آن نسبت به سایر اقتصادهای جهان از مشکلات آن می‌باشد.

مبانی نظری تحقیق

بازار: وقتی از بازار^۱ سخن به میان می‌آید اغلب مردم به مفاهیم گوناگونی توجه می‌کنند، مثلاً بازار محلی از شهر که پر رفت و آمد است، جایی که مغازه‌های بسیاری دارد، تعداد خریدار و فروشنده، داد و ستد محصول، قیمت و ... (سعید، ۱۳۹۸) و یا بازار عبارت از محل برای مبادلات بالقوه (روستا و همکاران، ۱۳۹۵).

یعنی با ملاحظه تعریف فوق، هر بازار دارای دو قسمت بوده که در مقابل هر خریدار، فروشنده وجود دارد که ناشی از قدرت نسبی آن‌ها می‌باشند. مجموعه از شرایط و ساختارهای داد و ستد و به‌عنوان فرایندها و مکانیزم‌های تنظیم‌کننده بازار است. با توجه به تعاریف ارایه شده، موضوع قابل تاکید قبل از همه، مفهوم «مبادله^۲» است و شرایط آن:

- ۱) حضور خریدار و فروشنده؛
 - ۲) شرط وجود چیزی با ارزش؛
 - ۳) اختیار قبول و یا رد پیشنهاد طرف دیگر؛
- با این ملاحظات، عوامل ذیل بازار را شکل می‌دهد:
- ❖ نیاز از هر دو طرف؛
 - ❖ شرط وجود محصول؛
 - ❖ توافق طرفین در معامله؛
 - ❖ وسیله مبادله (پول)
 - ❖ رعایت ارزش‌های قانونی بر طرف‌های ذیدخل؛

1. Market
2. Exchange

باید بدانیم که، بازارها به اشکال مختلف تقسیم‌بندی می‌شوند؛ مانند بازار براساس محصولات، زمان، مکان، به هدف بازاریابی، ساختار اقتصادی (بازار رقابت کامل، انحصاری، رقابت انحصاری و انحصار چند جانبه) می‌باشند (سعید، ۱۳۹۸).

اقتصاد بازار

اقتصاد غیرمتمرکز (اقتصاد بازار^۱) بر آزادی افراد در فعالیت‌های اقتصادی و محدود ساختن مداخله دولت تأکید دارد. مالکیت خصوصی منابع طبیعی و کالاهای سرمایه‌ای پذیرفته شده و افراد آزادی اقتصادی دارد. در نگرش نظام اقتصاد آزاد، هر چه فعالیت‌های اقتصادی بیشتر توسط بخش خصوصی و مبتنی بر بازار باشد، اقتصاد شکوفاتر خواهد شد. بنابراین با کاهش دخالت دولت، مجموع فعالیت‌های اقتصاد بازار بر عکس‌العمل‌های متقابل عرضه و تقاضا و مکانیزم قیمت‌ها در بازار تعیین می‌گردند. نظام مذکور برنامه‌های مختلف اقتصادی را هماهنگ و تعدیل می‌کند و تنها وظیفه دولت تعیین چارچوب حقوقی است تا در قلمرو بازار تمام افراد جامعه به فعالیت پردازند و نباید آزادی دیگران را سلب کنند. این دیدگاه افراطی نسبت به آزادی فعالیت‌ها موجب شد تا نظام سرمایه‌داری و دولت‌های لیبرال کلاسیک اروپا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با نابسامانی‌هایی مواجه شوند. این مشکلات و راهبردها (پس انداز، عامل بازار، خصوصی‌سازی و ایجاد شرکت‌های سرمایه‌گذاری) به ترتیب عبارت است از:

۱. نابرابری شدید در توزیع درآمد ملی و چاره‌اندیشی برای آن؛

۲. افراط در آزادی اقتصادی که موجب تدوین و تصویب قوانین و نظارت شدید شد و وجود کالاهای عمومی، عوارض خارجی، توزیع درآمد، توسعه نیافتگی و از دلایل دخالت دولت در اقتصاد است؛ که تمامی اقتصاددانان از اندازه نقش دولت در اقتصاد حمایت می‌کنند (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۵).

ابتدا پس انداز بعد سرمایه‌گذاری

قبل از آن باید «پس انداز^۲» و «سرمایه^۳» را که از مفاهیم اساسی در حوزه اقتصادی می‌باشند، بدانیم. پس انداز عبارت از صرفه‌جویی در عدم مصرف یک واحد اضافی است و سرمایه عبارت از مال، دارایی (خواه مادی یا معنوی)، و یا مالی که عواید پولی به دست دهد (فرهنگ معین). سرمایه یکی از مهم‌ترین نهاده‌های تولید می‌باشد. این نهاده نقش بسزای در افزایش سطح کارایی فعالیت‌های اقتصادی و افزایش بهره‌وری سایر عوامل تولید دارند (عبداللهی، ۱۳۹۴).

1. Market Economy
2. Saving
3. Capital

سرمایه‌گذاری^۱ عبارت از تبدیل وجوه مالی به یک یا چند نوع دارایی دیگر که با هدف به دست آوردن سود، برای مدتی در زمان آینده نگهداری خواهند شد. یاهم سرمایه‌گذاری، صرف نظر از هزینه کردن پول یا دیگر منابع مالی (پس اندازها)، در زمان حاضر، با پذیرش ریسک (خطر) مشخص یا نامشخص برای کسب سود در آینده می‌باشد. مهم‌ترین هدف سرمایه‌گذاری، کسب سود و کاهش هزینه‌های فرصت می‌باشد، به این معنی که ممکن است فرد، پول مازاد را کدی داشته باشد که بتواند آن را در محلی برای سرمایه‌گذاری و کسب سود به کار گیرد، اما به علت عدم آگاهی، آن فرصت را از دست بدهد. سرمایه‌گذاری می‌تواند در دارایی‌های مالی و واقعی انجام شود (شهرآبادی و بشیری، ۱۳۸۹). یک اقتصاد پویا و رشد بلندمدت و مداوم اقتصادی و توسعه سرمایه‌گذاری، نیازمند تجهیز و تخصیص بهینه منابع در سطح اقتصاد ملی است که بدون کمک بازارهای مالی به ویژه بازار سرمایه کارآمد به سهولت امکان پذیر نیست. هر بنگاه اقتصادی برای تاسیس و ادامه فعالیت نیازمند سرمایه است از این رو در فرآیند سرمایه‌گذاری به زمان نیاز است (سلیمانی، ۱۴۰۰).

منظور از «بازار سرمایه»^۲ این است که در آن ابزارهای مالی بلندمدت با سر رسید بیش از یکسال معامله می‌شود. وظایف این بازار عبارتند از:

- ✓ تشکیل سرمایه در اقتصاد ملی؛
- ✓ سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها؛
- ✓ تعیین ارزش و قیمت‌های ذاتی ابزار مالی؛ (نادعلی و همکاران، ۱۳۹۶).

بازار عامل توسعه سرمایه‌گذاری

از حقایق درخور توجه تاریخ این است که ظهور سرمایه‌داری (خواه با دخالت دولت یا بدون آن) با کاهش شدید موانع موجود بر سر راه فعالیت‌های اقتصادی گروه‌های خاص دینی، نژادی یا اجتماعی همراه بوده است. جاگزینی ترتیبات مربوط به موقعیت اجتماعی یا قراردادهای اولین قدم در جهت آزادسازی مالکیت و بعد از همه تحولات در قرون وسطی و اخذ تدابیر متفاوت در امور گوناگون، تنها تدابیری که هرگز اتخاذ نشد، ایجاد موانع علیه مالکیت اموال منقول یا غیرمنقول بود (فریدمن، ۱۳۸۰).

در بازار، سرمایه عامل کلیدی محسوب می‌شود؛ که خود از انبوه وجوه مالی قبلا پس‌انداز شده ویا منابع مالی را کد تشکیل می‌شود، که منبع خوبی جهت گسترش امر سرمایه‌گذاری می‌باشند. موارد عمده آن:

- (۱) توزیع ریسک بین واسطه‌های مالی؛
- (۲) به دست آوردن اطلاعات و تخصیص منابع بین عوامل و پروژه‌ها؛
- (۳) کنترل بین شرکتی روی منافع و منابع مشترک؛

1. Investment
2. Capital Market

۴) تحرک مناسب پس اندازها برای سرمایه‌گذاری بیشتر؛ می‌توان گفت که یکی از آن راه‌های گسترش و توسعه سرمایه‌گذاری در اقتصاد آزاد، همان واسطه‌های مالی است که باعث بیشتر شدن فعالیت‌های سرمایه‌گذاری می‌شوند (احمدیان، ۱۳۸۹).

خصوصی‌سازی در توسعه سرمایه‌گذاری

خصوصی‌سازی نهادها و فعالیت‌های بازاری از وسایل مهم برای توسعه سرمایه‌گذاری و گسترش چنین فعالیت‌ها می‌باشند. با این‌که خصوصی‌سازی، جغرافیای خاصی را ضرورت دارد. به‌طور نمونه می‌توان از افغانستان یادآوری کرد، که شناخت آن جغرافیا مهم است. نظر به گزارش دفتر روابط جهانی برنامه رقابت پذیری یوروآسیا تحت عنوان «توسعه سکتور خصوصی و پالیسی‌های کارآفرینی در افغانستان»، بالای سه چالش انکشاف سکتور خصوصی متمرکز است (دفتر روابط برنامه رقابت پذیری یوروآسیا، ۱۳۹۸):

- ۱- رسمی‌سازی تشبثات و سکتورهای خصوصی؛
- ۲- کمبود دسترسی به منابع مالی مانع برای توسعه سرمایه‌گذاری؛
- ۳- ایجاد فاصله میان دولت و سکتور خصوصی در کیفیت ارائه خدمات عامه؛

شرکت‌های سرمایه‌گذاری

شرکت‌هایی که از طریق فروش اوراق بهادار خود، منابع مالی پس اندازکننده گان و افراد را جمع‌آوری کرده و آن‌ها را در سهام و اوراق قرضه سایر شرکت‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند. اهمیت این مؤسسات در این است که بسیاری از مردم با پس انداز اندک خود شاید به راحتی نتوانند در اوراق بهادار مورد نظر خود سرمایه‌گذاری کنند، این شرکت‌ها با یکجا کردن آن وجوه، در اوراق بهادار متنوع سرمایه‌گذاری کرده، که معمولاً بازده‌ای بیشتر عاید می‌کنند. شناخت ویژه‌گی این شرکت‌ها الزامی است، که مزایا و معایب آن به ترتیب عبارتند از (سلیمانی و همکاران، ۱۳۹۶):

- ❖ مدیریت حرفه‌ای سبب قابلیت دسترسی بالا به وجوه مالی؛
- ❖ تنوع بخشی اوراق بهادار و کاهش ریسک؛
- ❖ قانون‌مندی و تحت نظارت قرار گرفتن؛
- ❖ انعطاف‌پذیری امور و سهولت در سرمایه‌گذاری؛
- ❖ کاهش هزینه‌ها در انجام معاملات؛
- ❖ عدم دقت سبب ایجاد هزینه بیشتر؛
- ❖ نامناسب بودن در کوتاه مدت و عدم دسترسی زود هنگام به وجوه مالی؛
- ❖ عدم اطمینان برای حصول مبالغ سرمایه‌گذاری شده است.

نتیجه‌گیری

در طول تاریخ این‌که نظام‌های اقتصادی مختلف در جوامع اقتصادی شکل گرفت، هیچ‌جا بحث نیست، چون در شرایط مختلف ایجاب می‌کند که تنظیمات خاصی ارزشی و اقتصادی شکل گرفته تا از آن در امور اقتصادی - اجتماعی خود به کار گیرد. «بازار آزاد» از جمله نظام‌هایی است که در آن دخالت دولت یا هیچ‌وجود ندارد و یا هم در سطوح پایین به آن اکتفا می‌کنند. اهمیت نظام اقتصاد بازار در میزان دسترسی به آزادی مالکیت فردی و تشکیل پس‌انداز و سرمایه و انجام سرمایه‌گذاری است. چون به میزان دسترسی به سرمایه، وجوه مالی و بازار سرمایه می‌توان به امور سرمایه‌گذاری در بخش‌های متفاوت اقدام کرد. عامل پس‌انداز، بازار سرمایه، فرهنگ خصوصی‌سازی و ایجاد شرکت‌های سرمایه‌گذاری از جمله راه‌هایی هستند که زمینه توسعه سرمایه‌گذاری را مساعد می‌سازد.

جایگاه آزادی در اسلام

کیتنا استانی^۱

چکیده

واژه آزادی طبق نظر برخی، از واژه «اوستایی» گرفته شده در زبان فارسی در معنای مختلفی به کار رفته است. از جمله: رها بودن، حریت، اختیار و... در مورد آزادی تعاریف گوناگون ارائه شده که هرکدام از تعریف کننده‌گان نوعی از آزادی را تعریف و از آن دفاع کرده و نظریات دیگران را مورد نقد و انتقاد قرار داده اند. آزادی از دیدگاه اسلام عبارتند از: رها شدن از برده‌گی و اطاعت از غیر خدا. جایگاه آزادی را می‌توان از نصوص قرآن کریم دریافت که آیات بی‌شماری در مورد آن وجود دارد. که خداوند متعال می‌فرماید: «اسلام آمده تا زنجیرهای سنگین اجتماعی و باطنی را از دست و پای انسان بردارد و انسان را از برده‌گی بت و طاغوت و خرافات رها سازد.» (الاعراف، ۱۵۷) انسان از دیدگاه قرآن دارای ویژه‌گی‌های متعددی است که برخی آن در ارتباط به آزادی انسان است عبارتند از: ۱- انسان خلیفه روی زمین است. ۲- انسان فطرتی خدا آشنا دارد. ۳- انسان شخصیت مستقل و آزاد دارد. ۴- انسان موجود مختار است. آزادی اندیشه تفکر و تعقل، آزادی عقیده، آزادی سیاسی، آزادی مدنی، از انواع آزادی‌های انسان‌ها است. عدم تعارض با کرامت انسانی، عدم تعارض با اصول و ارزش‌های اجتماعی دیگر، عدم تعارض با حقوق الهی از جمله حدود آزادی اسلام است.

کلید واژه‌ها: آزادی، آزادی عقیده، آزادی فکر، اندیشه، تفکر، تعقل، آزادی سیاسی و آزادی

مدنی

مقدمه

برخی این باور را دارند که آزادی مفهومی مدرن است و نمی‌توان از آن نام‌نشانی در نصوص اسلام یافت به باور این افراد، آزادی مطرح در دنیای امروز برخاسته از فکر جامعه مدرن غربی است که جامعه اسلامی فاقد آن بوده است. اسلام به‌عنوان دین کامل و جامع است که احکام آن در برگیرنده تمام ابعاد زندگی انسان‌ها است. در اسلام برای انسان‌ها آزادی از قید و بندگی غیرخداوند متعال وجود دارد.

این آزادی دارای معنای وسیع و گسترده است به گونه‌ای که اگر به درستی درک شود، انسان‌ها را از قید انسان‌ها که قصد سلطه‌گیری برای انسان‌های دیگر دارند رها می‌سازد. این اصل انسان را به عبودیت خداوند متعال فرا می‌خواند و در مقابل از قید تمامی قدرت‌های شرک و طاغوت رهایی می‌بخشد.

انسان را به ذاتی متصل می‌کند که خود نگهدارنده انسان‌ها است. جایگاه آزادی را می‌توان از نصوص قرآنی دریافت که آیات بی‌شماری در مورد وجود دارد. که خداوند متعال می‌فرماید: «اسلام آمده تا زنجیرهای سنگین اجتماعی و باطنی را از دست و پای انسان بردارد و انسان را از برده‌گی بت و طاغوت و خرافات رها سازد» (الاعراف، ۱۵۷).

انسان از دیدگاه قرآن، دارای ویژگی‌های متعددی است که مهم‌ترین آن‌ها به نوعی در ارتباط با آزادی انسان است: ۱- انسان خلیفه در روی زمین است. ۲- انسان فطرت خدا آشنایی دارد. ۳- انسان شخصیت مستقل دارد. ۴- انسان موجودی مختار است و خود می‌تواند سرنوشت خویش را تغییر دهد. آزادی دارای اقسام زیادی است که برخی آن‌ها عبارتند از: آزادی اندیشه و تفکر، این آزادی زیر بنای انتخاب صحیح هدف برخوردار بودن از هدایت الهی می‌باشد. آزادی عقیده، در اصل تکریم خداوند نسبت به انسان اراده و فکر و احساس وی تجلی پیدا می‌کند. آزادی مدنی، شامل آزادی در انتخاب مسکن محل اقامت، آزادی در انتخاب شغل در تملک اموال منقول و غیر منقول می‌شود. آزادی سیاسی، قرآن کریم حق انتخاب کردن و حق برخورداری از حق انتخاب را به رسمیت می‌شناسد.

پیشینه تحقیق، در مورد جایگاه آزادی در اسلام تحقیقات کوچکی در بعضی کتاب‌ها صورت گرفته، مهم‌ترین کتاب‌های که به شرح و توضیح جایگاه آزادی در اسلام کوشش نموده است عبارتند از: عبدالله جواد آملی تحت عنوان فلسفه حقوق بشر، عبداللطیف بن سعید الغامدی تحت عنوان حقوق بشر در اسلام، عبدالعلی بازرگانی تحت عنوان آزادی در قرآن، منصور میر احمدی تحت عنوان آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، محمد جواد نوروزی تحت عنوان نظام سیاسی اسلام و... پرداخته است که جایگاه آزادی در اسلام معیار بحث اصلی نبوده و نیازمند بحث و بررسی به خصوص در این زمینه می‌باشد و هم‌چنان در مورد جایگاه آزادی در اسلام مقالات زیادی وجود ندارد که تحقیق حاضر به بررسی پرداخته و کمبودی و کاستی‌های تحقیقی در عرصه جایگاه آزادی در اسلام را کاهش می‌دهد.

ضرورت تحقیق: برخی به این باور اند که آزادی مفهوم مدرن است و نمی‌توان از آن نام و نشانی در نصوص اسلام یافت به باور این افراد آزادی در دنیای امروز، برخاسته از فکر جامعه مدرن غربی است که جامعه اسلامی فاقد آن بوده است چون این افراد با فقر شدید در ادبیات و آموزه‌های اسلامی مواجه اند با وجود این که کتاب آسمانی مسلمانان که عبارتند از قرآن است که آزادی را حق اساسی انسان‌ها بیان کرده و تاکید زیادی نموده، بنابراین تحقیق حاضر می‌تواند در افزایش سطح آگاهی افراد در دریافت جایگاه آزادی در اسلام کمک کند.

هدف تحقیق: بررسی جایگاه آزادی در اسلام است.

جنبه نوآوری تحقیق: با بررسی جایگاه آزادی در اسلام نوآوری تحقیق شامل موارد ذیل می‌گردد: ۱ - شناسایی انواع آزادی مدنی ۲ - آشنایی با حدود آزادی‌های اسلامی

سوالات تحقیق:

سوال اصلی: آزادی در اسلام چه جایگاهی دارد؟ سوالات فرعی: ۱ - آزادی عقیده چیست؟ ۲ - آیا آزادی‌ها در اسلام محدود است یا بدون حد و مرز؟

فرضیه تحقیق: دین مقدس اسلام یک دین کامل و جامع بوده و احکام دین مقدس در بر گیرنده تمام ابعاد زندگی انسان‌ها است و گمان می‌رود که اسلام آزادی‌ها را به رسمیت شناخته و بر آن‌ها اهمیت قایل شده باشد. روش تحقیق با نظر به ماهیت موضوع مورد تحقیق، روش توصیفی - تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌یی انجام شده است.

مفاهیم آزادی

واژه آزادی، طبق نظر برخی، از واژه اوستایی «آزانه» گرفته و یا واژه پهلوی «آزانیه» گرفته شده و در زبان فارسی در معنای مختلف به کار رفته است. از جمله رها بودن، خلاصی، شادی، قدرت انجام و ترک عمل، قدرت انتخاب، حریت، اختیار.....(دهخدا، ۱۳۷۷).

تعاریف آزادی

۱- هنوز تعریف روشن، جامع، مشخص و مشترکی از آزادی ارائه نشده است. در مکاتب غربی تعاریف فراوانی از آزادی ارائه شده است و آن، از لحاظ انسان‌مداری در تعاریف آزادی می‌باشد. یعنی تعریف آزادی بر اساس تفکر اومانیستی (بشرگرایانه) مطرح شده است. زیرا آزادی از نظر آن‌ها وابسته به خواست افراد می‌باشد.

۲- آزادی از دیدگاه اسلام عبارتند از: رها شدن از برده‌گی و اطاعت غیر خدا و آزادی در هر چیزی که خداوند آن را مباح کرده است (طباطبایی، ۱۳۷۵).

جایگاه آزادی از دیدگاه اسلام

جایگاه آزادی را می‌توان از نصوص قرآن کریم دریافت که در آن آیات بی‌شماری وجود دارد که انسان را در تعیین سرنوشت خویش آزاد می‌داند؛ با رجوع به آیات قرآن کریم آشکار می‌شود که انسان، به‌عنوان فاعل آزاد و مختار می‌باشد برای مثال در آیاتی آمده است: ترجمه: «و بگو این حق از سوی پروردگار تان است؛ هرکس که خواهد ایمان بیاورد و هرکس خواهد کفر ورزد» (سوره کهف آیه ۲۹) ترجمه: «در کار دین اکراه روانیست، چراکه راه از بیراهه به روشنی آشکار شده است.» (سوره بقره آیه ۲۵۶).

آزادی انسان از نظر قرآن

انسان از دیدگاه قرآن، دارای ویژگی‌های متعددی است که مهم‌ترین آن‌ها که به نوعی در ارتباط با آزادی انسان است، عبارتند از:

۱- انسان، خلیفه در روی زمین است: ترجمه: «(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد (فرشتگان) گفتند (پروردگارا) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟ ما تسبیح و حمد تو را به جای می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم پروردگار فرمود: من حقایق را می‌دانم که شما نمی‌دانید. (سوره بقره آیه ۳۰).

در این آیه شریفه، انسان خلیفه در زمین معرفی شده است؛ که هر چند صرف خلافت از جانب خداوند بر ارزش و جایگاه والای انسان در میان موجودات دلالت دارد.

۲- انسان فطرت خدا آشنا دارد: از دیدگاه قرآن انسان فطرتاً خدا شناس و موحد است. ترجمه: «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» (سوره روم آیه ۳۰) و از این رو ویژه‌گی دیگر انسان از نگاه قرآن کریم خود آشنا بودن فطری اوست. در نتیجه با ضمیمه این آیه به آیات دیگری که آزادی را برای انسان به رسمیت می‌شناسد.

۳- انسان شخصیت مستقل و آزاد دارد: از نظر قرآن انسان موجودی است که در انتخاب راه پس از هدایت، آزاد است. ترجمه: «ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس.» (سوره انسان، آیه ۳).

۴- انسان موجودی مختار است و خود می‌تواند سرنوشت خویش را تغییر دهد: از دیدگاه قرآن، انسان به گونه‌ای آفریده شده که می‌تواند سرنوشت خودش را تغییر دهد از این رو سنت الهی بر این قرار گرفته تا زمانی که انسان در یک جامعه به دنبال تغییر وضعیت زندگی خود نباشد، خداوند نیز تغییری در زندگی آن‌ها ایجاد نکند. ترجمه: «خداوند سرنوشت هیچ قومی و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر که آنان آنچه را در خود شان است، تغییر دهند.» (سوره رعد آیه ۱۱) دقت در مفهوم این آیه روشن می‌سازد که انسان از راه و اختیار لازم برای تغییر در زندگی و سرنوشت خود برخوردار است (مطهری، مجموعه آثار: ص ۴۲۰).

انواع آزادی از دیدگاه قرآن

آزادی دارای انواع زیاد است که عبارتند از:

آزادی عقیده

این آزادی در اصل تکریم خداوند نسبت به انسان اراده فکر و احساس وی تجلی پیدا می‌کند. خداوند انسان را به خود گذاشته است تا هدایت یابد یا گمراه شود، و در داشتن اعتقاد آزاد است و بازتاب عمل وی به خودش بر می‌گردد و این یکی از مهم‌ترین ویژه‌گی آزادی انسان به شمار می‌رود. خداوند متعال می‌فرماید: ترجمه «اکراه در کار دین نیست چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است» (بقره ۲۵۶) (عبداللطیف، ۱۳۹۴).

آزادی فکر و اندیشه

آزادی فکر یکی از مهم‌ترین آزادی‌های اساسی به شمار می‌رود. چون فکر گرانبهاترین موهبت‌های انسان است و ابزاری برای کسب علم و دانش و معرفت و حکمت‌ها می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «آیا آنان به ملک آسمان‌ها و زمین و به هر آنچه که خداوند آفریده است، نمی‌نگرند؟» (الاعراف: ۱۸۵).

آزادی مدنی

این آزادی‌ها شامل آزادی در انتخاب مسکن و محل اقامت، آزادی در انتخاب شغل، آزادی در تملک اموال منقول و غیر منقول می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «ما شما را در روی زمین توانایی داده و در آن برای شما روزی قرار دادیم.» (الاعراف: ۱۰).

آزادی سیاسی

قرآن کریم حق دخالت در نظام سیاسی و برخورداری از حق انتخاب را به رسمیت می‌شناسد و از هر گونه استبداد نهی می‌کند و لزوم دخالت مردم را در تعیین سرنوشت خویش یاد آوری و آزادی سیاسی آنان را به رسمیت شناخته و تأمین کرده است. در این مورد می‌فرماید: «کارهای مومنان به اساس مشورت است.» (الشوری، ۳۸) (صفار، ۱۳۷۷)

حدود آزادی انسان از نظر اسلام

از نظر اسلام، آزادی انسان‌ها محدود به حدود ذیل است:

عدم تعارض با کرامت انسانی

عدم تعارض با اصول و ارزش‌های اجتماعی دیگر

عدم تعارض با حقوق الهی

نتیجه‌گیری

- ۱- آزادی در زبان فارسی در معنای مختلف به کار رفته است چون رها بودن، حریت...
۲- در مورد آزادی تعاریف مختلف وجود دارد و تا حال تعریف مشخص ارائه نشده است.
۳- آزادی از دیدگاه اسلام عبارت است از این که انسان تنها بندگی خدا را می‌پذیرد و از عبودیت غیرخدا آزاد است.
- آزادی انسان‌ها دارای اقسام زیاد است چون آزادی عقیده، آزادی اندیشه تفکر و تعقل و آزادی شخصی.
- از دیدگاه اسلام آزادی انسان‌ها محدود شده است و این محدودیت به خاطر رعایت حقوق و آزادی دیگر انسان‌ها است.

جایگاه اقتصادی بند کمال خان

غلام حضرت نیکپا^۱

چکیده

ولایت نیمروز از جمله ولایات گرم‌سیر و مسطح کشور به شمار می‌رود. این ولایت با ایران در غرب و پاکستان در جنوب سرحد سیاسی دارد، هم‌چنین از طرف شمال با ولایت فراه و از سمت شرق با ولایت هلمند هم‌مرز است که از لحاظ موقعیت ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی جایگاه ویژه‌ای دارد. نیمروز دارای آب و هوای خشک و گرم است که تابستان آن گرم و خشک و زمستان آن معتدل و با نزولات جوی همراه است. موجودیت دریاهاى خرد و بزرگ در این ولایت، شرایط زیستی مناسب را برای ساکنان و مواشی آن مساعد ساخته است. دریای هلمند، بزرگ‌ترین دریا در ولایت نیمروز است که از ارتفاعات مرکزی سلسله کوه‌های هندوکش سرچشمه می‌گیرد و به سمت غرب و جنوب غرب کشور جریان دارد. عبور این دریا از میان دره‌های پر خم و پیچ کوهستانات مرکزی منجر به تخریب اراضی و بافت خاک و ایجاد سیلاب‌های وحشتناک در فصل‌های مختلف سال می‌شود. این در حالی است که شرایط برای اعمار بندهای آب‌گردان و تولید انرژی برای شکوفایی کشور و آبیاری اراضی جهت رشد و توسعه زراعت در مسیر این دریاها کاملاً آماده است.

بند کجکی و مراحل ابتدایی بند کمال خان در همین مسیر به بهره‌برداری سپرده شدند. براساس گفته‌های مسئولان، این بند ظرفیت تولید ۹ میگاوات برق و آبیاری حدود ۸۰ هزار هکتار اراضی کشاورزی را دارا است. کار اعمار بند کمال خان به هدف احیای سرسبزی‌های زمین‌های حاصل خیز چرخان‌سور آهسته آهسته در حال تکمیل شدن است. یافته‌های این مقاله می‌رساند که ساخت کامل و بهره‌برداری بند کمال خان اهمیت اقتصادی، زیست‌محیطی و اجتماعی فراوان برای رسیدن به توسعه اقتصادی کشور دارد.

واژه‌گان کلیدی: بند کمال خان، اهمیت اقتصادی، اهمیت اجتماعی و زیست محیطی

باتوجه به مشکلات و معاهده‌های متعددی دولت افغانستان با کشورهای همسایه طی سالیان دراز و عدم وجود یک توافق جامع بر سر تعریف حقوق بین‌المللی آب، یکی از عوامل مهمی عدم موافقت مذاکرات آبی بین کشورها را می‌توان بر شمرد. از سوی هم، ساخت بندهای آبی برای هر کشوری از جایگاه و اهمیت اقتصادی و محیط زیستی فوق العاده‌ای برخوردار است.

با آنکه افغانستان ظرفیت تولید ۲۴۰۰۰ میگاوات برق را دارد اما با توجه به توانایی و امکانات زیر ساختی، اکنون ظرفیت تولید بیش از ۳۰۰ میگاوات برق را باتوجه به کنترل و مدیریت منابع آبی دارا می‌باشد. بر اساس آمار منتشر شده در یکی از تحقیقات بین‌المللی، در سال ۱۳۸۸ خورشیدی از مجموع انرژی برق کشور، ۳۲ درصد برابر با ۲۵۱ میگاوات از طریق کشورهای همسایه و ۳۹ درصد برابر با ۳۰۶ میگاوات از طریق برق آبی داخلی تامین شده است. هم‌چنین در سال ۱۳۹۹ افغانستان نیازمند به تامین ۶۲۰۰ میگاوات برق را دارد که ۵۰٪ برابر ۳۱۰۰ میگاوات آن از طریق زیر ساخت‌های فنی و تجهیزات داخلی و ۵۰٪ دیگر از طریق کشورهای همسایه تامین می‌شود. افزون بر این، افغانستان به دلیل سر زمین کوهستانی، دارای ذخایر آبی (۵۵ میلیارد متر مکعب آب جاری) و (۲۰ میلیارد متر مکعب آب های زیر زمینی) است. هم‌چنین نرخ رشد اقتصادی ۱.۱٪ کشور، ناشی از بخش کشاورزی در سال ۱۳۹۴ به ۲.۲٪ در سال ۱۳۹۵ به دلیل مدیریت و کنترل منابع را می‌توان اشاره کرد.

بند کمال خان که در ۱۸ کیلومتری شمال ولسوالی چهاربرجک و ۹۵۵ کیلومتری جنوب شهر زرنج مرکز ولایت نیمروز با توان ذخیره ۵۲ میلیون مترمکعب آب موقعیت دارد و بند بخش آباد ولایت فراه با ظرفیت ذخیره بیش از یک میلیارد مترمکعب آب از پروژه‌های بسیار مهم در حوزه آبیاری و تولید انرژی در حوزه جنوب غرب افغانستان به شمار می‌آیند.

موقعیت بند کمال خان بیشتر در دشت‌های وسیع ولایت نیمروز است و زمین در این ساحه از شیب کمی برخوردار است.

براساس معلومات موجود ارتفاع این بند ۱۶ متر و ظرفیت ذخیره آب آن ۵۲ میلیون مترمکعب می باشد و توان کنترل آب و سیلاب‌های موسمی آن بسیار بالا است.

با تکمیل شدن این بند آب، علاوه بر تأثیر مثبت روی محیط زیست منطقه، بیش از ۸۰ هزار هکتار زمین زیر آبیاری قرار خواهد گرفت و در حدود ۹ میگاوات برق تولید خواهد شد و زمینه کسب و کار در این مناطق افزایش خواهد یافت.

باتوجه به اشتغال بیش از ۷۸ درصدی نیروی کار کشور در بخش زراعت و مالداري - موجودیت آب و خاک جهت توسعه و گسترش بخش کشاورزی در کشور، حایز اهمیت می‌باشد.

پروژه‌های زیربنایی از جمله ساخت بندهای آب باهدف دوگانه تولید انرژی برق و گسترش شبکه‌های آبیاری، ایجاد اشتغال و کاهش نرخ بیکاری می‌باشد.

اهمیت اقتصادی بند کمال خان

به گزارش شفقنا افغانستان، برخی از کشورهای همسایه، از طریق ایجاد ناامنی‌ها در مناطق تطبیق پروژه‌ها از طریق گروه‌های دهشت افگن ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی از جمله بندهای آب را تا حدودی با مشکل مواجه ساخته است.

کار دیزاین و ساخت بند (سد) کمال خان در حدود پنجاه و چهار سال پیش یعنی در سال ۱۳۴۵ آغاز شد که این پروژه ملی تاکنون به دلایلی گوناگون تکمیل نشده است.

مرحله اول ساخت این بند در سال ۱۳۹۱ توسط کمپنی «تدس» کشور تاجیکستان تکمیل گردید و ساخت فاز دوم آن در سال ۱۳۹۱ توسط شرکت‌های مشترک برایت پیریل و آسیابنا (ABCC, BPCC) آغاز و در سال ۱۳۹۴ تکمیل شده است.

اما فاز سوم که به‌خاطر کمبود منابع بودجه‌یی و اعتبارات تا کنون معطل باقی مانده بود (زیرا کشورهای کمک کننده در بخش احداث سدهای آب با دولت افغانستان همکاری لازم را ندارند) در ۳۱ حمل ۱۳۹۶ با بودجه ۷۸ میلیون دالری از بودجه انکشافی دولت افغانستان با حضور رئیس جمهور ساخت آن آغاز گردید.

طبق پیش‌بینی‌های انجام شده قرار است ساخت فاز سوم این بند مهم در حوزه جنوب غرب تا چهار سال آینده به پایه اکمال برسد.

حکومت وحدت ملی مصمم است که جهت مدیریت و استفاده بهینه از آب‌های شیرین و جاری خود با کشورهای همسایه از جمله کشور ایران که در سال ۱۳۵۱ یک معاهده جهت استفاده مشترک و حقایبه مشخص از آب دریای هلمند دارد، وارد گفت‌وگو شده و زمینه همکاری مشترک بیشتر را در این بخش فراهم نماید.

رئیس‌جمهور محمد اشرف غنی به‌طور مکرر از کشورهای همسایه خواسته است که از ساخت بندهای آب و مدیریت سالم آن با دولت افغانستان همکاری نموده و از آن حمایت نمایند و آماده‌گی دولت افغانستان را جهت گفت‌وگو روی تقسیم عادلانه منابع آبی مشترک اعلام داشته است.

اما متأسفانه برخی از کشورهای همسایه، این خواست دولت افغانستان را جدی تلقی نکرده بلکه از طریق ایجاد نامنی‌ها در مناطق تطبیق پروژه‌ها از طریق گروه‌های دهشت افکن و مافیای محلی روند ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی از جمله بندهای آب را تا حدودی با مشکل مواجه ساخته و ممکن است در آینده نیز این سیاست ناکارا تطبیق و تداوم یابد.

دولت افغانستان مکرراً خواهان همکاری‌های اقتصادی برد-برد با کشورهای همسایه از جمله ایران و پاکستان در زمینه استفاده مشترک و عادلانه از منابع آبی که از مناطق مختلف افغانستان سرچشمه گرفته و در نهایت بخش عمده آن به کشورهای همسایه منتهی می‌شود، می‌باشد.

ازسوی دیگر حکومت وحدت ملی تصمیم جدی بر ایجاد و اعمار زیرساخت‌های اقتصادی و از جمله بندهای آب دو منظوره (تولید انرژی برق و گسترش کشاورزی) روی رودخانه‌ها و آب‌های جاری کشور دارد که به تدریج به مرور زمان تطبیق و عملی خواهد شد.

بند کمال خان بر روی رودخانه هلمند اعمار می‌شود. این رودخانه از کوه‌های مناطق مرکزی افغانستان سرچشمه گرفته و پس از طی مسافت حدود ۱۱۰۰ کیلومتر در دریاچه هامون؛ دریاچه‌ای مشترک میان افغانستان و ایران، سرازیر می‌شود.

در گذشته میان افغانستان و ایران جهت استفاده مشترک از آب دریای هلمند قراردادی امضا شده است که رئیس جمهور داکتر محمد اشرف غنی پیش از این اعلام کرده بود که دولت افغانستان متعهد به اجرای این قرارداد می‌باشد.

بنابراین باتوجه به اظهار حسن نیت از طرف حکومت افغانستان، از کشورهای همسایه توقع می‌رود که با اتخاذ «سیاست اقتصادی برد-برد» در زمینه‌های استفاده از ظرفیت‌های مشترک مانند مسیرهای ترانزیتی جاده‌ای، ریلی و هوایی و هم‌چنین استفاده بهینه و مشترک از آب‌های این حوزه، زمینه همکاری بیشتر را فراهم نمایند.

استفاده از «سیاست اقتصاد توطئه و تفرقه» ممکن است در کوتاه مدت به نفع یک طرف تمام شود اما در میان مدت و در بلند مدت این سیاست قابل تداوم نبوده و پاسخگو نخواهد بود و روزی به درک و دریافت مشترک روی بازی برد-برد و «اقتصاد همکاری» خواهیم رسید.

از این‌رو دولت افغانستان همیشه آماده گفت‌وگو و مذاکره با کشورهای همسایه روی موضوعات بنیادی از جمله مدیریت آب‌ها بر مبنای احترام متقابل و تأمین منافع مشترک بوده و می‌باشد.

از این‌رو داکتر محمدشرف غنی رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان در آخرین موضع‌گیری خود در مراسم آغاز به کار ساخت فاز سوم بند کمال خان با صراحت اعلام و تأکید کرد که: «مدیریت آب‌ها موجب همکاری است نه موجب نزاع که در چارچوب معاهدات و قوانین تنظیم می‌گردد».

آقای غنی برای نظارت از کار اعمار این بند در راس یک هیات بلند رتبه به ولایت نیمروز رفته بود.

رئیس جمهور غنی در راس یک هیات بلند رتبه به نیمروز رفته بود که یکی از اهداف عمده آن نظارت از پروسه بازسازی بند کمال خان بود.

آقای غنی گفت: «بعد از هفتصد سال کمال خان در اختیار نیمروزی‌ها و افغان‌ها قرار می‌گیرد. هفتصد سال پیش سیستم آبیاری نیمروز از بین رفت و یک مهد تمدن اسلامی به صحرا مبدل شد چهار ماه بعد کانال بند کمال‌خان پر خواهد بود و بعد ازین همیشه پر خواهد بود.»

کار احداث بند کمال خان باوجود چالش‌های امنیتی در سه مرحله به پیش رفته است و آخرین آن بخش اصلی و پروژه برق است.

براساس روایت‌ها بند کمال خان را لشکر تیمور گورگانی در قرن سیزدهم میلادی ویران کرده بود و از همان وقت به این طرف یک منطقه وسیع حاصل‌خیز، دشت خشک و بی‌حاصلی بوده است.

محققان امور مدیریت آب می‌گویند، زمانی که بند کمال خان به بهره برداری سپرده شود، آب جاری به ایران بر اساس معاهده هلمند قابل کنترل خواهد شد و دشت‌های خشک نیمروز نیز سبز خواهند شد.

حکومت افغانستان در ده سال گذشته بار دیگر برای بازسازی این بند دست به کار شده مرحله اول آن در ۱۳۹۱ و دوم آن در ۱۳۹۴ تکمیل گردید. مرحله آخر که بخش اصلی بند است و کار آن در سال ۲۰۱۷ با ۸۰ میلیون دالر از بودجه انکشافی حکومت آغاز شد.

نیمروز مانند هر شهر دیگر افغانستان با چالش‌های امنیتی مواجه بوده است. بند کمال خان در ده سال گذشته چندین بار مورد حملات مخالفین قرار گرفته است.

جنرال خوشحال سعادت رئیس محافظت تصدی عامه به رادیو آزادی گفت باوجود تهدیدات نیروهای افغان به محافظت بند کمال خان ادامه می‌دهند و به کسی اجازه داده نخواهد شد مانع این پروژه ملی شوند.

آقای سعادت افزود: در سه سال گذشته که بازسازی بند کمال خان جریان دارد نیروهای محافظت عامه توانسته اند با وجود تهدید دشمنان افغانستان و حملات، امنیت این پروژه را تأمین نمایند، نیروهای محافظت عامه اطمینان می دهند که این پروژه ملی را حفاظت کنند و بعد از آبادی آن هم مدیریت تأمین امنیت آن را به دوش دارند.»

مقامات ایرانی بارها نگرانی شان را از درک احداث بندهای آب در غرب افغانستان ابراز کرده و گفته اند کنترل زیاد آب نه تنها به زیان آنهاست، بلکه برای محیط منطقه هم ناسالم است.

موقف رسمی آنها تا حال در همین حد بوده، ولی براساس ادعای مقامات محلی از ولایات غربی افغانستان کارمندان بندهای آب در این مناطق اغلباً مورد حمله کسانی قرار گرفته اند یا می گیرند که از سوی کسانی گماشته شده اند که خواهان جلوگیری از احداث این بندها اند.

فواید زراعتی و زیست محیطی

اوضاع افغانستان از لحاظ شرایط زیست محیطی نسبت به سایر کشورها متفاوت تر است و نظر به داشتن میلیاردها متر مکعب آب شیرین می تواند زمینه ساز رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی در منطقه باشد که متأسفانه نظر به شرایط ناگوار سیاسی به این واقعیت دست نیافته است.

بخش زراعت و مالداری کشور نقش تعیین کننده در توسعه و رشد اقتصادی کشور دارد که می طلبد در آماده سازی امکانات برای این بخش، دولت و وزارت خانه های انرژی و آب و زراعت و مالداری و سایر نهادهای ذی ربط توجه کنند تا به امر توسعه از ابعاد مختلف دست یابیم. اوضاع زیست محیطی در سمت غرب و جنوب غرب کشور نسبت به سایر مناطق کمی متفاوت تر است. هر چند افغانستان کشور کوهستانی است که درصد بیش تر آن را سطوح مرتفع تشکیل می دهد، اما وضعیت در سمت جنوب غربی کشور فرق می کند. آب و هوای این منطقه از نوع بیابانی خیلی گرم و خشک و اوسط بارنده گی سالانه در آن ناچیز است. هم چنین، میزان تبخیر در آن زیادتر از مقدار بارنده گی است. در کنار و حاشیه رودخانه ها، روستاهایی شکل گرفته است که مردم آن از طریق شکار ماهی و پرنده گان، زراعت و پرورش مواشی تأمین معیشت می کنند. وجود ذخیره گاه های آب و بندهای آب گردان در منطقه ای که در اطراف آن مناطق وسیع خشک و بیابانی قرار دارد، جاذبه آن را بیش تر می سازد و آن را به مکان مناسبی برای گردش گران و سیاحان مبدل می کند.

موجودیت آب به شکل وسیع موجب تنوع آب و هوایی در سطح محلی و منطقه می‌شود که می‌تواند سمت جنوب غرب افغانستان را در سال‌های متوالی از پدیده خشک‌سالی و کم‌آبی نجات دهد. این ذخیره‌گاه‌ها باعث پر شدن سفره‌های زیرزمینی نواحی اطراف می‌شود و نیاز جدی ساکنان این مناطق به آب را تا اندازه‌ای برطرف می‌سازد. وجود آب می‌تواند، دشت‌ها و بیابان‌های اطراف را سرسبز کند و سیمای منطقه را تغییر دهد. هم‌چنین، این ذخیره‌گاه‌ها باعث شکل‌گیری چراگاه‌ها برای مواشی و مانع سیل‌خیزی و سیلاب‌ها در سمت جنوب غرب کشور می‌شود. ولایت نیمروز از لحاظ شیب اراضی بین ۰ الی ۲۱۰ درجه قرار دارد و نسبت به درجه شیب اراضی کل کشور (۰ - ۸۶۵) کمترین مقدار درجه شیب را دارد و این یکی از مولفه‌های مهم در امر توسعه شهری - روستایی، ایجاد باغ‌ها، اراضی زراعتی، تأسیس شهرک‌های مسکونی، شرکت‌های صنعتی، ساخت‌وساز، حمل و نقل و... به شمار می‌رود.

بند کمال خان نسبت به موقعیتی که دارد، حدوداً بین مناطق دارای درجه شیب اراضی (۰-۱۶) قرار دارد که نبود تضادهای ارتفاعی را نشان می‌دهد. هم‌چنین از لحاظ ارتفاع از سطح بحر بین ۴۲۰ الی ۵۰۰ متری قرار دارد و نسبت به جناحین خود پست‌تر است که در میزان حوضه آب‌گیری بند نقش بازی می‌کند و مانع بیرون رفت آب به اطراف می‌شود.

ولایت نیمروز در جنوب غرب کشور دارای ویژه‌گی‌های منحصر به فرد و خاصی است که می‌تواند در آینده نه چندان دور، دولت افغانستان هم‌چون گذشته به حیث منطقه استراتژیک در راستای توسعه کشور و منطقه از آن استفاده کند. در این حالت، نقاط قوت، نقاط ضعف، توانایی‌ها و تهدیدها را نباید نادیده گرفت؛ چرا که در امر توسعه و به خصوص ایجاد بندرهای آب‌گردان که مانع جریان آب به خارج از کشور می‌شود، یکی از جمله «قابلیت‌های» منطقه به حساب می‌رود که در همین حالت «تهدیدهایی» که در آینده اتفاق خواهد افتاد را باید در نظر داشت که منجر به تضادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان کشورهای منطقه می‌شود.

اهمیت اجتماعی بند کمال خان

چنانکه می‌دانیم در شرق به‌طور عام و در سرزمین‌های ایران و افغانستان و آسیای میانه به‌طور خاص، آب و آبیاری مصنوعی، یکی از پر اهمیت‌ترین مسایل اجتماعی و اقتصادی این جوامع است.

منطقه نیمروز از لحاظ وفور آب با داشتن رودخانه‌های خروشان و متعددی چون: هلمند، ارغنداب، فراه رود، خاشرود، و غیره در گذشته دارای اقتصاد زراعتی پیشرفته و نیروی بشری قابل ملاحظه بوده و بقایای شهرها و قلعه‌های از هم فروپاشیده فراوان آن، گواه زنده این مدعا می‌تواند باشد.

با آنکه نيمروز در مقايسه با ساير ولايات کشور، از بيشترين منابع آبياري و زمين‌هاي حاصلخيز زراعتي برخوردار است، اما متاسفانه که در قرن ۱۹ مورد طمع و چشم داشت استعمار انگليس قرارگرفت وانگليس‌ها از ترس روسيه که مبادا از طريق خراسان به سوي خليج فارس سرازير گردد و هندوستان مورد تهديد قرار بگيرد، پس از قرارداد پاریس ايران را تشويق نمود تا در سيستان مداخله کند و ايران هم دست به کارگريد. سران قومي و رؤساي قومي را چه از راه دادن تحفه و معاش و يا از راه تهديد متمایل ساخت و قسمت‌هاي از سيستان را در سال‌هاي ۱۸۶۳-۱۸۶۷ که افغانستان دچار بحران داخلي بود، اشغال نمود و وقتي امير شيرعلي خان بر تخت کابل مستقر گرديد و ايران را تهديد به تخليه سيستان نمود، انگليس به موجب فصل ششم معاهده پاریس به عنوان حکم در منازعات بين ايران و افغانستان قدم به جلو گذاشت و با اعزام هيئت حکميتي به رياست جنرال گولد سمت در منطقه، سيستان را بين افغانستان و ايران تقسيم کرد (۱۸۷۲).

بر مبنای اين تقسيم افغانستان مکلف ساخته شد تا یک مقدار آبی را که صد درصد از کوه پايه‌هاي افغانستان سرازير می‌شود و ۹۹ در صد در خاک افغانستان جريان دارد، به همسايه غربي خود ارزانی کند.

از زمان تقسيم سيستان، تا یکصد سال بعد افغانستان به سبب اختلافات خود با ايران بر سر استفاده از آب رودخانه هلمند، هيچگونه پروژه زراعتي را در اين ساحه روی دست نگرفت و در نتيجه بخش‌هاي بيشترى از زمين‌هاي زراعتي خاره گرديد و دهقانان بسيارى از نيمروز مجبور به مهاجرت به ايران در منطقه ترکمن صحرا شدند و با عرضه نيروی کار خود صحراها و باطلاح‌هاي شمال ايران را به کشتزارهاي سرسبز و پنبه‌زارهاي شگفتی آور مبدل کرده اند.

در حوت ۱۳۵۱ (مارچ ۱۹۷۳) معاهده تقسيم آب هلمند بين حکومت‌هاي افغانستان و ايران به امضا رسيد. بر طبق اين معاهده، مقدار آبی که افغانستان به ايران تحويل می‌دهد، عبارت است از ۲۲ متر مکعب در ثانيه حقا به بر اساس نظر کميسيون بی طرف مصوب رود هلمند در ۱۹۵۰ به اضافه ۴ متر مکعب آب در ثانيه بر اساس حسن نيت و برادری از طرف محمد ظاهر پادشاه وقت افغانستان يعنی مجموعاً ۲۶ متر مکعب فی ثانيه به ايران می‌دهد.

از آن به بعد حکومت افغانستان در صدد عمران منطقه نيمروز افتاد و برای اولين بار در دوره جمهوريت، داوودخان یک گام بزرگ در جهت انکشاف اقتصادی منطقه با طرح یک بند آب گردان در ناحيه کمال خان برداشت و نیز پروژه آبياري مرکز نيمروز (زرنج) و اطراف آن را با کشيدن نهر لشکری از هلمند روی دست گرفت.

نهرلشکری به طول پنجاه کیلومتر از محل آغاز تا انجام امتداد یافت و مردم به عمران مجدد منطقه امیدوار گردیدند. اما با حدوث کودتای ثور ۱۳۵۷، تمام وسایل و تدارکات بند کمال خان از سوی افراد مسلح جهادی اعزام شده از سوی ایران و پاکستان به غارت برده شد. گفته می‌شد ۲۰ هزار کیسه سمنت و هزاران تن سیخ گول و دیگر لوازم یک بندآب که در بندرکمال خان ذخیره شده بود همه به غارت برده شد.

تا این‌که حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در آمریکا رخ داد و آمریکا برای انتقام از طالبان که اسامه بن لادن را پناه داده بودند، با تقریباً چهل کشور جهان به کشور ما آمدند. در اوضاع و احوالی که میلیاردها دلار برای احیای مجدد کشور کمک شده، این کمک‌ها باید در جهت انکشاف و بازسازی کشور به مصرف می‌رسید، آن‌طور که می‌بایست به مصرف نرسید.

پروژه اعمار بند کمال خان و احیای نهرلشکری نیمروز از لحاظ ضرورت خود یکی از پروژه‌های بسیار پراهمیت انکشافی و توسعه کشاورزی به خاطر عمران مجدد منطقه و ایجاد کار برای دهقانان این ولایت و سایر ولایات کشور است.

فاز اول اجرای پروژه اعمار و اکمال بند کمال خان در دوره جمهوری داوودخان تکمیل شده بود. در دوران حکومت حامد کرزی در دوره دوم ریاست جمهوری خود به تاریخ ۱۹ اسد (۱۰ اگست ۲۰۱۱) اعلام داشت که قرارداد اعمار مرحله اول بند برق کمال خان را با نورعلی نیازوف رئیس شرکت تاجکستانی «تدس» امضا کرده است. فاز اول ۹، ۸۶ میلیون دالر هزینه برداشته و کار ساخت آن در مدت یکسال خاتمه می‌یابد. (مرحله نخست، بند را در ۳۴۰۰ متر طول، ۳۲۰ متر عرض و ۶ تا ۱۱ متر ارتفاع مد نظر گرفته است).

نظر به طرح نقشه، اعمار بند می‌باید در سه فاز تکمیل می‌گردید. هزینه کلی بند کمال خان ۱۰۰ میلیون دالر برآورد شده است. شرکت ساختمانی تاجیکی که باید در ظرف ۴ سال کار را تکمیل می‌کرد ولی آن شرکت به هیچ صورت توان اکمال بند را نداشت، دولت مجبور گردید قرارداد با شرکت تاجیکی را لغو و مرحله سوم کار بند را به یک شرکت ترکی واگذار کند.

با اکمال بند کمال خان و بهره‌برداری از آن با اطمینان می‌توان گفت که بر اثر تنظیم سیستم آبیاری و توسعه کشت و کشاورزی عصری ولایت نیمروز با داشتن خاک زرخیز و دشت‌های وسیع خود دوباره به گدام غله آسیا مبدل خواهد شد و این ظرفیت را دارد که نه تنها ده‌ها هزار خانواده دهقانان بی‌زمین نیمروز و سایر ولایات را در خود جذب کند و صاحب کار و زمین سازد، بلکه می‌تواند در ظرف یک و دو پلان پنج‌ساله افغانستان را از لحاظ گندم و مواد اولیه متکی به خود سازد. با بسته شدن این بند ۱۸۶ هزار هکتار زمین زراعتی از لحاظ آب تامین می‌گردد و هم‌چنان با نصب توربین تولید برق امکان تولید ۹ میگا وات برق آماده می‌شود و انقلابی در حیات اقتصادی اجتماعی مردم نیمروز رونما خواهد شد.

زراعت و باغداری و تربیه مواشی روبه انکشاف خواهد نهاد و مردم با نور برق و استفاده از امکانات اجتماعی چون توسعه مکاتب و تعلیم و تربیت و عرضه بیشتر خدمات صحی، صاحب زندگی بهتر و مرفه تری خواهند شد.

در ساحه‌ای که تحت پوشش پروژه بندکمال خان قرار دارد، شهرک‌ها و مدرسه‌ها و کلینک‌های صحی و پارک‌ها تاسیس خواهد شد و مردم از آب لوله کشی استفاده خواهند نمود. درخت‌کاری و باغداری و توسعه کشت ترکاری و پالیزباب رونق خواهد گرفت. و با درخت‌کاری می‌توان از خسارت بادهای ۱۲۰ روزه به زمین‌ها جلوگیری کرد و در آب و هوای منطقه تحولی رونما کرد.

علاوه بر جاده زرنج - دلارام، خطوط مواصلاتی و ترانسپورت در داخل ولایت توسعه می‌یابد و مردم روز بروز به سوی عصری شدن قدم خواهند گذاشت. افزون بر شهر زرنج شهرهای دیگری در نواحی قلعه فتح و بندرکمال خان و چهاربرجک و قلعه تراقون و دشت زره و دشت امیران و سار و تار سربرخوانند آورد و مراکز مدنی به هرسو توسعه خواهد یافت و دوباره شهر زرنج به حیث مرکز ولایت از موقعیت بهتری برخوردار خواهد شد. در اطراف قلعه خاش و قلعه چخان‌سور و میدان پوست گاو قلعه‌ها و قصرهای مجلل اعمار خواهد شد و از هرسو شادابی و سرسبزی نمایان خواهد شد و فرزندان و نسل‌های آینده نيمروز از یک زندگی بهتر و خوبتری بهره‌مند خواهند گردید.

اگر از بندکمال خان به درستی حفاظت و بهره‌برداری شود، بدون تردید بزودی در وضع اقتصادی و اجتماعی مردم تأثیری چشمگیر وارد خواهد نمود. امید می‌رود که محصولات زراعت و پالیز به خصوص تربوز و خربوزه نيمروز به کشورهای منطقه صادر گردد.

علی احمد عثمانی، وزیر پیشین انرژی و آب افغانستان می‌گوید کار این پروژه در چهار سال تکمیل خواهد شد. این بند با بودجه ۷۸ میلیون دلار از بودجه انکشافی دولت افغانستان ساخته می‌شود.

به گفته وی، با استفاده از این بند آب، بیش از ۸۰ هزار هکتار زمین آبیاری و بیش از ۹ میگاووات انرژی برق تولید خواهد شد و افزون بر آن برای شمار زیادی زمینه کار فراهم خواهد شد.

رئیس جمهور غنی در مراسم افتتاح کار ساختمانی این بند گفت ساخت این بند در راستای مدیریت آب‌های افغانستان صورت می‌گیرد و مدیریت آب‌ها سبب خواهد شد که دیگر آب‌های این کشور هدر نرود.

افغانستان آب‌های جاری زیادی دارد ولی فقط می‌تواند از نزدیک به ۳۰ درصد آب‌های خود استفاده کند و باقیمانده آب‌های شیرین آن به کشورهای همسایه سرازیر می‌شود.

گفته می‌شود در بسیاری از موارد کشورهای همسایه با ناامن ساختن مناطق پروژه‌های مربوط به آب، نمی‌گذارند افغانستان از آب‌های خود استفاده موثر کند. اما آقای غنی در مراسم افتتاح کار ساختمانی این بند تأکید کرد: «مدیریت آب‌ها موجب همکاری است نه موجب نزاع که در چارچوب معاهدات و قوانین تنظیم می‌گردد.»

به اساس معلومات وزارت انرژی و آب افغانستان، کار بند کمال خان در سال ۱۳۴۵ آغاز شده بود اما به دلیل آغاز جنگ‌ها و تحولات سیاسی در این کشور، در آن سالها تکمیل نگردید.

بند کمال خان در کنار بندهای سلما در هرات و بخش آباد در فراه، از بزرگ‌ترین بندهای آبی در غرب افغانستان به شمار می‌رود. این بند در ۱۸ کیلومتری شمال ولسوالی چاربرجک و در ۹۵ کیلومتری جنوب شهر زرنج ولایت نیمروز ساخته می‌شود.

بین افغانستان و ایران برای استفاده از آب رودخانه هلمند قراردادی وجود دارد که ۴۴ سال پیش امضا شده بود. پیش از این آقای غنی اعلام کرده بود که افغانستان متعهد به اجرای این قرارداد است. مقامات ایران نیز پیش از این بر تطبیق همه‌جانبه و کامل معاهده ۱۳۵۱ راجع به آب هلمند تأکید کرده‌اند.

ساختن بندهای آب از اولویت‌های دولت وحدت ملی است. پیش از این بند سلما در هرات با ظرفیت ذخیره بیش از ۶۰۰ میلیون متر مکعب آب، به بهره‌برداری رسیده و کار روی بند بخش آباد در فراه که گفته می‌شود ظرفیت ذخیره بیش از یک میلیارد متر مکعب آب را خواهد داشت نیز جریان دارد.

نتیجه‌گیری

ایجاد بند کمال خان که در ۱۸ کیلومتری شمال ولسوالی چهار برجک ولایت نیمروز واقع شده است، در مقایسه با بند سلما در ولایت هرات از نگاه ظرفیت ذخیره آب کمتری دارد، اما از زاویه کنترل و مهار کردن آب از جایگاه و موقعیت استراتژیک مهمی برخوردار است. کار تکمیل این بند در سه مرحله صورت گرفته و قرار است به‌زودی توسط رئیس‌جمهور کشور به بهره‌برداری برسد. این بند با ارتفاع ۱۶ متر، بیش از ۸۰ هزار هکتار زمین مزروعی را آبیاری، ظرفیت ذخیره آب ۵۲ میلیون متر مکعب و بیش از ۹ میگاووات برق کشور را تولید و نیز زمینه شغلی خوبی را فراهم می‌کند.

بند سلما که با هزینه ۳۰۰ میلیون دلار به کمک کشور دوست هندوستان به ارتفاع ۱۰۷ متر ساخته شده است. ظرفیت ذخیره آب ۶۴۰ میلیون متر مکعب و بیش از ۴۲ میگاووات انرژی برق کشور را تامین می‌کند. ایجاد بندهای چون «پاشدان» در ولایت هرات و «بخش آباد» در ولایت فراه از جمله بندهای دیگری در حوزه غرب و جنوب غرب کشور را می‌توان بر شمرد که هر کدام به ترتیب (۷ هزار هکتار زمین را آبیاری و ظرفیت تولید ۲ میگاووات برق) و (ظرفیت تولید ۲۷ میگاووات برق و با ظرفیت ذخیره ۱.۳ میلیارد متر مکعب آب) را دارا بوده و از قبل نیز به بهره برداری رسیده اند. از اینرو، اهمیت اقتصادی ناشی از ساخت بندهای آبی از جمله ساخت بند «کمال خان» را می‌توان در چند نکته ذیل خلاص کرد:

- ۱- فراهم کردن فرصت‌های تفریحی با ارزش برای قایق‌رانان و ماهی‌گیران؛
- ۲- محافظت مناطق اطراف بند از سیلاب‌ها؛
- ۳- توسعه و تولید برق آبی (هیدرو الکتریک) و کاهش آلودگی هوا در استفاده بدیل تولید انرژی از طریق ذغال سنگ.
- ۴- رشد و نمو گیاهان و سرسبزی محیط زیست در اثر بالا رفتن مساحت آب؛
- ۵- گسترش صنعت جذب توریسم؛
- ۶- افزایش ارزش ملک و زمین به دلیل تامین منابع آب کشاورزی؛
- ۷- تاسیس شرکت‌های مسکونی - صنعتی در اطراف بند؛
- ۸- توسعه مناطق شهری - روستایی؛
- ۹- ایجاد اشتغال و کاهش میزان نرخ بیکاری؛
- ۱۰- مهار آب و هدایت آن به مناطق که کمبود آب دارند؛
- ۱۱- تامین آب آشامیدنی و زمین‌های مزروعی؛
- ۱۲- کاهش وابستگی واردات محصولات زراعتی و افزایش سطح اقتصاد دهقانان؛
- ۱۳- افزایش تولید ناخالص داخلی که در بلند مدت باعث توسعه اقتصادی نیز خواهد شد. ساخت کامل و بهره‌برداری بند کمال خان اهمیت اقتصادی، زیست‌محیطی و اجتماعی فراوان برای رسیدن به توسعه اقتصادی کشور دارد.

جایگاه آزادی در اسلام

دوست محمد فیاض^۱

چکیده

برخی بر این نظر اند که آزادی مفهوم مدرن است و نمی‌توان از آن نام و نشانی در نصوص اسلامی یافت. به باور این افراد آزادی مطرح در دنیای امروز، برخاسته از فکر جامعه مدرن غربی است و منشأ غربی دارد و هیچ ربط به اسلام ندارد و جامعه اسلامی فاقد آن است. اما برخلاف این نظریات آزادی مهم‌ترین مفهومی است که بشر تا به حال با آن روبرو بوده و در نتیجه مهم‌ترین و با ارزش‌ترین متن در دین اسلام است که می‌توان با تعیین مراد خود از آزادی به تامل در نصوص دینی پرداخت و حضور عناصر و ارکان آزادی را در کتاب الهی و دین اسلام آزمون کرد، طوریکه در نصوص اسلامی بیان گردیده هر انسان آزاد است چه راه درست را انتخاب کند یا راه نادرست را، هدف این تحقیق دریافت رابطه عمیق آزادی و اسلام، جایگاه آزادی در آموزه‌های اسلامی و این‌که منشأ آزادی در اصل بر می‌گردد به دین مقدس اسلام که هزار و چهارصد سال پیش صراحت داده شده بود به بحث و تبادل نظر خواهیم پرداخت.

واژه‌های کلیدی: قرآن، آزادی، اسلام، دین، انتخاب

مقدمه

اسلام به‌عنوان بهترین دین روی زمین بر آزادی به ویژه آزادی معنوی و اجتماعی بشر تاکید کرده، چنانچه در قرآنکریم، آخرین کتاب آسمانی آیات بی‌شماری وجود دارد که انسان را در تعیین سرنوشت خویش آزاد می‌داند. برای مثال قرآنکریم انتخاب دین را مسئله‌ای به شمار آورده که انسان‌ها با کمال آزادی باید آن را بپذیرد: «لااکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی: در کار دین اکراه روا نیست؛ چرا که راه از بیراهه به روشنی بیان شده است» (بقره: ۲۵۶). این مسئله نشان می‌دهد اگر چه آزادی مفهوم مدرن تلقی می‌شود، اما ریشه‌های آزادی را می‌توان در اسلام به وضوح مشاهده کرد. علاوه بر این می‌توان با تکیه بر مولفه‌های اصلی آزادی به بحث در باره مفهوم آزادی در اسلام پرداخت. آزادی از سه عنصر فاعل، مانع و غایت تشکیل شده است (میراحمدی، ۱۳۸۰).

۱. ولایت هرات، دانشجوی دانشگاه هرات

این سه عنصر، مولفه‌های اصلی آزادی اند که می‌توان به لحاظ آن‌ها و رجوع به قرآن به امتحان مسئله پرداخت. دین مقدس اسلام هزار و چهارصد سال پیش جایگاه آزادی را بیان نموده و بر اهمیت آن تاکید بسزای نمود، به‌طور مثال؛ اگر نظام اقتصادی اسلام را در نظر بگیریم برخلاف نظام سوسیالیستی که آزادی فرد را با سلب مالکیت شخصی آن را نکوهش نموده و برخلاف فطرت انسانی می‌داند و تاکید بر داشتن مالکیت شخصی دارد. سوال که مطرح می‌شود آیا آزادی در دین مقدس اسلام ارزشمندتر است یا در تفکر غربی؟ دین مقدس اسلام چه تعریفی از آزادی دارد؟ هدف از این مقاله دریافت پاسخ‌های قانع کننده به سوالات و بیان جایگاه آزادی در دین مقدس اسلام می‌باشد.

چیستی آزادی

اگر آزادی چند مولفه اساسی داشته باشد، بی تردید یکی از مهم‌ترین آن‌ها انتخاب و نقش داشتن مردم در تاسیس و تداوم حیات سیاسی یک جامعه است؛ از اینرو مولفه اساسی آزادی انتخاب‌گری و گزینش‌گری است، در واقع آدمیان با اختیار خویش دست به گزینش می‌زنند و ضمن مشارکت در حیات سیاسی جامعه، حکومت و حاکمان خویش را برمی‌گزینند. مولفه انتخاب‌گری و گزینش در حوزه عمومی که در معنای آزادی سیاسی کاربرد دارد، ارتباط مستقیم و ویژه‌ای با مفهوم آزادی می‌باید که برخی از فیلسوفان مسلمان از آن یاد کرده اند. مطهری در باره مفهوم آزادی می‌گویند: آزادی یعنی «نبودن مانع. انسان‌های آزادی هستن که با موانع که در جلوی رشد و تکامل شان هست مبارزه می‌کنند؛ انسان‌های هستند که تن به وجود مانع نمی‌دهند» (مطهری، ۱۳۶۶).

انواع آزادی در قرآنکریم

آزادی دینی: اگر مردم در تفکر و تصمیم‌گیری‌ها آزادی داشته باشند و بر اساس حق حرکت کنند، و از تعصب‌های بیجا و لجاجت‌ها در امان و از بستر و فضای مناسب برخوردار باشند، دینی را انتخاب می‌کنند که مقتضای فطرت و نهاد آن باشد، در سوره بقره (آیه ۲۵۲) می‌فرماید: «لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی». علامه طباطبایی (رحمت الله علیه) ذیل این آیه شریفه می‌فرماید: اکراه یعنی اجبار و کسی را به اکراه و ادا به کاری کردن. دین، که مجموعه از معارف علمی است، به همراه خود عمل در پی خواهد داشت و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که در آن اکراه و اجبار امکان پذیر نیست و راهی ندارد (طباطبایی، بی تا: ۳۴۲). این نکته را باید متذکر شد که آزادی مورد نظر، آزادی تکوینی است نه آزادی تشریحی؛ و حکمت الهی اقتضاء نمی‌کند که بشر به آزادی تکوینی خود در گزینش هر نوع آیین و اعتقاد باطلی پایبند باشد و سرمایه مادی و معنوی خود را تباه نماید.

آزادی در سکونت: در قرآن‌کریم به مسئله آزادی در حوزه سکونت در آیاتی اشاره شده است. بر این اساس حق مسکن و بهره‌مندی از آن بسیار حایز اهمیت دانسته شده است. در سوره عنکبوت (۵۶) می‌فرماید: «یا عبادى الذین آمنوا ان ارضی واسعه فایای فاعبدون». مطابق این آیه حق سکونت، در هر مکانی در کره زمین برای بشر به توجه به ایمان و بنده‌گی خدا مباح شمرده شده است. در برخی از آیات دیگر خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفته است که حق ندارند با همدیگر بجنگند و یکدیگر را آواره سازند. هم‌چنین در سوره بقره (آیه ۲۱۷) آواره کردن از محل سکونت گناهی بزرگ شمرده شده است و به‌عنوان فتنه توصیف گردیده است. در واقع حق سکونت آنچنان برای بشر پر اهمیت معرفی گردیده است که برای اذن جهاد داده شده است. در واقع مطابق قرآن‌کریم هیچ‌کس حق ندارد مانع افراد جهت سکونت در مکانی که خود انتخاب کرده اند شود. چنانچه در سوره آل عمران (آیه ۹۵) و سوره بقره (آیه ۲۴۶) و سوره حج (آیه ۳۹ و ۴۰) به آن اشاره گردیده است (شیرزاد، ۱۳۹۱).

آزادی اقتصادی: خداوند متعال در سوره اعراف (آیه ۳۱) و سوره اسراء (آیات ۲۶ و ۲۷) بحث اکل و شرب را مطرح می‌کند و می‌فرماید که انسان نمی‌تواند در مال خودش اسراف و تبذیر نماید. هم‌چنین در سوره بقره (آیات ۲۷۵ و ۲۷۸ و ۲۷۹) ممنوعیت هرگونه درآمد از طریق ربا را اعلام می‌کند. در مورد رشوه نیز خداوند متعال در سوره بقره (آیه ۱۸۸) می‌فرماید: «ولا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل و لا تدلوا یها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس فی الاثم و انتم تعلمون». بر این اساس اموالی که از راه باطل به دست می‌آید حرام است.

آزادی جنسی: همه انسان‌ها دارای غرایز جنسی هستند. طبعاً باید به این نیاز پاسخ مثبت داده شود. با مراجعه به آیات این چنین استفاده می‌شود که بهره‌برداری جنسی به هر نحوه و قیمتی بیانگر عملی جاهلانه است. در سوره یوسف (آیات ۳۳، ۳۲) و سوره نمل (آیه ۵۵) و (۵۴)؛ علاوه بر این در سوره شعرا از چنین رویکرد در قالب تجاوزی یاد شده است که به حق و حریم خود قانع نیست.

مطابق قرآن این که همگان در فضای جنسی هرچه دلشان خواست نشان دهند نشانه تمدن نیست و گویای بهره‌برداری مردم از حق و حقوق خودشان نمی‌باشد.

آزادی سیاسی: در سوره بقره (آیات ۲۴۶ و ۱۲۸) و سوره اعراف به اهمیت برای کسب آزادی اشاره شده است. خداوند در سوره نمل آیات ۴ تا ۶ اراده‌اش بر این تعلق گرفته است که مستضعفان به حاکمیت برسند و از قیود و استبداد و ظلم حاکمان مستکبر، آزادی پیدا بکنند. خداوند بنی اسرائیل را نجات داد و آن‌ها را آزاد کرد. هم‌چنین اراده الهی بر این قرار گرفته است که روزی همه مستضعفان از هرگونه حکومت استبدادی رهایی یابد و با آزادی کامل در تحت حاکمیت لوای حق، زندگانی خود را ادامه دهند (شیرزاد، ۱۳۹۱).

نتیجه‌گیری

اسلام دین ارزش‌هاست از آنجایی که دین مقدس اسلام آزادی را مهم‌ترین عنصر زندگی بشر به‌عنوان اصل زندگی انتخاب نموده و بدون آزادی خلیفه بودن انسان در روی زمین زیر سوال می‌رود، قرآن‌کریم که کتاب الهی است برای رهنمای بشر نازل شده تاکید همه‌جانبه بر آزادی بشر دارد و انواع آزادی‌ها را بیان می‌کند که یک انسان در زندگی اجتماعی باید از آن‌ها برخوردار باشد که مهم‌ترین آن‌ها؛ آزادی سیاسی، آزادی جنسی، آزادی دینی، آزادی در سکونت، آزادی اقتصادی و هم‌چنان انسان را به‌عنوان یک موجود آزاد خلق نموده که حق انتخاب را دارد، این‌که چگونه زندگی کند، با کی زندگی کند. دین مقدس اسلام دینی است که تمام ابعاد زندگی انسان را در بر گرفته و آزادی را در چارچوب و قانون مشخص بیان نموده، حالت که نه افراط است در آن و نه تفریط و تمام ارزش‌های زندگی بشر و انسان به‌عنوان موجود ارزشمند مد نظر گرفته شده برخلاف آزادی که غرب بیان می‌کند.

آزادی او سوکالی

عمران اختر^۱

مقدمه

آزادي هغه وخت شتون لري چې انسانان په آزاده توګه وکولای شي ژوند يا خپل کارونه ترسره کړي، يا آزادي هغه ده چې د هغه په کولو سره خپله يا د ټولې افرادو ته بې له کوم نقصان رسولو څخه ژوند کولو حق په لاس ورشي. بې له خپلواکي ژوند نيمګړی ده، که انسانان آزادي ونه لري، د آزادي پرته، ژوند ناراحت، ستړی، او هيڅ ډول د ليوالتيا احساس نه شي کولای. انسانان بايد آزادي ولري ځکه دا ژوند دی، او په ژوند کې بايد آزادي وجود ولري او انسانان بايد خپلواک واوسي. ايا تاسې داسې فکر نه کوئ چې تاسې به خپه يا غوسه شئ که ستاسې په ژوند کې يو څوک لاسوهنې ته دوام ورکړي؟ ايا تاسې داسې فکر نه کوئ چې دا ښه خبره نه ده چې يو څوک دې ستاسې د خپلواکه ژوند لارې راکښې کړي؟ بلکل ځواب معلوم دی دا آزادي ده، له همدې امله آزادي د پام وړ ده، تاسې پوهیږئ، ژوند به دومره اسانه نه وي که موږ د هغه څه کولو حق ونه لرو چې موږ يې غواړو. دا ستاسې خپل ژوند دی، نو تاسې بايد هغه څوک اوسئ چې د ژوند چارې سمبالوئ. آزادي هغه کلمه ده چې کولی شي انسانان په ژوند کې سې لارې ته رهبري کړي (همت، ۲۰۲۰). خپلواکي (آزادي) انسان ته خدای "ج" ورکړې حق دی، هر انسان خپلواک پيدا شوی دی، يو انسان تر هغه پورې خپلوک دی چې ترڅو د نورو خلکو آزادي او حقوق تر پښو لاندې نه کړي يا داسې کوم عمل تر سره نه کړي چې په ترسره کولو سره خپله خپلواکي تري واخيستل شي. تر ډیره انسان بايد د خپلې خپلواکي په چوکاټ کې د نورو انسانانو خپلواکي ته زبان ونه رسوي.

فردی آزادي او اقتصادي پرمختګ

فردی آزادي د اقتصادي پرمختګ سره لازم او ملزوم دی، په دې معنا چې په ټولنه کې د افرادو مالي او اقتصادي ستونزې د فردی ازاديو پورې تړلی خبره ده. منتیسکو وايي، يو هيواد هغه وخت ازاد او خپلواک ګڼل کېږي، چې د هغه هيواد خلک ازاد او خپلوک وي. ازاده سوداګري د فرد آزادي ته اړتيا لري، نو که چېرته افراد فردی آزادي ولري نو د هيواد اقتصادي پرمختګ شوني دي. کله چې د پرمختيا درې شاخصونه کموالي کوي يعنې فقر او بيوژلي او بیکاري کمېږي او يا هم د عايد د وېش په نا مساويتوب يا نا انډولتوب کې کمښت راځي (Pattanaik, ۲۰۱۷). نو بې له شکه دغه حالت د اقتصادي پرمختيا حالت دی. خو که د دې دريو واړو څخه يو، دوه او يا هم درې واړه په خپل حال پاتې شي اقتصادي پرمختيا نه رامینځ ته کېږي که څه هم سړی سر کلنی عايد په بې کچې توګه زيات شي. په ۱۹۹۰ زېږديز کال کې يو ځل بيا د اقتصاد پوهانو نظر د اقتصادي پرمختيا په برخه کې بدلون وموند (Prendergast, ۲۰۰۵).

۱. ننگرهار، ۰۷۸۰۸۰۹۸۹۹ | akhtarimran1994@gmail.com

معاصر اقتصاد پوهان په دې اند دي چې اقتصادي پرمختيا د يو هيواد د وگړو پرمختگ دی نه د اشياوو او لوازمو (Woo & Chan, ۲۰۱۴). اقتصادي پرمختيک داده چې د وگړو د ژوند په کيفيت کې ښه والی راشي، هغوی ته د ژوندانه اسانتياوې برابرې او د ژوندانه معيار يې لوړ کړل شي. دا ښه والی يواځې د ډېر عايد له امله نه شي راتلای، بلکې هغوی ته بايد د معياري او غوره تعليم او تربیې، با کيفيته روغتيايي خدمتونو او د ژوندانه د پاک چاپيريال زمينه برابره شي. د يو هيواد د وگړو د فقر کچه راکمه شي، فرهنگي او سياسي خپلواکي ولري او د يو ډول فرصتونو څخه برخمن شي.

د آزادۍ د ترلاسه کولو لپاره عملي او علمي حل لارې

ازادي اخيستل کيږي، او ددې لپاره مبارزه پکار ده، تر څو هر انسان ازادي ولري، که فردي ازادي، گډه ازادي او يا د يوهيواد ازادي وي، بايد ددې لپاره فکري روزنه ترسره شي، تر څو انسان د ازادي پر مفهوم پوه شي، وطن دوستي، نيشنلېزم او فکري روزنه هغه څه دي چې په انسانانو کې د غلامۍ ديوالونه له مينځه وړي، او انسان د آزادۍ په وجه د ژوند پر حقيقي معنا پوهيدلای شي، علم او پوهه هغه څه دي چې ازادي ترلاسه کول مثبتې روحیه رامنځته کوي ځکه منفي افکار له مينځه وړي.

ولس توتېه توتېه دی، څوک په يوې لارې او څوک په بلې لارې روان دي. ډيرې مهېې او اساسي مسئلې دي، چې د يو ولس په توگه بايد پرې راټول او متحد وای. د بيلگې په توگه، د نظام جوړولو هنر، د يو هيواد دفاع، د اقتصادي ودې او نورو ساحو کې ستر ملي ارمانونه ټاکل، د پردو له احتياجه خلاصون او داسې نور(رسولي، ۲۰۱۷).

په کار دا ده چې افغان ولس لومړی ځان د يوه متحد او متفق ولس په توگه را څرگند کړي. ځان له قومي، ژبني، مذهبي او سمتي اړيکو له پالنو څه پاک کړي. ځکه چې د نړۍ په تاريخ کې هيڅ ملت او ټولنه، کله چې په دغه ډول ناروغيو اخته شوې نو د بريا مرحلې ته نه يې رسيدلی او خپله موخه يې نه ده ترلاسه کړې. په دغو او دې ته ورته موضوعاتو کې هغه وخت يوه واحد تعريف او دريځ ته رسيدای شو چې افغان ولس په يوه فکر او عقيدې سره را غونډ شي (حقیبال، ۲۰۱۸).

په اسلام کې د آزادۍ ځای

په اسلام کې ازادي خاص مقام لري، الله ج په خپل مبارک کتاب کې د عقيدوي او فردي ازادي يادونه کړې ده، چې د نوموړو ايتونو په قياس مونږ ددې څخه داسې اخذ کوو چې ازادۍ ته اسلام هم جواز ورکړی ده، تر څو انسانان خپل دريځ معلوم کړي. په دې معنا چې په زور او ظلم سره هيڅ کار جواز نلري، بلکې په هر ه بڼه چې وي اسلام فردي ازادي ته حيثيت ورکړي دي، ددې لپاره چې لا ښه پوه شو، د ځينو ايتونو ژباړه راخلو.

د الکھف سورت په ۲۹ نمبر ایت کي الله ج فرمایي: که د چا زره غواړي ودي مڼي او که د چا زره غواړي منکر دې شي. د ق سورت ۴۵ نمبر ایت ژباړه ده: او ستا وظیفه په هغوي باندې په زوره خبر منل (اسلام راوړل) ندي. د النعام سورت په ۶۶ نمبر ایت کې الله ج فرمایي: دوي ته ووايه، زه پر تاسې باندې د ساتونکي په توگه نه يم ټاکلی شوی. همدارنگه النعام سورت په ۱۰۷ نمبر ایت کې فرمایي: ته مونږ پر هغو پیره دار نه يي ټاکلی. د یونس سورت ۱۰۸ نمبر ایت کې فرمایي: او زه پر تاسې باندې څارندوی نه يم. د هود سورت ۲۸ نمبر ایت ژباړه: هغه وویل ای زما قوم له لږ شان فکر وکړئ چې که زه د خپل رب له لوري پر یوې څرگندې شاهدي ولاړ وم او بیا هغه زه پخپل ځانگړي رحمت سره هم سرلوری کړم، خو هغه تاسو ونشول لیدلی، ښه نو زموږ سره څه وسیله ده چې تاسو منل نه غواړئ او مونږ په زوره هغه ستاسې په سر باندې وتپو؟ (صاحب زاده، ۲۰۱۷)، نو د پورتینو ایتونو څخه واضحه کیږي، چې اسلام د آزادی دین دی د اسلام عقیده د استقلالیت عقیده ده، او دا ثابتوي چې اسلام د حریت او آزادی دین دی، اسلام غواړي چې خلک د قیصر او کسری او د مثالونو له ظلم او جبر څخه یې خلاص کړي او له بل طرفه یې پدې هم نه مجبوروي چې بغیر له خپلې خوښې د اسلام په مبارک دین کې شامل شي، نو اسلام په پوره او کامل ډول خلکو ته استقلالیت او آزادي ورکړېده.

د ټولنیز هوساینې په تامین کې د آزادی رول

د انسان له لومړنیو اړتیاوو څخه یوه آزادي ده چې په ټولنیز بهیر کې مرکزي رول لوبوي. د بشري پرمختګ معنی د انساني اړتیاوو پراخه کول دي، چې همدا د آزادی مفهوم ته اړتیا لري. بشري پرمختګ د هوساینې د پرمختګ ترتولو مهم عامل دی، چېرې چې آزادي د هغې د ترلاسه کولو لپاره اړینه وسیله ده. د ټولني هوساینه د آزادی پورې مربوط ده، همدا د ټولني پرمختګ د افرادو د هوساینې او آزادی سره مستقیماً اړیکه لري. آزادي د اندازه کولو مختلف شاخصونه لري چې ځینې وختونه ډیموکراسي د آزادی شاخص په توګه کارول کیږي. آزادي کولی شي انسانان د طبیعي پېښو (لکه سیلاب، زلزلې، وچکالی...)، ټولنیزې ستونزې (لکه مړینې، د ژوند تپت اټکل او بې سوادۍ) او اقتصادي ستونزې (لکه فقر، بې کارې، بې وزلې) غیر عادلانه عاید ویش، د سړي سر تپت عاید او داسې نور) په وړاندې ساتنه وکړي. د بشري اولیتونو او اړتیاوو پراخولو او په ټولنه کې د ډیموکراتیکو اړیکو چمتو کولو له لارې، آزادی ته اړتیاوې لیدل کیږي، تر څو د ټولني هوساینه تامین شي. همدارنگه، آزادي د دې سبب کیږي چې د عاید د عادلانه ویش او سیاسي او ټولنیزې آزادی په برابرولو سره ټولنیز هوساینې ته وده ورکړي (Richards, ۲۰۲۲).

په افغاني ټولنه کې د آزادی او سوکالی پر وړاندې خنډونه

په افغاني ټولنه کې د آزادی او سوکالی پر وړاندې ډیر خنډونه شتون لري، په هیواد کې په تیرو شلو کالو کې تعلیم او علم ته ډیر کار وشو، خو بیا هم فکري آزادي، وطن دوستي او نیشنلېزم هغه موارد دي چې زموږ هیواد ورته اړتیا لري، ځکه د همدې مواردو نشتون له کبله د خلکو آزادي سلب شوی ده.

چې تر ټولو لوی خنډ د کورنۍ جگړو او د بهرنیو مداخله او استخباراتي چارې ددې لامل شوي چې په هیواد کې یې مختلف ډوله ازاديو ته زیان رسولی دي، بنسټونه یې وېجاړ کړي دي، د خلکو فردي ازادي سلب شوې ده، او ډیر ماشومان یې یتیمان کړي چې په نتیجه کې افغانان د ژوند کولو ازادي هم نه لري.

په هیواد کې د بې اتفاقي او نه عصريټوب ددې لامل شو چې د ازادۍ او سوکالی پر وړاندې خپله خنډ شو، په حقيقي معنا سره د ورورولۍ، همکارۍ، متقابل احترام نه شتون، د ملت پالنې احساس کموالي او تبعیض په افغانانو کې د ازادۍ او سوکالی پر وړاندې خنډونه ایجاد کړل. د یو ښه پلار نه شتون د سوکالی په وړاندې یو بل خنډ دی، چېرې چې میړمنو ته په سپکه سترګه کتل کیږي، چې ښځینه ماشومانو او پیغلو ته د زده کړو فرصت نه ورکول کیږي.

په افغانستان کې د هوساینې ستراتیژي

پر ستراتیژي کار کول له مهمو او اړینو مسایلو څخه ده، خو په افغانستان کې د ستراتیژي په برخه کې حکومت تل پاتې راغلی، ددې موضوع روښانتیا د روان بهران څخه ښه درک کیدلای شي، هوساینه د اړینو کسانو او کورنیو لپاره د حکومت لخوا تمویل شوې، د مرستو پروګرامونه او طرحو په شمول د روغتیا، اولیه مرستې، د خوړو پروګرامونه، او د بیکارۍ د له مینځه وړلو پروګرامونه، ځوانانو ته د کار زمینه سازي او داسې نور. هوساینه نه یوازې، اړینو خلکو سره مرستې دي، بلکې هر انسان د خپل ژوند د هوسا لپاره به ستراتیژي ولري، ترڅو په ژوند کې سوکاله او ازادانه ژوند وکړي، اقتصادي ازادي او هوساینه اړینه موضوع ده، د خپل هوسا ژوند لپاره د ستراتیژي لرل، انسان ته د ازادۍ او پرمختللي ژوند ټوله معنا افاده کوي.

نقش تغییر اقلیم در کاهش منابع آبی حوزه شبرغان

پوهنیار سیدعلی آقاهاشمی^۱

چکیده

تغییر اقلیم و گرمایش زمین بیشتر متوجه کشورهای بزرگ صنعتی بی است که در تولید گازهای گلخانه‌یی نقش دارند. در حالی که کشور ما افغانستان در تأثیرگذاری بر تغییر اقلیم و گرمایش هوای زمین نقشی ندارد، اما به دلیل عدم توسعه یابی و موقعیت جغرافیایی اش بیشترین آسیب را از این ناحیه متحمل می‌شود. اگر در افغانستان آسیب‌های ناشی از تغییر اقلیم را برشماریم، در قدم اول سکتورهایی چون کشاورزی، منابع آبی به خصوص آب آشامیدنی، صحت، اشتغال، امنیت و ثبات داخلی و زیربنای اقتصادی کشور ما را متأثر ساخته است. نگارنده با در نظر داشت این معضل بزرگ و مهم جهانی، پژوهشی را تحت عنوان (نقش تغییر اقلیم در کاهش منابع آبی حوزه شبرغان) انجام داده است، تا باشد گوشه‌یی از مشکلات و چالش‌های محیط زیستی کشور ما را یافته و به دسترس دانش پژوهان، دست اندرکاران و ارگان‌های ذیربط قرار دهد، تا با بحران کم آبی ناشی از پدیده تغییر اقلیم در این حوزه آسیب پذیر آگاه شده و به مشکلاتی که از این ناحیه نشأت می‌کند توجه لازم نمایند. هدف از این تحقیق بررسی چگونگی پدیده تغییر اقلیم، واکاوی اوضاع زراعتی شبرغان به ویژه منابع آبی (سطحی و زیر زمینی) این حوزه جغرافیایی، ارزیابی تغییر و تحول کیفی و کمی منابع آب حوزه مذکور در زمان‌های اخیر و در نتیجه اقدامات همه جانبه علمی و مناسب به منظور راه حل و بیرون رفت از این معضله مهم‌ترین اهداف این تحقیق را شکل می‌دهد.

کلید واژه‌ها: تغییر اقلیم، زمین‌های زراعتی، خشکسالی، منابع آبی و حوزه‌ی آبریز

مقدمه

مسأله‌ی تغییر اقلیم یکی از موضوعات حاد محیط زیست جهانی است که در این اواخر، به خصوص بعد از انقلاب صنعتی بنابر استفاده بی‌رویه از منابع طبیعی به ویژه منابع طبیعی غیر قابل تجدید (نفت، گاز، زغال سنگ...) توأم با رشد سرسام آور نفوس که نتیجه آن تولید انواع آلودگی‌ها مخصوصاً پخش و نشر بیش از حد گازات گلخانه‌یی در اتموسفیر زمین است.

۱. روسیه، عضو کادر علمی دیپارتمنت حفاظت محیط زیست دانشکده انجینری جیولوجی و معادن پوهنتون جوزجان.

در اثر تغییر اقلیم، روزبه‌روز کره زمین شاهد تغییرات قابل ملاحظه از نگاه اقلیم و آب و هوا شده است که عواقب آن در این اواخر عبارت اند از بلند آمدن سطح آب ابحار، ذوب یخچال‌های کوهستانی، باران‌های سیل‌آسا، بیابان‌زایی‌ها، طوفان‌های موسمی، خشکسالی‌ها، ذوب شدن یخ‌های قطبی، زیر آب رفتن زمین‌های ساحلی، لغزش زمین، آتش‌سوزی‌ها، مهاجرت‌ها، کاهش آب‌های سطحی و زیر زمینی و ده‌ها معضل دیگر محیط زیستی شده است. بیشترین خسارات ناشی از این پدیده جهانی را کشور ما، به دلیل موقعیت جغرافیایی نامناسب و داشتن اقلیم متحولش متحمل می‌شود، از میان ولایت‌های مختلف کشور ما، ولایت جوزجان که یکی از مشکلات عمده‌اش در این اواخر کمبود منابع آبی است که از این ناحیه به شدت رنج می‌برد. به اساس دسته‌بندی ولایات آسیب‌پذیر افغانستان، از نظر خسارات ناشی از تغییر اقلیم و خشکسالی، جوزجان ولایتی است که بنابر داشتن آب و هوای خشک و نیمه‌صحرائی، نداشتن وضعیت مناسب توپوگرافیکی، نبود بارنده‌گی‌های کافی، زمستان سرد و تابستان بسیار گرم، به هدر رفتن جریان‌های سطحی به دلایل مختلف و ده‌ها مورد دیگر، از جمله عواملی است که این ولایت به خصوص شهر شبرغان از نگاه کاهش منابع آبی خسارات متنوع اجتماعی، اقتصادی و محیطی را متقبل گردیده است.

در این پژوهش پدیده تغییر اقلیم، آبیاری زمین‌های زراعتی شبرغان، وضعیت اجتماعی و طبیعی شهر شبرغان، ساحه آبریز، جریان‌های سطحی، ذخایر آب‌های زیر زمینی و وضعیت متأثر شده منابع آبی این حوزه از نگاه کمی و کیفی ناشی از پدیده تغییر اقلیم، مورد بررسی قرار می‌گیرد. پیرامون این موضوع آنگونه که نگارنده می‌داند تا کنون، به همین عنوان، هیچگونه تحقیق و پژوهش در خور توجهی صورت نگرفته است. ولی در برخی از آثار به‌صورت عموم موضوعاتی در مورد مسایل مختلف محیط زیست، تغییرات اقلیم و پیامدهای آن در سطح افغانستان و جهان به رشته تحریر در آمده، که می‌تواند تا حدی راهگشا و الگوی تحقیقات بعدی قرار گیرد.

مواد و روش کار

در تهیه و ترتیب این اثر از روش مختلط (ساحوی و کتابخانه‌یی) که در آن از تحقیقات ساحوی، کتاب‌ها و منابع معتبری که ارزش و اعتبار علمی به سزایی دارند و به زبان‌های فارسی دری و انگلیسی تألیف و یا ترجمه گردیده، استفاده شده است. علاوه بر کتاب‌هایی که در زمینه نگاشته شده، از سایت‌های معتبر انترنتی نیز در تدوین این اثر بهره برداری شده است. در جمع‌آوری مطالب این اثر، اطلاعات به‌صورت واضح و روشن با آدرس مأخذ، شماره صفحه و چاپ و جلد آن اشاره شده است.

هم‌چنین در این تحقیق، نویسنده با حفظ اخلاق اکادمیک و رعایت اصل امانت داری، این پژوهش را به پایان رسانیده است. جوزجان یکی از ولایات مهم زون شمال افغانستان محسوب می‌گردد که از لحاظ استراتژیکی موقعیت مناسب جغرافیایی را به خود اختصاص داده است که از طرف شمال با کشور ترکمنستان، شمال شرق با ازبکستان هم‌مرز می‌باشد. و هم‌چنان غرباً با ولایت فاریاب، شرقاً با ولایت بلخ، جنوباً با ولایت سرپل و از جنوب - شرق نیز با ولایت فاریاب هم‌سرحد است. مرکز این ولایت (شهر شبرغان) از سطح بحر (۳۸۰) متر ارتفاع داشته، اکثر ساکنین شهر شبرغان را اقوام ترکمن و اوزبیک تشکیل می‌دهند، در عین حال اقوام دیگری مانند تاجک، پشتون، هزاره، عرب، سادات، قزاق و تعدادی محدود خانواده‌های از قوم پشه‌یی، جوگی، نورستانی، ایماق، قرغز و بلوچ نیز سکونت دارند. شهر شبرغان با مساحت ۵۵۳/۵۳ کیلو متر مربع، مرکز کنترل و اداره ولایت جوزجان می‌باشد، که این شهر در مرکز جوزجان قرار داشته از طرف جنوب با ولایت سرپل، از طرف غرب با ولسوالی دولت آباد ولایت فاریاب، از طرف شمال و شمال شرق با ولسوالی خواجه دوکوه و ولسوالی خانقاه و از طرف شرق با ولسوالی فیض آباد ولایت جوزجان هم‌سرحد می‌باشد.

شبرغان از خود منابع آبی مستقل ندارد. آب مورد نیازش به‌صورت نوبت وار از ولایت سرپل تأمین می‌گردد. زمین‌های زراعتی آبی این ولسوالی مواضع ۵۷۱۱۱ هکتار می‌باشد و تولیدات مهم این ولسوالی عبارت از گندم، جو، زغر، کنجد، خربوزه، تربوز، انگور و غیره می‌باشد. قرار احصائیه دست داشته نفوس مجموعی شهر شبرغان در حدود بیش از ۵۷۱۱۱ تن می‌رسد.



شکل (۱) عکس ستلایتی نشان دهنده‌ی شهر شبرغان با تقسیم بندی حوزه‌های آن (گرفته شده از ریاست شهر سازی).

وضعیت هایدرولوژیکی

ولایت جوزجان دارای دو سر بند آبی می باشد، آب های سطحی و مورد ضرورت این ولایت برای آبیاری و سایر نیازمندی ها از دو ولایت (بلخ و سرپل) تأمین می گردد، با آنکه آب بندها، به اثر خشکسالی های اخیر کم شده و بعضاً بدون آب می باشند، اما با آن هم دهقانان از آن به طور وسیع استفاده نموده و زمین های زیادی آبیاری می شود. البته مرکز ولایت جوزجان (شهر شبرغان) و ولسوالی خواجه دوکوه منبع آبی آن از دریای سرپل و ولسوالی های فیض آباد، خان آقا، مرادیان، آقچه و منگجک از دریای هجده نهر که منبع آبی آن ها از ولایت بلخ می باشد تأمین می شود. متباقی چهار ولسوالی آن از جمله ولسوالی های قرقین و خماب از دریای آمو و ولسوالی های قوش تپه و درزاب از تپه زارها و دامنه های کوه های ولایت غور تأمین می شوند.

منبع اساسی آب های جاری ولایت جوزجان به خصوص شهر شبرغان دریای سرپل بوده که در صورت موجودیت آب، به صورت نورمال مقدار آبی که از سرپل به جوزجان می رسد مدت ۴۸ ساعت و یا دو شبانه روز را در بر می گیرد.

در قسمت ولسوالی سیدآباد ولایت سرپل در منطقه هچه قلعه به دو شاخه (نهر سیاه و نهر سفید) جدا میگردد که در این میان ۱۲ متر سربند مربوط دریای سفید و ۸ متر سربند مربوط دریای سیاه می باشد (یاسا، ۱۳۹۱).

ساحه زراعتی قسمت اول، دوم و سوم (۴۱۳۹۴۰) هکتار بوده مجموع زمین های قابل کشت آن (۲۳۷۵۰۰) هکتار که از جمله (۴۰۰۰) هکتار زمین للمی، (۱۹۷۵۰۰) هکتار آبی، (۲۸۷۰۰۰) هکتار جنگلات، (۱۵۵۹۶۵) هکتار علفچر و چمنزارها و (۱۷۶۴۴۰) هکتار زمین های بایر می باشد.

دریای سیاه در مسیر جریان خویش مواضع دو صد پیکال معادل ۱۶۰۰۰ هکتار زمین تحت کشت را آبیاری نموده، به همین ترتیب دریای سفید گذشته از حد بخشی شهر شبرغان به نوبه ی خویش به دو نهر فرعی دیگر (نهر خواجه دوکوه و نهر داخل شهری) تقسیم شده است. نهر خواجه دو کوه در مسیر جریان خویش حدود صد پیکال معادل، ۸۰۰۰۰ هکتار زمین تحت کشت را مملو از آب نموده است. نهر داخل شهری در مسیر جریان خویش مواضع دو صد پیکال معادل، ۱۶۰۰۰ هکتار زمین های تحت کشت و باغ ها قریه های مربوط و ساحات فضای سبز و زمین های زراعتی داخل شهر شبرغان را تحت پوشش قرار داده و هم چنین تأمین کننده آب های نوشیدنی این حوزه را نیز همین شبکه دریایی تشکیل می دهد که متأسفانه در این اواخر ناشی از خشکسالی های متواتر و کمبود نزولات جوی، میزان سطوح آب های سطحی و زیر زمینی این حوزه را کاهش داده که تقاضای نیازمندی آب های زراعتی و آشامیدنی حوزه شبرغان را مرفوع ساخته نمی تواند.

دریای سرپل نظر به تقسیمات حق‌آبه‌ای که از طرف اداره زراعت در گذشته‌ها صورت گرفت مواضع یک هزار پیکال معادل، ۸۰۰۰۰ هکتار از زمین‌های تحت کشت، باغ‌ها، جنگل‌ها و فضای سبز ولایات سرپل، جوزجان را مدت ده - ده یوم به‌طور نوبت‌وار آبیاری می‌نماید (گزارش ریاست زراعت جوزجان).

اراضی و محصولات زراعتی

جوزجان با داشتن ساحات وسیع زراعتی در شمال کشور یکی از ولایاتی زراعتی محسوب می‌گردد که هفتاد درصد مردم آن مصروف مالداری و زراعت اند.

این ولایت از لحاظ ساختار اراضی به دو کتکوری تقسیم می‌گردد:

(۱) زمین‌های هموار.

(۲) تپه‌های خاکی.

(۱) زمین‌های هموار این ولایت نیز به نوبه‌ی خویش به دو نوع اراضی تقسیم شده اند: زمین‌های همواری که پایین تر از سطح آب‌های جاری منطقه قرار داشته، امکان آبیاری این نوع زمین‌ها از آب‌های جاری مانند دریاها، نهرها و جوی‌ها وجود داشته باشد.

این گونه زمین‌ها به نام (زمین آبی) یاد می‌شوند، که در زمین‌های آبی داخل شهر و روستاها باغ‌های انگور و سایر میوه‌ها و سبزی‌ها، رشقه، غوزه و پخته می‌کارند و زمین‌های آبی دور از شهر و روستا را برای کشت حبوبات و غله جات مثل گندم، جو، جواری، ارزن، کنجد، زغر، تربوز و خربوزه و امثال آن اختصاص می‌دهند.

(۲) زمین‌های همواری که از سطح آب جاری منطقه به مراتب بالاتر بوده امکان آبیاری آن از آب جاری وجود نداشته باشد، به نام زمین (دیمه یا للمی) یاد می‌گردد. از این زمین‌ها بیشتر برای کشت گندم، جو، جواری، کنجد و زغر استفاده می‌نمایند. سایر حبوبات و غله‌ها که به آب بیشتر نیاز دارد، در خاک دیمه حاصل خوب نمی‌دهد.

تپه‌های ریگی که در مجموع به نام (آدر) یاد می‌گردد، به دو قسم است. یک قسم آن که از طرف دهقانان با تجربه به کشت و زراعت خوب تشخیص گردیده معمولاً به آن گندم کشت می‌کنند و در بعضی از این آدرها پالیز کاری (خربوزه و تربوز) نیز می‌شود. زمین آدر که به معنی زمین دارای پستی و بلندی است اگر دهقان تصمیم به کشت تخم تربوز و خربوزه را در آن داشته باشد در ماه قوس و جدی که برف می‌بارد، قسمتی از زمین آدر را که به پالیز کاری در نظر گرفته است، قلبه می‌کند تا برف‌ها با خاک مخلوط گردیده رطوبت خاک را یکسان بسازد. این کار تا زمانی که برف می‌بارد (تا اخیر ماه دلو) ادامه می‌یابد. حاصلات پالیز دیمه خیلی فراوان می‌باشد.

اما در سال‌های که برف باری نشود و یا برف زیاد نبارد، پالیز حاصل دلخواه دهقان را نمی‌دهد. از همین سبب در سال‌های کم برفی پالیز للمی کشت نمی‌شود. قسمتی از این زمین‌های موج دار که هیچ قلبه نشده اند به نام مالچر یاد می‌گردد مردم علف‌های خشک آن را در تابستان جمع می‌نمایند تا در زمستان آذوقه حیوانات شان شود.

آب اراضی زراعتی جوزجان از ولایات بلخ و سرپل تامین می‌گردد که به این ترتیب زارعین ولسوالی‌های آقچه، مردیان، خانقاه، فیض آباد و منگجیک از آب دریای هژده نهر بلخ و زارعین ولسوالی خواجه دوکوه و جمعی از دهقانان قریه‌های شهر شبرغان از آب دریای سرپل استفاده می‌کنند، آب زراعتی دهقانان ولسوالی‌های قرقین و خماب ذریعه آبکش‌ها از دریای آمو تامین می‌گردد. و ساحات زراعتی ولسوالی‌های درزآب و قوش تپه، للمی کار بوده، این دو ولسوالی به جز از سیلاب‌ها، آب برف و باران کدام منبع آب زراعتی دیگر ندارند. ساحه‌ای زراعتی در ولایت جوزجان (۴۱۳۹۴۰) هکتار زمین است که از آن جمله (۲۳۷۵۰۰) هکتار ساحات آن قابل کشت بوده که مواضع (۴۰۰۰۰) هکتار آن را ساحات للمی، (۱۹۷۵۰۰) هکتار آن را ساحات آبی، (۲۸۷۰۰) هکتار آن را جنگلات، (۱۵۵۹۶۵) هکتار آن را چراگاه و (۱۷۶۴۴۰) هکتار آن را زمین‌های بایر تشکیل می‌دهد. جدول شماره (۳-۳).

اقلام عمده کشت زارعین این ولایت را گندم، جو، جواری، زغر، باجر، ماش، نخود، زیره و غیره تشکیل می‌دهد. علاوه بر آن، پرورش ۲۴ نوع انگور از قبیل کشمش سیاه، کشمش سفید، حسینی، چال سفید، چال قره، تایفی، شور تاک، خلیلی سفید، خلیلی سیاه، علمن توبدی، ات ایمچک، شهابی سفید، عاقلی، خرماپی، گردک، لعل یکدانه، پسته نفیس، خارجی فخری، جنتی، هاب، قزل هابک، مسکه‌بی، شهابی سیاه، شکر انگور و غیره معمول بوده و از لحاظ تولید محصول باغداری و پالیز از شهرت خوب برخوردار است. اما در پهلوی انگور، میوه‌های همچون زردآلو، شفتالو، ناک، بادام، چهارمغز، آلو بخارا، سیب، آلوگیلاس، آلوبالو، قره آلو و میوه‌های دیگر نیز زیاد است.

زمین‌های جوزجان حاصلات پیاز، تربوز، خربوزه، بادرنگ، تره و دیگر حبوبات و سبزی‌ها نیز می‌دهد و آب و هوایش برای این حاصلات، بسیار مساعد است. با آنکه برخی کارهای در بخش زراعت در این ولایت صورت گرفته، اما اگر در این راستا مورد توجه بیشتر قرار بگیرد، می‌توان گفت که سطح مشکلات اقتصادی دهقانان جوزجان پایین خواهد آمد و حاصلات آن علاوه بر داخل کشور، به بازارهای خارج نیز عرضه می‌شود. در حال حاضر اقلام عمده صادراتی این ولایت را با استفاده از محصولات زراعتی قالین، گلیم، هینگ، شیرین بویه، پوست قره قل و سمارق وحشی تشکیل می‌دهد.

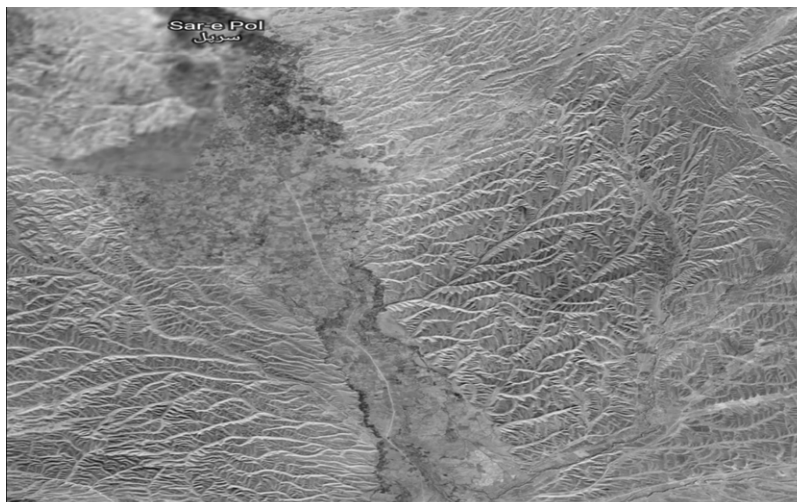
نقش تغییر اقلیم در وضعیت آبی حوزه‌ی شبرغان

همان‌طوری که در صفحات قبلی ذکر گردید، شهر شبرغان مرکز ولایت جوزجان با مساحت ۵۵۳/۵۳ کیلو متر مربع با آب و هوای غالب خشک، تابستان گرم و زمستان سرد بوده و ارتفاع این دشت از سطح بحر ۳۸۰ متر می‌باشد. ساحه تغذیه منابع آبی این حوزه کوه‌های تیربند ترکستان و میرزا اولنگ سرپل بوده و در امتداد تقریبی جنوب - شمال، با خط متقاطع فرضی جاده مزار شریف - فاریاب، گسترش دارد.

براساس نتایج حاصل از مطالعات جیولوژیکی و حفاری‌ها، عموماً در نواحی ورودی و جنوبی این حوزه آبی فیصدی عناصر درشت دانه تر بیشتر بوده و به سمت نواحی خروجی و شمالی این حوزه به تدریج قطر ذرات تشکیل دهنده مواد کاهش می‌یابد.

در سال‌های اخیر ناشی از تغییر اقلیم و گرمایش کره زمین که با خشکسالی‌های دوامدار و بارنده‌گی‌های ناچیز رو به رو هستیم جریان سطحی و زیر زمینی آن به شدت کاهش یافته که در طول شش ماه وسط سال دریای سفید و سیاه این حوزه بکلی خشک بوده که مناطق تحت کشت و آبیاری شبرغان و ولسوالی خواجه دوکوه با قریه‌های مربوط آن حاصلات زراعتی قابل ملاحظه‌ای را به بار نمی‌آورد و حتی آب نوشیدنی شهروندان را به درستی تأمین نمی‌تواند. که این مشکل را می‌توان تا حدی با به کارگیری روش‌ها و میتودهای مناسب جلوگیری از ضایعات و استفاده مؤثر از آب جاری کم کاهش داد. شکل (۲).

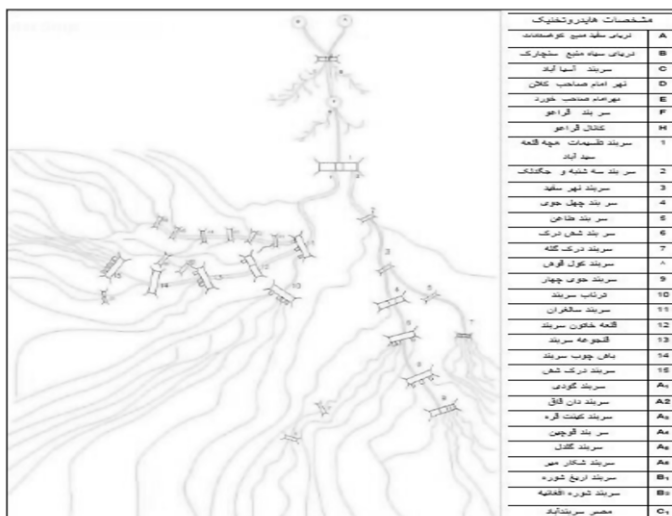
طوری‌که قبلاً نیز تذکر به عمل آمد، دریای سرپل از کوه‌های تیربند ترکستان و میرزا اولنگ تغذیه شده، در مسیر جریان خویش با پیمودن دره‌ها و گاهی میدان‌های نسبتاً هموار که در دو جناح آن قرار داشته و از اطراف توسط ارتفاعات مختلف تپه‌ای احاطه شده، مواضع تقریباً (۵۰۰) پیکال معادل (۴۰۰۰۰) هکتار زمین زراعتی را در مربوطات ولایت سرپل و هم‌چنان اراضی مربوط حوزه شبرغان را با مقدار جریان آب به‌طور نورمال (۱/۶۵) متر مکعب در ثانیه آبیاری می‌نماید. (گزارش اداره آبیاری سرپل و جوزجان، سال ۱۳۹۶).



شکل (۲): عکس ستلایتی نشان دهنده حوزه آبریز شبرغان می باشد (گرفته شده از google earth)



شکل (۳): نمایی از بستر متروکه نهر سفید در مربوطات پل خراسان شهر شبرغان که ناشی از خشکسالی های اخیر خشک گردیده اند (برگرفته از دوربین پوهیالی سیدعلی هاشمی).



شکل (۴): شیمای خطی دریای سرپیل - شبرغان (یاسا، ۱۳۹۱).

قرار شکل (۴) همان طوبیقه در صفحات قبل نیز ذکر گردید دریای سرپیل در ادامه مسیر جریان خویش یعنی مربوطات ولسوالی سید آباد ولایت سرپیل در منطقه هیچه قلعه، به دو نهر عمومی که به دریای سفید و سیاه مسمی است تقسیم می‌شود (یاسا، ۱۳۹۱).

مقدار جریان آب این دو دریا به طور اوسط که از گزارش‌های هایدرولوژی چهارده ساله آن بر گرفته شده است ۱/۶۵ متر مکعب فی ثانیه می‌باشد، اما به دلیل تغییر اقلیم و خشکسالی اخیر میزان کمیت این دریا به شدت کاهش یافته که به صورت موسمی در ایام بهار جاری بوده و متباقی فصول سال خشک و نهایت کم آب می‌باشد.

دریای سیاه در مسیر جریان خویش مواضع دو صد پیکال معادل، ۱۶۰۰۰ هکتار زمین تحت کشت را آبیاری نموده، در حالیکه دریای سفید به نوبه‌ای خویش به دو نهر فرعی دیگری: نهر خواجه دوکوه و نهر داخل شهری تقسیم شده است.

نهر خواجه دو کوه در مسیر جریان خویش نیز حدود صد پیکال معادل، (۸۰۰۰) هکتار زمین تحت کشت را مملو از آب نموده است. نهر داخل شهری در مسیر جریان خویش مواضع دو صد پیکال معادل، (۱۶۰۰۰) هکتار زمین‌های تحت کشت و باغ‌های قریه‌های مربوط و ساحات فضای سبز و زمین‌های زراعتی داخل شهر شبرغان را تحت پوشش قرار می‌دهد.

دریای سرپیل نظر به تقسیمات حق آبه‌ای که از طرف اداره زراعت در گذشته‌ها صورت گرفته، مواضع یک هزار پیکال معادل، ۸۰۰۰۰ هکتار از زمین‌های تحت کشت، باغ‌ها، جنگل‌ها و فضای سبز ولایات سرپیل، جوزجان در ده- ده روز به طور نوبت وار آبیاری می‌نماید.

از این که آب جاری در سال‌های اخیر به دلیل خشک سالی‌ها، تغییرات اقلیم، استفاده بیش از حد و سرسام‌آور از این آب ساحات تحت کشت، باغ‌ها، جنگل‌ها، فضای سبز و حتی آب آشامیدنی را تکافو نمی‌نماید. روی این ملحوظ جهت استفاده مؤثر از این، مقدار کم آب که وجود دارد، به کارگیری میتودها و روش‌های ذیل جلوگیری از ضایعات آب را پیشنهاد می‌نماییم.

چالش‌های عمده‌ی منابع آبی حوزه شبرغان ناشی از تغییرات اقلیم

آسیب‌پذیری منابع آب و حساسیت آن‌ها در برابر تغییرات اقلیم از جمله چالش‌هایی است که در سال‌های اخیر مورد توجه دولت‌مردان، دانشمندان... قرار گرفته است.

تغییر اقلیم بر کمیت و کیفیت منابع آب تاثیر می‌گذارد و نیاز صنایع به آب، زراعت و آب نوشیدنی را متأثر می‌سازد. با توجه به افزایش متوسط درجه حرارت کره‌ی زمین تبخیر بیشتر خواهد شد و نیاز به آبیاری افزایش خواهد یافت. اگرچه از گذشته‌ها به منابع آب در افغانستان به خصوص به این حوزه فشارهای گوناگونی وارد شده و برداشت‌ها بیش از اندازه بوده است. روی این ملحوظ هرگونه تغییر در پارامترهای اقلیمی که باعث افزایش حرارت و کاهش بارندگی شود مشکلات موجود را حادتر می‌کند (یاسا، ۱۳۹۱). مشکلات عمده‌ای که در سیستم‌ها و شبکه‌های جریانات نهر سیاه و سفید که خود تأمین‌کننده نیازمندی‌های آبی حوزه‌ی شبرغان می‌باشد، قرار ذیل اند:

(۱) ذوب یخچال‌ها و برف‌های دایمی ساحات مرتفع میرزا اولنگ و تیربند ترکستان در اثر تغییرات اقلیم و گرمایش جهانی که چنین قلل مرتفع سرچشمه آبی این حوزه تلقی می‌شود.

(۲) تبخیر بیش از حد شبکه‌های آبی و دریای این حوزه به دلیل اقلیم گرم و سوزان این مرز و بوم.

(۳) کاهش نزولات جوئی و کمبود بارندگی درین اواخر که در نتیجه باعث عدم تغذیه‌ی حوزه‌ی آبیگیر و احیای مجدد منابع دریا سفید و سیاه می‌شود.

(۴) موجودیت طبقات ضخیم رسوبی که باعث جذب بیش از حد جریانات سطحی (نهر سیاه و سفید) و انتقال آن به طبقات پایین که دسترسی به چنین طبقات آبد (اکویفیر) بسیار دشوار اند.

(۵) خشکسالی‌های سه دهه‌ی اخیر و تغییر اقلیم بالای تمام سطوح آبی افغانستان به خصوص روی کاهش کیفیت و کمیت منابع آبی شبرغان (دریای سیاه و سفید) نیز تأثیر بارز خویش را داشته است.

(۶) افزایش نفوس و استفاده بیش از حد این دریا به مقاصد مختلف (زراعت، استفاده خانگی، صنعت، شهری و غیره).

- ۷) مقدار ناکافی آب در دریای سرپل (منبع تغذیه نهر سفید و نهر سیاه).
- ۸) عدم توجه لازم ارگان مربوطه در قسمت مدیریت درست منابع آبی این حوزه.
- ۹) عدم موجودیت درست حوزه آبریز (watershed) از نظر توپوگرافیکی و هایدرو جیولوژیکی، که این خود در قسمت احیا و ریچارچ نمودن نهرهای سیاه و سفید ضعیف عمل نموده که شاهد کاهش و کمبود بیش از پیش این منابع آبی طی فصول مختلف می‌باشیم.
- ۱۰) موجودیت اشجار و سطوح سبز در پهلوی این که یک اکوسیستم مطبوع و دلپذیر را ایجاد می‌کند، باعث احیا و ذخیره آب‌های زیر زمین شده که این خود از اهمیت خاصی برخوردار اند، اما متأسفانه مسیر نهر سیاه و سفید از موجودیت این منابع محروم اند، از این نگاه در قسمت کیفیت و کمیت این شبکه دریایی هیچ تضمینی وجود ندارد.
- ۱۱) استفاده بیش از حد آب در اراضی نزدیک به سربند تقسیماتی همچو قلعه و لسوالی سید آباد ولایت سرپل و اراضی بالاتر از آن.
- ۱۲) تخریب ساختمان‌های تنظیم کننده بالای نهرها و جویچه‌ها یعنی استفاده غیر قانونی از آب نهرها و جویچه‌ها توسط افراد و اشخاص.
- ۱۳) رسوب گذاری و عدم لای روبی نهر سفید، نهر سیاه و جویچه‌های مربوط آن‌ها به وقت معینه توسط انجمن استفاده کننده‌گان (دهقانان) در ماه‌های حوت و حمل.
- ۱۴) رشد و نمو نباتات هرزه در بستر و حریم نهرها و عدم پاک کاری آن.
- ۱۵) عدم مراقبت مناسب، و سرریزه نمودن آب از بالای پلوان‌ها و حریم جانبی نهرها.
- ۱۶) پایین بودن سطح آگاهی مردم در جهت صرفه‌جویی و استفاده اقتصادی از آب.
- ۱۷) عدم موجودیت استیشن‌های هایدرولوژیکی اتوماتیک در بالای دریای سرپل.
- ۱۸) استفاده از روش مناسب چون بالای شبکه آبیاری نهر سیاه به تعداد (۱۶) باب و بالای شبکه آبیاری نهر سفید (۱۰) باب ساختمان هایدرو تخیکی (تقسیم و تنظیم کننده) به شکل پخته و اساسی بعد از سروی و نظر به حق آبه ساحه تحت کشت دیزاین و اعمار گردیده است. پس ضایعات آب در ساختمان‌های اعمار شده ناچیز می‌باشد. اما بعضی از مشکلات فوق‌الذکر از اثر عدم حفظ، مراقبت و استفاده درست از کانال‌ها (نهر سیاه و نهر سفید) در مسیر جریان می‌باشد.

وضعیت آب‌های زیر زمینی حوزه شبرغان

تغییر اقلیم یکی از پدیده‌های است که آینده جهان را با تهدید مواجه ساخته است. یکی از چالش‌های مهم جهان کنونی کمبود منابع آب شیرین می‌باشد. کاهش و پایین رفتن سطح آب‌های زیر زمینی در این حوزه ارتباط مستقیم با تغییر اقلیم، خشکسالی‌های اخیر و برداشت بیش از حد از این ذخایر آبی دارد.

از این که شبرغان در منطقه‌ی خشک و نیمه‌صحرايي واقع شده و منابع آب محدودی دارد و تغییر اقلیم منابع آبی این حوزه را تا ۱۲ درصد تا سال ۲۰۵۰ کاهش خواهد داد، بر اساس سناریوهای IPCC تا سال ۲۰۲۰ درجه حرارت در مناطق خاور میانه ۱ تا ۲ درجه افزایش خواهد یافت و از میزان بارش تا ۲۰ فیصد کاسته خواهد شد که این اتفاق مستقیم بر کمیت و کیفیت منابع آب‌های زیر زمینی این حوزه خشک و صحرايي اثر گذاشته و باعث چالش‌های جدیدی برای منابع آب و مصرف‌کننده‌گان خواهد شد، پس نظر به سناریوی IPCC می‌توان گفته که میزان تخلیه و برداشت آب‌های زیر زمینی بالاتر از سطح تغذیه و جایگزینی آن خواهد بود، که به استناد از موارد فوق می‌توان حجم آب‌های زیر زمینی این حوزه را در طول دوره خشکسالی‌های اخیر از رابطه ذیل دریافت کرد.

$$\Delta V = Q_{in} - Q_{out} \quad (1)$$

در این رابطه Q_{out} ، مجموع عوامل مؤثر در تخلیه سفره‌های آبی، Q_{in} مجموع عوامل مؤثر در تغذیه سفره‌های آبی، ΔV تغییرات حجم ذخیره سفره‌های آبی در طول دوره بیلان می‌باشد. و Q_{out} عبارت است از تخلیه طبیعی و مصنوعی چنین ذخایر آبی می‌باشد، تخلیه طبیعی به رواناب سطحی و جریانات زیرزمینی گفته می‌شود که به صورت طبیعی صورت گرفته و بالاخره از حوزه مربوطه خارج می‌گردد، اما تخلیه مصنوعی یکی از مشکلات حاد این مرز و بوم شمرده می‌شود که این مشکلات به دلایل افزایش نفوس و فشار روی استفاده و برداشت بیش از حد آب در ایام خشکسالی‌های کنونی از نکات مهم است که موضوع را حادتر می‌سازد.

نظر به تحقیقات ساحوی که در این اثر صورت گرفته است، برداشت بیش از حد آب از لایه‌های زیرزمینی به خاطر تأمین نیازمندی زراعتی، آشامیدنی و سکتورهای مختلف باعث پائین رفتن سطح آب لایه‌های سفره‌های زیرزمینی شده و چاه‌های بی‌شماری که با اعماق متفاوت چندین سال قبل حفر گردیده بود و همواره مورد استفاده شهروندان این شهر قرار می‌گرفتند متأسفانه در اثر خشک سالی‌های اخیر ناشی از تغییر اقلیم در نقاط مختلف شهر شبرغان خشک و به صورت متروکه و بی‌بهره به جا مانده اند تصاویر (۴-۵).

از رابطه (۱) قیمت Q_{in} در سفره‌های آبی حوزه شبرغان عبارت از نزولات جوی در فصول بارنده‌گی و آب‌های جاری می‌باشد که این جریانات از تیربند ترکستان و ساحات مرتفع میرزا اولنگ سرچشمه گرفته که در این حوزه به دو دریا (سیاه و سفید) تقسیم شده و قسمت اعظم آن در اثر عملیه نفوذ و انفلتریشن وارد طبقات آبدۀ زیرزمینی شده و باعث تغذیه و ریچارچ نمودن چنین ساحات می‌شود، که می‌توان توسط رابطه ذیل محاسبه کرد.

$$(۲) \text{ sec}/Q_{in} = L \times N_{in} \text{ m}^3$$

$$(۳) \text{ sec}/\text{Km}/N_{in} = S \times Q_N \text{ m}^3$$

$$(۴) Q_N V / ۰,۰۳ - ۰,۰۱ = S$$

Q_{in} - مقدار عمومی نفوذ آب در طول نهر (کانال).

Q_N - مقدار جریان خالص در نهر (کانال).

L - طول عمومی کانال به متر.

N_{in} - مقدار مخصوصه نفوذ آب در یک کیلو متر طول نهر (کانال).

S - نشان دهنده ضریب مقدار جذب مخصوصه آب در واحد طول نهر (کانال) می‌باشد.

که در فورمول فوق ۳,۳ برای خاک‌های سنگین، ۳,۷ برای خاک‌های متوسط و ۳,۰ برای خاک‌های سبک در نظر گرفته می‌شود. درین جا قیمت ۳,۰ را در محاسبه مسیر جریان نهر سیاه و سفید انتخاب می‌نماییم.

چون در بین سربند تقسیماتی (نهر سفید و خواجه دوکوه) الی سربند تقسیماتی (طاغن) و هم‌چنان سربند تقسیماتی (طاغن) الی سربند تقسیماتی (گله درک خواجه دو کوه)، ساختمان‌های تقسیماتی وجود ندارد. بناً مقدار جذب و نفوذ آب نظر به اندازه‌گیری مقدار جریان در قسمت اولی و قسمت آخری ساحهٔ مذکور دریافت می‌گردد (یاسا، ۱۳۹۱).

از طرف دیگر مقدار تغییرات حجم مخزن آب زیر زمینی از رابطه زیر محاسبه می‌شود:

$$\Delta V = \pm SA \Delta h \quad (5)$$

که در این فرمول

S : قیمت مخصوصه جذب آب در لایه‌های آبدۀ برحسب در صد و بدون بعد.

A : سطح سفره‌بی آبی برحسب کیلومتر مربع.

Δh : متوسط تغییرات سطح آب محدوده بیلان بر اساس هیدرو گراف می‌باشد.



(ب)



(الف)



(د)



(ج)



(ع)



(ه)

تصاویر (الف، ب، ج، د، ه و ع) نشان دهنده چاه‌های خشکیده و متروکه‌ی از نقاط مختلف شهر شبرغان هستند که در اثر خشک‌سالی‌های ناشی از تغییر اقلیم اخیراً آبدهی شان به اتمام رسیده و از فعالیت باز مانده اند (گرفته شده از دوربین سیدعلی هاشمی).

در این اثر علمی - تحقیقی به منظور بررسی کاهش آب‌های زیرزمینی میزان آبدهی چاه‌ها در ساحات مختلف شهر شبرغان مورد مطالعه قرار گرفته که متأسفانه اکثریت‌شان به دلیل خشک‌سالی‌های اخیر و برداشت‌های بیش از حد، بدون آب به صورت متروک باقی مانده اند که در صفحه فوق شش حلقه چاه از قسمت‌های مختلف شهر به حیث نمونه نشان داده شده اند که هریک به ترتیب (الف) یکی از چاه‌های خشکیده‌ی ناحیه‌ی یکی چنار شهر شبرغان می‌باشد، (ب) نشان دهنده یکی از چاه‌های متروکه منطقه‌ی دیده موش شهر شبرغان، (ج) نمونه‌ی از چاه‌های متروکه پروژه ایچ را نشان می‌دهد، (د) یکی از چاه‌های بدون آب منطقه عید محله، (ه) یکی از چاه‌های بی‌آب ناحیه شینکوت و (ع) بیانگر نمونه‌ی از چاه‌های ناحیه پروژه آبی شهر شبرغان می‌باشد.

پس با استناد از چاه‌های متروکه و بدون آب ساحات مختلف این شهر گفته می‌توانیم که تغییر اقلیم و خشک‌سالی‌های اخیر اثرات عمیق و زیانبار را بر پیکر منابع آبی این حوزه به جا گذاشته‌اند.

از این‌که ولایت جوزجان یکی از ولایات زراعتی کشور بوده و زراعت جز عمده اقتصاد آن را تشکیل می‌دهد. به صورت عموم در این ولایت مقدار بارنده‌گی سالانه اندک است و هم‌چنان منابع آب جاری در این ولایت وجود ندارد. بدین لحاظ ساحات تحت کشت شهر شبرغان، قریه‌های مربوط آن و ولسوالی خواجه دوکوه از دریای سرپل تغذیه و آبیاری می‌گردد. استفاده از روش مناسب و صحیح آبیاری و کشت نباتات از اتلاف آب جلوگیری می‌کند بنابراین بازسازی بستر نهرهای آبیاری با مواد غیر قابل نفوذ از فرورفتگی آب در زمین قبل از رسیدن به مزرعه از تلفات آبی در مصارف زراعتی جلوگیری می‌نماید» (احمد زی، ۱۳۸۷).

به‌خاطر استفاده موثر از آب جاری در نهرهای سفید و سیاه کوشش گردد تا ضایعات آب را در میسر شان به حداقل برسانیم و از آب کم استفاده بیشتر نماییم.

نظر به نتایج حاصله از امور انجام داده شده نکات ذیل را پیشنهاد می‌نماییم.

۱- مدیریت درست در رابطه به کاهش ضایعات انتقالی و توزیعی آب در کانال‌های سیاه و سفید.

۲- اصلاح، ترمیم و مراقبت مداوم از ساختمان‌های هایدرو تخیکی (تنظیم و تقسیم کننده‌ها) اعمار شده بالای کانال‌های (نهرهای) سفید و سیاه.

۳- آگاهی عامه در رابطه به عدم استفاده بی‌مورد از آب در بخش‌های گوناگون

۴- تنظیم و مراقبت از پروگرام‌های پاک‌کاری کانال‌ها (توسط دهقانان) به وقت معینه و مواقع کم آبی از طرف اداره مسوول.

۵- ارتقای سطح آگاهی دهقانان در رابطه به زرع کشت نباتات که در مقابل اثرات کم‌آبی مقاوم‌اند.

۶- مدیریت درست در رابطه به ارتقای سطح آگاهی دهقانان به‌خاطر استفاده از آب و صرفه‌جویی در آن از طرف اداره مسوول.

پیشنهادها

رفع نیازمندی منابع آبی این مرزوبوم یکی از اولویت‌های اساسی است که توسط دولت حاکم باید مدنظر گرفته شود، چون با پیشرفت تغییر اقلیم، خشک‌سالی‌ها و قحطی اخیر روزبه‌روز مشکل مردم شبرغان حادث‌تر می‌شود. بدین اساس جهت کاهش خسارات وارده ناشی از کمبود منابع آبی در همچون مناطق خشک و کم آب پیشنهادهای به ارگان‌ها و مسوولان ذیربط طور جداگانه ارائه نموده‌ایم که قرار ذیل‌اند:

۱) برنامه آگاهی‌دهی عامه در ارتباط اهمیت دادن منابع طبیعی به‌ویژه منابع آب، و حوادث طبیعی که این‌گونه منابع را متضرر می‌کند از اهمیت خوبی برخوردار است. از این‌که منابع آبی حوزه آسیب‌پذیر شبرغان در حال از بین رفتن است. پس آگاه شدن مردم عامه از این معضله‌ی بزرگ، کمک شایانی در مدیریت آب‌های سطحی و زیرزمینی این حوزه خواهد کرد.

۲) پلان‌گذاری، تخصیص بودیجه لازم و نیروی بشری متخصص از جمله مواردی است که می‌توان با استفاده از آن ترویج فرهنگ محیط زیستی و ارج گذاشتن به طبیعت‌عاری از آلودگی را به شهروندان کشور نهادینه ساخت که در نهادینه ساختن این موضوع، دولت نقش اساسی دارد.

۳) یکی از مشکلات اساسی ولایت جوزجان موقعیت جغرافیایی و اقلیم دشوار آن است، در اثر تغییر اقلیم و خشک‌سالی‌های دوران اخیر میزان آب‌های سطحی و زیرزمینی این حوزه روزبه‌روز کاهش می‌یابد، بنابراین پیشنهاد می‌شود که جهت پیشبرد امور زندگی‌شان در ایام کم‌آبی از آب جمع‌آوری و ذخیره شده باران در مخازن (کنده‌ها، حوض‌ها، انبارها و...) استفاده و از آن در ایام کم‌آبی به مقاصد مختلف کار گرفت.

۴) از این‌که بیشترین منابع آبی این حوزه برای تأمین نیازمندی‌های زراعتی به هدر می‌رود، پس پیشنهاد می‌گردد، که بجای سیستم آبیاری سنتی از روش‌های نوین آبیاری (قطره‌یی) در انکشاف ساحات زراعتی استفاده کرد که این روش یگانه راه حل ممکن در بهبود وضع معیشتی ساکنین این مرز و بوم محسوب می‌شود.

بنا بر مطالعه طرح و تطبیق سیستم جمع‌آوری، ذخیره و استفاده از آب باران در زراعت به روش‌های نوین آبیاری مطلوب خواهد بود.

۵) حوزه شبرغان از اقلیم خشک و تابستان بسیار گرم برخوردار است، بناءً میزان تبخیر منابع آبی آن بیشتر از نزولات جوئی می‌باشد، پس پیشنهاد می‌گردد اوقات آبیاری زمین‌های زراعتی از طریق عصر و شب انجام یابد.

۶) یکی از راه‌های حل مدیریت بحران محیط زیست توافق با محیط زیست‌اند، با توجه به این‌که شبرغان از آب و هوای خشک و صحرایی برخوردار است، نزولات جوئی و میزان آب‌های سطحی و زیرزمینی آن به شدت کم است، بدین منظور پیشنهاد می‌شود از ضیاع بیش از حد آب در موارد مختلف صرف‌نظر نموده و با استفاده کم از آن توافق نماییم.

۷) غرس نهال و ایجاد فضای سبز نه تنها محیط گوارا، چشم‌انداز زیبا و اکوسیستم مطلوب ایجاد می‌کند. بلکه باعث جلوگیری از تولید گرد و غبار، سیلاب، باعث ذخیره آب‌های زیرزمینی و ده‌ها مزایای دیگر نیز می‌گردد، بدین لحاظ از ارگان‌های مربوطه تقاضا می‌شود که نهال‌هایی که در مقابل کم‌آبی مقاومت داشته باشند غرس و از قطع بی‌رویه بوته‌زارها و سطوح سبز در حوزه کم‌آب شبرغان جلوگیری صورت گیرد.

۸) اکثریت مردم شهر شبرغان از لحاظ اقتصادی فقیر اند، و آب‌های نوشیدنی شان از یک واحد عمومی تأمین نمی‌شود، بلکه از آب‌های چاه‌های غیر معیاری، آب‌های جوی بارها، حوض‌ها، نهرها و یا ذخیره‌گاه‌های که از آب باران جمع‌آوری شده که ملوث با ترکیبات متنوع که به شدت آلوده می‌باشد، استفاده می‌نمایند، پس به رهبری محترم ولایت و ارگان‌های ذیربط پیشنهاد می‌گردد که این موضوع مهم و حیاتی را نادیده نگرفته، در قسمت تأمین آب نوشیدنی معیاری و عاری از آلودگی از یک منبع واحد و یا چندین منبع دیگر نیازمندی این شهر را تأمین نمود.

۹) در حوزه شبرغان بیشترین آب مورد استفاده مربوط به سکتورهای زراعتی بوده، که این سکتورها بیشترین استفاده آب‌های سطحی و زیرزمینی را به خود اختصاص داده‌اند. به‌صورت عموم در ولایت جوزجان مقدار بارنده‌گی سالانه اندک است و هم‌چنان منابع آب جاری در این ولایت بسیار اندک و حتی وجود ندارد. بدین لحاظ ساحات تحت کشت شهر شبرغان و قریه‌های مربوط آن از دریای سرپل تغذیه و آبیاری می‌گردد. بنابراین به خاطر استفاده موثر از آب جاری در نهر سفید و نهر سیاه کوشش گردد تا ضایعات آب را به حداقل برسانیم و از آب کم استفاده بیشتر نماییم.

مناقشه

بررسی عواقب و پیامدهای زیان بار تغییر اقلیم در مناطق خشک و کم آب مانند حوزه شبرغان و اتخاذ تدابیر و راه‌های حل مناسب جهت رفع این معضل ایجاب مطالعات بیشتر علمی و تحقیقی را می‌نماید. بناً با در نظر داشت اهمیت موضوع تغییر اقلیم و تاثیر آن بالای همچون مناطق کم آب و خشک، این مقاله علمی - تحقیقی به‌صورت واضح بیان شده است. ازینکه در اواخر قرن بیستم گروهی از محققان از تغییر اقلیم و گرمایش کره زمین خبر دادند. به تدریج شواهد عینی و علمی بیشتری به دست آمد، جوامع بین‌المللی و دولت‌ها دست به کار شدند و به تغییر اقلیم به‌عنوان رویدادی که آثار ناخوشایند بر محیط زیست دارد، توجه جدی نمودند، که با در نظر داشت مبرمیت این موضوع، در بخش مقدماتی این مقاله جهت آگاهی دهی به تمام خواننده‌گان این اثر به‌صورت مفصل بیان شده است.

اینک پس از گذشت سی سال، در آغاز دهه دوم قرن بیست یکم، تغییر اقلیم و پیامدهای آن بر شئون مختلف زندگی، به ویژه بر منابع آبی، از موضوعات مهم محیط زیستی روز شده است. اکنون این رویداد از چارچوب بحث‌های تخصصی و علمی فراتر رفته و وارد گفتمان رسانه‌های اجتماعی و زبانزد روزانه مردم سراسر جهان شده است، ولی از جانب دیگر نظر به نگرش موضوع فوق می‌کانیزم تغییرات ناگهانی اقلیم در گذشته به خوبی معلوم نیست و هم‌چنین سرعت از بین رفتن پوشش یخچالی گذشته به‌صورت دقیق واضح نمی‌باشد و مطالعات تغییرات اقلیم در نیم کره جنوبی و مناطق حاره‌یی به دلیل فقدان اطلاعات در این مناطق کامل نیست.

بنابراین با در نظر داشت عواقب ناهنجار اقلیمی ایجاب می نمود که یکی از پیامدهای ناگوار آن که همانا بحران و کمبود منابع آبی است، خواستیم در آسیب پذیرترین منطقه افغانستان که حوزه شبرغان باشد تحت مطالعات علمی- تحقیقی خویش قرار دهیم. تغییر اقلیم و گرمایش زمین بیشتر متوجه کشورهای بزرگ صنعتی است که در تولید گازهای گلخانه‌یی نقش دارند. درحالی که کشور ما، افغانستان، در تأثیرگذاری بر تغییر اقلیم و گرمایش هوای زمین نقشی ندارد، اما به دلیل عدم توسعه‌یابی و موقعیت جغرافیایی اش بیشترین آسیب را از این ناحیه متحمل می شود.

اگر در افغانستان آسیب‌های ناشی از تغییر اقلیم را برشماریم، در قدم اول سکتورهایی چون، کشاورزی، منابع آبی به خصوص آب آشامیدنی، صحت، اشتغال، امنیت و ثبات داخلی و زیر ساخت‌های اقتصادی کشور ما را متأثر ساخته است، ولی نظر به شواهد علمی آهنگ افزایش گازهای گلخانه‌یی به ویژه گاز میتان در اتمسفر به خوبی شناخته نشده است و عکس العمل این نوع گازات در مقابل خورشید نیز به خوبی شناخته نشده است. ما با در نظر داشت این معضل بزرگ و مهم جهانی، پژوهشی را تحت عنوان (تغییر اقلیم و تأثیر آن بالای منابع آبی حوزه شبرغان) انجام دادیم، تا باشد گوشه‌یی از مشکلات و چالش‌های محیط زیستی کشور ما را یافته و به دسترس دانش پژوهان، دست اندرکاران و ارگان‌های ذیربط قرار دهد، تا با بحران کم آبی ناشی از پدیده تغییر اقلیم در این حوزه آسیب پذیر آگاهی یافته به مشکلاتی که از این ناحیه نشأت می کند، توجه لازم نمایند، که دراین اثر در پهلوی حوزه تحت مطالعه معلومات واضح از پدیده تغییر اقلیم، خصوصیات اقلیمی افغانستان و تحول آن در دوران اخیر، اوضاع طبیعی، اجتماعی و فرهنگی ولایت جوزجان نیز مورد بحث قرار گرفته اند. یکی از مزایای اثر عملی- تحقیقی ما مطالعه همه شمول از اوضاع هایدرولوژیکی ولایت جوزجان می باشد که در پهلوی آن شبکه‌های دریایی و نهرهای آبی، مساحت اراضی زراعتی و ساحه تحت پوشش آبی را مورد مطالعه قرار می دهد.

از اینکه شهر شبرغان از اقلیم خشک و نیمه‌صحرایی برخوردار بوده و ناشی از تغییر اقلیم جهانی و خشک‌سالی‌های سه دهه اخیر منابع آبی‌های سطحی و زیرزمینی آن به شدت متأثر گشته، و نظر به پیشینه این تحقیق متأسفانه درمورد موضوع کنونی تا کنون تحقیقی در خور توجهی در این باره، انجام نیافته است. از جانب دیگر هیچ‌گونه توجه از طرف ارگان‌های دولتی و غیردولتی در باره تأمین آب موردنیاز مردم فقیر شبرغان صورت نگرفته اند، بنابراین در این اثر، منشأ و سرچشمه‌ی دریایی حوزه شبرغان، توزیع و تقسیمات نهر آبی‌های حوزه شبرغان به شبکه‌های خورد و بزرگ، بررسی اراضی تحت زرع این منابع آبی، بررسی اجمالی از کاهش آب‌های زیرزمینی حوزه شبرغان در دهه‌ی اخیر ناشی از پیامدهای تغییر اقلیم و گرمایش کره زمین از موضوعات اند که دراین اثر گنجانیده شده است.

نتیجه‌گیری

از این تحقیق نتیجه می‌گیریم که بررسی اثرات تغییر اقلیم بر روی منابع آبی حوزه شبرغان یکی از موضوعات اساسی است که در کشور ما روی این موضوع کدام تحقیقات علمی انجام نیافته است و پیشنهاد می‌شود که مدیران زمینه‌های لازم و مناسب را برای محققان و پژوهش‌گران مهیا ساخته تا بتوانند با استفاده از میتودهای علمی - تحقیقی جهت رسیدن به اهداف‌شان نایل آیند.

نتایج حاصله این اثر علمی - تحقیقی دریافت راه حل ممکنه به مسایل مهم است که بررسی اثرات ناگوار جهانی تغییرات اقلیم و تأثیر آن بر منابع آبی حوزه شبرغان، واکاوی وضعیت اجتماعی و جغرافیایی شبرغان، شبکه‌های آبی این حوزه، ساحه آبریز حوزه شبرغان و مسایل مربوط به آن در این مقاله وضاحت یافته است. در مواقع مختلف اجرای کار علمی - تحقیقی خویش به بعضی از محدودیت‌ها مواجه شدیم که به عمده‌ترین آن‌ها اشاره می‌گردد:

- ۱) نبود مواد کافی علمی (ماخذ معتبر به زبان‌های ملی و خارجی).
- ۲) نبود امکانات مالی و بودجوی.
- ۳) نبود امنیت درست در نقاط مختلف حوزه تحت مطالعه.
- ۴) دور بودن بعد مسافه بین نقاط مشاهده‌وی مناطق تحت تحقیق.
- ۵) نبود ارقام دستی آلات مدرن اندازه‌گیری آب و استیشن‌های هایدرومترولوژیکی.
- ۶) عدم همکاری اهالی نسبت سطح پایین آگاهی شان از موضوع.
- ۷) عدم داشتن اطلاعات کافی و علمی ارگان‌های که مرتبط به این موضوع فعالیت می‌کند.

نتایج که از این مقاله علمی - تحقیقی یافتیم آگاهی کلی از اراضی زراعتی حوزه آبی شبرغان، جریانات سطحی و در مجموع حوزه آبریز شبرغان و ساحه تغذیه منابع آبی (سطحی و زیرزمینی) این حوزه می‌باشد و هم‌چنان دریافتیم که تغییر و تحول کیفی و کمی منابع آبی حوزه شبرغان ناشی از تغییر اقلیم و خشکسالی‌های سه دهه‌ی اخیر در این اقلیم خشک و نیمه صحرائی بوده و نیز فشار روی برداشت بیش از حد این منابع آبی را با حفر چاه‌های عمیق نباید نادیده گرفت که همه شان ناشی از افزایش نفوس و رشد روز افزون صنایع متقاضی آب اند.

راهکارهای تأمین رفاه اجتماعی در افغانستان

محمدجواد رسا^۱

مقدمه

رفاه اجتماعی یک مفهوم کلی است و به وضعیت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اشاره دارد که افراد جامعه از سلامتی، شادی، آرامش، امنیت و سایر نیازهای اساسی برخوردار باشند. طوری که جمیز میجلی در خصوص مفهوم رفاه اجتماعی خاطر نشان می‌کند: واژه‌ی رفاه به حالتی از سلامت، شادی، سعادت، خوب بودن و به‌صورت خاص پول، غذا و دیگر ضرورت‌هایی که به افراد جامعه ارائه می‌شود، اشاره دارد. هم‌چنین واژه‌ی اجتماعی که بدان الحاق شده متضمن ارتباط رفاه با جامعه و مقابله با خطراتی است که در زندگی اجتماعی با آن روبه‌رو هستیم. به‌صورت کلی مفهوم رفاه اجتماعی به معنای حالتی از مناسب بودن است (میجلی، ۱۳۷۸). به‌همین ترتیب، فیتز پتریک مفهوم رفاه اجتماعی را به معنای بسیار وسیع آن «شادکامی، تأمین ترجیحات و نیازها، رهایی و مقایسه‌های نسبی که یک فرد از نظر خود با دیگران دارد» به کار برده است (فیتز پتریک، ۱۳۸۳). تأمین رفاه اجتماعی یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های سیاست‌گذاران جوامع مختلف بوده و در همین راستا برنامه‌ریزی می‌کنند. در واقع رفاه اجتماعی مجموعه‌ی وسیعی از فعالیت‌ها و برنامه‌هایی است که از سوی دولت برای بهزیستی مردم در بخش‌های نظیر تأمین امنیت جان و مال، تأمین شغل، تأمین بهداشت و درمان، تأمین خدمات آموزشی و مسکن، تأمین آسایش جسمی و روحی افراد جامعه انجام می‌شود. لذا با توجه به اهمیت مسئله این نوشتار به راهکارهای تأمین رفاه اجتماعی در افغانستان می‌پردازد.

افغانستان به لحاظ جغرافیایی طبیعی سرزمینی است که دارای دشت‌های خشک و کوهستان‌های بلند بوده و فرسنگ‌ها دور از دریا محصور شده است، ولی با این وجود در دل خود منابعی را نهان داشته که اگر استخراج آن ممکن گردد، به یکی از کشورهای پردرآمد تبدیل می‌شود. اما متأسفانه این کشور در طول تاریخ معاصرش مورد آماج از تحولات و فریب‌ها قرار گرفته که نه‌تنها از رفاه و توسعه خبری نیست، بلکه مردم آن در دام فقر مطلق گرفتار شده‌اند. با نگاهی به سیمای مردم فقیر افغانستان و درک وضعیت فلاکت‌بار فقر و ازسوی دیگر، با توجه به حجم از منابع طبیعی این کشور، دل هر انسانی را به درد می‌آورد. برای نگارنده نیز چنین وضعیت دهشتناک غیرقابل تحمل می‌نماید و براین واداشته که برای بیرون‌رفت از این وضعیت راهکارهایی ارائه دهد.

مفهوم رفاه اجتماعی در افغانستان طی سالیان اخیر در نزد سیاست‌گذاران بسیار یک مفهوم ناآشنا بوده و حتا با نگاه ذره‌بینی ردپای سیاست رفاه به چشم نمی‌خورد. صرف برخی پژوهشگران به این مفهوم توجه نموده و از فقدان آن در افغانستان سخن رفته‌اند. بنابراین، جهت تأمین رفاه اجتماعی در افغانستان ضرورت دارد که سیاست‌گذاران توجه ویژه داشته و این مورد را جزو اولویت کاری خود قرار دهند؛ زیرا تأمین رفاه اجتماعی از مسائل حیاتی جامعه‌ی انسانی است. آن‌چه که می‌توان در این جستار خاطر نشان کرد این است: بهبود شاخص‌های رفاه اجتماعی در گرو تحول اساسی متغیرهای نظام سیاسی، اقتصاد، آموزش و بهداشت کشور می‌باشد. به عبارت دیگر، تأمین رفاه اجتماعی رابطه‌ی بسیار قوی با این نهادها دارد. طوری که اشاره گردید، تأمین رفاه اجتماعی به نوع عملکرد کارگذاران سیاسی در سطح کلان کشور وابسته است. از این منظر، افغانستان یکی از بی‌ثبات‌ترین کشورها بوده و همین امر باعث شده که شاخص‌های رفاه اجتماعی در سطح بسیار پایین قرار دارد، حتا می‌توان از فقدان رفاه اجتماعی سخن گفت؛ زیرا تاکنون از سوی سیاست‌گذاران هیچ سازوکاری در خصوص حفظ جان شهروندان سنجیده نشده و هنوز حیات مردم به خطر مواجه است. بنابراین، جهت تأمین رفاه اجتماعی به خصوص تأمین امنیت جان شهروندان، نخست تشکیل یک نظام سیاسی دموکراتیک که بتواند منافع عمومی مردم، جان، مال و حیثیت همه‌ی گروه‌های قومی - مذهبی را تضمین کند، ضرورت دارد. اساساً بدون تشکیل نظام سیاسی فراگیر و همه شمول تأمین رفاه اجتماعی ناممکن است.

توسعه اقتصادی یکی از مهم‌ترین شاخص‌های رفاه اجتماعی است. به عبارت دیگر، توسعه اقتصادی رفاه اجتماعی را فراهم می‌آورد. نیاز به تغذیه از اساسی‌ترین نیازهای انسان بوده و تأمین حداقل آن برای بقای حیات انسانی ضروری است. اما متأسفانه در افغانستان به رغم، آن همه حجم از منابع طبیعی که وجود دارند، نه تنها در بخش توسعه اقتصادی سیاست‌گذاری صورت گرفته است، بلکه جنگ‌های پی‌درپی مردم را با فقر مطلق مواجه ساخته است.

باتوجه به شرایط کنونی که اغلب مردم با فقر فزاینده مواجه‌اند، تدویر و اجرای هرگونه سیاست فقرزدایی جهت حمایت از اقشار فقیر و آسیب‌پذیر باید در اولویت قرار گیرد و با تشکیل نظام سیاسی دموکراتیک الگوی توسعه اقتصادی با رویکرد انکشاف متوازن اتخاذ گردد. سرانجام باید درآمد سرانه افزایش یابد و رفاه اجتماعی برای تمام افراد جامعه بدون تفاوت‌های قومی، مذهبی و زبانی تأمین شود. دسترسی به آموزش نیز یکی از مهم‌ترین شاخص‌های رفاه اجتماعی است. اساساً نظام آموزشی یکی از مهم‌ترین زیرساخت‌های رفاه اجتماعی کشورها شناخته شده است؛ زیرا این نظام نیروی انسانی را جهت تولید تربیت می‌کند و مسیر رفاه اجتماعی را هموار می‌سازد.

نتیجه‌گیری

متأسفانه نظام آموزشی فاقد کیفیت مناسب بوده و توانایی تربیت نیروی انسانی لازم جهت تولید منابع را ندارد. از این رو، سرمایه‌گذاری روی نظام آموزشی جهت تربیت نیروی انسانی و تأمین رفاه اجتماعی ضرورت اساسی جامعه‌ی افغانستان است. تحولات اخیر در افغانستان منجر به خروج نیروی انسانی و فرار مغزها گردید و این مسئله باعث شد که آسیب جدی بر نظام آموزش عالی نیز وارد گردد.

به نظر می‌رسد، نظام آموزشی با یک فروپاشی دهشتناک مواجه شده و این امر مسیر رفاه اجتماعی را ناهموارتر کرده است. از این رو، به‌رغم، این فروپاشی در جهت سرمایه‌گذاری روی نظام آموزشی و جذب استادان با دانش لازم و مجرب نهایت تلاش صورت گیرد.

بهداشت و درمان نیز یکی از مهم‌ترین شاخص‌های رفاه اجتماعی به حساب می‌آید. اساساً سلامت عمومی مستلزم بهداشت و درمان است و در کنار امنیت عمومی به‌عنوان شاخص رفاه اجتماعی شناخته شده است؛ زیرا بهداشت و درمان رابطه‌ی مستقیم با شرایط زندگی و وضعیت سالم جسمی و روحی فرد دارد. امروزه یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های دولت‌ها و سیاست‌گذاران بهداشت و درمان جامعه می‌باشد.

اما متأسفانه در افغانستان نه‌تنها به این مهم توجه نشده است، بلکه در سالیان اخیر سیاست‌گذاران در اثر بازی‌های سیاسی نادرست خویش جنگ‌هایی را رقم زده‌اند که در اثر آن بسیاری‌ها جان‌های خویش را از دست دادند و عده‌ی دیگر نیز معلول و معیوب شده‌اند.

بنابراین، روی بهداشت و درمان عمومی نیز باید توجه جدی صورت گیرد. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت، تأمین رفاه اجتماعی یکی از ضرورت‌های جدی مردم افغانستان است و برای رسیدن به رفاه اجتماعی تشکیل نظام سیاسی دموکراتیک، اقتصاد پویا، آموزش کیفی و خدمات بهداشت و درمان عمومی ضرورت اساسی است.

نقش آزادی در رفاه اجتماعی

بسم الله مرادی^۱

چکیده

انسان اشرف مخلوقات و موجود آزاد است که برای تداوم حیات به رفاه اجتماعی ضرورت دارد. آزادی و رفاه اجتماعی بعد از حق حیات در شمار مسایل ارزشمند برای انسان قرار گرفته است. نقش آزادی سبب شده تا مورد توجه نویسندگان ادبیات جهان قرار بگیرد و در نظام‌های حقوقی جهان نیز تسجیل شود. این تحقیق به هدف روشن‌سازی «نقش آزادی در تأمین رفاه اجتماعی» با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی مبتنی بر کتابخانه‌ای و فیش‌برداری به این نتیجه رسید که آزادی با هر دو بعد مادی و معنوی رفاه ارتباط داشته و با تحقق امنیت و مشارکت در بعد ذهنی و با حق مالکیت یا ثروت در بعد مادی نقشی برجسته‌ای داشته است.

کلید واژه‌ها: آزادی؛ آزادی سیاسی؛ رفاه اجتماعی؛ لیبرالیسم

مقدمه

انسان آزاد آفریده شده است، سلب آزادی به معنای محدود ساختن انسان است، آزادی یک پدیده‌ای نو نیست؛ بلکه از بدو آفرینش انسان با او همراه بوده است. با مطالعه‌ی ادبیات جهان درمی‌یابیم که فلسفه بیش‌ترین توجه را نسبت به آزادی داشته است؛ اما این بدان معنا نیست که آزادی تنها در میدان سیاست ویژه است. اهمیت آزادی در عرصه‌های چون تربیت اخلاق و اقتصاد به خصوص مسایل رفاه اجتماعی نیز کم از جایگاه سیاسی آن نیست. با این حساب، آزادی نظر به زمان در میان هر گروه، چهره‌ای متفاوتی به خود گرفته و نقشی ایفا نموده است. زمانی گروهی در خدمت گروهی دیگری بود و آن تعداد دیگر از آن‌ها بهره‌بردار می‌نمودند؛ این امر سبب شد که انسان‌های زیردست به تنگ آیند و انقلاب‌های بزرگی چون قیام حضرت موسی^(ع) بر علیه فرعون در شرق و انقلاب کبیر فرانسه و مکتب لیبرالیسم در غرب شکل بگیرد. تا کنون به‌طور مشخص در مورد «نقش آزادی در تأمین رفاه اجتماعی» کسی سخن نرانده است؛ بلکه به‌صورت پراکنده، نظریاتی در آثار مختلفی وجود دارد؛ اما این آثار از هر نگاه با تحقیق حاضر متفاوت است. برای همین ویژه‌گی‌ها، تحقیقی با موضوع مشخص به هدف برجسته‌سازی نقش آزادی در تأمین رفاه اجتماعی موجه به‌نظر می‌رسد. این پژوهش به دنبال پرسش‌های چون نقش آزادی در تأمین رفاه اجتماعی چیست؟ آزادی چیست؟ رفاه اجتماعی چیست؟ و ارتباط میان آن دو از چه قرار است؟ می‌باشد.

۱. ولایت سرپل، دانشجوی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه جوزجان.

چهار چوب نظری

آزادی

آزادی در هر نظام حقوقی جهان به نسبت نگرش آن‌ها به انسان و جهان متفاوت است؛ اما همه معتقد هستند که آزادی ضرورت جامعه است. با این وجود در پاسخ چپستی آزادی نوشته‌های زیادی وجود دارد که هر کدام تعریفی از آزادی بدست داده اند و به قول نویسنده‌ی غربی، همه اخلاقیون آزادی را ستوده اند چون با هر گونه تفسیری سازگار است (برلین، ۱۳۸۰، ص. ۲۳۶). برای درک درست و فهم بهتر آزادی ضرور می‌نماید تا مفاهیم لغوی و اصطلاحی آن را از نظر بگذرانیم. آزادی در لغت عبارت از حریت، عتق، اختیار، خلاف بندگی، و رقیت، عبودیت، اسارت، اجبار، قدرت عمل و ترک عمل و قدرت انتخاب است (دهخدا، بی‌تا). واژه‌ای آزادی در زبان انگلیسی معادل واژه‌های **freedom** و **liberty** به کار گرفته شده است (بیات، ۱۳۸۱). هابز معتقد است که آزادی عدم وجود مانع بر سر راه انسان به اساس قانون طبیعی است؛ مگر آنچه که برای خیر جامعه و دولت ضرور است (هابز ۱۸۳۹؛ به نقل از علی‌زاده؛ ۱۳۹۵). انسان تا حدی آزاد است که توانایی فکر کردن یا نکردن در مسایل خودش را بر اساس ترجیح دارد (لاک؛ ۱۸۲۴؛ به نقل از علی‌زاده؛ ۱۳۹۵). منتسکیو نیز بیان می‌دارد که آزادی عبارت از آن است که افراد برای انجام دادن یک کار، مطیع دیگری نباشد (منتسکیو، ۱۳۹۱). و به همین منوال علامه طباطبایی آزادی را از نگاه اسلام به رها شدن از اطاعت غیر خدا و رو آوردن به اوامر خدا تعریف می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۵).

رفاه اجتماعی

رفاه اجتماعی نیز مانند آزادی بحث برانگیز بوده که نویسندگان نتوانستند تعریفی جامعی از آن به دست دهند؛ چنانچه دیوید ماکارو (۱۳۷۸) رفاه اجتماعی را سازمان عظیم، گوناگون و پیچیده می‌داند.

رفاه اجتماعی از دو واژه‌ای مجزا تشکیل شده که رفاه به معنای آسوده‌گی و اجتماعی نیز به مفهوم همگانی و عمومی می‌باشد (معین، ۱۳۸۲). سازمان ملل متحد، رفاه اجتماعی را فعالیت‌های وسیعی بهتر زیستن، تحت نظر و با کمک دولت تعریف نموده است (شاهین، نازاریان، & محجوب، ۱۳۹۶، ص. ۱۳۹). رفاه اجتماعی تعبیری است از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در آن حفظ کرامت انسانی و مسوولیت‌پذیری افراد جامعه در قبال یکدیگر. و ارتقای توانمندی‌ها از اهداف آن به شمار می‌رود (حیدرپور & ملکی، ۱۳۹۸).

روش تحقیق

این پژوهش از نگاه هدف از نوع کاربردی بوده، طوری که پژوهش‌های کاربردی به دنبال بهبود کمی و کیفی شرایط زندگی انسان‌ها در مسایل مختلف هستند (آل‌کجاف، ۱۳۹۰). و از نگاه ماهیت از نوع کیفی به شمار می‌رود؛ چون تحقیقات کیفی به‌طور عموم، توصیفی بوده و به‌طور معمول تفسیر و تحلیل می‌شوند. داده‌ها در این نوع تحقیق، کمتر قابلیت تبدیل به اعداد و ارقام را دارند؛ بخاطر همین امر جنبه‌ای توصیفی - تحلیلی را به خود می‌گیرند (حیاتی، ۱۳۸۷). داده‌ها و اطلاعات این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای مبتنی بر فیش‌برداری، جمع‌آوری شده است و بعد از کنارهم چیدن به تحلیل و تفسیر آن‌ها پرداخته شده است.

بحث و تحلیل

با یک نگاه بر رفاه اجتماعی، در ذهن موارد مادی متبادر می‌شود که خیلی از افراد به اساس آن، فکر می‌کنند که مباحثی اخلاقی و به خصوص آزادی نمی‌تواند نقشی در تأمین آن ایفا کند؛ اما این یک وجهی از رفاه است و رفاه اجتماعی وجهی ذهنی نیز دارد که مباحثی اخلاقی و به خصوص آزادی با آن در ارتباط بوده و اثر می‌گذارد (پارسی & فرخ‌وندی، ۱۳۹۴). طوری که آمارتیا سن باور دارد که با آشتی اقتصاد و اخلاق، دستاوردهای غنی‌تری نصب می‌شود (سن، ۱۳۷۷).

با این حساب آزادی نیز دسته‌های زیادی دارد که هر کدام از آن با بخشی از مسایل اجتماعی و اقتصادی ربط می‌گیرد؛ طوری که یکی از انواع آزادی، حق انتخاب است که زیرشاخه‌های آن برمی‌گردد به انتخاب لباس که این نوع، چهره‌ای از آزادی عقیده نیز به شمار می‌رود؛ اگر نسبت به پوشیدن لباس نامناسب که نسبت به اندازه بزرگ‌تر باشد و یا سر و صورت مورد پسند شخص را نداشته باشد، اجبار صورت بگیرد و آزادی وی سلب شود.

این امر سبب رنجش و شرمساری شخص می‌شود (کورن‌بلو؛ ۲۰۰۷: به نقل از نیاورانی و ایزدی؛ ۱۳۹۷). و این اجبار مشخصاً ربط می‌گیرد به رفاه اجتماعی ذهنی و از سوی دیگر نیز تاثیر ناخوشایندی به شخص مجبور شده خواهد داشت. از جانب دیگر، سطوح رفاه افراد و گروه‌ها را می‌توان با مقیاس‌های چون حق مالکیت یا ثروت، امنیت و مشارکت که قابل اندازه‌گیری است، مشخص کرد (صفری‌شالی & مهدی‌زاده اردکانی، ۱۳۹۶). با در نظر داشت این مقیاس‌ها که جزئی از حقوق اساسی یک شهروند است می‌توان با وضاحت نقش آزادی را ترسیم کرد؛ چون دسترسی به هر سه گزینه‌ای ذکر شده، بجز با آزادی ممکن نیست. اگر آزادی نباشد، ثروتی نیز در کار نیست و نبود آزادی یعنی نبود امنیت و مشارکت. همین‌طور رفاه اجتماعی را می‌توان با مفاهیمی چون احساس شادکامی و امنیت سنجد (پاتریک، ۱۳۸۱).

کسی می‌تواند احساس شادکامی کند که مانعی بی‌خود و بی‌جهت سر راهش نباشد؛ یعنی آزاد باشد. آمارتیا سن باور دارد که آزادی سیاسی و اقتصادی مکمل یکدیگر هستند و یکدیگر را قوت می‌بخشند (سن؛ ۲۰۰۰: به نقل از متوسلی و همکاران؛ ۱۳۹۶). به خصوص آزادی سیاسی که مادر تمام آزادی لقب گرفته است، نقشی بارزی دارد. و در صورت نبود آن، حیات مادی و معنوی و امنیت زندگی انسان‌ها در معرض تهدید قرار می‌گیرد. نبود آزادی یعنی تهدید امنیت زندگی؛ چون امنیت یکی از مقیاس‌های سنجش سطح رفاه اجتماعی است. به همین سان دکتر یوسف قرضاوی نیز آزادی سیاسی را یکی از ضرورت‌های جامعه‌ی اسلامی دانسته و آنرا در بحث انتقاد از حکومت، مهم پنداشته است. وی هم‌چنین معتقد است که حکومت اسلامی نمی‌تواند چنین آزادی را از مردم بگیرد؛ چون آزادی سیاسی تنها یک حق نیست بلکه تکلیفی از ناحیه‌ای خداوند بر مردم است (بحرانی، ۱۳۸۴). اما در این میان دانشمندان مکتب رفاه، آزادی لجام گسیخته و بی‌قید و شرط بازار را باعث افزایش فقر و نابرابری دانسته‌اند (پارسی و فرخ‌وندی؛ ۱۳۹۴) و بازار آزاد بنا بر پیشینه‌اش، ثروتمندان را پولدارتر و فقر فقرا را بیشتر کرده است.

نتیجه‌گیری

بحث در مورد آزادی و رفاه اجتماعی تاریخ دیرینه‌ای دارد و سال‌هاست که دانشمندان حقوق، سیاست و اقتصاد در باره‌ای آن نقد و نظراتی ارائه داشتند؛ این موضوع به صراحت، اهمیت آزادی و رفاه اجتماعی را بازگو می‌کند. اما این نظریات به صورت پراکنده موجود بود. دو گروه از افراد در این مورد نظر داده‌اند؛ اولی کسانی که به نقش آزادی در تأمین رفاه اجتماعی تأکید داشتند مانند سن؛ دسته‌ای دیگر به عدم نقش آزادی در تأمین رفاه اجتماعی تأکید می‌ورزیدند و برداشت آن‌ها از آزادی متکی به بازار آزاد است که خواستار محدود کردن آن هستند تا به آزادی و توانایی حداقل دیگران لطمه وارد نشود. و آزادی با بعد ذهنی رفاه اجتماعی بیش از بعد مادی آن ارتباط داشته و بیش‌ترین نقش را از راه امنیت و مشارکت ایفا می‌کند و همین‌طور در بعد مادی بر حق مالکیت یا ثروت نیز می‌تواند اثر وارد کند. دانشمندان اسلامی چون قرضاوی و علامه طباطبایی نیز بر ضرورت و نقش آزادی تأکید دارند.

نقش حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار سید حسن دوران^۱

چکیده

مستهلک شخصی است که اجناس و خدمات را برای مصرف شخصی یا خدمات عامه در بدل قیمت، خریداری نموده باشد. و بحث حمایت از حقوق مستهلک در تاریخ معاصر جهان به صورت رسمی برای اولین بار توسط جان اف کیندی رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا به تاریخ پانزدهم مارچ ۱۹۶۲ خطاب به کانگرس آن کشور مطرح گردید و او مستهلک را در دادوستد تجارتي صاحب چهار حقوق انتخاب، مصئونیت، شکایت و معلومات دانست و اذعان نمود که باید از این حقوق حمایت قانونی صورت گیرد. حالا مستهلک دارای هشت حقوق به رسمیت شناخته شده ی بین المللی می باشد که در اکثر کشورهای جهان نظر به شرایط اقتصادی و اجتماعی شان از حقوق مستهلک حمایت قانونی صورت می گیرد.

منظور از معیاری سازی بازار این است که کمیت و کیفیت اجناس و خدمات در مطابقت با احکام قوانین نافذ و پالیسی های مربوط در کشور بوده و مستهلک در برابر فریب و تقلب در معاملات تجارتي حفاظت گردد و در بازار از احتکار اجناس اولیه مورد نیاز مستهلکان جلوگیری به عمل آید.

در این تحقیق نقش حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار به بررسی گرفته شده است. در صورتی که مستهلک مطابق پالیسی ها و اسناد تقنینی مربوطه حمایت گردد، چگونه یک بازار معیاری ایجاد می شود تا شهروندان از اثرات مثبت آن مستفید گردند.

در این مقاله در باره موضوع حمایت از مستهلک، اساسات حمایت از مستهلک را از منظر اسناد تقنینی حقوق افغانستان، حقوق بین الملل و از هر دو مهم تر حمایت از مستهلک از دیدگاه دین مبین اسلام را مورد بررسی قرار گرفته است که در مورد چگونگی جلوگیری از فریب و تقلب در معاملات تجارتي و مسایل مربوط به بازار، از منظر قوانین مختلف ملی و بین المللی مورد غور و بررسی قرار گرفته بتواند و می خواهد در یک نتیجه گیری اذعان نمایم که راه حل چالش های موجود برای افغانستان باشد. این تحقیق در نوع خود برای اولین بار در این زمینه در کشور صورت گرفته است و به صورت کتابخانه ای می باشد که با مطالعه اسناد و مدارک شامل اسناد تقنینی افغانستان، پالیسی های ملی، رهنمودهای سازمان ملل متحد در این بخش و منابع دین مقدس اسلام در بخش نظری به عنوان ابزار جمع آوری داده ها صورت گرفته است.

۱. کابل، آمر بخش حمایت از مستهلکین افغانستان.

مستهلکان در افغانستان از گذشته‌های دور تا اکنون در جریان معاملات تجارتي آسیب‌پذیر بوده اند و منشاء این مشکلات، غیر معیاری بودن بازار از نقطه نظر کیفیت، کمیت و مصئونیت اجناس و خدمات و هم‌چنان چگونگی خصوصیات اجتماعی مستهلکان می‌باشد. خطرات عمده برای مستهلکان در بازار عبارت اند از عدم کنترل کیفیت با وسایل مدرن برای تولیدات داخلی و اجناس تورییدی در گمرکات سرحدی، عدم موجودیت تسهیلات کافی در حمل و نقل و ذخیره سازی و شرایط نگهداری اموال و اجناس، به‌خصوص مواد اولیه غذایی در گدام‌ها و دکا کین می‌باشد. هم‌چنان تولیدات داخلی اکثراً بدون بسته‌بندی لازم و معیاری در معرض فروش قرار داده می‌شود. در مورد اموال وارداتی نیز شرکت‌ها توجه لازم به بسته‌بندی معیاری اجناس نداشته بلکه عمداً به سبب کسب منفعت بیشتر یعنی هزینه کمتر؛ اجناس را در بسته‌بندی‌های غیر معیاری جابجا می‌نمایند. مستهلکان در بسیاری موارد هنگام خرید اجناس، خدمات و عقد قراردادهای با اشتباهات و فریب مواجه گردیده و حقوق مستهلکان طور شاید و باید تامین نمی‌گردد. دلیل عمده ذکر مطالب فوق اینست که معلومات نادرست، ناکافی و غیر واقعی از طرف عرضه‌کنندگان و تولیدکنندگان در دسترس مستهلکان قرار می‌گیرد. هم‌چنان مستهلکان آگاهی‌های لازم در مورد حقوق و مسوولیت‌های شان نداشته و آن‌ها نمی‌توانند به‌طور انفرادی از حقوق خویش دفاع نمایند. در چنین محیط اقتصادی و اجتماعی حمایت از حقوق مستهلکان نهایت جدی و پیچیده می‌باشد.

بنابراین، برای رفع چالش‌های موجود در تامین حقوق مستهلکان در کشور پالیسی ملی حمایت از مستهلک تدوین و تطبیق می‌گردد که تعهد دولت جمهوری اسلامی افغانستان در عرصه تنظیم بازار به نفع مستهلکان می‌باشد که این پالیسی بر مبنای ماده یازدهم و سیزدهم قانون اساسی کشور ایجاد گردیده است. براساس این پالیسی اسناد تقنینی حمایت از مستهلک و دیپارتمنت حمایت از مستهلک در کشور ایجاد گردیده است.

بیان مسئله

در فعالیت‌های اقتصادی تولیدی و تجارتي امروز جهانی سه بخش ذی‌نفع عمده دست به دست هم داده اند تا اقتصاد امروز جهانی شکل بگیرد که شامل سرمایه‌گذار، کارگر و مستهلک می‌باشد و ذی‌نفع سوم بسیار آسیب‌پذیر بوده و هرگونه اشتباه در پروسه تولید، ذخیره‌سازی، انتقال و مصرف منجر به اضرار ذیل می‌گردد: ضرر مالی، جسمی، نقض حقوق و گاهی به قیمت جان مستهلک تمام می‌گردد. در صورتی که ذی‌نفع آن اول و دوم به نحوی در فعالیت‌های شان؛ سود و زیان شانرا می‌برند که در اولویت این بحث ما شامل نمی‌باشد.

بنابراین، اولویت ضرورت حمایت از مستهلک این است تا مستهلک از پروسه تولید الی استهلاک در امان باشد وقتی که پول می‌پردازد و اجناس و خدمات را جهت مصرف شخصی یا خدمات بدست می‌آورد باید بر اساس پالیسی‌ها و اسناد تقنینی مورد حفاظت قرار گیرد.

جمع شدن افراد جامعه تحت چتر حمایت از مستهلک یک نقطه وصل بسیار مشخص، واضح و فراگیر است که در این چتر از بی‌توجهی بالای تفاوت‌های جنسیتی، سنی، قومی، ملیتی، مذهبی و طبقاتی در جامعه بوده که همه ما مستهلک هستیم و حمایت از حقوق مستهلک حمایت از حقوق همه ماست. و رعایت حقوق مستهلکان در جامعه باعث می‌گردد تا سطح فرهنگ تولید و مصرف ارتقاء نموده و کیفیت اجناس و خدمات در بازار به‌سوی معیاری شدن رفته و در نهایت به رفاه اجتماعی که در آن صحت و زندگی مستهلک مصئون باشد و مستهلک در مقابل پول پرداخت شده اش بدون تشویش و نگرانی به کار و زندگی خود در یک جامعه که فعالان اقتصادی آن در قبال تولید و عرضه نعمات مادی شان مسئولیت‌پذیر باشند و مکلفیت‌های حقوقی و اجتماعی شان را در اقتصاد بازار عملی نمایند تا از بی‌بندوباری‌ها در بازار جلوگیری صورت گیرد که سکتور خصوصی مسئولیت‌پذیر منحیث گرداننده چرخه اقتصاد کشور ایفای نقش نمایند. جامعه مدنی در کشور برای دادخواهی در قضایای مربوط حمایت از مستهلک و ارایه دهنده برنامه‌های آگاهی عامه برای مستهلکان در کشور نقش داشته است. دولت با طرح، تطبیق و انکشاف پالیسی‌ها و امور مقرراتی حمایت از مستهلک ماموریت دارند تا در معیاری سازی بازار نقش خود را اداء نمایند.

اهمیت و دلایل انتخاب موضوع

امروز در عرصه فعالیت‌های اقتصادی توجه به حقوق مستهلکان از مباحث بسیار داغ به شمار می‌رود. اگر به‌طور مختصر مکتبی در مورد اهمیت و ضرورت حمایت از حقوق مستهلکان داشته باشیم کفایت به یاد بیاوریم که مستهلک شامل تمام افراد جامعه بوده و حمایت از حقوق مستهلک حمایت از حقوق همه ما است. اکثراً مستهلکان از حقوق خویش آگاهی نداشته و هم‌چنان در اکثر موارد نمی‌توانند به‌طور انفرادی از حقوق خویش دفاع نمایند. اینجاست که ضرورت به طرح و تطبیق پالیسی مشخص را می‌نماید که به اساس آن امور مقرراتی مربوط تنظیم شود. قانون حمایت از مستهلک در افغانستان روابط مستهلک و فروشنده را به‌صورت دوجانبه مورد حمایت قرار می‌دهد. در پرتو احکام این قانون تمام معاملات تجارتي در تحویل جنس و خدمت و تهیه قراردادها قانونمند شده که این خود در فرهنگ قانونمند شدن تمام جامعه نقش بسزایی دارد. لازم به یادآوری است که حمایت از مستهلک در جهان کنونی یک بینش جدید در بازار جهانی بوده که از آشکار شدن قدرت مستهلک پدید آمده است. علاوه بر آن، مکتب مستهلک‌گرایی منحیث یک جنبش جهانی در اقتصاد در حال شکل‌گیری است.

هدف تحقیق

هدف از این تحقیق، نقش حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار از دیدگاه قوانین افغانستان، حقوق بین‌الملل و دین مقدس اسلام مورد بررسی صورت می‌گیرد.

سوالات تحقیق

۱. نقش حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار از دیدگاه قوانین افغانستان چگونه است؟
۲. نقش حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار از دیدگاه قوانین بین‌الملل چگونه است؟
۳. نقش حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار از دیدگاه قوانین اسلام چگونه است؟

فرضیه تحقیق

به نظر می‌رسد که حمایت از مستهلک در معیاری‌سازی بازار از دیدگاه قوانین افغانستان، قوانین بین‌الملل و دین اسلام با همدیگر تشابه نظر است.

پیشینه تاریخی تحقیق

در مورد حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار، کتب، قوانین و مقالات زیادی به نشر رسیده که به‌طور مثال چند نمونه آن را نام می‌برم که عبارت‌اند از: سید حسن دوران در مقاله تحت عنوان نقش حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار نگاشته است، نویسنده منظور از معیاری سازی بازار این است که کمیت و کیفیت اجناس و خدمات در مطابقت با احکام قوانین نافذ بوده و مستهلک در برابر فریب و تقلب در معاملات تجارتي حفاظت گردد. و در بازار از هر نوع احتکار جلوگیری به عمل آید، خواننده است. و حمایت از حقوق مستهلک را دین مبین اسلام را مورد بررسی قرار که در جلوگیری از فریب و تقلب در معاملات تجارتي و مسایل مربوط به بازار، به آیات قرآن کریم و احادیث نبوی استناد نموده است.

همایون «رسا» وزیر اسبق صنعت و تجارت در پیام‌شان در پالیسی ملی حمایت از مستهلک ابراز نظر نموده است، نویسنده تاکید کرده که پالیسی ملی حمایت از مستهلک به منظور تامین حقوق مستهلکان در معاملات تجارتي تدوین گردیده و انعکاس دهنده تعهد دولت جمهوری اسلامی افغانستان در عرصه تنظیم بازار به نفع مستهلکان می‌باشد. این پالیسی جزء اساسی پلان استراتژیک وزارت تجارت و صنایع در راستای برآورده شدن منافع عامه در تنظیم امور تجارت داخلی و بین‌المللی و انکشاف صنایع ملی می‌باشد. در این پالیسی مشکلات عمده مستهلکان شناسایی و جمع‌بندی گردیده و راه‌حل‌های اجرائی آن پیشبینی گردیده است.

مطالعات را که محمد سلیمان و احمد بلال تحت عنوان «حمایت از حقوق مستهلکان در بنگلادش؛ مسائل و چالش‌ها» انجام شده که در آن روند حفاظت مستهلک و تمام معیارهای حفاظت از حقوق مستهلک در بنگلادش به جزئیات مورد بحث قرار گرفته است. این محققین به منظور دستیابی به اهداف و دریافت جواب به سوالات تحقیق خویش از پرسشنامه استفاده نموده و ارزیابی اثربخشی را انجام داده‌اند. یافته‌ها و نتایج حاصله تحقیق نشان می‌دهد که حمایت قانونی و نقش مستهلکان نقش اساسی را در حمایت از حقوق مستهلکان در بنگلادش بازی می‌نمایند. محققین نظر به یافته‌های تحقیق خویش پیشنهادهای را به منظور توسعه فرهنگ حمایت از مستهلکان در بنگلادش ارائه نموده و بیان می‌نمایند که به منظور جلوگیری از استثمار مستهلکان توسط تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان اجناس و خدمات در بنگلادش نیاز به یک رویکرد هماهنگ می‌باشد. در این راستا مستهلکان، بازاریابان، تولیدکنندگان، پالیسی‌سازان، دولت، سازمان‌های داوطلبانه و رسانه‌ها باید نقش فعال را در توسعه حمایت از حقوق مستهلک در بنگلادش بازی نمایند (محمد سلیمان و احمد بلال، ۱۹۷۰).

روش تحقیق

این تحقیق از نوع تحقیقات توصیفی است و با روش توصیفی - تحلیلی با استفاده از کتب و مقالات نوشته شده در زمینه حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار با تاکید بر قوانین افغانستان، قوانین بین‌الملل و دین اسلام، انجام شده است.

الف) روش و ابزار گردآوری اطلاعات:

گردآوری داده‌ها و اطلاعات، بیشتر کتابخانه‌ای می‌باشد و در صورت کمبود منابع کافی در زبان فارسی، از مجلات، کتاب‌ها و سایت‌های معتبر اینترنتی به زبان‌های بین‌المللی استفاده شده است.

ب) روش تحلیل داده‌ها:

در این پژوهش داده‌ها به صورت تطبیق رابطه منطقی با نظریات مختلف مورد تحلیل و ارزیابی قرار خواهد گرفت.

معنی لغوی، مفهوم و اصطلاح مستهلک

مستهلک از ریشه عربی در لغت به معنی استهلاک‌کننده، مصرف‌کننده و در ترمینولوژی افغانستان و کشورهای عربی مستهلک استفاده می‌گردد. مستهلک به مفهوم و اصطلاح عبارت از شخصی است که اجناس و خدمات را برای استفاده شخصی و یا عام‌المنفعه در بدل قیمت خریداری می‌کند. (قانون حمایت از مستهلک، ماده سوم) و آنرا برای فروش دو باره و یا استفاده در تولید و یا ساخت دوباره مورد استفاده قرار نمی‌دهد. مستهلک می‌تواند یک فرد (گروپ) از افراد که در قسمت خریداری مشترکاً تصمیم می‌گیرند، یک خانواده، شرکت‌ها، نهادهای خصوصی و دولتی باشد.

حقوق مستهلك

- ۱- حق تعليم (آگاهی): دسترسی به برنامه‌های آگاهی عامه و بلندبردن مهارت‌های مستهلك به منظور حمايت در خريد آگاهانه اجناس و خدمات معياری و عملکردهای بعدی در قبال اجناس و خدمات خریداری شده، اداره حمايت از مستهلكان از هر طريق ممکن این آگاهی را به مستهلكان می‌رساند.
- ۲- حق معلومات: دسترسی به حقایق کمیت، کیفیت، ستندردها و قیمت اجناس و خدمات است که فروشنده این معلومات را برای مستهلك در هنگام فروش با دقت کافی ارایه می‌نماید و در قبال آن مسئولیت قانونی دارد.
- ۳- حق مصئونیت: مستهلك اموال و خدمات را که بدست می‌آورد باید دارای کیفیت معياری باشد، صحت و زندگی مستهلكان از تأثیرات منفی پروسه تولید و مراحل بعدی الی استهلاك در امان باشد.
- ۴- حق انتخاب: دسترسی مستهلك به انواع تولیدات شامل اجناس و خدمات با قیمت‌های رقابتی و اطمينان از کیفیت رضایت‌بخش محصولات است.
- ۵- حق شکایت: مستهلك در برابر اجناس و خدمات که از آن متضرر شده باشد یا عدم رضایت از کمیت و کیفیت غیر معياری و قیمت غیر رقابتی اجناس و خدمات خود را متضرر پندارد و یا شاهد موجودیت محصولات غیر معياری که احتمال ضرر آن به مستهلكان متصور باشد. می‌تواند به اداره حمايت از مستهلكان شکایت درج نماید.
- ۶- حق جبران خساره: مستهلك در برابر خساره‌ی وارده مالی و جسمی توسط اجناس و خدمات غیر معياری مطابق احکام قانون مستحق جبران خساره می‌باشد.
- ۷- حق حفاظت محیط زیست: حق کار و زندگی در یک محیط زیست سالم که موجب صحت و رفاه نسل حال و آینده می‌گردد، غرض تأمین این حق تولیدکنندگان محصولات، سایر فعالیت‌کننده‌گان و در مجموع مستهلكان مکلف اند که از آلوده‌گی هوا، آب و زمین به سهم خویش جلوگیری نمایند و ادارات ذی‌دخل در تأمین و انکشاف این حق نقش شانرا با موثریت و مثمریت ایفاء نمایند.
- ۸- حق رضایت از نیازمندی‌های اساسی: دسترسی به اجناس و خدمات اساسی زندگی مانند غذای کافی، لباس، مسکن، مراقبت‌های صحی، تعليم، زبریناهای عام‌المنفعه (برق، تلفون، سرک، کانالیزاسیون)، آب آشامیدنی صحی و مراعات اصول صحی (وزات صنعت و تجارت، ۲۰۲۱).

مسئولیت‌های مستهلک

۱- مسئولیت آگاهی تدارکاتی: مستهلکان باید از کیفیت رضایت بخش اجناس و خدمات در هنگام خرید آگاهی کامل حاصل نموده و آن را به قیمت مناسب انتخاب نمایند و با مسئولیت مطابق رهنمود، استعمال نموده و طرز استفاده را به احتیاط پیروی نمایند و در موقع عقد قراردادها اطمینان حاصل نمایند که قرارداد عادلانه و برایش رضایت بخش باشد.

۲- مسئولیت اقداماتی: مستهلکان باید در مورد مقدار ذکر شده در بسته‌بندی محصولات در هنگام خرید اطمینان حاصل نموده و در قبال دریافت اجناس و خدمات نامطلوب و غیرمعیاری برای طی مراحل قانونی جبران خساره آن با اداره حمایت از مستهلکان همکاری لازم نمایند.

۳- مسئولیت اجتماعی: مستهلکان باید به مسئولیت‌های اجتماعی شان در قبال سایر شهروندان در جامعه طوری عمل نمایند که اقدامشان نباید مانع برآورده شدن نیازمندی های اقتصادی، اجتماعی سایرین گردد.

۴- مسئولیت محیط زیستی: مستهلکان باید در ترویج فرهنگ حفاظت از محیط زیست به عنوان مهم ترین عامل در بهبود کیفیت واقعی زندگی برای حال و آینده نقش فعال داشته باشد.

۵- مسئولیت مشترک: شهروندان با تشکیل انجمن‌های حمایت از مستهلکان از طریق فعالیت‌های مشترک با همدیگر می‌توانند توانایی دفاع موثر از منافع مستهلکان را داشته باشند (وزارت صنعت و تجارت، ۲۰۲۱).

حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار از دیدگاه قوانین افغانستان

ماده یازدهم قانون اساسی چنین صراحت دارد «امور مربوط به تجارت داخلی و خارجی، مطابق به ایجابات اقتصادی کشور و مصالح مردم توسط قانون تنظیم می‌گردد». در ماده سیزدهم قانون اساسی کشور حفظ منافع عامه در تنظیم امور تجارت داخلی، بین‌المللی و انکشاف صنایع مصالح و ارتقای سطح زندگی مردم صراحت دارد که حمایت از مستهلک از آن استنباط گردیده است که تامین حقوق مستهلکان در معاملات تجارتي و معیاری سازی بازار جهت حمایت حقوقی و اقتصادی دولت از شهر وندان می‌باشد (قانون اساسی، ماده ۱۱ و ۱۳). بر اساس احکام مواد یازدهم و سیزدهم قانون اساسی کشور پالیسی ملی حمایت از مستهلک (۱۳۹۶-۱۴۰۰) ایجاد گردیده است که در این پالیسی نقش وزارت صنعت و تجارت و پانزده ادارات ذی‌دخل کلیدی حمایت از مستهلک واضح گردیده است و برای ادارات فوق مکلفیت‌های وضع گردیده است.

اين پاليسى به منظور رفاه اقتصادى و بهبود كيفيت زندگى مستهلكان طرح گرديده و داراى اهداف ذيل مى باشد:

- ۱- حمايت از مستهلكان در برابر اعمال فريب كارانه و گمراه كننده ي توليد كننده و عرضه كننده و هم چنان حصول از اطمينان از كيفيت اجناس و خدمات معيارى.
- ۲- آگاهى مستهلكان را افزايش بخشيده و زمينه سوء استفاده از آن ها را تا حد زياد كاهش مى دهد. با بلند رفتن سطح آگاهى مستهلكان، توليدات معيارى خواهند شد.
- ۳- تايمين حق معلومات كه عرضه كننده را مكلف مى سازد. تا مشخصات ذكر شده روى ليبل اجناس و خدمات با محتويات به طور كامل وفق داده و قيمت اجناس و خدمات را به طور واضح بالاى ليبل درج نمايد تا بدىنوسيله سطح چانه زنى پائين بيايد.
- ۴- حصول اطمينان از اين كه ادارات دولتى و سكتور خصوصى هنگام برنامهريزى هاى شان اصل حمايت از مستهلك را در نظر داشته باشند.
- ۵- تشريك مساعى با جامعه مدنى در ترويج فرهنگ رعايت حقوق و مسئوليت هاى مستهلك جهت ايجاد يك جامعه مسئوليت پذير و محيط مصئون كار و زندگى.

قانون حمايت از مستهلك شماره مسلسل (۱۲۴۱) مورخ هشتم جدى ۱۳۹۵ در مجموعه قوانين افغانستان نشر گرديده و از هشتم حمل ۱۳۹۶ نافذ مى باشد كه اهداف اين قانون عبارتند از:

- ۱- حمايت از مستهلك در برابر تقلب و اعمال گمراه كننده و معلومات غير واقعى توليد كننده يا عرضه كننده جنس يا خدمت.
 - ۲- آگاهى مستهلك در مورد جنس يا خدمت از طريق ارايه معلومات توسط عرضه كننده آن ها.
 - ۳- حصول اطمينان مستهلك از كيفيت جنس يا خدمت.
- مقرره تنظيم اعلانات تجارتي اجناس و خدمات به شماره مسلسل (۱۴۰۲) مورخ ۱۵ حمل ۱۴۰۰ در جريده رسمى قوانين افغانستان نشر گرديده و نافذ مى باشد.
- اين مقرره اهداف ذيل را تعقيب مى نمايد:
- ۱- فراهم نمودن زمينه نشر و پخش اعلانات تجارتي واقعى اجناس و خدمات.
 - ۲- حمايت از مستهلكان از طريق جلوگيرى از نشر و پخش اعلانات تجارتي غير واقعى اجناس و خدمات.
 - ۳- قانون منع احتكار به شماره (۱۰۹۸) مورخ ۱۵ حوت ۱۳۹۱ در جريده رسمى نشر گرديده و نافذ مى باشد كه اين قانون به منظور جلوگيرى از احتكار مواد اوليه ارتزاقى و مصرفى مورد نياز عامه و مبارزه عليه آن در حالات قحطى، صعود قيم و حوادث غير مترقبه وضع گرديده است.

۴- نصاب تحصیلی رشته حقوق در برنامه ملی بازرگری و انکشاف نصاب تحصیلی پوهنتون‌های کشور در دانشکده حقوق و علوم سیاسی - تابستان ۱۳۹۸ که در پوهنتون‌های خصوصی و دولتی کشور شامل نصاب گردیده است.

دارای اهداف ذیل می‌باشد:

- ۱- آشنایی با مفاهیم، مبانی و اهمیت حقوق مستهلک.
- ۲- شناخت جایگاه حقوق مستهلک در نظام حقوقی افغانستان.
- ۳- درک حقوق و مکلفیت‌های مستهلکان و تولیدکننده‌گان.
- ۴- شناخت قواعد فقهی در ارتباط به حقوق مستهلک و تطابق آن با قوانین نافذه.
- ۵- شناخت ارگان‌ها و نهادهای حمایت از حقوق مستهلک در چارچوب نظام اداری افغانستان

با تطبیق پالیسی ملی حمایت از مستهلک و اسناد تقنینی فوق‌الذکر، چالش‌های فراروی مستهلکان حل می‌گردد و حقوق مستهلکان در بازار تامین می‌گردد و بازار به سوی معیاری سازی به پیش می‌رود و تطبیق نصاب درسی برای بلند بردن سطح آگاهی عامه مستهلکان و تربیه نمودن کادرها در حمایت از مستهلک یک گام ارزنده می‌باشد

حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار از دیدگاه دین مبین اسلام

در دین مقدس اسلام موضوعات و مسایل مربوط به حمایت از مستهلک که منجر به معیاری سازی بازار می‌گردد در ذیل به آن پرداخته می‌شود: آیت ۱ سوره مطففین: **وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ** ترجمه: وای بر کم‌فروشان آیت ۸۵ سوره هود: **وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ** وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ، ترجمه: ای قوم، در سنجش وزن و کیل اجناس عدالت کنید و آن را تمام دهید و به مردم کم‌فروشید و در زمین به فساد برنخیزید.

آیت ۳۵ سوره بنی اسرائیل: **وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُلْتُمْ وَرِنُوا بِالْقِسْطِاسِ الْمُسْتَقِيمِ** ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا، ترجمه: و هر چه را به پیمانانه (یا وزن) می‌سنجید تمام بپیمایید (و کم و گران‌فروشید) و (همه چیز را) با ترازوی درست و عادلانه بسنجید، که این کاری بهتر و عاقبتش نیکوتر است.

قال رسول الله صلي الله عليه و آله: **الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ وَلَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ بَاعَ مِنْ أَخِيهِ بَيْعًا فِيهِ عَيْبٌ إِلَّا بَيَّنَّهُ** مسلمان با مسلمان برادر است و جایز نیست به برادرش چیز معیوبی را بفروشد مگر آنکه به او اعلام نماید.

مَنْ تَمَنَّى عَلَى الْغَلَاءِ لَيْلَةً وَاحِدَةً أَحْبَبَ اللَّهُ عَمَلَهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ هرکس یک شب در آرزوی گرانی برای امت من باشد خداوند اعمال چهل ساله او را تبه خواهد کرد.

التَّاجِرُ الصَّدُوقُ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بازرگان راستگو روز قیامت در سایه حمایت خداست

مَنْ بَاعَ وَأَشْتَرَى فَلْيَجْتَنِبْ خَمْسَ خِصَالٍ وَالْأَفْلَا بِيَعِينَ وَلَا يَشْتَرِ مِنَ الرَّبَا، وَالْحَلْفَ وَكَيْتْمَانَ الْعَيْبِ وَالْحَمْدَ إِذَا بَاعَ وَالذَّمَّ إِذَا اشْتَرَى

سوداگر و بازرگان باید از پنج خصلت دوری گزیند و گرنه دادوستد نکند: ۱- رباخواری
۲- سوگند خوردن ۳- نهان داشتن عیبها ۴- ستایش کالا هنگام فروش ۵- نکوهش هنگام خرید.

أَيُّمَا رَجُلٍ اشْتَرَى طَعَامًا فَكَبَسَهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، يُرِيدُ بِهِ غَلَاءَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ بَاعَهُ فَتَصَدَّقَ بِثَمَنِهِ، لَمْ يَكُنْ كَفَّارَةً لِمَا صَنَعَ

هرکس مواد خوارکی بخرد و چهل روز برای ایجاد گرانی نگهدارد، سپس بفروشد و قیمت آن را در راه خدا صدقه بدهد، کفاره احتکارش حساب نمی شود.

الْجَالِبُ مَرْزُوقٌ وَالْمُحْتَكِرُ مَلْعُونٌ؛ واردکننده «از لطف و رحمت الهی» بهره مند می گردد و احتکار کننده ملعون است.

از حضرت علی (رض) روایت شده است که رسول الله (ص) فرمودند: باید خرید و فروش به آسانی صورت پذیرد و با میزان عدل انجام گیرد، با نرخهای رایج بازار نه به زیان فروشنده و نه مستهلک و آنکه پس از منع تو، دست به احتکار زند، او را جزا ده و عبرت دیگران گردند و در جزای او اسراف مکن.

از ابی هریره (رض) روایت شده است که رسول الله (ص) هنگامی که در بازار حضور داشتند دستهای شان را در خرمن گندم فروبرده و از فروشنده پرسیدند: این نم (تری) از چیست؟ و چرا ان قسمت را نمایان نکردی؟ و در مورد جدا فروشنده را به رعایت حق بندگان الله (ج) توصیه فرمودند.

چنانچه دیده می شود در مورد معاملات تجارتي در دین مقدس اسلام، آیات در قرآن عظیم الشان صراحت دارد و هم چنان در احادیث پیامبر (ص) تاکید گردیده تا بازار باید معیاری باشد و از تلف شدن حقوق مستهلک جلوگیری صورت گیرد.

حمایت از مستهلک در معیاری‌سازی بازار از منظر حقوق بین‌الملل

کنزیومریزم (مستهلک‌گرایی) عبارت از جنبش حمایت از مستهلک است و به مفهوم نظارت مستهلک بالای تمام برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات نهادهای که در سکتورهای مختلف در بازار فعالیت دارند، می‌باشد. و به مفهوم مطالعه درباره بازار هم تعریف شده است. کنزیومریزم در بازار خواهان حق انتخاب مستقلانه و آزاد مستهلک می‌باشد که تولیدکنندگان چچی و چگونگی تولید نمایند و به اساس این خواست یک سازمان اقتصادی در جامعه بوجود می‌آید.

این تئوری در سال ۱۸۹۹م توسط توریستین وبلن طرح شد که در اواخر قرن بیستم به یک جریان جهانی تبدیل شد و پیام اساسی این جنبش عبارت از بی‌توجهی بالای تفاوت‌های جنسیتی، سنی، قومی، ملیتی، مذهبی و طبقاتی در جامعه بوده که همه افراد بشر را منحیث مستهلکان مورد مطالعه قرار داده و تصمیم گیرنده اصلی در بازار میدانند این جنبش بزرگ از لحاظ سیاسی و اجتماعی تغییرات اقلیم جهانی را منحیث یک چالش عمده برای کره زمین برشمرده است. سازمان بین‌المللی مستهلکان که یک سازمان غیردولتی و غیرانتفاعی در انگلستان می‌باشد از سال ۱۹۶۰ منحیث سازمان حمایت از مستهلکان در سطح بین‌الملل کار می‌نماید که در صد کشور جهان دو صد عضو دارد.

دیارتمنت اقتصادی و امور اجتماعی ملل متحد تا سال ۲۰۱۵ مسایل مربوط با حمایت از مستهلک را از طریق ایجاد رهنمودهای سازمان ملل در این عرصه کار نموده است. هم‌چنان از سال ۲۰۱۵ تا اکنون کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد با ایجاد رهنمودهای برای کشورهای عضو، انکشاف داده است و هم‌چنان توانسته است طی این سال‌ها پنج نشست متخصصین بین‌الدولتی قانون و پالیسی حمایت از مستهلک را برگزار نماید که نشست پنجم آن به تاریخ‌های ۵-۶ جولای ۲۰۲۱ در شهر ژنیو سویس برگزار گردیده بود و اینجانب به نویسنده این مقاله به نمایندگی از افغانستان به صورت آنلاین از کابل اشتراک داشته است. در این نشست مقاله خود را برای نشست اهداء نموده بودم که در ویب سایت کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد از طرف افغانستان نشر گردیده است.

کشورهای عضو ملل متحد نظر به وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشورهای در مطابقت با رهنمودهای سازمان ملل، پالیسی‌ها و اسناد تقنینی و طرز‌العمل‌های شانرا ایجاد و تطبیق می‌نمایند.

یافته‌های علمی

یافته‌های تحقیق هذا درمورد نقش حمایت از مستهلک در معیاری‌سازی بازار مطابق پالیسی‌ها و اسناد تقنینی افغانستان، احکام دین مبین اسلام و مسایل جهانی حمایت از مستهلک نشان می‌دهد که خلاصه‌ی آن حسب ذیل تبیین می‌گردد.

۱- حمایت از مستهلک یک پدیده جدید در کشور می‌باشد و اولین پالیسی ملی حمایت از مستهلک (۱۳۹۶-۱۴۰۰) طرح و در حال تطبیق قرار دارد که برای بدست آوردن اهداف این پالیسی کار دوامدار و دراز مدت می‌باشد و این پالیسی در آخرین سال تطبیق قرار دارد و مطابق این پالیسی اسناد تقنینی حمایت از مستهلک و طرز العمل‌های مربوط ایجاد و در حال تطبیق قرار دارد.

ارتقاء سطح آگاهی عامه در حمایت از مستهلک یک بخش کلیدی و اساسی می‌باشد که بر اساس جزء ششم ماده بیست و دوم قانون حمایت از مستهلک این موضوع از وظایف و صلاحیت‌های اداره‌ی حمایت از مستهلک می‌باشد و برنامه‌های آگاهی عامه ضعیف بوده است. هم‌چنان مکلفیت‌های تولیدکننده و عرضه‌کننده مطابق احکام مواد ششم و هفتم قانون به درستی تطبیق نگردیده است و از این ناحیه مستهلکان در بازار با چالش‌های مواجه می‌باشد. مقررره تنظیم اعلانات تجارتهی اجناس و خدمات که در سال جاری نافذ گردیده است هنوز تطبیق آن آغاز نگردیده است. هم‌چنان تطبیق نصاب درسی برای بلند بردن سطح آگاهی عامه مستهلکان و تربیه نمودن کادرها در حمایت از مستهلک یک گام ارزنده می‌باشد.

۲- آیات قرآنکریم و احادیث نبوی (ص) نشان می‌دهد که مسایل مربوط فی مابین تاجر و مستهلک بسیار به صورت صریح بیان گردیده است.

۳- مطالعات منابع بین‌المللی در حمایت از مستهلک نشان دهنده‌ی آنست که جامعه جهانی به تامین حقوق مستهلک در دادوستد تجارتهی از شصت سال به این طرف پرداخته اند و اکثر کشورهای عضو ملل متحد برای تامین حقوق مستهلکان پالیسی‌ها و اسناد تقنینی را طرح و تطبیق نموده اند.

نتیجه‌گیری

در یک نتیجه‌گیری می‌توان اذعان نمود نقش حمایت از مستهلک با تطبیق پالیسی ملی حمایت از مستهلک و احکام اسناد تقنینی حمایت از مستهلک در کشور در معیاری سازی بازار بسیار برجسته بوده و هیچ کدام پالیسی و اسناد تقنینی دیگر در کشور وجود ندارد تا بتواند بازار را به نفع تمام شهروندان جامعه تغییر دهد که این معیاری سازی بازار با استفاده از منابع اسلامی و منابع بین‌المللی تطبیق و انکشاف داده شود و منجیث یک جامعه اسلامی باید تمام مسایل مربوطه به خصوص آگاهی دهی برای متشبهین در بازار با استفاده از شریعت اسلامی تدویر گردد و تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان اجناس و خدمات اذعان گردد تا احکام دینی شانرا تطبیق نمایند. از طرف دیگر موفقیت یک تشبث در این است که اجناس و خدمات شانرا با کیفیت معیاری و قیمت مناسب مطابق به احکام قانون حمایت از مستهلک عرضه نمایند تا مورد اعتماد مستهلکان قرار گیرند و تجارت شان در بازار سهم خود را افزایش داده بتوانند.

درمورد حمایت از مستهلک در معیاری سازی بازار از دیدگاه دین مقدس اسلام می‌توان نتیجه‌گیری نمود این‌که دین مقدس اسلام منعیث یک دین کامل در تمام موارد مسایل مربوط به خرید و فروش احکام صریح دارد و باید این احکام در جوامع اسلامی تطبیق گردد. تحقیقات در مورد منابع بین‌المللی فوقاً ذکر شده نشان می‌دهد که در جهان امروزی دو چالش عمده مدیریتی و حقوقی در جامعه جهانی در بخش حمایت از مستهلک موجود است. اول این‌که رهبری و مدیریت حمایت از مستهلک به دوش یک سازمان غیردولتی (انجمن) می‌باشد که از شصت سال در این عرصه فعالیت نموده است و بدون این‌که کدام تحول کیفی و بنیادی در ساختارهای این سازمان بوجود آید با دو صد عضو خود در یکصد کشور به فعالیت‌های خود ادامه داده است.

پیشنهادها

- به منظور رفع چالش‌های موجود حمایت از مستهلک در افغانستان و در عرصه جهانی پیشنهادهای ذیل ارایه می‌گردد:
- ۱- حمایت از حقوق مستهلک در تمام پالیسی‌ها، استراتژی‌ها، برنامه‌ریزی‌های ادارات ذی‌دخل سکتورهای مختلف دولتی باید در اولویت قرار داده شود.
 - ۲- اداره حمایت از مستهلک از نگاه تشکیلاتی انکشاف داده شود.
 - ۳- دولت افغانستان از طرح ایجاد سازمان جهانی مستهلک در چارچوب سازمان ملل متحد و ایجاد کنوانسیون بین‌المللی حمایت از مستهلک پشتیبانی نماید.

نقش آزادی در تامین رفاه اجتماعی

کبیر سلطانی^۱

چکیده

آزادی، نوعی رفتار، راه و روش و نظم پذیرفته شده در تاریخ و فرهنگ ملت‌هاست، که برای مسایل گوناگونی، که در زندگی اجتماعی برای افراد مطرح می‌شود و رفاه اجتماعی مجموعه شرایط و کیفیت‌هایی منظور شده است که نیازهای فردی (جسمی و روانی و اجتماعی) همه جامعه را در شرایط قابل قبول تامین کرده باشد و مردم در زندگی در آن شرایط، احساس رضایت داشته باشند. در این تحقیق منظور از رفاه اجتماعی تعبیری است معطوف به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که حفظ کرامت انسانی و مسئولیت‌پذیری افراد جامعه است. و این تحقیق به این امر مهم پرداخته که آزادی چه نقش در تامین رفاه اجتماعی دارد.

زمانی که در یک جامعه آزادی به معنای واقعی آن وجود داشته باشد، این آزادی می‌تواند مزایایی بسیار به‌بار آورد که از جمله آن مزایای می‌توان تامین رفاه اجتماعی را نام برد. اجرای مؤثر آزادی است که تا حد زیادی برای کیفیت زندگی یک شخص و دست‌یابی به رفاه یک فرد و جامعه ارزشمند است. در این مقاله از روش کتابخانه‌ای برای تحقیق استفاده شده، نگارنده به نظریات صاحب نظران در این بخش رجوع کرده به‌خاطر هر چه قوت بخشیدن بیشتر و استنادسازی در رابطه به این مساله. در این مقاله در قدم اول به شرح اجمالی آزادی و رفاه اجتماعی می‌پردازیم و بعداً به نقش آزادی در تامین رفاه اجتماعی.

واژه‌گان کلیدی: آزادی، رفاه اجتماعی، تامین رفاه اجتماعی، نقش آزادی.

مقدمه

آزادی از جمله نیازهای اولیه بشری است که انسان‌ها به‌خاطر رشد و پیشرفت در جامعه به آن نیازمند است، اگر این رشد و پیشرفت در سایه‌ی آزادی صورت پذیرد می‌تواند در خدمت آحاد جامعه قرار گیرد و همه مردم از آن بهره‌مند گردد و در صورت که عکس این امر باشد، این پیشرفت و صنعت عامل می‌شود برای بهره‌کشی هرچی بیشتر، استعمار و استثمار در آن جامعه. در صورت موجودیت آزادی انسان می‌تواند در جامعه خواسته‌ها و دیدگاه‌اش را بدون کدام هراس بیان کند و از کلیه حقوق درخور شان انسانی و سهولت‌ها موجود در جامعه بهره‌گیرد.

در رابطه به موضوع نقش آزادی در تامین رفاه اجتماعی در افغانستان کدام مقاله تحقیقی و علمی مشخص نوشته نشده است، هرچند به شکل جداگانه و پراکنده در رابطه به آزادی و نقش آن در جامعه و اهمیت رفاه اجتماعی در زندگی مردم جامعه، سخن رانده شده است اما این گفته‌ها بیشتر در مجالس رسمی و غیر اکادمیک مورد بحث قرار گرفته و از اهمیت علمی برخوردار نیست که ما از آن به عنوان یک کارکرد در این زمینه یاد کرده نمی‌توانیم، باید خاطر نشان کرد که با توجه به منابع در دسترس، به این موضوع پراخته خواهد شد.

مسئله آزادی و نقش آن در تامین رفاه اجتماعی یکی از مسایل اساسی در جامعه انسانی و خصوصاً در جوامعی در حال توسعه است، زمانی که قشر آگاه جامعه بیشتر به این مسئله بپردازد و توجه مردم را به آن به عنوان یکی از نیازهای اولیه و اساسی جامعه بشری جلب کند تا مردم جامعه به ارزش آن پی برده و خواستار برقراری آن در جامعه شود، به عنوان یک نیاز و حق انسانی‌شان.

آزادی و انواع آن

آزادی، توانایی انجام هر آن عملی است که به حقوق دیگران لطمه وارد نکند، آزادی یک نظم قانونی و یک عمل مسوولانه است (موتمنی، ۱۳۸۲: ۲۰). همان‌گونه که در اعلامیه مشهور حقوق بشر و شهروند فرانسه (۲۶ اوت ۱۷۸۹) آمده است: «آزادی عبارت است از توانایی انجام هرگونه عملی که به دیگری لطمه وارد نیاورد...» یعنی این که آزادی انجام هر عملی در راهبرد زندگی در چهارچوب یک نظام توأم با مسوولیت است.

آزادی، شرایط و لوازم متناسب با خود دارد، همان‌گونه که گیاهی برای نشو و نمو نیاز به خاک خوب و هوای مناسب و نور کافی دارد، آزادی نیز نیازمند عواملی است که از آن جمله اعتقاد به ارزش گوهر وجود انسان، احترام نهادن به شخصیت و حیثیت او، رعایت کردن حقوق دیگران، قبول بحث آزاد و تحمل افکار و عقاید مردم و بالاخره به حساب آوردن آن‌ها است. مطالعات مربوط به آزادی، علاوه بر ارزش و مفیدیت علمی آن، وسیله است برای یافتن اصولی مشترک برای حمایت موثر از حقوق بشر و ارتقای سطح آن در کشورها، و ایجاد زمینه لازم برای انتقاد صحیح و آگاهانه از آن.

به شکل عمومی می‌توان آزادی را به دو دسته تقسیم کرد، آزادی فردی و آزادی عمومی. آزادی فردی، آزادی است که فرد اختیار داشته باشد در کلیه موارد فردی‌اش از جمله آزادی بیان، آزادی در انتخاب شغل و آزادی در انتخاب دین، کدام اجبار و الزام در آن وجود نداشته باشد. آزادی عمومی، عبارت است از مجموع حقوقی که برای افراد، نوعی استقلال و خودسازی در زمینه‌های مختلف زندگی فردی اجتماعی تامین می‌کند و این حقوق از لحاظ رشد شخصیت انسانی ضروری شناخته می‌شود (موتمنی: ۱۳۸۲).

پروفسور ریورو، دو عنصر را دخیل در مفهوم و تعریف آزادی می‌داند یکی عنصر مادی، یعنی تامین نوعی استقلال و توانائی و برای فرد در سازماندهی زندگی فردی و اجتماعی از قبیل آزادی رفت‌وآمد و گزینش مسکن، مصئون بودن از هرگونه تعرض و تجاوز نسبت به جان و مال مردم، ابراز عقاید و افکار، شرکت در اجتماعات و زندگی سیاسی. و دیگر عنصر سازمانی یعنی این‌که قانون‌گذار آزادی مزبور را به رسمیت بشناسد و مورد حمایت قرار دهد و پروفسور ریورو می‌گوید: «آزادی‌های عمومی توانایی‌های هستند که به موجب آن‌ها انسان در زمینه‌های مختلف زندگی اجتماعی اعمال و رفتار خویش را انتخاب و اختیار می‌کند و این توانایی‌ها بوسیله حقوق موضوعه، که آن‌ها را از حمایت مستحکمی برخوردار می‌کند، شناخته می‌شوند و سازمان می‌یابند».

رفاه اجتماعی

رفاه اجتماعی، مفهومی است که درباب آن اجماع چندانی وجود ندارد. به همین دلیل تعریف‌های مختلفی از آن ارائه شده است. فرهنگ و بستر رفاه اجتماعی را خدمات اجتماعی دولتی یا خصوصی برای کمک به گروه‌های محروم تعریف کرده است (۲۰۱۶ و Webster).

در ادبیات فارسی نیز رفاه اجتماعی عموماً با تفسیرها و تعریف‌های متفاوتی به کار گرفته شده است. در یکی از این تعریف‌ها؛ رفاه اجتماعی، نظامی از قوانین، برنامه‌ها، کمک‌ها و خدمات تعریف شده است که به نیازهای اولیه مردم و تقویت اطمینان و ایجاد امکانات برای نیازها جواب می‌دهد (حقیجو، ۱۳۸۱).

در تعریف دیگری، رفاه اجتماعی مجموعه شرایط و کیفیت‌هایی منظور شده است که نیازهای فردی (جسمی و روانی و اجتماعی) همه جامعه را در شرایط قابل قبول تامین کرده باشد و مردم در زندگی در آن شرایط، احساس رضایت داشته باشند (زاهدی و همکاران، ۱۳۸۸).

مفهوم و محتوای رفاه اجتماعی در طول چند دهه اخیر، بسیار دگرگون گشته است، در دهه ۱۹۷۰، گفته می‌شد که «رفاه اجتماعی، مجموعه قوانین، برنامه‌ها و خدمات سازمان‌یافته‌ای است که هدف آن تامین حداقل نیازهای اساسی آحاد جمعیت کشور می‌باشد (زاهدی اصل، ۱۳۷۳).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، گفتمان مسلط رفاه اجتماعی تا دهه‌های اخیر و تا قبل از «پرخش فرهنگی» در نظریه اجتماعی در دهه ۱۹۷۰، «گفتمان مادی» بوده و تنها آن دسته مقولات مادی، کمی، عینی، سنجش‌پذیر و اقتصادی به‌مثابه عوامل مولد یا مانع رفاه اجتماعی جامعه یا گروه‌های اجتماعی خاص محسوب می‌شده است.

تحول اساسی در گفتمان رفاه اجتماعی ابتدا از دهه ۱۹۷۰ به بعد آغاز شد که نظریه‌های توسعه اقتصادمحور با چالش‌های اجتماعی و فرهنگی مواجه شد و به‌خصوص رویکردهای «نظریه نوسازی» نتوانست به توسعه در کشورهای جهان سوم یاری رساند و «نظریه‌های وابستگی» که شارح اصلی آن آندره گوندر فرانک بود و «نظریه نظام جهانی» که شارح اصلی آن والرشتاین بود و «نظریه‌های انتقادی فمینیستی» و «نظریه‌های نئومارکسیستی» مکتب فرانکفورت و مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام، به‌شدت اعتبار نظریه نوسازی و رویکردهای اقتصادمحور را به چالش کشید (موسوی، ۱۳۸۸).

در طول سال‌های دهه ۱۹۸۰، این مفهوم، به این شکل تغییر کرد؛ که «رفاه اجتماعی، به مجموعه اقدامات و خدمات گوناگون اجتماعی در جهت ارضای نیازهای افراد و گروه‌ها در جامعه و غلبه بر مسائل اجتماعی» اطلاق می‌شود. در دهه ۱۹۹۰ «رفاه اجتماعی، مجموعه شرایطی تلقی می‌شود، که در آن خشنودی انسان در زندگی مطرح است (ماکارو، ۱۳۷۸).

در سال‌های اخیر با در نظر گرفتن ابعاد متنوع زندگی انسان، تعریف «رفاه اجتماعی عبارت از مجموعه سازمان‌یافته‌ای از قوانین، مقررات، برنامه‌ها و سیاست‌هایی است که در قالب موسسات رفاهی و نهادهای اجتماعی به منظور پاسخ‌گویی به نیازهای مادی و معنوی و تامین سعادت انسان ارائه می‌شود تا زمینه رشد و تعالی او را فراهم آورد، مقبولیت بیشتر دارد.

حال به اختصار به بررسی سه نوع آزادی که همدیگر را تقویت می‌کنند و مکمل هم هستند و توانمندی‌ها و رفاه فردی را به اوج می‌رسانند و زندگی و کیفیت رفاه اجتماعی را نیز بهبود می‌بخشند، می‌پردازیم.

آزادی‌های سیاسی به مفهوم وسیع کلمه (از جمله آنچه حقوق مدنی نامیده می‌شود) اشاره به فرصت‌های دارد که مردم از طریق آن می‌توانند تصمیم بگیرند که چه کسی و براساس چه اصولی باید حکومت کند. امکان بررسی عملکردها و انتقاد از مسئولان فراهم باشد، آزادی بیان و نشریات بدون سانسور و سایر موارد مشابه وجود داشته باشد. آزادی سیاسی شامل حقوق سیاسی برخاسته از حکومت‌های مردم سالار در گسترده‌ترین صورت آن نیز هست، از جمله می‌توان به فرصت‌گفت‌وگوهای سیاسی، حق ابراز مخالفت و انتقاد و نیز حق رای و گزینش مشارکتی قانونگذاران و مجریان نیز اشاره کرد.

امکانات اقتصادی شامل فرصت‌های است که به وسیله آن افراد می‌توانند از منابع اقتصادی به منظور مصرف، تولید یا مبادله استفاده کنند. بر خوردهای اقتصادی هر فرد با مالکیت و یا در اختیار داشتن شرایط مبادله از قبیل قیمت‌های نسبی و عمل کرد بازار تعیین می‌شود. تا آنجا که فرایند توسعه اقتصادی موجب افزایش درآمد و ثروت یک کشور می‌شود، اثرات آن در بر خوردهای اقتصادی جمعیت نیز منعکس خواهد شد.

نیازی به توضیح ندارد که هم در روابط موجود بین ثروت و درآمد و هم در برخورداری‌های اقتصادی افراد (یا خانوارها) علاوه بر ملاحظات کلی، ملاحظات توزیعی نیز بسیار مهم است. این که درآمد اضافی به دست آمده چگونه توزیع می‌شود بسیار تاثیرگذار است.

فرصت‌های اجتماعی به ترتیبیاتی اطلاق می‌شود که جامعه برای امور تاثیرگذار بر آزادی‌های اساسی افراد در راستای زندگی بهتر وضع می‌کند، مانند آموزش، بهداشت، درمان و جز اینها. این تسهیلات نه تنها برای گذران زندگی شخصی (مانند زندگی برخوردار از سلامتی، پیشگیری از بیماری‌ها و مرگ زودرس) مهم است بلکه از نظر مشارکت فعال‌تر و مؤثرتر در فعالیت‌های اقتصادی نیز مهم می‌باشد، به‌ویژه فعالیت‌های تولیدی که فرآورده‌هایش باید به شرایط و استانداردهای خاص سازگار باشد و از بوته آزمون کنترل‌های کیفی بالایی عبور کند (موضوعی که در تجارت جهانی به‌طور روزافزون مشاهده می‌شود). مشارکت سیاسی نیز ممکن است در اثر ناتوانی در مطالعه روزنامه و یا ارتباطات مکتوب با دیگر فعالان سیاسی دچار تنگنا شود.

آمارتیباسن آزادی را هدف نهایی ترتیبات اقتصادی و اجتماعی و نیز درعین حال کارآمدترین ابزار تحقق رفاه اجتماعی می‌داند. سن بیان می‌کند که اجرای مؤثر آزادی ممکن است تا حد زیادی برای کیفیت زندگی شخص و دستیابی به رفاه وی ارزشمند باشد.

آزادی به امنیت اقتصادی کمک می‌کند و فرصت‌های اجتماعی، مشارکت اقتصادی را ممکن می‌سازد. توجه و نقطه نظر قرارداد آزادی، بیشتر دیدگاهی عامل‌گرا است. افراد با برخورداری از فرصت‌های اجتماعی کافی، می‌توانند به گونه مؤثر سرنوشت خود را رقم زنند و به یکدیگر کمک کنند.

و همین آزادی است که در بخش سیاسی، افراد قادر به طرح دیدگاه و نظریات خویش می‌شود و در زمینه‌های مختلف زندگی اجتماعی اعمال و رفتار خویش را انتخاب و اختیار می‌کند و این توانایی‌ها به‌وسیله حقوق موضوعه، که آن‌ها را از حمایت مستحکمی برخوردار می‌کند، شناخته می‌شوند و سازمان می‌یابند.

نتیجه‌گیری

باتوجه به آنچه که بیان شده است آزادی یک از عناصر اساسی و بارز در ایجاد تامین رفاه اجتماعی است. آزادی مردم را آگاه می‌کند و مسوولان را در برابر مردم پاسخگو می‌کند. نبود آزادی در جامعه، فقر، استبداد و فرصت‌های محدود را در پی دارد و آزادی فرصت دست‌یابی به امکانات برابر را برای همه بر مبنای شایسته‌سالاری ایجاد می‌کند. آزادی در فعالیت‌های اقتصادی و امکان دسترسی به منابع، برخورداری از زندگی و مواهب آن، امکان استفاده از فرصت‌های اجتماعی همچون آموزش، شغل و نیز تضمین امنیت و آینده‌ی شغلی و اقتصادی را نیز دربر می‌گیرد.

در چهارچوب این رویکرد، در این صورت اگر انسان با هرگونه محرومیت و محدودیت روبرو شود، به نوعی دچار فقدان آزادی و سلب آزادی خواهد شد و لذا زمینه‌ی رشد و تولید قابلیت در او به‌عنوان فاعل توسعه از بین خواهد رفت.

آزادی بر میزان توانمندی‌ها تاثیر می‌گذارد و از طرف دیگر آزادی، خود بازتاب توانمندی‌ها می‌باشد، توانمندی‌ها نیز خود متاثر و مُنبعث از قابلیت‌ها بوده و آن‌ها خود محصول ویژه‌گی‌های فردی، ژنتیک، محیطی و ترتیبات اجتماعی می‌باشند. در واقع میزان توانمندی‌ها بر میزان آزادی فرد تاثیر می‌گذارد به این معنی، فردی که از توانمندی و قابلیت‌های بالایی برخوردار است در هر شرایطی از آزادی انتخاب زندگی بهتری برخوردار می‌باشد و متقابلاً میزان آزادی‌های ابزاری بر میزان فعالیت‌بخشیدن به توانمندی‌ها تاثیر می‌گذارد. یعنی توانمندی‌ها در بستر آزادی رشد و نمو پیدا می‌کنند و در ناآزادی کاسته می‌شوند و به سمت افول می‌روند.

موانع فراروی آزادی و رفاه در جامعه افغانستان

علاءالدین کوهستانی^۱

مقدمه

الحمد لله، خالق الكون على نظام محكم متين، والصلاة والسلام على أنبيائه العظام، هداة الأمم إلى الحق المبين، لاسيما منهم علي النبي العربي الذي أرسله رحمة للعالمين ليرقى بهم معاشا و معادا على سلم الحكمة إلى عليين.

اما بعد آزادی یکی از اصیل ترین ارزش های نوع بشر به شمار می رود؛ به گونه ای که همگان آن را می ستایند. فیلسوفان متافیزیک و عالمان علوم اجتماعی، به ویژه حقوق و سیاست، در این زمینه سخن ها رانده اند.

با این که مفهوم آزادی، جزء مفاهیم بدیهی محسوب می شود ولی در رسیدن به آن، گرفتار دشواری ها و پیچیده گی های فراوانی هستیم؛ که از آن جمله استبداد و افراط گرایی فراروی آزادی و رفاه جامعه ما قرار گرفته که نیاز به کنکاش و بررسی دارد.

لذا من مصمم به این شدم که تا چند سطر را درباره یکی از موانع که فراروی آزادی و رفاه جامعه ما قرار دارد و راه های برون رفت و نجات از این موانع را به رشته تحریر بیارم.

موانع فراروی آزادی و رفاه در جامعه افغانستان

بحران خونینی که فراروی آزادی و رفاه جامعه ما قرار دارد معلول پدیده ها، روابط و مناسبات پیچیده و گوناگون است که نیاز به تحلیل، بررسی و ریشه یابی دارد. استبداد و خودکامگی یکی از ریشه های این بحران است که هم در حال و هم در گذشته علت اساسی عقب مانده گی اقتصادی، تحلف فرهنگی، انارشی سیاسی، وابستگی خارجی و آشفته روزی اجتماعی ما بوده، چنانچه زمینه سقوط تمدن های بزرگ بشری را نیز همین پدیده مهیا ساخته است. شرایط چند سال اخیر کشور که ضرورت بررسی و کنکاش مفهوم استبداد و افراط گرایی در دین روابط متقابل این دو پدیده را جدی تر ساخته است.

استبداد؛ علت اصلی فراروی آزادی و رفاه یک ملت است، چون ملت که مدت ها زیر شلاق استبداد زندگی کرده باشد ذلت برایش طبیعت ثانوی می شود، او نه تنها که احساس عزت نمی کند که حتی مفهوم عزت و شرف را درک نمی کند. و در سایه ی استبداد، استعداد های مادی و معنوی می میرند و مال و جسم، شرافت، اخلاق و شخصیت ملت در معرض نابودی قرار می گیرد (کواکبی، مجله الفرات، ۱۳۳۹ دوره چهارم).

استبداد سیاسی

استبداد پیشرفته‌ترین مظهر زور و عقب‌مانده‌ترین شکل حکومت است که در همه مراحل تاریخ بدون انسان وجود داشته و پدیده‌های مادی و معنوی مختلفی را به خدمت طلبیده است. یکی از این پدیده‌ها سیاست است، استبداد سیاسی دردناک‌ترین بیماری‌ای بوده که از گذشته‌گان به ارث برده‌ایم ولی فراموش نباید کرد که میراثی بودن استبداد و حضور اجتماعی فرزندان فرعون در امتداد زمان‌ها و مکان‌ها از زشتی و شناعة این پدیده نمی‌کاهد زیرا استمرار گناه در هیچ کیش و دینی نمی‌تواند ارتکاب آن را توجیه کند و یا این‌که از جرم آن بکاهد. نسل ما که به دلیل خودکامگی‌ها، شخصیت‌محوری‌ها و کیش شخصیت، وارث شکست‌ها و سیه‌روزی‌های ننگینی بوده و در عرصه‌های اصلاح و مبارزه بخاطر آزادی، ناکامی نصیبش گشته است. امروز بیش از هرچه دیگر به بررسی و غربال تجارب سیاسی تاریخ دور و نزدیک خویش نیاز دارد.

استبداد مذهبی (افراط‌گرایی)

ما دینی صلح و عزت انسان را به ارث برده‌ایم. اما متأسفانه گوهر درخشان آن را امروز غبار خرافات پوشیده که مرور زمان بر تراکم این غبار افزوده است. نهضت معاصر مسلمان‌ها که در راستای زدودن خرافات عقیدتی، تصوفی، فقهی و تزئیه حدیث از جعلیات قدم‌های را برداشته است، در عرصه سیاسی تنها به بلندکردن شعار حکومت اسلامی اکتفا نموده و کمتر کسی دست به زدودن خرافات از آئینه فکر سیاسی ما زده است.

ما امروز بیشتر از هر وقت دیگر نیازمند آن هستیم تا تجربه تاریخی و فرهنگ سیاسی مسلمان‌ها را از ذره‌بین اصول و مبادی بزرگ قرآنی بگذرانیم. هر سخنی را در میزان قرآن و سنت پیامبر بزرگ او سنجیده و دین خدا را از دست روحانیان نهاد استبدادی که مدعیان کاذب دین و متولیان صادق بتکده استبداد اند، رها سازیم.

دینی که به خاطر رهایی انسان و عزت و کرامت او فرود آمده است. می‌تواند بُرنده‌ترین سلاح در عرصه پیکار با خودکامگی باشد. دین ما که ضامن سعادت اخروی ماست. زمینه سعادت دنیوی ما را که رهایی از قید و بند استبداد در سرلوحه برنامه‌های توحیدی آن قرار دارد؛ نیز مهیا ساخته است. وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ، وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، وَلَمَنْ آتَتْكُمْ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ، إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (شورای آیه ۳۹-۴۱) مؤمنان کسانی هستند که چون ستم بر ایشان رسد یاری می‌جویند و هر که پس از ستم کشیدن یاری جوید، راه نکوهشی بر ایشان نیست، راه نکوهش تنها بر کسانی است که به مردم ستم روا می‌دارند و در زمین برتری می‌جویند.

راه‌های حل

۱) **تغییر روحیه استبداد پذیری:** من معتقدم که علاج درد استخوان سوز استبداد در زور و خشونت و کودتا نیست زیرا چه بسا انقلاب‌ها، قیام‌ها و حرکت‌های توده‌ای که جاده مبارزه شان منتهی به لجنزار استبداد شده است. تاریخ و تجربه ثابت ساخته است که نمی‌توان استبداد را با از میان برداشتن امیر مستبد و انتقام‌کشی از او رفع نمود زیرا همان شرائط و اوضاع استبدادی بود که مستبد اول را مستبد ساخته بود و قابلیت آن را دارد تا هر فرد دیگری را به مانند دیکتاتور اولی به جانور درنده و سرکش تبدیل نماید. از شرایط مبارزه مؤثر؛ تغییر روحیه‌ای استبدادپذیری جامعه است و قبل از آنکه با فرهنگ ستم‌گری مبارزه نمود باید فرهنگ ستم‌پذیری را از ذهن و روان و شعور و وجدان قربانیان استبداد زدود زیرا «اگر مظلومی نمی‌بود ظالمی وجود نداشت» و ملت‌ها زمامدارانی دارند که سزاوار آن است. ملت‌های آزاده دنیا قبل از همه وجدان و شعور و اندیشه خویش را از قبول زورگویان و تجاوزپیشگان آزاد ساخته اند.

۲) **داشتن برنامه درست:** چه بسا جنبش‌های آزادی‌خواه که نظر به نداشتن برنامه کامل، سنجیده‌شده و منطقی برای مرحله‌ای مابعد استبداد، با از بین بردن یک مستبد در دام مستبد دیگری افتیده و یک بیماری را به بیماری دیگری تبدیل کرده‌اند. نتیجه این کار این می‌شود که جامعه دستش را به سوی آسمان بلند کرده و دعا می‌کند که «خدایا همان کفن کش سابق را بیامرز» (انصاری، ۱۳۸۰).

۳) **ایمان کامل:** درمان دردهای جامعه ما باید از گیاهی سرزمین و ارزش‌های معنوی خود این ملت تهیه گردد زیرا فلسفه‌ای وارداتی و نسخه‌های که به خاطر معالجه دردهای دیگران تهیه شده است. هرگز نمی‌تواند درمان بیماری جامعه‌ای شود که دین عنصر اساسی هویت و زیربنای فرهنگی‌اش می‌باشد. ما تا هنگام که دردهای جامعه خویش را بدون این که نسخه علاج آن را از خارج مرزهای فرهنگی خویش وارد سازیم و خود تشخیص ندهیم و با درک و هوشیاری کامل و تشخیص درست از درد و درمان نداشته باشیم؛ در این معرکه مؤفق نخواهیم شد. مبارزه با استبداد و خودکامگی لازمه تدین صحیح، عقل سالم و وجدان بیدار است. و بزرگ‌ترین سلاح دکتاتور ترس است. ولی یگانه سلاحی که می‌تواند مفعول ترس را بی‌اثر سازد سلاح ایمان است.

۴) **تقویه روحیه مسوولیت‌پذیری:** این که فقدان روحیه مسوولیت‌پذیری یکی از عوامل رشد پدیده استبداد است. در نظام‌های عقب‌مانده سیاسی نه تنها مردم نقش در شئون کشور خویش ندارند که خود علاقه‌مند تحمل مسوولیت اجتماعی نیستند.

دیکتاتوران تاریخ که اغلب آن‌ها از استعدادهای جنگی و اداری سرشار برخوردار بوده‌اند، در روزهای اول تسلط شان خود را به‌حیث نماینده مردم و حتی مدافع مردم قلمداد می‌کرده و سپس در اثر بی‌تفاوتی مردم، در اثر عدم تحمل و عدم درک مسوولیت؛ پست‌های کلیدی دولت را در جامعه که مانند: «کشور عزیز ما افغانستان» مردمش از بیکاری ناله می‌کشند در کف خویش جمع نموده و بر خودکامگی خود روزه‌روز افزوده‌اند. برای علاج این مشکل مردم باید خود را برای تحمل مسوولیت عادت دهیم، از افت‌وخیز نترسیم و روحیه مسوولیت‌پذیری را در بین افراد جامعه رشد دهیم.

نتیجه‌گیری

نخستین شرط رهایی از استبداد، احساس دردهای ناشی از این پدیده است و ملت که این درد را احساس نکند مستحق آزادی نیست. هرگاه علت استبداد درک گردید و خودکامگی به‌عنوان مادر بیمارهای اجتماعی ما شناخته شد، در واقع نیم مشکل جامعه ما حل گردیده است زیرا گفته‌اند که «تشخیص مرض نیم علاج آن است. رسالت انسانی و اسلامی الزام می‌دارد که تمام افراد یک جامعه مکلفیت دارند که به خاطر آزادی و رفاه مردم و رهایی سرزمین خود از چنگال خودکامه‌گان احساس مسوولیت نمایند چنانچه الله متعال میفرماید: *إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ* (سوره رعد، آیه ۱۱).

د افغانستان اتلوانو څرنگوالی

آغاملوک سهار^۱

انسان د تاریخ په اوږدو کې له درې لویو ستونزو او ننګونو سره مخ وو جنګ، لوږه او وب. لرغونی مصر، د منځنیو پېړیو اروپا او چین په څو زره کلن تاریخ کې له سختو لوږو او قحطیو سره مخ وو. لسګونه میلیونه چینایان له لوږې مړه شوو. حتا چین په شلمه پېړۍ کې هم له دې ننګونې سره مخ وو خو مېرني حکومتولی، منظم اقتصادي او سیاسي سیستم، مسلکي او متخصصیو کدرونو په مټ یې نه یوازې د لوږې مخنیوی وکړ بلکې د خوړو خوندي چاپېریال یې رامنځته کړ.

له استقلال نه وروسته مور ډیر ښه پرمختګ پیل کړ، خو له فرصت څخه مو ګټه نده پورته کړې، ډیر ژر له خنډ سره مخ شو. دا چې مور هم د منځني ختیځ د نورو هیوادونو په څیر له صنعتي انقلاب نه ګټه پورته نکره، بلکې ددې انقلاب د رهبري او نورو مخکښو غړو پورې مو وابسته کې درلوده. د شوروي له یرغل وروسته مو د شلمې پېړۍ له لږ سکون څخه وروسته، وروستی برخه په جګړه کې تیرې کړي. کمروزي اقتصاد، نالوستي ټولنه، مذهبي افراطیت او د خلکو ټیټ ذهنیت او نورو ډیرو دلایلو تر څنګ، تر لس څلې زیات له واک سره په ټول دولتي سیستم کې بدلون راغی. نو نه یوازې چې د شلمې پېړۍ فرصتونه مو له لاسه ورکړو، بلکې یوویشتي پېړۍ ته په بد وضعیت کې راغلو.

یوویشتمه پېړۍ کې وړاندوینه ډیره ستونزمنه ده. متاسفانه څومره چې مور خوشبین یو، هغسې نده. ممکن دا پېړۍ هم افغانانو ته بده پېړۍ وي که هڅه ونه کړي، او ممکن دا ځل بیخي بې فايدي شو او له کاره ولویږو. دلایل یې زیات دي خو زه دلته په لنډ ډول هغو دلایلو ته اشاره کوم چې احتمال یې زیات دي. مور نه پوهیږو یو یا څو لیسزې وروسته به کار او ژوند څنګه وي؟ یوازې دا ویلی شو چې نن سره به یې ډیر زیات متفاوت او پرمختللي وي، نور نه پوهیږو.

اما په شلمه او نوولسمه پېړۍ کې خلک پوهیدو چې څو لیسزې وروسته به کار او ژوند څنګه وي. نو خلک به خپلو اولادونو ته ویل چې درس ولوله، ښوونکی شه، بزګر یا به یې شپانه کړ یا بل مصروفیت او دوی پوهیدو چې وروسته به یا ښوونکي یا شپانه یا بل څوک وي او ښه خبره دا وه چې هغه کس به د ژوند تر پایه په هغه کار کې پاته کیدو. خو اوس دا هرڅه بدلون کړی، که تاسو اوس ښه موټر چلوونکي، د هوټل کارسون یا ست نو لس کاله یا ډیر ژر، نور موټرونه د مصنوعي ذکاوت په مرسته ټول اتومات کيږي او هیڅ موټرچلوونکي ته اړتیا نشته او رستورانټ کې به روښان ستاسو دنده اخلي. مخکې پنځه بزګران په کرونده کې مصروف وو خو اوس یوه ماشین څلور ترې یې دندې کړو.

۱. د کابل ولایت، سافټویر انجینر او د درک کمپنی رئیس.

که تاسو اوس خپريال ياست نو لس کاله وروسته د مصنوعي ذکاوت په مرسته روباوتونه تر تاسو بڼه خبرونه وړاندي کوي، له بریستا پرته بل هيڅ مصرف نه لري، نو تاسو دندې له لاسه ورکوئ. همداسې کارخونو او نورو ځايونو کې ماشينونه او مصنوعي ذکاوت (AI) د ډيرو خلکو دندې اخلي او راتلونکي کې دا ننګونې ډير پري. اوس انسان هک کيږي، هک کيدل يعنې کله چې الګورېتم، سافټوېر يا سيستم تاتر خپل ځان بڼه وپېژني، خوی علاقه او اړتياوې دي تشخيص کړي، دا کار اوس ممکن دي. اوس ټکنالوجي سره دښمني نه کيږي، بايد خپل ځای پکي پيدا کړو او پخپله کټه بي وکاروو.

همداسې هر صنعت کې د مصنوعي ذکاوت او بيوتکنالوجي په مرسته دا بدلونونه را روان دي. څيړنې ښيي روباوتونه به د ميليونونه انسانانو دندې واخلي، تر ۲۰۳۰ لمريز کال پورې به تر سل ميليونه زياتې دندې روباوتونه مخته وړي، دېرش ډوله نوې دندې رامخته کيږي چې اکثريت په ټکنالوجي پورې تړلي دي. ممکن نورې نوې دندې هم وي، خو ستونزه داده چې دا دندې هر څوک نشي کولای، ځکه ډير لور مهارتونه، تخصص، سيستماتيک تعليمي سيستم، بڼه اقتصاد،... او د حکومت پراخ ملاتړ به غواړي.

اوس د شل ميليونو افغانانو ورځنی عايد شاوخوا يو ډالر دی، تر اتلس ميليونه زيات يې کاره دي، تر شپږ ميليونه زيات په نشه يي توکو معتاد دي. بله خوا د افغان ټولني پوره نيمايي برخه چې بڼې دي، اکثريت يې له کاري اړخه فلج دي چې نه يوازې د کورنۍ اقتصاد يې فلج کړی او له ودې يې اچولی بلکې دولت ته هم اوس، هم په راتلونکي کې لوی چلېنچ دی. په يوه پيړۍ کې لس ځلي دولتي سيستم بدل سوو. ملت جوړونه ونه شوه او ملی بنسټونه وران شو. جګړو، مذهبي او قومي ناندريو د خلک روان وځپل. د يونيسکو سازمان د شمېرو له مخکې د افغانستان ۴۳٪ وګړي لوستي دي که څه هم د افغانستان په تعليمي نصاب ډير کار شوی، د څيړنکو په باور د پاکستان د ښوونځيو تر نصاب غوره دی. خو بيا هم تعليمي او تحصيلي سيستمونه د مارکيت اړتيا نه پوره کوي، بايد په هر اړخيز ډول د دې عصر د غوښتنو په اساس اپديت شي.

کابو شپږ مياشتې مخکې د افغانستان مخکيني نظام (جمهوريت) ړنګ شوو او ورسره يو بل نوی بحران رامنځته شوو. شاوخوا يو لک څلوېښت زره کسان د هوايي تخلي له لاري ووتل، دېرش زره (۳۰۰۰۰) ډاکټران او پي ايچ ډي درلودونکي، درې لکه (۳۰۰۰۰) ليسانس او اووه لکه (۷۰۰۰۰) نور چې اکثريت يې مسلکي او کاري ځواک وو له هيواد څخه ووتل. د جمهوريت تر سقوط مخکې څو لکو کسانو پاسپورټ ته نوم ليکنه کړې وه اوس ممکن څو ميليونه کسان د پاسپورټ غوښتونکي دي دا ټول له هيواد څخه د وتلو په درشل کې دي. افغان امريکايي پوهنتون چې د سيمې په کچه يو پوهنتون وو سقوط وکړ. د کابل پوهنتون درې سوه شاهخوا استادان بهر ته تللي، تر اوويا زياتو استادانو يې استعفاوې ورکړې. د افغانستان نور لوی دولتي او خصوصي پوهنتونونه له ورته برخليک سره مخ دي که په لنډو کې ووايو بدبختانه د افغانستان د لوړو زده کړو سيستم د ړنګيدو په حال کې دی.

اوس يوازې ۱۷٪ روغتيابي مرکزونه فعال دي، د افغانستان ځوان بانکي سيستم د ماتي په درشل کې ده شاوخوا څلور ميليونه مشتريان يې نور په بانکونو باور نه لري. رسنۍ چې په تيرو دوه لسيزو کې د څلورمې قوي رول ترسول کول، شاوخوا ۱۰۰۰۰ کسان پکې په دندو بوخت وو. يو دم لکه د خزانه ونه پانې يې تويې شوي. اوس يوازې شاوخوا زر کسانو پکې بوخت دي چې هغه هم تر فشار لاندې دي ممکن وضعيت تر دې هم بدتر شي. د ټولو امنيتي ځواک يو دمي سقوط، د ملکي خدمتونو فلج کيدل، ټولي نړۍ سره د ديپلوماتيکو اړيکو له منځه تلل، پانګوالو په شا کيدل، د نړيوالو مرسته بنديدل او شاوخوا څو ميليونه کسانو چې له دولت، نړيوالو ادارو او خصوصي سکتور کې په دندو بوخت وو يو دمي بې دندې او بې برخليک کيدل او دا چې طالبان هغه سلکونه زره کسانو ته چې په تيرو شل کلونو کې يې زده کړې، مهارتونه يې زده کړي، تخصص يې کړی، کاري او اقتصادي ځواک دی، دوي ټولو ته د شک په سترګه کتل، له پامه يې غورځولي او په تصميمونو کې يې نه گډول، په ميليونه افغانان يې مايوسه کړي او انديښمن دي. دا او نور ډيرو مسايلو مور ټول حيران کړو چې د يو نامعلوم راتلونکي په لور روان يو.

ډيری خلک اروپا، امريکا او نورو پرمختللو هيوادونو ته مهاجرت د ښه ژوند لپاره حلاله بولي، يوازې امريکا متحده ايالتو کې شاوخوا ۹ لکه افغانان ژوند کوي. همداسی نورو اروپايي هيوادونو او استراليا ته افغانان تللي دي. اکثريت په لوړو زده کړو او مهارتونو سمبال دي اوس تر بل هر وخت دا هڅه ډيره شوي چې د مغزونو دا تګ هم بله انديښنه ده.

بلخوا اوس ټوله نړۍ له ځينو بحرانونو سره مخ ده او په پرمختللو هيوادونو کې د مهاجرينو لمړی نسل ته د ژوند شرايط سخت دي، د کار او مهارتونو نشتوالی، لوړ ټکس، په ځينو هيوادونو کې تبعیضي چلند، د مالکيت نه احساس، لوکلایزېشن، کلتوري، مذهبي او نورې گڼې ستونزې ددې لامل کيږي چې مهاجرينو د لمړی نسل لوی اکثريت ښه ژوند نلري، دوهم نسل هم له ستونزو سره لاس او گريوان وي خو درېيم نسل يې هم د هغه هيواد د مالکيت احساس لري او هم هڅه کولای شي. خو له دې ټولو ستونزو سره سره بيا هم مهاجرت تر لويديلي او يو نواخت ژوند ښه ده او په نړۍ کې د ډيرو بدلونونو لامل شوی.

بله خوا په افغانستان کې د مذهبي افراطيت او تروريزم لپاره لا پوره زمينه مساعده ده، دا د افغانانو لپاره په دې پيړۍ کې يو بل لوی تهديد دی. ترڅنګ يې د اقليم بدلون هم غټه ستونزه ده. له جنگ نه وروسته ډيری افغانان په ترافيکي پېښو کې ژوند له لاسه ورکوي، ممکن له دې زيات خلک له خرابي هوا او ناسعي غذا څخه ژوند له لاسه ورکوي خو هيڅوک دا ستونزې جدي نه نيسي. له ټيکالوجي ناوړه گټه اخيستنه، خوړو او بو کمښت هم بايد له پامه ونه غورځوو.

زموږ راتلونکي نسل چې په ۲۰۵۰ م کال کې به ژوند کوي، وړاندوينې دادي چې دا وخت به د نړۍ نفوس لس ميلياردو ته رسېږي، او د افغانستان نفوس شاوخوا پنځه شپيته (۶۵) ميليونو ته ورسېږي.

افغانستان یو تریلون په ارزښت کانونه او طبیعي زیرمی لري چې کتی اخیستني لپاره میلیارډونه ډالر پانگه اچونې، ماهره کاري ځواک، قوانینو، ثبات، کلونه کلونه پرله پسې کار او مدیریت ته اړتیا لري. چې په کوردننه یې در ا ایستلو امکانات نشته که بهرنی کمپنی یا بل هیواد دا کار وکړي ممکن یوه غوښنه برخه هغه یوسي. پورته ټولو اړخونو ته په کتو داسې بریښي چې ډیر ژر به زموږ په ژوند کې د پام وړ مثبت بدلون رانشي او که سم تصمیمونه ونه نیسو ممکن تر دي لا بدتر شي. بله خوا ممکن یوه وره کتله لویه برخه پانگه، ټکنالوژي او سیاسي واک خان سره ولري چې بل اړخ ته یوه لویه برخه افغانان به یې دندې حتا اقتصادي، سیاسي ارزښت به لاسه ورکړي.

د مصنوعي ذکاوت صنعت، بیوتکنالوژي او ټیکنالوژي د خاصو خلکو او هیوادونه په لاس کې ده. نو له دې راتلونکی ثروت د هغو خاصو هیوادونو لاس ته ورځي او دا هیوادونه خپل خلک په وخت روزي، سیستمونه نوي کوي، ممکن هیڅ ستونزه ورته جوړه نسی، او له دي انقلاب نه ښه گټه هم پورته کوي. خو که موږ یو قوی دولت، لوستي ټولنه، لوړ ذهیت، کارپنځونه... ښه اقتصاد ونه لرو، نو موږ به له سخت بد وضعیت سره مخ شو، چې نه یوازې میلیونه کسان به یې کاره او بې فایدي شي، بلکې سیاسی او اقتصادي کتي، اعتبار به له لاسه ورکړو او اکثریت به مو بې فایدي وي.

بخش پنجم؛ صلح و آزادی بیان

آزادی بیان؛ چالش‌ها و راهکارها

نجلار رفیع^۱

چکیده

آزادی بیان از مولفه‌های است که در دین مقدس اسلام به آن توجه شده و مورد احترام قرار گرفته است. هم‌چنان این حق در اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد، میثاق حقوق مدنی و سیاسی و سایر اعلامیه‌های بین‌المللی به‌عنوان حق بنیادی و اساسی انسان‌ها شناخته شده است.

آزادی بیان در افغانستان همواره با چالش‌های فراوانی روبه‌رو بوده است برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: خشونت، بی‌احترامی به دیگران، نبود ظرفیت مسلکی، تبعیضات قومی و مذهبی، سطح پایین سواد، فساد در ساختار اداری و مدیریتی و فقر و بیکاری از مهم‌ترین چالش‌های آزادی بیان در کشور است. هدف تحقیق حاضر بررسی آزادی بیان و چالش‌های آن و هم‌چنان آرایه راهکارهای برای مقابله با موانع و چالش‌های آزادی بیان در کشور است و در مقاله حاضر از روش تحلیلی - توصیفی استفاده شده است.

واژه‌گان کلیدی: آزادی بیان، دین مقدس اسلام، اعلامیه‌های بین‌المللی، خشونت، رسانه‌ها.
مقدمه

یکی از ویژه‌گی‌های جوامع امروزی، گسترش رسانه‌ها و دسترسی همه مردم به آن است. در این عصر انتشار اخبار و اطلاعات بسیار به سرعت صورت می‌گیرد به همین دلیل عصر امروزی را به نام عصر اطلاعات و یا انفجار اطلاعات نیز یاد می‌کنند. امروزه تعداد کشورهای که به رسانه‌ها دسترسی نداشته باشند بسیار کم و انگشت شمار است. یکی از مهم‌ترین عواملی که گسترش و دسترسی مردم به رسانه‌ها را تقویت کرده است مولفه آزادی بیان است. آزادی بیان یعنی این‌که انسان بتواند عقیده، اندیشه و طرز فکرش را آزادانه بیان کند و به واسطه سخن گفتن و یا کتب، آثار، کنفرانس‌ها و مطبوعات، پژوهش و تحقیق نظریات خود را بر دیگران تعریف کند. آزادی بیان دارای دو مفهوم عام و خاص است. بر این اساس در برخی از کشورها رفتارهای مانند: طرز لباس پوشیدن، طرز برخورد با دیگران، ایجاد انجمن‌ها و غیره به مفهوم آزادی بیان به کار برده می‌شود. بنابراین در مفهوم عام، آزادی بیان شامل گفتار، کلام و هم‌چنین افعال، اعمال و حرکات اشخاص است که قلمرو وسیعی را شامل می‌شود.

۱. ولایت بدخشان.

اما مفهوم خاص آزادی، آزادی در عقیده، گفتار و کلام است و نسبت به آزادی عام، مفهوم محدودتری را شامل می‌شود.

آزادی بیان نه تنها زمینه را برای رشد رسانه‌ها فراهم ساخته بلکه زمینه گسترش دانش و انتشار عقاید و دیدگاه افراد جامعه را تسهیل نموده است.

هدف تحقیق حاضر، بررسی و ارزیابی آزادی بیان و چالش‌های فراراه آن می‌باشد. هم‌چنان این مقاله می‌کوشد با تبیین و روشن نمودن چالش‌های آزادی بیان، راهکارهای را برای از بین بردن چالش‌ها و گسترش آزادی بیان ارایه دهد.

اهمیت تحقیق حاضر هم در این است که آزادی بیان از مولفه‌های اساسی حقوق بشر است و از جمله حقوق بنیادین و اساسی انسان‌ها به شمار می‌رود. تا زمانی که در یک جامعه حق آزادی بیان در نظر گرفته نشده و رعایت نشود، نمی‌توان از پیشرفت و حقوق بشر در آن سخن زد. بناً یکی از مولفه‌های پیشرفت جامعه، رعایت حق آزادی بیان برای شهروندان است. مقاله حاضر از این جهت دارای اهمیت است که می‌کوشد چالش‌های آزادی بیان را شناسایی نموده و راهکارهای را برای رعایت آن مشخص نماید. تا با از بین بردن چالش‌های آزادی بیان بتوانیم به یک جامعه مرفه و پیشرفته دست یابیم.

سوال اصلی تحقیق حاضر این است:

مهم‌ترین چالش‌های آزادی بیان در افغانستان کدام‌ها اند؟

هم‌چنین این تحقیق به سوالات ذیل نیز پاسخ می‌دهد:

آزادی بیان چیست؟

دیدگاه اسلام در مورد آزادی بیان چگونه است؟

مهم‌ترین راهکارها برای مقابله با موانع آزادی بیان در کشور چیست؟

فرض ما بر این است که سنتی بودن جامعه افغانستان، نا امنی‌ها، عدم وجود کارمندان مسکلی در برخی موارد، سطح پایین سواد و دید منفی جامعه نسبت به آزادی بیان از مهم‌ترین چالش‌های آزادی بیان در کشور است.

روش تحقیق حاضر، روش تحلیلی - توصیفی است و برای جمع‌آوری اطلاعات از شیوه کتابخانه‌یی استفاده شده است.

مقاله حاضر در دو مبحث ساختار بندی شده است:

۱- آزادی بیان

۲- چالش‌ها و راهکارهای آزادی بیان.

آزادی بیان

در رابطه به آزادی بیان تعریف‌های مختلف ارایه شده است برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: آزادی بیان که برخی از نویسندگان آن را از واژه اوستایی آزاتِه و یا واژه پهلوی آزاتیه دانسته‌اند در زبان فارسی به معانی متعدد از جمله عتق، حریت، اختیار، قدرت بر عمل و ترک عمل، قدرت انتخاب، رهایی، خلاص، شادی، خرمی، خشنودی و رضا به کار رفته است (رحمانی، ۱۳۹۰، ص. ۳۷).

اگر چه این واژه در زبان‌های مختلف به اشکال متفاوتی به کار می‌رود اما با آن هم، واژه آزادی دارای مفهوم واحدی است که در همه جاها منظور از آن همین معنی است. آزادی در لغت به معنی رهایی، خلاص، قدرت عمل، انتخاب، خلاف بنده‌گی، اسارت و اجبار است. در زبان عربی معادل واژه آزادی اختیار، حریت و عتق آمده است (جهرمی، اسماعیل زاده موسوی، ۱۳۹۲، ص. ۷۴).

در رابطه به آزادی بیان هم تعاریف مختلف ارایه شده است اما ساده‌ترین تعریف آن فقدان موانع و نبود عواملی است که مانعی را برای شخص به وجود بیاورد.

آزادی بیان حقیقی است که بر اساس آن هر شخص می‌تواند در مورد موضوع مشخص فکر کند و در رابطه به آن تامل و تفکر نموده و بعد آن را به هر شکلی که می‌خواهد ابراز کند. دین مقدس اسلام آزادی‌های را برای انسان‌ها مورد حمایت قرار داده است که یکی از آن‌ها حق آزادی بیان می‌باشد. حق آزادی بیان در دید اسلام را در موارد ذیل می‌توان مورد بررسی قرار داد:

- ۱- امر به معروف و نهی از منکر
- ۲- مشورت
- ۳- حق انتقاد از زمامداران.

اما دین مقدس اسلام محدودیت‌های را در بخش آزادی بیان مقرر کرده و این حق را تا حدی محدود کرده است.

در اسلام آزادی بیان به صورت مطلق پذیرفته نشده و خداوند^(ج) نیز یک سلسله محدودیت‌های را برای آزادی بیان در قرآن کریم وضع نموده است که تخطی از آن باعث مسوولیت دنیوی و آخروی می‌شود. (محمدی، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۶) آزادی بیان در اعلامیه‌های بین‌المللی نیز مورد توجه قرار گرفته است از جمله در ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هرکسی حق آزادی بیان و عقیده دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد.» (اعلامیه جهانی حقوق بشر).

بند ج ماده ۷۶ و هم چنان بند ب ماده ۱۳ منشور سازمان ملل متحد به این موضوع پرداخته است. بند دوم ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و بند الف ماده ۱۰ کنوانسیون اروپایی این موضوع را ذکر کرده اند.
در بند الف ماده ۲۲ اعلامیه اسلامی حقوق بشر آمده است:

«هر انسانی حق دارد نظر خود را بر هر شکلی که مغایر با اصول شرعی نباشد آزادانه بیان کند.» (اعلامیه اسلامی حقوق بشر). همه این موارد بیانگر اهمیت آزادی بیان و جایگاه آن در زندگی انسان‌ها است.

چالش‌ها

آزادی بیان در افغانستان با چالش‌های فراوانی رو به رو بوده است برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱- خشونت

آزادی بیان در افغانستان همواره با خشونت‌های همراه بوده است که برخی گفتاری و برخی هم فیزیکی است. گزارشگران نگران آن هستند که در نوشتن مطالب خود با مقامات و ادارات دولتی، مخاطبان و حتی مسوولان رسانه خود مواجه نشوند. (آروین، ۱۳۸۹)

۲- بی‌احترامی به حقوق دیگران

کار در رسانه‌ها از جمله موارد است که نیازمند داشتن آگاهی و مسلکی بودن است اما این موضوع در کشور کمتر رعایت می‌شود.

یکی دیگر از مشکلات آزادی بیان در کشور، نبود ظرفیت مسلکی و دانش کافی خبرنگاران است. این موضوع ممکن است باعث ایجاد مشکلات و یا هرج و مرج شود.

۳- فساد اداری و مدیریتی

بسیاری از موانع رسانه‌ها مربوط به فساد است که زمینه را برای کار خبرنگاران دشوار ساخته است.

۴- ساختارهای ذهنی و فرهنگی ضد رسانه‌یی و آزادی بیان

متأسفانه این مورد در بیشتر افراد دیده می‌شود که افرادی را که در رسانه‌ها کار می‌کنند را به یک شکلی منفی می‌بینند. این امر کار در رسانه‌ها را با دشواری‌ها روبه رو ساخته است.

۵- وابستگی مالی

نیازمندی از نگاه مالی به برخی از جناح‌های سیاسی، اشخاص و در برخی موارد به کشورهای خارجی، از موانع دیگر آزادی بیان در کشور است. این موضوع دو مشکل را به همراه دارد:

۱- تغییر واقعیت‌ها و حقایق

۲- بی‌اعتمادی مردم و یا از دست دادن اعتماد مردم.

مسئولیت اشخاص و خبرنگاران است تا دیدگاه‌شان را در مورد مسایل کنار گذاشته و به شکل بی‌طرفانه به نشر موضوعات بپردازند اما این موضوع در برخی موارد رعایت نمی‌شود و مشکلات را به وجود می‌آورد.

نتیجه‌گیری

آزادی بیان یعنی انسان بتواند آزادانه عقیده، اندیشه و تفکرش را بیان کند بدون این‌که از ابراز آن ترس و هراسی داشته باشد. این حق از جمله حقوق اساسی، بنیادی و طبیعی انسان‌ها بوده و ممکن است علاوه بر گفتار شامل افعال، حرکات و اعمال نیز شود. حق آزادی بیان در دین مقدس اسلام مورد توجه و حمایت قرار گرفته که مهم‌ترین مورد آن شامل امر به معروف و نهی از منکر، مشورت و حق انتقاد از زمام‌داران می‌باشد.

اعلامیه‌ها و اسناد بین‌المللی هم این حق را مورد حمایت قرار داده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان از اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد، میثاق حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون اروپایی و اعلامیه اسلامی حقوق بشر یادآور شد. در پاسخ به سوال این تحقیق می‌توان گفت که مهم‌ترین چالش‌های آزادی بیان عبارت‌اند از: خشونت، بی‌احترامی به حقوق و حیثیت دیگران، فساد اداری و مدیریتی، ساختارهای ذهنی و فرهنگی ضد رسانه‌یی و آزادی بیان، وابستگی مالی و کشمکش‌های قومی و مذهبی از مهم‌ترین چالش‌های آزادی بیان در کشور است.

راهکارها

- ❖ آزادی بیان از جمله حقوق اساسی و بنیادی شهروندان است و باید مورد قبول و حمایت قرار بگیرد.
- ❖ تلاش‌های موثر برای افزایش آگاهی جامعه در مورد آزادی بیان روی دست گرفته شود.
- ❖ اقدامات موثر برای تامین امنیت خبرنگاران به‌ویژه خبرنگاران زن روی دست گرفته شود.
- ❖ خبرنگاران مکلف به رعایت احترام به حیثیت و حقوق دیگران و حفظ هویت و عزت افراد می‌باشند و باید آن را رعایت کنند.
- ❖ اقدامات برای از بین بردن سمت و سوگیری‌های قومی، مذهبی و زبانی روی دست گرفته شود.

- ❖ برای رسانه‌ها، موازین رفتاری وضع شود تا پخش اطلاعات توسط آن‌ها وارد چوکات نظم شود.
- ❖ برنامه‌های برای افزایش دانش مسلکی خبرنگاران و ارتقای ظرفیت آن‌ها و هم‌چنان غنامند ساختن رسانه‌ها روی دست گرفته شود.
- ❖ موارد مربوط به خشونت علیه خبرنگاران مورد بازپرس و پیگرد قانونی قرار بگیرد.
- ❖ قانونی در زمینه رسانه‌ها و فعالیت آن‌ها به تصویب رسیده و در تطبیق آن اقدامات عملی صورت گیرد.
- ❖ تلاش‌ها برای حمایت مالی رسانه‌ها روی دست گرفته شود.

بررسی وضعیت آزادی بیان در تلویزیون‌ها در دوره حاکمیت جدید طالبان در افغانستان

داوود ناظری^۱

چکیده

با حاکمیت کامل طالبان در افغانستان، نگرانی‌ها در قسمت نابودی دست‌آوردهای آزادی بیان و سقوط تلویزیون‌ها شدت گرفت. با تصرف کابل توسط افراد طالبان، تغییرات و دگرگونی‌های زیادی در فعالیت تلویزیون‌ها رونما گردید که بررسی ابعاد مختلف این دگرگونی‌ها، یک مسئله مهم تحقیقی به شمار می‌رود. در این مقاله با توجه به تجارب عینی کار در تلویزیون و رشته تحصیلی نویسنده، تأثیرات تحولات جدید و وضعیت تلویزیون‌ها در زمان طالبان بررسی می‌شود. هدف این نوشته، بررسی تأثیرات دوره جدید سیاسی و حاکمیت طالبان بر چگونگی کارکرد تلویزیون‌ها و وضعیت خبرنگاران و کارمندان تلویزیون‌ها در پنج ماه گذشته در کابل است. نتایج و یافته‌های این تحقیق، نشان‌دهنده تغییرات تازه در فرایند کار رسانه‌ها تحت حاکمیت طالبان در افغانستان است که تأثیرات آن در بخش‌های مختلف و به‌ویژه سطح آزادی بیان در تلویزیون‌ها قابل بررسی است و هرروز شدت آن بیشتر می‌شود.

واژه‌گان کلیدی: آزادی بیان، تلویزیون‌ها، رسانه‌ها، طالبان، افغانستان

مقدمه

سقوط بسیاری از تلویزیون‌ها در طول پنج ماه گذشته و پیوستن هزاران کارمند و خبرنگار به کاروان بیکاران و ادامه این روند تلخ، به‌خاطر محدودیت‌های بیشتر و مشکلات اقتصادی و سیاسی حاکم بر کار تلویزیون‌ها، یک مسأله مهم به شمار می‌رود. به گفته مسوولان نهادهای خبرنگاران در افغانستان، قبل از تحول سیاسی؛ ۱۳۲ تلویزیون، ۲۹۳ رادیو، ۱۱۴ نشریه چاپی و ۸۴ رسانه آنلاین در کشور فعال بوده که با آمدن طالبان تعداد تلویزیون‌ها به ۸۱، تعداد رادیوها به ۱۶۱، تعداد رسانه‌های چاپی به ۱۲۰ و تعداد رسانه‌های آنلاین به ۴۳ رسانه کاهش یافته است (اکبرزاده، مصاحبه اختصاصی). در این مقاله با استفاده از روش‌های معیاری تحقیق و مصاحبه با مسوولان حکومت سرپرست، مسوولان نهادهای رسانه‌ای و خبرنگاران برحال تلویزیون‌ها، به تحلیل و بررسی این مسئله پرداخته شده است.

۱. کابل، داوودناظری؛ خبرنگار و ماستر ارتباطات: 0770009142 | dnaziry72@gmail.com

اهمیت تحقیق

اهمیت انجام این تحقیق در بخش علمی این است که یافته‌های تازه را در یک بازه زمانی مشخص در افغانستان در باره کارکرد تلویزیون‌ها تحت حاکمیت طالبان ارائه کرده است. اهمیت آن در بخش اجتماعی نیز به این سوالات پاسخ داده که تحولات سیاسی و روی کار آمدن طالبان، چه تاثیری روی نشرات تلویزیون‌ها گذاشته است.

هدف انجام تحقیق

هدف اصلی این تحقیق، شناخت و تبیین تاثیرات مثبت و منفی حاکمیت طالبان بر کارکرد آزادی بیان در تلویزیون‌های افغانستان است. اهداف فرعی این تحقیق شامل بررسی مشکلات تلویزیون‌ها، خبرنگاران و کارمندان تلویزیون‌ها و خطرهای احتمالی آن می‌گردد و برای نجات بخشی، راهکارهای اساسی مطرح شده است.

سوالات تحقیق

سوال اصلی این تحقیق این است که حاکمیت طالبان چه تاثیری روی تلویزیون‌ها گذاشته است؟ سوالات فرعی شامل تغییرات در برنامه‌ها، اقتصاد، کارمندان، نشرات و پالیسی تلویزیون‌ها می‌گردد.

روش انجام تحقیق

در روش کتابخانه‌ای، نظریه‌ها، دیدگاه‌ها و تعریف‌های مربوط به تلویزیون‌ها و رسانه‌ها با استفاده از کتاب‌ها و مقالات انجام شده است. در بخش مصاحبه‌ای، پنج سوال با کارمندان برحال، مسوولان حکومت طالبان و مدافعان حقوق رسانه‌ای مطرح شده و پاسخ‌ها در این مقاله تحلیل شده است.

تعریف مفاهیم

۱- آزادی بیان: در لغت به معنای آشکارسازی افکار و احساسات بوده و در اصطلاح به معنای حق بیان آزادانه دیدگاه افراد از طریق سخن گفتن، نوشتن یا دیگر روش‌های ارتباطی آمده است (حیدری، ۱۳۸۱:ص ۳). بر اساس تعریف قانون رسانه‌های افغانستان، آزادی بیان یعنی این‌که هرکس آزادی فکر، بیان و اندیشه خود را دارد و هر فرد به‌صورت برابر با دیگران، صاحب خرد و اندیشه است و حق دارد به دیگران نیز آزادانه و بدون محدودیت اندیشه خود را بیان کند. آزادی خبرنگاران تلویزیون‌ها در بخش‌های جستجو و دسترسی، جمع‌آوری، انتقال، انتشار و آزادی مخاطبان در قسمت دریافت محصولات تلویزیونی، از مهم‌ترین بخش‌های آزادی بیان مرتبط به تلویزیون است.

۲- **تلویزیون چیست؟** تلویزیون یک ابزار مخابراتی برای ارسال و دریافت عکس‌های متحرک، متن و صدا از فاصله دور است (دیوید، ۶: ۱۳۸۴). تلویزیون در تبیین الگوها، ارائه اطلاعات و خبرها، معرفی نخبگان، پاسداری از ارزش‌ها، پل ارتباطی بین مردم و دولت، تسهیل جریان اندیشه‌ها، جلوگیری از فساد و پنهان‌کاری‌ها، از کارکردها و اهمیت زیادی برخوردار است (معتد نژاد، ۱۳۶۸).

نظریه‌های مرتبط

بر اساس نظریه شکاف آگاهی، تلویزیون‌ها به عنوان یکی از ابزار مهم آزادی بیان، نقش مهم را در پر کردن شکاف آگاهی در جامعه و آموزش غیررسمی را دارد (حمیدی، ۱۳۸۰). بر بنیاد نظریه برجسته سازی، وابستگی‌های سیاسی تلویزیون‌ها سبب می‌شود که برای منافع صاحبان قدرت کار کنند نه منافع مردم و کشور (قاضی زاده، ۱۳۸۶).

بر اساس نظریه آزادی‌گرایی غربی، وضع محدودیت‌ها بر تلویزیون‌ها باید مبتنی بر قوانین باشد نه علایق افراد و گروه‌ها. بر اساس نظریه بی‌مسئولیتی؛ تلویزیون‌ها در بخش آزادی بیان فقط مردم را بی‌مسئولیت بار می‌آورند، توانایی ذهنی آفرینندگان را نابود می‌سازد، نشانه‌های واقعیت‌ها را به جای خود واقعیت‌ها می‌نشانند، تلویزیون مردم را نگاه می‌کند نه مردم تلویزیون را. سیستن برگ، چهره برجسته دانشگاه آمریکا به این نظر است که آزادی تلویزیون‌ها، ربطی بسیاری به آزاد بیان ندارد؛ چون سکوت سلیقه‌ای خبرنگاران و مجریان تلویزیون در برخی موارد، سبب می‌شود که حق دسترسی مردم به اطلاعات و آزادی بیان نقض شود (قاضی زاده، ۱۳۸۶).

محدودیت‌ها و فرصت‌ها

محدودیت‌ها

۱- **مشکلات دسترسی به اطلاعات:** در پنج ماه اخیر نسبت به گذشته، دسترسی خبرنگاران به اطلاعات، محدودتر شده است. خبرنگاران در بخش تهیه و جمع‌آوری اطلاعات و دسترسی به سخنگویان طالبان، مشکلات زیادی دارند.

به تازگی یکی از مسوولان حاکمیت سرپرست به خبرنگاران گفته است، به هر سوال تان که پاسخ داده نشد، به این معنی است که اصلاً روی آن موضوع کار نکنید و کسی پاسخگو نیست.

۲- **خودسانسوری:** خبرنگاران و مجریان تلویزیون‌ها به‌خاطر ترس و هراس از بازداشت و لت‌وکوب، در بسیاری موارد مجبور به خودسانسوری قبل از نشر، در جریان تهیه، انتخاب موضوع و هنگام نشر می‌شوند. مثلاً نمی‌توانند بسیاری از مهمانان را دعوت کنند، روی بسیاری از موضوعات برنامه بگیرند و بسیاری از خبرها را پخش کنند.

۴- **مشکلات اقتصادی:** در این پنج ماه، بسیاری از تلویزیون‌ها سقوط کرده‌اند و دروازه‌های شان را بستند. مصاحبه‌شونده‌گان یکی از دلایل سقوط این تلویزیون‌ها را مشکلات مالی می‌دانند. اما مسوولان طالبان، دلیل سقوط تلویزیون‌ها را قطع کمک‌های خارجی می‌دانند.

۵- **سردرگمی‌ها:** نبود یک قانون مشخص در بخش فعالیت‌ها، از دیگر مشکلات کارمندان و خبرنگاران تلویزیون‌ها است. علاوه بر سردرگمی‌های قانونی، سلیقه‌های فردی، غیر تخصص‌گرایی، رویکرد حزبی و قومی نیز بر کارکرد تلویزیون‌ها تحمیل می‌شود که مشکلات را چندین برابر می‌سازد.

فرصت‌های تازه

در کنار مشکلات، کاهش جنگ، تامین امنیت راه‌های مواصلاتی و جلوگیری از انفجار ماین‌های مقناطیسی، از فرصت‌های تازه به‌شمار می‌رود. قبل از این ما به‌عنوان خبرنگار رسانه نمی‌توانستیم توسط موتر مخصوص دفتر رفت و آمد کنیم یا از مقابل دفتر سوار شویم، اما فعلاً این مشکلات حل شده است.

یافته‌های تحقیق

در پاسخ به این پرسش که مشکلات خبرنگاران و مجریان تلویزیون‌ها چیست؟ از مجموع پاسخ‌دهنده‌گان، چهار نفر گفته‌اند که نبود دسترسی به اطلاعات و فراهم نشدن زمینه گفت‌وگو با سخنگویان طالبان، دو تن از پاسخ‌دهنده‌گان گفته‌اند که وضع محدودیت‌ها و سه‌تن‌دیگر گفته‌اند که سردرگمی‌ها در بخش نشرات از مشکلات آنان در بخش فعالیت در تلویزیون‌ها است. در پاسخ به این پرسش که چه فرصت‌های تازه در زمان امارت برای کارمندان تلویزیون‌ها به‌وجود آمده است؟ پاسخ‌دهنده‌گان گفته‌اند که کاهش جنگ، فروکش کردن انفجار ماین‌های مقناطیسی، امنیت راه‌های مواصلاتی از فرصت‌های تازه برای خبرنگاران است.

در پاسخ به این پرسش که تحولات جدید چه تاثیری بر وضعیت کاری تلویزیون‌ها گذاشته است؟ افزایش فشارهای اقتصادی و توقف کاری بسیاری از تلویزیون‌ها، بیکار شدن تعدادی زیادی از خبرنگاران، کاهش سطح معاشات، کم شدن پیام‌های بازرگانی در تلویزیون‌ها، محدودیت پخش فلم‌ها و سریال‌ها، مشکلات بانوان خبرنگار در تلویزیون‌ها، ممنوع شدن برنامه‌های اجرای موسیقی در ویژه برنامه‌های تلویزیون‌ها، از تاثیرات منفی جدید بر تلویزیون‌ها است.

در پاسخ به این پرسش که این محدودیت‌ها چه خطرهای را در پی دارد؟ پاسخ‌دهنده‌گان جواب‌های متعددی داده‌اند که از آن جمله: افزایش بیکاری در بین خبرنگاران، کاهش اطلاع‌رسانی، کاهش سرگرمی مثبت بین خانواده‌ها، از دست رفتن دست‌آوردها در بخش آزادی بیان در قسمت تلویزیون، بیکاری تعداد زیادی از کارمندان در بخش‌های مختلف، جابجایی شبهه حقیقت به جای خود حقیقت، خودسانسوری، فرار خبرنگاران حرفه‌ای، افزایش شایعه‌پراگنی، بدنامی و کاهش اعتبار طالبان، از پاسخ‌های ارایه شده به پرسش فوق است.

در پاسخ به این سوال که چه راهکارها برای بهبود وضعیت خبرنگاران تلویزیون‌ها وجود دارد؟ مصاحبه‌شونده‌گان پاسخ‌های ذیل را داده‌اند: حمایت‌های مداوم از کارمندان و خبرنگاران تلویزیون‌ها، افزایش تعداد سخنگویان، حضور آنان در میزگردها و گزارش‌ها، ارایه اطلاعات فوری به رسانه‌ها، تطبیق قوانین حمایتی ملی و بین‌المللی به شکل جدی و فوری، حمایت‌های مالی و ایجاد مراکز آموزش خبرنگاری، از پیشنهادات پاسخ‌دهنده‌گان است.

نتیجه‌گیری

با توجه به یافته‌های تحقیق، به این نتیجه می‌رسیم که محدودیت‌ها و فرصت‌های تازه در زمان طالبان بر تلویزیون‌های افغانستان به وجود آمده است اما تأثیرات منفی بیشتر بوده است.

از آنجایی که افغانستان در محراق توجه رسانه‌های جهان قرار دارد، ضعیف شدن فعالیت خبرنگاران تلویزیون‌ها، روی اعتبار حکومت تأثیر منفی دارد.

با تحلیل و بررسی بخش یافته‌ها به این نتیجه می‌رسیم، به هر اندازه که محدودیت‌ها بر رسانه‌ها وضع گردد، به همان اندازه حیثیت و اعتبار کشور و دولت پایین می‌آید.

به بیان دیگر کاهش آوردن در سطح مالیات بر تلویزیون‌ها، کاهش هزینه برق، تقویت اقتصاد، آزادی بیان و افزایش دسترسی خبرنگاران به اطلاعات، می‌تواند از نابودی یک دست‌آورد بزرگ در بخش آزادی بیان که تلویزیون‌ها باشد، جلوگیری می‌کند.

پیشنهادها

۱- حمایت‌های دوامدار از تلویزیون‌ها و تنظیم فعالیت آنان بر اساس ارزش‌های ملی و بین‌المللی خبرنگاری، یکی از خواست‌ها و پیشنهادها است. پاسخ‌دهنده‌گان در مصاحبه پیشنهاد کردند که برای حفظ آزادی بیان در تلویزیون‌ها، باید قوانین و ارزش‌های ملی حفظ گردد. به‌طور نمونه در قطعنامه ۱۸۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد آمده که هرگونه خشونت، حمله مسلحانه، شکنجه، کشتار، ناپدید شدن اجباری، بازداشت خودسرانه، تهدید و ترس علیه خبرنگاران محکوم است.

۲- کاهش سطح مالیات بر تلویزیون‌ها و افزایش میزان دسترسی خبرنگاران به اطلاعات، از دیگر پیشنهادها است. بیشتر مصاحبه‌شونده‌گان این تحقیق پیشنهاد کرده‌اند که مالیات بر تلویزیون‌ها با توجه به وضعیت اقتصادی، از بین برود یا کاهش یابد. همین‌گونه پنج‌تن از خبرنگاران پیشنهاد کرده‌اند که میزان دسترسی شان به سخنگویان طالبان باید بیشتر شوند و تعداد سخنگویان افزایش یابد.

۳- مشخص شدن سیاست طالبان در قسمت چگونگی فعالیت تلویزیون‌ها، از دیگر خواست‌ها و پیشنهادها است. مصاحبه‌شونده‌گان در این زمینه می‌گویند فعلاً کاملاً سردرگم هستیم و نمی‌دانیم که خط سرخ طالبان در زمینه نشرات تلویزیون‌ها چیست.

از بخش پیشنهادها به این نتیجه می‌رسیم که اگر به خواست‌ها و پیشنهادها در زمینه حمایت از تلویزیون‌ها توجه نشود، آزادی بیان در تلویزیون‌ها ناپود می‌شود و هزاران تن دیگر به جمع بیکاران افزوده خواهد شد.

عوامل عدم استقرار صلح (صلح مثبت) در افغانستان

مصطفی حسنی^۱

چکیده

دستیابی به صلح علاوه بر این که یک امر فطری و انسانی می باشد که در ذات انسان نهفته است و با صلح می توان به رشد و تعالی جامعه دست یافت. در طول سال ها جنگ در افغانستان دستیابی به صلح (صلح مثبت) و امنیت به آرزویی دست نیافتنی مبدل شده است. به نظر می رسد صرف نظر از عوامل خارجی، عوامل داخلی بی شماری وجود دارد که موانع صلح در افغانستان شناخته می شوند. این مقاله به تبیین این عوامل و وضعیت فعلی صلح در کشور پرداخته و پیشنهادهای برای استقرار صلحی مثبت و پایدار بیان نموده است.

کلید واژه گان: صلح، انواع صلح، موانع صلح

مقدمه

صلح از جمله مقدس ترین واژه گانی است که از بدو پیدایش انسان و جوامع انسانی به عنوان یکی از معیارهای اخلاقی و ارزشی جوامع شناخته می شود. امروزه مفهوم سنتی صلح که مترادف نبود جنگ می باشد، پذیرفتنی نبوده بلکه عمدتاً بر فرایندی از عدالت، پیشرفت، توسعه، برابری و احترام متقابل بین افراد و ملت ها دلالت دارد. به همین دلیل، صلحی که بر بی عدالتی و نقض حقوق بشر بنا شود، نمی تواند دوام بیابد و به ناچار به خشونت منجر خواهد شد. دستیابی به صلح پایدار در جوامع پسا منازعه ای نظیر افغانستان که بخش اعظم از تاریخ آن را جنگ و منازعه مسلحانه تشکیل می دهد، از اهمیت بالایی برخوردار است، در حدی که رسیدن به وضعیت صلح آمیز، به رویایی دست نیافتنی تبدیل شده است. (صارم، ۱۳۹۳)

جنگ در افغانستان به شکل بارزی متأثر از عوامل خارجی و داخلی بوده، که در هر برهه و مرحله از منازعات در کشور، در تداوم جنگ و خشونت نقش داشته اند. اما از یک سو نوع و سطح دخالت این عوامل در طول چهار دهه با توجه به دینامیزم تحول و تداوم در سیاست های منطقه ای و رقابت های قدرت های بزرگ و نیز پویایی جامعه و سیاست در افغانستان و نوع فراگرد تحول در داخل، متفاوت بوده است. از سوی دیگر در طول این چهار دهه، تداوم جنگ و مشکلات داخلی با منافع بیرونی به شکلی از اشکال گره خورده و در هم پیچیده گی عوامل بیرونی و عوامل درونی کشور را در پی داشته است (وفایی زاده، ۱۳۹۵).

۱. نویسنده و کنشگر حقوق بشر.

در این مقاله تلاش بر آن است تا راهکار مناسبی برای استقرار صلح مثبت و پایدار پیشنهاد شود و عوامل عدم استقرار صلح (صلح مثبت) بررسی و بیان گردد.

صلح

صلح به‌عنوان یک متغیر اساسی، امروزه در اکثر ایدئولوژی‌ها و مذاهب و گرایش‌های فکری، یک اصل اساسی به‌شمار رفته و بسیاری آن را عالی‌ترین ارزش انسانی می‌دانند. در این بخش به‌صورت مختصر به تشریح صلح و مفاهیم و قواعد مرتبط به آن می‌پردازیم.

صلح و مفهوم آن

بحث صلح و تعریف آن از مباحثی گسترده و بسا پیچیده‌ای به‌شمار می‌رود، اما می‌توان تعاریف متعددی از صلح باتوجه به دیدگاه اندیشمندان و فرهنگ‌های مختلف ارائه نمود. در ادبیات قدیم فارسی صلح معادل واژه‌ی آشتی و به معنای مقابل حرب و جنگ آمده است. در اصطلاحات سیاسی اقدامی که برای ایجاد تفاهم و توافق میان طرف‌های درگیر به شیوه‌ای آشتی‌جویانه انجام گیرد، صلح نامیده می‌شود. صلح پایدار یا صلح ماندگار، محصول وضعیت است که در آن دولت‌ها با پذیرش نظام مردم‌سالار به اتحاد آشتی‌جویانه و قوانین عادلانه دست یابند (فصیحی، ۱۳۸۹).

واژه صلح در لغت‌نامه‌های فارسی به معنای سازش و ازبین بردن نفرت است، علی‌اکبر دهخدا صلح را در مقابل جنگ می‌داند و از صلح به معنای نبود جنگ تفسیر می‌نماید. (دهخدا، نشر الکترونیکی) اما مفهوم اصطلاحی صلح در شرایط کنونی گسترش یافته و به‌عنوان یک آرمان جهانی مطرح می‌گردد. به‌صورت کل، برخی بر این باورند که صلح فقط به معنای پایان جنگ است، به‌عبارتی دیگر نبود جنگ را صلح می‌پندارند درحالی‌که به اتفاق اکثر نظریه‌پردازان صلح این نظر درست نیست. گاهی جنگ وجود ندارد اما خشونت در ابعاد مختلف آن موجود است و جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. لذا صلح را تنها به معنی نبود جنگ نمی‌توان دانست بلکه نبود خشونت با تمام ابعاد نیز باید در نظر گرفته شود.

انواع صلح

همان‌گونه که دیدگاه‌ها و برداشت‌های متنوعی درمورد صلح موجود است، در باب انواع صلح نیز نظریه‌ها و رویکردهای مختلفی وجود دارد که در این بخش از مقاله تنها به بررسی یکی از دسته‌های کلی صلح یعنی صلح منفی و صلح مثبت می‌پردازیم.

صلح منفی یا صلح حداقلی (Negative Peace)

در ادبیات صلح چنانچه یادآور شدیم صلح را گاهی تنها و تنها به نبود جنگ تعبیر می‌کنند. درحالی‌که نبود جنگ تضمین‌کننده‌ی از میان برداشتن چالش‌های موجود در اجتماع از جمله خشونت و منازعه نیست. صلح منفی صلحی حداقلی است در این صلح بیشتر بر نبود جنگ تأکید شده است. صلح منفی می‌تواند و در تلاش است تا وضعیت موجود را حفظ نماید. گاهی می‌توان گفت که صلح منفی مقدمه‌ای برای رسیدن به صلح مثبت و صلح پایدار است. اما گاهی ممکن چنین نگردد، صلح به صورت منفی و تنها با قطع جنگ به وجود آید اما این نوع صلح فاقد عناصری که صلح واقعی دارد می‌باشد. (فلسفی، ۱۳۸۶)

اگر مثال را به افغانستان راجع سازیم می‌توان گفت، بعد از فرار اشرف غنی و استقرار طالبان جنگ در افغانستان پایان یافته است اما عدالت اجتماعی، دسترسی به حقوق از جمله حقوق اتباع خصوصاً حقوق زنان، حقوقی چون تعلیم و تربیه، دسترسی به قانون و آزادی بیان تأمین نشده و برقرار نیست لذا وضعیت فعلی صلح منفی یا حداقلی به شمار می‌رود، موجودیت این گونه صلح از تداوم و ثبات لازم برخوردار نبوده و آینده‌ی همین صلح حداقلی، امنیت داخلی و حتی امنیت منطقه را با خطر مواجه می‌سازد.

صلح مثبت یا صلح حداکثری (Positive Peace)

چنانچه گفته شد امروزه صلح مفهوم گسترده‌ای را به خود گرفته است، صلح از وضعیتی که تنها در آن نبود جنگ محقق است فراتر رفته و عناصر زیادی چون عدالت، مصئونیت، آزادی و غیره را در بر می‌گیرد. صلح مثبت در واقع گذار از صلح حداقلی به سوی صلح حداکثری است. صلحی که در آن تنها نبود جنگ شرط نبوده و ابعاد مختلفی را در بر می‌گیرد. به عبارتی دیگر صلح مثبت یعنی شمردن صلح به عنوان یک پدیده چندبعدی، که در آن به حقوق (حقوق زنان، اقلیت‌های قومی، سمتی، نژادی و مذهبی) توجه صورت گیرد.

صلح مثبت را می‌توان چندبعدی شمرد، به این مفهوم که تنها صلح به مثابه صلح سیاسی نیست که اگر چنین باشد صلح منفی به شمار می‌رود (صارم، ۱۳۹۳).

مولفه‌های چالش‌زای صلح در افغانستان

شناخت و پردازش به ابعاد مختلف مولفه‌های چالش‌زای صلح از مباحث اصلی در سطح ملی و بین‌المللی است. صلح در هر کشور پیش‌زمینه‌ها و مولفه‌هایی دارد که بدون توجه به آن‌ها نمی‌توان به صلح دست یافت. در این قسمت از مقاله به بررسی عواملی پرداخته شده است که از کنفرانس بن (۲۰۰۱) بدینسو عاملی برای عدم دستیابی به صلح مثبت و پایدار بوده‌اند. اگرچه بررسی دقیق و همه جانبه نیاز به تحقیق جامعی دارد اما سعی شده است با توجه به ساختار کوتاه مقاله و با استناد به منابع کتابخانه‌ای به صورت کلی به این مهم پرداخته

شود. برای این‌که این بحث مهم، به صورت دقیق بررسی گردد مولفه‌های چالش‌زای صلح در افغانستان، را به دو دسته‌ی، داخلی و خارجی تقسیم می‌کنیم.

چالش‌های عمده داخلی فراراه صلح

صلح پایدار پیش نیاز اصلی ایجاد امنیت و تحقق ثبات و توسعه هر کشور محسوب می‌شود و رسیدن به آن در عمل با برخی از چالش‌های داخلی و خارجی روبرو است. چالش‌های عمده داخلی فراراه صلح افغانستان را قرار ذیل می‌توان شمرد:

الف. نبود امنیت

حکومت‌داری، امنیت و توسعه، سه کارویژه‌ی اصلی حکومت افغانستان از دید سیاست‌گذاران در دو دهه اخیر است. امنیت و حکومت‌داری خوب بسترساز توسعه هستند. توسعه نیز می‌تواند عاملی برای رضایت اجتماعی و تامین امنیت باشد. مدیریت ناموفق سه کارویژه‌ی یادشده، از مشکلات عمده‌ی افغانستان در بیست سال گذشته بوده است (عثمانی، ۱۳۹۸: ۲). بحث ناامنی افغانستان تنها بعد داخلی نداشته بلکه به دلیل گسترش آثار مخرب آن به کشورهای دور و نزدیک، به عنوان یک معضل منطقه‌ای و در مواردی جهانی شناخته می‌شود.

ب. تضاد قومی، نبود روحیه وحدت ملی و ساختار قومی قدرت

کشورهای توسعه‌نیافته و دارای شکاف‌های عمیق قومی، مذهبی و چندگانگی فرهنگی به دلیل ضعف دولت مرکزی، کم‌وبیش حالت آنارشیک و هرج و مرج شبیه به وضعیت نظام بین‌الملل بر آن‌ها حاکم است. در افغانستان اقوام مختلف تاجیک، پشتون، هزاره، اوزبیک و غیره با فرهنگ و ایدئولوژی‌های متفاوت ساختار قدرت نامتوازی تشکیل می‌دهند. تنوع و وجود اقوام مختلف همراه با ایدئولوژی‌های متضاد به صورت فزاینده‌ای بر عدم یکپارچگی و اتحاد جامعه برای پیشرفت، توسعه اقتصادی و امنیت تاثیر گذاشته است (رفیعی، ۱۳۹۳: ۱۸).

وحدت ملی در هر کشوری یکی از اصولی‌ترین پایه‌های حکومت‌داری خوب و تداوم آن می‌باشد اما متأسفانه در افغانستان به دلیل عدم توجه به این قضیه و اختلافات عمیق قومی، قبیله‌ی و زبانی در سطوح بالا روحیه‌ی وحدت ملی به کلی نابود ساخته شده است. در بیست سال گذشته از قوم و زبان به عنوان ابزار رسیدن و ماندن به قدرت استفاده می‌شد و کابینه قومی طالبان و توجه بیشتر آن‌ها به یک زبان و قوم خاص نیز دال بر این قضیه است.

باتوجه به محدودیت مقاله و برای پرهیز از اطاله کلام از تفصیل چالش‌ها و عوامل دیگر خود داری می‌گردد و صرفاً به شرح ذیل نام می‌گیریم.

- اختلاف ایدئولوژیک حکومت سرپرست (طالبان) و گروه‌های سیاسی دیگر
- ضعف اقتصادی
- سیاست‌های اشتباه حکومت‌های کرزی و غنی
- ملی نشدن گفت‌وگوهای صلح
- ضعف کاری و فساد
- عدم وضاحت در تعریف دوست و دشمن از سوی حکومت‌ها در بیست سال گذشته
- شکاف شهر و روستا
- شکاف میان نسلی

چالش‌های عمده‌ی خارجی فراراه صلح

دخالتهای خارجی همواره به‌عنوان یکی از عوامل اساسی دوام جنگ و خشونت و مانعی برای صلح و ثبات در کشور مطرح بوده است. مهم‌ترین چالش‌های خارجی فراراه صلحی مثبت و پایدار در افغانستان قرار ذیل می‌باشند:

- الف: دخالت کشورهای خارجی در امور داخلی افغانستان خصوصاً پاکستان
- ب: مداخلات سیاسی کشورهای خارجی در روند صلح
- ج: وابستگی اقتصادی
- د: وابستگی به سازمان‌های استخبارات خارجی
- ه: موقعیت جغرافیایی افغانستان

نتیجه‌گیری

صلحی که منفی و سیاسی باشد، ممکن است با تغییر رژیم‌ها و نظام‌های حکومتی از هم بپاشد. صلح منفی در نهایت نارضایتی عمومی را در پی داشته و گاهی منجر به آشوب و انقلاب خواهد شد در حالی که صلح مثبت؛ صلحی است که جنبه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را در نظر گرفته و در موجودیت این‌گونه صلح (صلح مثبت) حقوق بشر تا حدود زیادی رعایت شده و به آن احترام گذاشته می‌شود.

صلح مثبت وضعیت، روابط و حالتی را توصیف می‌کند که در آن خشونت ساختاری و خشونت فرهنگی تماماً از میان رفته باشند و به‌جای آن مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، بر مبنای عدالت و ارزش‌های حقوق بشری افراد شکل گرفته باشد (حسرت، ۱۳۹۲). می‌توان گفت صلح مثبت دارای عناصری چون آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، توسعه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. بدون تردید صلح واقعی در افغانستان به‌وسیله کسانی که به حاکمیت قانون و ارزش‌های جامعه مدنی باور ندارند، تحقق نمی‌یابد. درحقیقت، صلح در افغانستان در دو مرحله امکان پذیر است.

مرحله اول ایجاد صلح موقت (منفی) که می‌توان گفت افغانستان فعلاً در همین مرحله قرار دارد و اما مرحله دوم شامل ایجاد زمینه‌های صلح (مثبت) می‌باشد که با شناخت عوامل عدم دستیابی به این مرحله، انعطاف‌پذیری حاکمان در قدرت، انتخابات و ایجاد حکومتی مردمی و شایسته‌سالار که حمایت‌های ملی و بین‌المللی را با خود دارد، می‌توان به صلح واقعی رسید.

پیشنهادها

در پایان مقاله پیشنهادهای ذیل جهت ایجاد صلح (مثبت و پایدار) در افغانستان ارائه می‌گردد:

- بلندبردن سطح آگاهی جامعه؛
- سیستم‌سازی به جای تکیه بر گروه‌ها و افراد؛
- وحدت ملی و برقراری عدالت اجتماعی؛
- تقویت نظام اقتصادی و ایجاد فرصت‌های شغلی؛
- تحکیم حاکمیت قانون؛
- ایجاد و تقویت یک دولت مقتدر و مشروع مردمی با استفاده از مولفه‌هایی چون: حاکمیت قانون، حمایت از نهادهای مدنی، احترام به تنوع قومی و فرهنگی، آزادی بیان و پایبندی به ارزش‌های حقوق بشری.

د تلپاتي سولې درامنځته کولو په برخه کې د اعتدالپالنې بنسټيز ارزښت

هيله هدايي^۱

مقدمه

د باثباته او تلپاتي سولې شتون د اعتدالپالنې تر سيوري لاندې نه يوازې زموږ هېواد بلکې د ټولې نړۍ لپاره د پام وړ ارزښتمنه پدیده تشکيلوي. سوله او اعتدالپالنه د يوې سکې دوه مخه جوړوي ځکه چې که په يوه هېواد يا يوه منطیقه کې اعتدالپالنه شتون ونه لري نو هغله د سولې تصور ناشونی دی او پرته له سولې اعتدالپالنه منځته راوړل په خپل مسير کې د کډ شمېر ستونزو سره ملګری دی. په نۍ نړۍ کې د دې دوو مفهومونو څېړل يو له ارزښتمنو موضوعاتو څخه ګڼل کېږي ځکه چې ياد بحثونه په مستقیمه توګه له نړيوال امنيت (امنيت بين الملل) سره اړيکه پيدا کوي چې نړيوال امنيت د معاصرې دورې د ګڼ شمېر د مطالعې وړ موضوعاتو ترڅنګ چې هستوي تسليحات، د نرم افزارو له لورې نښتې، تروريزم، نړيواله ترهګری او دې ته ورته مسائل دي^۲، يو له ارزښتمنو بحثونو څخه په نظر کې نيول کېږي. دا چې ياده موضوع د خپل څرنګوالي له کبله په ملي، منطیقي او نړيواله کچه د ځانګړي ارزښت څخه برخمنه ده نو موږ هم په دې مقاله کې د باثباته او تلپاتي سولې په رامنځته کولو کې د اعتدالپالنې په ارزښت بحث کېږي. دا چې په نړيواله کچه د دې موضوع څېړل د ليکنې له توان څخه بهر دي نو ياده موضوع يوازې د اسلامي هېوادونو او افغانستان په قلمرو کې تر څېړنې لاندې نيسو.

د دې لپاره چې لوستونکي د لوستلو پر مهال له ستونزو سره مخ نشي نو هغه مفهومونه چې په دې ليکنه کې په کار وړل شوي اړينه ده چې د هغوی د څرګندولو لپاره د پام وړ کوشښ سرته ورسېږي. دلته درې ارزښتمني اصطلاحوې شتون لري چې عبارت له سولې، اعتدالپالنې او ثبات څخه دي. سوله عبارت له هغه حالت څخه ده چې د جګړې او نښتې وروسته د يوه تړون په لاسليک کولو د هم غړي، تناسب او آرامښت په رامنځته کولو تمامېږي.^۳ د دې ترڅنګ اعتدالپالنه د افراط او تفريط ترمنځ د منځينۍ لارې غوړې کولو ته وايي چې له افراط او تفريط څخه تېرېدل په ژوند او عمومي چارو کې هم غړي او نظم رامنځته کوي.^۴ په پای کې ثبات عبارت له هغه چاپيريال څخه دی چې هره پدیده او هره برخه په عادي او اضطرابي وضعيت کې له ويجاړۍ او له منځه تګ سره مخ نشي او ثبات لرونکي پديدې هغه وي چې په يادو حالتونو کې د خپل ځان او د خپل وضعيت د خوندي کولو وړتيا ولري او نامطلوبه وضعيت د هغوی په بې ثباته کولو نه برلاسي کېږي.^۵

۱. ولايت کابل.

۲. تهديدات و بازیگران جديد در امنیت بین الملل، الکه کراهمان، پژوهشکده مطالعات راهبردی، سپیدان تهران، ۱۳۹۶ه.ش، صفحات ۱۰-۳۰.

۳. مطالعات صلح و منازعات، رابط مظفری، ۱۳۹۷ه.ش، ۴۱-۴۰ پاڼې.

۴. اعتدال‌گرایی و پرهیز از افراط، مقاله از سید جلال دهقانی فیروزآبادی، مجله مشرق، ۱۳۹۶ه.ش.

۵. اثر بی ثباتی سیاسی بر رشد اقتصادی ایران، مقاله از حسین اصغرپور، فصلنامه پژوهشی سیاست‌های اقتصادی، ۱۳۹۲ه.ش، ۱۷۸-۱۹۴ پاڼې.

سوله، اعتدالپالنه او ثبات یوله بل سره تړلې اصطلاحوي دي.

که چیرې په دوی کې یو شتون ونه لري نو د نورو دوو شتون هم له گواښ سره مخ کیږي او یوې ټولنې ته د بحران پر لور سوق ورکوي. دلته ځینې بنسټیزې پوښتنې مطرح کیږي:

- (۱) د باثباته او تلپاتې سولې درامنځته کولو لپاره ولې اعتدالپالنه اړینه ده؟
- (۲) څرنګه کولای شو په افغانستان او نوره اسلامي نړۍ کې د اعتدالپالنې په رامنځته کولو سره باثباته سولې ته لاره هواره کړو؟

راځو لومړۍ پوښتنې ته چې ولې د تلپاتې او باثباته سولې لپاره اعتدالپالنه اړینه ده. اعتدالپالنه هغه ارزښتمه پدیده ده چې مخکې له دې چې سوله راشي له سولې مخکې باید اعتدالپالنه شتون ولري. لکه څرنګه چې مخکې څرګنده شوه اعتدالپالنه د افراط او تفریط ترمنځ ده نو تر هغو چې په یوه هېواد کې په سیاسي، مذهبي او ټولنیزو مسایلو کې اعتدالپالنه شتون ونه لري نو په هغه هېواد کې رېښتینې سوله نشي رامنځته کېدلی. د افغانستان په ګډون ډېری اسلامي هېوادونه د سولې په نشتون کې شپې او ورځې سبا کوي چې په یادو هېوادونو کې د جګړې اساسي لامل د اعتدالپالنې په نشتون کې پیدا کېدلی شي.

په دې برخه کې غواړو د پاکستان د بېلګې په ورکولو سره خپله څرګندونه په اثبات ورسوو. په سویلي آسیا کې پاکستان د اسلامي نړۍ هغه هېواد دی چې د اسلامي مدرسو چې فابریکې هم ورته وېل کیږي په لوره کچه اوړیکي (عسکریت پسند) پکې تولیدیږي. دا اوړیکي په لوره کچه د افراطپالنې په زده کړو روزل کیږي، کله چې دوی له دې غیراسلامي مدرسو څخه فارغیږي نو د افغانستان په شمول د سویلي آسیا ګڼ شمېر هېوادونو ته د اسلام په نوم جګړو ته لېږل کیږي او د ډېریو هېوادونو سره د ټولې منطیقي ثبات او پایښت له گواښ سره مخ کوي او د تروریسم د خورېدو بنسټیز لامل ګرځي.^۱

بینظیر بوتو په خپل کتاب مصالحه کې دې موضوع ته په ځانګړې توګه اشاره کړې چې د اعتدالپالنې پر وړاندې د افراطپالنې په پلوي په پاکستانی مدرسو کې د تندلارۍ په زده کړو ورکولو سره پاکستانی نظامی حکومت او استخبارات د منطیقي سوله او ثبات له گواښ سره مخ کوي. هغوی په دې ښه پوهیږي چې کله په یوه هېواد کې اعتدالپالنه شتون ونه لري نو یو هېواد له بې ثباتۍ او نامطلوبه امنیتي وضعیت سره مخ کیږي او که د اعتدالپالنې په نشتون کې سوله رامنځته هم شي ډېر ژر په ویجاړه او په پای کې به هېواد بیرته د اضطراري بڼې درلودونکی وي. د پورته څرګندونو په رڼا کې ویلی شو چې د سولې او ثبات لپاره اعتدالپالنه د اړینې موضوع په توګه منلی شو.

۱. درآدمبر ایدیلوژۍ‌های سیاسی، اندروهي وود، ترجمه-رفیعی مهربادی، اداره نشرات امور خارجه، ۳۳-۴۹.

دا چې د اعتدالپالنې په نشتون کې د سولې او ثبات لپاره د گواښ څرنگوالی په ډاگه شو نو اوس د لیکنې دوهمې پوښتنې ته د ځواب پیدا کولو هڅه کوو. په اسلامي نړۍ او په ځانګړې توګه افغانستان چې د اعتدالپالنې له نشتون سره مخ دی، د ځینو لارو په تطبیقولو سره کولای شو اعتدالپالنه رامنځته کړو او د همدې اعتدالپالنې له لارې سولې ته چې یو حیاتي ارزښت دی لاره ورته پرانیزو. د اسلامي هېوادونو په کېدون په افغانستان کې د ځینو اړینو موضوعاتو پر سر د اعتدالپالنې نشتون جګړې ته لاره پرانیستې. له دې ډلې څخه مذهبي فرقې، د بنځو حقونه، او د حکومتي نظام ډول کېدون لري.

د بېلو فرقو د منلو پر وړاندې د اعتدالپالنې نشتون په ډېریو اسلامي هېوادونو کې جګړو ته لمن وهي له دې ډلې څخه عراق، پاکستان او افغانستان د یادولو وړ دي. په عراق کې د متحده ایالتونو په لاسوهنه په اکثریته شعیه مذهبه ملت یو سني حکومت برلاسی وګرځول شو چې له دې کبله په یاد هېواد کې د جګړو پیل ښکاره شو. د سني او شعیه مذهبه ډلو ترمنځ د میانه روي په نوم او د یوبل د منلو پرځای افراط رامنځته شو او د عراق په پرمختللي هېواد کې یې د وینو سیندونه جاري کړل او د یاد هېواد ټول ارزښتونه یې له خاور سره خاوري کړ. په پاکستان کې د ضیاء دیکتاتوریه حکومت د سني او شعیه ترمنځ د کرکې د تخم کرلو لپاره په بېلابیلو سکتورونو کې د سنیانو په ګمارلو سره د شعیه او سني ترمنځ شخړې رامنځته کړې او دې ته ورته موضوع په افغانستان کې رامنځته شوه چې د ایران په لاس وهنه او د حکومتي نااندولتوب له کبله یادې فرقې یو د بل دښمني وګرځول شوې او د هېواد د بې ثباتۍ بنسټیز لامل وګرځېده. د بنځو د حقونو په برخه کې په ټولو اسلامي هېوادونو کې یو ډول افراط لیدل کېږي. د اسلام د نوم په کارولو سره بنځې زده کړې او دندې ته نه پرېښودل کېږي، د هغوی څخه د انتخاب یا ټاکنې حق اخیستل کېږي، هغوی د ناقص العقل په بللو سره د هغوی څخه د انسان کېدلو حق اخلي او دې ته ورته د نورو ګڼ شمېر افراطي ګړنو په ترسره کولو سره د ټولې یوه لویه برخه له پامه غورځوي. د افراطپاله دا کړنې په څرګنده توګه د نارینه او ښځینه ترمنځ د کرکې د پیداېښت سبب ګرځي او په یو ډول دا چاره هم یو هېواد د جګړې او بې ثباتۍ پر لور بیايي.^۱

د دې لپاره باید د پوهاوی کچه د اسلام په رڼا کې لوړه شي لکه څرنگه چې د سولې د رامنځته کولو د سولې لپاره فرهنگ سازي ته اړتیا لري همداسې د اعتدالپالنې د رامنځته کولو لپاره د اعتدالپالنې لپاره فرهنگسازي ته کار کولو په کار دي. او دا پوهاوی باید د اسلام د رښتینو زده کړو په چوکاټ کې ورکړل شي لکه څرنگه چې د بنځو او نارینوو په مساوي بللو سره قرآن شریف د مېرمنې او نارینه د ګډ اصل په بیانولو سره هغوی د خدای پر وړاندې مساوي ګرځوي. د نارینه او ښځینه پیداېښت له یوه نفس څخه کېږي. قرآن فرمایي:

«ای خلکو، دالله په معامله کې (د خپلې دندې له لورې) محتاطه واوسئ، چې ته یې له واحد نفس څخه پیدا کړې او د هغه لپاره یې د هغه د (نسل) ملګرې پیدا کړه او د دوی دواړو څخه یې ډېری نارینه او ښځینه پیدا کړل، او د الله په معامله کې (د خپلې دندې له لورې) محتاط واوسئ، د چا په نوم چې ته له نورو څخه (خپل حق) غواړې، او د اړیکو د تړون په معامله کې، ډاډمنه ده چې الله پرتا هرچیرې نظر لرونکی دی.»^۱

له دې وړ هغې خوا که چیرې مور دریم لامل ته راشو چې هغه د حکومت ډول دی نو مور به دا وینو چې افراطپاله د اعتدالپالنې په څپلو سره د دې هڅه کوي چې د حکومتونو لپاره ولسواکي یوه ناوړه او د اسلام د نوم په کارولو سره ولسواکۍ یوه کفرې پدیده وپولي او له هغه حکومتي نظام سره جهاد اعلانیوي چې ولسواکه حکومت لري. په اوسني وخت کې د افغانستان په وضعیت کې دا لامل ترټولو کواښونکی دی. ترهګر د دې په لټه کې دي چې د نظام په کفرې بللو سره د حکومتدارۍ په برخه کې شته پرمختګونه له منځه یوسي او په هېواد کې د سولې رامنځته کېدل نور هم ستونزمن کړي.

په پای کې ویلی شو چې د باثباته سولې د رامنځته کولو لپاره د اعتدالپالنې لپاره فرهنګسازي کول اړینه مسئله په ډاګه کوي. د اعتدالپالنې لپاره فرهنګسازي باید د قرآني آیتونو په رڼا کې سرته ورسیري ترڅو اسلامي ټولني د افراطپالو تفسیرونو څخه وژغوري او د هغوی ترمنځ د یو بل د منلو او درناوي پیدا کولو په برخه کې رغنده رول ولوبوي. ځکه چې اسلام تل د یو بل منل او هغوی ته درناوی ارزښتمن ګرځوي او د سولې په رامنځته کولو ټینګار کوي.^۲ اسلامي ټولني او په سر کې یې افغانستان هغه وخت د سولې ریښتیني څښتنان ګرځېدل شي تر هغوی چې په خپلو ټولنیزو، فرهنګي، مذهبي او اقتصادي چارو کې د اعتدالپالنې ارزښت ته لومړیتوب ورنکړي.

۱. سوره النساء: ۱

۲. توضیح المسائل فقه حنفی، مولانا عبدالواحد فقیری هروی، شیخ الاسلام جام، ۱۳۹۴ه. ش، ۵۵-۸۸.

سوءاستفاده از آزادی بیان و ایجاد مسوولیت جزایی

حسن یار قاضی زاده^۱

چکیده

آزادی بیان که معادل کلمه انگلیسی Freedom of expression است، یکی از اساسی‌ترین حقوق هر شهروند است که از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. آزادی بیان به این معنی است که هر فرد بتواند اندیشه و فکر خود را به هر نحو ممکن به صورت آزادانه اظهار و بیان نماید، مشروط براین‌که به آزادی دیگران و مصالح عامه آسیب نرسانند. آزادی بیان در اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی و قوانین داخلی هر کشور به رسمیت شناخته شده و از آن حمایت صورت گرفته است. در دین مقدس اسلام نیز به تفکر و تعقل و هم‌چنان به اندیشیدن تأکید زیاد شده است.

آزادی بیان به مثابه حقوق اساسی و بشری افراد در جامعه است که در سایه‌ی آزادی بیان؛ افراد می‌توانند دیدگاه‌های و نظریات شان را ابراز و بیان نمایند. آزادی بیان نمی‌تواند به صورت مطلق باشد، زیرا آزادی به صورت مطلق صدمه‌زننده به حقوق و آزادی‌های دیگران است و عدول از آزادی بیان و ضرر رساندن به حقوق و آزادی‌های دیگران، در اکثر موارد موجب ایجاد مسوولیت جزایی در فرد می‌شود؛ مانند توهین کردن به دیگران به بهانه آزادی بیان، دشنام دادن، افشای اسرار شخصی، فعالیت‌های تعصب‌آمیز در فضایی اینترنتی و سایبری و جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی. از طرف دیگر حکومت، به بهانه تأمین حقوق دیگران و مصالح عامه نمی‌تواند جلوی آزادی بیان را بگیرد و با تفسیر نمودن موسع از مفاهیم چون آزادی دیگران و مصالح عامه، سبب محدودیت و حتی سلب آزادی بیان گردد. روش تحقیق در این مقاله تحلیلی-توصیفی است و شیوه‌ی گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای می‌باشد.

واژه‌گان کلیدی: آزادی بیان، سوءاستفاده از آزادی بیان، اسناد بین‌المللی، قوانین داخلی و مسوولیت جزایی.

مقدمه

آزادی یکی از حقوق اساسی و بنیادین بشر بوده که از بدو تولد تا زمان وفات می‌تواند، از این حق بهره‌مند شود و هیچ‌کس نمی‌تواند آزادی دیگری را بدون موجب محدود یا سلب نماید. آزادی حقی است که به موجب آن افراد می‌توانند استعدادها و توانایی‌های طبیعی و خدادادی خویش را به کار اندازد، مشروط بر آنکه آسیب یا زینانی به دیگران نرساند (هاشمی، ۱۳۷۹).

آزادی انواع متعدد دارد که آزادی بیان یکی از انواع آن است. آزادی بیان یکی از مهم‌ترین حقوق و ارزش‌های انسانی و اسلامی است که تأثیر عمیق در رشد و شکوفایی استعدادهای افراد و تکامل مادی و معنوی جامعه و اصلاح ساختارهای مختلف آن به دنبال دارد (حسینی کارنامی، ۱۳۹۳).

بشر با تفکر و اندیشه از جانداران ممتاز شده است و این امتیاز را به برکت آزاد بودنش در زندگی و سرنوشت شخصی کسب کرده است. تحول و تکامل اندیشه جز در بستر بیان ممکن نشده است. بیان ابزار تکامل اندیشه و حتی فعلیت آن بوده و هست (عبداللهی، ۱۳۸۶).

آزادی بیان به مثابه رشد و ترقی شکوفایی استعدادها می‌تواند در اصلاح ساختار نظام سیاسی و اجتماعی و همچنین در بلندبردن اقتصاد کشور موثر باشد؛ زیرا هر فرد می‌تواند که استعدادهای خویش را در سایه آزادی بیان تبارز داده و با اظهار فکر و اندیشه شان بتواند که بهترین طرح‌ها را برای اصلاح و بهتر شدن ساختار جامعه ارایه نماید. آزادی بیان نباید بهانه‌ای برای تحریف و وارونه جلوه دادن حقایق، واقعیت‌های اجتماعی، آموزه‌های دینی و مذهبی شود. بلکه آزادی بیان باید منجر به انتقال معلومات مفید و کار آمد و کسب معلومات درست و ارزش‌های دینی، مذهبی و انسانی گردد (عارفی، روزنامه افغانستان ۲۵ ثور ۱۳۹۶).

تعریف آزادی بیان

آزادی بیان معادل کلمه انگلیسی Freedom of expression حق طبیعی است که همه افراد، به مقتضای انسان بودن خود به‌طور یکسان از آن برخوردار اند و به موجب آن در بیان اندیشه و فکر خود، تاجایی که موجب نقض حقوق دیگران و اصول ارزشی مورد احترام جامعه نشود، مجاز اند (جوادی آملی، ۱۳۸۴).

در تعریف خود بیان آمده، عبارت از طریقه‌ای است که انسان‌ها به وسیله آن دیدگاه‌ها و یا به‌عبارت دیگر اندیشه خود را به دیگران منتقل می‌کنند، خواه این دیدگاه و اندیشه یک دیدگاه سیاسی، اجتماعی و یا حتی صرفاً یک ایده هنری باشد (فاطمی، ۱۳۸۸).

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که افغانستان آن را امضا کرده و به آن ملحق شده است، در ماده‌ی ۱۹ خویش حق آزادی بیان را چنین بیان می‌دارد: « ۱- هیچ‌کس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت قرار داد. ۲- هر کس حق آزادی بیان دارد که این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه‌ی اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهی یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا به هر وسیله‌ی دیگر به انتخاب خود می‌باشد.» اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان تنظیم کننده قواعد عام حمایت از حقوق بشر در جهان در ماده ۱۹ حق آزادی بیان و عقیده را به رسمیت شناخته و از آن حمایت کرده است: «هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.» اعلامیه اسلامی حقوق بشر در ماده ۲۲ حق آزادی بیان را به رسمیت شناخته است: «هر انسانی حق دارد نظر خود را به هر شکلی که مغایر با اصول شرعی نباشد آزادانه بیان کند.»

ماهیت آزادی بیان

در مورد این‌که آزادی بیان جزء کدام کتگوری از حقوق قرار می‌گیرد دیدگاه‌های مختلف است. بعضی از دانشمندان آزادی بیان را جزء حقوق طبیعی و ذاتی افراد می‌دانند چنانچه جوادی آملی در تعریف آزادی بیان آن را بیان داشت. از نظر حقوق طبیعی آزادی بیان در مفهوم وسیع خویش ناشی از طبیعت و ذات انسانی است، مادامی که بیان موجب ضیاع حق طبیعی دیگران نشود، امر موجه دانسته می‌شود (طبیعی، بی‌تا). اما برخی دانشمندان آزادی بیان را جزء حقوق بشری انسان‌ها می‌دانند که هر انسان از تمام حقوق و آزادی‌های به شمول آزادی بیان برخوردار است. بعضی هم آزادی بیان را جزء حقوق اساسی انسان‌ها می‌دانند. به هر صورت دیدگاه غالب و اکثریت این است که آزادی بیان جزء حقوق بشری و اساسی انسان‌ها است و از این سبب اسناد ملی و بین‌المللی و هم‌چنین دین مقدس اسلام این حق را به رسمیت شناخته و از آن حمایت کرده است.

با آنکه آزادی بیان مورد قبول جامعه مدرن و ملل متمدن جهان امروزی قرار گرفته است که این امر از به رسمیت شناختن و حمایت از آن در اسناد ملی و بین‌المللی به وضوح معلوم می‌گردد؛ اما هستند تعدادی از افراد که مخالف آزادی بیان است و دلایلی هم به‌خاطر این مدعای خود دارد. دلایل مخالفین آزادی بیان عبارت است از:

۱) در میان افکار، ویروس‌های وجود دارد که باید نسبت به آن‌ها حساس بود؛ یعنی همان‌گونه که نسبت به غذای جسم خود حساسیت داریم باید در مورد خوراک فکری خود نیز حساس باشیم.

۲) وضعیت موجود در آزادترین کشورهای جهان که در آنجا نیز آزادی بیان به نحوی مطلق وجود ندارد. در هر کشوری اگر کسی بخواهد از آزادی بیان در جهت تجزیه آن کشور استفاده کند یا برای ایجاد فتنه‌ها و آشوب‌های قومی بهره گیرد و مردم را به جان‌هم اندازد با او برخورد می‌کند. خاک، سرزمین، کشور، ملیت آنقدر محترم است که تمامیت آن بالاتر از هر ارزشی است، حتی ارزش آزادی بیان.

۳) آزادی مطلق، هرج و مرج است و در مقام عمل هیچ‌وقت آزادی بیان به‌طور مطلق وجود نداشته است، زیرا انواع از منع‌های نانوشته وجود دارد و ارزش‌ها و ساختارها چنان در این چنین جوامع شکل گرفته‌اند که فکر و بیان را کاملاً محدود کرده‌اند (برنده‌گی، ۱۳۸۹).

۴) این نقد از آزادی بیان زمانی بهتر خواهد بود که آزادی بیان به‌صورت مطلق به رسمیت شناخته شود؛ درحالی‌که هیچ‌گاهی این آزادی چه در ادیان الهی و آسمانی و چه در اسناد ملی و بین‌المللی به‌صورت مطلق به رسمیت شناخته نشده است، لذا از این جهت این نقد و این مخالفت با آزادی بیان و جبهه انتقادی و سازندگی ندارد و دلیل‌شان ارزش استدلال کردن را ندارد.

محدودیت‌های آزادی بیان

آزادی بیان از جمله حقوقی است که به‌صورت مطلق به رسمیت شناخته نشده است. نه تنها قانون‌گذار بعضی از محدودیت‌ها را بر این حق قایل شده است، بلکه از نظر دین اسلام و سایر ادیان بعضی از محدودیت‌ها را برای آزادی بیان در نظر گرفته است. در اسلام توهین به مقدسات، هتک حیثیت، افشای اسرار، شایعه‌پراکنی و توطئه منع شده و از جمله محدودیت‌های آزادی بیان اند (جوادی آملی، ۱۳۸۴).

یکی از محدودیت‌های آزادی بیان که در قرآن ذکر شده است، رعایت حریم خصوصی زندگی دیگران است (برنده‌گی، ۱۳۸۹). محدودیت آزادی بیان مطابق ماده ۳۴ قانون اساسی و ماده ۴ قانون رسانه‌های همگانی و هم‌چنین ماده ۲۴ قانون اساسی که به‌طور کل آزادی را حق طبیعی انسان می‌داند و این حق را جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد حدودی ندارد. باین‌وجود آزادی بیان و هر آزادی دیگر به‌طور مطلق وجود ندارد. این امر از ماده ۴ قانون رسانه‌های همگانی نیز استنباط می‌شود که آزادی بیان را در حدود احکام قانون به رسمیت شناخته است؛ زیرا آزادی به‌طور مطلق صدمه‌زننده به آزادی دیگران اند. باتوجه به مواد ذکرشده‌ی قانونی فوق محدودیت‌های آزادی بیان عبارت است از:

۱- به حقوق دیگران صدمه نرساند، یعنی آزادی بیان تا آنجا آزاد است که به حقوق دیگران آسیب و صدمه نرساند.

۲- به مصالح عامه صدمه نرساند، یعنی این که آزادی بیان تا آنجایی که مصلحت عمومی ایجاد کند آزاد است در غیر آن هرگاه به مصالح عامه صدمه و آسیب برساند محدود می شود. ۳- در حدود احکام قانون باشد، این شرط که درحقیقت دربرگیرنده هر دو شرط اول و دوم است؛ آزادی بیان تا آنجا آزاد است که مطابق احکام قانون باشد. این حدود مقرر برای آزادی بیان تعهد قانونی رعایت آن را برای همه افراد ایجاد می کند که نقض آن موجب ایجاد مسوولیت جزایی می گردد.

مطابق نظام حقوقی کشور ما، اگر این سه شرط رعایت شود آزادی بیان مبنای قانونی داشته و هرکس می تواند فکر خود را به وسیله گفتار، نوشتار، تصویر و یا وسایل دیگر اظهار نماید. اسناد بین المللی نیز برای آزادی بیان محدودیت های را وضع نموده است و این امر را می توان از ماده ۱۹ کنوانسیون حقوق مدنی سیاسی استنباط کرد که عبارت از: ۱- به منظور احترام به حقوق و حیثیت دیگران ۲- به منظور حمایت از امنیت ملی و یا نظم، بهداشت و اخلاق عمومی. هم چنین از ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز که بیان کننده استفاده از حق است آن را فقط تابع محدودیت هایی که به وسیله قانون ایجاد شده می داند که عبارت از ۱- مراعات کردن حقوق و آزادی های دیگران

۲- مراعات کردن نظم عمومی، اخلاق عمومی و رفاه همگانی

از نظر دینی و آموزه های مذهبی نیز محدودیت های برای آزادی بیان مطرح شده است و معیارهای برای استفاده از این حق تبیین شده است و تأکید گردیده است که افراد نمی توانند به بهانه آزادی بیان از آن معیارها عدول نمایند. در صورت که آزادی بیان باعث تحقیر، گمراهی و بی دینی مردم گردد، قابل پذیرش نبوده و به هیچ وجه توهین و تحقیر افراد را نمی پذیرد (عارفی، ۱۳۹۶).

با آنکه محدودیت در حق آزادی بیان جهت تأمین حقوق دیگران و رعایت مصالح عمومی، نظم و اخلاق عمومی در جامعه امری معقول و پسندیده است. اما از آنجایی که مفاهیم محدود کننده مانند صدمه رساندن به حقوق دیگران، مصالح عامه؛ مفاهیم بسیار عام و کلی است که مصادیق آن مشخص نیست؛ لذا بیم و ترس از آن می رود که حکومت های قدرتمدار و دیکتاتوری که پایبندی به قوانین داخلی و اسناد بین المللی ندارد، با استفاده از این مفاهیم عام و کلی و تفسیر موسع نمودن، آزادی بیان را محدود و حتی در بعضی از موارد سلب کند؛ تا این که جلوی اظهار نظر قانونی شهروندان را بگیرند و اقداماتی که به ضرر حکومت باشد ولو این که آن اظهارات منشأ قانونی هم داشته باشد؛ با این مفاهیم کلی توجیه نماید. این امر نیز در ذات خود ضرر و خطری است که آزادی بیان را تهدید می کند و زمینه ی نقد و انتقاد را از شهروندان سلب خواهد کرد.

موارد سوءاستفاده از آزادی بیان

از آنجایی که آزادی بیان جزء حقوق بشری و اساسی هر انسان است و هر فرد می‌تواند از این حق خود استفاده کند، اما هستند شهروندانی که از این حق خود سوءاستفاده کرده یعنی این‌گونه می‌پندارد که آزادی بیان یعنی هر نوع اظهار نظر مطلق و بدون قید و شرط؛ بر این اساس به توهین و دشنام افشای اسرار شخصی و... مبادرت می‌ورزند. در نظام حقوقی کشور ما مواردی که شهروندان شرایط مواد ۲۴ و ۳۴ قانون اساسی و ماده ۴ قانون رسانه‌های همگانی را در نظر نمی‌گیرند و مرتکب اعمال جرمی می‌گردند، در ذیل به آن موضوعات مطابق کُد جزا به صورت جداگانه پرداخته می‌شود.

الف- توهین و دشنام

توهین و دشنام از جمله مواردی است که متأسفانه بسیار زیاد، توسط شهروندان با سوءاستفاده از آزادی بیان انجام می‌شود. این موضوع از نظر دین مقدس اسلام نیز منع شده است و در نظام حقوقی کشور ما، در ماده ۶۷۸ کُد جزا جرم‌انگاری شده است و مرتکب آن مورد تعقیب عدلی و قضایی قرار می‌گیرد. «۱- شخصی که به دیگری، امری را نسبت دهد که به اثر آن اعتبار یا حیثیت وی جریحه‌دار شود، گرچه متضمن استناد به یک واقعه معین نباشد، مرتکب جرم توهین اشخاص شناخته می‌شود. ۲- شخصی که دیگری را به الفاظ ناپسند و زشت مخاطب قرار دهد، مرتکب جرم دشنام شناخته می‌شود. ۳- مرتکبین مندرج فقره‌های ۱ و ۲ این ماده مطابق احکام این فصل مجازات می‌گردد.» ماده ۶۷۹ کُد جزا مجازات اشخاص توهین‌کننده و دشنام‌کننده را بیان داشته است که جزایی نقدی کمترین آن پنج‌هزار و زیادترین آن سی‌هزار افغانی می‌باشد.

ب- فعالیت‌های تعصب‌آمیز در فضای سایبری

متأسفانه تعدادی از شهروندان کشور ما با استفاده از فضای مجازی با هویت‌های اصلی و جعلی فعالیت‌های تعصب‌آمیزشان را در قالب آزادی بیان توجیه می‌کنند. این عمل در ماده ۸۷۰ کُد جزا جرم‌انگاری شده است زیرا افراد با سوءاستفاده از آزادی بیان و به بهانه این که اظهار فکر و اندیشه در فضای مجازی و سایبری آزاد است و این را جزء حق آزادی بیان خود می‌پندارد از این جهت، دست به فعالیت‌های تعصب‌آمیز، قومی، مذهبی، سمتی، حزبی و... می‌زنند که این کار شان باعث تفرقه و نفاق بین اقوام و مذاهب باهم برادر در کشور می‌گردد؛ لذا در نظام حقوقی کشور ما این عمل جرم‌انگاری شده و مرتکب آن را با توجه به ماده فوق‌الذکر به حبس قصیر و متوسط قابل مجازات می‌داند، تا جلو این چنین تفرقه‌ها و نفرت‌پراکنی‌ها گرفته شود. متأسفانه در عمل به نام آزادی بیان، دامن‌زدن به تعصبات چه عمدی و چه غیرعمدی در فضای مجازی و سایبری خیلی زیاد است که کنترل فضایی سایبری نیز یک امر مشکل و سختی است.

ج- افشای اسرار شخصی

افشای اسرار شخصی به بهانه آزادی بیان نیز امر قبیح و مذموم است که نه تنها در ادیان آسمانی و الهی این امر مذموم؛ مورد تقبیح و نکوهش قرار گرفته است، بلکه در نظام حقوقی کشور ما در ماده ۸۶۸ کد جزا نیز افشای اسرار شخصی افراد که سبب زیان و ضرر و سبب آسیب‌رساندن مادی و معنوی آن افراد می‌گردد؛ منع گردیده و این عمل را جرم دانسته است؛ زیرا افشای اسرار شخصی ممکن است؛ منجر به ایجاد ضرر مادی یا معنوی یا موجب هتک حیثیت کسی گردد. البته این افشای اسرار شخصی تنها در فضای سایبر و انترنت است که امروزه آزادی بیان هم بیشترین سوءاستفاده و نقض را هم از طریق همین فضای مجازی و سایبری دارد. مرتکب این جرم به حبس متوسط تا دو سال یا جزای نقدی از شصت هزار افغانی الی صدوبیست هزار افغانی محکوم می‌گردد.

د- جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی

از آنجایی که عفت و اخلاق عمومی از مهم‌ترین و بارزترین خصوصیات جوامع اسلامی است و نباید مورد تعرض قرار گیرد، اما بعضاً هستند افرادی که با استفاده از آزادی بیان دست به اقدامات می‌زنند که عفت و اخلاق عمومی را زیرسوال برده و موضوعات غیراسلامی یا غیراخلاقی را پخش و نشر یا تولید یا ارسال می‌کنند. این عمل نیز مطابق نظام حقوقی کشور ما در ماده ۸۶۷ جرم دانسته شده است که مبدا شخصی با استفاده از این که دارای حق آزادی بیان است و می‌تواند هر اقدامی که دلش خواست انجام دهد، بلکه آزادی بیان به معنی زیرپا گذاشتن هنجارهای اخلاقی و اسلامی جامعه نیست؛ بلکه آزادی بیان به معنی همسویی و همگامی با جامعه و اخلاق عمومی و اجتماعی است. هرگاه افرادی با نقض از حق آزادی بیان خود، مرتکب جرایمی علیه عفت و اخلاق عمومی جامعه گردد، مطابق ماده فوق‌الذکر به حبس متوسط تا دو سال یا جزای نقدی از پنج هزار تا شصت هزار افغانی، محکوم می‌گردد. در یک جمع‌بندی باید اذعان کرد که در کشور ما متأسفانه شهروندان کشور با به کارگیری اشتباه از آزادی بیان و سوءاستفاده از آزادی بیان باعث نفرت‌پراکنی و باعث توهین و دشنام به اشخاص می‌شوند که اکثر این موارد از طریق فضای مجازی و سایبر انجام می‌شود. این وضعیت ناشی از دو موضوع است، اول این که چون کشور ما دو دهه است که شاهد به رسمیت شناختن آزادی بیان در قوانین نافذ کشور است و اکثریت شهروندان بی‌خبر از احکام قانون و بی‌خبر از مفهوم واقعی آزادی بیان است از این جهت اقدام به توهین و دشنام‌های ناخواسته در فضای مجازی می‌نماید. دوم اشخاص مغرض و عقده‌ی می‌خواهد که با تحریک احساسات جمعی و ایجاد نفاق بین اقوام و مذاهب ساکن در کشور؛ درحقیقت آن اهداف و فعالیت‌های مغرضانه که دارد توسط نفرت‌پراکنی و شایعه‌پراکنی‌های خلاف واقع، نفاق را بین شهروندان ایجاد کند و به آن هدفی که دارد برسد.

البته یک موضوع را باید تفکیک کرد که انتقاد کردن از نفرت‌پراکنی، فحش و دشنام کاملاً جدا است و دارای بار مفهومی مستقل است. انتقاد هیچ‌وقت بد نبوده و نیست بلکه باعث رشد و شکوفایی نظام، حاکمیت و حکومت می‌شود، در صورتی که با معیارها برابر باشد. انتقاد باید سازنده و مطابق واقع باشد و ضعف‌های را که وجود دارد نشانه بگیرد و در اخیر راهکار جهت حل آن موضوعات نیز ارائه نمایند. این موضوع را نظام حقوقی کشور ما در کد جزا در ماده ۶۸۰ به رسمیت شناخته است.

در این ماده انتقاد بر کارکردهای دولت و حکومت فحش و دشنام نیست در صورتی که مطابق قانون صورت گیرد نه هر انتقاد خلاف واقع و گمراه‌کننده‌ای که اذهان عامه را مخدوش کند؛ بلکه آن انتقادی که معیارهای قانونی در آن مراعات گردد.

نتیجه‌گیری

آزادی بیان از حقوق بشری و اساسی افراد بوده که در قوانین داخلی، دین مقدس اسلام و اسناد بین‌المللی به رسمیت شناخته شده و از آن حمایت شده است، اما نه به‌طور مطلق. به‌طور عموم هرگاه استفاده از این حق به آزادی دیگران یا مصالح عامه آسیب برساند سبب محدودیت از این حق می‌گردد که منطقی است. سوءاستفاده از آزادی بیان در نظام حقوقی کشور ما، دارای ضمانت اجرایی جزایی قرار گرفته است یعنی عدول از معیارهای قانونی حق آزادی بیان موجب مجازات شخصی که این معیارها را نقض کرده، می‌شود، که آن معیارها مطابق نظام حقوقی کشور ما آزادی دیگران و مصالح عامه است.

هرگاه از آزادی بیان سوءاستفاده صورت گیرد و آزادی بیان موجب صدمه‌رساندن به حیثیت و آبروی دیگران، موجب افشای اسرار شخصی، فحش و دشنام، موجب فعالیت‌های تعصب‌آمیز در فضای سایبر و باعث خدشه‌دار کردن عفت و اخلاق عمومی جامعه گردد؛ مطابق نظام حقوقی کشور ما جرم‌انگاری شده است و مرتکب آن قابل مجازات می‌باشد. از این طرف گاهی حکومت‌های دیکتاتور و قانون‌گریز با استفاده از مفاهیم عام و کلی، محدودیت‌های را برای آزادی بیان وضع می‌کند. این امر نیز برای آزادی بیان خطرناک است؛ زیرا با تفسیر موسع از مفاهیم کلی هر اقدامی که علیه حکومت باشد، توجیه می‌کند.

نقد و انتقاد کردن؛ از نفرت‌پراکنی، فحش و دشنام، و هر امری که موجب صدمه به حقوق دیگران و مصالح عامه می‌شود، کاملاً متفاوت بوده و دارای بار مفهومی مستقل است. انتقاد هیچ‌وقت بد نبوده و نیست بلکه باعث رشد و شکوفایی هر نظام می‌گردد، در صورتی که فرهنگ نقد و انتقاد رعایت گردد و از این طرف نیز حکومت نباید جلو نقدهای سازنده را به بهانه مصالح عامه و آزادی دیگران بگیرد ولو این که به ضرر حکومت هم باشد؛ زیرا نقد و انتقاد همیشه سازنده بوده و موجب رشد و شکوفایی جامعه می‌گردد.

نقش علمای دین در صلح‌پروری مدینه عمری^۱

چکیده

با ظهور دین اسلام، علمای دین در میان مردم از جایگاه خاصی برخوردار شدند. علمای دین آگاه به تمام مسایل دینی و احکام دین بودند و مردم با مراجعه به علما خواهان رسیدگی به منازعات و مشکلات خود نظر به احکام قرآن و احادیث می‌شدند. در افغانستان نیز علمای دین در جنبه‌های گوناگون زندگی مردم و جامعه نقش دارند که نقش علما در راستای صلح‌پروری با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای در این مقاله تبیین و تشریح می‌گردد.

کلید واژه‌ها: علمای دین، صلح، صلح‌پروری.

مقدمه

صلح از جمله مقدس‌ترین واژه‌گانی است که از بدو پیدایش انسان و جوامع انسانی به‌عنوان یکی از معیارهای اخلاقی و ارزشی جوامع شناخته می‌شود. دین اسلام نیز صلح و امنیت را از مهم‌ترین موضوعات شمرده و برای تحقق آن احکام به‌خصوصی را وضع نموده و برای کسانی که صلح و آرامش را از بین می‌برند، جزای سنگینی تعیین کرده است. جامعه‌ی افغانی که یک جامعه‌ی اسلامی می‌باشد، علمای دین بنابر آگاهی که از اسلام دارند و ارزشی که اسلام به آنان داده، نقش پررنگی در آن دارند. طوریکه تاریخ گواه آن است، زمانی که اداره امور مسلمین به دست علمای بیدار، دلسوز و مخلص قرار داشت، در جامعه امنیت و صلح حکم‌فرما بود و هرگاه زعامت و قیادت مسلمین به دست افراد جاهل سپرده شد جامعه در پرتگاه ظلم و استبداد سقوط کرد (حمیدی و دیگران، ۱۳۹۰). بسیاری از منازعات جنسیتی، فامیلی، حقوقی و غیره مشکلاتی که در بین مردم رخ می‌دهد را علما می‌توانند از طرق مختلف حل کنند، با توجه به اعتماد مردم به علمای دین، آن‌ها با افزایش مطالعات و تحقیقات خود می‌توانند نقش زیادی در حل مسایل مختلف و پرورش و نهادینه کردن مسایل مختلفی چون همدلی، همدیگرپذیری، وحدت و صلح داشته باشند. با توجه به این که صلح نیاز جدی تمام جوامع بشری بوده و در جامعه‌ی مسلمان افغانستان نقش علمای دین در این راستا از همین جا سرچشمه می‌گیرد، این مقاله نقش علمای دین در راستای صلح‌پروری را مورد بررسی قرار می‌دهد.

مفهوم صلح

مفهوم صلح مانند بسیاری دیگر از مفاهیم علوم انسانی، تعریف‌ها و معناهای گوناگون دارد. اکثر لغت‌نامه‌های فارسی چون لغت‌نامه‌ی معین، فرهنگ عمید، و دیگران در این‌که صلح را به آشتی تعبیر کنند اتفاق نظر دارند (صارم، ۱۳۹۵).

صلح در اصطلاح مفهوم آن بسیار گسترش یافته و به‌عنوان یک آرمان جهانی یک مفهوم مطلق نیست و از جنبه‌های مختلفی می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد. در مناسبات میان و درون فردی، صلح به‌معنای آرامش؛ و در روابط جمعی گسترده‌تر، ثبات و توازن قدرت تلقی شده است. هم‌چنان با در نظر داشت دیدگاه‌های دینی و فرهنگی متفاوت مفهوم اصطلاحی صلح نیز تعاریفی متفاوت می‌تواند داشته باشد. مفهوم نبود جنگ و خشونت در یک جامعه را فعالان، رهبران و نظریه‌پردازان مختلف صلح، مفهوم ناقص دانسته‌اند. از جمله می‌توان اسامی نظریه‌پردازانی چون هنری کسینجر وزیر خارجه پیشین ایالات متحده امریکا، لی دوک تو فعال صلح ویتنام و دیگر فعالان صلح را نام برد. بزرگ‌ترین مکاتب فکری که این مفهوم صلح را نمی‌پسندند، لیبرالیسم و ریالیسم اند که در دیدگاه آن‌ها بزرگ‌ترین تهدید و عامل ازمیان بردن صلح در جهان، انارشیم و نظام‌های دیکتاتوری است (حسرت، ۱۳۹۲).

صلح در اصطلاح قطع جنگ و تغییر حالت منازعه و پایان‌دادن به اختلافات می‌باشد (سرفراز، ۱۳۹۰). در قرآن کریم خطابات صریح برای ایجاد، اعمار، تحقق، حفظ و گسترش صلح و سلم موجود است. مثلاً آنجا که می‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا ادخلو فی السلم کافه»، «انما المومنین اخوه فاصلحوا بین اخویکم». پیامبر (ص) نیز فرموده‌اند: آیا شما را به چیزی با فضیلت‌تر از نماز و روزه و زکات، آگاه کنم؟ آن چیز، اصلاح میان مردم است، زیرا تیره شدن روابط میان مردم، مهلک و دین برانداز است (کسالی، ۱۳۹۲).

باتوجه به نگرش‌ها و تعاریف گوناگونی که در فوق از مفهوم صلح ارایه شد، معنای صلح و مفهوم حقیقی که از این واژه مراد می‌شود این است که صلح یعنی نبود خشونت مستقیم و جنگ برعلاوه رعایت خواست اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نیازهای اولیه انسان که حاصل آن زندگی در مسالمت، همزیستی و مناسبات دوستانه و شرافت‌مندانه میان انسان‌ها می‌باشد.

لازم به ذکر است که مشروعیت صلح در قرآن، سنت و اجماع ثابت شده است و به‌عنوان یک عمل خیر و نیکو معرفی شده است. هم‌چنان صلح انواع مختلفی داشته و دسته‌بندی‌های گوناگونی از آن صورت گرفته است که باتوجه به ظرفیت و موضوع این مقاله به شرح شان نمی‌پردازیم.

علمای دین، مقام و جایگاه‌شان

منظور از (علمای دین) در جوامع دینی و سنتی همانا توده و یا قشر مخصوصی است که مسایل دین و مذهب را به حد کافی آموخته و در مورد دین، احکام و ارزش‌های دینی، منابع و مراجع مختلف دینی چون تفسیر قرآن کریم، احادیث نبوی (ص) و فقه اسلامی معلومات کافی داشته و در یکی از ساحات دینی و یا ساحات متعدد دینی چون: حفظ و تدریس قرآن کریم، تدریس و آموزش مضامین دینی، صدور فتوی، ابراز نظر در مسایل فردی و اجتماعی، امامت نمازهای جماعت، امامت و جماعت در روزهای عید و جمعه، عقد ازدواج و در زمینه‌های دینی دیگر مصروف کار و فعالیت باشد. و ناگفته نماند که مفهوم فوق را کلمات دیگری مانند: روحانی، شیخ و رجال دین نیز افاده می‌کند (حمیدی و دیگران، ۱۳۹۰).

علما در دین اسلام از جایگاه بلند و والایی برخوردار اند چنانچه رسول‌الله (ص) می‌فرماید که علما جانشینان پیامبران اند. و الله متعال در مورد اهمیت و مقام علما در چندین جای قرآن کریم بیان داشته که علما از ویژگی خاصی برخوردار اند از جمله الله متعال می‌فرماید که: (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ). خداوند (ج) به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و بهره‌ی از علم دارند درجات عالی می‌بخشد (المجادله: ۲۸).

صلح‌پروری

صلح‌پروری اقدام و تلاش بنیادی‌تر در راستای تامین و رسیدن به صلح شمرده می‌شود. صلح‌پروری نه تنها شامل راهکارهای صلح‌بانی و صلح‌آوری می‌شود بلکه فراتر از آن، به تمامی مراحل منازعه از زمینه و ظهور تا پیامدهای آن، نظر دارد. از این رو صلح‌پروری اقدام همه‌جانبه و موثر برای شناخت ریشه‌ی اصلی منازعه و مسأله کنونی طرف‌های درگیر است که با شناسایی و رفع مشکل طرف‌ها، منازعه را به صورت ساختاری متحول می‌کند. (درسنامه‌ی آموزش مطالعات صلح و حل منازعه، ۱۳۹۴)

صلح‌پروری یعنی تلاش برای ایجاد نوعی فرهنگ صلح که در چارچوب آن، ایستارها و رویه‌ها بر عدم خشونت؛ احترام به حقوق بشر و ترویج تساهل میان فرهنگ‌ها پایه می‌گیرد. مفهوم صلح‌پروری به دلیل داشتن لایه‌های معنایی متعدد و در هم تنیده بودن با دیگر جنبه‌های صلح مفهوم پیچیده‌ای است.

جایگاه علمای دین در جامعه افغانی

علما ورثه‌ی انبیا اند و هم‌چنان مردم افغانستان به علما اهمیت زیادی می‌دهند و همیشه به دیده احترام به علما می‌نگرند و از نظریات شان استفاده می‌کنند. علمای دین در چند عرصه نقش کلیدی و اساسی دارند؛ به ترتیب ذیل بیان می‌گردد.

- احضار طفل نوزاد نزد عالم دین جهت اذان و اقامت؛
- آموزش حروف‌خوانی و مسایل ابتدایی توسط عالم دین؛
- ملاقات پنج وقت مردم در نماز با علمای دین؛
- اشتراک فعال علمای دین در برنامه‌های اجتماعی همچون مراسم نکاح، عروسی، ختم قرآن، فاتحه و غیره (حمیدی و دیگران، ۱۳۹۰).

نقش و رسالت علمای دین در راستای صلح‌پروری

علمای دین چون در ختم سلسله نبوت حضرت محمد (ص) وارثان دعوت، تبلیغ و تحکیم دینی می‌باشند طوری که از اهداف عمده دین اسلام نیز ایجاد صلح و زندگی مسالمت‌آمیز و رفع خشونت از زندگی انسان‌ها گفته شده است، لذا علمای دین در ساخت جامعه‌ای همدیگرپذیر و صلح‌خواه نقش ارزنده‌ای داشته و دارند.

تاریخ گواه است وقتی در راس امور در کشورهای اسلامی علمای بیدار و دلسوز قرار داشتند در جامعه امنیت و صلح حکم فرما بود. ولی وقتی قیادت مسلمین به دست افراد ناصالح، بی‌دین و جاهل قرار گرفت جامعه بشری در پرتگاه ظلم و استبداد سقوط نمود.

علمای دین رسالت و نقش خود در راستای صلح‌پروری را از طرق ذیل می‌توانند ادا کنند:

- آموزش مردم: علما در مساجد بر علاوه‌ی تدریس علوم دینی به تدریس علوم مختلف دیگر چون ریاضی، منطق، علوم اجتماعی و غیره نیز بپردازند.
- امر به معروف و نهی از منکر: علمای دین مردم را به نهی خشونت و جنگ و امر به صلح، آشتی، همدلی و همدیگرپذیری کنند.
- نقش علمای دین در برابر اندیشه‌های ویرانگر: علما باید به مبارزه با افکار افراطی که جایگاه دینی ندارند و سبب ویرانی جامعه و کشور می‌شوند، بپردازند و اول خود و بعد مردم را آگاه کنند.

نتیجه‌گیری

صلح حالتی است که هر نوع نفرت، بدبینی، منازعه و خشونت را از بین می‌برد و دین اسلام تلاش جهت تامین آن را وجبیه و مسوولیت هر فرد می‌داند. علمای دین باتوجه به جایگاه ویژه‌ای که در جامعه افغانی دارند نقش‌شان در این راستا پررنگ‌تر است. علمای دین در جامعه افغانی در هیچ نوع مسایل و قضایا چه خورد و چه بزرگ نقش دارند که مهم‌ترین بُعد وظیفوی علما رسیده‌گی به امور اجتماعی مردم است، لذا علمای دین از طریق آموزش مردم، برخورد همدلانه با مردم و بیان صلح و اهمیت آن و دادن آگاهی به مردم نقش برجسته داشته و رسالت خویش را در راستای صلح‌پروری و ایجاد جامعه‌ای صلح‌دوست و همدیگرپذیر انجام دهند.

نقش دانشجویان در روند صلح پایدار در افغانستان

محمد عوض دانیال^۱

دانشجویان نقش مهم و اساسی در روند صلح پایدار در افغانستان دارند و دانشگاه زمینه‌ی این نقش را فراهم می‌کند. دانشگاه‌ها نقش موثر و واضح در ترویج فرهنگ صلح و صلح‌سازی دارند که بر علاوه‌ی فعالیت معمول آموزشی، به بالفعل شدن توانایی‌های بالقوه‌ی دانشجویان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی کمک می‌کنند. نقش‌هایی که دانشجویان و دانشگاه می‌تواند در روند صلح پایدار در افغانستان ایفا کند، می‌توان قرار ذیل بیان نمود:

(۱) نقش دانشگاه و دانشجویان در توسعه: دانشگاه‌ها به‌عنوان زیرمجموعه‌های نظام تحصیلات عالی در فرایند توسعه‌ی یک کشور مطرح اند و به‌عنوان مراکزی که به تربیت و آماده ساختن نیروی انسانی کارآمد، شایسته و ماهر برای پاسخگویی به نیازهای واقعی جامعه در زمینه‌های مختلف می‌پردازند، نقش حیاتی و کلیدی به عهده دارند؛ چرا که دانشگاه‌ها با فارغان خود به جامعه، عملاً در راه توسعه گام برمی‌دارند. دانشجویان توانا و ماهر می‌توانند به‌صورت مستقیم جامعه را در مسیر شکوفایی قرار دهند که این خود زمینه را برای پایداری صلح و صلح پایدار مهیا می‌سازد.

(۲) نقش دانشگاه و دانشجویان در توسعه‌ی فرهنگی: بررسی و تحلیل رابطه میان دانشگاه و توسعه‌ی فرهنگی، از دو بُعد حایز اهمیت است: از یک طرف، میان علم و فناوری و فرهنگ جامعه، رابطه‌ی مستقیم وجود دارد؛ تا وقتی فرهنگ مناسب و مساعد توسعه علم و دانش در جامعه ایجاد نشود، علم و دانش بازار درخور نخواهد یافت و هیچ‌گاه راهگشای مشکلات بنیادی و اساسی جامعه نخواهد بود. ساخت علمی و ساخت فرهنگی، دو نظام کاملاً مرتبط اند، هیچ‌یک بدون دیگری نمی‌توانند کارآمدی داشته باشند. دانشگاه زمینه را برای توسعه فرهنگی مساعد ساخته و ساخت علمی و فرهنگی جامعه را رقم می‌زند ولی در اصل دانشجویان ممثلین واقعی این ساخت‌وساز فکری جامعه اند و نقش به‌سزایی در توسعه‌ی فرهنگی داشته که این خود از بسترهای تاثیرگذار صلح و توسعه‌ی پایدار در کشور می‌باشد.

۱. ولایت هرات، محصل دانشکده طب معالجوی پوهنتون هرات، رئیس اتحادیه محصلان پوهنتون هرات، و محصل دانشکده حقوق و علوم سیاسی مؤسسه تحصیلات آسیا | تماس: ۰۷۰۴۳۰۸۵۰۰۰-۰۷۹۸۸۲۷۴۵۴ | ایمیل: ewazdanyal9@gmail.com

۳) آموزش صلح توسط دانشگاه‌ها: آموزش صلح در قالب یک رشته و یا مضمون تحصیلی می‌تواند در نهادینه ساختن ذهنیت صلح در بین دانشجویان موثر و مهم باشد. دانشجویانی که در راستای صلح و حل منازعات آموزش دیده باشند از یک سو می‌توانند به گونه‌ی بهتر و فعال‌تر در مدیریت منازعات محیط و اطراف خود نقش فعال داشته باشند و از سوی دیگر می‌توانند مسایل بزرگ و ملی مربوط به صلح را به خوبی درک کرده و صدای هم‌نسلان خویش را بلند سازند.

۴) نقش جوانان در صلح‌سازی: سه دیدگاه کلی در مورد نقش دانشجویان در اعمار صلح وجود دارد: نقش خنثی (سهم نگرفتن و بی‌طرفی در فعالیت‌های مربوطه‌ی صلح)، نقش سازنده (ایفای نقش مثبت در راستای صلح‌سازی و کار برای اعمار صلح در جامعه) و نقش بازدارنده (ایفای نقش مخالف صلح‌سازی با اشتراک در فعالیت‌های خشونت‌آمیز).

۵) نقش دانشجویان در ترویج فرهنگ صلح: دیدگاه دانشجویان درباره صلح روشن و مشخص بوده و دانشجویان، صلح را یک راه‌حل برای بیشتر امور زندگی می‌دانند. نگاه دانشجویان درباره منازعات و کاهش آن هم واضح بوده و نگاه آن‌ها بیشتر یک نگاه علمی بوده که بر کاهش آن تاکید دارند. دانشجویان می‌توانند در بسیاری از موارد در منازعات هم در داخل و هم در بیرون از دانشگاه شرکت کنند و شرکت کردن آن‌ها بستگی به شدت و عوامل منازعه دارد. دانشجویان دختر نیز از ابعاد مختلفی از قبیل دینی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... در ترویج فرهنگ صلح می‌پردازند.

۶) نقش دانشجویان در کاهش منازعات: دانشجویان در کاهش منازعات هم نقش مثبت و هم نقش منفی را می‌توانند داشته باشند یعنی هم می‌توانند منازعه را کاهش دهند و هم می‌توانند شعله‌ی آن را روشن‌تر نمایند، در ضمن به‌عنوان یک متخصص نیز می‌توانند عمل کنند. و از سوی دیگر دانشجویان، توانایی رهبری در کاهش منازعات را داشته و در صورت لزوم آن را تاحدی کنترل می‌نمایند، در ضمن دانشجویان به‌عنوان میانجی‌گر، شخص آگاه و فعال در کاهش منازعات بازی می‌کنند و هم‌چنان در بالابردن سطح فکر، اندیشه، ایجاد زمینه‌ی اتحاد و همدیگر‌پذیری بین دانشجویان دیگر، نقش ارزنده‌ی داشته و تاحدی به‌عنوان بسیج‌کننده‌گان منابع برای کاهش منازعات نیز تاثیرگذار می‌باشند.

۷) دانشگاه‌ها می‌توانند از طریق هنجار‌سازی و هنجار‌گستری و ظرفیت‌سازی اجتماعی در گسترش فرهنگ صلح و کاهش شدت و میزان منازعات منطقه‌ای، نقش آفرینی کنند. بر همین اساس، اقدامات دانشگاه‌ها را می‌توان در سه دسته زیر تقسیم بندی کرد:

۱. اقدامات پیشگیرانه: این اقدامات متمایل به پیشگیری از منازعه و موقعیت‌های خشونت‌آمیز از طریق انتشار اطلاعات در سمینارها، محافل و کنفرانس‌ها به‌عنوان مکان‌هایی برای بحث و تامل درباره فرهنگ صلح، حقوق بشر و وضعیت‌های احتمالی برای دوران پسا صلح است. در این گروه ممکن است فعالیت‌هایی ذیل برنامه درسی یافت شود که با هدف درک بهتر از چهارچوب ارجاع سیاسی و قضایی توافق‌های صلح، بستر یا زمینه سیاسی منازعات مسلحانه و تجارب مهم و قابل ملاحظه در حوزه ایجاد صلح در کنار سایر مسایل مرتبط انجام گیرند. در ارتباط با این گروه معین از اقدامات پیشگیرانه مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی، ابتکارهای مرتبطی برای تفکر و تحلیل از منظری آکادمیک در زمینه‌ی خاستگاه‌ها و دلایل ساختاری منازعات و راه‌های احتمالی غلبه بر آن‌ها انجام می‌دهند.

۲. اقدامات تعدیل‌کننده: این اقدامات متمایل به مدیریت یا اداره منازعه از طریق کاوش مسیرهای احتمالی دست‌یابی به صلح ساختاری هستند. در این گروه از اقدامات دانشگاه‌ها می‌توان اقداماتی اشاره کرد که معطوف به کنارهم آوردن عناصر منازعه از طریق میانجی‌گری است یا در مواردی دیگر دانشگاه خود را «کارگزار صلح» یا «فضای خنثی یا بی‌طرف» در منازعات اعلام می‌کند. می‌توان در این گروه از اقدامات تأسیس دانشگاه سزار را به‌عنوان ثمره مشورت عمومی برای صلح قرار داد.

۳. اقدامات درمانگرانه: این طرح‌ها با هدف عمده تأثیرگذاری برای درمان هتاک‌ها، زخم و عواقب منازعات و در معنای کلانتر بازسازی پیوندهای اجتماعی بر مبنای همبستگی، همکاری و آشتی میان عناصر مختلف درگیر و میان قربانیان و خاطیان در منازعه انجام می‌گیرد. برخی از اقدامات و طرح‌های معین معطوف به بازگرداندن مناسب ستیزه‌جویان سابق به زندگی عادی است.

۸) نقش دانشگاه در جنگ و صلح افغانستان: از دانشگاه به‌عنوان مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عرصه‌ی اجتماعی و از دانشگاهیان به‌عنوان اعضای با کیفیت، آگاه و با دانش جامعه، انتظار می‌رود که در مهم‌ترین مسایل و قضایای جامعه دخیل بوده و سهمی در رفع و یا کاهش مشکلات جامعه داشته باشند. امروزه نقش دانشگاه به انتقال و تولید علم خلاصه نمی‌شود، بلکه دانشگاه و دانشگاهیان باید پیش‌قراولان تغییرات مثبت در جامعه بوده و نیز در زدودن مشکلات و ناهنجاری‌های جامعه، سهمی مفید و مؤثر داشته باشند. ولی دانشگاه‌های افغانستان اکنون چنین نقشی را در کشور نتوانسته‌اند ایفا کنند و در قضایای مهم جنگ و صلح افغانستان بیشتر نقش خنثی و بی‌طرف داشته‌اند.

۹) راه‌اندازی دادخواهی‌ها و سهم‌گیری در دادخواهی‌ها برای صلح و صلح پایدار: امروزه دانشجویان بیشتر از هر گروه دیگر اجتماعی توانایی بلندکردن صدای خویش

را در زمینه‌های گوناگون دارند و در این عرصه از قوت کافی نیز برخوردار اند، بنابراین دانشجویان منحصراً قشر روشن جامعه می‌توانند صدای صلح‌خواهی خویش و خواسته‌های واقعی مردم را به گوش جهان‌یان برسانند و بدین‌گونه در جلب توجه طرف‌های ملی و بین‌المللی مرتبط با صلح پایدار در کشور نقش اساسی ایفا کنند.

۱۰) بلندبردن تحمل اجتماعی و ترویج مدارا: به اندازه‌ی که ما نیازمند صلح سیاسی هستیم همان قدر به صلح اجتماعی نیز نیاز مبرم احساس می‌شود. مسوولیت ترویج تحمل اجتماعی را بهتر از دانشجویان کسی به پیش برده نمی‌توانند. دانشجویان می‌توانند با نشر ایده‌های افزاینده‌ی تحمل و تعاون اجتماعی و تشویق و ترغیب جامعه به همدیگرپذیری این نقش را ایفا کنند.

۱۱) دیدگاه دانشجویان در مورد روند صلح افغانستان: یافته‌های یک پژوهش نشان می‌دهد که دانشجویان در چهار محور دیدگاه‌های خود را بیان نموده‌اند: اول این‌که مسئله و مذاکرات صلح دارای پیچیده‌گی‌های بوده و تاحدی شکل پروژه‌یی را به‌خود گرفته است. هم‌چنان، آمریکا به پروسه صلح افغانستان بیشتر به دنبال منافع خود بوده تا این‌که منافع خود را تامین کند و وضعیت صلح یک بازیچه‌ای شده به حکومت آمریکا هرچند این مذاکرات، دارای سابقه‌ی طولانی بوده و این پروسه از امروز نیست.

۱۲) سهم و نقش ناچیز توسط حکومت برای دانشجویان: باوجود این‌که دانشجویان یک قشر قابل توجه و تاثیرگذار جامعه را تشکیل می‌دهند. در روند صلح افغانستان نقش تعریف‌شده و واضح برای‌شان مدنظر گرفته نشده است. گفت‌وگوها و روند صلح بیشتر به اساس سهمیه‌بندی و کمتر به اساس کارآیی و تخصص تنظیم شده و نقش جوانان به‌صورت کل کم‌رنگ بوده و نقش دانشجویان به‌صورت خاص کاملاً از نظر افتاده است. ۱۳) هم‌چنان دانشجویان می‌توانند با سهم‌گیری و مبارزات فعال در موارد ذیل در برقراری صلح و ایجاد صلح پایدار موثر واقع شوند:

۱. تشکیل شبکه‌های جهانی برای دادخواهی با استفاده از شبکه‌های ارتباطی اجتماعی جهانی که امروزه در دسترس اکثریت جوانان قرار دارند.

۲. ترویج مفاهیم و ارزش‌های صلح که در اسلام تعریف شده‌اند، ترویج ارزش‌های اسلامی صلح می‌تواند به‌صورت بسیار عمیق و اساسی در تغییر ذهنیت‌های خشونت‌پرور به‌سوی صلح‌جویی و صلح‌طلب‌شدن نقش داشته باشد.

۳. ترویج ارزش‌های حقوق بشری: وقتی انسان‌ها حقوق همدیگر را که صرف به خاطر انسان بودن شان از آن حقوق برخوردار اند، بشناسند و به آن احترام قایل شوند دیگر به حقوق همدیگر تجاوز نمی‌کنند و جامعه به ثبات خواهد رسید، این امر در مورد افغانستان که بیشتر نفوس آن بی‌سواد است، می‌تواند بیشتر موثر واقع شود.

۴. ترویج ارزش‌های دموکراتیک: رعایت ارزش‌های دموکراتیک و حفظ آزادی‌ها می‌تواند در مستحکم شدن صلح پایدار مفید واقع شود چون که از خشونت‌ها و منازعات جلوگیری می‌کند.
۵. تلاش و مبارزه برای حفظ و احقاق حقوق اقلیت‌ها: صلح پایدار بدون رعایت و در نظر داشت حقوق اقلیت‌ها محقق شدنی نیست، یکی از مبانی مهم صلح پایدار رعایت حقوق اقلیت‌ها می‌باشد.
۶. مبارزه با افراط‌گرایی: افراط‌گرایی که ریشه‌ی بسیاری از خشونت‌های بزرگ و کوچک را تشکیل می‌دهد مبارزه‌ی عملی و جدی را می‌طلبد، به‌خصوص در میان نسل جوان و در بین دانشجویان باید با دقت بیشتر و جدیت زیاد این موضوع پیگیری شود تا راه برای خشونت‌ها و منازعات اجتماعی و سیاسی و حتی منازعات مسلحانه باز نگردد.
۷. مبارزه با ناهنجاری‌های اجتماعی موجوده در کشور از قبیل تعصبات قومی و زبانی و مبارزه برای زدودن آن‌ها از مهم‌ترین اقداماتی است که دانشجویان می‌توانند برای ثبات کشور و صلح پایدار انجام دهند.
۸. دادخواهی برای عدالت انتقالی اقدام دیگریست که نقش دانشجویان را به گونه‌ی وسیع می‌طلبد.
۹. تظاهرات مسالمت‌آمیز در هر مقطع زمانی برای فشار آوردن بر طرفین منازعه برای ایجاد صلح: درطول دهه‌های اخیر دانشجویان کشور تجمعات و تظاهرات وسیع و سرنوشت‌سازی همیشه برگزار کرده‌اند و اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان خویش را رقم زده‌اند، امروزه نیز این توانایی به‌صورت بالقوه در دانشجویان کشور موجود است.

نگاه طالبان به حقوق و جایگاه زنان در پروسه صلح

زهرا عارفی^۱

چکیده

دیدگاه و عمل کرد طالبان پیرامون آزادی، حقوق و جایگاه زنان در روند صلح یکی از بحث برانگیزترین مسئله در جامعه افغانی است. رفتار و قوانین طالبان پیرامون حقوق و جایگاه زنان، چالش ساز و سخت گیرانه است. در دید طالبان، زنان حق تحصیل، اجازه بیرون رفتن از خانه بدون محرم شرعی، کارکردن در موسسات و دواير خارجی، خرید و فروش و تجارت، قضاوت، انتخابات، رانندگی، پوشیدن لباس های زیبا و سایر فعالیت های فرهنگی و هنری را ندارند. پس از نظر طالبان این موارد حقوق زنان را دربر می گیرند که در مخالفت با قوانین اساسی، بین المللی و اسلامی است. این تحقیق به شیوه تحلیلی-توصیفی پیرامون نگاه طالبان به حقوق و جایگاه زنان در پروسه صلح، تحقیق و جهت توسعه، شناخت افکار طالبان خصوصاً پیرامون حقوق و جایگاه زنان در روند صلح صورت گرفته است. یافته های پژوهش نشان گر این است که طالبان حقوق و آزادی های اساسی زنان را که در قوانین اسلامی و اساسی کشور تبیین شده نفی می کنند. بنابراین وقتی طالبان حق تعلیم و تحصیل، حق برابری، مشارکت و تصمیم گیری زنان را در اجتماع نپذیرند هیچ جایگاه برای زنان در پروسه صلح هم قایل نیست، بلکه طالبان حتی حاضر نیست با زنان مذاکره کنند.

واژه گان کلیدی: طالبان، زنان، حقوق، جایگاه و صلح.

مقدمه

آشنایی با حقوق زنان به عنوان نیمی از افراد جامعه ی انسانی از جمله موضوعات است که متفکران و اندیشمندان اسلامی به تناسب تخصص و علایق خود پیرامون آن می پردازند. اسلام به عنوان یک مکتب کامل دینی در تمام ابعاد زندگی برای زنان حقوق و جایگاه برابری با مردان قایل شده اند. در زمان جاهلیت زنان در سراسر جهان مورد ظلم، شکنجه و ستم های سخت قرار داشتند ولی مکتب اسلام بود که گام نخست را برداشته و با این مورد بیش از همه مشکلات مبارزه کردند از بین بردن رسوم زنده به گور کردن دختران تا قایل شدن حق انتخابات، قضاوت و تمام حقوق و آزادی های طبیعی. به این اساس اسلام برای زنان حقوق و آزادی های برابری قایل است. هدف از این تحقیق شناخت افکار طالبان خصوصاً پیرامون حقوق و جایگاه زنان در روند صلح افغانستان است.

۱. ولایت دایکندی، دانش آموخته حقوق و علوم سیاسی.

حقوق و آزادی‌های اساسی زنان را که در مطابقت با قوانین اساسی، بین‌المللی و اسلامی تبیین شده است به رسمیت نمی‌شناسد پس هیچ حق و جایگاه برای زنان در روند صلح هم قایل نیست، بلکه طالبان حتی حاضر نیستند با زنان مذاکره کنند.

حقوق زنان

۱-۱. حقوق زن در اسلام

۱-۱-۱. **حقوق و استقلال اقتصادی زن:** دین اسلام ۱۴۰۰ سال قبل این قانون را گذاشت و گفت: «مردان را از آنچه کسب می‌کنند و به دست می‌آورند بهره‌ای است و زنان را نیز از آنچه به دست می‌آورند بهره‌است و کسب می‌کنند بهره‌ای است.^۱ قرآن کریم در آیه شریفه هم زنان و هم مردان را در ثمره فعالیت و ثمره‌ی کارشان مستحق و دارای استقلال شمرده است. در آیه دیگری نیز تصریح می‌دارد، «مردان را از مالی که پدر و مادر یا خویشاوندان بعد از مردن باقی می‌گذارد، بهره‌ای است زنان را هم»^۲ بنابراین این آیه حق میراث را برای زن و مرد تثبیت می‌کنند. سوال که اینجا مطرح می‌گردد این است که چرا اسلام برای زنان استقلال اقتصادی بخشیده است؟ متفکر شهید مرتضی مطهری براین باور است که استقلال بخشیدن اقتصادی به زنان جز جنبه‌های انسانی، عدالت‌دوستی الهی اسلام چیزی دیگری نیست.^۳

۱-۱-۲. **حقوق اجتماعی زن:** تمام افراد بشر اعم از زن و مرد از لحاظ حقوق اجتماعی باهم برابرند. یعنی حقوق اولی و طبیعی آنها باهم برابرند. همه مثل هم حق دارند از مواهبت خلقت استفاده کنند، حق دارند در مسابقات زندگی شرکت کرده و در پست‌های دولتی کاندیدا شوند. هم‌چنان فراگیری علم و دانش را برای تمام زنان و مردان یک وجیبه ملی و انسانی دانسته است.^۴ البته بعضی مسایل اکتسابی مانند تلاش، لیاقت، حرفه و هنر، اشخاص را از حالت طبیعی برابری تدریجاً دور می‌کند که این بحث خود جدای از در نظر گرفتن حقوق اجتماعی افراد در دین اسلام است.

۱-۱-۳. **حقوق سیاسی زن:** اسلام در کنار حقوق اجتماعی و اقتصادی توجه ویژه‌ی به حقوق سیاسی زنان نموده است. طوری که خداوند در قرآن می‌فرماید: «ای پیامبر هرگاه زنان مومن پیش تو آمدند با آنان بیعت کن مگر این‌که به خدا شرک نوززند».^۵

۱. قرآن کریم سوره نساء آیه ۳۲

۲. همان، آیه ۷

۳. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۲۰۳

۴. همان، ص ۱۴۵-۱۴۶

۵. پیشین، سوره ممتحنه آیه ۱۲

قرآن کریم بیعت با حکومت را که مهم‌ترین فعل و حق سیاسی است برای زنان پذیرفته است. در آیه دیگری «زنان و مردان در امر به معروف و نهی از منکر، ولی، یار و یاور هم دیگرند، نماز بر پا می‌کنند، ذکات می‌پردازند»^۱ هم چنان پیامبر اکرم می‌فرماید: «کسی که صبح و شام کند و به امر مسلمان اهتمام نرزد از ما نیست و این امر به صورت عام ذکر شده هم مردان و زنان مسلمان را دربر دارند.»^۲

قابل یادآوری است که پس از رحلت پیامبر، حضور فاطمه دخترش در صحنه سیاست با تمام اشتغالات خانواده‌گی و مشکلات دیگر حایز اهمیت است. حضرت در فضای مسموم و پرفتنه آن زمان در چهره‌ی یک زن مسوول، وارد میدان سیاست شد.^۳

۴- ۱- ۱. حق قضاوت برای زنان: در قضاوت زنان بین مذاهب عامه اختلاف نظر وجود داشته: طبری می‌گوید: در همه اموری که مرد حق قضاوت دارد، زن نیز می‌تواند قضاوت کند؛ زیرا قضاوت نیاز به اجتهاد دارد و زن می‌تواند اجتهاد کند و فتوا بدهد، پس می‌تواند در همه امور بدون استثنا قضاوت کند. امام ابوحنیفه می‌گوید: در همه اموری که زن می‌تواند شهادت بدهد، می‌تواند قضاوت به غیر از حدود و قصاص کند. شافعی می‌گوید: زن در هیچ امری نمی‌تواند قضاوت کند. فقهای مالکی می‌گویند: زن در هیچ امری نمی‌تواند قضاوت کند. ابن قدامه می‌گوید: زن در هیچ امری نمی‌تواند قضاوت کند. بنابراین در اسلام قضاوت را برای زنان نیز به صورت کل منع نکرده است.^۴

۱- ۲. حقوق زنان در قانون اساسی افغانستان

حقوق زنان به‌عنوان یک انسان، شهروند و تبعه افغانستان در تمام ماده‌های قانون اساسی به شکل مساویانه و برابر ذکر شده است. به این معنا که در مورد تامین حقوق انسانی اتباع افغانستان از کلماتی استفاده شده است که بار معنایی عام دارد و شامل هر دو جنس می‌گردد ولی در بعضی از موارد، حتا زنان به‌عنوان قشر آسیب‌پذیر و نیازمند حمایت‌های ویژه، به صورت خاص‌تر مورد توجه بیشتر قرار گرفته است.

۱- ۲- ۲. حقوق اجتماعی: برابری و عدم تبعیض: در ماده بیست و دوم قانون اساسی افغانستان حق برابری و تساوی جنسیتی و انسانی، به شکل برجسته و اساسی انعکاس یافته «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند»^۵

۱. پیشین، سوره توبه، آیه ۷۱

۲. محمد جلالی، حقوق سیاسی زنان از منظر اسلام و اسناد بین‌المللی حقوق بشر، ۱۳۹۲، ص ۳

۳. غلام سرور اخلاقی، اسلام و نقش اجتماعی زنان، ۱۳۹۳، ص ۱۳۶

۴. سید محسن آریز <https://www.farsnews.ir>

۵. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲، ماده ۲۲

حق برخورداری از حمایت‌های ویژه: زن به‌عنوان قشر آسیب‌پذیر جامعه مستحق حمایت‌های خاص است و از این رو، طبق ماده پنجاه و چهارم، دولت ملزم به حمایت از مادر (زن) می‌باشد: «دولت به منظور تامین سلامت جسمی و روحی خانواده بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام، تدابیر لازم اتخاذ می‌کند»^۱.

حق تعلیم و آموزش: قانون اساسی افغانستان توجه ویژه‌ی نسبت به تعلیم زنان دارد؛ در ماده چهل و چهارم دولت را مکلف به ایجاد توازن برای تعلیم زنان نموده است: «دولت مکلف است به منظور ایجاد توازن و انکشاف تعلیم برای زنان برنامه‌های موثری را طرح و تطبیق کند...»^۲ و از مفاد مواد چهل و شش و چهل و هفت تساوی حقوق در عرصه تعلیمی برداشت می‌شود.

حق کار و اشتغال: در ماده چهل و هشت تصریح شده که «کار حق هر افغان است، تعیین ساعات کار، رخصتی با مزد، حقوق کار و کارگر و سایر امور مربوط به آن توسط قانون تنظیم می‌شود.»^۳ مفاد این ماده به روشنی نشان می‌دهد که زنان در حق اشتغال و برخورداری از تمام مزایای شغلی و کاری با مردان برابر می‌باشند.

۲-۲-۲. حقوق سیاسی اداری: حق مشارکت در امور سیاسی و مدیریتی: زنان حق دارند که در امور سیاسی و مدیریتی کشور شرکت کرده و سهم فعال داشته باشند. ماده سی و سوم بیان می‌کند که «اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می‌باشند و...»^۴ و ماده چهارم «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به‌طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کند و ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند...»^۵ از نظر قانون اساسی زنان به محض دارا بودن شرایط در عالی‌ترین سطح سیاسی - مدیریتی کشور یعنی ریاست جمهوری هم می‌تواند انتخاب شود و این نشان می‌دهد که از نظر قانونی هیچ ممانعت برای آنان وجود ندارند.

۱. همان، ماده ۵۴

۲. همان، ماده ۴۴

۳. همان، ماده ۴۸

۴. همان، ماده ۳۳

۵. همان، ماده ۵

۱-۳-۲. **حق قضاوت:** در ماده صد و هجدهم قانون اساسی شرایط عمومی را برای تمام اتباع افغانستان جهت کاندیدای اعضای ستره محکمه بیان کرده و این منصب را صرف برای یک طبقه خاص اختصاص نداده است لذا چنین برمی‌آید که تمام افراد تبعه افغانی اعم از زن و مرد با شرایط مندرج ماده فوق می‌توانند در مناصب قضایی انتخاب شوند.^۱

۱-۴-۲. **حقوق اقتصادی:** حق مالکیت: مفاد ماده چهارم قانون اساسی تصریح می‌کند که «ملکیت از تعارض مصئون است. هیچ شخص از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمی‌شود مگر در حدود قانون»^۲ کلمه هیچ شخص نفی عام است و شامل زن و مرد می‌گردد.

۲-۳. حقوق زنان در اسناد بین‌المللی

بعد از جنگ جهانی دوم و تصویب منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر مجموعه‌ای از اسنادهای بین‌المللی در حمایت از زنان و ناظر بر حقوق آنان بوده است. در جز (۱) ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر «هرکس می‌تواند بدون هیچ‌گونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و هم‌چنین ملیت، موقعیت اجتماعی، ثروت و محل تولد یا هر موقعیت دیگر از تمام حقوق و کلیه آزادی‌های که در اعلامیه حقوق بشر درج گردیده بهره‌مند می‌گردد»^۳ ماده (۲) کنوانسیون رفع تبعیض، «دول عضو هر گونه تبعیض علیه زن را محکوم کرده، موافقت می‌نمایند که سیاست رفع تبعیض از زن را با کلیه ابزارهای مقتضی بی‌درنگ دنبال کنند و در این راستا متعهد می‌شود»^۴.

اعلامیه محو خشونت علیه زنان در ماده (۳) تصریح می‌دارد، زنان حق دارد تا از حقوق مساوی و از حفظ تمام حقوق بشری و آزادی‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و مدنی و یا در عرصه‌های دیگر مستفید باشند.^۵ جز (۱) ماده ششم اعلامیه اسلامی جهانی حقوق بشر، «در حیثیت انسانی، زن با مرد است و به همان اندازه که زن وظایفی دارد از حقوق نیز برخوردار است و دارای شخصیت مدنی و ذمه مالی مستقل و حق حفظ نام خویش را دارد»^۶.

۱. همان، ماده ۱۱۸.

۲. همان، ماده ۴۰.

۳. اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۹۴۸ ماده ۲.

۴. کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، مصوب ۱۹۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد ماده ۲.

۵. اعلامیه محو خشونت مصوب ۲۰ دسامبر ۲۰۲۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ماده ۳.

۶. اعلامیه اسلامی حقوق بشر، ماده ۶.

۳. صلح

۱- ۳. مفهوم صلح

صلح چیزی نیست جز همزیستی پویا و هم‌گرایانه افراد در جامعه که با قراردادهای جمعی ناشی از رضایت در خدمت همه افراد است، مدیریت و تنظیم می‌شود.^۱ «صلح ممیز زدن بر انواع گرایش‌های غریزی انسان از جمله سلطه‌طلبی‌ها، مقهورسازی و خشونت است یا صلح رهایی انسان از سیطره طبیعت است.»^۲ واژه صلح در کتاب مقدس دین یهود قریب ۲۰۰ بار به کار رفته، کلمات قصار و تلمود نیز در این باره بسیار است از جمله این که جهان بر سه پایه استوار است: راستی و درستی، داوری عادلانه، صلح و دوستی اگر صلح نباشد هیچ چیز وجود نخواهد داشت.^۳ درحقیقت صلح تنها نبود جنگ نیست بلکه صلح در مجموع عبارت از ایجاد فضای همکاری میان افراد جامعه است که طی آن مصئونیت، عدالت و آزادی مردم به صورت پایدار تامین گردد.

۲- ۳. نظریه‌های صلح

از دید جامعه‌شناسی، تداوم نظم و تغییر، سازگار با صلح در یک جامعه و در مناسبات بین‌الملل است. به بیان روشن‌تر، حضور و تسلط نهادها، ساختارها و قوانین و گفتمان‌های تبعیض‌آمیز، ستم‌گرانه، غیرعادلانه و یک‌سویه در مناسبات نهادی و مناسبات گروهی و میان فردی یک رویداد ضد صلح و ضد مسالمت است و صلح را به خطر می‌اندازد، یا آن را از بین می‌برد و سرکوب، خشونت، خشم و ترس را به صحنه می‌آورد.^۴

فقها در تعریف صلح آورده اند: صلح، عقد لازمی برای رفع نزاع و خصومت در میان مسلمانان است. از نظر بعضی حقوق‌دانان صلح؛ در اصطلاح، عبارت از تراضی و تسالم بر امری است، خواه تملیک عین باشد یا منفعت و یا اسقاط دین و یا حق و یا غیر آن می‌باشد.^۵

۱. مهدی سلطانی، راهی به سوی صلح، ۱۳۹۲، ص ۴۴

۲. سید رضا موسوی نیا، سید جواد طاهایی، رویکرد کلاسیک و نقد نظریه مدرن صلح، ۱۳۹۶ ص ۹-۱۰

۳. سید محمد هاشمی حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی، ۱۳۹۱ ص ۹۳

۴. رحیم محمدی، ۱۳۹۹ <https://youngsociologists.com>

۵. سمیه خرسند ۱۳۹۶، <https://civilica.com>

۳-۳. پروسه صلح افغانستان

پیشنهادها و تلاش‌ها برای برگزاری مذاکرات صلح به‌منظور پایان دادن به جنگ در افغانستان از سال ۲۰۰۱ تاکنون وجود دارد. اما مذاکرات و جنبش صلح با شدت بیشتری در سال ۲۰۱۸ با گفت‌وگوهای بین طالبان، اصلی‌ترین گروه شورشی که علیه دولت افغانستان و سربازان آمریکایی می‌جنگید، انجام گرفت؛ این درحالی بود که ایالات متحده، تعداد ۲۰,۰۰۰ سرباز را به منظور حمایت از دولت افغانستان در داخل کشور داشت؛ ولی بیشتر مذاکرات در دوحه، پایتخت قطر انجام شد. علاوه بر این ایالات متحده آمریکا و همسایه‌گان افغانستان، از جمله پاکستان، چین و هند و هم‌چنین روسیه نیز در تسهیل روند صلح نقش دارند.

در ۲۹ فبروری ۲۰۲۰ ایالات متحده آمریکا یک توافق مشروط با طالبان منعقد نمود که به موجب آن در صورت پایبندی طالبان به تعهدات، طی ۱۴ ماه نیروهای خارجی از افغانستان خارج شوند. باین‌حال در ۱ مارچ ۲۰۲۰، حکومت افغانستان که بخش از توافق نبوده‌است، درخواست طالبان و آمریکا برای تبادل اسرا تا ۱۰ مارچ را رد کرد. به گفته اشرف غنی رئیس‌جمهور پیشین افغانستان، این توافق نیازمند مذاکرات بیشتر می‌بود و به منزله پیش شرط مذاکرات صلح بعدی تلقی نخواهد شد.^۱

۴. حقوق زنان در روند صلح

۴-۱. نگاه طالبان به حقوق زنان در روند صلح

دیدگاه و عمل‌کرد طالبان پیرامون آزادی، حقوق و فعالیت زن در جامعه یکی از بحث‌برانگیزترین مسئله در جامعه افغانستان است. در واقع عمل طالبان پیرامون مسئله زنان در جامعه به دلیل فضای سیاسی، رسانه‌ای شده و تنها به طالبان نسبت داده شده اما در اصل این موضوع ریشه در ساختارهای ذهنی جامعه سنتی افغانستان دارد. مانند پوشیدن برقع به‌عنوان یک حجاب، عدم رفتن زنان به بیرون بدون اجازه محارم، عدم حضور زنان به فعالیت‌های تجاری و امثال آن‌ها... اما رویکرد طالبان را به جایگاه و موقعیت زن در جامعه می‌توان نماینده نگاه سنتی‌تر جامعه‌ی افغانستان دانست که همواره تلاش می‌کردند تا این ذهنیت و باورشان را به دیگران تحمیل کند.^۲ در حال حاضر در روند مصالحه هم آنچه برای این گروه بیش از هر چیز گلوگیر است موضوع زن و حقوق آن‌ها در جامعه است. موضع طالبان در برابر زنان و شیوه‌ی برخوردشان با آنان ریشه در باور آنان به جایگاه فروتر زن به مثابه انسان دارد که او را از نظر کرامت انسانی برابر با مرد نمی‌دانند.

۱. <http://dailyafghanistan.com>

۲. جعفر مهدوی، پیشین، ص ۱۲۶-۱۲۷

تعریف زن در ذهنیت طالبانی در این چند مورد خلاصه می‌شود: فرزند بیاورد، او را تر و خشک کند، برای شوهر و فرزندان‌ش نان بپزد، رخت بشوید، و در پایان هم به نیازهای جنسی شوهر لبیک بگوید. در ذهنیت طالبانی، شی‌انگاری زن و ابزاری دیدن او امری جوهری است نه عارضی. این ذهنیت نمی‌تواند زنی را تصور کند که دانش بیاموزد، مهارت حاصل کند، نقش اجتماعی داشته باشد، فعالیت اقتصادی کند، به سیاست وارد شود، و در سرنوشت همگانی سهم بگیرد. قایل شدن چنین نقشی برای زن هنگامی امکان‌پذیر می‌شود که برای او شخصیت حقیقی و حقوقی مستقلی به رسمیت شناخته شود، و این برای طالبان غیر قابل قبول است.^۱

به گزارش ایرنا، گروه طالبان به تازه‌گی موضوعی را به نام طالبان مدافعان واقعی حقوق زنان در وب‌سایت رسمی خود منتشر کرده بود که تصویر زنی با پوشش کامل برقع در آن بحث‌های تازه‌ای را در افکار عمومی زنان افغانستان و به‌ویژه فضای مجازی مرتبط با این کشور دامن زده است.

این گروه در سایت الاماره گفته که یکی از دلایل جنگ طالبان دفاع از حقوق زنان بوده است. طالبان در این اطلاعیه که حین مذاکرات صلح با نمایندگان دولت افغانستان منتشر شده بود به صراحت آورده است: این گروه از نوع حقوق که دولت افغانستان به زنان داده، بیزار است و هرگز فریب در این زمینه را نمی‌خورد. نشر این موضوع در صفحات اجتماعی بار دیگر بحث برسر حقوق زنان و وضعیت آن‌ها پس از صلح احتمالی با طالبان را در افغانستان دامن زده است و تعداد زیادی فعالان شبکه‌های مجازی نوشته‌اند در افکار طالبان برای زنان حقوقی وجود ندارد و تصویر آن‌ها در این زمینه بسیار تاریک است. شکیلا ابراهیم خیل یکی از خبرنگاران سابق زن در افغانستان و فعال حقوق زنان هم با نشر تصویر یک زن با برقع که دوربین عکاسی در دست دارد، نوشته است: چه جای شک که فردای من چنین باشد! ابراهیم خیل به نقل از محمدنعیم وردک سخنگوی پیشین دفتر سیاسی طالبان در قطر هم چنین نوشت: زنان حق قاضی شدن و رییس‌جمهور شدن را ندارند. وردک گفته که حق زنان باید از دیدگاه اسلام تعیین شود نه از دید جاهلیت. به باور این بانوی افغانستانی، دیدگاه طالبان نسبت به زنان حتی در تضاد با دین اسلام است.^۲ حالا هم گروه طالبان حکومت افغانستان را به‌دست گرفته در کابینه امارت‌شان هیچ کرسی برای زنان افغان در نظر گرفته نشده، بلکه زنان در مدت شش ماه حکومت این گروه در بی‌سرنوشتی مطلق به سر می‌برند.

۱. محمد محق، سفیر افغانستان در مصر، <https://www.bbc.com> 1399

۲ - امید هراتی، <https://www.irna.ir/news> ، 1399

به صورت کل رفتار و قوانین طالبان پیرامون زنان، افراطی و سخت‌گیرانه است. مثلاً در زمان حکومت طالبان، زنان از حق تحصیل محروم بودند، اجازه بیرون رفتن از خانه بدون محرم شرعی را نداشتند، قوانین سنگسار بالای زنان اجراء می‌شدند، زن مریض پیش داکتر مرد رفته نمی‌توانست، راننده‌گی برای زنان ممنوع و حتی مردان تاکسی‌ران و ملی بس‌ها اجازه سوار کردن زنان بدون برقع را نداشتند، از خرید و فروش، پوشیدن لباس‌های تزیینی و لوازم آرایشی، پوشیدن کفش‌های پاشنه بلند را برای زنان ممنوع اعلام کرده و اگر زنی از آن تخطی کند قوانین سخت‌گیرانه شان نیز به سادگی بالای آن تطبیق می‌گردد.^۱

در اوضاع فعلی هم زنان شجاع افغان که همیشه در کنار مردم خویش ایستاده و طی چند سال مبارزه مستمر و فراگیری علم و دانش در سخت‌ترین شرایط، در بی‌سرنوشتی کامل به سر برده و منتظر ترتیب طرزاعمال و چوکات برای ادامه تحصیل و کار می‌باشند. بناءً از نظر طالبان این موارد حقوق زنان را در بر می‌گیرند که در حتی در مخالفت با قوانین اسلامی است. وقتی زنان حق ندارند تحصیل کنند، خرید فروش کنند در برنامه‌های هنری و ورزشی سهم بگیرند، رییس جمهور شوند، قاضی شوند و امثال آن‌ها، پس در روند صلح هم هیچ نقش و حقوقی ندارند.

۲-۴. نگاه طالبان به جایگاه زنان در پروسه صلح

سهم زنان در امر صلح یکی از پایه‌های صلح پایدار و فراگیر در کشور است. واضح است که در طول سالیان متمادی جنگ در افغانستان زنان که آسیب‌پذیرترین قشر جامعه به حساب می‌آیند بیشترین صدمات فیزیکی، مادی و خصوصاً روحی و روانی دیده است. بنابراین وقتی زنان بیشترین آسیب را در وقت جنگ و شورش متقبل شده باید در تمام تصمیم‌گیری‌های مربوط به صلح و حل منازعه سهیم باشند و مشارکت شان مهم پنداشته شود. هم‌چنان وقتی زنان نیم از نفوس هر کشوری را تشکیل می‌دهند باید در تصمیم‌گیری‌های مربوط به صلح جایگاهی برابر با مردان داشته باشند. و نیز هر تصمیم و خط سرخ را که در نظر می‌گیرند مورد بحث و بررسی از سوی دو طرف قرار گیرند. زیرا؛ چنین امری باعث می‌شود زنان خود را جزء نظام بدانند و یک مسوولیت مشترک را همراه با مردان در جامعه حمل کنند. زنان به علت درک درستی که از وضعیت خانواده و اجتماع دارند می‌تواند نقش بارزی در به وجود آوردن و شیوه مصالحه داشته باشد. یکی از اهداف قطعنامه ۱۳۲۵ هم افزایش سهم زنان در صلح است. حضور کم‌رنگ زنان در مذاکرات صلح خلاف خواسته‌های مردم است.

۱. محمد جواد برهانی، پیشین، ص ۲۱۳

و عدم حضور زنان در مذاکرات صلح منجر به عدم صلح پایدار و فراگیر گردیده و نیمی از جمعیت فعال حذف خواهد شد این امر نیاز به مشارکت زنان در مذاکرات صلح را بیشتر روشن می‌سازد.^۱ پس بدون سهم زنان مذاکرات صلح فراگیر، عادلانه و پایدار نیست. چون در آن نصف نفوس کشور سهم داشته است.

اما از دید طالبان چنانچه که در بحث حقوق زنان از نظر آنان بحث شد، زنان را از حق تعلیم و تربیه، آزادی عقیده، حق بهداشت، خرید و فروش و تجارت، قضاوت و سایر حقوق اساسی شان منع نموده و صرف به کارهای درون خانه، پرورش طفل و نیازهای جنسی مرد وادار می‌سازند. طوری که در فقره (۱) و (۲) قانون شریعت اسلامی، «امارت اسلامی طالبان»، «هر زنی که با روی برهنه، بی حجاب و یا هم بدون چادری از منزل بیرون شود منزلش را نشانی نموده و برای شوهرش جزای لازم بدهید یا زن را تهدید نمایید و هرگاه زن ذکر شده در وسایط نقلیه در حال انتقال دیده شود در یور را نیز از یک الی پنج روز حبس نمایید.»^۲ فقره (۷)، (۸) و (۹) حکم مقام طالبان، «بین داکتران زن و مرد نشستن و سخن گفتن ممنوع است. داکتران زنانه مکلف اند که در لباس کهنه از منزل به شفاخانه بیایند، لباس زینت به تن نکند، کارکنان و پرستاران زن اجازه ندارند به اتاق‌های که مردان بستری باشند بروند.»^۳ و هم‌چنان در مورد کار نکردن زنان در مؤسسات خارجی غیرامارتی مبنی بر این که اگر زنان به مؤسسات و سایر بخش‌های غیر امارتی کار کنند راه را برای فحاشی باز می‌نمایند.^۴

بنابراین طالبان زنان را محکوم به نابرابری، تصمیم‌گیری و آزادی‌های اساسی که در قانون اساسی کشور وجود دارد نموده، وقتی به زنان حق آزادی، برابری، حق تعلیم و تحصیل و سایر حقوق اساسی را قایل نباشد هیچ جایگاه را هم برای به میان آوردن مصالحه در نظر ندارند اصلاً طالبان به‌خاطر احترام و تأیید حقوق زنان با دولت افغانستان صلح نمی‌کنند و حتی حاضر نیست با زنان مذاکره کنند.

۱. اسپوزی اوری، راهی به سوی صلح، ۱۳۹۲، ص ۷

۲. جعفر مهدوی، پیشین، ص ۲۹۴

۳. همان، ص ۳۱۳

۴. همان ص ۳۲۸

نتیجه‌گیری

زنان که نیم از نفوس کشور را تشکیل می‌دهند نظر به شرایط فرهنگی، اجتماعی و وضع سیاسی آسیب‌پذیرترین قشر جامعه به حساب می‌آیند. گرچند ما مشکل در متون دین اسلام و بعد از تصویب قانون اساسی کشور، خلای قانونی و تبعیض‌آمیز پیرامون حقوق زنان نداریم. بلکه عدم آگاهی و عدم همبستگی دولت و ملت، جو اجتماعی-سیاسی و مداخله کشورهای دیگر همواره این مسئله را برای دستیابی به منافع خویش بحث‌برانگیز ساخته است.

اما متأسفانه هنوز هم طالبان دیدگاه سخت‌گیرانه‌ی خویش را پیرامون زنان حفظ کرده به محض به رسمیت شناختن قدرت شان و یا فرصت دادن به آنان حقوق و آزادی‌های اساسی زنان را سلب می‌کنند. بنابراین وقتی طالبان به زنان چنین حقوقی را مانند عدم تعلیم و تحصیل، عدم حضور در مجامع ملی و بین‌المللی، تطبیق قوانین سخت‌گیرانه، نداشتن راننده‌گی، پوشیدن برقع و سایر موارد تجاری و هنری را باور داشته باشند، هیچ جایگاهی را برای زنان در روند مصالحه هم در نظر ندارند بلکه طالبان حتی حاضر نیستند با زنان مذاکره کنند.

صلح اجتماعی و ثبات اقتصادی

فوزیه احمدی^۱

چکیده

نویسنده در این مقاله در صدد آن است تا روشن نماید که جامعه تنها روی رستگاری و رفاه را در صورتی خواهد دید که ثبات اقتصادی را علاوه بر صلح اجتماعی تامین کند. همراه با صلح، ثبات اقتصادی را سرلوح کار قرار دهند. افغانستان کشوریست که از چهل سال به این سو درگیر جنگ است.

در این نوشته ابتدا به صلح اجتماعی با ویژه‌گی‌های آن نظراندازی می‌شود که مردم افغانستان به صلح اجتماعی بیشتر از صلح سیاسی ضرورت دارند. صلح اجتماعی را همان رفتارهای است که یک دولت مانع شورش اقلیت در جامعه گردد. و این در صورتی است که اکثریت مردم توزیع غیر عادلانه ثروت‌ها توسط دولت‌ها را غیر عادلانه بدانند. در این کشورها بسیار اندیشمندان تامین صلح اجتماعی را وظیفه «دولت سوسیال» می‌دانند. در قدم بعدی به ثبات اقتصادی پسا برقراری صلح در کشور بحث صورت می‌گیرد. در پروسه صلح از آغاز تا کنون تمام ابعاد مختلف این پروسه‌ی مهم در گفتمان‌ها، سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها به بحث گرفته شده است. علاوه بر جنبه‌های دیگر صلح اجتماعی موضوع مهم و اساسی آن ثبات اقتصادی و بخش‌های مادی کشور می‌باشد. برای این‌که کشور قادر به تامین ثبات اقتصادی شود باید این بحث از حاشیه بیرون شده وارد متن گفت‌وگوها گردد.

مقدمه

در چند سال اخیر مردم افغانستان با کلمه صلح بیشتر آشنا شدند به ویژه دو سال می‌شود که بازار صلح و صلح‌طلبی در کشور گرم است و مردم جنگ دیده‌ای این سرزمین با بیم و امید پروسه مهم را تعقیب می‌کنند. اطفال این سرزمین نیز در همین فرصت از صلح و از آمدن صلح سخن می‌گویند و در آرزوی تامین صلح پایدار در کشور هستند. بزرگسالان و جوانان این سرزمین بارها از طرف‌های جنگ خواسته اند که آتش‌بس کنند و خشونت‌ها را کنار بگذارند. اما واقعیت این است که پروسه‌ای صلح در کشور که از چهل سال به اینسو درگیر جنگ می‌باشد، خیلی پیچیده و زمانگیر است. هر گاه ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی را به این پروسه اضافه کنیم.

صلح پیچیده‌تر می‌شود. روی هم رفته جناح‌های داخلی و هم بازی‌گران منطقه‌ای و جهانی نمی‌خواهند از گفت‌وگوهای صلح بی‌بهره بمانند؛ صلح زمانی در این وطن استقرار خواهد یافت که همه از توافق بدست‌آمده راضی باشند. ایالات متحده امریکا، کشورهای اتحادیه اروپا، پاکستان، ایران، هندوستان.... همه می‌خواهند اطمینان حاصل کنند که تامین صلح در سرزمین بنام افغانستان به منافع آنان صدمه نمی‌رساند. از آغاز پروسه‌ی صلح تا کنون ابعاد مختلف این پروسه‌ی مهم در گفتمان. گفت‌وگوها سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها به بحث گرفته شده است. اما موضوع که در این بحث‌ها به حاشیه مانده بعد اقتصادی پروسه صلح است. در اینجا سوال‌های مطرح می‌شود که در مقاله به جواب عده‌ای آن دسترسی پیدا خواهیم کرد:

۱. مدیریت اقتصادی پسا توافق صلح چگونه خواهد بود؟ ۲ آیا دولت افغانستان و کشورهای دخیل در پروسه صلح برنامه‌های اقتصادی برای ادغام شصت هزار عضوی طالب را دارند؟ آیا دولت جمهوری اسلامی افغانستان با منابع ظرفیت وضعیت فعلی اقتصادی‌اش می‌تواند روند پسا توافق صلح و ادغام شصت هزار جنگجوی طالب را به درستی مدیریت کند؟ شکست پروسه صلح و دوام خشونت‌ها چه عواقبی ناگوار به اقتصاد این کشور دارد؟ باین حال همه جا سخن از صلح پایدار، امنیت، رفاه و آسایش انسان است. ابتدا می‌پردازیم به تعریف صلح که در زبان همگان است.

صلح پدیده‌ای است که در فضای آن انسان‌ها با کمال آرامش روحی، روانی و فیزیکی با افکار آسوده و آرام به دور از خشونت‌ها، غارت‌ها در محیط پر از همدیگرپذیری و سرشار از خوشی‌ها زندگی می‌کند. این پدیده سال‌هاست که جنجال برانگیز شده است. و مردم نمی‌توانند بوی از صلح و آرامش را در وطن استشمام کنند. در اینجا باید به صلح اجتماعی اشاره صورت بگیرد و مورد توجه قرار داده شود. زیرا نیاز شهروندان به صلح اجتماعی بیشتر از صلح سیاسی است. اصول اساسی صلح اجتماعی عبارت‌اند از احترام به کرامت انسانی احترام متقابل به حیثیت انسانی یکدیگر، استفاده از راه‌های غیرخشونت‌آمیز برای حل منازعات، همکاری و تعامل، اعتمادسازی، شفقت و ترحم و بالاخره همدلی با دیگران و مخالفان البته کارساز دانستن نقش عاطفی فردی در مورد سازندگی ارزش‌های بالا بیشتر ناشی از شیوه برخورد ادیان و به‌ویژه ادیان ابراهیمی به مخاصمت هاست.

در جهان واقعی، صلح اجتماعی؛ اعتماد شدید به یک رهیافت خوش‌بینانه برای تداوم زندگی اجتماعی به دور از منازعات داخلی در جامعه پنداشته می‌شود. بر مبنای چنین برداشتی؛ صلح اجتماعی همه انواع تنش‌ها را کاهش داده و نمایندگی از یک وضعیت دلخواه یا آرمانی می‌نماید. صلح اجتماعی نیاز جامعه افغانستان به حساب می‌آید. چنانچه در آیه مبارکه در مورد صلح اشاره گردیده است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) (بقره، ۲۰۸).

در صلح اجتماعی عدالت نیز مطرح می‌باشد چیزی که هم در گذشته و هم در عصر جدید می‌تواند به‌عنوان یک اهرم قدرتمند در ایجاد همبستگی موثر باشد، عدالت اجتماعی است. تجربه ثابت کرده است که در جوامع فاقد این تغییر نه تنها همبستگی نتوانسته به‌وجود بیاید که بر عکس پراکنده‌گی ناشی از احساس عداوت نسبت به یکدیگر که از تبعیض برمی‌خیزد به وقوع پیوسته است. یکی از معروفترین آثار دورکلجم مطالعه‌ای او در باره‌ای تقسیم کار است. دورکلجم در این مطالعه‌ها، کارکردهای اجتماعی تقسیم کار را تحلیل می‌کند و درصدد نشان دادن این برمی‌آید که چگونه در جوامع جدید برخلاف جوامع ابتدایی تقسیم کار منبع اصلی هماهنگی و همبستگی اجتماعی است. او در جریان پژوهش خود دو نوع همبستگی را تشخیص می‌دهد. مکانیکی و آلی و آن‌ها را به ترتیب با دو نوع حقوق که ردعی و مدارکی می‌نماید ربط می‌دهد (باتومور، ۱۳۷۰).

هنگامی که افغانستان به صلح اجتماعی برسد موضوع مهم دیگر که سال‌ها می‌شود به حاشیه رانده شده است؛ ثبات اقتصادی مطرح می‌گردد. در پیرامون بحث باید به آن پرداخت در اینجا به جواب عده‌ای از سوال‌های مطرح شده در مقدمه می‌پردازیم. وضعیت نشان می‌دهد که نه دولت افغانستان و نه هم ایالات متحده امریکا برنامه‌ای اقتصادی جامع، موثر و طولانی مدت برای مدیریت پسا توافق صلح ندارند. بانک جهانی اعلان کرده است که دولت افغانستان برای بهتر شدن وضعیت اقتصادی اش تا سال ۲۰۲۴ سالانه به ۷ میلیارد دالر نیاز دارد. هم‌چنان بانگ توسعه‌ی آسیایی اعلان کرده که پس از توافق صلح نیز برای افغانستان کمک می‌کند. اما این بانگ اذعان نموده که برای مدیریت خوب این روند به ظرفیت و منابع مالی بیش‌تر نیاز است. همین حالا دولت جمهوری افغانستان سالانه ۳ میلیارد دالر کمک به دست می‌آورد.

در سال‌های آینده حفظ همین مقدار نیز نامشخص است. کارشناسان اقتصادی معتقدند که برای ادغام جنگ‌جویان طالبان به جامعه و سروسامان دادن به اقتصاد کشور پس از امضای توافق‌نامه‌ای صلح افغانستان برای پنج سال، سالانه حداقل ۵ میلیارد دالر به کمک اضافی نیاز دارد تا این کمک‌ها طی یک برنامه‌ای جامع و شفاف برای رونق‌دهی اقتصادی کشور به مصرف برسد (محمدی، ۱۳۹۹).

اولین پیش‌شرط توسعه و رشد اقتصادی در یک جامعه مسئولیت جانی، مالی و حقوقی است. افزایش خشونت‌ها از طرف گروه طالبان مسئولیت را از جامعه‌ای ما از بین برده سبب فرار سرمایه از کشور شده است. فرار سرمایه، فقر و بی‌کاری را افزایش می‌دهد. همین اکنون اقتصاد کشور در پرتگاه سقوط قرار دارد. کشور به شدت وابسته به کمک‌های خارجی است. مدیر بانک توسعه آسیایی در افغانستان گفته که براساس پیش‌بینی‌ها، در صورت موفقیت در مذاکرات صلح افغانستان و ایجاد یک توافق سیاسی سریع، اقتصاد این کشور می‌تواند سال آینده شاهد رشد مثبت باشد (۱۳۸۷، م ۴ ص ۴).

در خوش‌بینانه‌ترین حالت در صورت پیشرفت قابل ملاحظه و قابل قبول پروسه‌ای صلح، تامین آتش‌بس میان مدت و یا دراز مدت سرعت چرخش اقتصادی در کشور از طریق عوامل ذیل افزایش خواهد یافت.

۱ - افزایش سرمایه‌گذاری‌های مستقیم: در فوق تذکر داده شد که پیش شرط توسعه و رشد اقتصادی در کشور مصئونیت و امنیت است. زمانی که در یک جامعه مصئونیت جانی مالی بوجود باشد خارجی‌ها به سرمایه‌گذاری در آن جامعه تمایل پیدا می‌کنند.

به‌ویژه در کشوری مثل افغانستان که در هیچ حوزه‌ای آن کارهای بنیادی بزرگ صورت نگرفته است. این کشور به مسکن، مکاتب، دانشگاه‌ها، سرک‌ها، شفاخانه‌ها و... نیاز دارد. و این کار بدون جذب سرمایه خارجی ممکن نیست. جذب سرمایه‌های مستقیم خارجی ساحه اشغال کاهش بیکاری به معنی مثبت سیاسی کاهش جرایم و خشونت‌ها است.

۲ - صنعت توریسم رونق پیدا می‌کند: افغانستان سرزمین تمدن‌هاست هر منطقه این وطن زیبایی‌های خاص خود را دارد. طبیعت زیبایی این وطن هر انسان را مجذوب خود می‌سازد. آمارهای دهه پنجاه و شصت نشان می‌دهد که سالانه میلیون‌ها خارجی از ولایات مختلف افغانستان از جمله کابل، هرات، بامیان، قندهار، بلخ، غزنی، جلال‌آباد، سمنگان و غور دیدن می‌کردند (محمدی، ۱۳۹۹).

در صورت تامین صلح پایدار و تامین آتش‌بس دائمی صنعت توریسم رونق خواهد یافت، خارجی‌ها به دیدن اماکن تاریخی این سرزمین خواهند آمد. رونق صنعت گردشگری ساحه‌ای اشغال و رشد اقتصادی را افزایش می‌دهد.

۳ - عواید داخلی افزایش پیدا می‌کند: امنیت و مصئونیت سکتور خصوصی، رشد در دادستد تجارتی را افزایش می‌دهد. در موجودیت امنیت همه تلاش می‌کنند تجارت کنند طبق قانون هر بازرگان مکلف است تا از فعالیت‌های تجاری خود به دولت مالیه بپردازد بنابراین تامین صلح عاید ملی کشور را افزایش می‌دهد.

۴ - سرمایه‌گذاری در منابع زیر زمینی بیش‌تر می‌شود: افغانستان دو عنصر گران‌بها دارد؛ اول نفوس جوان و دوم منابع زیرزمینی، در صورتی که از این دو عنصر گران‌بها به شکل درست و موثر استفاده شود؛ کشور از وابستگی‌های مالی نجات پیدا می‌کند و در میان‌مدت به خودکفایی می‌رسد. افغانستان سرشار از منابع زیرزمینی است. برای استفاده و استخراج مس عینک لوگر آهن حاجی‌گک بامیان، نفت و گاز جوزجان و سرپل و طلائی بدخشان، سرمایه‌گذاری‌های بزرگ نیاز است. در فضای صلح کشور، سرمایه‌های بزرگ برای استخراج منابع زیرزمینی جذب خواهد شد.

۵- بازگشت سرمایه بشری به کشور و جلوگیری از فرار مغزها: نتایج نظر سنجی‌ها نشان می‌دهد که عمده‌ترین عوامل فرار جوانان از کشور نبود امنیت و بیکاری است. در صورت به‌دست آوردن نتایج ملموس در پروسه‌ای صلح و تامین آتشیس درصدی قابل ملاحظه‌ای سرمایه بشری کشور که همین حالا در خارج به سر می‌برد با سرمایه‌های مالی شان به کشور برگشت خواهد کرد. صلح امروز نیاز حیاتی جامعه می‌باشد. نیاز توسعه اقتصادی و رشد و تولید جامعه می‌باشد. توسعه اولین محورش بر پایه‌ی صلح استوار است. صلحی که باعث شروع تغییرات کمی و کیفی در اجتماع و زندگی، رفاه و معاش مردم مستضعف جامعه می‌شود.

صلح اولویت اول حیات اقتصادی: صلح در مفهوم اقتصادی اجتماعی به مفهوم خروج از بحرانی است. که در فضای کسب‌وکار و معاش مردم بعد از تغییر شرایط نامتعادل اقتصادی و اجتماعی ناشی از هرج و مرج و ناامنی و بی‌ثباتی می‌خواهد تحول ایجاد نماید. در شرایط فعلی کشور سرمایه‌گذاری در گفتمان اقتصاد صلح شاید راهی را برای حل چالش‌های پیش‌رو باشد. البته ممکن است صلح گاهی با جنگ حاصل شود. اما نه این‌که لزوماً بهترین یا تنهاترین مسیر باشد.

در واقع جنگ‌افروزان با علم خود می‌دانند که این شرایط برای مردم و آینده فرزندانشان مضر است. اما به سبب منافع اقتصادی و سیاسی هنگفتی که از راه جنگ به‌دست می‌آورد. حاضر به نشستن پای میز مذاکره حقیقی نیستند. هرچند برای مردم و ۹۹ فیصد جامعه بسیار ناگوار و دردناک است. اما برای یک فیصد که تشنه‌ی قدرت سیاسی، قدرت نظامی و منافع اقتصادی هستند؛ بسیار خوشایند و دوست‌داشتنی است. لذا به هیچ‌وجه حاضر نیستند که صلح واقعی در جامعه تامین شود؛ چرا که صلح مساوی با نابودی منافع و قدرت آن‌ها یا محدود شدن آن‌ها است. از آنجا که صلح اولویت حیات اقتصادی است یک جامعه و مایه‌ی حیات‌بخش برای جلوگیری از فقر و بیکاری نیز می‌باشد. فقر و بیکاری امروزه دامنگیر جامعه افغانستان گردیده است. علت بزرگ آن فرار سرمایه‌ها، نبود اشتغال‌زایی و امنیت می‌باشد. افغانستان به دلیل بحران‌های سیاسی و طولانی بودن جنگ‌های داخلی دارای اقتصاد ضعیف در بین سایر کشورها می‌باشد. عاید سرانه افراد جامعه افغانستان حدود ۵۰۰ دلار در سال می‌باشد که باتوجه به نرخ تورم و بیکاری در جامعه، شرایط اقتصادی نسبت به جوامع توسعه‌یافته که مزایای توسعه اقتصادی به‌طور گسترده‌تر، متوازن‌تری توزیع شده، مناسب نیست (فرزام، ۱۳۹۹، م ۳).

صلح دامنه وسیع‌تری از ذی‌نفعان را در بر می‌گردد. و توده‌های (ذی‌نفعان) بیشتر گرایش به حفظ صلح دارند. کاستن از اثرات مخرب آلاینده‌های زیست‌محیطی و محدود ساختن مخاطرات آن‌ها نیز زمینه‌ی بروز جنگ میان کشورها را کاهش می‌دهد. فشارهای اکولوژیک اگر به خودی خود به جنگ منجر نشود. آن‌ها می‌تواند به منازعات دامن بزند. در واقع این نوع تنش‌ها می‌تواند علاوه بر فشارهای نظام بین‌الملل، وقوع خشونت همراه با سایر عوامل را تشدید کنند. لذا انتخاب استراتژی‌های مناسب برای افزایش سطح اشتغال و کاهش بیکاری در کشور و افزایش معاش و رفاه مردم در جامعه از اهداف اقتصاد صلح است.

نتیجه‌گیری

افغانستان کشور است که در چهل سال جنگ به سر می‌برد. اکنون استقبال‌کننده پروسه صلح است. که در این پروسه مردم بیشتر نیاز شان به صلح اجتماعی و ثبات اقتصادی است. صلح که در آن تمام ارزش‌های جامعه، همدیگرپذیری، عدالت، بلند بردن سطح اقتصاد کشور، برابری‌های جنسیتی، عدم تبعیض و محو خشونت را به همراه داشته باشد.

هم‌چنان دوام جنگ و افزایش خشونت‌ها ضربه‌ای شدید به زیربنایی اقتصاد کشور وارد کرده است. در جریان سال جاری به دلیل کاهش کمک‌ها، افزایش خشونت‌ها و وضع محدودیت‌ها برای مهار ویروس کرونا، اقتصاد کشور با رکود جدی روبه‌رو شده است. زمزمه‌های صلح خبر خوب و امیدوارکننده برای مردم افغانستان و برای اقتصاد شکننده‌ی این کشور است. مشروط به این که پروسه‌ای صلح در میان‌مدت به نتایج ملموس برسد و دولت افغانستان با همکاری جامعه جهانی برنامه‌ای اقتصادی را برای ادغام جنگ جویان مخالف صلح و برای بهبود وضعیت پسا توافق صلح تدوین کنند.

امیدواری برای رسیدن به صلح اجتماعی و ثبات اقتصادی به درازمدت وجود دارد و همه مردم تشنه بر آن هستند اما اگر این آرزوی دیرینه و پروسه صلح به شکست مواجه شود. ضربه شدید به جامعه افغانستان خصوصاً به اقتصاد کشور وارد خواهد گردید که جبران آن ممکن به سال‌های سال تحقق نیابد.

بخش ششم؛ زنان و توسعه

نقش زنان در اجتماع و سیاست افغانستان

منیژه رامزی^۱

چکیده

زنان نیمی از پیکر جامعه را تشکیل می‌دهند، نقش زنان در اجتماع و سیاست انکار ناپذیر است. مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در جامعه‌ای امروز به ویژه در کشورهای رو به انکشاف، درگیر منازعات و جوامعی که در آنجا سنت‌ها، تعاملات و عرف‌های محلی یا توجیهات تاریک‌اندیشانه‌ای دینی حاکم است، مهم دانسته می‌شود. زنان از نقش مادر، همسر و خواهر تا مشارکت در اجتماع و سیاست می‌توانند فعالانه حضور داشته باشند. هدف اساسی این مقاله، مطالعه چگونگی نقش زنان در اجتماع و سیاست در افغانستان با در نظر داشت شرایط موجود و حفظ دست‌آوردهای بیست ساله زنان پس از سقوط جمهوریت می‌باشد.

واژه‌گان کلیدی: مشارکت، مشارکت اجتماعی و مشارکت سیاسی
مقدمه

زنان در جامعه افغانستان به دلیل سنت‌های حاکم نقش حاشیه‌ای اجتماعی را ایفا نموده اند، بدون شک بیست سال اخیر فرصت طلایی برای حضور زنان در اجتماع و سیاست بود که استفاده درست از آن صورت نگرفته است. مشارکت زنان در حیات اجتماعی و سیاسی جامعه افغانستان از استرداد استقلال به بعد فراز و نشیب‌هایی را گذرانیده است. توافقات بن در سال ۲۰۰۱ میلادی، افغانستان را در مسیر جدیدی از تاریخ آن قرار داد که در این مرحله شاهد بسط و توسعه تعهدات حقوق بشری به شمول فراهم سازی زمینه‌های مشارکت زنان در اداره، سیاست، امنیت، اجتماع و پروسه صلح و آشتی ملی بودیم. ظهور و رشد نهادهای مدنی فعال در زمینه‌های صلح‌پروری و حمایت از داعیه حقوق زنان طی سال‌های اخیر که به آگاهی‌دهی، دادخواهی، نشر سروی‌ها و آرایه‌ای گزارش‌های تحقیقی مختلف به ویژه بعد از تصویب برنامه عمل پرداخته اند، توأم با نگرانی‌ها و چالش‌های گوناگونی که فراراه مشارکت فعال زنان وجود داشت، مطالعه و تحلیل وضعیت مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان را بیشتر از پیش موجه می‌سازد. از آنجایی که توانمندسازی نهادهای ذیربط، تشخیص چالش‌ها، اجتناب از اشتباه‌های قبلی و دریافت راهکارهای موثر و کارا در زمینه تحقق بهتر یکی از اهداف حکومت افغانستان و جامعه بین‌المللی بود تا به شکل واقعی (مشارکت زنان) را سبب می‌شد.

۱. ترکیه، استاد دانشگاه کابل و فعال حقوق بشر.

هدف اساسی مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در جامعه این است که زنان قادر باشند تا در کنار مردان با سهم‌گیری در امور مختلف حیات اجتماعی اعم از سیاست، اقتصاد، آموزش و پرورش، اداره و غیره، در پیشرفت و توسعه‌ی جوامعی که در آن زندگی می‌کنند آزادانه در چوکات قانون نقش ایفا نمایند و نیز از خدمات و حقوقی که دولت و قانون برای شهروندان ارایه و حمایت می‌کند، مستفید گردند.

بحث مشارکت زنان در جامعه افغانستان در طول تاریخ معاصر به ویژه در دوران بعد از استقلال، فراز و فرودهایی زیادی را تجربه کرده است. شرایط فعلی و سقوط یک روزه‌ای افغانستان همه‌ای آرزوهای زنان را برای مشارکت همگانی به عقب برگرداند و علی‌رغم پیشرفت‌هایی قابل ملاحظه در سالیان پسین، این موضوع مستلزم مطالعه، آسیب شناسی و اقدامات اساسی است تا از بهبود، استمرار و پیشرفت‌های لازم در عرصه مشارکت زنان در آینده اطمینان دهد.

تعریف مفاهیم

مشارکت: به معنای دخالت همه جانبه مردم در فرآیندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است (رضایی، ۱۳۹۵).

مشارکت سیاسی: مشارکت سیاسی عبارت از اشتراک شهروندان در انتخاب، فعالیت‌ها و تصمیم سیاسی یک کشور می‌باشد (جعفری، ۱۳۹۵).

مشارکت سیاسی هر عمل داوطلبانه موفق یا ناموفق سازمان‌یافته یا غیرمرتب، مستمر یا دوره‌ای، شامل به‌کارگیری روش‌های مشروع یا نامشروع برای تأثیر بر انتخاب سیاست‌های عمومی، اداره عمومی و انتخاب رهبران سیاسی در هر سطحی از حکومت ملی یا محلی است (زنجانی زاده، ۱۳۸۱).

مشارکت به‌عنوان یک وسیله: نوع آگاهی‌دادن که دولت نقش اول را ایفا می‌کند، مردم برای مشروعیت بخشی به رژیم بسیج می‌شوند. بدیهی است که هر مشارکت سیاسی ترکیبی از این انواع دوگانه خواهد بود (جعفری، ۱۳۷۶).

مشارکت اجتماعی: یکی از مهم‌ترین معیارها برای سنجش درجه توسعه یافتگی یک کشور است که به میزان اهمیت و اعتبار فعالیت‌های زنان در آن جامعه بستگی دارد. امروزه در تمام کشورها بر به‌کارگیری نیروی زنان و مشارکت آن‌ها در امور اجتماع برای نیل به توسعه تأکید شده است (السادات زاهدی، ۱۳۸۶).

پیشینه تحقیق

مروری بر تازه‌ترین تحقیقات، سروی‌ها و گزارش‌ها در مورد مشارکت زنان در افغانستان؛ در این مقاله به کنجکاو و جستجوی تحقیقات قبلی پرداخته شده که در نتیجه در حدود هفت سند تحقیقی ذیل وجود داشت:

۱. سروی‌های بنیاد آسیا، ۲. گزارش سال ۱۳۹۵ اداره احصائی مرکزی افغانستان (وضعیت زنان و مردان)، ۳. سالنامه ۱۳۹۷، ۴. گزارش سال ۲۰۱۹ مرور ادوار جهانی افغانستان به شورای حقوق بشر ملل متحد، ۵. گزارش سال ۲۰۱۸ موسسه مطالعات عامه افغانستان، ۶. مطالعه جهانی سال ۲۰۱۷ بخش زنان ملل متحد در افغانستان پیرامون پیشرفت‌ها در زمینه تطبیق قطع‌نامه ۱۳۲۵، پلان عمل به زبان انگلیسی ۷. پالیسی کمیسیون مستقل اصلاحات اداری در مورد افزایش مشارکت زنان در خدمات ملکی ۸. مقاله علمی تحت عنوان مشارکت سیاسی زنان افغانستان در ساختار جدید قدرت پس از حادثه یازده سپتمبر، که قسماً به فشرده موضوعات مربوط به بحث مشارکت زنان از هریک از تحقیقات و سروی‌های مذکور در ذیل اشاره شده است.

گزارش مرکز پالیسی عامه افغانستان (<http://appro.org.af>). ریشه و منشاء مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان را در موج‌های سه گانه فیمینیستی می‌توان ملاحظه کرد. موج اول فیمینیسم که با وقوع انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ آغاز گردید هدف اساسی آن را مطالبه حقوق مساوی سیاسی و مدنی زنان با مردان تشکیل می‌داد که سرانجام حق رأی زنان در ۱۹۲۰ در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا ۱۹۱۸، نیوزیلند ۱۸۹۳، استرالیا ۱۹۰۲، فنلاند ۱۹۰۶، دانمارک ۱۹۱۵، کانادا ۱۹۱۷، آلمان ۱۹۱۸، سوئد ۱۹۲۱، ایرلند ۱۹۲۸، فرانسه ۱۹۴۴، ایتالیا ۱۹۴۵ و سویس ۱۹۷۱ به رسمیت شناخته شد.

موج دوم فیمینیسم که به سیمون دو بووار نسبت داده می‌شود، از دهه ۷۰ قرن ۲۰ آغاز گردید که به برابری کامل زن و مرد در همه ابعاد حیات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، روانی و اقتصادی تاکید می‌نمود و در موج سوم، فیمینیست‌ها با پذیرش این اصل که اساس ستم‌های وارده بر زنان از ناحیه وجود فرهنگ مردسالاری است، پس برای نجات از این فرهنگ باید از نگاه زنان به جهان نگریسته شود و از جهان تفسیر زنانه ارایه شود، باورمند اند (نیکبین، ۱۳۹۶).

روش تحقیق: روش تحقیق در این مقاله؛ روش تحقیق توصیفی از نوع تحلیل محتوایی می‌باشد.

نقش زنان در سیاست و اجتماع

با توجه به نقش زنان در مدیریت خانواده، زنان می‌توانند در سیاست و اجتماع درخشش خوب داشته باشند، اما برای آن‌ها باید فرصت‌ها زمینه‌سازی گردد تا چالش‌ها را کنار بگذارند و حضور معنادار را ایفا کنند. مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در افغانستان فراز و فرودهایی آمیخته با زجر و فشار، یأس و ناامیدی، فشار و استبداد، افراط و تفریط را در نور دیده است.

اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که شواهد کافی مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان تا قبل از استرداد استقلال و زمامداری شاه امان الله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹) در افغانستان وجود ندارد. در این دوره بود که زنان توانستند نفس تازه بکشند و جایگاه قانونی شان را در قانون اساسی به دست آورند. از آنجایی که بدون آموزش، تعلیم و کسب مهارت‌های فنی، وارد ساختن زنان به عرصه سیاست و اجتماع ممکن نبود، شاه امان الله خان اولین اقدام خود را در راستای زمینه‌سازی آموزش و پرورش نسوان با ایجاد مکتب دختران به نام مستورات در سال ۱۲۹۹ شمسی با شمولیت ۵۰ تن از دختران در شهر آرای کابل آغاز نمود.

دومین مکتب دخترانه را به نام عصمت در سال ۱۳۰۰ ه.ش افتتاح نمود و متعاقباً مکتب تدبیر منزل و شفاخانه مخصوص زنان نیز ایجاد گردید. در تابستان ۱۹۲۸ انجمن حمایت نسوان تشکیل شد و برای نخستین بار زنان باسواد کابل، اداره انجمن را بدست گرفتند و در اداره مملکت با مردان شریک شدند.

راه‌اندازی و نشر جریده ارشادالنسوان در سال ۱۳۰۰ ه.ش، فرستادن تعدادی از دختران برای تحصیل به کشور ترکیه، و سایر اقدامات دیگر در زمینه توانمندسازی زنان، گام‌های ارزشمندی در راستای پرورش و تنویر اذهان زنان کشور و راه‌یابی آنان به اداره و سیاست مملکت در این دوره محسوب می‌گردد (نظیری، ۱۳۹۲).

در این زمان بود که زنان برای نخستین بار به‌عنوان وکلا در صف مردان قرار گرفتند چنانچه یک هیئت هشت‌الی ده نفری زنان برای اشتراک در سومین لویه جرگه که به تاریخ ۶ سنبله ۱۳۰۷ شمسی دایر گردیده بود، انتخاب شدند. در این لویه جرگه بود که شاه خطابه‌ای راجع به مزایای تمدن جدید و حقوق زنان ایراد کرد و تأسیس اولین پارلمان را پیشنهاد نمود (نیکبین، ۱۳۹۴). محسنی به نقل از غبار می‌نویسد: با فروپاشی دولت امانی و استیلای حبیب الله خان کلکانی بر اریکه قدرت، با شعار احیای ارزش‌های دینی و غیرت افغانی، زنان افغانستان یک بار دیگر از مشارکت اجتماعی، حق تحصیل و غیره محروم شدند. پس از سیطره و سقوط حبیب الله کلکانی که در فاصله کوتاهی بعد از فروپاشی حکومت امانی صورت گرفت؛ نادر خان در عرصه سیاسی افغانستان به قدرت رسید و دریچه‌های اصلاحات به‌ویژه مشارکت زنان در اجتماع بسته شد.

سلب حقوق برابر شهروندان در ماده یکم قانون اساسی وی که به مسئله مذهب حنفی، و انحصار حکومت در افراد منحصر در خاندان وی تأکید داشت، اولین قدم وی در سلب مشارکت زنان محسوب می‌گردد. از نخستین اقدامات حکومت نادر خان، بستن مدارس دخترانه، تعطیلی انجمن نسوان کابل، هفته نامه ارشادالنسوان و غیره بود. وی دانشجویان دختر را از کشور ترکیه با اجبار بازگرداند و حتی ۹ نفر از آنان را زندانی ساخت (۱۳۹۰، ص، ۵۷).

به گواهی تاریخ، دوران پادشاهی چهل ساله اعلی حضرت محمد ظاهر شاه یکی از دوره‌های مهم در زمینه بیداری سیاسی و اجتماعی زنان و مشارکت آن‌ها در اجتماع افغانی به حساب می‌رود. جنبش بیداری زنان در این دوره در سه عرصه مهم تعلیم و تربیت، حضور در صحنه کار و مشارکت سیاسی هم‌چون ایجاد انجمن‌ها توسط زنان فعال گردیدند. در این زمان در راستای تأمین حق تحصیل زنان، گام‌های عملی مانند فراهم سازی زمینه تحصیلات عالی در داخل و خارج کشور و فرستادن تعداد زیاد زنان به خارج برداشته شد.

اولین مکتب دختران به نام زرغونه در سال ۱۹۴۱ در کابل افتتاح و دامنه گشایش مکاتب نسوان به همه ولایات کشور گسترش یافت. با الحاق افغانستان به کنوانسیون‌های بین‌المللی کار به ویژه کنوانسیون شماره ۱۰۰ و ۱۰۱ سازمان بین‌المللی کار تبعیض در حصه کار زنان لغو گردید و زنان بنابر زن بودن از مشارکت در کار و سهم‌گیری در اداره محروم ساخته نمی شدند. دهه دموکراسی بهترین دوره مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان افغان بود. زنان به مناصب وزارت، تشکیل انجمن‌ها، شوراهای ولایتی، اتحادیه‌ها و سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی دست یافتند. موسسه عالی نسوان در سال ۱۹۴۳ به مثابه نقطه عطفی در تاریخ نهضت سیاسی-اجتماعی کشور ایجاد گردید (نظیری، ۱۳۹۲).

با تصویب قانون اساسی توسط لویه جرگه در ۱۸ سنبله ۱۳۴۳، حق رأی همه شهروندان بالای بیست سال افغانستان به رسمیت شناخته شد. این رویداد زمینه را برای مشارکت سیاسی بیشتر و قانونی زنان فراهم کرد. در انتخابات مجلس، در سال ۱۳۴۴ ه.ش. برای نخستین بار خانم‌ها، رقیه حبیب و آناهیتا راتب‌زاد از کابل، خدیجه احراری از هرات و معصومه عصمتی از قندهار به مجلس نمایندگان راه یافتند (فرهنگ، ۱۳۷۴). محسنی به نقل از طنین می‌نویسد: عزیزه گردیزی و حمیرا سلجوقی از سوی پادشاه به‌عنوان نماینده مجلس سنا برگزیده شدند (۱۳۹۰، ص، ۶۰). قابل تذکر است که در ادامه این فرآیند در کابینه نخست نوراحمد اعتمادی در سال ۱۳۴۶ ه.ش خانم کبرا نوری به‌عنوان نخستین وزیر زن برای صحت و هم‌چنین در کابینه دوم وی در سال ۱۳۴۸ ش خانم شفیقه ضیایی به مقام وزیر مشاور دست یافت (فرهنگ، ۱۳۷۴).

در دوران جمهوریت سردار محمد داوود خان (۱۳۵۱-۱۳۵۷)، دو تن از زنان هریک خانم فاطمه کیفی و عالیه حفیظ در کمیسیون تدوین قانون اساسی حضور یافتند و برابری زن و مرد در حقوق و مسوولیت‌ها در ماده ۲۷ قانون اساسی تسجیل گردید. معارف و تحصیلات عالی رونق بهتری یافت و بیشتر از زمان سلطنت شاهی رشد نمود. زنان توانستند فعالیت‌های تشکیلاتی خود را گسترش دهند، سازمان دموکراتیک زنان مربوط شاخه‌ای از حزب خلق و پرچم و نیز جمعیت انقلابی زنان افغانستان طرفدار چپ دموکراتیک متمایل به چین کمونیستی در این زمان فعالیت داشتند. اما زنان نتوانستند در سطح مدیریت‌های کلان دولتی راه یابند از این لحاظ هیچ وزیر زن در کابینه داوود خان وجود نداشت (محسنی، ۱۳۹۰).

در دوران قدرت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (۱۹۷۸-۱۹۹۲م) از تساوی حقوق زنان و مردان در ماده ۱۲ خط مشی رژیم در تمام ساحات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مدنی یادآوری گردیده بود. خانم آناهیتا راتب‌زاد از زنان پیش‌تاز این دوران و مؤسسین حزب دموکراتیک خلق افغانستان به‌شمار می‌رفت (همان، ۱۳۹۰). شورای سرتاسری زنان به‌حیث یک سازمان اجتماعی-سیاسی به رهبری وی تشکیل شد که در مرکز و ولایات فعالیت داشت. در دهه ۸۰ بین ۷۰-۸۰ درصد معلمین، ۵۰ درصد دوکتوران طبی و پرسونل طبی و ۶۰ درصد کارمندان ادارات دولتی را زنان تشکیل می‌دادند (نیکبین، ۱۳۹۴).

محسنی به نقل از عظیمی می‌نویسد: در واپسین سال‌های حکومت حزب دموکراتیک تحت رهبری دکتر نجیب‌الله و به‌ویژه در زمان حکومت فضل‌الحق خالقیار، خانم معصومه عصمتی وردک وزیر معارف و خانم صالحه فاروق اعتمادی وزیر کار و امور اجتماعی بودند. بر پایه آمار دولت در سال ۱۳۶۹ شورای سراسری زنان افغانستان بیش از صد و شصت هزار عضو از زنان کارگر، کارمند، دهقان، خانه‌دار، دانش‌آموز و دانشجو داشت (۱۳۹۰، ص ۶۴).

افراط‌گرایی سیاسی و حزبی‌سازی زنان برعلاوه سیاست‌های ضد دینی از اتهامات است که بر مشارکت زنان در این دوره وارد می‌گردد. مشارکت زنان در دوران مهاجرت‌ها و جنگ با حکومت تحت حمایت‌های اتحاد شوروی سابق را می‌توان در بُعد داخلی و ساحات زیرکنترول مجاهدین و در بعد خارجی با کشورهای همسایه جایی که میلیون‌ها افغان مهاجر و آواره گردیده بودند مورد ملاحظه قرار داد. در بُعد داخلی نسبت تبارز و واکنش به افراط‌گرایی حکومت چپی، مجاهدین نگاه تفریطی نسبت به زنان در تمام مناطق تحت کنترول شان اعمال می‌نمودند و هرگونه تحصیل در مکاتب برای زنان ممنوع بود.

آن‌ها نه تنها قایل به ضرورت حضور سیاسی-اجتماعی زنان نبودند بلکه در عمل با آن مخالفت می‌کردند. اما در بُعد بیرونی و به ویژه در کشور همسایه پاکستان؛ مکانی که میلیون‌ها افغان آواره گردیده بودند، زمینه‌های تعلیمی و توانمندسازی زنان در چوکات فعالیت‌های مؤسسات غیردولتی و نیز برخی احزاب و تشکیلات جهادی مستقر در آنجا فراهم گردیده بود.

یکی از سازمان‌های فعال در زمینه حقوق زنان؛ اجتماع زنان افغانستان تحت رهبری خانم فتانه گیلانی بود که در زمینه‌ای ارتقای آگاهی و مساعدت به زنان در سال ۱۹۸۶ در پشاور ایجاد گردیده بود (نیکبین، ۱۳۹۴).

پوهنتون امهات المومنین نیز یکی از نهادهای تحصیلات عالی برای دختران بود که به همکاری حزب اتحاد اسلامی تحت رهبری استاد سیاف در پشاور ایجاد گردیده بود و فعالیت داشت. پس از پیروزی مجاهدین و ورود آن‌ها به کابل آن‌ها نیز همان ضرب‌المثل در باره زنان را تکرار کردند که: «زن خوب آن است که یا در خانه باشد یا در گور». هرچند برخی از رهبران جهاد نظریات دوپهلوی داشتند ولی در کلیت می‌توان ادعا نمود که از دید آنان زنان حق شرکت در انتخابات و رای دادن و رای گرفتن را نداشتند. این دوران به محرومیت‌های بی‌شماری برای زنان منجر شد. بسیاری از مکاتب و دانشگاه‌ها برای سه سال پی‌هم مسدود ماند و هزاران زن و کودک در اثر تبادل آتش میان جناح‌های متخاصم جان‌های شان را از دست دادند. صدها هزار افراد تحصیل کرده به شمول زنان، کشور را ترک کردند (محسنی، ۱۳۹۰).

در دوران طالبان (۱۳۷۵-۱۳۸۱)، زنان از کار، تعلیم و تحصیل منع قرار داده شدند. طالبان پس از تسخیر شهر کابل، در مدت سه ماه ۶۳ مکتب را در این شهر مسدود ساختند که باعث محرومیت ۱۰۳۰۰۰ دختر و ۱۴۸۰۰۰ پسر از تحصیل گردیدند و ۱۱۲۰۰ معلم که بیشترین شان زنان بودند از تدریس بازماندند. در این دوران زنان تحصیل یافته‌ای بسیار زیاد از افغانستان خارج گردید (همان منبع، ۱۳۹۰).

حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ که منتج به مداخله نظامی ایالات متحده آمریکا و سایر متحدین آن، تدویر کنفرانس بن و ایجاد اداره موقت و سایر تحولات دموکراتیک در افغانستان گردید، نقطه عطفی در احیای جایگاه زنان در دوران پسا طالبان در افغانستان به شمار می‌رود. به اساس موافقت‌نامه بن، کمیسیون ۲۱ نفری تدویر لویه جرگه اضطراری با مشارکت سه خانم هریک محبوبه حقوق‌امل، ثریا پرلیکا و حمیرا نعمتی به تاریخ ۲۳ جنوری ۲۰۰۲ ایجاد گردید. از ۱۵۰۱ تن اشتراک‌کنندگان این لویه جرگه، ۱۶۰ تن آنان را زنان تشکیل می‌داد و خانم سیماسمر به حیث معاون لویه جرگه اضطراری انتخاب شدند.

در اولین انتخابات ریاست جمهوری برای دولت انتقالی، یک زن به نام مسعوده جلال خود را کاندیدا نمود و با کسب آرای نسبتاً قابل قبول حضور یک زن را در رقابت برای کسب بالاترین مقام حکومتی اثبات کرد. در ۱۵ اکتوبر ۲۰۰۲ یک کمیسیون ۹ عضوی برای تصویب قانون اساسی جدید تحت ریاست نعمت‌الله شهبانی تعیین گردید که دو نفر از اعضای این کمیسیون را نیز زنان هریک آصفه کاکر و مکرمه اکرمی تشکیل می‌داد.

متعاقباً حکومت انتقالی کمیسیون ۳۵ نفری را برای تدقیق قانون اساسی مقرر نمود که ۷ تن آنان زنان هریک پروین مومند، فاطمه گیلانی، پروین علمی مجروح، شکریه بارکزی، صدیقه بلخی، حاکمه مشعل، آمنه افضلی بودند. یک کمیته متشکل از ۲۰ زن نیز برای تدقیق بیشتر حقوق زنان تحت اشراف خانم محبوبه حقوقامل ایجاد گردید. این کمیته پیشنهاد نمود تا به مقدمه ۱۲ فقره‌ای مسوده یک ماده دیگر نیز اضافه گردد: «تضمین حقوق مساوی زنان و مردان و امحای کلیه اشکال تبعیض و خشونت علیه زنان» و هم‌چنان کمیته مذکور توصیه نمود که بهتر است به جای یک زن، دو زن در ولسی جرگه و شوراهای ولایتی از هر ولایت عضویت داشته باشند (محسنی، ۱۳۹۱). چنین به نظر می‌رسد که اقدامات، پالیسی‌ها و سیر تحولات دموکراتیک در سال‌های پس از تصویب قانون اساسی باعث تغییرات و پیشرفت‌های چشم‌گیر در زمینه مشارکت سیاسی - اجتماعی زنان در افغانستان گردیده است.

در شرایط فعلی وضعیت طور دیگر رقم خورده است و خلاف ارزش‌های بیست سال گذشته دختران از رفتن به مکتب و دانشگاه بازداشته شده‌اند و زنان شاغل اجازه حضور در ادارات را ندارند. بنابراین سیاست‌ورزی‌های فعلی حکومت یک‌بار دیگر مانع مشارکت همگانی زنان در سطح اجتماع و سیاست گردیده است و زنان در شرایط ناامن و مبهم به زندگی خود ادامه می‌دهند.

نتایج مقاله علمی مشارکت سیاسی زنان افغانستان در ساختار جدید قدرت پس از حادثه یازده سپتامبر نشان می‌دهد، زنان افغان ثابت نموده‌اند که می‌توانند شرایط را تا حدودی به نفع خود تغییر دهند، اما بی‌شک این تلاش‌ها باید افزایش یابد و تا رسیدن به هدف که همانا برابری حقوق اجتماعی و سیاسی زنان افغان با مردان است؛ راه درازی در پیش می‌باشد (مقصودی، ۱۳۹۰).

مشارکت زنان در اجتماع

حضور فعال زنان در اجتماع ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را می‌تواند در بر داشته باشد یا به عبارتی دیگر ریشه و مبنای آن را در نظریه‌های مطرح شده مانند نظریه زنان و سرمایه انسانی و زنان از دید نظریه سرمایه اجتماعی به وضاحت ملاحظه نمود. بر اساس نظریه زنان و سرمایه انسانی، سرمایه انسانی در مقابل سرمایه فیزیکی و منابع طبیعی مانند ذخایر زیرزمینی قرار می‌گیرد که با سرمایه‌گذاری بر این سرمایه، انکشاف و پیشرفت بیشتر به دست می‌آید.

به اساس نظریه سرمایه اجتماعی که از مفاهیم نوین در علوم اجتماعی است، نشان داده می‌شود که سرمایه اجتماعی در سطح فردی و خانوادگی چگونه بر ذخیره‌های سرمایه اجتماعی در سطح آموزش فردی و پیشرفت اقتصادی مشارکت می‌کند و زنان می‌توانند نقش موثری در آن داشته باشند (رضایی، ۱۳۹۵).

برای مشارکت فعال و یا عادی زنان در اجتماع به ویژه در جوامع سنتی، عقب‌نگهداشته شده و در حال گذار به سوی نظام‌های با ثبات، به فراهم سازی فرصت‌ها و مؤلفه‌های مهم و بنیادی نیاز است که زمینه‌ساز یک بستر مناسب برای مشارکت زنان گردد. این مؤلفه‌ها را می‌توان چنین برشمرد: برنامه‌ریزی و جابه‌جاسازی مشارکت زنان در استراتژی‌های ملی، محو اشکال مختلف تبعیض علیه زنان، انکشاف سرمایه بشری زنان، زمینه‌سازی مشارکت زنان اعم از مشارکت دولتی، خصوصی، تعاونی و عمومی، ارتقای سطح آگاهی، سازماندهی، پشتیبانی و حمایت از زنان در سیاست‌گذاری‌های دولت به شمول سهیم ساختن زنان در قوه اجراییه و ارتقای نقش مدیریتی آنان (همان، ۱۳۹۵).

مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان از دیدگاه اسلام

دین مقدس اسلام برای زنان حقوقی را در نظر گرفته است که در هیچ دین و آیینی چنین نیست. از سیاست و حضور اجتماعی زنان در اسلام و قبل از آن در قرآن کریم تذکر رفته است. مانند حکایت از داستان بلقیس ملکه سبا و نقش حضرت بی بی خدیجه (رض) در انتشار و پخش دین مقدس اسلام. مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان از دیدگاه اسلام، امروزه یکی از موضوعات مهم قابل بحث در جوامع اسلامی به شمار می‌رود. علی‌رغم وجود دیدگاه‌های تندروانه و محافظه کارانه دینی که در برخی جوامع اسلامی تا به امروز حاکم است، خوشبختانه علمای متأخر و اندیشمندان روشنفکر اسلامی در سال‌های اخیر سعی ورزیده‌اند تا با استناد به دلایل عقلی و نقلی ضرورت مشارکت زنان را در عرصه‌های مختلف اجتماعی به بحث گرفته، استدلال‌ها و توجیه‌های دقیق و مستدل علمی را متکی بر شواهد تاریخی و نصوص اسلامی ارایه نمایند. دیدگاه‌های فوق نه تنها در میان مذاهب فقهی سنی به بحث گرفته شده بلکه مذهب شیعه نیز بر این موضوع اذعان نموده‌اند.

چنان‌چه از محتوای مطالعات انجام شده در زمینه بر می‌آید، دین اسلام برای زن به موازات مرد و در هر چیزی که طبیعت و اهلیت هر دو، مساوی و مشترک است، موقعیت و جایگاه خاصی در نظر گرفته است. این امر برای زن اجازه می‌دهد که با رعایت احترام و التزام به تکالیف شرعی ویژه خود مانند حجاب، لباس، طرز ارتباط با مردان نامحرم و در کنار انجام مسئولیت‌های زناشوهری و خانوادگی خود، به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیز مبادرت ورزد. زن مسلمان در کنار مرد مسلمان در چوکات دایره امر به معروف و نهی از منکر نباید در برابر قضایای اجتماعی و سیاسی اطراف خود بی تفاوت باشد. زیرا قرآن کریم در مورد چنین می‌فرماید: *وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* (توبه، ۷۱).

یعنی: «مردان و زنان با ایمان، ولی یکدیگر اند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش (ص) را اطاعت می‌کنند. به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. خداوند توانا و حکیم است». سیره و روش مسلمانان در صدر اسلام مانند سیره ام المومنین خدیجه (رضی الله عنها)، ام المومنین ام سلمه (رضی الله عنها)، ام المومنین حفصه (رضی الله عنها) و ام المومنین بی بی عایشه (رضی الله عنها) همه نمونه‌های برجسته از مشارکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی اند (شمس‌الدین، ۱۳۸۵).

نقش زنان در اجتماع و سیاست در قوانین و اسناد حقوقی افغانستان

خوش‌بختانه قانون اساسی و سایر قوانین نافذه دیگر در افغانستان مشارکت زنان را در همه عرصه‌های اجتماعی به رسمیت شناخته است. فصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان در مورد حقوق اساسی و وجایب اتباع که از ماده ۲۲ الی ۵۹ را احتوا می‌کند در برگیرنده اساسی‌ترین مواد است که مشارکت سیاسی و اجتماعی زن را در جامعه افغانی تسجیل کرده است. بر اساس ماده ۲۲ قانون اساسی هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع می‌باشد. ماده ۳۳ حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را برای هر دو جنس مرد و زن به رسمیت می‌شناسد. ماده ۳۴ حق آزادی بیان و ماده ۳۵ حق تشکیل احزاب و جمعیت‌ها را برای همه شهروندان اعم از زن و مرد تایید کرده است. ماده‌های ۴۳، ۴۴، ۵۳ و ۵۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان دسترسی زنان به خدمات صحی، رفاه، و شغل را بیان نموده است. این ماده‌ها دسترسی زنان به تعلیم، خدمات صحی و اشتغال را منحصراً پیش شرط‌های مشارکت سیاسی زنان و عنصر مهم برای آسایش و بهبود وضعیت زنان در افغانستان ضمانت کرده است (قانون اساسی، ۱۳۸۲).

دست‌آوردهای عمده در راستای مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان در افغانستان

چنین معلوم می‌شود که دست‌آوردها و پیشرفت‌های زنان طی چند سال اخیر در پیوست به تصویب برنامه عمل زنان، صلح و امنیت، در راستای تحولات قبلی و نیز به تعقیب تطبیق پلان ملی زنان ۲۰۰۷-۲۰۱۷ در کشور قرار داشته و نیز یک صفحه جدید از تحولات را در زمینه به‌روزی زنان گشوده است. تقرر و جابه‌جایی زنان در برخی از پُست‌های عالی و نیمه‌عالی دولتی در سه سال گذشته، شرکت برخی از زنان در گفت‌وگوهای صلح، عضویت چند تن از زنان در شورای عالی صلح و مشارکت زنان در انتخابات پارلمانی ۱۳۹۷ از عمده‌ترین مواردی است که می‌شود با تکیه بر اعداد و ارقام دست داشته که در گزارش اخیر ادواری جهانی افغانستان به شورای حقوق بشر آمده است، به آن‌ها اشاره نمود. مشارکت زنان در سطوح رهبری و اداره، مشارکت زنان در پروژه صلح، مشارکت زنان در بازسازی و توسعه اقتصادی، مشارکت زنان در توسعه فرهنگی - اجتماعی، مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان و جامعه مدنی (گزارش ملل متحد، حقوق زنان، برابری جنسیتی و روند انتقال، ۱۳۹۲).

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی توجه بیشتر به صفت‌های فردی معطوف است، از داده‌ها طبق منطق تحلیل کیفی استفاده کرده چنین بر می‌آید که مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان در جامعه افغانستان با چالش‌های عدیده‌ای مواجه بوده است اما زنان طی این سال‌ها دوران تاریخ طلایی مشارکت اجتماعی و سیاسی را تجربه کردند. نقش زنان در سیاست و اجتماع در جامعه افغانستان با چالش‌های زیادی مواجه بوده است که خوش‌بختانه بیست سال اخیر فرصت‌های زیادی را برای مشارکت زنان به‌وجود آورد، مشارکت مستلزم شرکت داوطلبانه و رضایت‌مندانه بوده تا فرد بتواند با افراد دیگر در یک بستر اجتماعی مناسب نقش خود را من حیث عضو فعال جامعه ایفا نماید.

مشارکت سیاسی جهت حفاظت و تداوم حقوق سیاسی که فرد بتواند در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور خویش از راه انتخاب زمامداران، مقامات سیاسی، شرکت جویند و یا در تصدی مشاغل سیاسی و اجتماعی کشور خود نایل گردند و یا در مجامع؛ آزادانه عقاید و افکار خود را بیان نمایند، صورت می‌گیرد. مشارکت سیاسی و اجتماعی شهروندان یک کشور بر اساس حقوقی است که شهروند آن را حایز می‌باشد و بیگانه‌گان این حق را ندارند. مشارکت در انتخابات به‌صورت رأی‌دهنده و یا انتخاب‌شونده، مدیریت برخی مشاغل مانند وزارت، سفارت و امثال آن از مظاهر اعمال حقوق سیاسی است.

دو شاخصه اساسی برای مشارکت زنان در بحث مشارکت سیاسی و اجتماعی وجود دارد که عبارت از حقوق زنان و دوم حضور زنان در مدیریت سیاسی جامعه (اداره کشور) است. اما مطالعات و شواهد نشان می‌دهد که بسترسازی برای ایفای نقش‌های مشارکتی برای زنان در جوامع سنتی، عقب مانده، درگیر منازعات و در حال جنگ همواره با چالش‌های گوناگونی توأم می‌باشد، در چنین جوامع مانند افغانستان، برنامه‌های حکومت باید مشارکت فعال اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی زنان را راهنمایی و استقامت دهد (فرید، ۱۳۸۴، ص، ۵۲).

فعالان حقوق زن نسبت به پیشرفت‌های زنان خوشبین بوده‌اند، اما به دلیل نابرابری در حوزه نقش زنان در اجتماع و سیاست زیاد رضایت ندارند، خواهان حفظ دست‌آوردها و اصلاحات در زمینه مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان هستند. چنین معلوم می‌شود که دست‌آوردها و پیشرفت‌های زنان طی سال‌های اخیر در راستای تحولات قبلی و نیز به تعقیب تطبیق پلان ملی زنان ۲۰۰۷-۲۰۱۷ در کشور قرار داشته و نیز یک صفحه جدید از تحولات را در زمینه به‌روی زنان گشوده است.

تقرر و جابه‌جایی زنان در برخی از بست‌های عالی و نیمه‌عالی دولتی در چند سال گذشته، شرکت برخی از زنان در گفتمان‌های صلح، عضویت چند تن از زنان در شورای عالی صلح و مشارکت زنان در انتخابات پارلمانی ۱۳۹۷ از عمده‌ترین مواردی است که می‌شود با تکیه بر اعداد و ارقام دست داشته که در گزارش اخیر ادواری جهانی افغانستان به شورای حقوق بشر به آن‌ها اشاره نمود.

از این مقاله برمی‌آید که برای پیشرفت زنان در افغانستان در حال بحران و منازعه و نگران از پیامدهای صلح و مصالحه، تطبیق برنامه عمل و قطع‌نامه ۱۳۲۵ لازم‌الاجرا شد و پیشرفت آن‌هاست، در جهت تحقق مشارکت سیاسی-اجتماعی و مدنی زنان باید در کنار طرح، تعدیل و تصویب استراتژی‌ها، قوانین و پالیسی‌ها، برنامه‌های عملی لازم با رویکرد دقیق و متناسب توجه لازم صورت گیرد. با توجه بر این اصل که مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در جامعه، از عمده‌ترین مباحث اجتماعی به ویژه در کشورهای رو به انکشاف، درگیر منازعات و جوامعی که در آنجا سنن، تعاملات و عرف‌های محلی یا توجیهاات تاریک‌اندیشانه دینی حاکم است، دانسته می‌شود، تحقق واقعی مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در افغانستان نیاز به مبارزه جدی زنان و مردان دارد.

آنچه برای زنان افغانستان قابل نگرانی است شرایط موجود است. زنان را از حضور در اجتماع محروم ساخته است و وضعیت مبهم و آینده نامعلوم سبب شده است زنان به ازدواج‌های اجباری، کار شاقه و ده‌ها مورد دیگر بپردازند. در این مرحله‌ای سرنوشت ساز، زنان افغانستان به حمایت جامعه جهانی نیاز بیشتر دارند. فعالان حقوق بشر و نهادهای مدافع ارزش‌های حقوق بشری باید در این راستا از زنان افغانستان حمایت نموده صدای عدالت‌خواهی آن‌ها باشند.

دو دهه پویایی زنان در عرصه‌ی تحصیلی در افغانستان

محمد حنیف فرزان^۱

مقدمه

دستیابی به تحصیلات عالی و برخوردارگی از مهارت‌های بالای علمی، از کلیدی‌ترین عوامل رشد توان‌مندی‌ها و ظرفیت‌های فردی و گروهی است. تغییرات و تحولات در شیوه‌های زیست و تغییر پارادایم جهان از جامعه‌ی صنعتی به جامعه‌ی اطلاعاتی، تحصیل برتر برای رسیدن به مشاغل خوب، کسب هویت ممتاز و شخصیت بالای اجتماعی را ضروری ساخته است. یکی از مهم‌ترین معیارها جهت سنجش درجه‌ی توسعه‌یافته‌گی یک کشور، میزان اهمیت، دانش و اعتباری است که زنان در آن کشور دارا می‌باشند. آموزش زنان بهترین راه برای توسعه‌ی سلامتی، رشد و بهبود وضعیت فرهنگی-اقتصادی آن‌هاست. آموزش به‌خصوص تحصیلات دانشگاهی یکی از عوامل مهم برای توسعه‌ی هر کشوری است و جزئی از حقوق اساسی انسان‌ها محسوب می‌شود.

آموزش زنان می‌تواند یکی از موثرترین راه برای از بین بردن تبعیض و نابرابری جنسیتی باشد. از آنجا که وقتی زنان تعلیم و تحصیل، مهارت‌ها و توانایی‌های لازم برای حضور در جامعه را دارند، می‌توانند با نابرابری‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، جنسیتی و آموزشی در جوامع و زندگی خود مبارزه کنند.

آموزش زنان در افغانستان یکی از مسایل مهم و در خیلی موارد چالش‌برانگیز بوده است زیرا عوامل متعدد باعث محدودیت و محروم ساختن زنان از حق تعلیم و تحصیل شده است. اما با وجود همه محدودیت‌ها در بیست سال گذشته زمینه‌ی مناسب و درخشان برای آموزش زنان مساعد گردیده بود که به یکبارگی و با تغییر جو سیاسی این زمینه‌ها محدود و فضای آموزشی برای زنان در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت.

در این مقاله به صورت فشرده به تاریخچه وضعیت تعلیم و تحصیل زنان، وضعیت تحصیلی زنان در بیست ساله گذشته، چالش‌ها و راه‌حل‌های آن تمرکز صورت گرفته است تا باعث باز شدن بحث بیشتر در این زمینه گردد.

۱. کابل، استاد دانشگاه و عضو ارشد هیئت رهنبری سازمان اجتماعی سفید.

زنان و تحصیلات عالی

تلاش برای فراهم‌سازی تحصیلات رسمی زنان و دختران در افغانستان، تاریخ طولانی دارد. در سال ۱۲۹۸ ه.ش در دوران امان‌الله خان نخستین فرصت‌های تحصیلی برای زنان فراهم شد. این فرصت‌های تحصیلی هم‌زمان با تأسیس دانشگاه کابل در سال ۱۳۱۱ ه.ش آغاز شد و این روند هم‌چنان تا سال ۱۳۷۱ ه.ش ادامه یافت. در جریان سال‌های ۱۳۶۰ الی اواخر ۱۳۷۰ که تعداد بیش‌تر جوانان به خدمت سربازی سوق داده شدند، محصلان دختر بیش‌تر در تحصیلات عالی جذب شدند. تا سال ۱۳۶۹ تعداد جذب دختران رو به افزایش بود، ولی طی دهه‌ی ۷۰ کاهش فزاینده‌ای یافت تا آن‌که در دوره‌ی اول حاکمیت طالبان مکاتب ثانوی و دانشگاه‌ها به روی زنان مسدود شد.

در سال ۱۳۸۱ مؤسسات تعلیمی و تحصیلی به‌روی زنان دوباره گشوده شد و روند شمولیت دختران در مکتب‌ها و مؤسسات تحصیلات عالی افزایش یافت. تعداد محصلان دختر از صفر در سال ۱۳۸۱ به ۴۹۰۶۷ تن در نهادهای تحصیلات عالی دولتی در سال ۱۳۹۷ رسید. هم‌چنان تعداد استادان زن از ۲۰۴ تن در سال ۱۳۸۱ به ۸۲۲ تن در سال ۱۳۹۷ افزایش یافت. تعداد محصلان دختر در مؤسسات تحصیلات عالی خصوصی نیز از ۲۶۶۹ تن در سال ۱۳۸۹ به ۵۲۶۹۶ تن در سال ۱۳۹۷ افزایش یافت و تعداد استادان زن در مؤسسات تحصیلات عالی خصوصی از ۵۶ تن در سال ۱۳۸۹ به ۱۶۱۷ تن در سال ۱۳۹۷ افزایش را نشان می‌دهد. هم‌چنان در سال ۱۳۹۸ از میان ۱۴۲۳۸۶ دانشجو در نهادهای تحصیلی دولتی، ۵۴۸۶۱ تن آن دختران اند و این رقم با گذشت هر سال افزوده می‌شود. تا سال ۱۴۰۰ در افغانستان حدود ۵۰۰ هزار دانشجو وجود داشت که ۳۰ درصد آن را دختران تشکیل می‌داد.

طی بیست سال گذشته، تحصیلات عالی در افغانستان کوشید تا بخشی از کمبود قوای بشری را با تربیت جوانان این کشور جبران کند. در سال ۱۳۸۱ تحصیلات عالی افغانستان در بسیاری بخش‌ها کارهایش را از نو شروع کرد و جان تازه گرفت. در این سال زنان از نقش کم‌تری در تحصیلات عالی برخوردار بودند و زمینه‌ی مناسب بنابر دلایل متعدد برای آن‌ها جهت حضور در نهادهای تحصیلی مساعد نبود؛ اما در چند سال اخیر نقش و حضور زنان در تحصیلات عالی سیر صعودی خود را پیمود.

در بیست سال گذشته جهت حمایت هرچه بیش‌تر زنان، زمینه‌ی تحصیلات عالی در مقاطع مختلف در خارج از کشور برای آنان فراهم و توجه نهادهای تحصیلی خارجی جهت حمایت از زنان جلب شد که از این میان دانشگاه آسیایی زنان سالانه ۵۰ سیت بورسیه تحصیلی را برای زنان اختصاص داد و هم‌چنان زنان و دختران جهت ادامه‌ی تحصیل به کشورهای مختلف فرستاده شد. حضور زنان در دانشگاه‌ها به مثابه‌ی نهادهای تحصیلی نسبت به اکثر بخش‌های دیگر امیدوارکننده بود.

نقش زنان در رهبری و تصمیم‌گیری در ولایات متفاوت است. در بسیاری از ولایات فرصت‌های مشارکت زنان در رهبری نسبتاً بهتر بوده، اما در بعضی ولایت‌های دیگر نسبت مشکلات فرهنگی، اجتماعی و امنیتی؛ نگرانی‌ها و چالش‌هایی وجود دارد که حضور زنان را در سطوح مختلف ادارات محدود می‌سازد.

در دو دهه‌ی اخیر مشکلات موجود برای حضور زنان مورد بررسی قرار گرفت و با تدوین برنامه‌ها و استراتژی‌ها، راه‌های غلبه بر آن تدوین گردید که از جمله می‌توان استراتژی جنسیتی و پالیسی منع تبعیض و استراتژی منع آزار و اذیت جنسی در نهادهای تحصیلات عالی را نام برد. با نظارت مداوم، تطبیق پالیسی تبعیض مثبت، اتخاذ تصامیم اصلاحی و اقدامات حمایتی تلاش صورت گرفت تا تعداد زنان در نهادهای تحصیلی افزایش و فرصت‌ها را برای اعضای کادر علمی و دانشجویان دختر بیشتر تر مساعد سازد.

نظام تحصیلی افغانستان با در نظر داشت ماده‌ی ۴۳ قانون اساسی که می‌گوید «تعلیم حق تمام اتباع افغانستان است که تا درجه لیسانس در موسسات تعلیمی دولتی به‌صورت رایگان از طرف دولت تأمین می‌گردد»، متعهد است تا برای همه‌ی شهروندان کشور بدون تبعیض میان زن و مرد بر علاوه خدمات تحصیلی، تساوی جندر را به‌شکل عادلانه مدنظر داشته باشد و زمینه‌های افزایش حضور زنان و دختران را در نهادهای تحصیلات عالی به‌عنوان استاد، دانشجو و کارمند فراهم سازد.

توسعه تحصیلات عالی باکیفیت و دارای شرایط و امکانات مساعد برای تساوی جندر برمبنای ارزش‌های چون تساوی حقوق، شایسته‌سالاری، موازین اسلامی، هم‌بستگی ملی، مسوولیت‌پذیری و آماده‌گی برای خدمت‌گذاری به افغانستان، دیدگاه نظام تحصیلی در قبال زنان بود که برای تحقق آن فعالیت‌های موثر صورت گرفت و برنامه‌های مفید دیگر نیز روی دست گرفته شده بود تا برای افزایش حضور معنادار زنان در نظام تحصیلی کشور به منصفه اجرا گذاشته شود.

در دو دهه‌ی اخیر با وجود دست‌آوردهای خوب در بخش حضور زنان در نظام تحصیلی افغانستان، چالش‌های جدی نیز وجود داشت که زمینه را برای حضور هرچه بیشتر زنان به نحوی با مشکل مواجه می‌ساخت. فساد اداری، فرهنگ‌های ناپسند در جامعه، ناامنی‌ها، نبود و کمبود بودجه‌ی کافی، برخوردهای دوگانه و تبعیض آمیز و ... از جمله چالش‌های عمده فراراه زنان در نظام تحصیلی کشور بود که نمی‌گذاشت زنان هرچه بیشتر رشد کرده و زمینه برای موفقیت‌های شان بازتر گردد.

اما با وجود آن‌هم زنان و دختران در دو دهه‌ی اخیر در بخش تعلیم و تحصیل پیشرفت‌های خوبی داشتند که با سقوط حکومت همه دست‌آوردها و پیشرفت‌های آنان با چالش جدی مواجه گردید، سرنوشت تاریک و مبهم یک‌بار دیگر به سراغ آنان آمد، دروازه‌های مکتب‌ها و دانشگاه‌ها به روی شان بسته شد، زمینه‌ی کار و تجارت برای شان محدود گردید و متاثرکننده‌تر از آن این‌که؛ ترک تحصیل در میان دختران آغاز و با گذشت زمان روزافزون می‌گردد. با سقوط حکومت، سرنوشت زنان در نظام تحصیلی مبهم، ناامیدکننده و در حال از بین رفتن است چون انگیزه و امید برای تحصیل زنان کاهش یافته و ترس و نگرانی از وضعیت موجود دختران را وادار به ترک تحصیل می‌نماید و یک‌بار دیگر حضور زنان در نظام تحصیلی افغانستان کم‌رنگ می‌شود و زنان از حق اساسی تعلیم و تحصیل محروم و به حاشیه رانده می‌شود که این وضعیت برای جامعه عواقب ناگوار در پی دارد و زمینه‌ی ایجاد جامعه مترقی و مرفه را به چالش مواجه می‌سازد و از سوی دیگر زنگ خطر سقوط بی‌سوادگی را در میان نسل جوان امروز در افغانستان به صدا درمی‌آورد.

راه‌های حل

تعلیم و تحصیل از حقوق بنیادی انسان به‌شمار می‌رود و محروم ساختن جوانان به‌ویژه دختران از این حق مسلم جفای بزرگ در حق نسلی است که می‌خواهند با قلم و کتاب آینده‌ی روشن و مرفه را برای کشور شان رقم بزنند.

برای این‌که زنان بتواند دوباره به آموزش ادامه دهند نیاز است تا برای رفع ذهنیت‌های بدبینانه برای تحصیل دختران گفتمان ملی با شرکت علمای دین، استادان دانشگاه‌ها، اهل نظر، متخصصین، دانشمندان و حتا علمای کشورهای اسلامی برگزار گردد تا تمام بدبینی‌ها، مخالفت‌ها و چالش‌ها به شکل منطقی مورد بحث و ارزیابی قرار گیرد و یک دیدگاه مشترک و جمعی برای حمایت از آموزش زنان در یک چارچوب منظم به وجود بیاید تا این دیدگاه مشترک برای تمام افکار منفی علیه آموزش زن، یک رهنمود و پاسخ محکم باشد. و به این ترتیب هیچ‌گاه افراد و گروه‌ها در مخالفت با آموزش زنان قدم و قلم نزنند.

فراهم ساختن زمینه و امکانات لازم برای آموزش جداگانه‌ی دختران امر حتمی و نیاز جدی است تا با استفاده از آن فضای مصئون و عاری از چالش برای زنان مساعد گردد و این کار با توجه به شرایط موجود زمان‌گیر و نهایت دشوار است و نیاز به بودجه، نیروی بشری، مکان، تجهیزات و... دارد. باوجود تغییر جو سیاسی در افغانستان انگیزه نسل جوان به‌ویژه دختران جهت کسب دانش و رفتن به دانشگاه، دچار آسیب جدی شده و ایجاد محدودیت برای آنان، این آسیب را تقویت و حتا باعث ترک تحصیل دختران شده که نیاز است این انگیزه دوباره با حمایت و باز شدن مراکز آموزشی بر روی زنان، زنده گردد.

رفع چالش‌های فرهنگی در جامعه یکی دیگر از راه‌های حل مناسب برای فراهم شدن زمینه‌ی آموزش دختران است زیرا موانع فرهنگی از عوامل اصلی محدودیت آموزش دختران در افغانستان می‌باشد و این موانع سد بزرگی را در طول تاریخ فراراه آموزش دختران به وجود آورده است. رسانه‌ها، علما و نهادهای آموزشی نسبت به هربخش دیگر، نقش کلیدی در از میان بردن موانع فرهنگی دارند زیرا با تدویر برنامه‌های علمی و رهنمودی و تبلیغات هدفمند می‌توان ذهنیت‌ها را تغییر و چالش‌های فرهنگی را از میان برداشت. در کنار این کار ایجاد نهادهای مشخص جهت مبارزه علیه ناهنجاری‌های فرهنگی زمینه‌ساز راه‌حل و تغییر افکار در مورد آموزش دختران خواهد شد. و ایجاد چنین نهادها نیاز به یک برنامه‌ریزی مبتنی بر واقعیت‌های جامعه و درک شرایط دارد.

شورای‌های مردمی یکی دیگر از راه‌حل برای رفع محدودیت‌های آموزش دختران است زیرا در بسیاری از بخش‌های افغانستان، شورای‌های مردمی نقش سازنده‌ای در گسترش سهم دختران در رفتن به مکتب و دانشگاه داشته‌اند. به‌گونه مثال، دو سال قبل باشندگان ولسوالی لچه منگل ولایت پکتیا به یک فیصله شورای مردمی رای دادند که هیچ‌کسی نمی‌تواند مانع رفتن فرزندان شان به مکتب شوند و هر کسی که این فیصله را عملی نکند مبلغ پنج هزار افغانی جریمه و از عضویت شورای مردمی حذف خواهد شد.

افزایش آگاهی عمومی، از راه‌های دیگری است که می‌تواند نقش موثر داشته باشد. در صورتی‌که ما بخواهیم جامعه سنتی افغانستان موانع تحصیلی را از سر راه زنان بردارند و به آنان اجازه دهند تا به‌عنوان انسان از حق اساسی آموزش برخوردار شوند باید از طریق تبلیغات و افزایش آگاهی عمومی ذهنیت بسته و سنتی مردم را تغییر داده و آنان را به این باور برسانیم که زنان باسواد می‌توانند در بخش‌های مختلف اجتماعی در جامعه مفید و موثر باشند. رسانه‌ها می‌توانند در این راستا نقش مفید در تنویر افکار عامه و تشویق آنان برای شمولیت زنان در مراکز آموزشی داشته باشند. فشارهای جامعه جهانی و نهادهای حقوق بشری یکی دیگر از عوامل موثر برای برداشتن محدودیت آموزش زنان است که باید این فشارها به‌شکل لازم، هدفمند و متواتر وارد گردد تا بالای حاکمیت موجود موثر واقع شود.

نتیجه‌گیری

تحصیلات عالی برای مردم افغانستان ضروری بوده زیرا افغانستان در دام ارزش‌ها و سنت‌های قبیله‌ای گرفتار است که آن ارزش‌ها و سنت‌ها باعث جنگ‌های خونین میان اقوام و گروه‌های مختلف در کشور شده است. نهادهای آموزشی اگر در کشور گسترش و رشد یابد، سبب گسترش ارزش‌های جدید در جامعه می‌شود و این ارزش‌های جدید به‌جای ارزش‌ها و سنت‌های قبیله‌ای، زندگی افغان‌ها را معنی می‌دهد.

تعلیم و تحصیل با تربیت افراد جامعه و دگرگون کردن طرز تفکر آنان می‌تواند بزرگ‌ترین خدمت را برای تحول و تغییرات اجتماعی رونما سازد. در حال حاضر تعلیم و تحصیل به‌عنوان موثرترین ابزار جوامع برای حل چالش‌های حال و آینده محسوب می‌شود. اگر بخواهیم جوامع توسعه‌یافته را با جوامع عقب‌مانده مقایسه کنیم، می‌توان گفت که انسان‌های این دو جوامع از نظر فکری و فرهنگی و به‌طور کلی خصوصیات فردی و جمعی با یکدیگر تفاوت دارند و تعلیم و تحصیل منبع مشترک همه کشورهای پیشرفته است و همین عامل اساسی در تفکیک کشورهای پیشرفته از جوامع عقب‌مانده، مهم تلقی می‌شود.

بنابراین تعلیم و تحصیل زنان یک جامعه از اساسی‌ترین عوامل موفقیت کشورها محسوب می‌گردد زیرا یکی از شاخص‌های توسعه، سهم و مشارکت زنان در تعلیم و تحصیل است؛ چرا که تعلیم و آموزش زنان، منجر به توسعه‌ی اقتصادی و رفاه می‌شود و میزان فقر را به سرعت کاهش می‌دهد. اقتصاددانان نیز بر این باورند که یکی از مفیدترین سرمایه‌گذاری‌های کشورهای در حال توسعه که مفاد آن به سرعت به دست می‌آید، سرمایه‌گذاری بر آموزش به‌ویژه آموزش زنان است و هیچ‌بديل ديگر توسعه‌ی اقتصادی و فقرزدایی، بدون در نظر داشت آموزش زنان، موفق نبوده است.

از این‌که افغانستان در بیست سال گذشته در بخش تعلیم و تحصیل پیشرفت‌های خوبی داشت و زنان به‌عنوان رکن اصلی جامعه از حق تعلیم و تحصیل برخوردار بوده و در این عرصه شاهد توسعه بودند؛ نیاز مبرم است تا تمام دست‌آوردهای عرصه‌ی تعلیمی و تحصیلی کشور ضمن حفظ و تقویت؛ زمینه‌های لازم برای تداوم آموزش زنان مساعد گردد.

راهکارهای برای مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در توسعه و ترقی افغانستان مقدر عرش^۱

چکیده

کشور ما با وجود تاریخ ۵۰۰۰ ساله و شکوه مدنیت رتبه پنجم جهان در گذشته، چرا به تدریج به جایی رسیدیم که فقط در افغانستان اسم آن باقی مانده است و بس؟ این هویدا است که دلایل بی شماری سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... دارد ولی اکنون در کشورهای جهان اول توسعه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... قابل عطف مرهون به کارگیری تمام استعدادهای نیروی بشری کشورها و مشارکت عمومی مردمش در روند تصمیم گیری و دولت مداری است، هدف از این تحقیق بیان کردن راه و شیوه‌ها برای داشتن یک دولت قوی با اتکا به نیروی بشری اعم زنان و مردان و به باد فراموشی نگرفتن توده عظیم و مستعد جامعه (زنان) است. در این تحقیق سعی به عمل آمده تا موارد تحلیلی-پژوهشی با استفاده از تجارب ملل دگر در راه بهبودسازی و توسعه مشارکت عمومی بیان گردد تا شکوه قبلی که چه؛ بهتر از گذشته را دوباره پیدا نماییم. یافته‌های مهم تحقیق؛ نقش نظام تحصیلی قوی و بهره‌مندی همه جامعه، بلند بردن سطح آگاهی جامعه، به کارگیری تمام نیروی بشری تا یک کشور مصرفی را به یک کشور تولیدی مبدل نماییم.

کلید واژه‌ها: مشارکت سیاسی- اجتماعی، زنان، توسعه و ترقی، افغانستان
مقدمه

تاریخ حیات انسان، تاریخ همکاری و ستیز است. زمانی که نخستین بار انسان دریافت که می‌تواند با تجمع توان خود با دگری، بر آن دگری فایق آید، مشارکت زاده شد. دموکراسی آتن متبلور خواست شهروندان در تعیین سرنوشت خود بود. نابرابری ذات آن بود. هم‌چنان که همکاری و مشارکت در قدرت توسط هم‌پایه‌گان، از سیاست آتنی متولد شد. امروزه مشارکت در بستر جامعه دموکراتیک و مدنی، صورتی نهادمند به خود می‌گیرد. در جامعه مدنی تشکیل‌های مستقل از دولت در شرایط برابر و برخوردار از اطلاعات و امکانات برابر، زمینه مشارکت افراد در امور مربوط خودشان را فراهم سازند. در مورد پیشینه تحقیق باید گفت که؛ نویسندگان زیادی در مورد مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان افغانستان اعم از داخلی و خارجی نوشته‌های داشته‌اند، البته از نوع تحلیل و برداشت‌های فکری شان به‌طور نمونه؛ (مقصودی و غله دار، ۱۳۹۰) و (احمدی، ۱۳۹۹) می‌باشد که هیچ یک راهکارهای مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در توسعه و ترقی به‌طور واضح بیان ننموده‌اند و در این نوشته سعی صورت گرفته تا خلای مذکور مرفوع گردد.

۱. ولایت کابل.

این نوشتار با روش تحلیلی-پژوهشی به استفاده از داده‌های کتابخانه‌یی و مطالعات نویسنده می‌باشد. پرسش‌های محوری این است که: مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان چیست؟ اصطلاح مشارکت سیاسی و اجتماعی عبارت از مورد مشورت قرار گرفتن پیش از روند تصمیم‌گیری، مساعی سازمان یافته شهروندان برای انتخاب رهبران خویش و شرکت موثر در فعالیت‌های اجتماعی در امور کشور است. قسمی که عبدالرحمن عالم در کتاب بنیادهای علم سیاست در شاخص‌های مثبت توسعه یک دولت مواردی را بیان می‌دارد که: مشارکت بیشتر و بیشتر مردم در روندهای سیاسی و مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها باعث توسعه و پیشرفت یک دولت می‌گردد.

چرا زنان مشارکت سیاسی یا اجتماعی کنند؟ زنان بدین لحاظ حق مشارکت سیاسی و اجتماعی دارند که ابتدا تبعه دولت افغانستان می‌باشند و هر تبعه می‌تواند در امور کشور خود سهمی باشد صرف نظر از جنسیت، ثانیاً از لحاظ کثرت و جمعیت جوانان افغانستان متکی به اطلاعات بانک جهانی و اداره احصاییه افغانستان در سال ۱۳۹۷ ه.ش حدود ۶۷٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند و در رده ۲۰ کشور جوان جهان قرار می‌گیرد، این در حالی است که جامعه‌شناسان جوانان را به مثابه ستون فقرات یک جامعه می‌پندارند که بیش از ۵۱٪ از این جمعیت جوان را زنان تشکیل می‌دهد، پس عدم مشارکت سیاسی اجتماعی زنان به مثابه خموش گذاشتن بیش از نصف جامعه افغانستان است و تنها قشر مصرفی می‌باشند. حال آنکه باید وصف مصرفی به تولیدی مبدل گردد برای رشد و توسعه اقتصادی کشور. پس عدم مشارکت زنان یا کم‌رنگی مشارکت زنان، عدم پویایی یا کم‌رنگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، تعلیمی و تحصیلی را بار می‌آورد که ضایع نهایت گزاف است و جفا بر ملت افغانستان.

ضرورت مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان چیست؟ برای نگهداری و حفظ یک قلمرو به تعدادی زیادی سرباز و افسر پیاده و سواره با تجهیزات مدرن جنگی و اطلاعاتی ضرورت است؛ برای نگهداری این سربازان و افسران به بضاعت مالی نیاز است؛ برای حصول این بضاعت مالی باید شهروندان یک کشور ثروتمند و غنی باشند؛ برای این که مردم غنی و ثروتمند باشند، قوانین باید عادلانه به تصویب برسد البته تنها عادلانه بودن قوانین هم کارآ به نظر نمی‌رسد باید قوانین عادلانه بدون در نظر داشت تعلقات ملیتی، نژادی، زبانی، قبیله یا تباری، دینی یا مذهبی، عقیده سیاسی، جنسی، تحصیلی، شغل، نسب، دارایی، موقف اجتماعی، محل سکونت و اقامت مرعی الاجرا باشد.

اگر یکی از این موارد نادیده گرفته شود و به باد فراموشی گذاشته شود، به معنی ناکارایی تمام سیستم دولت-ملت می‌شود، حال آنکه دولت برای بقا به مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان و مردان ضرورت مبرم دارد تا از نحوه اعمال قدرت سیاسی و به انحصار در آوردن آن توسط گروه اندک فرا دستان با ملت مشارکت نماید و اگر ملت خود را در قالب قدرت سیاسی و اجتماعی پیدا نکند آن نظام یا دولت یا از هم متلاشی می‌شود یا باعث بروز انقلاب می‌گردد. پس برای جلوگیری این عارضه مشارکت زنان از امور حتمی می‌باشد.

راهکارهای که برای مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان به کار برده می‌شود، عبارت اند از:
۱: حاکمیت فرهنگ تعلیم و تربیت:

تعلیم و تربیت یعنی دادن کلیدهای عشق و استقلال به بشریت، اگر احیاناً لازم باشد که یک راهکار برای پیشرفت، ترقی، خوشبختی، سعادت و... جامعه باشد به جرات خواهیم گفت که تعلیم و تربیت؛ در تعلیم و تربیت هر آن گمشده‌ای پیداست. پس زمانی ما حرف از تعلیم و تربیت می‌زنیم نقش زنان هویدا است و چقدر دقیق و بجا است این مقوله که می‌گویند: تعلیم یک پسر یک نسل را و تعلیم یک دختر پنج نسل را تغییر می‌دهد.

تعلیم و تربیت یکی از مهم‌ترین مولفه‌های تاثیرگذار در روند توسعه و ترقی یک جامعه محسوب می‌شود و برای پیشرفت در نظام آموزشی نیاز به یک نظام قوی آموزشی داریم، البته تنها نظام آموزشی قوی هم کارآ نیست باید بهره همه جانبه تمام شهروندان افغانستان از نظام آموزشی ببرند.

جامعه، متشکل از زنان و مردان است و در کشور ما گراف جمعیت زنان فزونی می‌نماید و یک موضوع نهایت مهم این‌که در افغانستان نرخ سواد ۳۸,۲٪ و نرخ بی‌سوادی ۶۱,۸٪ است و برای تغییر آن نیاز به همدیگرپذیری و مشارکت عمومی داریم، قسمی که وب‌سایت ریسمون در مقاله در باب نرخ سواد در کشور کوبا نوشته است، می‌گوید: کوبا در اوایل دهه ۱۹۰۰ دارای یک نظام آموزشی قوی بود ولی نیمی از کودکان(دختران) محروم از امکانات تحصیلی بودند؛ اما بعد از انقلاب ۱۹۵۹ آموزش در آن کشور ملی شد و امروزه نرخ سواد در کوبا ۹۹,۹٪ است. بنابراین از تجارب گذشته درسی خوبی بگیریم و اشتباهات را تکرار نکنیم، تا آموزش در کشور ما ملی گردد.

۲: اطلاع‌رسانی و بالابردن سطح آگاهی مردم

یکی از موانع مشارکت عمومی زنان ناآگاهی است، که قشر زیادی از جامعه نسبت به توان خود ناآگاه هستند، از جایی که در گذشته اکثریت بزرگی از جامعه در خارج از صحنه قرار داشتند و در هیچ تصمیم‌گیری مشارکت نمی‌کردند، به‌طور عملی به انزوا کشانده و ایمان به توان و استعداد‌های خویش را از دست داده بودند. حال آنکه به‌طور نمونه، در این اواخر تیم رباتیک دختران افغانستان افتخار کسب مقام دوم در میان ۸۰ کشور دنیا را نمودند، این یعنی اگر فرصت‌های اجتماعی بیشتر برای زنان داده شود، بیشتر و بهتر از قبل افتخار می‌آفرینند.

پس آگاهی‌های عمومی در بالا بردن تراز آگاهی مردمی نقش سازنده و بسا مهمی را در مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان ایفا می‌کند.

۳: جلوگیری از تسلط گروه‌های ذی‌نفوذ

با جلوگیری از تسلط گروه‌های انحصارطلب بر ارکان سیاسی و اقتصادی جامعه حفظ عدالت اجتماعی، می‌توان انگیزه تمایل عموم مردم را در مشارکت در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تقویت نمود. زیرا اگر تمام کارها در دست حزب خاصی قرار گیرد و دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی تنها در راستای خواست آن‌ها حرکت کند، دیگر فضایی برای ابراز مشارکت مردمی نمی‌ماند.

۴: وجود احزاب و حضور فعال آن‌ها در چارچوب قانون اساسی و شرع

یکی از راهکارهای توسعه مشارکت مردمی به‌ویژه زنان وجود احزاب است که نیروی مردمی را در گسترش مشارکت شان در مسایل سیاسی جهت‌دهی و نظام‌مند می‌نمایند، زیرا حکومت در شکل امروزی آن به دلیل پیچیده‌گی‌های فراوان طبعا مستلزم این است که تنوع علایق، منافع فکری، اجتماعی و اقتصادی در جامعه حفظ شود و مردم بتوانند به‌صورت فردی یا جمعی خواست‌های خود را بیان کنند و وسایلی برای بیان این خواست‌ها وجود داشته باشد. همان‌گونه که در دنیایی امروز ما حکومت مردم برای مردم نداریم. بلکه آنچه تحقق یافته، حکومت نخبه‌گان منتخب اکثریت مردم بر مردم است. برای تحقق این امر، ناگزیر باید نهادهایی به‌وجود آید که ضمن کمک به انتخاب بهتر، چگونگی مشارکت مردم را نهادمند کنند. احزاب، جمعیت‌ها، تشکیلات و سازمان‌های سیاسی وسیله مناسبی برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش می‌باشند.

۵: فرهنگ‌سازی

فرهنگ از مهم‌ترین متغیرهای مشارکت سیاسی و اجتماعی است. مشارکت زنان در جامعه‌ای که دارای فرهنگ سیاسی مشارکتی است؛ فرهنگ سیاسی مجموعه نگرش‌ها و ارزش‌هایی است که به فرایندها و زندگی سیاسی شکل می‌بخشد (بشیریه، ۱۳۸۱). در جامعه‌ای فاقد چنین فرهنگی مردم با پدیده‌های سیاسی و اجتماعی برخورد انفعالی دارند. لذا باید فرهنگ مشارکت زنان به نحو مطلوب نهادینه گردد.

۶: برانگیختن اعتماد عمومی

برای نهادینه شدن رفتار سیاسی، تحول باورها و تغییر ذهنیت مردم و برانگیختن حساسیت سیاسی، مقدمه اصلی است. در این راستا، ایجاد یک نظام حقوقی مدرن برای تعیین چارچوب فعالیت‌های سیاسی و تامین امنیت در جهت آزادی بیان و ایجاد فضای گفت‌وگو، تفاهم و مشارکت می‌تواند تضمین‌کننده آحاد مردم باشد. در نتیجه برانگیختن مشارکت مردم در قالب تشکیل‌های سیاسی، پویایی نظام اجتماعی و ثبات حاکمیت را در پی دارد. در جامعه‌ای مثل جامعه ما به خاطر جوان بودن جمعیت آن امکان مشارکت بیشتر فراهم است. چرا که پتانسیل لازم در این قشر وجود دارد به شرط آن که موانع مشارکت سیاسی و یا اجتماعی به خوبی شناسایی و بر حذر شود. امید به آینده بهتر می‌تواند زیربنای مشارکت بیشتر قرار بگیرد.

۷: بلند بردن سطح افکار عمومی

بررسی افکار عمومی یکی از اقدامات اولیه و اساسی در مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان می‌باشد، و این مجال را می‌دهد تا توده از مردم به چیزی می‌اندیشند.

«برنارد کوهن» معتقد است که رسانه‌های گروهی می‌توانند افکار عمومی را تحت تاثیر قرار داده و افکار عمومی می‌تواند پدیده مشارکت سیاسی را کاملاً تحت تاثیر قرار دهد (عبدالملکی، ۱۳۹۴). پس یکی از راهکارهای نهایت مهم ذهنیت‌سازی و متقاعد ساختن عامه برای اشتراک سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی زنان در جامعه به وسیله رسانه‌های گروهی می‌باشد. مکتب فرانکفورت می‌گوید: رسانه‌ها مثل تراکتور عمل می‌کنند و سطح بالا و پایین زمین‌ها را مسطح می‌کنند. رسانه‌ها سطوح مختلف و متفاوت جامعه را مسطح می‌کنند.

۸: فقرزدایی

عدالت اجتماعی، اقتصادی و فقرزدایی، محورهای مهمی هستند که در گسترش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان نقش تعیین‌کننده‌ی دارند. زمانی که عدالت اجتماعی برقرار گردد، کار طبق فرموده نبی کریم «ص» به اهل کار سپرده شود پس فقر به خودی خود محو می‌گردد.

نتیجه‌گیری

در مجموع، چنان‌که یک نظام سیاسی خواهان توان‌مندی و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی باشد، چاره‌ی جز جلب مشارکت آگاهانه، فعالانه و متشکل از توده مردم در فرآیند حاکمیت نخواهد داشت. مردم در یک نظام نوین بیشتر در فرایند تصمیم‌گیری‌ها درگیر هستند و حاکمیت‌ها در اینگونه کشورها از ثبات و امنیت داخلی و خارجی بیشتری برخوردار اند. با توجه به روند کنونی کوچک شدن جهان و تاثیرگذاری سازمان‌های فراملی بر امور داخلی کشورها مانند سازمان ملل، سازمان عفو بین‌المللی، دیده‌بان حقوق بشر و ... نیز مطلق نبودن قدرت‌های ملی در برابر قدرت سازمان‌های فراملی، توجه به امر مشارکت‌گزیر ناپذیر است، چرا که ثبات یک نظام سیاسی به کاهش تعارض‌های درونی جامعه بستگی تام دارد.

رخ دیگری از توسعه اقتصادی در جوامع

حمیرا نیلاب^۱

چکیده

یکی از بحث‌های مهم جهانی، امروزه توسعه اقتصادی است. توسعه اقتصادی که معرف رفاه جامعه بوده امروزه در دستور کار حکومت‌ها قرار گرفته است. سوال از اینجا آغاز می‌شود که چرا بعضی کشورها توسعه نیافته است؟ در حالی که بعضی کشورهای جهان توسعه یافته و سطح رفاه عمومی آن چندین برابر کشورهای توسعه نیافته است؟ آیا این‌ها عوامل اقتصادی موثر بر توسعه اقتصادی است؟ یا ارزش‌های جامعه و سیاست‌های دولت تعیین کننده آن است؟ جواب قطعاً بلی است، کشورهای توسعه نیافته فاقد یک حکومت کارا و مفید است که بتواند اهداف توسعه را محقق بسازد، در این کشورها فقر بیداد می‌کند، سطح رفاه عمومی پایین بوده و بعضی از این کشورها با داشتن منابع غنی مثل افغانستان در فقر شدید به سر برده و جزء فقیرترین کشورهای دنیا محسوب می‌شوند. این کشورها دارای ساختار بسیار شدید سنتی به دلیل بی‌سوادی اکثریت جامعه و پایین بودن سطح آگاهی عامه است که خود لوازم عقب مانده‌گی جامعه را فراهم می‌سازد. امروزه توسعه تنها مربوط بخش اقتصادی نبوده بلکه عوامل فرهنگی و اجتماعی، سیاست‌های اشتباه دولت، سطح پایین آگاهی عامه خود مقدمات عدم توسعه کشورها را فراهم نموده است.

کلید واژه‌ها: توسعه اقتصادی، آزادی بیان، حضور فعال زنان، قانون‌گرایی، شفافیت، پاسخگویی، مشارکت.

مقدمه

سطح اشتغال پایین، وسعت فقر، نابرابری اجتماعی و اقتصادی، سطح پایین رفاه جامعه، توزیع نابرابری درآمد، نهادهای ناکارا عمومی و خصوصی از جمله عواملی اقتصادی هستند که جامعه را به توسعه نیافتگی دچار می‌سازند. اما نباید فراموش کرد که توسعه اقتصادی حاصل تحول جامعه است و عوامل اجتماعی و سیاسی نقش بسیاری مهمی را در این بخش ایفا می‌کند.

۱. ولایت کابل.

کشورهای توسعه نیافته بسیاری از این ملاک‌ها را نادیده گرفته که جامعه را به توسعه نیافتگی دچار می‌کنند، کشورهای توسعه نیافته با نارضایتی عمومی مواجه بوده و فقر شدید جامعه را به سوی انحرافات اجتماعی از جمله ایجاد گروه‌های مخالف دولت، جنگ و ناامنی، سوء تغذیه و در مواردی حتا باعث سقوط حکومت‌ها می‌شود. افغانستان یک جامعه سنتی بوده و سطح پایین دانش و سواد عمومی با وجود منابع غنی سرمایه در کشور باعث فقر شدید مردم و ظهور گروه‌های افراطی گردیده که خود جامعه را با عقب‌گرد شدید مواجه می‌سازد. طبق گزارش دولت حدود نود فیصد مردم زیر خط فقر قرار دارند. ثروتمندترین کشور دنیا با منابع غنی چرا فقیر است؟ در این مقاله کوشش به عمل آمده است که زوایای اجتماعی فرهنگی و سیاسی جامعه تحت عنوان ملاک‌های توسعه به استناد از چندین منبع اقتصادی و اجتماعی به دلیل کمبود حجم مقاله مختصرا بیان تا کوشش برای ایجاد این ملاک‌ها از سوی دانشجویان فرهیخته کشور برای افغانستان توسعه یافته و داشتن یک حکومت خوب و توسعه‌گرا صورت بگیرد.

ملاک‌های توسعه

این ملاک توسط کشورهای توسعه نیافته اجرا نمی‌شود به همین دلیل توصیه می‌شود برای ایجاد توسعه اقتصادی این ملاک‌ها ایجاد شود.

اعتقاد به برابری انسان‌ها

مهم‌ترین ویژه‌گی فرهنگی برای توسعه اقتصادی برابری انسان‌ها است، نابرابری‌های اجتماعی در نتیجه شغل، نژاد، ثروت، جنسیت و غیره جامعه را با مشکلات مختلفی روبرو می‌سازد، توسعه اقتصادی حاصل حرکت جمعی و اجتماعی تک تک افراد جامعه با هر مذهب و نژاد برای تولید بیشتر به صورت مستمر و فزاینده است. مهم‌ترین موضوع در مورد برابری انسان‌ها این است که هر انسان یک تولیدکننده بالقوه است. اگر توان بالقوه همه افراد بالفعل شود، تولید جامعه افزایش یافته و توسعه اقتصادی و رفاه جامعه محقق می‌شود. برای بالفعل شدن توان اجتماع باید امکانات سرمایه برای همه افراد جامعه به شکل یکسان و مساوی فراهم شود.

اعتقاد و باور فرهنگی به آزادی بیان

یکی از ویژه‌گی‌های فرهنگی مناسب برای توسعه اقتصادی و پایدار اعتقاد به آزادی بیان در جامعه است. اعتقاد و باور به آزادی سیاسی و سعی در یافتن تفاهم باید بخشی از ارزش‌هایی فرهنگی جامعه باشد. اگر چنین باوری در جامعه حاکم باشد شهروندان اجازه تسلط افراد خودکامه به جامعه را نمی‌دهند. اگر افراد در فضای آزادی بیان قرار بگیرند، قادرند، مسوولین جامعه را کنترل کنند.

جامعه آزاد به هیچ کسی اجازه نمی‌دهد که چوب حراج به منابع و ثروت ملی به هر بهانه‌ی بزنند، چرا که مورد بازخواست مردمی قرار می‌گیرند. در غیر آن، رواج فساد مالی راه پیشرفت اقتصادی را سد می‌کند.

حضور فعال زنان در عرصه اجتماعی

هر چه حضور زنان در بخش‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بیشتر باشد، تولید افزایش و کشور توسعه یافته‌تر می‌شود. زنان در کشورهای توسعه نیافته نصف از اجتماع را تشکیل می‌دهند، که اکثراً بیکار اند و حذف حضور زنان از جامعه به معنی حذف نصف از نیروی فعال جامعه و کاهش تولید می‌باشد، لذا جامعه‌ی می‌تواند توسعه یابد که حضور فعال زنان را در عرصه‌های اجتماعی بپذیرد. جلوگیری از کار کردن زنان خارج از منزل به‌طور ناپسندی و با شدت زیادی در بسیاری از کشورها دنبال می‌شود. در موارد دیگر ممانعت از کار زنان در خارج از خانه به شکل تلویحی و در شکل شدید از سنت‌ها، آداب و رسوم قرار گرفته است در این کشورها توسعه اقتصادی رقم نخواهد خورد. که ما شاهد مشکلات بسیار سنتی جامعه افغانی در برابر زنان که اکثر این سنت چیزی بیشتر از ناآگاهی عامه نیست هستیم، جامعه ما عملاً با ایجاد موانع بسیار مذهبی که علل آن عدم فهم درست و دقیق از دین است جلو رشد زنان را بسیاری از ابعاد اجتماعی گرفتند که خود باعث عقب‌مانده‌گی جامعه افغانی و توسعه نیافتگی و عجزین شدن باورهای سنتی با روح جامعه شده است. نقش فعال زنان باید در اجتماع پذیرفته شود تا زنان بتوانند با آزادی انتخاب شغل برسند، کار زنان در خارج از خانه به زنان کمک می‌کند سهم بیشتری از هزینه خانواده را تحمل کند. در این صورت رفاه اجتماعی خانوارها به شکل چشم‌گیری افزایش یافته که موجب کاهش سوءتغذیه و افزایش امید به زندگی و ایجاد یک نسل آگاه می‌شود.

قانون‌گرایی

یعنی جامعه که در آن قانون حاکم بوده و شهروندان به گونه مشابه و بار عایت هنجارهای مشترک رفتار نمایند. حاکمیت قانون یعنی همه در برابر قانون یکسان است، این بدان معنی است که چه رییس جمهور و چی فرد عادی در مورد یک موضوع خاص طبق قانون عمل می‌کنند و تخلف از قانون برای هرکسی جرم است. قانون‌گرایی با دو مولفه قانون موثر و قوه قضائیه مستقل شناخته می‌شود. قانون خوب می‌تواند وظیفه هر کس را نسبت به مسوولیت‌های که در جامعه دارد مشخص کند، وقتی وظیفه‌ها به صورت شفاف مشخص شود، مسوولان می‌تواند عملکرد بهتری داشته باشد از طرف دیگر قوه قضائیه مستقل می‌تواند در امر توسعه به دولت توسعه‌گرا کمک کند. لازمه توسعه اقتصادی رقابت سالم است. حمایت از حق مالکیت معنوی چه در حوزه دانش و تکنولوژی و چه در حوزه هنر و ادبیات به کار آفرینان می‌تواند نوید فعالیت بیشتر را بدهد. قوانین ضد انحصار می‌تواند به رشد اقتصادی کمک کند.

قوانین که تخریب رقیب و رشد ناجوانمردانه را به شدت مجازات کند باعث ایجاد فضای سالم اقتصادی می‌گردد.

مشارکت سیاسی به اساس نهادهای مردمی

دولت توسعه‌گرا با ایجاد نهادهای مردمی به رشد توسعه اقتصادی کمک می‌کند اگر نظر اندازی کنیم در میابیم که دولت در جامعه امروزی وظیفه رفاه جامعه را به عهده دارد و یک دولت نمی‌تواند برای هر امری یک وزارت خانه تاسیس کند چون وجود چنین وزارت‌خانه‌ها به سرمایه نیاز دارد. بدین دلیل دولت‌ها با ایجاد نهادهای مردمی و نظارت بر آن بر روند رشد و پیشرفت جامعه کمک می‌کند. دولت می‌تواند کلیه تولیدکننده‌گان و عمده فروشان را در یک نهاد مدنی به نام صنف، شرکت تعاونی یا هر اسم دیگری جمع کند، سپس به صورت قانونی وظیفه خرید، ذخیره‌سازی و توزیع را به این نهاد واگذار کند. این نهاد باید از نظر مالی مستقل باشد. از همین خاطر دولت قانونی را تصویب می‌کند که هر یک تولیدکننده‌گان و فروشنده‌گان مبلغی را به عنوان حق عضویت به نهاد مدنی پرداخت کند که خود این پروسه باعث فوایدی زیادی شده و رفاه عمومی را افزایش می‌دهد.

شفافیت

دولت زمانی می‌تواند توسعه‌گرا باشد که از لحاظ مالی، قانون‌گذاری، تصمیم‌گیری به صورت شفاف عمل کند. شفافیت یکی از پایه‌های اصلی دموکراسی و جمهوریت و ملازم با «حق دانستن» است. شفاف‌سازی را می‌توان به شفاف‌سازی اطلاعات، شفاف‌سازی مشارکتی و شفاف‌سازی پاسخگویی تقسیم کرد. از نتایج مهم شفاف‌سازی ارتقای کیفیت تصمیم‌های متخذه، افزایش اعضای حلقه تصمیم‌گیری، کاهش فساد و سوء استفاده از موقعیت به منظور کسب منافع فردی یا جناحی و اطلاع قانونمند مردم از فرایند تصمیم‌گیری است. یکی از شاخص‌های مهم شفافیت در سیاست‌گذاری دولت است. این شاخص به عنوان یکی از عوامل تعیین‌کننده میزان رقابت‌پذیری اقتصاد کشورها مورد توجه سازمان‌های بین‌المللی قرار گرفته است.

رعایت حقوق بشر

یکی از موارد تاثیرگذار برافزایش توسعه اقتصادی رعایت حقوق بشر است و منظور از حقوق بشر، حفظ آبرو، اموال، جان و آزادی عمل تمامی انسان‌های تابع آن حکومت است به یک مفهوم بهتر افراد باید آزادانه و بدون ترس از گرفتاری، شکنجه یا تبعیض بتواند دیدگاه‌های خود را مطرح کند.

نگرش استراتژیک

هدف از نگرش استراتژیک اهداف نهایی دولت است. امروز دولتی در کشورها می‌تواند وجود داشته باشد که اهداف توسعه را دنبال کند. دولت‌ها برای رسیدن به اهداف توسعه‌ی، مجبور به ایجاد دیوان سالاری مستقل، عقلایی و توسعه‌گرا است. نظریه پردازان این نظریه، دیوان سالاری مستقل، عقلایی و توسعه‌گرا را عمود خیمه توسعه می‌دانند. به‌طور کلی تاسیس نهادهای دولتی جهت افزایش کارایی و توانایی دولت امر ضروری و دشوار است. نظام‌های اداری کارا و کارآمد می‌تواند باعث کاهش فقر و افزایش رشد گردد.

پاسخ‌گویی

تصمیم‌گیرنده‌گان بخش خصوصی و سازمان‌های جامعه مدنی باید به افکار عمومی پاسخگو باشند که این پاسخگویی با حضور احزاب و نهادهای رقیب تامین می‌شود. حکومت توسعه‌گرا باید هر ساله نتایج اقدامات خود را در مورد شاخص‌های توسعه توضیح دهد. این شاخص‌ها که معرف سطح توسعه اقتصادی در کشورها است و دولت‌ها برای ایجاد این باید برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت ایجاد نموده و نقش این برنامه‌ها را در بهبود توسعه اقتصادی سالانه پاسخگو باشد.

اجماع نخبگان

هماهنگی و انسجام متخصصین در بخش‌های مختلف را اجماع نخبگان گویند. جامعه زمانی به درستی اداره می‌شود که تمام بخش‌ها در درون خود یک انسجام و هدف‌گذاری داشته و نیز بتواند با سایر بخش‌ها هماهنگ باشد. این اجماع از دو بعد اهمیت دارد، اول برنامه‌ریزی و دوم جهت دهی مردم.

نتیجه‌گیری

جامعه توسعه‌گرا جامعه‌ی است، که در آن همه افراد از جایگاه برابر برخوردار باشند، جامعه که نتواند این برابری را به وجود بیاورد و به دلایلی مثل: جنسیت، نژاد، مذهب و غیره بخش از جامعه و نیروی فعال اقتصادی که باعث افزایش تولید شده را نادیده گرفته و رفتار تبعیض آمیز داشته باشد باعث سلب شدن ابتکار و خلاقیت افراد می‌گردد. به همین منوال بسیاری از جوامع توسعه نیافته نقش فعال حضور زنان را در اجتماع با دلایل متعدد مذهبی و سنتی نادیده گرفته و باعث بیکار بودن اغلب زنان گردیده که تاثیر مخرب بر رشد اقتصادی دارد که باعث افزایش جمعیت شده و خانوارها با درآمد ثابت و افزایش هزینه‌ها مواجه می‌گردند.

حضور فعال زنان نقش بسیار موثر و تاثیرگذار و مستمر بر توسعه اقتصادی دارد باعث کنترل جمعیت گردیده و این هزینه‌ها اکثراً صرف خانوارها شده باعث افزایش تقاضا، افزایش تولید و خدمات آموزشی بهتر برای خانوارها گردیده به یک نوعی یک سرمایه‌گذاری مستمر بوده و باعث پرورش افراد آگاه و نسل آگاه می‌شود. نقش نهادهای عمومی و خصوصی در توسعه اقتصادی مهم و امکان توسعه را در میان مدت و بلند مدت فراهم می‌کند. نهادهای عمومی و خصوصی باید شفاف و پاسخگو به افکار عمومی باشند. حکومت‌ها باید راهکارهای حکومت خوب و توسعه‌گرا را روی کار گیرند. باور به آزادی بیان خود راهی به سوی حکومت‌داری خوب و شفاف است. حاکمیت قانون خود باعث ایجاد توسعه می‌گردد چون کارآفرینان احساس اهمیت و امنیت کرده، سرمایه‌گذاری بیشتر شده و تولید و کار افزایش یافته در نتیجه باعث افزایش تقاضا می‌شود. نقش متخصصین و دانشمندان جامعه برای ایجاد حکومت خوب و پاسخگو، رهبری مردم و برنامه‌ریزی‌های درون بخشی و هماهنگی و برنامه‌ریزی عمومی حایز اهمیت است این نخبگان جامعه است که جامعه را به سوی فلاکت یا رفاه سوق می‌دهد.

زنان و نقش آن در توسعه سیاسی افغانستان پسا جمهوریت

علی سینا ساحل^۱

چکیده

توسعه یک فراگرد جامعه با ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. توسعه سیاسی بیش از دیگر مفاهیم دارای بار ایدئولوژیکی و قومی است یکی از ابعاد توسعه سیاسی مشارکت سیاسی زنان که حدود پنجاه فیصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند. از آنجا که مردان نمی‌توانند به اندازه کافی از منافع زنان دفاع کنند، مشارکت زنان در همه عرصه‌ها به خصوص فعالیت‌های سیاسی یک ضرورت است. به نحوی که می‌توان گفت اگر زنان در حوزه سیاسی، اقلیتی به شمار آیند، دموکراسی ناتمام است. مشارکت سیاسی زنان به معنی شرکت زنان در انتخابات و رای دادن نیست، بلکه مشارکت به معنی آن است که زنان در تمام نهادهای دموکراتیک نقش تعیین کننده و تصمیم‌گیری داشته باشند، در صورتی که بعضی از وظایف به اساس جنسیت تعیین می‌شود. که در این پژوهش به صورت تحلیلی - توصیفی انجام شده است. و هم‌چنان این پژوهش در دو مبحث به بررسی و مذاقه قرار گرفته است. که در مبحث اول به توسعه سیاسی بحث صورت گرفته است و در مبحث دوم آن مشارکت سیاسی پسا جمهوریت مورد مذاقه قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: سیاسی، توسعه، زنان، مردان، حکومت، حقوق

مقدمه

امروزه اکثریت کشورهای جهان خواستار دست‌یابی به توسعه‌اند. پالیسی‌های که در این کشورها دنبال می‌شود معمولاً همان پالیسی‌های است که از جامعه‌شناسان یا سیاستمداران کشورهای غربی پیشنهاد می‌کنند. در بسیاری از این طرح‌ها زنان در نظر گرفته نمی‌شد یا این طرح‌ها به گونه‌ی اجرا می‌شد که به وخامت حقوق زنان می‌انجامید. در عصر حاضر که طالبان در افغانستان به قدرت رسیده است. تمام زنان که در ادارات دولتی، موسسه‌های دولتی و سایر نهادهای مربوط مصرف به کار بودند الی امرثانی از کار بازداشته شدند. که البته این راهکار که امروزه دولت حاکم افغانستان پیش گرفته است یک راهکار غیر انسانی و بشری است. مطالعات در طول حکومت‌داری نشان دهنده‌ی آن است که دست‌یابی به توسعه پایدار بدون مشارکت فعال زنان در تمام عرصه‌ها اعم از خانواده، اقتصادی و اجتماعی امکان پذیر نیست.

۱. ولایت لوگر.

بررسی‌های که در زمینه مشارکت زنان در امور جامعه انجام گرفته، نشان داده است که عوامل اجتماعی و فرهنگی و انتظارات متفاوت جامعه از مرد و زن موانع مهمی بر سر راه مشارکت زنان است. اگرچه محدودیت‌ها و معذوریت‌های جامعه افغانستان و فرهنگ سنتی غالب به حضور زن در عرصه سیاست و اجتماع که همواره چارچوب خاصی از فعالیت زنان را موجب می‌شد. چنانچه کاسته شدن از این موانع به اعمال مشارکت سیاسی زنان در معنی گسترده‌تر آن گشته و توسعه سیاسی را به دنبال خواهد داشت. اما نمی‌توان حضور افکار، بینش‌های مدرن و رویه‌های مستقلانه زنان در ارتباط با تحولات تاریخی را نادیده انگاشت. پس قابل تذکر است که زنان به‌عنوان نیمی از جامعه را نباید نادیده گرفت.

توسعه‌ی سیاسی

واژه توسعه‌ی سیاسی بیش از دیگر مفاهیم دارای بار ایدئولوژیک و قومی است و بسیاری از پژوهشگران آن را معادل (تجددگرایی) یعنی تقلید مسلم نهادهای سیاسی اروپایی، برپایه آرای عمومی تفکیک قوا و پارلمان می‌دانند. واژه توسعه‌ی سیاسی را به اصل و گرایش می‌توان تفکیک کرد:

۱) مشکل جدید یگانگی که برتنش‌ها و ستیزه‌های ناشی از تفکیک متزاید فائق آید و آن‌ها را زیر کنترل آورد.

۲) مشکل جدید و توزیع مداخل که پاس‌خگویی تقاضاهای ناشی از مساوات خواهی‌باشد^۱

۳) نظریه‌ی دیگر، نظریه پ.ف کونیدک^۲ است که توسعه سیاسی را فراگرد مبارزه بی‌وقفه‌ی می‌داند که دولت‌های جهان سوم مانند افغانستان از طریق آن می‌کوشند مسایل مربوط به گذشته خود را بزدایند و آثار سلطه خارجی را در آنچه که مربوط به حال و آینده است دور کنند و تمام ساخت‌های را که مانع پیشرفت هستند در هم بریزند و مردم را در کنار ساختمان ملی مشارکت دهند. (Gonidec, ۱۹۸۰). در این جا تذکر بر رهایی از سلطه داخلی و خارجی است و پیشرفت باید به نفع مردم صورت گیرد. همانطوری که مشاهده می‌شود، مشارکت سیاسی یکی از ابعاد توسعه سیاسی است در جریان نوسازی مسایل و تضادهای ذاتی شرایط تحقق و توسعه مطرح شده و یکی از بحران‌ها، بحران مشارکت است که حل آن فراهم کردن شرایط مناسب برای مشارکت عمومی در امور دولتی و حکومتی است. با توجه به این که توسعه سیاسی در گرو مشارکت عمومی و فراگیر همه افراد جامعه و از آنجا که زنان نیمی از جمعیت را در افغانستان تشکیل می‌دهد طالبان نمی‌خواهند به‌طور کامل از منافع زنان دفاع کنند.

1. Coleman, J.
2. P.F Gonidec.

مشارکت زنان در همه فعالیت‌های سیاسی یک ضرورت است به نحوی که می‌توان گفت اگر زنان در حوزه سیاسی اقلیتی به‌شمار آیند، دموکراسی ناتمام است. بنابراین هدف ما در این پژوهش این است که نباید زنان از جامعه افغانستان با آمدن حکومت طالبان حذف گردند. زنان به‌عنوان نیم از جمعیت افغانستان حق تعیین سرنوشت برای خود را دارند و نباید از حقوق که طبق احادیث حضرت محمد(ص) و قانون اساسی برای ایشان مدنظر است محروم گردند. قابل بیان است که در صورت قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲ برای رژیم فعلی افغانستان (طالبان) قابل قبول نیست دین اسلام نیز یک سلسله حقوق و امتیازات را برای زنان قابل احترام شمرده است. درحالی‌که با تسلط طالبان به افغانستان اولین محدودیت را به زنان این کشور اعمال کرد. و آنان را از رفتن به محل‌های کاری‌شان و دختران را از رفتن به مکاتب باز داشتن و بالای دانشگاه‌ها محدودیت وضع کردند.

مشارکت سیاسی

گذشته از موضوع مشارکت در عرصه سیاست و علم آن عمری به قدمت تاریخی دارد اما به مفهومی که امروزه کم و بیش متداول است در زندگی جوامع انسانی پدیده‌ی جدید محسوب می‌شود. مشارکت سیاسی به لحاظ مفهومی پدیده‌ی جدید و مختص به دولت‌های مدرن است؛ هر چند به لحاظ مصداقی نمودهای آن در نظام‌های کهن گذشته می‌توان شناسایی کرد. (ارسطو، ترجمه عنایت، ۱۳۷۱). تعاریف مختلف مشارکت سیاسی بیانگر عدم اجماع نظر در مورد تعاریف، شاخص‌ها و مولفه‌های این پدیده است (سجادی، ۱۳۷۹). در واقع این مفهوم پدیده‌ی پیچیده و دارای ابعاد متعدد است که ارتباط میان جامعه مدنی و جامعه‌ی سیاسی را عملی می‌سازد. بنابر تعریفی که می‌توان بیان کرد؛ شرکت در فرآیندهای سیاسی که به‌گزینش رهبران سیاسی می‌انجامد و سیاست عمومی را تبیین می‌کند و یا بر آن اثر می‌گذارد مشارکت سیاسی نامیده می‌شود.

(ابراکرامبی^۱، ترجمه پویان، ۱۳۶۷) مایرون واینر^۲ تعریف ذیل را از مشارکت ارائه می‌کند. مشارکت سیاسی هر عمل داوطلبانه یا ناموفق، سازمان یافته یا بدون سازمان، دوره‌ی یا مستمر، شامل روش‌های مشروع و نامشروع برای تاثیر بر انتخاب رهبران و سیاست‌ها و اداره عمومی در هر سطحی که از حکومت محلی یا ملی است. سوموئل هانتینگتون^۳ و جان ویلسون^۴ در کتاب که صورت مشترک تألیف کرده است این گونه مشارکت سیاسی را مفهوم شناسی کرده است: مشارکت سیاسی، کوشش‌های شهروندان غیر دولتی برای تاثیر بر سیاست‌های عمومی است. از مفهوم مشارکت سیاسی گاهی به منزله وسیله و گاهی به منزله هدف و فعالیت‌های سیاسی استفاده می‌شود.

1. Abrikramby.

2. Myron Wiener.

3. Samuel Huntington.

4. Jan Vylsvn.

قابل بیان است که مشارکت سیاسی به درک زنان از زندگی اجتماعی کمک کردن است و آن‌ها را به‌عنوان عناصری موثر در خدمت جامعه در می‌آورد و به آن‌ها ارزش و نگرش‌ها و داده‌های جدید می‌دهد مشارکت سیاسی زنان توسعه می‌انجامد (بشیریه، ۱۳۷۲).

میل برات^۱ شاخص‌های عملی را در مورد مشارکت سیاسی ارائه داده است که بررسی کیفیت مشارکت را در جوامع مختلف آسان می‌کند از دیدگاه برات مشارکت سیاسی رفتار است که اثر می‌گذارد و یا قصد تاثیرگذاری بر نتایج حکومتی را دارد به اعتقاد او توجه به محرک‌های سیاسی مانند خواندن و گوش فرا دادن به اخبار سیاسی و شرکت در مباحث سیاسی، رای دادن، مبارزه طبقاتی، اداره امور سیاسی و منصب‌های حزبی در طیف مشارکت سیاسی قرار می‌گیرند (مصاف، ۱۳۷۵) از مفهوم مشارکت سیاسی گاهی به منزله وسیله و گاهی به منزله هدف فعالیت‌های سیاسی استفاده می‌شود. ال‌مپ دو گوژ^۲ پژوهشگر و نویسنده فرانسوی (۱۷۸۹ میلادی) در اعلامیه حقوق زن و شهروند چنین آمده می‌گوید: هم‌چنان که زنان حق دارند بالای چوبه دار بروند به همین سان نیز حق دارند که بالای سکوی (استژ، بلندگو) خطابه بروند. مری ولستون‌کرافت^۳ معتقد است که زنان موجوداتی کاملاً عقلانی هستند و تفاوت‌های موجود میان مرد و زن و ثمره فرهنگ جامعه و نه ذات و طبیعت آن‌ها است (شاهسون: ۱۳۸۹).

باتوجه به تعاریف و مفاهیم می‌توان ابراز کرد که حکومت‌داری بدون حضور زنان موقعیت پذیر نیست زیرا زنان قدرت در عرصه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی را دارد با الگوگیری از خانواده که مادر نقش فعالی در تربیت فرزند می‌گیرد و در صورت بروز تخلف از سوی فرزند مادر خانواده برای طفل راهکاری را که دیگر مرتکب هم‌چنین تخلف نگردد، بیان می‌کند. پس زنان که در آن زمان مسبب می‌گردد که مدیران، داکتران، انجینیران، حقوق‌دانان تربیه کنند. فرض کنید در صورتی که برای زن فرصت اشتغال داده شود. مسبب چی عواقب در عرصه‌های سیاسی، اجتماع، فرهنگ و اقتصاد می‌گردد؟ از جمله مشارکت و فعالیت زنان که پیش از هجرت پیامبر^(ص) به مدینه می‌توان نام آن‌ها را برد نسبیبه و اسماء بودند که به‌طور مخفیانه برای اسلام و دفاع از جان پیامبر^(ص) با پیامبر بیعت کردند که به بیعت عقبه ثانیه شهرت یافت (ابن کثیر، ۱۹۳۵).

1. MelBart.

2. Alympu Dvgvzh.

3. Marie Vlstvnkraft.

نتیجه‌گیری

مشارکت سیاسی یکی از ابعاد توسعه سیاسی است که در جریان نوسازی مسایل، تضادهای ذاتی و شرایط تحقق، توسعه مطرح شده. یکی از بحران‌ها بحران مشارکت است که حل آن فراهم کردن شرایط مناسب برای مشارکت عمومی در امور دولتی و حکومتی است با توجه به این که توسعه سیاسی در گرو مشارکت عمومی و فراگیر همه افراد جامعه و از آنجا که زنان نیمی از جمعیت را در افغانستان تشکیل می‌دهد. مشارکت زنان در همه فعالیت‌های سیاسی و توسعه‌ی یک ضرورت است. توسعه سیاسی امروزه در اکثریت کشورهای جهان حتا کشورهای اسلامی مصداق مدرن بودن و جهانی بودن یک دولت و ملت را به نمایش می‌گذارد. که تک افراد یک دولت بدون در نظر گرفتن تبعیض، نژاد، مذهب و جنسیت در مشارکت سیاسی حق تعیین سرنوشت یعنی حق انتخاب شدن و انتخاب کردن و سایر حقوق که از طرف دین مقدس اسلام و قوانین نافذ افغانستان بیان شده است. با رعایت این همه موارد تمام ملت برای توسعه یک دولت و حکومت دست‌به‌دست هم داده تلاش نمایند.

نقش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در افغانستان

فهیمة فیضی^۱

چکیده

مشارکت سیاسی- اجتماعی زنان در کشور افغانستان همواره با فراز و نشیب‌های زیادی روبرو بوده است. تشکیل دولت جدید در سال ۲۰۰۱ بعد از ورود نیروهای ناتو باعث ایجاد تحول در مساله مشارکت سیاسی- اجتماعی زنان شد. زنان دریافتند که نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی- اجتماعی کشور می‌توانند داشته باشند. در افغانستان باتوجه به ظهور حکومت جمهوری و چالش‌های جدید حکومت، توجه به مسائل زنان از جایگاه خاصی برخوردار بود. هدف از این تحقیق، بررسی وضعیت مشارکت سیاسی اجتماعی زنان در افغانستان است. نوشتار حاضر با بررسی مقالات و منابع کتاب‌خانه‌ای پیرامون این موضوع و با روش فردی، اسنادی، توصیفی و کاربردی به بررسی وضعیت مشارکت سیاسی اجتماعی زنان در افغانستان می‌پردازد.

مقدمه

مشارکت در دنیای مدرن امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ به‌گونه‌ای که حتی بسته‌ترین نظام‌های سیاسی جهان و معدود نظام‌های توتالیتری که هم‌چنان ادامه‌ء حیات می‌دهند، نیز خود را از مشارکت مردمان خود هرچند به‌صورت صوری در زمینه‌های گوناگون و به ویژه مشارکت سیاسی بی‌نیاز نمی‌بینند. از این رو، در اصل مشارکت و اهمیت آن برای تمامی جوامع و کشورها در سطوح و اشکال گوناگون شکی نیست.

بحث مشارکت سیاسی زنان از دیر باز میان اندیشمندان و فعالان مدنی و به خصوص میان فیمینیست‌ها مطرح بوده است. جنگ جهانی دوم زنان را روی صحنه سیاست کشاند. مشارکت مردان در جنگ باعث شده بود که خیلی از کارخانه‌ها، ادارات و... با کمبود نیروی انسانی مواجه شود. به همین خاطر در کشورهای مختلف برای رفع این مشکل سهم به زنان دادند و زنان وارد عرصه‌های مختلف کاری از جمله عرصه سیاست شد. با مبارزات برخی از حقوق خود را به دست آورد. یکی از حقوق که زنان خواهان آن بودند حق رأی بود. با همه اینها در کشورهای مختلف غربی زنان در اواخر قرن نوزده حق رأی را به دست آوردند. در افغانستان اما مشارکت زنان در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داستان متفاوت از دیگر کشورها دارد. در این نوشتار تلاش می‌شود به مشارکت زنان در افغانستان پرداخته شود.

در اول تلاش می‌شود مشارکت زنان را به صورت تاریخی مورد بررسی قرار دهد. بعد از آن تلاش می‌شود فهم نخبگان و مردم از مشارکت زنان را مورد بررسی قرار دهد و در نهایت تلاش می‌شود راهکاری برای بهبود و گسترش سهم زنان ارائه نمایند. از زمان شکل‌گیری افغانستان کنونی تا زمان امان الله خان زنان در هیچ عرصه‌ای مشارکت نداشته است. زنان نه تنها مشارکت نداشته است بلکه از انظار عمومی نیز غائب بوده است. جایگاه زنان در میان چهار دیواری بوده است. در زمان امان الله خان وضعیت زنان کمی تغییر کرد. ثریا زن امان الله خان در روز جشن استقلال افغانستان در انظار عمومی ظاهر شد و وضعیت کمی متفاوت شد. بعد از آن زنان تا حدودی می‌توانستند در انظار عمومی ظاهر شوند. اما زنان در هیچ عرصه‌ای هم‌چنان ظهور نداشته است. با سقوط حکومت امان الله خان و دست‌یابی حبیب الله کلکانی به قدرت باعث شد که وضعیت به حالت سابق برگردد. یعنی فضای که در زمان امان الله برای حضور زنان در انظار عمومی به وجود آمده بود از بین برده شد و زنان دوباره در چهار دیواری خانه محصور شدند.

این وضعیت تا دوره دهه دموکراسی تغییر نکرد. استبداد نادرخان فرصت برای طرح و فکر مشارکت زنان و حضور آن‌ها در انظار عمومی را گرفته بود. در دهه‌ی دموکراسی اما، وضعیت تغییر کرد. قانون اساسی بخشی از حقوق مردم را قبول کرد و فرصت این پیش آمد تا گروه‌های مختلف اجتماعی بتوانند ادعای حقوق اساسی خود نمایند. با کودتای داوود خان وضعیت باز هم به شکل سابق برگشت و فرصت اعتراض و حقوق خواهی از گروه‌های اجتماعی گرفته شد. دوران کمونیستان، مجاهدین و طالبان وضعیت زنان بدتر شد. بدترین وضعیت را زنان در دوره‌ی طالبان تجربه نمودند. زنان اگر چه می‌توانستند در بیرون از خانه بیایند اما نمی‌توانستند به صورت آزادانه بگردند، باید تمام بدن خود را می‌پوشانیدند.

اما دهه‌ی جدید فرصت خوبی برای زنان فراهم شد تا زنان بتوانند در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حضور پیدا نمایند و نقش بازی کنند. دوره‌ی جدید قانون اساسی حقوق برابر برای زنان و مردان در عرصه‌های مختلف را مورد پذیرش قرار داد و زنان توانستند در برخی عرصه‌ها ظاهر شوند.

از جمله زنان زیادی کاندیدای شورای ملی شدند و برخی شان در رقابت انتخاباتی پیروز شده و وارد یکی از قوه‌ها شدند. در شوراهای ولایتی نیز، زنان هم‌پای مردان رقابت نمودند و توانستند برخی از کرسی‌ها را به خود اختصاص دهند. بنابراین دوره جدید را می‌توان گفت که بهترین دوره برای زنان بوده است. با وجود این که خشونت‌ها علیه آن‌ها زیاد شده است و زنان به صورت‌های گوناگون مورد آزاد و اذیت قرار گرفته است، اما با وجود آن توانستند در عرصه‌های گوناگون رشد نمایند.

مسأله این است که درک نخبه‌گان سیاسی و مردم افغانستان از مشارکت زنان چه می‌باشد. می‌توان با قاطعیت گفت که درک اکثر سیاسیون، نخبه‌گان سیاسی، فکری و اجتماعی و توده مردم درک ابزاری می‌باشد. یعنی مشارکت سیاسی زنان را در حد شرکت آن‌ها در پای صندوق‌های رأی می‌دانند. همین درک ابزاری از مشارکت سیاسی زنان یکی از موانع جدی فراروی زنان می‌باشد. زیرا این نوع درک همگانی است و هم‌چنین در فرهنگ ما تعمیم یافته است. بنابراین برای گسترش مشارکت زنان نیازمند عبور از چنین درکی می‌باشیم. اما چگونه می‌توان مشارکت زنان را به معنی واقعی کلمه تجربه کرد.

به نظر نگارنده ما برای عبور از درک ابزاری از مشارکت زنان باید مبارزات فرهنگی نماییم. در کنار این مسئله باید در مراحل مختلف پالیسی‌سازی به زنان مشارکت بدهیم. پالیسی‌سازی از تدوین تا اجرا دارای چند مرحله می‌باشد. از تحقیق اولیه، تدوین پالیسی، بودجه بندی و اجرا و در نهایت ارزیابی پالیسی باید زنان حضور داشته باشند. حضور زنان در عرصه‌های مختلف پالیسی‌سازی باعث می‌شود که زنان بتوانند مشکلات زنان را درک کرده در راستای حل آن مشکل طرح‌های را تدوین کنند و در نهایت اجرا نمایند. زیرا مردان بدون شک نمی‌توانند مشکلات زنان را به اندازه خود آن‌ها فهم و درک نمایند. به همین خاطر می‌توان گفت که مشارکت واقعی زنان سهم دادن زنان در مراحل مختلف پالیسی‌سازی است.

از آنجایی که پالیسی‌سازی در چارچوب دولت صورت می‌گیرد زنان می‌توانند در نهادهای مختلف دولت نفوذ کنند. اما در صورتی که مشارکت سیاسی زنان این طوری درک نگردد و تنها اکتفا شود به درک ابزاری و شرکت زنان در پای صندوق‌های رأی، بدون شک وضعیت زنان بهبود نخواهد یافت و زنان هم‌چنان به‌عنوان گروهی حاشیه‌یی باقی خواهد ماند.

در نهایت باید گفت که بحث مشارکت زنان یکی از بحث‌های جدی است. فیمینیست‌ها هم‌چنان برای به دست آوردن برخی حقوق زنان مبارزه می‌کنند. در کشورهای مانند افغانستان که زنان همیشه گروه اجتماعی حاشیه‌یی بوده است و نتوانسته است در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مشارکت نمایند و فرصت و فضای شکل نگرفته است تا زنان بتوانند توانایی‌های خود را بروز دهند. اما امروزه که این فرصت فراهم شده است درک ما از مشارکت زنان ابزاری است و همین درک ابزاری مانع جدی فراروی زنان می‌باشد. اما راهکار این است که به زنان در سطوح و مراحل مختلف پالیسی‌سازی فرصت داده شود تا خود آن‌ها بتوانند در مورد مشکلات خود طرح ارایه نمایند و آن را اجرا کنند. به نظر نگارنده بدون سهم‌دهی زنان در پالیسی‌سازی امکان گسترش مشارکت زنان دروغ بر ساخته است. این موضوع ما را با این پرسش اساسی مواجه می‌سازد که چه موانعی بر سر راه مشارکت سیاسی زنان در افغانستان وجود دارد؟

نقش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در افغانستان

با استقلال افغانستان نظام سیاسی نوینی شکل گرفت که می‌توان بحث مشارکت سیاسی را در درون جغرافیای سرزمینی آن مورد بررسی قرار داد. در قرن اخیر به تدریج مشارکت مردم در امر حکومت‌داری به امر عادی تبدیل شده است. زنان نیز با توجه به جمعیت خود در این زمینه دارای نقش مهمی هستند. امروزه مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف، یکی از مباحث مهم در نظریات توسعه به حساب می‌آید. رشد و توسعه یک جامعه بدون رشد و مشارکت نیمی از اعضای آن (زنان) ممکن نیست. پیامدهای حادثه‌ی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ برای زنان افغان واجد اهمیت فراوان بود، چرا که منجر به سقوط نظام زن‌ستیز طالبان گردید. سیاست‌های خشن و غیرانسانی طالبان نسبت به زنان، دوره بسیار طاقت فرسایی را برای زنان ایجاد کرده بود که در نتیجه، فعالیت‌های زنان محدود شده و آنان را در چهاردیواری خانه محصور کرد. زنان در این دوره آسیب‌های فراوانی دیده و روند مهاجرت آنان نیز به شدت افزایش یافت. پس از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و روی کار آمدن نظام سیاسی جدید در افغانستان، فضای نسبتاً باز و مناسبی برای حضور زنان در عرصه‌های مختلف شکل گرفت. قوانینی به حمایت از حقوق زنان، حتی به صورت تبعیض مثبت، تصویب شد. این پژوهش تلاش دارد تا روند حضور و مشارکت زنان افغانستان را به خصوص در عرصه‌ی سیاسی در نظام جدید نشان دهد.

مشارکت سیاسی زنان قبل از ۱۱ سپتامبر (در دوران طالبان)

افغانستان کشوری است که با نگاهی خوش‌بینانه می‌توان گفت تجربه‌ی اندکی در زمینه‌ی دموکراسی و وجود نهادهای دموکراتیک دارد. همان‌گونه که دالتون اظهار می‌دارد در سال ۲۰۰۱ و پیش از سقوط حکومت طالبان شایستگی هر کشوری در جهان برای گذار به دموکراسی بیش از افغانستان به نظر می‌رسید. بیش از سه دهه این کشور تحت حکومت‌های اقتدارگرا اداره شده بود. پادشاهی ظاهرشاه، حکومت مطلقه‌ی داوود، حکومت کمونیستی تحت نظر شوروی و در آخر نیز رژیم مجاهدین. پس از این که طالبان در این کشور به قدرت رسیدند، وضع باز هم وخیم‌تر گردید. طالبان با ظاهری مذهبی وارد شده و از مذهب برای توجیه حکومت توتالیتر بی‌رحمانه‌ی خود که فاقد هرگونه ارزش اخلاقی و مذهبی بود بهره جستند (Dalton, 2007).

باین‌حال، جودی‌بنجامین محقق امور افغانستان در کمیته‌ی بین‌المللی در نیویارک ادعا می‌دارد اگرچه طالبان «وحشتناک» است و آسیب‌های جدی به جامعه‌ی زنان وارد کرده است اما افراد اندکی نحوه‌ی عملکرد آنان را به درستی درک می‌کنند. این که ما طالبان را منشأ همه‌ی مشکلات بدانیم به این معناست که تاریخ را خوب مطالعه نکرده‌ایم. به باور بنجامین پیش از این که گروه طالبان حاکمیت را به دست گیرند. دیدن زنان شاغل در بسیاری از مراکز شهری این کشور امری عادی به حساب نمی‌آید.

با به قدرت رسیدن طالبان مشارکت نسبی زنان در امور سیاسی و اجتماعی نیز به فراموشی سپرده شد و به شدت ازسوی نیروهای مذهبی حاکم مورد مخالفت قرار گرفت. اندیشه‌ی تظاهرگرایانه‌ی طالبان را در وضعیت زنان در این حکومت می‌توان ملاحظه کرد. آنان در اولین فرمان خود از زنان خواستند که تا حد امکان در انظار عمومی ظاهر نشوند. زنان از هرگونه اشتغال و نیز حق تحصیل محروم شدند. ممنوعیت از رانندگی، ممنوعیت خرید و فروش اجناس توسط زنان و... همگی از اعمال تظاهرگرایانه‌ی طالبان در حق زنان افغانی است. طالبان در مناطق تحت کنترل خود محدودیت‌های بسیار شدیدی نسبت به شهروندان افغانی به ویژه زنان تحمیل کردند. طالبان زنان را از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی محروم ساخته و زنان صرفاً مجاز بودند به منظور تشییع جنازه و عیادت از بیماران و یا انجام خریدهای فوری از منزل خارج شوند. محمد عمر یکی از رهبران گروه طالبان رعایت حقوق زنان و دختران را مخالف اسلام می‌دانست و معتقد بود که مشارکت اجتماعی این قشر در جامعه موجب فساد اخلاقی در اجتماع می‌شود (کاشانی، ۱۳۷۷).

تخریب سمبول‌های قدرت مادی، مرکز تجارت جهانی و قدرت نظامی پنتاگون در ساعات بامدادین روز یازده سپتامبر ۲۰۰۱ چالشی خشونت‌بار بود علیه تفوق آمریکا به‌عنوان سمبول جوهری که غرب نامیده می‌شود و در بُعد فراتر فریادی بود علیه تجددگرایی سرسپرده در شرق که این تفوق آن را مشروعیت بخشیده بود (دهشیار، ۱۳۸۱). با وقوع حوادث یازده سپتامبر توجهات جهانی به‌سوی بنیادگرایی اسلامی و مرکز آن یعنی افغانستان و پاکستان معطوف گردید. ضربه‌ی غافل‌گیرانه و ویران‌گر القاعده در یازده سپتامبر جهان غرب را به رهبری ایالات متحده روانه‌ی کوه‌های تورابورا، جلال آباد و دره‌ی خیبر کرد تا تروریزم را در خانه‌های امن کوهستانی خود متلاشی کند (کربلایی، ۱۳۸۸).

یازده سپتامبر نقطه عطفی برای شکل‌گیری دولت جدید در افغانستان به شمار می‌آید. با حمله نیروهای ناتو به رهبری ایالات متحده و سقوط طالبان، طرحی نو در کنفرانس بن برای شکل‌گیری دولت در افغانستان ریخته شد. حاصل ائتلاف جامعه‌ی بین‌المللی و همکاری نیروهای داخلی در جنگ افغانستان توافقنامه‌ی بن بود که عرصه‌ای جدید از تحولات سیاسی و اجتماعی را برای این کشور رقم زد. اساس توافقات بن، پیشبرد دموکراسی بود که در قالب مکانیزم‌هایی چون تصویب قانون اساسی، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی و... پیش‌بینی گردیده بود (منوچهری و مزاری، ۱۳۸۸). به واسطه‌ی سرشت اقتدارگرایانه‌ی حکومت‌های پیشین حاکم بر افغانستان مشارکت سیاسی چه برای زنان و چه برای مردان چندان مطرح نبوده است.

هرچند دوران پیش از روی کار آمدن طالبان را نمی‌توان با دوران طالبان در این خصوص مقایسه کرد، اما با توجه به فقدان نظام دموکراتیک مشارکت سیاسی به ویژه در سطوح بالا اصولاً مطرح نبوده است. آنچه که به نام مشق و تجربه‌ی دموکراسی نامیده می‌شود در تاریخ افغانستان مفقود است. در ساخت اقتدارگرایانه‌ی قدرت که نگاهی یک سویه و از بالا به پایین در روابط قدرت حاکم است، مردم (فارغ از جنسیت) در فرایند سیاست‌گذاری و حکم‌رانی نقشی ندارند و تنها می‌باید تابع تصمیمات نخبگان سیاسی حاکم باشند. باین حال این شرایط پس از سقوط نظام طالبان و شکل‌گیری نظام سیاسی جدید تغییر کرد و افغانستان در مسیر دموکراتیزاسیون گام نهاد. یکی از اولین گام‌ها در این راه بدون شک تدوین قانون اساسی بود. قانون اساسی نوین افغانستان را می‌توان قانون مدرن و کارآمد قلمداد کرد که چنانچه به نحو احسن اجرا می‌شد، می‌توانست بسیاری از مشکلات زنان از جمله بحث مشارکت سیاسی آنان را نه تنها در سطح رای‌دهی بلکه در سطوح و اشکال دیگر مشارکت سیاسی نیز تا حدود زیادی حل کند. بحث حقوق زنان در تمامی حوزه‌ها از جمله مشارکت سیاسی همانگونه که بیان گردید از اجلاس بن مورد توجه قرار گرفت و پس از آن در لویه جرگه‌ی اضطراری و لویه جرگه‌ی قانون اساسی نیز این بحث مطرح گردید و خود زنان نیز در این نشست‌ها مشارکت داشتند و توانستند تا حدودی شرایط را به نفع خود رقم بزنند.

موانع مشارکت سیاسی زنان در ساختار جدید قدرت

عوامل گوناگونی را می‌توان مورد اشاره قرار داد که موجب گردیده است تا زنان افغانستان نتوانند بسان دیگر زنان در نقاط مختلف جهان به مشارکت سیاسی بپردازند. این عوامل را می‌توان به صورت خلاصه و در نگاهی کلی به سه دسته تقسیم کرد:

۱. علل روانشناختی: دو عامل عمده در زمینه‌ی روان‌شناختی مانع از حضور فعالانه‌ی زنان در مشارکت سیاسی است. احساس بی‌قدرتی و نداشتن انگیزه برای فعالیت سیاسی چرا که آن‌ها سیاست را پیچیده و مترادف با خشونت می‌پندارند و این حوزه را خارج از توان خود می‌دانند (قاضی، ۱۳۸۶، ۱۵۱).

۲. علل اقتصادی - اجتماعی: یکی دیگر از موانع مشارکت فعالانه زنان در سیاست عامل اقتصادی و اجتماعی است. نقش مادری و همسری، که یک نقش حساس و بی‌وقفه است، انتخاب زن را وقف خود می‌کند و فرصتی برای مطالعه و کسب آگاهی سیاسی به او نمی‌دهد. زنان بر خلاف مردان به اندازه کافی دارای تجربه سیاسی نیستند. بسیاری از مردان به دلیل نوع فعالیت و اشتغال خود در اجتماع دارای تجربه سیاسی مفید می‌باشند. این عامل موجب می‌شود که زنان شانس اشتغال بیرون از خانه را از دست بدهند و سبب محرومیت آن‌ها از دست‌یابی به منابع مالی گردد. فعالیت در عرصه سیاست بدون داشتن منابع مالی مناسب امکان‌پذیر نخواهد بود.

۳. علل فرهنگی و عرف جامعه: شاید بتوان گفت از جمله مهم‌ترین موانع مشارکت سیاسی زنان به ویژه در سطوح بالا و مشارکت سیاسی کیفی و تاثیرگذار است. همانگونه که فریدمن اظهار می‌دارد فرهنگ مردسالاری با تقسیم کار و محول نمودن انجام امور خانه به زنان، عملاً به نوعی، سبب سلب فرصت مشارکت برابر زنان را فراهم آورده و به تدریج به صورت یک نهاده ذهنی درآمده است، که مطابق آن، الگوهای رفتاری متناسب با همان ارزش‌ها را به زنان ارائه می‌دهد. منزوی کردن زنان در خانه جهت خدمت‌گزاری به شوهر، فرزند و یا جمع خانواده، نمونه‌ای است که می‌تواند آسیب‌های دیگری را در خود پیروانند، نوعی ساخت اجتماعی مونث ابدی را تلقین کند (فریدمن، ۱۳۸۱).

آینده مشارکت سیاسی زنان در افغانستان (بیم و امیدها)

زنان در افغانستان امروز با وضعیتی مواجه هستند که از سوی امیدواری‌هایی را در خصوص آینده آنان در این کشور به وجود می‌آورد و از سوی دیگر چالش‌ها و مخاطراتی نیز در این زمینه دیده می‌شود که شایسته‌ی توجه است. اگرچه پس از سقوط طالبان و به عبارتی پس از حادثه یازده سپتامبر زنان تا حدودی خود را رها شده دیدند، اما واقعیت این است که تنها طالبان مانع مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان در افغانستان محسوب نمی‌شوند. رفتار انتخاباتی زنان نیز در افغانستان امروز رفتاری تبعی و عمدتاً بر اساس خواست همسران و یا پدران‌شان می‌باشد و می‌توان گفت بسیاری از زنان افغان رفتار سیاسی و مشارکت سیاسی مستقلانه و آگاهانه‌ی ندارند.

درست است که زنان از سال ۲۰۰۱ به این سو به پیشرفت‌های واقعی در حوزه‌هایی نظیر مشارکت سیاسی، قانونی و حقوقی و تحصیلات دست یافته‌اند؛ اما این دستاوردها هم‌چنان شکننده و ناپایدار باقی مانده است.

نتیجه‌گیری

زنان در بسیاری از کشورهای جهان و به ویژه کشورهای در حال توسعه که سنت‌ها و باورهای کهن هم‌چنان از نفوذ برخوردار است، اسیر ذهنیت خود هستند. هرچند مناسبات اجتماعی در نظام مردسالار در بسیاری از کشورهای جهان هم‌چنان حاکم است و این امر مانعی مهم بر سر راه مشارکت سیاسی زنان به ویژه در سطوح بالا می‌باشد، اما در نهایت این زنان هستند که مهم‌ترین نقش را در بازتولید نظام مردسالار و تداوم مناسبات اجتماعی و رسوم و سنن غلط گذشته ایفا می‌کنند. مردان فردا در دامان زنان امروز پرورش می‌یابند. در مناطقی از افغانستان هم‌چنان اعمال نظیر ختنه‌ی دختران ادامه دارد و نکته‌ی جالب توجه این است که این امر در بسیاری موارد بدون آگاهی مردان و توسط مادران این دختران انجام می‌گیرد.

آنان خود افکار و سنن غلط گذشته را تداوم می‌بخشند و ذهنیت خود را به دخترانشان القا می‌کنند. در واقع مسأله زنان یک مسأله فرهنگی است و حل آن نیز در کنار وضع قوانین و نهادینه ساختن امور زنان در قوانین، نیازمند کار و برنامه ریزی فرهنگی و نهادینه ساختن و تثبیت حضور زنان در ذهنیت افراد جامعه می‌باشد. افغانستان یک جامعه قبیله‌سالار است که فرهنگ و سنت قبیله در آن دمیده و منبع تصمیم‌گیری در روابط اجتماعی - سیاسی را شکل می‌دهد. در فرهنگ قبیله‌سالار، زن نخستین قربانی است؛ زیرا فرهنگ قبیله‌ای، مردسالار، زن‌ستیز و خردگیز است. آنچه زنان افغان به آن نیاز دارند آگاهی و آموزش است تا بتوانند به صورت تدریجی انگاره‌های ذهنی شکل گرفته در قالب دوگانه مرد و زن را که زنان را به صورت طبیعی کم‌توان‌تر و دارای استعداد طبیعی نازل‌تر می‌داند، تغییر کند و در این راه بخش زیادی از مسوولیت بر دوش خود زنان افغان است. زنان افغان نشان داده‌اند که می‌توانند شرایط را تا حدودی به نفع خود تغییر دهند، اما بدون شک این تلاش‌ها باید افزایش یابد و تا رسیدن به هدف که همانا برابری حقوق اجتماعی و سیاسی زنان افغان با مردان است راه درازی در پیش می‌باشد.

نقش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در توسعه افغانستان

رامین رأفت^۱

چکیده

مشارکت سیاسی و اجتماعی قشرهای یک جامعه به‌عنوان یکی از شاخص‌های عمده‌ی توسعه تلقی می‌شود. زنان به‌عنوان بخشی از سرمایه‌های انسانی هر جامعه، با مشارکت سیاسی و اجتماعی خود می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در اداره و توسعه کشور داشته باشند. هدف از این تحقیق، بررسی نقش برخی عوامل مؤثر بر مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در توسعه افغانستان می‌باشد. در این تحقیق از روش پژوهشی کتابخانه‌ای استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: مشارکت سیاسی، توسعه، تحرک اجتماعی، قشربندی، کار خانگی زنان

مقدمه

در روند تحول در الگوهای زندگی، پدیده‌ی «مشارکت سیاسی» به معنای «فرصت‌های پرداختن شمار زیادی از شهروندان به امور سیاسی» (آبرامسون، ۱۳۸۳) و به‌عنوان نقطه تلاقی ساختار فرهنگی و سیاسی در هر جامعه‌ای است. در حقیقت اندیشه مشارکت سیاسی و اجتماعی عبارت است به درگیر شدن توده‌های مردم در فعالیت سیاسی و اجتماعی و تعیین سرنوشت خود و تنها از این رهگذر است که زمینه‌های ثبات و پایداری نظام سیاسی و اجتماعی تحقق می‌یابد. مشارکت سیاسی و اجتماعی در طبقات مختلف و در بین اقشار مختلف جامعه اعم از زن و مرد همواره مطرح بوده است. هر جامعه‌ای برای تحقق اهداف توسعه‌گرایانه، بایستی از تمامی منابع انسانی خود بهره‌گیرد. زنان هر جامعه، نیروی محوری و بنیادی محسوب می‌شوند که اشتغال و فعالیت آنان دوشادوش مردان به‌عنوان بخشی از جمعیت فعال جامعه، تأثیر فراوانی در رشد، توسعه و سازندگی جامعه دارد. اگرچه زنان افغانستان در دو دهه پسین، نقش فعال و سازنده‌ای در شکل‌گیری و نهادینه شدن ارزشهای بشری و توسعه‌ی اقتصادی این کشور داشته‌اند، ولی آن‌چنان که شایسته است از سهم متناسب در ساخت قدرت سیاسی و اجتماعی برخوردار نشده‌اند و در مواضع و تصمیم‌گیری‌ها و مناصب قدرت، حضور کم‌رنگ دارند و هنوز هم از پایگاه اجتماعی بلندی برخوردار نیستند.

۱. ولایت بدخشان.

دفتر توسعه‌ی انسانی سازمان ملل متحد در آخرین گزارش خود (۲۰۰۹) اقدام به تهیه‌ی گزارشی از اقدامات کشورهای تحت مطالعه پیرامون میزان پایبندی و اهتمام دولت‌ها در زمینه‌ی تحقق اهداف برنامه‌های توانمندسازی جنسیتی نموده که در آن به میزان مشارکت و دخالت زنان در سیاست و اجتماع توجه ویژه‌ای شده است. بر اساس نتایج به‌دست آمده از تحقیقات انجام گرفته در کشورهای خاورمیانه، حضور زنان در عرصه‌ی سیاسی اجتماعی و نیز مشارکت سیاسی آنان نسبت به مردان پایین بوده است که دلایل آن، بسیار و شاید مهم‌ترین آن‌ها مردسالارانه بودن ساختار سیاسی کشورهای خاورمیانه و همچنین محدودیت‌های عرفی و شرعی باشد که مانع از حضور پررنگ و چشم‌گیر زنان در عرصه‌های گوناگون می‌شود و مهم‌تر از همه طرز نگرش جامعه نسبت به حضور و فعالیت زنان در عرصه‌های مختلف، میزان مشارکت زنان را تحت تاثیر قرار می‌دهد (پیش‌گامی فرد و زهدی گهرپور، ۱۳۸۹). بر همین اساس، افغانستان از حیث مشارکت زنان در مدیریت و اجتماع وضع مطلوبی ندارد.

پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخ به این سوال اساسی است که چرا در جامعه‌ی افغانستان زنان کم‌تر به مشارکت سیاسی و تحرکات اجتماعی می‌پردازند و حتی برخی نسبت به فعالیت‌های سیاسی بی‌تفاوت هستند؟ چه عواملی می‌تواند سبب مشارکت سیاسی و اجتماعی این قشر در توسعه افغانستان باشد و نیز موانعی که در این راستا می‌توان از آن‌ها سخن به‌میان آورد، کدام‌اند؟ و در آخر، سهم هر یک از عوامل در میزان تمایل زنان جامعه به مشارکت سیاسی و اجتماعی و نقش آن‌ها در توسعه کشور تا چه اندازه است؟

یکی از اهداف اصلی تحقیق، بررسی نقش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در توسعه افغانستان است و در این راستا مقاله‌ی حاضر به بررسی فرضیه‌های زیر می‌پردازد:

۱- به‌نظر می‌رسد مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان می‌تواند در توسعه افغانستان نقش بارزی داشته باشد.

۲- به‌نظر می‌رسد میان توانایی‌های زنان و میزان مشارکت سیاسی و اجتماعی آن‌ها رابطه‌ی معناداری وجود دارد.

به‌نظر می‌رسد که کار خانگی زنان در افغانستان سبب عدم اشتراک زنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌شود.

مبانی نظری

مشارکت سیاسی و اجتماعی شهروندان در جوامع دموکراتیک امروزی برای توسعه سیاسی قابل اهمیت خوانده شده و از آن به‌عنوان یکی از پیش‌نیازهای توسعه سیاسی یاد شده است.

مردم که سازنده‌گان اصلی حیات سیاسی و اجتماعی هستند، با مشارکت سیاسی و اجتماعی‌شان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اداره جامعه سهیم شده و به‌مثابه تصمیم‌گیران واقعی سرنوشت سیاسی‌شان را رقم می‌زنند. مشارکت سیاسی در واقع مشروعیت حاکمیت را تضمین کرده و هر قدر میزان مشارکت سیاسی شهروندان در جامعه بیشتر باشد، حاکمیت در جامعه بین‌المللی از اعتبار، شخصیت و موقعیت بیش‌تری برخوردار خواهد بود (هشت صبح، ۱۳۹۳).

از آن‌جایی که زنان بخشی عمده‌ای از بیکره اجتماع را می‌سازند، نقش اساسی در تعیین سرنوشت سیاسی در یک کشور دارند. زنان که از گذشته تا حال همواره با محرومیت‌های گوناگونی روبه‌رو بوده‌اند، میزان مشارکت‌شان در زندگی سیاسی به نسبت واکنش و مقاومت جامعه‌ای مردسالار نیز کم‌رنگ بوده است.

مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی به‌عنوان یک رفتار، در قدم اول نیازمند کسب اطلاع، ایجاد شناخت و یادگیری در خصوص اهمیت و چگونگی آن می‌باشد؛ ولی هر کسی که شناخت اولیه‌ای درباره مشارکت سیاسی و اجتماعی کسب کرد، ضرورتاً دست به این کار نخواهد زد، چرا که زنجیره بروز رفتاری ویژه، مانند مشارکت سیاسی و اجتماعی، اساساً نیاز به در نظر گرفتن مهارت‌هایی است که افراد دارند و نیز منابع در دسترس آنان وجود دارد.

در قالب رویکرد مدرنیزاسیون، به اعتقاد هانتینگتون و نلسون، مشارکت سیاسی و اجتماعی تابعی از فرآیند توسعه اقتصادی و اجتماعی است. این فرایند از دو طریق بر گسترش مشارکت اثر می‌گذارد. نخست از طریق تحرک اجتماعی است. کسب منزلت‌های بالاتر اجتماعی، احساس توانایی را در فرد تقویت کرده و نگرش او را نسبت به توانایی‌اش در تاثیر نهادن بر تصمیم‌گیری مساعد می‌سازد. این نگرش‌ها، زمینه مشارکت در سیاست و فعالیت‌های اجتماعی را تقویت می‌کند. در این حالت، منزلت اجتماعی نهایتاً از طریق اثری که بر احساس توانایی و یا بی‌قدرتی می‌گذارد، بر مشارکت موثر می‌افتد (ربیعی، ۱۳۸۰).

طبق این رویکرد زمانی یک قشر یا طبقه‌ی اجتماعی می‌تواند تحرک بیش‌تر و بهتر کند که منابع اساسی و ماشین توسعه و پیشرفت را در دست داشته باشد. در طول تاریخ مردان بیش‌تر از زنان منابع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را در دست داشته‌اند و با این منابع توانسته‌اند که گونه‌های متفاوتی از توسعه را در جامعه‌ها شکل بدهند. اما در سوی دیگر «زنان هیچ‌گاه با قدرت سیاسی کاملاً بیگانه نبوده‌اند» (گیدنز، ۱۳۸۷).

در طول تاریخ تفاوت‌های اساسی در میزان تحرک اجتماعی و مشارکت سیاسی زنان و مردان بوده که زنان در اثر باورهای سنتی، جنسیتی و مردسالارانه‌ی جامعه در چارچوب خانه محدود شدند، اما تغییرات دو دهه‌ی اخیر در افغانستان در اثر جهانی شدن، شکل‌گیری رسانه‌های جمعی، آموزش و پرورش همگانی به‌ویژه دختران و زنان و شکل‌گیری فضای نیم‌بند دموکراتیک توانست کرختی و ایستایی زنان افغانستانی را دگرگون کند و نقش سیاسی و اجتماعی آن‌ها را در توسعه‌ی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و آموزشی افغانستان بیش‌تر سازد.

به نظر هانتینگتون، از میان عوامل منزلتی، میزان تحصیلات فرد بیش‌ترین تأثیر را بر مشارکت سیاسی و اجتماعی دارد. عامل دوم، مجاری سازمانی، یعنی عضویت فرد در انواع گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی مانند اتحادیه‌های شغلی و صنفی، گروه‌های مدافع، علایق خاص و غیره است که احتمال مشارکت در فعالیت سیاسی و اجتماعی را بیش‌تر می‌کند. هم‌چنین بین گسترش فرصت‌های تحرک اجتماعی فردی و مشارکت سیاسی در کوتاه مدت رابطه‌ی معکوس وجود دارد و چنان‌چه افرادی بتوانند با استفاده از بالابردن سطح تحصیلات، انتقال به شغل پرمزالت‌تر یا کسب درآمد بیش‌تر به اهداف موردنظر خود که همان بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود است، دست یابند، معمولاً از مشارکت در سیاست و فعالیت اجتماعی صرف‌نظر می‌نمایند (ربیعی، ۱۳۸۰: ۷۵-۷۴).

با درنظرداشت این نظریه که میزان تحصیلات بیش‌ترین تأثیر را بر مشارکت سیاسی و اجتماعی دارد، زنان افغانستان پس از نسج‌یافتن این فضای نیم‌بند توانستند مهارت‌های زیادی را برای دگرگون‌سازی و تأثیرگذاری وضعیت مردسالارانه و پدرسالارانه کسب نمایند که یکی از این مهارت‌ها کسب دانش ساینسی، مدیریتی، سیاسی و اجتماعی است. در طول این دو دهه زنان توانستند برخلاف «ایستایی جنسیتی زنانه» تحرک اجتماعی و سیاسی بیش‌تر و بهتر نمایند و نقش سازنده در ابعاد گوناگون توسعه‌ی افغانستان داشته باشند.

از سوی دیگر بنا بر نظریه‌ی «مجاری سازمانی» که به‌معنای عضویت فرد در انواع گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی مانند اتحادیه‌های شغلی و صنفی، گروه‌های مدافع، علایق خاص و غیره است که احتمال مشارکت در فعالیت سیاسی و اجتماعی را بیش‌تر می‌کند زنان افغانستان نیز در چند سال پسین به این مجراهای سازمانی راه یافته و از این مجراها در توسعه‌ی این کشور نقش به‌سزایی داشته باشند. به‌طور نمونه می‌توان از اشتراک زنان در انتخابات‌های ریاست جمهوری، پارلمانی، شورای ولایتی و شورای شهرستان‌ها نام برد که تقریباً بین ۳۰-۴۰٪ اعضای پارلمان حکومت پیشا طالبانی را زنان تشکیل می‌دادند و نیز تعدادی از زنان توانستند از طریق انتخابات‌های شورای ولایتی و شورای شهرستان‌ها به این مجراهای سیاسی دست یابند.

باین حال آماري که از سوی کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان به نشر رسیده است، نشان می‌دهد که حدود ۳۵ درصد از کسانی که برای رای دادن در انتخابات سال ۱۳۹۳ ثبت‌نام کرده‌اند، زنان هستند. گفته می‌شود بخش قابل توجهی از واجدان شرایط رای‌دهی در افغانستان را زنان تشکیل می‌دهند. در حکومت پیشا طالبانی حضور زنان در کابینه «حکومت وحدت ملی» به‌عنوان وزیر و در پارلمان افغانستان به‌عنوان وکیل و هم‌چنان سهم داشتن آنان در ارایه خدمات عامه دولت از جمله مواردی است که بیانگر افزایش مشارکت سیاسی زنان است.

با وجود این همه تغییرات نسبی هنوز هم عوامل و سدهای زیادی برای تأثیرگذاری سیاسی و اجتماعی پیش روی زنان در افغانستان وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت از: سنت‌گرایی، فرهنگ مردسالاری، کم‌بود مهارت‌های اساسی در میان زنان، عدم دسترسی به آموزش و پرورش، حس تملک مردان بر زنان، میزان پایین علاقمندی زنان در کارزارهای سیاسی، کارخانگی زنانه و مذکر سلطه‌گرا اند که زنان با گذارکردن از این موانع و سدها می‌توانند نقش مهمی در توسعه افغانستان داشته باشند که در این جا به دو عامل و مفهوم جامعه‌شناسی می‌پردازیم.

کار خانگی زنان

کار بی‌مزد، به‌ویژه کار زنان در حوزه خانگی، تاندازه‌ی زیادی نادیده گرفته می‌شود. با وجود این، این‌گونه کار به‌همان اندازه برای اقتصاد ضروری است که اشتغال مزدبگیر برآورده شده است. کار خانگی از نظر ارزش تقریباً معادل یک سوم کل تولید سالانه در اقتصاد امروزی است. (آنتونی گیدنز، ۱۳۷۳). درحالی‌که کار خانگی با ارائه خدمات رایگان که بسیاری از جمعیت شاغل به آن وابسته است بنیه‌ی اقتصاد را نیز تقویت می‌کند. (همان: ۱۹۶).

کارخانگی مفهومی زنانه از بعد جنسیتی را بازتاب می‌دهد که جزو کلیشه‌های جنسیتی به‌شمار می‌رود. جنسیت‌زده‌گی کارخانگی یکی از عوامل مهم در سهم‌گیری کم‌رنگ زنان در اجتماع و کارهای تولیدی و اجتماعی می‌باشد. این مفهوم را «کارل مارکس» نوع برده‌داری به نام «برده‌داری پنهان» یاد کرده و می‌گوید که «این نوع برده‌داری در خانواده از تصرف کار زنان توسط مردان شکل می‌گیرد». کارخانگی بیش‌تر بدون مزد و دست‌رنج و شیوه‌ی تولید خانگی که همیشه در نظام سرمایه‌داری و طبقاتی که مردان از زنان بهره‌وری می‌کنند، بوده است. این نوع نظام تلفیقی از نظام سرمایه‌داری و پدرسالاری است که در این نوع نظام پدرسالارانه؛ مردان حاکم و زنان محکوم اند و هم‌چنان در نوع نظام سرمایه‌داری زنان بهره‌ده «استثمار شونده» و مردان بهره‌کش «استثمارکننده» اند.

زنان به‌عنوان نیمی از پیکر جامعه‌ی افغانستان به‌دلیل خصلت جنسیتی، کارخانگی، کمتر در اجتماع فعال اند و کم‌تر از مردان حضور دارند. هرچند در سال‌های پسین حضور زنان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی افغانستان چشم‌گیر بوده و این قشر توانسته اند که نقش مهم و سازنده را در به‌سازی و توسعه افغانستان داشته باشند.

مذکر سلطه‌گرا

مذکر سلطه‌گرا یکی از مفاهیم جامعه‌شناسی است که مرد به‌عنوان موجود سلطه‌گرا این اجازه را نمی‌دهد که زن همانند یک فرد، آزاد زندگی کند. خصوصاً مردان جامعه‌های سنتی شبیه افغانستان با پیش‌فرض‌های ذهنی و باورهای مردسالارانه نمی‌خواهند این حق را به زنان قائل شوند.

مردان جامعه‌های سنتی هنوز هم نسبت به زنان به‌عنوان «جنس دوم» و فرو دست می‌نگرند، و هر نوع تسلط خویش را بر زن با استفاده از مقوله‌های مذهبی و اجتماعی توجیه می‌کنند. جامعه ما هنوز به‌شدت یک جامعه مذکرگرا است و این مذکرگرایی ریشه در سنت‌های فکری و ارزش‌های جامعه ما دارد. این نوع نگرش «مذکرگرایی» از طریق نظام آموزش و پرورش، آموزه‌های مذهبی، فرهنگ مردسالارانه، اجتماعی شدن و حتی رسانه و... در ذهن ما القأ می‌شود.

جامعه مذکر «مردسالار» زمانی شکل گرفت که زنان هیچ‌گونه اعتراض و ایستاده‌گی در مقابل آن نکرده و فقط تسلیم این نوع نگرش تهوع‌آور شده اند. متأسفانه امروز بیش‌تر از زنان خود را مکلف به فرمان‌برداری مطلق از مردان می‌دانند که این امر در افغانستان یکی از عوامل عدم سهم‌گرفتن زنان در بخش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شده است.

وابستگی اقتصادی زنان، برداشت‌های مذهبی، عدم آگاهی زنان از حقوق و امتیازهای‌شان، بی‌سوادی، گرایش‌های مذهبی زنان و... محصول شرایط دوره‌های تاریخی اند، که زنان را تهی‌دست و فرومایه معرفی کرده و مذکرگرایی را در ذهن انسان افغانستانی حک کرده است. جامعه مذکرگرا به‌جای پرداختن به حل مسئله زنان، اصول خود را بسط و عمومیت داده است، به‌طوری‌که قربانیان دیگر قادر نیستند مسائل مربوط به خود را مطرح کنند.

امروزه رهایی از زیر جامعه سلطه‌گرا «سلطه‌ی مرد بر زن» به‌عنوان یک دورنما، نیازمند مبارزه‌ی فکری خستگی‌ناپذیر زنان در افغانستان است تا بتوانند از طریق فعالیت سیاسی و اجتماعی «ستم جنسی» را به برابری جنسیتی تغییر دهند و به‌حیث شهروندان دارای همه حقوق بشری در توسعه افغانستان نقش ایفاکنند.

یافته‌های تحقیق

زنان با این‌که نیمی از جامعه ۳۰ یا ۳۵ میلیونی کشورمان را تشکیل می‌دهند، ولی در عرصه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی حضوری بسیار کم‌رنگ دارند و در بسا موارد نقش آن‌ها در توسعه‌ی کشور نادیده گرفته می‌شود که این مسئله افغانستان را در زمره ضعیف‌ترین کشورها به لحاظ شکاف جنسیتی در حوزه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار داده است.

این جایگاه نازل، با موقعیت و توانمندی‌های کنونی زنان در جامعه ما تناسبی ندارد. زنان امروز بخش بزرگی از جامعه فارغ‌التحصیلان دانش‌گاهی را تشکیل می‌دهند. از این رو این گروه به‌خاطر گسترش آموزش عالی، افزایش آگاهی، مهارت و تخصص از توانمندی‌های گسترده‌ای در حوزه‌های فردی و اجتماعی برخوردار شده و متناسب با توانمندی‌هایش، ورود به عرصه کنش‌گری سیاسی و اجتماعی را مطالبه می‌کند. این سرمایه اجتماعی عظیم، اما برای ورود به عرصه سیاسی، با چالش‌ها و موانع گسترده‌ای مواجه است؛ موانعی که طیف وسیعی از عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، عرفی، ساختاری، سیاسی و... را در بر می‌گیرد. این در حالی است که دست‌یابی به توسعه به‌عنوان انتخاب ناگزیر کشورها در مسیر رشد و پیشرفت، بدون حضور و مشارکت فعال زنان در ساحات مختلف حیات جمعی از جمله عرصه سیاسی و اجتماعی حاصل نخواهد شد. بر این مبنا بهبود وضعیت مشارکت زنان برای دست‌یابی به توسعه سیاسی و اجتماعی لازم و ضروری است.

از آن‌جایی که زنان بخشی عمده‌ای از پیکره اجتماع را می‌سازند، نقش اساسی در توسعه افغانستان دارند. زنان که از گذشته تا حال همواره با محرومیت‌های گوناگونی روبه‌رو بوده‌اند، میزان مشارکت‌شان در زندگی سیاسی به نسبت واکنش و مقاومت جامعه‌ای مردسالار نیز کم‌رنگ بوده است. با این همه موانع و بحران در افغانستان پس از دوره‌ی حاکمیت نخستین طالب‌ها، زنان به‌شکل گسترده‌ای در صحنه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی سهیم شدند و از آن‌جمله میزان مشارکت سیاسی زنان تا حدی بیش‌تر شد. با آن‌که وضعیت زنان افغانستانی در یک دهه گذشته تغییر قابل ملاحظه‌ای یافته است، اما موج این تغییر از شهرهای افغانستان چندان بیرون نرفته است. در بیش‌تر نقاط افغانستان نسبت حاکمیت فرهنگ‌های سنتی و مردسالاری و بی‌سوادی زنان، آنان نمی‌توانند به‌عنوان شهروندان فعال در فعالیت‌های مختلف اجتماعی سهیم شوند. چه راه‌کارهای را برای غلبه بر این چالش‌ها می‌توان متصور شد که بتواند نقش سیاسی و اجتماعی زنان افغانستان را در توسعه این کشور بیش‌تر سازد؟ باورهای نادرست، سنتی بودن جامعه افغانستان، فرهنگ ضد زن و افراط‌گرایی مذهبی، زنان را اسیر خانه و کارهای خانگی نموده که نتیجه‌ی آن وابستگی اقتصادی زنان به مردان، شرایط بد اقتصادی خانواده و در نهایت به‌حاشیه راندن و منفعل ساختن یک کتله‌ی عظیم از نیروی انسانی شده است.

از آنجایی که این سدها و عوامل هنوز هم دامن‌گیر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان در افغانستان شده و زمینه را طوری ساخته است که زنان نتوانند به صورت به‌تر در توسعه افغانستان نقش داشته باشند، بناً بهتر است که نهادهای خصوصی و دولتی؛ خصوصاً نهادهای توانمندی‌سازی زنان این مسایل را در نظر بگیرند و در راستای علمی کردن این موارد بکوشند تا نقش زنان در توسعه‌ی این کشور برجسته‌تر شود:

✓ با توجه به مجموعه تعریف و تحلیلی که از ساختار حاکمیت در افغانستان وجود دارد، باید گفت که بخش عمده‌ای از مشارکت زنان متأثر از مطالبه‌گری در این حوزه خواهد بود. باید قدرت مطالبه‌گری و میزان اثرگذاری زنان در حوزه عمومی چنان افزایش یابد (در نتیجه فعالیت جامعه زنان و نهادهای مدنی باید) که حاکمیت این مطالبات را به رسمیت بشناسد. به عبارتی باید فشار از پایین به حدی باشد که حاکمیت به این مطالبات تن بدهد. احزاب و هم‌چنین نهادهای مدنی هم باید برای این مهم برنامه داشته باشند. از بزنگاه‌های انتخاباتی باید حداکثر استفاده را کرد تا این مطالبه‌گری نهادینه شود.

✓ نهادهای مدنی پیشگام در عرصه فعالیت‌های زنان باید اصلاح شوند. در برخی جوامع نهادهای مدنی به گونه‌ای رشد یافته اند و استراتژی‌هایی را دنبال می‌کنند که از دل این‌ها یک جنبش برابری خواهانه‌ای شکل می‌گیرد، اما متأسفانه در جامعه خودمان تا کنون نهادها و جنبش‌های دارای برنامه‌های ظرفیت‌سازی و حمایت از کارکرد زنان را نداریم. برای فعال سازی نقش سیاسی و اجتماعی زنان در توسعه افغانستان باید نهادهای حامی زنان با برنامه‌های استراتژیک شکل بگیرد.

✓ اشتراک در عرصه‌های سیاسی و تشکیل نهادها و احزابی که از نقش زنان برای توسعه افغانستان حمایت کند. تا اکنون اصل مشکل مشارکت سیاسی زنان به احزاب سیاسی برمی‌گردد. هیچ کدام از احزاب ما از راهبردی برخوردار نیستند که از دلش یک برنامه برای ایجاد فرصت‌های برابر و بدون تبعیض جنسیتی برآید. در این فضای سیاسی حتی اگر احزاب زنانه‌ای شکل بگیرد، این احزاب باید مراقب باشند که در بلند مدت به جزیره جدا افتاده‌ای برای زنان تبدیل نشوند.

- ✓ حراست از منابع عایداتی موجود زنان
- ✓ از بین بردن تبعیضات حقوقی در قسمت مالکیت و عواید تولیدی زنان
- ✓ تأمین دسترسی به امتیازها و آموزش و پرورش زنان
- ✓ حمایت از اشکال سازماندهی کار زنان در بیرون از خانه
- ✓ تشویق ظرفیت‌ها برای توانمند شدن سیاسی زنان و سازماندهی آن‌ها
- ✓ ایجاد فضای اعتماد به زنان و قابلیت‌های زنانه

نقش مشارکت سیاسی و اقتصادی زنان در توسعه افغانستان

سیما حیدری^۱

چکیده

زنان نیمی از جامعه و سرمایه انسانی است و حضور آنها چه در اقتصاد و نیروی کار و چه در سیاست و تصمیم‌گیری الزامی و غیر قابل انکار است، گرچه در کشور مثل افغانستان سازوکار حضور زنان در سکتورهای اقتصادی کم بوده و به خصوص در این اواخر نقش برانده‌ای در سیاست و تصمیم‌گیری نداشته‌اند. بنابراین در این مقاله نقش زنان در مشارکت اقتصادی و سیاسی و هم‌چنان موانع و راه‌های حل مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است تا از فرصت‌ها، چالش‌ها، موانع، کارکردها و نقش زنان در اقتصاد و سیاست افغانستان آگاه شویم و آنرا را بررسی کنیم.

بیان مسأله

در افغانستان حضور زنان در اقتصاد و سیاست تا دو دهه قبل خیلی کم و حد اقل بود، از نمونه‌ای بارز مشارکت زنان فقط زن امان الله خان را می‌توان نام برد و تعداد زنان فعال کم و انگشت شمار بود. از آنجایی که زنان نیم از پیکر جامعه را تشکیل می‌دهد، حضور آنها در بخش‌های مختلف به خصوص سیاست و اقتصاد که نیاز مبرم و اساسی شمرده می‌شود، لازم است به‌عنوان نیروی انسانی سهم فعال و نقش کلیدی داشته باشند. یکی از عوامل موثر بر عقب‌مانده‌گی افغانستان عدم مشارکت زنان در اقتصاد و تصمیم‌گیری است. زنان نقش بارز و قابل توجه به‌عنوان نیم از پیکر جامعه داشته و ایده‌ها و انگیزه‌های آنها بسیار زیاد تاثیرگذار بوده است. زنان ستون فقرات یک جامعه هستند و رشد برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در یک جامعه مرفه، بدون حضور آنان ناممکن است.

نقش زنان افغان در بخش‌های اقتصادی و سیاسی

زنان در ادوار مختلف تاریخی ابتدا حضور کم‌رنگ داشتند، هر چه جوامع بشری آگاه‌تر شدند و پا به عرصه تمدن گذاشتند، حضور زنان در بخش‌های مختلف به‌خصوص در مسائل سیاسی و اقتصادی بیشتر شد و مشارکت آنان تا حدی بهبود یافت.

مشارکت زنان در تمام کشورها در پارلمان در سال ۲۰۰۲ به ۱۵ درصد و در سال ۲۰۱۲ به ۱۹٫۸ درصد رشد یافته که نشان دهنده‌ای گسترش مشارکت زنان در سیاست و تصمیم‌گیری‌ها می‌باشد. اگر به یافته‌ها و تحقیقات نظری اندازیم، به نظر می‌رسد که نقش زنان در همه زمینه‌ها خط مایل رو به صعود را نشان می‌دهد.

نقش زنان در اقتصاد و فرآیند توسعه

برای دستیابی به توسعه اقتصادی، حضور و نقش فعال زنان در حوزه‌های اقتصادی بسیار بااهمیت است. توسعه یک اجتماع حاصل مشارکت همه‌ی اقشار خصوصاً زنان است و این مشارکت نیز در گرو توجه به نیازها، اقتضائات و مسایل و یافتن راه‌هایی برای حل آن‌ها است. به تعبیر دیگر میتوان گفت که ارزشهای اصلی توسعه را در ارتقای کیفیت زندگی یعنی توانمندسازی زنان و مردان در تأمین نیازهای اساسی در جهت رفع اختلافات طبقاتی در جامعه، رشد آگاهی عمومی، اعتماد به نفس و اعتقاد عامه مردم به اهداف توسعه و حفظ امنیت و آزاده‌گی باید جست‌وجو کرد. از این رو رویکرد غیرجنسیتی و افزایش فرصت‌های عمومی برای نقش‌آفرینی و مشارکت اجتماعی زنان در توسعه اقتصادی و نیز حوزه‌های برنامه‌ریزی برای انکشافات اقتصادی - سیاسی را میتوان مطرح کرد. موقعیت زنان در جامعه عمیقاً تحت تأثیر شرایط و سطوح توسعه در کشورها است. هرچه کشورها توسعه یافته‌تر باشند، شکاف بین توسعه‌یافته‌گی زنان و مردان کاهش می‌یابد. از این رو بهبود وضعیت زنان جزو الزامات اصلی در بهبود شاخص‌های توسعه در هر جامعه است.

به عبارتی، بدون توجه به شرایط زنان، دستیابی به توسعه برای هیچ کشوری میسر نخواهد بود. هم‌چنین واقعیات موجود در بسیاری از جوامع نشان از آن دارد که علیرغم اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها و تأسیس نهادها و سازمان‌های مختلف در تحقق حقوق زنان و علیرغم هزینه‌های قابل توجه، زنان از مسایل و مشکلات ناشی از فقر اقتصادی و فقر فرهنگی در رنج هستند. یکی از شاخص‌های تأثیرگذار بر مشارکت سیاسی و اقتصادی زنان، آموزش و توانمندسازی آنان است. به هر میزان که روی آموزش و مهارت‌آموزی زنان برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری شود، اثر مستقیم و غیرمستقیم بر مشارکت اقتصادی و سیاسی کشورها دارد.

به عقیده‌ی بسیاری از صاحب‌نظران، نیروی انسانی یکی از منابع اصلی توسعه است که شامل مجموعه افکار، عقاید، باورها، فرهنگ، دانش، مهارت و قدرت کلیه افراد اعم از زن و مرد میباشد، طوری که زنان نه تنها نیمی از این منبع توسعه هستند، بلکه از دیرباز پرورش‌دهنده و هدایت‌کننده هر دو نیمه‌ی این منبع بوده‌اند و خواه یا ناخواه در پیریزی ابعاد انسانی توسعه، نقش اساسی دارند.

سیاری از دانشمندان و از جمله پرفیسور هاربیسون معتقد اند که در توسعه اقتصادی سرمایه و منابع مادی نقش دست دوم را بازی می‌کنند، در حالی که منابع انسانی نقش دست اول را ایفا میکنند؛ چرا که این منابع انسانی یک جامعه هستند که در نهایت امر مشخصه و عمق توسعه اقتصادی و اجتماعی را معین می‌سازند. در افغانستان، با توجه به اهمیت حضور زنان در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، توسعه و تعادل حاصل نمیشود، مگر این که زنان در آن سهم داشته باشند. اما متأسفانه حضور زنان در عرصه‌های اقتصادی، تولیدی و تجارتي اندک است و این برمی‌گردد به فقدان یک استراتژی ملی در قبال مشارکت سیاسی و اقتصادی زنان. حتا محدودیت‌هایی وجود دارد که برخی مشاغل و عرصه‌ها مردانه تعریف و تلقی می‌شوند. از یک طرف قوانین حمایتی وجود ندارد که زمینه‌ساز حضور زنان شود و از طرف دیگر جامعه سنتی این امکان را محدود کرده است که حتا زنان بدون محارم نمی‌توانند به سفر کاری بروند.

اهمیت مشارکت و نقش زنان در زندگی

مشارکت سیاسی شهروندان در جوامع دموکراتیک امروزی برای توسعه سیاسی قابل اهمیت خوانده شده و از آن به‌عنوان یکی از پیش‌نیازهای توسعه سیاسی یاد شده است. مردم که سازنده‌گان اصلی حیات سیاسی و اجتماعی هستند، با مشارکت سیاسی‌شان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اداره جامعه سهیم شده و به مثابه تصمیم‌گیران واقعی سرنوشت سیاسی‌شان را رقم می‌زنند. مشارکت سیاسی در واقع مشروعیت حاکمیت را تضمین کرده و هر قدر میزان مشارکت سیاسی شهروندان در جامعه بیشتر باشد، حاکمیت در جامعه بین‌المللی از اعتبار، شخصیت و موقعیت بیشتری برخوردار خواهد بود.

با مشارکت سیاسی، قدرت سیاسی به‌شکل مسالمت‌آمیز آن و بدون هر نوع کشمکش دست‌به‌دست شده و مشارکت سیاسی مردم در تصمیم‌گیری‌ها در عرصه‌های گوناگون به آنان این آگاهی را خواهد داد که از توانایی‌های‌شان استفاده بهینه کنند.

لوسین پای، به‌عنوان نخستین پژوهشگر برجسته در زمینه مفهوم «توسعه» معتقد است که توسعه سیاسی به مشارکت توده‌ها و اقدام عمومی در فعالیت‌های سیاسی مربوط است و مردم را به شهروند فعال تبدیل می‌کند. مفهوم مشارکت سیاسی از جمله مباحث اندیشه سیاسی بوده که در طی قرن‌ها از فرازونشیب‌هایی برخوردار بوده است و امروز عنصر اساسی توسعه سیاسی به‌شمار می‌رود.

این روشن است که شهروندان در مشارکت سیاسی باید از آزادی‌های برخوردار باشند تا فرصت فکر و عمل از آن‌ها سلب نشود. از سویی دولت‌ها نیز برای مشارکت سیاسی، باید امکان رقابت را برای همگان مهیا سازند و در این زمینه، وجود برابری بین انسان‌ها و گروه‌ها نیز قابل اهمیت است.

اما از گذشته تا حال در بیشتر جوامع زمینه مشارکت سیاسی برای تمامی شهروندان به شکل برابر آن مساعد نبوده است.

از آنجایی که امروزه گروه‌های مختلف اجتماعی با داشتن فرهنگ‌ها و نژادهای گوناگون در سرزمین واحدی زیست دارند و کمتر کشور تک قومی در جهان دیده می‌شود، شهروندان با در نظر داشت ویژه‌گی‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی گوناگون با محرومیت‌های اجتماعی مواجه می‌شوند. محرومیت‌های اجتماعی سبب شده است گروه‌های اجتماعی که در اقلیت قرار دارند یا این‌که از ویژه‌گی نژادی خاصی برخوردار هستند، از مشارکت در مسیر اصلی جامعه بازمانند و یکی از ابعاد محرومیت اجتماعی، محروم شدن گروه‌های اجتماعی در بعد سیاسی است که آزادی مشارکت سیاسی شهروندان در آن سلب می‌شود. از آنجایی که زنان بخشی عمده‌ای از پیکره اجتماع را می‌سازند، نقش اساسی در تعیین سرنوشت سیاسی در یک کشور دارند. زنان که از گذشته تا حال همواره با محرومیت‌های گوناگونی روبه‌رو بوده‌اند، میزان مشارکت‌شان در زندگی سیاسی به نسبت واکنش و مقاومت جامع‌های مردسالار نیز کم‌رنگ بوده است. زنان تا قرن ۱۹ میلادی از حق رای محروم بودند و استدلال می‌شد که شرکت زنان در زندگی عمومی و سیاسی موجب تضعیف رابطه آن‌ها با زندگی خانوادگی می‌شود. لذا آنان نمی‌توانستند به‌عنوان شهروندان فعال در تعیین سرنوشت سیاسی سهم بگیرند. در اروپا پس از انقلاب فرانسه، جنبشهایی برای به‌دست آوردن حقوق زنان شکل گرفت و به مبارزات خود در برابر محرومیت‌های زنان ادامه دادند. المپ دو گوژ، نویسنده فرانسوی در ۱۷۸۹ در اعلامیه حقوق زن و شهروند اعلام داشت «هم‌چنان که زنان حق دارند که بالای چوبه دار بروند، به همین‌سان نیز حق دارند که بالای سکوی خطابه بروند.»

در افغانستان نیز پس از دوره اول طالبان، زنان به شکل گسترده‌ای در صحنه‌های مختلف اجتماعی سهم شدند و از آن‌جمله میزان مشارکت سیاسی زنان تا حدی بیشتر شد. با آنکه وضعیت زنان افغان در یک دهه گذشته تغییر قابل ملاحظه‌ای یافته است، اما موج این تغییر از شهرهای افغانستان چندان بیرون نرفته است. در بیشتر نقاط افغانستان نسبت حاکمیت فرهنگ‌های سنتی و مردسالاری و بیسوادی زنان، آنان نمی‌توانند به‌عنوان شهروندان فعال در فعالیت‌های مختلف اجتماعی سهم شوند. اما حالا که طالبان دوباره روی کار آمدند، باید منتظر بود که چگونه سیاستی را در قبال زنان و محدودیت‌های آنان در نظر می‌گیرند که متأسفانه هر روز شاهد خشونت در برابر زنان و حذف زنان از صحنه‌های اقتصادی و سیاسی هستیم.

نتیجه‌گیری

با در نظر داشت تحقیقات و یافته‌ها می‌توان نقش زنان افغانستان را در اقتصاد و سیاست به صورت فشرده عنوان کرد؛ کارکردهای عمده‌ی زنان در بخش اقتصادی که هم مصرفیت سالم و هم امرار معاش برای خود و خانواده‌شان محسوب می‌شود.

صنایع دستی و تا حدودی نهادهای آموزشی و خدماتی است. براساس گزارش‌های اتاق تجارت و صنایع؛ بیشتر از ۳۷۰ مورد سرمایه‌گذاری را در کشور ثبت نموده که ۱۱۲ مورد آن کارگاه‌های مختلف تولیدی و ۱۱۰ مورد آموزشی و متباقی موارد مختلف بوده که مسافرتی با ۵ مورد کمترین سرمایه‌گذاری را به خود اختصاص داده است. اما یکی از موانع اصلی سد راه زنان در بخش‌های اقتصادی جنگ و ناامنی و عدم سرمایه‌گذاری است. در مورد سهم سیاسی زنان؛ زنان نخبه و تاثیرگذار خصوصاً بعد از حاکمیت دور اول طالبان در افغانستان گام برداشتند و تا حدودی رشد کردند، اگر چه مشکلات و ناامنی دامن‌گیر آن‌ها بوده و نتوانستند، آنگونه که باید، فعالیت کنند و آزادانه رشد کنند، برای ترقی و رهایی از بحران برای زنان باید فرصت و زمینه فراهم کرد و به تمام عرصه‌ها سهم فعال داده و حمایت شوند، مختصراً نخبگان سیاسی زنان افغانستان را در دو دهه اخیر به معرفی می‌گیریم.

نخبگان سیاسی زن؛ ۱۰ چهره تاثیرگذار بر سیاست افغانستان

زنان افغان که بیشترین تاثیر را در سیاست افغانستان طی دو دهه گذشته ایفا کردند عبارتند از: ثریا دلیل، رولا غنی، سیما سمر، عادلہ راز، فاطمه گیلانی، فرخنده زهرا نادری، فوزیه کوفی، مژگان مصطفوی، ناهید فرید، شکریه بارکزی و ... سیاست در افغانستان جدید شاهد نقش‌آفرینی جدی زنان این کشور می‌باشد. شمار زیادی از چهره‌های تاثیرگذار زن در افغانستان در دو دهه گذشته ظهور کرده اند. در این میان اما برخی از این چهره‌ها، نقش‌آفرینی بیشتری در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی داشته اند.

سیما سمر

سیما سمر، رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان است. او چهره شناخته‌شده و فعال حقوق بشر در مجامع ملی و بین‌المللی می‌باشد. خانم سمر در سال ۱۹۹۴، به دریافت جوایز بین‌المللی در زمینه‌های حقوق زنان، حقوق بشر، دموکراسی و زنان برای صلح نایل شد. داکتر سمر به‌عنوان اولین معاون رییس دولت موقت و وزیر امور زنان در دولت موقت افغانستان نیز نقش بازی کرده است. سیما سمر پیش از ریاست کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، به‌عنوان معاون رییس لویه جرگه اضطراری نیز کار کرده است. داکتر سیما سمر برنده جایزه «نوبل الترناتیف» به‌خاطر استقامت و فداکاری در راه تامین حقوق بشر شده است.

رولا غنی

رولا غنی به‌عنوان داوطلب در شبکه‌ی خانواده‌گی بانک جهانی کار کرده است. بانوی اول افغانستان نهادی به نام «آشیانه» در این کشور تاسیس کرده و برای کودکان فقیر فعالیت کرده است.

خانم غنی پس از روی کار آمدن محمد اشرف غنی به عنوان رییس جمهور افغانستان، فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و مدنی مختلفی انجام می‌دهد و به عنوان یکی از زنان تاثیرگذار سیاسی افغانستان شناخته می‌شود. در سال ۲۰۱۴ میلادی پس از راه‌یابی اشرف غنی به ارگ ریاست جمهوری، رولا غنی بانوی اول افغانستان شد.

فاطمه گیلانی

فاطمه گیلانی از سال ۱۳۸۵ تا اوایل سال جاری خورشید رییس سازمان صلیب سرخ افغانستان بود. فاطمه گیلانی همواره یکی از فعالان سیاسی افغانستان بوده و در دوران جهاد علیه شوروی، سخنگوی حزب محاذ ملی اسلامی بود. فاطمه گیلانی در سال ۱۳۹۱ خورشیدی برنده جایزه صلح ایران شد.

ثریا دلیل

او در سال ۱۳۷۳ به اداره صندوق بین‌المللی پول پیوست و به‌حیث مسوول برنامه‌های صحت، برای ۹ ولایت شمال و شمال شرق افغانستان در این اداره کار کرد و سپس به‌حیث مسوول برنامه ملی صحت افغانستان مقیم اسلام آباد تعیین شد. خانم دلیل در سال ۱۳۸۶ به‌عنوان کارمند بین‌المللی سازمان ملل انتخاب گردیده و به سومالیا رفت و ریاست برنامه‌های صحت و تغذیه اداره یونیسف را بر عهده گرفت. او به زبان‌های اوزبیک، فارسی و انگلیسی تسلط دارد. خانم دلیل در اداره دوم حامد کرزی به‌عنوان وزیر صحت عامه افغانستان کار کرده است.

فوزیه کوفی

فوزیه کوفی، نماینده مردم بدخشان در مجلس نمایندگان افغانستان بود. خانم کوفی یکی از چهره‌های فعال حقوق زنان افغانستان به‌شمار می‌رود و نقش فعالی را در تصویب قانون منع خشونت علیه زنان در افغانستان بازی کرده است. فوزیه کوفی ماستری اش را از بخش مدیریت تجارت از دانشگاه پرستون اسلام‌آباد پاکستان دارد و به زبان‌های فارسی پشتو، انگلیسی و اردو تسلط دارد. فوزیه کوفی رهبری حزب موج تحول افغانستان را نیز به عهده دارد.

حبیبه سرابی

خانم سرابی به‌عنوان کارمند مسلکی انستیتوت ملی لابراتواری طبی National Institute of Medical laboratory نیز فعالیت کرده است. او در زمان دور اول حاکمیت طالبان یکی از فعالان بخش معارف بود و کورسهای سواد آموزی را به‌صورت مخفی در شهرهای کابل، جلال آباد، مزارشریف به راه انداخت. خانم سرابی یکی از بانوان اشتراک کننده کنفرانس بن در دسامبر ۲۰۰۱ از افغانستان بود.

او از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ به‌هیئت وزیر امور زنان دولت انتقالی افغانستان فعالیت کرد و به این وزارت تازه تاسیس، پالیسی و استراتژی درازمدت در حمایت از حقوق زنان و بهبود وضعیت زندگی آن‌ها ایجاد کرد. خانم سرابی در سال ۱۳۸۴ به‌عنوان والی بامیان گماشته شد و این مسوولیت را تا سال ۱۳۹۳ شمسی برعهده داشت. گرفتن مدال ملالی از سوی حامد کرزی رئیس جمهوری پیشین افغانستان به‌خاطر تطبیق حاکمیت قانون در سال ۱۳۸۵، گرفتن جایزه Jason از Children Square امریکا، دریافت مدال کمندر از سوی دولت فرانسه، ثبت بیوگرافی‌ش در مرکزی بین‌المللی بیوگرافی کمبریج در لندن، دریافت لقب قهرمان محیط زیست از سوی ماهنامه تایمز و برنده جایزه رامون مگسه سی از فلیپین که به‌عنوان جایزه‌ی صلح نوبل آسیایی مشهور است، از جمله دست‌آوردهای است که خانم سرابی در کارنامه اش دارد. خانم سرابی در انتخابات ۲۰۱۴ ریاست جمهوری افغانستان به‌عنوان معاون زلمی رسول، یکی از نامزدان انتخابات ریاست جمهوری افغانستان بود.

فرخنده زهرا نادری

فرخنده زهرا نادری عضو مجلس نمایندگان افغانستان بود که به‌عنوان مشاور ارشد رئیس جمهور در امور سازمان ملل نیز کار کرده است. فرخنده زهرا نادری در سال ۲۰۱۲ میلادی در ۱۲۸مین اجلاس اتحادیه بین‌المللی پارلمانی در اکوادور اشتراک نموده، موفق گردید تا بعد از سال‌ها در این اتحادیه برای نخستین بار طی یک رقابت جدی رای‌گیری برای افغانستان عضویت یکی از کمیسیون‌های چهارگانه این اتحادیه را به دست آورد. خانم نادری جایزه صلح سال ۲۰۱۲ را از شش کشور جنوب آسیا بدست آورده است خانم نادری در ماه جولای ۲۰۱۲ میلادی از سوی برنامه توسعه‌ای سازمان ملل متحد به جایزه‌ای صلح دست یافت.

عادلہ راز

عادلہ راز معاون اقتصادی وزارت امور خارجه افغانستان بود و معاون دفتر سخنگو در زمان حامد کرزی فعالیت کرده است. عادلہ راز هم‌چنان به‌عنوان نماینده افغانستان در سازمان ملل متحد نیز کار کرده است.

ناہید فرید

ناہید فرید عضو مجلس نمایندگان افغانستان بود، ناہید فرید به‌عنوان عضو کمیسیون روابط بین‌الملل پارلمان افغانستان و رئیس کمیسیون امور زنان، جامعه مدنی و حقوق بشر ولسی جرگه فعالیت کرده است.

مژگان مصطفوی

مژگان مصطفوی به‌عنوان سرپرست وزارت امور زنان، معین وزارت امور زنان و معین وزارت اطلاعات و فرهنگ در افغانستان فعالیت کرده است.

بخش هفتم؛ راهکارهای تامین عدالت اجتماعی

چیستی عدالت و راهکار تحقق آن

بهبه امان^۱

چکیده

عدالت به عنوان یک آرمان جهانی جایگاه ویژه‌ای در نظام‌های مختلف داشته است، از جمله نظام حقوقی اسلام که به آن ارج گذاشته و برای تامین آن مکرراً تأکید کرده است. عدالت یک نیاز مبرم بشری است نیازی که باعث می‌شود جهان شکل و ساختاری دیگری به خود بیگیرد، شکل یک خانه‌ای که در آن تمام اعضای خانواده از حقوق یکسان برخوردارند، برابری و آزادی از خصوصیات تعریف و تامین شده‌ای آن است، وقتی وارد آن می‌شوی حس محبت، انسانیت، صمیمیت، یکدیگر پذیری، صلح و آرامی به وضوح احساس می‌شود. و در آن خبری از نابرابری، کینه، ظلم و امثال آن نیست. و تمام این‌ها زمانی شکل می‌گیرد که اصل عدالت تحقق یابد.

واژه‌های کلیدی: عدالت، صلح، برابری، انصاف، جامعه.

مقدمه

از عدالت در کتب مختلف تعاریف و معانی مختلف آورده اند و اکثراً آن را به تساوی و برابری معنی کرده اند. این که عدالت اجتماعی چیست؟ و چه مفهومی را می‌رساند؟ این یک مبحث بزرگی است زیرا که دانشمندان و صاحب نظران از گوشه و کنار جهان روی آن پرداخته اند که گنجیندن تمام آن‌ها در این مقاله دشوار بود ولی من سعی نموده‌ام تا بهترین و جامع‌ترین تعاریف و نظریات را در این مقاله درج نمایم.

عدالت

عدالت یعنی تعاون و برابری، عدالت مفهومی است که بشر از آغاز تمدن خود آن را شناخته و برای استقرار آن کوشیده است. عدالت خودش به تنهایی یک واژه بزرگی است، ما در زندگی روزانه بارها با آن ویا کلمات مترادف آن برمی‌خوریم، و اکثراً به مجرد شنیدن آن در ذهن مان همان مفهوم برابری را تجسم می‌کنیم به‌طور مثال برابری در حق و حقوق افراد. از دید و منظر اسلام عدالت دارای جایگاه بلندی است.

۱. ولایت بدخشان، عضو کنفرانس ملی جوانان-۲۰۲۱ | bahijaaman22@gmail.com

قسمی که در آیات متعدد الله متعال بنده گانش را برای برپایی عدالت امر می‌کند (ما رسولان خود را با دلایل آشکار مبعوث کردیم و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم به عدل و قسط قیام کنند...) (الحديد: ۵۷) خداوند متعال به مومنان امر می‌کند که حتی با کافران نیز برخورد عادلانه کنید که دشمنی آنان با قومی، منجر به ترک عدالت توسط آنان نشود.

دین مبین اسلام هم‌چنین در مورد اسیران جنگ هدایت به عدالت می‌کند و به جنگجویان مؤمن امر می‌کند تا اسیران را نان و آب دهید، دلایل فوق بیانگر آن است که عدالت و برپایی آن قوم و مذهب و مرزوبوم نمی‌شناسد عدالت آرمانی است که انسان را به پرهیزگاری نزدیک می‌سازد، این عدالت است که جهان را مبدل به جای بهتری می‌کند.

یکی از تعاریف عدالت ایفای حقوق است (دهزاد، ۱۳۹۳). به نظر ارسطو، عدالت دارای دو معنای عام و خاص است: عدالت به معنای عام شامل تمام فضایل است؛ زیرا هر کس به کار ناشایسته‌ای دست زند، ستم کرده است. سعادت واقعی از آن کسی است که با فضیلت باشد و از دستورهای عقل اطاعت کند. فضیلت انسان دو آفت بزرگ دارد: افراط و تفریط که بایستی از هر دو پرهیز کرد. میانه‌روی و اعتدال، میزان تشخیص ردایل از فضایل است؛ پس تهور و ترس هر دو مذموم و حد وسط بین آن‌ها یعنی شجاعت، فضیلت است.

بنابراین می‌توان گفت که عدالت به معنای عام «تقوای اجتماعی» است. عدالت به معنای خاص کلمه، برابر داشتن اشخاص و اشیا است. هدف عدالت، همیشه تأمین تساوی ریاضی نیست. مهم این است که بین سود و زیان و تکالیف و حقوق اشخاص تناسب و اعتدال رعایت شود (ناصر قربان، ۱۳۸۳)، عدالت در اندیشه امام علی^(ع) چنین تعریف شده است: عدالت، به معنای قسط، دادگستری، مساوات و انصاف است. استاد مطهری در این باره می‌نویسد: عدالت، عبارت است از اعطای حق به ذی‌حق یا عدم تجاوز به حق ذی‌حق. علامه طباطبایی عدالت را چنین تعریف کرده است: حقیقت عدالت بر پا داشتن مساوات است و برقراری موازنه بین امور به طوری که هر چیزی سهم مورد استحقاق خویش را داشته باشد و در همه امور مساوی شوند (ناصر قربان، ۱۳۸۳).

نظریه عدالت از مهم‌ترین مباحث در فلسفه‌ی اخلاق و سیاست به شمار می‌رود و مفهوم آن با مفاهیمی چون درستی، خوبی، حقانیت، و انصاف نسبت نزدیک داشته است که می‌توان عدالت را با چنین مفاهیم نیز معنی کرد (دهزاد، ۱۳۹۳).

بحث عدالت یک بحث گسترده، وسیع و فراگیر است. عدالت آرمانی نیست که محدود به یک زمان مشخص و یا متعلق به یک گروه خاص باشد بلکه عدالت فضیلتی است فردی و اجتماعی، عدالت نیازی است همه گیر، تحقق عدالت تحقق صلح و آزادی است. و اما در کدام نوع جوامع عدالت معنا و مفهوم پیدا می کند، دیوید هیوم عقیده داشت که عدالت تنها در یک جامعه متوسط الحال معنا و مفهوم پیدا می کند. جامعه ای که مردم آن با گرسنگی و بی سرپناهی دست به گریبان اند، بحث از عدالت بی معنا خواهد بود. در چنان جامعه ای حواس مردم برای آن است تا زنده بمانند و لقمه ای نانی برای خوردن دریابند. و در جامعه ای که مردم از لذات و نعمات برخوردار باشند، جای برای بحث عدالت نیست (دهزاد، ۱۳۹۳).

نتیجه گیری

عدالت یعنی تعاون و برابری عدالت مفهومی است که بشر از آغاز تمدن خود آن را شناخته و برای استقرار آن کوشیده است. عدالت آرمانی نیست که محدود به یک زمان مشخص و یا متعلق به یک گروه خاص باشد بلکه عدالت فضیلتی است فردی و اجتماعی، عدالت نیازی است همه گیر، تحقق عدالت تحقق صلح و آزادی است. در اجتماع انسانی بزرگ ترین درد که آن ها را آزار می دهد، نابرابری است که متأسفانه دامنگیر بشر شده است و این برهان زمانی اوج گرفته است که حضور دو طبقه از افراد در جامعه سبب آن شده است یکی آن های که عدالت را دانسته اند و درک کرده اند لیکن از برپایی آن دریغ کرده و در برابر آن بی اعتنائی اختیار کرده اند که این خود بزرگ ترین نوع ظلم در برابر هم نوعان شان است. و طبقه دوم افرادی که نمی دانند عدالت چیست؟ و چگونه شکل می گیرد؟ تا زمانی که بالای این دو طبقه کار صورت نگیرد خبری از عدالت و برابری نخواهد بود.

جستاری بر تامین عدالت اجتماعی در افغانستان

اظهارالحق شمسى^۱

چکیده

محور اصلی بحث عدالت اجتماعی به سطح روابط انسان با انسان در توزیع منابع و منافع به تضاد میان قوی و ضعیف ارجاع دارد. عدالت از دیدگاه فطری انسان ارزش ذاتی و نهایی دارد که برای تحقق سایر ارزش‌ها در جامعه به آن نیاز است از مطالبات فطری انسان است و تابع قرارداد افراد جامعه نیست و به شرایط تاریخی ویژه‌ای تعلق ندارد هم‌چنان نکته مهم دیگر این است که تکیه بر مفاهیمی چون عدالت، آزادی و برابری هنگامی مورد قبول و مؤثر واقع می‌شود که با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه، زمینه‌های اجرا و عملی شدن بیشتر برای آن‌ها فراهم شود. بی‌تردید، بدین مسله آنچه در این نوشتار مورد توجه قرار دارد توجه به بیان راهکارهای تامین عدالت اجتماعی در افغانستان است. بی‌تردید هر عاقلی بدین باور است در هر نوع رژیم تا زمانی که عدالت اجتماعی در صدر برنامه‌ها و سازوکارهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی کشور قرار نگیرد، دامنه بحران و چالش‌های چند بعدی و ویرانگر از خانه مردم ما برچیده نخواهد شد. برای رسیدن به این هدف، به موارد معین از سازوکارهای تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان اشاره می‌گردد.

واژه‌گان کلیدی: عدالت، نظام، اجتماعی، افغانستان

مقدمه

اندیشه عدالت از موضوع‌های گسترده در علوم انسانی است که همه افراد به شناخت حقوق متقابل خود با دیگران ملزم‌اند. سعادت و کمال هر انسانی در گرو شناخت و مراعات حقوقی است که بر گردن اوست. یکی از ویژه‌گی‌های بارز انسان‌ها حس عدالت خواهی و عدالت طلبی آن‌ها می‌باشد. به طوری که اگر تاریخ را مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم یافت که اغلب انقلاب‌ها و تحولات تاریخی با انگیزه ایجاد عدالت شکل گرفتند. عدالت همواره در همه جوامع دارای تقدس بوده و آرمانی است که همه جوامع در جهت تحقق آن به تکاپو مشغول‌اند. یکی از مجراهای تحقق عدالت از طریق مسائل اجتماعی است که انسان‌ها را به رفاه و توسعه می‌رساند آنگاه که میان آنان عدالت تحقق یابد. لذا بر آن شدید تا نحوه‌ای تحقق عدالت اجتماعی طی نوشتار مختصر تحقیقی مورد بررسی قرار دهیم. این نوشتار با اشاره به برخی راهکارها و مفاهیم تلاش نموده تا پاسخ به سوال اصلی؛ چگونه عدالت اجتماعی را در افغانستان تامین و تحکیم نمود؟ ما به سهم خویش مسوولیم تا جواب این سوال را در حد توان پاسخ ارایه نماییم.

عدالت اجتماعی

عدالت در لغت به معنای استقامت چیزی، مستقیم بودن، مساوات، داد، انصاف، حکم حق، برابری و امر متعادل آمده است و در اصطلاح حد وسط میان افراط و تفریط است، که از مهم‌ترین فضائل اخلاقی است و بستر کمالات معرفی شده است. عدالت اجتماعی؛ بُعد اجتماعی و سیاسی عدل انسانی و فردی در درون جامعه و در مناسبات ارادی افراد بشر است که مصادیق آن را در قالب کنش‌های اجتماعی، گروهی، تصویب و اجرای قوانین، ایجاد و اداره نظام‌ها، مقررات، خدمات، مشارکت مردمی، و غیره تجلی می‌یابد. این باور همگانی وجود دارد که روابط و مناسبات افراد و گروه‌ها، قوانین و مقررات جامعه و هم‌چنین نهادهای اجتماعی باید عادلانه باشند. مقررات و الزامات اجتماعی آنگاه از مشروعیت برخوردار اند، که با عدالت انطباق داشته باشند. اولین ستون تطبیق عدالت اجتماعی قانون است: بدین ملحوظ و اساس می‌توان قانون را اولین و قائم‌ترین محور در جایگاه تطبیق عدالت اجتماعی در جوامع بشری به خصوص جامعه افغانستان دانست، که از یک سو قدرت را به ابعاد و سلطه اداری آن در جامعه توزیع می‌نماید و از سوی دیگر قدرت را در اجتماع معین به توزیع می‌گیرد. توزیع قدرت ابزار و سلطه حاکمیت را بین ارکان جامعه یعنی صاحبان قدرت تقسیم می‌کند تا بتوانند در چوکات و قالب معین امور اداری را رهبری و اداره نمایند و توضیح قدرت چگونگی اسباب حاکمیت را در جامعه به وضاحت و صراحت می‌گیرد تا اتباع تحت فرامین و قوانین اجباراً از آن اطاعت و پیروی نمایند. تأمین وحدت ملی، ستون دیگر تأمین عدالت اجتماعی: تحکیم وحدت ملی از اساسی‌ترین وسیله‌های تحقق عدالت اجتماعی در وضعیت سیاسی افغانستان به حساب می‌آید. البته وحدت ملی نه به تعریف دولت مردان و سیاسیون افغانستان که با سهم نمودن و شریک ساختن شخص سیاسی منسوب به یکی از ملیت‌ها در ارگان‌های بلند دولتی و یا تقسیم قدرت بین گروه‌های سیاسی، خویش را تحقق دهنده وحدت ملی در افغانستان می‌دانند. بل مبنی بر تعریف علمی آن، به موقعیت گرفتن تمامی ملیت‌ها در ساختارهای دولتی، بر اساس شاخص تخصص و مسلک، نه بر مبنای ارتباطات شخصی.

تأمین حقوق: در این باره کوتاه سخن این که عدالت زمانی تحقق می‌یابد که به حقوق دیگران احترام گذاشته شود. اجازه اختیار و یا تصرفی که حق فرد است، حق در معنای ذکر شده به معنای آن چیزی است که باید باشد. هر چیزی در جامعه دارای حق است و تعادل اجتماع هنگامی میسر می‌گردد که این حقوق مراعات شود. حال اگر به هردلایلی این حق از انسان سلب گردد به عدالت رفتار نشده است. برای اجرای خوب این بُعد از عدالت اجتماعی، کارهایی باید صورت گیرد.

تکامل عدالت در ضمیر و وجدان مسوولان: کوتاه‌ترین و باصرفه‌ترین راه برای دستیابی به عدالت اجتماعی، وجود انسان‌های عادل و با تقوایی است که نهاد آنان مزین به ملکه عدالت شده است و راه پر پیچ‌وخم تامین عدالت اجتماعی را به دور از دغدغه و شیوه‌های سازمانی و نهادمند پیچیده‌ای امروزی طی می‌نمایند. عقیده به وجود عدالت در حاکم جامعه به‌عنوان مهم‌ترین رکن اندیشه‌های سیاسی، می‌تواند دلیلی دیگر برای طرح این مسئله باشد.

نتیجه‌گیری

می‌توان کمال‌گرا، واقع‌گرا، اخلاق‌گرا و عدالت‌گرا چنین نتیجه‌گیری نمود. عدالت عبارت است از رعایت و حفظ حقوق واقعی مردم و عدالت اجتماعی عبارت است از یک مساوات بزرگ انسانی است که تعادل همه ارزش‌ها را که از جمله ارزش‌های فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است در نظر دارد. و عدالت اجتماعی قبل از هر چیز یک عدالت انسانی عمومی است که شامل تمام مظاهر زندگی و همه جوانب فعالیت در آن می‌شود.

ارزش‌هایی که مشمول این عدالت است اجتماعی، سیاسی، فقط به‌طور کلی ارزش‌های مادی تنها نیست بلکه ترکیبی از ارزش‌های معنوی و روحی و مادی است. فقدان این عدالت در اجتماع باعث پیدایش تبعیض، ستم، فساد و عدم وفاق عمومی می‌شود و چنین جامعه‌ای از فضیلت، وفاق و همبستگی فاصله می‌گیرد و به‌سوی نابودی می‌رود. بنیاد عدالت اجتماعی بر این اصل استوار است که حکومت از آن مردم و برای مردم و در جهت اعتقادات، خواسته‌ها، باورهای مشترک و منافع آنان است و بنابراین، مردم هستند که باید زمام‌دار امور باشند. عدالت نه تنها در مورد فرد و کنش فردی؛ بلکه در مورد جمع و رفتار اجتماعی نیز معیار و ملاک است.

راهکارهای تامین عدالت اجتماعی در افغانستان

محمد فهیم مایار^۱

چکیده

عدالت اجتماعی عبارت از رعایت حقوق یکدیگر است؛ اعم از این که افراد حقوق یکدیگر را رعایت کنند یا بین فرد و دولت یا سازمان‌های ملی و بین‌المللی حقوق رعایت گردد. عدالت همان قانون است که نظم نظامی هستی بر آن استوار است که در صورت افراط یا تفریط می‌تواند پیامدهای ناگواری چنانچه بسا سقوط را در پی داشته باشد که زندگی انسانی از این امر به دور نیست و عدالت در همه ادوار تاریخ از خواسته‌های والای بشریت به شماره رفته و می‌رود. در طول تاریخ سازوکارها و راهکارهای متعدد برای این آرمان دیرینه بشر اندیشیده شده تا مردم و دولت‌ها بتوانند در پاسدار از آن عدالت را فعال نگهدارند. قانون صحیح، قانون‌گرایی، شایسته‌سالاری، از بین بردن موانع‌ها میان حکومت و مردم و استحکام پیوند قوی، مردمی بودن حاکمان، مبارزه قاطع با فساد و ستم‌گری، تأمین وحدت ملی و رعایت حقوق شهروندی می‌تواند راهکارهای باشند که در برپایی و تحقق عدالت اجتماعی در جامعه افغانی رهنمایی و یاری کند. به هر نحو که این سازوکارها در جامعه تحقق یابد به همان اندازه روحیه تحکیم بر عدالت مستحکم شده و در اجرای آن توفیق خواهد داشت. ولی در صورتی که در اجرای این راهکارها بی‌اعتنایی شود، تدریجاً عدالت جای خود را به تبعیض می‌دهد و نابسامانی‌های اجتماعی پدید می‌آید که این نابسامانی‌های موج‌عظیم از بحران‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و شکنندگی وحدت ملی را در بر خواهد داشت.

مقدمه

چگونگی تامین عدالت اجتماعی در جامعه افغانستان از معضلات بزرگ است که امروزه همه را سخت در خود پیچیده و عدم تحقق آن به یکی از معضلات بزرگ به شمار می‌رود. حداقل تعریفی را که از تامین عدالت اجتماعی نظر به ساختارهای سیاسی و بافت‌های اجتماعی جامعه افغانستان می‌توان ارائه داد، جلوگیری از خشونت، تعرض، اهانت ناشی از نابرابری‌های اجتماعی در برابر مردم افغانستان خواهد بود که طی چند سال اخیر به صورت واضح و شفاف به هر اسم و عنوان و شکل و اشکال آن، به‌گونه‌های مختلف و متنوع بر زندگی اجتماعی مردم افغانستان توسط سیاسیون آن سایه افکنده و اکنون هم به یک معضل بسیار بزرگ سیاسی و اجتماعی مبدل شده که باعث بروز و تشدید نابسامانی‌های سیاسی، ناهنجاری‌های اجتماعی، پسمانی‌های اقتصادی، شکنندگی وحدت ملی، اصطکاکات قومی، تفوق طلبی زبانی، ایجاد فاصله‌های سمتی و... در کشور گردیده است.

۱. ولایت میدان وردگ، عضو کنفرانس ملی جوانان-۲۰۲۱.

راهکاری‌های تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان همواره نیازمند توجه جدی حکومت است و برای نایل آمدن به این آرمان این امر الزامی است چنانکه؛ ارسطو در کتاب «سیاست» در جستجوی روش‌های اجرای عدالت بود و سرانجام اجرای عدالت را راستی و درستی حکومت دانست. بدین ملحوظ نقش حکومت و حاکمان در اجرای عدالت از اصل‌های اساسی تطبیق آن بود و بی‌تردید عامل بی‌عدالتی‌ها در سطوح پایین و بالا می‌تواند حالا بر نحوه‌ی حکومت و حاکمان باشد؛ برای گسترش نظم و عدالت و برای ترویج فرهنگ تابعیت از قانون و همه‌گانی ساختن احترام به قوانین کشور، حکومت و بخصوص حاکمان وظیفه دارند تا در این رستا وظیفه ایمانی و وجدانی خود را ادا نموده و از بی‌قانون‌پرهیزند تا قانونی شکنی به یک فرهنگ تبدیل نشده و اجرای عدالت تحقق یابد. در این خصوص نقش نهادهای مدنی، نهادهای همکار و رسانه‌ها حیاتی پنداشته شده و برای اجرای برنامه‌های مختلف آگاهی عامه و دسترسی سرتاسری مردم به عدالت و روندهای قضایی رسمی می‌توانند خیلی کارساز باشد. طوریکه حرکت‌های کوچک و بزرگ می‌تواند در نفس خود در راستای تامین عدالت برای یک قشر که همواره با بی‌عدالتی روبرو است خبرساز شود و توجه‌ی حکومت و نهادهای ناظر حقوقی بشری را به خود جلب کند.

راهکارهای تامین عدالت در افغانستان

مفهوم عدالت اجتماعی به معنای متفاوت آن در دوران باستان در (اوایل قرن ۱۹) مطرح شد، به این منظور عدالت امری اجتماعی است که با کیفرها و مجازات حقوقی سروکار ندارد؛ بلکه بیشتر به سعادت و رفاه اجتماعی می‌پردازد.

عدالت اجتماعی در معنای خود، با مشکلاتی مرتبط است که در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ مطرح شد و یا بیشتر مورد توجه قرار گرفت. در این راستا می‌توان به بیکاری، خشونت، درماندگی در دوران بیماری و سال‌خوردگی، محرومیت از آموزش حرفه‌ای و حتی فقر و تنگدستی نام برد که در افغانستان در شرایط کنونی چالش اصلی و مانع رسیدن به رفاه اجتماعی است. با این وصف سازوکار برای رسیدن به عدالت اجتماعی ناتعریف مانده و بعضاً در قالب گفتمان‌ها خورد و بزرگ خلاصه شده که این گفتمان‌ها بیشتر روی چالش‌های معطوف بوده تا رسیدن به راه‌حل برای این نابرابری‌ها. اگر نگاه به گستره تاریخی بیندازیم می‌بینیم که این نابرابری‌ها و بی‌عدالت‌ها در جوامع مختلف سابقه‌ی دیرینه دارد. بدین معنی که هیچ یک از جوامع به شمول افغانستان حتی کشورهای مرفعی که داد و فریاد از قانون‌مندی و تأمین عدالت اجتماعی می‌زنند به چنین مرحله‌ای نرسیده که در آن نابرابری‌های اجتماعی وجود نداشته باشد. اما با گذشت زمان و روند تکامل اجتماعی و رشد شعور سیاسی مردم تا اندازه‌ی توانسته است از شدت نابرابری‌های اجتماعی در بین مردم بکاهد یا تحت نظم درآورد و زمینه‌ی بازخواست را از مرتکبین نابرابری‌ها درخواست نماید.

در شرایط کنونی با وجود چالش‌های فراراهی رسیدن به نتیجه مطلوب و تامین عدالت اجتماعی در افغانستان نیاز به راهکارهای اساسی است ولی اساس کار برای تطبیق آنرا حکومت که اساسی‌ترین نقش در تطبیق عدالت را دارد انجام می‌دهد؛ حکومت و مسوولان حکومتی در اجرای عدالت از اصل‌های اساسی تطبیق آن بوده و بی‌تردید عامل بی‌عدالتی‌ها در سطوح بالا و پایین می‌تواند حالا به هر نحوه حکومت و مسوولان آن باشند؛ برای گسترش نظم و عدالت و برای ترویج فرهنگ تابعیت از قانون و همگانی ساختن احترام به قوانین کشور، حکومت و به‌خصوص مسوولان حکومتی وظیفه دارند تا در این راستا وظیفه ایمانی و وجدانی خود را ادا نموده و از بی‌قانونی بپرهیزند تا قانون‌شکنی به یک فرهنگ تبدیل نشده و اجرای عدالت تحقق یابد.

از سوی دیگر نهادهای ناظر مانند نهادهای مدنی، نهادهای همکار حقوق بشری و رسانه‌ها می‌تواند سهم فعال در راستای تامین عدالت داشته باشند؛ به‌عنوان مثال رسانه‌ها در قسمت اجرای برنامه‌های مختلف آگاهی عامه و دسترسی سرتاسری مردم به عدالت و روند‌های قضایی رسمی می‌توانند نقش بارز را ایفا کنند.

از سوی دیگر نقش مردم در تحقق عدالت و ایستادگی در برابر بی‌عدالتی‌ها نیز اساسی پنداشته می‌شود؛ امروزه در جوامع غربی حرکت‌ها مردمی و مدنی در برابر بی‌عدالتی‌ها چه به شکل حضوری و یا از طریق شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی توانسته تا حد کارساز باشد و امر بر این است تا مردم برای زنده نگهداشتن روحیه عدالت خواهی و ایستادگی در برابر بی‌عدالتی‌ها و نشان دادن حس نارضایتی و برای بلند کردن صدای عدالت دست به دست هم داد و سهم خود را ادا کنند.

یکی از راهکارهای اساسی برای تطبیق عدالت، قانون‌الگو است! قانون را می‌توان به‌عنوان اولین و قائم‌ترین محور در جایگاه تطبیق عدالت اجتماعی در جوامع بشری به‌خصوص جامعه افغانستان دانست، اما پرسش اینجاست آیا متابعت از هر قانونی می‌تواند سبب متصف شدن افراد به صفت عدالت گردد؟ در پاسخ باید گفت هر قانون توان چنین کار را ندارد! قانون زمانی تعادل بخش است که خود عادلانه باشد و عادلانه بودن قانون بر آنست که منبع قانون، قانون‌گذاران و مجریان آن عادل باشند. زندگی اجتماعی انسان‌ها مقید به قوانین و مقرراتی است که برای بهبود زندگی آن‌ها وضع شده‌اند، رفتار مطابق آن قوانین، عدالت و تخلف در برابر آن‌ها بی‌عدالتی است. با این همه زیرپا گذاشتن قانون و بی‌قانونی خود عامل بی‌عدالتی است که در راستایی تطبیق و تحقق عدالت باید با متخلفین آن برخورد صورت گیرد تا باشد عدالت تامین گردد.

شایسته سالاری از راهکارهای دیگر است برای تحقق عدالت اجتماعی؛ شایسته سالاری به این معنا که در تمام سطوح مدیریتی اعم از دولت، مجلس و قوه قضائیه کسانی عهده‌دار امور جامعه باشند که اهل ورع، علم و سیاست باشند. شایسته سالاری یا سپردن کار به اهل کار می‌تواند محرک جامعه به سوی تعالی باشد و در صورت عدم آن می‌تواند بالعکس باعث رکود آن شود. به منظور تحقق و تأمین عدالت باید کار را به اهل آن بسپارد، راهکار دیگر از بین بردن فاصله و موانع میان مردم و حکومت است که در اینجا حکومت مکلف بر این است که در قبال نارضایتی‌های شهروندان پاسخ‌گو باشد و یک چارچوب منظم را ایجاد کند تا فاصله میان مردم و حکومت را از بین برده و بتواند عدالت میان شهروندان کشور را تأمین نماید. راهکار دیگر برای تأمین و تحقق عدالت مبارزه جدی با فساد است؛ حکومت باید به منظور تأمین عدالت متعهد به مبارزه جدی با فساد باشد و همواره تلاش شود که در سطوح مختلف عوامل آنرا شناسایی نموده و ریشه کن سازد.

راهکار دیگر برای تطبیق عدالت اجتماعی تأمین وحدت ملی است؛ تحکیم وحدت ملی از پایه‌ای‌ترین وسیله‌های تحقق عدالت اجتماعی در وضعیت سیاسی افغانستان به حساب می‌آید و هدف اساسی وحدت ملی اینست که تمامی ملیت‌ها در ساختارهای دولتی، بر اساس شاخص تخصص و تخصص و مسلک، نه بر مبنای ارتباطات شخصی یا کمپاین‌کنندگان انتخاباتی موقوف بگیرند.

راهکار دیگر رعایت حقوق شهروندی که یگانه وسیله رسیدن به عدالت اجتماعی تلقی می‌شود است. حقوق شهروندی شامل ارائه سهولت‌های اولیه زندگی اعم از برق، آب، زمینه تحصیل، امنیت، فضای دور از خشونت، انتحار، انفجار، امور اداری عاری از فساد، اشتغال، فضای سبز، که حق مسلم مردم است از جانب دولت مردان بدون هرگونه تعصب سمتی، سنی، جنسی، قومی، زبانی، محیطی، مذهبی حتی دینی باید تعمیم یابد که راه را در تحکیم منافع ملی بین اتباع هموار می‌سازد و ضمناً باعث تأمین عدالت می‌شود. بدین ترتیب دستیابی به عدالت اجتماعی نیازمند نهاد ناظر، قانونی و مقتدر و نظم مبتنی بر مدیریت قوی و برخاسته از اصول و ارزش‌های مردمی است، ضمناً نقش نهادهای مدنی و رسانه‌ها نیز مهم پنداشته می‌شود.

نتیجه‌گیری

معنای برابری این است که همه افراد صرف نظر از ملیت، جنس، نژاد و مذهب، در ازای کار انجام شده از حق برابر به منظور استفاده از نعمت‌های مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار باشند. و به منظور تأمین آن راهکار و سازکارهای مختلف از جانب حکومت پیاده‌سازی شود تا باشد به این آرمان دیرینه دست یابیم.

راهکارهای اسلامی تأمین عدالت اجتماعی در افغانستان

عبدالناصر نوری^۱

چکیده

به سخن معروف عدالت بهتر از عبادت است و محل تطبیق عدالت جامعه است بنابراین عدالت با جامعه رابطه خیلی نزدیک دارد و تحقق آن در جامعه مستلزم عمل به اوامر شرع و فراهم شدن دو ویژه‌گی است، یکی جاری کردن احکام شریعت اسلامی و دیگری استفاده عملی از آن احکام می‌باشد، جامعه با استفاده از احکام عملی شریعت به عدالت عمل کند. ایجاد نظام منظم، تأمین احتیاجات اجتماعی، قانون‌مند ساختن جامعه از راهکارهای عملی برای تحقق عدالت اجتماعی افغانستان است.

واژه‌گان کلیدی: عدالت، راهکار، برابری، اجتماع

مقدمه

انسان موجود اجتماعی است و در اجتماع زاده شده است. در اجتماع بعضی از ارزش‌های است که از این میان ارزش‌های اجتماعی‌ای مورد قبول همه‌گان، والاترین ارزش‌ها را «آزادی»، «برابری» و «عدالت» بدانیم، مقایسه‌ی این ارزش‌ها و انتخاب یکی از آن‌ها به‌عنوان ارزش برتر از دشوارترین داوری‌هاست. ولی آنچه مسلم است، آزادی گاهی خود حصار برای آزادی می‌گردد، زیرا افرادی هستند که با استفاده از آزادی همه‌ی منافع و مزایای طبیعی و اجتماعی را به‌سوی خود جذب می‌کنند و آزادی را در انحصار خود درمی‌آورند. به همین جهت نیاز به برابری ضروری است، و انسان‌ها خواهان آن می‌گردند، تا از آزادی بکاهد تا بتوانند به برابری دست یابند. در نتیجه برابری بر آزادی حکومت می‌کند، نیاز به برابری نیز در واقع نیاز به عدالت است، زیرا آنجا که برابری است، عدالت وجود دارد. بنابراین عدالت والاترین ارزش‌ها است.

عدالت

عدل از نظر لغت به معنای راستی، درستی، دادگری می‌آید. هم‌چنین عدل به معنای دیگری از جمله پاداش، مساوات، برابری هست. ابن منظور، در تألیف خود در باب معنای عدل، می‌نویسد «آن چه که در نفوس انسانی مایه‌ی اعتدال و مرتبی و استقامت و انتظام می‌شود، عدالت است و چنین انسانی مستقیم و راست و درست است و متضاد آن جور است» (ابن منظور، ص ۸۳) مفهوم دینی عدل: در بینش دینی، «عدل» به معنای اعطاء کل ذی حق حقه است، یعنی حق هر صاحب حقی را به او دادن و به تعبیر علی^(ع)، العدل یضع الامور مواضعها...؛ عدل هر چیزی را در جای خودش قرار می‌دهد (شهیدی، ص ۴۴۰).

1. ولایت کاپیسا، عضو کنفرانس ملی جوانان 2021- | naser.noori9999@gmail.com

از جمله مباحث مهمی که درباره‌ی مفهوم عدالت می‌توان به آن پرداخت، مسأله‌ی مطلق و نسبی بودن معنای عدالت است، که از نظر اسلام معنای عدالت امر مطلق است. زیرا عدالت بر پایه‌ی حقوق واقعی و فطری انسان‌ها استوار است. بنابراین در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها یکی بیشتر نیست، چون استحقاق‌های انسان همیشه ثابت و یک‌نواخت و مطلق است. از این رو اگر عدالت نسبی باشد، در هر جامعه و در هر عصری یک قسم است، بنابراین هیچ مکتبی نمی‌تواند یک دستور مطلق بدهد و بگوید این عدالت است و باید همیشه و همه جا اجرا شود، حداکثر می‌تواند برای زمان و مکان خودش دستور عدالت بدهد، و این معنای از عدالت با جامعیت و خاتمیت و جاودانگی اسلام مغایرت دارد (مطهری، ص ۳۱۲).

راهکارها برای تامین عدالت اجتماعی در افغانستان

عدل همراهی امانت‌داری (شایسته‌سالاری): عدل و شایسته‌سالاری رابطه مستقیم دارد یکی از معانی عدل و شاید مهم‌ترین آن‌ها شناخت و رعایت حق است. کسی که حقی دارد باید حق اول شناخته شود و بعدا ادا گردد. بسیاری از حقوق برای ما به مجرد پیدا شدن منحیث یک انسان صرف نظر از هر چیز دیگری اعطا شده است که آن حقوق ابتدایی و یا اولیه است وقتی که امانتی را قبول می‌کنیم یعنی حقی را به عهده می‌گیریم که باید ادا شود، یکی از ابعاد دیگری از عدل است. امانت داری هم در امور بسیار ساده و فردی روزمره مهم است و هم در امور بسیار مغلق اجتماعی مانند مدیریت، رهبری و دولت‌داری از اهمیت زیادی برخوردار است. قرآن می‌فرماید: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت ما را به صاحبان آن‌ها برسانید، و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید، در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. (نساء، ۵)

تعهد و تخصص: تعهد و تخصص نیز یکی از راهکارهای اساسی تامین عدالت اجتماعی می‌باشد. اگر یک مدیر را در نظر بگیریم که دارای تعهد (وفاداری) است اما در بخش خود تخصص کافی نداشته باشد و یا برعکس آن تخصص داشته باشد اما تعهد برای خدمت نداشته باشد؛ نمی‌توان عدالت را تامین کرد.

بلند بردن سطح دانش جامعه: به هر اندازه که افراد جامعه باسواد و دارای تحصیلات عالی باشند و با قوت معنویت بالا، که در مقابل هر عمل محاسبه خواهند شد به همان اندازه عدالت اجتماعی در افغانستان خوب‌تر تطبیق شده می‌تواند (موسوی، ص ۳)

ایجاد نظام منظم و پاسخگویی نیاز جامعه: حکومت علاوه بر آنکه مکلف به تامین احتیاجات نسبی است، به‌طور خاص و مستقیم موظف به تامین نیازهای اولیه اقشار آسیب‌پذیر جامعه است که از تامین نیازهای اولیه خود ناتوان اند، مانند: خانواده‌های شهیدان، خانواده‌های زخمیان، بیجاشده‌گان جنگ و غیره (همان).

قانون‌مند ساختن جامعه: تمام افراد که در جامعه زندگی می‌کنند باهم روابط اجتماعی دارند که بر مبنی قانون ساخته شده است. اگر در جامعه قانون وجود نداشته باشد نظم اجتماع برهم خورده و در جامعه خلاء به وجود می‌آید. پس برای این که یک جامعه سالم داشته باشیم ضرور است تا قوانین نافذه رعایت شود (همان).

نتیجه‌گیری

از آنچه که بیان گردید برای این که یک افغانستان با ثبات توأم با تطبیق عدالت اجتماعی داشته باشیم ضرور است که شایسته‌سالاری، تعهد و تخصص را در تمام بخش‌های اجرایی، تقنینی و قضایی در نظر بگیریم. روی سطح علمی جامعه و ترویج معنویت در میان افراد جامعه کار صورت گیرد. یک نظام پاسخگو و قانونمند ایجاد، تا این که عدالت اجتماعی به گونه واقعی و عملی آن در افغانستان تطبیق شود.

راهکارهای برای تأمین عدالت اجتماعی در افغانستان

یاسمین دستگیر^۱

چکیده

تأمین عدالت اجتماعی در افغانستان که امروزه همه را سخت در خود پیچیده و تحقق آن به یکی از معضلات بزرگ به شمار می‌رود. این را هم باید اضافه کرد که سیر وقوع بی‌عدالتی‌ها با باورهای سنتی جامعه ما به نحوی گره خورده که تأمین عدالت اجتماعی را در افغانستان توجیه‌پذیر ساخته است.

حداقل تعریفی را که از تأمین عدالت اجتماعی نظر به ساختارهای سیاسی و بافت‌های اجتماعی جامعه افغانستان می‌توان ارائه داد، جلوگیری از خشونت، تعرض، اهانت ناشی از نابرابری‌های اجتماعی در برابر مردم افغانستان خواهد بود که طی چند سال اخیر به صورت واضح و شفاف به هر اسم و عنوان و شکل و اشکال آن، به گونه‌های مختلف و متنوع بر زندگی اجتماعی مردم افغانستان توسط سیاسیون آن سایه افکنده و اکنون هم به یک معضل بسیار بزرگ سیاسی و اجتماعی مبدل شده که باعث بروز و تشدید نابسامانی‌های سیاسی، ناهنجاری‌های اجتماعی، پسمانی‌های اقتصادی، شکنندگی وحدت ملی، تنش‌های قومی، تفوق‌طلبی زبانی، ایجاد فاصله‌های سمتی و... در کشور گردیده است.

مقدمه

بی‌گمان جامعه و مردم ما در طول تاریخ، رنج‌ها و مصیبت‌ها و سختی‌های بی‌شماری را متحمل شده است که گاهی تصور آن بر ما امروز گران می‌آید، اما تنها بخش کوچکی از این درد و رنج، ناشی از بی‌رحمی طبیعت بوده است، متأسفانه بخش اعظم مصیبت‌های که جامعه ما در گذشته و امروز متحمل شده است، ناشی از نظم خودساخته خودشان بوده است، همواره سنت‌های اجتماعی و ساختارهای سیاسی حاکم بر این مردم، بیشترین بندها و مصیبت‌ها را بر دست و پای این مردم بسته‌اند. سنت‌ها و ساختارهای که بدون انتخاب خویش در آن زاده می‌شوند و در آن می‌میرند، نمی‌دانند این سنت‌ها و ساختارها از کجا آمده و نمی‌دانند چرا آمده‌اند.

تنها می‌دانند که هست و باید هم به حضور تن داد. در این فراز و نشیب تاریخ، مردم ما باید میان انسان بودن، و جان خویش، یکی را انتخاب کنند، در جهان امروز انسان‌های است که اولی یعنی انسان بودن را انتخاب کرده و می‌کنند، جان بر سر انسان ماندن خویش نهاده اند، این لحظه‌ای است که زندگی و هویت انسانی به آن گره خورده است، اما انسان که امروز باید جان خویش را انتخاب بکنند، بی‌گمان، مردم ما امروز شاهد چنین رویدادهای تلخ است، نه پیشرفت و نه خوشبختی امروز را دارد و نه از انسان بودن خویش راضی است، چرا که وقتی به پشت سر خودشان می‌نگرند، جز سیاهی، جز تباهی، جز عجز، جز انسان‌ها خفته و ناتوان، جز انسان‌های ضعیف و ترسنده، و جز آدم‌های بی‌اختیار، چیزی دیگری را مشاهده نمی‌کند، کیست از دیدن چنین انسان‌های دارای چنین سابقه‌ای بر خویش بی‌بالد؟

جامعه و مردم که پایه‌اش بر پایه‌ی تبعیض بنا گردیده و همین تبعیضات است که بخشی از خشونت جامعه‌ی ما را تشکیل می‌دهد. انسانی که با خشونت و تندخویی در آمیخته است، و برای رسیدن به اهدافشان از حربه خشونت، ترور و اختطاف استفاده می‌کنند، پرسشی که مطرح می‌شود اینست که انسان افغانی چرا این چنین از حربه‌ی ترور و وحشت و خشونت و بی‌رحمی، آنهم در چنین ابعاد وسیعی و اشکال مشمئزکننده‌ی استفاده می‌کند، انسان افغانی که بجز خشونت، خون‌ریزی، جنگ و تصاحب مال دیگران چیز دیگری نمی‌شناسند، انسان افغانی، انسانی است که همه روزه شاهد رخدادها و وقایع دردناکی می‌باشد. هیچ روزی نیست که انسانی به ناحق کشته نشود. هیچ روزی نیست که کرامت و حقوقی انسانی پای‌مال نگردد و هیچ روزی نیست که حق انسانی از آن‌ها گرفته نشود. آمار جرایم این مسأله را به خوبی روشن می‌سازد. خودسوزی، خودکشی، ازدواج اجباری، فرار از خانه، کار اجباری کودکان، محرومیت از تحصیل، قتل و سوء استفاده جنسی از کودکان، اختطاف، ترور، ناامنی... از جمله جرایم است که همه روزه در کشور ما اتفاق می‌افتند، بی‌نظمی، اغتشاش و ناهنجاری جامعه کنونی افغانستان، قتل عمد، روند خودکشی، ازدواج‌های اجباری، روند گسترش اعتیاد، هرروز اینها روند صعودی برای انسان افغانی دارد. اینها یعنی هشدار و علامت بحران در یک کشور است.

امروز جامعه و انسان افغانستان مثل کشتی شکسته‌ی است که بیشتر آن در غرقاب خشونت و عقب‌مانده‌گی و جهل و اعتیاد و اختناق، فقر و بی‌کاری، و گسستگی‌های اجتماعی و خانواده‌گی غرق شده و جامعه‌ی ما را نابود کرده است، بلکه مهم‌تر از همه غرور ملی و هویت ملی و روحیه انسانی مردم ما را به تباهی کشانده است. اما چپ راهکار برای عدالت تأمین اجتماعی و از بین بردن این مشکل‌ها وجود دارد؟

قانون؛ نخستین الگوی تطبیق عدالت اجتماعی

بدین ملحوظ و اساس می‌توان قانون را اولین و قائم‌ترین محور در جایگاه تطبیق عدالت اجتماعی در جوامع بشری به‌خصوص جامعه افغانستان دانست، که از یک سو قدرت را به ابعاد و سلطه اداری آن در جامعه توزیع می‌نماید و از سوی دیگر قدرت را در اجتماع معین به توضیح می‌گیرد. توزیع قدرت ابزار و سلطه حاکمیت را بین ارکان جامعه یعنی صاحبان قدرت تقسیم می‌کند تا بتوانند در چوکات و قالب معین امور اداری را رهبری و اداره نمایند و توضیح قدرت چگونگی اسباب حاکمیت را در جامعه به وضاحت و صراحت می‌گیرد تا شهروندان تحت فرامین و قوانین اجباراً از آن اطاعت و پیروی نمایند. پس قانون به‌هیچ یگانه وسیله‌ی تأمین عدالت اجتماعی در زدودن و یا حداقل تحت کنترل آوردن نابرابری‌های اجتماعی مورد شناسائی و قبول تمام اداره‌چیان که خویش را ملزم به مدیریت زمام امور جامعه می‌دانند؛ قرار می‌گیرد.

نقض قانون، نقض مضاعف عدالت

این را هم باید گفت در بسیار حالات نقض قانون در موجودیت قانون، می‌تواند اثرات بس زیانبارتری را در نابرابری‌های اجتماعی جامعه بشری داشته باشد که یکی از عوامل بس عمده در وضعیت سیاسی کنونی افغانستان همین نقض قانون در ساحت قانون است. قانون اساسی افغانستان با همه محتوای نوشتاری که دارد به دلیل نقض شدنش نمی‌تواند عدالت اجتماعی را در افغانستان در همه ابعاد و شئون تأمین نماید. پس نیاز داریم تا قانون مراعات و نقض قانون صورت نگیرد تا جامعه‌ای متبلور از عدالت اجتماعی و عاری از جنگ داشته باشیم.

تأمین وحدت ملی، پایه دیگر تأمین عدالت

تحکیم وحدت ملی از پایه‌ای‌ترین وسیله‌های تحقق عدالت اجتماعی در وضعیت سیاسی افغانستان به حساب می‌آید. البته وحدت ملی نه به تعریف دولت مردان و سیاسیون افغانستان که با سهیم نمودن و شریک ساختن شخص سیاسی منسوب به یکی از ملیت‌ها در ارکان بلند دولتی و یا تقسیم قدرت بین گروه‌های سیاسی، خویش را تحقق دهنده وحدت ملی در افغانستان می‌دانند. بل مبنی بر تعریف علمی آن، به موقعیت گرفتن تمامی ملیت‌ها در ساختارهای دولتی، بر اساس شاخص تخصص و مسلک، نه بر مبنای ارتباطات شخصی. در این صورت است که تمامی ارگان‌های دولتی، سمت‌ها و مقام‌های حکومتی از رأس تا قاعده بر اساس شایسته‌سالاری که به هر یک از ملیت‌های افغانستان تعلق دارند مدیریت می‌شود. که هرگونه تعصب و تبعیض مبنی بر تضعیف یا تفوق طلبی ملیت‌ها از بین می‌رود. آنگاه است که نظام اجتماعی می‌تواند امور اداری و سیاسی کشور را به‌صورت انتظام یافته اداره کند.

توسعه سیاسی، پایه دیگر تطبیق عدالت اجتماعی

توسعه سیاسی فاکتور دیگری است که می‌تواند در تسریع تأمین عدالت اجتماعی ممد و مکمل واقع شود. توسعه سیاسی گرچه معنی و مفهوم وسیع‌تری را در نظام‌های سیاسی و اجتماعی دارد و رسیدن به آن زمانبر و جزء سیر تاریخ سیاسی جامعه است. اما گام نهادن به مرحله‌ی ابتدائی توسعه سیاسی مستلزم فعالیت‌های سیاسیون ملی‌نگر و رژیم‌های مردم‌سالار است.

توسعه سیاسی می‌تواند تمامی شرایط و امکانات زندگی اجتماعی انسان‌ها را در ساحه مادی و معنوی تأمین نماید که شامل آزادی‌های فردی و جمعی، آزادی اجتماعی، تأمین امنیت اعم از مادی و معنوی، زندگی بهتر اقتصادی، نبود تعصب و تعرض در ساختارهای سیاسی و اجتماعی، مشارکت سیاسی و برابری افراد جامعه مطابق به قانون می‌باشد.

تعریف و تحکیم هویت ملی

مورد دیگری که می‌تواند در انسجام ملیت‌ها به صورت یک‌دست و یک‌پارچه عدالت اجتماعی را در جامعه تأمین نماید، شناسائی هویت ملی است. البته که شناسائی هویت ملی گره به هم پیچیده‌ای بر سیر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی اتباع جامعه خورده که در سیر زمان به وقوع پیوسته و تمامی واقعیات و حوادث پرفراز و نشیب تاریخ را در خود قید و ثبت دارد که مردم افغانستان با تاریخ دو هزار ساله مستند و مسجل هویت ملی دیرینه در تاریخ زمان خود دارند. شناسائی و بازیافت هویت ملی به مردم افغانستان؛ اتحاد، اتفاق و همبستگی را در راستای تأمین عدالت اجتماعی در فضای بری و عاری از تعصب و تبعیض فراهم می‌سازد که بتوانند با یک‌دستی و یک‌پارچگی تمام بر تمامی نابرابری‌های اجتماعی حاکم بر جامعه‌شان غلبه نمایند.

رعایت حقوق شهروندی، مولفه دیگر تأمین عدالت اجتماعی

رعایت حقوق شهروندی از اصلی‌ترین پدیده‌های اجتماعی است که در محور سیاست در افغانستان قوام می‌یابد و یگانه وسیله رسیدن به عدالت اجتماعی تلقی می‌شود، ارائه سهولت‌های اولیه زندگی اعم از برق، آب، زمینه تحصیل، امنیت، فضای دور از خشونت، انتحار، انفجار (که امروزه مردم ما را در نگرانی و اضطراب خاص فرو برده)، امور اداری عاری از فساد، اشتغال، فضای سبز، که حق مسلم مردم است از جانبه دولت مردان بدون هرگونه تعصب سمتی، سنی، جنسی، قومی، زبانی، محیطی، مذهبی حتی دینی باید تعمیم یابد که راه را در تحکیم منافع ملی بین اتباع هموار می‌سازد. این‌ها موارد برای تأمین عدالت اجتماعی در کشور می‌باشد.

نتیجه‌گیری

عدالت همان قانون عام است که نظام آفرینش براساس آن حرکت می‌کند. جامعه انسانی نیز در روند حرکت تکاملی‌اش، ناگزیر از رعایت عدالت است. هرگونه افراط و تفریط در زندگی (فردی و اجتماعی) انسان، پیامدهای ناگوار و چه بسا سقوط را در پی دارد؛ به همین دلیل عدالت‌ورزی آرمان مقدس و ارزشمندی است که همواره اندیشه‌ای حکیمان را درگیر خود ساخته است.

افغانستان یکی از کشورهای است که پایین‌ترین میزان رفاه عمومی را دارد و ارایه خدمات رفاهی از سوی دولت به مردم بسیار اندک بوده است. عدم توجه به رفاه عمومی، باعث شده است که سطح زندگی مردم افغانستان تغییر نکند هم‌چنان عدم ارایه خدمات دولتی برای مناطق روستایی باعث شده است که تفاوت فاحش میان زندگی روستایی و شهری به وجود بیاید و فاصله‌ی طبقاتی نیز افزایش یابد.

که چند موارد مهمی برای تأمین عدالت اجتماعی وجود دارد.

- ۱: قانون نخستین الگوی تطبیق عدالت اجتماعی؛
- ۲: تأمین وحدت ملی، پایه‌ی دیگر تأمین عدالت؛
- ۳: توسعه سیاسی، پایه دیگر تطبیق عدالت اجتماعی؛
- ۴: تعریف و تحکیم هویت ملی؛
- ۵: رعایت حقوق شهروندی، مولفه دیگر تأمین عدالت اجتماعی.

راهکارهای تأمین عدالت اجتماعی در افغانستان

شکرالله هویدا^۱

چکیده

عدالت اجتماعی مفهوم کلیدی و سرنوشت‌سازی است که در گذر زمان ذهن‌های بسیاری را به خود معطوف کرده است. این مفهوم، به مثابه‌ی آرزوی واقعی برای جوامع انسانی بوده و به‌سان معیاری برای تشخیص نحوه‌ی رفتار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و میزانی برای ارزیابی چگونگی روابط اجتماعی به‌حساب آمده است.

هرگاه در جامعه‌ای عدالت اجتماعی تأمین شود، آن جامعه پویا، آرام و مترقی خواهد بود؛ اما اگر عدالت و عدالت‌خواهی قربانی سیاست‌های ظلم، تبعیض و ستم‌گری شود، در آن جامعه آرامش، ثبات و هم‌دلی وجود نخواهد داشت؛ زیرا هرگاه مردم یک جامعه از ناامنی و بی‌عدالتی به ستوه برسند، دست به حرکت‌های اعتراضی، آشوب، جنبش، کودتا و انقلاب خواهند زد. بیداری و آگاهی عمومی در یک جامعه، همبستگی اجتماعی، هماهنگی نخبگان و وحدت عمومی به ویژه در جامعه افغانستان از جمله مواردی است که می‌توان با استفاده از آن به تأمین عدالت اجتماعی دست یافت. بنابراین، چهار شاخص یادشده در افغانستان می‌تواند زمینه‌ساز تحقق عدالت اجتماعی گردد.

واژه‌گان کلیدی: بیداری عمومی، وحدت عمومی، هماهنگی نخبگان، همبستگی اجتماعی.

مقدمه

تأمین عدالت در درازنای تاریخ مفهوم مورد توجه بشر بوده است. انسان‌های تمام جوامع، عدالت را در گذر زمان به‌سان گم‌شده‌ای جست‌وجو کرده‌اند. این مفهوم در یک جامعه، معیار مهمی در نحوه‌ی زیست جمعی یک سرزمین است؛ اما این‌که شاخص‌های زمینه‌ساز عدالت اجتماعی چیست، در بحث ذیل به آن پرداخته می‌شود. برای معرفی مفهوم عدالت، بهتر است طبق معمول این واژه را ابتدا ریشه‌یابی کنیم: عدالت، واژه‌ی عربی از ریشه‌ی عدل است که در زبان فارسی نیز به همان صورت استفاده می‌شود؛ چنان‌که عدل به معنای ضد جور، داد، ضد ظلم و به معنی برابری و... آمده است (عمید، ۱۳۶۲). لغت‌شناسان عدالت را به اعتدال، ظلم‌ستیزی و رفتار مستقیم و مطابق حق دانسته‌اند: «الْعَدْلُ مَا قَامَ فِي النُّفُوسِ أَنَّهُ مُسْتَقِيمٌ وَ هُوَ ضِدُّ الْجَوْرِ. الْعَدْلُ الْحُكْمُ بِالْحَقِّ يُقَالُ هُوَ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ يَعْدِلُ»؛ عدل مستقیم و راست است مخالف جور و ظلم. عدل حکم کردن به حق و حقیقت است. گفته می‌شود که فلاینی به حق قضاوت کرد و عدالت را رعایت کرده است. (ابن منظور، ۱۴۱۶).

۱. ولایت غزنی، عضو کنفرانس ملی جوانان-۲۰۲۱ | کارشناس ارشد مدیریت بازرگانی با گرایش بین الملل.

بیداری عمومی

از عواملی که موفقیت و دسترسی به تأمین عدالت اجتماعی را به ارمغان می‌آورد، هوشیاری و بیداری فعالان و عموم مردم است. ملت بیدار، برخلاف ملت غافل، موقعیت زمانی و مکانی و سرمایه‌ای موفقیت خود را خوب می‌شناسد و از آن‌ها به‌صورت بهره‌ور استفاده می‌کند و در جهت تقویت همه‌ی سرمایه‌های فکری، اقتصادی و فرهنگی و حفظ آن‌ها از آسیب می‌کوشد؛ اما ملت غافل در موارد نام‌برده مشکل دارند. شرایط زمانی و مکانی و سرمایه‌ای موفقیت را به خوبی درک نمی‌کند و توانایی استفاده‌ی بهره‌ور از آن‌ها را ندارد و غافلانه در راه تهدید سرمایه‌ها و عوامل موفقیت خود تلاش می‌کنند.

هم‌بستگی اجتماعی و وحدت عمومی

در جامعه‌ی مطلوب، بین شهروندان و گروه‌ها و نهادهای مختلف جامعه، وابستگی وثیقی وجود دارد. جامعه‌ی مطلوب، مانند یک جسمی است که هر بخش کارکرد خود را دارد و هرگاه برای بخشی از آن درد و مشکل پیش بیاید، سایر بخش‌های آن نیز نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد و به کمک آن نشتابد.

تعاون و هم‌کاری، برآوردن نیاز، احساس مسئولیت و... از خصیصه‌ی مهم این جامعه به شمار می‌آید. در این جامعه، به قول معروف: «دست شکسته تاوان گردن است»؛ یعنی چشم، برای درد پیش آمده می‌گیرید، قلب می‌سوزد، پا می‌دود و... و تا مشکل به وجود آمده حل نشود، هیچ بخشی آرام و قرار ندارد (برهانی و رحمانی یزدری، ۱۴۰۰). راهکار وحدت می‌تواند آسیب‌های اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی جوامع را رفع و راه موفقیت را فراهم کند. آسیب‌های گسترده‌ی گذشته سبب شده تا جامعه‌ی افغانستان از رسیدن به موفقیت و رفع تبعیض و استقرار عدالت ناتوان باشد. تلاش در جهت توان‌مندی، می‌طلبد که نقطه‌های آسیب‌زا و ضعف‌آور را از خود دور کنیم. داشتن انگیزه‌ی صرفاً شخصی در فعالیت اجتماعی و غفلت از اهداف جمعی، عامل ناتوانی جامعه می‌گردد. اختلاف و ناهماهنگی در فعالیت‌های عدالت‌گستر، و تک‌روی، خیانت، فساد فکری و اخلاقی و معامله‌گری بر سر ارزش‌ها از عوامل ناتوانی است. به این دلیل پیامبر اسلام (ص) از دوری و قطع رابطه از یک‌دیگر به شدت نهی می‌کرد و می‌فرمود: اگر دو مسلمان به هر دلیلی از یک‌دیگر قطع ارتباط کنند، باید قبل از سه روز آشتی کنند، در غیر این صورت خداوند رحمت خاصی خود را از آن‌ها قطع می‌کند و آن‌ها از حوزه‌ی واقعی اسلام خارج می‌گردند. هرکدام ابتدا اقدام به آشتی نماید، خداوند او را می‌بخشد و سزاوار بهشت می‌سازد. بنابراین، راهکار وحدت یکی از اساسی‌ترین راه‌هایی است که در تأمین عدالت اجتماعی در جامعه نقش تأثیرگذار دارد (رحمانی یزدری، ۱۴۰۰).

هماهنگی نخبگان

از راهکارهایی که می‌تواند سبب تأمین عدالت اجتماعی در جامعه شود، هماهنگی فکری و فزیک نخبگان علمی، سیاسی و دینی است. هماهنگی آن‌ها در ضمن این که اعضای جامعه و اقشار مختلف را هم‌دل، هم‌کار و توانا می‌سازد، آن‌ها را از آسیب‌ها ننگه می‌دارد. نخبگان، بنیان‌هایی است که سقف استوار جامعه بر آن استوار است. اگر در این جهت، کاستی پدید آید نه تنها توانایی آن را کاهش می‌دهد، بلکه بستر بحران و نابودی آن را فراهم می‌آورد. به این دلیل، در آموزه‌های دینی، بر هم‌دلی و هماهنگی نخبگان سخت تأکید شده و شایستگی آن‌ها عامل اصلاح جامعه قلمداد شده است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرمود: دو گروه از امت من (عالمان و مدیران سیاسی) اگر صالح باشند، اقشار مختلف صالح خواهند شد و اگر فاسد شوند، سبب فساد کل جامعه خواهد شد.^۱ این نقش، اگر در جامعه‌ی سنتی گذشته کم‌رنگ بود، اکنون نقش کلیدی در موفقیت اجرا و تأمین عدالت اجتماعی دارد (همان: ۴۲۵).

نتیجه‌گیری

برای هر جامعه به‌ویژه جامعه‌ی افغانستان بیشتر از پیش نیاز به بیداری و آگاهی عمومی احساس می‌شود؛ زیرا در جامعه‌ای که آگاهی عمومی وجود نداشته باشد، تأمین عدالت اجتماعی ناممکن خواهد بود. در کنار آگاهی عمومی وحدت و همبستگی اقوام مختلف در همه‌ی امور، همسویی میان افراد شایسته‌ای همچون سیاستمداران، اساتید، عالمان دین، رهبران و نمایندگان باعث تأمین عدالت اجتماعی می‌گردد. بنابراین، می‌توان بیداری عمومی، هماهنگی نخبگان و همبستگی اجتماعی و وحدت عمومی را از جمله‌ی شاخص‌های تأمین عدالت اجتماعی برشمرد.

۱. صفنان من امتی ان صلحا صلحت امتی و ان فساد افسدت امتی.

راهکارهای تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان

تاج‌الدین حسنی^۱

مقدمه

عدالت در لغت به معنای مساوات، انصاف، حکم حق، میزان و امر متعادل آمده است و در اصطلاح حدّ وسط میان افراط و تفریط است، که نظام آفرینش بر اساس آن حرکت می‌کند. جامعه انسانی نیز در روند حرکت تکاملی‌اش، ناگزیر است که عدالت را سرلوحه امور خویش قرار دهد. هرگونه افراط و تفریط در زندگی (فردی و اجتماعی) انسان، پیامدهای ناگوار و چه بسا سقوط را در پی دارد. به همین دلیل عدالت‌ورزی و تحقق آن، آرمان مقدس و ارزشمندی است که همواره در اندیشه و دغدغه خاطر حکیمان و مصلحان عدالت اجتماعی بوده است. افلاطون کتاب جمهوریت را به منظور تبیین این اندیشه نوشت. او معتقد بود که مدینه فاضله زمانی شکل می‌گیرد که حاکم مدینه خود را وقف عدالت کند و جامعه بر محور عدل استوار باشد. ارسطو در کتاب «سیاست» در جستجوی روش‌های اجرای عدالت بود و سرانجام اجرای عدالت را معیار راستی و درستی حکومت دانست. تأمین عدالت اجتماعی از مهم‌ترین مسوولیت نظام‌های سیاسی و دولت‌هاست. دولتی که بر تأمین عدالت و برابری تأکید و در این راستا گام بردارد پایداری و شکوهمندی خود را به تماشا خواهد نشست. چون پایداری و ثبات سیاسی و آینده یک نظام بستگی به معنویت و دید عادلانه آن دارد. بدین ترتیب دستیابی به عدالت در کنار تمام مؤلفه‌های دیگر، نیازمند نهادهای قانونی و مقتدر و نظم مبتنی بر مدیریت قوی و برخاسته از اصول و تمام ارزش‌های انسانی است؛ که بتواند با ستمگری و بی‌عدالتی مبارزه و روحیه عدالت‌خواهی را در گستره‌ی جامعه بیدار و شکوفا کند.

۱. قانون صحیح

نخستین گام در تأمین عدالت اجتماعی، وجود قانون صحیح و عادلانه است. قانونی که مصالح مادی و معنوی همه شهروندان را به‌طور یکسان تضمین کند و با اسرار وجودی انسان و اصول حاکم بر روابط اجتماعی بشر هماهنگ بوده و بتواند جامعه را به‌سوی هدف نهایی رهنمون گردد. هرگاه مردم به این شناخت دست پیدا کنند که قانون موجود می‌تواند مصالح مادی و معنوی آنان را تأمین کند و احساس کنند که قانون عادلانه وضع شده است، در اجرای قانون پیشگام خواهند شد.

هر نظام سیاسی و حاکمیتی که در صدد اقامه عدالت اجتماعی باشد، نخست باید این باور اجتماعی را ایجاد و تقویت کند که قانون موضوعه‌اش می‌تواند عدالت اجتماعی را تأمین نماید.

۱. ولایت دایکندی، عضو کنفرانس ملی جوانان-۲۰۲۱.

۲. قانون‌گرایی

چنانکه اشاره شد، رسالت قانون تنظیم عادلانه روابط اجتماعی است. این رسالت زمانی تحقق می‌یابد که قانون ضمن بهره‌مندی از جامع و کامل بودن، دارای ضمانت اجرا نیز باشد. قانون صحیح شرط لازم برای اقامه عدالت است، اما کافی نیست. چراکه قانون هرچند که عادلانه و برخاسته از علم و حکمت باشد، اگر خوب اجرا نشود، نمی‌تواند عدالت را در جامعه پیاده کند. اجرای قانون به مدیریتی توانا و شایسته نیاز دارد. قانون‌گرایی در نظام سیاسی عدالت‌خواه یک ضرورت عینی است تا همگان اعم از حکومت و ملت ضمن حرکت در قلمرو قانون از حرمت شکنی پرهیزند. به هر نسبتی که روحیه قانون‌گرایی در جامعه توسعه یابد، عدالت گسترش پیدا می‌کند، چنانکه شیوع خصلت قانون‌گریزی زمینه‌ساز حاکمیت تبعیض و بی‌عدالتی است.

۳. اخلاق

برای تمام افراد بشر در زندگی فردی و اجتماعی، به‌خصوص برای کسانی که رسالت سنگین کشورداری را بر عهده دارند، لازم و ضروری است که دارای اخلاق و تعهد به وطن باشد. چون در پرتو اخلاق عالی است که زندگی انسان‌ها حالت تعادل پیدا می‌کند. جامعه‌ای که عدالت را به‌عنوان یک حقیقت جدی تلقی کند و در باره عوامل تحقق عدالت و موانع آن بیندیشد، قیام به عدالت کرده است. فقدان عدالت اخلاقی باعث می‌شود که عدالت اجتماعی نیز تحقق نیابد، کسانی که از لحاظ نفسانی ساخته نشود، در اقامه عدالت اجتماعی توفیقی نخواهد یافت.

۴. شایسته‌سالاری

شایسته‌سالاری در تمام نظام‌های دنیا به‌عنوان یک اصل مطرح است. گزینش‌ها بر مبنای ضوابط است نه روابط. شایسته‌سالاری به‌عنوان یکی از راهکارهای مهم و اساسی تحقق عدالت اجتماعی به‌شمار می‌رود که اگر در جامعه رعایت نشود، عدالت قربانی می‌شود؛ زیرا از نظامی که خود بدون ملاک و معیاری روی کار آمده باشد، نمی‌توان انتظار اجرای عدالت داشت. اصل واگذاری اختیارات اقتضا می‌کند که اختیار باید به کسی تفویض شود که توانایی رسیدن به اهداف مورد نظر را دارا باشد.

۵. نظارت اجتماعی

نظارت اجتماعی از مهم‌ترین و کارآمدترین راهکارهای اجرای عدالت است. در جامعه‌ای که نظارت اجتماعی کم‌رنگ شود و مردم در انجام این وظیفه خطیر کوتاهی کنند، یا دولت نظارت بر رفتار اعمال و کارگزارانش را جدی نگیرد، عزت و کرامت عمومی خدشه‌دار می‌گردد. داشتن ارتباط مستقیم با مردم و ایجاد فضای گفت و شنود دوستانه و فراهم ساختن فرصت سازمان‌یافته برای گفت‌وگو با اندیشمندان جامعه، زمینه نقد و انتقاد و نظارت عمومی را فراهم می‌سازد. چنین سیاستی نه فقط برای اصلاح رفتار کارگزاران و اجرای عدالت اجتماعی نقش راهبردی دارد که شرط بقا و ماندگاری نظام سیاسی نیز هست؛ چراکه در پرتو این سیاست، وفاق عمومی تجلی عینی می‌یابد. نظامی که متکی به آراء مردم باشد، قوی و شکست‌ناپذیر خواهد بود.

فاصله میان حکومت و مردم سبب می‌شود که کارگزاران حکومتی دچار غفلت شوند، بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی بر آنان پوشیده بماند و یا به‌صورت غیرواقعی گزارش شود؛ در نتیجه فکر و اندیشه کارگزاران نظام در مدار بسته و پیش‌ساخته جریان یابد. نخستین پیامد فاصله گرفتن حکومت از مردم، محرومیت حکومت از نعمت افکار عمومی و عقل جمعی است که در اداره جامعه به شدت نیازمند آن است.

نتیجه‌گیری

در طول تاریخ نظام‌های سیاسی حاکم در افغانستان نتوانسته است عدالت و برابری را منشور و مبنای حاکمیت خویش قرار دهند. به عبارت دیگر قانون را همیشه قربانی مصلحت‌ها و منافع افراد و اشخاص قرار داده‌اند. بنابراین تا هنوز عدالت اجتماعی در جامعه افغانستان نهادینه نشده است و این جامعه همان‌گونه‌ای که در بخش‌های دیگر آن نیز پرچالش است، در بخش عدالت و برابری باید بسیاری از کارها را انجام دهد.

مسئله منافع ملی و رسیدگی به نیازمندی‌ها و ارائه خدمات عادلانه و برابر برای همه، سنگ‌بنای عدالت و برابری است که در نتیجه منجر به فرهنگ تعاون و شکل‌دهی مشارکت اجتماعی مردم نسبت به دولت خواهد شد. شعار این‌که هیچ شهروندی از شهروند دیگر برتر نیست و کمتر نخواهد بود در واقع تلاش برای نهادینه کردن عدالت و رهایی انسان این جامعه از زیر یوغ استبداد و زیردستی است. آرزو داریم که این برابری شکل بگیرد و انسان این جامعه به آزادی و برابری خود برسد.

راهکارهای تأمین عدالت اجتماعی در افغانستان

علینا لطیفی^۱

چکیده

این مقاله برای وضاحت عدالت اجتماعی، مشکلات فراراه تأمین آن در جامعه افغانستان و راه‌حل بیرون‌رفت از این معضلات نگاشته شده است. در این مقاله سعی بر آن است که عدالت اجتماعی را در اوضاع کنونی اجتماعی و سیاسی افغانستان مورد بحث قرار دهد.

واژه‌گان کلیدی: عدالت اجتماعی، هویت ملی، وحدت ملی، قانون، توسعه سیاسی، نابرابری.

مقدمه

واژه عدالت از مهم‌ترین واژه‌های است که از آوان زندگی اجتماعی انسان در همه برهه‌ها به شدت ضروری پنداشته شده و مورد توجه بوده است. هیچ انسانی هر چند خود ستم‌کار باشد نمی‌تواند این موضوع را مورد انکار قرار دهد. تأمین عدالت اجتماعی در همه جوامع که امروزه همه را سخت در خود پیچیده و تحقق آن به یکی از معضلات بزرگ به‌شمار می‌رود نیازمند متعهد شدن انسان‌های جامعه برای تحقق این امر می‌باشد. از نظر من، کثرت بی‌عدالتی‌ها و حق تلفی‌ها با ذهنیت‌ها و دیدگاه‌های سنتی جامعه ما گره خورده که تأمین آن را در جامعه توجیه‌پذیر می‌سازد. در ارتباط با معنا و مفهوم عدالت، مفاهیمی مانند: برابری، مساوات و انصاف نیز بیان می‌گردد که گاهی مترادف با آن و گاهی با مفهومی متفاوت‌تر با آن به کار می‌روند. اما اگر در مورد عدالت اجتماعی به‌گونه مشخص‌تر باب بحث را باز کنیم، مراد از تأمین عدالت اجتماعی نظر به سیاست، اجتماع و جامعه افغانستان، جلوگیری از خشونت، تعرض، نابرابری‌های اجتماعی در برابر مردم افغانستان خواهد بود که طی چند سال اخیر به هر عنوان و شکل و اشکال آن، به انواع مختلف و متنوع بر زندگی اجتماعی مردم افغانستان توسط سیاسیون انجام شده و به یک معضل بسیار بزرگ سیاسی و اجتماعی مبدل شده که باعث بروز و تشدید نابسامانی‌های سیاسی، ناهنجاری‌های اجتماعی، پسمانی‌های اقتصادی، شکنندگی وحدت ملی، تفوق‌طلبی زبانی، ایجاد فاصله‌های سمتی و... در کشور گردیده است. مقاله حاضر به بررسی عوامل بی‌عدالتی‌های اجتماعی و راهکارهای تأمین عدالت اجتماعی در جامعه افغانستان می‌پردازد.

۱. ولایت پروان، عضو کنفرانس ملی جوانان-۲۰۲۱ | Engalinalatifi@gmail.com

تطبیق عدالت اجتماعی

قانون نخستین الگو برای تطبیق عدالت اجتماعی در جامعه می‌باشد، آنچه قانون انجام می‌دهد توزیع قدرت به سلطه‌ای اداری در جامعه بوده و هم جهت قدرت را در یک جامعه مشخص می‌سازد. یعنی توزیع قدرت و حاکمی بین ارکان جامعه یا صاحبان قدرت تقسیم می‌باشد تا بتوانند در یک چارچوب معین امور اداری را رهبری و اداره نموده و توضیح قدرت چگونگی اسباب حاکمیت را در جامعه به وضاحت و صراحت گرفته تا اتباع تحت فرامین و قوانین بگونه جبری از آن اطاعت و پیروی نمایند. پس قانون به‌هیچ‌یکانه وسیله‌ی تأمین عدالت اجتماعی در تحت کنترل آوردن نابرابری‌های اجتماعی می‌باشد. ما با قانون می‌توانیم برابری‌های اجتماعی را بر زندگی اجتماعی انسان‌ها در یک جغرافیای معین سیاسی به هم‌سانی بگیریم و تساوی حقوق شهروندان از لحاظ مادی و معنوی را در جامعه به ارمغان آوریم. بنابراین نبود قانون از اصلی‌ترین عامل مستولی شدن بیعدالتی‌های اجتماعی محسوب می‌شود.

این را هم باید گفت در بسیار حالات نقض قانون در موجودیت قانون، می‌تواند اثرات زیانبارتری را در نابرابری‌های جامعه بشری داشته باشد که یکی از عوامل بس عمده در وضعیت سیاسی کنونی افغانستان همین نقض قانون در ساحة قانون است. قانون اساسی افغانستان با همه محتوای ساختاری خود به دلیل نقض شدنش نمی‌تواند عدالت اجتماعی را در افغانستان در همه ابعاد تأمین کند. افغانستان از دوره حکومت امان‌الله خان تا آخرین روزهای جمهوریت داوود خان در محور قانون اساسی امور اداری خویش را حداقل برای جلوگیری از ازدیاد نابرابری‌های اجتماعی به کار برده و توانسته از تشدید و تسریع بیعدالتی‌ها در افغانستان جلوگیری و از نابرابری‌های سیاسی در حد وسع و توان ممانعت نماید.^۱ بعد از دوران تاریک طالبان در افغانستان، آزادی‌های مدنی، گسترش رسانه‌ها، فعال شدن مکاتب و دانشگاه‌ها و امثال آن برخی از دست‌آوردهای مردم افغانستان طی این سال‌ها بوده که به ساده‌گی به دست نیامده است. آیا می‌توان جامعه‌ای را تصور کرد که از همه آزادی‌های مدنی و حتی حق درس خواندن و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان و دختران این جامعه صرف نظر شود، حالا آنچه که در این برهه زمانی که همه نظام کنونی در بی‌عدالتی و نابسامانی به سر می‌برند کارساز است ما را به عدالت اجتماعی رسانده و موفق خواهد ساخت تا قادر به تطبیق موارد ذیل باشیم:

۱. تحکیم وحدت ملی، البته وحدت ملی نه به تعریف دولت مردان و سیاسیون افغانستان که با شریک ساختن شخص سیاسی منسوب به یکی از ملیت‌ها در ارگان‌های بلند دولتی و یا تقسیم قدرت بین گروه‌های سیاسی، خویش را تحقق دهنده وحدت ملی در افغانستان می‌دانند. بل مبنی بر تعریف علمی آن، به موقعیت گرفتن تمامی ملیت‌ها در ساختارهای دولتی، بر اساس شاخص تخصص و مسلک، نه بر مبنای ارتباطات شخصی یا کمپاین‌های انتخاباتی.

۲. تحکیم هویت ملی، شناسائی و بازیافت هویت ملی به مردم افغانستان اتحاد، اتفاق و همبستگی را در راستای تأمین عدالت اجتماعی در فضای بری و عاری از تعصب و تبعیض فراهم می‌سازد که بتوانند با یک‌دستی و یکپارچگی تمام بر تمامی نابرابری‌های اجتماعی حاکم بر جامعه‌شان غلبه نمایند.

۳. حراست از ارزشهای اعتقادی، حفاظت از نوامیس ملی، روحیه ستیزه‌گری با بیگانه و مبارزه با هرگونه تجاوز از اصلی‌ترین شاخص‌های هویت ملی مردم افغانستان در سیر فعالیت‌های تاریخی‌شان است. چنانچه در ابتدا و انتهای قرن بیست، مردم افغانستان دو استعمار انگلستان و شوروی را درهم کوبیدند.

۴. توسعه سیاسی، می‌تواند ممد و مکمل عدالت اجتماعی واقع شود. توسعه سیاسی گرچه معنی و مفهوم وسیع‌تری را در نظام‌های سیاسی و اجتماعی دارد و رسیدن به آن زمانبر و جزء سیر تاریخ سیاسی جامعه است. اما گام نهادن به مرحله‌ی ابتدائی توسعه سیاسی مستلزم فعالیت‌های سیاسیون ملی‌نگر و نظام‌های مردم‌سالار است.

نتیجه‌گیری

افغانستان در صورتی می‌تواند به سوی عدالت اجتماعی نسبی، امنیت و آرامش گام بردارد و به رفاه و آسایش و پیشرفت علم و دانش برسد که مردم این کشور به وحدت ملی برسند. ملت واحد و مبتنی بر عدالت اجتماعی در هر جامعه، یک ضرورت می‌باشد و زمانی تحقق می‌یابد که افراد آن جامعه به اراده مشترک رسیده و احساس تعلق به سرزمین واحد و مشترکات تاریخی، فرهنگی و عنعنوی، آنان را گردهم آورده باشد. ما برای رسیدن به عدالت اجتماعی دو شرط اساسی را مطرح می‌نمایم. اول باید افراد متخصص و مسلکی را در صحنه‌ای مدیریت و رهبری کشور قرار دهیم. دوم این‌که ضوابط را معیار کاری خویش قرار بدهیم و آن هم طوریکه بدون در نظر داشت مصلحت‌های قومی و سمتی و اقلیتی در غیر آن عدالت اجتماعی در افغانستان پیاده نخواهد شد.

نقش حاکمیت قانون در تأمین عدالت اجتماعی

فرشته فضل^۱

چکیده

در این مقاله تلاش شده است اصل حاکمیت قانون به عنوان اصل کلیدی و زیربنای نظام و عدالت اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد. هدف تحقیق بررسی نقش حاکمیت قانون در تأمین عدالت اجتماعی و دریافت مولفه‌ها و راهکار برای تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان می‌باشد که با روش تحلیلی - توصیفی از منابع کتابخانه‌ای آن را مورد مذاقه قرار داده است. عدالت اجتماعی به معنی برابری شهروندان و توزیع عادلانه خدمات، امکانات و منابع می‌باشد. هدف از حاکمیت قانون چارچوب‌بندی اعمال حکومتی، به خصوص اعمال قوه مجریه و جلوگیری از اعمال خودسرانه و سو استفاده از اختیارات است. پیامدهای حاکمیت قانون، تضمین عدالت اجتماعی، احترام کرامت انسانی، حقوق و آزادی‌های بشری است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که عوامل محقق نشدن عدالت اجتماعی در افغانستان را می‌توان در عوامل داخلی و خارجی جستجو کرد. عوامل داخلی عبارت اند از: استبداد، تبعیض نژادی، تبعیض مذهبی... و عوامل خارجی عبارت اند از: دخالت کشورهای منطقه و جهان (استعمار) و... هم‌چنان می‌توان به راهکارهای از قبیل وحدت ملی، شایسته سالاری، توسعه سیاسی را در تحقق عدالت اجتماعی اشاره نمود.

کلید واژه‌ها: حاکمیت قانون، قانون، عدالت، عدالت اجتماعی، افغانستان

مقدمه

در این مقاله سعی می‌شود درک روشنی از جایگاه حاکمیت قانون در تضمین و رعایت عدالت اجتماعی ارائه شود. عدالت اساسی‌ترین مفهوم در فلسفه اخلاق اسلامی، سیاست و حقوق بوده و یکی از اساسی‌ترین آرمان‌های حاکمان و جوامع بشری در طول تاریخ به شمار می‌رود که همواره مسبب درگیری‌ها و ناملایماتی در جوامع انسانی شده است. افغانستان کشوری است که در آن اقوام و قبایل متعددی زندگی می‌کنند و از حیث دین، مذهب، زبان و فرهنگ باهم متفاوت هستند. و قرن‌ها است در این کشور اقوام در کنار یکدیگر سکونت داشته و به عنوان یک جامعه دارای روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بوده اند اما در بعضی از برهه‌های زمانی از عدالت اجتماعی محروم بوده و گاهی هم به صورت نسبی برخوردار بوده‌اند؛ اگر بررسی کنیم دلیل آن در عوامل داخلی و خارجی مخصوصاً تضادها، تعارضات، عدم وفاق ملی و همبستگی واقعی می‌باشد و از زندگی مسالمت‌آمیز در این کشور خبری نیست. عدالت در ماهیت و محتوای قانون شامل توجه به تفاوت‌ها، تأمین حقوق اقلیت‌ها، اخلاق و هماهنگی با قواعد بالادستی است.

عدالت و حاکمیت، قانون حاکم بر جهان آفرینش است، نظام هستی بر محور عدل استوار است. در حوزه‌های سیاست و اجتماع، دادورزی و اجرای عدالت با سابقه‌ترین آرمانی است که همواره دغدغه خاطر حکیمان و مصلحان اجتماعی بوده است. افلاطون کتاب «جمهوریت» را به منظور تبیین این اندیشه نوشت. او معتقد بود که مدینه فاضله زمانی شکل می‌گیرد که حاکم مدینه خود را وقف عدالت کند و جامعه را بر محور عدل سامان دهد. ارسطو در کتاب «سیاست» در جستجوی روش‌های عدالت بود و سرانجام اجرای عدالت را معیار راستی و درستی حکومت دانست. فارابی در «سیاست مدینه» بر این رویکرد تأکید کرد که وظیفه سیاستمدار مدینه، نظام‌مند ساختن روابط اعضای جامعه بر اساس عدل است. خواجه نصیر طوسی در «اخلاق ناصری» عدالت را مبنای حقوق دانسته و بر این باور است که عدالت زمینه‌ساز تعاون و تعاون شرط تکامل اجتماعی است. ابن خلدون در «مقدمه»، کارویژه دولت را مبارزه با ستم و تبعیض و پاسداری از عدالت اجتماعی بر شمرده است. ابن سینا در «شفا» هدف دین را تضمین روابط اجتماعی بر اساس قانون عدل ترسیم می‌کند؛ بدین ترتیب تأکید بر اجرای عدالت به مثابه یک سنت سیاسی، همواره اندیشه حکیمان را در طول تاریخ به خود مشغول ساخته است.

نقش حاکمیت قانون و تأمین عدالت اجتماعی در تحکیم صلح و ثبات بسیار ارزشمند و مهم است. بررسی فرایند نقش حاکمیت قانون در تأمین عدالت اجتماعی، به منظور مطالعه اهمیت و جایگاه حاکمیت قانون و شناخت مولفه‌های تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان هدف اساسی این پژوهش می‌باشد.

فرضیه تحقیق را این‌گونه طرح نموده‌ایم: حاکمیت قانون به مثابه ارزشی است که در جهت تأمین ارزش‌های چون عدالت اجتماعی، برابری و آزادی ایفای نقش می‌کند و زمانی که در آن ساختار هر می قدرت بر مبنای شایسته‌سالاری باشد عدالت اجتماعی در آن تحقق می‌یابد. عدالت اجتماعی در قالب چهار رویکرد شناخته و محقق می‌شود که عبارت اند از: احقاق حق، شایستگی‌ها، برابری و توازن اجتماعی، که لازمه تحقق این رویکرد در جامعه حاکمیت قانون و قانون‌گذاری عادلانه است.

حاکمیت قانون

در کشورهای توسعه یافته چارچوب اختیارات حاکمان و وظایف شهروندان را قانون تعیین می‌کند و اصل حاکمیت قانون یکی از اصول مهم حقوق اساسی کشورهای است که از توسعه سیاسی برخوردار هستند، می‌باشد، این اصل تطبیق‌کننده تمام آزادی‌ها و حقوق فردی شهروندان است.

در قانون اساسی جدید افغانستان نیز به حاکمیت قانون اهمیت زیادی قائل شده است. «پیروی از احکام قانون اساسی، اطاعت از قوانین و رعایت نظم و امن جامعه و جیبیه تمام مردم

افغانستان است» (قانون اساسی ماده ۵۶). هم‌چنان براساس مواد پنجم و هفتاد و چهارم قانون اساسی و سایر قوانین از وظایف دولت اسلامی می‌باشد. دولت موظف است که قانون اساسی و سایر قوانین افغانستان را رعایت و حقوق اتباع را حفاظت نماید. قانون‌گرایی و عمل به قانون شرط تحقق عدالت اجتماعی و توسعه سیاسی است.

در جامعه توسعه یافته قانون اساسی مادر قوانین است و مورد احترام همه بوده و همه قضاوت‌ها و داوری‌ها با مراجعه به آن خاتمه می‌یابد و همه در برابر آن مساوی هستند. در جوامع سنتی و توسعه نیافته نظر شخصی و سلیقه حاکمان تصمیم‌گیرنده است نه قانون، در جامعه‌ی افغانستان هم هر چند به پیشرفت‌ها و دست‌آوردهای نسبی که داشته است، هنوز هم نظر حاکمان تعیین‌کننده است نه قانون.

با این دید برای رسیدن به انسجام و هماهنگی هم شهروندان و هم دولت‌مردان باید در برابر قانون مساوی باشند و طبق قانون رفتار نمایند. حکومت قانون به این مناسبت است که دولت هرگز نباید در برابر افراد جامعه متصل به زور و خشونت شود مگر به دستور قانون.

قانون باید به صورت یکسان بالای همگان بدون در نظر داشت تضاد و تفاوت‌ها تطبیق شود و قانون‌گذار و حاکم باید به ارزش‌های ملی، فرهنگی و اجتماعی احترام قائل باشد، چون یکی از راه‌های رسیدن به عدالت اجتماعی ایجاد وحدت ملی می‌باشد و وحدت ملی نه از تضعیف و یا انکار هویت‌های قومی، مذهبی، زبانی و غیره، بلکه با پذیرش، احترام و مشارکت همه اقوام و گروه‌ها، برابری حقوقی، برابری انسانی و توزیع عادلانه امکانات و منابع ملی تحقق می‌یابد. در اسلام ما شاهد تأکید و برابری نژادی و جنسیتی و نفی برتری نژادی هستیم، جایگاه رفیع برخی از برده‌گان مانند بلال حبشی، صهیب روحی و زید، دلیل روشنی بر مبارزه علیه تبعیض‌ها است.

در قرآن‌کریم آمده است: «ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، سپس شما را به شعبه‌ها و قبیله‌های مختلف تقسیم کردیم تا همدیگر را باز شناسید. گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است». (سوره حجرات، (۴۱) آیه ۱۳). در این آیه نه تنها برتری نژادی و جنسیتی، نفی شده است، بل برابری نژادی انسان‌ها مطرح است، فرق میان زن و مرد گذاشته نشده است. و همه از حقوق یکسان برخوردار می‌باشند.

برابری حقوق به این معنی است که همه افراد جامعه اعم از زن و مرد، بدون هیچ‌گونه تبعیض از حقوق برابر و مساوی برخوردار باشند.

همه شهروندان از حقوق مدنی (آزادی بیان، اندیشه و...) حقوق سیاسی (حق رای، حق انتخاب، احراز مقام و...) حقوق اجتماعی (آموزش و پرورش همگانی، امنیت اجتماعی، امکانات بهداشتی و...) و حقوق مذهبی (تعلیم و انجام مناسک و...) به صورت مساوی و برابر برخوردارند و فرق نداشته باشند که به کدام قوم، زبان، مذهب و جنس و یا فرهنگی خاصی تعلق دارند. و همه بتوانند از این حقوق بدون هیچ نوع تفاوت و تبعیض مستفید شوند. در این مورد در قانون اساسی کشور چنین بیان شده است: «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند» (قانون اساسی، ماده ۲۲). طبق این ماده هر نوع تبعیض ممنوع است و همه در برابر قانون یک‌سان می‌باشند. اما این‌که تحقق عدالت اجتماعی تا چه اندازه می‌تواند در تحقق وحدت ملی نقش داشته باشد، در قدم اول باید به این نکته توجه کرد که چه چیزی وحدت ملی را در یک کشور به چالش مواجه می‌سازد؟

در هر کشوری ممکن عوامل متعددی باعث شود که وحدت ملی به چالش‌های متعددی دچار شود، اما در افغانستان آنچه که وحدت ملی را به چالش‌های متعددی مواجه ساخته است، نبود عدالت اجتماعی در ساختار قدرت میان اقوام و تقسیمات ملی است. این روند ریشه در دو عامل اساسی دارد که یکی عوامل داخلی مانند: فقدان دولت ملی، قوم‌گرایی و قوم‌مداری، افراط‌گرایی و تعصب مذهبی، زبانی، استبداد، نابرابری‌های اقتصادی و توزیع منابع و تمرکز و انحصار قدرت می‌باشد و دیگری عوامل خارجی که در بردارنده‌ی درگیری‌های قومی به سبب پیوندهای خویشاوندی فرا مرزی، سیاست‌های ناشی مهاجرین مقیم خارج از کشور، نگرانی‌های انسان‌دوستانه، پیامدهای زیست‌محیطی ناشی از درگیری خشونت‌آمیز، گسستگی اقتصادی، دخالت در امور کشوری، استعمار و سیاست‌گزاری‌های ناکام و غلط منطقه‌ای و جهانی جنبه بین‌المللی است.

درحالی‌که گفت‌وگوها و تلاش‌ها برای به رسمیت شناختن طالبان به شدت جریان دارد و سرنوشت افغانستان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد با آن هم رهبران طالبان ادعای تأمین صلح و عدالت اجتماعی را می‌کنند، درحالی‌که از صلح و عدالت اجتماعی اثری نیست. چون ملت هر روز شاهد از دست دادن دست‌آوردها، سرمایه‌های ملی، نیروی فعال کشور، نادیده گرفتن اقوام و اقلیت‌ها، زنان، بازماندن شهروندان از تعلیم و تحصیل، از دست دادن فرصت‌های شغلی، انحصار قدرت و خودکامگی، عدم توزیع عادلانه خدمات و منابع هستند. شاید از دید خودشان امنیت و صلح نسبی را تأمین کرده باشند ولی صلح بدون عدالت اجتماعی، صلح نیست؛ بلکه فقط نادیده گرفتن صورت مسئله است. و واضح‌ترین معنی این است که صلح امروز چیزی فراتر از مقدمه‌ی برای جنگ‌های فردا نمی‌تواند باشد.

برای رسیدن به عدالت اجتماعی باید دو شرط اصلی و اساسی را در نظر بگیریم. اول: روی آوردن به اصل شایسته‌سالاری و گزینش افراد مسلکی، متبخر و متخصص در صحنه عمل. دوم: قوانین و ضوابط را معیار کار شیوه قرار داده و آن هم طوریکه بدون در نظر داشتن مصلحت‌های قومی، سمتی و اقلیتی به صورت درست و دوامدار انجام شود. بنابر این عدالت اجتماعی با در نظر داشتن موارد چون احقاق حق شهروندان، شایسته‌سالاری، برابری و توازن اجتماعی زمانی حاصل خواهد شد که در جامعه حاکمیت قانون و قانون‌گذاری عادلانه باشد.

نتیجه‌گیری

در کشور چند ملیتی افغانستان، احترام و به رسمیت شناختن هویت‌های قومی، زبانی، مذهبی و برداشتن تبعیض، تعصب و نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از جمله شاخصه‌های بسیار با اهمیت در روند عدالت اجتماعی و ملت‌سازی تلقی می‌شوند. هم‌چنین، عبور از مرحله قومی و شهروندی و فرهنگ شهروندی که در آن ساختار هر می قدرت بر مبنای شایسته‌سالاری باشد نه قوم و قبیله، فرایند ملت‌سازی را تسریع کرده، حس مشترک ملی و وحدت ملی را میان شهروندان کشور ایجاد می‌کند و منجر به تحقق عدالت اجتماعی می‌شود. عدم تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان علل و عوامل داخلی و خارجی دارد. اما می‌توان با درک واحد از انسانیت و گسترش مشارکت گروه‌ها و شهروندان در قدرت و تعیین سرنوشت، ایجاد رقابت آزاد و عادلانه بین گروه‌ها، توزیع برابر امکانات و منابع ملی برای همه مناطق با توجه به جمعیت آن بین شهروندان افغان، از بین بردن موانع وحدت و هویت ملی در افغانستان زمینه‌های تقویت وحدت ملی و عدالت اجتماعی را فراهم کرد. بنابر این تا زمانیکه نخبگان سیاسی جامعه ما از دلبستگی‌های نژادی، گروهی و سلیقه‌ی خود دست برندارند، محال است که وحدت ملی و یک ساختار فراگیر، فراقومی و فراجناحی در افغانستان به وجود آید.

پیشنهادها و راهکارها

۱. محو تعصب قومی و جرم پنداشتن آن.
۲. ترویج فرهنگ کثرت‌گرایی در کشور.
۳. محو فساد، واسطه‌سالاری و ترویج اصل شایسته‌سالاری: بدون شک، افراد مسلکی و شایسته تغییر آفرین هستند.
۴. احترام و ارج نهادن به اعتقادات مردم.
۵. منابع و خدمات باید به صورت عادلانه با در نظر داشتن جمعیت هر منطقه توزیع گردد.
۶. ترویج فرهنگ قانون‌مداری و قانون‌گرایی و آگاهی‌دهی عامه در مورد عدالت اجتماعی.
۷. احترام به رأی مردم و نقش آنان در امور دولت و حکومت‌داری.
۸. نظارت و پاسخ‌گویی تمام ارگان‌ها و نهادها.

نقش عدالت اجتماعی برای عبور از چالش‌های اجتماعی در افغانستان

سیر احمد کوهکن^۱

چکیده

عدالت از واژه‌ی اعتدال گرفته شده که به معانی متعدد آمده است مانند: حد و سطر، میانه‌روی، برابری و غیره است. عدالت اجتماعی یکی از ملزومات اساسی برای رفع چالش‌های اجتماعی به شمار می‌رود. حتی که می‌توان عدالت اجتماعی را یکی از مهم‌ترین ارکان جامعه خواند و نبود آن باعث ایجاد بندش‌ها در میان اقشار مختلف جامعه می‌گردد. نقش عدالت در همه ابعاد زندگی به خصوص در روابط اجتماعی قابل لمس بوده و اکثر اختلافات موجود در اجتماعات به اثر نبود عدالت اجتماعی است. تعادل در همه ابعاد زندگی بشری باعث آرامش می‌گردد و نبود آن برای جوامع بحران‌زا بوده و باعث نارضایتی اتباع ساکن کشور می‌گردد. هدف اساسی تحقیق بیان راه‌های حل مفید و مناسب برای رفع چالش‌های موجود در کشور می‌باشد. این تحقیق بر اساس تحقیق کتابخانه‌یی صورت گرفته که از منابع مهم اکادمیک داخلی، خارجی، فقهی و اجتماعی در آن کارگرفته شده است. برای عبور از چالش‌های اجتماعی، عدالت مهم‌ترین عنصر بوده که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

واژه‌گان کلیدی: عدالت، اجتماع، چالش، نزاع، برابری، حکومت، آرامش

مقدمه

همان‌طور که انسان‌ها در خلقت خود یک‌سان و بدون تفکیک خلق شده اند همان‌طور در امور حیاتی خود دارای حقوق مساوی هستند و برای رسانیدن حق به صاحبش دولت‌ها تشکیل گردیده است. که عدالت یکی از بارزترین وجوہات برای رسانیدن حق برای صاحبش است. در جوامع که عدالت وجود نداشته باشد چالش‌های زیادی دامن‌گیر حکومت‌ها می‌گردد، از قبیل نارضایتی اتباع، به وجود آمدن گروه‌های تروریستی و غیره. لذا نیاز اساسی دانسته می‌شود که در مورد عدالت اجتماعی در جامعه افغانستان تحقیق صورت گیرد تا باشد که به هدف اصلی (عدالت همگانی) دست پیدا کنیم. به صراحت می‌توان گفت که در کشورهای چندقومی مانند افغانستان برای بیرون‌رفت از چالش‌های اجتماعی، عدالت اجتماعی نیاز جدی دانسته می‌شود.

۱. ولایت کاپیسا.

عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی موهبت است که همه و همه به آن نیاز داشته، آن را مانند کلیدی برای گشایش مشکلات جوامع می‌دانند. کشورهایمانند افغانستان به دلیل داشتن مشکلات زیاد به عدالت بیشتر نیازمند می‌باشد. لذا سوال خیلی مهم در اینجا مطرح می‌گردد که عدالت اجتماعی در افغانستان چگونه باید تامین گردد؟ نخست باید گفت که برای ساختار اجتماعی برابری و هم‌سویی ملت برای ایجاد یک دولت نیاز است چنانچه که عبدالرحمن عالم در کتاب خویش زیرنام تاریخ فلسفه سیاسی در غرب چنین می‌نگارد: ممکن است شهروندان وحدت، هم‌بستگی و تعلق را بدون برابری به دست آورند. اما برابری می‌تواند آن‌ها را تکمیل کند (عالم، ص ۱۱). و هم‌چنان دکتر سید عبدالعلی قوام در کتاب اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل در مورد ویژه‌گی‌های نظام می‌نویسد: نیل به تعادل؛ تعادل حالتی است که در تاثیر متقابل نیروهای مخالف ایجاد می‌شود، به گونه‌ای که در نتیجه آن روابط منظوم بین اجزای نظام و محیط پدید می‌آید (قوام، ص ۳۰).

عدالت و برابری اجتماعی آنقدر برای دول جهان مهم و حیاتی است که در اکثر مواقع کشورهای بزرگ برای کنترل کشورهای کوچک اول عدالت و همدیگرپذیری را در بین آن‌ها از بین می‌برند و بعداً آن‌ها را استعمار می‌کنند. چنانکه در کتاب سیاست و حکومت در خاورمیانه آمده است: در واقع، بریتانیا با اطلاع از منابع نفت سرزمین‌های عربی به‌خصوص در خلیج فارس آن‌ها را به واحدهای کوچکی تقسیم کرده امروزه مردم آن‌ها به لحاظ هویت ملی دارای شخصیت متمایز سیاسی و ملی اند (شیرازی و همکاران، ص ۴۶). با بیان مسایل فوق می‌توان گفت که عدالت اجتماعی در تبنانی از تجارب کشورهای موفق و دارای اقوام مختلف و در عین حال ایجاد ملت متحد دور هویت ملی کشور قابل دست‌یابی بوده و برای بقای آن نیاز است عوامل نفاق‌افگنی در میان اتباع کشور شناسایی شده و با آن‌ها مبارزه صورت گیرد.

نقش دین اسلام در تأمین عدالت اجتماعی

افغانستان از جمله کشورهای به شدت دینی است که می‌توان از این خصوصیت برای استحکام عدالت اجتماعی در جامعه استفاده کرد. چنانچه الله متعال در سوره الانبیاء آیه ۹۲ می‌فرماید ترجمه: این امت شماسست، امتی یگانه و من پروردگار شما هستم پس من را عبادت کنید. با این اعتبار امت اسلام نمونه از یک واحد کامل انسانی به‌شمار می‌رود که در آن به‌سوی طایفه، قوم، نژاد، قبیله، زبان و جنس نظر نمی‌شود. امام احمد از رسول الله (ص) روایت می‌کند که فرمودند: ای مردم آگاه باشید که پروردگار شما یکی است، پدرتان یکی می‌باشد، آگاه باشید که هیچ فضلی برای عرب بر عجم نیست و برای عجم بر عرب و برای سرخ پوست بر سیاه پوست و برای سیاه پوست بر سرخ نیست جز به تقوی (صمیم، ص ۶۴).

و در مورد این که حقوق اهل ذمه (غیر مسلمان) در نظام اسلامی چگونه باید باشد! دین اسلام جان و مال شان را از تعرض مصئون دانسته و در صورتی که حربی (جنگجو) نباشند اجازه رفتار زشت را هم با آن‌ها نمی‌دهد.

راهکارهای برای رفع چالش‌های اجتماعی موجود در افغانستان

چالش‌های اجتماعی در افغانستان که باعث از بین رفتن عدالت می‌گردد، می‌تواند خیلی زیاد باشد که در اینجا به‌حیث یک شهروند کشور و عضو اجتماع، چند طرح ساده را جهت رفع این چالش‌ها در طولانی مدت بیان می‌کنیم.

✓ افغانستان یک کشور چندقومی، زبانی، نژادی و مذهبی می‌باشد که جغرافیای مغلق نیز بر اینها افزوده و باعث اختلافات متعدد در میان جامعه گردیده است، لذا نیاز است برای ساختار یک ملت همدیگرپذیر، محورهای همگانی تشکیل داده شود، طوریکه همه اقوام خود را در آن سهم دانسته و در برابر آن احساس مسوولیت نمایند. مانند: قانون عاری از تعصب و مملو از عدالت، سرود ملی همگانی، ساختار نظام همه‌شمول واقعی.

✓ تدریس مضامین وطن‌دوستی عملی در همه ابعاد تحصیلی و ادارات دولتی و ساختار سمبول‌هایی که متصدی عموم ملت افغانستان باشد.

✓ جلوگیری از نفوذ سازمان‌های مخرب هویت ملی در دانشگاه‌ها، مکاتب و ادارات دولتی.

✓ سهم سازی همه اقوام در بدنه دولت بر اساس لیاقت و شایسته‌سالاری واقعی، جلوگیری از حاکم شدن روابط بر ضوابط.

رعایت نشدن عدالت در موارد فوق از جمله اساسی‌ترین دلایل عدم شمولیت همه اقوام ساکن افغانستان در ابعاد اجتماعی است که در نتیجه باعث ایجاد مشکلات بزرگ گردیده و سرانجام باعث تخریب هم‌بستگی مامی شود.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته آمدیم واضحاً معلوم می‌گردد که مشکلات اجتماعی موجوده در کشور عزیز ما افغانستان دلایل متعدد دارد که از آن جمله می‌توان عدم موجودیت عدالت اجتماعی را همانند یک معضل بزرگ در امور کشوری دانست. نهایتاً نیاز جدی محسوس می‌گردد که نهادهای مسوول، قشر اکادمیک کشور و اهل خبره برای حل این بحران با دولت دست همکاری بدهند که این خود یک حرکتی به‌سوی عملی‌سازی عدالت اجتماعی در افغانستان می‌باشد. شایان ذکر است که موارد یاد شده در متن بالا برای رفع این معضله بزرگ نمونه‌های بارز از کشورهای چندقومی و نژادی مانند افغانستان می‌باشد که با استفاده از این طرح‌ها امروزه آن‌ها در آسایش تام به سر می‌برند، مانند هندوستان، ایالات متحده آمریکا و غیره.

نقش عدالت اجتماعی برای گذار از چالش‌های اجتماعی در افغانستان

علی‌رضا کارگر^۱

چکیده

آرزوی برآورده نشده مردم افغانستان در طول تاریخ عدم تطبیق و فهم درست از مقوله عدالت اجتماعی است که امروز ما را با چالش‌های متعددی روبه‌رو کرده است، فروپاشی یک نظام محصول نادیده انگاشتن عدالتی است که همواره درباره‌اش سخن گفته‌اند و رعایتش بیکربندی افغانستانی صلح آمیز و مرفه خواهد بود. فهم درست و دقیق از مقوله عدالت اجتماعی حائز اهمیت است و هر نویسنده‌ای که در این راستا قلم به دست می‌گیرد بهتر است توجه کند که شاه کلید چالش‌های کنونی عدم تطبیق ارزش‌های ذهنی و عینی می‌باشد که آن را عدالت اجتماعی می‌نامیم.

با بکارگیری از روش تحلیلی - توصیفی و بهره‌مندی از چارچوب نظری و مفهومی «جان رالز» یافتیم که در افغانستان می‌شود عدالت اجتماعی را به صورت دو پهلو؛ عینی و ذهنی مشاهده کرد. گرچه فرصت‌های بسیار اساسی را از دست دادیم ولی هنوز امید دیده می‌شود که بتوانیم تا حدودی خود را با شاخص‌های عینی و ذهنی عدالت اجتماعی هم‌سو سازیم تا باشد از چالش‌های کنونی به‌سوی فرصت‌ها گذر کنیم.

کلید واژه‌گان: عدالت اجتماعی، شاخص‌ها، عدالت عینی، عدالت ذهنی

مقدمه

عدالت اجتماعی یکی از مفاهیم ذهنی و عینی بسیار آشفته‌ای می‌باشد که همواره در گفتمان‌های آکادمیک به‌کار می‌رود. دو عبارت «عدالت اجتماعی» و «چالش‌های اجتماعی» در حقیقت علل و معلول یکدیگر قلمداد می‌شوند. البته در مورد عدالت اجتماعی مباحث زیادی از سوی اندیشمندان و نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی، فلسفه سیاسی، اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و ... ابراز شده. به قدامت خاستگاه عدالت، اجتماع هم دوشادوش تاریخ گام برداشته است. پیچیده‌گی و گسترده‌گی شاخصه‌های عدالت اجتماعی ما را وادار می‌سازد تا برخی از اولویت‌بندی‌هایی را در این باب داشته باشیم. موثرترین و عمیق‌ترین نزاع در افغانستان را باید بین دو مقوله «خواست عموم از عدالت اجتماعی» و «خواست دولت از عدالت اجتماعی» جستجو کرد. همان‌گونه که نوام چامسکی بین «قدرت دموکراسی» و «قدرت در دموکراسی» تفکیک قایل شده است ما هم لازم است تا در مورد آنچه عموم از عدالت می‌خواهند و آنچه دولت به نام عدالت انجام می‌دهد تفکیک قائل شویم.

۱. ولایت بادغیس.

در مورد عدالت اجتماعی، اهمیت و نقش آن در رفع چالش‌های اجتماعی افغانستان، به صورت خاص کمتر تحقیق شده ولی این به معنای آن نیست که اصلا جستاری در این باب، باب نشده است. اهمیت و ضرورت بحث در مورد عدالت اجتماعی، مخصوصا در افغانستان این را می‌طلبد که برداشت حکومت‌ها در طول تاریخ از عدالت چه بوده است. ما در وضعیت کنونی با دو پارادوکس بزرگ مواجه هستیم. از یک طرف توقعات و خواست عموم افزایش یافته و از سوی تقوای اقتصادی‌ای را که دولت از مردم خود توقع دارد. منظور من از تقوای اقتصادی این است که هیئت حاکمه جدید مشکلات امروزی را بیشتر محصول سیاست‌های دو دهه اخیر می‌داند، گرچه این سخن درست است ولی دقیق نیست و این حرف نمی‌تواند مانع از مسئولیت‌پذیری و رعایت عدالت در توزیع کمک‌های بشردوستانه و برخورد مسولانه با معترضین گردد، گرچه نمی‌خواهم از ادبیات سلبی استفاده کنم ولی گاهی عینیت‌ها، طرز تفکر ما را نسبت به رویکردها تغییر می‌دهد.

نقش عدالت اجتماعی در گذار از چالش‌های اجتماعی در افغانستان چقدر مهم است؟ کدام شاخصه‌های عدالت اجتماعی می‌تواند ما را به حل چالش‌های اجتماعی کمک کند؟؛ فرضیه ما استوار بر این انگاره است که عدالت اجتماعی نقش دو پهلو در گذار از چالش‌های اجتماعی افغانستان را دارد، هم عامل بوده و هم معلول. از آنجائیکه موضوع تحقیق ما تحلیلی و توصیفی است، ابزارهایی چون کتاب‌خانه، مقالات، گزارش‌ها را مورد استفاده قرار دادیم.

چارچوب مفهومی

چارچوب نظری «جان رالز» به ما کمک می‌کند که عدالت و انصاف را در عدالت اجتماعی بهتر بشناسیم. جان رالز استاد فلسفه سیاسی پوهنتون هاروارد یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان اواخر سده بیستم، در دو گستره فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق می‌باشد.

رالز در بر ساخت فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق در هم سرشته خویش از میراث بزرگ لاک، روسو، کانت و میل (به‌ویژه در نظریه‌های وضع طبیعی، قرارداد اجتماعی، آموزه‌های خود آیینی و فردیت) از یک سو و از دست‌آوردهای بزرگ نظریه‌پردازان و کنش‌گران عرصه‌های انقلاب‌های آمریکا و فرانسه (متجلی در اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلامیه استقلال، قانون اساسی و متمم آن) از سوی دیگر بهره گرفت» (اکرمی، ۱۳۹۳).

جان رالز با نوشتن کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت» در سال ۱۹۷۱ در پیچه‌ای دیگر در مورد عدالت بر روی متفکران باز کرد. نظریه‌ای درباره عدالت بیشتر معطوف به نهادهایی می‌باشد که در جامعه حاکم است و تلاش کرد عدالت را به مثابه انصاف معرفی کند. این نظریه از دو اصل تشکیل می‌شود:

اصل نخست: هرکسی در برخورداری از گسترده‌ترین نظام آزادی‌های اساسی حق برابر دارد، نظامی که سازگار است با نظام آزادی از همین دست برای دیگران.

اصل دوم: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را باید به گونه‌ای سامان داد که هم (الف) بیشترین سود مورد انتظار را برای محروم‌ترین اعضای جامعه در پی داشته باشد و هم (ب) برای مناصب و موقعیت‌هایی که تحت شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها باب‌شان به روی همه گشوده است در نظر گرفته شود» (رالز، ۱۳۹۷)

با توجه به چارچوب نظری جان رالز، عدالت باید به مثابه انصاف قلمداد گردد، یعنی این‌که انصاف بالاتر از عدالت متصور است. البته جان رالز در مورد نقش ساختارها هم سخن زیادی دارد ولی بن‌مایه تفکرات او را باید در عدالت جستجو کرد و این‌که عدالت اجتماعی سرمنشاء بلوغ سیاسی و رشد پایدار جامعه خواهد بود. همان‌گونه که آیزایابارلین مفهوم آزادی منفی و آزادی مثبت را به‌کار می‌برد و یا هم یوهان گالتونگ صلح منفی و صلح مثبت را. زیرا «در این همه موارد، علت شورش را همیشه باید در نابرابری جستجو کرد» (هانتینگتون، ۱۳۹۶).

مولفه‌ها و شاخص‌های عدالت اجتماعی و نقش آن‌ها در تبیین مفهوم عدالت عینی و

ذهنی

مولفه‌ها و شاخصه‌های عدالت اجتماعی را بهتر است به‌صورت عینی و ذهنی در نظر بگیریم، البته در مورد خود عدالت دو دیدگاه «ابزارگونه و حقیقت‌گونه» وجود دارد. برخی از فیلسوفان عدالت را یک مفهوم ذهنی و مبتنی بر هدف تعریف کرده است، به این معنی که عدالت ذاتا و فی‌نفسه وجود ندارد «گلاوکان در دفاع از این نظر که عدالت فقط به درد جلب نظر مساعد دیگران می‌خورد، از بی‌عدالتی دفاع می‌کند و می‌گوید اگر عدالت فی‌نفسه نامطلوب است، پس بهتر است ناعادل و ظالم باشیم، فقط به شرطی که در حین ارتکاب عمل دستگیر نشویم» (کلوسکو، ۱۳۸۹). شاید بتوان گفت، تعریف عدالت همان چیزی است که ارسطو گفته است یعنی «هر آن چیزی که سر جای خودش باشد، عدالت است».

چنانچه اشاره گردید که عدالت اجتماعی دارای شاخص‌های عینی و ذهنی می‌باشند. هر ساختاری که بخواهد عدالت را عینی و ملموس بسازد تصویر سازی می‌کند، به این معنا که برای تحقق عدالت شرایط عینی متصور است به‌طور مثال مشخص کردن حداقل دست‌مزد، توزیع فرصت‌ها، پیشرفت‌های مادی، دسترسی به نیازهای اولیه و ... را به‌عنوان ملاک عدالت تعریف می‌کند و با مقایسه آنچه تحقق یافته عدالت را سنجش می‌کند.

با این وجود برای این که ما بتوانیم در افغانستان عدالت اجتماعی را شاخص‌بندی کنیم لازم است تا بسترهای تحقق چنین شاخص‌هایی را هم مورد بررسی قرار دهیم و به این سوال جواب بدهیم که برای جامعه افغانی تصور عدالت اجتماعی چه تصویری را به نمایش می‌گذراند. منظورم از تصور و تصویر این است که افراد جامعه آنچه را در ذهن خود دارند، آیا واقعا در عینیت و تصویر هم مشاهده می‌کنند یا خیر؟ در شاخص‌های عینی عدالت اجتماعی «تامین رفاه اجتماعی و ایجاد دولت رفاهی و توزیع ثروت در جامعه به وسیله دولت تاکید می‌شود» (بشیره، ۱۳۸۵).

پس در عینی بودن عدالت اجتماعی جایگاه و نقش دولت با اهمیت است و این که چه نوع رژیم در جامعه حکومت می‌کند در حقیقت نوع عدالتی را که آن رژیم تعریف می‌کند، هم مشخص می‌کند. شاخص‌های عینی عدالت اجتماعی که نقش کلیدی در گذار به سوی حل چالش‌های موجود افغانستان دارد؛ می‌توان به مواردی چون: انکشاف متوازن، توزیع عادلانه ثروت، فراهم سازی آموزش و پرورش همه‌گانی، آزادی بیان، توزیع عادلانه فرصت‌ها، حق مشارکت در قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری، دموکراتیک کردن ساختارهای قدرت، مسئولیت‌شغلی، شایسته‌سالاری، حاکمیت قانون، احترام به اصل اراده و منافع عمومی و ... دانست. هر یک از این شاخص‌ها در درون خود هم ارزش‌های عینی را در بردارد و هم ذهنی را.

تحقق هر یک از اینها به صورت زنجیروار به همدیگر وابسته است، یعنی اگر ساخت و ساختار قدرت دموکراتیک و مبتنی بر رای مردم نباشد، مراجع قدرت هم پاسخ‌گو نخواهند بود و عدم پاسخ‌گویی زمینه انکشاف متوازن را فراهم نخواهد کرد. مفهوم عدالت ذهنی این است که افراد جامعه از لحاظ درونی و ذهنی مطمئن باشند که با آنها به صورت شهروند برابر برخورد خواهد شد، همان‌گونه که جان رالز اشاره دارد انصاف مورد اجرا قرار می‌گیرد. احساس تعلق و اطمینان خاطر در حقیقت افراد یک جامعه را نسبت به آینده امیدوار و هنر به هم‌پیوستگی را شکل می‌دهد و این مربوط به فرهنگ سیاسی حاکم بر می‌گردد «فرهنگ سیاسی الگوی ایستارها و سمت‌گیرهای فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام است. فرهنگ سیاسی شامل ارزش‌ها، باورها، و ایستارهای عاطفی درباره این که چگونه باید با حکومت رفتار کرد و آنچه که باید حکومت انجام دهد، می‌باشد» (موثقی، ۱۳۹۱).

زیرا در فرایند سیاسی قدرت اجتماعی هم جایگاه خاص خود را باید داشته باشد «به‌طور کل می‌توان قدرت سیاسی را به قدرت اجتماعی و قدرت دولتی تقسیم کرد» (بشیره، ۱۳۹۱) و این که آیا قدرت دولتی همواره تصمیم می‌گیرد یا قدرت اجتماعی، پاسخ‌اش ما را به حل بی‌عدالتی‌ها و چالش‌ها کمک خواهد کرد. بر علاوه هنگامی که سخن از «گذار» به میان می‌آید؛ یعنی گذار از یک حالت به حالت دیگر، در حقیقت به زمان‌بندی و «فرایندی شدن» تحولات اجتماعی می‌رسیم.

بر مبنای این گذار جوامع دست‌خوش دگرگونی نیازمند زمان بیشتری است تا با مولفه‌های موجود به سوی حل چالش‌های اجتماعی گام بردارد. افغانستان کنونی دارای پتانسیل‌های بهتری نسبت به گذشته است، که می‌تواند از برخی چالش‌ها بیرون رود. «شکل‌گیری نیروهای اجتماعی جدید هنر به هم‌پیوستگی» (ربانی، ۱۳۹۶) را به بار آورده که هیئت حاکمه جدید را ملزم به رعایت ارزش‌های می‌کند که محصول تلاش‌های جمعی دو دهه گذشته است.

نتیجه‌گیری و راهکارها

نقش عدالت اجتماعی برای گذار از چالش‌های موجود را ارزنده یافتیم، یعنی رعایت شاخص‌های عینی و ذهنی که در حقیقت همان چهره دو پهلوئی عدالت اجتماعی می‌باشد، زمینه درک و فهم اهمیت آن شاخص‌ها را مهم می‌سازد.

به گفته‌ی ای. سگال نویسنده کتاب، (انسان در گذرگاه تاریخ): «پیش از آفریدن علم، مردم می‌بایست بیاموزند که به شیوه‌ی جدید فکر کنند». به هر میزانی که هیئت حاکمه جدید و مردم به اهمیت و موثریت عدالت اجتماعی پی ببرند به همان میزان آن را می‌طلبند مشروط به این که نهادی مانع از چنین فهمی نشود. پیشرفت مادی هر نوع سازوبرگ زندگی اجتماعی را دگرگون می‌سازد و مهم است که ما به چنین پیشرفت‌هایی برسیم.

راهکارها:

- ۱) اختصاص بودجه انکشافی بیشتر برای پروژه‌های خدمات عامه
- ۲) توجه به اصل شایسته‌سالاری در نهادهای قدرت و تصمیم‌گیر
- ۳) عمومی کردن سیستم آموزشی برای همه اقشار جامعه
- ۴) توزیع عادلانه ثروت، منابع و فرصت‌ها
- ۵) حاکمیت قانون
- ۶) مبارزه با فساد اداری
- ۷) اشتغال‌زایی
- ۸) احترام و صیانت از آزادی‌های بیان، عقیده، اندیشه و تحمل تفاوت‌ها در عقاید و افکار (پلورالیسم).

راهکارهای تأمین عدالت اجتماعی در افغانستان

نیلوفر سکندری^۱

مقدمه

واژه عدالت در کتاب‌های لغت به معناهای متعددی ذکر شده است که مهم‌ترین آن‌ها: تساوی، مساوات، درستی و حقانیت است؛ به‌طور نمونه راغب اصفهانی می‌نویسد که عدل تقسیم به‌طور مساویانه است. و اما ابن منظور در کتاب لسان العرب عدل را به درستی و حقانیت معنا کرده است. مشارکت سیاسی روندی است که طی آن، قدرت سیاسی میان افراد جامعه توزیع می‌گردد؛ به این معنا که تمامی شهروندان از حق تصمیم‌گیری، ارزیابی، انتخاب و انتقاد بهره‌مند می‌شوند. بنیاد نظری مشارکت بر این اصل استوار است که حکومت از آن مردم و برای مردم و در جهت اعتقادات و خواسته‌ها و منافع آنان است و بنابراین، این مردم هستند که باید زمامدار امور باشند، ولی از آنجایی که گردش امور و هدایت آن از سوی کلیه افراد ممکن نیست، تعدادی از شهروندان به نماینده‌گی از مردم هدایت امور را بر عهده می‌گیرند. اما همان گونه که گفته شد انتخاب افراد، نظارت و ارزیابی، ارایه پیشنهاد و انتقاد از آن‌ها و نیز تعیین اهداف نظام و جهت‌گیری کلی آن، از سوی مردم و با موافقت آنان و براساس نظام ارزشی آنان انجام می‌شود.

راهکارهای تأمین عدالت اجتماعی

مهم نیست که چه تعریفی از عدالت اجتماعی داشته باشیم بلکه مسأله بر سر تحقق عدالت اجتماعی است. مهم این است که عدالت اجتماعی را با هر تعریف و هر منشأیی متحقق کرد تا بتوان از خشونت ناشی از نابرابری‌های اجتماعی و ابزار انگاشتن انسان‌های دیگر جلوگیری کرد. اما اینکه تحقق عدالت اجتماعی تا چه اندازه می‌تواند در تحقق وحدت ملی نقش داشته باشد، در قدم اول باید به این نکته توجه کرد که چه چیزی وحدت ملی را در یک کشور به چالش مواجه می‌سازد؟ در هر کشوری ممکن عوامل متعددی باعث شود که وحدت ملی به چالش‌های متعدد دچار گردد، اما در افغانستان آنچه وحدت ملی را به چالش‌های متعدد مواجه ساخته است، نبود عدالت اجتماعی در ساختار قدرت میان اقوام و تقسیمات ملی است. این مسئله در گذشته سبب شده بود که اقوام ملیت‌های موجود در افغانستان بدون آن که به یک هویت سیاسی ملی و یک ملت واحد شکل پیدا کنند گرفتار رفتارها و بافت‌های قومی و قبیله‌ای گردیدند.

۱. ولایت کابل.

با درک این واقعیت توسعه سیاسی را در سایه‌ی عدالت اجتماعی برای رسیدن به یک ملت واحد افغانی هدف مبارزاتی خود قرار بدهیم. ما بر این باور باشیم که کتمان هویت سیاسی و اجتماعی برخی اقوام نمی‌تواند مشکل این کشور را حل کند، افغانستان در صورتی می‌تواند به سوی امنیت و آرامش گام بردارد و به رفاه و آسایش و پیشرفت علم و دانش برسد که مردم این کشور به وحدت ملی برسند. ملت واحد و مبتنی بر عدالت اجتماعی در هر جامعه، یک ضرورت می‌باشد و زمانی تحقق می‌یابد که افراد آن جامعه به اراده مشترک رسیده و احساس تعلق به سرزمین واحد و مشترکات تاریخی، فرهنگی و عنعنوی، آنان را گرد هم آورده باشد.

به نظر اکثر روشنفکران افغانی اختلاف و نفاق ملی مانع عمده در راه ایجاد ملت واحد افغانی، توسعه سیاسی و گسترش علایق ملی دانسته و معتقد هستند، تا زمانی که نخبگان سیاسی جامعه ما از دلبستگی‌های نژادی و گروهی خود دست بر ندارند، محال است که وحدت ملی و یک ساختار سیاسی فراگیر و فراقومی و فراجناحی در افغانستان به وجود آید. تحقق عدالت اجتماعی را یگانه راهکار عملی برای برون‌رفت از بحران افغانستان می‌دانند، اما مفهوم عدالت اجتماعی در اندیشه ما از ساختار گسترده‌ای برخوردار بوده که می‌تواند ضامن تحقق و بقای وحدت ملی میان مردم چندقومی افغانستان باشد.

ما برای رسیدن به عدالت اجتماعی دو شرط اساسی را مطرح می‌نمایم. اول باید افراد متخصص و مسلکی را در صحنه ظاهر نمایم. دوم این‌که ضوابط را معیار کاری خویش قرار بدهیم و آن هم طوری که بدون در نظر داشت مصلحت‌های قومی و سمتی و اقلیتی در غیر آن عدالت اجتماعی در افغانستان پیاده نخواهد شد. اما با مسخ کردن مفاهیم و ارزش‌های والای تاریخی و ملی مانند اخلاق، مذهب، مردم‌سالاری و دموکراسی ملموس‌ترین عوارض و رسوبات این پروژه ایجاد مراکز گوناگون قدرت در بدنه بیرونی و داخلی نظام مافیائی است که با داشتن منافع گوناگون و متضاد در قلمرو جغرافیایی بنام افغانستان به مشاهده می‌رسند. یا از میان انواع نسبت‌های ممکن، کدام نسبت را می‌توان بر دیدگاه‌ها و تفسیرهای دیگر از حیث عقلانی ترجیح داد؟ و در نهایت این‌که چگونه و تحت چه شرایطی صلح و عدالت اجتماعی در تعارض با یکدیگر قرار میگیرند؟

اولین و اساسی‌ترین دشواری برای یافتن پاسخ صلح و روشن به پرسش‌های بالا از ابهام در مدلولات عدالت و صلح ناشی می‌شود. عدالت اجتماعی و صلح در عین اینکه از جمله ارزش‌های آرمانی و جهان‌شمول به حساب می‌آیند از حیث معانی و مدلولات، دچار ابهام‌های گوناگون است. به بیان دیگر، اگر اصل مفاهیم عدالت و صلح در همه دیدگاه‌ها و روایت‌ها اصلی فضایل اخلاقی را تشکیل می‌دهند، اما تفسیر و تأویل‌هایی که از آن‌ها وجود دارد، گاهی بیان‌گر معانی و مدلولات متضاد نیز است.

منظور از صلح چیست و چگونه می‌توان عدالت اجتماعی و صلح را به گونه‌ای تفسیر و تأویل کرد که به صورت حداکثری با یکدیگر قابل جمع باشد؟ به‌رغم تمام تکثر منظرها و تفاوت‌هایی که در مدل‌های عدالت اجتماعی و صلح وجود دارد، آنچه که در آن تردیدی وجود ندارد اینست که عدالت اجتماعی و صلح جزئی از فضایل اخلاقی بشر است. یعنی هیچ نظام اخلاقی وجود ندارد که در آن عدالت اجتماعی و صلح به مثابه ارزش‌ها و کمال مطلوب‌های آرمانی وجود نداشته باشد. علاوه بر این، از دیدگاه‌های دینی نیز عدالت اجتماعی و صلح از مهمترین ارکان نظام اخلاقی دینی به شمار می‌آید. فراتر از آن پرسشی که مطرح است این است که آیا اساساً صلح بدون عدالت اجتماعی ممکن است؟ به بیان دیگر مسأله اصلی در باب نسبت عدالت اجتماعی و صلح نه رجحان یکی بر دیگری است و نه تعارض آن‌ها؛ بلکه مسأله اصلی امکان مصالحه در نبود عدالت اجتماعی است.

در افغانستان بعد از دور اول طالبان اگرچه تغییرات جدی و اساسی به وجود نیامده است و خصوصاً در حوزه نهادسازی و برنامه‌های اقتصادی، پیشرفت و دست‌آوردهای ملموسی وجود نداشته است. اما به‌رغم همه این‌ها، نمی‌توان برخی دست‌آوردهای مردم افغانستان طی این سال‌ها به سادگی نادیده بگیریم. آزادی‌های مدنی، گسترش رسانه‌ها، فعال شدن مکاتب و دانشگاه‌ها و امثال آن، از آن جمله‌اند. آیا می‌توان جامعه‌ای را تصور کرد که از همه آزادی‌های مدنی و حتی حق درس خواندن و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان و دختران این جامعه نام برد، دیگر این‌که تجربه تاریخی جامعه افغانستان به خوبی نشان می‌دهد که قربانی کردن عدالت به معنای زوال انسانیت و فضایل اخلاقی در جامعه بوده است. بنابراین، تحقق مصالحه ملی مستلزم پیش‌شرط‌ها و تمهیداتی است که بدون آن‌ها سخن گفتن از مصالحه واجد هیچ‌گونه معنی معقول و قابل توجیه نیست.

آیا بدون رسیدگی عادلانه به این جنایت‌ها و فاجعه‌آفرینی‌ها می‌توان انتظار داشت که جامعه افغانستان صلح با طالبان را تحت هر شرایطی بپذیرد؟ به‌نظر می‌رسد که پاسخ آشکارا منفی باشد. زیرا صلح بدون عدالت اجتماعی صلح نیست؛ بلکه تنها پاک کردن صورت مسئله است. و واضح‌ترین معنی آن این است که صلح امروز چیزی فراتر از تمهیدی برای جنگ‌های فردا نمی‌تواند باشد. زمانی که از من خواسته شود در این باب چیزی بگویم تصورم بر این است که چیزی برای گفتن در باب عدالت اجتماعی ندارم. به شما خواهم گفت که من واقعا چیزی درباره عدالت اجتماعی نمی‌دانم. چرا که در شرایط امروزی در افغانستان همه شعار از عدالت اجتماعی می‌دهند و در عمل چیزی دیگریست به‌طور نمونه می‌توان نام ببرم که اقلیت‌ها هم در افغانستان جز از مردم افغانستان بوده است ولی عدالت طوری در نظر گرفته شده است که نمی‌توانم از عدالت اجتماعی نام ببرم. ولی زمانی که از عدالت اجتماعی هم اگر نام گرفته می‌شود باز هم بی‌عدالتی می‌کنند.

عدالت را بر اساس قدرت‌های گذشته و موقف مالی و روابط موقعی تامین می‌کنند و کسانی که تا امروز از نظر مالی در یک موقف پایین بوده موفق نشده که از عدالت اجتماعی بهره‌برداری نماید و همه روزه مایوس شده و از نام ویا کلمه عدالت اجتماعی و طرز استفاده این کلمه متنفر می‌شوند. بنابراین حرف‌های خود را این‌گونه به پایان می‌برم؛ عدالت مساله‌ای نیست که فقط درباره آن فلسفه‌بافی کنیم. عدالت اجتماعی مساله‌ای نیست که ساعت‌ها درباره آن بحث انتزاعی کنیم. عدالت اجتماعی مساله‌ای نیست که بر مبنای آن غرب را متهم کنیم. باید متوجه باشیم که زمان به نفع ما نمی‌گذرد. هر چه بیشتر به بخشی از جامعه توجه کنیم مجبوریم جای دیگری را با خشونت رها کنیم.

زیرا در پیام حضرت پیامبر اسلام مسأله تساوی عمومی تمامی انسان‌ها، به‌صورت یک واقعیت عینی و علمی بیان گردیده است که این‌گونه برابری و عدالت بر مبنای یک فلسفه علمی و یک مکتب فکری استوار است. البته مفهوم پرادو کسیکالی که درباره تعریف و تفسیر سنتی «عدالت و برابری» از تحلیل‌ها و برداشت‌های بسیاری از دانشمندان و فلاسفه جهان معاصر به وجود آمده، بدون هرگونه تردید که از افکار و اندیشه‌های فلاسفه نامدار یونان چون ارسطو، سقراط و افلاطون الهام یافته است. و آنچه که برخی از فلاسفه جهان اسلام مانند شهید مطهری با الهام از اندیشه‌های ارسطو فیلسوف و دانشمند معروف یونانی که بیشترین اثری را بر متون دینی و فلسفی مسلمانان به‌ویژه فلاسفه و دانشمندان معاصر جهان اسلام داشته است به‌صورت بنیادی در بینش فلسفی ارسطو آن حکیم نامدار یونان قدیم نهفته است.

و ریشه این بینش معیوب را در نگاه فلسفی ارسطو نسبت به انسان و هستی باید جستجو کرد، انسان‌ها مساوی خلق نشده و برابر نیستند و رگه‌های این پدیده در موجودیت و طبیعت آفرینش و حیات اجتماعی انسان محرز است. ارسطو باور داشت و اساساً برده‌گی و بنده‌گی در بخشی از افراد انسانی را طبیعی و منطقی می‌داند به اساس تئوری فلسفی ارسطو «غلامان و برده‌گان آزاد خلق نشده و در طبیعت غلام و برده خلق شده اند.» از آن‌جای که این تئوری معیوب بر تمامی قضاوت‌های ما در تاریخ و جامعه اثر مستقیم دارد. لذا قضاوت انسان‌ها به‌ویژه فلاسفه و دانشمندان جامعه بشری را در حوزه شیوه و روش حکومت‌داری و مدیریت جامعه یعنی «دموکراسی و مردم‌سالاری» را فاسد و عامل انحطاط و آشفتنگی می‌داند. بزرگ‌ترین کاری که فقهای نظام طبقاتی گذشته و تاریخی کرده‌اند توجیه راست‌گرایانه احکام و احادیث و آیات است و رندانه‌ترین و آخرین شاهکاری که در زمان معاصر و در همین زمینه صورت گرفت اظهارات حضرت صیغت‌الله مجددی یکتن از روحانیون معروف جامعه افغانی است که حین اجرای مراسم تحلیف حامد کرزی به زبان آورد، و انتصاب حامد کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان را یک امر الهی خواند و برای اثبات این داعیه خود به آیه‌های از کلام خدا متصل شد و با اشاره به یکی از آیه‌های قرآن پاک چنین گفت:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ ۗ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ سوره آل عمران آیه ۲۶ بگو: «بارالها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری. (۲۶) شاید و لزوماً جلالت مآب حضرت مجددی علاوه بر این‌که باورهای اصلی‌اش را حکایت می‌کرد اخیراً و در آستانه‌ای انتخابات ریاست جمهوری با بازگشت از یک مسافرت نسبتاً مجلل کاری و تفریحی طی یک کنفرانس مطبوعاتی برای نخستین بار «واژه استخاره» را در حق حامد کرزی بکار گرفت. و در محضر ده‌ها خبرنگار و روزنامه‌نویس داخلی و خارجی اعلام کرد که من در رابطه به قضیه انتخابات افغانستان دست به استخاره بردم و از جانب خداوند بر من الهام شد که حامد کرزی را به مقام ریاست جمهوری افغانستان برگزینم.

تجارب مکانیکی جامعه‌شناسانه راجع به این سیستم مافیائی در افغانستان و جهان نشان می‌دهد که مغایر به مقتضیات زمان و نهادینه‌سازی شاخص‌های علمی در جامعه هرگاه عارضه‌ای و معضله‌ای در بخشی از جامعه و یا هم نقطه‌ای از جغرافیای کشور به مشاهده برسد بدون اندک‌ترین تعللی از شیوه‌ای عنعنوی مدیریت بحران در کشور یا همان میتود قرون وسطی‌ای «تطمیع» رجال و شخصیت‌ها استفاده اعظمی بعمل می‌آید. مفهوم عدالت اجتماعی به معنایی متفاوت با معنای آن در دوران باستان در اوایل قرن ۱۹ مطرح شد، به این خاطر عدالت امری اجتماعی است که با کیفرها و مجازات حقوقی سروکار ندارد بلکه بیشتر به سعادت و رفاه اجتماعی می‌پردازد. هوفه معتقد است عدالت اجتماعی در معنایی از آن، با مشکلاتی ربط پیدا می‌کند که در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ مطرح شدند و یا بیش از پیش مورد توجه قرار گرفتند که از نمونه آن می‌توان به بیکاری، درماندگی در دوران بیماری و سالخوردگی، محرومیت از آموزش حرفه‌ای و حتی فقر و تنگ‌دستی را نام برد.

چرا که «از دیدگاه فلسفه سیاسی، عدالت صفت نهادهای اجتماعی است نه صفت انسان و اعمال او. منظور از عادلانه بودن نهاد اجتماعی این است که حقوق و مسئولیت‌ها، قدرت و اختیارات، مزایا و فرصت‌های وابسته به خود را عادلانه توزیع کند. با توجه به این مقدمه به تعریف عدالت و عدالت اجتماعی از نظر صاحب‌نظران دیدگاه‌های گوناگون می‌پردازیم. دیویدگانیر و ژان ناروسن کارکرد عدالت را ایجاد ابزارهای اجتماعی می‌دانند که مردمی که اصولاً در پی نفع خود هستند را قادر می‌سازد روابط بهتری با هم داشته باشند. گروه اول عدالت را به مثابه بی‌طرفی و گروه دوم به مثابه منفعت متقابل تلقی می‌کنند. سیسرون نیز از جمله اندیشمندان است که چنین تعبیری از عدالت اجتماعی را ارائه کرده است. وی بر خلاف اندیشمندان یونان باستان که تلقی طبیعت‌گرایانه (و تناسب با طبیعت) داشتند، معتقد است که عدالت اجتماعی هیچ چیز نیست جز مساوات.

وی بر این باور است که انسان‌ها برابر خلق شده‌اند پس جوهر عدالت اجتماعی نیز برابری است. این تعبیر از عدالت اجتماعی در قرن بیستم در کتاب نظریه عدالت جان راولز آمده است. از نظر وی عدالت اجتماعی به مفهوم بی‌طرفی است و زمانی عدالت اجتماعی تحقق می‌یابد که دولت بی‌طرف باشد. جان راولز در کتاب خود دو اصل را به‌عنوان اصول عدالت اجتماعی مطرح می‌کند: هر کس باید از حقی برابر، متناسب با گسترده‌ترین نظام کلی آزادی‌های اساسی که با نظامی مشابه از آزادی‌ها برای همه سازگارتر باشد، برخوردار باشد.

نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم شود که اولاً، بیشترین منفعت را برای کم بهره‌ترین افراد، دربرداشته باشد. ثانیاً، مناصب و مشاغل، تحت شرایط مناسب و متناسب با نظام فرصت‌های برابر در دسترس همگان باشد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود اصل اول درباره آزادی و برابری استفاده از آزادی‌های اساسی و اصل دوم درباره نابرابری‌ها است. از نظر وی، بی‌عدالتی تنها آن‌دسته از نابرابری‌هایی است که به سود همگان نباشد. بنابراین، هرچند که در مفهوم عدالت اجتماعی، برابری فرصت‌ها و شرایط و بی‌طرفی به‌عنوان رکن اساسی آن به رسمیت شناخته شده است، از نظر جان راولز، برخی از نابرابری‌ها (نابرابری‌هایی که به سود همگان باشد) نیز پذیرفته می‌شود. مفهوم و ابعاد عدالت اجتماعی برابری و مساوات برابری از مهم‌ترین ابعاد و بلکه اصلی‌ترین معنای عدالت است.

معنای برابری این است که همه افراد صرف نظر از ملیت، جنس، نژاد و مذهب، در إزای کار انجام شده از حق برابر به منظور استفاده از نعمت‌های مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار باشند. از واژه عدالت در کتاب‌های لغت، معنای متعددی ذکر شده است؛ که مهم‌ترین آن‌ها، تساوی، مساوات، درستی و حقانیت است. به‌عنوان نمونه راغب اصفهانی می‌نویسد: عدل تقسیم کردن به‌طور مساوی است. ابن منظور نیز در کتاب لسان العرب، عدل را به درستی و حقانیت معنا کرده و آن را در برابر جور و ظلم قرار می‌دهد. امید که هیئت رهبری و تیم حاکم بر جامعه افغانی قادر شود آنچه که قابل قبول بر همه اقشار جامعه باشد، تطبیق گردد.

نتیجه‌گیری

با تحقق عدالت اجتماعی ما می‌توانیم از خشونت‌های ناشی از نابرابری‌های اجتماعی جلوگیری کرد. عدالت اجتماعی رابطه مستقیم با وحدت ملی دارد هر آن‌چیزی که وحدت ملی را به چالش بکشد باعث کم‌رنگ شدن عدالت اجتماعی هم می‌گردد. در افغانستان نبود عدالت اجتماعی در ساختار قدرت میان اقوام باعث به چالش کشیدن وحدت ملی گردیده است. به‌نظر بسیاری از اندیشمندان افغانستان اختلاف ملی مانع عمده در راه ایجاد ملت واحد در افغانستان گردیده است. پس تحقق عدالت اجتماعی یگانه راه برون رفت از بحران کنونی در افغانستان بوده می‌تواند. برای تحقق عدالت اجتماعی اولاً باید افراد مسلکی در صحنه ظاهر گردند و ضوابط را معیار کار خویش قرار بدهیم بدون در نظر داشت مصلحت‌های قومی و سمتی، در غیر آن عدالت اجتماعی در افغانستان پیاده نخواهد شد.

بخش هشتم؛ ایده‌های ملت‌سازی

افغانستان؛ جغرافیای واحد، ملت متفرق

عبدالجلیل موحد افغان^۱

چکیده

تعدد اقوام و ساختار مذهبی در افغانستان سبب شده تا رهبران سیاسی از هویت قومی به عنوان یک ابزار سیاست گذاری برای کسب و حفظ جایگاه و قدرت سیاسی استفاده کنند که این خود یکی از موانع ملت سازی بوده می تواند و از طرفی حکومت ها نیز نه تنها برنامه واضح و مشخص برای یکپارچه سازی باشندگان این جغرافیا نداشته اند بلکه گاهی برای حفظ و گسترش نفوذ خود، از هویت های قومی و مذهبی به عنوان یک ابزار سیاسی استفاده کرده است. نگارنده تلاش ورزیده تا به این پرسش که چگونه می توانیم یک ملت واحد شویم؟ پاسخ ارائه نماید که برای این منظور مطالعه الگوهای مشابه (از جمله ملت سازی در مدینه در صدر اسلام را به عنوان یک الگوی سنتی و ملت سازی در هندوستان را به عنوان یک الگوی جدید)، تشخیص موانع ملت سازی، ضرورت تعریف ارزش ها، منافع و هویت ملی و تدوین و اجرای یک راهبرد جامع برای ملت سازی در افغانستان را پیشنهاد نموده است.

مقدمه

تعلقات و منافی که منشأ در هویت های متفاوت قومی و مذهبی دارند، سبب تقابل این هویت ها در کشمکش های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را فراهم می آورد و به همین علت گاهی تعدد قومی و مذهبی یکی از دلایل شکننده گی اجتماعی و بی ثباتی سیاسی در جوامع مختلف بوده می تواند. افغانستان، کشوری که از بدو تشکیل تاکنون مورد تهاجم ابرقدرت ها بوده و مردم آن در هنگام موجودیت تهدید در برابر جغرافیا و آزادی شان همواره به گونه یک پارچه و متحد، ایستاده اند؛ نه توسعه طلبی انگلیس، نه ایدئولوژی اتحاد جماهیر شوروی و نه هم هیچ تهدید دیگر توانسته تا مردم این سرزمین را از آزادی محروم نماید. اما حکومت های موجود در این جغرافیا، همواره در تعریف ارزش ها و هویت ملی و تامین منافع ملی که به تامین ثبات سیاسی بی انجامد؛ ناموفق عمل کرده اند و گاهی سیاست گذاری های حکومت و رهبران سیاسی نه تنها کمکی به ملت سازی نکرده بلکه سبب افزایش فاصله های قومی و بی ثباتی سیاسی نیز شده است.

۱. کابل، عضو کنفرانس ملی جوانان 2021- | ajmowahed@gmail.com

استفاده ابزاری امیر عبدالرحمن خان از هویت مذهبی برای ایجاد یک حکومت متمرکز و سرکوب مخالفان سیاسی اش، انحصار سیاسی طالبان با استفاده از هویت‌های قومی و مذهبی و تعریف ساختار سیاسی حکومت و تقسیم قدرت بر مبنای ترکیب قومی در نبود یک احصائیه دقیق از نفوس اقوام ساکن در افغانستان پس از کنفرانس بن؛ از مواردی اند که می‌توان آن را در جمع رویدادهای در راستای افزایش بی‌ثباتی سیاسی و از موانع ملت‌سازی در دوره‌های مختلف برشمرد.

برای عبور از این چالش‌ها و داشتن یک دولت دارای ثبات سیاسی و یک ملت متحد و یکپارچه، موارد ذیل دارای اهمیت دانسته می‌شود.

۱ - مطالعه الگوهای مشابه

بعد از سقوط امپراتوری عثمانی و هم‌چنان بعد از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی سابق کشورهای زیادی با به دست آوردن استقلال پروسه ملت‌سازی را تجربه کرده اند که نمونه‌های موفق آن می‌تواند به‌عنوان الگوی مشابه مورد بررسی قرار گیرد.

در جامعه سنتی افغانستان، ملت‌سازی در اوایل ظهور اسلام در مدینه منوره؛ می‌تواند به‌عنوان یک الگوی سنتی و دینی مورد بررسی قرار گیرد. این‌که چگونه دو قومی (اوس و خزرج) که سال‌ها با یکدیگر در جنگ بودند، به یک ملت واحد و یکپارچه تبدیل شدند؟ و این‌که در جامعه قبایلی عرب، چگونه، مهاجرین مکه با باشندگان مدینه (انصار) جزء یک ملت شدند؟

از نگاه تعدد قومی و ساختار مذهبی، بررسی چگونگی ملت‌سازی در کشور هندوستان؛ می‌تواند به‌عنوان یک الگوی جدید، به ملت‌سازی در افغانستان کمک کند.

۲ - تشخیص موانع ملت‌سازی

بعد از بررسی الگوهای مشابه، باید با استفاده از روش‌های جدید علمی و سروی جامعه شناختی؛ موانع ملت‌سازی در افغانستان تشخیص شده و برای رفع این موانع راهکارهای علمی و عملی اتخاذ شود. در یک بررسی کوتاه می‌توان، تعریف ساختار قومی از قدرت، عدم موجودیت عدالت در ابعاد مختلف (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) و سیاست‌های مداخله‌گرایانه کشورهای مختلف در افغانستان را از موانع ملت‌سازی به حساب آورد.

۳- ضرورت تعریف ارزش‌ها، منافع و هویت ملی

متأسفانه تاکنون در قوانین و سایر اسناد رسمی اداری، کمتر از ارزش‌ها، منافع و هویت ملی تعریف صورت گرفته و در مواد آموزشی معارف و تحصیلات عالی در مورد اهمیت آن، آن‌گونه که باید، سخن به میان نیامده است.

بنابراین ضرورت است تا با در نظر داشت حساسیت‌های موجود و ترکیب قومی و ساختار مذهبی در کشور، از ارزش‌ها، منافع و هویت ملی تعریف واحد که مورد قبول همه بوده و ثبات سیاسی و اقتصادی یک دولت همه شمول را تامین کند، صورت گرفته و در مورد اهمیت آن مواد آموزشی در نصاب تعلیمی و تحصیلی کشور نیز گنجانیده شود.

۴- تدوین و اجرای برنامه راهبردی جامع ملت‌سازی

برای رسیدن به یک ملت متحد در افغانستان، پس از بررسی الگوهای مشابه، تشخیص موانع ملت‌سازی و تعریف ارزش‌ها، هویت و منافع ملی، باید یک برنامه راهبردی جامع برای ملت‌سازی با توجه به واقعیت‌های موجود در کشور تدوین شده و با یک جدول زمان‌بندی معین اجرایی شود.

جلوگیری از مداخلات خارجی، حفظ ثبات سیاسی و اقتصادی و یکپارچگی ملی و تامین عدالت در ابعاد مختلف (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) می‌تواند به‌عنوان اهداف راهبردی مورد توجه قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

با این‌که تهاجم و مداخله ابرقدرت‌ها در افغانستان از پهنای این سرزمین کاسته است و مبنای سیاست‌گذاری‌ها در سطح کلان و کار رهبران سیاسی اکثراً قومی بوده و کشورهای مختلف منافع خود را در نفاق و کشمکش میان اقوام و مذاهب جستجو می‌کند، ولی تاکنون این جغرافیا هم‌چنان واحد باقی مانده و هرچند که گاهی اختلافات و موضع‌گیری‌های قومی اوج می‌گیرد؛ با آنهم در موقع تهدید در برابر جغرافیا، مردم افغانستان همواره اتحاد و یکپارچگی خود را حفظ کرده است.

برای ملت شدن باید در نخست ملت‌سازی در کشورهای مختلف به‌عنوان الگوهای مشابه مورد مطالعه قرار گرفته و پس آن موانع ملت‌سازی در افغانستان تشخیص شده، از ارزش‌های، منافع و هویت ملی تعریف واحد، مدون و مورد پذیرش همه؛ صورت گرفته و در نهایت یک راهبرد جامع برای ملت‌سازی تدوین و اجرا گردد.

جستاری در مورد ملت‌سازی

نصیبه رحیمی^۱

مقدمه

ملت‌سازی فرایند ساختن یک هویت ملی با استفاده از قدرت حکومت است. هدف از این فرایند، نزدیک‌سازی مردم در چارچوب یک حکومت است تا از نظر سیاسی در بلند مدت پایدار و قابل دوام بماند. برای ملت‌سازی ممکن است از پروپاگاندا یا توسعه گسترده زیرساختی برای پروردن هماهنگی اجتماعی و رشد اقتصادی استفاده شود. توسعه رفتارها، ارزش‌ها، زبان، نهادها و ساختارهای فیزیکی که تاریخ و فرهنگ را روشن می‌کند، وضع حاضر را تجسم بخشیده، حفاظت می‌کند. و هویت آینده و استقلال یک ملت را تضمین می‌کند. به گفته اندریاس ویمر: دانشمند علوم سیاسی پوهنتون کلمبیا، سه عامل برای تعیین موفقیت ملت‌سازی در طولانی مدت نقش اساسی دارد:

❖ ایجاد ساختارهای مدنی در جامعه

❖ توزیع امکانات عمومی در کل سرزمین حوزه به شمول ملت

❖ ایجاد بستر گفتمان مشترک بین مردم

در دوران جدید، ملت‌سازی به‌ویژه در بین ملل آفریقایی، بالکان یا خاورمیانه برای بازتعریف جمعیت سرزمین‌هایی که توسط قدرت‌های استعماری یا امپراتوری‌ها، بدون در نظر گرفتن مرزهای قومی، مذهبی و... ایجاد شده‌اند بسیار حائز اهمیت است و بدون آن امکان ایجاد نهادهای ملی پایدار و منسجم متصور نیست. در این راستا ایجاد نمادهای مشترک مانند پرچم‌ها، سرودها، روزهای ملی، خطوط هوایی ملی، زبان‌های ملی، اسطوره‌های ملی و... بسیار مفید اند؛ که باید در سطح بالاتر به هویت ملی با تشکیل گروه‌های قومی و نژادی و زبانی مختلف در یک ملت باید لحاظ گردد. چرا که در بسیاری از موارد در دوران استعمار به عمد برای ایجاد شکاف در بین مردم با جابه‌جایی‌ها یا روش‌های مختلف، حاکمیت سعی بر ایجاد جمعیت ناهمگون قومی نموده اند. اگر تعادل بین هویت قومی و هویت ملی به شکل مناسب برقرار نگردد نه تنها ملت‌سازی رخ نخواهد داد، که رقابت‌های قومی و قبیله‌گرایی تمایلات جدای طلبانه و تجزیه ملت را به دنبال خواهد داشت. مانند تلاش بیافرا برای جدایی از نیجریه یا تقاضا مردم سومالی در منطقه اوگادن اتیوپی برای استقلال کامل. در آسیا بعد از استقلال هند از بریتانیا منجر به تجزیه هند به دو بخش هند و پاکستان و سپس تجزیه پاکستان شرقی به شکل کشور بنگلادش از نمونه‌های بارز سوء مدیریت استعمار در ایجاد ترکیب‌های جمعیتی نامناسب و تفکیکات مذهبی و قومی در قالب یک کشور واحد تحت سیطره استعمار بوده اند.

۱. فاریاب، عضو کنفرانس ملی جوانان-۲۰۲۱.

مشابه همین اوضاع باعث مشکلات متعددی در سودان و نسل‌کشی رواندا و بسیاری کشورهای آفریقا نیز در تاریخ معاصر مشاهده شده که سرزمین‌های جدیدالتاسیس، استقلال یافته از استعمار با توجه به عدم انسجام قومی، مذهبی، نژادی در داخل کشور حتی پس از سال‌ها امکان دست‌یابی به تعریف جدید از ملت واحد نرسیده‌اند. باید توجه داشت که بین دولت‌سازی و ملت‌سازی هنوز برخی ابهام‌ها وجود دارد که برخی اوقات اختلاف آن‌ها به شکل صحیح در نظر گرفته نمی‌شود. در مورد اولی منظور ایجاد زیرساخت‌ها و نهادهای دولتی است ولی در مورد دومی به هویت ملی اشاره دارد. از این رو اخیراً یکی از تعاریف مقبول‌تر که ارتباط بین دولت‌سازی و هویت ملی را در ملت‌سازی در کنار هم قرار داده است «استفاده از قوه قهریه دولت برای پیگیری تحقق انتقال پایدار ملت به دموکراسی» را روشی برای ملت‌سازی می‌دانند که با ترکیب سرمایه‌گذاری، استفاده از نیروی نظامی، نهادهای حاکمیتی و استفاده از تبلیغات برای ایجاد و تقویت هویت ملی و هویت قومی به مقصود می‌رسد که نمونه‌های موفق آن کشورهای چون کانادا، استرالیا، ایالات متحده آمریکا‌اند. که ضمن تنوع جمعیتی و قومی و حتی پذیرش مدام مهاجر توانستند ملت واحد و هویت ملی خود را ایجاد نمایند.

آمریکا پس از جنگ جهانی دوم در موارد متعددی کوشیده است با به‌کارگیری ابعاد نرم قدرت، خود را در چارچوب مشکلات و محدودیت‌های کاربرد قدرت سخت گرفتار نسازد. در این چارچوب آمریکا با موفقیت‌هایی (همانند ژاپن و کره پس از جنگ جهانی دوم) و همچنین شکست‌هایی (همانند ویتنام و خاورمیانه در سالیان اخیر روبه‌رو شده است. آمریکا در ابتدای قرن بیستم و یکم با بهره‌گیری از تجارب و درس‌های پیروزی و شکست در قرن بیستم کوشیده است تا در صحنه افغانستان با بهره‌گیری ترکیب عوامل قدرت به اهداف خود دست یابد.

آمریکا همزمان با حمله نظامی به افغانستان در سال ۱۳۸۰/۲۰۰۱م اقدامات ایجاد نهادهای سیاسی و زیربنای اقتصادی و اجتماعی را فراهم نمود. در همایش بن در سال ۱۳۸۰/۲۰۰۱م مجموعه‌ای از تصمیمات امنیتی، سیاسی و اقتصادی اتخاذ شد. پس از آن نیز همگام با مبارزه آمریکا با طالبان، فعالیت‌ها و برنامه‌های متعدد دیگری مانند برگزاری انتخابات و تشکیل دولت، توسعه ارتباطات و فناوری، تغییر سطح آموزش، گسترش فرهنگ غربی به اجرا درآمد. روشن است که فعالیت‌های متنوع و مستمر آمریکا در افغانستان را نمی‌توان تنها تحت عنوان نابودی گروه‌های تروریستی والقاعده تبیین کرد. تلاش برای ایجاد دولت جدید پس از سقوط طالبان توسط آمریکا، از اولین نمادهای سیاست جدید این کشور در افغانستان است. همچنین شواهدی مبنی بر شکل‌گیری هویت نوینی در ملت افغانستان وجود دارد. ملت‌سازی و دولت‌سازی در یک جامعه با زور اسلحه امکان‌پذیر نیست، اما برای فراهم نمودن زمینه‌های آن ممکن است فعالیت‌های نظامی صورت بگیرد.

نتیجه‌گیری

چنانچه بر اساس حمایت‌های بین‌المللی به صلح برسیم، اگر بر سر پروسه ملت‌سازی کار بنیادین انجام ندهیم، آینده پسا صلح تیره خواهد بود. خستگی از جنگ برای یک دور کوتاه طرفین جنگ را روی میز مذاکره به توافق اجمالی می‌رساند. یعنی این عامل باعث می‌شود، که با طالبان به یک منخرج مشترک برسیم، اما در نبود ملت‌سازی به صلحی دست می‌یابیم که نقاط واگرایی هم‌چنان حل نشده، مشتعل و زنده می‌ماند. مهم این‌که باید از سال‌های پسا بن درس بگیریم تا پس از دوحه دچار همان ناکامی نشویم. تلاش برای رفع شکاف‌ها و ایجاد مدل بومی ملت‌سازی، سبب ارایه ایده دولت قوی خواهد شد که این می‌تواند برگ برنده‌ای برای آینده افغانستان باشد.

چالش‌ها و راهکارهای ملت‌سازی در افغانستان

زرخشه اکسیر^۱

مقدمه

روند ملت‌سازی در همه کشورها یکی از موضوعات مهم و قابل بحث می‌باشد در این مقاله هم تلاش بر این گردیده است چالش‌ها و راهکارهای روند ملت‌سازی را در افغانستان مورد ارزیابی قرار دهیم. چالش‌های فراروی ملت‌سازی در افغانستان بی‌شمار است ولی در سطح کلان در این مقاله محور تاکید بر دو موضوع می‌باشد؛ چالش‌های روند ملت‌سازی در بعد داخلی و بعد خارجی. در بعد داخلی به مسأله ناسیونالیسم قومی و تعصبات قومی پرداخته شده است و در بعد خارجی به مسأله چالش برانگیز مرز دیورند توجه شده است.

راهکارهای ملت‌سازی

روند ملت‌سازی در افغانستان رابطه مستقیم با چالش‌های ذیل دارد در صورتی که این چالش حل شود دیگر موانع برای ملت شدن در افغانستان ایجاد نخواهد شد. این چالش‌ها در دو بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ داخلی و خارجی.

بُعد داخلی

در بُعد داخلی یکی از معضله‌ها و مشکلات افغانستان ناسیونالیسم قومی است. قومیت ریشه عمیقی در سیاست افغانستان دارد و از عناصر تعیین‌کننده و تاثیرگذار در ساختار قدرت سیاسی است. رقابت و فعالیت در عرصه سیاسی بر محور قومیت رقم می‌خورد و مشروعیت سیاسی از قدرت نشات می‌گیرد. در حالی که پذیرش اصل کثرت‌گرایی قومی در جوامعی دارای قومیت‌های متعدد یکی از اصول و مبانی سیاسی دولت‌های ملی بوده است. در افغانستان بسیاری از حکومت‌ها به قدرت رسیده، که با نادیده گرفتن این اصل، تلاش کرده اند، سیاست یکسان‌سازی را پیاده کنند که چالش‌های بسیاری را در جامعه ایجاد کرده است. از سوی دیگر، سیاست قومی افغانستان موجب بهره برداری ابزاری از قومیت توسط رهبران سیاسی این کشور شده است. در این پروسه این رهبران تلاش کرده اند، قوم را منبع مشروعیت و قدرت جلوه دهند که چالش عمده در مسیر ملت‌سازی است.

پس برای حل این معضل، قبول کردن کثرت‌گرایی است و بپذیریم که تنوع قومی در افغانستان وجود دارد به تفاوت‌های دینی، مذهبی و فکری احترام قایل شویم دیگر بحثی در مورد پشتون و تاجیک بودن در میان نباشد همه به دنبال یک هویت ملی باشیم افغان بودن و در سایه ارزش‌های مشترک زندگی کردن مانند: سرود ملی، بیرق ملی و فرهنگ مشترک. زمانی می‌توانیم یک ملت شویم که اتحاد، همبستگی و یکپارچگی میان مردم ما باشد. همه به تفاوت‌ها احترام قایل باشیم تبعیض‌های جنسیتی و قومی از بین برود و اصل شایسته‌سالاری حکم‌فرما باشد.

بُعد خارجی

منزعه دیورند تاثیرگذارترین عامل در سیاست خارجی حکومت‌های روی کارآمده در افغانستان است که پروسه تشکیل دولت ملی را نیز در این کشور با موانع و مشکلات بسیار مواجه کرده است، قضیه‌ای که اختلافات دیرینه ارضی و مرزی بین افغانستان و پاکستان را در بر می‌گیرد. موضوع دیورند به موضوع مورد بحث و مناقشه بین افغانستان و پاکستان تبدیل شده و آنچه پرونده را یکی از پرونده‌های لاینحل منطقه‌ای تبدیل کرده، حاکمیت عامل قوم‌گرایی بر آن است که یکی از مهم‌ترین آفات شکل‌گیری منافع مشترک ملی و به تبع آن دولت ملی در یک کشور است.

تفکیک هویتی میان اقوام پشتون دو طرف مرز دیورند به‌عنوان افغان و پاکستانی می‌تواند راه را برای استحکام ملت‌سازی در افغانستان هموارتر کند. این تفکیک هویتی البته در نتیجه تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب سیاسی در حکومت افغانستان بوجود خواهد آمد به رسمیت شناختن خط دیورند به‌عنوان مرز قانونی و رسمی میان پاکستان و افغانستان می‌تواند به تکوین دولت در افغانستان برای تعیین مرزهای سیاسی و نیز امنیت ملی خود کمک کند. اما سیاست‌مداران پاکستان به‌خوبی می‌دانند که مرزبندی میان اقوام پشتون در دو طرف خط دیورند، دست پاکستان را از میان اقوام پشتون کوتاه می‌کند.

بنابراین، وضعیت موجود به لحاظ استراتژیک به نفع پاکستان نیز است و احتمالاً این کشور با هرگونه تصمیم در خصوص تغییر وضعیت، مقابله خواهد کرد. عمده‌ترین مشکل افغانستان در راستای ملت‌نشدن؛ مسله بحث برانگیز دیورند است و پشتون‌های آن طرف مرز است بخاطر که از این مشکلات نجات پیدا کنیم باید از دیورند دست برداریم و واگذارش کنیم به پاکستان چون بر اساس رفراندوم که در آنطرف مرز صورت گرفته هیچ پشتونی آن طرف مرز خود را افغان نمی‌داند.

پس زمانی که آن‌ها افغانستان را خانه خود نمی‌دانند بلکه پاکستان را وطن می‌دانند پس باید دیورند را واگذر کرد چون نقطه عطف تمام مشکلات افغانستان دیورند است. انتحار، از هم‌پاشیده‌گی، موضوعات قومی و غیره همه عامل اصلی آن دیورند است و بیشترین درگیری‌های قومی هم بر همین موضوع است. این موضوع هم باعث از هم‌پاشیده‌گی ملت شده است چون پشتون‌های که از آن طرف مرز که خود را در افغانستان انتحار می‌کنند به نحوی، سایر اقوام ساکن در افغانستان؛ همه پشتون‌ها عامل قضایا می‌داند و اینجاست که شگاف ایجاد شده است بین اقوام. زمانیکه مرز به رسمیت شناخته شد. دست پاکستان کوتاه می‌شود و افغانستان به مسایل ملت‌سازی و دولت‌سازی خود می‌تواند بپردازد و افغانستان می‌تواند بالای اقتصاد خود کار کند و خود را به خودکفایی اقتصادی برساند بعد از خودکفایی روند ملت‌سازی سیر تاریخی و منظم خود را سپری می‌کند و اینجاست که ریشه‌های فقر از بین می‌رود و مردم ملت واحد و یکپارچه می‌شود. چون یکی از عوامل اوضاع نابسامان افغانستان همین مسأله فقر است؛ در صورت ریشه‌کن شدن آن ما هم می‌توانیم به صلح دست پیدا کنیم و هم می‌توانیم یک ملت واحد باشیم.

مدل اروپایی

تطبيق این مدل برای افغانستان برای روند ملت‌سازی می‌تواند کمک شایانی کند. اما نه کاملاً این طرح، این طرح باید با تغییراتی روبه‌رو باشد و بر طبق شرایط افغانستان تطبيق شود. طبق این مدل نخست یک ملت به وجود می‌آید و سپس براساس آن یک دولت شکل می‌گیرد. در واقع طبق این مدل، ملت‌سازی در یک روند طبیعی تاریخی تکامل پیدا کرده است. براین اساس همان‌گونه که گفته شد مدل از پایین به بالا، در طول زمان به تدریج و براساس برخی از عوامل (ارتباطات) یک گروه انسانی ساکن در سرزمین مشخص به یک فرهنگ واحد و بر مبنای آن به هویت مشترک دست می‌یابند و در جهت حفظ وجود متمایز و بهبود رفاه خود سعی در ایجاد دولت خود می‌نمایند. در واقع روشن است که در بیشتر جوامع این هویت مشترک واحد ابتدا در چهره هویت قومی تبلور پیدا می‌کند، و نهایتاً با ایجاد دولت خود، پیشرفت همبستگی و یکپارچگی و سوق دادن وفاداری‌ها از سطح قوم به سطح ملت، در قالب دولت ملی درمی‌آید. دولت ملی در بیشتر جوامع اروپایی واقعا در چنین روندی تحقق یافته است و به پیش رفته است در مدل اروپایی، مبنای پایه ملت اساساً قومی است (جیمز دابینز، ملت‌سازی در افغانستان، ص ۱۴)

نتیجه‌گیری

برای رسیدن به یک ملت واحد لازم است چالش‌های فراروی آن روند را مورد بررسی قرار دهیم و بدبختانه که این چالش‌ها در راستای ملت‌سازی در افغانستان هم‌چنان بی‌شمار است اما ما از دو بعد داخلی و خارجی به نکات مهمی همچون ناسیونالیسم قومی و مسله پرچالش دیورند پرداخته ایم.

روند ملت‌سازی با برداشتن این سدها در افغانستان تحقق خواهد یافت. در نخست ریشه‌کن ساختن مسایل قومی و نژادی و ایجاد حس همبستگی و همپارچگی ملی و همدیگرپذیری میان همه اقوام افغانستان، پذیرش کثرت‌گرایی و تنوع قومی در افغانستان و مسأله مهمتر در بعد خارجی پذیرش و به رسمیت شناختن خط مرزی دیورند بخاطر کاهش درگیری‌های قومی میان اقوام افغانستان و کوتاه کردن دست پاکستان در مسایل ملی و داخلی افغانستان از جمله راهکارهای برای تحقق روند ملت‌سازی در افغانستان می‌باشد.

برای ملت‌سازی در افغانستان جامع‌ترین و مشخص‌ترین طرح از دیدگاه من، مدل اروپایی می‌باشد زیرا زمانی که دست کشورهای بیگانه از افغانستان کوتاه شد افغانستان به خودکفایی اقتصادی دست پیدا کرد. روند ملت‌سازی فرایند تاریخی و طبیعی خود را سیر می‌کند و تبدیل به یک ملت واحد می‌شود.

چالش‌های فراراه ملت‌سازی در افغانستان

احمد فرید حمیدی^۱

چکیده

شواهد تاریخی تجربی حاکی از آن هستند که روند دولت-ملت‌سازی در کشورهای جهان سومی و در حال توسعه عمدتاً به صورت موفقیت‌آمیزی طی نشده است و با بحران‌های مهمی چون: بحران هویت، مشروعیت، ملت‌سازی و در نهایت خشونت‌های قومی و مذهبی مواجه بوده است. در این تحقیق، مسأله این است که موانع یا چالش‌های اجتماعی مهم فراروی دولت-ملت‌سازی در افغانستان کنونی چه بوده اند؟ فرضیه تحقیق آن است که شکاف‌های قومی نژادی و بحران هویت و خشونت‌های ناشی از این شکاف‌های فعال و ریشه‌دار، نقش آفرینی تروریسم و فرقه‌گرایی متعصبانه و کج‌اندیشی اینچنین جریان‌ها، فقر فرهنگی و سنتی بودن شدید جامعه از جمله چالش‌ها یا موانع مهم ملت‌سازی فراگیر در افغانستان بوده اند.

کلید واژه‌ها: ملت‌سازی، چالش‌ها، ساختار اجتماعی، جغرافیا

مقدمه

اول‌تر از همه باید بدانیم که ملت چیست و به چه اطلاق می‌شود. باید گفت که ملت (Nation) از ریشه از مفاهیمی چون تیره، تبار، طایفه و قبیله و قوم و نژاد تفاوت دارد. ملت یک مقوله نو و مدرن سیاسی و دست‌آورد ناسیونالیسم و مدرنیته یا مدرنیسم شمرده می‌شود. در باره ملت تعاریف گوناگونی از سوی دانشمندان مختلف ارائه شده است که در اینجا حتی فهرست نمودن برجسته‌ترین آن‌ها نیز از حوصله نوشته بیرون است. نخست می‌کوشیم برداشت خود را از این مقوله را بازتاب بدهیم.

ناگفته پیداست که، هنگامی که سخن از ملت در میان است، پیش از هر چیزی، یک توده معین انسانی مدنظر است. و می‌دانیم که این توده معین انسانی در یک گستره معین و مشخص سرزمینی به سر می‌برد. یعنی سخن از جغرافیای سیاسی مشخص می‌باشد. این گونه مفهوم ملت با مفهوم «کشور» درهم تنیده می‌شود. یعنی نمی‌توان ملت را جدا از کشور تصور کرد. گذشته از این‌ها، یک ملت در دولتی یا کشوری زندگی می‌کند که دارای حاکمیت ملی است.

۱. ولایت فاریاب، عضو کنفرانس ملی جوانان ۲۰۲۱.

هر کشور از خود منافع تعریف‌شده‌ی ملی، استقلال سیاسی و استراتژیک تعریف‌شده‌ی ملی دارد. به هر صورت، دیدگاه‌های اندیشمندان در باره مولفه‌ها یا سازواره‌های ذهنی و عینی سازنده ملت و ارکان اصلی هویت ملی متفاوت است. برای نمونه، «ارنست رنان» در تعریف ملت می‌گوید: «ملت نوعی هم‌بستگی معنوی است که با آگاهی تاریخی متمایز ایجاد و حفظ می‌شود.» روند سیاسی جدید در افغانستان پس از حکومت ۵ ساله طالبان اعتراضات جهانی در مورد عملکردهای نادرست طالبان و بالاخره پس از انهدام برج‌های تجارت جهانی در نیویورک در حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م شکل گرفت.

پس از حمله ۱۱ سپتامبر تصمیم آمریکا بر آن شد که به افغانستان تهاجم نظامی نماید. با این تهاجم آمریکا در افغانستان دخیل یک جنگ طولانی شد که پس از سال‌ها جنگ علی‌رغم پیروزی ظاهری و اشغال این کشور و موجب بعضی تحولات ژئوپولیتیکی در افغانستان گردید. از خصوصیات این تحولات حضور نیروهای ناتو، طولانی شدن جنگ، عدم سرکوبی قابل قبول طالبان نامنی و نشر تروریسم در پاکستان، از میدان خارج شدن مجاهدین و روی کار آمدن افغان‌های غرب‌گرا شد. اما هم‌چنان شاهد عدم شکل‌گیری دولت-ملت و نامنی در افغانستان هستیم. مجموعه تحولات فوق باعث شد تا پروسه ایجاد دولت-ملت هیچ‌گاه در افغانستان نتواند روندی جدی به خود گیرد و مجموعه مشکلات کنونی در این کشور باعث شود هم‌چنان نظام قبایلی به‌عنوان عنصر تعیین‌کننده در کنش‌های سیاسی افغان‌ها قرار داشته باشد.

ریشه‌های ناکامی ملت‌سازی در افغانستان

سرزمین

افغانستان کشوری است که در آن شاخص‌های جغرافیایی می‌تواند بر ساختار اجتماعی و کنش‌های سیاسی شهروندان آن کشور تاثیر بگذارد. در شرایط موجود افغانستان دارای ویژه‌گی‌هایی بارزی است. افغانستان کشوری محاط به خشکه است. این کشور در جنوب خود با مناطق قبایل نشین پاکستان هم‌مرز است که یکی از کانون‌های صدور ناامنی به این کشور محسوب می‌شود و به دلیل پیوندهای مردمی با این منطقه عملاً کنترولی بر این مرادوات ندارد. از طرف دیگر مناطق در کران‌های غربی مرز با ایران بیابان‌لم‌پزرع می‌باشد. در این میان این مسئله کارکردی دوگانه را برای افغانستان دارد.

چرا که افغانستان از یک طرف ادعاهای ارضی که می‌تواند خطری برای یک دولت ملت باشد را ندارد و از طرف دیگر این ویژه‌گی‌ها مشکلاتی را برای طی فرایند توسعه به‌عنوان بستر ساز حل معضلات را برای ملت‌سازی ایجاد نموده است که از همه مهم‌تر محصور بودن در خشکی بیشترین تاثیر را بر این ویژه‌گی گذارده است.

جمعیت

ماهیت هویتی افغانستان به سبب قوه قهریه اکثریت پشتون و ضعف حکومت مرکزی و رقابت‌های قدرت‌های بزرگ شکل گرفته و همه گروه‌های مردم در شکل‌گیری آن نقش نداشته‌اند. عملاً تجربه‌ی جمعیتی با هم بودن در قالب یک هویت مشترک در یک پروسه تاریخی تحت عنوان افغانی بودن شکل نگرفت و به همین خاطر چهار قومیتی یعنی پشتون، تاجیک، هزاره و اوزبیک کمتر باهم زندگی مشترک داشته‌اند و هم اکنون پس از ۲۵۰ سال از تشکیل کشور در پایتخت افغانستان از لحاظ نژادی جدای از هم‌اند. علاوه بر اینها این اقوام بزرگ در محدوده‌های خاص جغرافیایی و دور از هم در هر بخش‌های جداگانه افغانستان سکونت داشته‌اند؛ مثلاً پشتون‌ها عمدتاً در شرق و جنوب، تاجیک‌ها در شمال و نیز در بخشی از غرب کشور، هزاره‌ها در مرکز و اوزبیک‌ها هم در ولایات سمت شمال سکونت گزیده‌اند که در این همه مدت زمانی بین اقوام افغانستان مرادوات اجتماعی بسیار کمتر صورت گرفته که هنوز به شکل واقعی آن همدیگر را به شکل درست و مطلوب نشناخته و نپذیرفته‌اند.

هویت زبانی

زبان یکی از عناصر پایه‌ای هویت ملی به شمار می‌رود، که با کارکردهای چندوجهی خود جامعه ملی را هم سطح و هم‌شان نموده و مفاهیم و علایق و اتباع مشترک را پرورش می‌دهد. در افغانستان اما، زبان به‌عنوان مدل گسستگی و بیگانگی اقوام و اتباع کشور عمل کرده است. بدین معنی که تعدد زبانی موجود در جامعه، به چندگانگی ملی منجر شده و زبان‌های متفاوت نماد تشخیص و تمایز قومی و گاهی حتی نشانه‌های تعصب نژادی شده است.

چالش‌های مذهبی

دلیل بعدی که منجر به عدم تشکیل دولت ملت شد مسئله مذهب بوده است. شاید هیچ عنصری را به اندازه‌ی مذهب نتوان تاثیرگذار و تعیین‌کننده در مناسبات اجتماعی-قومی افغانستان برشمرد. مذهب از آنجا که در عمق اعتقادات و باورهای مردم افغانستان وجود دارد، در روح و سطوح سنت‌های قبیله‌ای نفوذ نموده است. دو سوم افغانستان را اهل سنت و یک سوم آنرا اهل تشیع تشکیل می‌دهد که در این میان آن‌ها پشتون‌ها، تاجیک‌ها، اوزبیک‌ها و ترکمن‌ها از جمله اهل سنت و هزاره‌جات و قزلباش از جمله اهل تشیع محسوب می‌گردند.

حافظه تاریخی افغانستان، تعارضات فردی و جمعیتی متواتری را به‌خاطر تعلقات مذهبی به یاد دارد. این تعارضات گاهی به رویارویی‌های خونینی منجر شده است. هرچند در گسترش این روند، منافع و اهداف سیاسی تاثیر فوق‌العاده داشته است اما زمینه‌ها و انگیزه‌های تقویت شده ذهنی جامعه شدیداً مذهبی، به‌طور گسترده فرصت رویارویی‌های مهارنشده را میان پیروان مذاهب رقیب فراهم کرده است.

نتیجه‌گیری

با توجه به بحث‌هایی که در بالا در مورد چالش‌های فراراه ملت‌سازی در افغانستان پرداخته شد، عواملی همچون سرزمین، جنگ طولانی ویرانگر، تعدد اقوام، نداشتن زندگی مشترک اقوام، دور ماندن اقوام از همدیگر از گذشته‌های زمانی دور، تعدد زبان و تعدد ادیان که سبب تعصب و تبعیض‌های کمرشکن از طرف حکومت‌های سرکوب‌گر و قبیله‌ی شده که از جمله موانع و چالش‌های مهم در فراراه ملت‌سازی در ادوار گذشته بوده است که مختصراً پرداختیم. چالش‌های دیگری که گاهی مستقیم و گاهی غیرمستقیم در مقابل ملت‌سازی در افغانستان وجود داشته اند، از جمله حکومت و حاکمیت، طالبان، مواد مخدر، رهبران محلی و جنگ‌سالاران و هم‌چنان دموکراسی و انتخابات است که بحث در این موارد از گنجایش مقاله بالا است.

چگونگی رسیدن به ملت واحد در افغانستان

محمد صبور فایز^۱

چکیده

در این مقاله به بررسی ضرورت‌های وحدت ملی و ملت واحد شدن پرداختیم؛ هدف اصلی این مقاله، آگاهی از چگونگی ملت واحد شدن بوده؛ بنابراین، نتیجه به دست آمده حاکی از این است: جهانی شدن با ویژه‌گی‌های تعاملی‌ای که دارد، به‌عنوان یگانه راهکاری در کنار امنیت، توسعه اقتصادی، اصلاح جامعه و دیگر راهکار تلقی می‌شود. اما در این راستا، جهانی شدن به‌عنوان راهکار مناسب قابل تامل است.

مقدمه

دستیابی به انسجام ملی بدون وجود یک قاعده اساسی و شکل‌گیری زیر ساخت‌های آن در نظام سیاسی و اجتماعی، سرزمینی یا فرا اقلیمی غیرممکن است و عینیت نمی‌یابد. اما ضرورت‌های اتحاد ملی چیست؟ پس چگونه می‌توانیم ملت واحد و منسجم باشیم؟ با اقتباس از عنوان این مقاله، سوال اصلی را مطرح کردیم؛ در این مقاله به این می‌پردازیم که چه ضرورت‌هایی در قالب راهکار برای وحدت ملی و ملت واحد بودن مناسب و مؤثر است.

چگونگی رسیدن به ملت واحد

در تفاوت میان دو واژه‌ی وحدت و اتحاد می‌توان گفت: وحدت به معنای «تنهایی و یکی بودن» است و اتحاد به معنی «باهم یکی شدن و به‌هم‌پیوستی» و انتخاب این کلمه در عبارت «اتحاد ملی» به روشنی جایگاه ملت را در روند به هم‌پیوستن و متحدشدن آشکار می‌کند. بنابراین، در ریشه‌یابی مفهوم اتحاد و انسجام با مفاهیمی دوگانه مواجه‌ایم که هم‌غیریت را می‌پذیرد و هم اتحاد را (عیوضی، ۱۳۸۶) جهان حال و آینده دنیای هویت است. ملتی که هویت دارد در واقع می‌تواند فریاد بزند و بگوید «من» حق حیات و زندگی خواهم داشت. به علاوه، همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، مفهوم انسجام و اتحاد در آنجا مطرح می‌شود که غیریت و تفاوت وجود دارد، لذا در یک رویکرد طبیعی در همان ابتدا تفاوت و تعدد پذیرفته می‌شود و آنچه مهم قلمداد می‌گردد، مدیریت این تفاوت‌ها و تعددهاست. از لوازم دنیای امروزی حفظ هویت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، مرزی و... است. دول استعمارگر با ولع بیش از پیش به استعمار همه‌جانبه دست می‌زنند. این واقعیتی است که همه انسان‌های منصف با هر ایدئولوژی، مرام و مسلکی این مسأله را تشخیص می‌دهند و می‌فهمند (عیوضی، ۱۳۸۶)

۱. ولایت پروان، عضو کنفرانس ملی جوانان ۲۰۲۱.

صرف نظر از این همه، یکی از ضرورت‌های مهمی که فراراه اتحاد و یک‌پارچگی مناسب و مؤثر است، جهانی شدن است که منصفانه پنداشته می‌شود. پدیده جهانی شدن، هم‌چنان که در سطح خرد، پدیده چندفرهنگی - چندقومی را تشویق و ترغیب می‌کند، در سطح کلان و در عرصه جهانی زمینه‌های تجانس فرهنگی قومی را فراهم می‌آورد. دامن زدن به پدیده چند فرهنگی، چند قومی و منازعات متأثر از آن ناشی از توصیه و تجویزهای نظام جهانی برای کشورهای در حال رشد و دشمنان سیاسی ایدئولوژیک تلقی شده است.

این مسئله در افغانستان به‌عنوان یگانه راهکاری تلقی می‌شود؛ درحالی‌که اقوام زیاد در این سرزمین به جاهای دیگر آدرس داده می‌شوند. چنانچه که در بالا ذکر کردیم، در سایر کشورها که ملت‌های یکپارچه هستند، وجود اقوام مختلف در درون جامعه، موجبات داد و ستد فرهنگی و اجتماعی را در طول تاریخ فراهم آورده است چرا که کشوری چند قومی هستند. در دیگر کشورها تنوع و کثرت‌گرایی امتیاز تلقی می‌شود از آن به‌عنوان یک پروسه که زیبایی می‌آورد حمایت می‌کند.

در افغانستان کثرت‌گرایی و تفاوت‌ها سرکوب می‌شوند. دوام و استمرار هویت، فرهنگ در طول تاریخ، مدیون گروه‌های مختلف قومی شده است و این نقطه به نماد یکپارچگی آنان مبدل گردیده است. پذیرفتن هویت‌های قومی - اقلیت‌ها بواسط دولت‌ها و شهروندان، دولت‌های شهروند محور، شهروندان دولت‌مدار یکی از راه‌های ملت واحد شدن است.

این فرضیه که در اثر جهانی شدن، شاهد رشد و گسترش هویت‌های قومی و در نتیجه به چالش کشیده شدن هویت ملی که نداریم؛ خواهیم بود، به لحاظ نظری و عملی قابل دفاع است. در راستای جریان جهانی شدن و به منظور شناسایی نوع رابطه فرهنگی، هویتی، قومی، تاریخی اقوام با فرهنگ سنتی و حاکم، می‌توانیم فرض را نه بر جدایی و تمایزپذیری، بلکه بر پیوستگی، تعامل و اثرگذاری فرهنگ‌ها بر یکدیگر در نظر بگیریم و با این فرض است که مهمترین زمینه برای گسترش روحیه و تمایلات جهان‌گرایانه در هویت افغانستانی را می‌توان در منشاء تاریخی آن ملاحظه کرد (بیات، ۱۳۹۸).

نتیجه‌گیری

در خصوص نتیجه بحث قابل ذکر است که همان‌گونه که در بالا ذکر کردیم، جهانی شدن با ویژه‌گی‌های تعاملی که دارد، به‌عنوان یگانه راهکاری در کنار امنیت، توسعه اقتصادی، اصلاح جامعه و دیگر راهکار تلقی می‌شود که بدون شک، راهکارهای متذکره، یعنی امنیت، توسعه اقتصادی و اصلاح جامعه و دیگر راهکارها نیز زاینده یک‌پارچگی و اتحاد است. اما در این راستا، جهانی شدن به‌عنوان راهکار مناسب راهگشا است.

مسیر رسیدن به ملت واحد در افغانستان

شرف الدین شرف^۱

مقدمه

در این مقاله سعی شده است تا راجع به اتحاد و همبستگی ملی، عدالت اجتماعی، دیدگاه دین مبین اسلام، اوضاع کنونی کشور و راه‌های حل که چگونه یک ملت می‌تواند به اتحاد و همبستگی برسد بحث شده است.

چنانچه می‌دانید، افغانستان یک کشور اسلامی است که مردم آن از اعتقاد محکم نسبت به دین شان برخوردار است، لذا بهتر است که مباحث عدالت اجتماعی، اتحاد و همبستگی مردم را از متن کتب دینی که همانا بهترین مرجع است به مردم و جوانان ما انعکاس داده شود، در این مقاله بیشتر به موارد فوق‌الذکر توجه شده و عدالت اجتماعی بین مردم، راه‌های حل و چگونگی رسیدن به آن را در پرتو دین مبین اسلام به ترتیب درآورده شده است.

در هر ملتی وحدت و همبستگی مردم موجب تلاش مشترک برای دست‌یابی به اهداف ملی و مانع وقوع طغیان‌ها و کینه‌توزی‌ها می‌شود. این امر مهم راه رسیدن به سعادت را، که غایت و نهایت محسوب می‌شود، فراهم می‌کند. اندیشمندان علوم سیاسی اتحاد و همبستگی ملی را از ارکان قدرت سیاسی دانسته‌اند که از چگونگی عکس‌العمل مردم در دفاع از منافع ملی و مصالح کشور حکایت می‌کند. در موقعیت بسیار حساس کنونی کشور، دشمنان ملت افغانستان تمام امکانات و ابزارهای انحصاری بین‌المللی خود را به کار گرفته‌اند تا به طرق مختلف به امنیت و وحدت ملی افغانستان ضربه بزنند و در میان صفوف مردم تفرقه ایجاد کنند تا بتوانند نفوذ و سلطه استعماری خود را تحمیل نمایند. افراد کلیدی جامعه، با آگاهی از این وضعیت، هر اقدام مؤثر، قرین به توفیق و متناسب با نیازهای ملت را مبتنی بر تلاش همه‌جانبه ملی می‌داند.

اتحاد اسلامی زمینه برای ملت‌سازی

یکی از مشکلات بزرگ و اساسی جامعه و نظام ما در همین جا نهفته است که متأسفانه اصل اساسی اسلام (اصل اتحاد) در جامعه ما به فراموشی سپرده شده و جای خود را به خصومت، تحریک حساسیت‌های سیاسی و قومی و ایجاد لجباجت‌ها و به راه انداختن جنگ، خشونت، نفرت و تنش داده است؛ نوشته‌ها، گویش‌ها، جناح‌بندی‌ها، موضع‌گیری‌ها و به‌ویژه سیاست‌های داخلی و خارجی ما لبریز از تند و افراط و تفریط و آن‌هم در جهت برهم‌زدن وحدت مابین افراد و اشخاص است که بالای آن‌ها می‌توان حساب کرد.

۱. ولایت کندز، کنفرانس ملی جوانان 2021. Sharaf.kunduz@gmail.com

خشونت، عصبانیت، پرخاشگری، ستیزه‌جویی، دشمن‌تراشی، حرمت‌شکنی، تغییر، تخریب و هتک حیثیت افراد و اشخاص در جامعه ما بیداد می‌کند و هر روز از کاه کوه ساخته می‌شود. آیا با وضع موجود می‌توان جامعه را نمونه یک جامعه متعادل اسلامی دانست؟ آیا نحوه تعامل تشکل‌های سیاسی و سیاست‌های داخلی و خارجی ما بر اساس وحدت است؟ اگر چنین است، این همه مشکلات داخلی و خارجی، سیاسی و اقتصادی از کجاست؟ این همه منازعات و کشمکش‌های عبس و خسته‌کننده برای چیست؟ اگر عده‌ای در کشورداری برای استقلال، مفهوم و جایگاهی قائل نشوند و آن را عامل بازدارنده‌گی بدانند و متقابلاً عده‌ای دیگر آن را در تعارض، ستیزه‌جویی، پرخاشگری، دشمن‌تراشی و یک‌دندگی خلاصه کنند و ارتباطات عادی را وابستگی بدانند و سیاست تعارض را به استقلال‌طلبی مشتبه سازند و از دست رفتن نیروها و فرصت‌ها و استهلاک توان ملی را موجب گردند، آیا آرمان اشخاصی که عمر خود را فدای اتحاد و همبستگی کرده است تحقق یافته است؟ آیا می‌توان از این طریق به اقتدار ملی و بین‌المللی رسید و با ضعف، نیاز، فقر و فلاکت به عزت و استقلال دست یافت؟

این اختلاف واژه دو وجهی است. یک وجه با رعایت اصول و متون دینی به تحکیم روابط مبذل خواهد گردید و وجه دیگر به تفرقه و جدایی منجر خواهد شد؛ که این وضعیت، صفا و آرامش را از جامعه سلب می‌کند، مردم و جوانان را رو درروی هم قرار می‌دهد، اتحاد ملی و انسجام اسلامی را مخدوش می‌سازد، حرمت‌ها را می‌شکند و خانواده‌ها و مردم جامعه را روزبه‌روز از هم دور می‌سازد. ما امروز، هم در سطح دولت و حکومت و هم در سطح مردم و جامعه، در تمام زمینه‌ها حتی در قانون‌گذاری و سیاست‌های داخلی و به‌ویژه در سیاست‌های بین‌المللی و خارجی به وحدت کلمه و به اصل اخوت و برادری و محبت و هم‌پذیری بیش از هر عامل دیگری نیازمندیم. امروز جامعه ما نیازمند آرامش و انسجام ملی و تشنه رحمت و محبت است که این امر با زور و فشار حاصل نمی‌شود. اهمیت این امر تا آنجاست که خداوند به پیامبر خویش می‌فرماید: «ای پیامبر رحمت، از رحمت خدا بود که تو نرم‌خوی و مهربان شدی و اگر تندخوی، سخت‌دل و سخت‌گیر بودی، حول محورت گرد نمی‌آمدند.» (آل عمران، ۱۵۹). جامعه افغانستان، جامعه‌ای است متنوع و دارای هویت خاص فرهنگی اجتماعی. افغانستان با تمدنی دیرینه، با قبول اسلام، فرهنگ افغانستانی اسلامی را پذیرفت. البته نباید فراموش کرد که در طی تاریخ در داخل این فرهنگ، خرده‌فرهنگ‌هایی هویت خویش را تعریف کردند و در عین حال با این فرهنگ بزرگ نیز همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند. پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن و ... همه افغان‌اند و مسلمان، و هویت برتر خود را در افغانستان عزیز جستجو می‌کنند.

نتیجه‌گیری

افغانستان امروز بیش از همیشه به همدلی، وحدت، دوستی و اتحاد حاد مردمش نیازمند است. در شرایطی که از یکسو دشمنان خارجی برای خدشه‌دار کردن عزت و غرور ملت مسلمان افغانستان زمین از هیچ تلاشی روی گردان نیستند و از طرفی افغانها در آستانه‌ای ورود به شرایطی تازه و افتخارآفرین به دلیل دستاوردهای علمی و ملی خویش به سر می‌برند، این تهدیدها معنای تازه‌ای به خود گرفته است. افغانستان متعلق به همه افغانها است از هر قوم، نژاد و زبانی، و در سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی توجه و دقت بیشتر در حفظ حرمت اقوام مختلف اصیل افغانی و جلوگیری از فتنه‌انگیزی و ایجاد اختلاف بین اقوام از ضروریات نظام اسلامی و افغانستان متمدن می‌باشد.

اگر مجموعه گروه‌ها و احزاب در کشور و مجموعه مذاهب ارتباط خود را بر مبنای مشترکات یکدیگر تنظیم کنند، شاهد خواهیم بود که وقتی بحث وحدت و بزرگی جهان اسلامی در میان است همه در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و در این حال بلوغ سیاسی و رشد اخلاقی و معنوی را در کشور و کل بلاد اسلامی مشاهده خواهیم کرد. مسئولان جهان اسلام، سازمان کنفرانس اسلامی، متفکران جهان اسلام، به‌ویژه علمای اهل دین اسلام باید با طرحی وحدت‌محور و هم‌فکری، به منظور حفظ انسجام اسلامی، که عامل مهم اقتدار هر چه بیشتر امت اسلامی است، کوشش نمایند و برای خشتی‌سازی توطئه‌های دشمنان علیه جهان اسلامی عزم و اراده نمایند.

دولت‌سازی در افغانستان

محمد ظاهر رحیمی^۱

چکیده

دولت‌سازی یک از مباحث مهم در عرصه بین‌الملل بوده و تلاش جهانی بر این شده تا زمینه دولت‌سازی فراهم گردد. افغانستان در ادوار تاریخ موفق به دولت‌سازی نشده است و زمینه دولت‌سازی تا حدی شکل گرفته است ولی برای ملت‌سازی هیچ اقدام صورت نگرفته است. تلاش بر این گردد که فرصت‌های لازم دولت‌سازی را بها دهیم.

واژه‌گان کلیدی: ملت‌سازی، دولت‌سازی، چالش‌ها، فرصت‌ها و راهکارها

مقدمه

دولت-ملت‌سازی یک از مباحث جدید در عرصه علوم سیاسی تلقی می‌گردد. ملت‌سازی در افغانستان تا هنوز تحقق پیدا نکرده است و برای رسیدن به دولت در ادوار تاریخ تلاش‌های شده است و اما این تلاش‌ها ناکام شده است. دولت‌های متعددی در این جغرافیا شکل گرفته است و اما نتوانسته است بقا و ماندگاری خودش را حفظ کند و به معنی روشن‌تر افغانستان از نگاهی موقعیت ژئوپولیتکی به‌عنوان یک دولت مصنوعی قلمداد می‌گردد که با داشتن مرزهای تحمیلی و ملت را از طریق سیاست سرکوب‌گری گردهم آورده است.

در دو دهه گذشته فرصت‌های دولت‌سازی فراهم بود ولی هیچ پلان عملی و اراده ملی وجود نداشت که بتواند یک روحیه ملی در برابر دشمنان این خاک ایجاد کند. امروزه لازم است که تمام اقوام افغانستان در کنار هم ایستاده شود و ملت‌سازی را مقدمه‌ای بر ایجاد دولت‌سازی نمایند و تدبیر و اراده ملی بودن را در این جغرافیا نهادینه سازد.

دولت‌سازی: به روند گفته می‌شود که در آن به مفهوم توسعه نهادهای حکومت‌داری کاربرد پیدا می‌کند. و دولت‌سازی به روند که جهت کارآمدی دولت، و ملت‌سازی روند است که یک هویت ملی و ملت‌محوری شکل گیرد.

کیت جگیز چنن تعریف از دولت-ملت‌سازی ارائه کرده است: «دولت‌سازی فرایند است که دولت نه تنها از منظر سودمندی اقتصادی و اجبار حکومتی بلکه از نظر قدرت نهادی و سیاسی رشد پیدا کند.»

۱. ولایت بامیان، عضو کنفرانس ملی جوانان ۲۰۲۱.

قدرت دولت را به سه چهره به نمایش می‌گذارد:

(۱) ظرفیت‌های ملی

(۲) ظرفیت‌های سیاسی

(۳) انسجام نهادی

اما از منظر دیگر دولت‌سازی به فرایند گفته می‌شود که در طی آن یک اقتدار مشروع جهت تامین نظم، حقوق و دست‌یابی به ثبات سیاسی در چارچوب یک دولت‌ملت تاسیس می‌یابد.

فرایند دولت‌سازی عبارت است از:

(۱) توسعه تدریجی یک حس همسانی با دولت و ایده‌آل و فلسفه سیاسی در میان اعضای اجتماعی سیاسی؛

(۲) گسترش ارتباطات اجتماعی در میان اجتماعات؛ گروه‌های فرعی و خرده‌فرهنگ‌ها؛

(۳) فرسایش تدریجی تعهدات اجتماعی، اقتصادی و روانشناختی سابق و اکتساب الگوهای جدید جامعه‌پذیری و انس و الفت با ارزش‌های جدید؛

(۴) توسعه امکانات زیربنایی، خطوط ارتباطاتی و قوانین اقتصادی برای جریان وسیع تر کالا و خدمات مختلف؛

(۵) تعریف که موسسه راند و شورای روابط خارجی ایالات متحده آمریکا ارایه کرده است تقلیل به دولت‌های پسا استعمار و جنگ دانسته است و چنین است « فرایند ایجاد نظم مدنی و کارکردهای حکومتی در کشورهای که از یک دوره جنگ یا دیگر اشکال اغتشاش بیرون آمده است.»

از این جهت در کشور ما جریان مختلف دولت‌سازی پدید آمد و ناکامی‌های در پی داشته است و نیاز می‌دانم که چالش‌های که در عرصه دولت‌سازی وجود دارد بیشتر به بحث گرفته شود تا اصل معما را بدانیم.

چالش‌های دولت‌سازی

اگر تاریخ دولت‌سازی را مطالعه کنیم به دو مدل از دولت و ملت‌سازی بر می‌خوریم که یک مدل اروپایی و دیگری مدل آمریکایی است. در مدل اروپایی ابتدا ملت‌ها شکل گرفته است. ایجاد یک هویت همگانی و به میان آمدن روحیه جمعی است. که در آن همه مردم و ملت‌ها به توافق رسیده است و بعد آن به ایجاد دولت اقدام کرده است. در مدل آمریکایی، ابتدا دولت شکل گرفته است. دولت زمینه برای ملت‌سازی فراهم نموده است و تساهل در امر ملت‌سازی را نهادینه کرده است.

در کنار این مدل‌ها؛ دولت‌ملت‌سازی بین‌المللی که به صورت عمده تجارب دهه ۱۹۹۰ در بالکان، عراق و افغانستان به کار گرفته شد و در این مدل طرح و ساختار ملت‌سازی از بیرون به تعریف گرفته می‌شود و در ابتدا دولت شکل می‌گیرد و بعد آن به ساختار جامعه منظم و با ثبات اقدام می‌کند. در افغانستان با شکل‌گیری دولت‌های متعددی که در حدود چهار دهه ایجاد گردیده بود نتوانست راهکار عملی در جهت دولت‌ملت‌سازی ارایه کند.

در نگاهی واقع‌بینانه و به دور از پیش‌داوری و بدون آنکه به دنبال مقصر بگردیم، می‌توان گفت مشکل در ذات قدرت مشروع در افغانستان نهفته است. افغانستان حداقل طی چهار دهه با این مشکل روبرو بوده و راه حل قابل قبولی در این زمینه بدست نیامده است. و این نگاه قدرت مشروع تحت تاثیر دو واقعیت مهم قرار گرفته است.

(۱) نگاهی ایدئولوژیک به قدرت در قالب:

- اسلامی کردن قدرت بر مبنای تفکر اخوانی
- اسلامی کردن قدرت بر مبنای تفکر دیوبندی
- عرفی کردن قدرت، چپ مارکسیستی و لیبرال دموکراسی

(۲) نگاهی قومی به قدرت: این نگاه قومی زمینه ایجاد دولت‌های قومی گردیده است که پیشینه تلخ در راستای دولت‌داری دارد.

نگاه ایدئولوژیک به قدرت و نگاهی قومی به قدرت هر دو افغانستان را همواره در جنگ قدرت نگه داشته و صلح و ثبات و مهم از آن شکل‌گیری دولت‌ملت در آن را جلوگیری کرده است. حاصل این وضعیت شکست تجربه قدرت در افغانستان است. می‌توان گفت که افغان‌ها در چهار دهه گذشته تقریباً همه شکل‌های شناخته شده قدرت را تجربه کرده‌اند و در همه‌ای آن‌ها ناکام بدرآمده است.

نورمحمد تره‌کی تجربه قدرت مارکسیستی را به آزمایش گذاشت و شکست خورد. اسلام‌گرایان اخوان المسلمین؛ جمعیت اسلامی در اندیشه اسلامی کردن ساختار قدرت تن به جنگ داخلی دادند و شکست خوردند. اندیشه دیوبندی در قالب طالبان به اسلامی کردن قدرت به سبک خودش برآمد و شکست خورد و با دخالت آمریکا و استقرار دولت لیبرال دموکراتیک حامد کرزی که انتظار می‌رفت افغان‌ها از تاریخ آموخته باشند و تجربه نوین را در قدرت به نمایش بگذارد، باز هم با روال سنتی و تاریخی خود حرکت کردند و اکنون این تجربه به شکست قطعی مواجه شده است.

لازم می‌دانم که به چرایی این شکست قدرت پردازم که تا مسأله بهتر واضح شود. در افغانستان قدرت‌های حاکم همیشه با بحران مشروعیت، بحران هویت و بحران مشارکت مواجه است که زمینه یک حکومت غیر قابل قبول و مشروع را ایجاد کرده است. به این دلیل به یک دولت ضعیف و ناکام تبدیل شده‌ایم. در کنار این قدرت‌های حاکم همیشه با یک سیاست و پالیسی مشخص یک کشور بیرونی و استفاده کردن از این خاک به منظور اهداف منحصر به خود همیشه چالش‌زا و تنش‌بار بوده است. و این دخالت و اجبر گرفتن‌ها؛ سبب گردیده که اقتدار، حاکمیت ملی و ملت‌دولت‌سازی همیشه به معامله گرفته شود. از حکومت کمونیستی تا حکومت لیبرال دموکراسی همه‌ای شان به موقف یک دولت دست‌نشانده و از عدم استقلالیت سیاسی و اقتصادی برخوردار بوده است.

چالش‌ها

معضل و بحران دولت‌سازی ما در ادوار تاریخ با چالش‌های قطب‌های قدرت جهان مواجه بوده است. دولت‌های شکل گرفته در تاریخ منحصر به اهداف قدرت‌های بیرونی بوده است و ملت در تعیین و انتخاب دولت کدام نقش کلیدی نخواهند داشت؛ به‌طور مثال در سال ۲۰۱۴ در آستانه انتخابات ریاست جمهوری بودیم که در آن اراده شهروندان کشور به زبانه‌های سلیقه‌های قدرت انداخته شد و اراده «جان کری» به‌عنوان تمثیل‌کننده دموکراسی و تعیین سرنوشت سیاسی و دولت‌سازی گردید. اما ملت‌سازی برعکس دولت‌های غربی در افغانستان تحقق پیدا نکرده است. اگر تاریخ ملت را در زیر چتر دولت مطالعه کنیم. همیشه قشر از ملت در سایه‌ای سیاست سرکوب برای زنده ماندن تلاش کرده است.

در قرن ۱۹ عبدالرحمن خان در پی ایجاد حکومت مرکزی شدند و یگانه سیاست که در پیش گرفتند؛ کشتار و حشایانه‌اش بود که می‌توان گفت علاوه بر دیگر اقوام در حدود ۶۳٪ از قوم هزاره را قتل عام کرده است. همین سیاست تا امروز در روان و ایده دولت جاری است. محمد اشرف غنی در کنار تمام مشکلات و ناامنی‌ها در روزهای حاکمیت خویش در پی تصفیه دستگاه حکومت از وجود سایر اقوام دیگر است. از این جهت ملت‌سازی فرایندی است که از درون باید شکوفا گردد و علایق‌های نفاق و تفریق را با اراده خود ناپدید سازند. این گام بود که جامعه غربی برداشته است؛ هنوز ما برنداشته‌ایم. آنچه در اروپا پدید آمد، به میان آمدن یک عصر خرد و خودآگاهی بود که برای به‌وجود آمدن اهداف و آرمان‌های مشترک، ملی شدن و این زمینه ساز دولت مدرن گردید. ولی در افغانستان هنوز به محور باورهای قومی، مذهبی، سمتی و تاریخی هستیم. باید علاوه کنم که هنوز قشر نخبه سیاسی ما از فرایند ملت‌سازی دور باقی مانده است و ظرفیت و صلاحیت در راستای تحقق یک اجماع و وحدت ملی را نداشته است.

فرصت‌ها

در دوران دولت لیبرال دموکراسی فرصت‌های بارز جهت تحقق ملت‌سازی وجود داشت. متأسفانه دولت و سیاسیون غرق در مسایل اتنیکیتی و پروژه شخص‌محور خود بود. در این دوران هیچ گام عملی برای رسیدن به ملت‌سازی برداشته نشده است و مورد توجه دولت مردان و جامعه بین‌المللی واقع نگردیده است. مکاتب و دانشگاه‌ها در سطوح پائین از کیفیت قرار گرفتند که حتی دانشگاه محل جذب و تبلیغ اندیشه‌های افراطی و تروریستی قرار گرفته است.

اتحاد قومی و تداخل فرهنگ‌ها در سطح کلان به وجود نیامده و جهت ایجاد فاصله‌های عمیق اجتماعی؛ دولت به اعمال‌های جهت‌دار اقدام نمود و عملاً گام‌های تبعیض را برداشته است.

نتیجه‌گیری

افغانستان هنوز قادر به ایجاد روند دولت‌ملت‌سازی نشده است. هر روز جریان‌های مختلف فکری و ایدئولوژیک پدید می‌آید. زمینه افراطیت و نفاق را بیشتر می‌سازد. از طرفی در این کشور سطح سواد و دانش عمومی پایین بوده و بحران ملت‌سازی بیشتر می‌گردد. برای این‌که ما از این معضل عبور کنیم یک سلسله اقدامات اجرایی را عملی کنیم که به‌عنوان راهکار برای رسیدن به دولت‌ملت‌سازی قلمداد می‌گردد.

و سطح سواد و دانش عمومی باید بلند برده شود و در تمام ساحات کشور از دین و مذاهب قرائت درست ارایه و صلح‌جویانه ارایه شود.

- سطح عدالت و برابری اجتماعی مشتمل بر فرصت‌ها، رفع شکاف‌های قومی، شایسته‌سالاری، عدالت سیاسی، اقتصادی و عدالت فرهنگی.
- عدالت میان قومی مشتمل بر ممانعت از پاکسازی قومی، ارتقای سازوکاری تقسیم قدرت و احترام به تنوع اقوام.

راهکارهای ایجاد ملت واحد در افغانستان

محمد بشیر شایان^۱

چکیده

بحث ملت‌سازی از جمله بحث‌های داغ و از مهم‌ترین مسأله‌ای پیش‌روی کشورهای است که برای دستیابی به توسعه‌ی سیاسی می‌کوشند. این مقاله می‌کوشد تا با بهره‌گیری از نظریه‌های ملت‌سازی و فرایندهای آن، به بررسی روند پیموده‌شده‌ی ملت‌سازی در افغانستان، چالش‌ها و مشکل‌های سد راه آن بپردازد. سوال اصلی در این پژوهش این است که چگونه می‌توانیم یک ملت شویم؟ آنچه که از این پژوهش برمی‌آید گویای آن است که وضعیت و فرآیند ملت‌سازی در افغانستان همواره با چالش‌ها همراه بوده و تفاوت‌های چشم‌گیری با نظریه‌ها و تحلیل‌های رایج درباره‌ی ملت‌سازی در کشورهای دیگر دارد. در واقع اینطور به نظر می‌رسد که ویژه‌گی‌های تاریخی، فرهنگی، عوامل دینی و مذهبی و فرهنگ اجتماعی ویژه‌ای کشور ما نقش بنیادی در پی‌ریزی پایه‌های ساختار توسعه‌ی سیاسی بازی می‌کنند. همین امر موجب شده است که مدل‌های صلح‌سازی و ملت‌سازی کشورهای خارجی به ناکامی گراییده و مؤید این نکته باشد که الگوهای وارداتی یا بیرونی لزوماً تنها راه دستیابی به صلح و ملت‌سازی نیست.

واژه‌های کلیدی: توسعه‌ی سیاسی، فرهنگ اجتماعی، جامعه‌ی جوان، طالبان، دولت

مقدمه

در دوره‌ی پسا طالبان و آغاز جمهوریت؛ روند جدیدی در کشور شکل گرفت که به کلی متفاوت از دوره‌های قبل محسوب می‌شد. حضور نیروهای بین‌المللی، نظامیان آمریکا، شعار دموکراسی و حاکمیت براساس رای مردم اولین چیزهای بودند که هم از طرف کشورهای خارجی و هم از سوی نیروهای داخلی مخالف طالبان مطرح شد. این شعارها در شکل‌گیری نظام سیاسی جدید کشور امر تازه‌ای بود، از همین رو مقبول افتاد؛ چون مردم افغانستان قبل از آن انتخاب دولت و حاکمیت براساس رای مردم و ارزش‌های چون دموکراسی را تجربه نکرده بودند. طرح جدید نظام سیاسی کشور در ظاهر یک نظام دموکراتیک بود، طی دوره‌ی پنج ساله و طی شدن مرحله‌های نظام‌سازی و مشروعیت دهی همانند انتخابات و لویه‌جرگه برای تدوین قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و مجلس نمایندگان، تقویت و تأیید شد.

1. کابل، عضو کنفرانس ملی جوانان 2021-، دانشجوی دانشگاه کابل | bashirshayan4@gmail.com

با آن هم اگر نگاه عمیق‌تری به دو دهه‌ی اخیر بیندازیم، به نیکی در می‌یابیم که چالش‌های زیادی در ارتباط با ساختار و ماهیت نظام سیاسی کشور می‌تواند مطرح باشد. چالش‌های گوناگون فرهنگی، امنیتی، اجتماعی، اقتصادی و درکل عدم اعتماد از ثبات سیاسی که این روزها برجسته‌تر گردیده، موضوع اصلی به شمار می‌آیند. همه‌ی این موضوعات موجب شدند تا در محفل‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و سیاسی سخن از تامین وحدت ملی و ملت‌سازی به میان آید؛ اما در نگرش ژرف‌تر و اکادمیک این تردیدها می‌تواند در قالب سوال از ساختار و ماهیت نظام سیاسی کشور به‌خصوص در روند ملت‌سازی و تامین عدالت اجتماعی خودنمایی کنند.

روش تحقیق

در این تحقیق از روش گردآوری کتابخانه‌ای و فیش برداری از این منابع و هم چنان استفاده از منابع معتبر اینترنتی شامل اسناد و مقاله‌های تحقیقی موجود در آرشیو مجلات معتبر و کتاب‌های نوشته شده داخلی و خارجی در رابطه با ملت‌سازی و نقش جوانان در تامین وحدت ملی تهیه شده است. سوال اصلی در این تحقیق این است که چگونه می‌توانیم یک ملت واحد شویم؟ در جواب به این سوال فرضیه براین مبنا استوار است که با توجه به مشکلات و چالش‌های موجود در روند ملت‌سازی در دو دهه‌ی گذشته، چارچوب یک روند جدیدی برای تامین وحدت ملی و ایجاد ملت‌سازی را شکل دهیم.

مشارکت نهادمند

جامعه‌ی افغانستان همانند سایر جامعه‌ها از اقشار مختلف تشکیل شده و جامعه‌ای که عاری از اقشار و طبقات باشد وجود ندارد. این طبقات و اقشار مختلف باعث شکل‌گیری مطالبات و تقاضای گوناگون می‌شود. این مطالبات خود باعث ایجاد مشکلات نمی‌شود، بلکه نحو مدیریت آن‌ها است که آن‌ها را منحنی فرصت یا تهدید مطرح می‌کند. نحو مدیریت این تقاضاها و مطالبات اقشار مختلف جامعه در دو دهه‌ی اخیر نیز همانند گذشته خالی از اشتباه نبوده و چالش‌های جدی در آن دیده می‌شود؛ اما اگر نظام سیاسی به گونه‌ای باشد که ابزارهای مشارکت قانونی وجود داشته باشد و مردم بتوانند تقاضای خود را در سطح سیاست عمومی بازتاب دهد و دولت نیز پاسخ‌گو باشد، رابطه‌ی دوستانه‌ای بین دولت و ملت ایجاد خواهد شد که خود می‌تواند در روند ملت‌سازی تاثیر بسزایی داشته باشد.

عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی به مفهوم توزیع عادلانه‌ی منابع ارزش‌مند (قدرت، ثروت، معرفت) و ایجاد فرصت‌های برابر، از عامل‌های بسیار مهم در تقویت همگرایی و ایجاد ملت‌سازی است. جامعه‌ای که در آن انحصار منابع وجود داشته باشد و عده‌ای از دسترسی به آن محروم باشد، طبیعی است که هیچ‌گاه بذر محبت و دوستی بین آن‌ها پاشیده نخواهد شد. بلکه کینه و احساس تنفر در سینه‌ی محرومان انباشته خواهد شد که نتیجه‌ی آن جنبش‌های عدالت‌خواهانه‌ای چون جنبش روشنایی و دیگر جنبش‌های مشابه آن خواهد بود. حداقل در بیست سال اخیر موضوع عدالت اجتماعی، توزیع نا عادلانه‌ی (قدرت، ثروت و معرفت) چالش‌های بزرگی را در روند ملت‌سازی و ایجاد وحدت ملی به وجود آورده و خود مانع در برابر این روند مهم و حیاتی بوده است. حالا که یک بار دیگر در آستانه‌ی سرنوشت‌سازترین پروسه‌ی ملی (صلح) قرار داریم، نباید اجازه دهیم تا یکبار دیگر مسیر طی شده‌ی بیست سال گذشته را دوباره تکرار کنیم. در واقع باید از اشتباه‌های گذشته در روند توزیع نا عادلانه‌ی منابع ارزش‌مند بیست سال گذشته تجربه گرفته و در روند جدید این اشتباه‌ها را اصلاح کنیم.

توسعه‌ی متوازن

توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به خودی خود نیز پیامدهای مثبت زیادی در شکل‌گیری ملت و ایجاد وحدت ملی در یک جامعه دارد. این امر ثابت شده است که اکثر جنگ‌های جهان جنبه‌ی اقتصادی داشته و یا هم به گونه‌ای به اقتصاد ربط داشته است. با معلوم شدن پهلوهای پنهان جنگ افغانستان، این امر در مورد جنگ افغانستان نیز صدق می‌کند. گروه‌های چون طالبان و سایر گروه‌ها از بیکاری جوانان استفاده کرده و با فراهم کردن اندک امکانات رفاهی آن‌ها را به سنگرهای داغ نبرد علیه دولت می‌کشاند. با این‌که دولت افغانستان در دو دهه‌ی گذشته تلاش‌های زیادی در راستای اشتغال‌زایی برای جوانان و توسعه‌ی متوازن انجام داده؛ اما اگر نگاه ژرف‌تری به کارکرد دولت در این راستا حداقل در بیست سال گذشته بی‌اندازیم؛ به نیکی درمی‌یابیم که تسهیلات و امکاناتی که برای جوانان فراهم گردیده، در تناسب با چالش‌های سد راه آنان بسیار اندک بوده و توسعه‌ی متوازن نیز به آن شکل که باید، صورت نگرفته است. بنابراین برای دستیابی به صلح پایدار و روند سالم ملت‌سازی اصل توسعه‌ی متوازن و فرصت دادن بیشتر به جوانان را نباید فراموش کنیم.

نقش جوانان در ملت‌سازی

از نظر جامعه‌شناسان، جوانان به مثابه نیروی محرک و منبع انرژی مثبت، نقش عمده و اساسی در تعیین جهت‌گیری‌های توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع دارند و استفاده‌ی بهینه از این عنصر حیاتی باعث پیشرفت، صلح و امیدواری به آینده می‌گردد.

از آنجا که جامعه‌ی ما یک جامعه جوان با اکثریت جوانان است، سرمایه‌گذاری روی رشد و استعداد جوانان و متوجه کردن آن‌ها به مسوولیت‌های خطیر شان، نقطه‌ی عطف در مشارکت معنا دار جوانان در پروسه‌های دموکراتیک و حفظ ارزش‌های ملی است. دولت افغانستان در سال‌های اخیر تلاش‌های زیادی را با ایجاد ساختارها و ارگان‌های مختلف در راستای سهم دادن به جوانان در معادلات و معاملات بزرگ سیاسی و غیرسیاسی انجام داده؛ اما این تلاش‌ها تا کنون مؤثریت آنچنانی در جلب اعتماد و باورمندی جوانان نسبت به مسوولان و متولیان امور نداشته و نیاز به زمینه‌سازی بهتر و فرصت دادن بیشتر جوانان هنوز هم به شدت احساس می‌شود.

نتیجه‌گیری

نظام پیچیده‌ی سیاسی افغانستان از رهگذر مشارکت آسیب‌پذیر است؛ اما با الگو گرفتن از کشورهایی که از فرهنگ سیاسی مشارکت‌بالایی برخوردار هستند می‌توان راه حل مناسبی ارائه کرد. جوانان به‌عنوان نیمه بزرگی جامعه، به‌خصوص در جامعه‌ی جوان کشور ما نقش سازنده‌ای در تعیین سرنوشت و رفاه اجتماعی دارد و نباید نقش فعال و مهارت آنان را نادیده گرفت. عدالت اجتماعی اصل دیگری که در روند ملت‌سازی و تأمین وحدت ملی نقش اساسی را بازی می‌کند، نیز در دو دهه‌ی گذشته همواره باچالش‌ها روبرو بوده و نیاز به بازبینی مجدد دارد. توسعه‌ی متوازن و اختصاص دادن منابع ارزش‌مند براساس اصل عدالت اجتماعی و برابری از جمله عنصرهای دیگری است که روند ملت‌سازی و ایجاد وحدت ملی از آن متأثر بوده است. بنابر این توسعه‌ی متوازن و در نظر گرفتن اصل عدالت اجتماعی و حق شهروندی برابر در تخصیص منابع نیز می‌تواند تأثیر مثبت و سازنده بر روند ملت‌سازی در کشور داشته باشد. در فرجام آنچه قابل ذکر است، آن است که برای ساختن یک ملت متحد و تحقق آرمان‌های دیرینه‌ی رسیدن به رفاه، صلح، آرامش و داشتن ملت متحد و با هم برادر، باید بیشتر به جوانان فرصت دهیم تا آینده‌ای که آرزوی آن را دارند، بسازند.

راه‌های ملت‌سازی در افغانستان

هوشا مبارز یعقوبی^۱

مقدمه

ملت‌سازی یک روند پیچیده و همزمان با دشواری‌ها است. بدون برنامه و استراتژی فعال ملی، تحقق ملت‌سازی به مراتب دشوارتر خواهد بود. با این وجود نقش دولت در ملت‌سازی یک امر حیاتی است چون در جامعه خواست‌ها، گرایش‌ها، و احساس تعلقی و وفاداری ناهمگون است. دولت است که با طرح جامع ملت‌سازی می‌تواند از راه‌های مختلف چون نظام آموزشی، راه‌کارهای اقتصادی و برنامه‌های فرهنگی پروسه ملت‌سازی را مدیریت کند. ملت‌سازی رهیافتی جامع شناختی تاریخی است که با کمرنگ شدن تمایزهای قومی، قبیله‌یی، نژادی، جنسیتی، زبانی و... تعداد قابل توجهی از «مردم»، در «سرزمینی مشخص»، به «هویت مشترک تاریخی» دست می‌یابند و حفظ ارزش‌های آن‌را از وظایف حیاتی خود تلقی می‌کنند. اصطلاح ملت‌سازی در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۰ در میان دانشمندان علوم سیاسی که رهیافت تاریخی داشتند، رواج یافت. نظریه ملت‌سازی، نخست به منظور توصیف فرایندهای انسجام و پیوستگی ملی که منجر به استقرار دولت-ملت‌های مدرن که از اشکال متنوع سنتی دولت‌ها مثل دولت‌های فئودالی و پادشاهی، دولت‌های کلیسایی و امپراتوری متمایز است، به کار رفته است.

ملت

ملت به گروه بزرگی از مردم اطلاق می‌شود که دارای زبان، فرهنگ، تاریخ، میراث مشترک، و گاهی نژاد و سرنوشت مشترک باشند و در یک قلمرو جغرافیایی زندگی می‌کنند. مردم یک ملت معمولاً هویت ملی مشترکی دارند و ایجاد این هویت مشترک بخشی از ملت‌سازی است.

هویت ملی

هویت ملی عبارت از وابستگی و تعلق یک شخص و یا یک جامعه به‌طور رسمی و قانونی به یک کشور یا دولت ملت است. جغرافیای مشترک، نظام سیاسی مشترک، ساختار اقتصادی مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، منافع و زبان مشترک مولفه‌های هویت ملی در یک کشور تلقی می‌شود. این اشتراکات برای ساکنان و شهروندان کشور روح مشترک ملی ایجاد می‌کند و روابط آن‌ها علی‌رغم ناهمگونی‌های اجتماعی و فرهنگی در پرتو این روح مشترک ملی شکل می‌گیرد. هویت ملی، هویت شهروندی است که با اندیشه سیاسی باورمند به هویت شهروندی در یک کشور شکل می‌گیرد، نه با یکدست‌سازی هویت تباری و ادغام تمام هویت‌های تباری و فرهنگی در اکثریت یک هویت تباری و غالب.

۱. ولایت بلخ، عضو کنفرانس ملی جوانان ۲۰۲۱.

هویت ملی در افغانستان

یکی از نکات مورد بحث که بر پیچیده‌گی تکوین ملت و شکل‌گیری دولت ملت در افغانستان می‌افزاید، تعریف و شناخت هویت ملی و توافق بر سر این تعریف است. این مشکل ریشه در عوامل خارجی و داخلی دارد. یکی از عوامل نبود یک‌سان و یک‌دست تمام مولفه‌های مشترک هویت ملی است، از قومیت مشترک تا زبان و مذهب واحد. از این میان زبان مشترک در تکوین و تقویت هویت ملی تاثیرگذارتر است. اما تعدد و تنوع زبان در افغانستان و سیاست نادرست و عاری از صداقت زمام‌داران افغانستان به دشواری نقش زبان در تشکیل هویت ملی و دولت ملت افزوده است. نمادهای مشترک در شکل‌گیری هویت ملی و ملت‌سازی نیز یکی دیگر از نیازمندی‌های این روند است شکل‌دهی هویت ملی از طریق شناسایی و توافق نمادهای مشترک از وظایف دولت‌های ملی مدرن محسوب می‌شود. این در حالی است که دولت‌ها و زمام‌داران افغانستان موفق به ایجاد نمادهای مشترک در شکل‌گیری هویت ملی از منظر هویت‌های قومی و زبانی نشده‌اند. ناتوانی دولت در شکل‌دهی هویت مشترک ملی در افغانستان، گروه‌های مختلف قومی را در گرو هویت‌های قومی نگهداشته است.

ملت‌سازی

اگر از این دیدگاه مورد عنایت قرار گیرد که ملت‌سازی یک اندیشه سیاسی است نه قومی و مذهبی و نژادی نمی‌توان مولفه‌های تشکیل‌دهنده ملت را مشخص کرد. علی‌رغم آن همگونی در هویت اتباع و ساکنان کشور بستر شکل‌گیری ملت را آسان می‌سازد. فرایند ملت‌سازی احساس تعلق به هویت‌های متفاوت فرهنگی و اجتماعی که در واقع ناهمگونی را بازتاب می‌دهد جایش را به احساس و هویت مشترک ملی در یک واحد مشخص جغرافیایی به نام کشور می‌دهد. در میان مولفه‌های تشکیل‌دهنده عناصر ملت، زبان، قومیت و سپس هویت دینی و مذهبی تاثیرگذارترین عوامل محسوب می‌شوند.

عناصر و مولفه‌های شکل‌گیری ملت

- ۱ تاریخ مشترک
- ۲ ساختار سیاسی مشترک
- ۳ استقلال سیاسی و حاکمیت سرزمینی
- ۴ ایجاد و تقویت تفکر ناسیونالیسم ملی در دیدگاه و باورهای ساکنان کشور

ملت‌سازی در افغانستان

اصلی‌ترین ویژه‌گی جامعه افغانستان که در ساختار سیاسی این کشور بروز و ظهور یافته است. ساختار موزاییکی قومی و مذهبی است. عوامل اصلی و اساسی ناکارآمدی و چالش این ساختار را باید متأثر و ناشی از کار ویژه‌ها و فراگردهای سازمان نیافته و تجزیه‌پذیر چنین بافتی دانست. ساختار موزاییکی بر درون داده‌های ناپیوسته و سازمان‌ناپذیری استوار است که ویژه‌گی‌های چندگانه، نامتجانس و متفاوتی را در کارکرد عینی یک ساختار بر می‌تاباند. بستری که این ساختار را محتوا می‌بخشد، بر مولفه‌های ناهمسان‌سازی و ناهمگونی کارکردی در ظرفیت یک واحد تألیفی و ترکیبی استوار است. ویژه‌گی‌های یاد شده در ساختار ملی جامعه افغانستان به گونه‌ای گسترده و مشهود خصلت‌های گسستگی و ناپیوستگی را بروز داده است. برجسته شدن خصوصیات و جزئیات عناصر این ساختار، موجبات پریشانی هرچه بیشتر سازمان اجتماعی را فراهم آورده است. چندگانگی‌های قومی، زبانی و مذهبی، از عناصر اصلی مؤلفه‌های ملی در افغانستان است. تأکید بر پابندی‌های قبیله‌ای، پافشاری بر ارزش‌ها و خرده فرهنگ‌های تباری و مقدم شمردن پندارهای مذهبی بر آیین‌های همبستگی دینی و تابلو ساختن نمادهای عشیره‌ای به جای سمبل‌های ملی، از جلوه‌های آشکار پرورش نیاقتگی و نقصان «روح ملی» به شمار می‌رود که نمایه‌های ساختار موزاییکی را در واحد سیاسی افغانستان تبلور بخشیده است. روند نوین دولت‌سازی در افغانستان، چالش‌ها و تهدیدات عمده‌ای نیز به همراه داشته که از جمله این چالش‌ها و تهدیدات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف. چالش قومی اجتماعی: منازعه دیرین در افغانستان اصولاً ریشه قومی دارد. هر یک از اقوام سعی دارند، در ساختار سیاسی قدرت برای خود جایی باز کنند؛ اما چون در این مسیر ناکام می‌مانند، به سمت خشونت حرکت می‌کنند. در حال حاضر، بر مبنای قومیت، دو گروه اصلی در افغانستان فعال است: ائتلاف شمال که عمدتاً گروه‌های قومی تاجیک، هزاره و اوزبیک را شامل می‌شود و گروه دوم که اغلب پشتون‌ها را در بر می‌گیرد.

برقراری موازنه بین گروه پشتون و غیر پشتون و شکاف درون قومی پشتون و در مجموع ویژه‌گی قومی جامعه افغانستان، از چالش‌های اصلی دولت‌سازی در این کشور محسوب می‌شود.

ب. چالش‌های سیاسی ناشی از ضعف حکومت: به رغم تشکیل دولت مرکزی در افغانستان، حکومت کابل عمدتاً حکومتی ضعیف تلقی می‌شود. از عوامل ضعف می‌توان به تسلط جنگ‌سالاران و عوامل مرتبط با قاچاق مواد مخدر در پارلمان و نیز ضعف اقتصادی حکومت اشاره کرد.

ج. چالش‌های اقتصادی: افغانستان کشوری توسعه نیافته به شمار می‌رود و معیشت مردم از طریق باغداری، کشاورزی، دامداری، گله‌داری و استخراج معدود مواد معدنی تامین می‌شود. بین سال‌های ۱۳۱۰ و اواخر دهه ۵۰ این کشور تا اندازه‌ای توانست به سطحی از توسعه اجتماعی و اقتصادی دست یابد؛ اما مدرنیزه شدن افغانستان عموماً در شهرها و مناطق عمده‌ی شهری متمرکز بوده است.

د. چالش‌های آموزشی، فرهنگی و بهداشتی: بیست‌وسه سال جنگ موجب ویرانی نظام آموزشی افغانستان شده است، پس از سال ۱۳۸۰، تقاضا برای آموزش افزایش یافته؛ اما عرضه در حد بسیار پایینی قرار دارد. هیجان ناشی از تجدید حیات مدارس و دانشگاه‌ها چالش بزرگی را پیش روی دولت کرزئی قرار داده بود. در هر حال، نظام آموزشی در افغانستان فروپاشیده را تقویت و اصلاح نماید. برای تقویت ملت‌سازی، باید عواملی اساسی این کار را دریابیم و به آن‌ها بپردازیم. برخی از عواملی که برای تقویت ملت‌سازی در افغانستان اهمیت دارد در ذیل می‌آید. تجربه‌های تاریخی نشان داده است که فقدان این عوامل همواره باعث به وجود آمدن شکاف‌های اجتماعی شده است و روند ملت‌سازی را با چالش مواجه کرده است.

عدالت اجتماعی

فقدان عدالت اجتماعی را در افغانستان می‌توان به ساده‌گی مشاهده کرد. عدالت اجتماعی به معنی توزیع عادلانه قدرت و سرمایه‌های اجتماعی است. اما این امر در گذشته وجود نداشته است و در یک‌و نیم دهه‌ی اخیر تلاش‌ها در این مورد کافی بوده است و نتوانسته است رضایت شهروندان را به دست بیاورد. تامین عدالت اجتماعی باعث به وجود آمدن احساس همگرایی می‌شود و زمینه را برای تقویت پروسه‌ی ملت‌سازی فراهم می‌کند. تا زمانی مردم یک جامعه از نابرابری اجتماعی رنج ببرند و فرصت‌ها و سرمایه‌های اجتماعی به صورت عادلانه توزیع نگردد، احساس همگرایی بوجود نمی‌آید و در نتیجه پروسه‌ی ملت‌سازی نیز به ثمر نخواهد نشست.

مشارکت سیاسی

ملت‌سازی با حذف هویت‌های قومی و مذهبی بوجود نمی‌آید، بلکه دولت باید سیاستی را طرح و اجرا کند که ضمن پذیرفتن هویت‌های متفاوت قومی، زبانی و مذهبی؛ ارزش‌های و باورهای را به وجود بیاورد که فراتر و برتر از فرهنگ، عقاید و باورهای اقوام و مذاهب مختلف باشد و برای همه قابل احترام گردد. دولت برای اینکه بتواند مردم را به سوی ملت‌سازی سوق دهند و هویت ملی را بر هویت‌های قومی، مذهبی و زبانی غالب گرداند، باید ارزش‌های نوینی را خلق بکند تا از طریق آن‌ها احساس همگرایی برای مردم بوجود بیاید و آن‌ها بتوانند با پذیرفتن آن ارزش‌ها، هویت ملی را به وجود بیاورند.

یکی از راهکارها می‌تواند مشارکت سیاسی عادلانه در ساختار سیاسی دولت باشد و نخبگان سیاسی بر منبای شایسته‌سالاری از اقوام مختلف در درون ساختار جای‌گزین شوند. چنانچه جامعه جهانی تلاش کرد که حکومت افغانستان را بر اساس مشارکت سیاسی اقوام افغانستان بنا نهد و نخبگان سیاسی از هر قوم را در درون نظام سیاسی جای دهد تا از آن طریق بتوانند مردم افغانستان را بهم نزدیک سازند. اما متأسفانه مشارکت سیاسی در سال‌های گذشته به معنی واقعی آن به وجود نیامد و بیش از حد نمادین و نمایشی بود و به همین خاطر در روند ملت‌سازی نیز موثر و کارآمد نبود و کارکرد لازم را نداشت.

نتیجه‌گیری

دولت افغانستان در حال حاضر نیاز جدی به تقویت ملت‌سازی دارد. در صورت که حکومت نتواند همگرایی ملی را تقویت کند و احساس خودآگاهی جمعی را به وجود بیاورد، رسیدن به هویت ملی نیز دشوار خواهد بود و خطر به وجود آمدن تنش‌ها و شکاف‌های اجتماعی بر اثر تنش‌ها و اختلافات سیاسی همواره دولت افغانستان را تهدید خواهد کرد. ملت‌سازی در درون دولت نیازمند توافق و اراده جمعی نخبگان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و نیازمند تامین عدالت اجتماعی و مشارکت عادلانه سیاسی است و زمینه‌ی این کار نیز باید از سوی حکومت و براساس سیاست ملی به وجود بیاید. حکومت افغانستان می‌تواند با طرح و برنامه‌های اقتصادی، فرهنگی و آموزشی شکاف‌های اجتماعی را برداشته به ملت‌سازی دست پیدا کند.

عناصر ملت‌سازی در افغانستان

مرجیله امیری^۱

مقدمه

ملت یک پدیده جدید است که در پروسه روشنگری، مدرنیته و رشد جوامع شهری به وجود می‌آید ملت را دولت‌های ملی ایجاد می‌کنند و دولت‌ها هم زمانی ملی گفته می‌شوند که مشروعیت را از اراده آزاد شهروندان خود گرفته باشند. توسعه انقلاب صنعتی در ملت‌سازی بسیار مهم بوده است و برای شکل‌گیری دولت-ملت مدرن و امکانات ارتباطی که به وجود می‌آورد، آن محدودیت‌های قومی را می‌شکند و به همین دلیل در کشورهایی که انقلاب صنعتی اتفاق نیفتاده و دارای زیرساخت صنعتی مدرن نمی‌باشد، تحقق پروژه ملت‌سازی خیلی دشوار است. در کشورهای آسیایی، کوریا، تایوان، چین، سنگاپور و امثال اینها مدل‌هایی هستند برای دیگر کشورهای آسیایی؛ تعدادی از این کشورها از طریق انقلاب صنعتی با همکاری آمریکا، سپس دموکراسی بعد از آن به مفهوم شهروندی رسیدند. یعنی از پروسه‌ای که در اروپا بعد از قرن شانزده شکل گرفت، در واقع جوامع آسیایی سیر معکوس خودش را طی می‌کند. یعنی از طریق دولت مسلطی که مقید به صنعتی کردن کشور باشد در واقع ملت به وجود می‌آید و گرنه آن ساختارهای قومی بومی گذشته که احساس تعلق شدید به آن‌ها وجود دارد، دچار تغییر نمی‌شود. افغانستان باید از قومیت عبور کند و قدرت مشروع را در هر نظامی که می‌خواهند داشته باشند، و از هر مسیری که امکانات عملی شان اجازه می‌دهد سازماندهی کنند. شرایط اولیه آن عبور سالم از قدرت‌طلبی قومی است. جاه‌طلبی‌های شخصی نیز ارتباط تنگاتنگی با قدرت‌طلبی قومی دارد. مردمان این سرزمین قادر نخواهند بود به صورت یک ملت واحد در عین تکثر قومی دربیابند، تا زمانی که اقوام به حقوق مساوی دست نیابند.

عناصر ملت‌سازی در افغانستان

- عناصری که در ملت‌سازی واحد در افغانستان کمک می‌کند شامل موضوعات ذیل می‌باشد:
۱. خود مختاری واقعی، ملت‌ها نخستین تصمیم‌های خود را درباره تخصیص منابع و درآمدها، تأمین مالی پروژه‌ها و استراتژی توسعه را اتخاذ می‌کنند. یعنی اولین الگوی ملت مرفقی و واحد داشتن الگوی واحد در تخصیص منابع، درآمدها، تأمین مالی پروژه‌ها و تدوین استراتژی توسعه براساس الگوی کشورهای توسعه یافته می‌باشد.
 ۲. ایجاد نهادهای حکومتی کارآمد و مؤثر، مکانیزم‌های غیرسیاسی برای حل اختلاف و مبارزه با فساد در حکومت که از آن به نام حکومت‌داری خوب یاد گردیده اما هیچ‌گاه بازدهی مشخصی نداشته است. این خلاء باید برای رسیدن به ملت‌سازی رفع گردد.

۱. ولایت کابل.

همسویی فرهنگی (دیدگاه‌ها و سیاست‌های فرهنگی مشترک و متمرکز در بخش‌های مختلف فردی و اجتماعی در حوزه‌های تعلیم و تربیه، اخلاق، هنر و مراکز فرهنگی توسط سیاست‌گذاران فرهنگی اتخاذ گردد).

۳. برنامه‌های بلندمدت و استراتژیک (برنامه‌ریزی بلندمدت) علاوه بر شرایط دیگر عاملی که سبب تمایز ملت‌ها و دلیلی بر نیرومندی آن می‌گردد. داشتن برنامه‌های بلندمدت و استراتژیک، به منظور رسیدن به اهداف کلان ملی، با کوشش‌ها و تحمل رنج‌ها و هزینه‌های بسیار می‌باشد. آن برنامه‌ها می‌تواند سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی باشد اما در جهت تأمین منافع کلان طرح و پلان می‌گردد. شاخص‌های توسعه در برنامه‌های توسعه‌یافته در ضمن نمایش توسعه‌یافتگی یک کشور، نشان دهنده ملت‌های ساخته شده و نیرومند و زحمت‌کش نیز می‌باشد. من فکر می‌کنم موضوع داشتن نظام سیاسی واحد و مشترک جلوه بارزتری دارد به این دلیل که یکی از شرایط اساسی و عمده ساختن ملت در افغانستان ایجاد مشارکت است.

۴. مشارکت ملی: بدون ایجاد مشارکت ملی ساختن ملت و بروز هویت ملی غیر ممکن است و ایجاد مشارکت هم‌ایجاب می‌کند که مشارکت نه تنها در قلم و روی کاغذ بلکه مشارکت عملاً با در نظر داشتن یک مکانیزم علمی و عملی که چطور ما یک نظام سیاسی مشترک که در آن تمام ساکنین و اقوام افغانستان بتوانند سهم فعال و عادلانه داشته باشند و من باور دارم که وقتی درباره دولت مرکزی صحبت می‌کنیم دولت مرکزی آن دولتی است که یک قانون اساسی قوی داشته باشد که همه‌گان از این قانون اساسی اطاعت کنند و قانون اساسی باید قدرت را در بین مرکز و سایر ولایات تقسیم کند. تردیدی نیست که در افغانستان و یا هر کشور دیگری برای تثبیت هویت ملی یک ملت باید دارای جغرافیا و تاریخ مشخص و اقتصاد و فرهنگ مشخص باشد. البته افغانستان از لحاظ جغرافیایی یک کشور واحد است، تمام قبایل و اقوام افغانستان در سراسر افغانستان با هم یکجا زندگی می‌کنند و در هیچ ولایت از کشور ما دیده نمی‌شود که یکی از قبایل وجود نداشته باشد. بنابراین از این لحاظ ما می‌توانیم بگوییم که ما ملت واحدی می‌توانیم باشیم و هستیم، اما چیزی که عمده و اساسی است، این است که ما دارای یک نظام سیاسی واحدی باشیم و اگر با در نظر داشت شرایط موجود در جامعه و رشد و تعمیم دموکراسی در کشور ما از لحاظ سیاسی و نظامی، حکومتی در داخل کشور به وجود بیاوریم که در آن کارها از پایین به بالا انجام شود. از لحاظ رشد اقتصادی و فرهنگی همه باهم برادر وار به پیش خواهیم رفت بنابراین، ما می‌توانیم یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند در کنار یک نظام سیاسی و اقتصادی نیرومند داشته باشیم.

در دنیای جدید ملت و هویت ملی تعاریف تازه‌ای پیدا می‌کنند که با مفهوم سنتی‌اش متفاوت است و در واقع ساختارهای سیاسی و اقتصادی است که ملت و هویت ملی را به مفهوم امروزی شکل می‌دهد. من فکر می‌کنم که در افغانستان هویت ملی به شکل که محققان آن را تعریف کرده‌اند، متأسفانه نطفه نگرفته است. مهمترین عناصری که در این جا ما داریم سرزمین مشترک است، ما روحیه ملی مشترک داریم، اما در بسیاری مسائل این عناصر در حد ابتدایی خود قرار دارد و نتوانسته به رشد و بلوغ لازم برسد. به‌عنوان مثال نظام‌های سیاسی که ما داشته‌ایم نظام‌های سیاسی ملی نبوده و از عده‌ای خاصی نمایندگی کرده و متأسفانه خواسته‌های اکثریت مردم در آن پای‌مال شده است. به‌نظر من تا زمانی که نظام دموکراتیک که محصول اراده تمام مردم افغانستان باشد، در این کشور شکل نگیرد مشکل هویت ملی وجود خواهد داشت. نظام سیاسی باید منعکس‌کننده‌ای آرزوهای مردم باشد و در واقع مردم خود را در آن بیابند. وقتی که مردم در یک نظام خود را یافتند، از آن پشتیبانی می‌کنند، ولی تا کنون ما از وجود چنین نظامی برخوردار نبوده‌ایم.

نتیجه‌گیری

برای ملت‌سازی؛ چه از نظر اقتصادی، چه از نظر اجتماعی و چه از نظر فرهنگی کارهای زیاد صورت بگیرد و به همین دلیل است که ما در افغانستان با بحران هویت ملی مواجه هستیم اما در عین حال یکی از مسائل مطرح در رابطه با بحران هویت ملی در افغانستان این است که مردم افغانستان تحولات بزرگی را در طول چند دهه گذشته تجربه کردند و این تحولات بر اجزای تشکیل دهنده هویت ملی تاثیراتی را گذاشته است.

حوادث سه دهه تاریخ افغانستان به وضوح نشان داد که مسأله ملت‌سازی در افغانستان به انجام منطقی خود نرسیده است و راه طولانی برای این کار در پیش است. تجاوز شوروی سابق مردم افغانستان را برای دفاع از سرزمین خود منسجم کرد، اما در ختم این رسالت تاریخی به جای این که یک دولت با ثبات به وجود بیاید، گروه‌های مختلف افغانستان به جان یکدیگر افتادند و زمینه را برای نفوذ و دخالت بیگانگان مساعد کردند این خود گویای این واقعیت است که بحران هویت ملی آتش زیر خاکستر بود که در دهه‌های اخیر انفجار کرد. به این سبب من فکر می‌کنم که خوشباورانه خواهد بود که ما درباره احیای هویت ملی سخن بگوییم بلکه من معتقد هستم که لازم است حقیقت را قبول بکنیم که درباره ایجاد ملت و هویت ملی صحبت بکنیم من به این باور نیستم که جنگ‌های سه دهه اخیر هویت ملی ما را مخدوش کرده است بلکه به‌نظر من سه دهه جنگ نتیجه منطقی بحران هویت ملی بود و همانطور که می‌بینید شعله‌های جنگ در افغانستان هنوز هم خاموش نشده است. بنابراین برای ایجاد ملت واحد نیاز جدی است که مبتنی بر عناصر و چالش‌های موجود فراروی ملت‌سازی، اقدامات لازم در راستای انسجام ملی و هویت ملی انجام شود.

عوامل تاثیرگذار بر روند ملت‌سازی در افغانستان

الیاس صافی^۱

مقدمه

ملت‌سازی در نظام‌های سیاسی از زمانی اهمیت یافت که صورت‌بندی جوامع بر اساس دولت‌ملت و دولت‌های ملی جای اشکال سنتی تقسیم‌بندی جامعه را اشغال نمود. قبل از آن دنیا به اشکال مختلفی مانند امپراتوری‌ها، امیرنشین‌ها، شهرهای مستقل، دولت‌های آسیایی و روئسای قبایل و ایالات تقسیم بندی شده بود.

یکی از وظایف بنیادی هر نظام سیاسی در دنیای کنونی که در قالب دولت مدرن اداره می‌شود، ایجاد و تقویت ملت‌سازی است. هر دولتی که به هر دلیل نتواند این کارکرد خود را به درستی انجام دهد و یا ناقص عمل نماید؛ دیر یا زود با بحران همبستگی روبرو شده و جامعه به سوی فروپاشی خواهد رفت. در این مقاله به عواملی را که می‌تواند به فرایند ملت‌سازی در کشور مؤثر باشد، پرداخته خواهد شد.

ملت‌سازی

ملت‌سازی روندی جامعه‌شناختی تاریخی است که از طریق آن، با کم‌رنگ شدن تمایزهای قومی، قبیله‌ای، نژادی، جنسیتی، زبانی و غیره و تعداد متناهی از مردم در سرزمینی مشخص به هویت مشترک تاریخی دست می‌یابند و حفظ ارزش‌های آن را از وظایف حیاتی خود تلقی می‌کنند.

اصطلاح ملت‌سازی در دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ در میان دانشمندان علوم سیاسی که رهیافتی تاریخی داشتند، رواج یافت. نظریه ملت‌سازی، ابتدا به منظور توصیف فرایندهای انسجام و پیوستگی ملی که منجر به استقرار دولت-ملت‌های مدرن که از اشکال متنوع سنتی دولت‌ها مثل دولت‌های فئودالی و پادشاهی، دولت‌های کلیسایی و امپراتوری متمایز است، به کار رفته است.

دولت‌سازی نیز فرایندی است که از طریق آن، رابطه بین دولت و مردم تنظیم شده و در قالب ساختارهای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و اساساً حقوقی تعریف و نهادینه می‌شود.

1. ولایت کاپیسا، عضو کنفرانس ملی جوانان 2021 | elyassafi690@gmail.com

عوامل تاثیرگذار بر ملت‌سازی

به زعم نگارنده مجموعه از عوامل زیر باعث خواهد شد که فرایند ملت‌سازی در یک جامعه ایجاد و یا تقویت گردد.

۱. نخبگان

فقدان سواد و آگاهی عمومی، روستانشینی، وجود دولت‌های خودکامه، ضعف نهادهای مدنی و فقر گسترده در افغانستان باعث شده است که توده مردم تا حدود زیادی در حاشیه سیاست قرار گیرد و مسایل سیاسی در محدوده رهبران مطرح حل و فصل گردد. به عقیده پژوهشگران مرکز تعقل این تربیت (وطن دوستی) در نزد نخبگان است که با یک دید سیستمی، عینی و جامعه شناختی از یک سو و دوستی و دلسوزی و آینده‌نگری از سوی دیگر در جامعه بذلر علاقه و محبت پخش کنند. وطن دوستی عموم مردم، تابع وطن دوستی نخبگان و کارگزاران دستگاه دولتی یک جامعه است.

۲. مشارکت نهادمند

هر جامعه متشکل از اقشار، گروه‌ها و قومیت‌های گوناگون است. جامعه‌ای که عاری از دسته‌بندی‌ها، طبقات و اقوام متفاوت باشد وجود ندارد. بدین ترتیب یکی از راه‌های مهم ملت‌سازی، تقویت روابط و اعتمادسازی در میان گروه‌ها، اقوام و اقشار مختلف مردم و تقویت فرایند مردم‌سالاری و ابزارهای مشارکت قانونی است.

۳. مشارکت سیاسی

در نظام دموکراسی شهروندان حق مشارکت در تدوین پالیسی‌ها و قوانین دارند. زمانیکه حکومت برای شهروندان حق اشتراک در تدوین پالیسی و قوانین را می‌دهد حس مسولیت پذیری شهروندان بیشتر می‌شود و در راستای تطبیق این پالیسی‌ها با حکومت همکاری می‌نمایند.

۴. عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی به معنی توزیع عادلانه منابع ارزشمند (قدرت، ثروت، معرفت) و ایجاد فرصت‌های برابر از عوامل بسیار مهم در تقویت همگرایی و ایجاد ملت‌سازی است. جامعه‌ای که در آن انحصار منابع کمیاب وجود داشته باشد و عده‌ای از دسترسی به آن و ارتقاء اجتماعی محروم باشد هیچ‌گاه بذلر محبت و دوستی میان آنان پاشیده نخواهد شد.

بلکه کینه و تفر ناشی از تبعیض در اندیشه محرومان انباشته خواهد شد و جامعه آبهستن حوادث دردناکی خواهد گردید که در فرصت مناسب به شکل کاملاً افراطی و خشونت‌آمیز ظهور خواهد نمود.

۵: جوانان

این نیروی بالنده، متفکر، پیشرو و آینده ساز جامعه ما که بر اساس آمارهای ادارات دولتی حدود بیش از شصت پنج درصد باشندگان کل کشور را احتوا می‌کنند و در تمام ساحه‌های و سکتورهای آموزشی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی حضور پررنگ داشته و تلاش و پیکار بی‌امان این قشر آینده‌ساز مایه‌ای امیدواری بزرگی برای امروز و فردا جامعه می‌باشد. یکی از راه‌های پیشرفت و ترقی کشورها سرمایه‌گذاری بر روی جوانان و نسل آینده‌شان می‌باشد. نسل جوان به‌عنوان نیروی متحرک و فعال، پرتلاش و با احساس می‌تواند نقش خوبی در پیشرفت یک جامعه داشته باشد.

۶: مشارکت زنان

زنان نیمی از جامعه کشور ما را تشکیل می‌دهند، زنان امروز بخش بزرگی از جامعه فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را تشکیل می‌دهند. امروز این گروه به‌خاطر گسترش آموزش عالی، افزایش آگاهی، مهارت و تخصص از توانمندی‌های گسترده‌ای در حوزه‌های فردی و اجتماعی برخوردار شده و متناسب با توانمندی‌هایش، ورود به عرصه سیاسی را مطالبه می‌کند. این درحالی است حضور و مشارکت فعال زنان در پروسه ملت‌سازی در افغانستان مهم شمرده می‌شود چنانچه که پروسه دولت‌سازی و ملت‌سازی بدون نقش زنان به سرانجام نخواهد رسید.

نتیجه‌گیری

در خصوص ملت‌سازی می‌توان نوشت: صورت‌بندی جوامع در دنیای کنونی دولت-ملت است. ملت‌های می‌توانند از امکانات داخلی و بین‌المللی بهره‌مند شوند که خود را در این قالب تقویت نموده و آماده‌ای رقابت باشند. در این روند ملت‌سازی نقش برجسته و بسیار مهمی دارد ملتی که از انسجام داخلی برخوردار نباشند؛ دولت قوی نیز نخواهد داشت و دولت ضعیف در رقابت بین‌المللی همیشه بازنده خواهد بود. اما ملت‌سازی پدیده، جدیدی است که ایجاد آن نیازمند عزم و اراده‌ی جدی است و این تصمیم باید از نخبه‌گان و دولت آغاز شود. اعمال و رفتار آنان به گونه‌ای باید باشد که همبستگی اتحاد و دوستی را در میان مردم تقویت نماید.

عوامل ناکامی ملت‌سازی در افغانستان و راه‌های بیرون‌رفت

فاطمه محمدی^۱

مقدمه

ملت به گروه بزرگی از مردم اطلاق می‌شود که دارای زبان، فرهنگ، تاریخ، میراث مشترک و بعضاً نژاد و سرنوشت مشترک باشند و در یک قلمر و جغرافیائی زندگی کنند. مفاهیم اولیه ملت را به‌عنوان گروه یا نژاد خاص از مردمی تعریف می‌کند که دارای زبان، تاریخ، سنت، فرهنگ و گاهی دین مشترک اند. مردم یک ملت معمولاً هویت ملی مشترکی دارند و ایجاد این هویت مشترک بخشی از ملت‌سازی است.

مردم افغانستان دارای ویژگی‌های فوق می‌باشد، در ملت‌سازی و «ملت بودن» این مردم اما و اگر های وجود دارد از این‌رو، مردم افغانستان چاره‌ای جز تلاش برای خروج از غلاف قبيله و حرکت به سمت دولت و ملت‌سازی ندارند و برای ازبین بردن فقر مزمن، عبور از تفکر و ساختار قبیلوی به‌سوی دولت ملت‌سازی، در افغانستان یکی از اولویتهای جدی پنداشته می‌شود تا درکشور چندین قومی افغانستان، «فرهنگ همزیستی»، «کثرت‌گرایی» و «حقوق شهروندی» تقویت و هویت ملی بر هویت‌های قومی برجستگی پیدا کند. ملت‌سازی یک روند پیچیده و در عین حال بسیار دشوار است و نیاز است تا یک پلان استراتژیک داشته باشیم. در اینجا دولت نقش بسیار مهمی دارد تا در این راستا طرح‌های جامع خویش را داشته و عملی نمایند. زیرا در جامعه‌ای که ما زندگی می‌کنیم گرایش‌ها، خواسته‌ها، احساسات ما ناهم‌گون است.

وضعیت افغانستان در این اواخر بسیار وحشتناک دیده می‌شود و در این آشفتگی وقتی می‌بینیم که مردم همه با هم در تضاد هستند واقعاً متاثر می‌شویم. اگر دولت زمینه‌ای را فراهم می‌کرد تا می‌توانستیم در عرصه‌های مختلف مانند اقتصادی و تجاری، فرهنگی و هنری با هر ولایت در ارتباط می‌بودیم مطمئناً که در درون مردم حس همدیگر‌پذیری زنده می‌گردید. همین رابطه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی راهی برای بافت دادن مردم برای یکجا شدن و ملت شدن می‌باشد. موضوع دیگر را می‌توان زبان، نژاد و رسم‌های ناپسند مردم را دانست، باوجود این‌که در کشورمان دو زبان ملی وجود دارد و باید برای گسترش آن کار شود اما گاهی اوقات دیده‌ایم که موضع‌گیری‌های سیاسی صورت گرفته است. و همین سیاسی شدن زبان تقابل ایجاد می‌کند و همین تقابل زبانی باعث می‌شود که حساسیت‌های منفی به‌وجود آید و همیشه یک طرف قضیه قربانی خواهند شد همه می‌دانیم که برای ملت‌سازی خلق هویت مشترک یک امیر حتمی است زیرا یکی از عناصر هویت مشترک ما زبان ملی ما است.

۱. ولایت بامیان، عضو کنفرانس ملی جوانان ۲۰۲۱.

و مسئله دیگر به‌نظر من رسم و رواج‌های ناپسند ما است به گونه مثال اگر همه اقوام افغانستان یکدیگر را به صفت انسان بشناسیم احساس راحت‌تری خواهیم داشت. اگر هرگز نگوییم که قوم پشتون، هزاره، تاجیک و... مطمئناً روزی فقط انسان خواهیم بود و بس، اگر مسئله ازدواج را در نظر بگیریم اگر ازدواج با هر قومی مشکل نمی‌داشت امروز ما یک ملت می‌بودیم. اگر فرقی بین اقوام وجود نداشته باشد بنابراین هیچ چیز باعث شده نمی‌تواند که به یکدیگر خود توهین کنیم زیرا آنوقت همه یک قوم می‌باشیم همه یک ملت هستیم و به امید آن روزی که نسل آینده مان شاهد تغییرات مثبت باشند و روزی آزادانه گفته بتوانند که ما افغان هستیم و خود را مختص هیچ قومی ندانند و با غرور بگویند که ما در افغانستان همه عضو یک فامیل هستیم.

علل ناکامی در ملت‌سازی

ناکامی در ملت‌سازی به علل و عوامل خاصی بر می‌گردد که در این بخش به برجسته‌ترین و شاخص‌ترین آن‌ها اشاره می‌گردد.

۱. عدم درک درست از مفهوم «ملت‌سازی» ما با کشوری مواجه هستیم که در آن دولت به‌عنوان مفهوم مدرن آن شکل نگرفته و ملتی هم که در این کشور وجود دارد بر اساس خودآگاهی به وجود نیامده. بل براساس جبر تاریخ و تصادف جغرافیا در این سرزمین تجمع نموده‌اند. بنابراین ما با توده‌های انسانی مواجه هستیم که در درون این جغرافیا تمرکز پیدا کرده‌اند و زندگی می‌کنند بدون این که نسبت به هم خودآگاهی و «دیگراندیشی» داشته باشند یا حتی احساس همبستگی. ما در افغانستان به‌صورت نسبی با بحران‌های هویت، مشروعیت و مشارکت روبه‌رو هستیم، بنابراین در بیرون هم نمی‌توانیم نمایشی مثبت و واضحی از دولت ملی داشته باشیم. در نتیجه به‌عنوان دولت‌های ناکام و ضعیف در این قسمت یاد می‌شویم؛ زیرا ما هنوز دولت ملت مدرن را در درون این جغرافیا شکل نداده‌ایم.

۲. تسلط قدرت‌های قومی قبیله‌ای افغانستان باید از قومیت عبور کند و قدرت مشروع را در هر نظامی که می‌خواهند داشته باشند، و از هر مسیری که امکانات عملی شان اجازه می‌دهد سازماندهی کنند. شرایط اولیه آن عبور سالم از قدرت‌طلبی قومی است. جاه‌طلبی‌های شخصی نیز ارتباط تنگاتنگی با قدرت‌طلبی قومی دارد. مردمان این سرزمین قادر نخواهند بود به‌صورت یک ملت واحد در عین تکثر قومی دربیایند، مگر آن که اقوام به حقوق مساوی دست یابند.

۳. ضعف‌های آموزش، تکنالوژی و ارتباطات نیرومند آموزش و پرورش یکی از عوامل رشد دهنده و ترویج افکار ملی است که از مجاری آموزش‌های عمومی مثل مکاتب و موسسات تعلیمی بر محور «وحدت ملی» و «ملت‌سازی» به شکل برنامه‌های آموزشی هدفمند و بلندمدت در نظر گرفته شود. بنابر پژوهش آلبرت آلسینا «یکپارچگی و انسجام را از طریق آموزش و پرورش، آموزش زبان مشترک و احداث زیرساخت‌ها ایجاد کرد، کما این‌که می‌توان آن را توسط اقدامات بی‌رحمانه، مانند منع فرهنگ‌های بومی و یا حتی نسل‌کشی، محقق ساخت»، در کشورهای آسیایی، به‌خصوص در کشورهایی مانند افغانستان و عراق به دلیل این‌که آن زیرساخت واقعی مادی پیوند دهنده وجود ندارد و احساس تعلق به قومیت و بوم و به معنای محدود جغرافیایی، قوی‌تر از احساس تعلق به ملت و واحد جغرافیایی است که دولت - ملت را تشکیل می‌دهد. از این رو، کوشش خارجی‌ها در این دو کشور، که دموکراسی بیاورند، بسیار ساده لوحانه بوده است. زیرا، زیرساخت‌های واقعی وجود نداشته است. (زیر ساخت‌های صنعتی خدمات شهری کارخانه‌ها، ارتباط‌های اقتصادی و مبادله اقتصادی) تا این کشورها را تبدیل به یک واحد به هم‌پیوسته نمایند و یک دولت مقتدر نظم دهنده بوجود آید که بتواند اداره کند.

نتیجه‌گیری

با در نظر داشت مباحث فوق چهار عنصر را می‌توان به‌عنوان عناصر کلیدی در ملت‌سازی برشمرد که رعایت این عناصر بدون شک در ملت‌سازی موفق در افغانستان ما را یاری خواهد کرد:

۱. خود مختاری واقعی، ملت‌ها نخستین تصمیم‌های خود را درباره تخصیص منابع و درآمدها، تأمین مالی پروژه‌ها و استراتژی توسعه را اتخاذ می‌کنند. یعنی اولین الگوی ملت مترقی و واحد داشتن الگوی واحد در تخصیص منابع، درآمدها، تأمین مالی پروژه‌ها و تدوین استراتژی توسعه براساس الگوی کشورهای توسعه یافته می‌باشد.
۲. ایجاد نهادهای حکومتی کارآمد و مؤثر (مکانیزم‌های غیرسیاسی برای حل اختلاف و مبارزه با فساد (درحکومت وحدت ملی از آن به نام حکومت‌داری خوب یاد گردید اما هیچ‌گاه بازدهی مشخصی نداشته است. این خلا باید برای رسیدن به ملت‌سازی رفع گردد.
۳. همسویی فرهنگی (دیدگاه‌ها و سیاست‌های فرهنگی مشترک و متمرکز در بخش‌های مختلف فردی و اجتماعی در حوزه‌های تعلیم و تربیت، اخلاق، هنر و مراکز فرهنگی توسط سیاست‌گذاران فرهنگی اتخاذ گردد).

۴. برنامه‌های بلند مدت و استراتژیک (برنامه‌ریزی بلندمدت) علاوه بر شرایط دیگر عاملی که سبب تمایز ملت‌ها و دلیلی بر نیرومندی آن می‌گردد، داشتن برنامه‌های بلندمدت و استراتژیک، به منظور رسیدن به اهداف کلان ملی، با کوشش‌ها و تحمل رنج‌ها و هزینه‌های بسیار می‌باشد آن برنامه‌ها می‌تواند سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی باشد. اما در جهت تامین منافع کلان طرح و پلان می‌گردد. شاخص‌های توسعه در برنامه‌های توسعه‌یافته در ضمن نمایش توسعه‌یافتگی یک کشور، نشان‌دهنده ملت‌های ساخته شده، نیرومند و زحمت‌کش نیز می‌باشد.

فرایند ملت‌سازی در افغانستان

سمیع الله موحد^۱

چکیده

انسان از بدو پا گذاشتن به روی زمین همواره با تجارب سخت و سهلی دست به گریبان بوده و پیوسته در تلاش به وجود آوردن شرایطی آرمانی برای زیست، بوده است. البته امروز کمتر کشورهایی را می‌توان یافت که عامل ملت شدن آن نژاد مشترک، زبان مشترک، تاریخ و فرهنگ مشترک باشد و تشکیل ملتی را داده باشند. و واقعیت امر این است که ملل امروز جهان از نژادهای مختلف می‌باشند و به زبان‌های متفاوت در قلمرو کشور خود ملت یکپارچه و واحدی را تشکیل داده و متحدانه و با همدلی در خوشی‌ها و آلام کشور خود سهم دارند.

ملت‌های مدرن پدید آمده از دل فرایند «ملت‌سازی» در دوران مدرن اند، نه پدیده‌های ازلی و تاریخی. ملت‌ها به معنی مدرن کلمه، ترکیبی از قومیت‌ها هستند. ملت‌ها مجموعه‌های انسانی اند که در قلمرو جغرافیایی معین در زیر فرمان فرمایی یا حکومت (sovereignty) یک دولت به سر می‌برند. در این درک از ملت، دولت را قدرت فرمان فرمایی برآمده از خواست ملت می‌دانند و سرزمین یا کشور را از آن ملت، و دولت را نگهبان تمامیت ارضی آن.

حرکت به سوی درآمیختن قومیت‌ها و ذوب کردن شان در قالب ملت یکپارچه، با تعریف زبان یگانه، تاریخ یگانه، فرهنگ یگانه، و حتی نژاد یگانه که نمونه‌ی جنون‌آمیز آن را در آلمان نازی دیدیم که برای بشر فاجعه فراموش نشدنی برجای گذاشت و به ناکامی انجامید.

امروز ملت‌های زیادی در جهان وجود دارد که ترکیبی از نژادهای مختلف، زبان‌های مختلف فرهنگ‌های بومی مختلف و غیره خصایص مختص به خود را دارند، (سویس، فرانسه، ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و...) ولی همه آن‌ها با حفظ گوناگونی‌های خاص خویش، ملتی را تشکیل داده و با همبستگی کامل برای حفظ هویت ملی خویش در خوشی‌ها و مصائب با یکدیگر شریک هستند.

واژه‌گان کلیدی: ملت، ملت‌سازی، فرایند، حاکمیت.

۱. ولایت پروان، عضو کنفرانس ملی جوانان ۲۰۲۱. samiullahmowahid@gmail.com

ملت که از عناصر اصلی و بنیادی یک دولت به شمار می‌رود یکی از موضوعات خیلی اساسی در کشورهای بحرانی به‌شمار می‌رود کشورهای که همواره در حالت تضاد و منازعه قرار دارند؛ همیشه در پی تلاش و دستیابی به یک ملت واحد هستند و همواره از هر منظره‌ی تبییناتی را در راه رسیدن به ملت‌سازی طرح و پیشنهاد می‌نمایند که با یک سلسله تهدیدات و موانعی روبه‌رو می‌گردد. یکی آنکه طراحی‌های که از سوی گروه‌ها پیشنهاد می‌گردد یا طرحی است که بیشتر منافع گروهی و قومی را در نظر دارد و یا طرحی است که از سوی افراد و یا شخصی ارائه شده که شخص در واقع در پی تلاش و دستیابی به منافع شخصی و فردی خویش از این منظر است. حکومت‌ها هم برای این که بتوانند ملت واحدی را به صورت درست آن و بدون تبعیض تشکیل دهند، خود دچار استبداد فکری بوده و سعی در حفظ و استحکام قدرت خویش هستند و الی ملت که یکی از عناصر اساسی و اصلی یک دولت به شمار می‌رود توجه چندانی نمی‌شود. بنابراین بحران‌های هویتی به وجود آمده و آن جامعه رو به ضعف و تزلزل رفته و به زودی زوال خواهد کرد. از آنجای که همه می‌دانیم ملت یکی از عناصر اصلی سازنده یک دولت به شمار می‌رود و دولت‌ها در صورت نبود و بحران هویت ملی به زوال خواهند رفت. بنابراین تحقیقی را که روی بررسی ملت‌سازی و عناصر آن صورت گرفته است بیشتر از منظر تیوریکی مورد بحث و تجسس قرار گرفته که چگونه تحلیل‌گران راه‌ها و راهکارهای را برای ملت‌سازی طرح و پیشنهاد نموده‌اند زیرا هر آن طرحی که برای یک جریان و یک روند خوب و ملت‌سازی پیشنهاد می‌نمایند در ذات خود خوب بوده و از کارکرد مهم و بنیادی برخوردار است.

تعاریف و مفهوم ملت

۱. تعریف ملت

انسان‌ها از بدو پیدایش همواره در پی فراهم آوردن شرایط مساعد برای زندگی در روی زمین بوده‌اند و برای به وجود آوردن آن تلاش‌های فراوان نموده‌اند و در این راه با دشواری‌ها و مصائب بی‌شماری روبه‌رو بوده‌اند و طوری که می‌بینیم زندگی متمدنانه و کماکان توأم با صلح و آرامش امروز همه‌وهمه از تلاش‌های بی‌دریغ انسان‌های که درد انسانی داشتند، می‌باشد. اکنون به روند شکل‌گیری و ساختار جوامع امروزی و تعاریف که از سوی دانشمندان ارایه شده می‌پردازیم. دایره معارف لاروس، در تعریف ملت چنین می‌نویسد: «مجموعه افراد انسانی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند و از حیث اصالت، تاریخ، آداب و عادات و در بیشتر موارد زبان مشترک دارند، ملت نامیده می‌شود». فرهنگ لیتره، ملت را چنین تعریف می‌کند «کشور یا مجموعه کشورهایایی که ساکنان آن‌ها به واسطه همبستگی ارادی و نهادهای مشترک، گرد هم آمده‌اند».

فرهنگ فلسفی لالاند، می‌گوید «مجموعه افرادی که تشکیل یک دولت کشور دهند و به‌عنوان یک کلیت اجتماعی مشخص، در برابر حکومت در نظر گرفته شوند، ملت را تشکیل می‌دهند». اینها کم‌وبیش معانی لغوی دانش واژه ملت است. ولی معنای حقوقی و سیاسی «ملت» قاعدتاً این است. گروه انسانی که اعضای آن احساس کنند به‌وسیله عوامل پیونددهنده مادی و معنوی به‌هم وابسته اند و با دیگر گروه‌بندی‌های انسانی و افراد تشکیل دهنده آنها تفاوت دارند. لذا آن افراد انسانی که خود را متعلق به یک جامعه کل یا یک جامعه سیاسی متمایز می‌دانند و سرنوشت خود را با سرنوشت سایر افراد عضو آن جامعه پیوند یافته می‌بینند، می‌تواند عامل یک ملت باشند. ملت با احساس تعلق، تحقق می‌یابد (عالم، ۱۳۸۳). از آنجا که عامل متعدد و پیچیده‌ای در شکل‌گیری ملت دخالت دارند و هرکدام از ملت‌ها زیر تأثیر برخی از این عوامل، بیشتر از سایر عوامل به موجودیت کنونی خود رسیده‌اند، تیئوری‌های متفاوت از طرف دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی در این خصوص، به‌ویژه در قرن نوزدهم به‌وجود آمده که به شرح دو تیئوری مشهور در این باره می‌پردازیم.

۲. تیئوری‌های در مورد عناصر تشکیل دهنده ملت

الف. تیئوری آلمانی ملت

طرفداران این نظریه ملت را گروهی از افراد انسانی می‌دانند که از یک نژاد بوده و دارای تمدن و زبان مشترکی می‌باشد. این عده روی عامل نژاد تأکید می‌کنند و آن را رکن اساسی ملت به‌شمار می‌آورند.

ب. تیئوری فرانسوی ملت

این نظریه به‌وسیله متفکران فرانسوی مانند ارنست رنان و میثله دفاع شده است. مدافعان این نظریه اگرچه، تأثیر عوامل مادی و غیرارادی مانند سرزمین، نژاد، زبان (غیرارادی از این جهت که این عوامل به اراده فرد تحمیل می‌شوند) را در طول تاریخ در تشکیل ملت انکار نمی‌کنند ولی این عوامل را برای تشکیل ملت کافی نمی‌دانند. به عقیده اینها آنچه در تشکیل ملت نقش اساسی دارد عوامل معنوی مانند تاریخ مشترک، منافع و هم‌بستگی‌های اقتصادی و سیاسی مشترک، احساسات و آرزوها و آرمان‌های مشترک است به‌ویژه برای تاریخ نقش مهم قائل هستند. از نظر اینها عامل اصلی تشکیل یک ملت، آن اعتقاد و احساسی است که فرد نسبت به جامعه معینی دارد و خود را متعلق به آن جامعه و شریک سرنوشت آن می‌داند و حاضر است تعصبات نژادی، زبانی، و مذهبی را کنار بگذارد و با آن گروه انسانی، زندگی مشترک در پیش بگیرد و حاضر است در راه او فداکاری کند و قربانی دهد. (رحیمی، ۱۳۸۱).

۳. عوامل عینی پیدایش ملت

همه متفکرانی که درباره ملت سخنی و بحثی دارند از برخی عوامل عینی که وجود آن‌ها به ظهور ملت کمک کرده است. مهم‌ترین این عوامل عبارتند از: نژاد و خویشاوندی و اشتراک دین، اشتراک زبان، بستگی‌های جغرافیایی، بستگی‌های مشترک اقتصادی و تاریخ یا سنت‌های مشترک. اما در مورد وجود داشتن یکا یک آن‌ها اتفاق نظر نیست. مک‌آیور گفته است به ندرت دو ملت وجود دارد که در حمایت قطعی یک دسته از عوامل عینی باشند (مدنی، ۱۳۷۵).

۴. کشورهای جهان سوم

شایسته یادآوری است که کشورهای در حال رشد امروزی به علت استعمارزده‌گی و عوامل دیگر، مهم‌ترین عامل عقب‌مانده‌گی این کشورها است که نتوانستند به هنگام صنعتی شوند و قدرت‌های فیودال و صاحبان تیور را در درون درهم شکسته، همزمان با کشورهای اروپایی، صنعتی گردند. و به آگاهی ملی دست یابند این آگاهی ملی در سیر مبارزه مردم کشورهای مستعمره برای کسب استقلال مجدد شکل و اقوام می‌گیرد.

ادعای استعمارگر که اگر ما نبودیم این کشورها به تمدن جدید دست نمی‌یافتند و وحدت ملی آن‌ها عملی نمی‌شد، واهی است. اهمیت دولت به‌عنوان مهم‌ترین سازمان سیاسی اداری کشور ملت، در تشکیل ملت و تقویت احساسات ملی در همه جای یکسان نبوده است. در کشورهای صنعتی غربی کشور-ملت به مفهوم امروزی آن پس از پیدایش ملت بنیان می‌گردد. و به نوبه خود در رشد و تقویت اثرگذار بوده است.

در اغلب کشورهای در حال توسعه که بیشتر آن‌ها در گذشته مستعمره بوده‌اند و تازه به استقلال رسیده‌اند. کشور دولت پیش از تشکیل و تثبیت ارکان ملت مستقر شده است. در این کشورها تضادهای محلی، قومی و فرهنگی هنوز بسیار نیرومند است. و به علت وجود همین تضادها، احساس بستگی به گروه‌های کوچک قوی‌تر است. تا احساس پیوند به اجتماع بزرگ «کشور ملت». مسلم یکی از وظیفه‌ها و هدف‌های مهم و فوری دولت‌ها در کشورهای تازه به استقلال رسیده ساختن ملت است. برای تحقق این هدف دولت‌ها باید فرهنگ، زبان، اقتصاد، آداب و رسوم قبیله‌ای و محلی را که دست‌وپا گیرند، به وسیله فرهنگ، زبان، اقتصاد و قوانین ملی جایگزین کنند. یعنی همان راه و روشی که بورژوازی تجارتمند - صنعتی در اروپا علیه فیودالیسم به‌کار بست تا یک دولت ملی پدید آورد (ابوالمحمد، ۱۳۶۸).

خلاصه این‌که:

- ۱) در افغانستان هنوز دولت ملی شکل نگرفته است.
- ۲) سرزمین افغانستان به‌طور مساوی به همه اقوام کشور تعلق ندارد.
- ۳) تاریخ و گذشته تاریخی افغانستان، خاطره جمعی اقوام این کشور است.

مسئله تا کنون به این نتیجه رسیده‌اند که از نظر داخلی پاسخ مثبت دادن به سوال از وجود هویت ملی، کار دشوار و غیرعملی است. آنچه فعلاً در افغانستان واقعیت دارد، هویت‌های قومی مختلف است، هویت ملی زمانی می‌تواند شکل بگیرد که هویت‌های قومی، دینی، زبانی و... در هویت واحد و جامعی با تصور سرزمین، دولت، تاریخ و فرهنگ مشترک، ادغام شود، به گونه‌ای که احساس تعلق به این هویت‌های فروملی در حد کامل یابد که همه اقوام و پیروان مذاهب مختلف، پیش از آنکه خود را قوم خاص و یا پیرو مذهب خاص بدانند، «افغان» یا «افغانستانی» به‌شمار آورند و با این عنوان با یکدیگر رابطه برقرار کرده و در مقابل یکدیگر احساس تعهد و تکلیف نمایند. به دیگر سخن، هرچند در خارج از قلمرو جغرافیایی افغانستان یک فرد افغانستانی، از هر قوم و نژاد و یا پیرو هر دین و مذهب باشد، افغان و یا افغانستانی به‌شمار می‌رود، اما در داخل افغانستان، واقعیت این است که یک فرد قبل از آنکه افغانستانی یا افغان باشد، یا پشتو یا تاجک یا هزاره یا ازبک است و... یا شیعه است یا سنی و... و این نشان عدم شکل‌گیری هویت ملی و یا دست‌کم به معنای ضعف هویت ملی است (رحیمی، ۱۳۸۱).

با درک واضح این‌که ما در افغانستان به بحران هویت ملی روبرو هستیم و برای شکل‌گیری هویت ملی و رفتن به سوی ملت شدن هنوز راه دراز و پرپیچ‌وخمی در پیش داریم، اکنون به موضوع راهکارهای ایجاد و تقویت هویت ملی در افغانستان می‌پردازیم.

راهکارهای ایجاد و تقویت هویت ملی

۱) شناسایی موضوع: اول بحران موجود را قبول کنیم و سپس آن را کالبدشکافی کرده و علل بروز پیامدها و نتایج آن‌ها را موشکافانه تحلیل و تجزیه کنیم و آنگاه به فکر راه حل باشیم.

۲) توسعه آگاهی عامه، آموزش عمومی در سطح کلان باید با یک جهت‌گیری دقیق برای تقویت هویت ملی صورت بگیرد، در کتاب‌ها (به‌خصوص کتب درسی مکاتب)، نشریات، فیلم‌ها و... بر عناصر مشترک بین اقوام مختلف افغانستان، از قبیل دین، میهن و... تاکید گردد. و عناصری که باعث ایجاد اختلاف می‌شود کم‌کم به فراموشی سپرده شود. این دو وظیفه مهم بیشتر به عهده نخبگان فکری جامعه می‌باشد که در این راستا با تعهد به مسوولیت تاریخی همت گمارند.

۳) ایجاد جهت‌گیری‌های عاطفی ملی، امروزه در جهان، ورزش از جذابیت زیادی برخوردار است. دولت برای این‌که به عواطف ملت به خصوص جوانان جهت ملی بدهد، باید تیم‌های ورزشی جسمی و تیم‌های ورزشی فکری (برای شرکت در المپیادهای علمی) در سطح ملی فعال نماید، تا مردم بجای مشغولیت‌های فکری و عاطفی فروملي، مشغول درگیری‌های عاطفی و فکری در سطح ملی بشوند. تا ذهن و زبان و روح و روان ملت با تذکرها و یادآوری‌های مکرر، شکل ملی بگیرد.

۴) توسعه ارتباطات رسانه‌ای، با توجه به شرایط فرهنگی و اجتماعی کشور ما افغانستان، که از یک طرف تقریباً ۸۵٪ مردم سواد خواندن و نوشتن ندارند و از طرف دیگر اکثریت جمعیت روستا‌نشین‌اند، توسعه‌دهنده رسانه‌شنیداری و بصری از اهمیت فوق‌العاده برخوردارند و روزنامه‌ها، مجلات، پوسترها و کتاب‌های آموزنده، در درجه دوم اهمیت قرار دارند. با رسانه‌ها می‌توان مردم افغانستان را به خودشان معرفی نمود و گروه‌های قومی مختلف را با آداب و رسوم فرهنگی یکدیگر آشنا کرد.

۵) توسعه ارتباطات کشوری، از قبیل شاهراه‌ها، سرک‌ها، میدان‌های هوایی، شهرها و... که باعث تماس نزدیک میان اقوام و اقلیت‌های دینی می‌گردد.

۶) توجه با شایسته سالاری، در نظام‌های سنتی نقش افراد بر اساس پایگاه‌های محول (خانواده، قوم، دین و...) تعریف می‌گردد. اما در جوامع مدرن نقش افراد بر پایه موفقیت‌ها و به دست آوردن موقف اجتماعی بالاتر، وادار می‌گردد (محسنی، ۱۳۸۱).

۷) فراگیری فرهنگ توسعه، یکی دیگر و آخرین عامل موثر و کارآمد در تحقق بخشیدن منافع ملی و کسب اعتبار ملی و بین‌المللی آشنایی با فرهنگ توسعه، تعمیق و تلاش برای تحقق عینی آن در ابعاد مختلف است. توسعه در لغت به معنای گسترش دادن و بر وزن تفعله و در اصل واژه عربی است. «توسعه فرایندی است که کوشش‌های مردم و دولت برای بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگ هر محله را متحد کند، و مردم این محله را، در زندگی ملت ترکیب نماید، و آن‌ها را برای مشارکت و پیشرفت ملی توانا سازد.»

اولین بار دانشمندی به نام آسمان توسعه را تعریف کرد، یافتگی را مترادف با شهرآئینی گرفت. یکی از جامع‌ترین تعاریف پیرامون توسعه این است: «توسعه، فرایندی است که متضمن رشد مداوم در ابزار و روابط مادی و معنوی و بنیان‌های اقتصادی، اجتماعی... بوده و انسان در این جریان، می‌تواند به مقام و کمال برسد». این تعریف دارای ویژه‌گی‌های ذیل است.

۱) توسعه یک جریان پویا است نه ایستا.

۲) رشد مداوم و پویا در آن لحاظ شده است.

۳) این توسعه همه‌جانبه بوده و صرفاً اقتصادی نیست.

۴) هدفدار است و محور توسعه، کمال و تعالی انسان است (صالحی، ۱۳۸۱).

در این تعریف یاد شده از توسعه، هدف انسان نیست بلکه راه یا وسیله رسیدن انسان به کمال در ابعاد مختلف است. ما نیازمند توسعه در ابعاد مختلف و متنوع آن هستیم. توسعه در ابزار، روابط و ارتباطات باعث می‌شود جمعیت پراکنده و جدا از هم را در کنار هم قرار داده میان آنان روابط به‌وجود آورده و آن‌ها را یکپارچه و متحد گرداند. توسعه در بعد سیاسی، اجتماعی موجب می‌شود تا انسان‌ها از وضعیت سنتی به‌سوی جامعه پیشرو، و دگرگونی اجتماعی دست یابند. زندگی در این جامعه براساس قانون‌پذیری، هم‌پذیری اجتماعی و قرارداد اجتماعی خواهد بود (پناهی، ۱۳۸۲).

توسعه در بعد اقتصادی و رفاه موجب می‌شود تا تحول در تولید، افزایش درآمد سرانه، پدید می‌آید. «نقش ثروت و اقتصاد در بهروزی و نجات انسان بسیار روشن‌تر از آن است که توصیف شود. ثروت انسان را از حالت «خواهش و تمنا» خارج کرده در اوج بی‌نیازی قرار می‌دهد. ثروت انسان را از مشغولیت ذهنی به امور جزئی و روزمره چون شکم، لباس و مسکن خارج کرده، متوجه امور کلی چون مصالح ملی، اقتدار ملی حضور در منطقه و جهان، رقابت با رقبای جهانی و منطقه‌ای بر سر استفاده از امکانات جهانی می‌نماید (رحیمی، ۱۳۸۱).

ملت‌سازی در افغانستان

از وظایف بنیادی هر نظام سیاسی در دنیای کنونی که در قالب دولت مدرن اداره می‌شود، ایجاد و تقویت ملت‌سازی است. هر دولتی که به هر دلیل نتواند این کارکرد خود را به درستی انجام دهد و یا ناقض عمل نماید، دیر یا زود با بحران هم‌بستگی روبرو شده و جامعه به‌سوی فروپاشی خواهد رفت، به همین اساس است که «لوسین پای» از نظریه‌پردازان توسعه‌تئوری بحران‌ها را برای تمیز کشورهای توسعه‌یافته از جوامع در حال توسعه مطرح کرده است. بر اساس این تیئوری نظام سیاسی آنگاه توسعه‌یافته خواهد بود که در فرایند نوسازی از پنجه‌بحران‌رهایی یافته و آن‌ها را به نحوی حل کرده باشد، بحران هویت که مربوط به فرایند ملت‌سازی است در راس همه آن‌ها قرار دارد. بنابراین نظام توسعه یافته آن نظامی است که ملتی متحد و منسجم داشته باشد و با همکاری و همدلی به‌سوی حل مشکلات گام بردارد. ملت‌سازی اشاره به عبور درک و دانایی افراد، گروه‌ها و تمامی اعضای جامعه به یک تصور و درک عمومی بزرگتر و احساس نزدیکی و خویشاوندی به یک «ما» انتزاعی و کلی به نام ملت دارد، یک «اجتماع تخیلی» که افراد نه همه‌ی اعضای آن را می‌بیند و می‌شناسد، اما این احساس در آن‌ها شکل‌گیری ملت، به مرحله برتری از افکار و احساسات رسیده است که با حفظ وفاداری‌های سنتی خود می‌تواند اجتماع بزرگ‌تر و برتر از تصورات قدیمی و کوچک را تصور کند که همه آن‌ها را در دل خود جا داده است (رحیمی، ۱۳۸۱) به عقیده نورالله قیصری: «تشکیل دولت ملی که پدیده‌ی خاص دوران جدید است به معنی عبور از هویت‌های سنتی همچون مذهب، قبیله و... به هویت جدید ملی است.

در این مرحله به جای آنکه افراد خود را بر اساس تعلق مذهبی، قبیله‌ای و یا نژادی شناسایی کنند، بر اساس تعلق به ملتی خاص با جغرافیای معین و نظام حکومتی معینی شناسایی می‌شوند.»

دست یابی به این مرحله رشد و توسعه نه خود بخود و طبیعی است که بدون اقدامات ارادی مانند قومیت حاصل گردد و نه با قلع و قمع پیوندهای سنتی امکان پذیر است. بلکه علاوه بر آماده سازی شرایط عینی همانند رشد اقتصادی، ارتباطات، شهرنشینی و آگاهی عمومی، نیازمند اقدامات جدی از سوی نخبگان و دولت است که اراده «زیست جمعی» را در میان افراد تقویت نماید و همگان صرف نظر از آنکه از چه ویژه‌گی‌های قومی، زبانی و مذهبی برخوردار باشند با حقوق مساوی و به‌عنوان شهروندان آن ملی تلقی گردند، در غیر آن صورت هرگونه به کارگیری زور و خشونت، فرایند ملت‌سازی را با مشکل روبه‌رو خواهد کرد.

ملت‌سازی در نظام‌های سیاسی از زمانی اهمیت یافت که صورت‌بندی جوامع براساس ملت دولت و دولت‌های ملی جای اشکال سنتی تقسیم‌بندی جامعه‌ها را اشغال نمود. قبل از آن دنیا به اشکال مختلفی مانند امپراتوری‌ها، امیرنشین‌ها، شهرهای مستقل، و روستای قبایل تقسیم‌بندی شده بود، اما در قرن هجدهم مجموعه‌ای از عوامل در اروپا از قبیل رشد بورژوازی، گسترش شهرنشینی، تضعیف نقش کلیسا، از بین رفتن فئودالیزم و آگاهی مردم سبب گردید که ملت به‌عنوان «گهواره دولت و قالب طبیعی یک همبود سیاسی» به‌وجود آمده و دولت خود را با اراده ملی تشکیل دهد (مدنی، ۱۳۷۵).

این مولد جدید که از میوه‌های مدرنیته بود به زودی جای خود را در میان جوامع باز کرد و به‌عنوان صورت‌بندی مقبول جوامع جدید در اروپا قرار گرفت و همانند سایر میوه‌های مدرنیسم راه خود را به‌سوی قاره‌های دیگر نیز باز نمود (صالحی، ۱۳۸۱). فرایند ملت‌سازی در افغانستان در دوره عبدالرحمن با قلع و قمع هویت‌های قومی، مذهبی، زبانی، و فرهنگی اقوام غیرپشتون به‌ویژه هزاره‌ها آغاز شد. این روند در اشکال مختلف در دولت‌های بعدی نیز تداوم یافت اما به دلیل متعدد از جمله فقدان شرایط عینی، نیرومندی قبایل و اهمال زور و خشونت این روند هرگز تکمیل نشد و به‌صورت ناقص باقی ماند. و حتی به‌کارگیری زور و قدرت کینه و نفرت اقوام غیرپشتون را برانگیخت و دشمنی را میان آنان سبب گردید. جهاد سرتاسری همه اقوام و مناطق با دشمنان خارجی هر چند که پایه‌های شکل‌گیری ملت و دوستی اقوام را به‌وجود آورد اما حوادث منفی پس از خروج نیروهای شوروی آسیب جدی بر آن وارد نمود، بنابراین تقویت فرایند ملت‌سازی در اولویت هر دولت آینده باید باشد تا ما شاهد تکرار حوادث منفی سال‌های گذشته نباشیم. اکنون به عواملی که به ملت‌سازی و تقویت ملت می‌انجامد می‌پردازیم.

عناصر ملت‌سازی

الف. تعیین حدود مرزهای ملی

از آنجائیکه مرز را حد فاصل دو حاکمیت دو کشور هم‌جوار تعریف نموده‌اند و این مرز است که حدود قلمرو دولت را مشخص نموده و هم‌چنان مرز بین ملت‌ها شناخته می‌شود، آن‌طوریکه انسان‌های این سوی مرز به یک ملت و انسان‌های آن سوی مرز به ملت دیگری تعلق خواهند داشت. این مرز است که از خروج اموال و منابع ملی کشور جلوگیری می‌کند، از ورود اموال مضر به منافع ملی کشور جلوگیری می‌کند و بالاخره از ورود افراد خرابکار و عناصر دهشت‌افکن جلوگیری می‌کند. بنا بر مرز از عوامل مهم انسجام و اتحاد هر چه بیشتر افراد ساکن در یک قلمرو را تشکیل می‌دهد که سازنده یک ملت هستند.

با در نظر داشت تعریف ملت که عبارت از مجموعه‌ای از افراد است که در محدوده قلمرو یک دولت زندگی می‌کند و دارای حاکمیت ملی و استقلال داخلی و خارجی است. بنابراین ملت دارای یک مرز مشخص بین‌المللی است که از جانب کشورهای همسایه به رسمیت شناخته می‌شود و به آن متقابلاً احترام قائل هستند.

یکی از مشکلات تاریخی ملی کشور ما که همواره منبع بحران شناخته شده است موضوع دیورند (مرز بین پاکستان و افغانستان) می‌باشد، مرزی که از نگاه جغرافیایی معین نبوده و فقط انسان‌هایی که در آنجا زندگی می‌کنند، مرز را تشکیل می‌دهند، بدین معنی که مرز افغانستان و پاکستان یک مرز انسانی می‌باشد و افراد ساکن در آن نواحی در عین این که می‌توانند افغان باشند، پاکستانی نیز می‌توانند باشند. پس در تعیین این که افراد ساکن در آنجا مربوط به کدام ملت هستند به مشکل مواجه هستیم (صالحی، ۱۳۸۱). بنابراین موضوع تعیین مرز بین‌المللی افغانستان و پاکستان هرچه عاجل‌تر باید به‌عنوان یک مساله ملی در پارلمان که یک نهاد مشروع ملی مطرح شود نه به‌عنوان یک مشکل صرفاً قومی در جرگه‌های قومی، زیرا این مشکل دامنگیر تمام اقوام ساکن در افغانستان بوده و هر روزه دامنه‌ی مشکلات ناشی از این مساله وسیع‌تر می‌گردد و یکی از بزرگ‌ترین موانع در راه انسجام و شکل‌گیری ملت یک‌پارچه افغانستان می‌باشد. پس در مشخص شدن مرز بین این دو کشور باید هر چه عاجل‌تر اقدام به عمل آمده و یک قدم بسیار ضروری برای شکل‌گیری ملت (تعیین حدود قلمرو و کشور) برداشته شود.

ب. نخبگان

فقدان سواد و آگاهی عمومی، روستائینی، وجود دولت‌های خودکامه، ضعف نهادهای مدنی و فقر گسترده در افغانستان باعث شده است که توده مردم تا حدود زیادی در حاشیه سیاست قرار گیرد و مسایل سیاسی در محدود رهبران مطرح و حل و فصل گردد. توده‌ها فقط زمانی در مسایل سیاسی مشارکت دارند که رهبران حضور و مشارکت آن‌ها را به نفع خود تشخیص دهند و با بهره‌گیری از احساسات و عواطف آنان که به شدت احساسی نیز هستند مردم را به سوی مقاصد خود تحریک و بسیج نمایند از این رو مردم خود نقش فعال در موضع‌گیری‌ها و ایجاد حوادث ندارند. بدین ترتیب رهبران گروه‌ها، اقوام و اقشار مختلف اجتماعی می‌توانند نقش برجسته‌ای در ایجاد اتحاد و وطن‌دوستی و یا دشمنی و نفاق داشته باشند. این رهبران با توجه به ضعف و انفعال توده‌ها می‌توانند با گزینش و تفسیر وقایع مربوط اقوام و کوچک‌نمایی و یا بزرگ‌نمایی آن، احساسات آن‌ها را در جهت مقاصد خود بسیج کنند. رفتار و گفتار رهبران می‌تواند با پخش محبت، دوستی و صمیمیت پایه‌های ملت‌سازی را تقویت نماید و یا با بذل نفاق و دشمنی، آسیب جدی به این روند وارد سازد. حوادث دردناک چند سال اخیر در افغانستان که کشور را در آستانه‌ی فروپاشی قرار داد، تا حدود زیادی از ویژه‌گی‌های تفکر و منشی، تفرقه‌انگیز و کینه‌پرور نخبه‌گان ناشی شده است و رنه مردم از جنگ و دشمنی همواره بیزار بوده و به ستوه آمده و خواهان امنیت شان هستند (رحیمی، ۱۳۸۱). به عقیده پژوهشگران، مرکز تعقل این تربیت (وطن‌دوستی) در نزد نخبگان است که با یک دید سیستماتیک، عینی و جامعه‌شناختی از یک‌سو و دوستی و دلسوزی و آیندنگری از سوی دیگر، در جامعه بذل علاقه و محبت پخش کنند. وطن‌دوستی عموم مردم، تابع وطن‌دوستی نخبگان و کارگزاران دستگاه یک جامعه است. بدین ترتیب اگر جامعه‌ای علاقه‌مند به پایه‌گذاری و هدف ملی ملت‌سازی است این حرکات باید از نخبگان آغاز گردد، آنان بجای تاکید بر نقاط اختلاف، نقاط اشتراک را تقویت کند.

ج. مشارکت نهادمند

هر جامعه متشکل از اقشار، گروه‌ها و قومیت‌های گوناگون است. جامعه‌ای که عاری از دسته‌بندی‌ها و طبقات و اقوام متفاوت باشد وجود ندارد. این تقسیم‌بندی‌ها در درون هر جامعه باعث شکل‌گیری مطالبات و تقاضای گوناگون می‌شود. وجود این مطالبات به خودی خود مشکل‌آفرین نیست، بلکه نحوه مدیریت آن‌هاست که آن‌ها را به صورت فرصت و یا تهدید مطرح می‌کند.

در جوامعی که نهادهای مشارکت قانونی از قبیل احزاب، گروه‌ها و مطبوعات وجود ندارد، دولت‌ها خود تعیین می‌کند که اقشار مختلف اجتماعی مردم چه می‌خواهد و منابع چگونه باید تخصیص داده شود، بدون آنکه واقعاً مطالبات مردم را درک کند. و همین دوری از مطالبات واقعی مردم فاصله و شکاف میان دولت و ملت را هر روز بیشتر می‌کند و اگر در جایی متوقف نشود دیر یا زود خشم‌های فروخورده مردم اندک اندک جمع شده و تبدیل به انفجار خواهد شد. اما اگر نظام سیاسی به گونه‌ای باشد که ابزارهای مشارکت قانونی وجود داشته و مردم بتواند تقاضاهای خود را در سطح سیاست‌های عمومی بازتاب دهد و دولت نیز پاسخ‌گو باشد، رابطه‌ای دوستانه میان دولت و ملت ایجاد خواهد شد و جایی برای کنش‌های خشونت‌آمیز باقی نخواهد ماند. بدین ترتیب یکی از راه‌های مهم ملت‌سازی و تقویت روابط و اعتمادسازی در میان گروه‌ها، اقوام و اقشار مختلف مردم تقویت فرایند مردم‌سالاری و ابزارهای مشارکت قانونی است، تا همه مردم بتواند تقاضای واقعی خود را در سطح سیاست‌های عمومی دولت منعکس نماید و مشارکت نهادمند داشته باشند. از این طریق است که علاقه‌ای هم به تقویت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند تقویت خواهد شد و انگیزه‌ای قوی برای تلاش به بهبود ملت که هم خود را عضو واقعی آن احساس می‌کنند به وجود خواهد آمد. هیچ گروه و دسته‌ای، دیگران را مسئول مشکلات زندگی خود نخواهد دانست بلکه همه خود را عضوی از سرنشینان یک کشتی احساس خواهند کرد که سرنوشت مشترک دارد و باید برای جامعه‌شان تلاش مشترک داشته باشد.

د. عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی به معنی توزیع عادلانه منابع ارزشمند (قدرت، ثروت و معرفت) و ایجاد فرصت‌های برابر که از عوامل بسیار مهم در تقویت همگرایی و ایجاد ملت‌سازی است. جامعه‌ای که در آن انحصار منابع کمیاب وجود داشته باشد و عده‌ای از دسترسی به آن و ارتقای اجتماعی محروم باشند هیچ‌گاه بذر محبت و دوستی میان آنان پاشیده نخواهد شد. بلکه کینه و تنفر ناشی از تبعیض در اندیشه محرومان انباشته خواهد شد و جامعه آستان حوادث دردناکی خواهد گردید که در فرصت مناسب به شکل کاملاً خشونت‌آمیز ظهور خواهد نمود. به عقیده دکتر چلبی: «از جمله عواملی دیگر تاثیرگذار بر وفاق، وجود نابرابری‌های ساختاری مزمن است، اعم از نابرابری در قدرت، ثروت، معرفت و منزلت اجتماعی. هر شکلی از نابرابری می‌تواند مانع وفاق اجتماعی شود. اگر مردم شاهد افزایش نابرابری باشند، خود نابرابری اجتماعی به‌عنوان عامل بیرونی و عینی می‌تواند باعث نفاق و افزایش تضادهای اجتماعی شود. علاوه بر آن از لحاظ روان‌شناسی اجتماعی، نابرابری به پیدایش محرومیت اجتماعی، و به نوبه خود به احساس بی‌عدالتی منجر می‌شود. و احساس بی‌عدالتی تولید غضب اخلاقی می‌کند که آن هم سبب نارضایتی و افزایش تضاد در جامعه می‌شود.

(صالحی، ۱۳۸۱). بدین ترتیب اگر جامعه‌ای خواهان انسجام و اتحاد ملی است باید با هرگونه تبعیض در همه اشکال آن اعم از قومی، نژادی، مذهبی و طبقاتی مبارزه نمایند تا پایه‌های دوستی و وحدت ملی استحکام یابد.

ه- سیاست‌های دولت

ملت‌سازی در کشورهای مختلف با دو شیوه متفاوت انجام شده است. در بعضی از دولت‌ها این مهم از طریق سیاست «شبیه‌سازی» انجام گرفته است. در این روش سعی بر این بود است که هویت‌های مختلف زبانی، قومی، مذهبی و فرهنگی به کلی نابود شود و فرهنگ قوم برتر با زور و اجبار بر همه اقوام و گروه‌ها تحمیل گردد، تا از این طریق هویت واحدی شکل بگیرد. اما در عده‌ای از کشورها هیچ‌گونه تحمیل و یا اجبار و حذف هویت‌های متفاوت صورت نگرفته است بلکه تمام تلاش بر این بوده است که ضمن پذیرش هویت‌های متفاوت، زبانی، و مذهبی، ارزش‌ها، باورها، هنجارها و نمادهای جدیدی در جامعه خلق گردد که فراتر از فرهنگ و عقاید هر قوم و قبیله است. در این روش افراد ضمن حفظ هویت‌های کوچک قومی و مذهبی خود به ارزش‌های برتری دست می‌یابد که همه اقوام و گروه‌های ساکن در یک جغرافیای معین را فرا می‌گیرد. نمونه کامل این روش را می‌توان در کشورهای توسعه یافته سراغ نمود. در این کشورها ارزش برتر همان ملیت آنان است اما به هویت‌های فروملی آنان نیز هیچ‌گونه تحمیلی وجود ندارد و شهروندان می‌توانند هویت‌های فروملی خود را حفظ کنند. یکی از کارشناسان در مورد عدم کارآیی سیاست شبیه‌سازی دولت در اندونزی می‌نویسد: «دولت اندونزی در طول بیش از ۳۲ سال زمامداری جنرال محمد سوهارتو، از میان راهکارهای مختلف، جهت ایجاد و تعمیق همگرایی اجتماعی و برپایی ملت-دولت واحد، سیاست «شبیه‌سازی» را برگزید و تلاشی فراگیر در جهت استحاله ارزش‌ها و ممیزه‌های هویتی گروه‌های قومی در ارزش‌های عمده ملی به کار مثبت و در این راه هدفی جز سلطه یک گروه قومی بر دیگر گروه‌ها تعقیب نکرد ...»

این اقوام نه تنها به خاتمه شورش در تیمور شرقی کمک نکرد بلکه حتی جدایی طلبان را بیش از گذشته به احیای حقوق از دست رفته (خود) مصمم ساخت. این پژوهشگر صلح بین‌المللی نیز هرگونه تلاش برای حذف هویت‌های متنوع را غیرکارآمد دانسته و پیشنهاد کرده است که برای کاهش تنش‌های قومی و همبستگی ملی، دولت‌ها باید ضمن پذیرش هویت‌های ملی فرهنگی، ارزش‌های نوینی را خلق نمایند. بنابراین دولت آینده افغانستان اگر خواهان وحدت و انسجام ملی در کشور است باید با پذیرش هویت‌های متنوع، ارزش‌های ملی را تقویت نماید تا مردم احساس امنیت و آرامش نموده و با همدلی به سوی ارزش‌های نوین حرکت نمایند.

و. توسعه متوازن

توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به خودی خود نیز پیامدهای مثبت زیادی را برای شکل‌گیری ملت و تشکیل «انگاره جمعی» بزرگ‌تر در جامعه دارد. باعث می‌شود که مردم از حداقل‌های زندگی برخوردار شود. شهرنشینی، که در آن همه اقوام، مذاهب و گروه‌های زندگی در کنار هم را تجربه می‌کند گسترش می‌یابد. رشد دانایی و معرفت، برج‌وباروهای تعصب را در ذهنیت افراد فرو ریخته و باعث تساهل در امور اجتماعی می‌گردد. رشد ارتباطات اقوام را با فرهنگ و عقاید همدیگر آگاه می‌سازد. تخصصی شدن امور باعث یک نوع نیازمندی همه با هم می‌شود. رشد نهادهای مدنی یک نوع تجربه همکاری مشترک را باعث می‌شود توسعه ابعاد زیادی دارد که پیامدهای مثبتی را برای شکل‌گیری مفهوم ملت در باورهای مردم به دنبال خواهد داشت. بسیاری از کارشناسان معتقدند که ریشه اصلی قوم‌مدای و فاصله میان اقوام مختلف در توسعه نیافتگی کشور نهفته است. تحول در ساختارهایی چون اقتصاد، فرهنگ و سیاست، ذهنیت‌ها و باورهای را نیز تغییر خواهد داد و باعث شکل‌گیری ارزش‌های نوین خواهد شد. بنابراین توسعه از عوامل مهم شکل‌گیری مفهوم ملت در اذهان توده‌هاست. جامعه‌ای که رو به سوی توسعه دارد و مدرن شدن در لایه‌های مختلف آن نفوذ کرده باشد به خودی خود، زمینه ساز شکل‌گیری یک هویت جدید خواهد بود. اما در جامعه توسعه‌نیافته قبایلی که فاقد شهرنشینی، ارتباطات، نهادهای مدنی و گسترش آگاهی عمومی باشد، امیدی به شکل‌گیری هویت برتر و فراتر از هویت سنتی نخواهد بود (صالحی، ۱۳۸۱).

نتیجه‌گیری

در نتیجه‌گیری باید بگوییم که: نظریه‌ها پیرامون مقوله ملت را در جهان معاصر چنین جمع‌بندی می‌کنیم:

- طرفداران مقوله «ملت فرهنگی» بر این باورند که ظهور یک ملت بر نهادهای مدنی و سازوکارهای فرهنگی که منجر به تبلور یک فرهنگ واحد ملی می‌شود، بستگی دارد. مرزهای ملت، مرزهای فرهنگ مشترک است.

- طرفداران مقوله «ملت قومی» ملت را محصول قومیت می‌دانند، قومی که گویا دارای ریشه واحد نژادی و در تاریخ با سر بلندی قهرمانی بی‌مانندی به مثابه قهرمان‌ترین ملت دنیا هستی و بقای قومیتش را تضمین می‌کند. این قوم آنگونه که بر یک قلمرو و حاکم است همواره می‌کوشد با جعل تاریخ و افسانه پردازی‌ها، قوم خود را به مثابه شکست‌ناپذیرترین قوم و پیروزترین قوم از نگاه نژادی نابتر از هر قوم دیگر معرفی می‌نماید. از این چشم‌انداز نژاد پرستانه است آنانی را که خارج از دایره‌ی این قوم اند را به‌عنوان اقلیت مهاجر و یا مهمان معرفی می‌کند و بر آنان منت می‌گذارد که به آن‌ها اجازه زیست می‌دهد.

جانبداران مقوله ملت به‌عنوان یک «جمع حقوقی و سیاسی» ملت را گروهی از انسان‌ها می‌دانند که بر پایه نیازهای سیاسی و اجتماعی در یک فرایند تاریخی دارای یک سرنوشت مشترک شده و با ابراز آزادانه اراده خود ملت خویش و ارگان‌های آن را به وجود می‌آورند. اعضای چنین ملتی، می‌خواهند در محدوده‌ی جغرافیای مشترک شان به مثابه عضوی از جامعه بین‌المللی در چارچوب نورم‌های که خود بر پایه خرد و تعقل به وجود آورده و بر حسب ایجابات سیاسی و تاریخی آن‌ها را تعدیل و دگرگون می‌کنند، باهم همزیستی داشته باشند. برای چنین همزیستی داشتن فرهنگ، نژاد و یا دین واحد الزامی نیست. مشترکات در نتیجه ابراز آزادانه اراده شهروندان تعیین و تصویب می‌شوند. چنین ملتی می‌تواند چندفرهنگی باشد و شهروندان آن می‌تواند از اقوام مختلف باشند. در فرایند ملت‌سازی «روح ملی» بر روح قومی قبیله‌ای چیره می‌شود و آن را در خود حل می‌کند و یا در سایه‌ی خود قرار می‌دهد. البته نکته‌ای که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است موضوع داشتن یک دولت ملی است که بر مبنای اراده یک ملت شکل گرفته و تمثیل‌کننده‌ی اراده آن ملت می‌باشد طوری که یک از انقلابیون فرانسه در باب ملت می‌گفت: «ملت مجموعه افرادی است که تحت حکومت یک قانون به سر برند» بنابراین تکوین ملت نیازمند تکوین دولت است و مفهوم دولت و سازمان سیاسی منطقی و از نظر تاریخی بر ملت تقدیم دارد. از این رو مجموعه‌ی که در درون نظم سیاسی والاتر از قوم و قبیله زندگی می‌کنند، یک ملت اند. چنین نظامی مصلحت مشترک بین آن‌ها را پدید می‌آورد و احساس وظیفه و وفاداری مشترکی نسبت به آن نظم شکل می‌گیرد. تجربه قرن بیستم و پیدایش دولت‌های ملی پس از استعمال نیز مؤید این برداشت سیاسی است.

پس داشتن چنین سازمان سیاسی در شکل‌گیری هویت ملی بسا مهم و الزامی است. سیاست در معنای عام کلمه هرگونه راهبرد و روش و مشی برای اداره یا بهبود هر امری از امور، چه شخصی، چه اجتماعی، «سیاست» گفته می‌شود و در معنی عام کلمه هر امری مربوط به دولت و مدیریت و تعیین شکل و مقاصد و چگونگی فعالیت دولت باشد. از آنجائی که در سیاست نیز مانند زندگی هم اندیشه و خرد و تصمیم و برنامه دخیل است و هر حکومتی در پی آرامش و بقاست، البته نباید از نظر دور داشت که بسیار پیش آمده که نسلی به علت بی‌خردی، حاصل زحمت‌ها و خون‌دل‌های چندین نسل را به باد داده و خود نیز به فلاکت نشسته است. پیشرفت وجود داشته و دارد، اما با اتخاذ سیاست‌های خردمندانه، ولی پیشرفت نیز واقعیتی مکرر در تاریخ بوده و هست. چنانچه تاریخ گواه بر این مدعاست که دولت‌هایی با سیاست‌های نابخردانه به جای ترویج روح همبستگی و انسجام بین مردم خود، بی‌محابا موضوع هویت ملی را کم اهمیت دانست و همواره بر تسلط قومی بر سایر اقوام کوشیده و برای سایر اقوام چاره‌ای جز جلای وطن و یا شورش عمومی و هرج‌ومرج نداشته و در نتیجه باعث تجزیه سرزمین و نابودی دولت گردیده است.

در فرایند ملت‌سازی سیاست‌های خردمندانه و موثر دولت در آماده کردن بستری برای وجود آمدن روحیه ملی، از اهمیت ویژه برخوردار می‌باشد. در نتیجه می‌توان گفت که ملت شدن به بستری که از طریق اعمال سیاست‌ها و تصامیم مبتنی بر خرد، و فراهم‌آوری شرایطی برای ملت شدن، از سوی دولت ضرورت دارد. امروزه در دنیای کنونی جوامع شکل دولت-ملت را دارد. ملت‌هایی می‌توانند از امکانات داخلی و بین‌المللی بهره‌مند شوند که خود را در این قالب تقویت نموده و آماده‌ی رقابت باشند. در این روند ملت‌سازی نقش برجسته و بسیار مهمی دارد. ملتی که از انسجام داخلی بر خوردار نباشد، دولت قوی نیز نخواهد داشت و دولت ضعیف در رقابت‌های بین‌المللی همیشه بازنده خواهد بود. اما ملت‌سازی پدیده جدیدی است که ایجاد آن نیازمند عزم و اراده جدی است و این تصمیم باید از نخبه‌گان و دولت آغاز شود. اعمال و رفتار آنان به گونه‌ای باشد که همبستگی، اتحاد و دوستی را در میان مردم تقویت نماید.

کارایی همگرایی برای ملت‌سازی در افغانستان

مصطفی بارک¹

چکیده

این مقاله در پی آن است که به بررسی چالش‌ها و راه‌های حل ایجاد یک ملت واحد بپردازد. با توجه به تعاریف که از ملت صورت گرفته است، چالش‌های که می‌تواند مانع ایجاد یک ملت واحد گردد این است که، جمعیتی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، با هم هم‌زیستی مسالمت‌آمیزی نداشته باشند و برای اعتلای جامعه کوشا نباشند. بنابراین، راه‌های حل که می‌توان با آن یک ملت واحد ایجاد کرد اینست که جمعیتی حتی با اختلاف در عادات، زبان و باورهای مذهبی در چهارچوب جغرافیای معلوم و مشخص با یکدیگر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند و برای پیشرفت جامعه خود کوشا باشند. پس، با برطرف نمودن چالش‌ها و تطبیق راه‌حل‌ها می‌توان یک ملت واحد ایجاد کرد.

مقدمه

نماد یک‌پارچگی در معنی کلان‌تر رمز موفقیت ملت‌ها است. ملت واحد ملتی را گویند که در آن؛ همدیگرپذیری، سازش‌پذیری بر سر منافع ملی، اعتماد و تفاهم در میان سهام‌داران قدرت سیاسی و نظامی، تعریف واحد از منافع ملی، نهادهای غیراستثماری، وجود انگیزه برای نوآوری و وجود داشته باشد و مردم آن با هم وفاداری مشترک یا دلبستگی و احساسی به نام میهن دوستی داشته باشند. پس، در نبود چنین عواملی نمی‌توان ملت واحدی را ایجاد نمود. به همین شکل، به منظور ایجاد و عملی نمودن عواملی که در فوق ذکر گردید؛ لازم است تا، با عوامل و اگرایی مبارزه جدی نمود و برای هم‌گرایی اجتماعی برنامه‌های راه‌اندازی نمود چون، از نخستین گام‌های ایجاد یک ملت واحد می‌باشد. برای این که بتوان هم‌گرایی اجتماعی را ایجاد نمود، لازم است تا تمام اقشار جامعه چه دور و چه نزدیک با هم در ارتباط باشند و مرزهای که باعث می‌شود آن‌ها را از هم دور نگهدارند، از میان برداشت تا مردم کشور حد اقل به لحاظ روابط تجاری، اقتصادی و فرهنگی با هم بافت پیدا کنند.

بنابر این، برای ملت واحد، هم‌گرایی، تساهل و مدارا، چنگ زدن به ارزش‌ها و باورهای مشترک، یک امر حیاتی است و نباید سلیقه‌ها و خواسته‌های یک گروه و یا گروه‌های خاص بر عموم تحمیل شود.

1. دانش‌آموخته‌ی دانشگاه بلخ، عضو کنفرانس ملی جوانان 2021 | Mustafa.barak234@gmail.com

ملت واحد

قبل از این‌که روی چالش‌ها و راه‌حل‌های ایجاد یک ملت واحد پردازیم، جا دارد تا تعریف از ملت یا ملت واحد داشته باشیم. در مورد ملت تعاریف متعددی وجود دارد که در این قسمت به چند تعریف می‌پردازیم. از لحاظ حقوق بین‌الملل: هرگاه جمعیتی حتی با اختلاف در عادات، زبان و باورهای مذهبی در چهارچوب جغرافیای معلوم و مشخص با یکدیگر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند و برای اعتلای جامعه خود کوشا باشند، تشکیل یک ملت داده اند (سیاه و سفید، فلم، ۲۰۱۶). از دیدگاه اسلام ملت مجموعه‌ای است از افرادی که در سرزمینی به نام میهن که پیوستگی جغرافیایی آن نیز ضرورت ندارد که بر اثر تقسیم اجتماعی کار تسهیل و تشدید همکاری‌ها به منظور تامین بهزیستی در یک حیات جمعی به خویشتن سازمان سیاسی داده اند (ناصر، ۱۳۹۸). از بعد روان‌شناسی ملت گروهی از مردم است که با وفاداری مشترک یا دلبستگی و احساس به نام میهن دوستی، مشخص می‌شود (هیوود، ۱۳۹۲). بنابر تعاریفی که از ملت صورت گرفت، ملت واحد به مجموعه واحد انسانی که در جغرافیای معلوم با یکدیگر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند و برای داشتن آینده درخشان هیچ نوع اختلافی از قبیل زبان، عادات و باورها سد راه شان قرار نگیرد، گفته می‌شود.

چالش‌های فرآیند داشتن ملت واحد

ملت‌سازی روند داشتن هویت مشترک در چهارچوب مشروعیت قدرت عامه در یک سرزمین معین می‌باشد (آرمین و دیگران، ۲۰۰۵). هم‌چنین ملت‌سازی (ملت واحد) یک روند پیچیده و در عین حال دشوار است. بدون برنامه و استراتژی فعال ملی، تحقق ملت واحد اگر ناممکن نباشد، کار بسیار دشواری است. بنابر این، چالش‌های که در فرآیند ملت‌سازی مانع ایجاد ملت واحد می‌گردد را می‌توان چنین برشمرد: پراکنده‌گی اجتماعی، نبود روحیه همدیگرپذیری، فقدان اعتماد و تفاهم در میان سهام‌داران قدرت سیاسی و نظامی، فقدان تعریف واحد از منافع ملی، موجودیت فقر و بی‌کاری، بی‌سوادی، گسترش فساد اداری، عدم دسترسی مردم به سهولت‌های زندگی، تبعیض در تطبیق قانون، مداخله کشورهای خارجی در امور داخلی (فاضلیار، ۱۳۹۵)، هویت‌های زبانی، چالش‌های مذهبی، جنگ سالاران

(فرجی و دیگران، ۱۳۹۰)، نهادهای استثماری به خصوص نهادهای اقتصادی و عدم وجود انگیزه برای نوآوری (اعجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۸)، عدم ظرفیت‌سازی و نگاه تخصصی برای ملت‌سازی (کبیری، ۱۳۹۷). پس، باوجود چنین مُعضلات، مردم یک سرزمین نمی‌توانند به آرمانی که آن هم داشتن یک ملت واحد است، دست یابند.

راه‌های حل فرآیند داشتن ملت واحد

برای این که بتوان به یک ملت واحد دست یافت، باید مشکلات و موانع که سد راه قرار دارد را، از میان برداشت و راه‌های حل که برای ایجاد آن ضرورت است، تطبیق نمود. بنابراین، در این قسمت به صورت مختصر راه‌های حل‌های که می‌توان توسط آن به ملت واحد دست یافت، بیان می‌گردد، که به این ترتیب است: تشکیل هویت واحد و بدون تبعیض، از میان بردن فقر فرهنگی و اقتصادی و گذر از سنت‌گرایی (سردارنیار، ۱۳۹۳)، کنترل و اصلاح ساختار نیروهای مسلح، ایجاد زیربناهای عمرانی، آموزش و پرورش (ابطحی، ۱۳۹۶)، یکپارچگی اقوام مختلف و عدم برتری طلبی (بیات، ۱۳۹۸)، پذیرش زبان ملی و کار روی غنای آن و عدم موضع‌گیری سیاسی روی آن، از بین بردن مرزها و در ارتباط ساختن همه مردم، پذیرش هویت‌های مشترک (مهاجر، ۱۳۹۷)، عدم استثمار نمودن نهادها و رهانیدن آن‌ها از تک‌سالاری از بین بردن فقر و بی‌کاری و بی‌سوادی و گسترش فساد اداری (اعجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۸)، تطبیق قانون به شکل همه‌جانبه و بدون تبعیض و عدم مداخله دولت‌ها در امور داخلی (فاضلیار، ۱۳۹۵). پس، برای رسیدن به ملت واحد، ضرورت به این است تا به شکل بسیار جدی موارد که مانع رسیدن به این هدف می‌گردد را شناسایی کرده و برای از میان برداشتن آن برنامه‌ای ایجاد کرده و عملی نمود.

نتیجه‌گیری

بنابراین، طوری که بیان گردید، ساختن یک ملت واحد کار ساده‌ای نیست و باید برای به دست آوردن چنین آرمانی تلاش جدی صورت گیرد. برای این که بتوان یک ملت واحد شد، نیاز است تا همه دست به دست هم داده، بدون هیچ نوع تبعیض و با از بین بردن انحصارگرایی و ایجاد فضای تخصص‌گرایی به شکل مسالمت‌آمیزی برای آینده درخشان، کوشا باشیم.

ځنگه کولی شوو چې یو واحد ملت شو؟

محمد مصور حسني

سرینز

دا مقاله په دې بحث کوي چې په ملتونو کې ځنگه یوالی راتللی شي. ملت جوړونه څه کټې لري او همدارنګه دا مقاله د ملت جوړونې په بخش کې کومک کولای شي. لکه ځنگه څرنگه چې د یو هیواد جوړیدل د ولس کار دی د ولس د جوړولو لپاره مهمه ده چې په دوی کې د ملت جوړونې روښانه وروزل شي. نو زما هدف ددې مقالې څخه دادی، چې ولس ته د ملت جوړونې مثبت اړخونه بیان کړو او له دې لارې دوی وپوهوو چې ملت جوړونه د یوه هیواد د جوړیدو لپاره مهمه برخه ده.

مقدمه

د ټولنې د یوه اوسیدونکي په توګه دا زما مسؤلیت دی چې باید دخپل ولس یو کولو لپاره هغوی ته یوه داسې انگیزه ورکړو چې خلکو د ذهنونو د بدلولو لپاره؛ یوه ښه انگیزه واوسو. نو ښه مې وګنله چې د ملت جوړونې په اړه یوه مقاله ولیکم ځکه ملت جوړونه یوه ټولنه د پرمختګ لودي ته وړي له بده مرغه زموږ هیواد د څو لسیزو څخه په یوه تپل شوې جګړه اخته دی نو په کار ده چې موږ د دې جګړې د ختم لپاره د یوه ملت په توګه خپل مسؤلیت ادا کړو. نو غواړم په لومړي ځل داسې څه ولیکم چې نه یوازې زه ګټه پکښې وکړم بلکې نور دوستان هم ګټه ځینې پورته کړي نو که د دې لکینې په جریان کې کومه غلطې راڅخه شوي وي ستاسو لوستونکو څخه هیله کوم چې په اصلاح کولو کې راسره مرسته وکړي.

د افغانستان اوسني حالات

افغانستان اوس یو بې وزله او په نورو متکي ملک دی. دولت او نظام مو ماتیدونکی دی. د ماتیدونکي کلمه هغو ملکونو ته کارېږي چې یو له پخوا بیوزله و، او بیا اوږدې شخړې او جګړې ورباندې راغلې، نظام، ملي او دولتي نهادونه، ملي صنایع، د قانون حاکمیت، ښوونیز سیستم، ملي اقتصاد، ملي ارزښتونه، ملي ویاړنې، ملي کلتور، ملي اردو او نور سیستمونه یې له منځه تللي وي. هرڅومره چې دا جګړه اوږدېږي په هماغه کچه د نظام ماتیدونکی اړخ زیاتېږي. د هرې ورځې په تیریدو سره د ټولنې د یو شمیر نورو خلکو مغزونه، کلتور او ارزښتونه سم کار پرېږدي او په قوم پرستی، غدر او ټکی کې وردننه کېږي. اداري، سیاسي، او اخلاقي فساد سره له اقتصادي مافیایي نظام راج چلوي. یو شمیر کسان چې د قدرت په ګدۍ ناست وي ځان تر قانون پورته ګڼي او په هیڅ چوکاټ کې نه جوړېږي. عام ولس، وتلي روحاني شخصیتونه، روڼ اندي، ریښتیني مشران بې وسه وي او څوک یې خبره نه مني. ځینو کړیو ته ښه موکه په لاس ورشي ترڅو ملت او دولت تر خور ګوته ونیسي او خپلې گروهې کټې ورباندې ومني. دوی ته ملي ګټې او د هیواد برخلیک کوم ارزښت نه لري او یوازې د خپلو ګټو او تسلط په فکر کې وي. عام ولس ویشل شوی وي، زړه سواندې مشران شته وي خو هغوی د هیواد د سالمیت او ملي حاکمیت نازکه شیدشه په غیر کې نیولې وي او له احتیاطه کار اخلي.

څنگه کولی شوو چې یو واحد ملت شو؟

زموږ د ملک اوس کټ مټ همدا حال دی. د ځینو بهرنیو او سیمه ییزو دولتونو لخوا لاسوهنه او برېښه توهین خپل وروستي حد ته رسیدلی. هغه بله ورځ په ټولنیزو رسنیو کې ټولو ولیدل چې زموږ د هیواد د بهرنیو چارو وزیر له کوم ایراني چارواکي سره په تهران کې ناست دي په داسې حال کې چې تر شا یې یوازې د ایران بیرغ ښکاري. دا کار د ټولو دیپلوماتیکو پروتوکولونو خلاف دی. یو څو خپله زموږ د وزیر په هکله زیات سوالونه راپیدا کیږي او بله دا چې، ایران دا پیام په ډاګه کوي چې افغانانو تاسو زموږ سیالان نه یاست. یو څوک ویلای شي چې څنگه یې سیال کیدای شو چې زموږ خارجه وزیر په داسې یو توهین راضي شي.

خو د مغرورو کسانو عادت وي، ستا تاریخ، عظمت، افتخارات او هویت پټوي او هغه هم چې له دوی سره د مقابلو په هکله وي. ایرانیانو د میرویس نیکه، شاه اشرف او احمد شاه بابا کارنامې نه دی هیرې، دوی ته له کورګین او نورو سره زموږ د نیکونو چلند ښه مالوم دی. خو ورڅخه سترګې پټوي. هغوی ښه خبر دي چې د دوي د چارواکو ناموسونه چې د خپلو حریفانو تر تعرض لاندې وو، ابدالي په عزت کې وساتل. خو دوی زموږ اوسنی حالت موږ ته ځلوي او مزدوران یې هم دلته په افغانستان کې موږ د هغوی په تمدني ساحه کې بولي.

له بلې خوا هم د پنجاب د لیونیو نظامیانو تنده زموږ د ملک په وړانولو او وینو څښلو نه ماتېږي. هره ورځ یوه نوې دسیسه کوي او اړم دي ترهغو خپلو چلوتو ته دوام ورکړي ترڅو د هغوی د ستراتیژیک عمق ارمان نه وي پوره شوی. خو یقیني ده چې انشا الله تعالی دا ارمان به دوی ټول کور ته یوسي. دوی د خپل لیونتوب له مخې نه ویني چې ولې خپل ګاونډی او مسلمان هیواد یې اړ کړ چې د دوی دښمن ته لاس ورکړي.

په اوسني وخت کې زموږ هیواد د دوو لارو پر سر ولاړ دی. موږ باید انتخاب وکړو چې په کومه لاره ځو. د هیواد وړانولو، شخړو او خدای مکره د سقوط لاره او که د نجات لاره خپلوو. که همت وکړو هغه متل به رښتیا کړو چې وايي: په کومه ویهاله کې چې اوبه تیرې وي بیا هم پکې راګرځیدلای شي. خو اړینه ده چې، خپلو مسوولیتونو ته ځیر شو. د نورو وښو ملتونو په څیر د خپل تاریخ په دې حساسه مرحله کې باید له ځانه یو څو ستراتیژیکې پوښتنې وکړو. ایادا حالت راته د منلو دی؟ ایا دوام یې د کوم چا په ګټه دی؟ که د منلو نه دی او هیچ چا ته ګټه هم نه لري، نو څه کول په کار دي؟ نورو ملتونو په ورته حالاتو کې څنگه ځانته نجات ورکړی دی او کوم کره یې د موږ لپاره درس کیدی شي؟ څنگه له دې حالت څخه راووزو؟ داسوالونه زموږ په هر کنفرانس، هر سیمینار، هر هجره، هر مجلس او هر بندار کې باید ښه تحلیل او شاربل شي. د مقالو لیکلو، شعرونو ویلو، هنري اثارو، فلمونو جوړولو او نورو ټولو ورته کارونو د اجندا په سر کې همدا خبره اړینه ده. دلته زه یوه داسې لاره وړاندیز کوم چې نړیوالو کارپوهانو ورته وده ورکړې او زیاتو ملکونو او مشرانو یې د خپلو ملکونو، ملي او دولتي ادارو او انفرادي کسانو یې ورڅخه ګټه اخیستی ده. دا لاره زموږ د ملت لپاره د ستر ګډ ملي لیدلوري، لوړو ارمانونو ټاکل، او په ګډه ورته کار کول دي.

له پورته خواشینوونکي حالت څخه د خپل ملت د ایستلو لاره داده چې ملت په یوه ستر ملي لیدلوري (vision) او ارمانونو راتول کړو. زموږ دولت باید د هیواد له وتلو ریښتینو کارپوهانو او مشرانو سره د خپل ملت لپاره لور، روښانه او ګډ ملي لیدلوري او ملي ایډیالونه چې، د هر با ایمانه او ریښتیني افغان د زړه له کومی غوښتنه وي، هم‌شارکتی ډول وټاکي. دا د کنفرانسونو او سیمینارونو، لیکنو، مشعارو، او ګردیو میزونو له لارې ښه کیدای شي او د نړۍ زیات ملکونه له دې لارې کار اخلي. په دې پروسه او بهیر کې دولت باید دا ملي ارمانونه ښه خلکو ته روښانه کړي ترڅو ټول خلک ځان په کې وګوري. دا به په ملت کې مثبت فکر، مثبتې هیلي، د سترو کارونو د سرته رسولو لپاره د خولو تویولو او قربانی ورکولو ولولې او په پای کې یوه نوښتګره انرژي رامنځته کړي. په ملت کې مشران یوازې لورپوري دولتي چارواکي نه دي. ټول هغه کسان چې په خپلو خلکو کې اغیزه او رسوخ لري، لیکوالان، ژورنالستان، مدني فعالان، روحاني شخصیتونه، د پوهنتون استادان، مسلکي او ادبي انجمنونه او بهیرونه او ټول هغه افغانان چې هیوادنیو ګټو ته ژمن وي په دې ډله کې راځي. ټول باید ځان مسوول وبولي او دملي لیدلوري په روښانولو او ملي ګټو ته د ژمنتیا په کار کې نه ستر کیدونکې ونډه واخلي.

یو بد کلتور او ذهنیت چې په موږ کې عام شوی دی دادی چې، ځینې کسان به له پوهنتونه فارغ وي، ځان به مدني فعال بولي، په کوم ګوند، ډله او یا ټولنه کې به غړیتوب لري خو د بحث په وخت ټوله پره په نورو اچوي او دا نه وايي چې زه خو هم مسوولیت لرم. زه نه وایم چې نیوکې د څوک نه کوي، خو نیوکه کوونکې خو باید خپله هم مثبت کار او هڅې ولري. د لور ارمان خبره یوازې په ملي کچه نه ده مطرح، بلکه دا زموږ د ملي ادارو، غیر دولتي موسسو، د سکتور خصوصي سازمانونو، سیاسي ګوندونو او ان د هر بنیاد لپاره اړینه ده. باید د لیدلوري لړل او شته واقعیتونو ته تل اهمیت ورکړو، په ملي کچه، په وزارتونو، پوهنتونونو، مدني ټولنو، د ځوانانو خوځښتونو، قومي شوراګانو، شخصي کمپنیو او ترټولو مهم په شخصي ژوند کې دا کار باید وکړو. باید دا په علمي توګه په ټولنیز شعور او ملي پرمختیایي پروسه کې شامل کړو. زموږ دا ټول نهادونه باید هم ملي لیدلوري ته ژمن وي او هم یې باید د خپل ځان، او خپلې ادارې لپاه ولري او ورته کار وکړي. ټولنو ته انګیزه او لوری ورکول مهم کار دی. خو ځینې تش په نامه مشران په غلطه لاره دا کار کوي. هغوي چې مثبت ارمان نه لري، سم لوری خلکو ته نه شي ورکولای، نو کرکو او تعصباتو ته لمن وهي، اوبه خړوي، کبان نیسي او په ځان پسې ډلګی راکاږي. دا کار اسانه دی خو هیچا ته اوږدمهاله ښې پایلې نه لري. خو ریښتیني مشران بیا هڅه کوي چې خپل ملت په سترو ګډو ایډیالونو راتول او یو موټی کړی او د بریا په لور یې رهبري کړي. دا یو څه اوږد مزل دی خو پایلې یې سې دي. د ملي لیدلوري او ګډو ملي ارمانونو رامنځته او وده ورکولو بله ګټه به داوي چې، د منفي نظریاتو لرونکي، مفسدین، متعصبین او د کرکو خپروونکي خلک او ډلګی به د هغو په مرسته ډېر کښته په ډېرانونو او خس او خاشاکو کې خپل ځان او خپلې موخې وګوري.

څنگه کولی شوو چې یو واحد ملت شو؟

د هغوی مورال به خورا کمزوری شي او په ملت کې به لانور هم گوښه پاته شي. داسې خلک ټیټه ځاني اجندا لري، د افغانستان شریف او وروڼه قومونه سره زړه بدي کوي، ملي وپارمنو شعایرو ته سپکاوی کوي، اوبه خړوي او کبان نیسي، خو ځان د خلکو مدافع او اتل ښيي. خو کله چې ملت ته ستر او لوړ ملي اهداف ښکاره او یقیني شي، داسې ټول خلک به ډېر کښته په ډیران او خاورو ځخلوکې پاته شي. همدارنگه، به زموږ یو شمیر هغو خلکو ته ښه درس شي چې کیدای شي بدنیت ونه لري خو یوازېني اجندا او ټوله پاملرنه یې له پیدې او ځینو سیاستونو سره عکس العمل ښودل دي. په ملي، سیاسي او ټولنیزو مسئلو کې کومه سمه لوره او فعاله اجندا یا نه لري او یا یې سمه نه شي طرح او وړاندې کولای.

څنگه یو واحد ملت جوړیدلی شوو؟

ملت جوړونه یوه پیچلی او عین حال کې یوه سخته پروسه ده بغیر له استراتژیکې برنامې څخه که چیرې ناممکنه نه وي بلکې ډیر یو سخت کار کیدای شي. نو ملت جوړونه په لاندې عناصرو سره راتللی شي.

۱. دولت

د دولتونو رول په ملت جوړونه کې یو حیاتي امر دی دا دولت دی چې داقتصادی، فرهنګی او د زده کړو د برنامو له لارې ملت جوړونه کولی شي نو داسې ویلای شو چې دولت د لومړي جز په توګه د ملت جوړونې اصلي برخه ده. د مثال په ډول نورستان د افغانستان یو له لیدونکو ښو ولایتونو څخه دی مګر د لارې د خرابوالي او حمل نقل د مشکلاتو له دنورو ولایتونو خلک هلته سفر نه شي کولی او د دوی او د نورو ولایتونو د خلکو د یوځایوالي خنډ لاره او امنیت دی. نو په لنډ ډول ویلی شو: چې یو قوي، حاکم او سهولت راوستونکی حکومت د ملت جوړونې لپاره یو اساسي شرط دی.

۲. ژبه

یوه بله مهمه موضوع ژبه ده، پوهیږو هر هیواد په مختلفو سیمو کې مختلفې ژبې لري مګر هر هیواد ځانته رسمي ژبې لري د ملی یا رسمي ژبو عام کیدل د ملت جوړونې لپاره یو بل اصل ګڼل کېږي ځکه د ملی ژبو سیاسي کیدل د دي باعث کېږي چې د دو غټو ډلو ترمنځ د منفي حساسیتونو د پارولو لامل وګرځول سی نو زموږ لپاره په کار ده چې هغه کسان چې غواړی دا دوی ژبی سیاسی کړی اجازه اجازه ورته کړو او مخه یې راوګرځوو ځکه د ملت جوړونې ترټولو مهم جز ژبه هم ده.

۳. قومونه

دا چې په افغانستان کې مختلف قومونه ژوند کوي نو که وغواړو دنورو هیوادونو په رقم ملت جوړونه وکړو نو اساسي برخه داده چې قومونه داقتصادی، فرهنګی، او زده کړیزو برنامو له لارې په ملي فکر وروزو په هغو کې د ملت جوړونې روحیه نوره هم قوي کړو. نو بیا هم لومړی خبري ته ګرځو موږ د یوه قوي او د پردو د لاسوهني پرته د خلاص حکومت له لارې کولی شوو چې د ملت جوړونې کيلي ترلاسه کړو.

چگونگی دست‌یافتن به ملت واحد در افغانستان

شب‌نم سلحشور^۱

مقدمه

ملت به گروهی از مردم در جغرافیای واحد، با ترکیبی از عناصر قومی و زبانی مختلف گفته می‌شود که در یک ساختار سیاسی اقتصادی به هم پیوند می‌خورند. اگر واقع‌بینانه به قضایا ببینیم در جهان ما، کشورهایی هستند که با وجود مذاهب و نژادهای متنوع توانسته‌اند یک ملت واحد را شکل دهند، اما مردم افغانستان تا هنوز تعریف واضحی از ملت واحد و ارزش‌های ملی ندارند و ما متأسفانه نماد واحد و قابل قبول اکثریت مردم، در کشور خود نداریم تا بتوانیم زیر چتر آن به ملت واحد دست یابیم. هرچند دین می‌توانست به‌عنوان یک نماد برای ملت شدن مورد استفاده قرار گیرد اما به دلیل تضادهای که میان دو مذهب (شیعه و سنی) وجود دارد، استفاده از این سمبول برای ملت‌سازی موثر واقع نشده است.

فرهنگ یکی دیگر از نمادها جهت گردهم‌آوری افراد جامعه برای ساختن یک ملت واحد است، اما در افغانستان به دلیل آن که مردم این کشور خود را صاحب فرهنگ مشترک نمی‌دانند و تفکر بر این است که فرهنگ تاجک با اوزبیک، هزاره با پشتون و در کل فرهنگ اقوام با هم دیگر متفاوت و در تضاد است، این دیدگاه باعث شده که مردم این سرزمین خود را صاحب فرهنگ واحد ندانند، تاریخ یکی دیگر از مشخصه‌هایی بود که می‌توانست ما را به‌عنوان یک ملت واحد دورهم آورد، اما با توجه به رخداد‌های گونه‌گونی که در تاریخ ما اتفاق افتاده، باعث شده تا مردم افغانستان نتوانند از این نماد به‌عنوان شکل‌گیری ملت واحد بهره‌گیرند.

بدبختانه دهه‌ها قبل تخم نفاق در این کشور پاشیده شد و حس برتری جویی قومی و متمرکز شدن قدرت در دست گروهی خاص، ریشه‌ی این نفاق را در کشور قوی‌تر و گسترده‌تر کرده و باعث شد تا ظرفیت ملت شدن در میان گروه‌های مختلف قومی کم‌رنگ شود.

با توجه به آنچه که در تاریخ کشور ما رخ داده، باید این را در نظر داشته باشیم که مهم‌ترین بحث برای چگونگی شکل‌گیری یک ملت واحد در کشور، رهایی از تعلقات قومی و استقلال در امر تصمیم‌گیری است، مسئله‌ی که در افغانستان ندرتاً دیده می‌شود. اغلب مردم افغانستان به‌طور کامل تحت تاثیر دیدگاه و تصامیم رهبران خود هستند، رهبرانی که حتا اگر منافع شخصی خود را بر منافع ملی ترجیح دهند باز هم این مردم هستند چشم و گوش بسته از آن‌ها پیروی می‌کنند.

۱. ولایت هرات، عضو کنفرانس ملی جوانان-۲۰۲۱.

در کشور ما اقوام به جای تفاهم با یکدیگر، در پی حذف هم هستند و این موجب بروز انحصار، تعصب و فسادسالاری در کشور شده است. اقوام هنوز در اندیشه و تفکر برتری طلبی و حس زیاده خواهی هستند. ما باید قبول کنیم که در کشور خود مشکلات قومی داریم، که بهتر است شناسایی شوند و روی اصلاح آن‌ها کار شود، نه این‌که آن را کتمان کرده و فقط به دروغ گفتن و رد کردن آن اکتفا کنیم.

انتظار بر این بود که نسل جوان با دیدگاه و چشم‌انداز بازتر روند ملت‌سازی را در افغانستان شکل دهند اما چون خود را بدون پشتوانه‌ی مالی و سیاسی یافتند، رشد و پیشرفت خود را وابسته به احزاب و رهبران سیاسی می‌دانند و این عملکرد باعث شده تا دیگر افراد جامعه هم پیرو دیدگاه این جوانان شده و روند ملت‌سازی در افغانستان به مشکل مواجه شود.

البته نباید نادیده گرفت که ما در تاریخ خود مشکلات فراوانی داریم و از سال‌ها قبل تاکنون حلقه‌ای در درون و بیرون از کشور تلاش دارند تا شکل‌گیری ملت واحد در افغانستان تحقق ناپذیر باقی بماند، طی سال‌های اخیر ما شانس بزرگی داشتیم که پروسه «ملت‌سازی» را، گرچه یک پروسه طولانی است، با اعتقاد بنیادی، تلاش به ساختن نظامی متکی بر عدالت اجتماعی کنیم که از این امر هم نتوانستیم موفق بدر آییم.

نخستین عنصر ملت‌سازی در یک کشور، ساختن حکومت فراگیر و همه‌شمول است که بتواند تمام اقوام و اقلیت‌ها را در اطراف خود جمع کند، اما در افغانستان تمام روابط و مناسبات قدرت و دولت، مسائل حکومتی، سیاسی، و اجتماعی قومی هستند، و یا اقلاً عنصر قومی مهم‌ترین عنصر این روابط و مناسبات می‌باشند. بدون اصلاحات جدی در سیستم‌های حکومت‌داری، دولت‌داری و بدون اصلاحات عمیق در مسائل اجتماعی، سیاسی، و امثال آن‌ها یکپارچه‌گی و وحدت بین مردم مختلف این کشور ناممکن بوده و روند ملت‌سازی هم‌چنان همراه با مشکل روبرو خواهد بود.

از آنجایی که تمام مردم افغانستان با صدای واحد صلح را فریاد می‌زنند و زمانی که اتفاق ناگواری رخ می‌دهد تمام اقشار جامعه بدون در نظر گرفتن زبان، قوم و مذهب احساسات شان جریحه‌دار می‌شود و ندای حق‌طلبی سر می‌دهند، می‌توان از این رگه‌های باریک اما عمیق، برای ساختن ملت واحد در کشور استفاده کرد، و صلحی باعث ملت‌سازی خواهد شد، که در آن عدالت اجتماعی رعایت شود در غیر آن صدای واحد برای داشتن صلح، تبدیل به ملت واحد نخواهد شد.

نتیجه‌گیری

در نتیجه باید گفت که ملت‌سازی و ملت‌شدن، یگانه عاملی است که می‌تواند این کشور را از جنگ و بدبختی نجات داده و افغانستان را به یک کشور مرفه و مرفه تبدیل کند، دولت از راه‌های مختلفی چون نظام آموزشی، راهکارهای اقتصادی و برنامه‌های فرهنگی می‌تواند روند ملت‌سازی را نهادینه کرده و تقویت بخشد، اما عدم مدیریت درست عوامل ملت‌سازی در افغانستان و چالش‌های فراراه آن باعث شده که شکل‌گیری ملت واحد در این کشور ناکام بماند.

هم‌گرایی، تساهل و مدارا، پذیرش ارزش‌ها و باورهای مشترک، یک شاخصه‌ی مهم برای تبدیل شدن به یک ملت واحد است، باید بین هویت قومی و هویت ملی تعادل برقرار شود ورنه، نه تنها ملت‌سازی رخ نمی‌دهد بلکه رقابت‌های قومی و قبیله‌گرایی و تجزیه‌ی ملت را به همراه خواهد داشت، فاصله‌ی ما تا ملت واحد شدن متأسفانه طولانی‌ست، در صورتی که مردم افغانستان بتوانند با هم و کنار هم یکجا و دور از تعصبات قومی، سمتی و زبانی زندگی کنند روند شکل‌گیری ملت واحد در این کشور آغاز می‌شود.

مولفه‌های تاثیرگذار بر ملت‌سازی در افغانستان

احمدنوید نواندیش^۱

چکیده

در طول تاریخ، پدیده‌هایی متعددی به مثابه عوامل تاثیرگذار بر ساخت‌دهی تشکیل ملت‌ها مدنظر گرفته اند از جمله مهم‌ترین این عوامل می‌توان به سرزمین، زبان، مذهب، تاریخ، ایدئولوژی و نژاد مشترک اشاره کرد. ولی تاریخ‌گواه آن است که در موارد بسیار با وجود چنین الزاماتی، ملت‌هایی شکل گرفتند که پایدار نماندند. اگر مبنای شکل‌گیری ملت‌ها صرفاً گزاره‌ای دال بر اهمیت یکی از عوامل ذکر شده باشد. حداقل یک مورد نقض تاریخی وجود دارد، که گزاره‌هایی فرضیه مورد نظر را ابطال می‌نماید.

ملت‌سازی زمانی پایدار می‌گردد که توسعه ملت بر محور عدالت اجتماعی و بر مبنای عوامل موثر در ملت‌سازی نظیر سرزمین، زبان، مذهب، و ایدئولوژی مشترک باشد، به عبارت دیگر عوامل موثر بر ملت‌سازی فقط زمانی به ملت‌سازی پایدار می‌انجامد که این عوامل با عدالت آمیخته شده باشند. و هم‌چنان یکی از مهم‌ترین عوامل پایداری هر جامعه‌ای، صورت‌بندی فراگرد ملت‌سازی بر محور عدالت اجتماعی و ادراک از آن است، عدالتی که امکان حیات آزاد و رو به تکامل را برای همه اقوام، فرقه‌ها، نژادها و زبان‌ها فراهم آورد.

مقدمه

افغانستان یکی از کشورهای است که نیاز مبرم و اساسی به یک ملت واحد و منسجم دارد. و این نیاز در صورتی برآورده خواهد شد که تمام اقوام افغانستان به یک مفهوم مشترک فکر کرده و به محوریت واحد دست یابند. امروزه تعصب بجا مانده از پدرکلان‌های مان دوباره احساسات اکثریت از افراد جامعه را به سوی تعصب فراگیر و تباه‌کننده می‌کشاند، اما این دولت است که افکار ملت را به یک طرف خوب یا بد سوق می‌دهد. امریکا متعصب‌ترین کشور جهان بوده است که تعصب تمام رعیت خودش را به سوی مبارزه علیه تروریسم جهانی سوق داده است.

اما بهترین راه‌کار برای یک ملت واحد شدن چیست؟ تاریخچه ملت‌سازی در افغانستان چیست؟ عوامل تشکیل ملت‌ها چیست؟ تشکیل ملت با عدالت اجتماعی چه رابطه‌ای داشته است؟ نقش جوانان در شکل‌دهی ملت چیست، در این مقاله به این موضوعات پرداخته خواهد شد.

۱. ولایت پروان.

تایخچه ملت‌سازی در افغانستان

افغانستان کشوری است در قلب آسیا که با شش کشور هم‌جوار بوده و روابط فرهنگی، مذهبی اجتماعی و سیاسی خیلی قوی هم با همسایگانش دارد. تأسیس افغانستان توسط احمدشاه ابدالی، همه اقوام آن باید زیر چتر نام جدیدی به نام افغانستان باید زندگی می‌کردند، فتوحات احمد شاه ابدالی در آن زمان باعث یکجاشدن اقوام زیادی زیر بیرق افغانستان شد؛ با زبان، فرهنگ، مذاهب متفاوت اما هم‌چنان افغانستان یک ملت باقی ماند. اما سوال این جاست: پس چه زمانی تخم نفاق و جدایی ملت در افغانستان پاشیده شد؟

با به دست گرفتن قدرت توسط تیمورشاه پسر احمدشاه ابدالی و هم گسترش سرحدات افغانستان توسط آن باعث شد که دشمنان به جغرافیه افغانستان چشم دوخته از هر نوع دسیسه علیه ملت افغانستان دریغ نکردند: نتیجه آن این شد که تا اکنون تخم نفاق میان مردم افغانستان وجود دارد و به نام مذهب، زبان، قوم به جان یکدیگر افتیده اند.

ملت‌سازی و عوامل شکل‌گیری آن

ملت‌سازی فرایند ساختن یک هویت ملی با استفاده از قدرت حکومت است. هدف از فرایند نزدیک‌سازی مردم درون یک حکومت است تا از نظر سیاسی در بلندمدت، پایدار و قابل دوام بماند. به عباره دیگر توسعه‌ی رفتارها، ارزش‌ها زبان، نهادها و ساختارهایی فیزیکی که تاریخ و فرهنگ را روشن می‌کند، وضع حاضر را تجسم بخشیده، حفاظت می‌کند، و هویت آینده و استقلال یک ملت را تضمین می‌کند.

اندریاس ویمر دانشمند علوم سیاسی دانشگاه کلمبیا، سه عامل برای تعیین موفقیت ملت‌سازی در طولانی مدت نقش دارد:

- ایجاد ساختارهای مدنی در جامعه
 - توزیع امکانات عمومی در کل سرزمین حوزه‌شمول ملت
 - ایجاد بستر گفت‌وگو مشترک بین مردم
- در دوران جدید ملت‌سازی به ویژه در بین ملل بالکان و خاورمیانه برای باز تعریف جمعیت سرزمین‌هایی که توسط قدرت‌هایی استعماری، بدون در نظر گرفتن مرزهای قومی، مذهبی و... ایجاد نهادهایی ملی پایدار و منسجم متصور نیست.

اما در افغانستان چندگانگی‌های قومی، زبانی و مذهبی، از عناصر اصلی مولفه‌هایی ملی در افغانستان است.

تاکید بر پابندی‌هایی قبیله‌ای، پافشاری بر ارزش‌ها و خرده‌فرهنگ‌هایی تباری و مقدم شمردن پندارهایی مذهبی بر آیین‌هایی همبستگی دینی و تابلو ساختن نمادهای عشیره‌ای به جای سمبول‌های ملی، از جلوه‌هایی آشکار پرورش نیافتگی و نقصان «روح ملی» به شمار می‌رود. که نمایه‌هایی ساختار موزاییکی را در واحد سیاسی افغانستان تبلور بخشیده است. و از الزامات ملت‌سازی یکی آن: هویت ملی و دیگر آن عدالت اجتماعی می‌باشد.

هویت ملی

برای این‌که فرایند ملت‌سازی در یک جامعه به خوبی و موفقانه پیش برود، مردم باید از هویت‌هایی سنتی قومی، نژادی و مذهبی عبور کنند و به یک احساس جمعی دست یابند.

عدالت اجتماعی

فقدان عدالت اجتماعی را در افغانستان می‌توان به ساده‌گی مشاهده کرد. عدالت اجتماعی به معنی توزیع عادلانه قدرت و سرمایه‌هایی اجتماعی است. اما این امر در گذشته وجود نداشته است و در دو دهه‌ای اخیر تلاش‌ها در این مورد ناکافی بوده و نتوانسته است رضایت شهروندان را به دست بیاورد. تامین عدالت اجتماعی باعث به‌وجود آمدن احساس هم‌گرایی می‌شود، و زمینه را برای تقویت پروسه‌ی ملت‌سازی فراهم می‌کند. تا زمانی که مردم یک جامعه از نابرابری اجتماعی در رنج باشند، احساس هم‌گرایی بوجود نمی‌آید، و در نتیجه پروسه‌ی ملت‌سازی نیز به ثمر نخواهد نشست.

نقش جوانان در پروسه ملت‌سازی

جوانان نقش اساسی را در تغییر و اصلاح کردن کشور خود دارا می‌باشند: مانند جوانان آگاهی که با مفکوره و طرح‌های ناب خود شان توسط کنفرانس‌های بزرگ مفکوره ملت شدن را توسط راهبردهایی منظم برای مردم خود ذهنیت سازی کنند و بیش تر جوانان الگوی مبارزه برای ملت‌سازی را در جامعه ترویج نمایند.

نتیجه‌گیری

در برآیند این مطلب می‌توان نتیجه‌گیری نمود که سه مورد اساسی برای شکل‌دهی یک ملت مهم می‌باشد. مشارکت مردم در بخش‌های مختلف از حکومت، ایجاد ساختارهایی مدنی، توزیع عادلانه قدرت و ثروت میان شهروندان، و مفکوره سازی برای مفهوم مشترک مانند: برابری، برادری، صداقت، ایثار، همدیگرپذیری، فداکاری و... می‌باشد.

بخش نهم؛ حکومت داری خوب

تأثیر فساد اداری بر حکمرانی خوب در افغانستان (۱۴۰۰-۱۳۹۳)

سید محمد احسانی^۱

چکیده

تلاش دولت‌ها برای دست‌یابی به جامعه‌ای بهتر و حکمرانی خوب، بدون شناخت عواملی که روند حرکت آن‌ها را کند می‌کند، نتایج مورد نظر را در پی نخواهد داشت. یکی از عواملی که بر فرایند ایجاد حکمرانی خوب در جوامع اثر فراوانی می‌گذارد، فساد اداری است. این پدیده هر روز با ابعاد گسترده تری عملکرد دولت‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد و آن‌ها را متقاعد می‌سازد که برای تهدید دامنه نفوذ آن باید چاره‌ی اساسی بیندیشند. آگاهی از علل بروز فساد اداری یکی از اساسی‌ترین الزامات در تدوین برنامه‌های کارآمد مقابله با فساد به شمار می‌آید. تحقیق حاضر با روش کتاب‌خانه‌ای، ماهیت فساد اداری، علل پیدایش فساد اداری، انواع فساد، و تاثیر آن بر حکمرانی خوب را به بررسی گرفته، که یافته‌های مهم آن چنین است: فساد اداری به‌عنوان یک بیماری مزمن جهانی دامنگیر تمام کشورهای جهان بوده که عواملی، چون: اختلاف فاحش میان سطح زندگی کارمندان دولت و سایر شهروندان، وسعت دامنه دخالت‌های دولت در تصدی امور و روابط خویشاوندی در ادارات دولتی بر این پدیده تاثیرگذار است، که این مسئله در واقع مانع بر ایجاد حکمرانی خوب در کشورهای کم درآمد مثل افغانستان می‌شود.

کلید واژه‌ها: فساد، فساد اداری، حکمرانی خوب.

بیان مسأله

فساد مسئله‌ای است که در همه دوران‌ها گریبان‌گیر دستگاه‌ها و سازمان‌ها بوده و هسته اندیشه بسیاری از دانشمندان و متفکران سیاسی را تشکیل داده است. به‌طور کلی فساد به فرهنگ کشورها ارتباط ندارد و کشوری با شرایط فرهنگی بالا هم می‌تواند درگیر فساد شود (طالقانی و همکاران، ۱۳۹۳). فساد اداری یکی از عمومی‌ترین اشکال فساد، پدیده‌ای است که مرزهای زمان و مکان را درنوردیده است و با این ویژگی نه به زمان و نه به جامعه خاصی مربوط است. آثار به دست آمده از اولین دولت‌هایی که در چین و هند تشکیل شدند، بیانگر نگرانی چندین هزار ساله دولت‌ها نسبت به سوء استفاده افراد از امکانات و موقعیت دولتی است (الوانی و جعفری، ۱۳۷۶).

۱. دانشجوی دکتری گروه جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، کابل- افغانستان. Smehsani.2018@ggmail.com

به عبارت دیگر فساد اداری یا سوء استفاده از قدرت دولتی برای کسب منافع شخصی رویدادی است که در نظام‌های اداری کشورهای مختلف شایع است. این رویداد ناشی از عوامل مختلفی است که از جمله مهم‌ترین این عوامل، انحراف از هنجارها، معیارها و اقدامات بروکراسی مدرن است (تقوی و همکاران، ۱۳۸۹). نگرانی از موجودیت و گسترش فساد اداری نزد دولت‌ها هم‌چنان ادامه دارد چونکه امروزه به موازات گسترش فعالیت‌های دولت در اداره جوامع، لزوم پاسخگویی بیشتر نزد دولت‌ها از اهمیت و حساسیت ویژه‌ای برخوردار شده و آنان را برآن داشته تا به شکل جدی‌تر به این مسئله بیندیشند (الوانی و جعفری، ۱۳۷۶). منحرف ساختن مردم از وظایف، استفاده از قدرت سازمانی برای دست‌یابی به اهداف شخصی، انحصارات دولتی و خصوصی، گسترش رانت خواری، محدودیت‌های تجاری، دستمزدهای پایین دولتی، عوامل جامعه‌شناختی، قوانین و مقررات دولتی، مدیریت ضعیف، توزیع ناعادلانه درآمد، اعمال نفوذ سیاستمداران و دولت‌مردان عالی‌رتبه، عدم پاسخگویی دولت و موضوعاتی از این قبیل زمینه گسترش فساد در سطح خورد (فساد اداری) و کلان (فساد سیاسی) را فراهم می‌آورد (تقوی و همکاران، ۱۳۸۹).

حکمرانی یک بحث جدید و نو نیست بلکه سابقه‌ای طولانی شاید به عمر بشر دراد. حکمرانی فرایندی است که طی آن گروهی از مردم به نماینده‌گی از آن‌ها تصمیم می‌گیرند و گروهی دیگر به نماینده‌گی از آن‌ها و تحت نظارت آن‌ها اجرا می‌نمایند. فساد موجب انحطاط و هدر رفتن منافع ملی می‌گردد و به کاهش اثربخشی دولت می‌انجامد. رواج فساد، اعتقاد و ارزش‌های اخلاقی جامعه را متزلزل می‌کند، هزینه انجام کارها را افزایش می‌دهد، بی‌انگیزه‌گی و بدبینی ایجاد می‌کند و زمینه تضعیف روحیه افراد درستکار را فراهم می‌آورد. فساد اداری مانع سرمایه‌گذاری می‌شود و مسیر رشد و توسعه اقتصادی را تخریب می‌کند و از طریق هدایت نادرست استعدادهای و منابع بالقوه، زمینه رکود استعدادهای و جهت‌گیری حرکت منابع بالقوه و بالفعل انسانی را به سمت فعالیت‌های نادرست و دست‌یابی به درآمدهای سهل الوصول فراهم می‌سازد (عباس زادگان: ۱۳۸۳). با توجه به این‌که براساس شواهد موجود و بررسی‌ها، نرخ رشد فساد اداری در کشور در حال افزایش است و آمارهای سازمان‌های بین‌المللی نیز زنگ خطر را برای نظام اداری ما به صدا در آورده‌اند، توجه ویژه به آخرین وضعیت متغیرهای اثرگذار بر بروز و گسترش فساد اداری و روش‌های مقابله با آن، انجام هرگونه تحقیق را در این زمینه توجیه می‌کند.

برای نمونه؛ آمارهای سازمان‌های بین‌المللی در ده سال اخیر حاکی از کاهش رتبه افغانستان است (فرهادی نژاد و لگزیان، ۱۳۹۰).

اهمیت و ضرورت تحقیق

با توجه به این که حکمرانی خوب، مدیریت شفاف و پاسخگویی در یک کشور با هدف تضمین توسعه اقتصادی و اجتماعی عادلانه و پایدار است و همچنین حکمرانی خوب نتیجه تعامل و کارکرد همه قوای یک کشور است؛ دولت‌ها را بر آن داشته تا با تکیه بر این مفهوم و آرایه شاخصه‌های آن در حیطه کشور خود بتوانند جایگاهی مستحکم برای خود در میان شهروندان بیابند. با توجه به شاخصه‌ها و ویژه‌گی‌هایی حکمرانی خوب، دانشمندان و اندیشمندان؛ زمینه شکل‌گیری الگوی حکمرانی خوب را به‌عنوان روشی نوین برای ایجاد نزدیکی بین دولت و ملت معرفی کرده‌اند یکی از دلایل پرداختن به حکمرانی خوب نقش آن بر تقویت این رابطه است. با توجه به اهمیت موضوع، پژوهش حاضر نیز به دنبال آن است تا ضمن آرایه تعریفی از این مفهوم به بیان شاخصه‌ها و مؤلفه‌های آن پرداخته و تأثیرات پدیده فساد اداری را بر حکمرانی خوب مورد بررسی قرار دهد. حکمرانی خوب یکی از مولفه‌های اقتدار و امنیت ملی و از جمله موضوعاتی است که همواره مورد توجه اندیشمندان حوزه جامعه‌شناسی سیاسی جدید و دولت‌مردان کشورهای مختلف به ویژه افغانستان بوده است، که در همین راستا در سال ۱۳۹۳، نهادی تحت عنوان «نماینده فوق‌العاده‌ی رییس‌جمهور در امور حکومت‌داری خوب» در افغانستان ایجاد گردیده بود.

حکمرانی خوب یکی از اساسی‌ترین عناصر و پیش‌شرط‌های ضروری دستیابی به کمک‌های توسعه از طرف دولت‌ها و سازمان و موسسات بین‌المللی و یا در کل جامعه جهانی برای کشورهای در حال توسعه مطرح بوده و است و بعدها بعد سیاسی نیز به آن افزوده شده و افغانستان نیز از جمله کشورهایی است که بیشترین بودجه را از ممالک دیگر و یا جامعه جهانی به دست می‌آورند.

اما واژه‌ی حکمرانی خوب شاید برای اولین بار در سال ۱۹۷۹ توسط ویلیام سون در ادبیات اقتصادی به کار گرفته شده، اما از سال ۱۹۸۰ به این طرف کاربرد این مفهوم بیشتر گردیده و هنگامی که بانک جهانی در سال ۱۹۸۹ گزارش سالانه خود را به حکمرانی خوب اختصاص داد، هیچ کس تصور نمی‌کرد که حکمرانی خوب جایگاه خود را بدین شکل در حوزه‌های مختلف گسترش دهد.

حکمرانی خوب در جهان امروز به خصوص در کشورهای توسعه نیافته مثل افغانستان از مباحث بسیار مهم در برنامه‌های کاهش فقر به شمار میرود. حکمرانی خوب موجب بهبود توزیع درآمد و برابری فرصت‌ها می‌شود و در سال‌های اخیر ثابت شده که حکمرانی خوب با مرگ و میر کم تر و با نرخ باسوادی بیشتر و درآمد سرانه بالاتر همراه است. حکمرانی خوب پیش شرط لازم برای کاهش سریع فقر است.

حکمرانی در تعریف کلی عبارت است از: «خدماتی که دولت‌ها برای شهروندان فراهم می‌سازند و محیط بستری که آماده می‌سازند تا در آن محیط شهروندان قادر به فعالیت باشند». حکمرانی خوب در واقع به چگونگی اداره کردن جامعه توسط دولت‌ها می‌پردازد. دقیقاً می‌توان این‌گونه گفت که حکمرانی خوب در رابطه به کارایی دولت نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند. اما فساد اداری پدیده‌ای مهمی که حکمرانی خوب را به چالش می‌کشد امروزه دامنه‌اش در کشور در حال گسترش است که آمارها و گزارش‌های نگران‌کننده از وجود فساد در اداره‌ها ممکن است تصویر نامطلوبی از حکومت در اذهان مردم ایجاد نماید. اگر مردم روزانه با مراجعه به اداره‌های دولتی که به منزله نماینده حکومت شناخته می‌شوند، شاهد بروز فساد باشند، این وضع موجب کاهش اعتماد آنان به نظام خواهد شد و پیامدهای نگران‌کننده‌ای در پی خواهد داشت (سلیمی و پوره زت، ۱۳۸۹).

فساد اداری یکی از بیماری‌های مزمن و در واقع کهنه‌ترین جراحی نظام اداری تلقی می‌شود، چرا که پدیده همزاد دولت است؛ یعنی از هنگامی که فعالیت‌های بشر شکل سازمان یافته به خود گرفتند، فساد اداری نیز در نتیجه تعاملات درونی و تعامل با محیط، از متن سازمان ظهور کرد. فساد اداری بخشی از واقعیت‌ها و ابعاد تاریک زندگی سازمانی است که همه کشورها و سازمان‌ها به نحوی از آن رنج می‌برند و افغانستان نیز یکی از این کشورهاست. تفاوت جوامع و سازمان‌ها در این زمینه فقط در گستره و حجم فساد و نوع آن است.

مطالعات نشان می‌دهد که اولاً فساد اداری به‌طور گسترده در اکثر کشورهای جهان به ویژه در کشورهای در حال توسعه وجود دارد، ثانیاً این پدیده نه فقط از نظر نقض عدالت اداری و تضییع حقوق شهروندی، بلکه از نظر حکمرانی خوب نیز برای جوامع بسیار زیانبار است و نیز برخلاف تصور بسیاری از افراد که فساد اداری را یک مسئله‌ی اجتناب‌ناپذیر و حل‌ناشدنی تلقی می‌کنند، در حال حاضر، فساد اداری به‌عنوان دامی آشکار در برابر اقتدار نظام‌های اداری در سراسر جهان و به ویژه افغانستان قرار گرفته است.

افغانستان با در نظر داشت شرایط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قانونی و ساختاری خاصی که دارد، تا حدی زیادی در این دام گرفتار شده، که این موضوع حکمرانی خوب را به چالش کشانده و شکاف دولت - ملت را هر روز افزایش می‌دهد (حسینی و نژاد، ۱۳۸۰). با استناد از آمارهای سازمان ملل که جایگاه و رتبه افغانستان را در بین چهار فاسدترین کشورهای جهان نشان می‌دهد و با توجه به افزایش روزافزون و بیداد فساد اداری در افغانستان و تضعیف حکمرانی خوب، انجام هرگونه تحقیق در رابطه به این موضوع را با اهمیت نموده است.

ایجاد «کمیسیون مستقل مبارزه با فساد اداری» در سال ۱۳۹۹، موجودیت بحث‌های داغ در میزگردها، سخنرانی‌ها، سمینارها و کنفرانس‌ها در رابطه به فساد، موضع‌گیری‌های جدی تمویل‌کننده‌گان در خصوص مبارزه دولت با فساد و وضع شروط بر ادامه کمک‌ها، تعهدات دولت به جامعه جهانی به خاطر مبارزه با فساد و نگرانی‌های شخص رییس جمهور و ده‌ها اقدام مشابه دیگر گواهی بر اهمیت روزافزون این پدیده در کشور است.

اهداف تحقیق

- بررسی تاثیر فساد اداری بر حکمرانی خوب.

سوالات تحقیق

- تاثیرات فساد اداری بر حکمرانی خوب چیست؟

فرضیه تحقیق

- به نظر می‌رسد که فساد اداری با حکمرانی خوب رابطه‌ی مستقیم و معنادار دارد.

پیشینه تحقیق

این بخش تحقیق شامل نتایج تحقیقات پیشین به صورت فشرده و خلاصه بوده در ضمن محقق روی نتایج این تحقیقات مکتبی خواهند داشت تا تفاوت‌های تحقیقات قبلی را با تحقیق حاضر به بررسی گرفته و نوآوری‌های تحقیق جدید را بیان دارد (عیوضی و همکاران، ۱۳۹۶). تحقیقی را تحت عنوان «از بررسی حکمرانی خوب تا الگوی حکمرانی پایدار» انجام داده‌اند که به نتیجه زیر دست یافته‌اند «حکمرانی خوب به عنوان روشی برای دستیابی به توسعه از جانب بانک جهانی مطرح گردید، ولی کشورهای مختلف برای اجرای آن با چالش‌ها و کاستی‌هایی رو برو شده‌اند؛ از جمله آنکه منشأ حکمرانی خوب اقتصاد و توسعه اقتصادی است.

که حکمرانی پایدار را به عنوان الگویی برای برون رفت از کاستی‌های حکمرانی خوب می‌تواند مطرح کرد که از ترکیب پارادایم توسعه به عنوان مغز افزار و حکمرانی خوب به عنوان راهکار عملیاتی سازی حکمرانی، این الگو شکل می‌گیرد» (عیوضی و همکاران، ۱۳۹۶).

جاسبی و نفری (۱۳۸۷)، تحت عنوان «الگوی حکمرانی خوب: رهیافتی فرایندی سیستمی» در ایران انجام داده اند، که به این نتیجه دست یافته است «حکمرانی خوب را ترکیبی از ویژه‌گی‌های درونداد، فرایند، برون‌داد، پیامد و آثار می‌داند و بر تاثیر متعادل و متقابل اجزای سیستم بر یکدیگر تاکید می‌کند، در نتیجه وجود نقص و کاستی در هر یک از اجزای سیستم مذکور، نمایانگر ضعف حکمرانی است که می‌تواند بر سایر ویژه‌گی‌ها نیز تاثیر بگذارد» (جاسبی و نفری، ۱۳۸۷).

سپهر دوست و همکاران (۱۳۹۴) تحقیقی را زیر عنوان «بررسی تاثیر حکمرانی خوب بر عملکرد در آمدی نظام مالیاتی» اجرا کرده‌اند که نتیجه حاصل از این مطالعه چنین آمده است: «نتایج حاکی از آن است که متوسط شاخص کل حکمرانی خوب با ضریب ۱۰/۴۲ درآمدهای مالیاتی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و نیز نتیجه گرفته است که مولفه‌های تاثیر گذار عبارتند از: شفافیت، پاسخگویی و ثبات سیاسی با ضریب ۹/۱۱ و مولفه دوم مثل شاخص اثربخشی دولت و کیفیت مقررات با ضریب ۸/۳۷ و هم‌چنین مولفه سوم شامل شاخص تامین قضایی و کنترل فساد، با ضریب ۱۰/۳۱ اثر مثبت و معنی‌دار بر درآمد مالیاتی ایران و کشورهای منتخب دارند» (سپهر دوست و همکاران، ۱۳۹۴).

ابراهیم پور و الیک (۱۳۹۵) موضوع «بررسی نقش حکمرانی خوب در کارآمدی دولت‌ها» به بررسی گرفته که نتیجه حاصل آن چنین است «دولتی که اداره امور را در دست دارد از پشتوانه انتخاب و اعتماد مردمی برخوردار باشد و به عبارت دیگر قدرت خود را بر اساس نوعی قرارداد اجتماعی کسب کرده باشد، دولت حق نظارت عمومی را به رسمیت بشناسد، فرآیند قانون‌گذاری و نیز عملکرد دولت از شفافیت قابل قبولی برخوردار باشد، اصل شایسته‌سالاری در انتخاب کارگزاران رعایت شود. خدمات عمومی مورد نیاز جامعه به‌صورت مطلوب توسط دولت تامین شود، نظام اداری که اداره دولت از طریق آن اعمال می‌شود کارآمد و قابل اعتماد باشد؛ دستگاه قضایی از کارآمدی مطلوبی برخوردار بوده و بتواند زمینه‌های برقراری انصاف و عدالت را در جامعه فراهم و نهادینه سازد، رژیم سیاسی حاکم از ثبات کافی برخوردار باشد، دخالت‌های دولت در عرصه کسب و کار به حد بهینه محدود شود، مردم و دولت به قوانین موجود در جامعه احترام گذارند، دولت به تعهدات خود پایبند باشد. بی‌طرفی، کارآمدی و شفافیت در دستگاه قضایی و فرآیندهای داوری حکمفرما باشد. فساد به معنی استفاده از قدرت و امکانات عمومی در جهت منافع شخصی در جامعه کنترل شده باشد؛ اینها مواردی هستند که به‌نظر می‌رسد در صورت اقدام و عمل به هریک از این مؤلفه‌ها در توسعه و کارآمدی دولت‌ها نقش اساسی و سرنوشت‌سازی ایفا کند» (ابراهیم پور و الیک، ۱۳۹۵).

مهدوی عادل و همکاران (۱۳۸۷) مقاله‌ای را تحت عنوان «تاثیر حکمرانی خوب بر جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای با درآمد متوسط» به چاپ رسانیده‌اند که برآیندش چنین است: «نتایج تخمین‌ها نشان می‌دهد که حکمرانی خوب از عوامل موثر در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای با درآمد متوسط است» (مهدوی عادل و همکاران: ۱۳۸۷).

سردارنیا و همکاران (۱۳۸۸) «تاثیر حکمرانی خوب و سرمایه اجتماعی بر اعتماد سیاسی» را در شهر مشهد و سبزوار بررسی کرده‌اند، که برآیند این تحقیق چنین است که «متغیرهای مربوط به حکمرانی خوب، بهتر از متغیرهای مربوط به سرمایه اجتماعی، تبیین‌گر واریانس اعتماد سیاسی است؛ به طوری که هر سه متغیر مربوط به حکمرانی خوب، وارد معادله رگرسیون اعتماد سیاسی شده‌اند اما از میان متغیرهای سرمایه اجتماعی، تنها عضویت در انجمن داوطلبانه بسیج، وارد معادله فوق شده است» (سردارنیا و همکاران، ۱۳۸۸)

شریف‌زاده و قلی‌پور (۱۳۸۲) تحقیقی را تحت نام «حکمرانی خوب و نقش دولت» به بررسی گرفته که برآیند آن به شرح زیر است «دولت یکی از بازیگران اصلی در حکمرانی خوب محسوب می‌شود و دارای نقش مهم و تاثیرگذاری است و سایر نهادهای خصوصی و مدنی با همکاری بخش دولت می‌توانند فعالیت خود را در استقرار حکمرانی خوب تسهیل و تسریع نمایند» (شریف‌زاده و قلی‌پور، ۱۳۸۲).

حسینی و نژاد (۱۳۸۰) تحقیقی را تحت عنوان «بررسی فساد اداری و روش‌های کنترل آن» در ایران انجام داده است که نتیجه آن چنین است: موقعیت اقتصادی، فرهنگی، ویژگی‌های فردی و سازمانی، و کیفیت و کمیت قوانین و مقررات به ترتیب به عنوان عوامل تاثیرگذار در فساد اداری اند (حسینی و نژاد، ۱۳۸۰).

تحقیق دیگری تقوی و همکاران (۱۳۸۹) تحقیقی را تحت عنوان «ارتباط بین فساد اداری و رشد اقتصادی» در فصلنامه مدیریت دولتی ایران به چاپ رسانیده است، که این نتیجه را به دست داده است: فساد باعث توزیع ناعادلانه درآمد می‌شود و اثر زیانبار خود را در دراز مدت روی رشد اقتصادی نشان می‌دهد. نتیجه این تحقیق بیانگر این مطلب است که هرچه کشور عقب‌مانده‌تر باشد، به همان اندازه فساد روی رشد اقتصادی آن تاثیر منفی می‌گذارد (تقوی و همکاران: ۱۳۸۹).

(فرهادی نژاد و لگزیان، ۱۳۸۹) تحقیقی را تحت عنوان «استراتژی مبارزه با فساد» را انجام داده‌اند که نتایج ذیل را ارائه نموده است: برقی‌سازی ادارات در کاهش فساد اداری کمک شایانی می‌کند (فرهادی نژاد و لگزیان، ۱۳۹۰) و (سلیمی، ۱۳۸۹) مقاله‌ای را نوشته‌اند که به چنین نتیجه دست یافته است: فساد، اعتماد عمومی به حکومت را کاهش می‌دهد و دستاوردها را نابود می‌سازد (سلیمی، ۱۳۸۹).

ادبیات تحقیق

مفهوم حکمرانی خوب

حکمرانی، مفهوم تازه‌ای نیست. این مفهوم قدمتی به درازای تمدن بشر دارد. از نظر واژه شناسی، حکمرانی به واژه یونانی (Kubernan) به هدایت یا اداره کردن بر می‌گردد که توسط افلاطون در ارتباط با نحوه طراحی نظام حکومتی مورد استفاده قرار گرفته است. حکمرانی که از واژه انگلیسی (Governance) اقتباس شده، به معنای حکومت، فرمانروایی، راهبری و حکمرانی تعریف شده است. گفتن این مطلب مهم است که در باره واژه حکمرانی اختلاف نظر زیادی در بین اندیشمندان وجود دارد (نقیبی، ۱۳۹۸)

استیریتن با بیان این مطلب که کلمه حکمرانی ارتباط واضحی با واژه حکومت ندارد، آن را واژه‌ای جدید می‌داند. ایشان بیان کرد که این کلمه در فرهنگ لغات هریتیج «کنش، فرایند قدرت اداره و حاکمیت حکومت» و در فرهنگ لغات آکسفورد «کنش یا شیوه حکمرانی کردن، اعمال کنترل یا اقتدار بر کنش‌های زیر دستان، نظام مقررات» ترجمه شده و اندیشمندان مختلف نیز تعریف‌های زیادی در باره آن مطرح کرده اند که به عقیده وی، کمیسیون حکمرانی جهانی، بهترین تعریف را بیان کرده است. «حکمرانی مجموعه‌ای از روش‌های گوناگون افراد و نهادهای عمومی و خصوصی است که امور مشترک‌شان را اداره می‌کند.

حکمرانی فرایندی پیوسته است که از طریق آن، منافع متضاد یا متنوع تطبیق می‌یابد و عمل‌های همکارانه انجام می‌شود. حکمرانی، نهادهای رسمی و نظام‌هایی است که برای اعمال تعهدات، قدرت یافته است. هم‌چنین تمهیدات غیر رسمی را شامل می‌شود که افراد و نهادها درباره آن توافق کرده اند یا درک می‌کنند که وجود آن‌ها به نفع‌شان است» (عیوضی و همکاران، ۱۳۹۶). تعاریف که تا حالا از حکمرانی صورت گرفت، در میان آن‌ها تعریف کافمن و همکارانش که از کارشناسان بانک جهانی هستند و شاخص‌هایی را نیز بر اساس آن، برای سنجش حکمرانی بیان کرده اند، حایز اهمیت است؛ چونکه در بسیاری از تحقیقات کمی از شاخص‌های آن‌ها استفاده می‌شود. آن‌ها حکمرانی را سنت‌ها و نهادهایی تعریف کرده اند که بر اساس آن، اقتدار در یک کشور اعمال می‌شود. این مجموعه عبارت است از: ۱- فرایندی که براساس آن حاکمان انتخاب می‌شوند، بر آن‌ها نظارت می‌گردد و تغییر می‌کنند؛ ۲- ظرفیت حکومت برای این که سیاست‌های درست را به گونه‌ای کارآمد تدوین و اجرا کند؛ ۳- احترام شهروندان و مردم به نهادهایی که تعاملات اقتصادی و اجتماعی میان آن‌ها را اداره می‌کند (عیوضی و همکاران، ۱۳۹۶)

همان قسم که مفهوم دموکراسی و توسعه با رویکردهای سوسیالیستی^۱، لیبرالیستی^۲ و فرایندی^۳ مورد تحلیل قرار گرفته است، «حکمرانی خوب» نیز مفهومی است که محافل علمی و کشورهای گوناگون بر حسب نوع هدف و نیاز شان، گرایش به یک نهاد خاص و شیوه دستیابی، از آن تعاریف مختلفی ارائه داده است و برای آن ویژه‌گی‌های متنوعی بر شمرده اند. در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ اصطلاح حکمرانی خوب توسط بانک جهانی مطرح شد و تاکید آن بر تصمیماتی بود که امکان تاثیرگذاری بر عملکرد اقتصادی کشورها را فراهم می‌ساخت. در واقع حکمرانی خوب ابتدا در «بعد اقتصادی» در دستور کار مجامع بین‌المللی قرار گرفت و به‌عنوان پیش شرط جلب کمک‌های توسعه از طرف سازمان‌های بین‌المللی به کشورهایی در حال توسعه و فقیر مطرح بوده و است که در این اواخر بعد سیاسی نیز به آن افزوده شد (جاسبی و نفری، ۱۳۷۸).

تعاریف اخیر حکمرانی خوب شامل دمکراتیزه کردن سیاست (مثل انتخابات، پاسخگویی به حقوق بشر) و آزادسازی اقتصادی بوده است، اکنون رویکردها و دیدگاه‌های تازه مجامع جهانی و موسسات بین‌المللی مثل سازمان ملل متحد، رویکردی انسان و نرم افزاری است. هدف برنامه توسعه سازمان ملل متحد از تعریف و تعیین ویژه‌گی‌ها و شاخص‌های حکمرانی خوب این می‌باشد که مردم در جامعه‌ای با حکومت خوب زندگی کنند. در این رابطه تعریف‌های زیادی ارائه شده است که با دقت در آن‌ها می‌توان دریافت که روح کلی حاکم بر همه آن‌ها چندان تفاوتی ندارد (عیوضی و همکاران، ۱۳۹۹).

تعریف حکمرانی خوب از نظر بانک جهانی

این نهاد، به‌عنوان یک نهاد اقتصادی معتبر بین‌المللی و یکی از کمک دهنده‌گان بزرگ جهانی، حکمرانی خوب را به‌عنوان سنت و نهادهایی تعریف می‌کند که به واسطه آن‌ها قدرت در جهت مصلحت عمومی در یک کشور اعمال می‌شود و شامل موضوعات زیر است:

- ۱) فرایندی که از طریق آن صاحبان قدرت، انتخاب، نظارت و تعویض می‌شوند؛
- ۲) ظرفیت و توانایی دولت برای اداره کارآمد منابع و اجرای سیاست‌های درست؛ و
- ۳) احترام شهروندان و دولت به نهادهایی که تعاملات اجتماعی و اقتصادی میان آن‌ها را اداره می‌کند (مهدوی عادل و همکاران، ۱۳۸۷).

1. Socialistic
2. liberalistic
3. process

شاخص‌های حکمرانی خوب از نظر بانک جهانی

شاخص عبارت است از: «ساز و کار مناسب برای معرفی و سنجش یک پدیده» (شریف زاده & قلی پور، ۱۳۸۲)، دانیل کافمن، آرت کرای و پابلو زویدو لوبتون^۱ از محققان بانک جهانی نتایج و یافته‌های موسسات مختلف بین‌المللی مثل، EIU^۲، ICRG^۳، بنیاد هریتیج^۴ و خانه آزادی^۵ پیرامون وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورها را با همدیگر ادغام کرده و شاخص‌های کلی و جدیدی زیر عنوان شاخص‌های حکمرانی خوب معرفی نموده‌اند (همان).

این محققان کار خود شان را با این فرضیه شروع کردند که «چگونه رسوم و نهادهایی که از مجرای آن‌ها حاکمیت در یک کشور اعمال می‌شود، در رشد و توسعه آن کشور موثرند». کافمن و همکاران وی، این رسوم و نهادها را حکمرانی نامیده و ابعاد مختلف آن را با معرفی شش شاخص جدید و کلی مورد غور و بررسی قرار دادند.

شاخص‌های مورد نظر عبارت اند از:

- ✓ شاخص حق اظهار نظر و پاسخگویی^۶
- ✓ شاخص ثبات سیاسی^۷
- ✓ شاخص اثربخشی دولت^۸
- ✓ شاخص کیفیت قوانین و مقررات^۹
- ✓ شاخص حاکمیت قانون^{۱۰}
- ✓ شاخص کنترل فساد^{۱۱}

1. Daniel Kaufman, Aart kraay and Pablo zoido lobaton
2. Economist Intelligence Unit
3. International Country Risk Group
4. Heritage Foundation
5. Freedom House
6. voice and Accountability
7. political stability
8. Government Effectiveness
9. Regulatory Quality
10. Rule of Law
11. Control of Corruption

پاسخ‌گویی و حق اظهار نظر

منظور از شاخص فوق آن است که آیا در جامعه حق اظهار نظر، یعنی آزادی بیان از ناحیه شهروندان، احزاب سیاسی، تشکل‌ها، انجمن‌ها، ادیان و مذاهب، رسانه‌های جمعی، اقوام و نژادها وجود دارد؟ آیا شهروندان در انتخاب دولت و نظام سیاسی به صورت آزادانه مشارکت دارند؟ آیا تمام گروه‌های دخیل در تصمیم‌گیری‌های دولتی، نسبت به عملکردشان در برابر مردم پاسخگو هستند؟ به اندازه که آزادی بیان توسط رسانه‌ها، نشریات و افراد، مشارکت شهروندان در انتخاب دولت، اطلاع یافتن از تصمیمات تاثیرگذار و آماده‌گی دولت مردان برای پاسخ‌گویی بیشتر باشد، به همان اندازه وضعیت بهتری از حکمرانی خوب وجود خواهد داشت (ضمیری، ۱۳۸۳).

ثبات سیاسی و نبود خشونت

یکی از شاخص‌هایی که رشد پایدار اقتصادی را امکان‌پذیر می‌سازد، ثبات سیاسی و نبود خشونت، یعنی محیط پایدار، مصئون و امن است.

به عباره دیگر، ثبات سیاسی، از جمله ملزومات رشد یا ثبات اقتصادی است و ریشه در اصل عدالت و برابری دارد؛ یعنی وقتی ثبات سیاسی تحقق می‌یابد که عدالت اجتماعی و برابری در جامعه حاکم باشد. منظور از آن شاخص، این است که در کشور، تضادهای فرهنگی و قومی کاهش یابد و اعتراض‌های سیاسی و ناآرامی‌های اجتماعی به حداقل برسد و برخوردهای اجتماعی مثل اعتراض، اعتصاب، ترور، خشونت‌های سیاسی، آشوب‌های خیابانی کاهش یابد و تغییر در ترکیب قدرت سیاسی از طریق اقدامات مسالمت‌آمیز و منطبق بر قانون اساسی و نظام مردم‌سالاری - از طریق وراثت و کودتا- امکان‌پذیر باشد. براساس این شاخص، هر قدر احتمال نبود ثبات سیاسی در کشور بیشتر باشد، نشان دهنده حکمرانی ضعیف است و هر قدر کشوری از ثبات سیاسی بیشتری برخوردار باشد، در زمینه حکمرانی خوب امتیازی بیشتر کسب می‌کند (نادری، ۱۳۹۰).

اثر بخشی حکومت^۲

منظور از اثر بخشی حکومت، میزان استفاده از مهارت‌های فنی و کاری مدیران و میزان کارایی دیوان‌سالاری دولت است. به عباره دیگر، منظور از این شاخص آن است که دولت در جمع‌آوری درآمدهای مالیاتی و سایر درآمدهای دولتی، هم‌چنین در اجرای نوآوری‌های سیاسی ملی، تدوین به موقع بودجه‌های سالانه، نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی، ایجاد زیر ساخت‌های ملی و حل مشکلات اقتصادی داخلی توانا باشد.

1. political stability

2. Government Effectiveness

هم‌چنین وجود رقابت سالم در بین کارمندان دولتی، کیفیت مکاتب عمومی و کارایی نیروهای امنیتی از زیر مجموعه‌های شاخص اثر بخشی دولت است. و یا به هر اندازه کیفیت خدمات عمومی و شهروندی بهتر باشد و پالیسی‌ها و خط‌مشی‌های عمومی و کلان و توزیع امکانات به دور از جنجال‌های سیاسی و به‌صورت عادلانه اجرا و انجام شوند و تعهد نظام سیاسی در قبال آن‌ها بیشتر باشد، نشان‌دهنده وضعیت بهتری در حکمرانی خوب است (همان).

کیفیت مقررات تنظیمی^۱

منظور از این شاخص، توانمندی دولت در طرح، تدوین و اجرای پالیسی‌ها و قوانین و مقررات است. اساساً کیفیت قوانین و مقررات مصوب به‌عنوان پایه‌های اصلی نهادهای رسمی، نقش مهمی در موفقیت توسعه و اصلاحات اقتصادی و سیاسی دارد.

به هر اندازه که قوانین و مقررات تدوین شده از کیفیت بالایی برخوردار باشد، حکمرانی وضعیت بهتری پیدا خواهد کرد؛ به‌طور مثال، وقتی که قوانین مورد نیاز در عرصه تجارت را سازگار با قوانین کشورهای دیگر طرح و تدوین نمود و به آن‌ها به گونه ساده دست یافت و آن‌ها را به‌صورت شفاف و یکسان تفسیر و پیش‌بینی کرد. و یا اگر دولت هر قدر با تدوین پالیسی‌ها (سیاست‌ها) و نظام‌های مختلف، موجبات توسعه فعالیت‌های بخش خصوصی و اثرگذاری بیشتر آن بر اداره جامعه را فراهم آورد، شاهد سطح بالاتری از حکمرانی خوب خواهیم بود.

حاکمیت قانون^۲

هدف از این شاخص کیفیت اجرای قراردادها، عملکرد پلیس و محاکم قضایی است. اگر بعد از انعقاد قراردادها، پیمان‌ها، و تعهدات اعم از دولتی یا خصوصی، نتوان چندان به اجرای آن‌ها امید داشت و هم‌چنین اگر جرم و تخلف به خاطر عملکرد ضعیف پلیس و محاکم قضایی قابل پیگیری نباشد و یا میزان جرم و جرایم و تخلفات در سطح شهرهای کلان افزایش یابد، نشان‌دهنده وجود حکمرانی ضعیف در یک کشور است. به عبارته دیگر منظور از حاکمیت قانون در فرایند حکمرانی، این است که سیاست‌گذاران مانند شهروندان، در برابر قوانین یکسان تلقی شوند و نسبت عملکرد خود پاسخگو باشند. طبق این شاخص، رعایت اصول عدالت، انصاف و استقلال در دستگاه قضایی و سرعت در اجرای مراحل قضایی تأثیر زیادی بر تثبیت حاکمیت قانون دارد (عیوضی و همکاران، ۱۳۹۶).

1. Regulatory Quality

2. Rule of Law

مبارزه با فساد^۱

یکی از شاخص‌های حکمرانی خوب از دیدگاه بانک جهانی مبارزه با فساد اداری گفته شده است. عوامل زیادی بر این شاخص تاثیرگذارند که بعضی از آن‌ها عبارتند از: (۱) میزان فساد در کشور، (۲) گسترش روابط خانوادگی در ادارات، (۳) استفاده از قدرت به نفع اقوام و دوستان و یا سوء استفاده از قدرت، (۴) گسترش دیوان‌سالاری که زمینه بروز فساد را فراهم می‌کند، (۵) میزان شیوع پرداخت غیر قانونی در بین افراد و شرکت‌های دولتی برای پیشبرد کارها و یا رشوت‌ستانی، (۶) پرداخت‌هایی که برای اثرگذاری بر فرایند قانون گذاری انجام می‌شود، (۷)

بی‌اعتمادی عمومی به درستکاری مالی سیاستمداران، (۸) پرداخت‌هایی که برای دستیابی به مجوزهای صادراتی و وارداتی همچون فرار از مالیات صورت می‌گیرد، (۹) استفاده سیاستمداران از بودجه عمومی، (۱۰) پرداخت‌های غیر قانونی که توسط افراد ذی‌نفوذ و هم‌چنین انحصارات در جهت ضرر سایر بنگاه‌ها صورت می‌گیرد، و در نهایت (۱۱) اقدام به استخدام‌های سیل‌قه‌ای. این‌ها عوامل مهمی هستند که وضعیت شاخص کنترل فساد را تعیین می‌کنند. به عبارت دیگر، وجود این عوامل در کشور نشان دهنده حکمرانی ضعیف و عدم آن‌ها بیانگر سطح بالایی از حکمرانی خوب است (همان، ص ۷۸). خلاصه آنکه از نظر بانک جهانی به اندازه حاکمیت قانون، پاسخگویی و اثربخشی دولت در یک جامعه بیشتر و فساد، مقررات اضافی، بی‌ثباتی سیاسی و خشونت کمتر باشد، حکمرانی در آن جامعه برای نیل به توسعه اقتصادی مناسب‌تر است (همان، ۷۸)

ماهیت فساد

به نظر می‌رسد که مناسب‌ترین مدخل به منظور ورود به مبحث فساد اداری تجسم سیمای کلی فساد باشد. فساد اشاره به تشویق به خطاکاری افراد از طریق پرداخت رشوت یا دیگر ابزار غیر قانونی یا نادرست دارد. فساد اداری به سوءاستفاده نهادینه شده شخصی از منابع عمومی به وسیله مستخدمان کشوری تعریف شده است. در یک نگاه کلی، عمده‌ترین اقسام فساد عبارتند از: فساد سیاسی، فساد قانونی و فساد اداری که دو مورد اول و دوم، یعنی فساد سیاسی و قانونی در سطوح بالا پدیدار می‌شوند و مورد سوم یعنی فساد اداری که تحقیق حاضر روی آن تمرکز دارد، در متن اداره و یا سازمان اتفاق می‌افتد. به هر حال، هر سه مقوله فوق نتیجه تعاملات میان سیاستمداران، بوروکرات‌ها و شهروندان است (حسینی و نژاد، ۱۳۸۰). بر اساس نظریات «نای»، فساد اداری همان انحراف از وظایف معمول یک مسوول دولتی به خاطر علائق خانوادگی و اجتماعی، کسب درآمدهای مالی، یا انواع خاصی از نفوذ به خاطر مسایل شخصی است (تقوی، نیکومرام و همکاران، ۱۳۹۰).

1. Control of Corruption

تعریف دقیق فساد واقعاً دشوار است زیرا واژه‌گان زیادی که به نوعی با این مفهوم هم‌خانواده هستند، به صورت مترادف با آن به کار می‌روند، و این در حالی است که به نظر می‌رسد این واژه‌گان، در زمره مصادیق فساد هستند. برخی از این واژه‌گان عبارت‌اند از رشوت، اعمال نفوذ، تقلب و فریب، اختلاس، اخاذی، رقیق‌بازی، تبانی، خیانت در امانت، سوء تدبیر، حمایت، رانت جویی، خورشاوند سالاری، سرقت و پرداخت‌های جانبی (فرهادی نژاد و لگزیان، ۱۳۹۰). فساد به‌طور اعم و فساد اداری به‌طور اخص از ویژه‌گی‌های متعددی برخوردار است که آن را به یک موضوع قابل بحث یا محل بحث تبدیل کرده است (دانایی فرد، ۱۳۸۳)

فساد مفهومی فرهنگ محور است: ممکن است دریافت تحفه یا هدیه یا پدیده‌ای مثل پدیده X در فرهنگ شرقی نوعی فساد تلقی شود، اما در فرهنگ غربی امری طبیعی تصور گردد یا بالعکس. فساد از منظر اقتصاد و مدیریت دولت، عامل مثبتی نیز تلقی می‌شود: در واقع فساد اداری به گردش چرخه‌های دولت و تولید کالاها و خدمات کمک می‌کند. فساد پدیده‌ای فراگیر است، به‌عباره دیگر فساد در هر جا وجود دارد و در همه جنبه‌ها می‌تواند بروز کند. این ویژه‌گی‌ها نشانگر آن است که مدیران دولتی به سختی می‌توانند فساد را کشف و شناسایی کنند. با وجود این، فساد اداری موضوع قابل بحثی است که بسیاری از مدیران دولتی با آن مواجه‌اند بنابه دلایل زیر باید از آن پیشگیری و علیه آن مبارزه کرد:

- ✓ فساد منابع ارزشمند اقتصادی به خصوص وجوه سرمایه‌ای را به درون فعالیت‌های غیر مولد سوق می‌دهد و احتمال تحقق اهداف دولت را کاهش می‌دهد.
- ✓ فساد دیگر منابع ارزشمند نظیر زمان کارمندان بخش دولتی را در درون فعالیت‌های غیرسازنده سوق می‌دهد و موجب رنجش و سرخورده‌گی کارمندان و متصدیان امور در بخش دولتی می‌شود و بدین ترتیب کارایی سازمانی را کاهش می‌دهد.
- ✓ چون فساد، پنهان و غیر قابل محاسبه است اساساً پدیده‌ای است غیر دموکراتیک و به فرایندها و نهادهای دموکراتیک آسیب می‌رساند (دانایی فرد، ۱۳۸۳). برعلاوه‌ای که فساد دارای یک سری ویژه‌گی‌ها می‌باشد، انواع فساد در سطوح مختلف حکومتی ملاحظه می‌شود.

انواع فساد فساد سیاسی

به‌طور کلی یعنی، استفاده از قدرت سیاسی به منظور تحقق اهداف شخصی و نامشروع. فساد سیاسی و قدرت همزاد یکدیگرند؛ یعنی تا زمانی که قدرت وجود داشته باشد از فساد سیاسی نیز اثری نخواهد بود (آقابخشی، ۱۳۶۶). به تعبیر روسو، فساد سیاسی نتیجه حتمی کشمکش و تلاش بر سر کسب قدرت است (حسینی و نژاد، ۱۳۸۰).

فساد قانونی

منظور از فساد قانونی، وضع قوانین تبعیض آمیز به نفع سیاستمداران قدرتمند و طبقات مورد لطف دولت است. بر این اساس، این باور عمومی که فساد فقط شامل اعمالی می‌شود که مغایر با قوانین نافذه باشند، چندان قابل اعتماد نیست؛ چونکه ممکن در زمان وضع قوانین فساد اعمال شده باشد (حبیبی، ۱۳۷۵).

فساد اداری

در زمینه فساد اداری، تعاریف متعددی ارایه شده است. از جمله «ساموئل هانتینگتون» فساد اداری را چنین تعریف می‌کند: فساد اداری به رفتار آن دسته از کارمندان بخش عمومی اطلاق می‌شود که برای منافع خصوصی خود، ضوابط پذیرفته شده را زیر پا می‌گذارند، به عبارت دیگر، فساد، ابزاری نامشروع برای برآوردن درخواست‌های نامشروع از نظام اداری است، بنا به تعریفی دیگر، فساد اداری حالتی در نظام اداری است که در اثر تخلفات مکرر و مستمر کارمندان به وجود می‌آید و آن را از کارایی و اثر بخشی مورد انتظار می‌اندازند (تجاری، ۱۳۷۸). یکی دیگر از صاحب نظران معتقد است که فساد اداری به رفتاری اطلاق می‌شود که ضمن آن، فرد برای تحقق منافع خصوصی خود و دستیابی به رفاه بیشتر یا موقعیت بهتر، خارج از چهارچوب رسمی وظایف یک نقش دولتی عمل می‌کند (حسینی و نژاد، ۱۳۸۰).

عوامل ظهور فساد اداری

رخ دادن فساد اداری در هر شکل و زمینه‌ای که باشد مستلزم وجود دو وضعیت اساسی است که عبارت اند از: تمایل و فرصت؛ «تمایل» به ارتکاب تخلف و «فرصت» یا مهیا بودن شرایط محیطی مربوط. چنانچه تمایل و فرصت یکجا فراهم شود؛ فساد اداری متولد خواهد شد و در صورت مهیا بودن سایر شرایط رشد خواهد کرد (حسینی و نژاد، ۱۳۸۰: ۳۹). در بررسی‌های صورت گرفته و تحقیقاتی که در زمینه فساد اداری انجام شده؛ مهم‌ترین دلایل پیدایش فساد اداری بدین شرح عنوان شده است: اختلاف فاحش میان سطح زندگی کارمندان دولت و سایر شهروندان: می‌توان توزیع نامناسب درآمد و تفاوت نسبتاً زیاد در سطح زندگی گروه‌های مختلف مردم را که منجر به ایجاد احساس بی‌عدالتی در اقشار آسیب‌پذیرتر می‌گردد، یکی از مهم‌ترین علل پیدایش فساد اداری معرفی کرد (حبیبی، ۱۳۷۵). که این عامل در جامعه ما نیز بسیار مشهود است. توزیع ناعادلانه امتیازات در بین کارمندان دولتی و بالا رفتن مخارج زندگی و پایین بودن درآمدهای ماهانه یکی از علل مهم این مسئله است (حسینی و نژاد، ۱۳۸۰). روابط خویشاوندی (خویشاوندسالاری): در جوامع گرم از جمله افغانستان که روابط خویشاوندی سلطه بسیار بر روابط افراد دارد، اعضای خانواده و دوستان یک کارمند از او انتظار دارند که در مقام انجام امور ایشان، ضوابط و معیارها را نادیده بگیرد.

لذا در این جوامع فساد اداری از نوع خویشاوندسالاری بیشتر خواهد بود (ادیب، ۱۳۷۴). در این جوامع، با چنین بافت فرهنگی، استقرار یک نظام دیوان سالار اصیل غیر ممکن است. وجود پدیده‌هایی همچون «سرمایه سیاسی» و «سرمایه اجتماعی» نیز روایتگر تاثیر شرایط فرهنگی بر فساد اداری است (ادیب، ۱۳۷۴). وسعت دامنه دخالت‌های دولت در تصدی امور: فساد اداری پا به پای پیچیده‌گی‌های دستگاه دولت که وظایف جدید نظارت و مدیریت را نیز بر عهده گرفته وسعت می‌یابد (سافارونی، ۱۳۷۵). دخالت دولت در بخش تصدی‌گری و ایفای نقش‌های تولیدی و توزیعی، فرصت‌های زیادی برای سودجویی، رانت‌جویی و اخاذی توسط کارکنان بخش عمومی فراهم می‌آورد (حسینی و نژاد، ۱۳۸۰). هم‌چنین دخالت‌های گسترده دولت در زمینه اختیار صدور مجوز برای فعالیت‌های گوناگون باعث می‌شود که متصدیان امور فرصت یابند دست به انتخاب متقاضیانی بزنند که چراغ سبز نشان داده‌اند (حسینی و نژاد، ۱۳۸۰). بر علاوه علل فوق، عواملی چون؛ عدم توجه به شایستگی‌ها در استخدام و ترفیع افراد، پایین بودن سطح دموکراسی در جامعه، فرهنگ و هنجارهای اجتماعی، امنیت ناشی از فضای آلوده به فساد، تساهل و تسامح در برابر فساد، افراط در وضع قوانین، محدود کردن بخش‌های خصوصی، عدم حساسیت جامعه به معیارهای اخلاقی، حرص و طمع و مادی‌گرایی تاثیرگذار است (حسینی و نژاد، ۱۳۸۰).

حکمرانی خوب و فساد اداری

در واقع حکمرانی خوب مفهوم بسیار گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که محصول مشارکت سه نهاد دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی است (سامتی و همکاران، ۱۳۹۰). از نظر سازمان ملل اقدامات ضد فساد، بخشی از چارچوب حکمرانی خوب است (United Nations, ۲۰۰۷, p. ۲). از نظر صندوق بین‌المللی پول، در حکومت بد، انگیزه و فضای بیشتری جهت تشویق فساد وجود دارد. از این رو صندوق بین‌المللی پول، در مبارزه با فساد، ترویج حکمرانی خوب را مهم می‌داند. (IMF, ۲۰۰۵) حکمرانی خوب شامل عدم وجود شیوه‌های قوم‌پرستی، حامی پروری، تبعیض و رشوت است که در ارتباط با فساد بوده و ذیل مفهوم فساد مورد بحث قرار می‌گیرند (UNITED NATIONS, ۲۰۰۴, p. ۱۰). فساد، حکومت بد را از طریق فقدان حاکمیت قانون، عدم احترام به حقوق بشر، پاسخگو نبودن و فقدان شفافیت تقویت می‌کند و به ضعف ساختار و نهادهای حیاتی و یا حکمرانی بهتر منجر می‌شود (فاضلی و جلیلی کناری، ۱۳۹۱). در حالی که تضييع حقوق شهروندی، خویشاوندخوری، دور زدن قوانین زیر مجموعه‌های فساد قلمداد شده است، در حکمرانی خوب، مبارزه با فساد اداری جدی بوده و مقررات به صورت درست تنظیم و تطبیق می‌گردد، ثبات سیاسی و نبودن خشونت یکی از مواردی است که در حکمرانی خوب قابل مشاهده بوده، اما موجودیت فساد اداری ثبات سیاسی را تضعیف و خشونت را تقویت می‌کند. که این مسئله در کشور افغانستان واضح و ملموس است.

نبود فساد اداری باعث می‌شود که اثر بخشی دولت افزایش یابد، و دولت به صورت جدی پاسخگویی داشته باشد. در حکمرانی خوب فساد اداری به حداقل میزان خود است، دیدگاه حداقل‌ها به حساب آورده می‌شود و صدای اقشار آسیب‌پذیر در تصمیم‌گیری‌ها شنیده می‌شود. حکمرانی خوب پاسخگویی نیازهای حال و آینده جامعه است. اخیراً اصطلاح «حکومت» و «حکمرانی خوب» به طور فزاینده در ادبیات توسعه استفاده می‌شود. حکومت بد به طور فزاینده به عنوان یکی از علل ریشه‌ای همه مضررات در جوامع در نظر گرفته می‌شود. موسسات مالی و اهدا کننده‌گان عمده بین‌المللی، کمک و وام خود را در شرایطی که اطمینان حاصل شود اصلاحات در «حاکمیت خوب» انجام می‌شود، اهدا می‌کنند (فاضلی و جلیلی کناری، ۱۳۹۱).

صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۹۶ اعلام کرد: رسیدن به حکمرانی خوب منوط به مبارزه علیه فساد اداری، حاکمیت قانون، بهبود کارایی و پاسخگویی بخش دولتی است (IMF, ۲۰۰۵). در سال ۱۹۸۹ در گزارش جنوب صحرای آفریقا، حکومت به ترتیبات نهادی دولت، فرایند تدوین، تصمیم‌گیری و اجرای سیاست، جریان اطلاعات در درون دولت و رابطه کلی دولت و شهروندان تعریف شد (Woods, ۲۰۰۰, p. ۲)، پس از آن، این درک از حکومت توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول گسترش یافت و به عنوان استندردهای قانونی در کشورهای عضو استفاده می‌شود. برای صندوق بین‌المللی پول، حکومت خوب در تمام مراحل توسعه برای کشورها مهم بوده است. در هر دو نهاد مالی بین‌المللی، حکمرانی خوب شامل شفافیت، پاسخگویی، کارایی، عدالت، مشارکت و مالکیت است. این شاخص‌ها به اهداف وسیعی برای بهبود پاسخگویی سیاسی، مشارکت، حاکمیت موثر قانون، شفافیت و جریان اطلاعات بین دولت و شهروندان بر می‌گردد.

در حکمرانی خوب، دولتی پاسخگو و فعال است که از اعتماد و حمایت اعضایش بهره برد (Kaufmann & Massimo, ۲۰۰۴) امروزه در کنار بحث حکمرانی خوب، بحث کیفیت حکومت نیز مطرح است. در کیفیت حکومت، صحبت از قابلیت اعتماد، بی‌طرفی، فقدان فساد، شایستگی و عقلانیت در نهادهای حکومتی است. اثربخشی و پایداری دولت در رشد اقتصادی، حفاظت از محیط زیست، رفاه اجتماعی، تحقیق و تعلیم، همه به وجود نهادهای دولتی با کیفیت بالا وابسته‌اند، چرا که حمایت‌های گسترده عمومی از سیاست‌ها، از درک شهروندان از کیفیت فعالیت اجرایی نهادهای مسوول حاصل می‌شود. اثربخشی دولت یکی از شاخص‌هایی است که بیشترین رابطه را با کیفیت حکومت دارد. هم‌چنین، عدم شفافیت، عدم پاسخگویی و فساد از مشکلات کیفیت حکومت است (فاضلی و جلیلی کناری، ۱۳۹۱). بانک جهانی در تعریف حکومت و تعیین شاخص‌های آن، کار گافمن را الگو قرار داده است.

به گفته گافمن، مدیر اداره امور جهانی بانک جهانی، این شاخص‌ها برای ارزیابی و شناسایی نقاط ضعف کشورها و ظرفیت‌سازی و استراتژی‌های موثرتر حمایت استفاده می‌شوند. در این تعریف، کیفیت حکومت یکی از عوامل کلیدی است که تعیین می‌کند که آیا کشوری ظرفیت کاربرد منابع برای کاهش فقر را دارد، یا نه. اندازه‌گیری کیفیت حکومت در درک ارتباط بین حکومت و توسعه و نظارت بر عملکرد آن‌ها دارای اهمیت است.

روش‌شناسی

در حوزه علوم اجتماعی به صورت کلی دو نوع روش نسبتاً رایج؛ روش استقرایی و روش قیاسی برای بررسی و مطالعه مباحث وجود دارد. در روش استقرایی برنامه تحقیق از پائین به بالا به پیش برده می‌شود، یعنی تاثیر اجزا را بر کل مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌دهیم. در این روش محقق در صدد است تا با نگاه خاص و جزئی پدیده‌های اجتماعی را به صورت فهرست‌وار درجه بندی نماید و دنبال کشف دلایل تاثیرگذار پدیده‌های اجتماعی بالای قدرت سیاسی باشد.

برخلاف، نمونه‌های این نوع کارها را می‌توان در مباحث مطروحه آنتونی گیدنز یافت، وی در نبشته‌هایش تلاش نموده تا نهادهای اجتماعی را طرح نماید و تاثیر هریک را بالای قدرت سیاسی به بررسی گیرد (سروش، ۱۳۸۴). اما در روش قیاسی، محقق از کل به جز می‌آید، یعنی در کل نقش ساختار را روی اجزا به تحلیل و بررسی می‌گیرد. روند تحقیق در این روش متمرکز بر تحلیل پدیده‌های اجتماعی از بالا به پائین است و نیز تاثیر نهادهای اجتماعی را بالای همدیگر مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌دهد.

کاری را که ماکس وبر در باب تاثیر حوزه دینی بر نهاد اقتصاد انجام داد را می‌توان در همین چارچوب مورد تحلیل و بررسی قرارداد (سروش، ۱۳۸۴). داده‌های تحقیق حاضر برگرفته از یک تحقیق کتابخانه‌یی و اسنادی در رابطه به بررسی تاثیر فساد اداری بر حکمرانی خوب می‌باشد و روش به کار گرفته شده در این تحقیق استوار بر روش استقرایی است. در این تحقیق به بررسی آن عده از نبشته‌هایی که از سوی عده‌ای از نویسندگان و محققین داخلی و خارجی در باب فساد اداری و تاثیر آن بر حکمرانی خوب نگارش یافته، پرداخته شده است.

نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر پرسش‌های اساسی در محور بررسی تاثیر فساد اداری بر حکمرانی خوب مطرح شد و نهایت تلاش گردیده تا فساد اداری و حکمرانی خوب با استفاده از منابع معتبر مورد واکاوی جدی قرار گیرد. مبارزه با فساد اداری و رسیدن به حکمرانی خوب بدون شناخت آن‌ها ناممکن است. در صورت شناخت و دست‌یابی به ماهیت و مفهوم فساد اداری و حکمرانی خوب، به یقین می‌توان در این راستا راهکارهای مناسب و دقیقی را برای مبارزه با فساد و ایجاد حکمرانی خوب این معضل بزرگ مدیریتی ارائه نمود.

دریافت‌های این مقاله‌ای تحقیقی در خصوص تاثیر فساد اداری بر حکمرانی خوب چنین است: در مقاله حاضر مهم‌ترین شاخص‌های حکمرانی خوب، به‌صورت کامل مورد بررسی قرار گرفته است، که به باور نویسنده موجودیت فساد و فساد اداری در تطبیق و عملی کردن این شاخص‌ها تاثیرگذار است. موجودیت فساد و فساد اداری می‌تواند که هر یک از شاخص‌های حکمرانی خوب (پاسخگویی دولت، اثر بخشی دولت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون، ثبات سیاسی، اظهار نظر و در کل کنترل فساد) را به نحوی تحت تاثیر قرار داده و از تطبیق و نهادینه‌سازی این شاخص‌ها جلوگیری نمایند.

بررسی‌های که در این مقاله صورت گرفت، نشان می‌دهد که موجودیت، رشد و ترویج فساد در کل می‌تواند سیستم‌های اداری را به چالش کشانده و از کارایی آن‌ها بکاهد. فساد اداری امروزه به‌عنوان یک مرض ناعلاج در دنیا و به ویژه در افغانستان به اوج خود رسیده است، که در دراز مدت در صورتی که مبارزه جدی و سنجیده شده با این پدیده صورت نگیرد، احتمالاً که نظام موجود را بر لبه‌ی پرتگاه کشاند.

حکومت‌داری محدود و تاثیر آن در رشد و پیشرفت جوامع بشری

خلیل الله بکتاش^۱

مقدمه

امروزه تعداد از کشورهای توسعه نیافته به دلایل مختلف در روند رشد و پیشرفت خویش با یک سلسله محدودیت‌ها مواجه اند که این محدودیت‌ها جنبه‌های مختلف داشته و افغانستان نیز در جمع این کشورها محسوب می‌گردد.

باتوجه به تاریخ سیاسی کشورهای منطقه و جهان گفته می‌توانیم که در ادوار مختلف تاریخ بشر، حکومت‌های گوناگون شکل گرفته و تحت عنوان‌های متفاوت هم‌چون (شاهی مشروطه، شاهی مطلقه، جمهوریت، فدرالی و غیره) فعالیت نموده‌اند که هر کدام مستلزم بحث‌های جداگانه و تخصصی اند. ولی در کل، همه‌ای این حکومت‌ها از لحاظ عملکرد به دو دسته بخش می‌شوند؛ محدود (بسته)، غیر محدود (باز). بدون شک حکومت‌داری محدود و باز هر کدام عوامل، راهکارها، دساتیر، مزایا و نواقص خاص خویش را داشته که هر دو رویکرد، طرفداران خود را دارند؛ در این میان آنچه قابل تأمل و ژرف‌نگری می‌باشد، چگونگی رشد و پیشرفت جوامع بشری است. در این نوشته، چگونگی رشد و پیشرفت جوامع را با رویکرد حکومت‌داری محدود به بحث خواهیم گرفت.

واژه‌گان کلیدی: حکومت‌داری محدود، رشد و پیشرفت، راهکارهای پیشنهادی

رشد و پیشرفت جوامع منحصیث نیاز جدی بشر و عوامل آن

انسان فطرتاً موجود پویا و متحول بوده که با گذشت زمان نیازهای بشری آن‌ها بیشتر می‌شود و نیل به این نیازها مستلزم رشد و پیشرفت جوامع است. لذا الزامی ست که انسان‌ها برای تحقق اهداف و خواسته‌های خویش زمینه‌سازی نمایند و این زمینه‌سازی‌ها در قالب رشد و پیشرفت جوامع ممکن است. رشد و پیشرفت در حقیقت فرایند پویایی، نوسازی، خلاقیت و نوآوری است که به منظور تسهیل شرایط زندگی در ابعاد مختلف حیات بشر انجام می‌یابد. بنابراین می‌توان گفت که ضرورت رشد و پیشرفت در هر جامعه محسوس بوده و نمی‌توان به آن توجه نداشت؛ زیرا اغماض از این فرایند باعث عقب‌مانی دولت-ملت گردیده و فاصله‌ی یک کشور با جهان مدرن را بیشتر می‌نماید.

۱. ولایت کابل، فعال رسانه‌ی و حقوق بشر.

مبرهن است که علل و عوامل رشد و پیشرفت جوامع یک بحث وسیع است که نمی‌توان آن را در چند سطر خلاصه نمود؛ زیرا از یک طرف طبیعت و منابع طبیعی، جغرافیای سیاسی، نفوس، فرهنگ و هنر هر کشور در شکل دهی عوامل رشد و پیشرفت نقش دارند، از جانب دیگر سازوکارهای بشری همچون، تخصص و مهارت شهروندان، سطح علم و دانش، میزان دسترسی به تکنالوژی و فن‌آوری، چگونگی روابط دیپلماتیک (اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی) با کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ، امکانات مالی، توانمندی نظامی و سرانجام برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری‌ها من حیث عوامل مهم در رشد و پیشرفت جوامع به حساب می‌آیند که بایست علل رشد هر کشور را به‌گونه جداگانه و ژرف بررسی نمود. هم‌چنان پیشرفت در هر عرصه بحث‌های تخصصی، تخصصی و مجزای خویش را می‌طلبد. اما علی‌رغم آن تجربه ثابت ساخته که عناصر عمده و تاثیرگذار در رشد و انکشاف جوامع نیز وجود داشته و کاربرد عمومی دارند که نمی‌توان از نقش آن‌ها انکار کرد. این عوامل عبارت اند از:

- ✓ وجود یک چارچوب منظم و شناخته شده حقوقی در سطح بین‌الملل (دولت رسمی)
- ✓ امنیت
- ✓ اقتصاد (صنعت، زراعت، منابع طبیعی، نیروی بشری، تجارت و ذخایر ارزی)
- ✓ تعهد، صداقت و تلاش اتباع
- ✓ حاکمیت قانون

در این جا بیشتر بر عنصر (دولت رسمی) توجه صورت گرفته است؛ زیرا بدون موجودیت آن رشد و پیشرفت در یک جامعه دشوار به نظر می‌رسد. چنانچه در فوق تذکر یافت، دولت‌ها به صورت عموم دو نوع رویکرد (محدود/ باز) را برای اداره‌ی کشورها استفاده می‌نمایند و بحث مورد نظر نویسنده؛ رویکرد حکومت‌داری محدود و نقش آن در رشد و پیشرفت جامعه است. در اینجا ایجاب می‌نماید تا نگاه مختصری به حکومت‌داری محدود داشته باشیم.

حکومت‌داری

حکومت کردن، حکمروایی، مدیریت حکومتی، حکومت‌داری محدود، حکومت‌داری باز و حکومت‌داری خوب مفاهیم مهم، پیچیده و در عین حال مبهمی است که در حوزه علوم سیاسی قابل طرح و بررسی است و از هر کدام تعاریف متعدد ارایه گردیده است؛ ولی در این مقاله فرصت بررسی انواع حکومت‌داری را نداریم بلکه به آن نگاه اجمالی خواهیم داشت و ساده‌ترین و عام‌ترین تعاریف را یاد آور می‌شویم.

حکومت‌داری عبارت است از فرایند که به واسطه آن موسسات دولتی به اداره امور عمومی می‌پردازد، منابع عمومی را مدیریت کرده و از حقوق افراد جامعه حمایت می‌کند (قوام، ۱۳۸۰).

حکومت‌داری محدود

حکومت‌داری محدود اصطلاح متضاد حکومت‌داری باز است و از آن تعاریف متعدد ارائه شده است. گروهی حکومت‌داری محدود را آن نوع از حکومت‌داری گفته‌اند که در آن میزان نظارت به حدی بلند موجود باشد. عده‌ای دیگر حکومت‌داری محدود را شیوه‌ای کنترل بهتر اداره امور دانسته‌اند. اما در حقیقت حکومت‌داری محدود عبارت از نوع حکومت‌داری است که تیم حاکم به منظور دستیابی به اهداف مشخص و استمرار منافع گروهی خویش؛ آزادی‌های فردی، جمعی و مذهبی اقلیت‌ها را در حوزه‌های مدنی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی محدود ساخته و مانع فعالیت‌های آنان می‌گردد. هر چند در علوم اجتماعی تعاریف مطلق وجود ندارد که قابل قبول همه گروه‌ها باشد، ولی با توجه به وقایع تاریخی و عمل‌کرد نظام‌های بسته که شیوه‌ی حکومت‌داری محدود در دستور کار آنان قرار داشته است، تعریف آخری که از حکومت‌داری محدود ارائه گردید، بر حقایق جوامع وفق بیشتر دارد.

حکومت‌داری باز

واژه حکومت‌داری باز که به حکومت‌داری خوب نیز مشهور است به‌طور عموم به معنای ارائه خدمات عادلانه، به‌موقع و متناسب به منابع یک دولت، برای شهروندان آن می‌باشند که از طریق اداره‌ی عامه‌ی یک نظام با رعایت اصول تخصصی مدیریت و رهبری صورت می‌گیرد، شاخصه‌های حکومت‌داری باز همانند تعریف آن متفاوت و در عین حال متعدد می‌باشد. اما شاخصه‌های آن را که سازمان‌های معتبر بین‌المللی ارائه کرده‌اند، عبارت‌اند از مشارکت‌جویی، قانون‌محوری، عدالت‌جویی، اجتماع‌محوری و پاسخ‌گویی می‌باشد. در یک تعریف ساده حکومت‌داری خوب عبارت از فرایند تدوین و اجرای خط‌مشی‌های عمومی است که در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی با مشارکت سازمان‌های جامعه مدنی به گونه‌ای که ضمن برآوردن نیازهای اساسی جامعه، به تحقق عدالت، امنیت و توسعه پایدار منابع انسانی و محیط زیست منجر می‌شود، حکومت‌داری خوب، بر کیفیت و نحوه انجام وظیفه حکومت‌داری تاکید می‌کند.

تاثیر حکومت‌داری محدود در رشد و پیشرفت جوامع بشری

در فوق گفته شد که حکومت‌داری محدود عبارت از وضع محدودیت بالای اقلیت‌ها در ساحات گوناگون به منظور استمرار منافع یک گروه خاص است. در حالی که رشد و پیشرفت فرایند انکشاف و پویایی است. به لحاظ منطقی، انطباق پویایی با محدودیت امریست محال و کاریست بسا دشوار؛ زیرا جایی که آزادی‌های مدنی، سیاسی و حقوقی انسان تحت شعاع قرار گیرد، نباید انتظار پویایی، خلاقیت و تکامل را داشت.

روی این ملحوظ، حکومت‌داری محدود نه تنها که بستر مناسب برای رشد و پیشرفت جامعه نمی‌باشد بلکه باعث کندی و حتی توقف فرایند رشد، ترقی و تکامل جامعه می‌شود. به گونه‌ی مثال، اگر یک خبرنگار را در نظر داشته باشیم، وی با متقبل شدن انبوهی از مشکلات اطلاعات جمع‌آوری می‌نماید و یک گزارش خبری پیرامون موضوع مشخص تهیه و آماده نشر سازد. اما از سوی آمرین وی در رسانه‌ی X یا یک مسوول دولتی Y، خبر متذکره سانسور شود و یا در نشر آن محدودیت وضع شود آیا خبرنگار می‌تواند حقیقت مسئله را بازتاب دهد؟ آیا برای خبرنگار دیگر اندیشه‌ای واکاوی و علاقه به مسلک باقی خواهد ماند؟ یقیناً که جواب منفی است.

به همین ترتیب، اگر یک مکان‌آکادمیک را در نظر بگیریم، در صورتی که مواد درسی در محیط آکادمیک دست‌کاری شود و مطابق به خواست‌ها و فرمایش‌های یک گروه سیاسی تهیه گردد، آیا ارزش آکادمیک موضوع از بین نمی‌رود یا حداقل کاسته نمی‌شود؟ آیا محیط آکادمیک به محیط رعب و وحشت تبدیل نمی‌شود؟ یقیناً که هم از ارزش و اهمیت موضوع کاسته می‌شود و هم محیط آکادمیک خاصیت پویایی و کاربردی خویش را از دست می‌دهد.

با تعمق به مثال‌های فوق دیده می‌شود که نقش حکومت‌داری محدود بر فرایند رشد و توسعه‌ی جوامع منفی بوده و حتی باعث توقف این جریان می‌شود. ولی، آنچه را باید تذکر داد این است که محدودیت با نظارت تفاوت بسیار دارد، وقتی محدودیت نقد می‌شود، به این معنی نیست که نظارت زیر سوال برده شود، نظارت امر حتمی و ضروری است که برای به دست آوردن نتایج مطلوب در جریان هر عملیات و فعالیت باید در نظر گرفته شود.

چگونگی نقش حکومت‌ها در فرایند توسعه افغانستان

متأسفانه افغانستان نیز از جمع کشورهای به حساب می‌آید که روند ترقی و تعالی در برهه‌های مختلف به دلایل گوناگون خیلی بطی بوده و نتوانسته ایم به منزل مقصود برسیم. هر چند اکثریت حکومت‌ها در افغانستان خود را حامی رشد و ترقی گفته اند ولی در عمل هیچ‌کدام نتوانسته اند بستر رشد را در کشور مهیا نمایند؛ زیرا بستر سازی رشد و پیشرفت باید متوازن باشد. یعنی ابعاد سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی آن به گونه دقیق در نظر گرفته شود، درحالی‌که اکثریت پلان‌های توسعه‌ی ما ناقص بوده و توازن در نظر گرفته نشده و در نهایت منتج به ناکامی پلان و برنامه متذکره گردیده است.

آنچه را تجربه ثابت ساخته است، در افغانستان حکومت‌های مختلف تحت عناوین مختلف شکل گرفته ولی نظر به عوامل داخلی و بیرونی استمرار آن غیرممکن بوده است، زیرا حکومت‌های که حمایت مردمی نداشته باشد و یا حمایت مردمی را روز به روز از دست دهد باعث سقوط خویش خواهد شد.

این بدین معنی است که حکومت‌ها باید بیشتر از همه به کسب رضایت ملت‌ها پردازند و این رضایت زمانی حاصل می‌شود که برای مردم سهولت‌ها و امکانات پاسخگو به مقتضیات وقت ارایه گردد که در حقیقت ارایه این سهولت‌ها و ضروریات بر تسریع و تقویت روند توسعه کمک می‌کند. چنانچه در فوق تذکر رفت، حکومت‌های محدود به هیچ‌عنوان نمی‌تواند رشد و توسعه را در پی داشته باشد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه بیان شد، گفته می‌توانیم که حکومت‌داری محدود اکثراً مانع رشد و پیشرفت جوامع گردیده است که بیشترین مثال‌های آن در آن‌عده از کشورهای توسعه نیافته دیده می‌شود که گروه‌های خاص از عقاید و احساسات مردم سوء استفاده می‌نمایند.

بنابراین، کشورهای اسلامی، برای جلوگیری از افراط و تفریط که مانع رشد و پیشرفت آنان می‌گردد، یک مرجع واحد را ایجاد نمایند تا خواست‌ها و ضروریات افراد جامعه خویش را در تطابق با اصول دینی و ارزش‌های فرهنگی خویش و پویایی زندگی بشری بررسی نموده و بسترهای مناسب پیشرفت، تعالی و تکامل جوامع را در سخت‌ترین شرایط هموار نگهدارند.

برای این‌که کشورهای توسعه نیافته منجمله افغانستان بتوانند به ترقی و تکامل برسند بایستی یک استراتژی منظم و مشخص را با در نظر داشت امکانات بشری و طبیعی خویش طرح و عملی نمایند. البته راهکارهای زیر برای فرایند تکامل جوامع بشری مانند افغانستان پیشنهاد می‌گردد:

- (۱) بررسی خواست‌های شهروندان در مطابقت با اصول دینی؛
- (۲) تطابق فرهنگ بومی و نیازهای روزافزون جامعه؛
- (۳) جلوگیری از افراط و تفریط در کشورهای که اصول دینی بیشتر حاکم است؛
- (۴) بستر سازی برای نیل به اهداف تعیین شده (مدارج رشد و پیشرفت).

حکومت‌داری خوب؛ پلی برای توسعه در افغانستان فریبا اکبری^۱

چکیده

بحث حکومت‌داری خوب بعد از جنگ جهانی دوم وارد ادبیات توسعه و دولت‌داری شده است، اما به مرور زمان این مفهوم تغییر یافت. در ابتدا مفهوم حکومت‌داری خوب جنبه اقتصادی داشت، اما رفته رفته در بسیاری از حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جای گستراند. این پژوهش به دنبال این است تا نشان دهد که چگونه حکومت‌داری خوب می‌تواند به توسعه در افغانستان کمک کند. در این مقاله از روش تحلیلی-تفسیری با اتکا بر منابع در حوزه حکومت‌داری خوب و توسعه استفاده شده است. در این پژوهش دریافته شده است که شاخص حکومت‌داری خوب می‌تواند که توسعه را در افغانستان رقم بزند. چنانچه در متن اصلی این پژوهش از شاخص‌های حکومت‌داری خوب که همانا (شفافیت، پاسخگویی، نبود فساد، عدالت، مشارکت و کارایی) است نام برده شده است. در بخش توسعه نیز اجماع نظر بر این است که توسعه علاوه بر این که بر میزان درآمد سرانه مردم می‌افزاید، دگرگونی مثبت در نهادهای اجتماعی اقتصادی و سیاسی را نیز سبب می‌شود. از آنجاییکه نوع نظام در افغانستان تغییر کرده و با فروپاشی نظام قبلی بسیاری از بخش به شمول خدمات عامه، نظام اداری، سیاست و حتی نظام رسانه‌ی متحول شده است، نیاز است که در همه بخش‌ها ابتدا پژوهش صورت گیرد و از پژوهش‌های انجام شده برای برون‌رفت از بحران موجود در افغانستان استفاده شود.

کلید واژه‌ها: حکومت‌داری خوب، توسعه، کشورهای در حال توسعه، افغانستان

مقدمه

حکومت‌داری خوب بیانگر نقش در حال توسعه و تغییر حکومت‌ها در اداره جوامع و تغییر نگرش نسبت به کارکرد حکومت در جهان امروز می‌باشد، در حکومت‌داری خوب، بعضی موضوعات اساسی ملاک عمل قرار داده شده است، برای مثال: سازمان ملل، مردم‌سالاری، مشارکت، برابری، قانون‌محوری، ارابه خدمات مطلوب به مردم، شفافیت، پاسخگویی، امنیت، صلح، مدیریت تعارض، ارتقای سطح آگاهی شهروندان و دولت الکترونیک را معیار ارزیابی حکومت‌داری خوب معرفی کرده است.

مفهوم حکومت داری خوب مثل سایر مفاهیم دیگر چون دموکراسی، آزادی، جامعه مدنی، حقوق شهروندی و کثرت‌گرایی در تمام سطوح آن برای جامعه ما تازه‌گی دارد و ایجاب می‌کند که با واکاوی این مفهوم و مفاهیم دیگری از این دست زمینه تحقق و رویش آن‌ها را در بستر جامعه فراهم نموده و در جهت قوام و پاگیری آن برای رسیدن به یک جامعه با ثبات، سعادت‌مند و دموکراتیک قدم‌هایی را برداریم. شکی نیست که با عملی شدن حکومت‌داری خوب، فرصت‌های خوبی برای تأمین عدالت اجتماعی، انکشاف متوازن، انجام خدمات اجتماعی به مردم، رفع دشواری‌های مردم، برچیدن گلیم فساد اداری، مدیریت عمومی، مسوولیت‌پذیری و شایسته‌سالاری فراهم می‌گردد.

در این پژوهش سعی شده است بررسی نماید که چگونه حکومت‌داری خوب می‌تواند زمینه توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را پس از فروپاشی نظام جمهوری فراهم سازد. اگرچه با توجه به جستجوی که من در فضای مجازی انجام دادم، پژوهشی با همین عنوان نتوانستم پیدا کنم، اما پژوهش‌های دیگری در رابطه به حکومت‌داری خوب در افغانستان صورت گرفته است که برمی‌گردد به نظام دوران جمهوریت و نقطه مشترک بیشتر این پژوهش‌ها تاکید بر جنبه سیاسی حکومت‌داری خوب و توسعه داشت. یکی از این پژوهش‌ها تحت نام «حکومت‌داری خوب؛ تمرکز یا عدم تمرکز اداری بررسی تاثیر نظام اداری متمرکز و غیر متمرکز بر حکومت‌داری خوب در افغانستان» که از طرف شورای متخصصان هرات توسط هفت تن از استادان دانشگاه کشور صورت گرفته است. این پژوهش در سال ۱۳۹۵ چاپ شده است. از عنوان آن پیداست که بر جنبه‌ی سیاسی حکومت‌داری خوب توجه داشته است. و در این پژوهش دریافت شده که نظام سیاسی غیر متمرکز در افغانستان کاراثر است. اما در این مقاله می‌خواهیم راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب که شامل جنبه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌شود را بیان و رابطه‌ای آن را با توسعه نشان دهیم و با استفاده از روش تحلیلی - تفسیری شکل‌گیری آن را در جامعه‌ی کنونی افغانستان بسنجیم.

مبانی نظری

اگرچه مباحثی پیرامون حکومت‌داری خوب پس از جنگ جهانی دوم روی کار آمد و دانشمندان متفاوتی پیرامون آن نظریه پردازی کردند، اما داگلاس نورث و همکارانش را از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه می‌دانند.

وی نظام حکومت‌داری را به طبیعی و نظم باز دسته‌بندی کرده است که در نظام طبیعی شهروندان در استفاده از منابع و بیان نظرات محدود هستند، اما نظم دسترسی باز به شهروندان آزادی‌های بیشتری می‌دهد.

نورث و همکارانش بعد از معرفی دو نظام اجتماعی، فرآیند گذار از دولت طبیعی به نظام‌های دسترسی باز را مورد بحث قرار می‌دهند. فرآیند گذار چگونگی حرکت از یک نظم اجتماعی باثبات به نظم باثبات دیگر را توضیح می‌دهد. برای درک گذار از جوامع دسترسی محدود به جوامع دسترسی آزاد نورث و همکارانش فرآیندهای تغییر نهادی را مطرح می‌کنند که اجازه دسترسی به قالب‌های سازمانی را برای غیر فرادستان فراهم می‌سازند (رودسری، ۱۳۹۹).

براساس تعریف برنامه‌های عمران سازمان ملل، حکمرانی خوب عبارت است از مدیریت امور عمومی براساس حاکمیت قانون، دستگاه قضایی کار آمد و عادلانه و مشارکت گسترده مردم در فرایند حکومت‌داری. به عبارت دیگر هر اندازه حاکمیت قانون بیشتر و دستگاه قضایی کارآمدتر و عادلانه‌تر و میزان مشارکت در یک کشور بیشتر باشد، حکمرانی در آن کشور بهتر است (میدری، ۱۳۸۵). حکمرانی در دنیای امروز به ویژه در کشورهای توسعه نیافته از مباحث بسیار مهم در برنامه‌های کاهش فقر به شمار می‌رود. حکمرانی خوب موجب بهبود توزیع درآمد و برابری فرصت‌ها می‌شود. در سال‌های اخیر ثابت شده است که حکمرانی خوب با مرگ و میر کمتر و نرخ باسودای بیشتر و درآمد سرانه بالا همراه است. حکمرانی خوب پیش شرط لازم برای کاهش سریع فقر است (ابراهیم‌پور و الیکی، ۱۳۹۵).

تحلیل و تفسیر

پیوستگی میان حکومت‌داری خوب و توسعه

از آنجاییکه مفهوم حکومت‌داری خوب با توسعه گره خورده است بنابراین حکومت‌داری خوب براساس تعریف بانک جهانی همان توسعه است و ماهیت آن چیزی نیست جز توسعه کشورها. حاکمیت قانون: از زمان روی کار آمدن طالبان بیشتر مردم به دلیل ترسی که دارند خود را مستعد به رعایت دستوراتی می‌کنند که از سوی حکومت اعلام می‌شود. اما نیاز است که در روند حاکمیت قانون ساختار منظمی به وجود آید، در غیر آن صورت و به مرور زمان ممکن است که زورگویی‌های عده‌ای و سرکشی جای رعایت قوانین و دستورات را بگیرد.

یکی از شاخص‌های مهم حکومت‌داری خوب حاکمیت قانون است که به منظور تحقق موازین مردم سالاری است. بدین لحاظ نظامی‌های سیاسی که دارای ویژگی‌های مردم سالاری هستند، مستعد به کارگیری راه‌کارهای حکومت‌داری خوب می‌باشند. ویژگی‌های کلی نظام‌های مردم‌سالار تا حد قابل توجهی بستر حرکت به سوی نظام مردم سالار را فراهم خواهد کرد (فرهمند و همکاران، ۱۳۹۵). با توجه به این که حاکمیت قانون نظر به جو اجتماعی و نوع جوامع تفاوت دارد، اما وجه مشترک نیز دارد. این که وجود حاکمیت قانون در جامعه باعث توسعه به ویژه توسعه سیاسی کشورها می‌شود.

در افغانستان با توجه به این‌که نظام نوپا است، نیاز است یک ساختار منظم در بخش قضایی، اجرایی و قانون اساسی کشور به وجود آید. در غیر این صورت حاکمیت قانون که همانا به توسعه می‌انجامد، معنی نخواهد داشت. پاسخ‌گویی و شفافیت: پاسخ‌گویی در مفهوم عام به فرایندهایی گفته می‌شود که شهروندان طی آن حاکمان را در قبال رفتار و عملکردشان مسئولیت‌پذیر می‌کنند. این امر بیشتر از راه انتخابات انجام می‌شود. و به نمایندگان مردم در مجالس قانون‌گذاری اختیار می‌دهد که مدیران سیاسی و کارکنان دولتی را از راه ساز و کارهای نظارتی و ممیزی پاسخگو نمایند. مدیران سیاسی نیز ماموران فرودست خود را از راه سلسله مراتب اختیارات و هم‌چنین دادگاه‌ها و محاکم اداری نیز مجریان را در برابر قانون پاسخگو نگه میدارد (فقیهی، ۱۳۸۰). پاسخ‌گویی و شفافیت بیشتر در بحث رسانه مطرح می‌شود که برای حکومت‌داری خوب و توسعه یک امر حتمی است. شفافیت را می‌توانیم بگوییم که گره محکمی خورده است با رسانه‌ها. آنچه که ما در حال حاضر در کشور شاهد هستیم که رسانه‌های زیادی در کشور مسدود شده و یا خبرنگاران شان از کشور خارج شده‌اند. برای حکومت‌داری که وجود شفافیت در آن حتم است. حضور رسانه‌های کثرت‌گرا نیز مهم است. بدین لحاظ طالبان در نخست باید به خبرنگاران اطمینان دهند که تهدید علیه امنیت جانی شان وجود ندارند و در قدم بعدی سعی کنند که با حمایت مالی رسانه‌ها را سرپا نگهدارد تا بدین‌گونه صدای کثرت‌گرایی در جامعه بیشتر و توسعه اجتماعی در جامعه رقم خورد. نبود فساد: فساد یکی از پدیده‌های شایع در سطح جهان است که از دیرباز و هم‌زاد با پیدایش نخستین شکل‌های دولت و حکومت‌داری وجود داشته است. بررسی‌های اقتصادی انجام شده در سال‌های اخیر به روشنی ثابت می‌کند که فساد یکی از موانع اصلی و مهم رشد اقتصادی است به نقل از اسکویی (کردی و خداپرست، ۱۳۹۵).

توماس و همکارانش سه شرط لازم ایجاد فساد و تداوم آن را قدرت احتیاطی مجریان دولت، رانت‌های اقتصادی و نهادهای ضعیف معرفی می‌کند. در طول یک دهه‌ی گذشته، مطالعات قابل توجهی در مورد فساد صورت پذیرفته و توصیه‌ها و پیشنهادها به منظور کنترل آن هم افزایش چشم‌گیری داشته است. در سال ۱۹۹۸، سی و هشت کشور توسط کنوانسیون مبارزه با رشوه‌خواری به رسمیت شناخته شدند. در سال ۲۰۰۷، تلاش‌های بانک جهانی علیه فساد با راه‌اندازی استراتژی مشارکت گروهی در اداره و مبارزه با فساد آغاز شد. دولت آمریکا هم‌چنین بسترهای لازم ضد فساد را برای کاهش فساد در اجرای قانون تحت اقدامات شیوه‌های فاسد خارجی راه‌اندازی کرد. این ابتکارات به وضوح نشان می‌دهد که دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی نگران فساد و تأثیر منفی آن بر کشورهای در حال توسعه هستند (اسکویی و دیگران: ۴۶).

حکومتی را می‌توان خوب دانست که توانسته راه‌های اساسی را برای مبارزه با فساد و یا حد اقل کاهش فساد در کشورش جستجو کند. چون فساد بی‌عدالتی را در جامعه گسترش داده و زمانیکه بی‌عدالتی گسترش یافت، امنیت اجتماعی صدمه می‌بیند. در کشورهای جهان سوم از دلایل توسعه‌نیافتگی این جوامع خوانده شده است چنانچه سقوط نظام قبلی را بسیاری از آگاهان، ناشی از فساد گسترده در دستگاه دولتی عنوان کرده‌اند.

مشارکت: مشارکت را مجموعه‌ای از رویکردها، رفتارها و روش‌های مختلف می‌دانند که به مردم اجازه می‌دهد خود کار ارزیابی، تحلیل و برنامه‌ریزی را انجام داده، خود تصمیم بگیرند که چه اقداماتی باید در این زمینه انجام داده و چگونه بر آن نظارت داشته و ارزش‌یابی کنند. آنچه در توسعه مهم است نگاه همه‌جانبه به همه مواردی است که بر زندگی بشر تاثیر می‌گذارد و موضوعات را از فضای پیرامونش جدا نمی‌کند (ریاحی پور، ۱۳۹۱). آنچه از بحث بالا قابل برداشت می‌باشد، این است که مشارکت مردمی و جدایی از تک‌نظری در تصمیمات حکومتی باعث می‌شود که میان دولت و ملت اعتمادسازی شود و زمانی که رابطه میان این دو تحکیم بخشیده شود، نمودار است که رشد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در پی خواهد داشت.

عدالت: عدالت مفهومی است که بسیاری از کشورهای در حال توسعه آن را شعار داده‌اند، اما کمتر جوامع به آن باور داشتند و آن را مراعات کردند. این تبعیض و عدم عدالت از نبود برابری جنسیتی و سنت‌های دست و پاگیر در جامعه گرفته تا توزیع نابرابر قدرت، ثروت و اطلاعات بین گروه‌های متفاوت اجتماعی را در بر می‌گیرد.

البته که نمی‌توان رابطه نبود عدالت و بلند رفتن گراف توحش و عدم رضایت گروهی که مورد بی‌عدالتی قرار گرفته‌اند را نادیده گرفت. چون به هر میزان که دسترسی عده‌ای به منابع قدرت و ثروت کمتر باشد میزان نارضایتی آنان از گروه‌های فرا دست و نظام حاکم بیشتر شده و سبب ایجاد اخلال و خشونت در جامعه می‌شود. نمونه‌ی آن بلند رفتن گراف آدم‌ربایی دزدی‌های مسلحانه و تظاهراتی خشونت‌آمیز است که در جوامع مختلف به شمول افغانستان شاهد آن بودیم. و اگر این روند ادامه پیدا کند مسلم است که جلو توسعه را می‌گیرد. بسا از دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی نبود منابع را علل عدم دسترسی مردم فقیر به منابع نمی‌دانند، بلکه توزیع نابرابر و عدم کنترل و نظارت درست توزیع منابع را عامل عمده فقیر ماندن عده‌ی عنوان می‌کنند. در جهانی که مملو از منابع دارایی و فن‌آوری است، مسلماً فقر جهانی حاصل کبودی نیست. فقر فراگیر و نابرابری شدید ویژه‌گی بارز چشم‌انداز اجتماعی معاصر در سطح جهانی است. نهاد قدرتمند حکومت جهانی این وضعیت را تهدید بالقوه برای نظم جهانی می‌دانند.

در روز دهم جنوری سال ۲۰۰۰ شورای امنیت سازمان ملل متحد به‌عنوان مهم‌ترین ساختار این سازمان، نشست‌ی ترتیب داد تا مباحث امنیتی را مورد بررسی قرار دهد و به مسأله انتشار ویروس ایدز در آفریقا بپردازد. تاکید این نشست کاملاً متفاوت از نگرانی متفاوت از نگرانی‌های امنیتی سابق این شورا (که عمدتاً شامل تهدیدات نظامی برای نظم منطقه و جهان محسوب می‌شد، بود (توماس، ۱۳۸۲).

کارایی و اثربخشی: حکمرانی خوب به معنی آن است که نهادها و سازمان‌های تصمیم‌گیرنده همیشه نیازهای مردم را مد نظر داشته باشند و از منافع موجود به‌صورت کارا استفاده کنند. مفهوم کارایی در ارتباط با حکمرانی خوب به معنی استفاده پایدار از منابع طبیعی و حفاظت از محیط زیست نیز خواهد بود؛ لذا موضوع بهترین استفاده از منابع با حکمرانی ارتباط مستقیم دارد (گرچی، ۱۳۹۶). کارایی و اثر بخشی که بیشتر به موضوعات مدیریتی مطرح می‌شود، جای خود را در ادبیات دولت‌داری نیز باز کرده است و مدیریت درست منابع موجود در یک جامعه به وجود حکومت‌داری خوب و توسعه می‌انجامد. اگر بخواهیم این موضوع را به شرایط کنونی کشور مرتبط سازیم، بسیاری از کارگزاران متخصصان کشور را ترک گفتند و یا در حال ترک هستند و با ترک این افراد مسلم است که ساختار مدیریتی در کشور دچار مشکل خواهد شد، در حقیقت تمام مؤلفه‌های دیگر حکومت‌داری خوب وابسته به این شاخص است.

نظام کنونی کشور باید بتواند که حمایت این کارگزاران و متخصصان کشور را جلب نماید و فضایی را برابر سازد تا این افراد برای بهتر شدن حکومت همکار باشند. مورد دیگر این که برای تربیه مدیران جدید تلاش نمایند. در غیر این صورت ساختار مدیریتی معیاری در کشور فلج و این روند توسعه را متوقف خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

در یافته‌های تحلیلی-تفسیری این مقاله نشان داده شد که حکومت‌داری و وجود شاخص‌های آن در یک جامعه می‌تواند که توسعه در کشورها را رقم زند. مروری بر تازه‌ترین گزارش نهادهای جهانی از سقوط نظام جمهوریت در افغانستان نشان می‌دهد که عمده‌ترین فروپاشی آن نداشتن حمایت مردمی فساد و نبود عدالت بوده است. سه مفهومی که رابطه‌ی تنگاتنگی با همدیگر دارند و نبود یکی دیگری را نیز صدمه می‌زند. پس بهتر است که نظام کنونی کشور این را مد نظر داشته باشد که در صورت نبود حکومت‌داری خوب، رفتن به سوی توسعه ناممکن است.

حکومت‌داری خوب واژه‌ی نسبتاً تازه در ادبیات امروز افغانستان است، اما به جای سرناسازگاری با واژه‌ها، بهتر که به جنبه عملی آن دیده شود و با توجه به اوضاع کنونی کشور و با استفاده از پژوهش‌های معتبر، دولت‌داری خوب که همانا توسعه است در کشور رقم بزند.

سفارش‌ها

- برای حکومت‌داری خوب نظام طالبان به معنای واقعی آن باید مبتنی بر حاکمیت قانون استوار باشد، نه روابط و مصالح شخصی یا گروهی و جریانی.
- تطبیق قانون، انکشاف متوازن و رفع تبعیض و عدالت اجتماعی دغدغه عمده نظام باشد و آن را در عمل اجرا نماید.
- نظام طالبان حضور زنان را در فعالیت مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پذیرا باشند و در مقابل آن مقاومت نکنند.
- رسانه‌ها باید مستقل باشد تا بتوانند که در قسمت شفافیت نقش خود را به گونه‌ی درست به انجام برسانند.

راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب

مصطفی سعادت^۱

چکیده

رسیدن به حکومت‌داری خوب نیازمند راه‌ها و ساختارهای است که دولت‌ها را در تطبیق شاخصه‌های حکومت‌داری خوب کمک می‌کند. افغانستان بعد از سال‌ها جنگ فرصت تطبیق حکومت‌داری خوب را به دست آورد، ولی با توجه به شاخصه‌های حکومت‌داری خوب، حکومت قبلی نتوانست راه‌های متناسب به این شاخصه‌ها را پیدا کند. این مقاله کوشش بر آن دارد که راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب را با استفاده از روش کتابخانه‌ای و (کتاب‌ها، مقالات علمی، گزارش‌ها و صفحات اینترنتی)، پرداختن به مفهوم حکومت‌داری خوب با تحلیل و بحث روی موضوع به پژوهش پردازد. یافته‌های این پژوهش شاخصه‌های حکومت‌داری خوب را، راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در کشور می‌داند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که سیستم اداری غیرمتمرکز زمینه‌ساز مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها می‌شود.

واژه‌گان کلیدی: حکومت‌داری خوب، شاخصه‌ها، سیستم اداری

مقدمه

حکومت‌داری خوب در کشورهای توسعه یافته زمینه‌ی رفاه اجتماعی، توزیع عادلانه‌ی منابع و توسعه‌ی اقتصادی می‌شود. اما در افغانستان به دلیل نقض حاکمیت قانون از سوی مجری‌های آن، فساد گسترده، عدم مسوولیت‌پذیری مسوولان و نبود شفافیت در پروسه‌های اداری راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب را زیر پرسش قرار داده است. هدف از این پژوهش دریافت راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان است؛ زیرا افغانستان کشور پسا جنگ بعد از نشست بن تعهد به ساختن حکومت حامی دموکراسی و مکلف به پیروی از اصول حکومت‌داری خوب شد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که حکومت‌داری غیرمتمرکز باعث مشارکت شده و تطبیق آن یکی از راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان است.

پژوهش‌های قبلی در زمینه‌ی حکومت‌داری خوب به محوریت افغانستان اندک بوده و پژوهشگران قبلی بر ابعاد دیگر حکومت‌داری خوب از جمله؛ « نقش جامعه‌ی مدنی در ترویج حکومت‌داری خوب» به قلم « اورخ‌لا اشرف نعمت و کیرین ورنر» به بحث پرداخته اند. پژوهش‌های دیگر هم در این زمینه است که ذکر هریک از آن‌ها خارج از حوصله این پژوهش می‌باشد.

۱. ولایت کابل.

در این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای (کتاب، گزارش، مقاله و صفحات اینترنتی) به در یافت جواب این پرسش؛ راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان کدام‌ها اند؟ و به پرداختن به مفهوم حکومت‌داری خوب با تحلیل و بحث روی موضوع به پژوهش پرداخته شده است.

حکومت‌داری خوب

حکومت‌داری خوب بعد از دهه‌ی ۱۹۹۰ از اهمیت زیاد برخوردار شد، زمانی که سازمان‌های امداد رسان غیبت آن را به‌عنوان یک مانع در مقابل توسعه‌ی کشورهای در حال رشد دیدند. این امر باعث شد که ضرورت و توجه به این پدیده و ایجاد اصول و معیارهای منظم که بر مبنای آن حکومت‌داری خوب را از حکومت‌داری بد تفکیک نمود، احساس شود. مفهوم حکومت‌داری برای بار اول در اسناد بانک جهانی در سال ۱۹۸۹ درج گردید (محمدی، ۱۳۹۷). بانک جهانی حکومت‌داری خوب را منحصراً یک «شیوه‌ی که قدرت در آن به خاطر مدیریت اقتصادی و اجتماعی منابع یک کشور مخصوصاً با دید انکشاف به کار می‌رود» تعریف می‌کند. برنامه‌ی انکشافی ملل متحد تأکید بیشتر روی ابعاد متفاوت حکومت‌داری چون «مشارکت، شفافیت و حسابدهی» مؤثر و عادلانه و ترویج حاکمیت قانون می‌نماید. حکومت‌داری خوب یک مدل حکومت‌داری است که حقوق انفرادی شهروندان و منافع عامه را رشد می‌دهد و یک چهارچوب مؤثر را ایجاد می‌نماید تا اطمینان از رژیم‌های ثابت، حاکمیت قانون، اداره‌ی متمر دولت و یک جامعه‌ی مدنی قوی و مستقل از دولت حاصل گردد. (نعمت، ۱۳۹۵)

حکومت‌داری، در ادبیات حقوقی- اداری، به معنا جریان شکل‌گیری تصامیم و یا سیاست‌گذاری‌ها و تطبیق به موقع برنامه‌های ناشی از این تصامیم نیز آمده است. این جریان، حکومت‌داری محلی، حکومت‌داری ملی و حکومت‌داری نظام بین‌المللی را در بر می‌گیرد. خرد و منطق حکومت‌داری را، تحکیم رابطه‌ی ارگانیک میان سیاست و منابع یک نظام تشکیل می‌دهد. یعنی سیاست‌گذاری‌های یک نظام، که بتواند منابع بشری و اقتصادی یک دولت را از طریق اداره‌ی عامه در خدمت شهروندان این نظام قرار دهد، «حکومت‌داری خوب» نامیده می‌شود. (ستیز، ۲۰۱۱)

شاخص‌ها

شاخص‌های حکومت‌داری خوب از سوی سازمان‌های جهانی به انواع مختلف معرفی شده است. بنابر این ضروری پنداشته می‌شود، تا به چند مورد از این شاخص‌ها در این مقاله پرداخته شود. بانک جهانی، شش شاخص را: حاکمیت قانون، مشروعیت انتخاباتی، پاسخگویی، شفافیت، رهبری توسعه مدار و اداره‌ی با کفایت و کارآمد را پیشنهاد کرده است. (بیانی، ۱۳۹۶)

(UNDP) هم شش شاخص را: مشارکت‌جویی، حاکمیت قانون، مسوولیت‌پذیری، پاسخگویی، عدالت‌جویی، اجتماع محور و یک تعداد دیگر حتی کنترل فساد را به‌عنوان جزئی از شاخصه‌های حکومت‌داری خوب دانسته‌اند. (اداره مستقل ارگان‌های محل، ۲۰۲۱، فضیله اوژن). (اوژن، ۲۰۲۱).

مشارکت: تمامی زنان و مردان جامعه باید در تصمیم‌گیری‌ها حق اظهار نظر داشته باشند که این امر از طریق نهادهای واسطه‌منتخب آنان و یا به‌صورت مستقیم تحقق می‌یابد.

حاکمیت قانون: نظام‌های حقوقی جامعه باید عادلانه و بی‌طرفانه باشد، بالانحص قوانین حقوق بشر.

شفافیت: جریان آزاد تبادل اطلاعات بیانگر شفافیت است. فرایندها، نهادها و اطلاعات برای شهروندان که خواهان دسترسی هستند میسر است و اطلاعات کافی در اختیارشان قرار می‌گیرد.

عدالت: همه مردان و زنان بایستی فرصت‌هایی برابر برای بهبود یا حفظ کیفیت زندگی‌شان داشته باشند.

اثربخشی و کارایی: همه سازوکارها و فرایندها و نهادها بایستی بهترین بازدهی و ثمربخشی را داشته باشند و نیازهای ذینفعان به تمام و کمال با استفاده‌ی بهینه از منابع برآورده شود.

پاسخ‌گویی: تصمیم‌گیران بخش دولتی، بخش خصوصی و نهادهای جامعه‌ی مدنی بایستی به مردم و آحاد ذینفعان جامعه پاسخگو باشند. نحوه‌ی پاسخگویی نیز به نوع فعالیت سازمان و ماهیت تصمیم بستگی دارد. (زرقانی، ۱۳۹۶)

مهار فساد: در حکومت‌داری خوب، فساد در حداقل میزان خود است. حکومتداری خوب پاسخگوی نیازهای حال و آینده است. رسیدن به حکومتداری خوب منوط به مبارزه با فساد، حاکمیت قانون، بهبود کارایی و پاسخگویی بخش دولتی است (فدایی، ۱۳۹۶)

سیستم اداری

در گذشته سازمان اداری عمومی در خدمت زمامداران برای اعمال قدرت شخصی قرار داشت. اما با تحولات مدرن و همگام با تحولاتی که در تعریف، نقش و جایگاه دولت اتفاق افتاده، مفهوم، نقش و جایگاه سازمان اداره عامه نیز دچار تغییر گردیده است. این تغییر در مورد سازمان اداره عامه وابسته به عوامل مختلفی بوده که از یک کشور تا کشور دیگر متفاوت می‌باشد.

بنابراین نظام‌های اداری عمدتاً به تمرکز و عدم تمرکز تقسیم می‌شوند که هر کدام شان دوباره به شاخه‌های دیگری قابل تقسیم می‌باشند. این دو نظام حقوقی و مدیریتی در واقع دو گرایش متضاد می‌باشند که آثار و نتایج بسیار متفاوت هم در کیفیت اجرای امور عمومی و هم در سرنوشت مردم دارند. (ایوبی، ۱۳۹۷)

تحلیل و بحث

شاخصه‌های را که سازمان‌های جهانی ارایه می‌کنند، در حقیقت نقشه و یاراه‌های هستند که زمینه حکومت‌داری خوب را مهیا می‌سازند، این شاخصه‌ها در افغانستان با چالش‌های جدی مواجه می‌باشد. با وجود تلاش‌های ضد فساد اداری از سوی دولت افغانستان و کشورهای کمک‌کننده، فساد اداری تهدیدات به حاکمیت قانون هنوز پابرجا مانده است (SIGAR، ۲۰۱۹).

دسترسی به اطلاعات حقیقی است که در قانون اساسی افغانستان و قانون دسترسی به اطلاعات برای همه شهروندان است. این قانون، حق دسترسی همه شهروندان به اطلاعات را تضمین می‌کند. با این حال، در عمل اطلاعات اغلب از طریق ارتباطات شخصی بجای استفاده از طرز العمل‌های تعیین شده در قانون حق دسترسی به اطلاعات شریک ساخته می‌شود. (اریب، ۲۰۱۷)

در سیستم متمرکز اداری، مردم مشارکت کمتر در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارند. اما در سیستم غیرمتمرکز اداری، شهروندان در اداره امور محلی و تعیین سیاست‌ها، اهداف (اقتصادی، رفاهی، اجتماعی و فرهنگی) مشارکت چشم‌گیر دارند (کلکانی، ۱۳۹۹).

هم‌چنان ماده‌ی ۱۴۰ قانون اساسی نیز بیان می‌دارد که انتخابات شوراهای ولسوالی‌ها بعد از هر سه سال دایر می‌گردد، اما با وجود سپری شدن نزدیک به دو دهه از نافذ شدن قانون اساسی تا هنوز این ماده قانون اساسی عملی نشده؛ عدم تطبیق ماده‌های قانون اساسی که از جایگاه دست اول قوانین به شمار می‌رفت نشان دهنده ضعف جدی در حاکمیت قانون، فساد گسترده، عدم پاسخگویی و در نهایت باعث کاهش بهره‌وری در ادارات افغانستان شده است.

نتیجه‌گیری

با توجه به تحلیل که از پژوهش‌های قبلی داشتیم عدم شفافیت در ادارات، فساد اداری گسترده، عدم حاکمیت قانون، اداره‌ی متمرکز، عدم مشارکت مردم در پروسه‌های سیاسی و عدم پاسخگویی مسوولین راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان را با چالش‌های جدی مواجه ساخته است، این چالش‌ها همواره مانع در برابر پیشرفت و آبادی کشور شده و مانع در برابر توسعه‌ی اقتصادی اجتماعی و رفاهی مردم این کشور می‌شود.

یافته‌های این پژوهش اداری غیر متمرکز را زمینه ساز مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها دانسته و آن را یکی از راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان می‌داند، محار فساد اداری، پاسخگویی مسوولین، تحکیم حاکمیت قانون، شفافیت در ادارات، مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها و عدالت اجتماعی را راه رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان می‌داند.

راهکارها

- ۱) تعدیل قانون اساسی و تغییر نظام اداری از اداری متمرکز به اداری غیرمتمرکز.
- ۲) استخدام افراد متخصص با تعهد به دین، کشور و اداره مربوطه در ادارات کلیدی کشور.
- ۳) ایجاد نظام سیاسی مبتنی بر عدالت اجتماعی.
- ۴) ترویج روحیه‌ی مبارزه علیه فساد اداری از طریق نظام آموزشی کشور.
- ۵) ایجاد نهادهای مستقل نظارت از شفافیت ادارات و قراردادها.

راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب

عاطفه بهشتی^۱

چکیده

با توجه به پیچیده‌گی‌های که در دنیای امروزی مطرح است، دولت‌ها به تنهایی قادر به ارائه خدمات معیاری برای شهروندان نیستند، لذا این امر نیازمند یک الگوسازی جدیدی است، که حکومت‌ها را قادر سازند، تا بتوانند از تمامی استعدادها در جامعه، اعم از بخش دولتی و خصوصی استفاده نمایند، یکی از این الگوها استفاده از روش حکومت‌داری خوب است، حکومت‌داری خوب فرایندی است که به واسطه آن مؤسسات دولتی به اداره امور عمومی می‌پردازند، منابع عمومی را مدیریت کرده و از حقوق افراد جامعه حمایت می‌کنند. حکومت‌داری خوب یکی از اولویت‌های هر جامعه بوده زیرا حکومت‌داری خوب می‌تواند اعتماد مردم را نسبت به نظام و چگونگی کارکرد نظام در عرصه ارائه خدمات جلب کند. فراهم ساختن راه‌های حکومت‌داری خوب زمینه بهتر پیشرفت جوامع را مهیا می‌نماید. هدف اصلی این مقاله، مطالعه‌ای چگونگی راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان با در نظر داشت حاکمیت طالبان در شرایط فعلی می‌باشد.

روش تحقیق در این مقاله روش توصیفی از نوع تحلیل محتوایی می‌باشد. با تحقیق انجام شده به این نتیجه می‌رسیم که حکومت‌داری خوب زمانی امکان‌پذیر است. که در آن حکومت شایسته‌سالاری، برقراری صلح و امنیت، شفافیت، دموکراسی و حاکمیت قانون وجود داشته باشد.

واژه‌گان کلیدی: حکومت، حکومت‌داری، حکومت‌داری خوب.

مقدمه

حکومت داری خوب واژه‌ی که بعد از سال ۱۹۸۰ در جهان مطرح گردید، در افغانستان بعد از سال ۲۰۰۶ مورد توجه قرار گرفت باوجودیکه نقش بسزایی در رفاه کشور داشت اما به دلایل گوناگون افغانستان به حکومت‌داری خوب دست نیافت، افغانستان کشوری که مردم آن شاهد چند دهه جنگ و ناامنی بوده و حکومت‌داری خوب را فقط آرزو کرده می‌توانند.

با شکل گرفتن نظام جمهوری داشتن دموکراسی و حق و حقوق که برای شهروندان در نظر گرفته شده بود همه انتظار حکومت‌داری خوب را داشتند، اما با چالش‌های زیاد حکومت‌داری خوب صورت نگرفت.

۱. ولایت کابل، دانش‌آموخته جامعه‌شناسی.

تحقیقاتی که در این زمینه انجام شده، نقش جامعه مدنی در ترویج حکومت‌داری خوب در افغانستان (اشرف نعمت و ورنر، ۱۳۹۵)، دستنامه آموزشی حکومت‌داری خوب (نوروزیان، سروری، ۱۳۹۰)، حکومت‌داری خوب و حقوق بشر (۸ صبح، ۱۳۹۲) می‌باشد.

حکومت‌داری خوب زمینه صلح و پیشرفت اقتصادی و اجتماع را برای شهروندان میسر می‌سازد و از اهمیت ویژه برخوردار است.

هدف از حکومت‌داری خوب ایجاد نهادها و سیاست‌های مشروع، مؤثر و پاسخگو، نتایج واضح و روشن در زندگی شهروندان، داشتن معیارهای واضح و روشن برای موفقیت یا ناکامی در حکومت‌داری، مسوولیت‌پذیری و حسابدهی و شفافیت با خطوط واضح و روشن می‌باشد. سوالات که در اینجا مطرح می‌شود این است که راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب کدام‌ها اند؟ با چه معیارهای می‌توان به حکومت‌داری خوب دست یافت؟

فرضیه تحقیق این است که با کاربست چهار شاخص پاسخگویی، حاکمیت قانون، شفافیت و مشارکت و برداشتن موانع این چهار شاخص حکمرانی خوب حاصل می‌شود.

روش تحقیق: روش تحقیق در این مقاله؛ روش تحقیق توصیفی از نوع تحلیل محتوایی می‌باشد.

مبانی نظری حکمرانی خوب

حکومت کردن، حکمروایی، مدیریت حکومتی و حکومت‌داری خوب از مفاهیم مهم، پیچیده و درعین حال مبهمی است که در حوزه علوم اجتماعی قابل طرح و بررسی است. واژه حکومت‌داری خوب به‌طور عموم به معنای ارائه خدمات عادلانه، به موقع و متناسب به منابع یک دولت، برای شهروندان آن می‌باشد، که از طریق اداره عامه یک نظام، با رعایت اصول تخصصی مدیریت و رهبری صورت می‌گیرد، شاخصه‌های حکومت‌داری خوب همانند تعریف آن متفاوت در عین حال متعدد می‌باشد، ولی شاخصه‌های را که سازمان‌های معتبر بین‌المللی ارائه کرده اند، عبارت اند از مشارکت‌جویی، قانون‌محوری، عدالت‌جویی، اجتماع‌محوری و پاسخگویی می‌باشند.

حکمرانی خوب از دو ایدئولوژی سیاسی عمده نشأت گرفته است: دیدگاه نئولیبرالیسم که حداقل دخالت دولت و حد اکثر دخالت سازمان بازار را تجویز می‌کند و دیدگاه سوسیال دموکراسی که در پی شناخت و بهره‌گیری از کارایی بازار در شرایطی است که بر استانداردهای عدالت اجتماعی و بهبود اقتصادی دراز مدت استوار است و به ایجاد زیر ساخت‌های سیاسی و نهادی و توانمندی‌های اجتماعی توجه دارد. این دو ایدئولوژی متفاوت در رابطه با مدیریت عمومی (به ویژه در سطح محلی) از اصطلاح حکمرانی با مفهوم و معنای متفاوت استفاده می‌کند.

معنای اول متضمن در هم‌آمیختگی بخش خصوصی و عمومی در یک شراکت کم‌رنج و سست است. در این دیدگاه نئولیبرالیستی، حاکمیت منطقه کلان شهری در پی جابه‌جایی تقابل بین منافع بخش خصوصی و عمومی با رقابت بین آن‌ها برای حل مسایل محلی با یک رویکرد تکنوکراتیک است. در این رویکرد هر آنچه برای بنگاه‌های اقتصادی محلی خوب است، برای کل منطقه شهری هم خوب است.

دومین مفهوم ناظر بر اصطلاح حکمرانی، نگاهی است که آن را مجموعه‌ای پیچیده از تعامل نهادی و سازمانی در قبال مسایل گسترده فراراه‌سازی اجتماعی - اقتصادی در روند پیدایش سیستم جهانی - محلی می‌بیند. در این دیدگاه نهاد گرایانه‌تر، موضوع حیاتی ایجاد هماهنگی فراسوی مقیاس‌های جغرافیایی است (Scott, 2001: 29).

راه‌های دستیابی به حکومت‌داری خوب

ظرفیت‌پروری کادری (مدیریتی)

دولت افغانستان باید برنامه ملی ظرفیت‌پروری کادری را در سطح کشور راه‌اندازی کند. در این برنامه‌ها کادرها و مدیرهای حکومتی مجبور شوند تا مکانسیم‌های حساب‌دهی، شفافیت و دموکراسی را در ساختارهای اداری فراگیرند (نوروزیان و سروری، ۱۳۹۰).

استراتژیک‌سازی برنامه‌های اجرایی اداره‌های عامه افغانستان

دولت افغانستان باید برنامه‌های اجرایی اداره‌های عامه خود را که نخستین گره رابطه با شهروندان افغانستان است، با استراتژی‌های مفید هماهنگ سازد. در این استراتژی‌ها، اهداف، دورنما، مأموریت‌ها و برنامه‌های عمل برای اداره‌های عامه مشخص گردیده و تمام برنامه‌ها زمان‌بندی گردد. (نوروزیان و سروری، ۱۳۹۰)

ایجاد میکانسیم‌های مستمر و فعال

هیچ نوع ثبات مدیریتی را نمی‌توان بدون شکل‌گیری میکانسیم‌های فعال تصور کرد. استراتژی‌های دولت افغانستان باید در ساختار میکانسیم‌های اجرایی سازگار گردند. این میکانسیم‌ها، باید سلسله‌وار در برابر همدیگر حساسه باشند و زمینه‌های گزارشدهی را برای مردم افغانستان فراهم سازند.

شکل‌گیری میکانسیم‌های نظارتی

یکی از دشواری‌های مهم شیوه حکومت‌داری در افغانستان، ضعف نظارتی است. نبود پیوند گسست‌ناپذیر استراتژیک میان رهبری، مدیریت، و کارمندان اداره عامه زمینه‌های نظارت را بر برنامه‌ها و میکانسیم‌های ساختار نظام در افغانستان، بسیار تضعیف کرده است.

از سوی دیگر، رهبری و مدیریت در کانون‌های نظام افغانستان، مغالطه می‌شوند و سبب از هم پاشیده‌گی سیستم نظارت می‌گردد. رهبری از استراتژی‌های اداره‌ای عامه نظارت می‌کند، درحالی‌که مدیریت شیوه‌ها و مکانیسم‌ها را به چرخش می‌اندازد.

لذا اولین گام برای حکومت‌ها این است که هزینه لازم را برای پاسخ‌گویی و افشاگری در بخش عمومی بپردازند. دومین گام در این بخش وجود نظارت قوی بر مسئله بودجه می‌باشد که از سوی نمایندگان در قوه مقننه به‌عنوان قوه‌ای برابر با مجریه در اولویت‌بندی‌ها صورت می‌گیرد، به گونه‌ای که قوه مجریه در اجرا و نحوه کار اولویت‌ها پاسخ‌گو باشد. در نهایت قوانین مورد نیاز برای بخش خصوصی یا بخش عمومی باید به گونه‌ای شفاف مسئله پاسخ‌گویی مالی را مشخص کرده باشد به عبارتی سازوکار لازم و روشنی پاسخ‌گویی برای همه بخش‌های عمومی یا خصوصی کشور پیش‌بینی شده باشد. چنین قوانینی با درجه شمولیت همگانی باید از پایین‌ترین ارکان اجرایی تا بالاترین رکن قدرت را دربر گیرد. (همان)

دسترسی شهروندان به اطلاعات

یکی از راهکارهای مفید مبارزه با فساد اداری، دسترسی شهروندان به اطلاعات اداره عامه است. تجارب مفیدی از جامعه جهانی وجود دارد که دسترسی شهروندان به اطلاعات و آگاهی آنان از منابع بشری و مادی نظام را بالا می‌برد و زمینه‌های نظارتی شهروندان را با استفاده از نقش جامعه مدنی فراهم می‌سازد. دسترسی شهروندان به اطلاعات زمانی میسر می‌گردد که این روند قانونمند شود.

یعنی قانون دسترسی شهروندان به اطلاعات به تصویب رسد. این فرصت در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ماده پنجاهم چنین بیان شده است: «اتباع افغانستان حق دسترسی به اطلاعات از ادارات دولتی را در حدود احکام قانون دارا می‌باشند. این حق جز صدمه به حقوق دیگران و امنیت عامه حدودی ندارد.»

امنیت

امنیت افراد انسانی در جلوه‌های مختلف مادی و معنوی قابل تصور می‌باشد که قانون اساسی ضرورت احترام به آن‌ها مکرراً مورد تأکید قرار داده است. ماده ۲۴ قانون اساسی افغانستان: (آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می‌باشد).

مدیریت و رهبری

ضعف در مدیریت و رهبری از دشواری‌های جدی حکومت‌داری خوب به حساب می‌آید. مدیران برتر، با در آمد نسبتاً خوب، جذب نهادهای غیر دولتی می‌شوند. دولت تا هنوز نتوانسته است برنامه‌های مفیدی برای جذب چهره‌های مفید و کارا راه اندازی کند (نوروزیان، سروری، ۱۳۹۰).

حکومت‌داری خوب از دیدگاه اسلام

با توجه به منابع اسلامی شاخص‌های کلیدی مؤثر در اجرای حکمرانی خوب اینگونه استخراج شده است:

خدا محوری: خدا محوری آثاری چون اخلاص در عمل، دوری از گناه و قرب الهی دارد. اگر مدیران و سیاست‌گذاران جامعه بر اساس خدا باوری حرکت کند، خداوند محبت آن‌ها را در دل مردم جای می‌دهد (واتقی، ۱۳۸۰: ۱۶).

صراحت و روشنی در اهداف: از جمله ویژه‌گی‌های حکومت اسلامی که آن را از سایر حکومت‌های سیاسی متمایز می‌سازد، هدف اصلی حکومت اسلامی تعالی یافتن و دست‌یابی انسان‌ها به کمال نهایی است و سایر اهداف حکومت اسلامی، ابزار لازم را برای دست‌یابی به این هدف فراهم می‌سازد (جوادی آملی، ۱۳۸۶).

مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی: از دید نهج البلاغه، مسئولیت‌پذیری کارگزاران در ارتباط متقابل، نظام‌مند و منسجم با مسئولیت‌پذیری مردم به‌عنوان امت اسلامی است که عبارت است از: وفاداری، خیرخواهی و اطاعت از دستور و فرمان حاکم اساسی‌ترین نتیجه مسئولیت‌پذیری زمامداران پاسخگویی در مقابل مردم و اعتمادآفرینی است که می‌تواند زمینه‌ساز وظایف مردم در برابر حکومت باشد (ایزدی فرد و کاویار، ۱۳۸۹).

عدالت‌خواهی و عدالت‌گستری: حضرت علی^(ع) در دستورالعمل‌های سیاسی خود به فرمانروایان، همواره بر رعایت انصاف و عدالت بین مردم تأکید می‌کردند، همان‌گونه که بخش‌هایی از عهد نامه مالک اشتر به این موضوع اختصاص یافته است: «مالک انصاف و عدالت را بین خدا و مردم از یک سو و خود و نزدیکانت را از سوی دیگر مراعات کن» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

کنترول و نظارت بر عمل کرد زیر مجموعه: کنترول و نظارت بر عمل کرد زیر مجموعه از دیر باز یکی از اصول مدیریتی به شمار می‌رود که نبود یا کم رنگ بودن آن، مدیریت را دچار مشکل می‌کند. اصل کنترول و نظارت با نظام آفرینش هماهنگ است، چراکه آفریدگار حکیم، اصل کنترول و نظارت را زیر مجموعه آفرینش منظور کرده و درباره انسان فرموده است: «ان کل نفس لما علیها حافظ فلینظر الانسان مم خلق» (طارق/۴-۵).

کاهش فقر: حمایت از مستمندان و نیازمندان در حکومت اسلامی به‌عنوان یک اصل مطرح است که برای تحقق آن باید تلاش کرد، زیرا فقر و کمبود اقتصادی، عامل بسیاری از مشکلات از جمله فساد اخلاقی و ناامنی در جامعه است (ناظم بکایی، ۱۳۸۲). تأمین آزادی مشروع مردم: برخورداری انسان‌ها از آزادی در حوزه سیاست و اجتماع از دیگر ویژه‌گی‌هایی حکومت علوی است. آن حضرت آزادی و آزاده‌گی را ذاتی انسان می‌دانست و بر این دیدگاه بود که خداوند انسان را آزاد قرار داده است و این‌که انسان‌ها در زندگی خود آزادند و نباید آن‌ها را به چیزی مجبور ساخت (نهج‌البلاغه، ۴۳۰/۲۰۸).

اهتمام به علم و پیشرفت علمی: جامعه اسلامی، دانش بنیان است و لوازمش، لازمه تحقق هدف غایی آفرینش انسان است (اخوان و خادم الحسینی، ۱۳۹۲).

مشارکت: میزان مشارکت مردم در کارهای جامعه یکی از کلیدی‌ترین پایه‌های حکمرانی خوب به شمار می‌رود. مشارکت می‌تواند به‌صورت مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باشد (جاسبی و نفری، ۱۳۸۸).

مبارزه با فساد: هر اندازه ویژگی‌هایی مثبت مانند حاکمیت قانون، پاسخگویی و اثر بخشی دولت در جامعه بیشتر فساد و مقررات اضافی و بی‌ثباتی سیاسی و خشونت کمتر باشد، حکمرانی در آن جامعه برای رسیدن به توسعه مناسب‌تر است (نادری، ۱۳۹۰).

شفافیت اطلاعاتی: اطلاعات صحیح و درست مانع لغزش افراد جامعه می‌گردد. در جامعه‌ای که اطلاعات درست و شفاف جریان داشته باشد، سطح اعتماد افزایش می‌یابد و روابط سالم برقرار می‌گردد (امینی، ۱۳۸۷).

شایسته‌سالاری: شایسته‌سالاری بهره‌گیری از انرژی خلاق افراد برگزیده به‌طوری که در تمام اجزای آن، مناسب‌ترین افراد هرکدام در جای واقعی خود قرار گیرند. به عقیده امام علی (ع) مسئله توان و شایستگی افراد جزئی از بحث عدالت است و اصل مهمی در اداره جوامع است. ایشان معتقد بود هر پستی به توان، خلاقیت، شایستگی و تخصص خاصی نیاز دارد و اگر رعایت نشود، جامعه مسیر رشد و کمال را نخواهد پیمود (نصر اصفهانی، ۱۳۸۹). از نگاه اسلام با رعایت این نکات می‌توانیم به حکومت‌داری خوب دست پیدا کنیم.

نتیجه‌گیری

در این مقاله با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی چنین به دست می‌آید که حکومت‌داری خوب در افغانستان با ظرفیت‌پروری کادری، ایجاد مکانیسم نظارتی فعال، امنیت، دسترسی شهروندان به اطلاعات، مدیریت و رهبری خوب امکان‌پذیر است. از دیدگاه اسلام حکمرانی خوب زمانی صورت می‌گیرد که حکمران در جامعه خدامحوری را اصل قرار داده و کارهای آن عدالت محور بوده، آزادی مشروع مردم را تأمین کند، مسوولیت‌پذیر باشد، مشارکت مردم را در تصمیم‌گیری‌ها مد نظر بگیرد، با فساد مبارزه کند، کنترل و نظارت بر زیر دستان خود داشته باشد و شایسته‌سالاری از کارکردهای عمده آن باشد.

راه‌هایی که در شرایط فعلی افغانستان بتوانیم حکومت خوب و ایده‌آل داشته باشیم باید حکومت در تمام پست‌های دولتی شایسته‌سالاری را مدنظر گرفته و برنامه‌ریزی دقیق در امور و کارها داشته باشد، مسوولین حکومتی مجبور به مکانیسم‌های حسابدگی، شفافیت و دموکراسی در ساختار ادراي بوده، مکانیسم‌های نظارتی فعال وجود داشته باشد. یکی از گام‌های مهم در حکومت‌داری خوب وجود نظارت دقیق از کارکردهای افراد می‌باشد، نبود خشونت و برقراری امنیت یکی از راهکارهای مهم در جهت حکومت‌داری خوب به حساب می‌آید.

راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب

فرهاد حمیدی^۱

چکیده

توجه به این‌که حکومت‌داری خوب، مدیریت شفاف و پاسخگو در یک کشور با هدف تضمین توسعه اقتصادی و اجتماعی عادلانه و پایدار است و همچنین حکومت‌داری خوب نتیجه تعامل و کارکرد همه قوای یک کشور است؛ دولت‌ها را برآن داشته تا با تکیه بر این مفهوم و ارائه شاخصه‌های آن درحیطه کشور خود بتوانند جایگاهی مستحکم برای خود در میان شهروندان بیابند. با توجه به شاخصه‌ها و ویژه‌گی‌های حکومت‌داری خوب، دانشمندان و اندیشمندان؛ زمینه شکل‌گیری الگوی حکومت‌داری خوب را به‌عنوان روش نوین برای رشد و زیستگاه بهتر برای جامعه معرفی کرده‌اند، یکی از دلایل پرداختن به حکومت‌داری خوب نقش آن بر کارآمدی دولت‌هاست. با توجه به اهمیت موضوع، پژوهش حاضر نیز به دنبال آن است تا ضمن ارائه تعریفی از این مفهوم به بیان شاخصه‌ها و مؤلفه‌های آن پرداخته و نقش حکومت‌داری خوب را بر کارآمدی دولت‌ها مورد بررسی قرار دهد.

با توجه به ویژه‌گی‌های حکومت‌داری خوب دارد می‌تواند روابط دولت، بخش خصوصی و نهادهای مدنی را به گونه‌ای تنظیم کند تا با ضمن کارایی و اثربخشی بالا و همکاری تعاملی و استفاده از توان و ظرفیت‌های موجود بخش دولتی رشد و توسعه اجتماعی و اقتصادی تأثیر ایده‌آل بگذارد.

واژه‌گان کلیدی: حکومت‌داری خوب، دولت، توسعه.

مقدمه

پیش از دو دهه است، نظریه Good Governance با اصطلاحاتی نظیر حکومت‌داری خوب، حکومت‌داری مطلوب، به زمام‌داری، حکومت‌داری خوب و اداره مطلوب امور شناخته شده است، در ادبیات حقوقی، مدیریتی، سیاسی و اقتصادی جهان مطرح گردیده و در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته است. معنای ساده حکومت‌داری فرآیند تصمیم‌گیری و فرآیندی است که به وسیله آن تصمیمات اجرا می‌شوند (یا نمی‌شوند) حکومت‌داری در چندین زمینه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روش تحقیق: با توجه به ماهیت نظری تحقیق رویکرد پژوهش در مقاله حاضر رویکردی تحلیلی-تفسیری است و منابع این پژوهش بخشی از کتاب‌ها و مقالات و منابع اینترنتی در دسترس می‌باشد که به‌صورت کتابخانه‌یی مطالعه و گردآوری شده است.

۱. ولایت هرات.

مفهوم حکومت‌داری

از نظر واژه‌شناسی حکومت‌داری به واژه یونانی *Kubernan* به معنی هدایت کردن یا اداره کردن بر می‌گردد و توسط افلاطون در رابطه با چگونگی طراحی نظام حکومت استفاده شده است. حکومت متشکل از نهادهای سیاسی-اداری و دستگاه قانون‌گذاری، اجرایی، قضایی و نظامی است، حال آن که حکومت‌داری به فرآیندهای تصمیم‌گیری چگونگی اعمال قدرت، تعامل دولت و شهروندان اشاره دارد (سردارنیا ۱۳۸۶). حاکمیت سیال‌ترین جنبه حیات هر اجتماع انسانی است که اگر دولت-ملت به جنبه‌های هستی‌شناسانه، و حکومت به ساز و کارهای اجرایی دلالت دارند، حاکمیت به دلیل و چهارچوبی اشارت دارد که به وسیله‌ی آن آرمان‌ها، اهداف، منظورها و مقصودهای مردمان و نحوه‌ی محصول به آن‌ها تبیین می‌شود (قاسمی شاد، ۱۳۸۸). برنامه توسعه ملل متحد، حکومت‌داری را نظامی از ارزش‌ها، سیاست‌ها و نهاد تعریف نموده که به وسیله‌ی آن جامعه اقتصاد، سیاست و مسایل اجتماعی خود را از طریق تعامل سه بخش دولتی، خصوصی و مدنی مدیریت می‌کند (قلی پور، ۱۳۸۴). حکومت‌داری یعنی سیستم پیچیده‌ای از تعاملات بین ساختارها، سنت‌ها، کارکردها، مسوولیت‌ها و فرآیندها که به وسیله سه ارزش کلیدی یعنی پاسخ‌گویی، شفافیت و مشارکت مشخص می‌شود (UNDP, ۱۹۹۸).

دلایل توجه به حکومت‌داری

دولت‌ها در آغاز قرن ۲۱ با چالش‌های جدیدی مواجه شده‌اند. از جمله:

- ۱) در عصر جهانی شدن، دولت‌ها باید واکنش فعالانه‌ای به فرصت‌های مثبت اقتصادی و واکنش‌های تدافعی نسبت به فشارهای منفی اقتصادی از خود نشان دهند.
- ۲) بروز تغییرات جمعیتی در اکثر کشورها، بر دولت‌ها به‌عنوان کارفرما و فراهم‌کننده خدمات تأثیر گذاشته است. جمعیت اکثر کشورها، مسن، خواهان خدمات اجتماعی بیشتری است. هم‌چنان، سازمان‌های دولتی باید برای استخدام افراد ماهر و با انگیزه با سازمان‌های غیر انتفاعی و کافرمایان خصوصی رقابت کند.
- ۳) بخش دولتی با انتظارات جدید شهروندان تحصیل کرده رو به رو خواهد بود، بدین معنی که شهروندان، انتظار دریافت خدمات با کیفیت بالاتری را خواهند داشت. هم‌چنین دولت‌ها باید قابلیت‌هایی برای شهروندان و ذی‌نفعان فراهم آورند تا آن‌ها بتوانند در موضوعات عمومی مشارکت فعال‌تری داشته باشند.
- ۴) و نهایتاً انتظار پرسونل سازمان‌ها تغییر کرده است و پاسخ‌گویی این انتظار شرایط جدیدی را می‌طلبد. پاسخ‌گویی به این چالش‌ها نیازمند برخورداری از حکومت‌داری صحیح در سطح کلان جامعه است.

پیدایش حکومت‌داری خوب

موضوع حکومت‌داری خوب با هدف دستیابی به توسعه انسانی پایدار مطرح گردیده و در آن بر کاهش فقر، ایجاد شغل و رفاه پایدار، تجدید حیات محیط زیست و محافظت از آن و رشد و توسعه‌ی زنان تاکید می‌شود، که همه اینها با حکومت‌داری خوب تحقق می‌یابد (شریف‌زاده و قلی‌پور، ۱۳۸۲). با پیدایش دولت بازار محور، رویکرد جدیدی است که در اواسط دهه ۱۹۹۰ و پس از آزمون و شکست هر یک از دو رویکرد توسعه دولت‌محور و توسعه بازار محور، مطرح گردیده است.

مفهوم حکومت‌داری خوب

برنامه توسعه ملل متحد، حکومت‌داری خوب را چنین تعریف نموده است؛ حکومت‌داری خوب کوششی است در جهت حاکمیت قانون، شفافیت، مسوولیت‌پذیری، مشارکت، برابری، کارآیی، اثربخشی، پاسخ‌گویی و دیدگاه استراتژیک در اعمال اقتدار سیاسی، اقتصادی و اداری (شهیدزاده، ۱۳۹۴). اتحادیه اروپا، حکومت‌داری مطلوب را مدیریت شفاف و پاسخ‌گویی منافع در یک کشور با هدف تضمینی توسعه اقتصادی عادلانه و پایدار تعریف کرده است.

به صورت عموم حکومت‌داری خوب موارد ذیل را فراهم می‌کند:

- حق اظهار نظر و پاسخ‌گویی؛
- ثبات سیاسی و عدم خشونت و تروریزم؛
- اثر بخشی حکومت؛
- کیفیت مقررات تنظیمی؛
- حاکمیت قانون؛
- مبارزه با فساد.

آثار حکومت‌داری خوب

نظریه حکومت‌داری خوب ضمن تاثیر بر میزان احترام به حقوق بنیادین بشر از طریق ارتقا و بهبود مولفه‌های چون پاسخ‌گویی، شفافیت، حاکمیت قانون، مشارکت‌جویی، عدالت‌محوری، مسوولیت‌پذیری، کارآیی و اجماع‌محوری باعث تغییر در نحوه‌ی حکومت‌داری دولت‌های برخوردار از حاکمیت است.

شاخص‌های حکومت‌داری خوب

سازمان ملل شاخص‌های حکمرانی خوب را در ۹ مؤلفه زیر معرفی می‌کند که عبارت اند

از :

۱) **مشارکت:** مشارکت سنگ بنای اصلی حکومت‌داری خوب است. مشارکت مردم می‌تواند به صورت مستقیم یا از طریق نهادهای مشروع واسطه میان دولت و آن‌ها یا نمایندگان منتخب‌شان باشد.

۲) **حاکمیت قانون:** حکومت‌داری خوب نیازمند چارچوب‌های قانونی بی طرفانه‌ی است که غیر مغرضانه اجرا شوند باید حقوق بشر و در رأس آن حقوق اقلیت‌ها حفظ گردد، اجرای بی طرفانه قانون تنها با وجود سیستم قضایی مستقل و نیروهای نظارتی سالم انجام پذیر است.

۳) **شفافیت:** به معنای اتخاذ تصمیمات و اجرای آن‌ها مطابق با قوانین و مقررات است.

۴) **مسئولیت‌پذیری:** حکومت‌داری خوب سازمان‌ها و نهادها باید در خدمت ذی نفعان باشند و در قبال وظایف محوله مسوول باشند.

۵) **اجماع محوری:** در سطح جامعه کنشگران زیادی با نظرات مختلف حضور دارد. حکومت‌داری خوب می‌بایست منابع متفاوت گروه‌های گوناگون را با دست‌یابی به اجماع گسترده فراهم نماید.

۶) **عدالت:** رفاه و سلامت در جامعه زمانی به وجود می‌آید که تمام اعضای آن احساس کنند در جریان تحولات آن قرار دارند و به نوعی خود را عضو تاثیر گذار پندارند.

۷) **حق اظهار نظر:** حق اظهار نظر شهروندان نیاز کلیدی برای حکومت‌داری خوب در سطح جامعه به شمار می‌رود. نه تنها نهادهای دولتی بلکه بخش خصوصی و سازمان‌های غیرانتفاعی و غیر دولتی نیز باید به ذی نفعان خود اجازه بیان درخواست‌ها و نظرات‌شان را بدهند.

۸) **کارایی و اثربخشی:** حکومت‌داری خوب به معنای آن است که فرایندها و نهادها در راستای نیازهای جامعه عمل کنند و بهترین استفاده را از منابع طبیعی در جهت توسعه پایدار و حفاظت از محیط زیست نیز هست و فقط بر معنای فنی کارایی نیست (ابراهیم‌پور و حبیب، ۱۳۹۵).

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه تحت عنوان حکومت‌داری خوب عنوان شد می‌توان دشواری مدیریت توسعه مورد نیاز امروزی را به خوبی احساس کرد. اگر در گذشته توسعه به معنای محدود، بالا بودن نرخ رشد اقتصادی بود، امروزه متغیرهای کیفی پیچیده‌ای در ارزیابی عملکرد دولت‌ها در مسیر توسعه ملاک عمل قرار گرفته‌اند؛ برای مثال، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، عواملی از جمله مردم‌سالاری، مشارکت، برابری، مدیریت زیست محیطی و حفاظت از محیط زیست، صیانت از حقوق بشر، قانون‌محوری، ارائه خدمات مطلوب به مردم، شفافیت و پاسخگویی، امنیت، صلح، مدیریت تعارض، ارتقای سطح آگاهی شهروندان و دولت الکترونیک را معیارهای ارزیابی حکومت‌ها معرفی نموده است.

هر کشوری که بتواند تمام این متغیرها را برای شهروندان خود انجام دهد، این نشان حکومت‌داری خوب می‌باشد. به صورت کل می‌توان گفت، در سال‌های اخیر، ظهور و به کارگیری الگوی حکومت‌داری خوب در چهارچوب روند جهانی شدن، توانسته نقش بارزی در تحول عملکرد حکومت‌ها در رابطه با اداره جوامع و تغییر کارکرد حاکمیت‌ها در جهان امروزی به همراه داشته باشد.

راهکارها

- گسترش ساز و کارهای مشورتی در دولت و مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها
- امکان ورود همگان برای تصدی پست‌های انتخابی
- دسترسی عادلانه‌ی همه توده‌های مردم به خدمات آموزش و بهداشت
- برخورد یکسان کارکنان دولت با شهروندان
- لغو قوانین تبعیض‌آمیز
- ساده‌سازی قوانین و مقررات
- دسترسی همه به اطلاعات
- تقویت احزاب و گسترش سازمان‌های غیر دولتی
- اندازه‌گیری مستمر کیفیت حکومت‌داری و انتشار آن
- ارتقای ظرفیت حرفه‌ای

راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب

شه‌نشا‌ه خوش‌حال^۱

چکیده

حکومت‌داری خوب از جمله مسائل عمده برای تمام کشورها و به‌صورت خاص برای کشورهای در حال توسعه بوده، حتی بیشتر سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای کمک‌کننده اصلاحات را به‌عنوان پیش‌شرط قرار می‌دهند که منتج به حکومت‌داری خوب می‌شوند. از آنجا که این مفهوم استفاده وسیع در ادبیات سیاسی معاصر دارد، در این نوشته در ضمن معرفی کوتاه آن به اهداف و رسیدن به حکومت‌داری خوب پرداخته می‌شود. راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در این مقاله به اساس منابع کتابخانه‌ای مورد بررسی قرار گرفته است.

مقدمه

از بدو پیدایش حکومت‌های ابتدایی، حکومت‌داری به‌عنوان یک مفهوم عمده مد نظر بود. با آنکه تعاریف مختلف موجود است. ملک ستیز پژوهشگر بین‌المللی چنین تحلیل می‌کند که «حکومت‌داری، در ادبیات حقوق اداری، به معنی جریان شکل‌گیری تصامیم و سیاست‌گذاری‌ها و تطبیق به موقع برنامه‌های ناشی از این تصامیم است.» (ملک ستیز؛ حکومت‌داری خوب در افغانستان از بن ۱ تا بن ۲) در نتیجه می‌توان گفت حکومت‌داری با مفاهیم چون قدرت، استراتژی، پالیسی، پلان، پروژه... ارتباط داشته و هدف آن ارتقاء کیفیت زندگی مردم می‌باشد (National institutes of schooling, good governance, p۳).

حکومت‌داری خوب به‌عنوان یک مفهوم مدرن بعد از جنگ جهانی دوم مطرح شد. قبل از جنگ جهانی دوم حکومت‌داری خوب بیشتر به مسائل اقتصادی می‌پرداخت تا به مسائل چون شفافیت، پاسخ‌گویی، قانون‌مندی، حقوق بشر و غیره. حکومت‌داری خوب حتی از جمله اهداف انکشافی هزاره (Millennium Development Goals) قرار گرفت که آجندای برای کاهش فقر و توسعه پایدار محسوب می‌شود و در اجلاس رهبران جهان در سپتامبر ۲۰۰۰ مورد توافق قرار گرفت (Beim Präsidenten and Emeriti Projekte, ۲۰۰۴, p۲). در این اواخر حکومت‌داری و حکومت‌داری خوب به‌صورت وسیع در ادبیات انکشافی استفاده شده‌اند. برای حکومت‌داری خوب نقش فعال شهروندی بدون شک که با اهمیت دانسته شده است. برای این‌که شهروند فعال باشیم نیاز به آگاهی همچون مفاهیم سیاسی داریم. امید است این مقاله قدم نخست کار برای حکومت‌داری خوب از طریق آگاهی باشد. «شهروند که در سیاست اشتراک نمی‌کند، شهروند بی‌ضرر نه بلکه شهروند بی‌خاصیت دانسته می‌شود» (پریکلس، نظریه پرداز و ژنرال معروف یونان).

حکومت‌داری خوب: سازمان‌ها و افراد مختلف تعریف‌های متعددی از حکومت‌داری خوب ارائه کرده‌اند، که هر تعریف بخش از این مفهوم را بیان می‌کند. با آنکه در علوم اجتماعی تعریف‌های کثیر از یک مفهوم موجود می‌باشد در ذیل به چند تعریف از حکومت‌داری خوب بسنده می‌کنیم.

حکومت‌داری خوب تضمین می‌کند که اولویت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به اساس اجماع کلی در جامعه باشد، و این که صدای فقرا و کسانی که به میزان بالای آسیب پذیر هستند در تصمیم‌گیری‌ها، بالای اختصاص منابع انکشافی شنیده شود (Dr. Jorge Enrique, Feb ۲۰۰۲).

سیاست‌گذاری‌های یک نظام که بتواند منابع بشری و اقتصادی یک دولت را از طریق اداره عامه در خدمت شهروندان این نظام قرار دهد، حکومت‌داری خوب نامیده می‌شود (تمنا، ۱۳۸۶ص ۲۶).

در جریان سال ۱۹۹۲ در گزارش تحت عنوان «حکومت‌داری و پیشرفت» بانک جهانی حکومت‌داری خوب را «حالت که در آن قدرت برای مدیریت منابع اجتماعی و اقتصادی تمرین شده تا منتج به انکشاف یک کشور شود» تعریف کرده است (World bank, report, ۱۹۹۲).

حکومت‌داری خوب مهم‌ترین راه است که فقر را به پایان می‌رساند و از انکشاف حمایت می‌کند (کوفی عنان، سرمنشی سازمان ملل متحد)

در کل می‌توان حکومت‌داری خوب را تضمین‌کننده‌ی موجودیت قانونمندی، حفاظت از حقوق بشر، موجودیت حکومت‌های کارا که پاسخگو و شفاف باشند، هم‌چنان مدیریت خوب منابع یک کشور در راستای پیشرفت و استفاده مساوی آن منابع برای همه اتباع دانست.

اهداف حکومت‌داری خوب: تاکید بالای حکومت‌داری خوب در قرن اخیر بعد از جنگ جهانی دوم بیشتر شده و اهداف زیادی را تعقیب می‌کند از جمله اهداف ذیل را می‌توان یاد کرد: (۱) حقوق بشر (۲) شفافیت مالی (۳)

بالا بردن کیفیت سکتور خدمات عامه (۴) توسعه پایدار اقتصادی (۵) مدیریت درست برنامه‌های انکشافی (۶) انکشاف ظرفیت‌های اداری برای مدیریت شرایط بحرانی و بعد جنگ (۷) تقویت چهارچوب‌های حقوقی تا سکتور خصوصی و جامعه مدنی به فعالیت‌های مستقلانه بپردازند.

رسیدن به حکومت‌داری خوب: برای رسیدن به حکومت‌داری خوب باید توجه داشت تا شاخصه‌های حکومت‌داری خوب در یک نظام در نظر گرفته شده، شفافیت و کاهش فساد صورت گرفته، جامعه مدنی نقش فعال را ایفا نماید. هم‌چنان مقیاس‌های معین جهت ارزیابی حکومت‌داری خوب تعیین شده تا میزان پیشرفت در این عرصه واضح باشد. برنامه انکشافی سازمان ملل متحد در زمینه مسایل همچون «تشویق و انگیزه‌دهی کارمندان، پرورش خدمت‌گذاران مدنی، غیر متمرکز سازی اداری و مالی و هم‌چنان ایجاد گفتمان‌های وسیع میان حکومت و جامعه مدنی را بیان می‌کند.

شاخصه های حکومت‌داری خوب: برای حکومت‌داری خوب شاخصه های مختلف در نظر گرفته می‌توانیم. در اینجا به هشت شاخص که توسط سازمان ملل متحد نیز مطرح شده می‌پردازیم:

۱) **مشارکت جویی:** به معنای حضور همه مردم در تصمیم‌گیری‌های مختلف است که هم به صورت مستقیم هم از طریق نمایندگان و نهادهای واسطه‌ای قانونی و مشروع تحقق می‌یابد (هوشنگ، ۱۳۷۴). هم‌چنان آزادی بیان، رسانه‌های آزاد و نهادهای مدنی مستقل را شامل می‌شود.

۲) **قانون محوری:** چهارچوب‌های قانونی باید به صورت بی‌طرفانه تطبیق شوند، به خصوص قوانین حقوق بشری. بدون موجودیت اصل قانون محوری، سیاست از قانون جنگل (قوی به هر صورت بالای ضعیف غالب می‌شود) پیروی خواهد کرد. پس سیستم قضای مستقل و نیروی پولیس بی طرف و عاری از فساد نیاز است.

۳) **اجماع محوری:** تصامیم که اجماع محور باشند تضمین می‌کنند که حتا اگر هر فرد چیزی را که می‌خواهد کاملاً به دست نیاورد در نتیجه تصمیم اجماع محور بیشترین نفع برای تمام اجتماع در پی خواهد داشت یعنی میان منافع مختلف میانجگری می‌شود تا به اجماع کلی رسیده شده و نفع آن به تمام جامعه برسد.

۴) **عدالت جویی و فراگیری:** حکومت‌داری خوب یک جامعه عادلانه را به ارمغان می‌آورد، یعنی به تمام افراد جامعه فرصت‌های مساوی مساعد می‌شود.

۵) **کارایی و اثربخشی:** نهادها و پروسه‌ها باید نتایج خواسته شده را به وجود بیاورند تا نیازهای اتباع را مرفوع سازند. منابع اجتماعی باید به شکل موثر استفاده شده تا بیشترین بازدهی را داشته باشند.

۶) **پاسخگویی:** نهادهای حکومتی، سکتورهای خصوصی و نهادهای جامعه مدنی باید به عموم مردم و همه افراد ذی نفع پاسخگو باشند.

۷) **شفافیت:** اطلاعات باید برای عموم مردم قابل دسترس باشد. هم‌چنان رسانه‌ها باید آزاد باشند و در زمینه ارایه معلومات همراهی شان همکاری صورت گیرد.

مسئولیت‌پذیری: نهادها و فرآیندهای تصمیم‌گیرنده در یک چهارچوب مشخص زمانی باید برای تأمین نیازها و خواسته‌های افراد احساس مسئولیت داشته باشند (Drishti IAS, Good Governance, ۲۰۲۰).

تعیین مقیاس‌های مشخص جهت ارزیابی

برای چهارچوب‌های مشخص تحلیلی شاخص‌های را باید انتخاب کنیم. این چهارچوب‌ها هنجاری می‌باشند. هم‌چنان شاخص‌های مختلف نسبت به شرایط تفاسیر متفاوت داشته، یعنی این سوال ایجاد می‌شود که حکومت‌داری خوب برای چه؟ به‌طور نمونه «حکومت‌داری خوب برای توسعه پایدار»، «حکومت‌داری خوب برای کاهش فقر»، «حکومت‌داری خوب برای کارایی اقتصادی» و غیره.

یکی از شیوه‌های مقایسه به روش بانک جهانی است که به اساس WGI (world governance indicator) شاخص‌های حکمرانی جهانی می‌باشد (Kaufmann, worldwide governance indicators, ۲۰۱۰). شش شاخص برای مقایسه کردن حکومت‌داری خوب پیشنهاد می‌کند، که نظریات مجموع از افراد ذی‌نفع را چه در کشورهای توسعه‌یافته و یا کشورهای در حال توسعه تعیین می‌کند. آن شاخص‌ها قرار ذیل اند: (۱) صدا و پاسخگویی: در اینجا میزان اشتراک مردم در تصمیم‌گیری‌های حکومت و هم‌چنان به آزادی بیان، انجمن‌ها و رسانه‌ها اشاره می‌شود. (۲) ثبات سیاسی و نبود خشونت: میزان احتمال برچیدن حکومت به شکل خشونت‌آمیز سنجیده می‌شود. (۳) کارایی حکومت: میزان کیفیت خدمات عامه دیده شده و هم‌چنان ساختن و تطبیق پالیسی‌ها در نظر گرفته شده که در نتیجه تعهد حکومت نسبت به این موارد ارزیابی می‌شود. (۴)

کیفیت قواعد: در اینجا میزان توانای حکومت‌ها برای ساختن پالیسی‌ها و قواعد سالم که اجازه رشد به سکتورهای خصوصی را بدهد، ارزیابی می‌شود. (۵) نقش قانون: در این بخش به قانون‌مندی یک حکومت پرداخته می‌شود، به‌طور نمونه این که تا چه حد قوه قضاییه و پولیس مستقل، بی‌طرف و عاری از فساد دارند، اشاره می‌شود. (۶) کنترل فساد: بررسی این که چه میزان قدرت حکومتی برای منافع شخصی نه بلکه منافع اجتماعی استفاده شده است.

نتیجه‌گیری

با آنکه حکومت‌داری خوب یک مفهوم نسبی می‌باشد و به شکل کامل دشوار است تحقق یابد ولی کوشش برای عملی ساختن هر چه بیشتر از شاخص‌های آن برای پیشرفت حکومت‌ها و مسوولیت‌پذیر کردن آن‌ها در قبال اتباع‌شان یک امر ضروری پنداشته می‌شود. برای رسیدن به حکومت‌داری خوب باید شاخص‌های آن در نظر گرفته شوند تا این که هر قدر شاخص‌های بیشتر عملی شوند باعث می‌شود به نتیجه مطلوب نزدیک شویم. وقتی شفافیت، پاسخ‌گویی، قانون‌مندی و همچون مسایل مهم در نظر گرفته شوند، حکومت‌ها خود به خود به سوی خوب شدن گام خواهند برداشت.

شهروندی فعال از دیگر مسایل عمده است که از آن طریق می‌توان حکومت‌ها را در قبال تصمیم‌شان پاسخگو ساخت و در نتیجه استفاده اقتدار برای منافع شخصی که همان معنی مختصر فساد است جلوگیری خواهد شد. هم‌چنان جامعه مدنی باید نقش برآزنده را در این عرصه داشته باشد و نباید هیچ نوع محدودیت در برابر فعالیت‌های آن‌ها وجود داشته باشد که خود باعث می‌شود منافع و نیازهای اجتماعات مختلف از این طریق به پروسه تصمیم‌گیری رسیده و از آن طریق منافع خود را تامین کرده به نیازمندی‌های‌شان رسیده‌گی شود.

در اخیر سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای کمک‌کننده باید پیش شرط‌های را جهت ایجاد اصلاحات در حکومت‌داری که در نتیجه‌ای آن به حکومت‌داری خوب برسیم برای ارایه کمک‌های خود تعیین کنند. هم‌چنان مقیاس‌های معین برای ارزیابی حکومت‌ها به وجود بیایند که نمونه آن در بالا ذکر شده هم‌چنان نمونه‌های متفاوت دیگری را نیز می‌توانیم نظر به حکومت‌ها تعیین کنیم و باعث می‌شود میزان رشد حکومت‌داری خوب را ارزیابی نماییم.

راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب

شکیبا صدیقی^۱

چکیده

این تحقیق تحت عنوان «راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب» به بررسی چالش‌ها و موانع سد راه حکومت‌داری خوب پرداخته و راه‌های رسیدن به آن را آریه می‌نماید. روش تحقیق کنونی در زمره تحقیقات کتابخانه‌ای و از روش تحلیلی-توصیفی و از نوع تحلیل محتوایی می‌باشد. ابزار گردآوری آن کتاب‌های معتبر، مقالات نویسنده‌گان سرشناس و سایت‌های انترنتی می‌باشد.

نتایجی که از این تحقیق به دست آمده به صورت مختصر این است که: افغانستان برای رسیدن به حکومت‌داری خوب نیاز به تلاش جدی و دوجانبه (حکومت) و (ملت) دارد. نه حکومت به تنهایی مسیر رسیدن به این هدف را هموار ساخته می‌تواند و نه ملت. حکومت و ملت باید متحدانه در این مسیر گام بردارند.

اهمیت تحقیق در این است که اکنون که نظام قبلی افغانستان از هم گسسته و ساختار کنونی به صورت مشخص شامل هیچ نوع حکومت‌داری نیست و ما نمی‌توانیم تشکیلات فعلی را از نگاه کلی و جهانی یک نظام و یا حکومت تلقی کنیم. زیرا اساسات یک حکومت را دارا نبوده و این بیشتر از هر زمانی اهمیت این تحقیق را بلند می‌برد. زیرا ساختار فعلی نیازمند تشکیل یک حکومت می‌باشد و در این تحقیق بنده بیشترین تلاش را نموده‌ام تا راه‌های رسیدن به یک حکومت جامع، همه شمول و مردم‌پسند را برای افغانستان عزیز معرفی نمایم.

کلید واژه‌گان: حکومت‌داری خوب، حکومت، ملت، راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب

مقدمه

مفهوم حکومت‌داری خوب یک مفهوم جدید نیست بلکه به اندازه تمدن بشری قدامت دارد. تعریف‌های متعدد از حکومت‌داری خوب آرایه شده است. براساس یکی از تعریف‌های آرایه شده، حکومت‌داری خوب عبارت است از انجام وظایف حکومت به شیوه‌ای عاری از فساد، نبود تبعیض در چارچوب قوانین موجود. منظور از حکومت‌داری خوب اعمال قدرت اقتصادی، سیاسی و اداری براساس قانون پاسخگویی و اثر بخشی. با هدف به حداقل رساندن شاخص‌های حکومت‌داری ضعیف و تقویت شاخص‌های حکومت‌داری خوب است (شورای متخصصان هرات، ۱۳۹۵).

پس حکومت‌داری به معنی «حکم‌فرمایی» یا کنترل کردن با استفاده از اختیار و هم‌چنان بودن در حکومت است. (عباس نوین: ۱۳۹۷) حکومت‌داری خوب در دهه آخر قرن بیستم از سوی نهادهای بین‌المللی مثل بانک جهانی، برنامه عمران سازمان ملل و تا حدودی صندوق بین‌المللی پول به‌عنوان راه حل معمای توسعه مطرح شد (میدری، ۱۳۸۳).

طی سال‌های اخیر دو دیدگاه کلان برای تعریف حکومت‌داری خوب مطرح شده است. دیدگاه اول در تعریف بانک جهانی و چندین نهاد وابسته به سازمان ملل متحد به کارگرفته شده است که براساس آن حکومت‌داری را روش اعمال قدرت در مدیریت توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور می‌داند. حکومت‌داری موردنظر در این دیدگاه بر رهبری تاکید دارد و براساس این تعریف کشورهایی دارای حکومت‌داری خوب هستند که به وسیله نظام‌های سیاسی مدیریت شوند که رهبری آن‌ها به حاکمیت قانون، پاسخگویی، شفافیت و حقوق انسانی و مدنی پایبندی کند (بانک جهانی، ۱۹۹۴).

دیدگاه دوم در تعریف حکومت‌داری خوب بر تسهیم اقتدار مدیریت دولتی میان دولت و سازمان‌های غیردولتی تاکید می‌کند. به گونه‌ای که بازیگران دولتی و غیر دولتی نه جداگانه، بلکه با تشریک مساعی و همکاری دوطرفه به حل مشکلات اجتماعی بپردازند. این دیدگاه به جای تمرکز صرف بر نهادهای دولتی، این نهادها را در همکاری چندجانبه بانهادهای غیردولتی تلقی می‌کند (کویی من، ۲۰۰۳).

اتحادیه اروپا حکومت‌داری خوب را چنین می‌شناسد: (حکومت‌داری خوب نظامی را گویند که بر جوهر ارزش‌های دموکراسی، شفافیت، حسابدهی، حاکمیت قانون و حقوق بشر متکی بوده و نقش جامعه مدنی در تامین گفت‌وگوی سازنده میان شهروندان و نظام در آن فعال باشد (مجما، ۲۰).

ضرورت و هدف تحقیق

اهمیت سیاست‌گذاری این تحقیق در این است که راه را برای ساختن پالیسی‌ها در حکومت‌داری خوب و امور دولت داری باز کند، هم‌چنان یافته‌های این تحقیق موانع و چالش‌ها را روشن ساخته و با برداشتن آن‌ها می‌توان به حکومت‌داری خوب در افغانستان دست یافت.

هدف تحقیق

دریافت چالش‌های فرا روی رسیدن به حکومت‌داری خوب
ارایه راهکارهای مفید برای حل بحران حاکمیت در افغانستان
رسیدن به معیارات جهانی حکومت‌داری خوب با استفاده از راهکارها

جنبه نوآوری

نگارنده در این مقاله توانسته است که با مطالعه کتاب‌ها، مقالات و پژوهش‌ها در حوزه مربوطه به‌گونه مقایسوی به راه حل مفید برای افغانستان دست یابد.

سوالات اصلی و فرعی تحقیق

- راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان چیست؟

فرضیه نویسنده

به نظر می‌رسد فساد اداری، عدم شایسته‌سالاری و عدم هماهنگی مسبب رشد حکومت‌داری ضعیف در افغانستان است.

روش تحقیق

تحقیق حاضر با استفاده از کتاب‌ها، مقالات و جمع‌آوری اطلاعات از منابع معتبر صورت گرفته و روش کار آن تحلیلی - توصیفی می‌باشد و از طریق پژوهش و جستجو و تحلیل‌ها فراهم گردیده است هم‌چنان منابع آن بروز شده و براساس سروی‌ها و اطلاعات روز می‌باشد.

چارچوب نظری

نظریه حکومت‌داری خوب در مقابل حکومت‌داری ضعیف مطرح شده است در حاکمیت ضعیف، قوانین و مقررات از کارکرد مناسب بازار می‌کاهد و فساد اداری را ترویج و رقابت را تضعیف می‌کند. اولویت‌گذاری‌های نامناسب به تخصیص بد منابع می‌انجامد و ناتوانی در وضع قوانین متناسب با الزامات توسعه مشهود است. در الگوی حکومت‌داری خوب فعالیت‌های دولت در امور حکومتی متمرکز می‌شود و سطح رفاه و پیشرفت در جامعه را مساعد می‌سازد. بناً حکومت‌داری خوب از اهمیت بالایی برای رفاه جامعه برخوردار است. حکمرانی خوب نیازمند این است که منافع و سلايق مختلف در جامعه به سمت اجماعی گسترده که بهترین و بیشترین منفعت را برای اجتماع در پی دارد هدایت کنند (ری و می، ۱۹۹۶).

حکومت‌داری خوب ضامن پیشرفت افغانستان است بدون حکومت‌داری خوب حقوق شرعی و قانونی ما عملی شده نمی‌تواند. تحقق و تطبیق حکومت‌داری خوب نه پول می‌خواهد نه بودیجه بلکه همکاری برنامه ریزی و عزم راسخ دولت و ملت را به کار دارد، عوامل چالش‌زا مقابل حکومت‌داری خوب در افغانستان در سال‌های پسین قرار ذیل است: ناامنی‌ها، مشکلات سیاسی، چالش‌های فرهنگی، چالش‌های اجتماعی، فساد گسترده در دفاتر حکومتی، مداخلات خارجی، عدم اتحاد و همبستگی برای نیل به سوی یک هدف مشترک، عدم شایسته‌سالاری و غفلت ملت از کارکرد حکومت.

شاخص‌های حکومت‌داری خوب از دیدگاه سازمان ملل متحد

- مشارکت
- حاکمیت قانون
- شفافیت
- پاسخگویی
- اجماع‌گرایی
- مساوات و شمولیت
- موثریت و مفیدیت
- عدالت و انصاف

به‌طور کل وجود این هشت مشخصه رسیدن به مراتب ذیل را تضمین می‌کند:

- کاهش فساد
- شنیده شدن صدای آسیب‌پذیرترین قشر جامعه در تصمیمات نظر اقلیت‌ها
- رفاه و ترقی جامعه

برای درک بهتر شاخص‌های حکومت‌داری خوب به معرفی آن‌ها می‌پردازیم

مشارکت

مشارکت به مفهوم اشتراک وسیع و سهمگیری دوامدار مردان و زنان در حوزه‌های مختلف زندگی می‌باشد. مشارکت می‌تواند مستقیم و یا غیرمستقیم از طریق نهادهای قانونی و یا نمایندگان صورت گیرد. مشارکت هم‌چنان از یکسو به مفهوم آزادی اجتماعات و آزادی بیان و از سوی دیگر جامعه مدنی سازماندهی شده می‌باشد (سعیدی، ۱۴۰۰).

حاکمیت قانون

حکومت‌داری خوب نیاز به چوکات منصفانه قانونی و حقوقی مشخص دارد که در همان چوکات قانون به‌طور بی‌طرفانه اعمال شود. حاکمیت خوب باید از حقوق بشر و بالاخص از حقوق اقلیت‌ها پاسداری نماید. حکومت‌داری خوب هم‌چنین به معنی قوه قضاییه مستقل و نیروی پولیس بی‌طرف و عاری از فساد است.

شفافیت

شفافیت به این معناست که تصمیم گرفته شده در روشنایی قانون جامه عمل پیدا کند. کسانی که از تصمیم و عملی نمودن آن متاثر می‌شوند با استفاده از آزادی و دسترسی مستقیم به معلومات می‌تواند از حق خود دفاع کند. اطلاعات باید به اندازه کافی و به‌صورت قابل فهم در دسترس باشد شفافیت نیز متکی به مشارکت است.

پاسخ‌گویی

در حکومت‌داری خوب سعی و تلاش سازمان‌ها زمانی موثر است که پروسه‌ها در چوکات زمانی معقول و معطوف به خدمت به همه جوانب ذیدخل باشد. پاسخ‌گویی ابزاری جهت نظارت بر قدرت و پیشگیری از سوء استفاده از اختیارات عمومی است که مردم مطمئن شوند کارگزاران در استفاده بهینه از منابع عمومی از حدود قوانین موضوعه و ارزش‌های خدمات عمومی عدول نمی‌کنند (دانش، ۱۳۹۵).

اجماع‌گرایی

در تصمیمات بزرگ جامعه نظریات اجماع و مردم در نظر گرفته شود. حکومت‌داری خوب وابسته به رأی و نیازهای افراد جامعه و چگونگی دستیابی به اهداف مورد نظر است.

مساوات و شمولیت

سهیم بودن تمام اعضای جامعه در امور گوناگون تضمین نماید تا مردم احساس محرومیت و دوری از امور ننمایند. این امر مقتضی این است که همه گروه‌ها به خصوص آسیب‌پذیرترین طبقات جامعه به وجه خوب فرصت تقویه اقتصادی و حفاظت جانی و مالی را پیدا نمایند.

موثریت و مفیدیت

یکی از پیش‌نیازها و الزامات فراهم کردن زمینه حکومت‌داری خوب سطح اثربخشی دولت است. مفهوم مثریت در حکومت‌داری خوب هم‌چنین استفاده مداوم از منابع طبیعی و حفظ محیط زیست را شامل می‌شود.

عدالت و انصاف

در حکمرانی خوب همه افراد باید از فرصت‌های برابر برخوردار باشند رفاه یک جامعه وابسته به تضمین این امر است که همه اعضای آن احساس کنند در آن جامعه ذینفع هستند (الهی، ۱۳۹۷).

نتیجه‌گیری

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که حکومت‌داری خوب حاصل نقش دو طرفه حکومت و ملت است، حکومت‌داری خوب مسوولیت نخست هر دولت است. شهروندان در ایجاد حکومت‌داری خوب نقش مهمی دارند. دولت و ملت در افغانستان وظیفه دارند تا برای ایجاد حکومت‌داری خوب باهم تلاش نمایند، بنا لازم است راهکارهای پیشنهادی را از دو بعد ارایه کنیم:

- حکومت
- ملت

راهکارهای پیشنهادی به حکومت

دولت افغانستان علاوه بر هشت مشخصه حکومت‌داری خوب نیاز به پیش زمینه‌های زیر دارد:

✓ شکل‌گیری میکانیزم‌های نظارتی

یکی از چالش‌های ضعف حکومت‌داری در افغانستان ضعف نظارتی است.

✓ ظرفیت پروری کادری، شایسته‌سالاری و تخصص‌گرایی

یک حکومت خوب باید افراد آموزش دیده، مسلکی، شایسته و متخصص را در بست‌های مربوطه جایگزین سازد تا کار به اهل کار سپرده شود و هرکس برابر به استعداد و توانایی‌هایش در یک حوزه مشخص به کار گماشته شود. تعیین و تنظیم مولوی‌ها در تمام بست‌های کلیدی امور حکومتی را مختل ساخته و میزان رقابت و استعدادیابی را به صفر می‌رساند.

✓ مدیریت و رهبری قوی

ضعف در مدیریت و رهبری از دشواری‌های جدی حکومت‌داری خوب محسوب می‌شود. به گونه مثال گروه‌های کوچک و اردوی طالبان دست به اعمال خشونت آمیز در مناطق دور دست می‌زنند درحالی‌که رهبری آن از چنین اعمال اظهار بی‌خبری و تاسف می‌کنند.

✓ مبارزه جدی با فساد اداری

در افغانستان اراده‌ای قوی برای مبارزه با فساد وجود نداشته به همین دلیل در نظام قبلی فساد روز تا روز افزایش داشته و دامنه آن گسترده‌تر شد. هرچند ظاهراً برخی اقدامات در مبارزه با پدیده فساد صورت گرفت چون تشکیل اداره عالی مبارزه با فساد اداری، اما برنامه‌های دقیق و درستی برای این امر طرح نشده است و باکسانیکه به فساد آغشته اند برخورد قانونی و جدی صورت نگرفته است.

✓ امنیت

در فضای جنگی و دهشت برنامه‌های حکومت مختل شده و راه رسیدن به حکومت‌داری خوب را محدود می‌کند.

✓ دسترسی شهروندان به اطلاعات

یکی از راه‌های مبارزه با فساد دسترسی شهروندان به اطلاعات اداره عامه است به هر اندازه که شهروندان به اطلاعات آگاهی داشته باشند به همان اندازه میزان فساد کاهش یافته و حسابدهی به ملت افزایش میابد.

✓ قانون‌گذاری معتدل

زیاده روی در قانون‌گذاری و مقررات خود موجب ایجاد ضعف در حکومت‌داری شده و موجب شورش و ازهم پاشیده‌گی نظام می‌شود.

در قانون نه افراط باشد و نه تفریط

باید جایگاه اقلیت‌های جامعه در نظر گرفته شود و متناقض با ارزش‌های هیچ گروه جامعه نباشد. برقراری قانون باید موجب رفاه و نظم در جامعه باشد نه این که خود موجب اختلال و بی ثباتی در جامعه باشد.

✓ عدم انحصار قدرت و عدم خودکامه‌گی رهبر

رییس دولت در تصمیم‌گیری‌های مهم باید رای و نظریات ملت را در نظر گرفته و از اجرای تصمیم تک فردی و خودسرانه خودداری ورزد. شمولیت همه اقوام و اقلیت‌ها در چوکات اداری حکومت و در تصمیم بزرگ موجب همبستگی و وحدت ملت شده و همه را به سوی یک هدف روشن سوق می‌دهد.

جلوگیری از رشد قوم‌گرایی در ساختار اداری حکومت.

✓ ایجاد میکانیزم‌های مستمر و فعال

هیچ نوع ثبات مدیریتی را نمی‌توان بدون شکل‌گیری میکانیزم‌های فعال تصور کرد. استراتژی‌های دولت افغانستان باید در ساختار میکانیزم‌های اجرایی سازگار گردند. این میکانیزم‌ها باید سلسله‌وار در برابر همدیگر حسابده باشند و زمینه‌های گزارش‌دهی را به مردم افغانستان فراهم سازد.

✓ حکومت‌داری الکترونیکی

حکومت‌داری الکترونیکی در سال‌های اخیر به‌طور جدی در دستور کار دولت‌های خارجی قرار گرفته و یکی از شاخص‌های بارز حکومت‌داری خوب شمرده می‌شود. با تقویت زیرساخت‌های فن‌آوری در کشور و دسترسی نسل جوان کشور به این ابزار مهم و نیز تربیه کادرهای متخصص در این حوزه، می‌توان گام‌های نخستین در راستای تحقق و تطبیق حکومت‌داری خوب در کشور برداشت.

✓ سیستم قضایی مستقل و کارا

نهادهای نظارت کننده و مستقل باید بیدار و آگاه باشند مانند، ولسی جرگه، کمیسیون مستقل انتخابات، کمیسیون مستقل حقوق بشر، کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و خدمات ملکی، ستره محکمه و...

✓ جلوگیری از مداخلات خارجی

برای رسیدن به حکومت‌داری خوب هم‌چنان جلوگیری از مداخلات بیگانه و کشورهای دیگر الزامی است، که این لازم به سیاست‌های سالم است. راهکارهای پیشنهادی برای ملت

✓ دقت در انتخاب مسوولان

مردم با رای شان در انتخاب رهبر، اعضای پارلمان و دیگر بست‌های حکومتی در واقع دو رکن اساسی دولت، قوه مجریه و مقننه را انتخاب می‌کنند پس باید افراد شایسته و متخصص و کارفهم را انتخاب کنند.

✓ نظارت از کارکرد حکومت حساب‌گیری

مردم بایستی پالیسی‌ها و برنامه‌ریزی‌های حکومت را با دقت نظارت کرده که از این طریق زمینه بسیاری از سواستفاده‌ها و بی‌مسوولیتی‌ها گرفته می‌شود.

✓ مبارزه با فساد

بخش قابل ملاحظه‌ای از فساد اداری در قالب رشوت و داد و ستدهای غیرقانونی صورت می‌گیرد، اگر مردم جدیت به خرج دهند و تصمیم بگیرند هرگز به کسی رشوت ندهند پس بخش اعظمی از فساد اداری از ادارات حکومتی برچیده خواهد شد.

✓ مسوولیت‌پذیری به‌عنوان یک شهروند

مردم می‌توانند با ایفای نقش شهروندی خود مانند پرداخت مالیات به موقع حکومت را در راستای حکومت‌داری خوب کمک نمایند، هم‌چنان شهروندان باید بیدار و از قوانین کشور آگاه باشند.

راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب

سمیع‌الله قاضی‌زاده^۱

چکیده

امروزه حکومت‌داری خوب یکی از اساسی‌ترین مباحث مهم جهانی به شمار می‌رود؛ با توجه به پیچیده‌گی‌های که در دنیا امروزی مطرح است، دولت‌ها به تنهایی قادر به ارائه خدمات معیاری برای شهروندان نیستند، لذا این امر نیازمند یک الگو سازی جدیدی است، که حکومت‌ها را قادر سازند تا بتوانند از تمامی استعدادها در جامعه، اعم از بخش دولتی و خصوصی استفاده نمایند، یکی از این الگوها از روش حکومت‌داری خوب است؛ بنابر این هدف تحقیق حاضر بررسی راه رسیدن به حکومت‌داری خوب بوده تا بتوانیم با تشخیص حکومت‌داری خوب؛ که همانا حکومت‌داری خوب در یک جامعه باعث ثبات، مراعات قوانین انسانی و بالاخره شرایط لازم را برای صلح و انکشاف پایدار هموار می‌سازد، فراهم سازیم. از طرف دیگر مقاله حاضر از رهگذر روش تحلیلی - توصیفی بوده است و هم‌چنان یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که امروزه یکی دیگر از دغدغه‌های اصلی و کلیدی حکومت‌داری خوب در سطح کلاتر تقویت روند مردمی و سهمیم ساختن مردم در تصمیم است. هر قدر حکومت پاسخگوتر و کارآمدتر باشد ثبات بیشتر، فساد محدودتر شده و حکومت‌داری خوب برقرار می‌شود.

کلید واژه‌ها: حکومت‌داری خوب، عدالت اجتماعی، حاکمیت قانون

مقدمه

ظهور مفاهیمی از جمله حکومت‌داری خوب بیانگر نقش در حال توسعه و تغییر حکومت‌ها در اداره‌ی جوامع و تغییر نگرش نسبت به کارکرد حکومت در جهان امروزه می‌باشد (اوژن، ۲۰۲۱). الگوی حکومت‌داری خوب مفهوم جدیدی است که در دو دهه‌ی اخیر مطرح شده است، پس از آنکه دولت‌ها با چالش‌های جدیدی روبه‌رو شدند، این الگو به مثابه راهکاری جدید برای خروج از این چالش‌ها ارائه شد. به هر حال در زمینه‌ی راه رسیدن به حکومت‌داری خوب تحقیقات و مطالعات داخلی انجام شده است.

بنابر این، تحقیقات پیش از این بیانگر نبود یک انسجام را در عرصه حکومت‌داری خوب نشان می‌دهد و نوآوری که در این تحقیق صورت گرفته شده، این است که نظریات و گفته‌ها و نقل قول‌های تحلیل‌گران در قالب تیوری تنظیم داده شده و هم‌چنان نظریات بنده نیز به شکل ضمنی گنجانیده شده است.

تحقیق حاضر را از این جهت لازم و ضروری دانست، با نشان دادن راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب و هم‌چنان فاصله میان دولت و ملت را کمتر ساخته، تا دولت بالای ملت و ملت بالای دولت اعتماد کرده باشند. سوال اساسی که در این مقاله مطرح شده این است که؛ راه رسیدن به حکومت‌داری خوب چیست؟ و هم‌چنان سوالات فرعی که در این تحقیق در پی پاسخ به آن هستیم این است که؛ عواقب حکومت‌داری ناسالم چیست؟ در عصر امروزی از حکومت‌داری‌های خوب چی انتظار می‌رود؟ بنابراین در فرضیه ثابت خواهیم کرد که به‌نظر می‌رسد؛ راه رسیدن به حکومت‌داری خوب از طریق پاسخ‌گوبودن حکومت، مشارکت، حاکمیت قانون، عدالت و انصاف و... می‌باشد. احتمال می‌رود که در حکومت‌داری ناسالم در جامعه فساد گسترده رونق یافته و فساد اداری و گرفتن رشوه زیاد خواهد شد و از طرف دیگر نیز به‌نظر می‌رسد که، از حکومت‌ها حفظ ثبات، خدمات عمومی، عدالت اجتماعی و... می‌توان انتظار داشت. با توجه به ماهیت نظری تحقیق در مقاله حاضر رویکرد تحلیلی و توصیفی است و منابع این تحقیق بخش از کتب، مقالات و منابع اینترنتی که در دسترس می‌باشد به‌صورت کتابخانه‌ای مطالعه و گردآوری شده است. هدف تحقیق حاضر جهت بررسی راه رسیدن به حکومت‌داری خوب بوده و این تحقیق می‌تواند در جهت شناسایی حکومت‌داری خوب در افغانستان کمک کند و راهکارهای مناسب برای حکومت‌داری خوب ارائه دهد.

چهار چوب نظری

بانک جهانی حکومت‌داری خوب را به‌عنوان سنت و نهادهایی تعریف می‌کند که با آن‌ها قدرت به منظور مصلحت عمومی در یک کشور اعمال می‌شود و مشتمل بر سه مولفه زیر است:

- ۱) مولفه اول شامل «حق اظهار نظر و «پاسخگویی» و ثبات سیاسی؛
- ۲) مولفه دوم شامل «اثربخشی دولت» و «کیفیت قوانین و مقررات»؛
- ۳) مولفه سوم شامل «حاکمیت قانون و مهار فساد».

جیمز گاستو اسپت، مدیر دفتر برنامه توسعه ملل متحد حکومت‌داری خوب را مشارکت، شفافیت و پاسخگویی تعریف می‌کند و معتقد است: «حکومت‌داری خوب اثر بخشی، کارایی و... را نیز در برمی‌گیرد». یک مبنای اساسی برای تعیین ویژه‌گی‌های حکومت‌داری خوب شاخص‌های هشت‌گانه‌ای است که در برنامه توسعه سازمان ملل و بانک جهانی مطرح شده است. این شاخص‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: مشارکت، حاکمیت قانون، شفافیت، مسوولیت‌پذیری، اجماع‌سازی، عدالت و انصاف، کارایی و اثربخشی، پاسخگویی (انور شاه و جیف هاتر، ۲۰۰۶).

مفهوم حکومت‌داری خوب

مفهوم حکومت‌داری خوب مثل سایر مفاهیم دیگر چون؛ دموکراسی، آزادی بیان، جامعه مدنی، حقوق شهروندی و کثرت‌گرایی در تمام سطوح آن برای جامعه ما تازه‌گی دارد (سیحون، ۲۰۱۹). حکومت‌داری خوب اصطلاحی است که در سال‌های اخیر بیشتر مورد توجه قرار گرفته است و از حکومت‌داری خوب چنین تعریف شده است: اتحادیه اروپا حکومت‌داری خوب را چنین تعریف کرده است «حکومت‌داری خوب مدیریت شفاف و پاسخگویی منابع در یک کشور با هدف تضمین توسعه اقتصادی، اجتماعی عادلانه و پایدار است». هم‌چنین حکومت‌داری خوب به این شکل نیز تعریف شده است: «رژیم سیاسی که الزامات کیفی خاص را تضمین می‌کند، به‌عنوان مثال نبود فساد، احترام به حقوق بشر، شفافیت در دستگاه‌های دولتی و اداره سیاسی که باید در مقابل رای دهنده‌گان پاسخگو باشد (UNDP، ۱۹۹۷). در واقع به‌طور خلاصه حکومت‌داری خوب روندی است که به موجب آن «نهادهای عمومی» برای هدایت امور زیر توانمند گردند (دانش، ۱۳۹۵):

- ✓ مسایل عمومی جامعه
- ✓ مدیریت منابع عمومی
- ✓ ضمانت برای تحقق حقوق بشر

اهداف حکومت‌داری خوب

حکومت‌داری خوب یکی از جدی‌ترین بخش‌ها یا اولویت‌های کاری جامعه جهانی است، زیرا حکومت‌داری خوب می‌تواند اعتماد مردم را نسبت به نظام و چگونگی کارکرد نظام در عرصه ارائه خدمات جلب کند. به این اساس اهداف حکومت‌داری خوب را می‌توان چنین ذکر کرد (مجمع جامعه مدنی_مجمعا، ۱۳۹۶):

- ایجاد نهادها و سیاست‌های مشروع، موثر و پاسخگو
- نتایج واضح و روشن در زندگی شهروندان
- داشتن معیارهای واضح و روشن برای موفقیت یا ناکامی در حکومت‌داری
- مسوولیت‌پذیری؛ حسابدگی و شفافیت با خطوط واضح و روشن
- عملکرد مناسب و قابل دسترس به نتیجه‌ی موثر
- توقع صداقت از همه و برخورد صادقانه با همه

شاخصه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب

برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) و کمیسیون اقتصادی؛ اجتماعی آسیا و اقیانوس آرام (ESCAP) و بانک جهانی (World Bank) شاخصه‌های را برای رسیدن به حکومت‌داری خوب مطرح کرده اند که قرار ذیل اند:

- ۱) مشارکت: حضور همه مردم به صورت مستقیم و هم از طریق نمایندگان و نهادهای واسطه‌ای قانونی و مشروع تحقق میابد.
- ۲) حاکمیت قانون: حکومت‌داری خوب نیازمند چهارچوب عادلانه‌ای از قوانین است که در برگیرنده حمایت کامل از حقوق افراد در جامعه بوده و به صورت شایسته اجرا گردد.
- ۳) شفافیت: شفافیت نیز وابسته و متکی به مشارکت است. جریان آزادی اطلاعات و قابلیت دسترسی آسان برای تمامی منتفعان مربوط است.
- ۴) مسوولیت‌پذیری: زمان امکان‌پذیر است که نهادهای تصمیم‌گیر نسبت به تامین خواسته‌ها و تمایلات افراد احساس مسوولیت داشته باشند.
- ۵) اجماع‌سازی: حکومت‌داری خوب منافع و سلايق مختلف در جامعه به سمت اجماعی گسترده که بهترین و بیشترین منفعت را برای تمام اجتماع در پی دارد، هدایت کنند.
- ۶) کارایی و اثربخشی: کارایی در حکومت‌داری خوب آن است که نهادها و سازمان‌های تصمیم‌گیرنده همیشه نیازهای مردم را در نظر داشته باشند.
- ۷) پاسخگویی: در سطح حکومت‌داری خوب این است که سیستم‌ها و پروسه‌های حکومت‌داری در معرض دید، فهم و دسترس عامه با ارایه اسناد قرار داده شود.
- ۸) عدالت و انصاف: در حکومت‌داری خوب همه افراد باید از فرصت‌های برابر برخوردار باشند. همه اعضای جامعه حس کنند در آن جامعه ذینفع هستند.

عواقب و نتایج حکومت‌داری ناسالم

حکومت‌داری ناسالم در جامعه باعث مشکلات ذیل می‌گردد (پروفیسور دایموند، ۲۰۰۶):

- گسترش فساد اداری و رشوه
- رکود اقتصادی و عدم سرمایه‌گذاری لازم
- عدم نگهداشت مال خود و دولت
- گسترش منازعات اجتماعی
- ازدیاد بی‌اعتمادی میان دولت و ملت

نتیجه‌گیری

یافته‌های تحقیق حاضر نشان می‌دهد که، ستون اساسی و اصلی حکومت‌داری خوب در یک جامعه به عدالت اجتماعی استوار است. حکومت‌داری خوب زمان مقدور است که مردم در آن حضور داشته باشند. یعنی حضور مردم در صحنه یکی از اساسی‌ترین شرط‌ها برای حکومت‌داری خوب است.

حکومت‌داری خوب فقط و فقط زمانی می‌تواند به دست آید که مردم به نظام مشروعیت بدهند (رای بدهند) و حکومت بتواند با ارایه خدمات و کار تخصصی نیازمندی‌های مردم را جواب گوید و یا هم ضروری‌ترین نیازها و اولویت‌های مردم را مهیا نماید.

راهکارها برای رسیدن به حکومت داری خوب

- از راهکارهای پیشنهادی به حکومت‌داری خوب می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:
 - در حکومت‌داری خوب سعی شود که پاسخگویی؛ حسابدهی و شفافیت بیشتر مورد توجه قرار گیرد و تا مردم بتوانند دولت را در برابر آنچه که بر مردم تاثیر می‌گذارد مورد سوال و بازخواست قرار دهند.
 - جایگزین کردن فرآیندهای اداری ساده، شفاف و کارآمد با رویه‌های کند و ناکارآمد فعلی.
 - اصلاح نظام‌های مدیریتی به ویژه توجه به شایستگی در انتخاب، انتصاب و ارتقای ماموران دولتی.
 - تعریف روشن‌تر وظایف و مأموریت‌های موسسات دولتی به منظور پرهیز از انجام کارهای موازی و کاهش هزینه‌ها.
 - توسعه نهادهای مردم‌سالار بهترین راه برای حکومت‌داری خوب است.

راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان

محمد حسین سیرت^۱

چکیده

مفهوم حکومت‌داری خوب مانند مفاهیم آزادی بیان، دموکراسی و توسعه از جمله مباحث علمی و سیاسی روز بوده که روی تحقق آن بحث و تلاش کشورها جریان دارد، به خاطر اهمیت حکومت‌داری خوب این مقاله با ارتباط آن، تحت عنوان «راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان» تدوین گردیده است؛ در این تحقیق به دنبال مشخص ساختن عوامل و راهکارهای است که باعث حکومت‌داری خوب می‌گردد و این مقاله، به شیوه کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده و از روش تحلیلی-توصیفی کار گرفته شده است. در کنار برشمردن مولفه‌ها و عناصر حکومت‌داری خوب از قبیل: دولت‌سازی، رشد جامعه مدنی، قانون‌گرایی و مبارزه با فساد اداری از جمله عوامل مهم راه رسیدن به حکومت‌داری، عنوان شده است و یافته‌های این مقاله را تشکیل می‌دهد.

واژه‌گان کلیدی: حکومت‌داری، فساد اداری، قانون‌گرایی، مشارکت و جامعه مدنی.

مقدمه

بشر در طول تاریخ، انواع حکومت‌داری را تجربه کرده، شیوه و روشی که امروز طرف‌دار دارد و باعث نجات کشورهای عقب مانده و جهان سوم از فقر، نا امنی و عدم توسعه یافتگی می‌شود، روش حکومت‌داری خوب است، طوری که می‌دانیم امروزه اکثری از کشورهای دوست، کمک‌های خود را منوط به ایجاد و ساخت حکومت‌داری خوب وعده کرده است، با نبود حکومت‌داری خوب، دسترسی به آزادی بیان، حقوق بشر، توسعه و شایسته‌سالاری ممکن نیست، در مورد حکومت‌داری خوب آقای عظیمی در سال ۱۳۹۸ اثری نگاشته و هم‌چنین در شماره چهارم سال ۱۳۹۵ هـ.ش، فصلنامه اندیشه‌ی معاصر دو مقاله به ارتباط به حکومت‌داری خوب نوشته شده که در مجموع این آثار، صرف روی تعاریف و عناصر حکومت‌داری خوب اشاره شده است، با توجه به اهمیت حکومت‌داری خوب در افغانستان، ایجاب می‌نمود تا یک تحقیق علمی صورت گیرد، از این سبب پژوهش حاضر روی دست گرفته شد.

و در این مقاله، علاوه بر ارکان و عناصر حکومت‌داری خوب، به عوامل رسیدن به حکومت‌داری نیز اشاره و مستندسازی گردیده است. در آغاز کار، این سوالات متصور بود که: حکومت‌داری خوب چیست؟ عناصر حکومت‌داری خوب کدام‌ها اند؟ از چه راه‌های می‌توان به حکومت‌داری خوب در کشور، دست یافت؟

گمان بر این بود که زمینه تحقق حکومت‌داری خوب با سعی و تلاش نخبگان و شهروندان کشور، ممکن است و می‌توان با وحدت و با مشارکت، ایجاد نهادهای ناظر و رشد آگاهی شهروندان به حکومت‌داری خوب رسید، بعد از جمع‌آوری معلومات به شیوه کتابخانه‌ی، پژوهش حاضر در کل از سه بخش تشکیل و ترتیب گردید که قسمت اول این مقاله با مفاهیم و کلیات آغاز گردیده و در قسمت دوم هم عناصر و ارکان حکومت‌داری خوب مانند: مشارکت، شفافیت، پاسخگویی و قانون‌گرایی به معرفی گرفته شد و در قسمت سوم و پایانی موضوعات از قبیل، دولت‌سازی، رشد جامعه مدنی، حاکمیت قانون و مبارزه با فساد اداری، به‌عنوان راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب تشریح گردیده اند. مقاله با نتیجه‌گیری و چند پیشنهاد مشخص اختتام یافته است.

این نکته نیز قابل ذکر است که در دایکندی به علت نبود منابع کافی، به این حد اکتفا گردید اما با وجود دسترسی به منابع کافی، ضرورت به بسط و گسترش دارد.

۱. مفاهیم و کلیات

تعریف حکومت‌داری خوب

بجاست که برای درک مفهوم حکومت‌داری خوب، پیش از این که در مورد عناصر و عوامل دسترسی به آن بحث صورت گیرد به تعریف‌های لغوی و اصطلاحی آن پرداخته شود. پیش از تعریف حکومت‌داری خوب، لازم است که حکومت تعریف گردد تا با درک واژه‌ی حکومت، پسوند «خوب» که به آن اضافه شده خوش فهم و قابل درک گردد.

الف. حکومت: حکومت به نظم و سیاقی گفته می‌شود که امور اجتماعی، سیاسی، قضایی، اقتصادی و فرهنگی یک مملکت را اداره و مدیریت نماید. حکومت (دولت) بیشتر در چارچوب هدف تعریف شده که شناخته‌ترین هدف و یا مقصد حکومت، عدالت بوده و یا مصالح عمومی. تعریف‌های که با عبارت مختلف از افلاطون و کنفوسیوس گرفته تا فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی معاصر به اطراف همین هدف و مقصد حکومت می‌چرخد (اقبال، ۱۳۸۷).

ب. حکومت‌داری خوب: معادل واژه‌ی حکومت‌داری خوب در انگلیسی (Good Governance) است که به معنای حکمرانی مطلوب می‌آید، می‌باشد؛ حکمرانی در لغت به معنای اداره و تنظیم امور است و به رابطه میان شهروندان و حکومت‌کنندگان، اطلاق می‌شود (حسینی، ۱۳۹۵). حکومت‌داری خوب، اعمال قدرت اقتصادی، سیاسی و اداری بر اساس قانون، پاسخ‌گویی و اثر بخشی است (حسینی، ۱۳۹۵). حکومت‌داری خوب عبارت از انجام وظایف حکومت به شیوه‌ی عاری از فساد، تبعیض در چارچوب قوانین موجود در یک کشور و ایجاد فرصت‌های لازم برای اشتغال و دیگر مسایل زیستی و رفاهی (عظیمی، ۱۳۹۸).

پیشینه‌ی حکومت‌داری خوب در جهان

بشر از آغاز دنبال راه‌های بوده که روش خوبتری را در مسیر زندگی فراهم نماید، و سیر تکامل تاریخی این را می‌رساند که بشر از زندگی انفرادی و مغاره‌نشینی وارد مرحله زندگی اجتماعی شده و برای زندگی بهتر و دسترسی به امکانات از جایی به جایی کوچ می‌کرده و در نهایت از زندگی روستایی به شهری روی آورده و هم‌چنین برای تامین امنیت، دسترسی به صحت و ... روش‌های حکومت‌داری را تجربه نموده که حکومت‌داری خوب یک روش پاسخگو برای مردم، خصوصاً در عرصه اقتصاد و سیاست بوده است.

اولین بار ظهور مفهوم حکومت‌داری خوب به گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۸۹ در مورد افریقا بر می‌گردد که در آن استدلال گردید که «شالوده‌ی مشکلات مربوط به توسعه در افریقا وجود یک بحران در حکومت‌داری است». این گزارش در بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۱ با صدور سیل از بیانیه‌ها در مورد حکومت‌داری خوب، دموکراسی و توسعه از سوی منابع مختلف دنبال شد که در این موارد وزرای توسعه کشورهای اروپای شمالی در سال ۱۹۹۰ و دولت‌های ایالت متحده آمریکا، بریتانیا و فرانسه نیز در سال ۱۹۹۰؛ کمیسیون جوامع اروپایی در سال ۱۹۹۱، بیانیه داشتند. هم‌چنین حکومت‌داری خوب از سوی بسیاری سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌یی نظیر سازمان وحدت افریقا، شورای اروپایی و روسای دولت‌های کشورهای مشترک‌المنافع حمایت گردید. در بیانیه‌ها بیشتر روی حفاظت از حقوق بشر و مدیریت کارآمد تاکید می‌شد (لفت ویج، ۱۳۸۵).

پیشینه‌ی حکومت‌داری خوب در کشور

چنان‌که در سیرتاریخ آن در جهان ذکر شد، تاریخ حکومت‌داری خوب در جهان به دهه ۱۹۹۰ بر می‌گردد و تقریباً یک مفهوم جدید است که عمر چندان طولانی ندارد اما اکثر از کشورها تلاش دارند تا آن را در سطح ادارات دولتی و غیر دولتی ایجاد و نهادینه نمایند،

تاکید جامعه جهانی نیز روی استقرار حکومت‌داری خوب است و حتی شرط اساسی در کمک‌رسانی، ترویج حکومت‌داری خوب را تعیین می‌نماید.

افغانستان از جمله کشورهای جهان سوم است که برای رفع نیازمندی‌های خود به کمک‌های جهانی ضرورت دارد و هم‌چنین برای استفاده مناسب از کمک‌ها برای آبادی کشور، در نهادینه کردن حکومت‌داری خوب ضرورت دارد.

حکومت‌داری خوب در کشور، پیشینه طولانی ندارد، مولفه‌های اصلاحات، حکومت‌داری خوب و مبارزه با فساد بیشتر به دوران تشکیل حکومت موقت بر می‌گردد؛ نشست اول بن در سال ۲۰۰۱ میلادی را می‌توان تاریخ و آغاز حکومت‌داری خوب در کشور دانست، در این نشست روی موضوعات مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور بحث صورت می‌گرفت و کشورهای منطفه و جهان، بعد از این نشست، همکاری خود را با افغانستان آغاز نمودند.

آقای ملک ستیز، پژوهشگر امور بین‌المللی، در مقاله‌ی تحت عنوان «بررسی ده سال حکومت‌داری در افغانستان» پیشینه‌ی حکومت‌داری خوب در افغانستان را چنین بیان می‌کند: حکومت‌داری بارویکرد معاصر آن در افغانستان پیشینه‌ی زیادی ندارد و برای نخستین بار پس از سقوط طالبان، مورد استفاده قرار گرفت، در اسناد کنفرانس بن که در دسامبر سال ۲۰۰۱ به تصویب رسید حرف‌های زیر عنوان دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون گفته شده که در واقع عناصر مهم حکومت‌داری خوب را می‌سازد (عظیمی، ۱۳۹۸).

ارکان حکومت‌داری

در پیوند به عناصر و ارکان تشکیل دهنده‌ی حکومت‌داری خوب، سازمان‌ها و نهادهای تحقیقاتی و مطالعاتی تصور و اندیشه‌های متنوعی را مطرح کرده اند. از جمله آقای هادی علمی فریمان، نویسنده و پژوهشگر، به نقل از گزارش بانک جهانی، عناصر حکومت‌داری خوب را به چهار دسته تقسیم کرده است که ذیلاً تشریح می‌گردد:

پاسخگویی

اولین عناصر حکومت‌داری خوب، پاسخگویی است؛ پاسخگویی روندی است که طی آن، توان جوابگویی مقامات رسمی در قبال رفتار حکومت فعال شده و افزایش می‌یابد.

پاسخگویی روی سرمایه‌گذاری و مسایل اقتصادی تاثیر فوق العاده دارد به‌عنوان مثال: فقدان پاسخگویی در مسایل و پروژه‌های مالی سبب غیر شفاف شدن امور و سپس کاهش اعتماد شرکای یک دولت در سطح جهان می‌گردد.

بدین اساس، یک حکومت خوب زمانی موفق می‌باشد، که در تمام عرصه‌های کاری خویش به مردم و جامعه‌ی مدنی پاسخگو بوده و از روند و فرایند کاری و نیز نتایج و دست‌آوردهای خویش به‌طور مستمر و پیوسته گزارش موثق و موجه به پیشگاه ملت خود ارائه نماید. آن زمان است که دروازه‌های امید به روی مردم و ملت باز شده و آنان را نسبت به حکومت و دولت، خوشبین می‌کند (عظیمی، ۱۳۹۸).

مشارکت یا (مشارکت‌جویی)

دومین عنصر حکومت‌داری خوب مشارکت است، مشارکت یکی از اساس‌های مهم حکومت‌داری و پایه‌های دولت‌داری می‌باشد. پس لابد دولت و حکومت باید زمینه‌ی مشارکت را فراهم بسازند و مردم را با آگاهی و رواداری در تصمیم‌گیری‌های مهم و حیاتی سهیم سازند. اشتراک مردم در تصامیم مهم می‌تواند سرنوشت حکومت را رقم بزند و آن را وادار به ایجاد زمینه‌های رفاه عامه نماید (عظیمی، ۵۶).

مشارکت روحیه مسوولیت‌پذیری را تقویه، از تمرکز قدرت و انحصاری شدن تصمیم در چنگ گروه خاص جلو گیری می‌کند (حسنی، ۱۳۸۹).

پیش‌بینی پذیری (قانون‌گرایی)

عنصر و رکن سوم در حکومت‌داری خوب قانون‌گرایی می‌باشد؛ در فرهنگ حکومت‌داری خوب نیازسنجی، وضعیت‌شناسی و اقلیم عناصر خدمت برای مردم، از پیش مشخص می‌شود. در حقیقت این فرهنگ برای ما امکان پیش‌بینی پذیری برنامه‌ها و کارآمدی نهادها را مقدور می‌سازد. حسن پیش‌بینی این است که، رابطه‌ی کار و کفایت کارگزار را معین می‌سازد. و این رابطه می‌تواند نقش مهمی در سانسور باورهای خوشبینانه و غیرعملی داشته باشد. پیش‌بینی پذیری به موارد زیر اشاره دارد:

- وجود قوانین، آیین‌نامه‌ها و سیاست‌هایی که روند امور جامعه را قاعده‌مند نماید.
- مطلوبیت و انسجام در عملیات اجرایی (عظیمی، ۱۳۹۸).
- اصل حاکمیت قانون ثبات سیاسی، حقوقی، اقتصادی و اجتماعی را به وجود می‌آورد (حسنی، ۱۳۸۹).

شفافیت

آخرین رکن و مولفه در حکومت‌داری خوب شفافیت است؛ شفافیت بدین معناست که در تمام امورکاری دولت وضاحت و روشنی وجود داشته باشد و چیزی به نام پنهان‌کاری در میان نباشد. دسترسی به موقع و دقیق به اطلاعات به ویژه اطلاعات در باره‌ی سیاست‌های دولتی و اقتصادی برای تصمیم‌گیری اقتصادی توسط بخش خصوصی حیاتی تلقی می‌شود. این چنین داده‌های سودمند باید سریع و رایگان در دسترس بخش اقتصادی قرار بگیرند (عظیمی، ۱۳۹۸). عدم پاسخگویی توسط دولتمردان و افزایش مخفی کاری در رویه‌های دولت، سبب سوء استفاده از قدرت و کاهش حق نظارت شهروندان بر امور می‌شود (مجددی، ۱۳۹۴). در نهایت باید گفت که حکومت‌داری خوب روی این چهار ستون استوار بوده که با نبود یکی از این‌ها سقف حکومت‌داری فرو می‌ریزد.

راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در کشور

حکومت‌داری خوب داری عناصر اساسی می‌باشد که بدون این عناصر نتیجه کافی را به همراه ندارد. برخی نویسندگان برخی عناصر حکومت‌داری خوب را تجزیه کرده اند و مصادیق آن را برشمرده اند از این رو در ظاهر امر، با عناصر متفاوت بر می‌خوریم اما؛ از نگاه مفهوم عین چیز اند. بعد از معرفی عناصر حکومت‌داری خوب، اینک به عناصر و عوامل که باعث رسیدن و ثبات حکومت‌داری می‌شود اشاره می‌گردد که عبارت‌انداز:

دولت‌سازی

در خلال جنگ‌های داخلی در افغانستان دولت به معنای واقعی آن اصلاً بنا نهاده نشد اما پس از شکست طالبان و توجه جامعه جهانی در افغانستان به رهبری ایالات متحده آمریکا، اساسی دولت‌سازی در افغانستان آغاز گردید. کنفرانس بن، که در نخستین روزهای سقوط طالبان راه اندازی گردید، آغازی بود برای تقویت حکومت‌داری خوب.

قابل ذکر است که استراتژی ملی، راهکاری خوبی‌ست برای حکومت‌داری خوب، این استراتژی به سه مولفه مهم حکومت‌داری تاکید دارد: امنیت، حاکمیت قانون- حقوق بشر و توسعه اقتصادی و اجتماعی (حسینی، ۱۳۹۵).

حاکمیت قانون و مبارزه با فساد اداری

حاکمیت قانون یکی از موضوعاتی است که بیشترین توجه حقوق‌دانان و اندیشمندان را در زمینه‌های سیاست و اقتصاد به خود جلب کرده است، امروزه این امر پذیرفته شده است که تا وقتی حاکمیت قانون در یک کشور برقرار نشده و مورد شناسایی و احترام زمامداران قرار نگرفته است، آن نظام، نظام حقوقی به معنای امروزی محسوب نمی‌شود (حسینی، ۱۳۹۵)

علاوه بر این که داشتن قانون و نظام‌مندی برای یک حکومت ضرور است در کنار آن مبارزه با فساد نیز ضرورت است زیرا: وجود فساد اداری حکومت را با خطر نابودی مواجه می‌سازد، اعتماد مردم با نظام از بین می‌رود (احمدی، ۱۳۹۳).

فساد اداری از درجه مشروعیت و اثر بخشی دولت‌ها می‌کاهد، ثبات و امنیت جامعه را به خطر می‌اندازد (احمدی، ۱۳۹۳).

رشد جامعه مدنی

در کنار دولت‌سازی، قانون‌گرایی و مبارزه با فساد اداری وجود و رشد جامعه مدنی حتمی و ضروری است؛ جامعه مدنی مجموعه از نهادها، موسسات، انجمن‌ها و تشکل‌های خصوصی را در بر می‌گیرد که رابطه بین دولت و ملت است (بشیریه، ۱۳۸۳).

تقویه جامعه مدنی، در امر مبارزه با فساد، رول اساسی دارد و یکی از راه‌های مبارزه با فساد، افشاگری مطبوعات آزاد اند(مجددی، ۱۳۹۴).

در دنیای امروز نقش جامعه مدنی آن قدر مهم است که: تمیز رژیم‌های دموکراتیک، شبه دموکراتیک، اقتدارطلب، توتالیتر، فاشیستی و غیره بر حسب ملاک فعالیت و توانمندی جامعه مدنی و رابطه آن با دستگاه قدرت دولتی صورت می‌گیرد(بشیری، ۱۳۸۶). هم‌چنان که در اهمیت هر یکی از عناصر و ارکان حکومت‌داری گفته شد که حکومت‌داری خوب بدون هریک از آن‌ها ممکن و میسر نیست؛ برای رسیدن به حکومت‌داری خوب هم به این سه ضلع لازم است تا جامعه شاهد روش حکومت‌داری خوب باشد.

نتیجه‌گیری

مباحث پیرامون حکومت‌داری خوب در جهان به دهه ۱۹۹۰م بر می‌گردد و در افغانستان این موضوع به سال ۲۰۰۱ در جلسه بن، طرح شد؛ با توجه به آنچه که تحریر یافت، حکومت‌داری خوب یک ضرورت است در غیر آن بحران، ناامنی، عقب‌مانده‌گی و فقر در جامعه حاکم خواهد بود، دسترسی به آزادی بیان، حاکمیت قانون، حقوق بشر، توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در سایه حکومت‌داری خوب ممکن و میسر است. مولفه‌های حکومت‌داری خوب را مشارکت، پاسخگویی، قانون‌گرایی و شفافیت تشکیل می‌دهد و رشد جامعه مدنی، فعالیت بخش‌های خصوصی (سکتور خصوصی) و حمایت دولت به‌عنوان یک چتر کلان از آن‌ها باعث تحکیم و ثبات حکومت‌داری خوب می‌گردد.

هم‌چنان عوامل از قبیل: شایسته‌سالاری، مبارزه با فساد اداری، تحکیم قانون، رشد جامعه مدنی، احترام به حقوق بشر، ارتقای ظرفیت شهروندان و رفع تبعیض بین شهروندان، باعث رسیدن به حکومت‌داری خوب در کشور خواهد شد.

راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب

عبدالمومن ولی‌زاده^۱

چکیده

با آن که به پیچیده‌گی‌های که جهان امروزی مورد بحث است، دولت‌ها به تنهای نمی‌توانند به فراهم نمودن خدمات معیاری و اساسی برای شهروندان شوند، لذا این کار نیاز به یک الگوسازی جدید دارد، که حکومت‌ها را قادر سازند، تا بتوانند از همه نخبه‌ها و استعدادها در جامعه، اعم از بخش خصوصی و دولتی کار بگیرند، یکی از این الگوها استفاده از روش حکومت‌داری خوب است، حکومت‌داری خوب روندی است که از طریق آن موسسات دولتی به اداره عمومی می‌پردازند، منابع عمومی را مدیریت و کنترل کرده و از حقوق و امتیازات توده‌های جامعه پشتیبانی و حمایت می‌کنند.

حکمروایی، مدیریت حکومتی و حکومت‌داری خوب از اصطلاحات مهم، غامض و در عین حال مبهمی است که در حوزه علوم اجتماعی قابل بحث و بررسی است. اصطلاح حکومت‌داری خوب به‌طور عموم به مفهوم آرایه خدمات عادلانه، به موقع و متناسب به منابع یک دولت، برای شهروندان آن می‌باشد، که به واسطه آن اداره عامه یک نظام، با رعایت اصول تخصصی مدیریت و رهبری انجام می‌پذیرد، شاخص‌های حکومت‌داری خوب همانند تعریف آن یکسان نیست و در عین حال متفاوت و متعدد می‌باشد. ولی شاخصه‌های را که سازمان ملل قرارداد کرده است، عبارت‌اند از مشارکت‌جویی، قانون‌محوری، عدالت‌جویی، اجتماعی‌محوری و پاسخگویی می‌باشد.

با توجه به ماهیت نظری تحقیق رویکرد پژوهش در مقاله حاضر رویکردی تحلیلی-تفسیری است و منابع این پژوهش بخشی از کتب و مقالات و منابع اینترنتی در دسترس می‌باشد که به‌صورت کتابخانه‌یی مطالعه و گردآوری شده است. یافته‌های مهم تحقیق نشان می‌دهد که حکومت‌داری خوب در جهان امروز با آن پیچیده‌گی‌اش کاری سهل و آسانی نیست. بناً اگر ما می‌خواهیم حکومت‌داری خوب را در کشور خود در عمل پیاده کنیم، اول ببینیم که سایر کشورها از کدام الگو و شیوه‌ها برای رسیدن به حکومت‌داری خوب به کار گرفتند تا یک حکومت خوب را محقق ساختند. ما هم از کشورهای باید الگوبرداری کنیم که در آن کشورها واقعاً نتیجه بخش بوده است.

کلید واژه‌ها: حکومت‌داری خوب، مشارکت، پاسخگویی، شاخصه‌ها، توسعه و اقتصاد مقدمه

حکومت‌داری مبحث جدیدی نیست بلکه سابقه طولانی مدت شاید به عمر بشر دارد. حکومت‌داری، روندی است که طی آن گروهی به نمایندگی از آن‌ها تصمیم می‌گیرند و گروهی دیگر به نمایندگی از آن‌ها و تحت نظارت آن‌ها اجرا می‌نمایند. این اصطلاح شاید برای نخستین بار در سال ۱۹۷۹ توسط ویلیام سون در ادبیات اقتصادی به کار برده شده است و از سال ۱۹۸۰ به بعد کاربرد این اصطلاح بیشتر گردیده است و زمانی که بانک جهانی در سال ۱۹۸۹ گزارش سالانه خود را به حکومت‌داری خوب مقید کرد، هیچکس فکر نمی‌کرد که حکومت‌داری خوب نقش خود را بدین شکل در ادبیات توسعه گسترش دهد (جلیل خانی، ۱۳۸۶).

حکومت‌داری در جهان امروز به خصوص در کشورهای توسعه نیافته یکی از بحث‌های مهم در برنامه‌های کاهش فقر محسوب می‌شود. حکومت‌داری خوب سبب بهبود توزیع درآمد و برابری فرصت‌ها می‌شود و در سال‌های اخیر ثابت شده که حکومت‌داری خوب با مرگ و میر کمتر و با نرخ باسوادی بیشتر و درآمد سالانه بالاتر همراه است. حکومت‌داری خوب پیش شرط لازم برای کاهش سریع فقر است. حکومت‌داری در تعریف کلی عبارت است از : «خدماتی که دولت‌ها برای شهروندان میسر می‌سازند و محیط بستری که آماده می‌سازند تا در آن محیط شهروندان قادر به فعالیت باشند» (میدری، ۱۳۸۳). حکومت‌داری خوب در واقع به چگونگی اداره‌ی جامعه توسط دولت‌ها می‌پردازد. در واقع می‌توان اینگونه گفت که حکومت‌داری خوب در رابطه با کارایی دولت نقش ویژه‌ی ایفا می‌کند. با توجه به این مقوله تحقیق حاضر در پی آن است که به بررسی راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب بپردازد.

پیشینه‌ی تحقیق

اگر چند در مورد مسایل مختلف افغانستان به خصوص درباره راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب تا کنون تحقیقات گوناگونی صورت گرفته است درباره موضوع این مقاله تحقیق قابل توجهی انجام نگرفته است و یا هم صورت گرفته به صورت کامل سطحی بوده است.

اهمیت و ضرورت تحقیق

افغانستان در طول تاریخ همواره با مشکلات متعددی مواجه بوده است. یکی از مهم‌ترین این مشکلات، نبود یک حکومت خوب و مردمی بوده است. هر پادشاه و رئیس‌جمهور که در افغانستان قدرت را به دست گرفته است به سبک و روش خود حکومت کرده است. معیارهای جهانی و بین‌المللی را با تأسف نادیده گرفته است. این موجب شده است که ما تا اکنون در ایجاد حکومت خوب موفق نبوده ایم بناً پژوهش در این مورد خیلی مهم و با اهمیت است تا معیارهای جهانی حکومت‌داری خوب را بیاموزیم و بعد آن را در ساحه عمل تطبیق کنیم تا باشد ما دارای یک حکومت خوب باشیم تا فئاعت همه شهروندان کشور در آن فراهم شود.

سوال اصلی تحقیق

ما چگونه می‌توانیم به یک حکومت‌داری خوب برسیم؟
با توجه به یافته‌های تحقیق اگر در افغانستان یک حکومت دموکراتیک بر مبنای آرای مردم ایجاد شود آن حکومت به‌سوی حکومت‌داری خوب حرکت خواهد کرد.

چهارچوب نظری تحقیق

با توجه به این که اصطلاح حکومت‌داری خوب مانند، سایر اصطلاحات علوم انسانی دارای تعریف‌های متعدد و متفاوت می‌باشد، لذا ما در قسمتی از نوشتار خویش به آرایه چند تعریف بسنده می‌کنیم. حکومت‌داری خوب عبارت است از فرایندی که توسط آن‌ها موسسات دولتی به اداره عمومی می‌پردازد، منابع عمومی را مدیریت کرده و از حقوق افراد جامعه حمایت می‌کند (قوام، ۱۳۸۰).

- سیاست‌گذاری‌های یک نظام، که قادر باشد منابع بشری و اقتصادی یک دولت را از طریق اداره عامه در دسترس شهروندان این نظام قرار بدهد، حکومت‌داری خوب نامیده می‌شود (تمنا، ۱۳۸۶).

- و یا این‌که حکومت‌داری خوب عبارت از انجام وظایف حکومت به روش‌های عاری از فساد، تبعیض در محدوده قوانین موجود، در این تعریف حکومت‌داری خوب به‌عنوان انجام حکومت به روش‌های منصفانه مورد توجه قرار گرفته است. (لینک لیتر اندر، ۱۳۸۳).

راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب

درباره شاخصه‌های حکومت‌داری خوب نیز مانند تعریف این اصطلاح، نظرات مختلفی ارائه گردیده است، ولی تا جایی می‌توان گفت که کامل‌ترین فهرست شاخصه‌های حکومت‌داری خوب توسط برنامه‌ی توسعه ملل متحد ارائه شده است، که در این جا به‌طور خلاصه به معرفی چند شاخص حکومت‌داری خوب می‌پردازیم.

- **مشارکت‌جویی:** به مفهوم حضور تمام مردم در تصمیم‌گیری‌های مختلف است که هم به صورت مستقیم، و هم از طریق نمایندگان و نهادهای واسطه‌ای قانونی و مشروع تحقق می‌یابد، مباحث مشارکت غالباً مبتنی بر وجود آزادی بیان و حق اظهار نظر، تمام افراد در عرصه‌های مختلف سیاسی و امنیتی خواهد بود، که این امر در مرحله اجرای نیازمندی ابرازهای خاص از جمله رسانه‌های آزاد و نهادهای مدنی مستقل است. (هوشنگ، ۱۳۷۴)

- **قانون‌محوری:** برقراری مستقیم حکومت‌داری خوب نیاز به قوانین عادلانه و منصفانه‌ای است که از ویژه‌گی‌های بر طرفانه برخوردار باشد. در این چارچوب باید همه‌ی افراد مخصوصاً کسانی که از حقوق محروم‌اند محافظت به عمل آورد، و اجرایی این نوع قوانین در یک فضای بی‌طرفانه مبتنی بر انعطاف نیازمند دستگاه‌های قضایی مستقل و نیروی پولیس بی‌طرف و عاری از فساد است، کشوری که قادر به تطبیق این نوع قوانین گردد، بدون تردید که از جمله شاخصه‌های مهم حکومت‌داری خوب را تطبیق کرده است.

- **مسئولیت‌پذیری:** بحث اساسی دیگری در امر حکومت‌داری خوب همانا اصل مسئولیت‌پذیری می‌باشد یکی از مهم‌ترین مولفه‌های سیاست ورزی در جوامع دموکراتیک مسئولیت‌پذیری کارگزاران حکومتی و مسوولین اجرایی است.

- **اجتماع‌محوری:** این معقوله نیازمند این است که منافع و سلايق متعدد جامعه را به‌سوی اجتماع گستره که بهترین و بیشترین نفع را برای همه اجتماعی در پی دارد، هدایت کند (اوزن، ۲۰۲۱).

- **عدالت‌جویی:** در فرایند حکومت‌داری خوب، همه افراد می‌باید از فرصت‌های برابر برخوردار باشند، رفاه یک جامعه منوط به تضمین این امر است که همه اعضای آن احساس کنند در آن جامعه ذی نفع هستند، برای تحقق این امر همه گروه‌های آسیب‌پذیر باید از حمایت‌های لازم برای افزایش توانمندی‌های خود برخوردار باشند.

- **پاسخ‌گویی:** پاسخ‌گویی یک امر حیاتی برای مسئله حکومت‌داری خوب است، نه تنها نهادهای دولتی بلکه سایر بخش‌های خصوصی و نهادهای مدنی نیز باید نسبت به عموم مردم و همه افراد ذی نفع پاسخ‌گویی بدون توجه شفافیت و حاکمیت قانون قابل اجرا نیست.

نتیجه‌گیری

با در نظر داشت آنچه زیر عنوان حکومت‌داری خوب عنوان شد، می‌توان گفت که، امروزه جامعه و شهروندان مشارکت‌جو، بر علاوه روش‌های سنتی قرن بیست، حالا با روش‌های جدیدتری سنجیده می‌شود که مهم‌ترین آن مشارکت مردم برای ارتقای فرهنگ، اقتصاد، سیاست، رفاه، قانون‌مداری، برابری، مسوولیت‌پذیری، پاسخگویی است، امروزه دولت‌ها به ندرت به عنوان یک فرایند تعریف می‌شود، بلکه بیشتر آن‌ها به عنوان یک نهاد یا مجموعه از نهادها نگریسته می‌شود. از نظر من اگر ما بخواهیم به یک حکومت‌داری خوب برسیم در ضمن آن که شاخصه‌های که ملل متحد در نظر گرفته و هم‌چنان باید این راهکارها نیز مورد توجه قرار بگیرد.

اول اشخاصی در راس حکومت منصوب شوند که واقعا تعهد و تخصص داشته باشد تعهد واقعی آن است که حد اقل به خاطر منافع خود به دیگران ضرر نرساند. دوم این اشخاص تخصص همان سمتی را که پیش می‌برد داشته باشد، تنها با تعهد نمی‌شود کاری کرد باید تخصص هم داشت تا همه کارها مطابق روال خود پیش برود. راهکار دوم این است که هیچ کس نباید از قانون فراتر باشد ولو این که رییس جمهور هم باشد. همه تابع قانون باشد، قانون‌مداری زمانی حاکم می‌گردد که کسانی که در راس حکومت هستند اول اینها باید تابع قانون باشند. در شعار نمی‌شود کاری کرد باید در عمل نشان دهند که واقعا تابع قانون است. راهکار سوم این است که باید در یکی از رسانه‌ها حد اقل یک برنامه تلویزیونی ساخته شود که کاردهای حکومت به بحث گرفته شود و از افراد بلند رتبه حکومت در آن برنامه دعوت شود تا شاخصه‌ی پاسخگویی به ملت به روال آن پیش برود.

چهارمین راهکار از نظر من این است که هیچ‌کس نباید در برابر بی‌عدالتی که به یک شخص یا یک گروه می‌شود، خاموش باشد هر کس باید به شمول حکومت باید مسوولیت‌پذیر باشد. پنجمین راهکار از نظر من این است که اگر می‌خواهیم به حکومت‌داری خوب برسیم باید حکومت زمانی که در یک موضوع مهم ملی در حل آن ناتوان است، باید آن را به ملت واگذار کند و لویه جرگه برگزار کند.

منابع و مأخذ

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) ازغندی و کرمی (۱۳۹۸). قوم‌گرایی و ایجاد نظام سیاسی دموکراتیک در عراق. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهارم، شماره هفتم، صص ۲۸-۶.
- ۳) اصغری‌پور، احمدیان و منیعی (۱۳۹۳). رابطه بین ثبات سیاسی و رفاه. فصلنامه پژوهشی اقتصادی، سال بیست و سوم، شماره شصت و هفتم، صص ۱۹۴-۱۷۵.
- ۴) رضایی، محمد سخی (۱۹۹۷). الگوهای ملت‌سازی در جوامع چند قومی. فصلنامه عدالت و امید، سال دوم، شماره دوم، صص ۱۰۳-۹۹.
- ۵) رزمجو و فرهی (۱۳۹۸). نقش مارونی‌ها در سهم‌بندی قدرت مسلمان و مسیحیان در لبنان. مجله پژوهشی تاریخی ایران و اسلام، سال چهارم، شماره بیست و چهارم، صص ۹۰-۶۲.
- ۶) زرگر، افشین (۱۳۹۸). مدل‌های دولت-ملت‌سازی؛ از مدل اروپایی الی مدل اوراسیایی. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهارم، شماره هفتم، صص ۱۲۳-۹۸.
- ۷) ساداتی‌نژاد و محمدی (۱۳۹۶). تأثیرات متقابل جهانی شدن و افراطی‌گری بر یکدیگر. فصلنامه سیاست خارجی، سال سی و یکم، شماره سوم، صص ۱۶۲-۱۲۲. سس
- ۸) منصوری و افقه (۱۳۹۶). بررسی اثرهای متقابل آزادی و حکمرانی بر توسعه انسانی. فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، سال هفتم، شماره بیست و پنجم، صص ۱۳۷-۱۵۵.
- ۹) مالمیر، مهدی (۱۳۹۸). بنیان‌ها و الزامات نظری سیاست‌گذاری قومی؛ نوع‌شناسی سیاست قومی بر مبنای مدل قدرت دولت-ملت. فصلنامه علمی مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره سی و هفتم، صص ۱۰۷-۸۴.
- ۱۰) هندیانی و قاسم‌لو (۱۳۹۶). نقش ارزش‌ها و هنجارهای ملی و اجتماعی. فصلنامه مطالعات راهبردی ناجا، سال دوم، شماره چهارم، صص ۴۵-۳۶.
- ۱۱) احمدی، محمدنبی و اسماعیل زاده، مجید، (۱۳۹۳). دموکراسی افغانی؛ فرصت‌ها و چالش‌ها،
- ۱۲) ستیز، ملک، (۱۳۹۳)، تغییر رعیت به شهروند، یک دهه دموکراسی در افغانستان،
- ۱۳) کللی قیصر خسروان، (۱۳۹۲)، مانیفست دموکراسی «دموکراسی چیست؟»،
- ۱۴) شغنانی حسینیار، (۲۰۱۴)، حسینی، دموکراسی چیست؟،
- ۱۵) سازمان مشعل، دموکراسی و افغانستان؛ <http://mashal.org.blog>
- ۱۶) تاریخچه دموکراسی و مردم سالاری در دنیا؛ (۲۵/۱۲/۱۳۹۵) <https://cgc.blogsky.com>
- ۱۷) اسپنتا، رنگین دادفر (۱۳۹۶): سیاست افغانستان روایت از درون، کابل، انتشارات عازم.
- ۱۸) اقبال، اقدس و همکاران (۱۳۸۹): معمای دموکراسی در افغانستان، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ایران، دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۱۹) دولتی، معاذ الله (۱۳۹۳): نظامیان و سیاست در افغانستان، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه.

- ۲۰) شیرزاد، ابو مسلم (۱۳۹۳): طالبان در پشت نقاب، کابل، انتشارات سعید.
- ۲۱) صدر، دکتر عمر (۱۳۹۷): حل سیاسی منازعه افغانستان، ترجمه، فردوس کاوش، کابل، انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- ۲۲) علیپور، محمدحسن (۱۳۹۳): دموکراسی و جامعه باز، تهران، نشر پایان.
- ۲۳) فلاح نژاد، علی (۱۳۹۷): آمریکا و دموکراسی در خاور میانه، تهران، فصلنامه پژوهشی جهان اسلام.
- ۲۴) مرادی، صاحب نظر (۱۳۹۰): افغانستان جغرافیای بحران، کابل، انتشارات سعید.
- ۲۵) ایزی، سید محمد علی، (۱۳۸۷)، نسبت دین و جامعه مدنی مجموعه مقالات، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.
- ۲۶) حسرت، محمد حسین و محمدی، عبدالاحد، (۱۳۹۷)، رهنمود آموزشی قانون اساسی افغانستان، کابل: نشر مؤسسه حمیده برمکی برای حاکمیت قانون.
- ۲۷) هادف، عبدالاحد، (۱۳۹۲)، طرح نهضت مدنی افغانستان، کابل: انتشارات سعید.
- ۲۸) احمدی، محمد عارف، دادرسی منصفانه در نظام عدالت کیفری افغانستان، اسناد بین‌المللی حقوق بشر و فقه حنفی، تهران، انتشارات میزان، چاپ اول، ۱۳۹۶.
- ۲۹) بشر، فاروق، حقوق بشر از دیدگاه دانشمندان و مؤسسات بین‌المللی، کابل، انتشارات تمدن، سال ۱۳۹۵.
- ۳۰) تجربه‌ها؛ دموکراسی و حقوق بشر، ناشر E-Collaborative for Civic on. تدوین آموزش‌شده توانا (برای جامعه مدنی ایران)، سال ۲۰۱۴.
- ۳۱) جانسون، گلن، ترجمه: پوینده، محمد جعفر، اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه آن، پیش‌گفتار از فدریکو مایور، مدیر کل یونسکو، نشر نی، چاپ دوم ۱۳۷۷، تهران.
- ۳۲) شریعت پناهی، ابوالفضل قاضی، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران، انتشارات میزان، چاپ نهم، سال ۱۳۸۱.
- ۳۳) شیرین، عبادی، تاریخچه و اسناد حقوق بشر در ایران، تهران، انتشارات روشنگر، چاپ دوم ۱۳۸۶.
- ۳۴) فاگان، اندرو، مترجمان: کوبی، امید و خدایی، مهدی، اطلس حقوق بشر، انتشارات آرمان شهر، چاپ اول پاییز ۱۳۹۳.
- ۳۵) مهرپور، حسین، حقوق بشر در اسناد بین‌المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران، تهران، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، سال ۱۳۷۴.
- ۳۶) مهرپور، حسین، حقوق بشر و راهکارهای اجرای آن، تهران، انتشارات اطلاعات، سال ۱۳۷۸.
- ۳۷) مهرپور، حسین، نظام بین‌المللی حقوق بشر، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ سوم، سال ۱۳۸۳.
- ۳۸) وکیل، ساعد، کدخدایی، عباس، حقوق بشر، صلح و امنیت بین‌المللی، تهران، انتشارات مجد، سال ۱۳۸۳.
- ۳۹) هاشمی، سید محمد، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، نشر میزان، چاپ اول سال ۱۳۸۴.
- ۴۰) قانون اجراءات جزائی، تاریخ نشر (۱۵) ثور، نمبر مسلسل (۱۱۳۲)، سال ۱۳۹۲ ه. ش.

- ۴۱) قانون اساسی افغانستان، مصوب لوی جرگه، (۲۲) قوس تا(۱۴) جدی، شماره مسلسل (۸۱۸)، کابل ۱۳۸۲.
- ۴۲) قانون انتخابات، شماره مسلسل (۸۵۰)، سال ۱۳۸۴ .
- ۴۳) قانون تشکیل و صلاحیت سارنوالی، تاریخ نشر (۱۵) میزان، نمبر مسلسل (۱۱۱۷) سال ۱۳۹۲ ه.ش.
- ۴۴) قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان، تاریخ نشر (۹) سرطان، نمبر مسلسل (۱۱۰۹)، سال ۱۳۹۲ ه.ش .
- ۴۵) قانون تشکیل و صلاحیت محاکم خاص، نمبر مسلسل (۱۰۳۳)، تاریخ نشر (۴) اسد ۱۳۸۹ ه.ش .
- ۴۶) قانون جمعیت‌ها، نمبر مسلسل (۱۱۱۴)، تاریخ نشر (۱۰) سنبله سال ۱۳۹۲ ه.ش.
- ۴۷) قانون کار، نمبر مسلسل (۹۶۶)، تاریخ نشر (۱۶) قوس ۱۳۸۷ ه.ش.
- ۴۸) قانون منع خشونت علیه زن، تاریخ نشر (۱۰) اسد، نمبر مسلسل (۹۸۹)، سال ۱۳۸۸ ه.ش.
- ۴۹) قانون وکلای مدافع، تاریخ نشر (۲۶) قوس، نمبر مسلسل (۹۳۴)، سال ۱۳۸۶ ه.ش .
- ۵۰) بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۸۰). حقوق جنگ حقوق بین‌الملل مخاصمات مسلحانه، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه. علامه طباطبائی.
- ۵۱) هنکرتز، ژان ماری و دوسوالدبک، لوئیس، (۱۳۸۷) حقوق بین‌المللی بشر دوستانه عرفی جلد اول: ترجمه: دفتر امور بین‌الملل قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران و کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.
- ۵۲) زمانی، سیدقاسم، (۱۳۷۷). جایگاه‌ها قاعده آمره در میان منابع حقوق بین‌الملل، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌الملل ریاست جمهوری، شماره ۲۲.
- ۵۳) میرکلائی، سید طه موسوی، (۱۳۹۲) ضمانت اجرای حقوق بین‌الملل بشر دوستانه با تأکید بر ماده یک مشترک کنوانسیون‌های ۱۹۴۹.
- ۵۴) حقوق بین‌الملل بشر دوستانه، (۱۳۹۶)، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ.
- ۵۵) قانون اساسی افغانستان، مسوده‌ای سال (۱۳۸۲).
- ۵۶) ویژه اسناد بین‌المللی، کنوانسیون‌های بین‌المللی چهارگانه ژنو (۱۹۴۹) و پروتکل‌های الحاقی آن، (۱۹۷۷).
- ۵۷) اشرف نعمت، اورحلا، ورنر، کرین (۱۳۹۵)، نقش جامعه مدنی در ترویج حکومت‌داری خوب در افغانستان، کابل: واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان
- ۵۸) سکندر، رنا (۲۰۰۴) در چهاراهی تشنج و دموکراسی: زنان و لویه جرگه قانون اساسی، نشر: موسسه حقوق و دموکراسی
- ۵۹) عبدالحی، محسن (۱۳۹۴)، نقش جامعه مدنی در فقرزدایی، ایران: فصلنامه علمی-پژوهشی سال پانزدهم، شماره ۵۹
- ۶۰) علیجانی، رضا (۱۳۸۸)، جامعه مدنی به زبان ساده، تهران: انتشارات قلم
- ۶۱) کاربن، نوح، لارسون، انا (۱۳۸۸)، چگونگی حمایت، طرز برخورد، وظایف، جمعیت‌شناسی چرا افغان‌ها در ۱۳۸۸ رای دادن کابل: واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان

- ۶۲) کوربن، نوح (۱۳۹۸)، پیوستن به کابل؛ اهمیت ولسی جرگه و شبکه‌های سیاسی محلی در افغانستان، کابل: واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان
- ۶۳) گروه نویسندگان، (۱۳۸۸)، از الف تا یا کتاب رهنمایی برای کمک به افغانستان، کابل: واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان
- ۶۴) ولوالجی، اسدالله (۱۳۸۵)، جامعه مدنی و دموکراسی در افغانستان، کابل: (مجما)
- ۶۵) منابع انترنتی
- ۶۶) اسیر، خلیل (۱۳۹۸)، طرح هفت ماده‌ای صلح: نقشه‌ای که در غیاب احزاب و جامعه مدنی کشیده است، قابل دسترس: <https://am.af/?p=۱۲۶۶۸۹>
- ۶۷) فرامرز، فاطمه (۱۳۹۹)، نقش جامعه مدنی در روند صلح، قایل دسترس: <https://www.etilaatroz.com/۱۱۷۳۷۸/role-of-civil-society-in-afghan-peace-process>
- ۶۸) حیدری، حسین (۱۳۹۸) نقش جامعه مدنی در انتخابات ریاست جمهوری، قابل دسترس: <https://am.af/?p=۱۵۲۹۸۳>
- ۶۹) لو، لئون (۲۰۰۷) حاکمیت قانون چیست؟، مترجم بردیاگرشاسبی، ج یک، تهران، سارگل.
- ۷۰) راسخ، دکتر محمد (۱۳۸۷) مفهوم حاکمیت قانون، تهران، خوارزمی.
- ۷۱) بهینافر، احمد رضا (۱۳۹۹) بررسی ابعاد و مولفه‌های حاکمیت قانون در توسعه فراگیر، ایران، دانشگاه واحد دامغان.
- ۷۲) شجاعیان، دکتر خدیجه (۱۳۹۵) مولفه‌های اصلی حاکمیت قانون در پروتو تعریف سازمان ملل متحد، ایران، پرتال جامع علوم انسانی.
- ۷۳) حسین، سید رضا (۱۳۷۰) مفهوم وماهیت عدالت اجتماعی بارویکرد اسلامی، تهران، کمیسیون مطالعات اسلامی.
- ۷۴) توسلی، حسین (۱۳۷۵) مبانی نظری عدالت اجتماعی، تهران، چاپ اول، بنیاد مستضعفان و جانبازان.
- ۷۵) پارک، یثان می (۱۳۹۹)، به خاطر زندگی، ایران، تهران: نشر کتاب کوله پستی.
- ۷۶) کوزر، لیوئیس (۱۳۸۳)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ایران، تهران: انتشارات علمی.
- ۷۷) عجم اوغلو و رابینسون، دارون و جیمز ای (۱۳۹۳)، ایران، تهران: مجاب.
- ۷۸) پوپر، کارل (۱۳۸۰)، جامعه باز و دشمنان آن، ایران، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ۷۹) احمدی، بابک. (۱۹۹۴). عصری او انتقادی فکر. لوم‌ی چاپ، تهران: مرکز خپرونه.
- ۸۰) بربوریان. (۱۹۸۳). ساینس او مذهب. لوم‌ری کنه. د بهاء الدین خرمشاهی ژباړه، تهران: علمی خپرونه.
- ۸۱) بشریح، حسین. (۲۰۰۲). د ټولو لپاره د ډیموکراسۍ درس. دویمه کنه. تهران: معاصر نظر خپرونه.

- ۸۲) پاپر، کارل. (۱۹۸۵). پرانستې ټولنه او دهغې دین منان. لومړی ګڼه، د عزت الله فولادوند ژباړه. تهران: خوارزمی خپرونه.
- ۸۳) خرماشاهی، بهاء‌الدین. (۱۹۹۸). له فلسفې څخه تېښته. لومړی ګڼه. تهران: جامی خپرونه.
- ۸۴) شی یرمر، جیرمی. (۲۰۰۷). کارل پوپر سیاسی فکر. لومړی چاپ. ژباړه عزت الله فولاد. تهران: ماهی خپرنډوی.
- ۸۵) لاک، جان. (۱۹۹۹). د زغم په اړه یو لیک. لومړی چاپ. د کریم شیرزاد کلشاهی ژباړه. تهران: نیی خپرونه.
- ۸۶) کنز العمال، جلد ۱، صفحه ۱۴۹ نهج الفصاحه، حدیث ۳۱۱۲.
- ۸۷) رضوانی، سعید مرتضی. (۱۳۹۱). بررسی تحمل و مدارا. مجموعه مقالات علمی-پژوهشی مدیریت اسلامی. شماره ۲: صفحات ۱۱۳-۱۲۵.
- ۸۸) ناظری، داوود. (۱۳۹۵). جای خالی همدیگریږی؛ چالش‌ها و راهکارها. اطلاعات روز.
- ۸۹) محمد تقی مصباح یزدی، تهاجم فرهنگی، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ سوم.
- ۹۰) بُواتاس ۱۳۸۹. «نقشبندیه افغانستان در آستانه کودتای ۱۹۸۷» از مجموعه مقالات «نقشبندیه در آسیای غربی و مرکزی تغییر و تداوم» گردآوری، الیزابت ازلدالگا. ترجمه سیده فهیمه ابراهیمی. تهران: پژوهش کده تاریخ اسلام.
- ۹۱) توسلی افشار، مصیب ۱۳۸۸، روند زهد و تصوف و عرفان در گستره اسلامی ایران، زنجان: دانش.
- ۹۲) حبیبی، عبدالحی، ۱۳۸۱، سهم افغانستان در انتقال فرهنگ آسیای میانه، کابل: مرکز تحقیقات علامه حبیبی.
- ۹۳) خاوری، جواد ۱۳۹۴. امثال و حکم مردم هزاره. تهران: عرفان.
- ۹۴) داراشکوه، محمد ۱۳۵۲، حسانت العارفين، با تصحیح و مقدمه سید مخدوم رهین، تهران: موسسه انتشارات و تحقیقات ویسمن.
- ۹۵) دفتري، فرهاد ۱۳۹۳، تاریخ و سنتت‌های اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، ۱۳۹۳، تهران: فروزانفر.
- ۹۶) دولت آبادی، بصیر احمد ۱۳۷۱، شناسنامه افغانستان، قم: مولف.
- ۹۷) روا، اولیور ۱۳۶۹، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم، مشهد: آستان قدس.
- ۹۸) زرین کوب، عبدالحسین ۱۳۸۵، ارزش میراث صوفیه، چاپ ۱۲، تهران: سپهر.
- ۹۹) سیدین، علی ۱۳۸۷. پشمینه پوشان، فرهنگ سلسله‌های صوفیه. تهران: نشر نی.
- ۱۰۰) الشیبی، کامل مصطفی ۱۳۵۴، همبستگی تصوف و تشیع، ترجمه و تلخیص، علی اکبر شهابی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰۱) طیبی، عبدالحکیم، ۱۳۶۹، خاطرات پریشانی و ادب و تصوف مشترک مردم پشتون و غیرپشتون افغانستان، تهران: هیرمند.

- ۱۰۲) عابدوف، داداجان ۱۳۹۵، آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان، ترجمه بهرام امیراحمدیان، تهران: ندای تاریخ.
- ۱۰۳) عادل‌حسینی، سیدجعفر ۱۳۸۹، کوثرالنبی پژوهشی در تاریخ سادات افغانستان، قم: گلهای بهشت.
- ۱۰۴) غبار، میرغلام محمد ۱۳۴۶، افغانستان در مسیر تاریخ، یک جلدی، کابل: مطبوعه دولتی.
- ۱۰۵) الفستون، مونت استوارت ۱۳۷۶، افغانان، جای، فرهنگ، نژاد، گزارش سلطنت کابل، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد: آستان قدس.
- ۱۰۶) قریشی، محمد نسیم ۱۳۷۸، مقدمه‌ای در شناخت عرب‌های افغانستان، پشاور: مولف.
- ۱۰۷) لعلی، علی داد ۱۳۷۲، سیری در هزاره‌جات، چاپ اول، قم: احسانی.
- ۱۰۸) ماگنوس رالف، (رالف. اچ. ماگنوس ادن نبی) ۱۳۸۰، افغانستان، روحانی مارکس و مجاهد، ترجمه قاسم ملکی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت خارجه.
- ۱۰۹) محسنی، محمد اصف (آیت‌الله محسنی) ۱۳۸۶، تقریب مذاهب از نظر تا عمل، تهران: انتشارات ادیان.
- ۱۱۰) محمدی، گل‌نساء ۱۳۹۴. تلقی از عرفان در شعر معاصر افغانستان با تکیه بر اشعار بسمل، قاری عبدالله، بیتاب و عشق‌ری. چاپ دوم. کابل: لاجورد.
- ۱۱۱) میرپور، میر عبدالقدوس ۱۳۷۴. ضرب‌المثل‌ها و کلمات قصار. پشاور: کتابخانه دانش.
- ۱۱۲) میرحسینی، سیدعلی نقی، ۱۳۹۵، زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع در حوزه بلخ، از آغاز تا حمله مغول، قم: مرکز ترجمه و نشر المصطفی.
- ۱۱۳) ناصری داوودی، عبدالمجید ۱۳۹۴، تاریخ تشیع در افغانستان از آغاز تا قرن هفتم، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- ۱۱۴) وامبری، آرمنوس ۱۳۷۰، سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتح‌علی خواجه نوریان، چاپ چهارم، تهران: علمی فرهنگی.
- ۱۱۵) امین زاده، صفی‌الله ۱۳۸۹. تصوف اسلامی در افغانستان. وبسایت خبری فارسی بی‌بی‌سی، مجموعه چهار گزارش نشر شده در تاریخ ۸ حوت ۱۳۸۹ (اول- گذشته و حال) و ۱۱ حوت ۱۳۸۹ (دوم- تفاوت‌ها) و ۲۰ حوت ۱۳۸۹ (سوم- انتقادات) و ۱۰ حمل ۱۳۹۰ (چهارم- مشکلات). تاریخ دسترسی ۱۴، ۰۶، ۱۳۹۷. www.bbc.persian.uk
- ۱۱۶) رضایی، حامد، ۱۳۹۶، مصاحبه با سیدجمال‌الدین موسوی پژوهشگر مطالعات عرفانی افغانستان و مطالعات نقشبندی، خبرگزاری مهر. تاریخ انتشار ۱۳۹۶، ۲۹، ۰۵، تاریخ دسترسی ۱۳۹۷، ۱۰، ۲۵.
- ۱۱۷) مصاحبه‌با: دکتر سیدمخدوم رهین، وزیر پیشین اطلاعات و فرهنگ افغانستان (دو دوره ریاست جمهوری حامد کرزی) عرفان‌پژوه، نویسنده و ادیب، مورخ و چهره مطرح ملی و آگاه مسایل فرهنگی. تاریخ مصاحبه ۲۰۱۹، ۰۴، ۱۸. (۱۳۹۸، ۲۹، ۰۱) محل مصاحبه: کابل، وزیراکبرخان، دفتر دکتر رهین.

- ۱۱۸) مصاحبه‌با: صالح محمد خلیق، شاعر، نویسنده و ادیب، مترجم کتب روسی به فارسی، پژوهشگر عرصه شعر-ادبیات و تاریخ در افغانستان. تاریخ مصاحبه. ۰۷، ۰۴، ۲۰۱۹. (۱۳۹۸، ۱۸، ۰۱) محل مصاحبه: مزار شریف، ریاست اطلاعات و فرهنگ بلخ.
- ۱۱۹) سید اسحاق گیلانی، سیاست‌مدار و از پیشوایان طریقه قادریه، برنامه سراچه تلویزیون طلوع، گفت‌وگوی ویژه با سید اسحاق گیلانی، تاریخ نشر جمعه ۲۴ جدی ۱۴۰۰.
- ۱۲۰) پاینده، ابوالقاسم (۱۳۲۴ش.)، نهج الفصاحه، ناشر: سازمان انتشارات جاویدان.
- ۱۲۱) فیضانی، مولانا محمد عطا الله (۱۳۹۷)، جهان به تلسکوپ قرآن، کابل: کانون فرهنگی علامه فیضانی.
- ۱۲۲) فیضانی، مولانا محمد عطا الله (۱۳۴۹ و ۱۳۵۰)، وظیفه علما و مشایخ در برابر دین چیست؟، هرات: کانون فرهنگی و کتابخانه علامه فیضانی.
- ۱۲۳) قرضایی، یوسف (۱۳۹۸)، نگرش‌هایی در اندیشه امام مودودی، ترجمه: شعیب دلاوری، تهران: نشر احسان.
- ۱۲۴) عوده، عبدالقادر (۱۳۶۴)، اسلام در زندان دوستان نادان و علمای ناتوان، ترجمه: عبدالرحمن اللهوردی، تهران: کتابخانه خالد بن ولید.
- ۱۲۵) طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۳۹۲)، غایه القصوی فی ترجمه عروۃ الوثقی، ترجمه: شیخ عباس قمی، تهران: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۱۲۶) فیضانی، مولانا محمد عطا الله (۱۳۵۳ش.)، شش جام به تقویه ایمان، کابل: کانون فرهنگی علامه فیضانی.
- ۱۲۷) ابراهیمی، یعقوب (۱۳۹۷)، الگوهای حل منازعه در افغانستان؛ سناریوی پایان بخشدن به منازعه از طریق مذاکره، کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- ۱۲۸) ارجمندی، محمد جعفر جوادی و جاوید، متین (۱۳۸۷)، بررسی نقش حل و فصل منازعه در روابط بین‌الملل، فصلنامه سیاست: شماره ۱.
- ۱۲۹) آرنی، جرج (۱۳۷۶ش.)، افغانستان گذرگاه کشورگشایان؛ ترجمه: محمد یوسف علمی و حبیب الرحمن هاله، پشاور: میوند.
- ۱۳۰) آیتی، محمد ابراهیم (۱۳۷۸ش.)، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۳۱) پاپلی یزدی، محمد حسین (۱۳۷۲ش.)، افغانستان اقوام - کوچ‌نشین، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۳۲) جرداق، جرج سمعان (۱۳۷۹ش.)، امام علی صدای عدالت انسانی؛ ترجمه: سید هادی خسروشاهی، تهران، سوره، ج ۱.
- ۱۳۳) خاتمی خسروشاهی، سید ابراهیم (۱۳۸۳ش.)، کتاب آسیا (ویژه افغانستان پس از طالبان)، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۱۳۴) شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۳۷۹ش.)، نهج البلاغه؛ ترجمه دشتی، قم، مشهور.

- ۱۳۵) علی اصغر، رضوانی (۱۳۸۶ش)، اسلام‌شناسی و پاسخ به شبهات، رضوانی، علی اصغر، قم، مسجد جمکران.
- ۱۳۶) محمدی، مسلم (۱۳۹۳ش)، فرهنگ اصطلاحات علم کلام، قم، دفتر نشر معارف.
- ۱۳۷) ارزگانی، مسیح (۱۳۸۷ش)، افغانستان رنگین‌کمان اقوام.
- ۱۳۸) مصباح، مجتبی و عبدالله محمدی (۱۳۹۸ش)، معرفت‌شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ۱۳۹) مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲ش)، کاوش‌ها و چالش‌ها؛ تحقیق و نگارش: محمد مهدی نادری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۱.
- ۱۴۰) هیک، جان (۱۳۸۶)، مباحث پلورالیسم دینی؛ ترجمه: عبدالکریم گواهی، تهران، نشر علم.
- ۱۴۱) یزدانی، کاظم (۱۳۷۲)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، قم، چاپ‌خانه مهر.
- ۱۴۲) اسدی، ذبیح‌الله (۲۰۲۰)، تقابل افراط‌گرایی با کثرت‌گرایی در افغانستان، قابل دسترس: <http://www.allstudyjournal.com> ۲۶-۹-۲۰۲۰
- ۱۴۳) رحیمی، مجیب‌الرحمن (۱۳۹۸)، نقدی بر ساختار نظام در افغانستان، کابل: انتشارات عازم.
- ۱۴۴) شیرزاد، مهدی (۱۳۹۹)، کثرت‌گرایی سیاسی و نجات افغانستان قابل دسترس: <https://am.af/political pluralism and the salvation of Afghanistan>
- ۱۴۵) عرفان، داوود (۱۳۹۹)، فرهنگ جزیره‌ای؛ تأملات پیرامون فرهنگ سیاسی افغانستان، هرات: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- ۱۴۶) علی بابایی، غلام‌رضا، (۱۳۸۳)، فرهنگ روابط بین‌الملل، تهران: دفتر، مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۴۷) علی پور، حمید و دیگران (۱۳۹۶)، گذار به دموکراسی و فرازوفرود منازعه قومی، فصلنامه علمی-پژوهشی سیاست نظری: شماره ۲۱.
- ۱۴۸) فروزش، محمد ابراهیم (۱۳۹۴)، لیبرال دموکراسی و دولت-ملت سازی در افغانستان، هرات: انتشارات قدس.
- ۱۴۹) گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه: علی رضا طیب، تهران: نشر نی.
- ۱۵۰) احمد یار، فریدون، (۱۳۹۸)، «ارج‌گذاری به مولفه‌های همدیگرپذیری» کابل: روزنامه انیس.
- ۱۵۱) زمانی، عادل، (۱۳۹۹) «همدیگرپذیری و صلح درون‌ملتی گم‌شده‌ی جامعه افغانستان»، کابل.
- ۱۵۲) شفیق، مصطفی، (۱۳۹۶)، «همدیگرپذیری راه بیرون رفت از خشونت‌های قومی و مذهبی»، کابل.
- ۱۵۳) هاشمی، سید مبین، (۱۳۹۱)، «همدیگرپذیری یا همدیگر بزنی»، کابل: شبکه اطلاع‌رسانی افغانستان.

- ۱۵۴) احمدی، حمید بهرامی، حقوق تعهدات و قراردادها با مطالعه تطبیقی در فقه مذاهب اسلامی و نظام‌های حقوقی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۰.
- ۱۵۵) امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۱، تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۹۵، چاپ ۳۷.
- ۱۵۶) پرتوی، مصطفی، بررسی تطبیقی مفهوم و آثار ابراء در فقه و حقوق موضوعه، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۴، چاپ ۱.
- ۱۵۷) دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران: انتشارات امیرکبیر، بی‌تا.
- ۱۵۸) صفایی، سید حسین، حقوق مدنی (قواعد عمومی قراردادها)، ج ۲، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۴، چاپ ۳۸.
- ۱۵۹) عبدالله، نظام‌الدین، حقوق اشخاص حقیقی و حکمی و محجورین، کابل: انتشارات سعید، ۱۳۸۷، چاپ ۱.
- ۱۶۰) قاسم‌زاده، سید مرتضی، حقوق مدنی (مختصر قراردادها و تعهدات)، تهران: انتشارات دادگستر، ۱۳۹۱، چاپ ۸.
- ۱۶۱) کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (اعمال حقوقی)، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۷، چاپ ۳.
- ۱۶۲) کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (ایقاع)، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۷، چاپ ۸.
- ۱۶۳) لنگرودی، محمدجعفر جعفری، الفارق (دایرة‌المعارف عمومی حقوق)، ج ۱، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۵، چاپ ۳.
- ۱۶۴) لنگرودی، محمدجعفر جعفری، ترمینولوژی حقوق، ویرایش جدید، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۹، چاپ ۳۸.
- ۱۶۵) لنگرودی، محمدجعفر جعفری، مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۷، چاپ ۳.
- ۱۶۶) محقق داماد، سیدمصطفی، قواعد فقه (مدنی ۲)، ج ۲، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۸، چاپ ۱۷.
- ۱۶۷) محمدغفوری، محمدرضا، قانون مدنی در نظم فتاوی‌ا اختلافی فحول علما، تهران: نشر کتاب آوا، ۱۳۹۶، چاپ ۲.
- ۱۶۸) معین، محمد، فرهنگ معین، ج ۱، تهران: انتشارات پارس نوین، ۱۳۸۶، چاپ ۴.
- ۱۶۹) ملکوتی، رسول، قواعد عمومی قراردادها، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۶.
- ۱۷۰) ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱، بیروت: دار الصادر، ب ت، چاپ ۳.
- ۱۷۱) سجستانی، ابو داوود، سنن ابی داوود، ج ۲، بیروت: المکتبۃ العصریة، ب ت.
- ۱۷۲) اردبیلی احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۰، قم: موسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۲، چاپ ۳.
- ۱۷۳) انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، لجنة العالمیة تراثنا الشیخ الاعظم، ج ۱، قم: ۱۴۱۵، چاپ ۱.
- ۱۷۴) بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة فی الاحکام العترة الطاهرة، ج ۲۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی مربوط جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.

- ۱۷۵) جصاص، ابوبکر احمد بن علی الرازی، احکام القرآن، با تحقیق محمدصادق قمحای، ج ۳، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵.
- ۱۷۶) حاکم، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، با تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۴۱۱، چاپ ۲.
- ۱۷۷) حسینی شیرازی، محمدحسین، موسوعه الاستدلالية فی الفقه الاسلامی، ج ۷۹، قم: مؤسسه الفکر الاسلامی، ۱۴۰۷.
- ۱۷۸) خامنه، سیدعلی حسینی، اجوبه الإستفتائات، ج ۲، بیرون: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۲۰، چاپ ۲.
- ۱۷۹) موسوی خمینی، سید روح الله، تحریرالوسیله، ج ۲، قم: دارالکتب العلمیة- مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸، چاپ ۳.
- ۱۸۰) خوانساری، سیداحمد، جامع المدارک فی شرح المختصر المنافع، ج ۳، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۴۰۵، چاپ ۲.
- ۱۸۱) خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهة، ج ۶، نجف: مطبعة الحیدریة، نجف، ۱۹۵۹، چاپ ۱.
- ۱۸۲) روحانی، محمدصادق، فقه الصادق ع، ج ۲۰، قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۱۴، چاپ ۳.
- ۱۸۳) زحیلی، وهبه، الفقه الإسلامی و ادلته، ج ۵، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۵، چاپ ۱.
- ۱۸۴) زرقا، مصطفی احمد، الفقه الاسلامی فی ثوبه الجدید، ج ۲، دمشق: انتشارات دانشگاه دمشق، ۱۳۸۰، چاپ ۴.
- ۱۸۵) سنهوری، عبدالرزاق احمد، الوسیط فی شرح القانون المدنی، ج ۳، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۶۳، چاپ ۲.
- ۱۸۶) سیستانی، سیدعلی حسینی، منهاج الصالحین، ج ۲، بیروت: دارالمؤرخ العربی، ۱۴۳۴، چاپ ۱۲.
- ۱۸۷) طباطبایی مجاهد، سیدعلی بن محمد، مناهل الصلوٰة، قم: مؤسسه آل بیت (ع)، ب ت، چاپ ۲.
- ۱۸۸) طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، ج ۵، قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۲۰، چاپ ۳.
- ۱۸۹) فخرالمحققین، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷، چاپ ۱.
- ۱۹۰) کاسانی، علاءالدین ابوبکر، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۶، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶، چاپ ۲.
- ۱۹۱) محقق ثانی، علی بن حسین عاملی کرکی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۴، قم: مؤسسه آل البيت لإحیاء التراث، ۱۴۰۸، چاپ ۲.
- ۱۹۲) مؤسسه دایرة المعارف الفقه الاسلامی، موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل بیت (ع)، ج ۲، قم: مؤسسه دائره المعارف الفقه الاسلامی، ۱۴۲۴.
- ۱۹۳) قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان مصوب ۱۳۸۷.
- ۱۹۴) قانون مدنی افغانستان مصوب ۱۳۵۵.

- ۱۹۵) زهیری، عبدالامیر، «اسقاط خیارات در فقه و حقوق موضوعه و بررسی شرط اسقاط خیار ضمن عقد»، ماهنامه کانون، پنجاه و سومین شماره ۱۱۹ و ۱۲۰، سال ۱۳۹۰.
- ۱۹۶) عباس خلیفه، مصطفی عبدالغفار، «الاحکام الفقهیه المتعلقه بالابراء من الدین بنیه الزکات و اثره در اساقط فقهیه مقارنه»، سالنامه دانشکده مطالعات اسلامی و عربی دختران اسکندریه، ج ۸، ش ۳۲، ۲۰۲۰.
- ۱۹۷) مولودی قلاچی، محمد، «اسقاط حقی که هنوز ایجاد نشده» مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۷، شماره پیاپی ۷۷۷، ۱۳۷۹.
- ۱۹۸) ماهنامه حقوق بشر (زمینه ها و چالش ها) ص (۴۱-۴۰) شماره (۴) سرطان، سال (ششم) ۱۳۸۷، کابل افغانستان.
- ۱۹۹) پالمر، تام جی (۲۰۱۴) صلح دوستی و آزادی، ترجمه: محمد میلاد سکندری، کابل، موسسه مطالعات حقوقی و اقتصادی افغانستان.
- ۲۰۰) ماهنامه حقوق بشر (سرمقاله) ص (۲) شماره (۱۱)، دلو سال (۱۳۸۴) کابل - افغانستان.
- ۲۰۱) بهشتی، عبدالقاهر و همکاران، (۱۴۰۰)، جوانان و روشنگری؛ عوامل و پیامدهای افراط‌گرایی در افغانستان، کابل: موسسه مطالعات حقوقی و اقتصادی افغانستان.
- ۲۰۲) خبرگزاری دانشجویان ایران، ایسنا، قابل دسترس: <https://www.isna.ir/amp/9602> ۳۰۱۵۱۳
- ۲۰۳) قیوم زاد، بابا جان، افراط‌گرایی چیست و افراطی کیست، قابل دسترس در: <http://payom.net/fa>
- ۲۰۴) نواندیش، الیاس، چرا باید بابت گسترش افراط‌گرایی نگران باشیم، قابل دسترس: <https://www.etilaatroz.com/43860>
- ۲۰۵) روزنامه افغانستان، ضرورت مبارزه با افراط‌گرایی در افغانستان، قابل دسترس: http://www.dailyafghanistan.com/national_detail
- ۲۰۶) یوله لیکوالان، (۱۳۹۶). سوله او دشخرو حل، نن گره‌هار. یارخپروندویه ټولنه
- ۲۰۷) کنجی، حمزه، (۱۳۹۰) روانشناسی عمومی. تهران. چاپ طیف نگار
- ۲۰۸) فیشر، سیمون و دی گران، (۱۳۹۰) کار با منازعات، (نسخه)
- ۲۰۹) مومن، مسعود. (۱۳۹۱ هـ.ش). د سولې ژورنال ېزم. مديوتیک افغانستان - کابل
- ۲۱۰) همدرد، شیر شاه. (ب.ت). د اوسنی ژورنال ېزم نچور. انلاین خپرونکی کتابتون
- ۲۱۱) پروفیسر، درانی، درویش. (۲۰۱۴ ز)، د پښتني ژوند کړه وړه، صحاف نشراتی مؤسسه، کوی ټه.
- ۲۱۲) عادل، بصیر الحق، (۱۳۹۷ هـ.ش)، دا خاوره انقلاب غواړی، گودر خپروندویه ټولنه، نن گره‌هار
- ۲۱۳) آشوری، داریوش، ۱۳۹۱، فرهنگ علوم سیاسی، کابل: بنگاه انتشارات میوند.
- ۲۱۴) باپر، علی، ۱۳۸۷، ترور اسلام و سکولاریزم، ترجمه: کمال روحانی، تهران: انتشارات آراس.
- ۲۱۵) بارز، عابدین، ۱۳۹۱، فرهنگ علوم سیاسی، کابل: بنگاه انتشارات میوند.

- ۲۱۶) صافی، ودیر، ۱۳۸۹، حقوق بین‌الملل عمومی، کابل: انتشارات سعید.
- ۲۱۷) طحان، مصطفی محمد، ۱۳۸۱، چالش‌های سیاسی جنبش‌های اسلامی معاصر، ترجمه؛ خالد عزیزی، تهران: نشر احسان.
- ۲۱۸) عماره، محمد، ۱۳۷۹، افراط‌گرایی، ترجمه؛ یاسین عبدی، تهران: انتشارات احسان.
- ۲۱۹) قره داغی، علی، ۱۳۸۶، پارادوکس اسلام و تروریسم، ترجمه؛ علی عزیزی، تهران: چاپ و صحافی بعثت.
- ۲۲۰) ازندهی، مرجان بدیعی؛ حسینی نظرآبادی، نرجس السادات (۱۳۹۱): «جهانی شدن و تحول مفهوم حاکمیت»، نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، سال ۱۱۲م، شماره ۲۵م، صص ۱۷۲-۱۵۱.
- ۲۲۱) اسدی، علی؛ غلامی، تهمورث (۱۳۹۰): «واکاوی بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه»، مجله اطلاعات اقتصادی و سیاسی، شماره ۲۸۳، بهار.
- ۲۲۲) الهی منش، دکتر حسن؛ حسینی، سید محمد امین (۱۳۹۵): «اسلام و دموکراسی (نسبت سنجی اسلام و دموکراسی)»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، سال ۱۷م، شماره ۲۶م.
- ۲۲۳) حسینی، سید رضا (۱۳۹۰): «الگوی مردم سالاری دینی و نسبت آن با بیداری اسلامی»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۲م، شماره ۲م، صص ۱-۱۷.
- ۲۲۴) کدیور، محسن (۱۳۸۷): شریعت و سیاست، دین در حوزه عمومی
- ۲۲۵) محقق نیا، دکتر حامد و دیگران (۱۳۹۲): «چالش‌های گفتمان بنیادگرایی اسلام و غرب»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال ۵م، شماره ۲۰م، صص ۱۳۶-۱۱۳.
- ۲۲۶) مرادی، بهروزی (۱۳۹۱): «بنیادگرایی اسلامی و پست مدرنیسم»، فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی ایران، سال سوم، شماره ۸م، صص ۵۷-۷۴.
- ۲۲۷) مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۷): حکومت و مشروعیت، کتاب نقد، سال ۲م، شماره ۷م.
- ۲۲۸) وحید منش، حمزه علی (۱۳۸۴): «مقایسه مبانی مردم سالاری دین و دموکراسی لیبرال»، قم، موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی.
- ۲۲۹) یوسفی اشکوری، حسن (۱۳۸۸): «بنیادگرایی و نوگرایی در اسلام معاصر ایران»، ایران فردا، ۲۰دی ماه.
- ۲۳۰) سادات (۱۳۹۷)، پژوهشی افراط‌گرایی عوامل و راه‌حل‌ها، بی جا.
- ۲۳۱) عسکری، جان محمد، (۱۳۹۸)، افراط‌گرایی؛ عوامل و راهکارها در قبال آن در افغانستان
- ۲۳۲) محرمی، توحید، (۱۳۹۹)، مطالعات فرهنگ - ارتباطات، ص ۲۱۹ - ۲۳۹ علمی پژوهشی.
- ۲۳۳) ساروخانی، باقر (۱۳۷۹) جامعه‌شناسی خانواده، تهران: سروش.
- ۲۳۴) سیف، سوسن (۱۳۶۸) تئوری رشد خانواده، تهران: دانشگاه
- ۲۳۵) اعزازی، شهلا (۱۳۸۰ الف) خشونت خانوادگی یا زنان کتکخورده، تهران: سالی.
- ۲۳۶) اعزازی، شهلا (۱۳۸۰ ب) جامعه‌شناسی خانواده، تهران: روشنگران و مطالعات زنان
- ۲۳۷) کار، مهرانگیز (۱۳۸۰) پژوهش درباره خشونت علیه زنان در جهان، تهران: روشنگران.

- ۲۳۸) کلامی، فریناز (۱۳۷۸) بررسی عوامل مؤثر در زن آزاری پایان نامه دکتری دانشگاه علوم پزشکی تبریز
- ۲۳۹) گرت، استفانی (۱۳۸۰) جامعه شناسی جنسیت، ترجمه کتابیون بقایی، تهران: دیگر.
- ۲۴۰) گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶) جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- ۲۴۱) روی، ماری (۱۳۷۷) زنان کتک خورده: روانشناسی خشونت در خانواده، ترجمه مهدی فراهی داغی، تهران: علمی.
- ۲۴۲) قانون منع خشونت علیه زن
- ۲۴۳) درویشپور، مهرداد (۱۳۷۸) «چرا مردان به اعمال خشونت علیه زنان ترغیب می شوند؟»، مجله زنان، سال هشتم، شماره ۵۶-۵۰
- ۲۴۴) کلمن، جیمز (۱۳۷۷) بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- ۲۴۵) معین، (۱۳۷۱) فرهنگ معین، نشر: کابل، ص ۳۱۳
- ۲۴۶) مصاحبه‌ی کلیدی با آقای علی امیری، نویسنده و پژوهشگر و استاد دانشگاه
- ۲۴۷) مصاحبه‌ی کلیدی با عالم دین، مولوی صاحب ساقی محمد نعمانی
- ۲۴۸) مصاحبه‌ی کلیدی با عالم دین، مولوی صاحب زین الدین
- ۲۴۹) نواندیش، الیاس، (۱۳۹۵)، ریشه‌ها و دلایل گسترش افراط‌گرایی در افغانستان، نشر: سایت شفقنا، تاریخ نشر: ۲۲ قوس ۱۳۹۵، کابل، <https://af.shafaqna.com/FA/۱۷۳۳۶۸>
- ۲۵۰) عسکری، جان محمد، (۱۳۹۸)، افراط‌گرایی، عوامل و راهکارها در قبال آن در افغانستان، نشر: روزنامه افغانستان ما، گرفته شده ۵ دلو ۱۴۰۰ http://dailyafghanistan.com/opinion_de-tail.php?post_id=۱۴۹۰۴۷
- ۲۵۱) سادات، روزنامه هشت صبح (۱۳۹۷) افراط‌گرایی؛ عوامل و راه حل‌ها، برگرفته شده به تاریخ ۳۰ سرطان ۱۴۰۰ [/https://am.af/extremism-factors-and-solutions](https://am.af/extremism-factors-and-solutions)
- ۲۵۲) حلیمی «زهرة»، «زاهدی» عبدالقیوم و «سادات» سید انور، فعالیت جندر در وزارت کار و امور اجتماعی سنبله ۱۳۹۸.
- ۲۵۳) ملک «ستیز»، حقوق زن در افغانستان، کتابخانه الکترونیکی امین، سال ۱۳۹۶ هـ.
- ۲۵۴) خرسند«خالده» زنان، صلح و امنیت از تیوری تا عمل سه شنبه ۱۵ میزان ۱۳۹۳. روز نامه هشت صبح.
- ۲۵۵) قانون اساسی افغانستان، مصوب ۸ دلو سال ۱۳۸۲.
- ۲۵۶) قانون مدنی افغانستان، مصوب ۱۵ عقرب سال ۱۳۸۴.
- ۲۵۷) قانون منع خشونت علیه زنان افغانستان. مصوب ۱۰ اسد سال ۱۳۸۸.
- ۲۵۸) کد جزا، مصوب ۲۵ ثور سال ۱۳۹۶.
- ۲۵۹) امیری، علی، پژوهش‌گر و استاد دانشگاه، مصاحبه‌ی آن با موسسه مطالعات راهبردی شرق، بررسی ریشه‌های افراط‌گرایی در افغانستان نوین، ۲۰ سنبله ۱۳۹۶.

- ۲۶۰) بختیارزاده، فاطمه، جاودانی مقدم، مهدی، (۱۴۰۰)، ارزیابی علل رشد و گسترش افراط‌گرایی مذهبی در آسیای مرکزی (۲۰۰۹ - ۲۰۱۹)، فصل‌نامه راه‌برد سیاسی، سال پنجم، شماره ۱، پیاپی ۱۶.
- ۲۶۱) بریجانیان، ماری، (۱۳۵۵)، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم.
- ۲۶۲) ده‌خدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه ده‌خدا، نشر دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۲۶۳) سادات، بی‌نا، (۱۶ سرطان ۱۳۹۷)، افراط‌گرایی؛ عوامل و راه‌حل‌ها، روزنامه هشت صبح.
- ۲۶۴) سیرت، شهیر، کمان‌گیر، رامین، (۱۴۰۰)، گونه‌شناسی جریان‌های فعال در دانشگاه‌ها، انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان، کابل.
- ۲۶۵) شیخ‌حسینی، مختار، (۱۳۹۷)، محرومیت‌های سیاسی-اجتماعی؛ بستر جامعه‌شناختی افراط‌گرایی معاصر، فصل‌نامه علمی-پژوهشی علوم سیاسی، سال ۲۱، شماره ۸۳.
- ۲۶۶) عسکری، جان‌محمد، (۱۳ اسد ۱۳۹۸)، افراط‌گرایی؛ عوامل و راه‌کارها در قبال آن در افغانستان، رزومه افغانستان ما.
- ۲۶۷) عمید، حسن، (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی عمید، ایران، انتشارات سمت.
- ۲۶۸) فاضل، محمدیاسین، (۲۰۲۰)، بررسی عوامل و نشانه‌های افراط‌گرایی دینی و نقش اسلام در جلوگیری آن، قابل دست‌رس: <http://www.allstudyjournal.com>
- ۲۶۹) محمدی، عبدالاحد و دیگران، (۱۳۹۴)، جریان افراط‌گرایی در مدارس دینی غیر رسمی افغانستان، گزارش کاربردی انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان، کابل.
- ۲۷۰) مصمم، پرویز، (۳۱ اسد ۱۳۹۶)، جوانان و افراط‌گرایی در افغانستان، روزنامه اطلاعات روز.
- ۲۷۱) نواندیش، الیاس، (۲۰ قوس ۱۳۹۵)، چرا باید بابت گسترش افراط‌گرایی در افغانستان نگران باشیم؟، روزنامه اطلاعات روز.
- ۲۷۲) ویلکاکس، لیرد، (۱۳۸۲)، افراط‌گرایی سیاسی چیست؟، ترجمه: فیروزه مهاجر، کتاب توسعه، شماره ۱۴.
- ۲۷۳) ابوطالبی، عباس، شکوری، ابوالفضل (۱۳۹۷) نقش مدارس مذهبی دیوبندی در شکل‌گیری افراط‌گرایی دینی (مطالعه موردی؛ مبانی فکری جنبش طالبان) مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی، سازمان فرهنگ، و ارتباطات اسلامی، سال چهارم شماره هشتم.
- ۲۷۴) سینائی، وحید، اکبری، علی صادق (۱۳۹۳) تأثیر جمعیت علمای اسلام در پاکستان بر طالبان افغانستان، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره هفتم، شماره یکم.
- ۲۷۵) آریا، سروش (۱۳۸۹) گرفتار در زنجیره خشم، نشرات صدر چاپ اول.
- ۲۷۶) بریگادیر، محمد یوسف، ادکین، مارک، تلک خرس یا «حقایق پشت پرده جهاد در افغانستان» مترجم: آسمایی، محمد قاسم، نشر الکترونیکی.
- ۲۷۷) بغیری، علی (۱۳۹۹) بررسی رابطه فقر با خشونت و افراط‌گرایی: بررسی موردی گروه تکفیری جهادی، فصلنامه صلح پژوهی اسلامی، سال اول، شماره اول، ۱۳۹۹

- ۲۷۸) بهاری، بهنام، شیخ احمد، مهدی بخشی، و هاب پور، پیمان (۱۳۹۲). بررسی تاثیر مدرنیسم در به وجود آمدن بنیادگرایی اسلامی (مطالعه موردی نووهایسیم) دو فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام سال دوم، شماره ۵.
- ۲۷۹) بیدالله خانی، آرش، احمدی، حمید، باقیان زارچی، مرتضی (۱۳۹۱). بازتاب سیل ۲۰۱۰ پاکستان بر افراط‌گرایی (۱۳۹۵) فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال سوم، شماره نهم.
- ۲۸۰) پرچکانی، زهره، تحلیل ژئوپلیتیک فقر و نابرابری اقتصادی در سیستان و بلوچستان و تاثیر آن بر افراط‌گرایی و امنیت ملی، نهمین انجمن ژئوپلیتیک ایران و اولین همایش انجمن جغرافیا و بر نامه ریزی مناطق مرزی ایران.
- ۲۸۱) جمالی، جواد (۱۳۹۰). افراط‌گرایی در پاکستان، انتشار اندیشه سازان نور، تهران.
- ۲۸۲) نصری، حامد رضا، احسان، جعفری فر (۱۴۰۰). رابطه بحران اقتصادی و رشد حرکت‌های افراطی: مورد مجارستان، مطالعات اقتصادی سیاسی بین‌الملل، دوره چهارم، شماره اول.
- ۲۸۳) خسروی، غلام رضا (۱۳۸۵). مواجهه غرب و اسلام سیاسی در دوره معاصر (چیستی و چرایی آن)، علوم سیاسی سیزده هم، شماره اول.
- ۲۸۴) دریفوس، رابرت (۲۰۰۷). بازی شیطانی، مترجم: فریدون، گلانی.
- ۲۸۵) دهدار، مجتبی، ارباب، اسماعیل (۱۳۹۹). نقش نخبگان و دانشگاهیان در مقابله با افراط‌گرایی، ماهنامه آفاق علوم انسانی، سال چهارم، شمار سی و نهم.
- ۲۸۶) سید مهدی، ساداتی نژاد (۱۳۹۵). نقش ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری جریان‌های افراطی در جهان اسلام (مطالعه موردی القاده و داعش، فصل نامه اندیشه سیاسی در اسلام، شماره هفتم.
- ۲۸۷) شهوند، شهرداد (۱۳۹۰). اشغال نظامی افغانستان و گسترش افراط‌گرایی فرقه ای در پاکستان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۲۸۸) شیخ حسینی، مختار (۱۳۹۶). زمینه‌های فکری-سیاسی خشونت‌گرایی در جهان اسلام معاصر، رساله دکتری، قم، دانشگاه باقر العلوم.
- ۲۸۹) شیخ حسینی، مختار (۱۳۹۷). محرومیت‌های سیاسی اجتماعی بستر جامعه شناختی افراط‌گرایی معاصر، فصل نامه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم، سال بیست و یکم، شماره هشتاد و سوم.
- ۲۹۰) علی‌خانی، علی‌اکبر (۱۳۹۳). اسلام بر دو راهی خشونت و مسالمت ریشه‌یابی تفسیرهای غیر مسالمت‌آمیز از اسلام، پژوهش نامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره دوم.
- ۲۹۱) عمویی، حامد، خانی، الهام (۱۳۹۵). عوامل موثر بر شکل‌گیری افراط‌گرایی سلفی در جهان اسلام، فصل نامه اندیشه سیاسی در اسلام، شماره، دهم، سال اول.
- ۲۹۲) میر احمدی، منصور، ولدبگی، علی‌اکبر (۱۳۹۳). جریان‌های سلفی؛ از انتقاد تا افراط‌گرایی، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره دوم.

- ۲۹۳) نوروزی، رضا علی، نصرتی هشتی، کمال، خاتمی، مصطفی، متقی، زهره (۱۳۹۴) بررسی رابریابته بین جو دانشگاه و انگیزش تحصیلی دانشجویان (ارتباطی، مشارکتی، دانشجو محور، معنوی) (مورد مطالعه دانشجویان دانشگاه اصفهان)، فرهنگ در دانشگاه اسلامی ۱۴ سال، پنجم، شماره اول.
- ۲۹۴) هاشمی ف. م (۱۳۸۷) مهار منطقه ای تروریسم، راهبرد نو محافظه کاران آمریکا برای مهار بنیاد گرایي در عربستان، پاکستان و ترکیه، نشریه چیستان، سال بیست و ششم.
- ۲۹۵) گنجینه معارف (۱۳۸۵) قابل دسترس: <https://hawzah.net/fa>
- ۲۹۶) من افغانستانم، اطلاعات روز (۱۳۹۶) قابل دسترس: <https://www.etilaatroz.com>
- ۲۹۷) مهدی‌زاده، کابلی (۱۳۸۸) «سازمان القاعده» قابل دسترس: <http://database-aryana-en-cyclopaedia.blogspot.com>
- ۲۹۸) نواندیش، الیاس (۱۳۹۵) چرا بایت از گسترش افراط‌گرایی در افغانستان نگران باشیم؟ قابل دسترس: <https://am.af/extremism-factors-and-solutions>
- ۲۹۹) وال استریت ژورنال (۱۴۰۰) قابل دسترس: <https://www.wsj.com>
- ۳۰۰) حاتم، حسینی (۱۳۹۲)، جمعیت‌شناسی اقتصادی اجتماعی و تنظیم خانواده؛ همدان، انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.
- ۳۰۱) حریری اکبری، محمد (۱۳۸۷)، مدیریت توسعه، تهران، انتشارات نی.
- ۳۰۲) ساعی، احمد (۱۳۸۹)، توسعه در مکاتب متعارض، تهران، انتشارات قوس.
- ۳۰۳) سو، اولوین.ی (۱۳۹۷)، تغییر اجتماعی و توسعه (مروری بر نظریه های نوسازی، وابستگی و نظام جهانی) مترجم: حبیبی مظاهری، محمود، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، چاپ دهم.
- ۳۰۴) فردوس، محمدیاسین (۱۳۹۴)، توسعه پایدار، تهران.
- ۳۰۵) کمالی، اسحق (۱۳۸۷)، ابعاد توسعه، بی‌جا، بی‌نا.
- ۳۰۶) کوثری، فرامرز (۱۳۹۵)، جامعه‌شناسی جنک، تهران.
- ۳۰۷) لهستانی‌زاده، عبدالعلی (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی توسعه، تهران انتشارات دانشگاه پیام نور.
- ۳۰۸) مهدوی، محمد (۱۳۹۲)، هیدرولوژی کاربردی، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۰۹) امیری بورخانی، محبوبه؛ خالدیان، محمدرضا، اشرف زاده، افشین، شاه نظری، علی (۱۳۹۵)، بررسی تغییرات زمانی و مکانی و شوری آبهای زیرزمینی استان یزد با استفاده از روش زمین آماری کریجینگ شاخص، اکو هیدرولوژیکی، دوره ۳، شماره ۳.
- ۳۱۰) یوسفی، علی؛ صادق، خلیلیان و بلالی، حمید (۱۳۹۰)، بررسی اهمیت راهبردی منابع آب در اقتصاد ایران با استفاده از الگوی تعادل عمومی، نشریه: اقتصاد و توسعه کشاورزی (علوم و صنایع کشاورزی) جلد ۲۵، شماره ۱ صص ۱۰۹-۱۲۰.
- ۳۱۱) آژانس اطلاعاتی باخت (۱۳۹۶)، آب‌های افغانستان سرمایه‌ی که هدر می‌رود، قابل مشاهده تا <https://bakhtarnews.af/dr> ۱۳۹۹-۱۲-۱۹

- ۳۱۲) سایت دویچه ولی دری (۲۰۲۰)، یک تحقیق تازه: ۶۵ درصد افغان‌ها از دسترسی به انرژی برق محروم‌اند، قابل مشاهده تا ۱۹-۱۲-۱۳۹۹، <https://www.dw.com/fa-af>
- ۳۱۳) سایت روزنامه ۸ صبح (۱۳۹۶)، افغانستان ۹۰ درصد واردات و ۱۰ درصد صادرات دارد، قابل مشاهده تا ۱۹-۱۲-۱۳۹۹، <https://am.af/afghanistan-has-90-of-imports-and-10-of-exports>
- ۳۱۴) سایت خبرگزاری جمهور (۱۳۹۷) افغانستان سالانه به ارزش ۳۰۰ میلیون دلار انرژی برق خریداری می‌کند/.....، قابل مشاهده تا ۱۹-۱۲-۱۳۹۹، <http://www.jomhornews.com/fa/>، news/۱۱۲۴۵۵
- ۳۱۵) سلیمانی، غلامرضا و نصری، سپیده سادات، (۱۳۹۶)، مروری بر مدل‌های ارزیابی عملکردی مالی شرکت‌های سرمایه‌گذاری، پژوهش‌های حسابداری.
- ۳۱۶) حسن زاده، دکتر علی و احمدیان، اعظم، (۱۳۸۹)، اثر توسعه بازار بورس بر رشد اقتصادی، تهران.
- ۳۱۷) دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، (۱۳۹۵) مبانی اقتصاد اسلامی، تهران، انتشارات سمت.
- ۳۱۸) شهرآبادی، دکتر ابوالفضل و بشیری، ندا، (۱۳۸۹)، مدیریت سرمایه‌گذاری در بورس اوراق بهادار، کانال بایگانی فایل‌های حسابداری، حسابرسی مالیاتی و مقالات.
- ۳۱۹) روستا، دکتر احمد؛ ونوس، دکتر داور و ابراهیمی، دکتر عبدالحمید، مدیریت بازاریابی، (۱۳۹۵)، تهران، انتشارات سمت.
- ۳۲۰) نادعلی، دکتر محمد؛ رسولی، معصومه؛ سلطان‌العلمایی، سیدمحمدهادی؛ حاجی‌دولابی، هدی و نصیری، سمیرا، (۱۳۹۶). تعامل بازار پول و سرمایه در اقتصاد ایران، فصلنامه روند، سال بیست و چهارم، شماره ۷۷.
- ۳۲۱) سعید، مهدی کمالی (۱۳۹۸). (۱۳۹۸) مقدمه‌ای بر اصول بازرگانی، تهران: انتشارات لبخند دانش.
- ۳۲۲) سلیمانی، رضا، (۱۴۰۰)، مبانی مدیریت سرمایه‌گذاری، www.perspective.rozblog.com
- ۳۲۳) عبداللهی، مهدی، (۱۳۹۴)، سرمایه‌گذاری و چالش‌های بازارهای مالی در بخش کشاورزی، تهران، روند.
- ۳۲۴) فریدمن، میلتن، (۱۳۸۰)، سرمایه‌داری و آزادی، تهران، نشر نی.
- ۳۲۵) دفتر روابط برنامه رقابت‌پذیری یوروآسیا، (۱۳۸۹)، توسعه سکتور خصوصی و پالیسی‌های کارآفرینی در افغانستان، وروآسیا.
- ۳۲۶) بازرگان، عبدالعلی. (۱۳۶۳). آزادی در قرآن: انتشارات قلم.
- ۳۲۷) مطهری، مرتضی. (۱۳۷۹). گفتارهای معنوی. قم: انتشارات صدرا.
- ۳۲۸) دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا تهران: موسسه دهخدا.
- ۳۲۹) طباطبایی مومنی، منوچهر. (۱۳۷۰). آزادی‌های عمومی و حقوق بشر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- ۳۳۰) جواد آملی، عبدالله. (۱۳۷۷). فلسفه حقوق بشر. قم: موسس نشر اسراء.
- ۳۳۱) نوروزی، محمد جواد. (۱۳۸۰). نظام سیاسی. قم: انتشارات موسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی.
- ۳۳۲) صفار، محمدجواد. (۱۳۷۷). آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- ۳۳۳) کوهستانی، محمد انوار. (۱۳۹۶). نظام سیاسی: کتابخانه الکترونیکی امین.
- ۳۳۴) الغامدی، عبداللطیف. (۱۳۹۴). حقوق بشر در اسلام: سایت عقیده.
- ۳۳۵) حسین زاده، امیر (۱۳۸۷)، فرصت‌ها و چالش‌های هیدروپلیتیک ایران و افغانستان در حوضه هلمند، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.
- ۳۳۶) لطفی، حیدر (۱۳۹۴)، تحلیل ژئوپلیتیکی روابط افغانستان و ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه خراسان بزرگ، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۳۳۷) یزدان پناه، کیومرث و همکاران (۱۳۹۸)، تحلیل راهبردی عوامل داخلی اثر گذار بر کشور افغانستان مبتنی بر استدلال‌های ژئوپلیتیکی، فصلنامه علمی- پژوهشی نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی سال دوازدهم، شماره اول.
- ۳۳۸) حافظ نیا، محمدرضا، دکتر پیروز مجتهدزاده و جعفر علی زاده (۱۳۹۷)، هیدروپلیتیک هلمند و تاثیر آن بر روابط سیاسی ایران و افغانستان، دانشگاه تربیت مدرس.
- ۳۳۹) جواد آملی، عبدالله (۱۳۸۱)، تفسیر موضوعی قرآنکریم: صبرورت و سیرت انسان در قرآن، ج ۱۴، ۲، قم: اسراء
- ۳۴۰) شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۶۴)، تفسیر القرآنکریم، به کوشش و تصحیح محمد خواجوی، ج ۷، قم: بیدار.
- ۳۴۱) علیخانی، علی اکبر (۱۳۸۰) «آزادی انسان از دیدگاه قرآن»، آنچه برای تو خواستم یا بهترین مقالات، ترجمه نورالدین شریعتمداری، قم: دارالکتاب.
- ۳۴۲) صدر، سید موسی (۱۹۶۷م)، «در باره اسلام و کرامت انسان»، مجله عرفان، لبنان.
- ۳۴۳) میراجمدی، منصور (۱۳۸۰)، «مفهوم آزادی در قرآن»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۵.
- ۳۴۴) حقپال، نصرت الله (۱۸۰۲)، آزاد که اسیر افغانستان؟ د لاسرسی وړ: <https://www.nunn.az/asia/127339/>
- ۳۴۵) رسولی، محمد عارف (۱۷۰۲)، د ملتونو خپلواکی څن‌که تلپاتې او بشپړې پری؟ د لاسرسی وړ: <https://taand.com/main/?p=95086>
- ۳۴۶) همت، حشمت الله (۲۰۰۲)، د خپلواکۍ ارزښت، د لاسرسی وړ: <https://www.nunn.az/asia/171050/>
- ۳۴۷) صاحب زاده، عابد محبوب (۱۷۰۲)، په اسلام کې د عقیدې استقلالیت او آزادی، د لاسرسی وړ: <https://www.wasiweb.com>

- ۳۴۸) احمدی، میرهارون. (۱۳۹۱). جغرافیای فزیک افغانستان. کابل: انتشارات نامی
- ۳۴۹) اقرار، محمد نعیم. (۱۳۸۶). مطالعه اثرات ناگوار خشکسالی بالای ذخایر آب های زیر زمینی حوزه کابل. کابل: انتشارات پوهنتون کابل.
- ۳۵۰) امامی، ح، سمیعی. (۱۳۹۲). حفاظت اکولوژی و پدیده جهانی تغییر اقلیم. مدیریت، چالش ها سازش های آینده. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۵۱) تنیوال، محمد ظریف، حمیدالله، آدینه. (۱۳۸۶). (بررسی جهیل های افغانستان به شکل عموم و بطور خاص بند امیر). علم و فن کابل. انتشارات: پوهنتون کابل.
- ۳۵۲) ثبوتی، یوسف. (۱۳۹۰). زمین گرم/ ارمغان قرن بیست و یکم. تهران: انتشارات دانشگاه تحصیلات تکمیلی علوم پایه.
- ۳۵۳) حبیب، حبیب الله. (بهار ۱۳۹۷). تغییر اقلیم. کابل: انتشارات عازم.
- ۳۵۴) ذولفقاری، حسن. (۱۳۹۱). مبانی محیط زیست. چاپ دوم، کرمانشاه: انتشارات دانشگاه رازی.
- ۳۵۵) صدیقی، محمد قاسم. (۱۳۸۷). تغییرات اقلیم در افغانستان، علم و تکنالوژی. کابل: انتشارات مجله علمی پوهنتون پوختنیک کابل.
- ۳۵۶) ملکیار، غلام محمد. (۱۳۹۶). آلودگی هوا و تدابیر کاهش آن. کابل: انتشارات اطلاعات و ارتباط عامه (اداره ملی حفاظت محیط زیست).
- ۳۵۷) نجف، محمد ابراهیم. (۱۳۹۳). هایدرولوجی و جیولوجی انجنیری. کابل: انتشارات پوختنیک کابل.
- ۳۵۸) یاسا، غلام سخی. (۱۳۹۱). انکشاف ساحات آبیاری در ولایات سرپل، جوزجان و فاریاب. جوزجان: انتشارات مجله عملی پوهنتون جوزجان.
- ۳۵۹) میجلی، جیمز (۱۳۷۸)، رفاه اجتماعی در جهان، ترجمه‌ی محمدتقی جغتایی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه علوم بهزیستی و توان بخشی.
- ۳۶۰) ۲. فیتز پتریک، تونی (۱۳۸۳)، نظریه‌ی رفاه، ترجمه‌ی هرمز همایون پور، چاپ دوم، تهران: گام نو.
- ۳۶۱) آل کجیاف، ح. (۱۳۹۰). روش تحقیق در علم حقوق (با تأکید بر پایان‌نامه نویسی). تهران: انتشارات جنگل.
- ۳۶۲) بحرانی، م. (۱۳۸۴). اسلام و دموکراسی در اندیشه سیاسی یوسف قرضاوی. دو فصلنامه پژوهش علوم سیاسی (شماره اول)، ۱۳۱ - ۱۵۰.
- ۳۶۳) برلین، آ. (۱۳۸۰). چهار مقاله در باره آزادی. (م. موحد، مترجم) تهران: خوارزمی.
- ۳۶۴) بیات، ع. (۱۳۸۱). فرهنگ واژه‌ها. قم: موسسه اندیشه و فرهنگ.
- ۳۶۵) پاتریک، ف. (۱۳۸۱). نظریه رفاه. (ه. همایون پور، مترجم) تهران: انتشارات موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی و گام نو.

- ۳۶۶) پارسی، ف.، فرخ‌وندی، ا. (۱۳۹۴). واکاوی مفاهیم اخلاقی؛ آزادی، مسئولیت و نوع دوستی در مکتب رفاه اجتماعی. فصلنامه علمی ترویجی اخلاق (سال پنجم، شماره نوزدهم)، ۱۵۹ - ۱۸۴.
- ۳۶۷) حیاتی، ع. (۱۳۸۷). روش تحقیق در علم حقوق. تهران: انتشارات میزان.
- ۳۶۸) حیدرپور، م.، ملکی، ب. (۱۳۹۸). آسیب شناسی و راهکارهای ارتقاء سیاستگذاری تأمین اجتماعی در ایران (۱۳۷۶ - ۱۳۹۶). فصلنامه مطالعات مدیریت و حسابداری (دوره ۵، شماره ۱)، ۱۳۷ - ۱۵۸.
- ۳۶۹) دهخدا، ع. (بی‌تا). لغت نامه دهخدا (جلد ۲). مشهد: بی‌جا.
- ۳۷۰) سن، آ. (۱۳۷۷). اخلاق و اقتصاد. (ح. فشارکی، مترجم) تهران: موسسه نشر و پژوهش شیرازه.
- ۳۷۱) شاهین، م.، نازاریان، س.، محجوب، ع. (۱۳۹۶). بررسی سرمایه اجتماعی و رفاه اجتماعی در رابطه‌ی دولت و ملت ایران معاصر. سیاست متعالیه (سال پنجم، نوزدهم)، ۱۳۵ - ۱۵۴.
- ۳۷۲) صفری‌شالی، ر.، مهدی‌زاده اردکانی، م. (۱۳۹۶). بررسی میزان احساس برخورداری از رفاه اجتماعی و عوامل مؤثر بر آن (مطالعه در بین شهروندان شهر اردکان). فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه توسعه اجتماعی (سال هشتم، شماره ۳۰)، ۱۷۶ - ۲۲۴.
- ۳۷۳) طباطبایی، م. (۱۳۷۵). تفسیر المیزان (جلد ۴). (س. موسوی، مترجم) بی‌جا: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۳۷۴) علی‌زاده، م. (۱۳۹۵). بررسی و مقایسه رابطه آزادی و امنیت در اندیشه سیاسی توماس هابز و جان لاک. دو فصلنامه هستی و شناخت (جلد ۳، شماره ۲)، ۸۵ - ۱۰۶.
- ۳۷۵) متوسلی، م.، دباغی، ح.، عباسی، ا. (۱۳۹۶). الگوی نظری توانمندسازی فردی و جمعی به مثابه‌ی آزادی با تأکید بر دیدگاه‌های کانت و آمارتیاسن. فصلنامه توسعه محلی (روستایی-شهری) (دوره نهم، شماره ۱)، ۱۵ - ۲۷.
- ۳۷۶) معین، م. (۱۳۸۲). فرهنگ فارسی معین. تهران: نشر زرین.
- ۳۷۷) منتسکیو، ش. (۱۳۹۱). روح القوانين؛ به انضمام درآمدی بر روح القوانين (جلد ۱). (ع. مهدی، مترجم) تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۳۷۸) نیاورانی، ص.، ایزدی، ا. (۱۳۹۷). جایگاه حق بر حداقل رفاه اجتماعی در نظام بین‌المللی حقوق بشر. مجله حقوقی بین‌المللی (شماره ۵۹)، ۱۷۱ - ۲۰۴.
- ۳۷۹) قرآن الکریم و احادیث نبوی (ص).
- ۳۸۰) قانون حمایت از مستهلک، وزارت صنعت و تجارت، کابل، افغانستان.
- ۳۸۱) مواد آموزشی از مستهلکان. وزارت صنعت و تجارت، کابل، افغانستان.
- ۳۸۲) رضوانی، امین (۱۳۸۶). حمایت از مستهلک، چاپ اول، ناشر: فصل نامه کاتب.
- ۳۸۳) رحمی، پوهنمل عصمت‌الله، پوهنمل حبیب‌الله نیازی، پوهنمل مریم امین و پوهنیار نجیب‌الله حداد، حقوق مستهلکان و چگونگی رعایت آن، کابل: مطبوعه سحر، پروان.
- ۳۸۴) رسا، همایون (۱۳۹۴)، پالیسی ملی حمایت از مستهلک، وزارت صنعت و تجارت افغانستان.

- ۳۸۵) دوران، سید حسن (۱۴۰۰)، نقش حمایت از مستهلک در معیاری سازی مارکیت، وزارت صنعت و تجارت افغانستان.
- ۳۸۶) قانون اساسی افغانستان، کابل: مطبوعه بهیر، سال ۱۳۸۴.
- ۳۸۷) قانون حمایت از حقوق مصرف کنندگان، ایران: مطبوعه وزارت تجارت، سال ۱۳۷۸
- ۳۸۸) کود جزا افغانستان. جریده رسمی، کابل: مطبوعه دولتی، ۱۳۹۶.
- ۳۸۹) قانون منع احتکار، جریده رسمی، کابل مطبوعه دولتی، ۱۳۸۹.
- ۳۹۰) اساسات حمایت از مستهلک، وزارت صنعت و تجارت (۲۰۲۱)، کابل افغانستان.
- ۳۹۱) قانون مقررہ تنظیم اعلانات تجارتي اجناس و خدمات، جریده رسمی، کابل مطبوعه دولتی، ۱۴۰۰.
- ۳۹۲) موتمنی، منوچهر طباطبایی (۱۳۸۲)، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۳۹۳) نصرتی نژاد، دکتر فرهاد (۱۳۹۸)، عدالت و رفاه اجتماعی، تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- ۳۹۴) حق جو، ناصر (۱۳۸۱)، رفاه اجتماعی و توسعه؛ مروری بر کاربرد برخی نهادهای حمایتی در ایران، فصلنامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی، شماره دوم.
- ۳۹۵) محمد جواد زاهدی، ملیحه شیبانی، پروین علی پور (۱۳۸۸)، رابط سرمایه اجتماعی با رفاه اجتماعی، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال نهم، شماره ۳۲.
- ۳۹۶) زاهدی اصل، محمد رضا (۱۳۷۳)، مفاهیم رفاه اجتماعی، تهران: انتشارات سمت.
- ۳۹۷) ماکارو، دیوید (۱۳۷۸)، رفاه اجتماعی (ساختار و عملکرد)، ترجمه: محمد تقی جغتایی و فریده همتی، تهران: انتشارات دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- ۳۹۸) آمارتیا، سن (۱۳۹۱)، اندیشه عدالت، ترجمه: احمد عزیزی، نشر نی.
- ۳۹۹) آروین، ایوب، (۱۳۸۹)، رکن چهارم، چالش های آزادی بیان در افغانستان.
- ۴۰۰) احمدی، سید محمد صادق، ناصری، علی رضا، قاسم آبادی، علیرضا، (۱۳۹۵)، بررسی تطبیقی مجددیت های آزادی بیان در تلویزون.
- ۴۰۱) اعلامیه اسلامی حقوق بشر.
- ۴۰۲) اعلامیه حقوق بشر.
- ۴۰۳) تاپ، وکیل، (۱۴۰۰)، آزادی بیان چیست.
- ۴۰۴) جهرمی، علی بهادری، اسماعیل زاده موسوی، سید ابراهیم، (۱۳۹۲)، نگاهی به آزادی، راهکار های تامین و محدودیت های آن در سیره امیر المومنین.
- ۴۰۵) خسرو شاهی، حبیب صبوری، (۱۳۹۴)، آزادی بیان و چالش های فراروی آن.
- ۴۰۶) رحمانی، محمد قاسم، (۱۳۹۳)، حقوق رسانه های همگانی، انتشارات حامد رسالت، کابل، افغانستان.

- ۴۰۷) سودمندی، عبدالمجید، (۱۳۹۵)، اجزای حق آزادی بیان در نظام بین‌المللی حقوق بشر.
- ۴۰۸) ملکوتی، سید حسین، ناصری، علیرضا، آبادی، مرتضی قاسم، (۱۳۹۵)، محدودیت‌های آزادی بیان در اعلامیه اسلامی حقوق بشر با رویکرد به اسناد بین‌المللی.
- ۴۰۹) محمدی، فریده، (۱۳۹۵)، محدودیت‌های آزادی بیان در اسلام.
- ۴۱۰) منشور سازمان ملل متحد.
- ۴۱۱) میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی.
- ۴۱۲) کنوانسیون اروپایی حقوق بشر.
- ۴۱۳) هدایت، محمد، (۱۳۹۶)، رسانه‌های افغانستان و چالش‌های آزادی بیان.
- ۴۱۴) بختیاری، حمیده (۱۳۹۷) حق دسترسی به اطلاعات در قوانین بین‌المللی و داخلی افغانستان، ماهنامه حقوق بشر، شماره سوم.
- ۴۱۵) حیدری، مختار حسین (۱۳۹۶) حقوق بشری و چالش‌های آن، نشر واژه- کابل
- ۴۱۶) رضوانی، سیدحسین (۱۳۹۵) حق آزادی بیان و مسئولیت‌های بین‌المللی کشورها در قبال آن، فصلنامه سیاست خارجه
- ۴۱۷) زکی، حفیظ الله (۱۳۹۶) حق دسترسی به اطلاعات، چالش‌ها، روزنامه افغانستان ما، بخش مقالات
- ۴۱۸) طباطبایی، موتمنی (۱۳۸۸) آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، تهران، دانشگاه تهران
- ۴۱۹) عباسی، بیژن (۱۳۹۰) حقوق بشر و آزادی بنیادین، چاپ اول، انتشارات دادگستر
- ۴۲۰) قاری سید قاطمی، محمد (۱۳۸۹) حقوق بشر در جهان معاصر، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش حقوقی.
- ۴۲۱) قاضی‌زاده، علی اکبر (۱۳۸۶) اخلاق روزنامه‌نگاری، کتابخانه ملی ایران، موسسه نشراتی رنامه ایران
- ۴۲۲) کاتوریان، ناصر (۱۳۸۲) آزادی، اندیشه و بیان
- ۴۲۳) مک کوئین، دیوید؛ راهنمای شناخت تلویزیون، فاطمه کرم‌علی و دیگران، تهران، اداره کل پژوهش‌های سیما، ۱۳۸۴، ص ۲۵.
- ۴۲۴) میرعلی اصغر اکبرزاده عضو فدراسیون رسانه‌ها و خبرنگاران افغانستان در یک مصاحبه اختصاصی.
- ۴۲۵) حسرت، محمد حسین و رضوانی، سید روح الله (۱۳۹۲)، مطالعات صلح و منازعه و آموزش صلح. چاپ کابل.
- ۴۲۶) دهخدا، علی اکبر. لغتنامه دهخدا. نشر الکترونیکی.
- ۴۲۷) صارم، مرتضی (۱۳۹۳)، راهنمای آموزشی صلح پروری، کابل، نشر مرکز تعلیمی زنان افغان.
- ۴۲۸) عثمانی، علی احمد (۱۳۹۸). حکومت داری در ابعاد کوچک، هرات، نشر انتشارات احراری.

- ۴۲۹) وفایی زاده، محمد و دیگران (۱۳۹۵)، بررسی گفت‌وگوهای صلح صلح در افغانستان در چهار دهه گذشته، کابل، نشر انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- ۴۳۰) فلسفی، هدایت الله (۱۳۸۶)، صلح جاویدان و حکومت قانون. تهران. فرهنگ نشر نو.
- ۴۳۱) فصیحی، محمد حسین (۱۳۸۹). نقش عالمان و دانشمندان مسلمان در ایجاد وحدت اسلامی، فصلنامه شفاء، شماره یازدهم و دوازدهم، کابل. انتشارات موسسه فرهنگی - خدماتی ثقلین.
- ۴۳۲) گروهی از پژوهشگران حقوق بشر (۱۳۹۱)، مشارکت زنان در تصمیم‌گیری و مذاکرات صلح، کابل، نشر گروه تحقیق و دفاع از حقوق بشر.
- ۴۳۳) رفیعی، حسین و بختیاری جامی، محسن. (۱۳۹۳)، چالش‌های صلح در افغانستان. منتشر شده در فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۸.
- ۴۳۴) برنده‌گی، بدری (۱۳۸۹)، نسیت یا اطلاق آزادی بیان به‌عنوان یکی از مولفه‌های حقوق بشر در مبانی اسلامی و غرب، مجله حقوق بشر، جلد پنجم، شماره ۲.
- ۴۳۵) جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، آزادی بیان، مجله پاسدار اسلام، شماره ۲۸۳، بی‌جا.
- ۴۳۶) حسینی کارنامی، سید حسین (۱۳۹۳)، آزادی عقیده و آزادی بیان با تکیه بر واکاوی تفسیر آیه لا اکراه فی الدین، پژوهشنامه معاف قرآنی، سال پنجم، شماره ۱۹.
- ۴۳۷) طیبی، محمدشریف، (بی‌تا)، منطق آزادی و برابری با توجه به اسناد حقوق بشری، بی‌جا.
- ۴۳۸) عارفی، عبدالحمید (۱۳۹۶)، آزادی بیان و محدودیت‌های آن، روزنامه افغانستان ۲۵ ثور ۱۳۹۶.
- ۴۳۹) عبداللهی، جوانمیر (۱۳۸۶)، بررسی تطبیقی حق آزادی بیان از دیدگاه اسلام و اسناد بین‌الملل، تهران، نشر احسان.
- ۴۴۰) فاطمی، سید محمدقاری (۱۳۸۸)، حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر دوم، چ ۱، تهران، نشر شهردانش.
- ۴۴۱) هاشمی، سیدمحمد (۱۳۷۹)، حقوق اساسی، ج ۱، تهران، نشر دادگستر، چ ۴.
- ۴۴۲) قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲
- ۴۴۳) قانون رسانه‌های همگانی مصوب ۱۳۸۸
- ۴۴۴) کُد جزا مصوب ۱۳۹۶
- ۴۴۵) اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ میلادی
- ۴۴۶) کنوانسیون حقوق مدنی - سیاسی مصوب ۱۹۶۶ میلادی
- ۴۴۷) اعلامیه اسلامی حقوق بشر قاهره مصوب ۱۹۹۰ میلادی.
- ۴۴۸) حمیدی و دیگران، دکتور عبدالباری (۱۳۹۰). نقش علمای دین و بزرگان قومی در تقویت روند صلح، هرات: نشر قدس
- ۴۴۹) گروهی از نویسندگان (۱۳۹۴). درسنامه آموزش مطالعات صلح و حل منازعه. کابل، موسسه تحصیلات عالی گوهر شاد، مرکز صلح.
- ۴۵۰) صارم، مرتضی (۱۳۹۳). راهنمای آموزشی صلح‌پروری. کابل، نشر مرکز تعلیمی زنان افغان.

- ۴۵۱) سرفراز، محمد (۱۳۹۰). جنبش طالبان از ظهور تا افول. تهران، انتشارات سروش.
- ۴۵۲) حسرت، محمد حسین و رضوانی، سید روح‌الله. (۱۳۹۲). مطالعات صلح و منازعه و آموزش صلح. چاپ کابل.
- ۴۵۳) معین، محمد (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی یک جلدی. تهران.
- ۴۵۴) کسالی، علی رضا. روند صلح سازی در افغانستان: رویدادها و تحلیل‌ها، قابل دسترس: <http://www.basirmebah.blogfa.com/post-9.aspx>
- ۴۵۵) مطهری، مرتضی. نظام حقوق زن در اسلام، تهران، صدرا، چ‌چهل و ششم، ۱۳۸۶
- ۴۵۶) مهدوی، جعفر. جامعه‌شناسی سیاسی طالبان، کابل، انتشارات سعید، چ اول، ۱۳۹۳
- ۴۵۷) هاشمی، سید محمد. حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی، تهران، نشر میزان، چ دوم، ۱۳۹۱
- ۴۵۸) برهانی، محمدجواد. ویژه طالبان، کابل، نشریه علمی-تخصصی بنیاد اندیشه، چ اول، ۱۳۹۸
- ۴۵۹) اخلاقی، غلام سرور. اسلام و نقش اجتماعی زنان، کابل، انتشارات کاتب، چ اول، ۱۳۹۳
- ۴۶۰) اوریاخیل، سپوژمی و دیگران. راهی به سوی صلح، کابل، دهکده چاپ، چ اول، ۱۳۹۲
- ۴۶۱) قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی افغانستان، جریده رسمی شماره (۱۰۳)، ۱۳۸۲ هـ ش
- ۴۶۲) اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۹۴۸ م
- ۴۶۳) اعلامیه اسلامی حقوق بشر، مصوب ۱۴۱۱ هـ ق
- ۴۶۴) اعلامیه محو خشونت علیه زنان مجمع عمومی ملل متحد، مصوب ۱۹۹۳ م
- ۴۶۵) کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب ۱۹۷۹
- ۴۶۶) موسوی نیا، سید رضا، طاهایی، سید جواد. رویکرد کلاسیک و نقد نظریه مدرن صلح، فصلنامه دولت-پژوهی، شماره ۱۳، ۱۳۹۷
- ۴۶۷) جلالی، محمد. حقوق سیاسی زنان از منظر اسلام و اسناد بین‌المللی حقوق بشر، فصلنامه علمی-پژوهشی زن و فرهنگ، شماره ۱۵، ۱۳۹۲
- ۴۶۸) تی، تی، باتومور، (۱۳۷۰) جامعه‌شناسی، ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسینی
- ۴۶۹) کلجانی، تهران، نوشته انتشارات امیر کبیر .
- ۴۷۰) قرانکریم، سوره بقره آیه ۲۰۸
- ۴۷۱) محمدی، الف، (۱۳۹۹ ، ۲۳ میزان)، صلح اجتماعی وثبات اقتصادی، برگرفته از: <http://www.dailyafghanistan.com>
- ۴۷۲) ثبات اقتصادی - پرتال جامع علوم انسانی، (۱۳۸۷ ، بهار) .بر گرفته از: <http://ensani.ir>
- ۴۷۳) فرزام، ر، (۱۳۹۹ ، ۱۷ سنبله) ، ثبات اقتصادی . بر گرفته از: <https://8am.af>
- ۴۷۴) جعفری، فاطمه، (۱۳۹۵). مشارکت سیاسی زنان در افغانستان. چاپ اول، کابل: انتشارات دانشمند.
- ۴۷۵) رضایی، صدیقه، (۱۳۹۵). زنان افغانستان؛ مشارکت، توسعه، چاپ دوم، کابل: انتشارات خراسان قدیم.

- ۴۷۶) رضایی، صدیقه، (۱۳۹۵). آسیب شناسی اجتماعی زنان افغانستان، چاپ دوم، کابل، انتشارات خراسان قدیم.
- ۴۷۷) السادات الزاهدی، شمس، (۱۳۸۶). زن و توسعه، چاپ دوم، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۴۷۸) شمس الدین، محمد مهدی، (۱۳۸۵). زن در سیاست و اجتماع، چاپ اول، کابل: مطبوعه بلخ.
- ۴۷۹) فرهنگ، میر محمد صدیق، (۱۳۷۴). افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ دوم، قم: انتشارات محمد وفائی.
- ۴۸۰) فرید، شهلا، (۱۳۸۴). جندر و حقوق، کابل: مطبوعه کمیسیون مستقل حقوق بشر.
- ۴۸۱) نظیری، شیرین، (۱۳۹۲). حقوق زن در گذر تاریخ، چاپ اول، کابل: انتشارات سعید.
- ۴۸۲) قانون اساسی افغانستان، (۱۳۸۳). شماره فوق العاده، جریده رسمی، شماره ۸۱۸.
- ۴۸۳) جعفری نحروزانی، مهرداد. (۱۳۷۶). بررسی میزان مشارکت سیاسی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد و عوامل موثر بر آن.
- ۴۸۴) زنجانی زاده، هما. (۱۳۸۱). مشارکت سیاسی زنان و عوامل اجتماعی موثر بر آن، چالش‌های نوین. فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، شماره ۱۹.
- ۴۸۵) مقصودی، مجتبی. غله دار، ساحره. (۱۳۹۰). مشارکت سیاسی زنان افغانستان در ساختار جدید قدرت پس از حادثه یازدهم سپتامبر. مطالعات روابط بین الملل، شماره ۱۷.
- ۴۸۶) محسنی، محمد آصف. (۱۳۹۱). زنان در افغانستان (فرصت‌ها و راهکارها). تهران: مرکز جهانی علوم انسانی.
- ۴۸۷) نیکبین، احمد ضیا. (۱۳۹۴). نقش زنان در جنبش‌های فکری و آزادی خواهی در افغانستان. کابل: مرکز منبع معلومات افغانستان (ACKU).
- ۴۸۸) گزارش مرکز پالیسی عامه افغانستان <http://appro.org.af>
- ۴۸۹) آریانفر، عزیز (۱۳۹۸)، ریشه‌های ناکامی و شکست پروژه‌های ملت سازی و دولت سازی در افغانستان، قابل دسترس: <https://t.me/Book۶۰۹/۸۱۲۸۷>
- ۴۹۰) بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، درس‌های دموکراسی برای همه، تهران: نگاه معاصر
- ۴۹۱) عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۱)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی
- ۴۹۲) عبدالملکی، سعید (۱۳۹۴)، روانشناسی سیاسی، تهران: دانشگاه پیام نور
- ۴۹۳) عجم‌اوغلو، دارون و جمیزای رابنسون (۱۳۹۳)، چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟، مترجمان: محسن میردامادی و محمد حسین نعیمی پور، تهران: مجاب
- ۴۹۴) محمدی، محمد (۱۳۹۷)، جمعیت جوانان و چالش‌های پیش روی دولت افغانستان، قابل دسترس: http://www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id=۱۴۶۳۵۸
- ۴۹۵) شریفی، صدرا (۱۳۹۸)، از میزان تحصیلات و سواد در کوبا شگفت زده می‌شوید، قابل دسترس: <https://www.rismoun.com/article>

- ۴۹۶) عرش، مقدر (۱۴۰۰)، زنان در افغانستان نیم پیکر جامعه نه؛ بل بیشتر از آن است، قابل دسترس: <https://t.me/NationsAnalysis/183>
- ۴۹۷) قربانی، احمد (۲۰۱۶) توسعه اقتصادی با رویکرد جنگ و توسعه نیافتگی در کشورهای اسلامی، تهران: نشر اندیشه روشن
- ۴۹۸) لشکری، محمد (۲۰۰۸) توسعه اقتصادی و برنامه ریزی، دانشگاه پیام نور: انتشارات پیام نور
- ۴۹۹) عجم اوغلو، ای. رابینسون، دارون، جیمز (۲۰۱۰) چرا ملت‌ها شکست می‌خورند، محسن میردامادی، محمد حسین نعیمی پور، تهران: مجاب
- ۵۰۰) بواز، دیوید (۲۰۰۹) مقدمه‌یی بر آزادی‌گرایی، ترجمه‌ی رضا اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی: انتشارات بهشتی
- ۵۰۱) گرامشی، آنتونیو (۱۹۹۷) دولت و جامعه مدنی، عباس میلانی، کتاب اختران: انتشارات جاجومی
- ۵۰۲) عبادی، جعفر (۲۰۱۱) منابع طبیعی، نهادها و رشد اقتصادی، کنفرانس علمی در مورد رشد اقتصادی، دانشگاه تهران
- ۵۰۳) کریمی، زهرا (۲۰۰۴) چند مقاله در زمینه موانع نهادی توسعه اقتصادی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی: نگاران شهر
- ۵۰۴) رودیک، هاسمن، دنی، ریکاردو (۲۰۰۴) توسعه اقتصادی به مثابه خود یابی، زهرا کریمی، مجلس شورای اسلامی: نگاران شهر.
- ۵۰۵) ابرگرایی، نیگلانس، استفان، هیل، برایان، ترنر، فرهنگ جامعه شناسی، مترجم حسین پویان، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۷.
- ۵۰۶) ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، القریشی البوالفداء، ج ۳، انتشارات مکتبه المعارف، البیروت، ۱۹۳۵.
- ۵۰۷) ارسطو، سیاست، مترجم حمید عنایت، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- ۵۰۸) بشیریه، حسین، مشارکت سیاسی زنان، مجموعه مقالات در سمینار مشارکت زنان، تهران، امور اجتماعی، استانداری تهران، ۱۳۷۲.
- ۵۰۹) سجادی، عبدالقیوم، مبانی فقهی مشارکت سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع) سال دوم، شماره هشتم، ۱۳۷۹.
- ۵۱۰) شاهسون، پریچهر، بررسی مقایسه‌ای مشارکت زنان، فصلنامه سیاسی-اقتصادی شماره ۱۶۳-۱۶۴، ۱۳۸۹.
- ۵۱۱) مصفا، نسرین، مشارکت سیاسی زنان در ایران، تهران، وزارت خارجه، ۱۳۷۵.
- ۵۱۲) کربلایی، محمدرضا (۱۳۸۸) گذار به دموکراسی؛ تجربه افغانستان چشم‌انداز ایران، ص ۵۹-۶۲.
- ۵۱۳) Dalton, Russell – (۲۰۰۷), *Afghans and Democracy, in the Asia*
- ۵۱۴) Foundation (State Building, Political process and Human
- ۵۱۵) Security in Afghanistan), ۱۳-۲۸

- ۵۱۶) کاشانی، سارا، (۱۳۷۷)، نقض حقوق زنان در افغانستان، مجله حقوق زنان، شماره ۲، کالیفرنیا، انتشارات و مطبعه میوند.
- ۵۱۷) دژبان، فریبا، (۱۳۷۹)، استراتژی‌های مقابله با خشونت‌ها علیه زنان، مجله حقوق زنان، شماره ۱۵.
- ۵۱۸) فریدمن، جین، (۱۳۸۱)، فمینیسم، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران، انتشارات آشیان.
- ۵۱۹) قاضی، ابوالفضل، (۱۳۸۶)، حقوق اساسی زن و نهادهای سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵۲۰) کربلایی، محمد رضا، (۱۳۸۱)، آینده سیاسی افغانستان، چشم انداز ایران، شماره ۱۲.
- ۵۲۱) احمدی، فاطمه، (۱۳۹۹)، بررسی وضعیت مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در کشور افغانستان، قابل دسترس:
- <http://ensani.ir/fa/article/447199>
- ۵۲۲) بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشرنی.
- ۵۲۳) بلوچ‌زاده، اجمل (۱۳۹۳)، نقش زنان در توسعه‌ی سیاسی، ویژه‌نامه توانایی و تنهایی "ویژه زنان" _ ضمیمه روزنامه اطلاعات روز، برگرفته از etlaatroz.com.
- ۵۲۴) پناهی، محمدحسین (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی مشارکت سیاسی زنان، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۵۲۵) هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سازمان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
- ۵۲۶) هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۹)، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه.
- ۵۲۷) گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی، تهران: نشر نی.
- ۵۲۸) کریمی، حمید، (۱۳۸۵)، حقوق زن، انتشار کانون اندیشه جوان
- ۵۲۹) مطهری، مرتضی، (۱۳۹۱)، زن و مسایل قضایی و سیاسی، انتشار صدر
- ۵۳۰) کلیف، تونی، (۱۴۰۰)، تاریخ سیاسی، انتشار افکار جدید
- ۵۳۱) نوری، فرهاد، (۱۳۹۸)، نقش زنان روستایی در سیاست و اقتصادی افغانستان، قابل دسترس در سایت <https://www.indepentpersion.com>
- ۵۳۲) فرزام، رضا، (۱۳۹۱)، زنان و فرصت‌های اقتصادی و کاهش خشونت، قابل دسترس: (۵۳۳) <https://www.etilaatroz.com>
- ۵۳۴) موسوی، سعادت، (۱۳۹۹)، نقش زنان در توسعه اقتصادی، قابل دسترس: <https://8am.af>
- ۵۳۵) دهزاد، عبدالمنان، (۱۳۹۳). سرنوشت عدالت اجتماعی پس از طالبان، انتشارات تمدن شرق.
- ۵۳۶) ناصر، قربان نیا، (۱۳۸۳)، عدالت و حقوق، پرتال جامع علوم انسانی، شماره ۳۲.
- ۵۳۷) علی‌اکیبر (۲۰۰۹). عدالت در اسلام. ایران پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ۵۳۸) کوهیار، مهدی (۱۹۹۵). قانون و عدالت در اسلام. چاپخانه خاوران-ایران.

- ۵۳۹) تهرانی، جواد سید(۱۹۷۷). تجدید حیات معنوی جامعه. ایران-انتشارات فجر .
- ۵۴۰) آشتیانی، منوچهر(۱۳۸۳). ماکس ویر و جامعه شناسی شناخت. تهران-نشر قطره.
- ۵۴۱) دعاگوی، مهدی (۲۰۰۵). رویدادهای پنج دهه اخیر در افغانستان. موسسه انتشارات الازهر-افغانستان.
- ۵۴۲) محقق دایکندی، محمد(۲۰۱۰). راهای وصول به صلح در افغانستان. انتشارات عرفان.
- ۵۴۳) پوپر، کارل(۱۳۶۵). جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه فولاد ون. تهران-انتشارات خوارزمی.
- ۵۴۴) علی رضا لشکری . (۱۳۹۴) . مبانی عدالت اجتماعی در اسلام . ایران-زاهدان. ناشر. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۵۴۵) (ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۳۶۳)، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه، ج ۱۱.
- ۵۴۶) (۳ شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۹)، نهج البلاغه، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفدهم.
- ۵۴۷) (۴ مطهری، مرتضی (۱۳۷۳)، عدل الهی، تهران: نشر صدرا.
- ۵۴۸) (۵ موسوی، سید ابوالحسن مخزن (۱۳۹۰): مجموعه مقالات نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع عدالت.
- ۵۴۹) ابن منظور، لسان العرب (۱۴۱۶ق.). تصحیح: امین عبدالوفا و محمدصادق العبیری، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی-مؤسسه تاریخ اسلامی.
- ۵۵۰) برهانی محمدجواد و علی جان رحمانی یزدی، (۱۴۰۰). مجموعه مقالات همایش عدالت‌خواهی در افغانستان، کابل: مقصودی.
- ۵۵۱) رحمانی یزدی، علی جان (۱۴۰۰). «آسیب‌شناسی جنبش‌های عدالت‌خواهانه»، مجموعه مقالات همایش عدالت‌خواهی در افغانستان، کابل: مقصودی.
- ۵۵۲) عمید، حسن، (۱۳۶۲). فرهنگ عمید، تهران: امیر کبیر.
- ۵۵۳) عریضی، حمید رضا (۱۳۸۳) رویکردهای عدالت اجتماعی در بین معلمان شهر اصفهان، مجله رفاه اجتماعی بهار ۱۳۸۳؛ ش ۱۳.
- ۵۵۴) افلاطون، (۱۳۴۸ش)، جمهوریت، ترجمه: فواد روحانی، چ ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵۵۵) برهانی، محمد جواد، (۱۳۸۸)، نقش اسلام در دگرگونی اجتماعی با تأکید بر افغانستان، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ۵۵۶) بشیریه، حسین، (۱۳۷۴)، جامعه شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، چ ۲، تهران: نشر نی.
- ۵۵۷) حسین حیدری، مختار، (۱۳۹۹)، حقوق بشر، کابل: انتشارات نشر واژه.
- ۵۵۸) دولت آبادی، بصیر احمد، (۱۳۸۲)، شناسنامه افغانستان، چ ۲، تهران: انتشارات عرفان.
- ۵۵۹) روشه، گی، (۱۳۸۳)، تغییرات اجتماعی، چ ۱۶، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- ۵۶۰) قانون اساسی (۱۳۸۲).

۵۶۱ قوام، عبدالعلی، افشین زرگر (۱۳۸۶)، دولت‌سازی و ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل، چارچوب تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت‌ها - ملت‌ها، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.

۵۶۲ یاسین موسوی، سید محمد، (۱۳۹۷)، حقوق و تکالیف دولت و ملت در قانون اساسی افغانستان، قابل دسترس:

http://ipl.journals.miu.ac.ir/article_۳۶۹۴_۹ae۲dac۸b۰۷۶۶۱ffbb۹۹۵۶۵d۰cfbe۳۲۱.pdf

pdf

۵۶۳ عالم، عبدالرحمن، (۱۳۹۰)، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، چاپ شانزدهم: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۵۶۴ قوام، سید عبدالعلی، (۱۳۸۹)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت.

۵۶۵ قربانی، ارسلان، (۱۳۹۴)، سیاست و حکومت در خاور میانه، ناشر: مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و دانشگاه خوارزمی، تهران: سمت.

۵۶۶ صمیم، عبدالمجید، (۱۳۹۷)، نظام سیاسی اسلام، چاپ اول، کابل: انتشارات قدس.

۵۶۷ اکرمی، موسی (۱۳۹۳)، لیبرالیسم سیاسی جان رالز، تهران: نشر ثالث.

۵۶۸ بشیریه، حسین (۱۳۸۵) آموزش دانش سیاسی، تهران: موسسه نگاه معاصر.

۵۶۹ بشیریه، حسین (۱۳۹۱)، جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)، تهران: نشر نی.

۵۷۰ رالز، جان (۱۳۹۷)، نظریه‌ای در باب عدالت، ترجمه مرتضی نوری، تهران: نشر مرکز.

۵۷۱ ربانی، رسول، ابراهیم انصاری (۱۳۹۶)، جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی، تهران: سمت.

۵۷۲ کلوسکو، جورج (۱۳۸۹)، تاریخ فلسفه سیاسی ج ۱، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر نی.

۵۷۳ موثقی، سیداحمد (۱۳۹۱)، نوسازی و توسعه سیاسی، تهران: نشر میزان.

۵۷۴ هانتینگتون، سموئل (۱۳۹۶)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، کرمان: نشر علم.

۵۷۵ مژده، وحید، ۱۳۸۲، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان.

۵۷۶ جیوستوزی، انتونیو، افغانستان (۱۳۸۶)، جنگ، سیاست و جامعه (۱۳۵۷-۱۳۷۱ ش)، ترجمه: اسدالله شفاپی. بی‌جا.

۵۷۷ سپنتا، رنگین دادفر، ۱۳۹۶، سیاست افغانستان؛ روایتی از درون، کابل: انتشارات عازم.

۵۷۸ هادیان، حمید، (۱۳۸۸)، ضعف ساختاری دولت - ملت سازی در افغانستان: جغرافیا و قومیت، راهبرد، فصلنامه، شماره ۵۱.

- (۵۷۹) غفاری‌نسب، اسفندیار، پویا، محمدشریف، قاسمی‌نژاد، محمدعلی، مساوات، سیدابراهیم، (۱۳۹۷)، هویت قومی و هویت ملی در افغانستان: مورد مطالعه، دانشجویان تعلیم و تربیه کابل، جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، دو فصلنامه، شماره .
- (۵۸۰) تاریخ طبری.
- (۵۸۱) تاریخ معاصر افغانستان.
- (۵۸۲) محمدی، غلام محمد، (۱۳۹۲)، چرا پاکستان مداخله می کند، کابل: انتشارات سعید.
- (۵۸۳) جیمز دابینز. (۱۳۹۱). ملت‌سازی در افغانستان پس از طالبان. کابل: انتشارات تاک.
- (۵۸۴) اندیشمند، محمد اکرام، (۱۳۹۳)، ملت‌سازی در افغانستان، کابل: انتشارات سعید.
- (۵۸۵) عیوضی، محمد رحیم، (۱۳۸۶)، اتحاد و انسجام؛ زمینه‌های شکل‌گیری، فصلنامه مطالعات فرهنگی، شماره ۶۳.
- (۵۸۶) بیات، صبور، (۱۳۹۸)، فاصله ما تا ملت واحد، بی تا، بی جا.
- (۵۸۷) عیوضی، محمدرحیم، موانع و چالش‌های جهانی‌سازی در همگرایی امنیتی جهان اسلام، دانشگاه عالی دفاع ملی.
- (۵۸۸) ۲. وقار، ذبیح الله، (۱۳۹۸)، نظام اجتماعی اسلام، چاپ مطبوعه قریشی.
- (۵۸۹) ۳. فیض کاشانی، محجه البیضاء، چاپ مکتب صدوق باج فته، ص ۱۹۳.
- (۵۹۰) زرگر، دکتر افشین، مدل‌های دولت - ملت‌سازی، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / سال چهارم، شماره هفتم.
- (۵۹۱) ملازهی، پیرمحمد، افغانستان و چالش دولت - ملت‌سازی، مقاله در سایت انترنیتی.
- (۵۹۲) عطار طاهری، غزاله، طراحی و تبیین الگوی ملت‌سازی پایدار، مقاله پژوهشی / سایت انترنیتی.
- (۵۹۳) مصاحبه با دکتر سردار رحیمی، چالش‌های ملت‌سازی در افغانستان / شنبه ۱۸ قوس ۱۳۹۱.
- (۵۹۴) آریانفر، عزیز، ریشه‌های ناکامی و شکست پروژه‌های ملت‌سازی و دولت‌سازی در افغانستان.
- (۵۹۵) اخوان، صفا، (۱۳۸۰)، تاریخ شفاهی افغانستان، انتشارات وزارت خارجه ایران
- (۵۹۶) بلخی، میرویس، (۱۴۰۰)، ملت‌سازی آمریکایی، بی جا.
- (۵۹۷) روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی.
- (۵۹۸) فرجی راد، عبدالرضا، (۱۳۹۰)، بررسی روند ملت‌سازی در افغانستان و موانع پیشرو، بی جا.
- (۵۹۹) احمدی، حمید (۱۳۷۷)، ریشه‌های بحران خاورمیانه، تهران، انتشارات مؤسسه کیهان. شفیعی، نوذر (۱۳۸۳)، «دولت‌سازی در افغانستان»، فصلنامه مطالعات سیاسی.
- (۶۰۰) علیخانی، علی اکبر (۱۳۸۸)، مبانی نظری هویت و بحران هویت، تهران: جهاد دانشگاهی، پژوهشکده علوم انسانی - اجتماعی.
- (۶۰۱) قوام، عبدالعلی وزرگر، افشین (۱۳۸۸)، (دولت‌سازی، ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل: چارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت - ملت‌ها، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.

- ۶۰۲) کیوان حسینی، سیداصغر (۱۳۸۷)، «تأثیر تحولات افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر و سناریوهای پیشرو، مجموعه مقالات تحولات افغانستان، تهران: مؤسسه مطالعاتی
- ۶۰۳) کلیفورده، مری لوئیس (۱۳۶۸)، «سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶۰۴) مطالعات سیاسی، (۱۳۸۵) روند دولت-ملت سازی در افغانستان «چالش ها، فرصت ها و تهدیدها».
- ۶۰۵) میرزاده، عبدالقیوم، (بی تا)، ملت؛ منافع ملی دولت-ملت در افغانستان.
- ۶۰۶) انوش، حسین (۲۰۱۴)، ملت سازی و عوامل آن، مجله فانون.
- ۶۰۷) عسکری، جان محمد (۱۳۹۸) علل و عوامل ناکامی و موفقیت در ملت سازی، وب سایت دیلی افغانستان.
- ۶۰۸) آشوری، داریوش (۱۳۸۱)، دانشنامه سیاسی چاپ هشتم، تهران: انتشارات گلشن.
- ۶۰۹) ابوالمحمد، عبدالمحید، (۱۳۶۸)، مبانی سیاست. جلد اول، چاپ پنجم، تهران: انتشارات توس.
- ۶۱۰) توکلیان، جلالی، (۱۳۴۸)، «پایان عصر ملت-دولت ها»، مدرسه. شماره دوم، میزان.
- ۶۱۱) دادفرسپنتا، رنگین، (۱۳۸۴)، «نژاد پرستی و گفتا من هویت ملی»، انگاره شماره ششم، سال نخست.
- ۶۱۲) راش، مایکل، (۱۳۷۷)، جامعه و سیاست. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر سمت.
- ۶۱۳) رحیمی، محمد عیسی، (۱۳۸۱)، «راهکارهای ملت سازی در افغانستان»، افغانستان و نظام سیاسی آینده. قم، نشر زلال کوثر.
- ۶۱۴) طباطبایی موتمنی، منوچهر، (۱۳۸۰)، حقوق اساسی چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- ۶۱۵) صالحی، محمد جواد. مقاله «ملت سازی و عوامل آن»، افغانستان و نظام سیاسی آینده. قم نشر زلال کوثر، ۱۳۸۱.
- ۶۱۶) فولادوند، عزت الله، (۱۳۷۷)، خرد در سیاست. چاپ دوم، تهران: نشرنی.
- ۶۱۷) عالم، عبدالرحمن، (۱۳۸۳)، بنیاد های علم سیاست. چاپ دوازدهم، تهران: نشرنی.
- ۶۱۸) قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، (۱۳۸۲)، بایسته های حقوق اساسی، چاپ سیزدهم، تهران: نشر میزان.
- ۶۱۹) مدنی، جلال الدین، (۱۳۷۵)، مبانی و کلیات علوم سیاسی. جلد دوم، تهران، نشر پایدار.
- ۶۲۰) محسنی، محمد جواد، (۱۳۸۱)، مقاله «هویت ملی افغان؛ پندار یا واقعیت؟»، افغانستان و نظام سیاسی آینده، قم، نشر زلال کوثر.
- ۶۲۱) واعظی، حمزه. مقاله «عناصر تفکر کلی»، قابل دسترس: www.aryaie.com
- ۶۲۲) ابطحی، سید مصطفی (۱۳۹۶). دولت ملت سازی در جهان اسلام و سیاست جهانی آمریکا در دوران معاصر. فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، ۱۵-۱۷

۶۲۳) اعجم اوغلو، دارون و رایبسون، جیمز ای (۱۳۹۸)، چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟، تهران، انتشارات روزنه.

۶۲۴) بیات، صبور (۱۳۹۸). فاصله‌ی ما تا ملت واحد. خبرگزاری جمهور، گرفته شده از:

<http://www.jomhornews.com/fa/article/125030>

۶۲۵) سردارنیار، خلیل اله (۱۳۹۳). چالش‌های اجتماعی دولت‌سازی مدرن در افغانستان. فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، ۲۵-۲۶

۶۲۶) سیاه و سفید. (۲۰۱۶). آیا ما یک ملت واحد هستیم یا خیر؟. گرفته شده از <http://www.youtube.com/TOLONews>

۶۲۷) فرجی راد، عبدالرضا، درخور، محمد و ساداتی، سید هادی (۱۳۹۰)، بررسی روند دولت-ملت سازی در افغانستان و موانع پیش رو. دانشنامه، ۱۲۲-۱۲۶. فاضلیار، فضل الرحمن (۱۳۹۵)، جامعه جهانی و دولت-ملت سازی در افغانستان، کابل انتشارات سرور سعادت.

۶۲۸) کبیری، احمد معروف (۱۳۹۷)، توسعه سیاسی مطالعه موردی افغانستان، کابل، انتشارات پرند.

۶۲۹) مهاجر، آصف (۱۳۹۷). ملت چیست و چگونه میتوانیم ملت واحد شویم. روزنامه اصلاح، گرفته شده از:

<http://dailies.gov.af/eslah>

۶۳۰) ناصح، ولی محمد (۱۳۸۹)، تابعیت و دیدگاه حقوقی و سیاسی آن، کابل، انتشارات سعید.

۶۳۱) هیوود، اندرو (۱۳۹۲)، سیاست، تهران: نشرنی.

۶۳۲) ابراهیم پور، ح، الیکی، ف. (۱۳۹۵). بررسی نقش حکمرانی خوب در کارآمدی دولت‌ها. گنفرانس بین‌المللی نخبگان مدیریت.

۶۳۳) برادران شرکاء، ح. ر، الساداتی، س. م. (۱۳۸۷). تاثیر حکمرانی خوب بر رشد اقتصادی در کشورهای منتخب براساس شاخص‌های بانگ جهانی. فصلنامه راهبرد، سال هفدهم شماره ۴۹.

۶۳۴) جاسبی، ج.، & نفری، ن. (۱۳۷۸). الگوی حکمرانی خوب: رهیافتی فرایندی - سیستمی. فصلنامه علمی، ترویجی مدیریت و توسعه، سال دهم، شماره ۳۸.

۶۳۵) جاسبی، ج.، & نفری، ن. (۱۳۸۷). الگوی حکمرانی خوب: رهیافتی فرایندی - سیستمی. فصلنامه علمی - ترویجی مدیریت و توسعه.

۶۳۶) سپهر دوست، ح، همکاران. (۱۳۹۴). بررسی تاثیر حکمرانی خوب بر عملکرد درآمدی نظام مالیاتی. فصلنامه نظریه‌های کاربردی اقتصاد/ سال دوم/ شماره ۲.

۶۳۷) سردارنیار، خ، همکاران. (۱۳۸۸). تاثیر حکمرانی خوب و سرمایه اجتماعی بر اعتماد سیاسی: مطالعه موردی؛ شهرهای مشهد و سبزوار. پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره اول.

۶۳۸) شریف زاده، ف، قلی پور، ر. (۱۳۸۲). حکمرانی خوب و نقش دولت. مدیریت دولتی، دوره یازدهم.

- ۶۳۹) ضمیری، ع. (۱۳۸۳). حکمرانی مطلوب در اندیشه امام خمینی (ره). مرکز تحقیقات استراتژیک (مجمع تشخیص مصلحت نظام)، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۶۴۰) عیوضی، م.، & همکاران. (۱۳۹۶). از بررسی حکمرانی خوب تا الگوی حکمرانی پایدار. فصلنامه راهبرد/ سال بیست و ششم/ شماره ۸۵.
- ۶۴۱) مهدوی عادل، م. ح.، همکاران. (۱۳۸۷). تاثیر حکمرانی خوب بر جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشورهای با درآمد متوسط. مجله دانش و توسعه (علمی - پژوهشی) سال پانزدهم، شماره ۲۴.
- ۶۴۲) میدری، ا. (۱۳۸۵). مقدمه ای بر نظریه حکمرانی خوب. فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۲.
- ۶۴۳) نادری، م. (۱۳۹۰). حکمرانی خوب، معرفی و نقد اجمالی. اسلام و پژوهش های مدیریتی شماره ۱.
- ۶۴۴) نقیبی، ح. م. (۱۳۹۸). حکمرانی خوب مطلوب در پرتو جهانی شدن حقوق بشر. موسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهر دانش.
- ۶۴۵) هداوند، م. (۱۳۸۴). حکمرانی خوب، توسعه و حقوق بشر، حقوق اساسی. سال سوم/ شماره ۴.
- ۶۴۶) ادیب، م. ح. (۱۳۷۴). جامعه شناسی ایران. تهران: انتشارات هشت بهشت.
- ۶۴۷) آقابخشی، ع. (۱۳۶۶). فرهنگ علوم سیاسی. تهران: انتشارات پگاه.
- ۶۴۸) الوانی، س.، و جعفری، م. (۱۳۷۶). ارائه الگوی نظری برای کنترل فساداداری، اقتصادی و مدیریت. مدرس.
- ۶۴۹) تجاری، ر. (۱۳۷۸). علل تخلفات اداری و چگونگی پیشگیری از آن‌ها. همایش نظام اداری و توسعه، سازمان امور استخدامی تهران ۱۷ و ۱۸ مرداد ماه.
- ۶۵۰) تقوی، م.، و همکاران. (۱۳۸۹). ارتباط بین فساداداری و رشد اقتصادی. فصلنامه مدیریت دولتی، شماره سوم.
- ۶۵۱) تقوی، م.، نیکومرام، ه.، و همکاران. (۱۳۹۰). رابطه فساداداری و رشد اقتصادی در کشورهای عضو اپیک. فصلنامه مدیریت، سال هشتم، شماره ۲۱.
- ۶۵۲) حبیبی، ن. (تهران). فساداداری. ۱۳۷۵: انتشارات وثقی.
- ۶۵۳) حسینی، س. خ.، و نژاد، ف. م. (۱۳۸۰). بررسی فساداداری و روشهای کنترل آن. مجله مدیریت، دوره ۵، شماره ۱.
- ۶۵۴) دانایی فرد، ح. (۱۳۸۳). استراتژی مبارزه با فساد: آیا فناوری اطلاعات فساداداری را کاهش می دهد؟. گروه مدیریت، تربیت مدرس.
- ۶۵۵) سافارونی، آ. (۱۳۷۵). «ویروس قدرت» پیام یونسکو.
- ۶۵۶) سامتی، م.، و همکاران. (۱۳۹۰). تحلیل تاثیر شاخص های حکمرانی خوب بر شاخص توسعه انسانی. مطالعه موردی: کشورهای جنوب شرقی آسیا. فصلنامه علمی پژوهشی، پژوهش های رشد و توسعه اقتصادی سال اول، شماره چهارم.

- ۶۵۷) سلیمی، غ، و پوره زت، ع. (۱۳۸۹). بررسی تاثیر رابطه ادراک بی عدالتی در سازمان بر گسترش میل به فساداداری. اندیشه مدیریت راهبردی، سال چهارم، شماره اول.
- ۶۵۸) طالقانی، غ، و همکاران. (۱۳۹۳). بررسی عوامل فردی و سازمانی موثر بر فساداداری در شعب بانک سپه، استان قم. مدیریت فرهنگ سازمانی.
- ۶۵۹) عباس زادگان، م. (۱۳۸۳). فساد ادای. تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ۶۶۰) فاضلی، م، و جلیلی کناری، م. (۱۳۹۱). تبیین سطح فساد: بررسی تطبیقی اثر کیفیت حاکمیت و حکمرانی خوب. فصلنامه راهبرد اجتماعی و فرهنگی، سال دوم، شماره ۵.
- ۶۶۱) فرهادی نژاد، م، و لگزیان، م. (۱۳۹۰). پیمایشی طول در زمینه علل فساداداری و روشهای کنترل آن. چشم انداز مدیریت دولتی.
- ۶۶۲) ابراهیم پور، حبیب، الیک، فهیمه (۱۳۹۵). کنفرانس بین المللی نخبه‌گان مدیریت، تهران.
- ۶۶۳) اسکویی، سید محمد سدری و دیگران (۱۴۰۰). رابطه فساد و سرمایه انسانی در کشورهای منتخب عضو کنفرانس اسلامی با سطح توسعه انسانی متوسط و ضعیف، فصلنامه اقتصادی کاربردی، سال دهم، شماره ۳۲ و ۳۳.
- ۶۶۴) فقیهی، ابوالحسن. (۱۳۸۰). نظام‌های پاسخگویی در بخش دولتی: دیدگاه تطبیقی؛ فصلنامه مدیریت، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
- ۶۶۵) فرهمند، نصیراحمد و همکاران. (۱۳۹۵). حکومت‌داری خوب؛ تمرکز یا عدم تمرکز اداری. شورای متخصصان هرات. چاپ ستاره نقره‌ای.
- ۶۶۶) توماس، کارولین. (۱۳۸۲). حکومت جهانی، توسعه و امنیت جهانی، مترجم: مرتضی بحرانی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: چاپ اول.
- ۶۶۷) گرجی، محمد رضا (۱۳۹۵). حکومت‌داری و حکمرانی خوب، فصلنامه چالش‌های جهان، سال سوم، شماره اول.
- ۶۶۸) میدری، احمد (۱۳۸۵). مقدمه‌ای بر نظریه حکمرانی خوب، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۲.
- ۶۶۹) ریاحی پور، مجید (۱۳۹۱). مشارکت چیست؟ قابل دسترس: <http://majidtirband.blog-fa.com/post/46>
- ۶۷۰) اریب، ادريس. (۲۰۱۷). گزارش جامعه مدنی در خصوص اهداف توسعه پایدار افغانستان. کابل: اهداف توسعه پایدار و مبارزه علیه فساد اداری.
- ۶۷۱) آمریکا، وزارت. خارجه. (۲۰۱۹). لست خطرات بلند. اداره ویژه برای بازسازی افغانستان.
- ۶۷۲) ایوبی، محمد. (۱۳۹۷). سازمان و تشکیلات اداره عامه در پرتو قانون اساسی ۲۰۰۴ افغانستان.
- ۶۷۳) بیانی، محمد. ایوب. (۱۳۹۶). معیارهای حکومت‌داری خوب در اداره محلی افغانستان، قابل دسترس: https://www.dailyafghanistan.com/opinion-detail.php?post_id=140182

- ۶۷۴) پور، مهدی. فرید. (۱۳۹۷). بررسی تاثیر شاخص های حکمرانی خوب و اندازه دولت بر شاخص فساد در کشورهای عضو بریکس.
- ۶۷۵) زرقاتی، سید. هادی. (۱۳۹۶). حکمرانی خوب در دولت داری محلی.
- ۶۷۶) ستیز، ملک. (۲۰۱۱). بررسی ده سال حکومت داری خوب در افغانستان، قابل دسترس: <https://p.dw.com/p/۱۳CWs>
- ۶۷۷) کلکانی، اجمل. دانش. (۱۳۹۹). بررسی ده سال حکومت داری خوب در افغانستان، قابل دسترس: <https://am.af/optimal-administrative-system-for-afgani-stan-from-five-perspectives>
- ۶۷۸) محمد، سخی. (۱۳۹۷). اداره عامه. کابل: نشر عرفان.
- ۶۷۹) نهج البلاغه (۱۳۸۰) ترجمه محمد دشتی. قم: انتشارات مشهور.
- ۶۸۰) اخوان، پیمان، خادم الحسینی، سید پیمان (۱۳۹۲)، تبیین مدیریت دانش از دیدگاه اسلام، دو فصلنامه علمی پژوهشی مدیریت اسلامی. س. ۲۱. ش. ۲: ۹۹ تا ۱۲۶.
- ۶۸۱) امینی، علی اکبر (۱۳۸۷) چگونه واژگان بازیچه دست سیاست می شوند. مجله علوم سیاسی و روابط بین الملل. ش ۲۵۵ و ۲۵۶.
- ۶۸۲) ایزدی فرد، علی اکبر؛ کاویار، حسین (۱۳۸۹) مسئولیت پذیری کارگزاران و مدیران از دیدگاه امام علی (ع) با تأکید بر عواملاخلاق حرفه ای. پژوهش نامه علوی. س اول. ش ۲: ۱-۲۰.
- ۶۸۳) جاسبی، جواد؛ نفری، ندا (۱۳۸۸). طراحی الگوی حکمرانی خوب بر پایه نظریه سیستم های باز. فصلنامه علوم مدیریت ایران. ش ۱۶.
- ۶۸۴) جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷) جامعه در قرآن. قم: مرکز نشر اسراء.
- ۶۸۵) نادری محمد مهدی (۱۳۹۰). حکمرانی خوب؛ معرفی و نقد اجمالی. س اول. ش اول: ۶۹ تا ۹۳.
- ۶۸۶) ناظم بکایی، محسن (۱۳۸۲). فقر از دیدگاه امام علی (ع). همایش رفتار شناسی علوی در گستره مدیریت. تهران دانشگاه شاهد.
- ۶۸۷) نصر اصفهانی، مهدی، نصر اصفهانی، علی (۱۳۸۹) شایسته سالاری در مدیریت جامعه با تأکید بر اندیشه های سیاسی امام (ع). معرفت سیاسی. س دوم. ش دوم: ۱۴۱ تا ۱۶۰.
- ۶۸۸) نوروزیان، صدیقه؛ سروری، ماریا (۱۳۹۰) دستنامه آموزشی حکومت داری خوب. مؤسسه مجتمع جامعه مدنی افغانستان (مجما).
- ۶۸۹) واثقی، قاسم (۱۳۸۰) اخلاق در مدیریت تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۶۹۰) فرج وند، اسفندیار، (۱۳۹۵)، مبانی مدیریت دولتی، تهران: انتشارات فروزش.
- ۶۹۱) شهید زاده، سید فرهاد، (۱۳۹۴)، مبادی اداره عامه، هرات: انتشارات قدس.
- ۶۹۲) ابراهیم پور، حبیب، (۱۳۹۵)، بررسی نقش حکمران در کارآمدی دولت ها، کنفرانس بین المللی نخبگان مدیریت: تهران.
- ۶۹۳) الوانی، سید مهدی، (۱۳۸۹)، مدیریت توسعه، تهران: انتشارات صفار.

- ۶۹۴) صادقی‌پور، ابوالفضل، (۱۳۵۳)، مدیریت دولتی و اصلاحات اداری در کشورهای در حال توسعه، ترجمه شهنام طاهری، تهران: انتشارات ایران زمین.
- ۶۹۵) گرجی، محمد رضا، (۱۳۹۶)، حکومت‌داری و حکمرانی خوب، فصلنامه چالش‌های جهان، سال سوم، شماره اول، صص ۱۰۹-۱۵۸.
- ۶۹۶) رضوانی، محمد علی، (۱۳۸۱)، دولت الکترونیک، تجربه جاپان و چند کشور در حال توسعه، فصلنامه بازرگانی، شماره ۲۱.
- ۶۹۷) ملک ستیز؛ نقش نظارتی جامعه مدنی، گرفته شده از وبسایت:
www.bbc.com/persian/afghanistan/2009/08/090803_a-af-civil-society-setiz
- ۶۹۸) امیر احمدی هوشنگ ۱۳۷۴ نقش دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۹۹-۱۰۰
- ۶۹۹) ملک ستیز؛ حکومت‌داری خوب در افغانستان از بن ۱ تا بن ۲
- ۷۰۰) تمنا فرامرزی، ۱۳۸۳، تحول مفهوم کنشگر در روابط بین‌الملل، مطالعات راهبردی، شماره ۳۸.
- ۷۰۱) کاری از گروه تحقیق شورای متخصصان هرات: (۱۳۹۵)؛ حکومت‌داری خوب: هرات: شورای متخصصان.
- ۷۰۲) گزارش بانک جهانی؛ (۱۹۹۴)؛ سایت انترنت.
- ۷۰۳) الهی؛ دکتور عبدالحی؛ (۱۳۹۷)؛ حکومت و حکومت اسلامی؛ انجمن شعرا و نویسندگان افغانستان: چاپ دوم
- ۷۰۴) دانش؛ ضیا؛ (۲۰۰۹)؛ مقاله حکومت‌داری خوب و حکومت افغانستان؛ <https://ocs.gov.af>
- ۷۰۵) موسسه مجتمع جامعه مدنی افغانستان؛ مجما: دستنامه آموزشی حکومت‌داری خوب. [Http://acsf.af](http://acsf.af)
- ۷۰۶) سعیدی؛ سیدمصطفی؛ (۱۴۰۰)، مقاله راه‌های رسیدن به حکومت‌داری خوب در افغانستان.
- ۷۰۷) نویان؛ عباس؛ ارکان حکومت‌داری خوب؛ فصلنامه شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر.
- ۷۰۸) میدری؛ احمد؛ (۱۳۸۳)؛ تغییر در سیاست‌های بانک جهانی و پیدایش نظریه حکمرانی خوب؛ بنیان توسعه: تهران: چاپ اول.
- ۷۰۹) دانش؛ سرور؛ (۱۳۹۲)؛ حقوق اداری افغانستان: موسسه تحصیلات عالی ابن سینا؛ چاپ اول.
- ۷۱۰) وینود؛ توماس و دیگران؛ (۱۳۸۳). حکمرانی خوب و مبارزه با فساد؛ بنیان توسعه. تهران: چاپ اول.
- ۷۱۱) شاخصه‌های حکومت‌داری خوب در افغانستان؛ اداره مستقل ارگان‌های محل
- ۷۱۲) کتاب کنفرانس عدالت؛ حکومت‌داری خوب و انکشاف پایدار <https://lago.gov.af>
- ۷۱۳) حکومت‌داری خوب و حقوق بشر- روزنامه هشت صبح.
- ۷۱۴) اوژن، فضیله؛ (۲۰۲۱). «شاخصه‌های حکومت‌داری خوب».

۷۱۵) برنامه توسعه سازمان ملل متحد (UNDP-۱۹۹۷). «شاخصه‌های حکومت داری خوب» قابل دسترس در سایت:

www.sid.ir/fa/vew

۷۱۶) بانک جهانی (Word Bank-۱۹۹۹). Governance institution and Develop- ment؛ قابل دسترس در سایت:

www.worldbank.org/wbi/governance

۷۱۷) دایموند، پروفیسور لیری؛ (۲۰۰۶). لکچر «حکومت داری ناسالم» دانشگاه ستنفورد آمریکا
۷۱۸) دانش، ضیا؛ (۱۳۹۵). «مقایسه تطبیقی شاخص‌های حکومت داری خوب با عملکرد وحدت ملی». قابل دسترس در سایت:

<https://ocs.gov.af/dr/article>

۷۱۹) سیحون، سمیع الله؛ (۲۰۱۹). «حکومت داری خوب» قابل دسترس: www.neshananewsagency.org

۷۲۰) موسسه مجتمع جامعه مدنی افغانستان (مجما- بخش دادخواهی) (۱۳۹۶). «دستنامه آموزشی حکومت داری خوب».

۷۲۱) کمیسیون اقتصادی، اجتماعی آسیا و اقیانوس آرام (ESCAP). «شاخص‌های حکومت داری»: www.sid.ir/fa/veww

۷۲۲) احمدی، عبدالصیر (۱۳۹۳) اسلام و مبارزه با فساد اداری، کابل، مطبعه توانا؛

۷۲۳) اقبال، فرشید (۱۳۸۷)، مکتب‌های سیاسی، تهران، سبکباران؛

۷۲۴) بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی؛

۷۲۵) بشیریه، حسین (۱۳۸۶) آموزش دانش سیاسی، تهران، نگاه معاصر؛

۷۲۶) حسینی، مهدی (۱۳۸۹)، دموکراسی، کابل، مطبعه بشارت؛

۷۲۷) حسینی، سید آصف (۱۳۹۵)، حکومت داری خوب و جایگاه آن در افغانستان در: فصلنامه اندیشه‌ی معاصر، شماره چهارم؛

۷۲۸) عظیمی، نورآغا (۱۳۹۸) حکومت داری خوب، کابل، انتشارات خراسان قدیم؛

۷۲۹) لفت ویج، ادویان (۱۳۸۵)، دولت‌های توسعه‌گرا، جواد افشار کهن، مشهد، نی‌نگار؛

۷۳۰) مجددی، شاه آغا صدیق (۱۳۹۴) افغانستان در چنگال خونین فساد، کابل.

۷۳۱) امیر احمدی، هوشنگ ۱۳۷۴ نقش دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۹۹-۱۰۰

۷۳۲) قوام، عبدالعلی، ۱۳۸۰، موقعیت دولت و شهروندان در عصر جهانی شدن، سیاسی خارجی، سال ۱۵ شماره ۳،

۷۳۳) مهدی مقدوری؛ حکمرانی خوب، اعطای کمک‌ها و کاهش فقر، ۱۳۸۰.

۷۳۴) لینک لیتر اندر ۱۳۸۳ جهانی شدن و تحول جامعه سیاسی، جهانی شدن سیاست، روابط بین‌الملل در عصر نوین، جان بیلینس و استیواسمیت، مترجمان ابوالقاسمی راه چمنی دیگران، جلد ۲ (۷۳۵) میدری، احمد (۱۳۸۳) حکمرانی خوب بیان و توسعه، دفتر بررسی‌های اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۷۳۶) جلیل خانی، بهرام (۱۳۸۶) حکمرانی خوب، قابل دسترس در سایت:

<https://idlg.gov.af/11065>

۷۳۷) تمنا، فرامرز، ۱۳۸۶، تحول مفهوم کنشگر در روابط بین‌الملل، مطالعات راهبردی، شماره ۲۸ (۷۳۸) انصاری، خواجه بشیراحمد، (۱۳۸۰)، استبداد بیماری بزرگ جامعه سیاسی ما، نشر: بنیاد نشراتی اصالت.

۷۳۹) کواکبی، عبدالرحمن، (۱۳۶۴)، طبایع الاستبداد، ترجمه عبدالحسین قاجار، نشر: تاریخ ایران.

English References

740) Afghanistan's nineteen-democracy-successes-and challenges, available: <https://8am.af/>

741) Sepulveda, Cesar, (1983) Interrelationships in the Implementation and Enforcement of International Humanitarian Law and Human Rights Law, The American University Law Review, Vol. 33, p. 118.

742) UNESCO (1995). Declaration of Principles on Tolerance Available at: <http://www.unesco.org/cpp/uk/declaration/tolerance.pdf>

743) Mehran, Dr. Weeda, (2018). Radical and Active: Radicalization among University Students in Kabul and Herat, AREU, Kabul.

744) Borum, Randy, (2011) Radiealization gnti Violent Extremism1: A Review of Soeial Seienee Theories, Journal of Strategie Security, vilume 4, Lssue 4, pp. 7-36

745) Haynes, Jeff, (1995), "Religion, Fundamentalism and Ethnicity; A Global Perspective", United Nations Research Institute for Social Development (UNRISD), Switzerland, Discussion Paper 65, May 1995, available at: www.unrisd.org

746) R. A. Audra and C. Brereton, with assistance of W. H. Carter. Macmillan press, Notre Dame. p. 18–27, 45–65, 229–34).

747) Adapa, S (2018). Factors influencing consumption and anti-consumption of recycled water: Evidence from Australia. Journal of Cleaner Production, Pp:1-28

748) Kumar Lohchab (2018). Water Resources and Pollution, : Environment Management (CP-103), MBA- 1st Semester, distance Education, Guru Jambheshwar University OF Scienes & Technology, HISAR

749) Annual water consumption per capita worldwide in (2016,) by select country (in cubic meters). <https://www.statista.com/statistics/263156/water-consumption-in-selected-countries>.

750) Hatt, B. E., Deletic, A., Fletcher, T. D., 2006. Integrated treatment and recycling of stormwater: A review of Australian practice. Journal of Environmental Management. 79, 102-113.

- 751) Zektser, L.S. Everett, L G (2004). Groundwater Resource of the World and their USA. Published in 2004 by the United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization
- 752) Zolghadr-Asli, B. Bozorg-Haddad, O. Chu (2017). Strategic Importance and Safety of Water Resources Journal of Irrigation and Drainage Engineering / Volume 143 Issue 7
- 753) Foundation, H. (2021). 2021 INDEX OF ECONOMIC FREEDOM. Retrieved from <https://www.heritage.org/index/country/afghanistan>
- 754) Foundation, H. (2021). 2021 INDEX OF ECONOMIC FREEDOM. Retrieved from <https://www.heritage.org/index/ranking>
- 755) Hobbes, T., & Missner, M. (2016). Thomas Hobbes: Leviathan (Longman Library of Primary Sources in Philosophy): Routledge.
- 756) Institute, F. (2019). Economic Freedom Ranking 2019 Retrieved from <https://www.fraserinstitute.org/economic-freedom/map?geozone=world&page=map&-year=2019>
- 757) Islam, M. R. (2018). Wealth inequality, democracy and economic freedom. Journal of Comparative Economics, 46(4), 920-935.
- 758) Nelson, M. A., & Singh, R. D. (1998). Democracy, economic freedom, fiscal policy, and growth in LDCs: a fresh look. Economic Development and Cultural Change, 46(4), 677-696.
- 759) Rachdi, H., & Saidi, H. (2015). Democracy and economic growth: Evidence in MENA countries. Procedia-Social and Behavioral Sciences, 191, 616-621.
- 760) Veenhoven, R. (2008). Healthy happiness: Effects of happiness on physical health and the consequences for preventive health care. Journal of happiness studies, 9(3), 449-469.
- 761) Veenhoven, R. (2014). Freedom and quality of life.
- 762) <https://8am.af/economic-agricultural-and-environmental-benefits-of-kamal-khan-dam-for-afghanistan/>
- 763) <https://www.bbc.com/persian/afghanistan-39653277>
- 764) <https://af.shafaqna.com/FA/194902>
- 765) <https://da.azadiradio.com/a/30748800.html>
- 766) Carla W. Montgomery, 1393, Environmental geology, ISBN:964-324-Fourth edition 12.
- 767) Mohammed Solaiman and A.R. Belal. (١٩٧٠). "Protection of Consumers' Rights in Bangladesh: Issues and Challenges", Journal of Marketing, Vol. 01, pp.11-25.
- 768) 16- <https://www.consumersinternational.org/>
- 769) 17- <https://unctad.org/>
- 770) 18- <https://www.un.org/en/desa>
- 771) 19- <https://www.kas.de/en/home>
- 772) 20 <https://unctad.org/meeting/intergovernmental-group-experts-consumer-protection-law-and-policy-fifth-session>

- 773) The female world New York, free press. Bernard, Jessie, 1981 education and political Development, Princeton, Princeton university press. Coleman, J(ed.)1965.
- 774) Visage du tiers Mond et force Politique, paris, montchrestein:1 «Politique Comaree du tiers monde» Gonidec, p.f ed. Tran van minh,1980.
- 775) http://jas.ui.ac.ir/article_18233_73ea443df3b6abcf3189f00efcc73487.pdf.
- 776) http://qabasat.iict.ac.ir/article_17315_c7ae23434e29d1362d447997356b057e.pdf
- 777) http://www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id=130059.
- 778) Alder, J. General Principles Constitutional and Administrative Law, (London: Palgrave Macmillan, 2002).
- 779) Opportunities and challenges of nation building in Afghanistan and IRAN: Mohammad jawed haqshenas.
- 780) Designing and articulating the model of sustainable nation building, taheri ghazaleh attar
- 781) Goodson, Larry (2003) «Afghanistan's long road to Reconstruction» journal of Democracy vol 14.
- 782) Goodson, Larry (2005) «Bullets, Ballots and Poppies in Afghanistan», Journal of Democracy, vol. 16 no 1, Published by the Johns Hopkins University press.
- 783) IMF. (2005). The IMF, s Approach to promoting Good Governance and combating Corruption: A Guide». Availabe at: www.imf.org/external/np/gov/gwde/eng/index.
- 784) United Nations. (2007). Good Governance practices for the protection of Human Rights.
- 785) Woods. (2000). Ngairé The Challenge of Good Governance for the IMF and the World Bank Themselves. Word development.Vol.28, No.5.
- 786) BIBLIOGRAPHY IMF. (2005). The IMF, s Approach to promoting Good Governance and combating Corruption: A Guide». Availabe at: www.imf.org/external/np/gov/gwde/eng/index.
- 787) Kaufmann, D., & Massimo, K. A. (2004). Governance Matters IV: Governance Indicators for. The World Bank.
- 788) UNITED NATIONS. (2004). Office on Drugs and Crime. Anti- Corruption Toolkit: 3th edition.
- 789) United Nations. (2007). Good Governance practices for the protection of Human Rights.
- 790) Woods. (2000). Ngairé The Challenge of Good Governance for the IMF and the World Bank Themselves. Word development.Vol.28, No.5.
- 791) United nations ESCAP, what is good governance, p 3
- 792) UNHCHR, good governance practices for the protection of human rights, 2007
- 793) Muhammad Ali, Governance and good governance, 2004
- 794) Adam Jarosz, Good governance and civil society, 2014
- 795) People in Need, global strategy for good governance, 2017.
- 796) National institutes of schooling, good governance
- 797) Drishti IAS, Good Governance,2020

- 798) Austrian development cooperation, Good Governance, 2001
799) Sida, Good Governance, 2003
800) Beim Presidenten and Emeriti Projekte, Defining good governance, 2004
801) Daniel Kaufman and Aart Kraay, world bank document, governance indicators, 2007
802) Ralph Schattkowsky and Milos Reznik, Cambridge scholars, 2014
803) (UNDP-1997). Governance for sustamable human development united development programmed.



IDEAS FOR AFGHANISTAN

“Hundred Savior Ideas for Peaceful & Prosperous Afghanistan”

Top 100 Essay By Afghanistan’s Writers



د افغانستان د اقتصادي او حقوقي مطالعاتو مؤسسه
مؤسسه مطالعات اقتصادي و حقوقي افغانستان
Afghanistan Economic & Legal Studies Organization

Evaluated & Edited By
Abdul Qaher Beheshti, Manizha Ramizy & Sayed Mustafa Saiedy

100

«SAVIOR IDEAS FOR PEACEFUL
& PROSPEROUS AFGHANISTAN»



**TOP 100
ESSAY BY AFGHANISTAN'S WRITERS**

ISBN 978-9936-1-0296-5



9 789936 102965



IDEAS FOR AFGHANISTAN